

شناخت امام منتظر (عج)

نجات از مرگ جاهلیت



سید حسینعلی حسینی

شناخت امام منتظر (عج)

نجات از مرگ جاهلیت

مؤلف: سید حسینعلی حسینی



انتشارات استوار

حسینی، حسینعلی، ۱۳۲۸-شناخت امام منتظر (عج) : نجات از مرگ

جاهلیت / مؤلف حسینعلی

حسینی، - مشهد: استوار، ۱۳۸۴.

۵۷۶ ص. ISBN: 964-8094-22-4

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه به صورت زیر نویس.

۱. محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. - ۲. مهدویت - انتظار، ۳.

رهبری (اسلام)، الف. عنوان: نجات از مرگ، جاهلیت، ۹ ش ۵۱۶ / ج ۵۱ BP

۲۹۷/۹۵۹

۸۳-۴۲-۹۴ م

کتابخانه ملی ایران

انتشارات استوار: تلفن ۲۲۵۴۲۷۶ - همراه: ۰۹۱۵۳۱۳۲۷۷۵

نام کتاب: شناخت امام منتظر (عج): نجات از مرگ جاهلیت

ناشر: استوار ۲۲۵۴۲۷۶

مؤلف: حسینعلی حسینی - مشهد: استوار، ۱۳۸۴، ۵۷۶ ص.

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

چاپ: دقت

نوبت چاپ: اول ۸۴

قطع: وزیری

شابک: ۹۶۴-۸۰۹۴-۲۲-۴

قیمت: ۲۵۰۰۰ ریال

مراکز پخش:

پخش هاتف: مشهد ۲۲۵۵۲۰۰ - ۲۲۵۳۹۲۸ - ۳ و ۲۲۳۲۵۶۲

تهران: ۶۴۱۵۴۲۰

حق طبع برای ناشر محفوظ می باشد.

جلد اول

مقدمه

شاید بر هیچ مسلمان مخصوصاً اهل تحقیق و مطالعه مخفی نباشد که پس از رحلت رسول خاتم اسلام(ص) جهان اسلام به تلخ ترین بحرانها و ناگوارترین تحولاتی مبتلا شد که واقعاً تأثرانگیز بود باعث حیرت و سردرگمی مسلمانان و احياناً مایه ضلالت و گمراهی بعضی از آنها گردید، و بر خلاف انتظار از صراط مستقیم بسوی راه ضلالت کشیده شدند وجود رسول اکرم(ص) سد عظیم در برابر تلاطم امواج توطئه ها و نقشه های شوم مخالفین و دشمنان و حافظ عقاید و افعال و اخلاق مسلمین بود و در مقابل تهاجم و حملات ضد دینی که از سوی منافقین و کفار صورت می گرفت می ایستاد و از انحرافات عقیدتی و اخلاقی و در جلوگیری می نمود و صفوف مسلمین به برکت وجود آنحضرت محکم و استوار و روح برادری و برابری در پیکر مسلمین زنده و آنان با نشاط ایمان و یکتاپرستی بسر می بردند و قانون خدا در بین مردم حکمفرما بود.

در پرتو تدبیر قوی و منطق استوار اسلام بیگانگان جذب مکتب الهی می شدند و دشمنان بسوی او رو می آوردند، روز به روز تیرگی و تاریکی جهل و تعصب (دوران جاهلیت) دور می گشت و روشنایی علم و ایمان افزایش می یافت بعد از آنکه آفتاب وجودش از فضای جهان غروب کرد و بسوی عالم بقاء شتافت تنها چیزی که بعنوان حجت قاطع بر تمام بشریت مخصوصاً مسلمین جهان باقی ماند کتاب خدا و عترت بود که جوابگوی تمام مسائل و خواسته های انسانیت است، پیامبر گرامی طبق روایت متواتره ای که از طریق شیعه و سنی نقل شده فرموده است «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي أَهْلُ بَيْتِي» من دو چیز نفیس و گرانبها و یا دو چیز بزرگ و سنگین در بین شما گذاشتم کتاب خدا و عترتم لَنْ تَضَلُّوا مَا تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا یعنی تا وقتی که به آن دو متمسک باشید و چنگ بزنید، هرگز گمراه نمی شوید. چون راه نجات از گمراهی قرآن و اهل بیت است.

اما متأسفانه مسلمانان علی رغم تمام این هشدار و سفارشات گرفتار بدترین بلای ارتجاع گردیدند مصیبت اختلاف و تفرقه افکن به رنگهای مختلف دامنگیر آنها شد و شرایطی بر آنها پیش آمد که هیچیک از دستورات قرآن انطوری که باید در افکار و اعمال و اخلاق فردی و اجتماعی آنان تأثیر نکرد با اینکه انتظار می رفت مسلمانان با در دست داشتن قرآن و استفاده از مقام علمی و عصمت عترت «أَهْلُ الْبَيْتِ أَذْرِي بِمَا فِي الْبَيْتِ» روح برادری را تقویت کرده اوج عظمت اسلام و مسلمین را در سراسر جهان نفوذ و گسترش دهد و مصداق صحیح «إِنَّا هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَإِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ وَ الْمُسْلِمُونَ كَالْجَسَدِ الْوَاحِدِ» شوند ولی در اثر عواملی همچون هواپرستی، یا جاه طلبی، و یا وسوسه شیطان، یا نفوذ بیگانگان و یا جهات دیگر اختلاف بین آنان طور گسترده شد که حتی در موارد قرآن و سنت و عترت نیز اختلاف کردند با اینک معلوم است که قرآن کلام خداوند است فهم مطالب و حقایق قرآن نیاز شدید به تفسیر و تأویل دارد و آنچه که در مورد تفسیر و تأویل صحیح قرآن لازم است پیدا کردن، مرجع تفسیر و تأویل است عده ای از مسلمانان (شیعیان) مدرک تفسیر خود قرآن و رسول اکرم(ص) و بعد از آن بیان ائمه دوازده گانه اهل بیت(ع) را می دانند و عده ای دیگر سنیها مدرک و مرجع پس از رسول خاتم صحابه را می دانند و نیز در مصداق سنت نیز اختلاف شد شیعیان معتقدند که سنت فعل و قول و تقریر معصوم یعنی پیامبر خاتم و اوصیاء آنجناب ائمه معصومین(ع) می باشد اهل سنت در کنار فعل

و قول و تقریر رسول خاتم(ص) به سنت صحابه نیز تمسک کرده اند و همین طور در اوصاف خدا و صدها مسائل اعتقادی و فرعی مختلف و متفرق شدند همان شد که پیامبر(ص) فرمود: «سَتَفْرُقُ أُمَّتِي إِلَى اثْنَتَيْنِ سَبْعِينَ فِرْقَةً كُلَّهُمْ فِي النَّارِ إِلَّا وَاحِدَةً» زود است امت من به هفتاد دو فرقه تقسیم شوند همه آنها جزء یک فرقه اهل عذابند. حالا حق با کیست فرقه ناجیه کدام است؟ «كَلَّا يَجْرُ النَّارُ إِلَى قَرْصِهِ» کتاب حاضر در بیان این امر یعنی موضوع پیشوایی و امامت از دیدگاه شیعه و سنی می باشد و از منابع معتبری که مورد پذیرش فریقین است گردآوری شده، مسلمین باید از خودفریبی دست بردارند با دیدی انصاف و دیدی صحیح و عاری از دغدغه های شخصی بنگرند با فکر بی آرایش بیانیشند و خود را به حقیقت برسانند. رهسپار صراط مستقیمی که پروردگار برایش تعیین کرده بگردند و با واقعیت «إِنَّ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ فَاتَّبِعُوهُ...» برسند. البته تا از بند جهل و تقلید و تعصب رها نشود به حق و حقیقت نمی رسد. بلکه به انحرافات و گمراهی بیشتر کشانده می شود شاهد قطعی این امر تاریخ گویای اسلام است چنانکه می بینیم آنگهی که کارها را از دست اهلش گرفتند و روش حکومت دینی و الهی تغییر کرد امامت و خلافت شرعی تعطیل و بجای آن سلطنت و خلافت زر و زور و تزویر ترویج شد و جداً با علم و علمای راستین مخالفت صورت گرفت. تاریخ سیاه و ننگین بنی امیه و بنی عباس گواهی روشن بر این مدعا است. در ادامه همین تاریخ تعدد مذاهب به وقوع پیوست احکام اسلام در چارچوبهای تمایلات خلفای آن روز بیان می شد. بعضی از علمای هواپرست و مغرض به مذهب سازی پرداختند در نتیجه حق و باطل برهم ریخت. بدعت به جای سنت و سنت به عنوان بدعت معرفی شد که در بخشهای آینده خواهیم خواند که چه زیانهای جبران ناپذیری در اسلام به واسطه رهبران خودخواه رسید به همین اساس است که ما می گوئیم برای اینکه امت سردرگم نماند و دچار هرج و مرج و یا اختلاف و فتنه نگردد وجود امام در هر زمانی لازم و ضرور هست همان گونه که خداوند پیامبر می فرستد در نبود پیامبر باید کسی را که شایسته می داند به عنوان امام و رهبر معین نماید و نیز تفاوت امام خدایی با امام غیرخدایی در چیست دانسته خواهد شد. خواننده عزیز در صورتی کتاب را تا آخر بخوانید بسیاری از حقایق برایتان کشف خواهند شد، و نیاز مبرم به یاری خدا و دعای شما دارم وَ اللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ خَيْرٌ مُعِينٍ.

پرسش: چه نیازی است به رهبری و نظام امامت و ولایت؟

پاسخ: ما اصل نیاز جامعه به رهبری و مدیریت، یک امر بدیهی است، چون هیچ جامعه‌ای بدون رهبر و هیچ کاروانی بدون کاروان سالار هیچ لشکری بدون فرمانده بقا و دوام نخواهد یافت، نظام همه امور درگیر و وجود مدیریت صحیح است لذا هر جمعیتی وقتی بخواهند تشکیل شوند، در بین خود رئیس و رهبری انتخاب می‌نمایند، و این مسئله عملاً مورد اتفاق همه ملل بوده و هست اگر چه در نوع و شکل آن و فردی یا گروهی بودن آن تفاوتها و نظرات مختلف دارند و اما خصوص نظام امامت و ولایت پس نیاز به آن برای آن است که نظامات دیگر، هیچ یک آنها قصدی را که بشر از یک نظام سالم و عدل انتظار دارد بر آورده نمی‌کنند و در هیچ یک آنها اصل حکومت اصلاح و افضل، و اصل استضعاف و عدم تجاوز به حقوق دیگران، مراعات نمی‌شود و نظامات که در طرف افراط و تفریط قرار دارند، یا فقط جنبه حیوانی بشر را ملاحظه می‌نمایند و حکومت و سازمانهای آن مانند یک موسسه دآمداری مدرن برآورنده نیازهای حیوانی بشر می‌باشند که اگر راست بگویند و به این مقدار تعهد خود عمل کنند (با اینکه عمل نمی‌کنند) در برابر کار و زحمت و فرمان برای انسانها در کارخانه‌ها و سازمانهای کشاورزی، خوراک و پوشاک و قرار گاهی به آنها میدهند آنچنان او را آزاد می‌سازند که به اسم آزادی هر عمل ضد شرف و انسانیت را مرتکب شود و برای ثروت اندازی از هر جنایت و خیانت رو نگرداند این حکومتها دنیا را سرگردان و بشر را از زندگی ناامید و در امواج نگرانیها و خطرات و ناآرامی غرق ساخته است که محصول آن تمدن منهای انسانیت کنونی است امروز با این تحولات بزرگ که پس از چهارده قرن از ظهور اسلام در دنیا واقع شده و مکتبهای سیاسی و اجتماعی گوناگون عرضه شده نواقص و معایب این نظامها بیشتر ظاهر شده و معلوم گردیده است که اینها دردهای واقعی بشر را درمان نخواهد کرد. و یگانه وسیله رفع این ناآرامیها و دلهره‌ها و تبعیضات رفتن به پناه نظام الهی است بنابراین حاجت به این نظام هر روز محسوس تر می‌شود و ناکامیها و بی‌عدالتیها با دین و نظام در حدی که ممکن است پایان می‌پذیرد یقیناً بشر پس از این که از این نظامات مأیوس شد و همه را آزمایش کرد به سوی نظام امامت روی خواهد آورد، نظامی که نمونه آن حکومت متواضع علی علیه السلام و روش علی علیه السلام و زندگی حق پرستانه علی و عدالت و تقوی علی علیه السلام سربازی علی علیه السلام صراحت لهجه و شجاعت علی علیه السلام و کار و کوشش علی علیه السلام پایداری و فداکاری علی علیه السلام است نظامی که شرط رهبری آن، عصمت و صلاحیت است که هر کسی از جانب خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله به رهبری آن منصوب شد، واجد این صلاحیت است و بدون معرفی خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله کشف و تشخیص آن با وسایل دیگر قابل اعتماد نبود، بلکه اکثر اختلاف واقع می‌شود.

پرسش: نظام امامت با «توحید» خداوند متعال چه رابطه‌ای دارد؟

پاسخ: مسأله امامت از مسائل مهمی است که علاوه بر آنکه خود اصل است، با سایر عقاید اسلامی مرتبط است و مخصوصاً از اصل توحید که مصدر اصول دیگر است مایه و حالت می‌گیرد و عقیده توحید در ابعاد و اقسام متعددی که دارد، خود به خود عقیده به نظام الهی امامت را طبق برداشتی که شیعه از آن دارد فرامی‌گیرد و میزان و معیار در تشخیص هر عقیده اسلامی این است که به منبع صاف و زلال عقیده توحید اتصال داشته باشد، از باب مثال عقیده (بنبوت و وحی) بر اساس همین عقیده به توحید و علم و حکمت و قدرت خداوند متعال استوار است وضع و تقنین قوانین و تشریح شرایع احکام و بالاخره تکلیف و الزام مردم به انجام یا ترک هر کار فقط سزاوار خداوند متعال است که مالک همه و حاکم بر همه است و به مصالح و مفاسد و ظاهر و باطن و تمام اسرار وجود این انسان (موجودی که بر خودش هنوز ناشناخت مانده) عالم و آگاه است و بالاخره نبوت از جهت اصل و مصدرش وحی خدای یگانه و ارتباط با غیب جهان و صاحب و مالک حقیقی و خالق عالم است و از جهت محتوا تشریعات و اوامیر و نواهی و طرحهای تربیتی الهی برای ترقی و کمال بشر است، و از جهت وظیفه و تکلیف شخص نبی از جانب خداوند مأمور و عهده دار ابلاغ آن به بندگان خدا است قوانین مختلف و نظامهای گوناگون علاوه بر اینکه از منبعهای غیر اصیل و غیر صالح و حاکی از استعلا و طغیان است در جهت تفرقه و جدایی و تعدد مناطق نفوذ و موجب استبداد و استضعاف و سایر مفاسد نظامی‌های مشرکانه و جاهلی نیز می‌باشد. امامت و رهبری.

نیز در ابعاد متعددش، شعاع و شعبه عقیده توحید است و باید چنانچه عالم تکوین دارای نظام واحد و قوانین واحد است نظام تشریح و قوانین و اداره امور مردم نیز طبق آن واحد باشد و چنانکه در اینجا غیر از خدای یگانه و اراده و تقدیر او مداخله ندارد در محیط اختیار بشر نیز غیر برنامه‌های تشریحی الهی برنامه دیگری مطرح نشود و احدی خود سرانه و مستبدانه حق مداخله در امور مردم و امر و نهی حکومت بر آنها نداشته باشد تمام حکومتها و مداخلات و ولایتها و تصرفات جزئی و کلی بشر باید به اذن خدا باشد تا همه در مسیر واحد به سوی هدف واحد به حرکت کمالی خود ادامه دهند غیر از نظام خدا همه نظامها طاغوتی و غیر از نظام امامت همه شرک و طاغوت پرستی و استعباد و بی‌احترامی به حقوق انسان و حکم بشر بر بشر و استعلا و استکبار است که نمونه آن رژیم پلیس دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی ایران و رژیمهای سوسیالیستی و دموکراسی موجود شرق و غرب است که از همه اعمال و برنامه‌ها

و برخوردها و جنگها و حتی صلح‌هایشان شرک و استضعاف و سلطه جوئی و نفی حاکمیت و ولایت خدا آشکار است در هر یک از این نظامها به شکلی و به اسمی ظلم و طغیان و سرکشی بشر خود نمائی می‌کند، و تا این نظامها بر جهان مسلط باشند و تا در جهان نظام مستمر امامت که یگانه نظام الهی است استقرار نیابد این رژیمها و این نظامهای مشرکانه اگر چه اسم و هدفشان را عوض کنند تحمیل بر بشر و موجب شدت فشار و تضادهای اقتصادی و سیاسی و بحرانهای مختلف و تبعیضات گوناگون خواهند شد... این نظامها همه جاهلی

است و رهبران این نظامها به هر شکل و هر اسم باشند مستکبر و مشترک ماب می باشند نابسامانیها دنیای کنونی، به واسطه این رژیمهای ضدّ خدای و رهبرانی جاه طلب و ریاست دوست از حد شرح و بیان خارج است. حکومت و نظام صحیح واحد و متکی به خدا و به قانون خداست، که نشانیها و علاماتش در قرآن مجید و احادیث معتبر مذکور و حضرت رسول اکرم ﷺ و امیرالمؤمنین علیّ علیه السلام عملاً آنرا نشان دادند این حکومت سلطنت و پادشاهی و سلطه فردی بر فرد یا افراد دیگر و خودکامگی و فرمانروایی نیست اما حکومت امامت و مقتدای و اسوه بودن، و خلافت از جانب خدا و کار برای خدا و برای رضای خدا کردن است که بر حسب آیاتی مثل انی جاعلک للناس اماماً من تو را برای مردم امام قرار دهم. **وَ اِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِی الْاَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ** (۱) ما تو را خلیفه در زمین قرار دادیم پس میان مردم به حق حکم کن. و آیه: **وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ اَئِمَّةً يَهْتَدُونَ بِاَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا** (۲) و از ایشان امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می کنند... شأن و موضع و مقامی است که از جانب خدا به بندگان برگزیده اش اعطا شده است و در تمام اعصار ادامه می داشته و خواهد داشت. (۳)

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ هَدَانَا لِهٰذَا وَ مَا كُنَّا لِنَهْتَدِیْ لَوْلَا اَنْ هَدَانَا اللّٰهُ وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلٰی رَسُوْلِ اللّٰهِ وَ اِلٰهِ آلِ اللّٰهِ وَ لِعَنَّةِ اللّٰهِ عَلٰی اَعْدَائِهِمْ اَعْدَاءِ اللّٰهِ مِنْ الْاَنِّ اِلٰی لِقَاءِ اللّٰهِ وَ قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰی:
یوم ندعوا کل اناس بامامهم روز قیامت ما هر گروهی را با امام و پیشوایشان می خوانیم.

دو نکته قابل توجه: اول از کلمه کل اناس استفاده می شود که برای هر جامعه امام است. دوم کلمه امام عمومیت دارد شامل می شود امام حق و باطل را پس ظاهر این می شود که مراد بامام هر طائفه آنکس است که مردم به پیشوائیش تن داده باشند حال چه اینک امام حق باشد و چه امام باطل پس معنای آیه اینست که هر که در این نشئه یعنی زندگی دنیا با هر گونه امام بوده و از وی پیروی کرده در صف محشر با او یکجا دعوت می شود امام حق باشد یا باطل

از فضیل روایت شده که گفت: از حضرت ابی جعفر علیّ علیه السلام معنای آیه یوم ندعوا کل اناس بامامهم را پرسیدم فرمود: رسول خدا ﷺ در آنروز با قوم خود (یعنی پیروان خود) و علی علیّ علیه السلام با قوم خود و حسن بن علی علیّ علیه السلام با قوم خود و حسین بن علی علیّ علیه السلام با قوم خود (و مردم زمان خود) می آیند و هر کسی که در عصر هر امام از دنیا رفت آنروز با آن امام محشر می شود و نیز از آن حضرت روایت می کنند که فرمود: آیا حمد خدا بجا نمی آوری که وقتی قیامت می شود هر قومی را بسوی کسی می خوانند که آنکس را دوست می داشتند و ما دست بدامن رسول خدا می شویم و شما دست به دامان ما. (۴)

۱- سوره ص آیه ۲۶

۲- سوره سجده آیه ۲۴

۳- امامت و مهدویت ص ۲۶۸

- تفسیر المیزان

در بین راه عراق شخصی از امام حسین علیه السلام معنای این آیه را پرسید (یوم ندعوا کل آناس بامامهم) چیست؟ امام که در حال حرکت بودند ایستادند و فرمودند: که معنی این چنین است که در جهان دو گونه امامت وجود دارد ۱- امامتی است که از مجرای صحیح و درست بوجود آمده و امامتی که از (ولایت الله) نشأت گرفته باشد که ولایت امام در طول ولایت خداست، از (الله) شروع می شود به پیغمبران و از پیغمبران به امامان و از امامان به آنانی که جانشینان بر حق امامان هستند ختم می گردد. اما در روز رستاخیز و روز حساب کسانی که از این امامان عادل پیروی می کنند پشت سر آنان حرکت خواهند کرد و آنانکه در دنیا به ندای طواغیت و امامان جائر لبیک گفتند با آنان همراه خواهند بود یعنی روزی که هر گروهی از مردم را با پیشوایشان دعوت می کنیم خداوند ولی آنان است که ایمان آوردند اما آنهای که ایمان ندارند، اولیائشان طاغوت است. (۱)

ولایت الهی و یا طاغوتی

قرآن دو گونه ولایت را بر ما نشان داده است. ۱- ولایت الله است که در آیات زیادی آمده (الله ولی الذین آمنوا...) و (انما ولیکم الله و رسوله و الذین یقیمون الصلاة...) واژه «ولایت» به معنی سرپرستی است به معنای تصدی یک کار و یک امر است این واژه گاهی در مورد فردی بکار می رود: مثلاً ولی فلان طفل کیست؟ سرپرست او چه کسی است؟ و...

و گاهی در مورد جامعه بکار می رود که می گویند: ولی امر مسلمین... و کلمه والی نیز از همین ماده است والی فلان شهر یعنی سرپرست شهر کیست؟...

۲- ولایت جابران و ستمگران است، که آنان نیز ظالمانه و ستمگرانه بر مردم حکومت و امامت می کنند هر دو ولایت از قرآن استفاده شده است آنجا که ولایت فرعون و فراعنه را بیان می کند و خبر از ولایت فرعون می دهد، می فرماید که اولیاء آنان طاغوت هستند.

این دو قسم (ولایت الهی و ولایت طاغوتی) همواره در تاریخ بر جامعه حاکم بوده اند یعنی از طرف فرعون و نمرود بر مردم حاکم بودند و از طرف دیگر موسی و ابراهیم بر جامعه ولایت داشتند و... اگر تاریخ را به همین صورت سیر کنید و به زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله برسید می بینید که ولایتی غیر از این دو قسم وجود نداشت است در جهتی پرچمی به دست والیان جابر و ستم پیشه و در جهت دیگر پرچمی به دست پیامبر اسلام بوده است بنابراین قرآن این دو قسم ولایت را بر ما معرفی می کند ۱- ولایت حق ۲- ولایت غیر حق و ضد حق و باطل. بنابراین حاکم خداست و اگر خدا نبود غیر از طاغوت چیز دیگری نمی تواند باشد وقتی خدا بر جامعه حاکم نبود طاغوت و شیطان بر جامعه حاکم است پس اگر ولایت الهی نبود جامعه اسلامی مثل یک بدن بی روح است که (به ظاهر) همه چیز دارد اما (در واقع) هیچ چیزی هم ندارد یک جسد بی جانی که تازه از دنیا رفته و روح از بدن جدا شده چشم و گوش، دهن، زبان، دست و پا و... دارد ولی هیچ چیز هم ندارد چشم

دارد نمی بیند، گوش دارد نمی شنود، زبان دارد حرف نمی زند، پا دارد راه نمی رود، و حس نمی کند و... وقتی که به آتشی بیاندازند و در آب جوش فرو بری یک آخ هم نمی گوید، ولایت و رهبری در کالبد نظام الهی، چنین حالی را دارد هم از نظر آیات و هم از نظر روایات اگر نظام الله حاکم نباشد نه نماز نماز است، و نه روزه روزه و نه حج حج و نه نه نه...

هیچگاه زمین از حجت خالی نیست

آیات و روایات فراوانی در این زمینه وجود دارد و این مطلب را ثابت می کند که خداوند هیچگاه جامعه را بدون رهنما و زمین را خالی از حجت نگذاشت تا عذر نداشته باشند و نگویند خدایا کسی نبود که راه حق را بمانشان دهد چرا بمار رهبری مشخص و هدایتگر و نبی منذر نفرستادی تا به ذات یگانه تو ایمان می آوردیم و از آیات و دستورات حق پیروی می نمودیم و از آیات مانند: **يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ** (۱) و **شَرِيفَةٌ: فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَ لَنَسْئَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ** (۲) نیز همین معنا استفاده و همین مطلب ثابت می شود. و کذا آیات شهادت نیز بیانگر همین معنی و مطلب است؛ شهادت یکی از حقایق قرآنی است که کراراً به آن اشاره شده مثل **(فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَوْلٍ لِّنُؤَيِّدَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ نُؤَيِّدَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّهُمْ مُّؤْتَوُونَ وَمَا مِنْهُمُ بِمُعْتَدٍ فِي أُمَمٍ قَبْلِهِ)** **نَبِئْتُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا** این آیات با صراحت می گوید: برای هر گروهی شاهد است و هر دسته را به همراه شاهدش در روز محشر طلب می کنیم. **(وَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يُكُونَ رَسُولًا عَلَيْكُمْ شَهِيدًا)** صاحب المیزان می گوید: مراد از شاهد بودن امة اسلامی بر سایر امم شهادت و گواهی بعضی این امت (و آن مخصوص ائمه طاهرين) است، معلوم است که این مقام در خور تمام افراد امت نیست کتاب و سنت گواهی می دهد که تمام امة عادل نبودند. بدیهی است که حواس معمولی ما فقط اعمال و افعال را درک می کند تازه آنهم نسبت بموجوداتی که در مقابل آن حاضر باشند و اما موجوداتی که قبلاً بوده اند و معدوم شده اند یا بعداً به وجود می آیند یا الان موجودند ولی نزد ما حاضر نیستند از منطقه درک حواس ها خارجند بنابراین حقایق و باطن اعمال از قبیل کفر و ایمان و سعادت و شقاوت و خلاصه آنچه از حس ما مخفی است و کار قلب است **(وَ لَكِن يُوَ أَخَذَكُمْ بِمَا كَسَبْتُمْ قُلُوبِكُمْ)** بر ما که پوشیده است و حتی چنین مطالبی را درباره موجودات حاضر نمی توانیم دریابیم تا چه رسد بکسانی که با آنها تماس نداریم (پس چطور شاهد باشیم) بنابراین گواهان بر امم گذشته گواهی می دهند از افرادی عادی و عادل این امت نیست چه رسد به افرادی بی سر و پا که از هیچ جنایت و خیانتی پروا ندارند بلکه آنان افراد پاک و برگزیده گان خدایند، این مقام اختصاص ایشان است آنان شاهد اعمال مردم و رسول خدا شاهد آنهاست پس رسول خدا گواه گواهان است.

۱- روز قیامت خدا همه پیامبران را جمع می کند و می گوید: امت بشما چه پاسخ داد. مائده آیه ۱۰۹

۲- البته ما هم از اعمال امم و هم از پیغمبران پرسش خواهیم کرد. اعراف آیه ۶، آیه «وَ مَا كُنَّا نَعْلَمُ حَتَّىٰ نَعْبُدَ رَسُولًا» نیز همین مطلب را بیان می کند.

در تفسیر عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: اگر گمان کنی منظور خداوند از این آیه تمام اهل قبله و موحدین است افتراء به خدا بسته‌ای! زیرا کسیکه در دنیا شهادتش درباره یک صاع خرما قبول نیست چگونه خداوند شهادت از او در قیامت می‌طلبد و در حضور تمام امت‌های پیشین آنرا قبول می‌کند اینطور نیست، خداوند چنین چیزی راحتی از مخلوق خود نخواسته است بلکه منظور آن امتی است که دعای ابراهیم در حق او باجابت رسیده و خدا درباره آنها فرموده: **کنتم خیر امة اخرجت للناس**. کمترین صفات این دسته (شهادت بر اعمال) بودن در تحت ولایت و سرپرستی خدا و اصحاب صراط مستقیم بودن است. (۱)

از امام محمد باقر علیه السلام نقل شده که: شهداء بر مردم فقط ائمه و انبیاء هستند و عامه امة جایز نیست خداوند آنها را بشهادت بطلبد، چه اینکه در میان آنها افرادی پیدا می‌شوند که شهادتشان حتی درباره یک دسته‌ای سبزی مقبول نیست (با این حالت چطور معقول است درباره اینچنان امر مهمی شهادت آنها قبول شود). (۲) ایضاً از امام زین العابدین علیه السلام روایت شده که فرمود: مائیم امة وسط و رسول خدا صلی الله علیه و آله شاهد ما است و ما شاهدان خدا هستیم بر بندگان او و حجت‌های خدا هستیم در روی زمین حاکم حسکانی به اسناد خود از سلیم بن قیس از امیر المؤمنین نقل کرده که آن حضرت فرمود: خدای متعال ما را قصد کرده است نه غیر ما را در این آیه: لتکونوا شهداء علی الناس. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله گواه است بر ما و ما گواهیم بر خلق و حجت او در زمین. اکنون می‌پردازیم به معنی امامت و امام

معنی امامت و امام

امامت، ریاست عامه (الهیة) در امور دین و دنیا بر همه مردم است. (۳)

توضیح: امامت وقتی بطور اطلاق و بی قید گفته می‌شود. پیشوائی و سرپرستی، وجود الگویی نمونه برتر و عالی‌تر و نمایش یک مکتب است و به عبارت دیگر مقصود از امامت در اصطلاح و در هنگام که بدون قریندای ذکر شود. منصب و مقامی است که خدا به افرادی از خواص بندگان شایسته خود که انسان ما فوقند عطا می‌کند و دارندگان آن منصب کارگزاران خدا و نگهبانی امر و شرع خدا و گواهان بر خلق خدا و دست پرورده گان خدا و در قیامت مدافع از پیروان خود و شفعاء آنها می‌باشند، و وارد بهشت نشود، مگر کسی که آنها را بشناسد و آنها او را بشناسند و وارد آتش نشود مگر کسی که آنها را انکار کند و آنها او را انکار نمایند کتاب

۱- تفسیر المیزان ج ۱ ص ۴۴۸

۲- تفسیر المیزان ج ۱ ص ۴۶۳ تفسیر آیه: (وجعلناکم امة وسطا...)

۳- الباب الحاد عشر، علامه الحلی (ره)، کتاب المواقف، ج ۸، ص ۳۴۵ و شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۳۳

نزد شیعه اما قاضی عضدین در مواقف چنین گفت قال من اصحابنا الامامة ریاسة عامه فی امور الدین و الدنیا و تفتازانی گفت نصب امام به اتفاق (همه مسلمین) واجب است اما اختلاف در این است که بر خدا واجب است بیا بر مردم به دلیل سمعی یا عقلی مذهب اهل سنت بر مردم واجب می‌دانند به دلیل سمعی گفتار رسول خدا (ص) که فرمود: من مات من اهل القبلة و نمی‌عرف امام زمانه مات میتة جاهلیه العقائد النسفیة، ص ۲۳۲.

خدا و سنت پیامبر ﷺ فقط توسط آنان شرح و تفسیر می‌شود و هر کس تند رفته باشد باید به سوی آنها بازگردد و آنان که گند می‌روند باید خود را بامام برسانند. امامان مانند نجوم آسمانند که هر زمان یکی از آنان از دنیا برود دیگری قائم مقام او می‌شود اگر سخن بگویند حق و راست می‌گویند و اگر سکوت کنند کسی بر آنان پیش نمی‌گیرد درهای حکم و حکمتهای خدا در اختیار امام است، امام حیات علم و مرگ جهل است، بردباریش از دانائیش آگاهی می‌دهد. و ظاهرش از باطنش، امام از حق و قرآن جدا نمی‌شود. و قرآن و حق از امام جدا نمی‌شود امامان ارکان اسلام و پناهگاه مردم و اهل عالم هستند، خدا آنان را برگزیده و بلند گردانیده هر کس به امام تمسک جوید و در کشتی ولایت و ایمان به او بنشیند، نجات می‌یابد آیات کریمه قرآن در شأن آنها نازل شده و گنجهای علم خدا به آنها عطا شده زمین از وجود امام خالی نخواهد ماند، یا امام ظاهر و آشکار است، یا غایب و پنهان از انظار امام رهبر سیاسی و فکری و خلیفه خدا و حاکم و ولی امر است، یعنی همه این مقامات از شئون اوست. او از جانب خدا ولی امر و حاکم و خلیفه است و اولویت به اموال و نفوس مردم دارد و بر اداره امور و کارها و احقاق حقوق و دفع و رفع ظلم و اجرای احکام و سیاست و برقرار کردن عدالت در بین مردم و حفظ نظام و تأمین امنیت و آسایش خلق، و عمران زمین و فراهم ساختن وسائل ترقی و تعالی برای همگان، ولایت دارد. امر، امر او و فرمان، فرمان اوست. (۱)

تفسیر واژه امام

راغب در کتاب مفردات واژه امام را چنین تفسیر کرده: امام عبارتست از چیزی که پیروی شود، و تفاوتی نمی‌کند که آن چیز انسان باشد که از لحاظ گفتار و یا کردار مورد پیروی قرار گیرد، و یا اینکه کتاب باشد و یا چیزی دیگر و نیز در صدق این واژه تفاوت نمی‌کند که آنچه مورد پیروی است حق باشد و یا باطل، بنابراین (امامت) یک اصلی عمومی و فراگیر است که در سطح آفرینش مطرح می‌شود و در رابطه با انسان (امام) کسی است که الگو و رهنمون رشد و تکامل و یا انحطاط و پستی باشد. توضیح مطلب اینکه انسان از دو بعد متضاد و دو قطب متناقض وجودش سرشته شده و همین سازمان استثنای وجود اوست که برخلاف سایر موجودات یک بعدی زمینه تکامل مافوق تصویری را برایش فراهم کرده و تمام اهمیت و عظمت انسان که آفریننده هستی بهنگام آفرینش بر خود آفرین گفته، در گرو همین ساختمان ویژه وجود اوست، انسان در هر یک از این دو بعد متناقض وجود خود قابل تکامل است اگر در بعد عقلی و خداگونه‌ای خود تکامل یافت (امام) می‌شود باین معنا که استعدادهای نیک در او به فعلیت می‌رسد و نمودار انسان کامل می‌گردد، در اینصورت (امامت) به معنای رهنمونی و رهبری به هدف نهایی آفرینش انسان است و امتی که در رابطه با این شکل امامت باشد، در حال رفتن و شدن بسوی تکامل مطلق است و اگر انسان در بعد هوسهای پست، و در جهت عکس فلسفه آفرینش خود قدم نهاد و در این مسیر پیش رفت و تکامل یافت باز هم (امام) می‌شود به این معنا که استعدادهای پلیدی در او به فعلیت می‌رسد و مظهر و نمونه پلیدی می‌گردد، و در اینصورت امامت به

معنای رهنمونی و رهبری به انحطاط و در جهت عکس فلسفه آفرینش است، و امتی که در رابطه با این شکل امامت باشد در حال رفتن و شدن بسوی انحطاط مطلق است.

بنابراین انسان در هر یک از دو مسیر بالا بهر اندازه حرکت کند، و بهر میزانی که استعدادهای خود را شکوفا سازد، مفهوم (امام) و (امامت) و (امت) بصورت نسبی تحقق می‌یابد تا برسد به امامت مطلقه، و اوج نهائی قله‌ای که یک انسان می‌تواند به آن برسد بر این اساس اصل (امامت) هم در رابطه با تکامل انسان و هم در رابطه با انحطاط او مطرح می‌شود، و قرآن کریم هم این معنا را تأیید می‌کند، زیرا قرآن همانطور که به ابراهیم و انبیاء الهی علیهم‌السلام که انسان را در جهت فلسفه آفرینش رهبری می‌کردند (امام) اطلاق می‌کند^(۱) و همچنان فرعون و زورمندانی را که در صف مقابل انبیاء بودند امام می‌خواند^(۲) و همچنین امت در قرآن کریم در مطلق جامعه‌ایکه در امری مشترک باشد بکار رفت اعم از اینکه آهنگ حرکت آنها در جهت تکامل باشد و یا انحطاط^(۳)

دو بعدی بودن عقاید و اعمال انسان

دومین مطلبی که ضروری است بعنوان مقدمه بر شناخت موقعیت اصل (امامت) مطرح شود مسئله‌ای دو بعدی بودن عقائد و اعمال انسان از دیدگاه اسلام است و یکی از ویژگی‌های اسلام که بسیار حساس و سخت قابل تأمل است اینست که از دیدگاه این مکتب عقیده و عمل انسان مانند خود او دو بعدی و دارای ظاهر و باطن یا جسم و روح است.

اسلام تمام عقائد و اعمالی را که در جهت تکامل و فلسفه آفرینش انسان است و همچنین تمام افکار و کرداری را که در مسیر انحطاط و سقوط انسان قرار دارد، دارای دو بعد جسم و روح می‌داند مثلاً توحید که اساسی‌ترین بنیادهای فکری اسلام است جسم و روح دارد جسم توحید همان گفتن کلمه توحید و اقرار به یگانگی الله است ولی جان توحید باور کردن محتوای این واژه است بگونه‌ای که ویژگیهای موحد در انسان پدیدار شود و یا نماز که جسمش همان الفاظ و حرکات و جانش توجه به خدای تعالی و احساس حضوری او و به تعبیر قرآن (ذکر) است. (اقم الصلوات لذكری)

و یا حج و جهاد و... که جسمشان همان اعمال عین، و روح آنها، شناخت و آگاهی و انگیزه قربت به حق تعالی است و همچنین عقائد و افکار پلید و اعمال زشت و ناروا که در جهت انحطاط آدمی است نیز دارای جسم و روح و ظاهر و باطن است.^(۴)

موقعیت اصل امامت

۱- انی جاعلک للناس اماما بقره ۱۲۴، و جعلنا منهم ائمة یتهدون بامرنا انبیاء و جعلنا هم یتهدون بامرنا لما صبروا ۲۴ (سجده)

۲- و جعلنا هم ائمة یدعون الی النار - قصص ۴۱ / فقاتلوا ائمة الکفر توبه ۱۲.

۳- فلسفه امامت و رهبری، ص ۱۴ محمدی ری شهری

۴- همان مدرک.

مسئله اصلی اینست که باید دانست که (امامت) در اسلام چگونه مطرح شده و در میان مسائل اسلامی و اصول و فروع این مکتب دارای چه موقعیت و جایگاهی است؟ برای پاسخ به این سؤال و آگاهی کامل لازم است متون که بیانگر موقعیت اصل امامت در اسلام است دقیق مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد. آنچه از مطالعه و بررسی مجموع روایات اسلامی در این رابطه استنباط می‌شود اینست که: امامت روح و مغز و جان کلیه عقائد و اعمال انسان است.^(۱) (که در آینده روشن خواهد شد).

یعنی تمام عقاید و اعمالی که بعنوان برنامه تکامل انسان در اسلام مطرح شده تا اصل امامت به آن ضمیمه نشود، پوک و بی مغز و بی روح و بی اثر است، و هیچگونه نقش در رهایی انسان و رشد و تکامل فرد و جامعه نمی‌توانند داشته باشد و نیز امامت ائمه جور، روح و جان کلیه عقائد و اعمالی است که در اسلام موجب انحطاط و نابودی انسان شناخته شده است.

بنابراین (امامت) در رابطه با تکامل، روح برنامه‌ای است که استعداد کمال را در آدمی شکوفای می‌کند، و در رابطه با انحطاط انسان روح عقائد و افکار و کرداری است که آدمی را به انحطاط و پستی می‌کشد بر این اساس هر گونه تلاش برای ساختن (امت) نمونه و جامعه ایده آل جز از طریق ریشه کن کردن (امامت) در شکل انحطاطی آن که روح و علت همه مفسد است و تحقق دادن (امامت) در شکل تکاملیش که روح برنامه تکامل انسان است - بی ثمر و عقیم است.

دقیقاً همین معنا از فرمایش امام کاظم علیه السلام در تفسیر آیه ۱۳۱ از سوره اعراف استنباط می‌شود: آیه اینست: **قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ** یعنی ای پیامبر بگو که پروردگار من تنها امور ناشایسته و پلید را ممنوع نموده چه آشکار باشند و چه پنهان امام در پاسخ کسی که از تفسیر آیه پرسیده بود فرمود^(۲): **قرآن ظاهر دارد و باطن، تمام آنچه را که خداوند در قرآن تحریم نموده پلیدی آن محرمات سطحی و ظاهر است و باطن و روح آن پلیدی‌ها امامهای جائر و ظالم‌اند و تمام آنچه را که خداوند در این کتاب حلال نموده (و آنرا نیک و عامل تکامل انسان دانسته) حلیت و نیکی مترقی بودن آن امور سطحی و ظاهری است و ریشه و روح و باطن آن امامهای حق‌اند. **فجميع ما حرم الله في القرآن هو الظاهر و الباطن من ذالك ائمة الجور و جميع ما احل الله تعالى في الكتاب هو الظاهر و الباطن من ذالك ائمة الحق**^(۳)**

امام در تفسیر باطن آیه مذکور، ریشه تمام بیماریهای امت اسلامی را بیان کرده و راه علاج آنرا نشان داده که باطن و روح و ریشه تمام بیماریهای اجتماعی و فساد و جنایاتی که در یک امت پدید می‌آید، امامت امام جائر است تا این ام الفساد در امتی وجود دارد مبارزات و تلاشهای که برای اصلاح جامعه انجام می‌گیرد اگر در برون آوردن این ریشه نباشد، بی ارزش و نتیجه آن بسیار سطحی است زیرا تا میکروب امامت امام جائر

۱- فلسفه امامت، ص ۱۶ محمدی ری شهری.

۲- فلسفه امامت، ص ۱۷.

در تن امت است، هرگونه اقدام اصلاح طلبانه باشد بی نتیجه و ثمر است و هر امتی که بخواهد خود را اصلاح کند در اولین قدم باید این میکرب را نابود سازد که با نابود شدن روح و باطن فساد مفسد بتدریجی خود بخود نابود می‌شوند و با قطع ریشه این شجره خبیث، شاخ و برگ آن خود بخود خشک می‌گردند.

برای تأیید این واقعیت که (امامت) روح اسلام است به برخی از متون اسلامی ملاحظه کنید: روایات متواتر که شیعه و سنی از پیامبر اسلام نقل کرده و همه در این مضمون متفقند که: مرگ بدون امام، مردن جاهلیت است. عبارت حدیث مطابق نقل احمد حنبل در مسند چنین است: (مَنْ مَاتَ بِغَيْرِ إِمَامٍ مَاتَ مِثْلَ جَاهِلِيَّةٍ) و ابن ابی الحدید در رابطه با سو استفاده از این حدیث داستان جالب دارد که مناسب است اینجا نقل شود، او می‌گوید: عبدالله بن عمر از بیعت علی رضی الله عنه امتناع کرد ولی «پس از اینکه حجاج حاکم کوفه شد» شبانه در خانه حجاج آمد که با عبدالملک (خلیفه وقت) بیعت کند، تا اینکه شبی را بدون امام بروز نیاورد. چون معتقد بود که از پیامبر روایت شده کسی که بدون امام بمیرد مرگش مرگ جاهلیت است. حجاج با کمال بی‌اعتنایی با او برخورد کرد و او را تا آنجا حقیر و پست نمود که همانطور که خوابیده بود بجای اینک بلند شود و دست دراز کند و بیعت بگیرد، پای خود را از رختخواب بیرون آورد و گفت بپایم دست بده ^(۱) مقصود از جاهلیت که در این اخبار آمده و مرگ بدون امام به آن تشبیه شده، عصر پیش از اسلام است مرگ جاهلیت یعنی مرگ بدون اسلام و معنای حدیث این است که اگر امامت از اسلام گرفته شود عصر اسلام با عصر جاهلیت و پیش از اسلام تفاوتی ندارد، چرا که روح اسلام از اسلام جدا شده.

امام نظام دین

در متون اصیل اسلامی (امامت) بعنوان تنها راه وصول به خدای تعالی و پیاده کردن قوانین نجات بخش و مترقی اسلام مطرح شده و بنابراین لازم است قسمتی از متون اسلامی که این ادعا را تأیید می‌کند در اینجا مورد بررسی قرار گیرد.

علی رضی الله عنه می‌فرماید: **الْإِمَامَةُ نِظَامُ الْأُمَّةِ** امامت نظام امت است. امام رضا می‌فرماید ان الامامة زمام الدين و نظام المسلمين امام زمام دین و نظام مسلمین است. ^(۲) امام علی رضی الله عنه جمله‌ای در نهج البلاغه دارد که می‌فرماید: **مَكَانُ الْقِيمِ بِالْأَمْرِ مَكَانُ النِّظَامِ مِنَ الْخَرْزِ يَجْمَعُهُ وَ يَضُمُّهُ فَإِذَا النَّقْطُ تَفَرَّقَ الْخَرْزُ وَ زَهَبَ ثُمَّ لَمْ يَجْتَمِعْ بِحَذَا فِيرَهُ أَبَدًا**: در سخن امام زمامدار را تشبیه به نظام کرده و جامعه و امت را تشبیه به خرز، ابن ابی الحدید در شرح سخن امام می‌گوید (نظام) گردن بند عبارت است از نخ‌ای که آنرا جمع می‌کند و نظم خاصی به آن می‌دهد و خرز به معنای دانه‌هی سوراخ داری ست که برای درست کردن گردن بند و یا تسبیح مورد استفاده قرار می‌گیرد.

بنابراین معنای سخن امام چنین می‌شود: زمامدار رشته‌ای است که دانه‌های پراکنده یک جامعه را

۱- شرح ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۲۴۲ به نقل از فلسفه امامت، ص ۲۲.

۲- فلسفه امامت، ص ۲۷.

تحت نظام ویژه‌ای در می‌آورد و آنها را بهم پیوند می‌دهد، وقتی این نخ پاره شود دانه‌ها پراکنده می‌شوند و هر یک سوئی می‌روند و پس از آن هیچگاه بصورت اول فراهم نمی‌گردند. (۱)

اکنون با توجه به معنای دقیق نظام باز می‌گردیم به تفسیر روایاتی که این واژه در آنها بکار گرفته شده است در روایت اول امامت بعنوان امامت نظام امت است و در روایت دوم (جداً امامت مه‌ار دین و نظام مسلمین است و در روایت از امام محمد باقر علیه السلام آمده است حبناً اهل البیت نظام الدین محبت ما خاندان نظام دین است مطرح شده با در نظر گرفتن معنای نظام مفهوم این روایات این میشود که فلسفه امامت و ولایت اینستکه امت مسلمان و دین اسلام وحدت خود را حفظ کند و در یک مسیر برای یک هدف که آن چیزی جز تکامل نیست قرار گیرند، و امامت رشته‌ای است که دانه‌های پراکنده امت و ابعاد مختلف اسلام را منسجم می‌کند و بهم پیوند نموده و در یک خط قرار می‌دهد و با قطع شدن این رشته مسلمین (چون امروز) دچار تفرقه و پراکندگی و از هم گسیختگی می‌گردند و هر گروه یک بعد از اسلام را گرفته و در نتیجه جامعه مسلمین از اسلام تهی می‌گردد.

و معتقد به (امامت) عبارت است از کسی که یکی از دانه‌های این رشته منسجم باشد نه اینکه (فقط) آنرا بشناسد و یا اظهار ارادت نسبت به او کند و بسخن دیگر در کادر رهبری امام حق باشد و معتقد باصل امامت بودن یعنی در این کادر زندگی کردن که همین فلسفه امامت است! این همان واقعیتی است که بهمه عقائد و اعمال انسان حیات می‌دهد. و به امت اسلام، حرکت و بدون آن حتی توحید بی مغز می‌گردد و نماز و روزه و سایر عبادات پوک و بی ارزش و بی اعتبار دلیل بر این معنا: همان معنی است که به درون لفظ امام خوابیده توضیح داده شد، (امام) یک انسان نمونه است کسی است که گفتار و کردارش الگو و رهنمون تکامل است و اصولاً از این جهت با او (امام) گفته می‌شود که (مؤتم به) است، و مورد التمام و پیروی است، و بگفته امام صادق علیه السلام (کسیکه از شما امامت گروهی را پذیرفت باید مانند گروه پیش رو عمل کند). بنابراین عقیده به امامت جز باین معنا (در کادر رهبری او بودن) معنای پیدا نمی‌کند. حتی کسیکه مدعی این عقیده است ولی در آن کادر نیست بگفته امام چهارم علیه السلام مبعوض ترین افراد پیش خداست آن حضرت فرمود: «مبعوض ترین افراد نزد خداوند عز و جل کسی است که (باگفتار) به روش (امامی) اقتدا می‌کند ولی عملاً از او تبعیت نمی‌کند.» (۲) امام صادق علیه السلام نیز در رابطه با عقیده باطل امامت و اینک تنها با ادعا و یا بمجرد شناخت و یا ارادت این عقیده تحقق پیدا نمی‌کند. می‌فرماید: «اعلموا ان ولايتنا لا تنال الا بالورع و الاجتهاد من انتم بقوم فليعمل بعملهم جدا بدانید عقیده به ولایت و امامت ما جز از طریق پرهیزکاری و تقوی و تلاش تحقق پیدا نمی‌کند. کسیکه مدعی پیروی گروهی است باید مانند آنها عمل کند.» (۳) بیشتر از این نیاز به

۱- شرح ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۹۵، به نقل فلسفه امامت.

۲- فلسفه امامت ص ۲۶-۲۷

توضیح ندارد که امام در این سخن عقیده به امامت را تنها در کادر رهبری امام قرار گرفتن تفسیر نموده است.

امامت یگانه راه خداست

درباره مودت خاندان رسالت که مصداق مهم انسانهای نمونه و (امامت) اند، قرآن کریم سه تعبیر دارد که جمع میان این سه تعبیر بسیار جالب توجه و بیانگر فلسفه امامت و ولایت و مودت امامان راستین است، در یک مورد خداوند متعال به پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید: «**قُلْ لَا اسئَلُكُمْ عَلَيْهِ اجْرًا اِلَّا الْمُوْدَةَ فِی الْقُرْبٰی** هیچگونه مزدی بر رسالت خود نمی خواهم مگر مودت نزدیکانم» در مورد دیگری می فرماید: «**قُلْ مَا سئَلْتُكُمْ مِنْ اِجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ اِنْ اَجْرٰی اِلَّا عَلٰی اللّٰهِ بَکُوْا اِنْ مَزَدٰی** که از شما خواستم بسود شما است (نه بسود من) مزد من فقط بعهده خدا است.» در مورد دیگری می فرماید: «**قُلْ مَا اسئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ اِجْرٍ اِلَّا مِنْ شَآءِ اَنْ یَّتَّخِذَ اِلٰی رَبِّهِ سَبِیْلًا** بگو مزدی از شما نمی خواهم مگر اینکه کسی از شما خواسته باشد (راهی) بسوی پروردگار خود انتخاب کند.»

در آیه سوم توضیح می دهد که چرا این مزد خواسته و چرا سود این مزد برای امت است. بنابراین آیه سوم بیانگر فلسفه امامت و ولایت و مودت خاندان رسالت است و توضیح می دهد فلسفه این مودت اینست که تنها راه به پرورنده انسان و یگانه راه پرورش و تکامل و حرکت به سوی کمال مطلق و بالاخره تنها راه پیاده کردن اسلام در جامعه بشر است، دعای ندبه که یکی از دعاهای زنده و سازنده و پر محتواست سه آیه مذکور را با هم جمع نموده و از جمع زدن این سه آیه این نتیجه را گرفته که: **(فَکَانُوْا هُمُ السَّبِیْلُ اِلَیْکَ وَ الْمَسْلٰکُ اِلَیْ رِضْوَانِکَ** بار خدایا از اینکه (مودت امامان حق را در یک مورد مزد رسالت قرار دادی و در مورد دیگر این مزد را بسود امت دانستی و در مورد سوم مزد رسالت را (انتخاب راه بسوی پروردگار) قرار داده) معلوم می شود که آنها (ائمه حق) راه بسوی تو و طریق وصول به رضوان تو بودند...^(۱) بنابراین مقصود از مودت خاندان رسالت هم همان مفهوم است که از عقیده به امامت استنباط می شد، یعنی مودتی که مسلمان را در راه وصول به حق و در کادر رهبری امامت قرار دهد که این مودت معمولی نیست، بلکه مسئولیتی است بس بزرگ مسئولیت تلاش گسترده برای ریشه کن کردن امامت جور در تمام ابعاد زندگی و تحقق دادن امامت عدل.

احتیاج انسان به رهبر الهی

تردید نیست در اینکه انسان به همان اندازه که نیروی بلند پروازی دارد به عکس آن، در یک افق نامتناهی به طرف پائین نیز سقوط می کند انسانی در سر یک دو راهی قرار گرفته است که از یک طرف به اسفل سافلین می رسد یعنی آنجائیکه از آن پائین تر نیست آخر نقطه حضيض و سقوط است و از یک طرف به اعلا علیین می رسد که آخرین درجه صعود است و این انسان با این همه استعدادها که در وجودش نهفته است) و هر گونه امکانات که در اختیارش است و با مسئولیت سنگین در وسط قرار گرفته است چه کند؟ آیا خودش خود بخود می تواند بدون کمک و راهنمایی غیبی این امکانات داخل و خارج را بکار گیرد، و به آن

هدفی که برای آن آفریده شده و شایستگی آن هدف را دارد برسد؟

این یک سؤال است که پاسخ این سؤال مسئله نبوة (و رهبری) را مطرح می‌کند و معلوم است که به تنهایی نمی‌تواند. در اینکه چرا نمی‌تواند، بحث بسیار مفصل است، هم از نظر تشخیص یعنی آن قدرت را ندارد که بتواند آنچه خیر و مصلحت او و مصلحت جامعه است، را (خود بخود مستقلاً) تشخیص دهد و هم از نظر اعمال تشخیص که اگر به او کمک نشود نیروهای باطنی تمایلات و احساسات و عواطف و غرائضش او را بسوی خود می‌کشد و به جانب سقوط می‌برند. در نتیجه در عمل نمی‌تواند آن راهی را که باید انتخاب کرده و طی کند. پس انسان در دو بعد به کمک خدائی و کمک غیبی احتیاج دارد:

۱ - بعد بینش: که می‌خواهد در عالم شناخت، خدا را بشناسند حقایق این عالم را بفهمد، خیر و مصلحت خودش را درک کند، راه صحیح را از راه فاسد، حق را از باطل تمیز دهد، در شناخت خود نمی‌تواند روی پای خویش بایستد، و مستقلاً کار کند.

۲ - بعد عملی: این بعد وقتی آغاز می‌شود که شناخت به تحقق یافته و انسان شناخت صحیحی پیدا کرده باشد. باید آنچه را شناخته است پیاده کند آنچه که به عنوان یک وظیفه و یک راه تشخیص داده است، اگر کمک غیبی و کمکی که از طریق وحی و از طریق مرزبانان وحی به او می‌رسد در اینجا نباشد او لنگ است این دو مسئله (۱ - شناخت ۲ - عمل) به اضافه این مسئله (فطرت) نیاز بشریت را به وجود رهبران الهی که بوسیله وحی در رابطه با خدای جهان هستند، اثبات می‌کند و به همین جهت که گفته شد، بشر برای پیمودن راه خود آن راهی که خدا برای او معین کرده است (یعنی راه سعادت نجات فلاح و رستگاری) احتیاج به رهنما و رهبر دارد.

دین یعنی چه؟

(دین) یک موضوع جامع و کامل و شاملی است که عقیده و اخلاق و عبادت و وظایف فردی و اجتماعی و سیاسی و کل یک نظامی را که می‌خواهد بشر را اداره بکند شامل می‌شود.

دین خدا، یعنی نظامی خدائی که بر یک جمعیتی و بر یک مردمی و ملتی حکومت می‌کند شامل جزئیات مقررات و «قوانین» و کلیاتش می‌شود. دینی که نجات دهنده انسانها است دو بخش است: ۱ - بخش عقیدتی: که همان مسئله شناخت و معارف اسلامی و الهی است. ۲ - بخش عملی و اجرائی: در هر دو بخش احتیاج به یک افراد تضمین و بیمه شده‌ای است که شناخت خودشان نیز در حد بالا باشد، خودشان ضعف آگاهی نداشته باشند و گمراه نباشند تا بتوانند دیگران را راهنمایی کنند، و هم در بخش عمل و اجراء خودشان از همه بیشتر مقید و تحت فرمان و مطیع در برابر خدا باشند تا بتوانند دیگران را به اطاعت وادارند، و دعوت کنند، شکی نداریم که خداوند چنین کسانی را به عنوان پیغمبر فرستاد، اینها (پیغمبران) دو کار دارند یکی اینکه مردم را به خدا، و به عمل صالح، ایمان و کلیه آنچه مایه سعادت آنهاست دعوت می‌کنند. یا ایها النبی انا ارسلناک شاهد او مبشراً و نذیراً و داعیاً الی اللہ باذنه و سراجاً منیراً این بخش

دعوت است که ای پیغمبر، ما تو را فرستادیم شهادت تا شاهد بر مردم باشی یعنی یک شاهد مطمئن سراپا راستی و صدق و درستی که فردای قیامت شهادت دهی که اینان چه کرده‌اند شهادت تو در آنجا پذیرفته است تو مبشر مزده دهند هستی و نذیر بیم دهنده هستی و تو یک چراغ نورافکن و روشنی بخش، مردم را پیوست دعوت بخدا می‌کنی ما تو را برای این فرستادیم.

حالا دعوتش را کرد و سخنانش را و آنچه گفتن بود گفت عده پاکدل بودند پذیرفتند و یا منفعتی نداشتند که از دست برود قبول کردند و آنهایی که نمی‌توانستند دست از منافع و شهواتشان بشویند در مقابل پیامبر ایستادند و...

مقاومت و مقاتله انبیا بابت دینان

آیا وظیفه و مسئولیت انبیاء به اینجا ختم می‌شود نصیحت و موعظه کند و بعد هر کسی گوش به نصیحت‌هایش نداد عبايش را بر سر کند برود در خانه‌اش بخوابد. آیا دعوت این پیامبر پایان یافته است؟ نه: خیر قضیه به اینجا ختم نمی‌شود.

قرآن در جواب چنین طرز تفکر بخش دیگر را شروع می‌کند و اظهار می‌دارد که: ای رسول ما، مسئول که اسلام را پیاده کنی یعنی در بخش عمل هم باید به ایستی، با کسی که در مقابل قانون خداوندی می‌ایستد و مانع پیشرفت اسلام می‌گردد ستیز کن اینجا است که مسئله جنگ و جهاد با همه وسعتش پیش می‌آید و یکی از بخشهای دین جنگ است و این بخش نه تنها در دین ما وجود دارد، بلکه در تمام ادیان وجود داشته است: (و کاین من نبی قاتل معه ربیون کثیر...) بسیاری از پیغمبران که (قاتل معه ربیون کثیر) خدا پرستان فراوان همراه او جنگیدند، سست و زبون نشدند در راه خودشان ضعف نشان ندادند با کمال قدرت در مقابل همه قدرتها ایستادند و مقاومت کردند خداوند اهل صبر و مقاومت را دوست دارد. مگر می‌شود دینی که دارای شناخت کافی است و باید در روی زمین بصورتیک نظام حاکم بر جامعه حکومت کند بدون جنگ باشد؟ و مگر طواغیت و مفسدین و شهوترانان و سود پرستان راحت می‌نشینند؟ پیامبر می‌خواهد این نظام را پیاده کند و آنان راحت بجای خود نمی‌شینند، مسلم است که کار شکنی خواهند کرد و پیامبر باید دفاع کند و... مبارزه ادامه دارد جنگ تمام نمی‌شود «و قاتلوا هم حتی لا تکون فتنه و یکون الدین لله» تا وقتی ریشه فتنه و فساد است، جهاد اسلامی است مبارزه حق و باطل مسئله امر به معروف و نهی از منکر و... پیش می‌آید، پیامبر باید باشد تا جنگ و جهادش اسلامی و دین شود نه مثل جنگهای دیگران، پس اگر بخواهد این نظام باقی بماند و حکومتش را حفظ کند باید همان کسی که کار را تا اینجا رسانده، ادامه‌اش بدهد و دنباله‌اش را بگیرد و الا از دست می‌رود.

مگر پیغمبر یک نظام صحیح گرفته شده از وحی مستقیم آسمانی عرضه نکرد؟ و مگر این نظام را پیاده نمود و مگر مدینه و مکه مرکز این نظام نشد مگر مسلمانانی همچون سلمان و ابوذر، عمار یاسر و امثالشان پیدا نشدند چرا؟

پس چطور شد که این همه فساد بوجود آمد؟ و چه شد که در کاخ خلافت اسلامی مشروب خورده می شود؟ و چگونه شد که خلیفه مسلمین! همان کسی که می خواهد جانشین پیغمبر ﷺ باشد (یعنی می خواست همان کارها و مسئولیتهائی را که پیغمبر ﷺ داشت عمل کند) چنین کسی می گفت که من با پیمان و جام سیراب نمی شوم باید یک حوض درست کنید از شراب من لخت شوم بیفتم توی این حوض و در آنجا شراب بخورم و... (۱)

و چگونه شد که سر بچه ای را که در دامان پیغمبر بزرگ شده بود بریدند؟ و آنکس که بنام جانشین پیامبر حکومت را بدست گرفته بود، با چوب دستش به لبهای آن سر بریده اشاره می کرد می گفت:

لیت اشیاخی بسدر شهدوا
من بنی احمد ما کان فعل
لعبت هاشم بالملک فلاخبر
جاؤلا وحی نزل (۲)

مگر اینجا چه خبر است توی آفتاب سوزان

توحید معاد، نماز و روزه و... بدون مسئله ولایت، یا اسلامی بدون رهبری الهی نتیجه اش همین خواهد بود، این یک مطلب واقعی است، بدون مبالغه که دین منهای مسئله رهبری هیچ است، این مطلب را خداوند بیان کرده و ما از او یاد گرفتیم که «یا ایها الرسول بلغ ما أنزل الیک من ربک و إن لم تفعل فما بلغت رسالتک و الله یعصمک من الناس إن الله لا یهدی القوم الکافرین» پیغمبر ﷺ ۲۳ سال رنج برد، از نظر دعوت و آن مرحله دعوتی که (داعیا الی الله باذنه و سراجا منیرا) کار خودش را کرد یعنی تمام معارف اسلام را (از صفات خدا و آنچه درباره خدا باید معتقد بود و خصوصیات راجع به معاد و ملائکه و انبیاء و... همه را) گفت: قرآن هم آورد همه چیز را گفت عبادات احکام گفته شد، مسجد پر شد از نماز گزار بتها شکست و... بالاخره آن نظام حاکم بوجود آورد و یک حکومت مقتدر اسلامی یعنی مقتدرترین حکومتها تشکیل شد اما قرآن می گوید که هنوز تمام نشده و یک چیز دیگر مانده اگر این تمام نشود اصلاً دیگر همه اش هیچ است و این همان چیزی است که همه کارهای پیامبر یک طرف و این یک طرف است می فرماید: این مسئله مهم باید برای مردم روشن شود که اگر این درست نشود! «فما بلغت رسالتک» دیگر تمام رسالت را تبلیغ نکرده ای آن چیست که اگر نباشد همه از بین خواهد رفت آن چیست که آنقدر مهم است؟ آن مسئله «ولایت» است آن مسئله ای است که بایست در بین مکه و مدینه در راه نه سایه ای است و نه سایبان و شاید در آنجا آب به سختی پیدا شود و اگر یافت شود همان آبهای گودالها است، اینجا آنقدر گرم است که مردم می خواهند بنشینند، پایشان از زیر و سرشان از تابش آفتاب از بالا می سوزد یک ردائی که دارد نصفش را زیر پامی اندازند که پایشان نسوزد و نصفش را روی سر می اندازند که سایبان سرشان باشد، و دارند عرق می ریزند

۱- افغانی ابولفرج اصفهانی، و داستان ولید بن یزید حوض بلورین پر از شراب ساخته بود در میان غوطه می زد...

۲- تذکرة الخواص، سبط ابن جوزی و شذرات الذهب، ج ۱، ص ۶۸، از آن اشعار است که نزد خطاب به سر بریده تمام خبرین عج مکره است.

باید مردم را در چنین جایی نگهداشت.

همه این جماعتی هشتاد هزار یا یکصد و سی هزار نفری^(۱) را تماماً در یک جا در برابر این آفتاب سوزان حبس کرد چه خبر شده؟ مگر آنجا چه خبر است؟... کارها تمام شد حج را هم که بیان کرد، تمام وظایف هم که گفته شد، باید چه کند؟ آیا دیگر چه وظیفه‌ای دارد؟ چرا در اینجا مسئله‌ای باقی مانده است که اگر نباشد، همه باطل است از آیه چنین برمی آید که تمام کارهای پیامبر یک طرف و این کارش یک طرف اینجا است که می‌پرسد: «الست اولی بالمؤمنین من انفسهم» آیا من سزاوارتر به مؤمنین از نفس خودشان نیستم یعنی اختیار من در جان و مال و شئون مردم از خود آنها بیشتر نیست؟ چرا چون قرآن کریم فرموده: «النبی اول بالمؤمنین من انفسهم» همه گفتند بلی یا رسول الله تو از ما کرده بما اولی و سزاوارتر هستی (در آن چه صلاح دین و دنیای ما است دانتر و از همه بما دلسوز و مهربان تر هستی).

فرمود: (من كنت مولا فهدا علی مولا) هر که را من مولای او هستم (یعنی به حکم آن آیه) بر او ولایت دارم علی هم بعد از من بر او ولایت دارد.

یعنی انجام این مأموریت برای این بوده است. تا دنباله کار و مأموریت قطع نشود، مسئول رهبری بعدی معرفی شود. (بنابراین آن که بعد از من باید بایستد و همچون خودم این نظام را بگرداند علی علیه السلام است.) آنگاه فرمود: (الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا) اکنون دین درست و کامل شد و دیگر چیزی باقی نمانده که نقص شماریده شود. برای که نظام صاحب پیدا کرده قرآن این همه به آن اهمیت می‌دهد می‌فرماید: ای پیامبر اگر این را انجام ندهی زحمات چندین سالهات (هرچه شهید دادی، هر چه مجروح و اسیر شدند، هرچه ضرر مالی دیدی، و هرچه به حبشه و... هجرت کردی و... همه‌اش) به هدر می‌رود: بنابراین ارزش مسئله ولایت و امامت به اندازه تمام سرمایه گذاریهای رسول الله و مسلمین است.^(۲)

ولایت جزء از توحید

حدیث از امیرالمؤمنین نقل شده است که: **إِنَّ لِي (لِإِلَهِ إِلَّا اللَّهُ شُرُوطاً وَ أَنَا وَ ذُرِّيَّتِي مِنْ شُرُوطِهَا)** یعنی کلامی که مایه فلاح و نجات است (پیغمبر فرمود: **قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلَحُوا**) و اینداری نجات دارای شرایطی است و تنها گفتن **(لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ)** منهای آن شرایط اثر ندارد و از جمله شرایط **(لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ)** من و فرزندانم هستیم **(لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ)** بدون مسئله ولایت همچون نمازی بی وضوست، چرا که ولایت شرط است و **(لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ)** مشروط اگر شرط رفت مشروط هم می‌رود.

این مطلب را حضرت رضاع علیه السلام در حدود یک قرن و نیم بعد، با اندک اختلافی بیان می‌فرماید: حضرت در سفری که به مرو می‌رود در نیشابور چند هزار محدث از امام می‌خواهند که حدیثی برای آنان بیان کند،

۱- تذکرة الخواص سبط ابن جوزی

۲- ولایت فقیه، ص ۲۱۵.

امام حدیث (سلسله الذهب) را بیان فرمود: کلمه لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی... (۱)

کلمه (لا اله الا الله) قلعه و دژ من است، هر کس در آن وارد شود از عذاب من ایمن است، آنگاه حضرت حرکت می‌کند و پس از چند لحظه دستور می‌دهد شتر را نگه دارند و باز مردم متوجه می‌شوند که حضرت توقف کرد، روی می‌کند به مردم و می‌فرماید: (بشروطها و انا من شروطها) یعنی لا اله الا الله که قلعه محکم خداوند و مایه نجات از عذاب است، شرایطی دارد که من از شرائط او هستم این همان است که علی علیه السلام فرمود: (و انا ذریتی من شروطها) پس مسئله ولایت جزء مسئله توحید و بهم پیوست است.

احکام الهی و ولایت تفکیک ناپذیرند

تمام ابعاد یک نظام الهی به هم جوش خورده است یعنی مسئله حکومت و ولایت و نماز در مسجد به هم مربوط است و این چیزی نیست که بتواند تجزیه‌اش کرد. مثلاً کسی بگوید: من معتکف می‌شوم در مسجد همه اوقاتم را بنماز و دعا بسر می‌برم و چند ماه روزه می‌گیرم و هر ساله به حج می‌روم و... اما ولایت را نمی‌پذیرم و بلعکس ولایت را می‌پذیرم اما روزه ماه رمضان را قبول ندارم. به چنین شخصی باید گفت: که تمام اعمال تو باطل خواهد بود!!! چنانکه می‌دانیم در این باره روایات نقل شده است که اگر کسی تمام عمرش را روزه گرفته و نماز بخواند و هر سال حج برود و تمام اموالش را انفاق کند اما مسئله ولایتش لنگ باشد. هیچ ارزشی ندارد (۲) چرا چنین است؟ و این بحث بسیار دامن داری است برای نمونه یک حدیث را که در کتب اهل سنت که ابن حجر در لسان المیزان ج ۵ و خطیب خوارزمی در مناقب از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند نقل می‌نمایم: رسول خدا فرمود: یا علی اگر بنده‌ای بندگی خدا را بنماید مثل آنچه نوح در قومش بود و برای او مثل کوه احد طلا باشد و در راه خدا انفاق نماید و عمرش طولانی شود تا هزار حج پیاده بجا آورد و پس بین صفا و مروه مظلوم کشته شود و اگر ولایت تو را نداشته باشد بوی بهشت را استشمام نخواهد کرد و داخل آن نخواهد شد و نیز فرمود: الزموا مودتنا اهل بیت فانه من لقی الله عز و جل و هو یودنا داخل الجنة بشفاعتنا و الذی نفس بیده لا ینفع عبد عمله الا بمعرفة حقنا. ملازم مودت ما خاندان باشید که هر کس با مودت ما خدا را ملاقات کند وارد بهشت می‌شود به شفاعت ما سوگند بانک جانم در دست اوست عملی کسی برایش نفع ندارد مگر با شناخت حق ما. (۳) در مورد مسئله ولایت مطالب بسیاری در کتب نوشته شده است روایات از پیامبر و ائمه نیز فراوان است این مختصر گنجایش ندارد کسی بمیرد و امام زمانش را به درستی نشناسد مانند کسی است که در زمان جاهلیت مرده است، (۴) زمان جاهلیت چگونه بود؟ زمانی بود که بت حاکم شراب رایج قمار و فساد اخلاقی در میان مردم بسیار رواج داشت و هنوز مسئله توحید

۱- همان مدرک

۲- مجموعه سخنرانیهای پیرامون ولایت فقیه ص ۲۲ و مناقب خوارزمی

۳- صواعق محرقة و رشفة الصاعق ص ۴۳ و مناقب خوارزم فصل ۴، ص ۳۷ و ۴۰

۴- رسایل الشیخ ج ۱۱ ص ۴۹۱ ح ۲۳

اصلاً مطرح نشده بود. حدیث می‌گوید: کسی که قرآن و نماز می‌خواند روزه می‌گیرد عبادت می‌کند دعا می‌خواند مرد ولی امام زمانش را نشناخت مثل زمان جاهلیت مرده، معلوم می‌شود اینها (احکام الهی) با امامت طور بافت خورده که اصلاً تفکیک نیست، با نفی و نبودن امامت سایر احکام نیز نفی و نابود می‌شود.

اسلام حکومتی وحی است نه شخصی

در قرآن کریم خدای تعالی به رسول الله ﷺ فرمود: (لتحکم بین الناس بما اریک الله) تو مبعوث شدی تا بعنوان حاکم در بین مردم حکومت کنی اما نه به میل و اراده و فکر شخصی خود، نه آنچه می‌بینی بلکه به آنچه از وحی می‌یابی (لتحکم بین الناس) اما (بما اریک الله) آنچه که خدا به تو نشان داده آنچه را که خدای تعالی با وحی ارائه کرد و از آن راه دریافت کردی از همان راه حکومت کن و بس^(۱) چون جهان را الله آفرید، همان آفریننده باید جهان را بپروراند چرا که او رب العالمین است، انسان از این اصل کلی مستثنی نیست، آفریدگار انسان رب انسان است و بس احدی حق تربیت انسان را ندارد مگر خداوند پس خدا از راه وحی مدبّر و مرتبی انسان خواهد بود، لذا به رسول الله فرمود: (لتحکم بین الناس بما اریک الله) آنچه که خدا به تو ارائه داد نه آنچه را که خودت می‌یابی، برای اینکه جامعه بشری را جز بدست وحی نسپارد و برای اینکه تربیت انسان را جز به وحی ندهد خداوند رسول الله را در سه مرحله معصوم و مصون از خطا و لغزش معرفی کرد. چون هر اندیشمندی در این سه مرحله کار دارد اگر اشتباهی می‌کند، در یکی از این سه مرحله و اگر مصون از لغزش است باز در این سه مرحله مصون و معصوم است، مرحله اول مقام یافتن وحی است. دومین مرحله ضبط و نگهداری وحی و سوم مرحله ابلاغ و انشاء وحی است. مرحله اول یعنی آنچه را که خدای تعالی فرمود: رسول الله درست می‌فهمد در فهمیدن معصوم و مصون است. مرحله دوم: مقام ضبط و نگهداری و حفظ وحی است این مرحله را هم قرآن با عصمت معرفی کرده و فرمود: هر چه را رسول الله از خدا یافت در حرم قلبش محفوظ است حافظه‌اش درست نگهداری می‌کند فراموش نمی‌کند نه کم می‌شود و نه زیاد. مرحله سوم: ابلاغ وحی یا املائی وحی است که بگوید تا بنویسد یا بگوید تا بشنوند اینجا فرموده: (و النجم اذا هوی ما ضل صاحبکم و ما غوی و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی) قسم به ستاره (ثریا) چون فرود آید که صاحب شما (محمد) هیچگاه در گمراهی و ضلالت نبوده است و هرگز به هوای نفس سخن نمی‌گوید سخن او به غیر از وحی خدا نیست.

وقتی از حضرتش سؤال کردند ما در محضر شما هر چه را می‌شنویم یادداشت کنیم فرمود: آری عرض کردند: (فی الرضاء و الغضب) گاهی در نشاط سخن می‌گویی گاهی در لحظه غضب ما هر چه را می‌شنویم یادداشت کنیم؟ فرمود: آری هر چه را از من می‌شنوید یادداشت کنید زیرا اگر راضیم، رضایم برای خداست و اگر غضبناکم غضبم نیز برای خداست نه حالت نشاط می‌تواند مرا از منطقه عصمت برون ببرد و نه

حالت غضب می تواند که مرا از مرز معصوم بودن بیرون کشاند. (۱)

اگر اسلام حکومت است همه مسائل را در بر دارد و حکومتش، حکومت وحی است نه شخص، حکومت وحی یک انسان کامل لازم دارد برای اینکه وحی حکومت کند یک قلبی لازم است که هرگز نخواهد، برای اینکه وحی حکومت کند یک انسان کاملی لازم است که هرگز خیال گناه در جانش رخنه نکند و آن همانا معصوم خواهد بود. (۲)

سخن درباره حدیث مشهور که وجود امام را در هر زمان ثابت و ضروری می داند

موضوع امام شناسی، و التزام به پیروی از مقام امامت، و ضرورت وجود یک رهبر اسلامی واجد شرائط در هر زمانی، تنها مربوط به شیعه و یک گروه خاصی نبوده و نیست؛ بلکه واقعیتی است که ریشه عمیق اسلامی دارد و مسلمانان با انواع فرقه گرائی ها و مذاهب گوناگون عقیدتی و فقهی، همه و همه معتقد و معترف به آن بوده و هستند.

به دیگر سخن عقیده به وجود امام در هر زمانی یک واجب الهی است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آنرا اعلام نموده، و بار مسئولیت آن را بر دوش همگان نهاده است. آری، حضرتش انحراف گرایان از خط عقیده به امامت را - که از شناخت امام راستین عصر خود سرباز می زنند - جاهلیت گرا و به عنوان کسی که به دوران جاهلیت عقب گرد نماید تعبیر کرده، می فرماید:

«من مات و لم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة»

کسی که بمیرد و امام زمان خویش را نشناخته باشد مرگ او مانند مرگ افراد دوران جاهلیت باشد که در حال شرک و بت پرستی از دنیا رفتند.

این حدیث را زید بن ارقم، عامر بن ربیعہ عنزی، عبدالله بن عباس، عبدالله بن عمر بن خطاب، عویمر بن مالک (معروف به ابودرداء) معاذ بن جبل و معاویة بن ابی سفیان از پیامبر اسلام ﷺ نقل کرده اند؛ و گروهی از محدثین عالی مقام و دیگر دانشمندان اهل تسنن هم آن را در مصادر اسلامی ذکر نموده اند، و ما بخشی از مدارک حدیث را پس از توضیح مختصری بنظر خوانندگان می رسانیم.

اکنون نکته لازم به تذکر در این زمینه آن باشد که این حدیث با دیگر احادیثی که به این مضمون وارد شده است نشانگر صدور یک فرمان قطعی اسلامی از ناحیه پیامبر است، و باصراحت و تأکید، توجه عموم را به دو امر مهم جلب می نماید:

۱ - پیامبر اسلام ﷺ با اضافه کردن کلمه «امام» به کلمه «زمان» ضرورت وجود امام جامع الشرائط و قابل شناخت را در هر عصر و زمانی (هر چند تنها یک نفر مسلمان وجود داشته باشد) جهت پیروی از او اعلام فرموده، و چنین امامی جز با امامان معصوم شیعه که آخرین آنها حضرت حجة بن الحسن العسکری علیہ السلام است

نمی تواند با کسی منطبق گردد.

۲- از اینکه پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله با اضافه کردن کلمه «میتة» به کلمه «جاهلیته» مرگ بدون شناخت امام زمان هر زمانی را مرگ جاهلی توصیف کرده معلوم می شود که این امام نه یک شخص عادی و معمولی، بلکه همانند پیامبر برخوردار از عالی ترین درجه شخصیت همه جانبه علمی و عملی، و رابط بین خلق و خالق است که شناختن آن عیناً بسان شناختن پیامبر، موجب گمراهی خواهد بود.

اکنون کسانی که بخواهند غیر از این نظریه را بپذیرند، برای ایشان بیش از دو راه وجود ندارد: یا اصل حدیث را انکار نمایند، در صورتیکه این حدیث به شرحی که بعداً ایراد می گردد - قابل تردید و انکار نیست؛

یا آنکه بگویند: مقصود هر امام و زمامداری است که با هر وسیله ای، هر چند با قهر و زور، با کودتا و خونریزی، و بالاخره با پشت کردن به قرآن و معیارهای اسلامی و انسانی روی کار آید.

بنابراین معاویه ها، یزیدها، مروان ها، عبد الملک ها، منصور دوانیقی ها، هارون ها، متوکل ها، امام زمانهای عصر خود بوده اند، که پیامبر صلی الله علیه و آله شناختن آنها را جاهلیت گرائی و عامل گمراهی و حشر و نشر با مردم جاهلیت اعلام کرده است؛

و هم اکنون شناختن زمامداران کشورها و مناطق مسلمان نشین را با ویژگیهایی که دارند، باید جهت شناخت اسلام و پیروی از احکام آن، جزء وظایف اسلامی دانست، و مرگ بدون شناخت آنان را مرگ جاهلی نامید.

و این پنداریست غلط، باطل، مغایر با روح اسلام، مسخره آمیز، که هیچ انسان عاقل و آگاهی آن را نمی پذیرد.

بدین ترتیب و براساس نظر شیعه، پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله با ایراد این حدیث شریف، امامت افراد غیر معصوم و جایز الخطا در تبلیغ و اجراء احکام اسلام را نفی، و غیر قابل قبول و در آخر جاهلیت گرائی خوانده؛ و این بیان چیزی است که شیعه در طول قرن ها به آن معتقد بوده است.

اکنون بخاطر آنکه خواننده گرامی نسبت به مدارک حدیث آگاه و آشنا گردد، تعدادی از اسناد آن را از کتابهای اهل تسنن بنظر می رسانیم:

۱- احمد بن حنبل (در گذشته ۲۴۱) در «مسند» ج ۲ ص ۸۳ و ج ۳ ص ۴۴۶ و ج ۴ ص ۹۶.

۲- ابو عثمان جاحظ (۲۵۵) به نقل ابو جعفر اسکافی در «نقض کتاب العثمانیه» ص ۲۹.

۳- بخاری (۲۵۶) در «صحیح» خود ج ۵ ص ۱۳ باب فتن.

۴- ابو داود طیالسی (۲۵۹) در «مسند» ص ۲۵۹، چاپ حیدر آباد هند.

۵- مسلم (۲۶۱) در «صحیح» ج ۶ ص ۲۱-۲۲، شماره ۱۸۴۹.

۶- احمد بن عمر بزار (۲۹۲) در زوائد ج ۱ ص ۱۴۴ و ج ۲ ص ۱۴۳ نیز به نقل «مجمع الزوائد».

- ۷- دولابی (۳۲۰) در «الکنی و الاسماء» ج ۲ ص ۳.
 - ۸- حاکم نیشابوری (۴۰۵) در «مستدرک» ج ۱ ص ۱۷۷، ۷۷.
 - ۹- ابوالقاسم طبرانی (۳۶۰) در «معجم کبیر» ج ۱۰ ص ۳۵۰ شماره ۱۰۶۸۷ چاپ بغداد، و ج ۱۰ ص ۱۰۶۸۷ چاپ بیروت؛ و در «معجم اوسط» به نقل «مجمع الزوائد» ج ۵ ص ۲۲۴.
 - ۱۰- حافظ ابو نعیم اصفهانی (۴۳۰) در «حلیة الاولیاء» ج ۳ ص ۲۲۴.
 - ۱۱- بیهقی (۴۵۸) در سنن ج ۸ ص ۱۵۶-۱۵۷ نقل از بخاری و مسلم.
 - ۱۲- شمس الدین سرخسی (۴۹۰) در «مبسوط» ج ۱ ص ۱۱۳.
 - ۱۳- ابن اثیر جزری (۶۰۶) در «جامع الاصول» ج ۴ ص ۷۰.
 - ۱۴- ابن ابی الحدید معتزلی (۶۵۶) در «شرح نهج البلاغه» ج ۹ ص ۱۵۵.
 - ۱۵- نووی (۶۷۶) در «شرح صحیح مسلم» ج ۱۲ ص ۲۴۰، و در «ریاض الصالحین» ص ۱۶۴ چ مصر.
 - ۱۶- ذهبی (۷۴۸) «ذیل مستدرک حاکم» ج ۱ ص ۱۷۷، ۷۷.
 - ۱۷- ابن کثیر دمشقی (۷۷۴) در «تفسیر» ج ۱ ص ۵۱۷.
 - ۱۸- تفتازانی (۷۹۲) در «شرح المقاصد» ج ۲ ص ۲۷۵ و در «شرح عقاید نسفی» چاپ ۱۳۰۲، اما چاپ ۱۳۱۳ که هفت صفحه آن به دست خیانت کاران حذف و ساقط شده، فاقد این مطلب است. (۱)
 - ۱۹- نور الدین هیثمی (۸۰۷) در «مجمع الزوائد» ج ۵ ص ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۳، ۲۲۵، ۳۱۲.
 - ۲۰- ابن دبیع شیبانی (۹۴۴) در «تیسیر الوصول» ج ۲ ص ۳۹.
 - ۲۱- متقی هندی (۹۷۵) در «کنز العمال» ج ۳ ص ۲۰۰ چاپ حیدرآباد هند؛ و ج ۶ ص ۶۵ شماره ۱۴۸۶۳ چاپ حلب.
 - ۲۲- ملا علی قاری (۱۰۱۴) در خاتمه «الجواهر المضية» ج ۲ ص ۵۰۹ و ص ۴۵۷ به نقل از مسلم.
 - ۲۳- شاه ولی الله دهلوی (۱۱۷۶) در «ازالة الخفاء» ج ۱ ص ۳.
 - ۲۴- قندوزی حنفی (۱۲۹۴) در «ینایع المودة» ص ۱۱۷ چاپ اسلامبول.
 - ۲۵- قاضی بهلول زنگنه زوری (۱۳۰۰) در «تاریخ آل محمد» که از ترکی اسلامبولی به فارسی ترجمه و مکرر به چاپ رسیده است.
- اینها مدارک حدیث از صحاح و مسانید اهل تسنن است، به اضافه چهل و پنج مدرک دیگر از علمای سنی که در کتاب «شناخت امام یا راه رهائی از مرگ جاهلی (ص ۲۸-۴۴)» مفصلاً ارائه و معرفی شده، و همه آنها این حدیث را با ذکر سند و متن های مختلف اما بهمین مضمون آورده اند.
- و اگر مدارک حدیث را از کتابهای شیعه بر اینها بیفزائیم در این صورت به بالاترین درجه از تواتر

خواهد رسید. دیگر جای هیچگونه شبه و عذری نیست در اینکه شناخت امام از جمله اصول و ضروریات دین اسلام است. (۱)

شناخت امام، شناخت خدا و روح اسلام

توجه و دقت کامل به این روایات این ادعا را که «امامت» روح اسلام است بهتر اثبات می‌کند. برید می‌گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که در تفسیر این آیه: (آیا کسیکه (مرده) بود و ما (زنده‌اش) کردیم و برای او نوری نهادیم که در پرتو آن بین مردم می‌رود، مانند کسی است که در تاریکیها گرفتار است و نمی‌تواند بدرآید بقره آیه: ۲۷) مقصود از (مرده) اینست که (چیزی را نمی‌شناسد) و مقصود از (بر) امام است که مورد پیروی باشد. و کسیکه در تاریکی گرفتار است کسی است که امام را نشناسد. (۲)

امام حسین علیه السلام در ضمن یک سخنرانی برای اصحاب خود می‌فرمایند: مردم! خداوند (عز و جل) نیافرید مردم را مگر اینکه او را بشناسند هنگامیکه او را شناختند او را پرستش می‌کنند، و با پرستش او از پرستش غیر او بی‌نیاز می‌شوند. در اینجا فردی پرسید: ای فرزند فرستاده خدا پدر و مادرم فدایت! شناخت خدا چیست؟ امام فرمود: معرفت (اهل کل زمان امامهم الذی یجیب علیهم طاعته) شناخت خدا عبارت است از شناخت مردم هر عصر، امام خود را که طاعتش بر آنها واجب است. (۳) امام صادق علیه السلام می‌فرماید: امام نشانه‌ای است میان خداوند عز و جل و مردم کسی که او را شناخت مؤمن و کسی که او را انکار کرده کافر است. (۴) در اینکه آیا امامت از اصول دین است یا اصول نسبی و اصول هر دین و یا مذهب بمعنای ارکان اجتناب‌ناپذیر است. و دلیل اینکه تعدادی از عقائد اسلامی بعنوان اصول اسلام شناخته شده، اهمیت و نقش تعیین‌کننده آن عقائد است بر این اساس با توجه به آنچه ذکر شده درباره نقش حساس و بنیادی اصل امامت تردیدی نیست که این اصل یکی از اصول اجتناب‌ناپذیر اسلام و بلکه اساسی‌ترین پایه‌های اجتماعی آنست و لذا امام رضا علیه السلام می‌فرماید: **إِنَّ الْإِمَامَةَ أُسُّ الْإِسْلَامِ النَّامِي وَ قَرَعَةُ السَّامِي**. امامت، اساس اسلام بالنده و شاخه سر بلند آنست. (۵) در این جمله اسلام با این صفت که (نامی) یعنی نمو کننده و بالنده، و رشد یابنده است، توجه شده و اصل امامت به عنوان زیر بنا و اساس اسلام معرفی گردید، است و آنچه حساس و قابل دقت است اینست که امامت هم به عنوان ریشه اسلام و هم به عنوان شاخه اسلام آمده است، و حقیقت هم همینست که امامت هم ریشه اسلام است زیرا تا آن نباشد شجره طیبه توحید نمی‌تواند در جامعه مستقر شود و هم شاخه اسلام است چون اگر اسلام در جامعه استقرار یافت آن جامعه خود امام می‌گردد. (و كذلك

۱- مسند امام احمد در ج ۲ ص ۸۳ عن ابن عمر قال و من مات و هو مفارق للجماعت فانه يموت ميتة جاهلية و در ج ۳

عن عامر بن ربيعة قال رسول الله و من مات و ليست عليه طاعت مات ميتة جاهلية، ج ۳، ص ۴۴۶ مسند احمد

۲- اصول کافی ج ۱ ص ۱۸۵

۳- فلسفه امامت ص ۲۶

۴- همان کتاب

۵- فلسفه امامت ص ۵۰

جعلنا کم امة وسطا لتکونوا شهداء علی الناس.) بقره ۱۴۲

عقیده به نظام امامت عقیده به توحید

نظام امامت نظامی است الهی و انقطاع ناپذیر و دوره فترت ندارد و در هر زمان و هر عصر وجود دارد، از عصر حضرت رسول اعظم ﷺ تا بحال تشکیل و برقرار بوده است، و تا دنیا باقی است برقرار خواهد ماند چنانکه امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: **لا تَخْلُوا الارضَ مِنْ قائمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ، اما ظاهراً مشهوراً، و اما خائفاً مغموراً، لِنَلَّا تَبْطُلَ حُجْجُ اللَّهِ و بَيِّنَاتُهُ** ^(۱) (زمین از قائمی که برای خدا حجت باشد خالی نخواهد ماند (و این حجت) یا ظاهر و مشهور است و یا بيمناک و مستور، برای اینکه حجت‌های خدا و بینات او باطل نگردد و از بین نرود.)

نظام امامت یعنی حکومت خدا، و تابعیت این رژیم، تسلیم حکم خدا بودن و در منطقه حکومت خدا زیستن و به حکومت غیر از خدا عقیده نداشتن است، طبق مذهب شیعه نظام امامت نظام دائم و مستمر است، همیشه و در تمام شرایط وجود او ضروری است. عقیده به نظام امامت و حکومت شرعی در تمام شئون قدرت سازندگی دارد و شعبه‌ای از عقیده توحید خالص است که از آن انفکاک ندارد حدیث شریف معروف (من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة) همین استمرار و همین لزوم اطاعت دائم و در تمام اعصار و از منہ و مناطق را تأیید می‌نماید و چون عقیده به نظام امامت رشته‌ی از عقیده به توحید و حکومت خدا و سلطنت حق است هر کس بمیرد و امام زمان علیه السلام خود را نشناخته باشد، به مردن جاهلیت مرده است، و چون اطاعت داشتن از نظامات دیگر یک نوع شرک فکری و عملی است حضرت صادق علیه السلام در ضمن حدیثی می‌فرماید: (لا دین لمن دان الله بولاية امام جائر ليس من الله) ^(۲) دینی نیست از برای کسی که خدا را به ولایت پیشوای ستمکاری که از جانب خدا نیست، عبادت کند. خلاصه التفات به این مطلب بسیار لازم است که یک عقیده‌ای توحید داریم که: (له الحكم و له الامر و هو الحاكم، و هو السلطان و هو الولی و هو المولی و هو... و هو...) (حکم برای خداست و فرمان مختص ذات اوست و حاکم اوست و سلطان و ولی و مولی او است و...) و لله ملک السموات و الارض... و مالهم من دونه من ولی...

بنابراین هیچکس و هیچ گروه بر کسی نمی‌تواند حکومت کند، ولایت و سلطنت ندارد، مگر باذن الله و به حکم خدا، و همه مردم باید در تحت حکومت خدا و داخل در سلطان الله و مطیع احکام الله و ساکن مملکت الله باشند، پس حکومت‌های که من جناب الله نیستند، طبق هر رژیم و برنامه‌ای که باشند، باطل و اطاعت از آنها با لذات حرام است، و فقط حکومت خلفای الهی و کسانی که از جانب آنها نیابت دارند شرعی و واجب الاتباع است و این منصب برای احدی غیر از آنها ثابت نیست. ^(۳) پس بر هر کس واجب است که (امام) و

۱- امامت و مهدویت نقل از نهج البلاغه حکمت ۱۴۷، و به تذکرة الحفاظ ذهبی ج ۱ ص ۱۲ نیز مراجعه شود.

۲- امامت و مهدویت ج ۲ ص ۴۴۲

ج ۲ ص ۴۴۳

نظام امامت را بشناسد و به آن ایمان داشته باشد، و در هر زمان و هر مکان باشد، فقط مردم باید از دین و نظام اطاعت کنند، و هر کس در هر کجا و هر نقطه از دنیا که باشد باید مشخص سازد و تعیین کند که در زندگی و تمام شئون و امور خود از چه رژیم و نظامی اطاعت می‌کند. و تابع چه حکومتی است. باید معلوم کند که تابعیت حکومت خدا را قبول کرده و یا حکومتی طاغوت را پذیرفته است، و مؤمن به خدا می‌باشد. یا مؤمن به طاغوت متأسفانه بیشتر مسلمانان به این مسئله بسیار مهم توجه کافی نکرده و معنی ولایت را درک ننموده و از اهمیت این بعد آن که اطاعت باشد غفلت کرده‌اند و آنان که خیلی مذهبی و متعهد هستند به انجام یک سلسله فرائض و واجبات و ترک محرمات اکتفا می‌کنند و امروز مهمترین چیزی که باید به شیعیان خصوصاً و به مسلمانان عموماً تفهیم کرد، مسئله رژیم است که باید از آن تبعیت داشته باشند. و نظامی که باید از آن اطاعت نمایند این موضوع اگر کاملاً درک شود یگانه وسیله‌ای است که از آن برای اصلاح امور و مبارزه با عوامل بیگانه استعمار و استعباد و استبداد می‌توان استفاده کرد. نظام امامت یکی از انقلابی‌ترین و سازنده‌ترین برنامه‌های اسلامی است ایمان و عقیده را نیز محدود می‌کند و از دیکتاتوری و مطلق‌العنان آنها جلوگیری می‌نماید و افراد را از اینکه در بست خود را در اختیار آنها بگذارند مانع می‌شود نظام امامت در هر مرحله‌ای از نفوذ که باشد در همان مرحله نظام بازداری از ظلم و فساد و استضعاف است.^(۱) که بیش از این در این جا مجال شرح نیست. یکی از آیات که اثبات امامت و همچنین اثبات مقام عظمت و عصمت امام را می‌کند این آیه است: **وَ اِذْ بَتَلَىٰ اِبْرَاهِیْمَ رَبِّهٖ بِكَلِمَاتٍ فَاتْمَهَنُّ قَالَ اِنِّیْ جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا قَالَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِیْ قَالَ لَا یُنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِیْنَ.**^(۲)

هنگامی که خداوند ابراهیم را به اموری چند (مانند اعمال حج و قربانی فرزند و فتنه آتشی نمرود) آزمایش نمود او همه را بجای آورد خداوند به او گفت: (تولیاقت و شایستگی امامت را داری) من تو را امام و رهبر مردم قرار دادم، ابراهیم عرض کرد این پیشوائی را بفرزندانم نیز عطا خواهی کرد؟ فرمود: اگر شایسته و صالح باشند آری و گر نه عهده‌ی من به ستمکاران نخواهد رسید منظور از کلمات که خداوند ابراهیم را به آن آزمود یک سلسله وظایف مشکلی بوده که خدا بر دوش ابراهیم گذارده و این پیامبر مخلص همه آنها را به عالیت‌ترین وجه انجام داد این دستورات عبارت بودند از بردن فرزند به قربانگاه و آمادگی جدی برای قربانی او به فرمان خدا بردن زن و فرزند و گذاشتن آنها در سرزمین خشک و بی آب و گیاه مکه در جای که حتی یکنفر سکونت نداشت! و قیام در برابر بت پرستان و پشت پا زدن به زندگی خود و ورود به سرزمین‌های دور دست برای ادای رسالت خویش و مانند اینها در تفسیر المنار از ابن عباس چنین نقل شده که او این آزمایشهای ابراهیم را از آیات مختلف قرآن در چهار سوره برون آورده که به سی موضوع بالغ می‌شود، برآستی هر یکی از اینها آزمایش سنگین و مشکل بوده است ولی او با قدرت و نیروی ایمان از عهده همه آنها بر آمد و اثبات کرد

که شایستگی مقام امامت را دارد در این آیه از مهم‌ترین فرازهای زندگی ابراهیم یعنی آزمایشهای بزرگ و پیروزی‌اش در صحنه آزمایشها سخن می‌گوید آزمایشهای که عظمت مقام و شخصیت ابراهیم را کاملاً مشخص ساخت و ارزش وجودی او را آشکار کرد هنگامی که از عهده این آزمایشها بر آمد خداوند می‌باید به او جایزه بدهد فرمود: من تو را امام و رهبر و پیشوای مردم قرار دادم، این مقام به قدری در نظر ابراهیم بزرگ جلوه کرد که عرض نمود خداوند از دودمان من نیز امامانی انتخاب کن فرمود: پیمان من به ستمکاران آنها نمی‌رسد. پس شخص سفیه هرگز امام افراد با تقوا نخواهد شد.^(۱) این آیه مربوط به اعطاء مقام امامت به ابراهیم است صاحب المیزان می‌گوید: باید دانست این موضوع در اواخر عمر ابراهیم واقع شد یعنی هنگامی که او پیر شده بود اسماعیل و اسحق متولد گردیده بودند، ابراهیم، اسماعیل و مادرش را در سرزمین مکه ساکن گردانیده بود در اینجا خداوند وعده اعطاء مقام امامت را با ابراهیم میدهد در حالیکه این وعده بصورت وحی بوده و حاکی از آنست که ابراهیم مقام نبوت را قبلاً داشته بود پس نمی‌توان امامت را در اینجا بمعنی نبوت گرفت. آنگونه که برخی از اهل سنت گفتند از جهتی سایر آیات که این گفتگو در اواخر عمر ابراهیم و پس از تولد اسحاق و اسماعیل بوده است، در حالیکه قبل از تولد این دو فرزند ملائکه هنگامی که برای هلاک کردن قوم لوط می‌رفتند بر ابراهیم نازل شدند و بشارت تولد فرزندان را به او دادند یعنی ابراهیم در آن وقت مقام نبوت و رسالت را دارا بوده است بواسطه افشای این گونه تفسیر و امثال آن است که بسیاری از الفاظ قرآن مجید بر اثر مرور زمان و تکرار زیاد در افواه مردم معنی اصلی خود را از دست داده و صورت مبتدلی بخود گرفته است، که از جمله همین کلمه (امامت) است و لذا عده‌ای آن را بمعنی (نبوت و تقدم و مطاع بودن مطلق) گرفته‌اند و جمعی دیگر آنرا معنی خلافت و وصایت و ریاست در امور دین و دنیا تفسیر کرده‌اند در حالیکه هیچکدام از اینها نیست زیرا بمعنی نبوت با خبر بودن از جانب خداست و معنی رسالت متصدی مقام تبلیغ است و مطاع بودن اینست که او امرش اطاعت شود اینهم از لوازم معنی نبوت و رسالت است، خلافت و وصایت نیز یک نوع نیابت است. ریاست هم یک نوع مطاع بودن و نافذ الامر بودن در اجتماع می‌باشد، لذا هیچکدام با معنی اصلی امامت تطبیق نمی‌کند زیرا همان طور که گفتیم معنی آن پیشوا بودن است بطوریکه مردم از کسی که دارای این مقام است تبعیت کنند و گفتار و رفتار او را تطبیق بر گفتار و رفتار او نمایند...^(۲)

از آنچه گفته شد دو نتیجه گرفته می‌شود: ۱- امام باید معصوم باشد از گناه و گمراهی زیرا در غیر این صورت محتاج به هدایت دیگری است و این با مقام امامت سازش ندارد. ۲- کسیکه معصوم نباشد صلاحیت مقام امامت را ندارد و نمی‌تواند امام و هادی بحق باشد بنابراین طرفین مطلب بوسیله آیه شریفه اثبات می‌گردد یعنی هم لزوم عصمت در امام و هم عدم امکان امامت غیر معصوم... هر دو از معنی آیه دانسته

می شود و نیز فرمودند: مردم بر طبق تقسیم عقل از چهار صورت خارج نیستند یا در تمام عمر ظالم و گناه کار بوده اند یا در تمام عمر ظلمی از آنها سر نزده یا فقط در اول عمر ظالم بوده اند، و یا فقط در آخر عمر شکی نیست قسم اول و چهارم (کسیکه در تمام عمر یا آخر عمر ظالم بوده است) قابلیت و صلاحیت مقام امامت را ندارند و ابراهیم علیه السلام اجل از اینست که تمنای مقام امامت را برای فرزندان خود که جزء این دو دست هستند بکند، بنابراین دو قسم بیشتر باقی نمی ماند (کسیکه در تمام عمر و کسی که در آخر عمر ظالم نبوده است از این دو قسم خداوند یکی را لایق این مقام ندانسته و آن منحصرأ کسی است که در اول عمر ظالم بوده و بعد دست برداشته است نتیجه این می شود تنها کسی که لیاقت این مقام را دارد کسی است که در تمام عمر ظلمی از او سر نزده باشد و از آنچه در این مبحث و پیش از آن گفته شد موضوعات زیر روشن می گردد ۱- امامت یک منصب قابل جعل و قرار دادی است. ۲- امام باید معصوم بعصمت الهی باشد. ۳- هر زمانی که مردمی روی زمین زندگی می کنند باید امام در میان آنها باشد. ۴- امام باید از طرف خدا تأیید شود. ۵- اعمال مردم از امام پنهان نیست. ۶- امام باید کلیه اموری را که در دنیا و آخرت مورد احتیاج مردم است بداند. ۷- محال است در میان مردم کسی پیدا شود که در فضائل نفسانی از امام برتر باشد این هفت موضوع اصول مسائل امامت است که از این آیه شریفه بضمیمه آیات دیگر استفاده می شود. (۱)

لزوم و ضرورت امامت از دیدگاه سنی و شیعه

علماء مذاهب (اسلامی) اتفاق نظر دارند که پس از پیامبر گرامی باید امام و رهبری در میان مردم باشد تا امور دینی و دنیوی آنان را رهبری کند.

ابن حجر می گوید: بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله نصب امام به اجماع اصحاب واجب است، بلکه آنرا (بزرگان اصحاب) از همه واجبات مهمتر دانسته اند. بجهت آنکه آنرا بر تجهیزات و دفن رسول خدا مقدم داشتند (۲) اختلاف در تعیین (شخص امام) ضرر به اجماع (مذکور) ندارد، پس وجوب نصب امام نزد ما طائفه سنت و جماعت و بسیاری از معتزله به دلیلی سمعی یعنی تواتر اجماع مذکور است. و بسیاری (از دانشمندان) وجوب آنرا به برهان عقلی (نیز) ثابت نموده اند. در مقدمه سوم می گوید: امامت یا بنص و خلیفه ساختن امام قبلی ثابت می شود، و یا بواسطه شورای اهل حل و عقد و یا به راه های دیگر... (۳)

عبدالکریم خطیب می گوید: بخاطر خلاء رهبری و ضرورت پر کردن آن خلاء بود، (نه اهانت به رسول گرامی) که بزرگان اصحاب (ابوبکر، عمر و ابو عبیده) پیش از دفن بدن مطهر پیامبر خود را به اجتماع انصار رساندند، و مسئله خلافت را مطرح نمودند اهمیت این امر تا حد ضرورت و تأکید داشت که اصحاب پیامبر حتی یک روز یا کمتر از آن را جایز ندانستند که بدون امیر باشند، فقط اهمیت این امر (نصب خلافت) سبب

۱- المیزان ج ۱ ص ۳۷۹

۲- صواعق المحرقة، ابن حجر مکی ص ۶ و ۷

۳- صواعق المحرقة، ص ۷

تعجیل و تقدم این عمل ایشان گردید بر وجوب دفن میت آن هم میت که مثل رسول الله اعظم صلی الله علیه و آله بوده است. و گرنه هیچ چیزی به اندازه دفن پیامبر ضرورت نداشت. (۱)

امامت در مکتب تشیع جزو اصول دین، و در ردیف توحید و نبوت و معاد قرار گرفته است. شیعه، مقام امامت را یک منصب الهی دانسته و معتقد است که امام باید از جانب خدا منصوب و معین گردد. در مکتب تشیع فلسفه بعثت پیامبران، با فلسفه نصب و تعیین امام از طرف خدا یکی است و همان عللی که ایجاب می کند خداوند رسولی را بفرستد، همان نیز ایجاب می نماید که پس از پیامبر باید امام که عهده دار وظایف رسالت باشد، از طرف خدا منصوب گردد. علم وسیع و گسترده، عصمت و مصونیت از گناه و خطا از شرایط اساسی امام است و شناسائی چنین فردی جز از راه وحی امکان پذیر نیست. (۲) ممکن است کسانی چنین بیندیشند که بحث درباره امامت و اینکه پس از پیامبر گرامی چه کسی لازم بود، زمام امور را بدست بگیرد یک بحث تاریخی است که زمان آن گذشت چه لزوم دارد؟ اولاً می گوئیم بحث درباره امامت ابعاد گوناگون دارد، بحث در ماهیت حکومت اسلام و شیوه فرمانروایی پس از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله تا عصر آخر است و یک چنین بحث از بحثهای مفید و سازنده است که با سرنوشت انسان کاملاً ارتباط دارد.

دوم اینکه پس از درگذشت پیامبر، مرجع اخذ احکام و پناهگاه امت در مشکلات فکری و عقیدتی کیست؟ و باید مردم در این مسائل به کدام مقام و مرجع مراجعه کنند آیا امت باید اصول و فروع دین خود را از هر صحابی و تابعی (مجهول الحال و منافق) و یا پیشوائی ناشناخته بگیرند؟ یا اینکه خود پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در این موارد پناهگاهی برای امت تعیین کرده است که بعد از وی به آن مقام مراجعه کنند؟!

از نظر دانشمندان اهل سنت، مقام امامت یک مقام اجتماعی است که در میان تمام ملل جهان وجود دارد، و در هر اجتماعی مردم به شکل خاص رئیس جمهور و نخست وزیر کشور را انتخاب می کنند، همچنین مقام امامت پس از درگذشت پیامبر گرامی یک منصب عادی و غیر الهی است که توده مردم یا کسانی که امور در دست آنهاست و به اصطلاح اهل (حل) و (عقد) هستند مدیر و مسئول این امر است این مقام را انتخاب می کنند. (۳) تفتازانی می گوید: امامت به چند طریق ثابت می شود ۱- به بیعت (اهل حل و عقد)، ۲- امام قبل ولی عهد و خلیفه سازد. ۳- به قهر و غلبه و اذا ثبت الامام بالقهر والغلبه ثم جاء آخر فقهره النعزل و صار القاهر اماما «کسی به قهر و غلبه امام شود و دیگر بیاید بر او غالب شود او عزل می شود، آن غالب امام است. (۴)

مقام امامت در مکتب شیعه بگونه دیگر و به شکلی کاملاً مغایر با امامت در مکتب اهل تسنن است، جدایی شیعه و سنی از همین جا نشئت گرفته است در مکتب شیعه مقام امامت یک منصب الهی است که باید متصدی و مسئول آنرا خداوند مشخص سازد (که مشخص ساخت در آینده روشن خواهد شد) و این

۱- علی بن ابیطالب بقية النبوت و خاتم الخلافة ص ۱۶۲ عبد الکریم خطیب

۲- خداوند و امامت ص ۱۰ جعفر سبحانی

۳- المواقف، ج ۸، ص ۳۴۵ - ۳۵۴ و شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۳۲ و ۲۳۳ -

۴- شرح خطیب، ج ۵، ص ۲۳۳.

چیزی است که عقل، نقل و منطق اسلامی کلاً آنرا تأیید می‌نماید زیرا در اصل وجوب نص امام هیچگونه اختلاف میان مسلمین وجود ندارد. فخر رازی در مجموعه الرسائل از رسول خدا ﷺ روایت کرده است که فرمود: کسی که بمیرد و نشناسد امام زمان خود را باید دینی یهودی یا نصرانی را اختیار نماید. (۱)

با آن همه ادله روشن که درباره امامت وجود دارد باز هم اختلافی که بر سر مسئله امامت واقع شده از شدیدترین اختلافات بین مسلمین و ریشه‌های آن بسیار عمیق است (که جز در قرون اولیه اسلام نمی‌توان پیدا کرد و بیان گر ضرور بودن امام در هر عصر و ادله روشن بر وجوب نصب امام است... با اینهم

دیدگاه متفاوت اهل تسنن درباره امامت

امامت نزد اشاعره جزء اصول دین و عقائد نیست، بلکه آنها امامت را یکی از فروع می‌دانند که در رابطه با افعال تکلیفی است. و اقلیتی در میان اهل سنت هستند که امامت را به عنوان اصل مطرح کرده‌اند مانند قاضی بیضاوی در مبحث اخبار و گروهی از شارحین سخن او (۲) و در ذیل این سخن امام علی علیه السلام که می‌فرماید: (عَلَيْكُمْ بِطَاعَةِ مَنْ لَا تُعَذَّرُونَ فِي جِهَالَتِهِ) بر شما باد به فرمانبری از کسیکه در شناختن او معذور نیستید. ابن ابی الحدید می‌گوید: مقصود امام شخص خویش است و این مطلب که امام فرموده حق است براساس هر دو مذهب شیعه و سنی، اما نزد ما زیرا او امام است، با انتخاب مردم و اطاعتش واجب است، بنابراین هیچ یک از افراد مکلف در رابطه با جهل بوجوب اطاعتش معذور نیست، و اما براساس مذهب شیعه چون شناخت امامت او بمنزله شناخت محمد ﷺ و بمنزله شناخت خداوند سبحان است می‌گویند که نماز و روزه و عبادت هیچکس پذیرفته نیست، مگر با شناخت خدا و پیامبر و امام، بنابراین حقیقت فرقی میان ما و آنها در این معنا نیست زیرا کسی که جاهل به امامت علی علیه السلام باشد و صحت و لزوم آنرا انکار کند نزد اصحاب ما در آتش دوزخ جاودان است و نماز و روزه او سودی برایش ندارد و چون این شناخت از اصول کلیه‌ای است که اساس و ارکان دین را تشکیل می‌دهند، ولی ما منکر امامت او را کافر نمی‌نامیم بلکه او را (فاسق) و (خارج) و (مارق) و مانند آن می‌نامیم، و شیعه منکر امامت او را کافر می‌نامند، این فرق بین ما و آنها است که فرق لفظی است نه معنوی (۳)

تقلید در امامت مسلمین رابخاک سیاه نشاند.

اما اینکه تقلید در مسئله (امامت) از دیدگاه شیعه صحیح نیست، دلیلش روشن است، زیرا تقلید یعنی بدون مطالبه دلیل مطلبی را قبول کردن و این معنا در رابطه با مسائلی که (مثل امامت مهم‌ترین) نقش بنیادی در یک مکتب دارند غیر منطقی و نامعقول است، و این واقعیتی است که تاریخ اسلام آنرا تجربه کرده

۱- قال رسول الله (ص): من مات و لم يعرف امام زمانه فليمت ان شاء يهوديا و ان شاء نصرانيا. رسالة المسائل الخمسون فخر رازی و مسئله ۴۷ این رساله در ضمن کتابی به نام مجموعه الرسائل در مصر در ۱۳۲۸ هجری در مطبعه کردستانی چاپ شده این حدیث در صفحه ۳۸۴ این کتاب است. امامت و مهدویت، ص ۱۲۹ و ص ۱۳۱، ج ۱

۲- فلسفه امامت ص ۵۳ بنقل از دلائل الصدق ج ۲ ص ۸

۳- شرح ابن ابی الحدید ج ۱۸ ص ۳۷۳

و ثابت نموده است که مسئله امامت تقلید کردن نیست، و اگر مسلمانان بخواهند از انحطاط و ذلت نجات یابند و اگر مسلمانان بخواهند اسلام در جامعه پیاده شود همه مردم باید در مسئله رهبری و تعیین رهبری صاحب نظر و مجتهد باشند.^(۱) (تقلید کورکورانه را نه پذیرند.) ای بسا ابلیس آدم خو که هست. پس به هر دست نباید، داد دست.

مراد از اجتهاد در مسئله امامت مسئله‌ای رهنما شناس است یعنی تحقیق، جستجو درباره شناخت امام حق و باطل و امام راستین و دروغین یعنی منتخب از سوی خدا یا خلق و ساخته دست مردم است: نه انتخاب اصل امامت! اجتهاد در راهنما شناسی اقتضا می‌کند و به این نتیجه می‌رسد که جز رهبری منتخب خدا دیگران شایستگی رهبری ندارد. زیرا منتخب از سوی مردم هر چه باشد ممکن است بجهت عدم آگاهی مردم از باطن غلط در آید بشر هر چه باشد در دیدگاه خود با حضرت موسی نمی‌رسد او هفتاد نفر (خوبان) از بنی اسرائیل را انتخاب کرد و بکوه طور برد گفتند تا خدا را بما نشان ندهی شهادت نمی‌دهیم! تاریخ اسلام ثابت کرده که تقلید در مسئله رهبری مسلمانان را بخاک سیاهی نشانده که هنوز هم بر آن نشسته‌اند. آری اگر مجتهد در یکی از مسائل نماز و یا روزه و... اشتباه کند و مقلد در این اشتباه از او پیروی نماید اهمیتی ندارد ولی اگر مجتهد در مسئله (امامت) و رهبری و ویژگیهای امام و رهبر جامعه اشتباه کند و یا عمداً سهو نماید! معلوم است که امت بکجا خواهد رفت.

بزرگترین فاجعه در تاریخ اسلام

از آنچه بیان شد به این نتیجه رسیدیم که امامت اساسی‌ترین اصول اجتماعی اسلام و روح این مکتب و ریشه‌ای است که کلیه قوانین تکاملی انسان را بهم پیوند نموده، و در جهت فلسفه آفرینش قرار می‌دهد بنابراین تفکیک این اصل از اسلام، اسفناک‌ترین فاجعه‌های تاریخ است، زیرا با این طرح بدون اینکه مسلمانان بفهمند اسلام از درون تهی می‌شود. و نماز و روزه و حج جهاد و... بی‌خاصیت می‌گردند و بالاخره کلیه قوانین اسلام که برنامه تکامل انسان است عقیم می‌ماند، با این طرح نماز در جامعه هست ولی نیست! روزه هست ولی نیست! قرآن در میان مسلمین هست ولی نیست! و... بالاخره توحید در اسلام هست ولی نیست! یعنی بدون اینکه دست به ترکیب ظاهری اسلام بخورد سرو صدا و مزاحمت برای دولت‌مردان و خداوندان زور و زور ایجاد کند، اسلام از درون تهی می‌شود، روح از آن جدا می‌گردد و کالبد بی‌رمقش سرپوش مقدس تزویر برای زورمندان و زرداران!

قرنها است که اصل امامت و رهبری امام عادل در جوامع اسلامی عملاً حساب خود را از اسلام جدا کرده، و اکنون مسلمین جهان خوب می‌فهمند که این جدائی عامل تمام مفاسد اجتماعی و انحطاط آنها است. آنچه در این مقطع حساس تاریخ اسلام مهم است و قابل تحقیق و بررسی، ریشه یابی این تفکیک است که چگونه شد اصل رهبری از اسلام جدا شد، و چرا این رشته حیات قوانین مترقی اسلام قطع گردید؟ با کمال

تأسف باید بگویم که ریشه این تفکیک و جدا سازی امامت از اسلام را باید در نوشتارهای قرون اولیه اسلام و در میان احادیث پیدا کرد که با کمک زرهای امثال معاویه و بدست چهره‌هائی مقدس و عوام فریب جعل گردید و به پیامبر اسلام نسبت داده شد و با این ترتیب اسلام بوسیله خود اسلام از مغز تهی گردید!! در اینجا ضرور است قسمتی از احادیثی را که نه تنها رهبری امام عادل را از اسلام جدا می‌کند بلکه رهبری ائمه جور و جنایتکاران تاریخ را نیز به عنوان یک وظیفه اسلامی و فریضة الهی تصویب می‌نماید، نقل کنم:

نوشتارهایی که (امامت) را از اسلام جدا کرد.

۱- مسلم در بخشی یازدهم کتاب الامارت از صحیح خود حدیثی به پیامبر ﷺ اسلام نسبت می‌دهد که براساس آن مسلمانان موظف هستند در برابر ظلم و حق‌کشی طبقه حاکم شکیبا باشند و سکوت اختیار کنند! متن حدیث اینست: **انکم ستلقون بعدی اثره فاصبروا حتی تلقونی**.^(۱) علی الحوض = پس از من طبقه حاکمه ثروت ملت را به خود اختصاص می‌دهند، وظیفه شما در آن وقت این است که شکیبائی کنید تا مرا در قیامت سر حوض کوثر ببینید!! در باب دوازدهم هم حدیث دیگری به پیامبر ﷺ نسبت می‌دهد که براساس آن مسلمانان موظفند که از زمامداران خود اطاعت کنند هر چند حقوق آنانرا پایمال کند این حدیث به این شکل نقل شده: که شخصی بنام سلمه از پیامبر اسلام پرسید که اگر زمامدارانی بر ما حکومت کردند که حق خود را از ما طلب نمودند، و از دادن حقوق ما امتناع ورزیدند وظیفه ما چیست؟ پیامبر با شنیدن این سخن از او روی گرداند! بار دوم باز سؤال کرد آن حضرت رو از او برگرداند. در دفعه دوم یا سوم اشعث آن مرد را کشید، پیامبر در جوابش گفت: اسمعوا و اطیعوا، فانما علیهم ما حملوا و علیکم ما حملتم. بشنوید و اطاعت کنید که آنها مسئول کارهای خویش و شما مسئول کار خود هستید. در باب سیزدهم احادیثی نقل می‌کند که براساس آنها مسلمانان حق ندارند تحت هیچ شرایطی با زمامداران خود مخالفت کنند. حذیفه می‌گوید: که به پیامبر ﷺ گفتم مادر (شر) بودیم و خداوند (خیر) پیش آورد که اکنون در آنیم، آیا پس از این (خیر) شری هست؟ فرمود: آری گفتم: آیا پس از آن (شر) خیری هست؟ فرمود: آری. گفتم: آیا پس از آن (خیر) شری هست؟ فرمود: آری. گفتم: چگونه؟ فرمود: (پس از من امامانی زمام امور را بدست می‌گیرند که در مسیر رهبری نیستند و براساس سنت من عمل نمی‌کنند، و در میان آنها مردانی قیام می‌کنند که دل‌های آنان دل شیاطین است در کالبد انسان.) گفتم: بگو چکنم در آن هنگام؟ فرمود: **تسمع و تطیع للامیر و ان ضرب ظهرک و اخذ مالک فاسمع و اطع**. وظیفه تو این است که گوش به فرمان او دهی و از او اطاعت کن، هر چند به پشتت شلاق بزند، و مالت را بگیرد پس بشنو و اطاعت کن. احادیث دیگری در این رابطه هست که برای اطلاع می‌توانید به کتاب صحیح مسلم مراجعه نمائید. در باب هفدهم از کتاب امارت چنین آمده است: عوف بن مالک گوید: که از پیامبر شنیدم که امامهای نیک شما آنهاینند که شما آنها را دوست می‌دارید و آنها به شما علاقمند هستند آنها که بشما درود می‌گویند و شما بر آنها درود می‌فرستید، و

ائمہ بد شما آنهایند که شما نسبت به آنان کینه دارید و آنان نسبت به شما کینه می‌ورزند، و شما آنها را لعنت می‌کنید، و آنها شما را یکی از پیامبر پرسید که در اینصورت آیا ما بر علیه آنها قیام مسلحانه نکنیم؟ پیامبر جواب داد: نه! تا وقتی که نماز می‌خوانند! هنگامیکه از زمامداران خود چیزی دیدید که موافق میل شما نیست از عمل او بدتان بیاید ولی دست از اطاعت او برنکشید!!!^(۱) مؤلف کنز العمال از شخصی بنام واثله از پیامبر ﷺ اسلام نقل می‌کند که: (اهل دین خود را تکفیر نکنید هر چند گناهان کبیره مرتکب شوند، و پشت هر امام نماز بخوانید، و همراهی هر فرماندهی بجنگید. مؤلف کتاب عقد الفرید از عبد الله بن عمر روایت می‌کند که اگر امام عادل بود او پاداش دارد و تو باید سپاس گذار باشی و اگر امام ظالم بود او گنه کار است و وظیفه تو صبر و شکیبائی است! از دانشمند معروف مصری محمد غزالی در کتاب (مع الله) صفحه ۱۷۱ نقل می‌کند: شیخ علی محفوظ می‌گوید اگر زبان حسن بصری و شمشیر حجاج نبود دولت مروانی همان در گهواره زنده بگور می‌شد مگر نمی‌بینید که حسن نشسته و در جلوی او عده بیشماری صف بسته‌اند و او با آن مهارتی که در سخن گفتن دارد بیرون آمده و در ضمن آنکه برای مردم حدیث می‌کند این چنین می‌گوید: (پیامبر خدا ﷺ فرمود: زمامداران را دشنام مدهید برای اینکه اگر ایشان نیکی کنند برای آنان اجر است و بر شما است شکر، و اگر بدی کنند برای آنان گناه است و بر شما است صبر! و یقیناً ایشان عذاب خدا هستند که بوسیله ایشان از هر کس بخواهد انتقام می‌کشد پس با تعجب و خشم عذاب خدا را استقبال نکنید، و با شکستگی و تضرع آن را استقبال نمائید.

فاجعه بزرگ

احادیثی که نقل شد نمونه‌ای بود از مجعولاتی که به منظور تفکیک دین از سیاست و امامت و امامت از اسلام، و تصویب رهبری زمامداران خود کامه، به پیامبر اسلام نسبت داده شده و اگر مسأله در همین جا ختم می‌شد شاید خیلی مهم نبود، ولی فاجعه بزرگ در تاریخ اسلام این بود که این احادیث بعنوان سخن وحی کلام پیامبر ﷺ سینه به سینه گشت و بدست دانشمندانی رسید که بدون در نظر گرفتن سند و صحت و سقم آنها، فتوا صادر می‌کردند، و توده مسلمین هم از آنان تقلید نمودند. امام علی علیه السلام در رابطه با این واقعیت تلخ در نهج البلاغه می‌فرماید: «یک نوع از روایت کنندگان به ظاهر پرهیزکار است، ولی عمداً بر پیامبر خدا ﷺ دروغ می‌بندد اگر مردم می‌دانستند او منافق و دروغگو است سخن او را نمی‌پذیرفتند بلکه بخیال اینکه چون صحابه پاک پیامبر خدا ﷺ بوده او را دیده و این احادیث را حتماً از او شنیده است و به این جهت به نقل او ترتیب اثر می‌دادند در صورتی که خداوند اوصاف منافقین را در قرآن بیان کرده و تو را به آن آگاه نموده بهر حال اصحابی منافق می‌میرد ولی آنهایی که احادیث او را شنیده‌اند هنوز زنده‌اند، بوسیله دروغها و تهمت‌هایی که یاد دارند به دربار پیشوایان گمراهی و راهنمایان دوزخ راه می‌یابند، و با احادیث

ساختگی که اساسی حکومت جور را استحکام می بخشد، مقرب دربار می شوند. (۱)

فتوای گروهی از علماء اهل سنت در رابطه با قیام علیه زمامداران

شیخ محمد ابو زهره در کتاب (المذاهب الاسلامیه ص ۱۵۵) از سه نفر از ائمه اهل سنت یعنی شافعی و مالکی و حنبلی نقل می کند که فتوا داده اند: يجب الصبر عند جور الحاکم: واجب است شکیبائی نمودن بهنگام ظلم حاکم حنبلی فتوا داده که: لا يجوز الخروج علی الامراء بالسيف و ان جارو: قیام مسلحانه علیه فرمانروایان جایز نیست هر چند ظلم کنند: در شرح مؤطا آورده است که رأی مالک و جمهور اهل سنت اینستکه: اذا ظلم الامام فالطاعة اولی من الخروج: هنگام که زمامدار ظلم کرد، اطاعت کردن از او بهتر است از قیام بر علیه او حسن بصری فتوا می دهد: اطاعت از شاهان بنی امیه واجب است هر چند جور کنند و هر چند ظلم نمایند زیرا خداوند آنچه را که بوسیله آنها اصلاح می کنند بیشتر است از آنچه فساد می کنند. (۲) اما ابوحنیفه قیام بر علیه خلفاء اموی و عباسی را واجب می دانست کمک های او به زید شهید مشهود است یکبار او دوازده هزار درهم فرستاد تا اسلحه بخرد او همیشه می گفت با این دزدهای متغلب مانند دیوانقی بجنگید او می گفت اگر خلیفه مسجد بسازد شما را اجر آنرا به من بسپارد نمی پذیرم چه رسد به قضاوت برای همین بود که او را چندین بار تازیانه زدند و زندان را تحمل کرد تا آخر بنا به قول در زندان مسموم گردید. (۳)

محمی دین نووی در شرح صحیح مسلم می گوید: (همه) اهل سنت از فقها و محدثین و متکلمین بر این عقیده اند که خلیفه و حاکم به خاطر فسق و ظلم و تعطیل حقوق از زمامدار و خلافت برکنار نمی شود، و خلع نمی گردد و قیام علیه او نیز جایز نیست، فقط باید او را بپند داد و ترساند. (۴) باین ترتیب روح از اسلام گرفته شد و اسلام از درون تهی گشت و ریشه امامت و رهبری با شجره طیبه توحید قطع رابطه کرد و با قطع این ریشه شجره طیبه اسلام خشکید و از رشد و حرکت باز ایستاد، و کالبد بی رمق آن و چوبهای خشک و بی ثمرش ضمیمه ای شد برای آتش افروزی در بارهای جنایتکاران بنی امیه و بنی عباس و ستمگرانی که به نام (اسلام بر جامعه مسلمین حکومت می کردند و اکنون نیز حکومت می کنند). ولی در این دو دهه اخیر در ایران و بوسیله روح الله ابر مرد تاریخ نسیمی از روح امامت بر کالبد بی رمق اسلام در این سرزمین دمیده شد و از دم مسیح گونه او این ملت زنده شد، مسجد مایه حرکت و جنبش افتاد، منبرها حرکت آفرین گردید، و بالاخره در مدتی بس کوتاه شگفتی های عظیم در ایران رخ داد، و قدرت بزرگی که همه قدرتها و ابرقدرتها از آن پشتیبانی می کردند را شکست داد و جمهوری اسلامی تحقق یافت، اکنون دشمن کاملاً در یافته که ضربه مهلکی که در ایران خورده و با این ضربه احتمال می رود که منطقه خاور میانه بلکه جهان از سلطه ابرقدرتها خارج شود این ضربه را از لیبرالها نخورده از جبهه های ملی نخورده از مارکسیها و التقاطی ها و روشن فکرهای

۱- شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۴۵ - ۶۵ به نقل فلسفه امامت، ص ۷۶.

۲- فتاوی مذکور از کتاب حکومت در اسلام نقل شده فلسفه امامت، ص ۷۷.

۳- وفيات ابن خلکان، ج ۴، ص ۸۳ اونورالابصار و تاریخ خمیس تاریخ خلفا و تاریخ بغداد مراجعه کنید.

۴- فلسفه امامت نقل از الغدیر ج ۷ ص ۱۳۹

رسمی نخورده بلکه این ضربه را از مسجد و مدرسه و حسینیه و مهدیه و منبر و بالاخره از قرآن و اسلام خورده، لذا دشمن لبه تیز حملات خود را در داخل و خارج متوجه اسلام و این رهبری (ولایت فقیه) نموده و در صدد است بهر قیمت که شده این ریشه را قطع کند. بنابراین مسئولیتها در رابطه با تداوم انقلاب اسلامی بسیار سنگین است، باید هشیار بود و برای حفظ اساسی ترین اصول جمهوری اسلامی که اصل رهبری و ولایت فقیه است از هیچ کوششی دریغ نورزیم.

عقیده معتزله در رابطه با قیام مسلحانه

در پایان این فصل ذکر این نکته ضروری است که فتاوی مذکور عقیده اکثر علماء اهل سنت است ولی اقلیتی در میان آنها وجود دارد که قیام علیه ائمه جور را واجب می دانند این اقلیت بنام (معتزله) معروفند. ابن ابی الحدید در ج ۵ شرح نهج البلاغه در ذیل این جمله امام (لا تقتلوا الخوارج من بعدی...) خوارج را پس از من نکشید. می گوید: (نزد اصحاب ما قیام علیه ائمه جور واجب است، و نیز فاسقی که (بدون شبهه قابل اعتماد) بر مردم چیره شده جایز نیست قیام کنندگان علیه او را که به خاطر دین و امر به معروف و نهی از منکر قیام کرده اند تضعیف نموده بلکه واجب است که به آنها کمک شود هر چند در اعتقادی که دارند اشتباه کرده باشند...) (۱) ابن عماد می گوید: اجماع علما بر این است که در جنگهای صدر اسلام علی علیه السلام بر حق و صواب و مخالفینش بر باطل بودند برای اینکه او امام به حق بوده و نیز خروج امام حسین علیه السلام بر یزید به اتفاق و خروج ابن زبیر بر علیه یزید و خروج اهل حرمین بر علیه بنی امیه و خروج ابن اشعث با بزرگان تابعین و اختیار مسلمین بر علیه حجاج بر حق بودند پس جمهور خروج بر کسانی مثل یزید و حجاج را جایز دانسته اند برخی از علما خروج بر علیه هر ظالم را جایز دانسته اند. (۲)

در صحیح مسلم می نویسند: رسول خدا مردی را بر گروهی فرمانده ساخت فرمود همه از وی اطاعت کنید، در یک توقف گاه وی را به خشم آوردند، دستور داد، هیزم و آتش آماده کردند آنگاه پرسید مگر پیامبر نفرمود که تحت امر من باشید گفتند چرا دستور همین است پس بروید میان آتش، بعضی از آنها که آمده دخول در آتش شدند برخی فرار کردند، وقتی برای رسول خدا بازگو شد، فرمود: اگر داخل می شدند برای همیشه در آتش بودند لاطاعة (فی معصية الله) (۳) این سیره رسول خدا بود که در جمله کوتاه لاطاعة لمخلوق فی معصية الخالق بیان شد، ابوبکر نیز در نخستین سخنرانی خود این امر را یادآور شد گفت رسول خدا توسط وحی معصوم نگاه داشته می شد، ملکی مراقب او بود اما برای من شیطانی است که برخی مواقعی بر من مسلط می شود وقتی من غضب کردم از من دور شوید تنها زمانی از من اطاعت کنید که از خدا و رسولش پیروی می کنم زمانی عصیان کردم حق اطاعت بر شما ندارم (۴) عمر خود می گفت اگر کسی در من کجی دید

۱- شرح ابن ابی الحدید ج ۵ ص ۷۸ به نقل از فلسفه امامت ص ۸۲

۲- شذرات الذهب، ج ۱، ص ۶۸ و ۲۲۱ و ۱۴۸

۳- صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۵

۴- التمشیح حیدرآباد، ج ۱۱، ص ۳۳۶

آنرا درست کند یک اعرابی گفت اگر در تو کجی پدیدار شود با شمشیر راستش می‌کنم عمر شکر کرد که در امت کسی است که با شمشیر او را راست می‌کند، ابن شبه نامه را از مردم مصر آورده که پیش از آمدن به مدینه به عثمان نوشتند آنان با استناد به آیات قرآنی لزوم اجرای حدود الهی را برای وی یادآور شده و گفتند تو مدعی آن هستی که حق اطاعت بر ما داری در حالی که کتاب خدا می‌گوید اطاعت از کسی که معصیت می‌کند روانیست اگر تو از خدا اطاعت کردی ما هم بتو کمک کرده و احترام می‌کنیم اما اگر از این کار خودداری کردی خواهیم دانست که تو قصد هلاکت خود و ما را داری.^(۱)

تحریف غیر مستقیم

در جامعه تشیع هر چند که اصل امامت از اسلام جدا نشد ولی حقیقت آنستکه از تحریف غیر مستقیم هم مصون نماند، تحریف دو نوع است: تحریف مستقیم، تحریف غیر مستقیم، تحریف غیر مستقیم این است که واقعیتهای غیر از آنچه هست تفسیر شود مانند اینکه عقیده به (امامت) به شناخت امام با ارادت باو تفسیر شود، در تحریف غیر مستقیم واقعیت آنچه هست تفسیر می‌شود، ولی قید و بند هائی برای آن ایجاد می‌شود که آن واقعیت را بی اثر می‌سازد، از باب مثال می‌گویند: که من قبول دارم که عقیده به امامت به معنای پیروی از امام و در کادر رهبری او بودن است و اصل رهبری امام عادل از اصول اجتناب ناپذیر اسلام است ولی آن امام فعلاً ظاهر نیست در آینده ظهور می‌کند وقتی که ظهور کرد خود را در کادر رهبری او قرار می‌دهیم! پاسخ می‌دهد: چاره‌ای نیست فعلاً کاری از ما ساخته نیست باید در انتظار ظهور او بود و اصولاً امامت و رهبری امام عادل در جهان وقتی تحقق پیدا می‌کند که جهان پر از ظلم باشد پس رهبری امام جائر مقدمه ظهور امام عادل است و در زمانیکه امام جائر بر امت سلطه دارد وظیفه ما (تقیه) و (دعا) است!! ملاحظه می‌فرمائید که با وارونه معنا کردن مفاهیم زنده و سازنده‌ای مانند (انتظار) و (تقیه) و (دعا) چگونه غیر مستقیم عقیده به اصل رهبری تحریف می‌شود، و جوشش و حرکتی که باید عقیده به این اصل حیاتی در جامعه ایجاد کند متوقف می‌گردد.^(۲)

انتظار معنی اصلی را از دست می‌دهد

درست معنا نکردن «انتظار» موجب می‌شود که عقیده به اصل امامت عملاً بی اثر شود، و این اصل غیر مستقیم تحریف می‌گردد، اکنون به بینیم معنای صحیح انتظار چیست؟^(۳) و معنای تحریف شده آن کدام است؟ و بالاخره چگونه انتظار تحریف شد؟ و چرا؟ اجازه بدهید از پاسخ سؤال آخر بحث را شروع کنیم: یکی از عوامل مهمی که موجب شد (انتظار) معنای واقعی خود را از دست بدهد این بود که مفهوم واقعی (انتظار) مسئولیت ساز است و معنای تحریف شده آن مسئولیت بردار، و در این رابطه علاوه بر اینکه معنای دوم با

۱- تاریخ المدینه المنوره، ج ۳، ص ۱۱۲۱، به نقل تاریخ خلفا، ج ۲، ص ۱۸۲

۲- فلسفه امامت ص ۸۸

۳- معنی صحیح و سازنده انتظار را در بخش غیبت امام (ع) مطالعه فرمائید، صفحه ۴۶۰ و ۴۶۲

مزاج بسیاری مردم بهتر سازگار است وجود منتظرین حقیقی مزاحم طبقه حاکم ظالم در جامعه اسلامی بود و لذا خیلی طبیعی است که طبقه حاکم با دستهای مرموز و نامرئی بکوشند تا انتظار معنای واقعی خود را از دست بدهد، تا با تبع (منتظرین) هم چنین گردند، این امر (و شاید اموری دیگر هم) موجب شد که بالاخره (انتظار) به مقاومت نکردن در برابر ظلم و مبارزه نکردن با مفاسد و سکوت و سکون تفسیر شود در اینجا مسأله مهم ایستکه چگونه انتظار اینگونه توجیه شد که حتی عکس مفهوم واقعی خود را بدهد؟

چگونه؟

بنظر می‌رسد که توجیه مذکور از دو راه تحقق یافت: ۱- برداشت غلط از روایاتی که از ظهور حضرت مهدی علیه السلام خبر می‌دهد، در آن روایات آمده که آن حضرت پس از آنکه جهان پر از ظلم و ستم شود ظهور می‌کند، از این تعبیر، این طور نتیجه گرفتند که وجود ظلم و جور در جهان پیش از ظهور مهدی (عج) قهری و طبیعی است، و مقدمه فرج و ظهور اوست، بنابراین نمی‌توان با مقدمه ظهور امام مبارزه کرد!!

۲- روایاتی که امر به شکیبائی و سکوت و نهی از قیام مسلحانه قبل از ظهور امام عصر (عج) می‌نمایند، و یا قیام کننده را طاغوت می‌دانند، و بیعت با او را کفر و نفاق محسوب می‌کنند و تلاش برای تشکیل حکومت اسلامی را قبل از ظهور ولی عصر (عج) عقیم و بی ثمر می‌دانند مانند این روایات: ۱- علی علیه السلام: الزموا الارض و اصبروا علی البلاء و لا تحركوا بایدیکم و سیوفکم فی هوی السنتم و لا تستعجلوا بمالم، يعمل الله. ۲- امام باقر علیه السلام: الزم الارض و لا تحرك بداو لارجلا حتی تری علامات اذکر مالک... ۳- امام صادق علیه السلام: کل رایة ترفع قبل قیام القائم فصاحبها طاغوت... ۴- عنه علیه السلام: کل بیعة قبل ظهور القائم فبیعة کفر و نفاق... این روایات و مثال آن صرف نظر از جهات دیگر غالباً از سند قابل اعتماد نیستند. در اینجا ضروری است باین دو استدلال که اساس تحریف مستقیم (انتظار) و تحریف غیر مستقیم امامت است پاسخ داده شود.

یک اصل کلی برای شناخت احادیث

پیش از اینکه به دو استدلال که ذکر شد پاسخ دهیم توجه به یک اصل کلی، ضروری است و آن اینکه سیره و روش پیامبران و ائمه یکی از معیارهای بسیار دقیق برای شناخت احادیث جعلی و مفاهیم تحریف نده اسلامی است، بنابراین اگر سخن از پیامبر و یا امامی نقل شد یا حدیثی طوری معناگردید که مخالف سیره قطعی آن امام و پیامبر و سایر انبیاء الهی است قطعاً آن سخن و آن معنی بی اعتبار است. (۱) با توجه به بن اصل کلی و این معیار شناخت با کمی تأمل در معنای تحریف شده انتظار و استدلالهائی که برای اثبات آن کر شد و مقایسه آن با سیره انبیاء الهی و ائمه علیهم السلام معلوم می‌شود که معنای مذکور مخالف سیره طعیه تمام انبیاء الهی و ائمه است چه اینکه آنها با اینکه میدانستند که بالاخره زمین ارث مستضعفین است. (۲) و ائمه و بلکه بسیاری از انبیاء در انتظار حکومت جهانی حضرت مهدی (عج) بودند لحظه‌ای از

تلاش و کوشش به منظور مبارزه با حکومت‌های خودکامه و استقرار حکومت الله باز نمی‌ایستادند، بگفته قرآن (و کاین من نبی قاتل معه ربیون کثیر...) چه بسا پیامبرانی که مردان الهی فراوان به‌مراه آنها جنگ کردند، آنها هیچگاه در برابر آنچه در راه خدا به آنها رسید سست نشدند، و ناتوان نگردیدند و تن به تسلیم ندادند و خداوند افراد پایدار را دوست دارد.^(۱) اگر (انتظار) بمعنای سکوت و سازش بود آنهمه تلاش پیامبر و علی و حسین علیهما السلام و بطور کلی امامان شیعه که منجر به شهادت همه آنها گردید، بیهوده بود. اگر شما اخباری را که امام علی علیه السلام از ظهور حضرت مهدی علیه السلام خبر می‌دهد ملاحظه کنید مشاهده می‌کنید که چگونه این امام بزرگ در انتظار آن حضرت و حکومت جهانی اسلام بوده ولی در عین حال آنکه با تاریخ اسلام آشنا است می‌داند که آن امام تا آخرین لحظات زندگی در تلاش و مبارزه برای تحقق حکومت حق بود، بگفته ابن ابی الحدید تازه از جنگ با خوارج فارغ شده بود که در نهر روان ایستاد و شروع به سخن نمود و پس از ستایش حق تعالی فرمود: خداوند خوب شما را یاری کرد، اکنون فوراً و بدون تأخیر بسوی دشمنان خود از اهل شام حرکت کنید، از جا برخاستند و گفتند که تیرهای ما تمام شده و شمشیرهای ما کند گردیده... و نوک بیشتر نیزه‌ها شکسته شده ما را به شهر خود بازگردان، تا کاملاً مهیا شویم، و شاید با اندازه که در این جنگ از ماکشته شده، بما اضافه شود که برای مبارزه با دشمن نیرومندتر گردیم امام در پاسخ آنها این آیه را تلاوت کرد: ای قوم من وارد زمین مقدس شوید که خداوند برای شما مقرر نموده و عقب باز نگردید (عقب نشینی نکنید) که زیانکار خواهید شد. سپاه در پاسخ امام توقف کردند، و گفتند: هوا خیلی سرد است! امام فرمود: آنها هم مانند شما احساس سرما می‌کنند! باز هم توقف و امتناع نمودند، امام در این جا ناراحت شد و فرمود: اف بر شما مردم! این سنتی است که در تاریخ جریان یافته قوم موسی باو گفتند ما داخل آن نمی‌شویم تا آنها خارج شوند اگر آنها خارج شدند ما وارد می‌گردیم! پس از این سخن امام، عده‌ای از جا بلند شدند و گفتند: افراد مجروح بسیارند اجازه بدهید که بکوفه باز گردیم چند روزی را انجاتوقف کن سپس بسوی شام حرکت نما، خداوند خیر برایت پیش آورد! امام با مشاهده این وضع بدون اینکه مایل باشد به کوفه بازگشت در کوفه هم باینکه روزهای آخر عمر خویش را می‌گذراند و مکرر از شهادت قریب الوقوع خود خبر می‌داد اصرار عجیبی در تحریک مسلمین برای جنگ با معاویه داشت و طبق نقل می‌فرمود: پس از من با هر امامی با معاویه بجنگید و بالاخره قریب یک هفته مانده به شهادتش سخنرانی آتشین و مهیجی نمود، و سپاه خود را آماده جنگ نمود و از جمله امام حسین علیه السلام و قیس بن سعد، و ابو ایوب انصاری هر یک را بفرماندهی ده هزار نفر منصوب نمود، و تصمیم بازگشت بصفین را داشت که هنوز جمعه نشده مورد اصابت ضربت ابن ملجم قرار گرفت. آری امام علی علیه السلام هم منتظر مهدی موعود عجل الله فرجه بود، ولی انتظار مسئولیت ساز نه مسئولیت بردار، انتظاری که او را دقیقترین نقشه‌ها برای نابودی دشمن و استقرار حکومت عدل اسلامی باز نمی‌داشت.

فراگیر شدن ظلم

اما روایاتی که دلالت بر فراگیر شدن ظلم در هنگام ظهور حضرت مهدی (عج) می‌کنند باین معنا نیست که همه مردم جهان در زمان ظهور آن حضرت فاسد و ظالمند و هیچ گروه صالحی در آن هنگام یافت نمی‌شود، که از حق جانب داری کنند، تا نتیجه بدهد که فراگیر شدن ظلم و فساد جبری و قطعی است و مبارزه با آن غلط چون مبارزه با مقدمه فرج است!! زیرا، اولاً: هنگام ظهور مهدی موعود علیه السلام بتعبیر قرآن افراد (صالح) و (مستضعف) وجود دارد، که آنها وارث حکومت زمین برهبری امام عصر علیه السلام می‌شوند (ان الارض یرثها عبادی الصالحون و نرید ان نمین علی الذین استضعفوا فی الارض...) و اگر بمعنای فراگیر شدن فساد و ظلم این باشد که بطور کلی افراد صالح یافت نمی‌شوند، بلحاظ تعارض با این آیات قابل قبول نیست. ثانیاً: همانطور که از ظاهر روایات مذکور استفاده می‌شود، فراگیر شدن ظلم و فساد بمعنای گسترش ظلم طبقه حاکم است، چون لازمه ظلم وجود مظلوم است، بنابراین هنگام ظهور حضرت مهدی وقتی است که ظلم طبقه حاکمه در ابعاد مختلف زندگی مردم شدت می‌یابد و فراگیر می‌شود. و این معنا هیچگاه سلب مسئولیت مبارزه با ظلم و جانبداری عدالت را از افراد (صالح و مستضعف) که می‌خواهند وارث حکومت زمین باشند نمی‌کند.

نهی از قیام مسلحانه قبل از ظهور مهدی

قبلاً گفتیم یکی از اموری که برای تحریف (انتظار) و در نتیجه اثر کردن عقیده به امامت مورد استفاده واقع شد، روایاتی است که قیام مسلحانه را قبل از ظهور حضرت مهدی علیه السلام منع می‌کند و تأکید می‌کند که این گونه قیامها به ثمر نمی‌رسد. در پاسخ از این استدلال باید گفت: اگر منظوری روایات همین معنا باشد که بیان شد بطور قطع آنها ساخته و پرداخته دست سیاستمداران رسمی است، و مؤید جعلی بودن آنها اینکه در رژیم شاه هم ساواک لعنتی برای خاموش کردن جوانان پرشور مذهبی به این روایات تمسک می‌کرد و اگر این روایات از معصومین علیهم السلام صادر شده باشد قطعاً برای گم کردن راه بر مخالفین و رعایت اصول مخفی کاری و به سخن دیگر (تقیه) بوده است. چون: اولاً: مضمون این روایات همانطور که قبلاً اشاره شد با سیره قطعه امامان شیعه و فرزندان و پیروان متعهد و انقلابی آنها معارض است، برای رد کردن این روایات همین بس که اگر خواهیم آنها را بپذیریم باید قیام امام حسین علیه السلام و همچنین انقلابیون علوی را پس از وی تخطئه کنیم! اما ضابطه علیه السلام در رابطه با شهادت زید می‌فرماید: او از علماء آل محمد علیهم السلام بود، برای خدا خشم کرد و با دشمنان ندا جنگید و در راه خدا کشته شد پدرم موسی بن جعفر علیه السلام برای من روایت کرد که از پدرش امام شنیده که می‌فرمود: خدا رحمت کند عمویم زید را، بدرستی که او مردم را بسوی کسی می‌خواند که آل محمد او را برای یشوائی اسلام و خلافت پیامبر شایسته می‌دانستند، و به زمامداری وی رضایت داشتند، و اگر پیروز می‌شد، تعهدات خود وفا می‌کرد. (۱) او گفت: من شما را بسوی حکومتی دعوت می‌کنم که مرضی آل محمد علیهم السلام

است.

و در روایت دیگری آمده است که نزد امام صادق علیه السلام پیرامون قیام کنندگان از آل محمد صلی الله علیه و آله یاد می شد حضرت فرمود: مادامی که انقلابیون آل محمد خروج و قیام نمایند من و شیعه من در خیر و صلاح هستیم و من دوست دارم یک انقلابی از آل محمد صلی الله علیه و آله قیام کند و من مسئولیت و تعهد و نفقه خانواده او را بعهده گیرم. (۱)

از آنچه ذکر شد ضرورت رهبری بعد از پیامبر دانسته شد در آن وقت آن همین بس است که حضور رهبر بحدی از نظر بزرگان اصحاب ضرورت داشت که بدن مطهر پیامبر را بدون دست زدن به او نداشتند در پی انتخاب رهبری پرداختند (۲) با توجه به اهمیت این امر این سؤال پیش می آید آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله این ضرورت را حس نکرده و نمی دانسته و یا میدانسته، اگر می دانسته چرا رهبری بعد از خود را معلوم و مشخص نکرده امه را در گفتگو و کش و ماکش گذاشته؟!

پاسخ: رسول خدا ضرورت رهبری را از همه بهتر می دانسته از آغاز بعثت تا روزی که از دنیا رفت در فکر و صدد این امر بود بطور مکرر در موارد و مناسبتهای مختلف علی علیه السلام را برای جانشینی خود معرفی نمود در غدیر خم دست وی را گرفت در میان اجتماع مردم بلند کرد با صدای رسا فرمود من کنت مولاه فهذا علی مولاه علاوه بر آیات قرآنی روایات فراوان در کتب و مسانید اهل سنت درباره امامت علی علیه السلام و ائمه اهل بیت علیهم السلام نقل کرده اند که آن روایات به دو دسته تقسیم می شود دسته اول تنها امامت و جانشین امام علی علیه السلام ثابت می کند دسته دیگر امامت و جانشین دوازده امام را

خلفاء دوازده گانه در احادیث اسلامی

در این که پیامبر گرامی، خلفای خود را دوازده نفر معرفی و معین کرده است در میان محدثان اسلامی (شیعه و سنی) (هیچگونه تردید و) سخن نیست، زیرا روایات آن به اندازه ای است که (بهیچ وجه) نمی توان در صحت آنها شک و تردید نمود. مهم این است که این دوازده نفر را به خوبی بشناسیم و در امور دینی و اجتماعی از آنان پیروی کنیم.

اختلاف شیعه و سنی فقط در تعیین مصادیق و تشخیص این دوازده نفر است که عزت دین به آنها بستگی دارد، زیرا برادران اهل سنت می خواهند لفظ را بر جنایتکاران بن امیه و بنی عباس تطبیق دهند. این تطبیق علاوه بر اینکه با متن روایات سازگار نیست زیرا پیامبر آنان را مایه عزت دین و سربلندی مسلمانان معرفی می کند و هیچگاه یزیدها، مروانها، عبدالملکها و سفاحها که دستشان تا مرفق در خون مسلمانان فرو رفته بود مایه عزت و سربلندی مسلمانان نبودند، بلکه مایه ننگ تاریخ اسلام و بشریت بشمار می رفتند

۱- همان کتاب.

۲- تفتازانی گفت: اولین دلیل بر وجوب امامت نزد ما اجماع است (بزرگان اصحاب) بحدی آنرا ضرور دانستند که بر دفن پیامبر مقدم کردند. شرح مقاصد، ج ۵، ص ۲۳۹

گذشته بر این تعداد این جنایتکاران از دوازده نفر متجاوز است و به هیچگونه‌ای نمی‌توان احادیث خلفاء دوازده‌گان را بر آن تطبیق نمود. در اینجا ما به نقل دو حدیث اکتفا می‌کنیم:

۱ - حدیث جابر که با هفت عبارت (در صحاح اهل سنت) نقل شده، ۲ - حدیث ابن مسعود: ۱ - عن جابر بن سمرة قال سمعت رسول الله يقول يكون اثنا عشر اميراً فقال كلمة لم اسمعها فقال ابي انه قال كلهم من قریش از جابر بن سمرة نقل شده که می‌گوید از پیامبر ﷺ شنیدم که فرمود: دوازده امیر خواهد بود سپس کلمه‌ای گفت که من نشنیدم، پدرم گفت: پیامبر فرمود همگی از قریش خواهند بود. (۱)

به عبارت دیگر این حدیث چنین آمده است: ان هذا الامر لا ينقضى حتى يمض فيهم اثنا عشر خليفة... قال كلهم من قریش (۲) جابر می‌گوید با پدرم بر پیامبر وارد شدیم شنیدیم می‌گوید این امر به پایان نمی‌رسد تا دوازده خلیفه در میان آنان بسر ببرد، سپس سخن گفت که من نشنیدم، به پدرم گفتم چه گفت؟ گفت فرمود: همگی از قریش خواهند بود.

در عبارت سوم به این لفظ نقل شده است: ۳ لایزال الاسلام عزیزاً ۴ - لایزال هذا الدين منيعاً، ۵ - لایزال الدين قائماً، ۶ - لایزال امر امتی صالحاً، ۷ - كعدة نقيباً بن اسرائيل (۳)

این جملات، روشنگر شخصیت خلفائی است که عزت و مناعت اسلام، صلاح و رستگاری امت اسلام، بستگی به آنان داشت و تعداد آنان بسان نقیبان بنی اسرائیل است و قیامت بر پا نمی‌گردد، و امر اسلام به پایان نمی‌رسد، مگر اینکه این دوازده نفر در میان امت پا بگذارد و در میان آنان قرار گیرند یک چنین خلفاء با این خصوصیات جز بر امامان دوازده‌گانه مذهب اثنی عشری، بر هیچ گروهی تطبیق نمی‌کند. زیرا امام علی عليه السلام و فرزندان او، خصوصاً آنانکه در اوقات فترت به نشر معارف و علم و رهبری امت به صلاح و رستگاری موفق گردیدند، مایه عزت اسلام بوده و آخرین خلیفه آنان کسی است که پیامبر درباره او فرموده که رستاخیز بر پا نمی‌گردد، مگر اینکه روی زمین پر از جور و ستم می‌گردد، پس فردی از عترت من طلوع می‌کند و زمین از عدل و داد پر می‌کند پس از آنکه با جور و ستم پر شده باشد آیا عبارت‌های پیشین که از پیامبر گرامی نقل گردید خصوصاً جمله‌های: «لایزال الدين قائماً» یا جمله «ان هذا الامر لا ينقضى» بر وعده الهی درباره خیرین خلیفه از خلفاء اثنی عشر تطبیق نمی‌کند. چنانچه اگر این احادیث را در کنار احادیث غدیر و منزلت و قلین و سفینه نوح بگذارید قاطعانه داوری می‌کنید که مقصود همان ائمه عترت و پیشوایان دوازده‌گان سیه است و بس. (۴) اما بعضی برای تحریف حقایق دست بالایی دارند مفاهیم روشن و معلوم را هم توجیه و اوایل می‌نمایند، برای ایجاد شک و شبه بسیار زبردستند، به اصطلاح آب را گل آلود می‌کنند تا ماهی بگیرند.

- صحیح بخاری، ج ۹، ص ۸۱، طبع مکتبه عبدالحمید

- صحیح مسلم، ج ۶، ص ۳.

- مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۳۹۸، منتخب کنز العمال، ج ۵، ص ۲۱۲ و تاریخ الخلفاء و غیره

مذاهب امامیه ج ۵، ص ۱۶۴.

مراد از این دوازده خلیفه کیست؟

سیوطی در تاریخ الخلفاء از چند طریق از بخاری و مسلم و احمد و ابی داود و بزار و غیر ایشان روایت کرده بالفاظ مختلفه که رسول خدا فرمود دوازده خلیفه از قریش خواهد بود و به روایت احمد و بزار دوازده نفرند بعدد نقبای بنی اسرائیل و بروایت مسدد در مسند کبیره دوازده خلیفه‌اند که همه ایشان عمل می‌کند به هدایت و دین حق آنگاه نقل کرده از قاضی عیاض مالکی که او گفته باید مراد از دوازده خلیفه در این احادیث و آنچه شبیه آنهاست آنکسان باشند که در زمان آنها خلافت عزیز و اسلام قوی و امور مستقیم باشد و مردم اجتماع کنند بر آن خلیفه و امر چنین بود تا وقتی که امر آن بنی امیه مضطرب شد در زمان ولید بن یزید تا آنکه برپا شد دولت بنی عباس پس ایشان را تمام کردند. عسقلانی در شرح بخاری گفته که کلام قاضی کلامی است که گفته شده در آن حدیث تا آنکه می‌گوید آنچه واقع شد آنستکه مردم جمع شدند بر ابی بکر آنگاه بر عمر سپس عثمان سپس علی علیه السلام تا آنکه واقع شد امر حکمین در صفین پس معاویه از آنروز نامیده شد بخلیفه پس از آن اجتماع کردند بر معاویه در وقتی صلح با امام حسن پس از آن اجتماع کردند بر پسر او یزید و از برای حسین علیه السلام امر منتظم نشد بلکه کشته شد پیش از آن و چون یزید مرد، اختلاف شد تا آنکه اجتماع کردند بر عبدالملک بن مروان بعد از کشته شدن ابن زبیر آنگاه اجتماع کردند بر چهار فرزند او ولید، و سلیمان و یزید و هشام میان سلیمان و یزید بن عبدالملک عمر بن عبدالعزیز بود پس ایشان هفت خلیفه‌اند از خلفاء راشدین و دوازدهمی ولید بن یزید بن عبدالملک است که چون عمویش هشام مرد، اجتماع کردند، پس چهار سال خلافت کرد آنگاه او را کشتند، و فتنه منتشر شد از آنروز و دیگر اتفاق نیفتاد اجتماع بر خلیفه بعد از او انتهى. (۱)

ابن حجر در صواعق گفت: اصل این حدیث اتفاقی است، هیچگونه اختلاف در صدور آن نیست فقط اختلاف در این است که منظور از این دوازده نفر خلیفه کیست؟ آنگاه همان سخن قاضی مالکی را تأیید کرده است و گفت: سخن قاضی در خصوص این دوازده نفر ارجح و بهتر از همه است یعنی همان دوازده نفر که مردم اجتماع کردند. سپس گفت: قول دیگری هم گفته شده که مراد از این دوازده نفر در تمام مدتی دولت اسلامی تا روز قیامت هستند که عمل بحق مینمایند و لو پشت سر هم نباشند (یا قدرت حکومتی در دستشان نباشد) این قول را روایت ابی جلد تأیید می‌نماید و در این روایت دارد که همه آنها (دوازده نفر) دارای دین حق و راه هدایت هستند و دو نفر ایشان از اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله هستند بنابراین مراد (به فتنه بزرگ دجال و ما بعدش باشد) خلفاء اربعه و امام حسن علیه السلام و معاویه باشد و ابن زبیر و عمر بن عبدالعزیز از امویها باشد و احتمال می‌رود با آنها ضمیمه شود مهدی عباس که مثل عمر بن عبدالعزیز بود و طاهر عباسی بجهت عدالت که از او مشاهده شده فقط دو نفر منتظران باقی مانده که یکی از آن حضرت مهدی (عج) از اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله است. بعضی از محدثین حدیث سابق را حمل کرده‌اند بر دوازده نفر که بعد از مهدی می‌آید. بجهت آن حدیث که

می‌گوید: پس از مهدی دوازده نفر صاحب این امر می‌شوند که شش نفر شان از اولاد حسن و پنج نفر شان از اولاد حسین علیهما السلام و یک نفر از غیر ایشان است و این روایت واهی است جدا قابل استناد نیست انتهی. (۱)

مؤلف گوید: بسی تعجب است!! از این آقایان که جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله و مقام رهبری دین را مانند سلطنت فرض کردند که هر گاه مردم رعیت از حکمش سرباز زدند دیگر او سلطان نیست، غافل از اینکه (امامت یک منصب الهی است که خداوند هر که را شایسته آن دانسته او را امام می‌سازد) **(انی جاعلک للناس اماما)** شرط (امامت حکومت بر مردم نیست، حضرت ابراهیم بر امتش امام بود اما نیروی حکومتی نداشت، حضرت عیسی امام بود و نیروی حکومتی نداشت پیامبر اسلام نیز قبل از هجرت امام بود (در مکه) اما قدرت حکومتی نداشت و کوچکترین نقص و ضرری در موقعیت و مقام الهی شأن وارد نیامده خلفاء الهی هم همین گونه است چه مردم بپذیرند یا نه: مقام و منصب خدای و معنوی خود را دارند با سرکشی مردم هیچگونه خلل در امامتشان وارد نمی‌آید، درحیرتم از این دانشمندان که این معنی را از کجا این حدیث درآورده‌اند، نیرو و پیروی زیاد داشتن چه اثر و ربطی دارد به ثبوت خلافت الهی و بر حق و جانشین بودن پیامبر اگر چنین باشد سخت‌ترین اشکال بر خلافت ابابکر پیش می‌آید برای اینکه در اوائل امر بجز دو نفر (عمر و ابوعبیده) طرفدار نداشت پس از بیعت سقیفه عده کثیری از بزرگان اصحاب همچون سعد عباده رئیس انصار و زبیر، علی علیه السلام و عباس، خانواده بنی هاشم کلاً و دیگران از بیعت او سرباز زدند چقدر از اعراب قبائل کشته شدند، بعد از آن همه مخالفتها و اسارت و کشتارها تسلیم شدند نه تنها ابوبکر بلکه هیچ یک از این خلفا خلافت را از طریق انتخابات و آرای عمومی بدست نیاورده است این صرف ادعا و زورگویی است که ایشان گفته و خلفای نام برده را سبب عزت و اقتدار اسلام ذکر کرده‌اند، اما چه عزت و اقتداری؟ نمی‌دانم؟ آنچه مسلم و روشن است عزت و افتخاری که یزید و عبدالملک به اسلام بخشیدند همان بود که هر کدام به نوبه خود خانه توحید قبله مسلمین را با منجنیق منهدم ساختند.

همای خلافت بر سر چه کسانی نشسته؟

قرآن کریم خطاب به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله می‌فرماید: **(إِنْ تَطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلْكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ)** اگر تابع بیشتر مردم شوی تو را گمراه می‌کنند (زیرا اکثر انسانها پیروی از هواهای نفسانی دارند) «آیه دیگر خطاب به عموم می‌فرماید: **لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ وَلَكِنْ أَكْثَرُكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ** یعنی اکثر در بند حقیقت نیستند) و قلیل من عباد شکور: چه خوب گفته حکیم سنائی:

از پی ردّ و قبول عامه خود را خر مساز ز آنکه نبود کار عامه جز خری یا خرخری
گاو را خالق بدانند عامیان نوح را باور ندارند از پی پیغمبری

عجب استدلالی است بر صحت و ثبوت خلافت که این آقایان کردند همه این آیات شریفه را نادیده

گرفته‌اند: بل جائهم بالحق و اکثرهم للحق کارهون^(۱)

اگر حق با اکثریت و اجماع مردم باشد؟ پس اکثریت و اجماع مردم را نمود و فرعون داشتند ابراهیم و موسی در اقلیت که به حساب نیاید از نیروی نظام و مردمی دست خالی بودند اگر اجماع و اکثریت مردم دلیل بر حقانیت گردد اجماع و اکثریت اعراب (مشرکین مکه) با ابوجهل و ابو سفیان بود نه رسول اکرم ﷺ، پس حق با آنان بوده گذشته از این چنانچه این معنی را بپذیریم بگوییم مراد از این دوازده نفر خلفاء راشدین است با معاویه و بنی مروان که (سلطه بر همه مسلمین پیدا کردند) خلافتشان اجتماعی شدند اول معارض است (و جمع نمی‌شود) با روایات که مدتی خلافت را سی سال گفته‌اند پس از سی سال ملوک عفوفا خوانده شده باید آن روایت را ترک کرد و همچنین معارض است با آن همه احادیثی فراوان که حکومت آنانرا جباریه معرفی کرده و اطاعت شان را گمراهی و باز معارض است با آیات از قرآن مانند الشجرة الملعونه فی القرآن و رؤیای رسول خدا بنی مروان را بصورت میمون در بالای منبرش و حزن و اندوه آن حضرت برای این امر و نزول سوره قدر و کوثر در این باره و دهها آیات و روایات دیگر که همه نقص و نفی می‌کنند این قول را علاوه بر همه اینها اعمال ضد اسلامی آنها خود گواه دیگر است بر اینکه مراد رسول خدا آنها نبوده است مگر حجاج فرمان دار عبد الملک نبود که به فرمان او خانه خدا را به منجنیق بست و پرده‌های خانه خدا را سوزاند و ابن زبیر و یارانش را در میان خانه خدا کشت و... جنایات ننگین او مگر صفحه تاریخ را کلاً سیاه نکرده است؟ مگر پسر شهوت پرست او یزید خلیفه دیگر با کنیز مرده‌اش هم آغوش نشد؟ پس از او خلیفه دیگر پسر پلیدش ولید زندق قرآن را با تیری کمان نشانه نزد؟ و همچنین وی حوض از شراب نساخته بود که در میان آن غوطه می‌زد و می‌خورد تا حدی که حوض پائین می‌نشست کدام وجدان پاک چنین افراد ناپاک و ننگینی را به جانشینی رسول خدا ﷺ می‌پذیرد؟^(۲) که این آقایان گفتند:

چشم باز و گوش باز این عمی حیرتم از چشم بندی خدا

باز هم اجماعی به این شکلی در کجای عالم پذیرفته است؟ که این آقایان ادعا کردند:

در کجای آن روزگار، برای کدام یک از آنها رأی‌گیری آزاد به عمل آمد و از شهرهای مسلمان نشین آنروز و یا لااقل از شهر مرکزی مدینه از عامه مسلمین نظر خواهی شد تا چه کسی را برای ریاست و جانشینی پیامبر ﷺ انتخاب می‌کنند چگونه اجماعی بوه که اهل بیت پیامبر در آن حق رأی نداشتند مگر آنها از این امت نبودند یا اجماعی که طرفداران علی و آلش نباشند باز هم صحیح است **فما لکم کیف تحکمون** حقیقت است که به هیچیک از این خلفا اجماع تحقیق نیافته و استدلال به اجماع نیز صحیح نیست این یک سخن

۱- این اکثر که خلافت این خلفا را ثابت کردند که بودند؟ چهل نفر از بزرگان شان سوگند خوردند که خلفا حساب ندارد رجوع کنید به صفحه ۸۱. گذشته از این بیعت یک امر عرفی است در اسلام و جوب اطاعت از یک فرد دلیل شرعی می‌خواهد و بمجرد دست دادن هر چند با رضای قلبی همراه باشد موجب و جوب اطاعت او بر دست دهنده نمی‌شود چنانچه لزوم اطاعت کسانی که شرعا آنها واجب است بعدم بیعت از بین نمی‌رود.

۲- آفتاب درخشان ص ۳۶۲ و مسح پا در قرآن آثار نویسنده مراجعه کنید.

است پای در هوا و بی اساس اجماع راستین هم تحقق پیدا نکرده است مگر اینکه قائل شویم به اجماعی زور و سر نیزه. آیا اجماع با تهدید و قتل ثابت می شود؟ باز هم چنین اجماع قانونی و قابل قبول است؟ اگر عامه مردم صاحب رأی و راضی بودند دیگر آن همه مخالفتها و کشتارها پیش نمی آمد اگر رأی و رضایت اهل بیت حاصل می شد، دیگر مخالفت نمی کردند و شیهد و زندانی نمی شدند مگر حادثه کربلا و واقعه حره قتل عام مردم مدینه و مکه و هشت سال جنگ ابن زبیر و خراب شدن خانه خدا و جنگ توابین و صدها قتل و غارتهای سرسام آور دیگر که تاریخ اسلام را پر و مملو ساخته است به دست هر یک از این خلفاء جنایتکار انجام گرفته چه بوده است؟ مگر می شود این همه جنایات را نادیده گرفت یا اینکه بحساب عزت و اقتدار اسلام مقدس در آورد؟ و گفت: پیامبر بشارت خلافت شان را داده است. ساء مایحکمون

اما قول دیگر این آقایان که گفتند: مراد خلفای با فضیلت و تقوی هستند. که همیشه با حق و عدالت عمل می کردند آنگاه خلافت را به افراد نام برده اختصاص دادند. گفتند: خلفاء اربعه است با امام حسن علیه السلام و معاویه و ابن زبیر و عمر بن عبد العزیز از بنی امیه و مهدی و طاهر از بنی عباس و امام مهدی علیه السلام از اهل بیت اگر چند این آقایان (بخيال خود) جنبه تقوی و تعهد را ترجیح دادند. خلفاء صالح و صاحبان تقوی را از میان دیگران جدا و انتخاب نمودند باز هم خالی از آب در آمدند، زیرا آنگونه تقوی و تعهد و شرایط لازمه جانشینی به آنان وجود نداشتند.

میان ماه من تا ماه گردون تفاوت از زمین تا آسمان است

براستی کدام تعهد و تقوی بوده که به معاویه اجازه داده که با امام زمانش علی علیه السلام بجنگد یا در مجامع و مناظر بر او سب و ناسزا گوید. با چه تقوای بسر بن ارتاط و زیاد بن سمیه و امثال ایشان را بر مال و جان مسلمین مسلط کرد و با کدام تقوا پسر شراب خوار خود یزید را برای خلافت اسلام برگزید و یا صحابه زاهد و نماز گذار حجر بن عدی را با یارانش در عذراء شهید کرد. با چه دلیل شرعی شرایط صلح را که با امام حسن مجتبی علیه السلام بسته بود یکباره پایمال و امام را مسموم کرد و...^(۱) من نمی دانم چگونه تقوی و تعهد دینی را این آقایان در معاویه دیدند که این امتیاز و صلاحیت را به او دادند گذشته از همه اینها باز هم این آقایان با آن همه تپ و تلاش و گشت و گدای از این قوم و آن قوم (بنی امیه و بنی عباس) کردند آخر به بن بست گیر کردند و یک خلیفه کمبود آمده است. می توان گفت و هدف اصلی این آقایان فقط شبه اندازی در معنی حدیث، آب گل آلود کردن و ماهی گرفتن است، بس، بهتر آنست که برای توضیح این مطلب و رفع شبهات پیش آمده بگوشه ای از فرازهای زندگی و کیفیت خلافت خلفای عامه و خاصه اشاره بشود، تا خواننده عزیز به اخلاق و اعمال آنان فی الجمله آشنا شود به آسانی بتواند از عهده این داوری برآید با بصیرت و آگاهی کامل حقیقت را تشخیص دهد و مصداق صحیح این حدیث را پیدا کند و افراد صلاحیت دار برای جانشینی رسول اکرم صلی الله علیه و آله را برگزیند. تا به مضمون شریفه عبادالذین یستمعون القول فیبتعون احسنه عمل کرده باشد.

امامت از دیدگاه اهل سنت یا خلافت در مسیر تاریخ

استاد عبدالفتاح می نویسد: خلافت اسلامی به عنوان یک رژیم حکومتی در حقیقت زائیده نظر و رأی است نه زائیده یک نص دینی ثابت تاویل ناپذیر در ابتدای امر برای این نظریه دو اردوگاه وجود داشت نخست اردوگاه انصار بود و دیگری اردوگاه مهاجران که این یکی بیدرنگ به شاخه های تقسیم گردیده در میان گروه واحد قریش اختلاف افکند و به صورت طائفه های بزرگ و مستقلی در آمد که گرچه یک ریشه داشتند اما شاخه های متعدد پیدا کردند و هر طائفه خلافت اسلامی را حق منحصر به فرد خود میدانست بالاخره طایفه واحد بزرگ نیز به خانواده های تقسیم گردیدند که هر یک به حساب خاص خود به تنهای عمل می کردند. (۱)

نخستین خلیفه بعد از پیامبر ﷺ ابوبکر ابن قحافه بود که دو سال و سه ماه خلافت کرد نقش اول را در خلافت وی عمر داشته با ابوعبیده و ایندو نفر جزء اولین کسانی بودند که با ابوبکر بیعت کردند: حقیقت آن است که در که درست رخدادهای که پس از رسول خدا ﷺ در ارتباط با رهبری جامعه افتاد بدون توجه به جناح بندیهای موجود در مدینه آن روز ممکن نیست یک گروه مهم انصار بودند که از جریان فتح مکه به این طرف دراندیشه مشکلات پس از رحلت رسول خدا ﷺ افتاده و نگران آینده خود بودند آنان به دلیل ترسی که از تسلط قریش داشتند بی توجه به بیعتی که در غدیر با امام علی ﷺ کرده بودند و شاید هم احتمال موفقیت او را نمی دادند (و یا شایعه که از سوی بعض مغرضین پخش شده بود که علی ﷺ به خاطر شدت اندوه که از فقدان رسول خدا دارد اقدام به این امر نخواهد کرد) در سقیفه اجتماع کردند با شنیدن این اجتماع در سقیفه ابوبکر عمر و ابوعبیده نیز به سرعت خود را به آن جا رساند به بحث و گفتگو با انصار پرداختند مهم ترین دلیل ایشان مسئله قرابت و خویش با رسول خدا ﷺ و بزرگ سن ابوبکر بود به انصار گفتند چون ما از قریش هستیم و ائمه باید از قریش باشد. (۲)

۱- خلافت ابوبکر

خلیفه دوم در ضمن خطبه خلافت ابوبکر را این چنین بازگو کرد و گفت: به من خبر رسید که کسانی گفتند خلافت ابوبکر ناگهانی (فتنه) بوده است به جانم سوگند که چنین بود اما خداوند خیر آن را به شما رساند و شر آن را حفظ کرد پس از رحلت رسول خدا به ما خبر رسید که انصار در نزد بنی ساعده اجتماع کرده اند من و ابوبکر و ابوعبیده به سوی آنها رفتیم خطیب انصار گفت ما انصار لشکر منسجم اسلام هستیم و شما ای قریش گروهی از ما بوده و اقلیتی در میان ما هستید من خواستم سخن بگویم ابوبکر مانع شد و خود چنین گفت آنچه شما می گوید درست است اما عرب این امر را جز برای این تیره قریش نمی شناسد آنان برترین

۱- امام علی ابن ابی طالب ﷺ ج ۵ ص ۱۶۰

۲- المواقف، ج ۸، ص ۳۵۰ و شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۳۲ و مقالات الاسلامین، ج ۱، ص ۴۱، صواعق محرقة و علی ابن ابی طالب بقیه النبوت و غیره

عرب از لحاظ نسب و اصالتی خانواده‌گی اند من پیشنهاد می‌کنم با عمر یا ابوعبیده بیعت کنید خطیب انصار مجدداً اعتراض کرد و در نهایت گفت: امیر از ما و امیر از شما باشد من پاسخ دادم دو شمشیر در یک غلاف جای نخواهد گرفت پس از آن دست ابوبکر را گرفتم با او بیعت کردم چون در آن جمع جز ماسه تن نبود ما ترسیدیم که از آن جدا شویم و آنان با کسی بیعت کنند و بعد ما مجبور شویم با او بیعت کنیم و یا با مخالفت خود فسادی ایجاد کنیم البته بیعت با ابوبکر فتنه و ناگهانی بود جز اینکه خداوند شر آنرا بر طرف کرد و از شما کسی همانند ابوبکر نیست از یمن و هر کس بدون مشورت مسلمین با شخص بیعت کند نه او و نه کسی که با او بیعت شده قابل اطاعت نیستند چنین کاری هر دو را در معرض قتل قرار می‌دهد... (۱)

عبدالکریم خطیب می‌گوید: رسول خدا بزرگان از مهاجرین مانند ابوبکر عمر ابوعبیده و سعد بن وقاص و انصار را کلاً زیر فرمان اسامه قرار داد که با لشکر وی حرکت کنند بعضی اعتراض کردند که این همه بزرگان با تجربه و جنگ دیده را تحت فرمان یک جوان تازه کار نموده، این خبر به گوش رسول خدا ﷺ رسید در حالی که خشم از چهره مبارکش نمایان بود منبر رفت فرمود آنچه درباره اسامه گفتید به من رسید اینان چه می‌خواهند (درباره امارت پدرش هم همین را گفتند) امر همان است که گفتم، امروز شنبه بود در دوشنبه همان هفته از دنیا رفت اگر این امر اجراء می‌شد آنان که جزء لشکر اسامه بودند می‌رفتند علی ﷺ را کنار بسترش نگاه داشته بود (و آن حادثه منتظره رحلت پیامبر پیش می‌آمد) بدون تردید خلیفه از مهاجرین و آن علی ﷺ بود ولکن وقتی مرض آن جناب سخت شد لشکر اسامه در خارج مدینه متوقف ماند در انتظار خوب شدن آن جناب و پایان کار بود که به طور غیر منتظره جریان سقیفه پیش آمد علی ﷺ با جمعی از بنی هاشم مشغول کفن و دفن پیامبر ﷺ بودند هرگاه علی ﷺ و بنی هاشم حضور داشتند گفتنیهای داشتند شاید این امر صورت دیگری پیدا می‌کرد کی می‌داند اگر علی و بنی هاشم در آن اجتماع بودند خلافت را حق علی ﷺ می‌گفتند شاید میان ایشان و دیگر مهاجرین نزاع برپا میشد چنانچه کوچکترین مناقشه بین مهاجرین رخ می‌داد دیگر انصار تسلیم مهاجرین نمی‌شدند همانا وحدت مهاجرین بود که انصار را با خود کشاندند... (۲) به نقل مسعود تا فاطمه زنده بود هیچکس از بنی هاشم با ابوبکر بیعت نکرد سعد عباده نیز بیعت نکرد به شام رفت (مروج الذهب) بخاری در صحیح خود می‌گوید: علی ﷺ تا فاطمه زنده بود بیعت نکرد و رحلت فاطمه ﷺ را شش ماه پس از رحلت رسول ﷺ نقل کرده بنا بر این بیعت بنی هاشم پس از شش ماه صورت گرفت.

ابوبکر در خطبه خود گفت: خداوند رسولش را با نیروی وحی و عصمت نگاهداری می‌کرد من آنرا ندارم مثل یکی از شما هستم تا وقتی از من اطاعت کنید که خدا را اطاعت می‌کنم در غیر این صورت لازم نیست از من اطاعت کنید مرا شیطان است که گاهی بر من مستولی می‌گردد هرگاه دیدید میل به باطل و یا

۱- تاریخ خلفاء تاریخ سیاسی اسلام و مدارک قبلی

تالی ابن کثیر مطالب یقین النبوة ص ۱۶۱ تا ۱۷۶ با تفصیل ذکر شده مؤلف عبدالکریم خطیب

غضب کردم اجنتاب کنید...

به روایت دیگر گفت: من در حالی حکومت بر شما را عهده دار شدم که بهتر از شما نیستم اگر درست رفتار کردم به من کمک کنید اما اگر بد کردم مرا مستقیم کنید. (۱)

ایام ابوبکر پیوسته به زمان رسول خدا بود، در امور عبادی و دینی کوچکترین اختلاف وجود نداشت همه مسلمانان در یک مسیر و روش که از پیامبر داشتند عمل می نمودند جز در امور سیاسی و جنگ با قبائل (که مرتد شدند یا خلافت ابوبکر را قبول نداشتند که به دست خلیفه و یارانش انجام گرفت هنگامی که ابوبکر تصمیم گرفت تا با قبائلی که زکات نمی دهند یا اطاعت از او ندارند بچنگد از جمله کسانی که مخالفت کرد عمر بود ابوبکر معتقد به ارتداد آنها بود. و قصد کشتن اسیران را داشته حتی زنان و فرزندان آنها را به اسارت به مدینه آورد و لکن عمر همانند بسیاری از مسلمانان با اصل جنگ موافق بود اما به مرتد بودن آنها باور نداشت گفت: اینان بر دین اسلام هستند و در این باره قسم می خورند فعلاً آنان را زندانی کن تا ببینیم چه می شود ابوبکر دستور داد تا آنان را در خانه دمله بنت حارث زندانی کردند پس از مرگ ابوبکر عمر به آنها گفت می دانید که عقیده من درباره شماچه بود اکنون شما بدون هیچ گونه فدیهای آزاد هستید به هر کجا می خواهید بروید. (۲)

خالد با آن زن پلیدکاری کرده تازیانه اش بزن

و همچنین عمر با ابوبکر در قتل مالک سختگیری کرد که خالد را سنگسار کند وی دشمن خدا است بر مردم مسلمان ستم کرد مالک را بکشت و سپس بر زنش جهید او سزاوار این کیفر است وقتی متمم بن نویره به شکایت از دست خالد پیش ابوبکر آمد عمر از او حمایت کرد گفت: براستی خالد با آن زن پلیدکاری کرده است تازیانه اش بزن ابوبکر گفت: نه او در فهمیدن حکم اشتباه کرده معذور است به روایت ابن اعثم خالد خود را سیف الله نامید و ابوبکر نیز آن را تأیید کرد این زمان بود که خالد بنای حق مالک بن نویره را کشت و با همسرش تجاوز کرد برادر مالک به شکایت آمد گزارش کار زشت و ناروای وی را به مقام خلافت رساند و کسانی چون عمر درخواست مجازات خالد و سنگسار کردن وی را از ابوبکر داشتند ابوبکر گفت او شمشیر است که خدا برافراشت و او آنرا فرو نخواهد نشاند زمانی که عمر خلافت را به دست گرفت در اولین اقدام خالد را از فرماندهی سپاه شام عزل کرد و ابو عبیده جراح را به جای وی نصب کرد سبط ابن جوزی در تذکره گوید: عمر پس از وضع حمل زن مالک که از خالد باردار شده بود او را از خالد جدا کرد و اسیران جنگی را آزاد کرد. (۳)

عبدالفتاح گوید: ابوبکر و عمر به عیادت فاطمه رفتند اجازه ورود نداد علی رضی الله عنه را واسطه ساختند و

۱- تاریخ خلفاء و سیاسی اسلام و صواعق محرقة ابن حجر ص ۱۳ و فیات الاغیان ج ۳ ص ۴۶ و معیار موازنه ابو جعفر اسکافی، ص ۶۰.

۲- تاریخ سیاسی اسلام ج ۲ ص ۳۷ نقل از الفتوح ج ۱ ص ۷۵ و کتاب الرد ص ۱۷۱ و المصنف عبدالرزاق ج ۵

۳- تذکره الخواص و تاریخ طبری مراجعه کنید.

همراه علی وارد شدند سلام کردند فاطمه جواب نگفت هی التماس کردند تا با آنان سخن گوید: ابوبکر اذن گرفت گفت ای حبیبه رسول خدا به خدا برای من خویشاوندی رسول خدا از خویشاوندی خودم محبوبتر و تو را پیش از عایشه دوست می دارم... فاطمه گفت: شما را به خدا سوگند می دهم آیا از رسول خدا ﷺ نشنیدید که می گفت خشنودی فاطمه خشنودی من است هر کس فاطمه دخترم را دوست بدارد مرا دوست داشت هر کس او را به خشم آورد مرا به خشم آورده خشم فاطمه خشم من است؟!

(آری) ما این سخنان را از رسول خدا ﷺ شنیدیم آنگاه دستانش را به سوی آسمان دراز کرد و با سوز دل همی گفت من خدا و فرشتگان او را گواه می گیرم که شما دو تن مرا به خشم آوردید و خشنودم نکردید اگر رسول خدا را ملاقات کردم شکایت شما را به او خواهم کرد... آندو دل از رضایت خاطر و قلب مجروح زهرا کردند با قلب پر از اندوه و گریه خانه را ترک کردند. ابوبکر بدین قصد با خاطر گرفته به سوی مردم روی آورد تا بخواهد که او را از این مسئولیت آزاد نماید ولی دستجات مرتد و مانع زکات تا چشم انداز مدینه پیش آمدند شهر در محاصره قرار گرفت سپاه اسامه در سرحدات شام به سر می برد برای این بود که پیشنهاد استعفای او را نپذیرفتند. (۱)

وصیت نامه ابوبکر درباره خلافت عمر

عثمان که در تمام دوره بیماری ابوبکر ملازم او بود از طرف وی مکلف به نوشتن عهد نامه جانشین عمر شد با نوشتن آغاز عهد ابوبکر به حالت اغما رفت و عثمان که تکلیف خود را می دانست تا به آخر عهد را نوشته و نام عمر را در آن درج کرد ابوبکر پس از به هوش آمدن از وی خواست تا آنچه نوشته، بخواند و او خواند ابوبکر تأیید نمود. (۲) وقتی عهدنامه خلافت عمر را بدستش داد تا بر مردم بخواند شخصی در راه از او پرسید در این نامه چیست عمر گفت: نمی دانم اما من اولین کسی هستم که از آن اطاعت می کنم آن شخص گفت: اما من می دانم که در آن چیست سال اول تو او را به خلافت گماردی اکنون او تو را به خلافت می گمارد. (۳)

عمر و ابوبکر از کسانی بودند که رسول خدا میان آنان پیوند برادری بسته هر دو در تمام دوران حیات رسول خدا قرین یکدیگر بودند آن دو که در جریان تحولات سقیفه همه جا مواضع یکسانی داشته و درست به دلیل اصرار عمر در پایدار ساختن خلافت ابوبکر بود که امام علی ﷺ او را متهم کرد که به خاطر آینده خود تلاش می کند بروایت مردم به ابوبکر اعتراض کرد از درشت خوی عمر طلحه گفت تو شاهد بودی که عمر در کنار تو و با بودن تو چگونه برخورد می کند در آن صورت وقتی بدون تو باشد معلوم نیست چه خواهد کرد ابوبکر از اعتراض وی بر آشفت و از معیقب الروسی پرسید نظر مردم درباره تعیین عمر توسط او چیست؟ او گفت برخی راضی و بعضی ناراضی اند ابوبکر گفت آیا راضی ها بیشترند یا افراد ناراضی او گفت: ناراضی ها

۱- امام علی بن ابی طالب ج ۱ ص ۳۳۴ و ۳۹ و الامامة و السياسة، ابن قتیه، ج ۱، ص ۱۳، با اندک تفاوت

۲- تاریخ سیاسی اسلام تاریخ الخلفاء ص ۶۱، مؤلف رسول جعفریان

۳- تاریخ سیاسی اسلام تاریخ الخلفاء ص ۶۱ رسول جعفریان

بیشترند ابوبکر پاسخداد چهره حق در ابتدا کریه است اما عاقبت با آن است. (۱)

۲- خلیفه عمر

پس از رحلت ابوبکر عمر بر مسند خلافت نشست مدت خلافت او ده سال و ده ماه بود عمر لباس خشن می پوشید و دوست داشت عمال او نیز چنین باشد یکروز معاویه را (که عامل او در شام بود) با یکنوع لباس بسیار خوشگل و گرانبها دید زیر شلاق انداخت آنقدر زد که ناله و فریاد وی بلند شد (صواعق محرقه ص ۲۰۹) سلمان از سوی عمر حاکم مدائن بود و لباس پشمینه می پوشید بر الاغ جل دار سوار می شد و نان جو می خورد وقتی مرگش

گریه می کرد گفتند: چرا گریه می کنی؟ گفت در صراط گردنه است فقط کسانی سبکبار است می گذرند من اینهمه چیز را اطراف خود می بینم و چون دیدند جز یک ظرف چرمین و کوزه و آفتابه نبود (مروج الذهب ج ۱ ص ۶۶۴)

عمر هدیه هایی که برای عمالش می آوردند حرام کرده بود

او برای مأمورین خود نوشت اما بعد از هدیه هائیکه می آوردند بپرهیزید زیرا آنها در ردیف رشوه است کوشش عمر در این بود که اعتراض مردم بلند نشود و با بی نیاز کردن عده معدود ملتی را گرسنه نسازد و به همین منظور بود که اموال عمالیکه گاهی اموال دولتی را اختصاص به خود می دادند یا عده ای را در بخششهای خود مقدم می داشتند و عده دیگری را محروم می ساختند مصادره می کرد و هر کس نمی خواست طبق روش او رفتار نماید عزل می کرد. (۲) عمرو بن عاص از سوی او حاکم مصر بود فردی از آنجا به شکایت آمد گفت: با پسر حاکم مسابقه داشتم مرا با تازیانه زد که از او جلو نروم بپدرش گفتم مرا تهدید و حبس کرد عمر دستور احضار پدر و پسر را نوشت ایشان در اسرع وقت به نزد عمر حاضر شدند عمر دره خود را به دست مرد مصری داد گفت همانطوریکه تو رازده است بزن مرد مصری می زد عمر تشویق می کرد می گفت بزن پسری امیر را بزن پسر امیر را آنگاه به عمر و گفت ای پسر عاص از چه زمان مردم را بنده خود ساخته ای با آنکه مادرانشان آزاد به دنیا آورده. (۳) عبدالرحمن پسر خلیفه در مصر شراب خورده بود عمرو بن عاص وی را مخفی حد زده بود عمر به آن اکتفا نکرد گفت برای حفظ آبروی من در منزلش حد زده که کسی نفهمد باید حد را صحیح جاری کرد وقتی به مدینه آورد مریض بود فریاد می کرد من مریضم می میرم تو قاتل من می شوی باز هم حد را بر او جاری کرد از اثر همان از دنیا رفت. (۴)

عمر در هر عملی که تردید داشت مشورت می کرد و بسیار از اوقات از فکر علی ابن ابی طالب رضی الله عنه استفاده می کرد و آن حضرت هم به عمر کمک می کرد داستانهای عمر درباره کمک گرفتن از علی رضی الله عنه مشهور

۱- تاریخ الخلفاء مذکور

۲- علی صدای عدالت ج ۵ ص ۱۲۸

۳- شرح ابن ابی الحدید ج ۱۱ ص ۹۸

۴- نورالابصار ص ۱۳۱ شبلنجی

است و همچنین گفتار عمر که اگر علی نبود عمر هلاک شده بود عمر می گفت یا ابوالحسن خدا مشکلی را پیش نیاورد که شما نباشید علی علیه السلام در جنگ با ایرانیان که عمر عازم آن بود گفت اگر شامیان را به جنگ اعزام کنی رومیان به سوی فرزندان آنان رهسپار می شوند اگر اهل یمن را به جنگ بفرستی مردم حبشه سرزمین شان را اشغال می کند و اگر خودت شخصاً از مدینه عازم جبهه جنگ گردی مملکت متلاشی می گردد و کارت مشکل تر می گردد باز وقتی ایرانیان هیکل تو را دیدند می گویند این پادشاه عرب است و این کار آنانرا بیشتر تحریک می کند به شهرها بنویس که یک سوم سربازان عازم جنگ گردند و دو سوم آن باقی بمانند عمر گفت فکر صحیح این است و به پند علی علیه السلام عمل کرد بر ایرانیان پیروز شد. (۱) عمر در تقسیم حقوق روش نوین پیش گرفت آن تساوی در حقوق را که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر اجرا می شد الغاء کرده حقوق را به طبق درجات قرار داد. (۲)

ابوبکر و عمر در پیش آمد هر حکم اول به کتاب خدا می دید اگر معلوم بود به آن دستور می داد اگر نبود به سنت رسول می دید اگر وجود نداشت نظر بزرگان را می خواست به مشورت ایشان عمل می کرد این روش ایشان بود. (۳)

عمر می گفت با حضور علی علیه السلام در مسجد هیچکس حق رأی فتواندارد روزی زنی را نزد وی آوردند تا ننگ و تهمت به دامنش بچسپانند گفتند ای امیرالمؤمنین این زن در ششماهگی بچه آورده است عمر چشمان تند خود را به سوی زن و طفل گرداند از این نگاه خشمالود عمر گویا زمین زیر پای مادر بیچاره تکان خورد و آرزو می کرد که زمین شکافته شود و او را فرو برد بدنش از هیبت عمر می لرزید چنانکه از هیبت عمر زن بارداری دیگری جنینش را سقط کرد خلیفه چشمهای خشمگین خود را به زمین دوخته بود یکبار سر را بلند کرد با صدای مهیب گفت سنگسارش کنید. هنوز حرف آخر این فرمان خطرناک تمام نشده بود که دستی شانهای او را تکان داد همینکه چشم برگرداند آهسته گفت: خبر تازه ایست ابالحسن؟ علی با آهنگی آرام و متین گفت: چنین دستوری مده... اگر این زن از روی کتاب خدا با تو احتجاج کند محکومت می سازد عمر رنگش پرید و به خود لرزید علی دنبال سخن را آورد خداوند میگوید: مدتیکه طفل انسان بر مادر بار است تا از شیر جدا شود سی ماه است... باز می گوید: مادران که بخواهند کامل شیر دهند دو سال تمام بچه های خود را شیر می دهند چون مدت شیر کامل دو سال است پس مدت حمل می تواند شش ماه باشد خلیفه بی درنگ زن را آزاد کرد و این قانون حکم ثابتی گردید و همچنین به پیشنهاد علی مبدأ تاریخ هجرت پیغمبر صلی الله علیه و آله شد... هرگاه راههای حق به روی عمر مشتبه می شد که آراء مختلف می گردید علی نخستین هادی و پیشرو بود به کمک عمر می شتافت و از دستگیری وی دریغ نمی داشت و در بسیاری از موارد اشتباه

۱- عدالت اجتماعی در اسلام و امام علی صدای عدالت ج ۵

۲- امام علی بن ابی طالب ج ۱ ص ۴۵۲

اجتهاد و فلسفه حقوق اسلامی، ص ۱۲۷

او را بیناه می ساخت این حقیقت را از زبان خود عمر بشنویم عمر با جمله کوتاه و رسا می گوید: اگر علی علیه السلام نبود عمر هلاک شده بود. (۱) اما سیاست عمر متمم سیاست شخصی پیش از او بود و روش سیاسی ایندو هم پیروی سیاستی بود که از سالهای گذشته و از زمان قدیم قبیله آنان در برابر بنی هاشم داشتند... برای اثبات همین روش سیاسی و رنگی قبیلگی دید روشن تر از سخن علی نیست که گفت: من به نفسیات آنان از هر کس آگاهترم... مردم چشم به قریش دوخته اند قریش تنها چشم به مصلحت خود دارد و می گوید اگر بنی هاشم سر رشته کار را به دست گیرند هیچگاه از دست آنان بیرون نخواهد رفت چون به دست غیر آنان باشد در میان خاندانهای قریش دست به دست می گردد. (۲)

۳- خلیفه عثمان

عثمان مطابق وصیت عمر برای خلافت پذیرفته شد

عمر شش نفر را برگزید تا با مشاوره یکدیگر و البته با سپردن مسئولیت آن در دست عبدالرحمن بن عوف یکی از خود را انتخاب کنند و هم اعضای شورا را معین کرد و هم کیفیت کار آن را نشان داد آنان باید در خانه ای گرد هم جمع شده و پنجاه نفر از انصار از آنان مراقبت می کردند تا آنان یک نفر را برگزینند اگر پنج نفر کسی را انتخاب کرده و یک نفر مخالفت می کرد باید سرش را جدا می کردند اگر دو نفر با رأی چهار نفر مخالفت می کردند باید کشته می شدند اگر سه نفر با سه تا دیگر مخالفت می کردند گروهی مقدم بود که عبدالرحمن میان آنان بود و آن سه مخالف باید کشته شوند... عمر در وصیت نامه خود گفته بود این امر برای اهل بدر است تا یک نفر از آنان زنده باشند پس از آن اهل احد تا زمانی که یکی از آنها زنده باشند اما برای طلقا و فرزندان آنان و کسانی که در فتح مکه مسلمان شده اند حقی نیست عمرو بن عاص نیز تلاش زیادی کرد تا خود را داخل در شوری کند اما عمر به او گفت کار رابه دست کسی نخواهد سپرد که شمشیر به روی پیامبر صلی الله علیه و آله کشیده است مقصودش زمان کفری عمرو بن عاص بود. در آغاز عباس از علی علیه السلام خواست تا داخل شوری نشود اما امام علیه السلام گفت: اولاً از شقایق هراس دارد ثانیاً باید ثابت شود بطلان آن سخن عمر که می گفت جمع شدن نبوت و خلافت در یک خاندان درست نیست زمانی که ترکیب شورا روشن شد نظر امام آن بود که به عثمان خواهد رسید تحلیل امام این بود عثمان و من در این جمع هستیم و از اکثریت باید متابعت شود سعد با ابن عم خود عبدالرحمن مخالفت نخواهد کرد و عبدالرحمن نیز شوهر خواهر عثمان است و او را خواهد برگزید در این صورت حتی اگر دو نفر باقی مانده (طلحه و زبیر) با من باشند سودی نخواهد داشت زیرا جمع سه نفر آنان به دلیل حضور ابن عوف ترجیح دارد عبدالرحمن اعلام کرد که خود خواستار خلافت نیست دیگران نیز به طور طبیعی در معرض خلافت نبودند از جمله سعد کار رابه ابن عوف واگذار کرد جز آنکه گفت عقیده او این است که علی علیه السلام برتر از عثمان است، امر منحصر در علی و عثمان شد... پس از سه روز

۱- امام علی بن ابی طالب ج ۱ ص ۳۸۴ و ۳۸۱، المواقف، ج ۸، ص ۳۷۰ و تاریخ التشریح و الفقه، ص ۱۸۲.

۲- امام علی بن ابی طالب ج ۱ ص ۴۳۲ مؤلف عبدالفتاح عبدالمقصود

صبحگاه مردم در مسجد آمدند... عبدالرحمن به علی گفت: با خدا میثاق و تعهد می‌دارم که اگر بر سر کار آمدی به کتاب خدا سیره رسول خدا ﷺ و سیره شیخین عمل کنی امام فرمود: امید آن دارم که در محدوده علم و توانائی (اجتهاد) خودم عمل کنم سپس همین شرایط را به عثمان گفت و او پذیرفت و با او بیعت کرد علی ﷺ فرمود: تو عثمان را برگزیدی تا خلافت را به تو بازگرداند شاهد این کلام امام آن بود که زمان عثمان بیمار شد. کاتب خود را فراخواند و گفت عهدی برای خلافت عبدالرحمن پس از من بنویس و او نوشت بعدها عثمان بهبودی یافت موضوع عهدنامه منتفی شد و میان او و ابن عوف دشمنی پدید آمد. (۱)

علی ﷺ فرمود: امروز اولین روز نیست که برای دشمن با ما پشت به پشت هم دادید فصبر جمیل و الله المستعان علی ما تصفون. (۲)

همانا بسوی ما بیاید خلافت را در یابید خلافت پس از پیامبر خلافت نبوت بود و اکنون به ملوکیت و پادشاهی در آمده است.

مدتی خلافت عثمان نزدیک دوازده سال بود شش سال اول رابه آرامی عمل کرد در نیمه ۲ دوم خلافت قدرت حکومتی وی همه به دست امویها شد این امر خشم بسیاریها را برانگیخت. استاد عقاد می‌گوید: مهمترین سبب تهیج افکار عمومی این بود که عثمان بعضی از سنن و رویه رسول اکرم ﷺ را که خلفای پیش از او هم آن سنن را به کار می‌بردند از بین برد او در اذان و اقامه تغییراتی داد دوم بعضی از خویشان خود را که پیامبر ﷺ آنها را از مدینه تبعید نموده بود و گفته بود به هیچ وجه به مدینه برنگردند. لذا خلیفه اول و دوم اجازه ندادند ولی عثمان آنان رابه مدینه آورد علاوه بر آن محبتهای زیاد اموال فراوان به آنها بخشید سوم خویشان بنی امیه خود را مأموریتهای بزرگ داد و فوق العاده آزاد گذاشت که هر چه می‌خواستند می‌کردند چهارم گفته‌اند که بعضی از عمال عثمان در حال مستی به نماز ایستاده‌اند پنجم به بقیان بن حرب بر خلاف حق دویست هزار درهم داد ششم بدامادش حارث بن حکم صد هزار درهم از بیت مال بدون جهت داد هفتم به ساختن قصرهای عالی متعدد اقدام کرد هشتم بعضی از صحابه را از حق و همشان از بیت المال محروم نمود نهم بعضی از بزرگان صحابه را در ملاء عام بر خلاف حق و عدالت به قصد بهین تازیانه زد این چند فقره اقدامات بی رویه اساس و مایه نارضایتی عمومی شد چیزی نگذشت کم کم داهای مخالفت از اطراف بلند شد و از طرفی رفته رفته بین مسلمانان از حیث ثروت و فقر فاصله‌های بادی پیدا شده یکدسته خیلی ثروتمند و دارا و یکدسته بسیار فقیر و بی چیز بلکه فاقد همه ضروریات دند. (۳)

گروهی از اصحاب گرد هم آمدند تصمیم گرفتند در نامه‌ای آنچه او از سنت رسول خدا تخطی کرده

۱- الامامت و السياسة ج ۱ ص ۵۳ و ۵۴ ابن قتیبه الدینوری و تاریخ الخلق و امام علی بن ابیطالب، ج ۱، ص ۴۶۰.

۲- امام علی بن ابیطالب ج ۱ ص ۴۶۱

۳- تحفیت صحیح بن علی ص ۷۸ نویسنده معروف مصر محمود عقاد

برایش یادآوری کنند این نامه که سند بسیار مهمی است توسط عمار به عثمان داده شد اما جواب جز کتک سخت برای عمار در پی نداشت... و آنگاه نامه قابل توجه دیگر به شهرها نوشته شد در این نامه آمده بود از مهاجرین نخست و باقی مانده اعضای شورا به مردم مصر از صحابه و تابعین اما بعد به سوی ما بیائید و خلافت را در یابید قبل از آنکه اهل آنرا به نابودی بکشاند. همانا کتاب خدا مبدل شده همه کسانی که از صحابه و تابعین باقی مانده را به خدا سوگند می دهیم که به سوی ما آیند اگر بخدا و روز قیامت اعتقاد دارند... خلافت پس از پیامبر خلافت نبوت و رحمت بود و اکنون به ملوکیت و پادشاهی در آمده است. (۱) طلحه و زبیر در شمار تندروترین منتقدین عثمان بودند عایشه نیز از زمان که به دستور عثمان عطایش را قطع کردند به سختی بر عثمان تاخت همو بود که عثمان را نعلش نامید کمتر کسی در مدینه بود که با عثمان موافقت داشت به ویژه زمانی که نامه با مهر عثمان به حاکم مصر بدست مسلمانان افتاد که در آن به قتل برخی از مردم حکم رفته بود خشم همه ساکنان مدینه برافروخته شد از آن هفتصد نفر اصحاب که در جریان قتل عثمان حضور داشتند یکنفر هم مثل علی با او خیرخواهی نکرد اما مروان و اطرافیان عثمان نمی گذاشتند که عثمان به نصیحتهای علی گوش دهد بلکه او را به عنوان دشمن معرفی می کردند اگر عثمان را می گذاشتند مانند عمر به مشورت علی رضی الله عنه کار می کرد جلو بنی امیه گرفته می شد دیگر این پلاها بر سر عثمان نمی آمد ولی مروان از وزارت و معاویه از قدرتی که داشت پائین می آمد.

ابن قتیبه می نویسد: وقتی عثمان نظر خصوصی معاویه را درباره خاموش کردن شعله آتش (شورش و غوغای مردم) خواست معاویه گفت نظر من این است که تو اجازه بده من (یکی یکی) گردن اینها را می زنم. عثمان گفت: مثلاً کی معاویه گفت: (نخست از همه) علی، طلحه و زبیر را عثمان گفت پناه به خدا صحابه رسول خدا را بدون اینکه حادثه و جرم و گناه کرده باشند چطور بکشیم؟ معاویه گفت هرگاه تو آنها را نکشتی آنها تو را می کشند عثمان گفت من نمی خواهم نخستین خلیفه باشم که خلافت اسلام را برای خود با ریختن خون امتش حفظ کنم. (۲)

علی رضی الله عنه کوشش کرد از عثمان دفاع کند هنگام محاصره عثمان در شدت سختی بوی آب رساند. طلحه را که همراهی شورشیان بود سرزنش کرد شورشیان به طور مردم را مرعوب ساختند و ترسانده بودند که دفن خلیفه مقتول جز شب و پنهانی از مردم صورت نگرفت. (۳)

۴- خلیفه امام علی رضی الله عنه

شما بندگان خدا هستید مال هم مال خدا است به تساویه میان شما تقسیم خواهد شد همه ما شاهد بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله اینگونه عمل می کرد

۱- الامامت و السياسة ج ۱ ص ۵۳ و ۵۴

۲- الامامت و السياسة ج ۱ ص ۳۱

۳- علی و فرزندان ص ۱۵، طه حسین مصری و مدارک قبلی

پس از آنکه عثمان کشته شد مهاجرین و انصار به سوی علی علیه السلام روی آوردند و با اصرار از وی خواستار بیعت شدند امام از پذیرفتن خلافت خودداری کرده احساس امام این بود که در میان این فتنه‌ها نمی‌توان به سلامت جامعه راهبری کرد فرمود من وزیر شما باشم بهتر از آن است تا امیر شما باشم آنان گفتند: جز بیعت با تو چیزی نمی‌پذیریم ما سزاوارتر از تو به خلافت کسی را نمی‌شناسیم با آن همه اصرار مهاجرین و انصار دید چاره‌نداره جز پذیرفتن خلافت قبول کرد مردم با او بیعت کردند فقط چند نفر معدود از بیعت خودداری کردند علی علیه السلام هم با آنها اصرار نکرد اول کسی که بیعت کرد طلحه بود و آنگاه زبیر و سعد بن وقاص و دیگر بزرگان (حیات الحیوان ج ۱ ص ۸۱) امر بیعت با علی علیه السلام در مصر حجاز بصره و کوفه صورت گرفت ولی در شام که معاویه حکومت می‌کرد صورت نگرفت مغیره به امام گفت: به نظر من امسال حکام عثمان را عزل نکن بگذار سری جایشان باقی باشند پس از آنکه پایهای حکومت تو محکم و استوار شد خواستی عزل کن امام فرمود: هرگز در دینم مداخله و ریا نمی‌کنم چگونه امر خلافت با من باشد و حکام ظلم بر مردم فرمان روائی کنند مغیره گفت: اگر دیگران را عزل می‌کنی معاویه را بگذار مردی جسور است در مردم شام نفوذ دارد این عباس هم همین رأی را داشت اما تصمیم امام جدی بود.

امام در اولین سخنرانی خود با اشاره به این مطلب که او تنها به سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل خواهد کرد و انی حاملکم علی منهج نبیکم) به سیاست مالی خود اشاره کرد و فضل مهاجر و انصار را بر دیگران فضل عنوی خواند که پاداش آن به نزد خداوند است اما در این دنیا هر کس که دعوت خدا و رسول را بپذیرد (مسلمان شود) و از تمام حقوق بهره‌مند و حدود اسلام برایش اجرا خواهد شد امام افزود شما بندگان خدا ستید و مال نیز مال خداوند است که به تساوی میان شما تقسیم خواهد شد و کسی بر کسی برتری نخواهد داشت پرهیزگاران نزد خدا بهترین پاداش را دارند امام با تأکید به این امر فرمود: مبادا فردا کسی بگوید حرمانی بن ابی طالب حقوقنا. ^(۱) فردای آن روز به خازن بیت المال فرمود هر کس آمد سه دینار به او بدهد طلحه زبیر برای گرفتن سهم خود نیامدند سخن اصلی این دو نفر آن بود که امام سهم ما را همانند دیگران که نمتی برای اسلام نکشیده‌اند داد امام به آندو فرمود همه ما شاهد بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله اینگونه عمل کرد چنانکه کتاب خدا نیز همین دستور را می‌دهد بقول بعضی زبیر به حکومت کوفه طمع داشت طلحه حکومت بصره هنگامی که امام حکومت آنجا را به کسانی دیگر داد از علی علیه السلام نگران شدند به سوی مکه تند با عایشه و عاملان عزل شده عثمان یکدست شدند جنگ جمل را برپا کردند برخی از مورخین گفتند ترک اصلی و طرح اول جنگ جمل نیز از سوی معاویه بود از جمله دانشمندان شهیر (جرج جرداق) نویسد: اگر معاویه در زیر پرده طلحه و زبیر را تحریک نکرده بود جنگ جمل هم بپا نمی‌شد دلیل ما این است که وقتی با علی بیعت کردند معاویه فوراً یکی از افراد بنی عمیس را با نامه‌ای برای زبیر به مدینه فرستاد. نامه را به این عبارت نوشت: به نام خدای بخشاینده و مهربان بسوی بنده خدا زبیر امیر المؤمنین، از

طرف معاویه بن ابی سفیان سلام بر تو اما بعد من از اهل شام برای بیعت گرفته‌ام همه مردم همانند حیوانات شیردهی که برای شیر دادن هجوم آورند برای بیعت شما به ما فشار آوردند کوفه و بصره را حفظ کن که به دست علی بن ابی طالب نیفتند چون با تصرف این دو شهر سرزمین‌های دیگر اهمیتی ندارد من طلحه بن عبیدالله را ولیعهد تو قرار دادم به نام مطالبه خون عثمان قیام کنید و مردم را برای همین مطلب دعوت کنید و در این راه کوشش و اتحاد را از دست ندهید خدا شما را پیروز گرداند و دشمنانتان را ذلیل و نامه را به دست مردی از بنی عمیس داد تا به زبیر رساند زبیر خرسند گردید و به طلحه سر داد هر دو گول معاویه را خوردند و تصمیم به مبارزه با علی علیه السلام را گرفتند. (۱) از همین جا جنگ جمل برپا و در نتیجه طلحه و زبیر کشته و راه برای معاویه باز و فرصت آماده شد به بهانه خون خواهی عثمان جنگ با علی علیه السلام را آغاز نمود. یک روز در جنگ جمل مروان اذان گفت طلحه به سرعت شتافت تا امام شود زبیر هم به همین قصد جلو آمد هر دو در یک لحظه با هم تصمیم گرفتند و یکدیگر را پس می‌زدند و خود جلو می‌رفتند مانند دو کودک که بر سر یک عروسک دعوا دارند با جدال زشت بپردازند زبانه‌های شان هم بدشنام و ناسزا گفتن بیکدیگر جریان داشت عبدالله و محمد هم آن طرف تر به دشنام یکدیگر سرگرم بودند مروان لبخند مسخره‌آمیز داشت عایشه خطاب به مروان گفت وای بر تو می‌خواهی تفرقه بین ما ایجاد کنی دستور داد پسر خواهرم پیاد نماز بخواند بدین وسیله فتنه را که مروان برپا کرده بود فرو نشاند. معاذ بن عبدالله که شاهد این مسابقه بر سر پیش نمازی بود از روی تأسف گفت بخدا قسم اگر پیروز شویم - رنسه بزرگ افتاده‌ایم زیرا نه زبیر به نفع خلافت طلحه کنار می‌رود و نه طلحه به نفع زبیر از خلافت دست برمی‌دارد. (۲)

خلافت علی علیه السلام و معاویه در یک بررسی کوتاه از نظر دانشمندان اهل سنت

دنیای شما در نزد من پست تر از برگ است که به دهان ملخی باشد.
سید قطب می‌نویسد: واقعاً این درد آسفانگیز است که علی علیه السلام سومین خلیفه نشد اگر او پس از عمر روی کار می‌آمد دیگر راه برای منحرفین باز نبود و هرگز نمی‌توانستند با قدرت خلافت و روح دینی مردم مقابله کنند زیرا دوران سیزده ساله حکومت عثمانی بود که از معاویه معاویه ساخت و برای وی بزور مال و سربازو نیروی حکومتی در چهار گوشه شام گرد آورد علی علیه السلام آمد تا نظریه اسلام را درباره حکومت از نو در دل فرمانداران و توده ملت وارد و عملی سازد و او آمد نان جوین را بخورد که آرد آنرا همسرش با دست خود تهیه می‌کرد او آمد که اینطور زندگی کند آن مرد می‌گوید: پیش علی علیه السلام رفتم در جلو او دوغ ترش شده‌ای بود که مرا ناراحت ساخت و نان خشکی بود به زحمت می‌شکست گفتم یا امیرالمؤمنین این غذا را می‌خورید فرمود پیامبر خدا نان خشکتر از این می‌خورد و لباس خشن تر از این می‌پوشید اگر راه او را نروم می‌ترسم که به او ملحق نشوم و دیگری گفت: در زمستان بر او وارد شدم به جانش کهنه قطیفه بود که در آن می‌لرزید گفتم

۱- امام علی صدای عدالت انسانیت ج ۵ ص ۲۹۳ و مسح پا در قرآن ص ۳۷۵

۲- امام علی ابن ابی طالب، ج ۳، ص ۴۵

یا امیرالمؤمنین خداوند بر تو و اهل و عیالت در این مال سهم قرا داده شما آنقدر بر خود سخت می‌گیرید فرمود: به خدا این قطیفه را هم از مدینه آورده‌ام و از مال شما چیزی نمی‌گیرم. (۱)

برخی از یاران امام خواستند در تقسیم بیت المال روشی را بپذیرد که عمر پذیرفته بود برای که مردم به آن عادت کرده بودند و آن ترجیح اشراف بر غیر اشراف بود امام نپذیرفته و فرمود آیا به من می‌گوید تا پیروزی را با ستم بدست آورم بعدها ابن عباس ضمن نامه به امام حسن علیه السلام نوشته مردم از آن روی پدرت را ترک کردند و به سوی معاویه رفتند که اموال را به تساوی میانشان تقسیم می‌کرد و آنان تحمل این امر نداشتند رعایت تساوی در میان عرب و عجم امری نبود که برای اعراب (آنروز) قابل تحمل باشد. (تاریخ سیاسی اسلام ص ۳۴۰)

۵- خلیفه معاویه

با کشتار و خون ریزی و بغی با امام علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام خلافت را بدست آورد، این حقیقتی است که دانشمندان غیر اسلام نیز بر این عقیده‌اند

به قول جرج جرداق علی علیه السلام می‌گفت: بخدا سوگند اگر هفت اقلیم را با هر آنچه که زیر آسمانهایشان دارند به من بدهند که بر خدا در مورچه‌ای عصیان ورزم و پوست جوی را از او بگیرم هرگز نخواهم کرد و به راستی که دنیای شما در نزد من کوچکتر و پستتر از برگ است که در دهان ملخی باشد به خدا سوگند علی علیه السلام هیچگاه به خودش اجازه نمی‌داد که در تقسیم بیت المال فرد را بر فردی ترجیح دهد حتی برای خویشان نزدیک خود اجازه نمی‌داد بیش از قوت لایموت بردارند او برای یکروزه عاریه کردن بند بیت المال دخترش را تهدید و خزانه دارش را سرزنش می‌کرد وقتی برادرش عقیل برای اخذ صله به نزد او آمد به فرزندش حسن فرمود برو از سهم خودم یک جام و یک جفت کفش برای عمویت خریداری کن موقعی که او تقاضای کمک بیشتر کرد با آهن داغ شده به آتش او را ترساند به حد که ناله‌اش بلند شد و فرمود زنها به عزایت بنشینند تو طاقت سیخ داغ شده به بازی را نداری چگونه مرا به آتش سخت جهنم می‌خوانی اما معاویه به همین عقیل که از صله برادرش ناراضی بود موقعی که پیش او رفت صد هزار درهم از بیت المال داد تا تعریفش کند این روش سیاسی معاویه بود که مردم را بارشوه به سوی خود می‌برد. (۲) به قول سلیمان کتانی تلاش معاویه همه اش برای استحکام حکومتی خودش بود بعضی را به پول خریداری می‌کرد. برخی را به زور نیزه و بعضی را با حيله و تدویر رام می‌کرد. تلاش علی علیه السلام همه‌اش برای اجرای عدالت و پیاده کردن اسلام بود. (۳) روزی قنبر گفت: آقا چیزی برایت پنهان کرده‌ام دیدم چیزی نمانده همه را تقسیم کردی این یک مشت را از جامهای طلا و نقره برایت ذخیره کردم امام بر سری او با خشم فریاد زد: وای بر تو قنبر می‌خواهی

۱- عدالت اجتماعی در اسلام، سید قطب ترجمه سید هادی ص ۳۷۸ سید قطب

۲- امام علی صدای عدالت ج ۱ ص ۱۴۷

۳- همانجا، سید قطب علی علیه السلام ۲۵۸

آتش بزرگ را وارد خانه ام کنی آنگاه مردم را دعوت کرده هر آنچه در بیت المال دید میان آنان پخش کردند تا آنکه چشمش به سوزن افتاد آنرا هم به یکی داد گفتند ما نیاز بدین نداریم فرمود باید خوب و بدش را با هم بردارید. (۱)

در آن زمان اسلام دین بود دولت نشده بود

به قول جرجی زیدان تغییراتی که در آداب و رسوم عرب در دوره بنی امیه پدید آمد با تغییرات زمان راشدین فرق داشت هدف بنی امیه آن شد که برتری دوره جاهلیت خود را دریابد و بنی هاشم را که به واسطه ظهور پیامبر ﷺ جلو افتاده بودند عقب بزنند و لذا برای رسیدن به هدفشان هر مانع را زیر پا می گذاردند و هر چه از آداب و رسوم که بدر دشان می خورد تشویق می کردند و آنچه با اغراضشان مخالف بود دور می انداختند خلفا راشدین و مأمورین آنان در مسجد می نشستند به کار مردم رسیده گی می کردند زیرا در آن زمان اسلام دین بود و دولت نشده بود اما همین که امویان خلافت دین را به سلطنت تبدیل کردند خلیفه میان تالار روی تخت عاج و آبنوس یا صندلی طلاکاری می نشست صاحب قصر و کاخهای سربه فلک کشیده بودند در زمان خلفاء راشدین اینطوری رسم بوده که اشخاص پشت در اطاق آمده می گفتند سلام علیکم اجازه می دهید تو بیاییم و سه بار تکرار می کردند اگر پاسخ نمی شنیدند بر می گشتند اما این وضع به زودی سپری گشت و پس از آن آمد و شد نزد خلیفه دشوار شد در بانان و پرده داران و ملازمان متعدد روی کار آمدند و همه کس را به آسان اجازه شرفیابی به دست نمی آمد و برای شرفیابی حضور خلیفه مدتها باید در اطاق انتظار به سر می برد در صدر اسلام تحیت فقط سلام بود و بسیار ساده کسی وارد می شد به خلیفه یا امیر السلام علیکم می گفت اما کم کم تمدن اسلام با تملق و چاپلوسی آلوده گشت و مانند پادشاهان ایران به جای سلام رسم تعظیم را معمول داشتند و هر کس به نزد آنان می رفت تا زانو خم می شد و سری جای خود می ایستاد تا رئیس تشریفات وی را سرجای خود می نشاند. خلفا راشدین زندان و زندانی نداشتند معاویه اولین کسی بود که زندان را تأسیس کرد و برای حفظ خود گارد مسلح ترتیب داد. (۲) معاویه ابتدا بردباری سپس با مال و آنگاه با شمشیر مخالفان خود را رام می ساخت و اگر نمی توانست آشکارا بکشد به حيله و بازی دادن آنها را (مسموم می کرد) از بین می برد این کار او برای دیگران نیز راه گشا و سنت شد. (۳) عبدالفتاح می گوید: به نظر نمی رسد کسی معاویه را از جهت شریک شدن در حکومت با علی علیه السلام سرزنش کند جز اینکه او را بصورت مسیلمه یعنی شخص بنظر آورد که در زندگانی رسول خدا در یمامه ادعای پیامبری کرد و شریک شدن خود در رسالت آسمانی را به مردم اعلام داشت... نامه ای به محمد صلی الله علیه و آله نوشت (۴) جهان آنروز را میان خودشان تقسیم کند همان پیشنهاد را عرضه داشت که معاویه کرد و مملکت آن روزگار اسلام را میان خودش و امام به

۱- امام علی بن ابیطالب، ج ۶، ص ۵۴

۲- تاریخ تمدن اسلام ص ۱۰۰۳ و مسح پا در قرآن ص ۲۹۸

۳- امام علی صدای عدالت ج ۵ ص ۳۸

۴- من در پیامبری با تو شریکم نیمه ی زمین مال من است، نصف لنی نصف لک و الله خیر الرازقین

دو بخش تقسیم کرد. (۱)

معاویه حریر می پوشید در ظرفهای طلا و نقره غذا می خورد از شراب هم پرهیز نداشت

جرداق مسیحی گوید: اخلاق معاویه که مسلمان شده با اخلاق پدرش که در زمان جاهلیت داشته عوض نشده مرد سرشناسی بود که مردم را زیر بار خدمت خود می آورد به عقاید و اخلاق آنان و آنچه مورد اعتمادشان بود تا آنجا اظهار علاقه می کرد که ملت را به اسارت بکشد و آنگاه که مسلمان شد از روی ناچاری بود و ادامه تظاهرش به اسلام نیز از روی ناگزیری و یا به خاطر سودجویی بود. اگر اسلام را آئین بدانیم که با اوامر و نواهی خود می کوشد تا اخلاق فردی و روشی شخصی را مستقیماً اصلاح کند و می کوشد که افراد اجتماع را از راه ارتباط با خدا و ترساندن کافران از آتش و بشارت دادن مؤمنین به بهشت افرادی شایسته نماید برای ما این مطلب یقین می گردد که معاویه هیچ ربطی به اسلام نداشته است اعمال او همه بر این مطلب گواهی می دهد که معاویه حریر می پوشید در ظرفهای طلا و نقره غذا یا آب می خورد... اگر ما اسلام را انقلاب علیه اکثر رسوم و عقاید گذشته عرب بدانیم که از جمله آنها سودجویی خالص کار برای نفع شخصی کردن مردم را ساز و برگ جنگ دانستن ملت را سرچشمه قدرت و ثروت برای صاحبان نفوذ و مال شمردن می باشد در این صورت باید به طور جزم بگوییم که معاویه هیچ ارتباطی با اسلام نداشته. (۲)

هنگامی که سفیان بن عوف را به سوی عراق می فرستد و این کلمات را توشه راه او قرار میدهد ای سفیان حمله های ما به مردم عراق رعبی در دلشان ایجاد می کند و علاقه مندان ما را خوشحال می سازد. و افراد ترسو را برای ما جلب می کند هر که را هم عقیده خود نیافت به قتل برسان بهر مرکز عمرانی رسیدی آن را ویران ساز اموال را غارت کن زیرا چپاول نمودن اموال همانند قتل بلکه برای قلب دردناکتر است و... تا آخرین پند و اندرزها که دستور قتل ضعفا و بیچارگان است که نمی خواهند به بنی امیه سواری بدهند معاویه به ضحاک بن قیس نیز موقعی که او را برای حمله به بعضی از سرزمینهای علی علیه السلام اعزام می دارد همین وصیتها را می نماید ضحاک هم همانند دیگران مطابق سفارشات او غارت می کند می کشد و در تجاوز و افتراء فروگذاری نمی کند (۳) معاویه از ربا هم پرهیز نداشت. رجوع کنید به تاریخ التشریح، ص ۱۹۶

امام احمد از عبدالله بریده نقل کرده و گفت من با پدرم به خانه معاویه رفتیم ما را به فرش خود نشانند فرمان داد غذا آوردند با هم خوردیم سپس دستور داد شراب هم آوردند برایش خورد آنگاه جام شراب را به پدرم تعارف کرد پدرم گفت: از وقتی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شراب را حرام کرده من نخورده ام معاویه گفت من از چه گی لباس زیبا و غذاهای چرب را دوست داشتم خوش خورترین عرب بودم دوغ را زیاد دوست داشتم. (۴) احنف می گوید: روزی بر معاویه وارد شدم انواع غذاهای ترش و شیرین (گرم و سرد) آورد از جمله یک

۱- امام علی ابن ابیطالب، ج ۸، ص ۲۲۳

۱- امام علی صدای عدالت ج ۵ ص ۴۰

۱- همان

چیزی بود که هرگز ندیده بودم پرسیدم این چیست: گفت روده مرغابی را با مغز پر کرده و با روغن پسته و شکر پخته است من گریه کردم و گفتم: چرا گریه می کنی گفتم شب افطار علی علیه السلام بیادم آمد که نان پرسپوس را بادوغ شتر تناول می کرد... معاویه گفت: براستی علی علیه السلام همین طور بود اگر خانه پر از طلا و خانه پر از گاه داشت خانه طلا را زودتر می بخشید. ^(۱) روزی ابوطیفیل وارد مجلس معاویه شد معاویه گفت ابوطیفیل اندوهت برای دوستت ابوالحسن چگونه است؟ مثل اندوه مادر موسی برای موسی بخاطر کوتاهی کردن به درگاه خدا شکوه می کنم معاویه گفت آیا تو در میان کسانی که در کشتن عثمان حضور داشته اند بودی نه اما در میان کسانی که پیش او حاضر شدند ولی یاریش نکردند بودم پس چرا او را یاری نکردی و حال آنکه یاریش بر تو واجب بود؟ همان چیزی که باعث شد تو هم او را یاری نکنی و آرام نشسته بودی و انتظار مرگش را داشتی ^(۲)

امام علی علیه السلام در سال ۴۰ نوزدهم ماه رمضان در مسجد کوفه به شهادت رسید پس از وی مردم به امام حسن علیه السلام بیعت کردند مدت خلافت هر دو پنج سال ذکر شده معاویه از خوشحالی شهادت حضرت علی علیه السلام در شام جشن گرفت و بلافاصله سپاه خود را آماده حرکت به سوی کوفه نمود امام یکنفر از بنی کنندی را با چهار هزار نفر به سوی قریه انبار فرستاد تا فرمان امام برسد همانجا باشد معاویه نامه ی با پانصد هزار درهم به او فرستاد که اگر به سوی من بیائی هر ولایت را بخواهی به تو می دهم او با دو بیست نفر از اقوام خود به سوی معاویه رفت مثل همین معامله را معاویه با فرمانده دیگر امام که از بنی مراد بود کرد حتی عبیدالله بن عباس که فرماندهی دوازده هزار نفر بود به یک میلیون پول خود را به معاویه فروخت شبانه به سوی او رفت. قیس بن سعد بجایش نماز و خطبه خواند و فرمود امیر شما دین بدنیا داد در ارتش عراق دو حزب نابکار وجود داشت حزب خوارج کینه های از کشته های نهران داشتند بدتر از آن حزب اموی بود مخفیانه کار میکردند. و از سوی معاویه پول پخش می کردند. ^(۳)

۶- خلیفه امام حسن علیه السلام

معاویه نامه سفید با مهر و امضاء برای امام حسن علیه السلام فرستاد که هر شرط را بنویس من قبول دارم ولی پس از صلح با صراحت گفت هر شرطی که من بستم همه زیر این دو پای من است

به روایت دکتر معاویه نامه زیر را برای امام حسن علیه السلام فرستاد: بسم... این نامه به حسن بن علی علیه السلام از طرف معاویه بن سفیان می باشد من با تو صلح می کنم مشروط بر اینکه خلافت بعد از من از آن تو باشد و عهد و پیمان و زینهار خدا و رسول او را به تو می دهم و محکمترین عهد را که خدا بر کسی از بندگانش گرفت، با تو می بندم که هرگز تو را فریب ندهم و بدی تو را نخواهم و سالی یک میلیون درم از بیت المال به تو بدهم و

۱- امام علی صدای عدالت ج ۱ ص ۱۲۶

۲- امام علی ابن ابیطالب، ج ۵، ص ۴۲۴

۳- منتهی الامال و رهبران آسمان ج ۱ ص ۳۲۶

مالیات یسا (فسا) و دارابگرد را به تو واگذار نمایم. عبدالله بن عامر و عمرو بن سلمه کندی و عبدالرحمن بن سمره و محمد بن اشعث کندی شهود این عهدنامه می‌باشند در ماه ربیع الثانی سال چهل و یک هجری نوشته شد. معاویه سه شرط را بر حسن علیه السلام عرضه کرد: ۱- او را ولیعهد خود کند ۲- و سالیانه یک میلیون درم را به او بدهد ۳- و دو بخش از بخشهای فارسی را به او ارزانی دارد. ^(۱) امام حسن شروط معاویه را کافی نمی‌دانست زیرا بعضی از این شروط در اختیار معاویه نبود و آنهم شرط ولایتعهدی و سایر شروط هم یک نوع تضمینی بود که حسن بدان اهمیت نمی‌داد علاوه معاویه در نامه خود موضوع مهمی را ناگفته گذارده بود و آن عبارت از تأمین یاران و همراهان حسن بود که در رکاب پدرش جنگیده بودند و اکنون می‌خواستند در رکاب او هم جنگ کنند امام برای اینکه احتیاط کرده باشد آن نامه را نگاه داشت و از وی تأمین بیشتری خواست و آن تأمین مردم بود، معاویه دوباره طومار سفید را مهر و امضاء کرده فرستاد و به قاصد گفت: به حسن بگو هر شرط را می‌خواهد در این نامه بنویسد. ^(۲) امام در نامه سفید مهر چنین نوشت: این است شروطی که حسن بن علی علیه السلام به موجب آن با معاویه بن ابوسفیان صلح می‌کند صلح کرد مشروط بر اینکه معاویه طبق کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و خلفاء صالح او عمل کند. و او حق ندارد خلافت را بعد از خود به کسی واگذار نماید و امر خلافت بعهد شوری باشد و مردم در هر کجا که باشند از حیث جان و مال و اولاد در آمان باشند و نسبت به حسن علیه السلام چه پنهانی و چه آشکارا بدرفتاری و دشمنی نکند و گزندی به هیچ یک از یاران او نرساند بر این عهدنامه گواهی دادند عبدالله بن حارث و عمرو بن سلمه پس از آن عبدالله نامه را برای معاویه برد او هم عده‌ای از همراهان را گواه این عهدنامه نمود. ^(۳)

سید قطب می‌گوید: معاویه پس از صلح با امام حسن علیه السلام برای اهل کوفه خطبه خواند و گفت مردم کوفه شما خیال می‌کنید جنگ من با شما بر سر نماز یا روزه و حج بود من خود می‌دانستم که شما اینها را انجام می‌دهید جنگ من برای این بود که امیر شما شوم و برگردن شما سوار شدم خداوند این را با اینکه شما نمی‌خواستید به من داد بدانید که هر مال و خون که در این فتنه صدمه خورده به هدر رفته و هر شرطی که من بسته‌ام همه زیر این دو پای من است او به همین صراحت هر شرطی که من بسته‌ام همه زیر این دو پای من است می‌گوید در حالی که خدا می‌فرماید: (اوفوا بالعهد ان العهد کان مستولاً) به عهد وفا کنید که از عهد سؤال می‌شود. ^(۴)

سید قطب اضافه می‌کند: علی علیه السلام به رحمت خدا پیوست و بنی امیه روی کار آمد اگر وجود عثمان نبلاً مانعی در برابر امویها بود اکنون آن مانع هم برطرف شده بود و این بدبختی بزرگ بود که کمر اسلام را شکست قلمرو حکومت اسلام در آن وقت زیاد شده بود ولی بدون شک روح آن ضعیف گشته بود کثرت قلمرو

۱- علی علیه السلام و فرزندانش ص ۳۰۶

۱- علی و فرزندانش ص ۲۰۷

۱- علی و فرزندانش ص ۲۰۶ فصل ۴۳ - دکتر طه حسین

۱- علی و فرزندانش ص ۲۹۳

با ضعف روح چه ارزشی دارد؟ اگر نیروی باطن در حقیقت این دین و فیض و روح نجات بخش در قدرت معنوی آن نبود دوران حکومتی بنی امیه کافی بود که آنرا از بین برده و نابود سازد ولی روح آن همچنان مقاومت ورزیده و مبارزه کرد متأسفانه از روزیکه حدود بیت المال بوسیله امویها از میان برداشته شد و بیت المال مورد غارت آزاد پادشاهان و چاپلوسان اموی قرار گرفت و اصول عدالت اسلامی شکست خورد طبقه حاکم برای خود امتیازات قائل شد و برای اطرافیان خود منافع و رسوم خاص به وجود آورد و شکل خلافت و سیستم حکومتی تغییر یافت چنانچه پیامبر در یک نورانیت عمیق روحی آنرا خبر داده بود ببینید هبه‌ها و بخشش‌های که به عیاشان رفاصان پرداخته می‌شود از چه قرار بود یکی از ملوکی اموی ۱۲ هزار دینار به چاپلوس می‌دهد و هارون عباسی برای یک آواز (اسماعیل بن جامع) خواننده ۴ هزار دینار و یک منزل عالیه آماده هدیه داد... و این روش همیشه ادامه داشت. (۱)

سخن از استاد دانشگاه مصر درباره معاویه و کارهای ناروای او

دانشمند مصری طه حسین می‌گوید: هر چند مردم می‌گویند که معاویه پس از مسلمان شدنش به پیامبر نزدیک شد و کاتب وحی (یا مراسلات) گردید، ولی شاید فراموش شود که او فرزند ابوسفیان فرمانده کافران در جنگ احد و خندق بود و او پسر هند که جگر همزه را جوید می‌باشد (که بیشتر از بیست سال با رسول خدا و مسلمانان نبرد داشت)... (۲)

اسلام می‌خواست که خلفاء و عمال آنها حافظ جان و مال مسلمانان باشند و در برابر دیدگان آنها و با مشورت ایشان به کارها رسیدگی شود و خلفاء و حکام آنها ابدا اظهار قدرت خودخواهی و برتری نکنند و زمام امور را به طور عادی در دست گیرند تا مردم چنین حس کنند که خلفاء و عمال آنها جز طبق قرآن و سنت رفتار نمی‌کنند به همین طریق فوق پیامبر اسلام ﷺ کارها را اداره می‌کرد و پس از وفات او خلفای بعد از وی به همان روش با مردم رفتار کردند و از آن منحرف نشدند مگر خلیفه سوم عثمان که بنی امیه بر وی چیره شدند و او هم انحرافی حاصل نمود و مردم هم در این باره با وی مباحثه کردند و عثمان هم بر روی منبر اظهار پشیمانی نمود و توبه کرد و در این شک نیست که عثمان خواهان حق بود ولی گاهی قادر بر اجرائی آن نبود و چیزی که می‌توان درباره او گفت این است که وی بدون اینکه تعمدی داشته باشد مرتکب اشتباه می‌شد، از این رو عده‌ای از مسلمانان بر او شوریدند و از وی خواستند که خود را خلع کند و چون حاضر به این امر نشد او را خلع کردند پس از وی علی خلیفه مسلمین شد و روش خلیفه اول و دوم را در پیش گرفت و شاید در بعضی از کارها پیش از خلفای سابق سختگیری داشت که از آن جمله تقسیم مال بین مسلمین به طور تساوی بود علی پیش از اینکه به خلافت برسد ملکی داشت که عایدی خوبی به او میداد ولی ملکیت آن را از خود سلب کرد و آنرا وقف نمود ما هرگز در کتب تاریخ ندیده‌ایم که یکی از خلفای چهارگانه مسلمانی را بر اثر شبهه و یا

۱- عدالت اجتماعی در اسلام ج ۲ ص ۳۸۵ سید قطب

۲- علی و فرزندانش ص ۱۸ و ۲۵۰، طه حسین

ظن و گمان شکنجه داده باشند چه رسد به اینکه او را کشته باشند... ولی آنچه اطلاع داریم عمال و حکام گناه کار خود را در معرض قصاص قرار می داد عثمان وقتی شنید که که ولید بن عقبه والی کوفه شراب خورده است حد را بر او جاری ساخت عمر نیز وقتی شهادت دادند یکی از فرزندانش شراب نوشیده است حد را بر وی جاری نمود این بود روش خلفای سابق ولی آیا رفتار معاویه ذره‌ای شباهت به رفتار آنها داشت؟! در این شکی نیست که هیچ یکی از خلفای سابق بزور شمشیر خلافت را به دست نیاورد و اشخاص پرهیزگار و باایمان چون حجر و امثال او را نکشتند و خلافت را به یکی از اولاد خود ندادند اما معاویه همه این کارها را کرد حتی بصعصعه صریحاً چنین گفت: زمین ملک خدا است و من خلیفه خدا هستم، می توانم هر چه بخواهم از این زمینها را بردارم و یا به دیگران ببخشم... (۱)

فرماندهی معاویه تنها در یک جنگ سی هزار نفر را به قتل رساند

فرمانروایان بنی امیه که به خاطر ناپاکی ذاتی و بغض انتقام جوئی با طالبین مبارزه می کردند مثل بسر بن ارطات و زیاد بن ابیه و حجاج روی تاریخ را سیاه و بشریت بی دست و پا را تباه ساختند از مطالبی که بسر به آن افتخار می کرد این بود که به معاویه گزارش داد که در یک جنگ سی هزار نفر را به قتل رسانده و به همین عدد به آتش سوزانده است و به هیچ یک از کودکان و پیر مردان رحم نکرده است دو کودک عبیدالله بن عباس را که فرمانده علی علیه السلام در یمن بود (در حضور مادرشان) سربریده است (۲) و... و اما زیاد پس از آنکه معاویه وی را به برادری خود در آورد و برای جذب کردن او نامش را زیاد بن ابوسفیان گذاشت او را فرماندار بصره نمود. او در استوار ساختن کار بنی امیه به کوشش پرداخت و مردم را به گمان و احتمال می کشت در میان مأمورین بنی امیه کسی نتوانست به غیر از حجاج گوی سبقت را در ستمگری از زیاد برآید او در سخن رانی خود به نام (بتراء) گفت بخدا سوگند ارباب را به جای نوکر می گیرم صاحب خانه را به جای مسافر کسی که می آید به جای کسی که می رود و مریض را به جای سالم تا هر کس به دیگری می رسد بگوید وای خود را دریاب که دیگران نابود شدند و آب و خوراک بر من حرام است تا اینکه من بصره را با ویران نمودن و آتش زدن به خاک یکسان نسازم... پس از آنکه فرمانداری کوفه هم به او سپرده شد در روز اول ورود به کوفه دست هشتاد نفر از کوفیها را برید برای مأمورین بنی امیه کار آسان تر از دست و پا بریدن و بدار زدن و زندان نمودن و غارت اموال ویران کردن خانه‌ها آواره ساختن و زنده و مرده را به شکنجه و دار کشیدن نبود. (۳)

عبیدالله بن زیاد از همین سگهای درنده است که در فاجعه کربلا قهرمان مبارزه بود او عمرو بن حلق، میثم تمار و عبدالله بن عقیف و هزاران نفر دیگر را به همان ترتیب که ذکر شد به قتل رسانید. (۴)

جرجی زیدان می گوید: بنی امیه با نگرانی و خشم به هاشمیان می نگریست که چرا به واسطه مقام

۱- علی و فرزندان او فصل ۵۳ ص ۲۵۰

۲- امام علی صدای عدالت انسانیت ج ۵ ص ۲۹۳

۳- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۷۰ و صریح الذهب ج ۲ و علی و فرزندان طه حسین

۴- امام علی صدای عدالت و انسانیت ج ۵ ص ۸۷

نبوت دارای جاه و مقام شدند و ضمناً دنبال فرصت می‌گشتند که حکومت را از دست آنان بر بایند بنی امیه فقط یک هدف یک مقصد یک منظور داشتند و آن اینکه مانند زمان جاهلیت رئیس و فرمان روا باشند و برای رسیدن به آن منظور به هر وسیله‌ای دست می‌زدند و از ارتکاب هیچ عملی خودداری نداشتند و سرانجام هم به مقصود خود رسیدند امویان قدرت را فقط برای خود می‌خواستند و هیچکس را شریک و سهیم نمی‌دانستند همینکه معاویه نمی‌توانست حریف را بازور و زور را سازد به مکر و حيله او را از پا در می‌آورد و مسمومش می‌کرد مانند عبدالرحمن بن خالد و مالک اشتر معاویه و همراهانش برای پیش رفت مقاصد خود از هیچ جنایتی دریغ نداشتند اما علی و همراهانش هیچگاه از راه درست و دفاع از حق و شرافت تخطی و تجاوز نمی‌کردند و همین حقیقت طلبی و حق جوی علی و یارانش موجب پیشرفت کارهای معاویه شد مثلاً در جنگ صفین پیروزی علی حتمی بود معاویه ناتوانی شکست خود را احساس کرده به عمروعاص گفت هلاک شدیم زود باش از انبان مکر و فریب خود چیزی در آور. عمروعاص گفت قرآن‌ها را سر نیزه کنید. (۱)

یزید چطوری خلیفه شد؟

دکتر می‌نویسد از جمله کار منفور و بدعت جدید را که معاویه در اسلام ایجاد نمود این بود که پسرش یزید را خلیفه مسلمین کرد در آنروز چیزی زشت‌تر از این نبود که خلافت موروثی باشد معاویه از یک طرف برای مطالبه خون عثمان با علی علیه السلام جنگ کرد تا خلافت را به اختیار شوری در آورد خودش بر خلاف آن عمل کرد یزید را خلیفه بعد از خویش کرد... این بدعت برای مسلمانان عاقبت بدی داشت زیرا پس از آن فرمانروایان بسیاری از محرمات را حلال کردند و خونهای ناحق بسیاری را ریختند معاویه چهار کار را کرد که هر یک به تنهایی برای گناهکاریش کافی می‌باشد گرفتن زمام امور مردم بدون مشورت و رضایت آنها با بودن صحابه پیامبر که از او افضل و برتر بودند و ولیعهد کردن فرزندش یزید را که علناً شراب می‌نوشید و از ارتکاب هر فعل حرام ابا نداشت و مدعی شدن برادری زیاد و بالاخره کشتن حجر و یارانش که واقعاً وای بر معاویه از کشتن حجر (۲)

روزی معاویه از اهل مجلسش پرسید من پیر شدم به نظر شما چه کسی پس از من شایسته این امر است همگی به عبدالرحمن بن خالد رأی دادند معاویه سخت نگران شد ولی خودداری کرد کسی نفهمد چند روز بعدش عبدالرحمن مریض شد به واسطه زهری که یکی از اطباء خاص معاویه به او خوراند از دنیا رفت (۳) و همچنین به خاطر که پسرش را بعد از خود ولیعهد سازد امام حسن علیه السلام و سعد بن ابی وقاص را که بزرگترین مانع اینکار می‌دانست مسموم ساخت. (۴)

۱- تاریخ تمدن اسلام جرجی زیدان ص ۶۹۳

۲- علی و فرزندانش دکتر طه حسین ص ۲۴۳ فصل ۵۲ ترجمه محمد علی شیرازی و تاریخ التشریح، ص ۱۹۶، منع القطان

۳- اسدالغابه ج ۳ ص ۲۸۹

۴- مقاتل الطالبین ابی الفرج اصفهانی ص ۶۶ و علی و فرزندانش ص ۲۱۷ و شخصیت علی علیه السلام ص ۱۵۴ چون خبر

معاویه برای خلفاء بعد از خودش راه حيله و بیعت‌گیری به زور را باز کرد. وی با صراحت گفت بخدا قسم اگر کسی این امر را رد کرد سخنش تمام نشده گردنش قطع خواهد شد.

در عقد الفرید گوید: موقعی از مردم برای یزید بیعت می‌گرفتند مردی گفت: خدایا از شر معاویه به تو پناه می‌برم معاویه گفت: از شر نفس خود پناه ببر که شر نفس از همه بدتر است. بیا بیعت کن گفت، راضی نیستم با اکراه بیعت می‌کنم و گفت: با اکراه هم باشد (خوب است) خداوند می‌گوید: (عسی ان تکرهوا شیئاً و يجعل الله فیه خیراً کثیراً) موقع بیعت گرفتن از مردم مدینه بزرگان مانند امام حسین علیه السلام و ابن زبیر و ابن عمر و عبدالرحمن ابابکر را طلب کرد بیعت یزید را پیشنهاد نمود عبدالله زبیر بلند شد گفت: از این سه یکی را اختیار کن یا مانند رسول خدا صلی الله علیه و آله امر را به دست امت بگذار تا هر که را خواستند یا مثل ابوبکر یک مرد کامل از قریش را انتخاب کن که لایق و شایسته‌گی این امر را داشته باشد از فرزندان تو و خانواده پست فرومایه نباشد یا مثل عمر به شوری بگذار گفت: غیر این دیگر حرف نداری گفت: نه رو به دیگران کرد گفت شما چه می‌گوئید؟ گفتند ما همان می‌گوئیم که ابن زبیر گفت آنگاه گفت: من پیشنهاد خود را به شما گفتم دیگر عذر نمانده این کلمه آخر من است که می‌گویم و به خدا قسم می‌خورم اگر کسی از شما این امر را رد کرد سخنش تمام نشده گردنش قطع خواهد شد پس هیچ یکی از شما اندیشه نداشته باشد به جز حفظ جاننش که بدون این امر باقی نخواهد ماند پس با هر کدام از آنان دو نفر مسلح را با شمشیر و وظیفه داد اگر یک حرف زد گردنش را قطع کنند با همین حال و دستور در میان جمعیت وارد شدند. اطراف جمعیت را نظامیان شام گرفتند. معاویه به کرسی نشست پس از حمد و ثناء خدا گفت: مردمان دنبال بهانه و غرض می‌گردند. می‌گویند حسین بن علی علیه السلام و فرزند ابوبکر و ابن زبیر و ابن عمر به یزید بیعت نکرده‌اند ایشان سادات و بزرگان ملت اسلام اند هیچ امر بدون مشورت ایشان نباید باشد هم اکنون من ایشان را دعوت نمودم با کمال میل و رغبت پذیرفتند پیشنهاد و بیعت ما را شامیان از هر سو صدا کردند اگر اینان در انتظار امر و اجازه بزرگان اند (تعلل می‌جویند) امیرالمؤمنین اجازه دهد تا سرشان را سبک کنیم معاویه گفت سبحان الله مردم چقدر شتاب دارند که شر میان قریش ایجاد شود خون شان را مباح نمایند ساکت باشید من در این باره سخن احد را گوش نمی‌کنم مردم بیائید بیعت کنید مردم هم بیعت کردند معاویه سوار شد به سوی شام حرکت کرد مردم به امام حسین علیه السلام و یارانش گفتند شما چگونه راضی به بیعت شدید؟ بیعت کردید گفتند ما بیعت نکردیم نه خیر قطعاً بیعت کردید و گرنه چرا رد و انکار نکردید گفتند برای حفظ جان مان انکار نکردیم خفنا القتل و کادکم بنا و کادنا بکم. (۱)

فوت امام حسن را معاویه شنید تکبیر گفت با تکبیر او همه اطرافیان تکبیر گفتند به او گفته شد به مرگ فرزند فاطمه از شماتت و خوشحالی تکبیر می‌گویی گفت شماتت نمی‌کنم و لکن دلم آرام شد حیوة الحیوان ص ۸۳ ج ۱

تفسیر حدیث ۴ ص ۳۴۸ و کامل ابن اثیر با اندک تفاوت

۷- خلیفه یزید

درباره بیعت یزید نامه‌ها به ولایات فرستاده شد مروان بن حکم که از جانب او حکومت مدینه داشت نامه را خواند خشمگین شد به عنوان معترض در شام رفت به معاویه گفت ای پسر ابوسفیان کارها را منظم بدار و از حکومت دادن کودکان چشم‌پوش بدان که در قوم تو مردان لایق همانند تو هست که رعایت آنها مناسب است معاویه گفت: تو همانند امیر مومنانی و در حوادث سخت مورد اعتماد اوئی مقام تو بعد از ولیعهد است و او را ولیعهد یزید کرد پس مدینه فرستاد بعداً او را عزل کرد ولید را به جای او مقرر کرد به وعده ولیعهدی یزید که به او داده بود وفا نکرد. (۱)

روز مرگ معاویه یزید خلیفه شد یزید سه سال نیم خلافت کرد سال اول پسر پیامبر امام حسین علیه السلام را همراه جوانان و اصحابش لب تشنه شهید و اهل حرم رسول الله را به سوی مرکز خلافتش به اسارت بردند پس از شهادت امام حسین علیه السلام شنید اهل مدینه با او دشمن شدند از او بدگوئی می‌کنند چند نفر از بزرگان مهاجر و انصار را به شام خواست به آنها جوایز و عطایای فراوان بخشید شاید خوشحال برگردند از وی تعریف و تمجید نمایند وقتی آنها از شام برگشتند گفتند: از پیش کسی آمدیم که همه محرّمات الهی شراب، قمار، غنا و زنا با محارم را مباح نموده با نهایت بی‌اعتنائی مرتکب می‌شود.

پیوسته شغل او بازی با نرد، شطرنج یا سگ و میمون است. مسعود گوید: یزید میمون داشت بسیار زرنگ نامش را ابوقیس گذاشته بود عمامه و لباس روحانیت به او می‌پوشاند بر متکائی پهلوی خود می‌نشاند روزهای مسابقه ابوقیس را سوار گوره خری می‌کرد که جلش از حریر رنگی و زینش از طلا درست شده بود. به میدان مسابقه می‌فرستاد کسی جرئت نداشت از ابوقیس جلو بزند برنده مسابقه همیشه سوارکار امیرالمومنین ابوقیس بود یک روز ابوقیس بزمین خورده بود تا سه روز یزید از غصه او مریض بود. (۲)

مردم مدینه یزید را خلع کردند زمامداران بنی امیه و مروان را از مدینه برون نمودند مروان از عبدالله عمر خواست زناش را نگاهداری کند ابن عمر نپذیرفت پیش امام زین العابدین علیه السلام آمد امام خانواده‌اش را به پناه خود گرفت یزید لشکر سی هزاری را به سرکردگی مسلم بن عقبه به سوی مدینه فرستاد مسلم در مدینه رفتاری کرد که ناله آسمان هم بلند شد در این هجوم وحشیانه فجیع‌ترین کشتار و کارهای زشت بایی رحمی تمام انجام گرفت سیصد قاری قرآن و هفتصد نفر از بزرگان قریش و انصار نابود شد ده هزار نفر از عامه مردم بی‌گناه کشته شدند از باقی مانده مردم به اجبار بیعت بردگی برای یزید گرفتند سپس حرکت کردند به سوی مکه که مردم مکه نیز بیعت یزید را خلع به این زبیر بیعت کرده بودند قتل کشتار مدینه تکرار شد مردم مکه به خانه خدا پناهنده شدند پناهندگان خانه خدا را با آتش و خاک و خون کشیدند پرده‌های کعبه سوخت بی

حرمتهایا به خانه خدا نمودند تا اینکه خبر مرگ یزید رسید. (۱) و قال یافعی و اما حکم من قتل الحسین علیه السلام او امر یقتله ممن استحل ذالک فهو کافر و ان لم يستحل ففاسق فاجر و قال تفتازانی فی شرح العقاید النسفیة اتفقوا علی جواز اللعن علی من قتل الحسین او امر به او اجازه و او رضی به قال و الحق ان رضا یزید بقتل الحسین و استبشاره بذالک و اهانتة اهلبیت رسول الله مما تواتر معناه و ان کان تفصیله احاد قال فنحن لانتوقف فی شأنه بل فی کفره و ایمانه لعنة الله علیه و علی انصاره و اعوانه. (۲)

۸- خلیفه معاویه بن یزید

به جرم حق گویی (پسر یزید) معلم را زنده به گور کردند.

بعد از یزید مردم به معاویه پسر یزید بیعت کردند برای که یزید پس از خود او را ولیعهد ساخته بود او در اولین سخنرانی خویش اسلاف گذشتگانش را نکوهش کرد گفت جدم معاویه برای خلافت با کسی که بهتر از او بود برادر و پسر عم، داماد و پدر فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، سابقه او را در دین کسی نداشت بلکه اعلم و افضل و اشرف از همه و بهترین امت بود جنگید و بهره خود را از این حکومت گرفت و هم اکنون درگیر وی اعمال خود میان لحد مانده باید جواب بگوید پس از وی پدرم با اینکه صلاحیت این امر را نداشت هوای نفس بر وی غالب شد کارهای بدتر از او انجام داد محرمات خدا را حلال اهل حرم رسول الله صلی الله علیه و آله را اسیر و مردان اهلبیت را به قتل رساند به نحوی که امروز مرگ او برای ما حزن نیست کارهای بد او حزن است آنگاه گریه کرد گفت: به خدا سوگند من لذت شیرین خلافت شما را نچشیده‌ام تحمل تلخی آنرا ندارم پس وارد منزلش گردید مادرش گفت: کاش لکه حیض بودی به این سخنان نمی‌رسیدی گفت بخدا سوگند من هم همین را دوست داشتم (از اینکه نام یزید بر سرم برده شود) چهل روز بعد از پدرش درگذشت بعضی گفتند او را بنی امیه مسموم کردند برای که خلافت از دست شان نرود معلم او (عمر المقصود) را متهم ساختند که اینگونه عقاید و سخنان که پدرانش راستمگر معرفی کند حق را به علی و آلش دهد به تعلیم و کار تو است آن معلم را زنده گور کردند. (۳) پس ولید بن عتبه بن ابی سفیان به امید که خلیفه بعد از معاویه بن یزید اوست بر جنازه او نماز خواند در حین نماز زخمی به او زدند او را هم به معاویه ملحقش کردند با قتل وی سلطنت آل ابوسفیان تمام شد. (۴)

سیوطی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده فرمود: لایزال امر امتی قائما بالقسط حتی یکون اول من یشلمه رجل من بنی امیه یقال له یزید و هم از ابودرداء نقل کرده که گفت: سمعت النبی صلی الله علیه و آله یقول اول من یبدل سنتی رجل من بنی امیه یقال له یزید.

۱- الامامة و السياسة ج ۱ ص ۵۷.

۲- شذرات الذهب، ج ۱، ص ۶۸ ابن عماد حنبلی

۳- حیاة الحیوان ج ۱، ص ۸۹ و صواعق میجرقه ابن حجر با کمی تفاوت و امام علی علیه السلام ج ۶ ص ۲۷۴

۴- حیاة الحیوان ج ۱، ص ۷۴ و صواعق و تطهیر الجنان، ص ۱۵۱ و ۱۵۲.

۹- خلیفه، مروان بن حکم

بی درنگ ولیعهدها عوض می شد خلیفه های تازه روی کار می آمد؟

پس از آن مردم بدعوت عمر بن سعید با مروان بیعت کردند به این شرط که ولی عهد مروان خالد بن یزید باشد پس از خالد دوم ولیعهد عمر بن سعید بن عاص اشدق باشد مروان پس از نه ماه خلافت در سال ۶۵ از دنیا رفت گفته اند او را همسرش مادر خالد کشت زیرا مروان در آغاز کار خود پس از خود برای خالد بن یزید و پس از او برای عمرو بن سعید بیعت گرفته بود پس از آن تغییر رأی داد ولیعهد را پس از خود به پسرش عبدالملک و پس از او به پسر دیگرش عبدالعزیز داد، خالد بر سری این امر با او خصومت نمود به مادرش شکایت کرد زن یزید هنگام خواب متکائی بر دهان مروان نهاد با کنیزان خود روی آن نشست تا مرد بعضی دیگر گفتند شیر مسموم به او خوراند وقتی حضور فرزندانش از گفتار مانده بود با سر خود به ام خالد اشاره می کرد که این زن او را کشت ام خالد می گفت جانم فدای تو بگردد موقع جان کندن هم به فکر من است سفارش مرا به شما می کند. (۱)

۱۰- خلیفه عبدالملک بن مروان

عبدالملک عمرو بن سعید را به بازی داد کشت برای که پسرش را خلیفه کند و همچنین ولیعهد پدر و برادرش را خلع کرد.

پس از مروان خلافت به عبدالملک بن مروان رسید عمرو بن سعید که مردم را بد خلافت مروان دعوت نموده بود برای که وی ولیعهد مروان باشد وقت مروان غدر کرد ولیعهدی را به پسرش داد عمرو بن سعید سری مخالفت را گرفت عبدالملک او را سوگند داد که از مخالفت با خاندان خود بگذرد که اینکار تو باعث تقویت ابن زبیر و تباه خاندان تو (بنی عاص) می گردد. من ولایتعهد را به تو می دهم او نیز راضی شد به همین شرط صلح کردند. عمرو بن سعید پانصد سوار همراه خود داشت که هر کجای رفت با وی بودند از عبدالملک هراس داشت ولی از غرور بخود نمی آورد. یکرروز عبدالملک ببازی داد او را بدرون خواست از پشت در را بر روی یارانش بست.

یکبارگی بدام افتاد دید چاره ندارد بدامن عبدالملک چسپید گفت به پناه خویشاوند تو باشم (مرا نکشید) ابوزعزعه ضربت زد کارش تمام شد سرش را بریدند پیش یارانش انداختند (همراه بنا بذل بخشش های که بین یارانش پخش شد) آنگاه عبدالملک به منبر رفت از مخالفت و بدیهای او یادآوری نمود. (۲) عبدالملک می گفت: دو شیر در یک بیشه نمی توانند زیست کنند و کسی جز ما نباید در قلمرو اسلام مقتدر بماند. (۳) او می گفت من درد این ملت را به شمشیر و نیزه دوامی کنم بخدا سوگند از این پس هر کس

۱- مروج الذهب ترجمه ابوالقاسم پاینده ج ۲ ص ۵۴

۲- مروج الذهب ج ۲ ص ۱۰۷

۳- تاریخ تمدن اسلام ص ۶۹۳ جرجی زیدان

مرا به پرهیزگاری بخواند با این شمشیر گردنش را می‌زنم او پیش از اینکه خلیفه شود تظاهر به دین داری می‌کرد و همینکه خلیفه شد پشت پا به دین زد در صورتی که کعبه به موجب قوانین اسلام محل امن است و کشتار در آن حرام است ولی حجاج همراه سپاهیان عبدالملک سه روز تمام در آنجا کشتار کردند و خانه کعبه را ویران ساختند جنایات حجاج در کعبه بدتر و بالاتر از جنایات یزید بود. پرده‌های آنرا آتش زدند در میان مسجد کعبه سَری ابن زبیر را ببرد و این عمل در تاریخ اسلام بی سابقه بوده است پس رو به مدینه آوردند و مردم آنجا را قتل عام کردند و هر دری را بسته دیدند آتش زدند تا آنجا که قبطنی و نبطیها قرآن را لگد مال کرده شمشیر به دوش بر زنان قریش تاختند مقنعه آنها را از سرشان کشیدند و خلخال از پایشان در آوردند بسیاری از صحابه و تابعان و مردم پرهیزگار بی اسلحه را سر بریدند.^(۱)

عبدالملک به عبدالعزیز برادرش نوشت مالیات و خراج مصر را بفرستد او در جواب نوشت ای امیرالمومنین اگر کسی دیگر از ما خاندان به سن من و تو برسد پیش از اندک مدتی زیست نخواهد کرد مرگ من نزدیک است اگر صلاح بدانی بقیه عمر مرا تباه مکن مرا به حال خود بگذار.^(۲) عبدالملک تصمیم گرفت برادرش را از ولایت عهدی خلع کند پسرش ولید را به جای او خلیفه نماید، قبصه بن ذوثیب او را منع کرد که مردم از هر سو شورش میکنند. صبر کن شاید او بمیرد آنگاه نامه به این مضمون نوشت من چنین صلاح دانستم که تو این کار را به برادرزاده خود واگذاری عبدالعزیز پاسخ داد که او را ولیعهد نما و مرا بعد از او ولیعهد نوم فرما من هر چه تو از حیث لیاقت در ولید می بینی در فرزند خود ابوبکر همان لیاقت را احراز کرده‌ام.^(۳) موقع خبر مرگ عبدالعزیز به عبدالملک رسید بلامعطل برای ولید و سلیمان فرزندان خود یکی بعد از دیگری بیعت گرفت به امیر مدینه که هشام بن اسماعیل بود نیز فرمان نوشت، هشام نیز مردم را برای بیعت ن دو دعوت کرد دیگران بیعت کردند سعید بن مسیب خودداری کرد گفت: تا عبدالملک زنده است من بیعت نخواهم کرد هشام وی را سخت اذیت کرد در مجمع مردم او را به زمین کشید و زیر شلاق انداخت در میان شهر گردانید تا رسوا شود آنگاه به زندان انداخت وقتی عبدالملک شنید همه آن ستمها را ناچیز دانست گفت خدا هشام را زشت بدارد من چنین می‌پنداشتم که اگر از بیعت امتناع نماید گردنش را بزنند.^(۴)

۱۱- خلیفه ابن زبیر

اگر همه اهل زمین اتفاق کنند بر قتل او خداوند همه را با رویشان در جهنم می‌اندازد. مردم مکه یزید را سال ۶۴ خلع کردند به عبدالله بن زبیر بیعت نمودند مدت خلافت او نه سال بود از ال ۶۴ تا ۷۲ امور حج و اختیارات مکه به دست ابن زبیر بود از حاجیها بیعت می‌گرفت پس از آنکه ولایت ام به دست عبدالملک آمد اهل شام را از رفتن مکه منع کرد از ترس که به ابن زبیر بیعت نکنند سر و صدای

- همان ص ۷۲۱

- کامل ابن اثیر ج ۷ ص ۱۲۰

- کامل ابن اثیر ج ۷ ص ۱۲۰

- المرجع ۷ ص ۱۲۰

مردم بلند شد که برای چه ما را از حج منع می نماید عبدالملک برای آرامش اهل شام صخره را در بیت المقدس بنا کرد احادیثی هم در فضیلت آنجا جعل کرده امر نمود مردم روز عرفه در آنجا توقف نمایند (مراسم حج را بیت المقدس انجام دهند) ابتداء خلافت ابن زبیر که جنگش با یزید بود عبدالملک از وی چنین تعریف می نمود: (به نقل سیوطی) یحیی غسانی میگوید: مسلم بن عقبه داخل مدینه شد عبدالملک مرا در مسجد دید گفت تو از این لشکر هستی گفتم آری (یعنی لشکر یزید) گفت: مادر به عزایت بنشینند میدانم به کجایم روی به سوی (خانه خدا) اول مولود اسلام ابن حواری رسول الله ﷺ و ابن ذالنطاقین (ابن زبیر) کسی که رسول خدا وی را تحنیک کرده است به خدا اگر در روز بینی او را روزه دارد و شب بینی به نماز استاده است اگر همه اهل زمین اتفاق کنند بر قتل او خداوند همه را با رویشان در جهنم می اندازد یحیی گفت همین آقا که به من چنین می گفت: وقتی خلافت بدستش آمد ما را همراه حجاج فرستاد تا او را با همه ی نماز و روزه و فضایل که داشت در میان خانه کعبه کشتیم. (۱) سری ابن زبیر را برای عبدالملک بردند عبدالملک آن سر را برای ابن خازم که والی ابن زبیر بود در خراسان فرستاد و او را به خلافت خود دعوت کرد در دعوت نامه نوشت اگر به من بیعت کن تا هفت سال خراسان از تو باشد. (۲)

خلافت عبدالملک و کش ماکش او بر سر خلافت

عبدالملک تا وقتی که به خلافت نرسیده بود کبوتر مسجد لقبش بود هنگامی مژده خلافت را به او دادند قرآن به دستش بود همان لحظه قرآن را بالا گذاشت گفت: هذا فراق بینی و بینک خدا حافظ اکنون جدائی میان من و تو واقعی شد. (۳) به نقل سیوطی یوسفی یهودی از دوستان عبدالملک بود وقتی بدار مروان می گذشت می گفت وای بر امت محمد ﷺ از اهل این خانه به عبدالملک می گفت: از خدا بترس وقتی سلطنت به تو رسید به امت محمد ﷺ رحم کن عبدالملک می گفت بگذار من کجا و سلطنت کجا آنروز که لشکر یزید به سوی مکه مجهز شد عبدالملک گفت: پناه می برم به خدا اینها چگونه به سوی حرم خدا می روند یوسف دست به بازویش زد و گفت: لشکر تو بزرگتر از لشکر یزید است همانطور شد که یوسف گفته بود. (۴) روز حکم بن عاص اذن ورود خواست رسول خدا فرمود: راه دهید به وی لعنت خدا بروی و بر اولادهای که از او به وجود می آید مگر مؤمن از ایشان که بسیار کم هستند همه اهل دنیا و رفاهند و اهل مکر و حيله دنياشان را با خدعه و فریب آباد آخرت شان را بر باد می دهند در مدینه رسم بود اطفال را پیش پیامبر می آوردند تا بر ایشان دعا کند وقتی مروان را آوردند فرمود وزغ پسر وزغ ملعون پسر ملعون را هم آوردند. (۵) حدیث معروف است که پیامبر ﷺ فرمود: هرگاه عدد بنوعاص به سی نفر رسید دین خدا را نابود مال خدا را سرمایه و بندگان

۱- تاریخ الخلفاء سیوطی ص ۲۵۶

۲- وفيات الاعیان ج ۳ ص ۷۴

۳- حیوة الحیوان ج ۱ ص ۱۹۳ و وفيات الاعیان ج ۳ ص ۷۲

۴- تاریخ الخلفاء سیوطی ص ۲۵۷

۵- حیوة الحیوان ج ۱ ص ۸۹

خدا را برده خویش قرار خواهد داد. (مستدرک حاکم)

درکش و ماکش خلافت هر کس به وعده و طمع حکومت مردم را به سوی خود می‌کشاند

در دوران خلافت ابن زبیر درگیریهای زیاد و جنگهای سخت راه افتاد توابعین از کوفه به خون خواهی امام حسین علیه السلام قیام کردند همچنین مختار با مصعب بن زبیر و طرفداران بنی امیه هر دو جنگ داشت که هر کدام خود را حق می‌گفتند: به نقل طبری مصعب در نامه به ابراهیم بن مالک اشتر چنین نوشت: اما بعد خدا مختار دروغ گو، جادوگر، بی دین را با پیروانش کشت ما تو را به کتاب خدا و سنت پیامبر و بیعت امیر مومنان می‌خوانیم اگر به سوی من آی تا وقتی من زنده باشم و قدرت خاندان زبیر به جا باشد محکم‌ترین پیمان را می‌بندم به مؤکدترین قسم و پیمان و قراری که خدا از پیامبرانش گرفته سرزمین جزیره و همه سرزمین مغرب از آن تست والسلام و از آن طرف عبدالملک به ابراهیم چنین نوشت: اما بعد خاندان زبیر بر پیشوایان هدایت تاخته‌اند و با اهل خلافت به نزاع پرداخته‌اند و در حرم خدا الحاد آورده‌اند خدا ایشان را رها می‌کند و حادثه بد بر ایشان می‌آورد من تو را به خدا و پیامبر وی دعوت می‌کنم اگر قبول کردی و پذیرفتی مادام که هستی و من هستم حکومت عراق از آن تست پیمان مؤکد به قسم خدای بگردن من است که بدین وفا کنم نگاه ابراهیم یاران و قبیله خویش را خواند نامه‌ها را نشان داد مشورت خواست یکی می‌گفت عبدالملک خوب است و دیگری می‌گفت نه ابن زبیر بهتر است. (۱)

۱۲- خلیفه ولید

در سال ۸۶ ولید به جای پدر نشست.

مسعود گوید: ولید بالین سر پدرش (منتظر) بود، همین که جان داد صورتش را پوشاند خود به منبر رفت و حمد و ثنای خدا کرد و گفت: مصیبتی باین (تلخی) و نعمتی باین (شرینی) ندیدم خلیفه را از دست ادم و خلافت را به دست آوردم در باره مصیبت یاد خدا می‌کنم و در باره نعمت حمد او می‌کنم آنگاه مردم را بیعت خویش خواند همه بیعت کردند هیچکس مخالفت نکرد. (۲) اما به نقل ابن اثیر پس از خاک سپاری بدالملک ولید مستقیم به مسجد رفت او خطبه را چنین آغاز کرد ما از خداوند در این مصیبت که مرگ امیر مؤمنین باشد یاری و صبر می‌خواهیم و خدا را حمد می‌کنم که نعمت خلافت را به من داده است هان خیزید و بیعت کنید او نخستین کسی بود که خود را تسلیت و تعزیت گفت و به خود هم تهنیت نمود سپس دم برخاستند با او بیعت کردند عبدالملک در باره حجاج به فرزندانش سفارش کرده بود که حجاج را گرامی دارید. همو بود که منبرها را برای شما آماده کرد و کشورها را فتح و دشمنان را خوار ولید به حجاج نیرو و تیارات بیشتر داد وی در بی اعتنائی و شهوت پرستی بدتر از پدرش بود آن قدر عیاشی و هم بستر شدن با

زنان تازه را دوست داشت که با شصت و سه زن ازدواج کرد.^(۱)

ولید قصد داشت برادرش سلیمان را که پدرش او را پس از ولید ولیعهد ساخته بود از ولایتعهد خلع کند برای پسرش عبدالعزیز بیعت بگیرد. سلیمان خودداری کرد ولید به همه امراء و حکام نوشت که به خلع سلیمان با او همکاری و کوشش کنند بجز حجاج و قتیبه کسی اجابت نکرد ولید سلیمان را به حضور خواست سلیمان حضورش را به تأخیر انداخت و آنگاه خواست خودش به نزد او برود و او را از سمتش خلع کند آمادگی برای مسافرت گرفت به هدف نرسید پیش از سفر درگذشت وفات او در سال ۹۶ و مدت خلافت وی نه سال و هفت ماه بود.^(۲) از عمرو بن عبدالعزیز روایت شده گفت: پس از آنکه ولید را پ خاک سپردم دیدم پاهایش درون کفن با حرکت به زمین زد گفتم زنده است کفن را باز کردم دیدم دستهایش به گردنش بسته شده است پناه بردم به خدا.^(۳)

۱۳- خلیفه سلیمان

پس از ولید مردم به سلیمان بیعت کردند و آن در سال ۹۶ بود در سال نود و هشت سلیمان برای پسر خود ایوب از مردم بیعت گرفت او را ولیعهد خود ساخت اما ایوب پیش از پدر درگذشت. در هنگام مریضی سلیمان پسرش داوود در قسطنطنیه بود می خواست او را ولیعهد نماید برایش گفتند انکار را مردم نمی پسندد زیرا معلوم نیست زنده است یا نه.^(۴) سلیمان چنان پر خور بود که سیری نداشت شبها دیگ های حلوا را پهلویش می گذاشت هر رت بسیار می شد می خورد داستانهای عجیب دارد روز از حمام گرسنه آمد بست دلبند بره را با چهل نان نازک سر دستی خورد باز می گفت زود غذا بیارید.^(۵) وفات سلیمان در سال نود و نه بوده دو سال و هشت ماه خلافت نمود.

۱۴- خلیفه عمر بن عبدالعزیز

کارهای خوب زیاد داشته

سلیمان موقعی مرگش عمرو بن عبدالعزیز را جانشین خود ساخت، در عهدنامه ای چنین نوشته: بسم الله این نامه و عهد بنده خدا سلیمان امیر المؤمنین برای عمرو بن عبدالعزیز است بدان که من تو را جانشین خود نمودم و جانشین تو یزید بن عبدالملک خواهد بود مردم باید اطاعت کنند از خدا بترسید اختلاف را به خود راه مدهید که به سبب اختلاف خوار خواهید شد پس نامه را ختم نمود. از وقتی که صلحنامه میان امام حسن علیه السلام و معاویه منعقد گردید هنوز مرکب آن خشک نشده بود که معاویه به کارگزارانش دستور داد خود را بری الذمه از کسی کردم که اندک چیزی از فضل ابوتراب و خانواده اش

۱- تاریخ تمدن اسلام ص ۷۲۱ و تاریخ خمیس ج ۲ ص ۲۱۱

۲- کامل ابن اثیر ج ۷ ص ۱۲۸

۳- حیوة الحیوان ج ۱ ص ۹۴ و مروج الذهب

۴- کامل ابن اثیر ج ۷ ص ۲۲۵

۵- آفتاب درخشان، صفحه ۳۸۴ و حیاة الحیوان، ج ۱، ص ۹۴ و تاریخ الخلفا سیوطی.

روایت کند... آنگاه خود و جانشینانش درباره نسل خود امام و پیروانش این شیوه را دنبال کردند به شکنجه و آزار و تعقیب آنان پرداختند آنان نه تأمین جانی داشتند و نه مالی... (۱)

پیوسته شیوه امویها افتراء بستن و پایه سیاستشان مبارزه علیه امام بود برای یک روز هم نشد که معاویه با افتراهای باطل خود دامن پاک امام را هدف قرار ندهد میبینی که دنیا در دستش افتاده جهان اسلام سر در قدمش گذاشته اما هنوز هم به مردم دستور می دهد تا به علی دشنام دهند از ارزش والایش بکاهند و هر مذمت و بدگویی را که شایسته خود او است درباره اش بگویند وقتی به وی گفتند امیرالمؤمنین تو که به آرزویت رسیده ای ای کاش از این سخن دست برمی داشتی گفت نه به خدا قسم دست بر نمی دارم تا خردسالان با این دشنامها پرورش یابند و پیر شوند و پیران بمیرند و هیچ کسی فضلی از او در خاطر نداشته باشد. (۲)

سب و دشنام علی علیه السلام را ترک و مظالم را به بیت المال و فدک را به اولاد فاطمه علیها السلام رد کرد

آری بنی امیه امیرالمؤمنین علی علیه السلام را تا زمان عمر بن عبدالعزیز لعن و نفرین می کردند چون عمر بخلافت رسید از لعن و سب علی علیه السلام خودداری کرد به تمام حکام و امراء و عمال خود در همه جا نوشت که لعن علی علیه السلام را ترک و از سب و دشنام او خودداری کنند به جای آن مقرر کرد این آیه را بخوانند ان الله یأمر بالعدل والاحسان و ایتاء ذالقربی. صاحب تاریخ خمیس می نویسد: وی مرد یهودی را تعلیم داد در مجلس دربار بخواستگاری دخترش آمد فرمود اسلام اجازه نمی دهد ما دختر بکافر بدهیم یهود گفت: پیامبر شما چطور به علی داد فرمود علی کافر نبود پس چرا لعن می کنید بعلماء فرمود چه پاسخ دارید همه گیر کردند با این مقدمه از آن منع کرد. (۳)

روزی قریش و اعیان مردم را احضار کرد و گفت: فدک ملک پیامبر بود و عثمان آن را به مروان و خاندان او بخشید اکنون که آن هم به من رسید (به ارث) و حال اینکه ملک و مال من نبود (در آن حق نداشتم) من شما (قریش و اعیان قوم را) گواه می گیرم که آن را به حال خود در زمان پیامبر برمیگردانم راوی گفت: پس از آن عمر به غلام خود مزاحم گفت: خانواده من به من ملک دادند که حق من نیست آنها هم حق نداشتم که آن ملک را به من بدهند من تصمیم گرفتم که آن را به مالکان حقیقی خود برگردانم... پس از آن همان ساعت برخاست و آن را (فدک) برگرداند (به خاندان پیامبر اولاد فاطمه) راوی گفت: او وقتی به خلافت نشست هر چه خانواده او در دست داشتند از آنها گرفت و به بیت المال سپرد و آن را مظالم نامید بنی امیه از آن کار و رفتار او رنجیدند و ترسیدند. (۴)

خواست خوارچ از عمرو بن عبدالعزیز این بود که باید از آباء و اسلاف خود (حکام بنی امیه) بیزاری

۱- امام علی بن ابی طالب ج ۶ ص ۲۹۶ مراجعه شود

۲- امام علی بن ابی طالب ج ۴ ص ۱۷۸

۳- تاریخ خمیس، ج ۳، ص ۶۱

۴- نقل ابن حجر رحمته الله ج ۷ ص ۲۶۶

بجوی و آنان را لعن کنی عمر به آنان گفت: شما فرعون را لعن کردید گفتند نه پس چطور من بجای فرعون که بدترین خلق خداست خاندان خود را که نماز می خواندند و روزه می گرفتند لعن کنم؟

در سال صدم بسطام خارجی قیام کرد عمر بن عبدالعزیز به او نامه نوشت شنیده‌ام که تو برای خدا و رسول قیام کردی بدان که تو در این کار از من احق و اولی نمی باشی بیآنکه من مناظره کنیم و اگر حق با تو باشد ما مطالعه خواهیم کرد (که چه باید بکنیم) بسطام به عمر پاسخ داد که تو انصاف داری من هم دو نفر فرستادم که با آنها بحث و مناظره کنی. برای اینکار مردی به نام عاصم که که حبشی بود با مرد از بنی یشکر به نزد عمر آمدند عمر از آن دو نماینده پرسید علت قیام و خروج شما چیست؟ و از ما چه دیده‌اید که بر ما خشمگین شده‌اید؟ عاصم گفت: ما بر رفتار تو اعتراض نداریم تو عدل و احسان را رعایت می کنی ولی باید به ما بگویی آیا این کار (خلافت) که به تو سپرده شده با میل و مشورت مردم بوده یا تو بر آنها با زور و قدرت خواه و ناخواه مسلط شدی؟ عمر گفت: من از مردم خلافت را درخواست نکرده و بر آنها با زور و قدرت مسلط نشده‌ام قبل از من کسی بود که این کار را به دست من سپرد و من اینکار را اداره کردم و کسی هم اکراه نداشت و تمرد نکرد جز شما شما هم معتقد هستید هر که عدالت و انصاف را به کار برد او احق و اولی خواهد بود بگذارید من همان مرد دادگر باشم اگر دیدید که من با حق مخالفت کردم یا از عدالت منحرف شدم مرا ترک کنید من آنگاه حق نخواهم داشت که بر شما حکومت کنم آن دو گفتند میان ما و تو یک چیز هست گفت آن چیست؟ گفتند: ما می بینیم که تو بر خلاف رفتار خاندان خود عمل کردی و کارهای گذشته را مظلّم نامیدی اگر تو هدایت شده باشی و آنها گمراه بودند باید آنها را لعن و از آنها تبری و کناره گیری کنی. عمر گفت: می دانم شما برای دنیا داری قیام نکردید برای دین و قیامت قیام کردید خداوند پیامبر خود را برای لعن و نفرین نه فرستاده... من که کارهای آنها را مظلّم نامیده‌ام همین ناسزا برای آنها کافی می باشد که ستمگر باشند این بدنامی و ننگ و نقص در حق آنها بس باشد لعن گناه کاران یک فرض واجب نیست که از آن گزیر نباشد. به من بگوئید کی شما فرعون را لعن کردید؟ گفتند: ما به خاطر نداریم که او را لعن کرده باشیم گفت جای که شما فرعون را لعن نکرده باشید که بدترین خلق خدا باشد من چگونه دیگری را به جای او لعن کنم من چنین فراغتی ندارم که افراد خاندان خود را که همه نماز می خوانند و روزه می گرفتند لعن کنم. (۱)

نماینده خوارج گفت: آیا آنها به سبب ظلم کافر نبودند؟ عمر گفت: نه، پیامبر مردم را به ایمان دعوت کرد هر که ایمان می آورد و به شریعت او عمل می کرد ایمان او پذیرفته می شد و اگر کار بدی می کرد او را حد می زدند یکی از آن دو گفت: پیامبر مردم را به توحید خداوند و اقرار به آنچه نازل کرده دعوت نمود عمر گفت: هیچ یک از آنها (بنی امیه) نمی گفت که من به سنت پیامبر عمل نمی کنم ولی آنها به خود ظلم کردند و با علم به اینکه کارهای آنها نارواست تن به آن کارها دادند که بدبختی دامن آنها را گرفت عاصم گفت: پس تو از کار آنها تبری و حکم آنها را نقض کن عمر گفت: به من بگو آیا ابوبکر و عمر بر حق نبودند گفتند: آری بر حق بودند

عمر گفت آیا می دانید که ابوبکر در جنگ مرتدین خون آنها را ریخت و زن و فرزند آنها را اسیر کرد و اموال آنها را ربود هر دو گفتند آری گفت: آیا می دانید که عمر اسرا را به قبایل خود برگردانید و آزاد نمود. (عمل ابوبکر را نقض کرد) و فدیة دریافت کرد؟ گفتند: آری گفت: آیا عمر (در آن کار) از ابوبکر تبری جست؟ (که من از کار خانواده خود تبری جویم) گفتند: نه گفت: آیا شما از یکی از آن دو (ابوبکر و عمر که اعمال آنها متناقض بود) تبری می کنید؟ گفتند نه گفت: به من بگوئید اهل نهر وان که سلف شما بودند آیا دو دسته نبودند که یک دسته آنها از کوفه قیام و خروج کرده و خون کسی نریخت و مال کسی را نبرده و به کسی آزار نرسانیده با گروهی که از بصره خارج شده عبدالله بن خباب و زن باردار او را در بین راه کشتند گفتند: می دانیم گفت: آیا یکی از آن دو دسته (بیگناه و گناه کار) از دیگری تبری جستند و کسی که مرتکب قتل و خون ریزی نشده بود از قتل تبری جست؟ گفتند: نه گفت: اکنون شما از یکی از آن دو گروه تبری می کنید؟ گفتند: نه گفت: چگونه من از خانواده خود تبری جویم و حال اینکه دین من و آنها یکی است؟... مرد یشکری گفت: آیا اگر مردی بر قومی ولایت داشته و در اموال آنها عدالت کرده باشد و بعد آن ولایت را بدیگری که مقبول عامه نباشد بسپارد آیا او به وظیفه خود عمل کرده و حق خداوند را ادا نموده است و آیا او (از عذاب و عقاب) مصون خواهد بود عمر گفت: نه گفت: آیا تو بعد از خود این کار را به یزید ابن عبدالملک خواهی سپرد در حالیکه تو میدانی که او حق را رعایت نخواهد کرد گفت: او را دیگری به این کار (ولایتعهد) منصوب نموده است (که سلیمان باشد) گفت آیا کار او را موافق حق می دانی و ولایت او بر حق است عمر سخت گریست و گفت سه روز به من مهلت بدهید بعد از سه روز عاصم گفت: من گواهی می دهم که تو بر حق هستی از مرد یشکری پرسید تو چه عقیده داری؟ آن مرد گفت: آنچه را که تو گفتی و شرح دادی بسیار خوب است ولی من نمی توانم برای مسلمین تکلیف معین کنم من می روم تا عقاید تو را مطرح کنم و حجت و برهان تو را شرح دهم ببینیم آنها چه خواهند کرد عاصم نزد عمر ماند عمر همیشه می گفت: کار یزید بن عبدالملک که ولایتعهد او باشد مرا هلاک کرد من درباره او محکوم شده ام. استغفر الله بنی امیه هم ترسیدند که خلافت را از آنها سلب کند و هر مالی را که اندوخته اند از آنها پس بگیرد و یزید را از ولایتعهدی خلع نماید کسی را وادار کردند که به عمر زهر دهد او پس از سه روز درگذشت محمد بن جریر هم در قبال خوارج لشکر زده بود هیچ یک از طرفین تجاوز نمی کردند هر دو منتظر برگشتن نمایندگان بودند عمر بن العزیز وفات یافت هر دو لشکر بدان حال مانده بود. (۱)

۱۵ - خلیفه یزید بن عبدالملک

بدنبال معشوقه اش روح و روان را از دست داد

در سال ۱۰۱ یزید بن ولید پس از وفات عمر بن عبدالعزیز به جانشینی منصوب شد تا چهل روز بهمان روش و سیره عمر بن عبدالعزیز بود آنگاه چهل نفر از مشایخ شام سوگند یاد کردند در نزد او که خلفا در

قیامت حساب ندارند. (۱) پس از آن او می‌گساری را گرفت و دل رفته حبابه شد آنگاه که حبابه اشعار به این مضمون خواند: (اگر عاشق نیستی و عشق را ندانی که چیست؟ سنگ خشک و خاره باش، زندگی جز لذت و خوشی نیست، و اگر چه اغیار ملامت کنند و خرده گیرند؟) یزید سخت دل‌باخته و فریفته او شده بود گفته او را تکرار می‌کرد روزها حبابه را به پهلوی راست خود و سلامه را به پهلوی چپ می‌نشاند برایش آواز خوانی می‌کردند. گاهی از فرط طرب می‌گفت می‌خواهم پرواز کنم. من پرواز میکنم حبابه می‌گفت: ای امیر مؤمنان اسلام بی سرپرست امت محمد ﷺ را به کی می‌سپاری او که عقلش را از دست داده بود می‌گفت: امت را به تو می‌سپارم. (۲) روزی با حبابه برای گردش به اطراف رود اردن حرکت کرد هر دو از باده ناب سرمست شدند یزید از روی مستی حبه انگوری به دهان حبابه پرت کرد دانه انگور در گلوی حبابه ماند و او را خفه کرد یزید سه روز تمام لاشه حبابه را بغل گرفته می‌بوئید می‌بوسید و می‌گریید سرانجام با اصرار آن جسد را از یزید جدا کرده به خاک سپردند یزید شبی صدای کنیزکش را شنید که به مناسبت حبابه این شعر را می‌خواند چگونه از اندوه جان نسپارم که جای عزیزم را خالی می‌بینم آنقدر گریست که از حال رفت و در راه معشوقه‌ای که در نتیجه شوخی او جان داده بود خود نیز جان سپرد یزید فقط هفت روز به حال دیوانگی پس از مرگ معشوقه زنده بود برادرش سلمه در آن یک هفته خلیفه را در نظر مردم پنهان می‌کرد تا مبادا از جنون عاشقانه وی در فراق معشوقه آگاه شوند. (۳) به نقل دمیری پانزده روز زنده بود اما طاقت فراق نداشت تا قبر را نبش کرد جسد گندیده او را بو کرد. (۴)

۱۶- هشام بن عبدالملک

یزید خواست ولید پسرش که طفلی صغیری بود ولیعهد خود بسازد مسلمة گفت با این عیاشی که تو داری امور مملکت را از دست می‌دهی باید برادرت هشام را ولیعهد نمائی پس از او پسرت را ولیعهد کن یزید هم اول برای هشام بیعت گرفت هشام بعد از یزید خلیفه شد در سال صد و پنجم مدت خلافت او نوزده سال و هفت ماه بود در ایام حکومت هشام سال ۱۲۱ زید بن علی علیه السلام قیام کرد.

یزید شهید علیه السلام با کمک بزرگان از علمای مانند ابوحنیفه برای اقامه حق و زوال باطل در برابر ستمگران بنی امیه قیام و مبارزه کرد همچنین فرزندش حضرت یحیی تا هر دو شهید شدند.

شماری از علما هم به طور مستقیم یا غیر مستقیم با او شرکت داشتند یا به صورت‌های دیگری به آن کمک کردند از جمله معروفترین آنها ابوحنیفه بود. ابوحنیفه از نظر سیاسی در دوره امویان و عباسیان در برابر حکومت قرار داشت حکومت هر دو را غیر مشروع می‌دانست. در دوره امویان به قیام زید کمک کرد و

۱- حیوة الحیوان ج ۱ ص ۱۰۱ و تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۲۰۲.

۲- مروج الذهب ج ۲ ص ۳۰

۳- تاریخ تمدن اسلام ص ۷۴۸ و حیوة الحیوان ج ۱ ص ۱۰۱

۴- حیوة الحیوان ص ۱۰۱

در دوره عباسیان به نفس زکیه^(۱) وقتی زید بدنبال ابوحنیفه فرستاد. گفت از فقهاء چه کسانی دعوتش را قبول کرده است به او گفته شد: مسلمة بن کهیل، زید بن ابی زیاد، هشام برید و ابوهاشم رمانی و جمعی دیگر آنگاه مبلغ پول و چیزهای را داد که در خرید اسلحه و زره استفاده کنند منصور بنی المعتمر نیز از فقهای است که مردم را به هم کار زید تشویق می کرده است. هلال بن حباب که قاضی مدائن بود دعوت زید را پذیرفت با او بیعت کرد. مسعود می نویسد: زید هنگامی در کوفه قیام کرد که اشراف و قرآء با او بودند اگرچه معلوم نیست چه تعداد از اینها در هنگام جنگ به او پیوستند (و کسانی هم او را رها کردند) اما زید همچون جدش حسین علیه السلام چون شیر خشمگین بر دشمن حمله می کرد تا اینکه تیری بر پیشانیاش خورد با در آوردن آن تیر جان به حق سپرد بدنش را در جوی آب دفن کردند روی آن آب رها کردند تا کسی نفهمد. پس از آن زمامدار اموی بدنش را بیرون آورده برهنه بدار آویختند (سرش را به هشام فرستادند) تا چهار سال بدنش بدار آویخته بود. آنگاه به دستور هشام به آتش سوزاندن خاکسترش بیاد دادند یکی شاعر اموی برای سرزنش بنی هاشم در شعرش بدین مضمون گفت: زید شما را بر تنه نخلی آویختیم. من ندیده‌ام که مهدی را به تن نخل بیاویزند. یوسف بن عمر که به شدت خشمگین بود مردم را تهدید کرد شروع به دشنام دادن اهل بیت نمود خانه‌های کوفه را جستجو می کردند و هر اسیر و مجروح یافت می شد او را می کشتند یا آتش می زدند خانم را آوردند که به زید کمک کرده بود دست و پایش را قطع کرده همسرش را گردن زد و همسر زید را لباسش را بیرون آوردند آنقدر شلاق زدند تا به شهادت رسید و زن که به مادرش گفت بود دختر زید را پناه دهد پانصد ضربه شلاق زدند.^(۲)

پس از آن در سال ۱۲۵ یحیی بن زید بر ضد بنی امیه در جوزجان خراسان به پاخواست با نصر بن سیار و دیگر پیروان اموی جنگهای بسیار داشت هنگام که از قید خلاص شد دوستانش بر سری آهنگری که زنجیر یحیی را با خود داشت هجوم آوردند قیمت زنجیر را به بیست هزار رساندند آهنگر ترسید زنجیر را تکه تکه کرد برای مردم داد جهت تبرک همه انگشتر ساختند بالاخره یحیی در دهکده ارغونه شهید شد سرش را به نزد ولید فرستادند بدنش را در جوزجان بدار آویختند همانجا بود تا آنکه ابومسلم خراسان پائین آورد بر او نماز خواند و دفن کرد مردم که تازه از ستم بنی امیه نجات یافته بودند هفت روز همه جا بر یحیی عزاداری کردند هر پسر که در خراسان آن سال به دنیا آمد نامش را زید یا یحیی گذاشتند قبر یحیی تاکنون معروف و زیارتگاه است.^(۳)

۱۷- خلیفه ولید بن یزید

پس از مرگ هشام در سال ۱۲۵ ولیعهد دوم یزید بن عبدالملک ولید فاسق خلیفه شد ولید در

۱- رجوع کنید به صفحه ۳۹.

۱- تاریخ خلفا ص ۵۶۷ و مروج الذهب ج ۲ ص ۲۱۷

مروج الذهب ج ۲ ص ۲۱۷

می خواری و هتاک می از همه خلفاء اموی بدتر بود و برکه از شراب برایش ساخت بود که در میان آن غطه می زد آنقدر می خورد که حوض پائین می آمد. وقتی به قرآن فال گرفت آیه: و استفتحوا و خواب کل جبار عنید آمد قرآن را پاره کرد نشانه تیر قرار داد و گفت: اتوعد کل جبار عنید - فها أناذا جبار عنید - اذا ما جئت ربک يوم حشر فقل یا رب مزقنی الولید. جبار ستیزه جو را تهدید می کنی - من جبار ستیزه جویم روز قیامت پیش پروردگار خود رفتی بگو ولید مرا پاره پاره کرده در اشعار دیگری وحی و نبوت را انکار کرد بدین مضمون گفت: یک هاشمی بدون وحی و کتاب خلافت را بازچه کرد. خدا را بگو غذابه من ندهد خدا را بگو نوشیدنی به من ندهد. (۱)

روزی از خاندن ابن عایشه به طرب آمد به طور مکرر او را به پدران خود سوگند می داد تو را به حق عبدالشمس بخوان به حق امیه بخوان پائین پائین پدرانش را یاد کرد تا به خودش رسید تو را به جان امیرالمومنین بخوان ابن عایشه هم که از خوشی و لذت خلیفه خوشحال بود مستانه می خواند ولید یکبارگی پرید بر سر او شروع کرد به بوسیدن یکایک اعضای او همه اعضایش را از طرب بوسید فقط میان دو پایش (که محکم گرفته بود) ماند می گفت چه خوش طربناکم بگذار ببوسم قلم حیا می کند از این که بگوید آنجا را هم بوسید به نقل مسعود همه لباسهایش را بیرون کرد به او داد همچنان برهنه بود تا لباس آوردند و هزار دینار به او بخشید به استر سوار کرد گفت از روی فرش سوار برو که مرا آتش زدی. (۲) بدتر از این را کمال الدین دمیری در حیوة الحیوان روایت کرده که ولید پلید در حال مستی باکنیز خود نزدیکی نمود مؤذن اذان گفت و دعوت به نماز کرد ولید سوگند خورد که امروز به جز کنیزش کسی به مردم نماز ندهد پس لباسهای خود را به جان آن کنیز داد بشکل ناشناس با همان حال ناپاکی فرستاد به جای او به مردم نماز داد. (۳) مؤلف گوید: اگر به خاطر اظهار حق نبود (ان الله لا یستحی من الحق) اینگونه اعمال شرم آور را نمی نوشتم صاحب تاریخ خمیس و اخبار دوله هر دو نقل کردند که روزی ولید ملحد به خانه آمد دید دخترش را با دایه اش نشسته بر زانوی وی نشست و زاله بکارت وی کرد دایه به وی گفت دین مجوس پیشه کردی ولید این شعر بخواند: من راقب الناس مات هما و فاذا باللذة الجسور. (۴)

ولید آروزی بسیار دراز داشت پس از خود دو پسرش حکم و عثمان را ولیعهد ساخته بود براستی معنای حدیث پیامبر که فرموده بود: در این امت مرد خواهد آمد به نام ولید که بدتر از فرعون (زمان موسی) است آشکارا گشت مردم شام بیعت او را خلع کردند. (۵)

۱- مروج الذهب ج ۲ ص ۲۱۹ و ۲۲۹

۲- همان کتاب

۳- حیوة الحیوان دمیری ج ۱ ص ۱۰۳ و تاریخ خمیس ج ۲ ص ۳۲۰

۴- تامة المنتهی ص ۱۲۸

۵- تطهیر الجنان در حاشیه صواعق، ص ۱۵۱.

۱۸- خلیفه یزید بن ولید و ابراهیم

با پسر عمش یزید بن ولید بیعت کردند بسال ۱۲۶ یزید خلیفه شد اعلان کرد هر کس سری ولید را بیاورد صد هزار درهم جایزه دارد و یزید مذهب معتزله داشت روش نیک و عدالت را پیش گرفت معتزلیها وی را از لحاظ دینداری از عمر بن عبدالعزیز بهتر میدانند مدت خلافت یزید پنج ماه بود او برادرش ابراهیم را ولیعهد خود گرفت و خلافت ابراهیم چهار ماه بود.

۱۹- خلیفه مروان حمار

در سال ۱۲۷ مردم شام به مروان حمار بیعت کردند و مروان اول خلافت را به نام حکم و عثمان پسران ولید فاسق می خواست و آن دو در زندان بودند و قبل از رسیدن به خلافت هر دو در زندان مردند یا کشته شدند و مروان خلیفه شد پنج سال خلافت کرد در سال ۱۳۲ کشته شد با کشته شدن مروان دوران خلافت بنی امیه پایان رسید. مسعود گوید: همه مدت حکومت بنی امیه نود و یک سال چند ماه می شود ایام خلافت حسن بن علی پنج ماه و ده روز و مدت خلافت ابن زبیر هفت سال و ده ماه بود از آن کسر کنیم بقیه هشتاد و سه سال و چهار ماه می شود که هزار ماه کامل است بعضی گفته اند: تاویل کلام خدا که شب قدر بهتر از هزار ماه است همین دوران حکومت امویان است. (۱)

دوران خلافت بنی عباس

اولین خلیفه بنی عباس ابوالعباس (سفاح) در سال صد و سی و دوم خلافت را به دست آورد، روز جمعه به مسجد رفت خطبه نماز را ایستاده خواند صداها از هر سو به شادی بلند شد که پسر عموی پیامبر سنت وی را زنده کرد چون بنی امیه خطبه نماز را نشسته می خواندند مدت خلافت سفاح پنج سال و نه ماه بود. (۲)

۲- خلیفه عباس

منصور، محمد و ابراهیم را کشته و آل حسن را در زندان ظلمانی و تاریکی جاداد

سفاح در سال صد و سی و ششم از دنیا رفت ابو جعفر منصور جانشین او شد و عیسی بن موسی جانشین منصور شد به سال صد و چهل و پنجم محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی علیه السلام در مدینه ظهور کرد او از ترس منصور پنهان بود پس از آنکه پدرش عبدالله را با بستگانش گرفت او قیام کرد در بیشتر شهرها با او بیعت کرده بودند از فرط زهد و عبادت او (لقب نفس زکیه) داشته منصور عیسی بن موسی را با چهار هزار سواره و دو هزار پیاده به جنگ او فرستاد و محمد بن قحطبه را با سپاه فراوان از دنبال او فرستاد که در مدینه با محمد جنگ کردند تا کشته شد آنگاه ابراهیم برادر محمد از بصره قیام کرد مردم فارس و اهواز و دیگر شهرها به او پیوسته بودند. و با سپاه فراوان از زیدیه و معتزله و غیره حرکت کرد منصور عیسی بن موسی

و سعید بن سلم را با سپاهی به مقابله او فرستاد با ابراهیم جنگید ابراهیم در باخمی کشته شد پیش از آن منصور پدرش عبدالله بن حسن و بستگانش را دستگیر کرد به بندهای آهنین در کجاوهای بدون سرپوش از ربنه حرکت دادند منصور در تخت روان خود که بر جمازه‌ای بود عبدالله به او بانک زد که ای ابو جعفر ما روز بدر با شما چنین رفتار نکردیم پس آنها را در کوفه بردند و در زیرزمین محبوس کردند که روز را از شب تشخیص نمی‌دادند قرآن را حفظ داشتند پنج قسمت کرده بودند یک قسمت آن که تمام می‌شد یکی از نمازها را پیامی داشتند. تا آن زیرزمین را بر سری آنها خراب کردند و مزاری شد برای دوستان. (۱)

منصور می‌خواست همه مسلمین را به یک مذهب و پیروی از مالک جمع کند

پس از آنکه منصور برای پسرش مهدی بیعت گرفت عمرو بن عبید (یکی از علمای پرهیزگار بود) گفت ای امیر مومنان می‌بینم که کارها را برای او مهیا کرده‌ای خلافت بدو می‌رسد و تو مسئول اعمال اوئی. به قولی گفت: لباس بدو پوشانیده که شایسته آن نیست و لقبی به او داده‌ای که استحقاق آنرا ندارد. (۲)

عبدالله بن عیاش می‌گوید: یکروز منصور پرسید آیا جباری را می‌شناسید که اول نام وی عین باشد و جباری را که اول نام او عین باشد با جبار که اول نام او عین باشد کشته باشد؟ گفتم: بله ای امیر مومنان، عبدالملک، عمرو بن سعید بن عاص و عبدالله بن زبیر و عبدالرحمن بن محمد بن اشعث را کشت آنگاه گفت: خلیفه‌ای را می‌شناسید که جباری را که اول نام او عین باشد با جباری که اول نام او عین باشد با جباری که اول نام او عین باشد کشته باشد؟ گفتم: بله ای امیر مومنان تو عبدالرحمن بن مسلم و عبدالجبار بن عبدالرحمن را کشته‌ای و خانه بر سر عمویت عبدالله بن علی فرود آمده است. گفت: گناه من چیست که خانه بر او فرود آمده است؟ گفتم: تو گناهی نداری و او لبخند زد... چون عمویش به دستور او زیر دیوار شد. (۳)

در سال ۱۶۳ منصور به امام مالک دستور داد کتاب در فقه بنویسد تا همه مردم به یک راه و (مذهب) بوده باشند. مالک گفت: در بسیار از احکام نظر ما با نظر علمای عراق موافق نیست. (مخالفت دارد) آنان نظر ما را نمی‌پسندند خلیفه گفت: تو کتاب را بنویس ما به طور الزامی آن را به اجرا در می‌آوریم هر که نپذیرفت فرق سرش را با شمشیر پشتش را با تازیانه نرم می‌سازیم مالک کتاب موطا را نوشت این اولین کتاب است که در فقه اهل سنت نوشته شده. (۴)

مؤلف می‌گوید: منصور نتوانست همه مسلمین را به یک مذهب جمع کند اما مالک به برس طاهر در سال ۶۶۶ قانون نامه را به تصویب رساند که فقط چهار مذهب رسمیت دارد. (خطط مقریز، ج ۳)

۱- مروج الذهب ص ۳۰۲

۲- مروج الذهب ج ۲ ص ۳۰۷

۳- مروج الذهب ج ۲ ص ۳۰۹ و ۳۱۰ مراجعه کنید با تفصیل نقل کرده است.

۴- الامامة و السياسة ج ۲ ص ۱۷۴ و ۱۷۹

۳- خلیفه مهدی

در سال ۱۵۸ منصور از دنیا رفت پسرش مهدی بجای او نشست مدت خلافت مهدی ده سال بود. مسعود گوید: مهدی به شریک قاضی پیشنهاد کرد یکی از سه کار را باید بپذیری. یا عهده دار قضا شوی یا پسران مرا درس تعلیم دهی یا یکبار با من غذا می خوری، قاضی با خود گفت: غذا خوردن از همه آسان تر است مهدی به آشپز گفت چند جور غذا از مغز و شکر و تیره زد و عسل فراهم کند غذا را آماده ساخت، گفت: پس از این، این شیخ روی فلاح نخواهد دید همانطور هم شد پس از آن هم معلم پسران را و هم قضاوت را پذیرفت حقوق مستمر او را بدفتر نویس حواله دادند روز دربارۀ کسری آن چانه می زد دفتر نویس گفت: مگر پارچه فروخته ای گفت: به خدا مهمتر از پارچه فروخته ام دینم را فروخته ام.^(۱) مؤلف گوید: از کجا و چگونه ایمان و اطمینان حاصل کنیم به این مذاهب که اینهمه تحولات و معاملات سیاسی را دیده باز سالم مانده باشد.

۴- خلیفه هادی

پس از مهدی موسی هادی در سال صد و شصت و هفتم به خلافت رسید مدت خلافتش یکسال چند ماه پیش نبود در زمان هادی حسین بن علی بن حسن بن حسن بن علی علیه السلام قیام نمود او مشهور به شهید فخر در شش میلی مکه با سپاهی که چهار هزار سوار بود مقاتله کرد و کشته شد هادی می خواست برادرش رشید را از ولایتعهد خلع کند و پسر خود جعفر را ولیعهد کند به هارون گفت: گوئی در انتظار محقق شدن رؤیای خود هستی و امیدواری به خلافت برسی و اینکار نشدنی است. هارون گفت: ای امیر مومنان هر که تکبر و ستم کند خوار شود و هر که تواضع کند سربلند شود اگر کار به من افتد کسانی را که بریده ای پیوند دهم با محرومان نیکی کنم فرزندان تو را بر فرزندان خود مقدم دارم دختران خود را به آنها دهم و حق امام مهدی را ادا کنم دل هادی نرم تر شد میخواست یحیی برمکی را بکشد چون امور رشید به دست او بود یحیی گفت ای امیر مومنان اگر حادثه ای که خدا پیش نیاورد و عمر امیر مومنان را دراز کند رخ دهد تصور میکنی مردم به پسر امیر مومنان که هنوز بالغ نشده تسلیم خواهند شد او را پیشوای نماز و حج و سالار جنگ خواهند کرد؟ گفت: تصور نمی کنم گفت اطمینان هست که بزرگان خاندان تو بدعوی خلافت برنخیزند و خلافت از فرزندان پدر تو بدر نرود چون با این کار بیعت شکستن آسان و راه باز می شود اگر بیعت برادر خود را به حال خود واگذاری و برای جعفر پس از او بیعت بگیری مطمئن تر است چون جعفر بزرگ شود از برادرت بخواهی که او را در کار ولایتعهدی بر خویشان مقدم دارد هادی گفت: مرا به چیزی متوجه کردی که متوجه آن نبودم تصمیم خود را عوض کرد.^(۲) کش و ماکش بر سر خلافت رو به افزونی بود.

۱- مروج الذهب ج ۲ ص ۲۱۵.

۲- مروج الذهب ج ۲ ص ۲۳۸.

۵- خلیفه هارون الرشید از پسران خود در میان کعبه پیمان گرفت

هارون ولیعهد دوم مهدی به سال صد و هفتاد به چوکی خلافت نشست مدت خلافتش بیست و سه سال دو ماه بود در خلافت هارون امام مالک پیشوای مذهب مالکی به سن نود سالگی درگذشت گویند دوران حمل وی سه سال بود او در نمازها و جمعه‌ها و نماز میت حضور می‌یافت درباره حقوق کسان قضاوت می‌کرد پس همه اینکارها را رها کرد وقتی از علت آن پرسیدند گفت: به همه کسی نمی‌تواند عذر خود را بگوید به جعفر بن سلیمان گزارش دادند که بیعت شما را نافذ نمی‌دانند جعفر مالک را به زمین خواباند سخت تازیانه زد و آنقدر زدند که بازوهایش از جا درآمد. (۱)

در سال صد و هشتاد و ششم هارون به قصد حج حرکت کرد پسرانش امین و مأمون را میان کعبه برد پیمان نامه میان آنها نوشت که: (باهم‌دیگر بر سر خلافت) نزاع و مخالفت نکنند امین وقتی در مقابل رشید سوگند یاد کرد خواست از کعبه بیرون آید جعفر بن یحیی او را پس آورد و گفت: اگر به برادرت خیانت کنی خدایت زبون کند و این را سه بار تکرار کرد و هر بار قسم خورد پس عهدنامه را در کعبه آویخت و در سال بعدش برای پسر خود ابوالقاسم بعنوان ولایتعهد از پس مأمون بیعت گرفت. (۲)

۶- خلیفه محمد امین

برادرش مأمون را خلع کرد جنگ این دو برادر صدها هزار خانوار را بی خانمان ساخت

بیعت محمد امین در روز مرگ هارون به سال صد و نود و سوم انجام گرفت مدت خلافتش چهار سال و شش ماه بود.

وقتی می‌خواست مأمون را خلع کند با ابن حازم مشورت کرد ابن حازم گفت ای امیر مؤمنان تو راه خدا اول خلیفه مباش که عهد و پیمان خود را میشکنی به قسم خود اعتنا نمی‌کنی گفت: خاموش باش دو قوچ در یک حمله ننگند پس از آن با سرداران مشورت کرد آنها با منظور وی موافقت کردند جز هر ثمه که گفت: ای امیر مؤمنان کسی که با تو دروغ می‌گوید خیر خواه تو نیست امیران را به کار خلع جسور مکن که پیمان شکن رسم گردد فردا تو را نیز خلع کنند امین علی بن عیسی را با سپاهی عظیم سوی خراسان فرستاد به نقلی مسعودی امین به کنیز خود نظم دل بستگی داشت او را الناطق بالحق لقب داده بود می‌خواست مأمون را خلع کند ولایتعهدی را به او بدهد وقتی او مرد امین سخت از غم او می‌نالید مادرش دلداد که موسی به جایش هست با وجود پسرش موسی هیچ فقدا نی تأسف‌انگیز نیست. (۳) پس امین پسرش موسی را ناطق به حق نامید فضل بن ربیع وزیر برای او بیعت گرفت موسی کودک بود که هنوز محتاج به کسی داشت. که مراقبی شب و روز و نشست و برخاست او باشد شاعر درباره او گفت: عجیبت از همه این است که ما با کودک

۱- مروج الذهب ج ۲ ص ۳۴۴ و نورالابصار شبلنجی

۲- مروج الذهب ج ۲ ص ۳۵۷. نزدیکترین روایات به صحت آن است که در آمد خزینه زمان رشید سالانه هزار قنطار از طلا بود امام علی علیه السلام صوت عدالت، ج ۲، ص ۲۳۴

۳- مروج الذهب ج ۲ ص ۳۹۵

صغیری بیعت می‌کنیم که بینی خود را نتواند گرفت محتاج پرستار است... (۱)

جنگ دو برادر بر سر خلافت

جنگ امین و مأمون تمام بغداد را به خاک و خون کشید مردم بغداد سخت به زحمت بودن مسجدها تعطیل شد نماز را ترک کردند این یکی طرفدار مأمون و آن دیگر طرفدار امین همدیگر را می‌کشتند و خانه‌ها را غارت می‌کردند ما بین دو گروه مدت چهارده ماه جنگ بود خانه‌ها ویران شد و محله‌ها سوخت و مالها به غارت رفت برادر برادر و پسر پدر را بکشت که اینان امین و آنان مأمونی بودند و نزدیک ده هزار کس تنها در یکروز از آنها غریق و کشته و سوخته شد جنگ سرسام آوری بود که تاریخ نظیر آن را کم دیده صدها هزار خانواری خانمان و تباه شد تا اینکه سری امین را پیش مأمون بردند مأمون انا لله گفت بگریست و سخت افسوس خورد پس از آن دستور داد در حیاط خانه به چوبی بیاویختند سپاه را مدال مقررری داد بگفت تا هر که مقررری خود می‌گیرد امین را لعن کند هر که مقررری می‌گرفت لعن می‌کرد یکی از عجمان گفت: خدا اینرا با پدر و مادر و خانواده‌اش لعنت کند... بدو گفتند: امیر مومنان را لعن کردی مأمون آن سخنان را می‌شنید اما نشنیده گرفت و بگفت تا سر را فرود آوردند. (۲)

۷- خلیفه مأمون

پس از آن خلافت یکسره به دست مأمون افتاد مدت خلافت او بیست و یک سال بود در سال صد و نود هشت برادر خود قاسم را از ولایتعهدی خلع کرد. در سال دویست امام رضا علیه السلام را به مروه طلب نمود، خواص و یاران خود را فراهم آورد و گفت در فرزندان عباس و علی علیه السلام نگریسته و هیچ کس را از علی بن موسی الرضا علیه السلام برای خلافت شایسته‌تر ندیده است و بعنوان ولایتعهدی با آن حضرت بیعت گرفت نامش را به دینار و درهمها سکه زدند. که شرح آن در زندگی امام رضا علیه السلام ذکر شده.

قاضی لواط کار

یحیی بن اکثم قاضی بصره بود مردم شکایت کردند که او به سبب افراط در لواط اطفال آنها را فاسد کرده است. ابونعیم درباره یحیی شعر بدین مضمون گفت: ای کاش یحیی از اکثم نمی‌زاد. و قدمش به زمین عراق نمیرسید بچه بازترین قاضی که در عراق دیده‌ام کدام دوات است که قلم وی بدان نرسیده و کدام دره است که اسبش در آن نرفته است؟! یک روز مأمون از او پرسید ای ابو محمد این شعراز کیست که گوید: قاضی داریم که درباره زنا معتقد به حد است ولی درباره لواط عیبی نمی‌بیند؟ (منظورش یحیی بود) گفت ای امیر مومنان این ابن ابی نعیم است که می‌گوید: امیر ما رشوه می‌گردد حاکم ما لواط می‌کند و سالار آنها سالار بدی است قاضی داریم که درباره زنا معتقد به حد است ولی درباره مرتکب لواط عیبی نمی‌بیند گمان ندارد تا

امت حاکمی از خاندان عباس دارد ستم از میان برخیزد) مأمون لحظه از شرم سر بزیر افکند سپس دستور داد ابن ابی نعیم را به سند تبعید کنند. گفته شده یحیی پانصد غلام بی ریش خوش گل مهیا داشت. (۱)

مأمون از ترس شورش مردم از لعن معاویه منصرف شد

در سال دویست و ده جارچی مأمون جار زد که هر کس معاویه را به نیکی یاد کند یا قرآن را مخلوق نداند در حمایت دولت نخواهد بود برای ان امر علل فراوان گفته‌اند از جمله مطرف بن مغیره گفت: با پدرم بودم که شبها از پیش معاویه می‌آمد از وی تعریف می‌کرد یک شب آمد بسیار غمگین بود گفتم چرا غمگین استی؟ گفت: از پیش بدترین مردم آمده‌ام میدانی با معاویه به خلوت بودم گفتم ای امیر مومنان اکنون دوران تست هر چه عدالت کنی و با اقربای بنی هاشم خود نیز نیکی کن که دیگر از جانب آنها خطری متوجه تو نیست برایت بهتر است به من گفت: دریغ دریغ آن برادر تیمی حکومت و عدالت کرد. همینکه مرد نامش نیز به مرد مگر اینکه یکی بگوید ابوبکر پس از او برادر عدی حکومت یافت ده سال بکوشید و تلاش کرد همینکه مرد نامش نیز مرد پس از آن برادر عثمان حکومت یافت که هیچ کس در نسب مثل او نبود آنچه توانست کرد و چون مرد نامش نیز بمرد اما این برادر هاشمی هر روز پنج بار به نام او بانگ می‌زنند که اشهد ان محمد رسول الله با این ترتیب یادگار چه کاری بجا خواهد ماند بی مادر بخدا وقتی به خاک رفتیم رفتیم مأمون چون این خبر را شنید جار زد و نامه به ولایتها نوشتند که معاویه را بر منبرها لعن کنند مردم اینکار را سخت بزرگ شمردند عوام به شوریدند به گفت بعضی از خواص خویش مأمون هم از قصد خود برگشت. (۲)

۸- خلیفه معتصم

پس از مرگ مأمون به سال دویست و هجده به معتصم بیعت کردند بر سر خلافت میان او و عباس بن مأمون اختلاف شد در آخر عباس تسلیم شد مدت خلافت معتصم هشت سال بود در سال دویست نوزده معتصم احمد بن حنبل را سی و هشت تازیانه زد که قائل به خلق قرآن شود. و محمد بن قاسم بن علی بن عمر بن علی رضی الله عنه را تهدید کرد او مرد عابد و زاهد و پرهیزکار بود از ترس جانش از کوفه فرار کرد به سمت خراسان رفت در شهرهای مختلف آنجا خلق بسیار به امامت او گرویدند و جنگهای داشتند در آخر دستگیر شد به زندان معتصم مسموم شد بعضی گفتند شیعیانش از زندان بیرون کردند بردند معلوم نشد بسیار از زیدیه به امامت او قائلند و معتقدند که او نمرده و مهدی این امت است. (۳)

۹- خلیفه واثق

در سال دویست و بیست و هفتم معتصم درگذشت و واثق به جایش نشست مدت خلافت واثق پنج سال و نه ماه بود و واثق اختیارات را به ابن ابی داود قاضی و محمد بن عبدالملک زیات وزیر داده بود زیات در

۱- مروج الذهب ج ۲ ص ۴۳۶ و تمة المنتهی، محدث قمی

۲- مروج الذهب ج ۲ ص ۴۵۴ و تاریخ طبری، حوادث سال ۲۱۰.

۳- مروج الذهب ج ۲ ص ۴۶۶

ایام وزارت خود تنور از آهن ساخت بود و آن را میخکوب نموده به طوریکه سرهای میخها در باطن تنور بود و هر که را می خواست شکنجه کند تنور به هیزم زیتون سرخ می کردند او را میان آن تنور می افکندند از تنگی جا و صدمه میخها نمی توانست بگرداند در وسطه سیخهای جان می داد آخر خودش را متوکل در همان تنور افکند با سخت ترین عذاب از دنیا رفت دمیری در حیاة الحیوان گوید: موقعی مرگ واثق شد همه رفتند برای بیعت به خلیفه بعدی گفتگو داشتند جسد بی روحی وی را رها کردند بحث و گفتگو درباره خلیفه جدید زیاد شد به کوشش احمد ابن ابی داود قاضی، جعفر متوکل خلیفه تعیین شد از برای او بیعت گرفتند پس از اتمام بیعت به سراغ جنازه تنها گذاشت خلیفه افتادند در یک اطاق خالی رفتند با تأسف دیدند فرش گرانبها و عالی سلطنت را از زیر پایش فراش به غارت برده و هر دو چشم او را موشهای باغ با ستم از کاسه سر بیرون آوردند و براحتی خوردند. (۱)

۱۰- خلیفه متوکل

پس از واثق به سال دو بیست و سی و دو با جعفر بن محمد بن هارون بیعت کردند احمد بن ابی داود او را المتوکل علی الله لقب داد مدت خلافتش چهارده سال و نه ماه بود متوکل مباحثه و مناظره (دینی) که در ایام معتصم و واثق و مأمون میان مردم رواج و معمول بود ممنوع اعلان کرد مردم را به تسلیم و تقلید وادار کرد بزرگان محدثین را گفت تا حدیث گویند و مذهب سنت و جماعت را رواج دهند. (۲) متوکل به مذهب اشاعره مردم را خواند و نام اهل سنت و جماعت را بر پیروان این مذهب گذاشت در دوران او معتزلیها ضعیف شد سختر از همه حال علویون بود مردم را از احسان به آل ابوطالب شدیداً منع می کردند در مدینه زندهای علویان به چرخ ریسی می نشینتند یک لباس درست نداشتند که با آن نماز بخوانند با یک پیراهن چند نفر به نوبت ماز می خواندند.

متوکل برای سه پسر خود از مردم بیعت گرفت منتصر بالله و معتز بالله و المستعین بالله به نوبت هر کدام را بعد از دیگری آماده ساخت. پیش از رسیدن نوبت خلافت، حکومتی یک ناحیه را به هر کدام سپرد روز بیعت اموال بسیار بخش کرد عطاها و جایزهها فراوان داد خطیبان سخنرانی و شاعران شعر در مدح و ثناء آن می گفتند یک شاعر خطاب به متوکل همین خلیفه عباسی بود گفت: ای خلیفه دهمین، پیوسته به دشاهی سرخوش باشی و پس از آنها برای دهمی نیز بیعت بگیری، تا پیشوای همه آنها باشی که گوی تارگان درخشان نزدیک ماه تابانند. (۳) با همه آن محکم کاریهای که کرده بود و پیمانهای سخت که گرفت پس از متوکل منتصر هر دو برادرش معتز و مستعین را از ولایتعهد برداشت. (۴) وقتی متوکل از ابن سکت سید؟ معتز و مستعین پسران من نزد تو بهتر است یا حسن و حسین علیهما السلام ابن سکت شروع کرد بیان

فضائل حسنین علیهما السلام متوکل امر کرد به ترکان او را به زیر پای خود مالیدند تا بمرد بقول دیگر گفت: قنبر خادم علی علیه السلام بهتر از تو و پسران تو است متوکل امر کرد زبانش را از قفایش برون کشیدند. (۱)

سربازان متوکل بی خبر به منزل امام هادی علیه السلام ریختند آنجناب را به نزد خلیفه بردند

به متوکل گزارش دادند که علی الهادی با شیعیانش در ارتباط است نامه‌ها و سلاح و جیزه‌های دیگر با او می‌فرستند گروهی از ترکان را شبانه به طور ناآگاه به منزل آن جناب فرستاد (تا او را با هر چه در خانه‌اش یافتند بیارند) او را در اطاقی در بسته یافتند که پیراهن مؤئین به تن و پوشش پشمین در بر و در یک اطاق که فرش آن جزر یک نبود مشغول به عبادت خدا بود و آیه‌های از قرآن درباره وعد و وعید می‌خواند. بهمان حال گرفتند پیش متوکل بردند متوکل سر سفره شراب بود جامی از آن به دست داشت آن حضرت را پهلوی خود نشانید و احترام کرد دانست که گزارش که به او دادند دروغ بوده جامی شراب را به حضرت تقدیم کرد امام فرمود: مرا از این معاف دار هرگز شراب به گوشت و خون من نیامیخته است گفت شعری برای من بخوان اشعار بدین مضمون خواند: چه شاهان که بر قله کوهها بسر می‌بردند و مردان نیرومند حراست آنها می‌کرد اما قله‌ها کاری برای آنها ساخت از پس عزت از پناه کاههای خود بیرون آورده شدند و در حفره‌ها جایشان دادند و چه فرود آمدن بدی بود. از بس آنکه در گور شدند یکی بر آنها بانگ زد که تختها و تاجها و زیورها کجا شد چهره‌های که به نعمت خو کرده بود و پرده‌ها جلو آن آویخته می‌شد چه شد و قبر به سخن آمد و گفت: کرمها بر این چهره‌ها کشاکش می‌کنند، روزگار دراز خوردند و پوششیدند، از پس خوراکی طولانی خورده شدند، مدت‌ها خانه‌ها ساختند تا در آنجا محفوظ مانند، و از خانه‌ها و کسانی خویش دور شدند، و برفتند مدت‌ها مال اندوختند و ذخیره کردند، برای دشمنان گذاشتند و برفتند، حاضران همه بر جان آن حضرت خائف بودند اما متوکل آنقدر گریست که آب دیده‌اش از میان ریشش می‌ریخت و همه به گریه شدند شراب را برداشتند و گفت ای ابوالحسن قرضداری فرمود بله چهار هزار دینار با همان مبلغ پول با احترام به منزلش بازگردانید. (۲)

۱۱- خلیفه منتصر بالله

بغض و دشمنی متوکل نسبت به آل علی علیهما السلام از حد گذشت آخر منتهی به مرگش شد.

پیش از خلافت منتصر خاندان ابوطالب در محنتی بزرگ و جانهایشان در خطر بود از زیارت قبر حسین و سرزمین غری کوفه ممنوع بودند و دیگر شیعیان را نیز به موجب فرمان که متوکل به سال (۲۳۶) داده بود ممنوع ساخته بود دیربج را مأمور کرده تا قبر امام حسین علیه السلام را ویران کند و زمین آن را شخم نماید اثر از آن باقی نگذارد و هر کس را نزدیک آن یافت مجازات کند و برای کسی که قبر را ویران کند جایزه تعیین کرد اما همه از عقوبت اینکار بیمناک بودند دیربج بیلی برگرفت و قسمت بالای قبر را ویران کرد آنگاه عمله‌ها

۱- تنمة المنتهی ص ۳۲۰

۲- مروج الذهب ج ۲ ص ۵۰۳- ابوالعینا در قصر متوکل رفت متوکل گفت: این خانه ما چطور است؟ گفت مردم در دنیا

خانه ساخته‌اند و تو دنیا را در خانه خود ساخته‌ای... ص ۶۳۱

نار پرداختند تا نزدیک لحد کنند نشان و چیزی در آن ندیدند و سرگردان بودن تا منتصر به خلافت رسید دم را امان داد و گفت دست از اذیت خاندان ابوطالب بردارند و در تعقیب ایشان نباشند و زیارت قبور ایشان آزاد نمود و فدک را به فرزندان حسن و حسین علیهم السلام پس دادند و اوقاف آل ابوطالب را رها کردند دیگر عرض شیعه ایشان نشدند. (۱)

سبب قتل متوکل آن شد که وی سخت دشمن با علی علیه السلام داشت پیوسته به آن حضرت اهانت می کرد فحش و دشنام می داد روزی به حسب عادت خویش بر آن حضرت جسارت کرد منتصر پسرش با ناراحتی می کرد او پسرش را دشنام داد منتصر غلامان خاصش را دستور داد در حالی که او بیخود و مست شراب بود وزیرش فتح بن خاقان بر سرشان ریختند هر دو را کشتند پس از آن منتصر خلیفه شد در سال ۲۴۷ وی از نیارفت. (۲)

۱۲ - خلیفه مستعین بالله

پس از منتصر به جایش مستعین نشست و آن در سال ۲۴۸ بود مدت خلافت وی سه سال و هشت ماه بود و به سال ۲۴۹ مستعین می خواست برای پسر خود عباس بیعت بگیرد اما به خاطر خردسالی او بیعت تأخیر انداخت پس از آن حکومت مکه و مدینه و بصره و کوفه را به او داد. (۳)

جنگ و درگیریهای مستعین و معتز بر سر خلافت

وقتی مستعین سامره را ترک کرد بدارسلام بغداد رفت. معتز و مؤئید را باز داشته با خود نبرده بود و از محمد بن وافق خوف داشت او را با خود برد پس از وی خواص و غلامان وی همدل شدند معتز را از بس و زندان بیرون آوردند با او بیعت کردند پس او به مجلس عام رفت و از مردم بیعت گرفت و برادرش مؤید ولیعهد خود ساخت. برادر دیگر خود ابواحمد را با عده و جمعی از غلامان سپاه به جنگ مستعین به بغداد رساند. (۴) در این جنگ محمد بن وافق از سپاه مستعین گریخت به لشکر معتز ملحق شد در نتیجه این جنگ به نفع معتز خاتمه پیدا کرد مستعین به شرط آنکه خود و خویشان و فرزندانش با همه اموالشان در آن باشند حاضر به تسلیم شد. معتز این شرایط و چیزهای دیگر را تعهد کرد بقید آنکه اگر این شرایط را نکنند خدا و پیامبر از او بری باشند و مردم از بیعت او آزاد باشند ولی بعدها که می خواست این پیمان را نکنند به مشکل گیر کرد. مستعین را باکسانش در واسطه بردند احمد بن طولون را بر او مقرر نمود در همان سال که سال ۲۵۲ بود معتز سعید بن صالح را به سوی مستعین فرستاد در نزدیک سامره سعید سرش را برید پس معتز برد و جثه اش را در راه انداخت بعداً گروهی از مردم دفن کردند پس از آن خلافت معتز عمومی شد

- تمة المنتهی ص ۳۲۳ و مروج الذهب ج ۲ ص ۵۴۲

- مروج الذهب ج ۲ ص ۵۵۹

حیة الحیوان

مروج الذهب ج ۲ ص ۵۶۸

تا سال ۲۵۵ ادامه داشت مدت خلافت او چهار سال شش ماه بود.^(۱) هنگامی سر مستعین را پیش معتر آوردند. مشغول به بازی کردن شطرنج بود گفتند یا امیرالمومنین این سر مستعین خلیفه مخلوع است گفت باشد همانجا تا از بازی فارغ شوم وقتی از جلسه شطرنج بازی فارغ شد سر را به حضورش خواست. (حیوه الحيوان ج ۱ ص ۱۲۲)

۱۳- خلیفه معتر بالله

به معتر خبر رسید که مؤید بر ضد او توطئه می کند او را با ابواحمد برادرش که از یک مادر بودند به زندان انداخت پس از او خواست که خود را از ولایتعهد خلع کند. با این جهت چهل عصابه او زدند تا خود را خلع کرد. آنگاه جمع از ترکان تصمیم گرفتند که مؤید را بیرون آورند به او بیعت کنند گویند وی را در لحاف مسموم پیچیدند و دو طرف آن را محکم کردند تا بمرد ترکان او را مرده بیرون آوردند علما و قضات از او دیدند کردند اثر از (زخم) در او نبود معتر به جای او برادر پدر مادر خود اسماعیل را ولیعهد خود ساخت.^(۲) اما در سال ۲۵۵ ترکان بر سرش ریختند او که خود را خلع نمی کرد با پاهایش وی را بروی زمین کشاندند با سیلی آنقدر زدند تا خود را خلع کرد به شرط که با کسانی خود آمان داشته باشد و محمدبن واثق را از زندان بیرون آوردند.

۱۴- خلیفه مهتد بالله

بجای او نشانند و معتر را به زندان بردند پس از شش روز در زندان کشتند. ابن واثق که لقبش مهتد بالله بود یازده ماه خلافت کرد. و راه خوبی پیش گرفت بود به مظالم رسیدگی و امر به معروف و نهی از منکر می کرد شراب و آوازه خوانی را ممنوع نمود اما خواص و یارانش تحمل نتوانستند بر او هجوم آوردند. مرد که با خنجر رگ گردن او را ببرد از خون او بمکید تا سیر شد. گفت ای یاران همانطور که هر روز از شراب سیر می شدم از خون مهتدی سیر شدم.^(۳)

به نقل دمیری بیضتین وی را مالیدند تا کشته شد.^(۴)

۱۵- خلیفه معتمد بالله

بیعت معتمد احمدبن جعفر متوکل در سال ۲۵۶ پس از کشته شدن مهتدی انجام شد معتمد مرد عیاش خوش گذران بود برای پسرش جعفر بیعت گرفته و او را المفوض الی الله نامید. تدبیر کارها بدست برادرش ابواحمد موفق افتاده بود او معتمد را حبس کرد تا اینکه روزی شراب زیاد خورد غشیان کرد و مرد. وقتی موفق بمرد معتضد به جای پدر به تدبیر امور پرداخت و جعفر المفوض را از ولایتعهدی خلع کرد.

۱- مروج الذهب ج ۲ ص ۵۶۸

۲- مروج الذهب ج ۲ ص ۵۸۴ و حیاة الحيوان ص ۱۲۲

۳- مروج الذهب ج ۲ ص ۵۸۷ حیاة الحيوان ص ۱۲۳

۴- حیاة الحيوان ج ۱ ص ۱۲۳

۱۶- خلیفه معتضد بالله

پس از مرگ معتمد عموی خود به خلافت رسید و آن به سال ۲۸۷ بود مدت خلافت معتضد نه سال و نه ماه بود مسعودی گوید: معتضد بی رحم و جسور و خونخوار بود طوری که بر کسانی که خشم می‌کرد می‌گفت تا گودالی بکنند و او را با سر فرو برند تا کمرش میان خاک بود نیم پائین تنه‌اش از زمین بیرون می‌ماند تا جانش از دبرش در آید و برخی دیگر را بازویش را می‌بستند گوش و بینی و دهان او را پر از پنبه می‌کردند و دم به دبرش می‌دمیدند تا آنکه بدنش باد می‌کرد و تنش بزرگ می‌شد آنگاه دبر را نیز با پنبه می‌بستند محکم و پر می‌کردند و رگهای بالای ابروی او را که چون رگهای شتر بزرگ شده بود می‌زدند و آن بیچاره جانش از آنجا بیرون می‌شد بسا می‌شد یکی را برهنه بالای قصر می‌بست از پائین با تیر می‌زدند وی سردابها داشت که انواع و اقسام شکنجه در آن بود و نجاح حرمی را بر آن گماشت بود که عهده دار شکنجه مردم بود فقط بزن و سختمان علاقه داشت او قصری ساخت به نام ثریا که در آن چهارصد هزار دینار خرج کرد طول قصر ثریا چهار فرسخ بود. (۱)

وقتی محمد بن حسن بن سهل را دستگیر نمود که برای یکی از طالبیان از مردم بیعت می‌گرفت معتضد گفت آنرا به او نشان دهد او در پاسخ گفت: بخدا اگر مرا کباب کنی بر ضد کسی که مردم را به اطاعت و امامتش خوانده‌ام گواهی نخواهم داد هر چه می‌خواهی بکن معتضد او را به میله دراز کشیدند... یاسر سه نیز بلند کردند روی آتش بگردانیدند تا چنانکه مرغ را کباب می‌کنند کباب شد و پوستش بترکید آنگاه بردند میان دو پل به دار آویختند. (۲)

در ایام او داعی علوی با سپاه فراوان از طبرستان به گرگان رفت و از آن سو محمد بن هارون با او در نبرد شد جنگی سخت درگیر شد محمد بن هارون فرار کرد و محمد بن داعی مجروح شد به اثر همان درگذشت بدروازه گرگان دفن و مزار شد.

۱۷- خلیفه المکتفی بالله

در سال ۲۸۹ معتضد درگذشت پسرش علی بن احمد معتضد المکتفی بالله خلیفه شد مدت خلافتش شش سال و هفت ماه بود مکتفی محبوسان را آزاد کرد و سیاهچالها را که معتضد برای شکنجه مردم داشت خراب کرد و منزلهای را که به جبر برای محل سیاهچالها گرفته بود به صاحبانش پس داد و پولهای میان آنها تقسیم کرد. در سال ۲۹۵ مکتفی مریض شد عباس وزیرش محمد بن معتمد را در خانه خود با قاضی محمد بن یوسف احضار کرد گفت اگر این کار را به سوی تو کشانیدم به نزد تو چه دارم؟ ابن معتمد گفت: نزد من همان پاداش و امتیاز و قرب و مقام که داری و سزاواری تو است وزیر گفت: می‌خواهم برایم سوگند یاد کنی محمد بن معتمد گفت اگر بی قسم با تو وفانمی‌کنم با قسم نیز وفانمی‌کنم قاضی گفت

همین تعهد صحیح است عباس وزیر گفت مکتفی بحال خود مانده کارش تمام است دست محمد را گرفت بیعت کرد. پس از آن مکتفی صحت یافت ترسید خلافت از دست فرزندان پدرش بیرون رود قاضی را احضار کرد برای ولیعهد برادرش مقتدر بیعت گرفت عباس به وزارت خود باقی ماند بیعت محمد را رها کرد او در زندان افتاد. (۱)

۱۸- خلیفه مقتدر بالله

مکتفی بالله در سال ۲۹۵ از دنیا رفت خلافت را به برادر سیزده ساله خود جعفر بن احمد المقتدر بالله گذاشت مدت خلافت مقتدر بیست و چهار سال و یازده ماه بود. به نقل طبری مقتدر همه کارها را به عباس سپرده بود عباس وزیر او بسیار جسور شده بود حتی به پیامبر خدا جسارت نموده بود گفته بود او مزدوری خدیجه بود مردم بر او هجوم آوردند او را کشتند و مقتدر را خلع کردند با عبدالله بن معزز بیعت کردند جنگ سخت به پا شد ابن معزز دستگیر و کشته شد جمعی از بزرگان نیز با او کشته شدند. (۲) از جمله احمد بن یعقوب قاضی را گفتند با مقتدر بیعت کن قاضی گفت او طفل نابالغ است بیعت با او جایز نیست سرش را بریدند دوباره مقتدر خلیفه شد در سال ۲۹۷ برای مقتدر پسری تولد یافت و دستور داد نام وی را بر علمها و سپرها و درهم و دینارها و آرم‌های دولتی بنویسند ولی این مولود نماند. (۳)

۱۹- خلیفه القاهر بالله پس از وی الراضی بالله خلیفه می‌شود

خلافت مقتدر تا سال ۳۲۰ ادامه داشت آن سال بدست مخالفین کشته شد بجای او القاهر بالله را خلیفه ساختند قاهر پسران مقتدر را با مادرش بازداشت کرد مادر مقتدر را سخت شکنجه کردند با تازیانه زدند سرش را بدرخت آویزان کرد بول او به رویش جاری شد قاهر در می‌گساری بی بند و بار و بی خود بود موقعی شراب می‌نوشید سوی فرزندان مقتدر می‌رفت با بعضی شان مهربانی می‌کرد به دست خودبانه‌ها می‌نوشانید اما به راضی می‌گفت تو نامزد خلافتی گاه به سر نیزه گاهی با چوب دستی به ناخنهایش می‌زد با اینهمه راضی از او اطاعت نکرد و خلافتش را قبول نداشت. (۴)

مدت خلافتش یکسال و شش ماه بود پس از وی راضی بالله خلیفه شد شش سال و یازده ماه خلافت کرد در سال ۳۲۹ خلافت به المتقی بالله منتقل شد وی سه سال و یازده ماه خلافت داشت در سال ۳۳۳ توزن ترک او را از خلافت خلع کرد مستکفی را بیاورد به جای او نصب کرد متقی را میل کشیده به بغداد بردند و عصا و خاتم را از او گرفتند به المستکفی بالله دادند چون این خبر به قاهر رسید گفت اکنون دو تا شدیم و

۱- تاریخ طبری ص ۶۸۵۶

۲- تاریخ طبری ص ۶۸۵۶

۳- ترجمه تاریخ طبری رخدادهای سال ۲۹۷ خلافت مقتدر

۴- دنباله تاریخ طبری ج آخر ص ۶۹۷۱

محتاج سوم هستیم.^(۱) پس از آن مثل ملوک طوائف درگیری های شدید شد مرتضی بالله را خفه کردند این معتر را بدن لخت کرده بین برف گذاشتند سراویل او را پر برف نموده نزد مقتدر آوردند. مقتدر در برابرش مشغول به خوردن شراب بود تاجان داد.^(۲) در یک زمان در بغداد سه خلیفه کور جمع شدند قاهر بالله متقی بالله مستکفی بالله.^(۳) جنایت هر لاحق بدتر از سابق و عمل هر خلف نارواتر از سلف بود...

علما و دین هر دو اسیر خلفاء غالب بودند علمای موافق پیروز و علمای مخالف در زندان یا فراری و گمنام بودند

آنچه ذکر شد خلاصه بود از کیفیت و چگونگی به مقام خلافت رسیدن خلفاء که به نام خلیفه رسول الله ﷺ به مردم فرمان روایی کردند با هر فن و فریب که مقدور شان بود چند روز قدرتی حکومتی را تصاحب کردند مطابق میل و دلخواه شان بر مردم تاختند و همه چیز را فدای عیش و نوش و خوش گذرانی خویش ساختند حتی نزدیکترین اقوام خود را کشتند برادر و فرزندان و پدر خود را سر بریدند همه را هم به پای اسلام ختم کردند. همه زشتیها را تحت عنوان دین انجام دادند، اشخاص معارض و مخالف را به اتهام خروج از اسلام و بهانه مخالفت با جامعه مسلمین سر بریدند خون و مالش را مباح کردند زبانش را قطع و کوتاه کردند که نمونه های شان را در این رساله مطالعه کردید این بود کیفیت بدست آوردن خلافت و شیوه رفتار خلفاء و زمامداران با مردم در امور سیاسی و اجتماعی اما در امور عبادی و دینی نیز بعد از (سی سال) دوره خلفاء اربعه برای عامه مردم نه خط و مذهبی واحد وجود داشت که مورد پذیرش عموم ملت باشد و نه کتابی جامع که شامل تمام احکام اسلامی باشد وجود داشت که به آن عمل کنند، نه رهنما و عالمی که بتواند به همه مسائل دینی پاسخ گوید و همه ی اقشار امت حرف او را پذیرا باشند. پس از فتنه بزرگ (قتل عثمان) جنگها و مخالفتها شروع شد بگونه ای که هدفهای جنگی و آرزوهای درونی بر مطالب دینی غالب آمد و قلبها به هوا و هوس بسته چشمها به مطامع دنیایی دوخته شد و عامه مردم در امورات عبادی و دین نیز در سلک کسانی در آمدند که در قالب نظامی غالب و پیروز بودند و تابع و پیروی حکام زمان شدند زیرا عالم ذیصلاح و قدرتمند دینی به طور که تمام مردم حتی خلیفه زمان تبعیت از او نماید در دوره هیچ یک از خلفاء وجود نداشت در واقع علما و دین هر دو اسیر دست خلفای غالب و صاحب قدرت بودند تنها عالمی سخنش پذیرفته بود که مطابق رأی خلیفه و مورد تأیید ایشان بود عالم مخالف یا در جس و زندان بود یا فراری و گمنام به عنوان نمونه: ابوحنیفه و سفیان ثوری از علمای مخالف و مشهور با خلفاء اموی و عباسی هر دو جناح مخالف بودند.

۱- مروج الذهب ج ۲ ص ۷۱۸ ترجمه فارسی

۲- حیوة الحیوان ص ۱۲۸

۳- تمة المنتهی ص ۴۰۸ و مروج الذهب، ج ۲، یکی از ممالک به نام ناصر در حدود دو هزار انسان را بخاطر یافتن آرامش و تفریح بقتل رسانید... و سلطان سلیم اول در قاهره کشتارهای برای انداخت که تعداد قربانیان مصری آن در یکی از آنها پنجاه هزار کشته بود که اعضاء بدنتشان قطعه قطعه در خیابانهای پلیتخت مصر انداخته شد به داه نخست بهر کتابت گذشت خلیفه راز بین برد. امام علی علیه السلام صوت عدالت، ج ۲، ص ۲۳۰

ابوحنیفه را هم حکام اموی شلاق زدند و هم خلیفه عباسی (منصور) و سفیان هم در دوره بنی امیه منزوی و گوشه نشین بود هم در دوره بنی عباس مخفی^(۱) و فراری بود اما شاگردان ابوحنیفه ابویوسف و محمد بن حسن که با هارون موافق بودند هم به آرزوهای دنیایی خود رسیدند و هم مذهب ابوحنیفه را پس از مرگش رایج و رسمی ساختند. پیوند ابویوسف را با خلیفه این چنین نقل کرده‌اند: یکی از فرماندهان سوگند را بشکسته بود بدنبال یک فقیه و چاره جوی بود ابویوسف به طورش آمد (و او با توسل به حيله‌ای فقهی) فتوا داد که کفاره بروی لازم نیامده فرمانده نیز در برابر این فتوا پولی به او بخشید و در نزدیکی خانه خود خانه‌ای برایش گرفت یک روزی هارون گفت: فقیهی برایم بجوی تا از او فتوا بپرسم. فرمانده ابویوسف را آورد ابویوسف می‌گوید: چون به یکی از اطاقهای راهرو رسیدم جوان خوش سیمائی که نشانه‌های شاهزادگی در او آشکار بود از من کمک خواست من متحیر شدم تا به نزد خلیفه رسیدم سلام کردم. پرسید در این باره چه می‌گوئی که اگر امام خودمردی را در حال زنا بیند آیا بر او حدی جاری کند یا نه؟ گفتم این کار واجب نیست تا این سخن را بشنید به سجده افتاد پس بامن در میان نهاد که همان پسری که از او کمک خواست می‌باشد (ظاهراً محمد امین بوده) پس از رد و جواب چند گفتم: مسلمانان بر اجرای حد به واسطه اقرار و بینه اجماع کرده‌اند اما چنین اجماعی درباره ثبوت حدبه واسطه علم قاضی ندارد هارون دیگر بار سجده کرد و آنگاه فرمود: مرا مالی فراوان دهند و از ماهانه فقیهان برخوردار کنند و همیشه در آن خانه که هستم بنشینم بعد از آن از سوی آن جوان و مادر و بستگانش برای من هدیه آوردند و این هدیه‌ها سرچشمه دارایی شد و بدین سان در میان آنان جایگاه خاص یافتم از آن روز پیوسته وضع روبه بهبود بود تا آنکه منصب قاضی القضاة را به من سپرد.^(۲)

به نقل سیوطی رشید به یکی از کنیزان پدرش دلبسته شد کنیز گفت: پدرت با من خوابیده به تو روانیست با من بخوابی خلیفه صبر نتوانست از فرط عشق ابویوسف را طلبید تا چاره جویی نماید ابویوسف گفت: یا امیرالمؤمنین بر شما لازم نیست گفته او را تصدیق نماید از کجا معلوم که وی راست می‌گوید: و (بهانه در کار نباشد) ابن مبارک این مسئله را شنید گفت عجیب قضیه شگفت آور است از کدام یک تعجب کنم از این خلیفه که دست به خون و مال مسلمین دراز کرده حتی به ناموس پدرش هم احترام نکرد یا از این کنیزی که چگونه تن و رضایت داد به هم خوابگی پدر و پسر یا از این فقه و قاضی شرع که چنین فتوایی به نفع امیرالمؤمنین صادر کرد که با هتک حرمت پدر آتش شهوتش را خاموش کند به گردن وی بگذارد.^(۳)

مرجعیت و مذهب اسلامی چگونه منحصر به چهار مذهب گردید؟

علمای اسلامی در قبال هیچیک از خلفا صاحب نظر واحد، متفق نبودند. احکام شرعی به واسطه

۱- مسح پا در قرآن مراجعه کنید.

۲- وضوی پیامبر ص ۳۳۸ به نقل از نشوار المحاضره ۱ / ۲۵۳ و مسح پا در قرآن

۳- تاریخ الخلفاء سیوطی ص ۳۳۴

علما موافق پا به پای خلفا پیش می‌رفت علمای غیر موافق ولو پیروانشان در اقلیت و ضعیف بودند به فتوای خود عمل می‌کردند هر یکی به نوبه خود نظر و رأی خود را حجت می‌پنداشت در بسیار جاها نظرشان مخالف نظر دولت و به ضرر دولت بود.^(۱) بخاطر بالا رفتن مذاهب و اختلافات دینی و مصالح دیگر تصمیم حکومت بر این شد که باب اجتهاد را ببندد چون تبعیت از مجتهدین مرده به نفع دولت بود علمای دیگر اعتراض نمی‌توانستند زیرا مجتهد زنده صلاحیت فتوا نداشت، هر که مخالف نظر خلیفه و زمامدار زمانش حرف می‌زد، محکوم و مخالف اسلام شناخت می‌شد محدث قمی انحصار مذاهب را این چنین نقل کرده است در زمان قادر بالله خواستند مردم رابه تبعیت بعضی از مذاهب جمع کنند برای که در همه ادوار خلفا از زمان اصحاب که هر کدام از صحابه و تابعین و من تبعشان تا این از من مذهب بنفسه داشتند ضبط آن ممکن نبود. اتفاق سران بر این شد که مبلغ سنگینی از صاحبان مذاهب بخواهند در برابر آن مذهبش را رسماً اعلان کند مذاهبی اربعه حنفی و شافعی مالکی و حنبلی دارای اقتصاد و نفوذ بیشتر بودند مبلغ مقرر را دادند مجوزی برای نشر عقاید مذهبی خویش گرفتند سید مرتضی علیه السلام به خلیفه قادر بالله گفت: صد هزار دینار بگیری مذهب شیعه را از حال تقیه خارج کنید به حساب مذاهب پذیرفت قرار دهید خلیفه قبول کرد سید کوشش کرد مبلغ هشتاد هزار دینار از عین مال خود آماده کرد بیست هزار دیگر را از دیگران نتوانستند حصول نمایند آنگاه صحت و جواز پیروی از این چهار به امضاء بزرگان (دولت) رسید مذاهب دیگر باطل و غیر رسمی اعلان شد.^(۲)

اما به نقل علامه مقرزیه این کار در سلطنت ملک بیبرس در سال ۶۶۶ صورت گرفت ملک بیبرس گفت: طلب علم و اجتهاد برای بیشترین فقط راه برای درآمد پول و جاه و مقام گشته هر کس به نام دین برای خود دکان باز کرده هر روزه به تعداد مذاهب و اختلافات آراء افزوده می‌گردد این افزودن بغیر از تشمت و نابودی احکام شرعی هیچ ثمر دیگر ندارد پس علما مصر را که بیشترین شان از طرفداران مذاهب اربعه بود جمع کرد چهار مفتی از چهار مذهب گرفت که هر یک بیانگری آرائی مذهب خویش باشد و مردم را دعوت نمودند که به نحوی الزامی باید یکی از این مذاهب چهارگانه را که به امضای بزرگان رسیده بپذیرند مذاهب دیگر غیر رسمی و پذیرفته نیست.^(۳)

تا اینجا خلاصه‌ای از حالات و خط سیر خلفاء که به حسب ظاهر خلافت کردند بود، هم اکنون گوشه‌ای از حالات و زندگی خلفاء دوازده گانه از اهل بیت علیهم السلام می‌پردازیم.

امامان که از جانب خدا برای هدایت مردم تعیین شده است

مطابق اسناد دست داشته شیعه که به برخی از آن در این کتاب اشاره شده اولین امام بعد از رسول

- اختلافات علما با احکام را به مسح پا در قرآن مراجعه کنید. ص ۲۴۹ تا ۲۹۲

- تمة المنتهی ص ۴۴۶

طالع‌المرکز ج ۳ ص ۲۳۵ یا ج ۲ ص ۳۰۲

خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام پسر ابوطالب و مادرش فاطمه دختر اسد پسر هاشم بن عبدمناف است از پدر و مادر هاشمی بدنیا آمده و به این جهت تمام صفات و مزایای این خاندان شریف در وجود او جمع شده است علی علیه السلام در داخل خانه خدا متولد شده و خدا نخواست پیشانی این مولود در برابر بتهای عرب به سجده آید و مانند آن بود که ولادت علی علیه السلام در خانه خدا مقدمه دوره جدیدی برای آن خانه و عبادت در آن گردید. (۱)

استاد عبدالفتاح میگوید: نوزاد کعبه و شهید محراب پا به جهان می گذارد! این نوع ولادت جز برای فرزند دلبنده فاطمه دختر اسد پیش نیامده است و این افتخار نصیب نتیجه دو فرعی بود که از مبدأ و ریشه هاشم روئیده فاطمه و ابیطالب فرعها و نوادگان آن ریشه شریف و اصل بودند همین که مردم متوجه شدند از هر سو به طرف این بانوروی آوردند تا او را کمک و دستگیری کنند و چشمهای خود را به طلعت این مولود یک خانه خدا میلادش و جامه کعبه پیراهنش بود بهره مند و سیر سازند مولود یک شرافت و کرامت از دو جهت او رافرا گرفت از یک سو وراثت خون پاک و نژاد تابناک از جهت دیگر شرافت میلاد فاطمه دوست داشت بوسیله او نام پدرش را زنده بدارد گفت نامش اسد یا (حیدره است) ابوطالب در انتخاب نام توفیق بیشتر داشت زیرا فرزندش را از جهت میلاد مانند اصل و نسب بلند پایش در مقامی بس عالی نگریست گفت: (بلکه علی است) (۲) در نام شریفش امتیاز دیگر است زیرا رسول خدا فرمود: نامش را علی بگذارید. مادرش گفت: بخدا سوگند که من از هاتفی شنیدم که گفت: نامش را علی نه اما من پنهان می کردم به روایت پدر و مادرش شب بدر کعب آمدند رو به آسمان نموده از پیش گاه خدا خواستند و گفتند: بین لنا بحکمک المرضی - ماذا تری من اسم ذالصبی در جواب شنیدند: فاسمه من شامخ علی - علی اشتقی من العلی (۳) صاحب ینابع الموده گفت لوح که در نام گذاری علی علیه السلام نازل شده بود تا وقتی که خانه خدا را به منجنیق نبسته بودند (در زمان یزید) موجود بود در آن حادثه این لوح با شاخ گوسفند که فدا اسماعیل آمده بود و بعضی آثار دیگر از بین رفت.

مسعود می گوید: پیامبر خدا علی علیه السلام را زیاد دوست می داشت به طوری که به فاطمه بنت اسد می گفت ای مادر گهواره علی علیه السلام را نزد رختخواب من قرار بده در موقع خواب علی علیه السلام گهواره جنبان او بود بگوش او ذکر خواب می گفت در وقت بیداری هم راز و سخن وی بود و گاهی وی را به سینه می چسپاند گاهی بدوش خود حمل و نقل می فرمود و شخصاً متصدی پرورش و تربیت علی علیه السلام میشد در شیرخوارگی شیر را در حلق علی علیه السلام می ریخت. (۴) علی علیه السلام نسبت به آن جناب در همه اوقات مانند سایه غیر مفارق بود نه از او جدا شد و نه دور گردید.

عبدالفتاح می گوید: از وقتی که او از مادر متولد شد یاد نداشت که یک روز خود را بر غیر دین

۱- نور الابصار شبلنجی ص ۱۵۷ و فصول المهمه ابن صباغ مالکی ص ۳۰ و تذکرة الخواص ص ۲۰ شخصیت حضرت علی علیه السلام نویسنده معروف مصر عباس محمود عقاد فصل ۳ ص ۶۷
 ۲- الامام علی ابن ابیطالب ج ۱ ص ۶۶ نویسنده عبدالفتاح و تذکرة الخواص ص ۱۵
 ۳- روضة الشهداء ص ۱۴۷ ملا حسین کاشف چ تهران و ینابع الموده
 ۴- اثابة الوصیة ص ۲۵۶ و طبقات ابن سعد

محمد ﷺ دیده باشد. سبب این امر گویا معاشرتش از آوان طفولیت با آن رهبر بزرگ بود پیش از آنکه کلمات مؤثر ایمان به کوشش رسد جاذبه که از دل به دل نفوذ می کند او را به طرف آن شخصیت مقتدر دلربا جذب کرد. (۱) از این رو نباید از رشکی که عایشه نسبت به علی می برد تعجب کنیم چه بسیار میدید که علی بیشتر وقت او را گرفته، و از همنشینی با پیامبر باز داشت و میدید چگونه به هم دلداده اند و هر چه وقت می گذشت انس آن دو بیشتر می شد با این حال نباید از او جز این انتظار داشت که در خود از جانب علی ﷺ احساس ناراحتی کند، او توقع داشت در اوقات فراغت پیامبر ﷺ وقت او را یکسره بگیرد و اینک می نگرد که پیش از یک سوم آن به او نرسیده دو قسمت دیگر نصیب علی و فاطمه ﷺ است تا آنکه زمان گشت و روزگار پیامبر گذشت و باز آتش کینه عایشه بر فرزند ابیطالب فرو نشست بلکه افزوده تر گشت زیرا پیش از آنچه از گذشته در دل گرفته بود می دید که این رقیب سرسخت در برابر پدرش استاده با او می ستیزد و به سلطنتش تن در نمیدهد. (۲)

یکروز رسول خدا ﷺ در گوشه ای با علی خلوت کرده با هم به نجوی پرداختند این گفتگو و نجوی در نظر عایشه به درازا کشید... خشمگینانه به طرف ایشان رفت تا حسدی را که در سینه اش میجوشید برون بریزد ناگهان بر سر علی ﷺ که نمی دانست چه گناهی مرتکب شده است داد کشید که من از هر نه روز یک روز با رسول خدا ﷺ هستم این یک روز را هم تو نمی گذاری با من باشد پسر ابیطالب علی کلمه به زبان نیاورد اما پیامبر با چهره پر از خشم فرمود: برگرد سر جاییت... به خدا قسم هیچکس از افراد خانواده ام یا دیگران بغضی او را در دل ندارد مگر اینکه از دایره ایمان برون رفته است. (۳)

هنگام مرگ چرا به وصایای پیامبر ﷺ عمل نشد؟

عبد الفتاح می گوید: عایشه در آخرین روزهای بیماری پیامبر کوشید که وی را به خانه خود برد و پرستاری کند و نگذارد پیامبر به خانه دخترش رود پس از آنهم تا توانست اندیشه و تدبیر خود را بکار انداخت تا حوادث مطابق نقشه اش انجام گیرد. در این وقتی که سپاه اسامه به سوی شام بسیج شده بود نزدیک بود ابابکر با آن سپاه از مدینه دور شود ولی در سر منزل (جرفی) قاصدی شتابان (از سوی عایشه) خود را به او رساند و از شدت یافتن مرض پیامبر ﷺ خبرش داد (ابوبکر برگشت) پس از این داستان بیماری رسول خدا ﷺ شدت یافت در این هنگام چشم به روی حاضرین گشود و فرمود: کسی بفرستید تا علی را نزد من خواند، عایشه بیدرنگ گفت: ای رسول خدا ﷺ چه شود که ابابکر را بخوانی حفصه چون این سخن شنید گفت چه خوبست عمر بیاید پس از اندکی هر سه در برابر پیامبر حاضر شدند همینکه چشم بروی آنان گشود از آن مقصود یک میخواست تنها با یک تن اینها در میان گذارد چشم پوشید و گفت: بروید اگر حاجتی بود شما را

۱- امام علی ابن ابیطالب ج ۱ ص ۱۰۳ و ص ۱۸۰، ابن حجر می نویسد به اجماع اولین کسی که اسلام آورده علی است او هرگز بت نپرستید برای همین به او کرم الله وجهه گویند، صواعق محرقة، ص ۷۲

۲- امام علی ابن ابیطالب ج ۱ ص ۱۸۰ و ص ۱۸۱

هنگام مرگ رسول خدا ﷺ ج ۱ ص ۹۴

خواهم خواند. (۱)

در یکی از این روزها که رسول خدا ﷺ حالش سخت بود به سوی اصحاب یک در محضرش بودند روی کرد و گفت (دوات و صفحه‌ای برایم بیاورید تا نوشته‌ای بنویسم که پس از آن دچار گمراهی نشوید...) عمر گفت رنج بیماری بر رسول خدا ﷺ چیره شده است! دیگری گفت: بیاورید تا رسول خدا ﷺ بنویسد... پس از این گفتگو اختلاف میان حاضران در گرفت دسته‌ای با چنین نوشته موافق بودند و دسته‌ای مخالف، زیرا در ذهن‌های چنین رفت که وصیت بیمار رنجور بر خاطرهای ناجور آید و در معرض شک و تردید واقع شود... (۲) هنوز آفتاب فضا را گرم نکرده بود که محمد ﷺ از دنیا درگذشت عقلها از سرها پرید مردم در اطراف مسجد جمع شده این عمر بن خطاب است که هولی مصیبت او را از خود بیخود نموده با شمشیر رو به مردم آورده تهدید می‌کند (کسانی از منافقین گمان می‌کنند محمد مرد به خدا سوگند او نموده، بلکه مانند موسی بن عمران بسوی پروردگارش رفت به همین زودی باز می‌گردد و دست و پای کسانی را که گمان می‌کنند مرده است قطع می‌کند... تا آنگاه که ابوبکر از (سج) رسید به مردم خطاب نمود (ای مردم هر کس محمد را می‌پرستد او از دنیا درگذشت و هر کس خدای را می‌پرستد او زنده است و نمی‌میرد و ما محمد الا رسول... دیگر دیده‌مانند که نگرید و دل‌نماند که نسوزد چون بر همه ثابت شد که او مانند موسی بسوی نرفته که بازگردد بلکه رفتنش بازگشت ندارد... آل محمد که ابابکر هم به آنان ضمیمه شده بود، مشغول تجهیز رسول خدا بودند در این بین شخصی در حجره را کوفت ابابکر را می‌طلبید ابابکر گفت مابه کار تجهیز رسول خدا ﷺ مشغولیم، طولی نکشید که دوباره در حجره کوفته شد همان شخصی است که باز ابوبکر را می‌خواند کاری پیش آمده که ناچار باید شرکت کنی ابابکر ناچار برون رفت (۳) مؤلف گوید: پس از آن ابوبکر با عمر و ابوعبیده در سقیفه رفتند گفتگوی بین این سه نفر و انصار طولانی بود در اینجا نیاوردیم خواننده مراجعه کند به کتاب مذکور

نشستید تا زیر دست شدید زاده ابن قحافه زمام را به دست گرفت

استاد فتاح دنباله مطلب را چنین مینویسد:

وظیفه که علی رضی الله عنه بر خود واجب می‌دانست تجهیز و غسل رسول خدا ﷺ بود همین وظیفه دردناک که سراپای وجود را می‌لرزاند و جگر را آتش می‌زد در همین روز برای سومین بار در حجره رسول خدا ﷺ را کوبیدند همینکه در گشوده شد براء بن عازب با چهره پر از اندوه و خشم حیرت زده و مضطرب عباس پرسید: براء! چه پیش آمده است؟ (پیشامد یک ای بنی هاشم، حضور در آن از شما فوت شد و کار از دست شما بیرون

۱- امام علی ابن ابیطالب ج ۱ ص ۲۳۱ تا ۲۳۸

۲- این قضیه چنان تأثیرات زشت و تلخ بعالم اسلام بخشیده که هنوز طعم زهر آگین آن از دماغ مسلمین نرفت چون هر گاه رسول اکرم ﷺ در نفس واپسین خود وصایا لازمه را به امت خود نوشته بود به سبب همان دستور ملت بیضا تا روز قیامت از خلاف و تفرقه مصون و از ضلالت و گمراهی مأمون می‌بودند. قاضی بهلول تاریخ آل محمد ص ۱۱۳

۳- امام علی ابن ابیطالب ج ۱ ص ۲۳۱ تا ۲۳۸

رفت عباس گفت: بگو، مترس) برآء به علامت یأس دستش را باز کرد و گفت: نشستید تا زیر دست شدید، و زاده ابن قحافه زمام را به دست گرفت. چه می‌گویی؟! (آری! انصار در بنی ساعده با اوبیعت کردند... مهاجران هنوز بیعت نکرده‌اند اکنون آنان در میان مسجد جمعند، من خودم پس از سقیفه با این دو چشمم دیدم که عمر در سمت راستش و ابن جراح در سمت چپش حرکت می‌کرد هر کس در میان راه به آنان برمی‌خورد دستش زامی گرفتند و جلو می‌بردند بخواهد یا نخواهد به دست ابابکر می‌مالیدند... از آن سو صدای مهممه از مسجد به گوش می‌آمد، کم‌کم صداها به تکبیر و تهلیل بلند در همان ساعتی که بدن رسول خدا در وسط حجره روی زمین بود و هنوز به لحد منتقل نشده بود که بانگ شادمانی و شعارها برای خلیفه پیغمبر برپا گردید. (۱)

استاد عقاد می‌گوید: آنچه بر ما مسلم و محقق است رسول اکرم صلی الله علیه و آله علی را خیلی دوست می‌داشت و محبت او را نسبت به مردم و مردم را نسبت به او جلب می‌کرد تا راه وصول بخلافت را برای او باز کند ولی نه از طریق الزام و اجبار بلکه از طریق اختیار...

چنانکه می‌بینیم پیامبر صلی الله علیه و آله جمعی را به سرکردگی علی علیه السلام و علی علیه السلام را به نمایندگی خود به طرف فدک فرستاد تا قبیله یهودی بنی سعد را وادار به اسلام نمایند و یا آنها را مورد حمله قرار دهند و همچنین او را بنمایندگی خود به یمن فرستاد تا مردم آنجا را دعوت به اسلام کند و ایضاً او را به نمایندگی خود به منا فرستاد تا سوره براءت را بر مردم بخواند و حکم خدا را در انجام مراسم حج مشرکین ابلاغ کند و همچنین او را به جای خود در مدینه گذارد و خود با مسلمانان برای جنگ به محل تبوک رفت و ایضاً در بسیاری از کارها مخصوص خود علی را به نمایندگی خود معین می‌فرمود. (۲)

جای دیگر می‌گوید: خلاف و تردید نیست در اینکه پیامبر علی علیه السلام را فوق العاده دوست می‌داشت و راه را برای او باز کرد و آتیۀ او را در نظر داشت سعی می‌کرد مردم او را دوست بدانند محبت وی را در دل و قلب عموم جای دهد تا وقت آن برسد که مردم خودشان او را به زمامداری و سرپرستی خود بپذیرند. (۳)

باز در جای دیگر می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام علاقه و محبت شدید داشت و در صدد بود که موقعیت او را برای تصدی امر خلافت مهیا کند تا در موقع خود مسلمانان او را به خلافت پذیرفته و موافق مقتضای وقت عمل نمایند. (۴)

استاد عبدالفتاح می‌گوید: بهر حال امامت از خصائص و لوازم وجودی علی علیه السلام بود در هر جامی رفت و هر جامی نشست امامت و خلافت با وجود مبارک احاطه داشت و این امر برای او موضوع مسلمی بود. (۵)

۱- امام علی ابن ابیطالب ج ۱ ص ۲۳۸

۲- شخصیت حضرت علی علیه السلام ص ۲۰۶

۳- همان، ص ۲۰۸

۴- شخصیت علی علیه السلام، ص ۲۱۱

۵- امام علی ابن ابیطالب علیه السلام، ج ۵، ص ۱۶۰

استاد عبدالفتاح اضافه میکند: احادیثی صریح وجود دارد که تصویر جانشین را بوضوح برای ما ترسیم می کند همچون حدیث غدیر و حدیث وصله کننده کفش و (غیره) و اما این احادیث رهنمائیها می باشد که با شایسته ترین فرد برای امیری و رهبری خلق اشاره می کند و مردم را به انتخاب او به خلافت مجبور نمی کند. (۱)

وی سخنانش را ادامه داده می گوید: هر چه بود: قریش نخواستند که پیامبری و جانشین با هم در خاندان هاشم باشد و دوست نداشتند علاوه بر پیامبری امیرالمؤمنین نیز در آن خانواده بماند، سروری دیگر پس از مرگ سروری به پاخیزد حکومت اختصاص به افراد آن خاندان داشته باشد... خشمشان علیه علی علیه السلام حسدشان نسبت به وی و ترسشان از اینکه گوشه گیری اوبیعتی را تباه سازد که علیرغم خاندان پیامبر با ابوبکر کرده بودند همه و همه آنان را به کار وادار کرد که سرانجام آن سلب میراث پیغمبر صلی الله علیه و آله از دوست برگزیده و پسر عمش بود و بیرون آورد امر خلافت از دست او عمر در آن گیر و دار میان دسته ای که در حمله به خانه وی را پیشتیبانی کرده اند فریاد میزند (قسم به کسی که جان عمر در دست اوست یا باید برون بیاید یا خانه را بر سر ساکنانش آتش می زنم...) نزدیک شد در زد تا به زور وارد شود علی علیه السلام پیدا شد... طنین صدای زهرا در نزدیکی مدخل خانه بلند شد طنین استغاثه بود که سر داده می گفت (پدر ای رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام از شدت اندوه با گلوی بغض گرفته انگشتانش را به قبضه شمشیر فشار می داد می خواست از شدت خشم در آن فرو رود... رویش را به طرف قبر محمد صلی الله علیه و آله برگردانید با او به مناجات پرداخت (برادر این مردم مرا ناتوان گذاشتند و اکنون می خواهند مرا به قتل برسانند... (۲)

واقعیت حقیقت آن است که بنی هاشم از میراث مادی و معنوی محروم شدند

استاد عقاد می گوید: علی علیه السلام هرگز تصور نمی کرد با قرابتی که با پیامبر داشت و خود یکی از فروع نبوت و از شاخه های آن مقام الهی بود و آنکه خود را از آن شجره طیبه و مهبط وحی خدا می دانست برای جانشینی رسول اکرم صلی الله علیه و آله تعیین و انتخاب نشود.

موضوعی که مسلم است این است که علی علیه السلام خود را احق و اولی و شایسته تر از سابقین خود می دانست و حق را با خود می دانست لذا عقیده امام این بود که او را از حقش دور کرده اند و فرمود: وقتیکه مهاجرین در روز سقیفه بر انصار احتجاج کردند و به نزدیکی نسب و خویش خود به رسول خدا استدلال می نمودند استدلال آنها مورد قبول واقع و بر انصار پیش جستند اگر دلیل آنها قانع کننده نبود پس ادعای انصار در جای خود باقی است و می دانست و پس از موضوع خلافت موضوع ارث به میان آمد و این امر سبب شد که فاصله بین دلها زیادتر و کناره گیری بین اصحاب بیشتر گردد (۳) و خلاصه قضیه ارث هم این است که

۱- امام علی ابن ابیطالب علیه السلام، ج ۵، ص ۱۶۰

۲- امام علی ابن ابیطالب علیه السلام، ج ۴، ص ۲۷۶ و ج ۱، ص ۳۲۷ مراجعه فرمائید به طور مفصل نقل نموده است.

۳- شخصیت حضرت علی علیه السلام، ص ۲۱۲

فاطمه علیها السلام دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و عباس عموی پیامبر ارث خود را فدک و سهم خیبر را مطالبه کردند و ابوبکر حدیث پیامبر که فرموده بود (ما جماعت انبیا ارث از خود نمی گذاریم و هر چه از ما باقی باشد صدقه و مال مسلمانان است و آل محمد صلی الله علیه و آله باید مثل سایرین از این اموال استفاده کنند) در جواب گفت: صدیقه طاهره از این جواب در غضب شد و تا موقع وفات با ابوبکر صحبت نکرد و امام جنازه فاطمه را در شب دفن کرد و اجازه نداد که ابوبکر بر جنازه اش نماز بخواند و گفته اند که علی علیه السلام تا شش ماه پس از وفات رسول اکرم با ابوبکر بیعت نکرد و بعد از وفات فاطمه به او پیغام داد که (نزد ما بیا کسی با تو نباشد) خلیفه اول بر امام وارد شد در حالیکه تمام بنی هاشم در خدمت علی علیه السلام بودند. (۱)

عبدالکریم خطیب می گوید: حق آن است که بنی هاشم پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله ذلیل و محروم شدند هم از میراث روحی (خلافت و جانشین پیامبر) و هم از میراث مادی (متروکات رسول خدا صلی الله علیه و آله از دستشان خارج شد).

در صحیح بخاری از عایشه نقل کرده است که فاطمه کسی را به نزد ابوبکر فرستاد و از وی حق میراث و آنچه خدا به او در مدینه و فدک اختصاص داده بود و بقیه خمس خیبر را مطالبه کرد ابوبکر در پاسخ به وی گفت: رسول خدا فرموده است: میراث از ما نیست و آنچه از ما می ماند صدقه است... فاطمه بر وی خشمگین شد و از وی قهر کرد تا از دنیا رفت و علی علیه السلام وفات او را به ابوبکر خبر نداد خودش بر وی نماز خواند و شبانه دفن کرد. (۲)

ابن عبد ربه در عقد الفرید (ج ۴) ص ۲۷۴ می نویسد: و من الذین امتنعوا من بیعت ابی بکر علی بن ابیطالب (و عباس بن عبدالمطلب) و زبیر بن عوام) مجمعوا فی دار علی علیه السلام فذهب عمر بن خطاب الی باب علی علیه السلام و لم یجبوا فقال عمر لعصابتی علی بقبس نار فقالت فاطمه: یا عمر اتحرق بیتی؟! یعنی علی علیه السلام و عباس و زبیر بن عوام به ابوبکر بیعت نکردند عمر با چند نفر دیگر به خانه آن حضرت روان و آنان را دعوت به بیعت نمود ولی علی علیه السلام و کسانی که بدورش جمع بود قبول نکردند در این حال عمر به اتباع خود امر نمود پاره آتش بیاورند فاطمه زهرا علیها السلام فرمود: ای عمر خانه مرا می سوزانی؟! (۳)

قاضی بهلول از محمد و جدی صاحب دائرة المعارف جلد سوم ماده خلافت چنین نقل کرده است علی علیه السلام و عباس و کسانی که با ایشان بود از بیعت ابی بکر امتناع نمود عمر با جمعیتی رفته آن حضرت را دعوت به بیعت کرد زبیر طرفدار علی علیه السلام با تیغ به عمر و اتباع او حمله نمود عمر امر به توقیف زبیر نمود سلمه به زبیر هجوم کرد تیغ را از دست او گرفت علی علیه السلام را برای اخذ بیعت نزد ابوبکر بردند و آنجناب مطالبه حق کرد ابوبکر اظهار کرد به تو جبر نمی کنم ولی عمر گفت یا علی خلاص نخواهی شد مگر اینکه بیعت نمایی

۱- همان و صواعق محرقة، ص ۲۴.

۲- علی بن ابیطالب علیه السلام بقية النبوة از صفحه ۱۶۱ تا ۱۷۶، مؤلف عبدالکریم خطیب. صحیح بخاری، ج ۵، باب غزوه

خیبر و صحیح مسلم، ج ۵ کتاب جهاد

عقد الفرید، ج ۴، ص ۲۴۷

علی علیه السلام فرمود: ای عمر کوشش بچیزی داری که نصف آن برای تو است امروز خلافت را برای او محکم می‌کنی که فردا به تو عودت دهد. علی علیه السلام فاطمه علیها السلام را سوار اسبی نموده به خانه اصحاب برده مطالبه حق خود کرد. (۱)

آیا سزاوار بود من بدن متطهر رسول خدا صلی الله علیه و آله را رها کنم؟

موقعی که خالد بن سعید فرماندار رسول خدا صلی الله علیه و آله در یمن وارد مدینه شد جمعی از اصحاب را به خانه علی علیه السلام دید روی به آنها آورد منظورش علی علیه السلام بود و گفت فرزندان عبدمناف خوشدل آرמידه‌ئید و از گرفتن حق خود دست برداشتید تا آنرا دیگری بدست گرفته امام فرمود: خالد این حق از آن ما بود که قریش نخواست آنرا به ما بدهد... ای وای بر قریش مگر در میان مردم کسی به مقام محمد صلی الله علیه و آله از تو نزدیکتر است؟ نه بخدا هیچکس همان حسد بود و کینه دیرین قریش. (۲)

و تنها کسی که او را تنها نمی‌گذاشت همسر بیمار و ناتوانش بود، زهرای ماتمزده در این مرحله زندگی بر خود لازم می‌دانست که به پاخیزد، دعوت کند، تا می‌تواند بکوشد او دوش به دوش شوهر مظلومش ایستاد و بازبان که تنها وسیله دفاعش بود به او یاری می‌کرد با این عمل خدیجه کبری را دوباره نشان می‌داد در این دفاع و کوشش با اخلاص و پر رنج تابلو گذشته را با سایه روشنهای آشکار و خطوط برجسته آشکار می‌کرد. گویا محیط و چهره همان مادر است که نمایان و زنده شده ولی همان کسانی که در آن روز به پدرش تا پای مرگ دست بیعت دادند و یارانش کردند این دختر را یاری نکردند، دیگر آن خوی عربی، آن روح پایداری آن خلق وفاداری از جان آنان رخت بر بسته بود، و خود شرمنده و سرافکننده بدین دگرگونی و ستمی اقرار می‌کردند می‌گفتند (ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله) ما با این مرد بیعتی کردیم و گذشت (فاطمه علیها السلام با تعجب و انکار جواب می‌دهد: (آیا دست روی دست می‌گذارید تا میراث رسول خدا صلی الله علیه و آله از خانه‌اش برده شود و در خانه دیگری جای گیرد؟) در برابر این اعتراض پاسخی نداشتند جز اظهار تأسف و عذر خواهی: (ای دختر رسول خدا... اگر شوهرت پیش از ابوبکر به ما روی می‌آورد ما از او روی نمی‌گردانیم علی به آنها می‌گفت: آیا سزاوار بود که من بدن رسول خدا را در خانه بگذارم و بیرون آیم و برای به دست آوردن خلافت با مردم بستیزم؟) (۳)

«من باور ندارم میراث فدک به تنهایی تا این اندازه خشم فاطمه علیها السلام را برانگیخت باشد؟»

فاطمه علیها السلام پوزش ابابکر و عمر را نمی‌پذیرد!

ابوبکر تصمیم به استعفا می‌گیرد!

همین که داستان شکایت زهرا بگوش ابابکر رسید گریست عمر هم هنگام حادثه گریست و چون آنرا نقل می‌کرد باز گریست از آنجا که این مرد ورای خشونت ظاهر رقت در باطن داشت، اشک می‌ریخت تا شاید

۱- تشریح و محاکمه در تاریخ آل محمد صلی الله علیه و آله، تألیف قاضی بهلول بهجت آفندی ص ۱۰۲، نقل از دائرة المعارف، ج ۳ ماده خلافت.

۲- امام علی بن ابیطالب، ج ۱، ص ۳۱۶

۳- امام علی بن ابیطالب، ج ۱، ص ۲۱۳

وجدانش بعد از شکایت که به گوش رسول خدا ﷺ رسیده آسوده شود و به رفیقش پیشنهاد کرد و گفت: (بیا با هم نزد حبیب رسول خدا رویم شاید که او را از خود راضی سازیم، چه ما او را سخت به غضب آوریم...) ابابکر بیدرنگ این پیشنهاد را پذیرفت زیرا او در پی فرصت بود تا شاید بتواند این بانوی عالیقدری که هیچ کس را مثل او دوست نمی داشت ملاقات کند و او را از خود راضی سازد ابابکر پیش از آنکه از رفیقش چنین کاری سرزند آرزو داشت فاطمه را ملاقات کند تا شاید کدورت فاطمه را درباره فدک که رسول خدا پس از خود آنرا به ارث گذارده و ابابکر بهره فاطمه را از آن برید محو سازد... هر دو با هم به سوی خانه فاطمه راه افتادند و از او اذن خواستند فاطمه رضی الله عنها نپذیرفت، باز اذن خواستند نپذیرفت چاره ای ندیدند جز اینکه به سوی علی روی آرند و از او درخواست کنند که از فاطمه اذن بخواهد، علی آندو را به خانه برد و از همسرش درخواست کرد که با آنان سخن گوید گویا در میان علی و آنان هیچگونه خصومتی پیش نیامده دوستی صمیمی یکدیگرند. هر دو وارد شدند و سلام کردند فاطمه جواب نگفت آمدند برابر او نشستند روی از آنان به سوی دیوار برگرداند، همی التماس کردند تا با آنان سخن گویند یا اذن شان دهد تا آنکه ابابکر اذن گرفت و گفت: ای حبیب رسول خدا ﷺ به خدا برای من خویشاوندی رسول خدا از خویشاوندی خودم محبوبتر است و ترا بیش از عایشه دوست می دارم آن روزی که پدرت درگذشت دوست می داشتم من پیش از او مرده بودم آیا باور می کنی که من تو را بشناسم و شرف و فضل تو را بدانم آنگاه حق و میراث را از رسول خدا از تو باز دارم؟! این را بدان که من از رسول خدا شنیدم که می گفت: (ما میراث پس از خود نمی گذاریم آنچه پس از خود گذاریم صدقه است. عبدالفتاح گوید: من باور ندارم که میراث فدک به تنهایی تا این اندازه خشم فاطمه را بر ابوبکر برانگیخته باشد، فاطمه این حدیث را بهتر از هر کس می دانست از پدرش شنیده باشد. او که نقشش همان نقش پدر بود به پیروی از پدر از دیگران اولی بود او مانند پدرش پیوسته از علاقه و آرزوهای دنیا رویگردان بود او از این جهت نزد خلیفه رفت و درباره فدک گفتگو کرد که رسول خدا چنانکه ام سلمه اظهار کرد و این قطعه زمین را به عنوان بخشش به فاطمه وصیت فرمود ابوبکر اظهار کرد که این حدیث را از رسول خدا نمی داند پس از آن نگذاشت در دست فاطمه باشد و شهادت ام سلمه را هم از این راه که شهادت در اسلام جز از دو مرد و یک مرد و دو زن پذیرفته نیست نپذیرفت... چون فاطمه دید که ابوبکر نمی خواهد این میراث به دست او باشد و دوباره شهادت بانوئیکه نباید در گفته اش شک کند شک کرد دست از آن برداشت و دیگر از خلیفه درخواستی نکرد اگر ابابکر گمان برده که فاطمه برای این مال ناچیز از او آزرده شد جواب فاطمه به ابوبکر این گمان را از میان می برد، چه در این جواب کمترین اشاره ای بدین موضوع نکرده است زیرا آن چنان که من می بینم در حریم طبع و خلق فاطمه علاقه و محبتی به مال نبود بخصوص که بر طبق گفته پدرش یقین داشت در این دنیا دیری نمی ماند. (۱)

آن دو را مخاطب ساخت گفت: شمارا بخدا سوکند می‌دهم آیا از رسول خدا نشنیدید که می‌گفت: خشنودی فاطمه خشنودی من است و خشم فاطمه خشم من است هر کس فاطمه را دوست بدارد مرا دوست داشته و دشمن بدارد یا به خشم آورد مرا بخشم آورده است. گفتند: آری ما این سخنان را از رسول خدا شنیدیم آنگاه روی دستان را سوی آسمان دراز کرد با سوز دل می‌گفت: من خدا و فرشتگان او را گواه میگیرم که شما دو تن مرا به خشم آوردید اگر رسول خدا ﷺ را ملاقات کردم شکایت شما را به او خواهم کرد^(۱) چه کلماتی که ضربه سخت شمشیر از آن سبکتر بود اکنون هر دو پی بردند که تا چه اندازه دل زهرا را به درد آورده چه خشمی را بر خود برانگیخته برخاسته خانه را ترک گفتند. ابوبکر دنیا در نظرش تیره و تنگ گردید و دیگر هیچ مقامی برایش ارزش نداشت و دلش نمی‌خواست با زندگی سر و کاری داشته باشد، بعد از آنکه از رضایت زهرا که نسیم عطر افشانی از رضایت محمد رسول خدا بود ناامید شد و می‌اندیشید که آیا روی از مردم برگرداند و در خانه خود بیاساید و اندوه خود را چاره سازد؟ پس امانت زمامداری را که گردن گرفته چه کند؟ راهی برای کناره‌گیری خود نمی‌دید جز آنکه نخست امانت و دست بیعتی که مردم به او داده‌اند بدانان برگرداند بدین قصد با خاطری گرفته به سوی مردم روی آورد تا بخواهد که او را از این مسئولیت آزاد نمایند ولی حوادث گذشته مانند امواج دوباره روی آورد این بار دستجات مرتد و مانع زکات تا چشم انداز مدینه پیش آمدند و این شهر در خطر محاصره قرار گرفت در چنین روزهایی که سپاه مسلمانان در زیر فرمان اسامه در سرحدات شام به سر می‌برد و در مدینه عده اندک و بدون وسیله باقی مانده بودند مرکز قدرت اسلام در برابر دشمنان مهاجم باز و بی دفاع گشته در این لحظه‌های دشوار مسلمانان هر چه می‌اندیشیدند راهی برای پذیرش پیشنهاد و استعفای خلیفه نمی‌دیدند زیرا می‌دیدند که به دنبال آن در داخل مدینه کشمکشهای روی خواهد داد و میدان برای دشمنیهای که در کمین نشستند باز خواهد شد از این جهت عموم مسلمانان یا سران که با خلیفه بیعت کرده بودند پیشنهاد او را برای استعفا نپذیرفتند و بیش از پیش پیرامون او را گرفتند تا نگذارند پایه و اساس اسلام از هم فرو ریزد...^(۲)

در دستختر از این اتهام قتل عثمان بود

هنگام محاصره عثمان عایشه به هوای مکه می‌خواست مدینه را ترک کند عثمان مروان و زید بن ثابت را فرستاد که سفر خود را به تأخیر اندازد، شاید بتواند انقلابیون را از او دور کند پاسخ عایشه به زید گفت: تو را چه بدین کار ابن ثابت که عثمان اساریف را تیول تو کرده است و ده هزار دینار از بیت المال پول به تو بخشیده است زید خجل مانده از گفتار شدید الحن عایشه برخود پیچید پس بر سر مروان فریاد زد پسر حکم گمان داری درباره رفیقت شک دارم بحق کسی که جانم در دست اوست دوست داشتم هم اکنون او را در

۱- امام علی بن ابیطالب، ج ۱، و الامامة و السياسة ابن قتیبه، ج ۱ / ۱۴ با اندک تفاوت

۲- امام علی بن ابیطالب، ج ۱، ص ۳۲۲ مراجعه فرمائید.

بره‌ی از تو بره‌هایم کرده سرش را بدوزم و بدریای نیلگونش بیندازم. (۱)

به ابن عباس که در آن وقت از طرف عثمان به امارت حجاج به مکه می‌رفت نیز گفت: ای پسر عباس داوند به تو یک زبان برنده و منطق رسا داده تو را به آن خدا قسم می‌دهم که نسبت به این مرد (عثمان) گویی کنی مردم را به زشتیهای او آگاه سازی همان گونه که می‌بینی مردم از شهرها آمده‌اند علیه او قیام کردند برای امر مهمی من طلحه را دیدم که برای خزائن اموال مسلمین در فکر تهیه کلید است اگر این امر به او مید مطابق پسر عمش ابوبکر رفتار خواهد کرد ابن عباس گوید: گفتم ای مادر اگر پیش آمدی کند مردم به رف رفیق ما اقبال می‌کنند (یعنی علی علیه السلام) عایشه (با نهایت خون سردی) گفت: این چه حرفی است من با مکابره و مجادله ندارم. (۲)

مردم او را وادار به توبه کردند و بعد او را کشتند!

خوانندگان محترم خوب این مطلب را متوجه باشند با اینکه عقیقتر و با تقوی‌تر از عایشه زوجه رسول صلی الله علیه و آله نداشتیم در موقع خروج از مکه معظمه وقتی شنید که مردم با علی علیه السلام بیعت کردند گفت: ای کاش مان روی زمین می‌افتاد و علی خلیفه مسلمانان نمی‌شد و دوباره داخل مکه شده برگشت و مکرر می‌گفت دا قسم عثمان مظلوم کشته شد و بخدا قسم خون او را مطالبه می‌کنم به وی می‌گفتند این چه حرفی است زنید با اینکه اول کسی که مردم را بر عثمان تحریک کرده شورانید شما بودید که مکرر می‌گفتید: نعثل را نید کافر شده است. حالا می‌گوئید: (مظلوم کشته شد) در جواب معترضین گفت: مردم او را وادار به توبه دند و بعد او را کشتند بلی من گفتم و همه گفتند گفتار امروز من بهتر از گفتار سابق من است این زن با آن م و فضیلت و موقعیتی که داشت این طور بگوید سایرین و کسانی که خون عثمان را مطالبه می‌کردند چه بگوید و بهر حال دانسته یک چیز غیر عملی را بهانه می‌کردند. (۳)

امام در یک موقع موضوع قتل عثمان را عنوان کرد و فرمود: باید کشندگان عثمان قصاص شوند یک به ده هزار نفر از لشکریان و تابعین امام نیزه‌های خود را بلند کرده فریاد زدند ما همه قاتل عثمان هستیم کسی می‌خواهد خون او را بگیرد باید از ما بگیرد و ما را قصاص کند امام در جواب کسانی که از او خواستند قتله را به دست آنها بدهد یا بقتل برساند فرمود: من آنچه را می‌خواهید و می‌گوئید می‌دانم با مردمی که اختیار ما به دست آنها است و بر آنها تسلط نداریم چه می‌توانیم بکنیم قتله عثمان ن‌هایی هستند که می‌بیند آدمهای شما و دهاتیهای خودتان به شورش برخاستند و همان مردم الساعه بن شما بوده و هر طور میل دارند با شما رفتار می‌کنند و با این حال تصور می‌کنید می‌شود کاری بکرد و یا یل شما رفتار نمود. (۴)

و باز در جای دیگر می فرماید این اصرار و تقاضای که می کنید از اخلاق جاهلیت است و این مردم که شما آنها را قاتل می دانید و مطالبه خون از آنها می کنید مردمان بی سر و پائی نبوده و دارای عقیده هستند و بعلاوه این چیزی را که از من می خواهید یک موضوع که متفق علیه مسلمانان باشد نیست بعضی عقیده شما را دارند و بعضی بر خلاف عقیده شما هستند و بعضی دیگر اصلاً در این باب عقیده ندارند و می گویند رسیدگی به این امور باید در موقع خود باشد و پس از آنکه کارها به جریان عادی افتاد و سر و صداها خوابید و آرامش برقرار شد و قول مردم مستقر گردید در آن وقت باید با این امر رسیدگی نمود بنابراین دست از من بردارید و در این کار تأمل کنید ببینید چه پیش آمدی می کنند بعداً مذاکره نمایند.

استاد عقاد پس از بیان این مطلب می گوید: اگر کسانی که مطالبه خون عثمان را می نمودند برآستی و حقیقت بود؟ راهی نزدیکتر به مقصود خود داشتند و آن این بود که امام قائم را تیبید نمایند تا قدرت او زیادتر شود و بتواند حدود خود را اقامه نماید نه اینکه قدرت او را گرفته و او را ضعیف سازند بقسمی که نتواند بوظیفه خود عمل کند پس چیزی را مطالبه می کردند که عملی نبود. (۱) و خود را ولی دم معرفی می نمودند که: در دوره زمامداری خودشان از بین رفت و فراموش شد و به آن (هیچگونه) اهمیتی ندادند. وقتی که خود معاویه بر مملکت اسلامی مسلط شد بهیچ وجه متعرض قتل عثمان نگردید، و در حقیقت ریشه و اساس و بهانه آن همه خون ریزی را فراموش کرد و عمداً تجاهر نمود هنگامیکه به مدینه وارد شد دختر عثمان بخاطر خون خواهی پدرش فریاد زد: (وا ابتاه) معاویه بوی گفت: ای دختر برادرم مردم دست اطاعت به طرف ما دراز کردند و ما هم با آنها امان دادیم و نسبت به آنها علی الظاهر مهربان شدیم و از آنها گذشتیم در حالیکه در خفا و پنهان به آنها بدبین هستیم. آنها هم علی الظاهر از ما اطاعت کردند ولی در پنهان حقدها و کینه ما را در دل دارند و هر فردی با شمشیر خود مواظب خود و یاران خویش می باشد اگر نسبت به آنها نقصی عهد کنیم، یا ابراز دشمن نمائیم آنها هم نقض عهد خواهند کرد و در آن حال نمیدانیم ما پیشرفت می کنیم یا آنها غالب می شوند و تو اگر دختر برادر امیر المؤمنین باشی البت بهتر است که تو را دختر یکی از مسلمانان معرفی کنند و البته در این حال عزیز تر خواهی بود. (۲)

برای چه مردم علی علیه السلام را رها کردند؟

«علی علیه السلام بر مبانی دینی تکیه داشت، مخالفین او بر پایه دنیا»

پس از قتل عثمان جامعه اسلام به شکل دو دسته متضدان در آمد دسته می خواستند خلافت مثل دوره رسول خدا برقرار باشد دسته ای دیگر می خواستند جریان امر خلافت مطابق اصول دنیا داری و سلطنت گردد، دسته خلافت و دست سلطنت در مقابل هم ایستاده منتظر بودند بر یکدیگر غلبه نمایند به عبارت دیگر بین خلافت دینی که علی علیه السلام مظهر آن بود و بین سلطنت دنیوی که معاویه مظهر آن بود

۱- شخصیت علی علیه السلام، ص ۱۴۷

۲- شخصیت علی علیه السلام ص ۹۹

اختلاف اساسی بود بنابراین هر جهت و سببی را که در ضدیت با علی علیه السلام گفته اند از آن جهات و عللی است که گویند را گول زده اند و یا گوینده خواسته است مردم را گول بزنند زیرا علت العلل همان است که گفتیم و تمام اسباب و جهات نارضایتی در آن مستتر و پنهان است یعنی اساس اختلاف همان اختلاف در مبدأ نظریه علی علیه السلام و سایرین است علی بمبادی دینی تکیه کرده بود ولی مخالفین او بر پایه دنیا و ثروت تکیه داده بودند. (۱)

علی علیه السلام می گفت: خدایا تو خوب می دانی که آنچه از ما آشکار شد بهیچ وجه بخاطر رقابت در امر حکومت و هیچگونه برخورداری از بهره های زاید نبوده است بلکه برای این بوده است که نشانه های گمشده دینت را مجدداً آشکار سازیم در مملکت تو اصلاح را پدید آوریم تا در نتیجه بندگان ستم رسیده ات از ظلم در امان مانند و حدود و احکام تعطیل شده ات به اجرا در آیند. (۲)

امام به چه کیفیت می بایستی عمل کند؟ آیا مطابق اصول دنیا داری یا مطابق اصول خلافت نبوت؟ آیا اموال مسلمین را به چه کیفیت مصرف کند بین سر دسته ها و رؤسای قبایل و عشایر و صاحبان نفوذ رؤسای قشون تقسیم نماید؟ یا اینکه آنها را ملزم کند که زندگانی زهد و تقوی یرا پیشه خود ساخته مثل دوره رسول خدا صلی الله علیه و آله با قوت لایموت جهاد کرده و اعلائی کلمه حق و اسلام را وجهه همت خود قرار دهند؟ در صورت دوم آیا نسبت به او وفادار می ماندند؟ یا با او دشمن و یا با دشمن او دوست شده او را تنها می گذارند؟ (۳)

تمام ولات و حکام که در دوره عثمان استفاده های سرشار نموده می دانستند که در دوره علی علیه السلام دیگر آن حسابها نیست و همچنین تمام آنهایی که به حکومت و ولایت طمع داشتند می خواستند در اموال مسلمین دخالت داشته باشند و خلافت جدید مانع مقصود آنها میگردید. بالتمام و همگی علیه امام قیام کردند. (۴)

در حقیقت مزیت امام سبب دوری وی از خلافت شد به این کیفیت که رؤسا و مشایخ عرب از امام مایوس بود می دانستند که علی علیه السلام کسی نیست که بشود از او اضافه از سهم سایر مسلمانان چیزی بگیرند عقیل از برادرش تقاضا کرد از بیت المال سهم بیشتر به او بدهد و چون امام تقاضای او را رد کرد او به طرف معاویه رفت و همچنین عبدالله عمر و عبدالله بن زعمه و عمر بن عاص و چند تن دیگر از اشراف و صاحبان نفوذ مجذوب عطا و بخشش معاویه شدند جمعی از آنها از دشمن او صرف نظر کرده تغییر عقیده دادند. (۵)

۱- شخصیت علی علیه السلام، ص ۱۰۰ و ۹۷
 ۲- امام علی بن ابیطالب علیه السلام، ج ۷، ص ۱۴۴
 ۳- شخصیت علی علیه السلام، ص ۱۶۲
 ۴- امام علی بن ابیطالب علیه السلام، ج ۷، ص ۵۴
 ۵- شخصیت علی علیه السلام، ص ۵۹

من از برادرت برای تو بهتر هستم آری برادرم دینش را بر کنیایش ترجیح داد تو دنیا را بر دینت

امام کسی نیست که در امانت خدا خیانت کند و با دادن بخشهای کوچک و بزرگ و گذاشتن مال مسلمانان در دست دوستان و خویشان در دلها نفوذ یابد. او نمیکند اما دیگران میکنند معاویه می کند فرمانروای شام ابا ندارد که بهر کسی خواست بدهد و از هر کس خواست باز دارد مال در نظر او خالص تعلق به خود او دارد تنها شهوتهایش بدون مراقب و بازرس حد آن را تعیین می کنند. علی علیه السلام بر سر عبدالله ابن زمعه رفیقش که تقاضای کوچک از بیت المال کرده فریاد می کشد این مال متعلق به من و تو نیست! درآمد مسلمانان و دخل شمشیرهایشان میباشد. اگر با آنان در جنگ شرکت کرده ای سهمی به اندازه هر یک از آنان داری و الا چیده های دست آنان برای دیگران نمی باشد ابن زعه دید پا بند علی به قانون از رفیق و برادر محکم تر است راه عقیل را پسندید به سوی معاویه رفت معاویه لب خند زد گفت: آمدن این دو نشانه خیر است نخستین قطره است. باران سیل آسا پشت سرشان منی باشد بندگان درهم و دینار بسیارند برخاست بر فراز منبر خطبه می خواند: به عقیل اشاره می کند (مردم شام... این شخص سروری قریش و فرزند سرور قریش است). فریب و گمراهی برادرش را شناخته به حقخواهان پناه آورده است همین که عقیل این افتراء کفرآمیز را شنید خشکمین شده حاضر نشد این توهین و ستم را تحمل کند، لذا با خشم غریب (... افراد لشکر برادرم را شناختم بخدا قسم همه مهاجران و انصار در آن هستند و سوگند به خدا هیچ یک از اصحاب رسول صلی الله علیه و آله را در لشکر معاویه ندیدم، سر و صداها از هر سو بلند شد معاویه با نرمی و بردباری به او سخن میگوید شاید خشم او را آرام سازد آنگاه سیصد هزار دینار به او می دهد و آهسته به گوش او می گوید: من از برادرت برای تو بهتر هستم این بخشش گران پیر مرد کور را از حق منحرف نکرد بلکه فوراً بالحن استهزاء آمیز پاسخ داد راست گفתי زیرا برادرم دینش را بر دنیااش ترجیح داده تو دنیایت را بر دینت ترجیح داده ای. (۱)

یکی از کارگزاران علی علیه السلام مصقلة بود که پانصد هزار درهم از بیت المال برداشته بود امام وی را ملزم به پرداخت آن نمود به رفیقش گفت: بخدا قسم اگر پسر هند یا پسر عفان این مبلغ را از من طلبکار بودند از آن می گذشتند ندیده ای که چگونه عثمان هر سال یکصد هزار درهم از خراج آذربایجان را به اشعث می داد؟ رفیقش گفت: امام با این نظر موافق نیست و از هیچ مقدار آن در نمی گذرد او هم به سوی معاویه فرار کرد پسر هند هم با آغوش باز در بر گرفت. (۲)

نجاشی شاعر در ماه رمضان شراب خورد به دستور امام علاوه بر هشتاد تازیانه که حد شراب بود بیست تازیانه بیشتر به او زدند عده ای از اقوام او از جمله طارق ابن عبدالله به امام اعتراض کردند که وی همیشه با اشعار خود مدح و ثنا امام می گفت و پسر هند را هجومی کرد نه تنها مراعات و حفظ آبروی او و بستگانش ملاحظه نشد بلکه بیشتر هم زدند امام فرمود: مگر غیر از این است که او یک تن از مسلمانان که

۱- امام علی بن ابیطالب علیه السلام، ج ۴، ص ۱۵۸

۲- امام علی بن ابیطالب علیه السلام، ج ۷، ص ۵

مصارف و خرج خانه را حساب گرفت مازاد آنرا پنجاه هزار درهم بود استثنا کرد بعد فرمود پانصد دینار که نزد تو بود چه کردی؟ گفت: حاضر است (می خواستم برای که نیازمند نشویم) نگاه داشتیم فرمود بیار پس آن را هم آورد همه دراهم و دینارها را به آن مرد داد و عذر خواهی نمود. (۱)

او سرور جوانان بهشت و یکی از دو نفری است که دودمان پیامبر منحصر از نسل آنان بوجود آمد و یکی از چهار نفری است که رسول خدا ﷺ با آنان به مباحله نجران حاضر شد و یکی از پنج نفر اصحاب کسا و یکی از دوازده نفری است که خدا فرمانبری آنان را بر بندگانش واجب و فرض ساخته و او یکی از کسانی است که در قرآن کریم پاک و منزّه از پلیدی معرفی شده و یکی از کسانی است که خدا دوستی آنان را پاداش رسالت پیامبر دانسته و یکی از آنان که رسول خدا ﷺ ایشان را هم وزن قرآن و یکی از دو دست آویزگران وزن قرار داده و او ریحانه رسول خدا ﷺ و محبوب اوست و آنکس است که پیامبر دعا می کرد خدا دوست دار هر که او را دوست بدارد. (۲)

علت صلح امام حسن علیه السلام با معاویه چه بود؟

درباره امام حسن علیه السلام آنچه بیشتر مورد توجه و پرسش است مسئله صلح است، چرا با معاویه جنگ نکرد و صلح کرد؟ بعضی به خاطر ناآگاهی از جهت صلح، عدم شناخت مقام امامت از این صلح تحمیلی برداشتهای ناصحیح و غلط کردند گفتند اگر معاویه شایستگی این امر (خلافت) را نداشت، حسن علیه السلام خلافت را به او واگذار و صلح نمی کرد البته برای کسانی که ایمان و شناخت کامل درباره امامت دارند و آنرا یک منصب الهی دانسته در برابر آن تسلیم اند، اعتراضی ندارند و این نحو توجیهاات و سوء استفاده های ناروا همیشه از سوی طرفداران بنی امیه (۳) مطرح بوده است اینک برای روشن شدن مطلب مطالبی بیان می شود: بعضی از مسلمانان عادت کرده اند برای تصدی امر خلافت هر آنکس را بپذیرند که بتواند آنرا برای خود ادعا و احراز کند یا بزور تصاحب نماید ولی حقیقت غیر از این است.

اگر دین، در منطق اسلام آن چیز است که پیامبر خدا ابلاغ می کند زیرا فقط اوست که از روی هوس سخن نمی گوید و گفته اش وحی الهی است... و اگر خلیفه در نظام اسلامی آنکس است که پیامبر به حکم آنکه بالاترین مرجع در اثبات و نفی است او را بدین مقام منصوب می کند... پس حسن بن علی علیه السلام بی هیچ گفتگو، خلیفه شرعی است؛ مردم با او بیعت بکنند یا نکنند رسول اکرم صلی الله علیه و آله او را به نام نشان در ردیف خلفای دوازده گانه اش معرفی کرده است و باز هر دو فریق متفقند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله به او و برادرش فرمود: شما هر

۱- نور الابصار، ص ۲۲۶

۲- صلح امام حسن علیه السلام، ص ۴۰ و تذکرة الخواص، ص ۱۷۸

۳- مانند ابن حجر مکی در صواعق و تطهیر لسان که آن کتاب را در دفاع از معاویه نوشت گفت اگر معاویه شایستگی خلافت را نداشت امام حسن به او خلافت را واگذار نمی کرد و صلح را دلیل بر صحت خلافت وی دانست خواننده عزیز صفحات آینده را با دقت مطالعه فرماید تا اشتباه و شبه اندازی های مخالفین بر شما روشن گردد.

دو امام و پیشوا و مادرتان را حق شفاعت است. (۱)

پدرش امیر المؤمنین هنگامیکه بیمار شد به او دستور داد که در نماز بر مردم امامت کند... او را به این صورت وصی خود قرار داد پسر من تو صاحب مقام و صاحب خون منی و خاندان و فرزندان دیگرش و رؤسای شیعه را برای این وصیت گواه ساخت کتاب و سلاح خود را به او تحویل داد و پس فرمود: پسر من رسول خدا به من دستور داده است که تو را وصی خود سازم و کتاب و سلاح را به تو تحویل دهم همچنانکه آن حضرت مرا وصی خود کرده و کتاب و سلاحش را به من داده است و مرا مأمور کرده که به تو دستور دهم در آخرین لحظات زندگی آنها را به برادرت حسین علیه السلام بدهی پس به حیسین رو کرد و فرمود: به تو امر فرموده است که این همه را به این پسر تو واگذار کنی و پس دست علی ابن الحسین را گرفت و گفت: رسول خدا به تو نیز دستور داده که آنها را به پسر محمد بن علی بسپاری. به او سلام پیامبر و مرا برسانی. (۲)

نصوص فراوان و گفته‌های صریح از پیغمبر که از طریق شیعه متواتر و قطع است (در اثبات امامت) و هم روایتی با متن روشن و دلالت آشکار از طریق غیر شیعه، امامت را در دوازده نفر و همه از قریش منحصر می‌سازد. (۳)

در همین ضمن یا به مناسبتی دیگر نام یک یک آنان را نیز معین می‌کند تا آخرین نفر که مهدی منتظر است... و همچنین نصوص و گفته‌های صریح از هر امام به طور خاص امام و پیشوای واجب اطاعت بعد از خود را تعیین می‌نماید علاوه بر اینها، تفوق علمی و عملی و اخلاقی و کرامتهای هر یک از امامان نیز دلیل‌های وجدانی دیگری می‌باشند که دو نوع دلیلی قبلی را تأیید می‌کنند، این روش شیعه‌ی امامیه در اثبات امامت است در این میان بیعت کردن مردم، شرط امامت امام نیست، مردم می‌باید با کسیکه نصوص و گفته‌های صریح پیغمبر صلی الله علیه و آله بر او منطبق است بیعت کنند و امامیه بیعت کسی دیگر را صحیح نمی‌دانند و با کسی که دارای این خصوصیت نیست، جز در موارد اضطرار و ناچار بیعت نمی‌کنند. بر اثر شرایط زمان و انگیزه‌ها و موجباتی که این شرایط را می‌سازند چنین پیش آمد که مردم از میان خلفایی واقعی رسول اکرم صلی الله علیه و آله که نصوص پیغمبر بر آنان تطبیق میکرد فقط با دو نفرشان بیعت کنند و آن دو نفر امیر المؤمنین علی و فرزندش حسن مجتبی علیه السلام بودند. (۴)

امام حسن مجتبی علیه السلام در سال پنجاه و یک هجری بواسطه زهری که معاویه به دختر اشعث فرستاد به سن ۴۷ سالگی به شهادت رسید در موقعی شهادتش اسم اعظم خدا و میراث انبیاء و آن امر وصیتی که امیر المؤمنین به آن حضرت تسلیم کرده بود به امام حسین علیه السلام تسلیم نمود و مدت ۷ سال و ششماه با جدش رسول خدا و ۳۰ سال با پدرش علی علیه السلام و ده سال هم مدت امامتش بود، امام حسین علیه السلام خواست او را نزد

۱- اتحاف بحب الاشراف، تألیف شبرای شافعی، ص ۱۷۹ و نزهة المجالس، تألیف صفرای شافعی، ج ۴، ص ۱۸۴

۲- صلح امام حسن علیه السلام، ص ۷۷، نقل از اصول کافی، ص ۱۵۱ و کشف الغمه، ص ۱۵۹

۳- مثلاً صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۹۱ و بحار، ج ۱، ص ۱۸۳

۴- بحار، ج ۱، ص ۱۸۳ و کشف الغمه، ص ۱۵۹

جدش پیامبر دفن کند ولی عایشه بر استر خود سوار شده آمد و مانع گردید و مردم را بر علیه امام حسن علیه السلام تحریک کرد ابن عباس به او گفت یکروز بر شتر و یکروز بر استر سوار می شوی و خود را از پشت پرده پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نمایان می کنی. (۱)

توبه هیچ بابت شایسته‌ای این مقام نیست

بعد از دفن پدرش روز ۲۱ ماه رمضان امام حسن علیه السلام به منبر رفت پس از حمد و ثناء خدا و رسول فرمود: در این شب خداوند متعال مردی را به سوی خود خواند که نه درگذشتگان نظیری داشت نه د رآیندگان کسی بود که با جان خود با رسول خدا صلی الله علیه و آله جهاد می کرده هنگامی رسول خدا صلی الله علیه و آله او را با پرچم اسلام به میدان جهاد می فرستاد جبرئیل از سوی راست و میکائیل از سوی چپ او را در میان می گرفتند و از میدان باز نمی گشت مگر آنگاه که خدا پیروزی نصیب او کرده بود و در شب وفات کرد که موسی در آن شب جان سپرد و عیسی به آسمان رفت و قرآن در آن شب نازل گشت. (۲)

گریه سرتاسر مسجد را فرا گرفت آنگاه مراسم بیعت شروع شد برای دومین بار در تاریخ آل محمد صلی الله علیه و آله مردم از روی رضا و اختیار با خلیفه‌ای بیعت کردند پس از پایان بیعت دوران حکومت خود را با این خطابه تاریخ آغاز کرد در قسمتی از این خطابه چنین گفت ما حزب پیروزمند خدا و خویشاوندان نزدیک پیامبر و خاندان پاک اوئیم یکی از دو بازمانده گرانقدر رسول در میان امت و ثانی قرآن که در آن تفصیل هر چیز هست و از هیچ سو باطل را بدان راه نیست مائیم پس در تفسیر قرآن از ما باید یاری جست که برای تأویل آن به گمان عمل نمی کنیم به حقایقی آن یقین داریم و از ما فرمانبرداری کنید که اطاعت ما واجب و با اطاعت خدا و رسول مقرون است...

پس از منبر فرود آمد کارگزاران شهرها را مرتب ساخت احکام امراء را صادر کرد و نامه به معاویه نوشت در قسمتی از آن چنین گفت: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت یافت بر سر میراث حکومت او در میان عرب منازعه در افتاد قریش گفتند ما عشیره و خویشاوندان اوئیم و رواینست که شما بر سر حکومت او با ما مخاصمه کنید عرب این حجت را از قریش پذیرفت و آنها را گرامی داشت و مسند را تسلیم آنان کرد پس آنگاه ما به قریش همانرا گفتیم که قریش به عرب گفته بود ولی او همانند عرب با ما به انصاف نگرانید حجة که خود اقامه کرده بودند از ما نپذیرفتند ستم و جفا درباره ما روا داشتند و خود زمام کار را به دست گرفتند...

از اینکه جمعی حق ما و حکومتی خاندان ما را بناحق از ما گرفتند بسی در شگفت بودیم لیکن از آنجا که آنها مردمی با فضیلت و سابقه در اسلام بودند از منازعه با ایشان چشم پوشیدیم مبادا که منافقان و مخالفان دین دستاویزی برای شکست دین بیابند یا راهی بسوی اخلاگری و فساد پیدا کنند ولی امروز ای

۱- اثبات الوصیة، ص ۲۹۸ و تذکرة الخواص، سبط ابن جوزی، ص ۱۹۲، فصول المهمة به نقل ابن حجر مروان مانع شد، صواعق، ص ۸۳.

۲- مقاتل الطالبین و کامل ابن اثیر و فصول المهمة، ص ۱۶۰، یکی از تهمت‌هایی که به آنجناب زدند مسئله ازدواج است گفتند ۷۰ یا ۲۰۰ و ۳۰۰ زن گرفت که ما در کتاب رهبران آسمانی بیان کردیم. رجوع نمائید.

معاویه بجا است که همه کس از دست اندرکاران تو بدین منصب در شگفت فرو رود چه تو به هیچ بابت شایسته‌ای این مقام نیستی نه فضیلت ستوده‌ای از تو بیاد است و نه اثر نیک و پسندیده‌ی... افزون از همه آنکه تو دست پرورده‌ی یکی از گروههای معاند و فرزند سر سخت‌ترین دشمن قریش رسول خدا ﷺ و قرآنی... خدا بینای کار تو است و عنقریب بر او وارد خواهی شد و خواهی دانست که پایان کار به سود کیست؟ (۱)

حرام خدا به واسطه اجتهاد و صحابه بودن حلال نمی‌گردد

اگر راه کوتاه کردن دست شرارت بار معاویه از سر اسلام واقعی که جلوه‌گاه آن برگزیدگان آل محمد ﷺ و بازماندگان با اخلاص حزب خدایند منحصر در این است که معاویه بر سلطنت دست یابد، بگذار این دست شریر و ناپاک این دنیا را با همه‌ی شهوات و هوسهایش بغنیمت برد برای حسن و بازماندگان حزب خدا همان عقیده و مسلک و مرامشان باقی بمانند مگر برای پسر رسول خدا ﷺ عیب و نقصانی است که دنیا را برای اهل دنیا گذارد؟ یا خللی در سمت الهی امامت و پیشوای که نه قابل تغییر و انتقال است و نه پذیرائی ضعف و شکست وارد می‌آید؟ نه خیر بلکه مرحله‌ی باریکی از مراحل تاریخی اسلام است یعنی مرحله‌ی تفکیک خلافت حقیقی از حکومت یا تفکیک پیشوای دین از سلطنت تفکیک سلطه‌ی دنیوی از سلطه‌ی معنوی و روحی به عبارت واضح تر جدای امام خدای از امام مردمی امامی که در مرگ و زندگی چیزی جز کلمات خدا در زبان ندارد اقموا الصلاة و اتوا الزکوة و کتب علیکم الصیام، لله علی الناس الحج البیت و رهبر یا ستمگری که آشکار به مردم می‌گوید: من برای آن نجنگیدم که نماز بخوانید یا روزه بگیرید و حج بروید جنگ من برای این بود که بر شما فرمانروایی کنم و شرطهای آزمایشی خلافت که شده همه زیر پای من است. (۲) آری، سخت‌ترین مرحله امتحانی این امت و بزرگترین فتنه در اسلام است فتنه‌ای که اختصاص به ستمگران ندارد با همه دست در گریبان است چون همه چیز بستگی به مقام خلافت دارد اگر خلیفه ناحق بود همه‌ی اعمال بر باد است لذا شناخت و پیروی از خلیفه‌ای راستین خدا و رهبری دین در رأس همه‌ی اعمال و مقدم بر همه احکام دین است چنانچه اشتباه در تشخیص خلافت اشتباه در همه قوانین اسلام و بیراه رفتن است وقتی معاویه پیمان شکنی کند به شرایط صلح عمل نکند همه مردم به طرفداری او عمل گمراهی او را توجیه کنند بر اینکه او اجتهاد کرده (۳) همه در اشتباه و راه باطل رفتند برای که گناه گناه است از معاویه باشد یا کسی دیگر فرق ندارد حرام خدا به واسطه اجتهاد و صحابه بودن حلال نمی‌شود.

صحابه بودن اگر مزیت است برای مؤمن است نه فاسق و عهد شکن

معاویه با وجود که در صلح نامه تعهد کرده بود که علی علیه السلام را به بدی یاد نکند و همچنین قصد سوء

۱- صلح امام حسن علیه السلام، ص ۶۴، شیخ راضی آل یاسین به نقل از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴ ص ۱۲ و مقاتل الطالبین ص ۴۹

۲- مقاتل الطالبین، ص ۶۶ و صلح امام حسن علیه السلام

۳- العیون فی مناقب ائمه اطهار، ص ۱۱۰ و ۱۲۰.

نسبت به حسن و حسین نداشت باشد پس از آنکه صلح برقرار شد دلش آرام گرفت خطبه‌ای خواند و در آن جسارت به علی علیه السلام نمود.

حسین خواست به او پاسخ دهد، امام حسن علیه السلام خودش برخاست و گفت ای که نام علی علیه السلام را بردی! من حسنم و پدرم علی علیه السلام است و تو معاویه و پدرت صخر است مادر من فاطمه علیها السلام است و مادر تو هند جدی من پیامبر است و جدی تو عتبه جده‌ی من خدیجه است و جده تو فتیله خدا لعنت کند از ما دو نفر آنرا که نام و نشانش پستر و اصل و تبارش ننگین تر و گذشته‌اش شرارتبارتر و سابقه‌ی کفر و نفاقش بیشتر است اهالی مسجد فریاد برآوردند آمین. (۱)

چه خوب شتری است شتری شما و چه خوب جفتی هستید شما!

روح آدمی گاه در آن لحظه که دستخوش درد ورنج و گرفتار ترکتازی اندیشه‌های تلخ است ناگهان طراوتی فیض بخش و مبارک می‌یابد؟ از تنکنا به کشایش و از نومیدی به امیدوار از جرأت و تردید به ثبات و استقراری امید افزا راه می‌یابد او در حالت کنونیش از ناملایماتی که احاطه‌اش کرده بود و برآینده‌اش از این دشمن بیباک و بی‌اعتنا به مقدسات بیمناک بود و می‌اندیشید که اگر دست در دست او گذارده و با او صلح کند او چنان به خود و انخواهدش گذارد که بر آئین جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتار کند... (۲) ولی این اتفاق جدید او را ب فکر یک ثلث قرن عقب برد و او ناگهان خود را در میانه سرزمین نبوت و جایگاه وحی و در احاطه‌ی جمع مهاجر و انصار مشاهده کرد رؤیای لذتبخشی که سرپای او را فرا گرفته و آلام را از یاد او برد اینک این جد بزرگوار اوست و این حکومت نبوی است در خاندان او و این ستارگان آیات کریم قرآن است که لحظه به لحظه از آسمان علم خدا فرو می‌ریزد گوئی قاصد آسمان است به سوی زمین و جز در خانه‌ی آنان هم فرود نمی‌آید و این پدر اوست... وزیر پیامبر و مجاهد بزرگی که مهتران عرب را در مقابل کلمات خدا خاضع ساخت گوی هم اکنون از کشودن قلعه خیبر باز می‌گردد و این مادر اوست طاهره‌ی بتول که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به مباحله برد و او به حق سرور زنان جهان است... این خاطرات آنچنان گیر او جذاب بود که بر سراسر وجود او مستولی شد. مثلاً ناگهان جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله را بیاد آورد که او را بر دوش راست و برادرش حسین را بر دوش چپ نشانیده است ابوبکر به آنان برخورد می‌کند و به این دو می‌گوید: چه خوب مرکبی دارید بچه‌ها! و رسول خدا می‌گوید: و چه خوب سوارانند این دو و این بچه‌ها مایه‌ی دلخوشی منند از دنیا (۳) و باز آنروزی را بیاد آورد که جدش بروی زانو خم شد و او را بر پشت خود نشانید برادرش حسین را هم با او نشانید و آنگاه به آندو گفت: چه خوب شتری است شتر شما و چه خوب جفتی هستید شما.

باز روزی را بیاد آورد که جدش در حال سجده بود و او آمد تا بروی گردن آن حضرت که نماز می‌گذارد

۱- مقاتل الطالبین، ص ۶۷، صلح امام حسن علیه السلام، ص ۱۶

۲- از سخنان آن حضرت صلح حسن علیه السلام، ص ۲۲۷

۳- همان، به نقل از المحاسن و المساوی بیهقی، ص ۴۹

نشست و روزی را که جدش در حال رکوع بود و او از میان دو پای او عبور کرد و روزی دیگری را که به جدش گفتند: ای رسول خدا ﷺ تو با این پسر یعنی حسن رفتار میکنی که با هیچکس دیگر نمی‌کنی و جدش فرمود: این مایه‌ی دلخوش یمن است و این پسرک من سیدی است که خدا بدست او میان دو گروه مسلمان صلح خواهد داد.

و بیاد آورد که روزی برگردن جدش رسول خدا ﷺ که در مسجد خطبه می‌خواند بالا رفت تا حدی که برق خلخالهایش تا آخر مسجد دیده شد و آندو پای برنجین بر سینه جدش درخشید و به همین صورت بود تانبی اکرم آن خطبه فراغت یافت و باز بیاد آورد که چگونه روزی جدش رسول خدا ﷺ با شتاب از منبر فرود آمد و او را که بر در مسجد به زمین خورده بود برداشت و با خود بروی منبر برد سپس گفت: هان ای مردم فرزندان محنت و آزمایش است و باز بیاد آورد که جدش بارها بدو می‌گفت: تو شبیه خوی و خلقت منی و باز بیاد آورد روزی را که از خواب برخاست و دید که جدش و مادرش سخن می‌گویند روی به جدش کرد و گفت: پدر بزرگ به من آب ده و جدش او را برداشت و از ناقه پر شیری بدست خودش برای او شیری دوشید و ظرف از پوست یا چوب آورد و شیر را که کف کرده بود در آن ریخت و آورد که به او بدهد؟ ناگهان حسین بیدار شد و گفت: پدرجان آبم بده پیغمبر به او گفت: پسرما! برادرت از تو بزرگتر است و پیش از تو آب از من خواسته است. (۱)

همانا آندو امامند بنشینند یا قیام کنند

این مناظر، در احساس او اثر می‌گذاشت و خاطرات تاریخ لذتبخش را که می‌توانست جایگزین وحشت آن لحظه شد و از عظمت آن بلیه بکاهد در مغز او بیدار می‌کرد هر خاطره‌ای خاطره‌ی دیگری را بیاد او می‌آورد و هر منظره‌ای که از برابر چشمش عبور می‌نمود مناظر دیگر را بدنبال خود می‌کشید او بگفته جدش آنچه‌ان اطمینان دارد که به آیات قرآن و اینکه جد بزرگوار اوست که با او سخن می‌گوید: گویی این صدای گیر او محبوب اوست که هم اکنون در گوش حسن منعکس می‌شود و دارد به مادر او طاهره بتول یا برفراز منبر و یا در جمع اصحاب این گفته را تکرار می‌کند: این پسر من سید است و خدا میان دو گروه از مسلمانان بدست او صلح خواهد افکند.

بدین ترتیب بود که رسالت حسین ﷺ به صلح تبدیل یافت، حدیث مذکور صریح است به این معنی جز این نمی‌فهمیم از آن که حسن ﷺ پیامبر صلح در اسلام است. (۲) یکی از همین سخنان روح افزا گفتاری است که در باره‌ی تعیین دو سبط بزرگوارش به امامت از آن حضرت صادر شده همانا آندو امامند بنشینند یا قیام کنند این حدیث به ظاهر همین اندازه‌ای می‌فهماند که آندو امامند لیکن در ورای این ظاهر پیشگویی صادقی نهفته است که به سیره ایندو امام اشاره میکند و به یکی از آندو و یا هر یک از آندو نوبتی قیام خواهد

۱- صلح امام حسن ﷺ همه این حدیث‌ها را از کتب اهل سنت آورده، ص ۲۳۱.

۲- صلح امام حسین ﷺ، ص ۲۳۶ و صواعق روایات فراوان در فضیلت آنحضرت نقل کرده، ص ۸۱ و ۸۹.

کرد و نوبتی قعود و در این هر دو حالت امام و پیشوا است و مخالفت با سیره‌ی او جایز نیست در اسلام کسی وجود نداشت که به پیشگوئیهای رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیش از پسر و خلیفه‌اش حسن بن علیهما السلام واقف باشد او هر آنچه را که در این حدیث و احادیث بسیار دیگر منظور جدش بود می‌دانست و او از هر کسی سزاوارتر بود که روشهای زندگی و مرگ را از این پیشگوئیها انتخاب کند مگر او پسر همین پیغمبر و وارث خلق و خوی او و وصی او بر امتش نبود؛ پس باید هر آنچه را که پیامبر در راه دعوت از قوم خود دید او نیز ببیند بگذار معاویه با او دشمنی کند عبیدالله ابن عباس بدو خیانت کند و کوفه از یاری و همراهی او سرباز زند و او را تنها گذارد.

معاویه با عمر و بن حریث و اشعث بن قیس و شیث بن ربیع در خفا قرارداد بست و بوسیله‌ی جاسوسانش برای هر یک از ایشان چنین پیغام فرستاد: اگر حسن را بکشی پاداش تو صد هزار درهم است با فرماندهی یکی از لشکرهای شام و زناشویی با یکی از دخترانم و حسن علیه السلام پس از آنکه از این قرار نهانی خبر یافت همیشه در زیر لباسش زره بر تن می‌کرد و با پرهیز و احتیاط رفتار می‌نمود و حتی به نماز نیز با اینحال حاضر می‌گشت نوبتی یک نفر از مخالفین در نماز تیری بسوی او افکند ولی چون زره داشت بدو آسیب نرسانید. (۱)

به گفته مسعود رؤسای قبائل سران از حزب اموی مانند عمرو بن حریث و ابو برده و اسحق بن طلحه عناصر نیرومند و بانفوذ بودند در نهانی با معاویه مکاتبه می‌کردند و ضمانت کردند که هر گاه سپاه او به اردوگاه حسن بن علی نزدیک شود حسن را دسته بسته تسلیم او کنند یا ناگهان او را بکشند. (۲) در عالم فتنه انگیزی کار جالب این بود که معاویه همه این نامه‌ها را که از این گروه دریافت کرده بود یکجا جمع کند پس به همراهی هیئتی مرکب از مغیره بن شعبه و عبدالله ابن عامر و عبدالرحمن نزد حسن بن علی علیه السلام ارسال دارد و او را از اغراض اصحاب و داوطلبان سپاهش باخبر سازد. (۳) شایعه قتل قیس بن سعد در مدائن توطئه و فتنه‌ای دیگر بود که برای متلاشی و تضعیف کردن طرفداران امام طرح ریزی شده بود انتشار می‌دادند فرمانده کل قوای سپاه قیس کشته شده پس از بروز این حوادث که به برخی از آن به طور اختصار اشاره شد امام متوجه شد که با این وضع و حال ممکن است این مردم بی ایمان او را به معاویه تسلیم نماید و اسیرش سازند یا ترور کنند و خون او بدون نتیجه بریزد. زیرا رؤسای قشون او را معاویه خریداری نموده بجز یک مشت شیعیان خالص و بستگانش یار و یاور ندارد که بچنگند جنگ او بجایی نمیرسید در میان لشکر خود خطبه خواند پس از حمد و سپاس خدا فرمود: بخدا قسم تأخیر ما در جنگ با شامیان در اثر شک و تردید یا پشیمانی نبود بلکه می‌خواستیم شاید با صبر و حوصله و مسالمت این مشکل را از سر راه خود برداریم ولی معلوم شد که صبر ما را

۱- صلح امام حسن علیه السلام، ص ۱۰۱ و ۱۰۰

۲- صلح امام حسن علیه السلام، ص ۱۰۱ و ۱۰۰

۳- صلح امام حسن علیه السلام، ص ۱۰۱ و ۱۰۰

به عجز و مسالمت ما را طور دیگر تعبیر کرده اند شما مردمی بودید که در صفین میرفتید دین شما پیشاپیش دنیای شما بود ولی امروز دین را بعد از دنیای خود قرار داده اید شما امروز بین دو دسته از مقتولین قرار گرفت اید مقتولین صفین که بر آنها گریه می کنید و مقتولین نهروان که از آنها خون خواهی می نماید و بقیه شما مردمانی هستید ذلیل و بیچاره و جمعی از شما انقلابچی بی هدف. (۱)

از این بیان امام اوضاع لشکرش بخوبی دانسته می شود.

آنگاه فرمود: معاویه سر صلح را پیش کرده و چیزی را از ما می خواهد که عزتی در آن نیست و انصاف هم نداده ما پیشنهاد او را رد کرده ایم و به او گفتیم که بین ما و شما شمشیر حکومت میکند ولی اگر شما زندگی را دوست دارید تقاضای او را بپذیرید و اگر نه که نه پس از پایان سخن امام از هر سو صدا بلند شد می خواهیم زنده باشیم زنده باشیم. (۲)

باید از دو چیز کمک بگیرد اول از پول دوم از اظهار صلح

چون خبر بیعت مردم و نامه امام حسن علیه السلام به معاویه رسید سراسر وجودش را طوفان غم فرا گرفت زیرا می دانست و می دید که حسن بن علی علیه السلام فرزند رسول خدا است و مردم با دیده احترام خاص به او می نگرند و رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حق او برادرش حرفهای زده که در حافظه مردم باقی است و اکثر مردم آنروز عالم اسلام آن حرفها را شنیده اند و شخصاً مردی است محبوب و منزّه از عیوب و به هیچ وجه نمی شود تهمت مثل قتل عثمان را بدامان او نسبت داد و میدانست که مردم فرزند هند جگر خوار را چگونه ممکن است با پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله برابر بدانند لذا فوق العاده ناراحت شد و خود را جمع کرد و خوابش نمی برد و با تفکر زیاد به نظرش رسید.

که باید از دو چیز کمک بگیرد اول از پول دوم اظهار و دعوت به صلح لذا بدون درنگ برای فرمانده کل قوای حسن بن علی که با امام قرابت داشت و با حسن بن علی تا حد مرگ بیعت کرده بود.

معاویه از پول و رشوه کمک گرفت و شبانه اضافه از پنجاه هزار دینار نزد او یعنی عبیدالله بن عباس فرماندهی کل قوا فرستاد و از او خواست از سپاه حسن علیه السلام کناره بگیرد و به نزد او بیاید و چون صبح شد و عبیدالله را نیافتند قیس بن سعد با مردم نماز خواند و این عمل سبب شد که روحیه سربازان امام تغییر کرد و آنها را برای فرار مهیا ساخت و این مصیبت بزرگ بدست نزدیکترین خود امام علیه السلام بر پیکر دین وارد شد و امام را بسیار ناراحت کرد معاویه هم چون از عمل خود نتیجه گرفت مرتباً برای سران دیگر سپاه هر یک به نسبت مقام آنها پولهایی شبانه می فرستاد و آنها را هم به طرف خود جلب کرد و یک می رفتند و سپاه حسن که چنین وضعی را دیدند همگی متفرق شدند و جز عده ای کمی با قیس بن سعد نماندند ولی قیس و حجر بن

عدی و امثال آنهاشکی در کفر معاویه نداشتند و قیس قسم خورد که با معاویه جز با شمشیر روبرو نشود. (۱)

دعوت به صلح یک وسیله بود که پیوسته از آن سو استفاده می شد

این اولین حيله و تدبير معاویه بود که یکی از به دام افتادگان این حيله فرماندهی مرادی رئیس چهار هزار سرباز بود که معاویه وی را به پنجصد هزار درهم خرید دیگری فرماندهی بود از بنی کند که همین کار و معامله را با معاویه انجام داد معاویه تمام توانش را به کار گرفت به هر شیوه شود با دادن پول و رشوه یا وعده پوست و مقام حتی داماد نمودن و دادن دخترانش باید سران قبایل و امیران لشکر را به سوی خود بکشاند و اطراف حسن را خالی کند جاسوسان نیرومندی داشت در میان قبایل و ارکان که با فتنه انگیزی و برپای اغتشاش و ایجاد هرج و مرج میان لشکر فعالیت داشتند از نیروی جنگی شام و سپاه معاویه تعریف می نمودند و از بی ثباتی و ضعف سپاه امام سخن می گفتند و وظیفه دورغ پردازی داشتند چنانچه در مدائن انتشار دادند که فرماندهی کل قوای حسن بن علی علیه السلام قیس بن سعد گشته شده و کذا شایع ساختند که حسن بن علی علیه السلام صلح را پذیرفته می خواهد خلافت را به معاویه تسلیم کند شما بی خود جنگ می کنید و خود را بکشتن می دهید. (۲)

حيله دوم او که آن هم در نظر مردم جاهل و سپاه نادان اثر کرد پیشنهاد صلح او بود که با امام کرد و در بین مردم انتشار داد که مردی صلح جو می باشد در بین مردم نادان اثر عمیق کرد و حتی حق را به جانب معاویه دادند زیرا معاویه می گفت من حاضریم با حسن بن علی علیه السلام با هر شرطی که می کند صلح کنم مردم می گفتند بیشتر مردان و بزرگان را در جنگهای صفین و جمل از دست دادیم باز هم جنگ یعنی چه؟ زیرا نمی فهمیدند که کارهای معاویه برای اغفال و فریب دادن است (و چنانکه در صفین موقعی شکست لشکرش را حس کرد فوراً قرآن را بر سر نیزه بلند کرد) هر تعهدی کند به آن عمل نخواهد کرد به هر حال لباس مطلوبیت بر تن معاویه پوشانیده شده معاویه اصلاح طلب است اگر حسن بن علی علیه السلام غالب شود از معاویه یک پیراهن عثمان دیگر خواهند ساخت مردم جاهل و بی فکر در آن وقت دنبال صدای دیگری خواهند رفت که حسن بن علی چرا جنگید زیرا معاویه از او طلب صلح کرد دعوت به صلح یک وسیله بود که پیوسته از آن سو استفاده می شد هدف اصلی از آن فتنه انگیزی و ایجاد اختلاف در بین سپاه عراق بود که وحدت همبستگی آنان را یکبارگی بر هم زد خوارج را از تحت فرمان امام پیشاپیش جدا ساخت زیرا آنان صلح و خلافت معاویه را به هیچ عنوان جایز نمی دانستند.

موقعی که آن سه نفر هیئتی صلح از طرف معاویه پیش امام آمده بودند از نزد امام بیرون آمدند انتشار دادند که خداوند توسط فرزند پیامبر از خون ریزی جلوگیری کرد حسن بن علی علیه السلام با صلحی که ما پیشنهاد کردیم موافقت کرد. جراح بن سنان که از خوارج بود به امام گفت تو هم مثل پدرت شرک آوردی پس از آن

۱- زندگانی حضرت امام حسن علیه السلام از ص ۱۱۵ تا ۱۸۰ و مقاتل الطالبین ص ۴۸

۲- مقاتل الطالبین ترجمه سید هاشم محلاتی

مخالفتها از طرف گروه خوارج آغاز و آشکار شد. حزب اموی هم که روشن کننده آن آتش بودند دامن می زد و شعله ور تر می کرد، تا آنکه در مقام قتل امام برآمدند با خنجر به پهلویش زدند گفتن این مرد کافر شده است و بر چادر و خرگاه امام حمله آوردند و هر چیزی بود به غارت بردند... (۱)

معاویه افراد زبردست را برای جاسوسی و توطئه و انتشار دادن چیزهای که باعث ضعف و اختلاف مردم عراق گردد فرستاد هر چه می توانند از نیروی جنگی معاویه سپاه شام و ضعف امام تبلیغ نمایند، از هر راه که برایشان ممکن باشد میان لشکریان عراق اختلاف و بی اعتمادی پدید آرند، با شایعه و دروغ پردازی، اجتماع را بر هم زنند معاویه تمام توانش را بکار میبرد تا طرفداران حسن را با وعده پول و رشوه و پست و مقام حتی داماد ساختن به سوی خود جلب نماید.

پشت سر آن دست به کار مهم دیگر شد آن نامه نگاری بود به زعمای و سران قوم از لشکری و کشوری که در اطراف امام حسن علیه السلام بودند به هر یک وعده مقام و حکومت رشوه و پول حتی دخترش را داد او فهمیده بود که جز از راه دادن رشوه و پول نمی تواند کار خود را پیش ببرد.

مردم عراق متشکل از سه دسته بودند: ۱- حزب علوی ۲- حزب اموی ۳- خوارج که عقیده شان بر این بود که اگر خلیفه از آنها نباشد و هر که باشد باید بر او خروج نمود و آن را جهاد دینی می دانستند و آنها در نهروان با علی علیه السلام جنگیدند هزارها نفر آنان به دست علی علیه السلام کشته شده بود همان ها بودند که علی علیه السلام را ترور نمودند نظرشان این بود که همراه امام حسن علیه السلام با معاویه بجنگند که ریشه همه فسادها است وقتی او را از بین بردند شاید امام حسن علیه السلام با ایشان کنار بیاید، نصف سپاه عراق خوارج بودند.

حزب اموی هم که یک سره به نفع حکومت شام کار میکردند این دو حزب قوی از هر لحاظ موافق با امام نبودند، فقط حزب علوی طرفدار حکومت امام حسن علیه السلام بود اما عده آنها کم و قدرت آنها نداشتند که حکومت را از وضعی که معاویه در اثر حيله و غدر در رشوه دادن ایجاد کرده و از سپاه فاسد نجات دهند و جمع دیگری هم بودند که بستگی به هیچ یک نداشتند برای آنان فرقی نداشت هر کسی بر مسند خلافت نشیند علی علیه السلام یا معاویه از جهت هم فدائیان سرسخت اهل بیت همگی در جنگهای پیش شهید شده بودند ۶۳ نفر از اصحاب بدر در صفین و بسیاری از اصحاب رسول کشته شدند فداکار مؤمن مانند عمار و ذوالشهادتین دیگر نبودند که مردم را ارشاد نمایند، کشته شدگان صفین و نهروان و خستگی جنگ در روحیه آنان چنان تأثیر گذاشته بود که هیچگونه میل به جنگ نداشتند همین که شایعه صلح از طرف شایعه سازان اموی پخش می شد، بدون تحقیق از آنکه واقعیت دارد یا نه اظهار خوشحالی می نمودند خوب شد بواسطه پسر پیغمبر صلح بوجود آمد خون ریز میان مسلمان قطع شد.

صلح من نه از روی ترس بود و نه از روی ضعف

امام حسن علیه السلام این روش صلح را از جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله صلح حدیبیه آموخت در حدیبیه نیز خیلی

از یاران پیامبر او را در این صلح نکوهش کردند، (جمله تاریخ عمر که گفت من هیچگاه مانند روز حدیبیه درباره پیامبر ﷺ به شک و تردید نیافتم) گواه روشن این مطلب است.

امام احساس کرد باید معاویه را در گردنکشی و گستاخی اش آزاد بگذارد او را بوسیله قدرتی که بدستش افتاده در معرض آزمایش عموم گذارد میدان را برای او خالی کرد تا خواسته‌های درون او بیرون و حقیقت او شناخته شود مسلمانان از مقاصد سو او نسبت به دیانت آگاه شوند چنانکه همین طور هم شد پس از برقرار صلح معاویه به منبر رفت به مردم علناً و بی پرده گفت بخدا سوگند من با شما به خاطر نماز و روزه و حج و زکوة جنگ نکردم بلکه می‌خواستم بر شما حکومت کنم و شما نمی‌خواستید اینکه خدا به مقصودم رساند خونهای که ریخت به هدر رفته و عهدهای که کرده زیر پای من است با اینکه در قرارداد صلح امام از او تعهد گرفته بود که در روش خود از کتاب و سنت تخطی نکند، خلافت را پس از خود به حسن یا شوری گذارد از ناسزا گفتن به علی علیه السلام پرهیز کند هیچگونه قصد سو به حسن و حسین نداشته باشد شیعیان علی علیه السلام ایمن کامل داشته باشند و...

معاویه به هیچ یک عمل نکرد، امام می‌دانست (ولی برای دیگران مخفی بود) که با ستمهای خود مردم را بیدار و بحقایق آشنا می‌سازد و مردم از اشتباه برون می‌آیند. (۱)

امام به اعتراض ابن زبیر چنین پاسخ میدهد تو پنداشتی که من تسلیم او شدم وای بر تو چگونه چنین کاری امکان پذیر است در حالیکه من پسر شجاعترین مردم عرب و مولود فاطمه سرور زنان جهانم صلح من نه از روی ترس بود و نه از روی ضعف ولی مردمی با من بیعت کرده بودند که همچون تو دلی بیگانه داشتند و محبتی ریایی و قدمی ناپایدار. (۲)

به اعتراض یکی دیگر از یارانش چنین نوشت بخدا سوگند اگر یاور و همکار میداشتم روز و شب دست از پیکار با معاویه نمی‌کشیدم. (۳)

اگر من اینکار را نمی‌کردم یک تن از شیعیان ما بر روی زمین جان به در نمی‌برد

چرا با معاویه صلح و عدم تعرض برقرار ساختی ای پسر رسول خدا ﷺ تو که می‌دانستی حق با تو است و او گمراهی ستمگر است! ابا سعید! آیا من پس از پدرم حجت خدای تعالی و امام بر خلق نیستم؟ آیا من کسی نیستم که رسول خدا ﷺ درباره من و برادرم گفت: حسن و حسین امامند چه قیام کنند و چه بنشینند؟ چرا در این صورت من به هر صورت امام قیام بکنم یا نکنم ای ابا سعید یک چیزی که مرا بر مصالحه با معاویه برانگیخت همان بود که رسول خدا را بر مصالحه با بنی زمره و بن اشجع و با اهل مکه در هنگام بازگشت از حدیبیه و ادار ساخت آنها کافر بودند به تنزیل و اینها کافرند به تأویل ای ابا سعید اگر من از

۱- همان و مقاتل الطالبین، ص ۴ تا ۷۰

۲- صلح امام حسن علیه السلام به نقل از المحاسن و المساوی تاء بیهقی، ج ۱، ص ۶۰

۳- همان به نقل از الاحتجاج طبرسی، ص ۱۵۱

جانب خدای تعالی امام و پیشوایم نمیباید که نظر و رأی مرا در هر چه پیش می‌گیرم جنگ یا متارکه باطل انکارید هر چند حکمت آن کار بر شما پوشیده باشد نشنیده‌ای که خضر چون کشتی را سوراخ کرد و آن پسرک را کشت و آن دیوار را ساخت موسی از کار وی خشمگین شد چون حکمت آن کارها بر وی پوشیده بود تا آنگاه که موسی او را از حقیقت آگاه ساخت موسی راضی شد من نیز همانگونه‌ام شما بر من خشم گرفتید چون حکمت کار مراد رک نکرده بودید اگر من این کار را نمی‌کردم یک تن از شیعیان ما بر روی زمین جان به در نمی‌برد همه را می‌کشتند. (۱)

گفتار دیگری در جواب برادر و پاره‌ی تن و شریک رنج و راحتش حسین بن علی علیه السلام بیان کرده است وی از او سؤال کرد: علت چه بود که حکومت را واگذاشتی؟ پاسخ داد: همان چیزی که پدرت را پیش از من بدین کار واداشت. (۲)

در برابر او جز یک راه صلح وجود نداشت

پس نه صلح وی به معنای شایسته دانستن معاویه بوده است و نه ترک جنگ از روی جبن و ترس و نه کناره‌گیری از شهادت به انگیزه‌ی طمع به زندگی بلکه او در شرایطی صلح کرد که گنجایش هیچ کاری دیگری به جز صلح را نداشت راه شهادت نیز بر روی او بسته بود و تفاوت میان موقعیت او با موقعیت بردارش حسین همین جا است زیرا در برابر او جز یک راه راه صلح وجود نداشت و چاره‌ای جز این نبود که آن را انتخاب کند. (۳)

در جواب نامه معاویه که از وی تقاضای جنگ با خوارج را کرده بود

چنین نوشت اگر بنا بود با کسی از اهل قبله جنگ کنم اول با تو جنگ می‌کردم که از همه سزاوارتری و تو از همه از مسلمانی دورتری من دست از جنگ با تو برداشتم که از همه سزاوارتر به جنگ بودی به جهت دوری تو از اسلام اما برای مصلحت اسلام و حفظ خون مسلمانان کنار آمدم بی نتیجه دیدم که این نیروهای اسلامی از دو طرف به جان هم افتند و یکدیگر را بکشند و ضعیف نابود کنند دشمنان خارجی و داخلی از این وضع سوء استفاده کنند. (۴)

امام مجتبی اسلام را حفظ کرد، اگر می‌جنگید شهید می‌شد، دیگر اسلام نبود

شهادت آن است که کسی در راه زنده کردن یک سنت نیک و پسندیده یا میرانیدن یک سنت زشت و ناپسند جان خود را نثار کند اما در مورد آن حضرت به خاطر اوضاع و شرایط نامناسب که پیش آمده بود برای جان نثار کردن فایده وجود نداشت (بلکه اثرات منفی داشت). باید پذیرفت که آن وضع و موقعیت برای امام حسن علیه السلام جز مرگی ابدی و بی اثر که شخصیت‌های بزرگ از آن باید گریزان باشند نبود انسان‌های با ارزش فقط

۱- صلح امام حسن علیه السلام ص ۲۶۹ به نقل از بهار ۱۰/۱۰۰

۲- همان کتاب ص ۲۵۳

آنگاه می‌میرند که سنتی را زنده کنند یا امتی را نجات بخشند.

نتیجه: اگر امام حسن علیه السلام با این فرض که توانسته بود در جبهه (مسکن) حضور یابد جان خود و شیعیانش را بی دریغ نثار می‌کرد به دست خود حکم مرگ خود را امضاء کرده و نام خود را به زوایای کتب آنساب منتقل ساخته بود مکتب خود را نیز به فنا محکوم ساخته بود و دیگر از آن کمترین اثری در جهان باقی نمی‌ماند تاریخی افتخار آمیز او و تاریخچه‌ی خاندان شامخ و با عظمت او در لباس ننگین ترین و زشت ترین افسانه‌ها بازگو می‌شد معاویه آنرا به میل خود می‌ساخت و پس از او مروانیان به نظر خود بر آن چیزهای می‌افزودند و این در حقیقت به معنای پایان یافتن تاریخ انسانی اسلام و شروع تاریخ اموی با نشانه‌ها و مشخصات امویگری بود در سراسر گیتی آن روز هیچ جمعیتی که امین و شایسته‌ی حراست و نگاهداری نوامیس اسلام و اصول عالی و نمونه‌ی این مکتب بوجه صحیح باشد جز جمعیتی که در پیرامون امام حسن علیه السلام بودند یافت نمی‌شد و هرگاه حسن علیه السلام به قتل می‌رسید و در کنار او تمام مردان خاندانش و همه‌ی زبندگان و برگزیده‌گان اصحابش آن بندگان شایسته‌ی خدا کشته می‌شدند. امویان به طور کامل حساب خود را با آل محمد صلوات الله علیهم تصفیه می‌کردند و اسلام، شکل اموی می‌گرفت دیگر از یادگارهای محمد صلوات الله علیهم در تاریخ چه باقی می‌ماند؟ و از آن تربیت‌ها و آموزشهای نمونه که اسلام روح و چکیده‌ی آن را در وجود این زبندگان دمیده و فروریخته بود چه بر جامیمانند؟ و مگر اسلام غیر از همین جمع ک طعمه‌ی شمشیرهای سپاه شام شده‌اند شاگردان و تربیت یافتگان داشت اگر این مانع بزرگ از سرراه امویها بر طرف می‌شد و آل محمد صلوات الله علیهم و بندگان شایسته خدا روی از جهان می‌پوشیدند خدا می‌داند که با اسلام و این دین چه می‌کردند میزان جنایات امویها بکجا می‌رسید. معاویه‌ای که جز وی خانواده پسران مشرکین به شمار می‌رفت بیست سال بارسول خدا صلوات الله علیهم و یارانش جنگید پس از آنکه به اسارت مسلمانان درآمد از ترس اسلام آورد در واقع گرگ به صورت میش درآمد و از نیروی اسلامی سوءاستفاده کرد با مرگ عثمان عنوان والی بودن از او ساقط شد دیگر لقب و عنوانی که از آن پس به او باید داده می‌شده جز بغاوت چیزی نبود غیر از این نوع مسئولیت او در عرف اسلامی چه بوده است نمیدانیم؟ همین قدر می‌دانیم که دو خلیفه قانونی (امام علی علیه السلام و فرزندش امام حسن علیه السلام) او را به استانداری منصوب نساختند و بدین قرار وی استاندار نبوده و هم می‌دانم که قانون اسلام اجازه نمی‌دهد که در یک زمان دو خلیفه باشند پس خلیفه نیز نمی‌توانست باشد بنابراین معاویه پس از زمان عثمان چه بوده است؟ نمی‌دانیم؟ بلی می‌دانیم که وی هنگامی از استاندار معزول شد بروی این دو خلیفه شمشیر کشید و باز می‌دانیم که قانون اسلام برای کسی که دست به چنین اقدامی بزند لقب خاص عنوان یاغی و ستمگر داده است. به نظر می‌رسد که معاویه با آن سرکشی جسورانه‌اش چندان اهمیت نمیداد که چندی بدون لقب باشد یا اینکه شرع او را به لقب متجاوز بشناسد. (۱)

۱- صلح امام حسن علیه السلام ص ۴۳۶ نقل از نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۳ ص ۱۵، ابن حجر در دفاع از معاویه گفت: احادیثی که باغی بودن معاویه را بیان کرد نمی‌تواند دلیل بر گمراهی و مذمت او باشد، برای اینکه مجتهد بود، تطهیر

۳- حسین بن علی علیه السلام مادرش دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله

در سوم شعبان سال چهارم هجرت پا به دنیا نهاد پیامبر صلی الله علیه و آله بگوش راستش اذان و گوش چپش اقامه گفت و دستور داد گوسفندی برایش عقیقه کردند و موی سرش را گرفتند و از وزن آن یک نقره صدقه داد و حسین نام گذاشت (۱).

قریب شش سال و هفت ماه با جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله و ۳۷ سال با پدرش علی علیه السلام و ۴۷ سال با برادرش زندگی کرد (۱۱) سال مدت امامتش بود.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله به او و برادرش حسن فوق العاده توجه و مهربانی داشت و این دو برادر را بسیار دوست می داشت یکی از اصحاب نقل می کند در یکی از نمازها پیامبر صلی الله علیه و آله حسن یا حسین را همراه خود آورده بود در یک رکعت حضرت سجده را خیلی طول داد بعد از نماز گفتند یا رسول الله صلی الله علیه و آله مگر وحی نازل شده یا پیش آمدی کرده است که چنین سجده را طول دادید فرمود نه بلکه این پسر مرا راحله خود کرد بر پشتم سوار شده بود نخواستم او را بر دارم تا خودش پائین بیاید. (۲)

روایت شده روز آن حضرت از خانه فاطمه عبور میکرد صدای حسین را شنید که گریه می کند به دخترش فرمود مگر نمی دانی که گریه حسین مرا اذیت می کند و نمی توانم گریه او را بشنوم. (۳)

در نورالابصار از ام الفضل روایت کرده که گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله خواب نگران کننده و بدی دیدم و آن این بود که پاره از بدن مبارک شما را قطع کردم و در آغوش گرفتم پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود خوب خواب دیده ای خداوند پسری به فاطمه می دهد توبه آغوش خویش بر میداری به روایت شیر می دهی پس حسین به دنیا آمد من به آغوش می گرفتم یک روز دیدم پیامبر صلی الله علیه و آله در آغوش خود چسپاند چشمان مبارکش پر از اشک شده گفتم پدر و مادرم فدایت یا رسول چرا گریه می کنی فرمود جبرئیل به من خبر داد که امت من این پسر مرا شهید می کنند به من مقدار از تربت او که خاک سرخ رنگ بود آورد و همچنین بروایت دیگر از ام سلمه نقل شده که فرمود جبرئیل زمین کربلا را بمن نشان داد مقداری از خاک آنرا برداشتم در بسیاری از کتب دارد آن خاک نزد ام سلمه بود تا روز شهادت امام حسین علیه السلام که برنگ خون گردید در کتب مقاتل این حدیث به طریق متعدد و نقل شده اصبع بن نباته می گوید در جنگ صفین عبور ما به کربلا شد علی علیه السلام فرمود این جامحل خیمگاه و قتلگاه و ریختن خون شهدای ما است که در این دشت بالب تشنه شهید می شوند که اهل آسمانها بر آنها گریه می کنند. (۴)

الجنان، ص ۱۲۰.

۱- فصول المهمه ص ۱۷۰

۲- فصول المهمه ص ۱۷۰ و صواعق ص ۱۱۸

۳- زندگانی امام حسین علیه السلام ص ۶۹ تألیف استاد عمر ابوالنصر ترجمه سید جعفر غضبان و فصول المهمه ص ۱۷۱ و

۲۴۴

ص

نورالابصار

نورالابصار ص ۲۵۵ و فصول المهمه ص ۱۷۲ و تذکرة الخواص ۲۲۵ با اندک تفاوت، ایضا صواعق، ص ۱۱۸.

در راه دین و عزت اسلام و مسلمین فداکارها نمودند

سبط ابن جوز گوید: عمر حسنین را دوست می داشت عطای آن دو را از بیت المال به قدر عطای پدرشان میداد و این دو نواده پیامبر را به مثل خانواده پیامبر حساب می کرد در یک فقره تقسیم بیت المال به هر یک از آنها ده هزار درهم داد پسرش عبدالله به پدرش اعتراض کرد که مگر من از مهاجرین اولین نیستم مگر سابقه من در اسلام زیاد و محرز نیست که مرا از آنها کم می زنی. عمر در جواب پسرش گفت: بس کن ای عبدالله جدی مثل جدی ایندو پسر و پدری مثل پدری آنها و مادری مثل مادری آنها و جده مانند جده آنها و دائی و خاله و عمه و عمویی مثل دائی و خاله و عمه و عموی آنها بیاور امن هم عطای مثل عطای آنها به تو بدهم. (۱)

به نقل ابن خلدون و مورخین دیگر حسن و حسین علیهما السلام هر دو در لشکری که به افریقا رفته مصر را فتح کرده بودند حضور داشتند و همچنین به مغرب اقصی هم رسیدند و کذا با جمعی از صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله با قشونی وارد افریقا شده بودند طبری گوید: حسنین جزء قشونی بودند که وارد طبرستان شدند و این اخبار می رساند که این دو برادر همیشه در جنگهای اسلام وارد و دیانت را حمایت می فرمودند و سینه های خود را در مقابل نیزه و شمشیر دشمنان اسلام جلو برده و در راه دین و عزت مسلمین و اسلام فداکارها فرمودند. (۲)

قیام حسین علیه السلام برای چه بود؟ میدانست شهید می شود یا نه؟

حسین علیه السلام مظهر آزادی وارث، نسل پاک خلیل، فدیة با افتخار اسماعیل و فدیناه بذبح عظیم، و نمونه اعلاء فلما اسلماته للجبین است حسین ابراهیم دوم در آزمایش بزرگ، امام سوم و مصداق اتم اذ ابتلی ربه و انی جاعلک للناس اماما صاحب حدیث حسین منی و انا من الحسین حافظ دین و شریعت محمد (ص) و همه چیز سید المرسلین است.

قیام حسین علیه السلام نیز یک مأموریت الهی و دارای سر و رمزی ملکوتی و مزیت های معنوی است به نحوی که فهم و درک آن به مقیاس عادی میسر نیست، نمی توان به مقیاس قیام های سیاسی دیگر در آن اظهار نظر و تشبه کرد و مانند یک قیام عادی آنرا تشریح و توصیف نمود:

در نوشتن گر چه آید شیر و شیر

کار نیکان را قیاس از خود مگیر

شیر و آن باشد که آدم می خورد

شیر و آن باشد که آدم می خورد

توصیف قیام امام (به خاطر عدم درک صحیح آن) توصیف ناقص مثل توصیف کنندگان فیل در تاریکی بوده است که دست هریک به یک موضع از بدن فیل رسیده بود به اساسی آن توصیف می کرد یکی دستش به خرطوم خورده بود می گفت مثل ناودان است دیگری گوش او را دیده بود می گفت مثل پانکه است سوم دست به پشت او کشیده بود به تخت خواب تشبیه می کرد آخری که پایش را دیده بود می گفت شباهت

۱- تذکرة الخواص ص ۱۱۲ تألیف سبط ابن جوزی، زندگانی امام حسین علیه السلام ص ۶۹ تألیف عمر ابو النصر

۲- همان ص ۷۰

به عمود دارد در حالی که هیچ یک از اینها تعریف صحیح از فیل نبود اینجا هم بعضی گفتند: امام حسین علیه السلام هدفش این بود که حکومت فاسد یزید را کنار بزند و خودش یک حکومت اسلامی تشکیل بدهد.

بعضی آمدند در نقطه مقابل و گفتند نه خیر حکومت چیست؟ حضرت از اوضاع آنروز کاملاً آگاه بود می دانست که نیروی مقاومت جنگی ندارد نمی تواند حکومت تشکیل بدهد فقط هدف شهادت داشت. هر یک برای تأیید گفتار خود شواهد ذکر نموده است. بنابراین نمی توانیم بگوئیم همه ی هدفش تشکیل حکومت بود به آن نرسید کشت شد و نه میتوانیم بگوئیم برای شهید شدن قیام کرد شهید شد.

از مجموع گفته ها و نوشته های امام اینگونه استفاده می شود که امام از اول امر سر قیام و نهضت خود را به طور صریح و بی پرده نمیگفت و تدریجاً که به سوی هدف پیش می رفت شروع کرد به آشنا کردن مردم به روح نهضت و بد موجبات و علل قیام خود از همان وصیت نامه که به برادرش داد تا آخرین خطبه ها و سخنان که در این مسیر بیان کرده برای مسلمانان روشن ساخت که چرا دست به چنین اقدامی زده است. (۱)

بقول آقای خامنه ای (مدظله العالی): آن کسانی که گفته اند هدف حکومت بود یا هدف شهادت بود اینها میان هدف و نتیجه خلط کرده اند نه خیر هدف اینها نبود یک هدف دیگری امام حسین علیه السلام داشت منتها رسیدن به آن هدف راهی و حرکتی را می طلبید که این حرکت یکی از دو نتیجه حکومت یا شهادت را داشت البته حضرت برای هر دو هم آمادگی داشت هم مقدمات حکومت را آماده کرد و می کرد و هم مقدمات شهادت را آماده کرد و می کرد هم برای این توسیع نفس می کرد هم برای آن هر کدام هم می شد درست بود و ایرادی نداشت. اما هیچ کدام هدف نبود این دو تا نتیجه بودند نه هدف، هدف چیز دیگری است. (۲)

اگر انحراف بجای رسید که خوف انحراف کل اسلام و معارف اسلام بود تکلیف چیست؟

هدف آن حضرت عبارت بود از انجام دادن یک واجب عظیمی از واجبات دین که آن واجب عظیم را هیچ کس قبل از او حتی پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام و امام حسن مجتبی علیه السلام هم انجام ندادند زیرا قیام به این واجب شرایط خاص خود را به همراه دارد در آن موقعی خاص لازم میشود پس هدف عبارت شد از انجام این واجب، این واجب چیست، آن وقت به یکی از دو نتیجه می رسد یا آدم این واجب را که انجام داد، نتیجه اش این میشود که به قدرت و حکومت می رسد، اهلاً و سهلاً امام حسین علیه السلام حاضر بود اگر به حکومت هم می رسید محکم می گرفت و جامعه را مثل زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام اداره میکرد. یک وقت هم هست که نه انجام این واجب به حکومت نمی رسد، به شهادت می رسد باز هم حاضر بود و خدا امام حسین علیه السلام و ائمه علیهم السلام را جوری آفریده که بتواند بار سنگین آنچنان شهادتی را که برای این امر پیش می آمد، تحمل کند که تحمل هم کرد. (۳)

۱- بررسی تاریخ عاشورا ص ۷۹

۲- خطبه نماز جمعه آقای خامنه ای در روز عاشورای ۱۴۱۶ ق

۳- خطبه امام خمینی رحمته الله علیه آقای خامنه ای در روز عاشورای ۱۴۱۶ ق

آدمهای فاسد خوبها را بد و بدها را خوب می‌کنند

یک سؤال این جا باقی می‌ماند و آن اینکه حالا اگر این قطاری را که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله راه انداخته است بر روی این خط یک دستی یک حادثه‌ای آمد، آنرا از خط خارج کرد تکلیف چیست؟

اگر جامعه اسلامی منحرف شد و انحراف به جایی رسید که خوف انحراف کل اسلام و معارف اسلام بود چون دو جور انحراف داریم یک وقت مردم فاسد می‌شوند خیلی اوقات چنین چیزی پیش می‌آید اما احکام اسلامی از بین نمی‌رود لیکن یک وقت مردم که فاسد میشوند حکومت‌های همراه علما و گویندگان دین فاسد می‌شوند از آدمهای فاسد دین صحیح اصلاً صادر نمی‌شود قرآن و حقایق را تحریف می‌کنند خوبها را بد و بدها را خوب می‌کنند منکر را معروف و معروف را منکر می‌کنند خطی را که به این سمت اسلام کشیده است ۱۸۰ درجه به سمت دیگر عوض میکنند اگر جامعه اسلامی و نظامی اسلامی به چنین چیزی دچار شد تکلیف چیست؟

پیغمبر گفته بود تکلیف چیست؟ قرآن هم فرموده است تکلیف چیست؟ (من یرتد منکم عن دینه فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و یحبونه...) و آیات و روایات زیاد دیگری که به برخی از آن اشاره میشود: این حکم الهی در وقتی قابل عمل است که جامعه منحرف شده باشد و اسلام در مخاطره قرار گیرد.

زمان پیغمبر که جامعه منحرف نشده است زمان امیرالمؤمنین علیه السلام که جامعه به آن شکل منحرف نشده است در زمان امام حسن علیه السلام که معاویه در رأس حکومت بود، گرچه خیلی از نشانه‌های انحراف پدید آمده است. اما به آن حدی نرسیده است که آن خوف تبدیل کلی اسلام وجود داشته باشد^(۱) شرایط و وضع زمان نیز مناسب و آماده نبود.

امتحان است که پیروزی آن با گذشتن از سر و جان بستگی دارد

پس آن حکمی که مربوط است به برگرداندن جامعه منحرف به خط اصلی، این حکم از خود حکم حکومت اهمیتش کمتر نیست شاید بشود گفت از جهاد با کفار اهمیتش بیشتر است شاید بشود گفت از امر به معروف و نهی از منکر معمولی در یک جامعه اسلامی اهمیتش بیشتر است شاید حتی بشود گفت از عبادات بزرگ الهی و از حج اهمیت این حکم بیشتر است چرا؟ برای این که این حکم در حقیقت تضمین کننده زنده شدن اسلام بعد از آن است که مشرف به مردن است یا مرده و از بین رفته است چه کسی باید این حکم را انجام بدهد، چه کسی باید این تکلیف را بجا بیاورد یکی از جانشینان پیغمبر صلی الله علیه و آله که در زمانی واقع بشود که آن انحراف بوجود آمده است به شرط اینکه البته موقعیت مناسب باشد یعنی بدانند این کار را که کرده نتیجه‌ای بر او مترتب می‌شود یعنی ابلاغ پیام به مردم خواهد شد مردم خواهند فهمید و در اشتباه نخواهند ماند.^(۲)

۱- خطبه نماز جمعه آقای خامنه‌ای در روز عاشورای ۱۴۱۶ ق

۲- همان خطبه

حالا امام حسین علیه السلام هم در مقابل چنین انحراف خطرناکی قرار گرفته است، موقعیت هم مناسب است باید قیام کند لذا وقتی عبدالله جعفر و محمد بن حنفیه و ابن عباس و غیره به حضرت می گفتند خطر دارد نروید می خاستند بگویند خطری که در سر راه تکلیف بود تکلیف برداشته است. آنها نمی فهمیدند که این تکلیف تکلیفی نیست که با خطر برداشته بشود. ^(۱) بلکه تکلیفی است با خطر وضع شده است، امتحانی است که پیروزی آن با گذشتن از سر و جان بستگی دارد.

با اسلام باید دیگر خدا حافظی کرد

این را ما از کلمات خود امام حسین علیه السلام بدست می آوریم. فراهایی از کلمات حضرت را انتخاب کردم که همین معنا را بیان می کند. اول در مدینه آن شبی که ولید حاکم مدینه حضرت را احضار کرد و گفت بله معاویه از دنیا رفته است و شما باید بیعت کنید حضرت فرمود باشد تا صبح شود ببینم (نظرو تنظرون آینا احق بالخلافه) فکر کنیم کدام یک: ما یا یزید شایسته خلافتیم فردای آن روز مروان حضرت را در کوچه های مدینه دید گفت یا ابا عبدالله چرا با خلیفه بیعت نمی کنی بیا بیعت کن خود ترا بکشتن نده حضرت در جواب او فرمودند: انا لله و انا الیه راجعون و علی الاسلام السلام اذ قد بلیت الامة براع مثل یزید با اسلام باید دیگر خدا حافظی کرد آن وقتی که حاکمی مثل یزید بر سر کار بیاید. حضرت می خواهد بفرماید که تا حال هر چه بود قابل تحمل بود اینک خطر انحراف خطری جدی است با حکومت کسی مثل یزید نابود خواهد شد. ^(۲) در وصیت نامه که به برادرش محمد حنفیه مرقوم فرموده آنجا بعد از شهادت به وحدانیت خدا چه و چه می رسند به اینجا (و انی ما خرجت اشرا و لا بطرا و لا ظالما و لا مفسدا) یعنی کسانی اشتباه نکنند تبلیغات چی ها نیابند تبلیغ کنند که امام حسین هم مثل کسانی که این گوشه و آن گوشه خروج می کنند برای اینکه قدرت را به چنگ بگیرند و برای خود نمایی، عیش، ظلم و فساد وارد میدان مبارزه و جنگ می شود کار امام حسین علیه السلام از این قبیل نیست. (بل انما خرجت لطلب الاصلاح فی امة جدی ارید ان امر بالمعروف و ...) عنوان این کار همین اصلاح است می خواهم اصلاح کنم این همان واجبی است که قبل از امام حسین علیه السلام انجام نگرفته بوده است.

رهبر کسی باشد که اسیر جاذبه های شیطانی و مادی نشود

در مکه حضرت دو نامه نوشته اند یکی به رؤسای بصره و یکی به رؤسای کوفه به بزرگان بصره در نامه نرت این طور آمده است (... و انما ادعوکم الی کتاب الله و سنة نبیه فان السنة قد امیتت و البدعة قد میت فان تسمعوا قولی اهدیکم الی سبیل الرشاد) من می خواهم بدعت را از بین ببرم، سنت را احیا کنم را می رانده اند و بدعت را زنده کرده اند اگر دنبال من آمدید راه راست با من است. ^(۳)

- همان خطبه

- همان خطبه روز عاشورا ۱۶۱۶ ق

و در نامه به اهل کوفه فرمود: فلعمری ما الامام الا العامل بالكتاب و الاخذ بالقسط و الدائر بالحق و الحابس نفسه على ذات الله و السلام امام و پیشوا و رئیس جامعه اسلامی نمی تواند کسی باشد که اهل فسق و فجور و خیانت و فساد و دوری از خدا و اینها است باید کسی باشد که به کتاب خدا عمل کند و قسط عدل را پیاده کند دایر مدار حق باشد، در خط مستقیم الهی خود را بهر کیفیتی هست حفظ کند و اسیر جاذبه های شیطان و مادی نشود. در بین راه در هر منزلی یک صحبتی با مخاطبین مختلف و بالحن های مختلف داشتند و در خطاب به لشکر حر این چنین فرمود: ایها الناس ان رسول الله قال من رای سلطاناً جائراً مستحلاً لحرم الله ناکثاً لعهد الله مخالفاً لسنة رسول الله يعمل فی عباد الله بالاثم و العدوان فلم یغیر علیه بقول او فعل کان حقاً علی الله ان یدخله مدخله یعنی پیغمبر فرمود اگر کسی حاکم را با آن بدیهی که مصداق کاملش یزید بود ببیند با زبان و عمل علیه او اقدام نکند کان حقاً علی الله ان یدخله مدخله بر خدای متعال حق است که این ساکت، بی تفاوت را به سرنوشتی آن ظالم دچار و با او در یک صف قرار دهد بنابراین پیغمبر ﷺ مشخص کرده بودند که اگر نظام اسلام منحرف شد چکار باید کرد این تکلیفی است که پیغمبر فرموده است باید عمل کند و در جای دیگر فرمود: اما والله انی لارجوان یکون خیر ما اراد الله بنا قتلنا ام ظفرنا من امیدم این است که آنچه را خدای متعال برای ما خواست خیر ما است چه گشته شویم و یا به پیروزی برسیم تکلیف مان را انجام دادیم... در خطبه مفصل پس از ورود به زمین کربلا فرمود: الا ترون الی الحق لایعمل به و الی الباطل لایتناهی عنه یرغب المؤمن فی لقاء ربه فحقاً... تا آخر خطبه (۱)

پس امام حسین علیه السلام در قیامش یک درس عملی به همه تاریخ اسلام داد. هر وقت دیدند نظام جامعه اسلامی دچار یک فساد بنیانی شده است و بیم آن است که بکلی احکام اسلام تغییر پیدا کند هر مسلمانی باید قیام کند البته در شرایط مناسب آنوقتی که بداند این قیام اثر خواهد بخشید اگر موقعیت مناسب نباشد هر کار بکند فائده ندارد لذا در زمان معاویه مردم کوفه از امام حسین علیه السلام درخواست کردند چون موقعیت در آن زمان مناسب نبود قیام نکرد قبلش هم امام حسن علیه السلام بود ایشان هم قیام نکرد چون موقعیت مناسب نبود نه اینکه امام حسن علیه السلام اهل این کار نبود نه خیر فرقی بین این دو برادر و بین ایندو و امامان دیگر در امامت نیست چنانچه اگر این زمینه این موقعیت مناسب در زمان امام علی النقی علیه السلام یا امام مجتبی علیه السلام یا امام دیگر پیش می آمد آن امام ذبح عظیم تاریخ اسلام می شد. (۲)

برداشت غلط از عزاداری

عده ای به این اشتباه افتادند که امام برای شفاعت گناه کاران کشته شد، امام به شهادت رسید تا گناه امت بخشیده شود مردمی که این طرز فکر میکنند نه تنها به اسلام و نهضت ابا عبدالله خیانت کرده اند بلکه می توان گفت اینان دستگاهی با سرمایه شهادت امام در مقابل حلال و حرام خدا و ثواب و عقاب پروردگار براه

۱- خطبه نماز جمعه آقای خامنه ای در روز عاشورای ۱۴۱۶ ق

۲- خطبه نماز جمعه آقای خامنه ای در روز عاشورای ۱۴۱۶ ق

انداخته‌اند بدا بحال مسلمانی یکه در انجام نماز و روزه یا دیگر واجبات خدا کوتاهی کند یا حقوق مردم را رعایت نکند یا دست به کارهای ناروایی بزند آنگاه دلخوش‌باشد که من مرید امام حسین علیه السلام هستم چگونه مریدی که نه تو کارهای او را دوست داری و نه او کارهای تو را دوست دارد بسیاری مرید امام حسین علیه السلام شده‌اند و از این است که او را نشناخته‌اند تصور کرده‌اند که می‌شود با یک سلام و تعارفی امام را طرفدار خود ساخت اگر کسی معنی پیامبری و امامت را نیک بشناسد با این گونه اشتباهات گرفتار نمیشود و برای پیغمبر و امام در مقابل دستگاه خدا حساسی باز نمی‌کند و میداند که بزرگی پیغمبر و امام بر پایه بندگی خدا استوار است. (۱)

امام حسین علیه السلام با آنهمه گرفتاری در همان گیر و دار جنگ دو نفر از یاران خود را فرمود تا پیش روی حضرت بایستند و سینه‌ها را سپر کنند جلو حمله دشمن را بگیرند تا نماز را به جماعت بخوانند بین امام چگونه راضی می‌شود که کسی بجای نماز برای وی عزاداری کند عزاداری امام باید (باشد اما طوری باشد) مردم را دین شناس کند روح توحید را در ایشان زنده کند، فضائل اخلاقی را در وجود آنان رشد دهد و... (۲)

امام بر سر دو راهی قرار گرفت باید یکی را بپذیرد؟

نام و آوازه و حسن شهرت اسلام که دنیا را پر کرده و جهانیان را به آن متوجه ساخته، و از دور و نزدیک شیفته اوضاع و نظام اسلام شده بودند با انحراف خلافت از مسیر حقیقی و سلطنت یافتن مردی مثل یزید جای خود را به بد نامی و حکومت دیکتاتوری ارازل و اوباش میداد. و اخبار دربار یزید و شهوترانیهای خلیفه و عمال او اسم اسلام را ننگین می‌کرد و کسانی که نمیتوانستند مطالب و حقایق را آنطور که هست بشناسند و تشخیص دهند از اسلام متنفر می‌شدند لذا استنکار شدید امام توأم با شهادت خود و اسارت اهل بیت اسلام را از بنی امیه و بنی امیه را از اسلام جدا ساخت و اعمال و رفتار و کردار آنها را در خارج و داخل کشور از اعتبار ساقط کرد خطراتی که از ناحیه بنی امیه اسلام را تهدید می‌کرد و با قیام امام دفع شد بیش از اینها است و اجمالاً برای اسلام کشنده‌تر از خلافت یزید و آن اوضاع و احوالی که پیش آمده بود خطری نبود و برای قیام اگر فرضاً هیچ مصلحت و هدفی غیر از انکار علنی آن وضع در نظر نگیریم باز هم قیام لازم بود تا این خسارت را از اسلام دفع کند کرامت خاندان نبوت و حیثیات اسلام را حفظ کند و افکار را آزاد ساخته یزید را از رهبری روحانی و ولی امر شرعی بودن معزول و مخلوع سازد، در آن شرایط باید امام مصلحت حیات خود را با ظالمان و مصلحت شهادت خود را با این همه آثار و نتایج و مفاهیم عالی بسنجد مصلحت مهم‌تر را بگیرد، که پس از آن پایه‌های حکومت اموی لرزان شد. نتوانستند افکار و نقشه‌های معاویه و یزید را به طور در بست دنبال کنند نام مقدس پیغمبر صلی الله علیه و آله را از اذان ساقط و بلکه شهادت به توحید را از بین ببرند به شورشها و انقلابات پی در پی که همه علامت نارضایتی مردم و مقاومت آنان در برابر حکومت بود همواره دستشان بند شد.

امام فقط دو راه داشت یا تن به بیعت دادن حکومت یزید مشهور به فسق و فجور را با همه منکراتش پذیرفتن و راه را برای آخرین ضربت کار به قلب اسلام باز گذاشتن و یا بیعت نکردن و امر به معروف و نهی از منکر و استقامت تا سر حد گذشته شدن و از همه چیز گذاشتن فریاد ان کان دین محمد لم یستقیم الا بقتلی یا سیوف و خذینی بلند نمودن اسلام با یکی از این دو ضربت روبرو شده بود، ضربت بیعت و تسلیم یزید هیچگونه جبران و جایگزین نداشت درحالیکه ضربتی که کشته شدن و شهادت باشد با جایگزین امام بعدی پشتبانی می شد اینجا است که معنی حدیث حسین منی و انا من حسین و احبا لله من احب حسینا و حسین سبط من الاسباط^(۱) معلوم می شود.

امام از شهادت خود آگاه بود

۱- در خطبه معروف که هنگام خروج از مکه خوانده است فرمود: مرگ بر فرزند آدم نوشته شده است، مانند قلاده بگردن دختر جوان و آدمی ناگزیر باید بمیرد علاقه من بیدار رسول خدا و گذشتگانم مثل علاقه یعقوب به دیدار یوسفش شده است و برای من از طرف خدا شهادتگاهی برگزیده شده که بدان می رسم گویا میبینم که گرگان بیابانها میان (نواویس و) کربلا بند بند بدن مرا از هم جدا می کنند و شکمهای خالی خود را از من پر می کنند از قضا و قدر الهی چاره نیست، ما اهل بیت راضی به رضای خدائیم و هر چه او پسندد می پسندیم. و هر بلا پیش آورد صبر می کنیم و پاداش آنرا از خدا می گیریم من پاره تن رسول خدایم با او یکجا خواهم شد چشم رسول خدا ﷺ بمار روشن خواهد شد در بهشت بوعده خویش با ما وفا خواهد کرد هر کس که با ما بذل جان حاضر است و برای شهادت و ملاقات پروردگارش خود را آماده کرده است با ما بیاید من فردا انشاء الله تعالی حرکت خواهم کرد.^(۲)

۲- وقتی عبدالله جعفر و یحیی بن سعید برادر استاندار مکه اصرار در منع از رفتن به عراق کردند جواب فرمود: من (جدم) رسول خدا ﷺ را در خواب دیدم و بکاری مأمور شده ام که آنرا انجام می دهم خواه بزیانم باشد یا به سود گفتند: این خواب چیست؟! فرمود: آنرا به کسی نگفتم ام و برای کسی نخواهم گفت تا پروردگارم را ملاقات کنم.^(۳) وقتی فرستاده ابن اشعث و ابن سعد نامه آوردند و پیغام مسلم ﷺ را رساندند که از حضرت تقاضای مراجعت کرده امام به پیش نهاد او ترتیب اثر نداد و فرمود: هر چه مقدر شده نازل می شود ما جانهای خود را در راه خدا پیش کش می سازیم.

۳- به نقل ابن صباغ فرزدق به امام عرض کرد چگونه به اهل کوفه اعتماد می کنی پس از آنکه عموزاده ات مسلم را کشتند امام فرمود: مسلم به سوی رحمت و رضوان خدا رفت و آنچه را بر او بود انجام داد و آنچه بر ما است (از شهادت) باقی مانده است و سپس اشعار را انشاء کرد. (الفصول المهمه ص ۱۶۲)

۱- الفصول المهمه ص ۱۷۱

۲- مرد مافوق انسانها

۳- کامل ابن اثیر ج ۳ ص ۲۷۷، طبری، ج ۷، ص ۲۸۰، به نقل شهید آگاه، ص ۵۸

این پسرم شهید می شود هر کس حاضر این پیشامد باشد باید او را یاری کند

۴- ابن عمر نامه‌ای به امام نوشت و امام را از اینکه به سوی قتلگاه می رود خبر داد و گفت عایشه به من خبر داد: شنیدم پیغمبر ﷺ می فرمود: حسین در زمین بابل کشته می شود امام فرمود: پس ناچار باید قتلگاه خود را ببینم. (۱)

باز هم ذهبی و ابن کثیر هر دو روایت کردند: عمره بنت عبدالرحمان نامه نوشت که: از عایشه شنیدم گفت از رسول خدا شنیدم که فرمود حسین در زمین بابل کشته می شود امام فرمود: پس چاره‌ای جز رفتن به قتلگاهم ندارم. (۲)

ذهبی ۸ حدیث دیگر روایت می کند که دلالت دارد بر اینکه پیغمبر ﷺ و علی علیه السلام و خود امام و جمع می دانستند که آن حضرت در عراق در کربلا شهید می شود. (۳)

حاکم در خصائص الکبری ج ۲ ص ۱۲۷ از ابن عباس روایت کرده است که گفت: ما شک نداشتیم و اهل بیت اتفاق داشتند بر اینکه حسین علیه السلام در کربلا شهید می شود. به نقلی طبری و ابن اثیر در جواب ابن زبیر فرمود: به خدا سوگند اگر یک وجب برون از مکه کشته شوم بهتر است از اینکه در مکه کشته شوم... (۴)

۵- ابن ابی الحدید مینویسد: میثم تمار با مختار در زندان ابن زیاد بود و ده روز پیش از ورود امام حسین علیه السلام به عراق شهید شد، از آزادی مختار در زندان به او خبر داد و هم به او خبر داد که به خونخواهی امام قیام خواهد کرد و ابن زیاد را خواهد کشت. (۵) وقتی میثم که یکی از شاگردان این خانواده است از شهادت امام و این تفصیلات آگاه باشد خود امام بی خبر است در بعضی از تواریخ آمده که بعضی از قاتلان امام مانند شمر، سنان و عمر سعد را پیامبر و امیر المؤمنین علیه السلام به نام معرفی فرموده بودند امام نیز آنها را می شناخت.

۶- ابن اثیر و ابن حجر و ابن عساکر و ابونعیم و ابن عبدالبر و بغوی و ابن السکن و دیگران از انس بن حارث صحابی (یکی از شهدای کربلا) روایت کرده که گفت: شنیدم رسول خدا ﷺ می فرمود: بدرستی که این پسرم (حسین علیه السلام) کشته می شود در زمین کربلا پس هر کس از شما که حاضر این پیش آمد باشد باید او را یاری کند لذا انس بن حارث خارج گشت و در رکاب امام شهید شد. (۶)

عجب است از کسانی که اینگونه حدیث معتبر را که همه بزرگان نقل کرده اند از این صحابی شهید که از شهادت امام آگاه بود و هم یاری وی را واجب می دانست و برای یاری امام و فایز شدن به فیض شهادت به کربلا رفت و شهید شد و نگفت: کشته شدن من چه فایده دارد، چگونه شهادت سردار شهداء را بی فایده و

۱- همان نقل از سیر اعلام النبلاء ص ۱۹۷ ج ۳ و البدایة و النهایة ج ۸ ص ۱۶۳

۲- شهید آگاه ص ۶۶ نقل از سیر النبلاء ج ۳ ص ۱۹۳ تا ۱۹۶

۳- شهید آگاه ص ۶۶ نقل از سیر النبلاء ج ۳ ص ۱۹۳ تا ۱۹۶

۴- نورالابصار ص ۲۵۸ و فصول مهمه ص ۱۸۷

۵- شرح نهج البلاغه طبع قدیم مصر ج ۱، ص ۲۱۰

۶- در نهج البلاغه شهید آگاه نقل از اسد الغابه، استعاب، اصابه ترجمه انس

ناآگاه می‌پندارد.

خطیبی که تشنه است قطره آب در اختیار ندارد خطیبی پر و بال شکسته

امام در شب عاشورا خطبه خود را چنین آغاز کرد: خدا را به نیکوترین وجهی سپاسگزارم و در عافیت و گرفتاری او راستایش می‌کنم خدایا تو را سپاس می‌گذارم که ما را بپیامبری سرفراز کردی و قرآن را به ما آموختی و ما را در دین و احکام آن فقیه و دانا ساختی و برای ما گوشها و دیده‌ها و دلها قرار دادی و ما را از آلودگی شرک برکنار داشتی پس ما را شکر گزار نعمتهایت قرار داده، راستی من اصحابی با وفاتر و بهتر از اصحاب خود و خویشانی نیکوکارتر و مهربانتر از خویشان خود نمی‌شناسم، خدا همه تان را جزای خیر دهد گمان می‌کنم که روز نبرد ما با این سپاه رسیده من همه را اذن رفتن دادم و آزاد گذاشتم همگی بدون منع و حرج راه خود را در پی گیرید و از این تاریکی شب استفاده^(۱) کنید پس از پایان خطبه اصرار ورزید که مرا تنها بگذارید همه تان به سلامت از این گرفتاری برهید مورخان بزرگ جز اظهار فداکاری از یاران امام ننوشته‌اند، رفتنیها پس از خبر شهادت مسلم در همان بین راه متفرق شده بودند در این شب اول برادران و برادرزادگان پس اصحاب و یاران امام همگی گفتند خدا چنین روز نیاورد که تو کشته شوی و ما زنده باشیم شب عاشورا امام و یاران وی به نماز و استغفار و دعا بسر بردند از آن سو خیمه‌ها را به هم وصال و چسپاند از پشت آن گودی به شکل خندق کردند و پر از خار کردند بعد از صبح خارها را آتش زدند.

و صفوف یاران خود را مرتب ساخت زهیر بن قین را فرمانده میمنه و حبیب بن مظاهر را فرمانده میسره قرار داد پرچم را هم به دست برادرش عباس سپرد، کلام خود را با دعا شروع کرد چندین بار در مقابل مردم سخن گفت و خطبه خواند خطبه‌هایش همه در نهایت فصاحت و بلاغت و رسائی سخن ایراد شده است از روحی آرام و مطمئن و نیرومند که گوئی همه این سپاه دوستان و ارادتمندان اویند و برای یاری وی فراهم شده‌اند حکایت می‌کند با اینکه این خطیب و این سخنران می‌داند که بعد از این سخنرانیها و خطابه‌ها او را می‌کشد و باسی هزار سر نیزه بر او میتازند خطیبی که تشنه است قطره آبی در اختیار او نیست که لب‌تر کند خطیبی که می‌داند زنان و فرزندان او ساعتی بعد به دست دشمنان گستاخ و بی‌عاطفه اسیر می‌شوند راستی عجیب است سخنوری که از هر جهت موجبات ناراحتی و نگرانی و پریشانی خاطر او فراهم است اما با این وضع سخن بگوید، با کمال آرامش روحی و اطمینان خاطر و قوت قلب محکم و متقن سخن بگوید، هر چه یاران او کشته شوند و اطراف او خالی تر شوند سخنش بیشتر اوج بگیرد قدرت روحی او بیشتر جلوه کند در کجا تاریخ بشر می‌توان این چنین خطیب پیدا کرد خطیب پر و بال شکسته خطیب بی کس و تنها در میان دریای مصیبت گرفتار اما صدای رعد آسای او به هیهات هیهات من الذله یا القتل اولی من رکوب العار و العار اولی من الدخول النار بلند است گاهی رجز می‌خواند. به نقل ابن صباغ مالکی موقعی که همه اصحاب و یارانش کشته شد و در محاصره لشکر ابن زیاد قرار داشت فرزند صغیرش از تشنگی بی حال بود (به لشکریان

نشان داد شاید جرعه آب به او بدهد) با تیر (به حلقومش) زدند حسین علیه السلام بر آن کودک نماز خواند و با شمشیر گودالی را کند همان جا دفن کرد و این اشعار را خواند.

غدر القوم و قد مارغبوا - عن ثواب الله رب الثقلين، قتلوا قدما عليا و ابنه - حسن الخیر کریم الأبویں حسدا منهم و قالوا اقبلوا - نقتل الان جميعا للحسين - خيرة الله من الخلق ابي - ثم امي فانا ابن الخیر تين - فضة قد صفيت من ذهب - فانا الفضة و ابن الذهبين - من له جد كجدي في الوری - او كشیخی فانا ابن العالمین - فاطمه الزهراء امی و ابي - قاصم الكفر ببدر و حنین - وله في يوم احد وقعة - شفت الغل بفضی العسکرین - ثم بالاحزاب و الفتح معا - كان فيها حتف اهل الوثنيين (۱)

هر جا رفتند از پیروزی خویش و رسوای دشمن سخن گفتند؟

یکی از مهمترین و مؤثرترین عوامل و علل پیش افتادن نهضت حسین و قیام اباعبدالله فصلی است که پس از گذشتن کار و شهادت امام بدان ضمیمه گشت فصلی که خود دشمن در به وجود آوردن آن اصرار ورزید و ندانسته موجبات رسوای خود را فراهم کرد و در نتیجه بوسیله اسیران اهلبیت از طرفی و کشندگان اباعبدالله علیه السلام از طرفی دیگر به حقیقت و ارزش این قیام به دنیا معرفی گردید، دشمنان امام تا توانستند پس از شهادت شهیدان و تمام شدن کار نیز همان پستی فطرت و خبث باطن خود را نشان دادند، بدنهای شهدارا لخت کردند لباسها را به غارت بردند، به خیمه‌ها ریختند و اثاث اهلبیت را غارت کردند، خیمه‌ها را آتش زدند، خواستند بیمار را در بستر بیماری بکشند، بدنهای را زیر سم اسبها انداختند و لگد کوب کردند سرها را بالای نیزه‌ها برافراشتند با اسیران داغ‌دیده تندی و درشتی کردند، بر لبها و دندانهای امام خود چوب زدند این هرزگیها که همه اثرش بر زیان دشمن بود و مردم را بیشتر به واقع امر آشنای ساخت از کربلا شروع شد و تا شام ادامه یافت شخصی یزید در این هرزگیها شرکت کرد و سهمی را خود بعهدده داشت.

از طرفی دیگر اسیران اهل بیت با کمال بزرگی و بزرگواری و چنانکه گویا هیچ کاری نشده و هیچ مصیبتی ندیده‌اند و بر خلاف تشخیص غالب مردم آن روز که اینان را شکست خورده و از میان رفته و از هستی ساقط شده می‌پنداشتند هر جا رفتند از پیروزی خویش و رسوایی دشمن سخن گفتند و روزی که بیشتر مردم دشمنان را پیروز و پیشرفته می‌دانستند اینان خود را سرفراز و کامیاب و دشمن مغرور خود را بدبخت و رسوای تاریخ معرفی کردند و برخلاف پیش بینی مردم انقراض بنی امیه را اعلام می‌کردند. (۲)

این هم کار خدا بود که دشمن خود با زور و جبر مبلغان توانائی را بعنوان اسیری ببرد و در شهرها

۱- الفصول المهمة ص ۱۷۹

۲- بویژه سخنرانیهای حضرت زینب علیها السلام

انقلاب از کوفه تا شام خراب انداخت
بازگاه کوفه را در انقلاب انداخت
بازگاه کوفه در انقلاب انداخت

زینب علیها السلام آن بانو است کز نطق و بیان همچون علی علیه السلام
از خطایش آل سفیانرا برسوای کشید
همتش چون بازوی خیرگشای حیدری

بگرداند و به آنها فرصت دهد که برای مردمی که بیشتر تماشاگر این حادثه‌اند سخن بگویند و خود را با آنان معرفی کنند و همه جا رسول خدا ﷺ را بعنوان پدر یا جد خود نام ببرند نخستین فرصتی که بدست اهل بیت آمد توانستند داد سخن بدهد روز بود که آنها را وارد شهر کوفه کردند دیدن شهر کوفه برای اهل بیت بسیار غم‌انگیز بود چه بیشتر مدت خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام در این شهر گذشته بود و دختران امیرالمؤمنین علیه السلام در سال ۴۱ همراه برادرشان امام حسن علیه السلام از کوفه به مدینه رفته بودند و اکنون پس از بیست سال به صورت اسیری وارد شهری می‌شدند که در حدود چهار سال آنجا سلطنت کرده بودند. (۱) و مردم عراق که در جنگهای جمل و صفین و نهروان اصحاب و یاران علی علیه السلام بودند اکنون فرزند وی را کشته‌اند و فرزندان دیگر او را اسیر کرده‌اند اما سخنوران اهل بیت چنانگویی از مدینه و حجاز به کوفه و عراق آمده‌اند تا سخنرانی کنند و برای همین است که مردم در کوچه و بازار فراهم گشته‌اند تبلیغ خود را از همان روز دوازدهم محرم آغاز کردند و هر کدام به نسبت سخن گفتند و آنگاه که مجال سخن گفتن در بازار و دم دروازه را از دست دادند و دیگر جمعیتی جز در مجلس ابن زیاد در اختیارشان نبود هم آنجا اگر چه بعنوان جواب دادن به سئوالهای ابن زیاد حرف خود را می‌زدند و کار خود را می‌کردند و آنگاه به زندانی کوفه برمی‌گشتند، خطبه‌ها و سخنان این گویندگان شجاع و بی نظیر در سینه‌های مردم جا گرفت، دلها را تکان داد تشخیص مردم را عوض کرد اشکها را جاری ساخت و مردم را متوجه آن اشتباه بزرگشان ساخت احساسات را برانگیخت، و مردم را با ارزش این قیام متوجه نمود مجال تحریف این حادثه را از دشمن گرفت فاجعه کربلا را به همان صورتی که بوده است ثبت تاریخ کرد. (۲)

تشنگی‌های اهل بیت را ثبت کرد هرزگیهای دشمن را ثبت کرد وضع روحی اصحاب و یاران امام را چنانکه بود در قیافه تاریخ نشان داد این سطر را به نام علی ابن الحسین علیه السلام ثبت تاریخ کرد (ما که بر حقیق از مردن چه باک داریم) این جمله را به نام قاسم بن الحسن بر جبهه تاریخ نوشت (مرگ در کام من از غسل شیرین تراست) قیافه اخلاص و نطقهای مسلم بن عوسجه را در این سطر مجسم ساخته (ما اگر از یاری تو دست برداریم و در ادایی این وظیفه کوتاهی کنیم نزد خدا چه عذری خواهیم داشت، بخدا قسم که تا زنده‌ام دست از یاری تو بر نمی‌دارم تا در راه تو جان دهم و پیش از همه یارانت کشته شوم) (۳) یکدنیا عظمت روحی و مردانگی سعید بن عبدالله حنفی را که امام به او اجازه رفتن داده بود در این جمله خلاصه کرد (بخدا قسم اگر گشته شوم پس زنده شوم باز مرا به آتش بسوزانند آنگاه خاکسترم را به باد دهند و هفتاد بار این کار ب سرم آید از تو جدا نخواهم شد تا در این راه به شهادت رسم) نام بشر بن عمر و حضرمی را با یک جمله افتخارآمیز در تاریخ شهدای اسلام جاوید ساخت (ای حسین بن علی درندگان بیابان مرا زنده پاره پاره کنند اگر از تو جدا

۱- بررسی تاریخ عاشورا

۲- بررسی تاریخ عاشورا

۳- بررسی تاریخ عاشورا

شوم و حال تو را از دیگران پرسنده باشم، چطور در حال تنهایی و بی کسی دست از یاری تو بردارم؟)، هرگز چنین کاری نخواهد شد^(۱) و همچنین نام دیگر جانبازان عاشورا را با جمله‌های ذیل که نمودار عظمت و اخلاص و شهامت بی نظیر آنها است ثبت تاریخ کرد عمرو بن قرظه انصاری در حال جان دادن گفت: (ای پس پیغمبر ﷺ آیا وفا کردم و وظیفه خویش را انجام دادم) حبیب بن مظاهر بر سر بالین مسلم بن عوسجه (مسلم خوشابحال که پیش از من بهشت می‌روی) مسلم بن عوسجه روی خاک (حبیب من که رفتم، اما تو دست از یاری امام برمدار) ابو ثمامه صاعدی نزدیک ظهر (ای مولا چه خوب بود که ما نماز ظهر را با تو می‌خواندیم آنگاه به شهادت می‌رسیدیم) اگر خطبه‌ها و سخنرانی‌های که در شام کردند نبود و اگر مجال سخن گفتن در مجلس ابن زیاد و یزید بدست خواهر و فرزند امام حسین نمی‌آمد بسیار مشکل بود که جریان شهادت امام و یاران وی به صورت کنونی در صفحه تاریخ ثبت شود و دست تحریف و خیانت قیافه روز عاشورا را برخلاف آنچه بوده است منعکس نسازد.^(۲)

بواسطه بانوان عصمت و طهارت تمام گفتنی‌ها بی پرده بیان شد در سینه‌های مردم جاگرفت در صفحات تاریخ به صورتی ثبت شد که هیچ راهی برای دشمن به تحریف و تغییر آن باقی نماند.

دیگر نتواند آن مستشرق که می‌گوید امام حسن علیه السلام بیماری سل داشت و سینه‌اش خون ریزی کرد و از دنیا رفت در صفحه دیگر تاریخ خود بنویسد که امام حسین علیه السلام سرطان داشت و پیش از آنکه میان او و دشمن نبردی آغاز شود روز دهم محرم بدرود زندگی گفت و دیگر که می‌توانست ثابت کند که این مستشرق دروغ می‌گوید و آن سخن را به نفع معاویه و این دروغ را به نفع یزید می‌سازد.^(۳)

مجال این گونه تحریف‌های ناروا را از دست تحریف‌کنندگان تاریخ گرفت و گفت امام حسین علیه السلام مبتلا به سل و سرطان نبود و در راه خدا به شهادت رسید و او را با نیزه‌ها پاره پاره کردند بدنش را روی خاک نداشتند و نه بر او نماز خواندند و نه او را به خاک سپردند و نه از وی کوچکترین احترامی کردند گفتن این مطالب لازم بود و قطعاً اهل بیت در این گفتار نظر داشتند و می‌دانستند که فردا که دشمن با عکس العمل این کارها روبرو شد اصرار خواهد کرد که با هر قیمتی شده است تاریخ شهادت امام را تحریف کند و فکر مردم را در تملیق بیندازد به همین جهت با کمال هوشیاری و مال اندیشی در هر انجمن در هر بازار و کوچه‌ای در پاسخ بر پرسش در جواب هر فحش و ناسزایی فصل از آنچه روی داده بود می‌گفتند و پرده از روی جنایت ایشان می‌داشتند در کار خود بصیرت کامل داشتند در هر جا که احساس لزوم و ضرورت سخن گفتن می‌کردند داد سخن می‌دادند.

اگر این خطبه‌های اهل بیت گاهی در بازار و دم دروازه‌ها و گاهی در مجلس عمومی یا مسجد با

مسلمانان نماز گذار نبود، و مجال تحریف تاریخ را از دست دشمن نمی گرفتند دست مخالفین بسته نمی شد کجا بنی امیه اجازه می دادند که این رسوائیها و بدبختیها در تاریخ اسلام نوشته شود به واسطه بانوان عصمت و طهارت تمام گفتنیهای پرده بیان شد در سینه های مردم جا گرفت، در دل های پاک با آب دیده و خون جگر نوشته شد در صفحات تاریخ اسلام به صورتی ثبت شد که هیچ راهی به تحریف و کم و زیاد کردن آن نیست. (۱)

نمونه ای از تحریف را ملاحظه نمایید.

استاد ابو نصر می گوید: مستشرقین فرنگی در صدد بودند که با بیان شیوا و تقریبات مختلف که با حقیقت وفق نمیدهد یزید بن معاویه را بی تقصیر جلوه داده و او را مرد حلیم و سیاستمدار و... لایق معرفی کنند و فضائلی به او نسبت می دهند که تاریخ نویسان عرب آن فضائل را به او نسبت نداده سهل است منکر آن هم بوده اند مخصوصاً یکی از کشیشان معروف به (پدر روحانی لامنس) یسوعی کتاب مخصوص به نام عنوان یزید تألیف کرده و کلیه اتفاقات و جریانات و جزئیات اموری که در دوره او واقع شده است با یک آب و تابی نوشته و هم چنین بعضی از مستشرقین دیگر درباره یزید گفته اند که به آتش جهالت قرون وسطی و آتش خطا و اشتباهات معاویه و دیگر رجال بنی امیه سوخت انقلابهای که در دوره او پیش آمد نتیجه فشارهای سابق بر عهد او بود اشتباهات معاویه از یک طرف و اشتباهات دربار سابق ایجاد حقد و کینه در مردم نموده که در عهد یزید مخرجی پیدا کرد و هر چه در برابر آن مخرج قرار گرفت، اعم از تر و خشک سوزانید و گناه به گردن یزید گذاریده شد و به این ترتیب یزید را بی تقصیر گفتند. (۲)

این گونه سخنان پوچ و بی اساس و تبلیغات زهراگین که به طرفداری بنی امیه ساخته و گفته شده زیاد است که یزید را با آن همه جنایات ننگینش برئی از گناه و شهادت حسین علیه السلام را زیان آور معرفی کرده.

سفر حسین علیه السلام چگونه زیان آور است؟

از جمله محب الدین خطیب مصری اظهار نظر چند نفر از کسانی را که می خواستند امام را از سفر عراق منصرف کنند و کوشش را که در این راه کردند نقل می کند آنگاه می گوید: این همه کوشش که این افراد خیرخواه برای منصرف کردن حسین بن علی علیه السلام از سفر کوفه کردند همه بی نتیجه ماند و سرانجام حسین اقدام بسفیری کرد که برای خودش و برای اسلام و برای امت مسلمانان تا امروز و تا روز قیامت نامیمون و یا زیان آور بوده و همه این زیانها به سبب جنایاتی بود که شیعیان وی مرتکب شدند زیرا شیعیان او بودند که از روی نادانی و غرور و حس فتنه انگیزی و ایجاد شر و اختلاف حسین بن علی علیه السلام را برای قیام و سفر عراق برانگیختند... (۳)

۱- همان

۲- زندگی امام حسین علیه السلام، ص ۸۳ استاد عمر ابوالنصر

۳- شهید جاوید، تألیف صالحی نجف آبادی، ص ۱۸۱، چاپ ۱۲ به نقل از پاورقی العواصم من القواصم ص ۲۳۱

پاسخ سخنان خطیب اموی

محب الدین خطیب بدان: سفر امام بر خودش و بر اسلام و بر امت اسلام تا قیام قیامت میمون و با برکت بوده و خواهد بود و ملت اسلام از برکات این سفر بر خوردار هستند این سفر بود که خداوند متعال و فرشتگان و پیغمبر ﷺ (اگر تو معتقد باشی به او) مکرر از آن خبر دادند و آنرا برای حسین و برای اسلام نه فقط نامیمون نشمردند بلکه منشاء برکات و فیوضات و درجات معرفی کردند نامیمون بر اسلام و بر ملت سلام خلافت و ولایتعهدی یزید و جنایتهای معاویه یاغی و دشمن دین و مظالم یزید در کربلا و در واقعه حره بود.

نامیمون کشتن حجر بن عدی و عمرو بن حمق و اصحاب رسول الله بود نامیمون بغی معاویه و مخالفتش با خلیفه به حق بود عدوالدین خطیب، نامیمون بر اسلام امثال تو نویسندگان مزدور، دشمن شرف آزادی است که عمر خود را در خیانت به اسلام و کمک به استعمار و هدفهای صهاینه و تفرقه و جدایی نداشتن بین مسلمانان و توهین به رجال علم و فکر اسلام تمام کردی خدا تو را با یزید و شمر و مسلم بن عقبه محشور سازد. عدوالدین خطیب، اگر فهم داری خلافتهای جائره و حکومت امثال یزید پلید و شرابخواران و مگبازان و کسانیکه کنیزان خود را با حال جنابت به مسجد می فرستادند تا به افرادی مثل تو امامت کنند و می خواستند بر بام کعبه بزم شراب بچینند و به قرآن تیر زدند، بر اسلام نامیمون بود قیام علیه این حکومتها و شهادت در راه خدا برای مجاهدین پر از میمنت و خیر و برکت است (فَرِحِينَ بِمَا آتَيْهُمْ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ) پس از جرت پیغمبر ﷺ هیچ سفری بقدر این سفر امام حسین ﷺ خیر و برکت تا روز قیامت برای این امت نداشته است شما جماعت نصاب و دشمنان خاندان پیغمبر ﷺ نمی خواهید از این برکتها بهره مند شوید، و می خواهید جیره خوار و دست پرورده مکتبهای یزیدی و مدرسهای ابوسفیانی بمانید و اکنون هم پس از زار و سیصد و سی سال مداح یزید و شمر و سنان و حجاج باشید و آن حکومتها را واجب اطاعه بدانید ختارید، برداشت شما از اسلام و میمنت و برکت اسلام همان چیزی است که مسلم بن عقبه داشت به نقل بیری پس از قتل عام مردم مدینه می گفت پروردگارا میدانی که من هرگز بعد از شهادت به یگانگی تو و نکه محمد ﷺ بنده تو و رسول تو است عمل انجام نداده ام که محبوبتر از قتل عام مردم مدینه باشد؛ یا با آن دید ثواب بیشتر در قیامت داشته باشیم. (۱) تردید نیست در اینکه شما از تربیت شدگان راستین، شاگردان اदार به این مکتب هستید.

عدوالدین خطیب، اگر تو اینطور می گوئی برای انیکه چشم و گوشت را پرده های تقلید و تعصب بسته است و گرنه بشنو به بین علما و دانشمندان اهل سنت که با افکار باز، مترقی و اسلامی تاریخ را مطالعه کنند چه می گویند معاصرین تو در مصر چطور نظر می دهند: شیخ محمود مدنی استاد و رئیس دانشکده ریعت دانشگاه الازهر میگوید: حسین شهید نمونه و برجسته مجاهدین راه خدا دید بال و پر حق شکسته

و باطل از چهار سوراخ را بر آن بسته است خود را دید که شاخ درخت نبوة و پسر آن امام شیردلی است که هرگز از بیم و ذلت سر بزیر نینداخت خود را دید که بر طرف کردن این حزن و اندوه و از میان بردن این تاریکیها به او حواله شده و از او خواسته شده است، صدای از اعماق دلش او را ندا می کرد تو ای پسر پیغمبر برای دفع این شداید هستی خدا به جد تو تاریکیها را بر طرف و حق را ظاهر و باطل را باطل ساخت تا بر او نازل شد (اذا جاء نصر الله و الفتح) و مردم گروه گروه در دین خدا وارد شدند پدر تو همان شمشیر برنده و قاطعی بود که در نیام رفت تا گردنهای مشرکین را ذلیل توحید ساخت برخیز اباعبدالله مانند پدر و جدت جهاد کن و از دین خدا حمایت کن و ستمکاران را دفع ده و زمین را از پلیدی بغی و ستم پاک ساز... (۱)

علما اتفاق دارند بر جواز لعن کشته حسین

اعتراض یا سؤال درباره لعن و برائت از دشمنان اباعبدالله می گویند: این کار نوعی خشونت و بدبینی است و یک نوع احساسات منفی ایجاد کردن خشونت‌های است که به هزار چهار صد سال پیش زمان که امام حسین را کشتند بر می گردد اما امروز دیگر جامعه و مردم این کارها را نمی پسندند امروز باید دم از آشتی و صلح سازش زد به روی دشمنان هم لبخند زد به آنها هم باید محبت کرد مگر اسلام دین محبت دین رأفت و رحمت نیست؟

پاسخ: اسلام حب و بغض فی الله تولى و تبری دارد از جمله واجباتی که همه مسلمانها توجه داشته باشند و به آنها عمل کنند این است که باید دوستان خدا را دوست بدارند و با دشمنان خدائیز دشمن کنند. قرآن می فرماید: پیروی ابراهیم و یارانش باشید که به مشرکان گفتند: (اَنَا بَرَاءٌ مِنْكُمْ) (۲) ما از شما بیزاریم شما هم از ابراهیم یاد بگیرید صریحاً دشمن خود را با دشمنان دین اعلام کنید در آیه دیگر می فرماید: لا تجد قوماً يؤمنون بالله... همه موارد جای لبخند نیست در بعضی موارد باید عبوس بود اشداء علی الکفار بود خداوند به شعیب وحی کرد صد هزار قوم تو را هلاک خواهم کرد چهل هزار اشرار و شصت هزار اخیار شعیب گفت: خدایا خوبان را برای چه عذاب می شوند فاوحی الله الیه انهم داهنوا اهل المعاصی و لم یغضبوا لغضبی برای که باگناهکاران سازش کردند برای غضب من غضب نکردند. (۳) تنها سلام و درود مشکل را حل نمی کند ما نمی توانیم از برکات حسینی استفاده کنیم مگر اینکه اول دشمنان او را لعن کنیم همانگونه که قرآن فرموده: الا لعنة الله علی القوم الظالمین بگویم.

ابن عماد حنبلی می گوید: علما اتفاق دارند بر جواز لعن کشته امام حسین و کسی که امر کرده یا راضی شده و جایز دانسته جنگ به آن حضرت را و حق آن است که رضای یزید و خوشحال او به شهادت

۱- سخنان زیاد دارد رجوع شود به کتاب پرتوی از عظمت حسین علیه السلام، ص ۳۶۲ و سخنان سید قطب و محمد غزالی که نیز در این کتاب، ص ۳۵۳ آمده، شهید آگاه، ص ۳۱۳
 ۲- آذرخش دیگر از آسمان کربلا، ص ۱۵۳
 ۳- سوره متحنه، آیه ۴

حسین و اهانت او به اهل بیت رسول الله ﷺ... (۱) از امام احمد پرسیدند لعن یزید جایز است فرمود چگونه جایز نیست کسی را که خدا در کتابش لعن کرده است و این آیه را خواند فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض و تقطعوا ارحامکم اولئک الذین لعنهم الله فاصمهم و اعما ابصارهم آیا فساد بزرگتر از قتل حسین علیهما السلام است باز هم خداوند می فرماید ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنيا و الاخرة کدام اذیت به رسول خدا ﷺ از کشتن امام حسین علیهما السلام سخت تر است که نور چشم او و دخترانش بود. (۲)

فضیلت گریه و عزاداری

خداوند برای انسان همچنانکه استعداد خندیدن داده استعداد گریه کردن هم عطا فرموده است در جای خودش باید خندید و به جای خود هم باید گریست و الا استعداد گریه در وجود ما لغو خواهد بود از اینکه خدا در انسان این احساس را قرار داده است که به واسطه آن حزن و اندوه پیدا میکند و اشک از دیدگانش جاری می شود معلوم می شود گریه کردن نیز در زندگی جای خود را دارد گریه برای خداگاه به انگیزه خوف از عذاب یا شوق به لقای الهی و شوق به لقاء محبوب در تکامل انسان نقش دارد... یکی از سیره های روشن انبیا گریه است. قرآن می فرماید: فلیضحکوا قليلاً و الیبکوا کثیراً

یکی از جاهای که شایسته هر مؤمن است باید اشک بریزد گریه کند هر چه اشک بریزد مستحسن و معقول است گریه بر تحریف دین، ستمهای که بر اهل بیت رسول به ویژه شهادت امام مظلومان از بالاترین عبادات و اجر و مزد رسالت شماریده می شود در این زمینه ادله عقلی و نقلی بی حد و فراوان است مهم تر از همه توصیه های بوده که پیشاپیش از طرف خود پیامبر اکرم ﷺ و از طرف ائمه اهل بیت علیهم السلام و روایاتی هست که همه انبیا و اولیاء و فرشتگان آسمان برای آنحضرت گریه کردند. تصادف نبوده است که شیعیان این قدر علاقه مند شدند بلکه اهل تسنن هم بسیار آنان در شبه قاره هند و در هندوستان و بنگلادش و پاکستان و جاهای دیگر به عنوان ادای اجری رسالت بر خود واجب می دانند که بر عزاداری سیدالشهداء شرکت کنند حتی بت پرستان که به شریعت اسلام معتقد نیستند به لحاظ برکاتی که از عزاداری و توسل به آن حضرت دیدند مراسم سوگوار برپا می کنند و نذورات فراوانی برای برگزار مراسم سیدالشهداء دارند اینها مواردی است که در تمام دنیا دیده می شود کفار هم می دانند که چنین مسائلی وجود دارد. شما هیچ حادثه را در عالم نمی توانید نشان دهید که چنین تأثیر داشت باشد و ملتهای مختلف را تحت تأثیر قرار داده باشد از نظر طول اثر پینی از سیزده قرن است که طراوت و تازگی خود را حفظ کرده و گوی این جریان دیروز واقع شده است و مردم همچنان با سوز و گداز می گریند و بر سر و سینه می زنند، خون حسین علیهما السلام جوش زند هر صبح شام - تا که حجت ظهور سازد آن شه والا مقام از لوث کفر پاک سازد عرصه وجود - تابکشد تیغ دو پیکر از نیام سئوال

۱- بتواتر ثابت شده است. شذرات الذهب، ج ۱، ص ۶۸ و صواعق محرقه، ص ۱۹ - ۲۲ و عقائد النسفیة تفتازانی، ص

بعدی اگر مراسم سوگواری برای خوشنودی رسول خدا ﷺ و اجر و مزد رسالت و یا شناخت و زنده نگاهداشتن اهداف اسلام است که همان مجالس تبلیغات دین کافی است این همه نمایش شبیه‌ها و زنجیر زدن‌ها برای چیست؟ پاسخ بعضی از نمایش‌ها و یا تیغ زدن‌ها در صورتی که ضرر داشت باشد غیر جایز و حرام، یک کار بی اساس است مثل کارهای بی اساس دیگری مردم عامه که جهت شرعی ندارد روی عادت یا شوق ذوق عمل می‌کنند اما بیشترین دسته‌های سینه زنی به خاطر علاقه و محبت و شور و شوق است که حماسه می‌آفریند قلبها را بهیجان می‌آورد اینگونه احساسات شورانگیز و بیدار کننده توجه همه را به سوی فداکار در راه اسلام می‌نماید.

باید صحنه‌های در اجتماع به وجود آید که احساسات مردم را تحریک کند همین که صبح از خانه برون می‌آیند می‌بینند شهر سیاه پوش شده است پرچمهای سیاه نصب شده است خود این تغییر حالت دلها را تکان می‌دهد راه انداختن دسته‌های سینه زنی با آن شور و شوق و هیجان خاص خود می‌تواند آثاری را به دنبال داشته باشد که هیچ کار دیگر آن آثار را ندارد این امور نقش عظیمی در برانگیختن احساسات و عواطفی دینی مردم ایفا می‌کند حماسه‌ها می‌آفریند اثر دیدن غیر از دانستن و شنیدن است دیدن یک شخص محروم با حالت رقت آور یا بیماری سخت به روی بستر و یا طفل یتیم که یکبارگی پدر و مادر را از دست داد می‌تواند در ما تأثیر بیخشد که صرف دانستن هیچگاه آن اثر را ندارد.

بنی اسرائیل پس از رفتن موسی به مقات گوساله پرست شد خداوند جریان را به حضرت موسی خبر داد موسی هم شنید شک نداشت در این امر که قومش گوساله پرست شده اما عکس العمل نشان نداد موقعی برگشت میان بنی اسرائیل منظره پرستیدن گوساله را به چشم سر مشاهده کرد به گونه‌ای عصبانی شد که الواح را به کنار پرتاب کرد سر برادرش را گرفت به سوی خود کشید، چرا گذاشتی مردم گمراه گردند منظور تذکر فرق بین دیدن و دانستن است موسی خبر را از خداوند شنید چندان آثار غضب در او ظاهر نشد اما زمانی بازگشت دید مردم گوساله را می‌پرستند نتوانست تحمل کند. (۱)

چه پاسخ مستحکم به ابن زیاد داد: با چه روحی و با چه قوه ایمانی

ابن زیاد گفت خدا را شکر می‌کنم که شما را رسوا کرد و شما را کشت و دروغ تازه شما را بر ملا ساخت. این سخن کفرآمیز را از روی غرور و مستی پیروزی گفت اما زینب مجال نداد که امر را بر مردم مشتبه سازد بی درنگ در جوابش گفت: الحمد لله الذی اکرمنا بنبیه محمد ﷺ و طهرنا من الرجس تطهیرا، انما یفتضح الفاسق و یکذب الفاجر و هو غیرنا و الحمد لله) شکر خدا را که ما را به پیامبر خود محمد سرفراز کرد و ما را از رجس و پلیدی برکنار داشت اینکه گفتی ما رسوا شدیم رسوائی برای مردم فاسق است نه ما و اینکه ما دروغ گفته‌ایم دروغ گویی کار مردم نابکار و فاجر است که آن غیر ما است، و ما را خداوند از رجس و پلیدی دور داشت

باز هم خدا را شکر. (۱)

بروایت دیگر ابن زیاد به زینب کبری علیها السلام گفت: دیدی که خدا با خانواده شما چه کرد؟ زینب علیها السلام در پاسخ وی گفت: ما رأیت الا جمیلاً هؤلاء قوم كتب الله عليهم القتل فبرزوا الى مضاجعهم... ما از خدا جز خوبی ندیدیم اینان که از ما به شهادت رسیدند کسانی بودند که خدا برایشان شهادت را مقرر کرده بود، در پی این افتخار به آرامگاه خود شتافتند، اما به همین زودی حساب خدامی رسد و شما را با هم روبرو می کند آنگاه با تو ستیزه خواهند کرد و بنگر که آنوقت پیروز کیست، ای پسر مرجانه خدا مرگت دهد. (۲) در جنگ احد که بسیاری از مسلمانان به شهادت رسیدند حتی خبر شهادت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه انتشار یافت زنی از انصار پیکر سه شهید (شوهر و برادر و فرزندش) را بر شتری بست و میخواست مدینه ببرد در بین راه به زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید که سخت نگران بودند گفتند: چه خبر داری؟ گفت خبر خوش دارم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سالم است. و دیگر هر مصیبتی که پیش آمده باشد کوچک است، ناچیز، خواننده محترم این بانوی با ایمان با اینکه پیکر خون آلود سه نفر از نزدیکترین خانواده و عزیزان خود را سوار شتر کرد و برای دفن به مدینه می برد با چه روحی و با چه قوه ای ایمانی می گفت: اکنون که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زنده است دیگر چه غمی می توان داشت و با این خبر خوش (سلامتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم) چه خبر می تواند ما را افسرده و نگران کند؟ زنی دیگر که شوهر و برادر و پدرش به شهادت رسیده بودند پس از آگاهی و دیدار آن عزیزانش گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در چه حال و کجا است؟ ببینیم! وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دید گفت: اکنون تو را زنده و سالم دیده ام دیگر هر مصیبتی که پیش آمده باشد کوچک و ناچیز است. (۳)

جنگ بدر با احد و کربلا چه فرقی داشت؟

راستی اگر تربیتهای اسلامی و هدایتهای رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم میتواند زنی را با سابقه بت پرستی و گمراهی به این درجه از ایمان و اخلاص و فداکاری در راه حق برساند که زنده یافتن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هر غمی را بر دل او هموار سازد و هر مصیبتی را در نظر وی کوچک و ناچیز گرداند این تربیتهای و این هدایتها با دختران و فرزندان علی و فاطمه علیها السلام چه می کند، و ایمان و اخلاص و فداکاری را در وجود آنان به چه مرحله و کجا می رساند که شاعر از زبان حضرت زینب علیها السلام چنین می گوید: بدر و حنین خیبر و احزاب کربلا - فرقی گمان مدارید که بما کند، گاهی به کشته گشتن و گاهی به کشتن است - ترویج دین بهر چه زمان اقتضا کند.

در مقایسه بین بدر و احد شاید بعضی بگویند جنگ احد برای مسلمانان گران تما شد چه عزیزان خود را از دست دادند اما جنگ بدر جنگ بسیار خوب و ثمر بخشی بود که هم کسانی از دشمن را کشتند و هم کسانی را اسیر گرفتند و برای هر نفری جز آنها که بی پول آزاد شدند از هزار درهم تا چهار هزار درهم پول

۱- تذکرة الخواص ص ۲۳۲ و بررسی تاریخ عاشورا، ص ۱۷۲ و ۲۰۲

۲- تاریخ عاشورا، ص ۲۰۴

گرفتند اما این طرز فکر یعنی جنگ بدر را بیشتر برای مسلمانان و پیشرفت اسلام مفید شمردن تا جنگ احد ناشی است از توجه نداشتن به آثاری که بر جنگ احد با رشد و نمی توانست بر جنگ بدر بار شود در بدر مسلمانان زور بازو نشان دادند و دشمن دانست که اینان اگر ۳۱۳ نفر باشند آن هم باشش زره و هفت شمشیر می توانند نهصد و پنجاه نفر مرد مسلح را تار و مار کنند دسته‌ای را بکشند، و دسته‌ای را اسیر کنند و فراری اما هنوز قریش امیدواری کامل داشتند که اگر روز بر مسلمانان چیره شدند عزیزان انصار را به خاک و خون کشیدند آن شور و شوق که در نصرت رسول خدا ﷺ نشان میدهند از میان برود و از همراه رسول خدا ﷺ دلسرد شوند و اطراف او را واگذارند هیچگاه چنین تصور نداشتند که اگر عزیزان و شوهران خود را هم از دست دهند باز هم به سلامت رسول خدا ﷺ شادمان خواهند بود. از کجا تصور می کردند که برای مسلمانان هیچ فرقی نمی کند که رسول خدا ﷺ با هفتاد اسیر و غنیمتهای فراوان به مدینه بازگردد یا پس از هفتاد و چند شهید دادن با اصحابی مجروح و دست و پا قطع شده^(۱) اسیران اهل بیت در سفر کوفه و شام در روحیه دشمن همان اثر و سخترش را گذاشتند که زنان و مردان داغدار مدینه پس از حادثه احد گذاشت رفتار اهل بیت در سفر قابل پیش بینی نبود، تصور نمی شد که اینان از زیر بار آن همه مصائب باز قد بلند نمایند و همه جا سخنرانی کنند و دشمن فاتح و زورمند خود را به زانو در آورند حتی شخصی خلیفه را چنان تحت تأثیر افکار عمومی قرار دهند که با صراحت بگوید: خدا لعنت کند پسر مرجانه را اگر میان شما او خویشاوندی و نسبتی می بود با شما اینطور رفتار نمی کرد و شما را با این وضع تأثرانگیز به شام نمی فرستاد.^(۲)

به نقل طبری زنان خاندان معاویه بدون استثنا برای تسلیت نزد بانوان بنی هاشم آمدند و بر امام سوگوار و عزادار شدند و سه روز در قصر خلیفه برای شهدا بنی هاشم مجلس سوگواری برقرار بود و یزید نهار و شام را جز با حضور امام چهارم صرف نمی کرد و در یکی از همین روزها بود که یکی از پسران صغیر امام حسن علیه السلام یا امام حسین علیه السلام همراه امام چهارم بود یزید به او گفت با پسر من خالد نبرد می کنی؟ (یا کشتی می گیری؟) گفت نه مگر آنکه کاردی به من دهی و کاردی به او دهی آنگاه با هم جنگ کنیم، یزید را این شجاعت و صراحت لهجه آنهم از پسری صغیر که آن همه پیش آمدهای تلخ و ناگوار را دیده است بسیار خوش آمد و او را سخت در آغوش کشید و سخن گفت که معنی آن بفارسی این است: شیر را بچه همی مایماند بدو، پس از آن اهل بیت مورد احترام و تکریم اهالی دمشق قرار گرفتند، نشانه‌های بیچارگی یزید به چشم می خورد.^(۳)

گرامت و نورانیت سر مبارک امام حسین علیه السلام راهب انصار را مسلمان ساخت

به نقل ابن جوزی فرستاده قیصر روم پرسید این سر از کیست که این گونه تو را خوشحال نموده؟ گفت

۱- بررسی تاریخ عاشورا، ص ۲۰۵

۲- بررسی تاریخ عاشورا، ص ۲۰۶

۳- الفصول المهمة، ص ۱۹۵ و تاریخ عاشورا، ص ۲۱۸

سر از حسین فرزند علی و فاطمه است گفت همان علی و فاطمه علیهم السلام که داماد و دختر محمد پیامبر صلی الله علیه و آله شما است گفت آری آن مسیحی گفت وای بر شما و بر دین شما اینچه دین است که شما دارید ملت مسیح سم حمار که عیسی سوار شده در دیر حافر هر ساله زیارت می کنند مثل که شما کعبه را زیارت می کنید و آن سم الاغ را به خاطر عیسی احترام می نمایند شما پسر پیامبر خود را می کشید پس شهادت بده بر اینکه راه شما باطل است. (۱)

و همچنین از محمد بن عبدالرحمن روایت کرده است که رأس الجالوت بمن گفت: بین من و بین داود پیامبر هفتاد پشت فاصله است با آنها مردم یهود مرا تعظیم و احترام می کنند شما فرزند (دختر بلا فصل) پیامبر صلی الله علیه و آله خود را به قتل می رسانید. (۲) و نیز داستان راهب را که در راه شام سپاه یزید کنار دیرش منزل کرده بود روایت کرده خلاصه اش این است که سر مبارک امام را راهب دید به سوی آسمان نور می دهد پرسید این سر از کیست؟ گفتند سر حسین فرزند علی و فاطمه علیهم السلام است. فاطمه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله شما آری گفت: چه بد قوم بودید شما اگر برای مسیح فرزند بودی ما به روی چشمان خود می شانددیم پس از آن ده هزار دینار به آنها داد گفت فقط همین شب این سر مبارک را به من بدهید وقتی از این جا حرکت کردید به شما می دهم آنان پول را گرفتند راهب سر مبارک امام را شستشو و خوشبو نمود و در آغوش خود گرفت تا صبح گریه کرد صبح گفت ای سر من به جز خودم کسی را مالک نیستم من شهادت می دهم خدا یک است و جد تو محمد صلی الله علیه و آله رسول و فرستاده اوست و شهادت می دهم که من دوستدار و غلام تو هستم و پس از دیر بیرون شد به خدمتکار اهل بیت مشغول شد به نقلی ابن هشام سر را گرفتند حرکت کردند نزدیک دمشق رسیدند خواستند آن دینارها را تقسیم کنند دیدند همه خرف شده به یکی روی آن نوشته (لاتحسبن الله غافلا عما يعمل الظالمون) به روی دیگر و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون پس همه را به دریا انداختند. (۳)

به نقل شبلنجی در وسط راه به دیوار دیدند نوشته (اترجو امة قتلت حسینا شفاعت جده یوم الحساب) (۴) و از منهال اسدی روایت کرده که در دمشق دیدم مردی این آیه را می خواند (ام حسبت ان صحاب الکهف و الرقیم کانوا من آیاتنا عجباً) سری امام از بالای نیزه (قال قتلی اعجب من ذالک) (۵)

عقیده جبریه بواسطه حکام اموی گسترش پیدا کرد کارهای زشت خود را همه

بگردن خدای انداختند

معاویه طلایه دار ترویج اعتقاد به جبر بود او اظهار می کرد که هرچه انجام می دهد به خواست خدا و اده اوست و خداوند او را امام و ولی امر قرار داده است بقیه ملوک بنی امیه نیز این سیره شوم را ادامه

- تذکرة الخواص، ص ۲۳۶

- تذکرة الخواص، ص ۲۳۶ و نورالابصار، ص ۲۷۲

- تذکرة الخواص، ص ۲۳۷ و صواعق

- نور الابصار، ص ۲۶۷

دادند. (۱)

یزید نیز موقعی برگشت اهل بیت از شام ضمن عذر خواهی از شهادت امام گفت تقدیر خدا بر شهادت او رفته بود. هنگامی که امام چهارم را نزد ابن زیاد بردند، پرسید تو کیستی؟ گفت علی ابن الحسین، گفت مگر خدا علی ابن الحسین را نکشت؟ امام فرمود برادر داشتم که نام او هم علی بود و مردم او را کشتند (یعنی گناه را به خدا نسبت مده) کشته علی بن الحسین در کربلا مردم بودند نه خدا ابن زیاد گفت: این طور نیست خدا او را کشت (اصرار بر عقیده جبریه کرد) امام در پاسخ وی قرآن تلاوت کرد (اللّه یتوفی الانفس حین موتها) یعنی جانها را در هنگام مرگ خدای گرد اما کشته او خدا نیست ابن زیاد از اینکه جوان اسیر و بیمار چند بار سخن او را رد کرد بخشم شد گفت: باز هم در جواب من ایستادگی می کنی، ببرید گردنش را قطع کنید زینب رضی الله عنها نزدیک آمد گفت: اول مرا بکشید اما امام فرمود: عمه آرام باش جواب وی را خودم میدهم آنگاه رو به ابن زیاد نمود فرمود مرا بکشتن تهدید می کنی ما خانواده نیستیم که از کشته شدن بترسیم ولی پس از کشتن من مردی مسلمان پرهیزگاری همراه این زنان بفرست که با ایشان بدستور اسلام رفتار کند.

بروایت ابوالفرج یزید بود که گفت مگر علی بن الحسین را خدا نکشت امام فرمود آن برادر بزرگتر از من بود که شما او را کشتید تا آخر. (۲)

یزید اجازه بده بالای این چوبها بروم

امام فرصتی به دست آورد تا به مردم آن جا سخن بگوید و پرده از روی حقایق که در مدت چهل و شش سال از مردم آن مرز و بوم نهفته مانده بود بردارد و روی منبری که برای بدگفتن به پدر آن بزرگوارش گذاشته شده بر آید به حساب تبلیغات ۴۶ ساله بنی امیه برسد و مردمی را که سالها در گمراهی و دوری از حق به سر برده اند با یک سخنرانی چنان روشن کند که همانجا قیافه های مخالف اهل بیت موافق شود و مردم شام با نامهای مقدس آشنا شوند که کمتر شنیده اند، شاید بیشتر مردم شام تا آن روز نمی دانستند که سیدالشهداء در اسلام حمزة بن عبدالمطلب است و یا رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره حسن و حسین گفته است که اینان سروران جوانان بهشتی اند، خطیب طبق عادت همیشه ای پس از مدح و ثناء معاویه و یزید شروع کرد به بدگویی علی رضی الله عنه و امام حسین رضی الله عنه اینجا بود که علی بن الحسین رضی الله عنه بی هیچ بیم و هراس فریاد زد (و یلک ایها الخاطب اشتریت مرضاة المخلوق بسخط الخالق فتبوء مقعدک من النار) پس از آنکه خطیب خلیفه را ملامت کرد رو به یزید کرد گفت آیا به من هم اجازه می دهی تا روی این چوبها برآیم و سخنانی چند بگویم که همه خدا را خشنود سازد و هم برای شنوندگان موجب اجر و ثواب گردد؟ گفت اجازه بده بالای این چوبها بروم، نگفت منبر؛ برای اینکه منبر جای کسی است که برآستی در آن تبلیغ دینی و معارف اسلامی گردد این چوبها وسیله ای است برای از میان بردن حقیقتهای دینی و نه هر که با قیافه منبری و خطیب بر منبر برآید

۱- زندگانی امام سجاد رضی الله عنه، ص ۱۱۷

۲- مقاتل الطالبین، ص ۱۲۳

میتوان او را مروج دین و مبلغ اسلام شناخت. (۱)

مردم اصرار می کردند اجازه دهید یزید می ترسید، میگفت: اینان از کودکی با علم بار آمده مرا رسوا می کنند آخر با اصرار اجازه داد امام پای به منبر گذاشت و چنان سخن گفت که دلها از جا کنده شد و اشکها فرو ریخت و شیون از میان مردم برخاست (ایها الناس اعطینا سنا و فضلنا بسبع اعطینا العلم و الحلم و السماحة و الفصاحة و الشجاعة و المحبة فی قلوب المؤمنین و فضلنا بأن منا النبی المختار محمد ﷺ، و منا الصدیق، منا الطیار، و منا اسد الله و اسد رسوله، و منا بسطا هذه الامة و منا مهدی هذه الامة...) تا رسید به اینجا که فرمود منم پسر مکه و منم پسر زمزم و صفا منم فرزند رسول خدا ﷺ... (۲)

یزید هر چه مکر داری بکار ببر هر چه می توانی تلاش کن بخدا سوگند نمی توانی یاد ما را از دلها ببری امر ولایت ما را محو کنی. زینب کبری علیها السلام

یزید دنیا برای تو روبراه شد بدان جهت مست و مغرور گشته ای، بدماعت باد کرده ای، سخن خدا را فراموش کرده ای که می گوید: مهلتی که ما به کافران می دهیم خیال نکنند که این مهلت خیر آنها است. صدق الله و رسوله یا یزید ثم کان عاقبة الذین أساؤا سوائی... یزید خدا و رسولش راست گفته اند عاقبت گناه کردن و دروغ دانستن آیات خدا مسخره کردن آنهاست از بس گناه کرده ای کارت به اینجا کشیده است یزید مگر گمان برده ای که ما با شهادت و اسیری خوار و زبون شده ایم؟ و چون راههای زمین و آسما را بر ما بسته اید و چون اسیران ما را از اینجا به آنجا می برید دیگر خدا لطف خویش را از ما باز گرفته است؟ و گمان کرده ای که با کشتن مردان حق بزرگ گشته ای خدا بالطف و عنایتی خاص به تو می نگرد؟ این گمان غلط تورا مغرور کرده است به دماغت باد کرده ای آنگاه به یاد فتح مکه رفتار بزرگوارانه جدش رسول خدا ﷺ که فرمود: بروید همه شما آزاد هستید آورد فرمود: امن العدل یابن الطلقا... ای پسر آزاد شدگان عدالت کجا انصاف کجا؟ زنان و کنیزان خود را پرده نشین داری اما دختران رسول خدا ﷺ را بیکس و بی پناه بر شترهای تندرو نشانده ای و بدست دشمنان سپرده ای تا از شهری به شهری برند. (۳)

یزید چگونه با ما کینه ورزی نکند آنکس که بدیده انکار و دشمنی به ما می نگرد با نهایت بی اعتنائی و بدون آنکه خود را گناه کار بدانی می گویی ای کاش نیاکان من که در بدر کشته شدند امروز حاضر بودند، آنگاه با چوبی که در دست داری به دندانهای ابا عبدالله میزنی چرا چنین نباشی و حال آنکه آنچه می خواستی کردی، ریشه های فضیلت و تقوی را از جا کنیدی و خون فرزندان رسول خدا ﷺ را ریختی ستارگان درخشان بنی عبدالمطلب در زیر ابرهای بیداد و ستمگری پنهان کردی اما بزودی نزد خدا میروی بر پدرانیت وارد می شوی و آنگاه آرزو خواهی کرد ای کاش کور و لال شده بودی و نمی گفתי جای نیاکانم خالی تا خوشحال و

۱- بررسی تاریخ عاشورا، ص ۲۳۵ و ۲۳۷

۲- بررسی تاریخ عاشورا، ص ۲۳۷

۳- بررسی تاریخ عاشورا، ص ۱۸۲

پای کوبی کنند. (۱)

یزید روزی که داوری با خدا باشد و محمد صلی الله علیه و آله دادخواهی کند و اعضاء و جوارحت بر تو گواهی دهند آن روز پدرت که تو را بر مسلمانان مسلط ساخت به سزای خود خواهد رسید و آن روز دانسته خواهد شد که ستمکاران چه مزدی می‌برند و جای که بدتر و دار و دسته که زبون تر است با اینکه من به خدا قسم که تو را کوچک می‌شمارم و قابل توبیخ و سرزنش نمی‌دانم اما چه کنم چشم ما گریان و سینه ما سوزان است و با توبیخ و سرزنش شهیدان ما زنده نمی‌شوند حسین ما کشته شد و طرفداران شیطان ما را نزد نابخردان می‌برند و مزد خود را بر بی احترامی نسبت به خدا از مال خدا می‌گردند خون ما از دستهای اینان می‌چکد و گوشت ما از دهان ایشان فرو می‌ریزد و پیکرهای پاک شهیدان در اختیار گرگان و درندگان بیابان نهاده شد اگر گمانی که امروز از کشتن ما سودی می‌بری فردای قیامت بزبان آن خواهی رسید روزی که جز عمل خویش چیزی را بدست نیاوری روزی که تو بر پسر مرجانه فریاد زنی و او بر تو فریاد زند روزی که هم تو و هم پیروانت نزد میزان عدل الهی بجان هم افتید روزی که می‌بینی بهترین توشه‌ای که پدرت برای تو فراهم ساخت آن بود که فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله را بکشی به خدا قسم که جز خدا نمی‌ترسم و جز نزد وی شکایت نمی‌برم آنگاه دعا کرد و گفت خدایا حق ما را بگیر و از کسانی که بر ما ستم کردند انتقام بکش یزید همه‌ی مکر خود را بکار بر تمام کوششت را دنبال کن و هر چه می‌توانی جان بکن بخدا قسم ننگ و رسوای کاری که با ما کردی هرگز قابل شستشو نیست. (۲)

شکر خدایی را که عاقبت کار سروران جوانان بهشت را به خوشبختی و آمرزش ختم کرد و بهشت را جای آنان قرار داد از خدا می‌خواهم درجات آنان را بالا برد از فضل خود برای آنان بیشتر عنایت کند، چه خدا بر هر کار توانا است. (۳)

۴- علی بن الحسین علیه السلام

مادرش شهربانو یا شاه زنان دختر یزدگرد شاه ایران است در نیمه جمادی الاخر سال ۳۸ دیده به جهان گشود کنیه‌اش ابوالحسن و ابومحمد، القاب شریفش (زین العابدین، سیدالساجدین، و سجاد است.) رسول خدا سید العابدین نامیده است، ذی ثنات نیز می‌گفتند: بجهت سجده زیاد و نماز فراوان که می‌خواند

۱- اشاره به اشعاری است که یزید خواند:

لعسبت هاشم بالملک فلا
وقدة الخرج من وقع الأسل
من بنی احمد ما کان فعل

لیت اشیاخی ببدر شهدوا
خبر جاء ولا وحی نزل
لست من خندق ان لم انتقم

تذکرة الخواص، ص ۲۳۵ و مقاتل الطالبین، ص ۱۲۲

۲- بررسی تاریخ عاشورا، ص ۱۸۴

۳-

تا قیامت اشک خون از دیده گریان کرد و رفت
گفت گفت آن قوم را هر دم پشیمان کرد و رفت

زینب آمد شام را به یکباره ویران کرد و رفت
بی خبر بودند آن قوم جفا گستر ز ننگین کار خویش

اعضاء سجده‌اش پینه بسته بود و پوست میداد. (۱) هنگام وضو رنگ مبارکش زرد می‌شد گفتند برای چه رنگ مبارک دگرگون می‌شود فرمود می‌دانید در محضر چه کسی ایستاده می‌شوم به سوی نماز که می‌رفت بدنش را ترس می‌گرفت می‌فرمود می‌دانید با چه کسی دارم صحبت می‌کنم شبانه روز هزار رکعت نماز عادت داشت هر چه در روز ترک می‌شد در شب و شب را در روز می‌خواند.

فضایل و کرامات اخلاقی، سیره نیکو و پسندیده رفتار و منش بزرگوارانه امام سجاد علیه السلام آن چنان ظهور و نمو داشت که دوست و دشمن بر شایستگی و برتری او اعتراف داشتند و از هر کس سراغ انسان نمونه و شایسته‌ای را می‌گرفتند امام سجاد علیه السلام را معرفی می‌کرد جاحظ از علمای بزرگ و متعصب اهل سنت می‌نویسد: اما علی ابن الحسین علیه السلام درباره او نظر خارجی را چون شیعه شیعه را چون معتزلی، معتزلی را چون عامی و عامی را چون خاص دیدم (نظر همه گروه‌های اسلامی درباره او یکسان و از او تعریف میکرد) و کسی را ندیدم که در فضیلت او شک داشته باشد و یا در مقدم بودن او سخن بگوید. (۲)

با آتش سوزی که در خانه‌اش رخ داد نماز را قطع نکرد

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چون روز قیامت شود، منادی ندا می‌دهد زینت عبادت کنندگان کجاست؟ گویا فرزندم علی بن الحسین را می‌بینم که در اجابت آن دعوت بین صفها راه می‌رود او زینت عبادت کنندگان بود آنقدر به پیشگاه خداوند پیشانی بر خاک سایید که همه مواضع سجده‌اش پینه بست و هر سالی دوبار پینه‌ها را قیچی میکرد به همین خاطر آن حضرت را ذوالشفقات نامیدند آن پوستهای جدا شده را جمع نمود وصیت کرد با من در قبر گذارید. (۳)

به هنگام عبادت آن چنان مجذوب و محو مناجات می‌شد که از حوادث اطرافش به طور کامل غافل بود زمانی آن بزرگوار در محراب عبادت مشغول مناجات بود فرزندش به درون چاه افتاد مردم با صدای زاری اهل خانه برای نجات فرزند امام اقدام کردند و امام همچنان مشغول عبادت بود پس از آنکه پرسیدند چگونه نمازت را برای نجات فرزندت قطع نکردی؟ فرمود: من با پروردگار عظیم مناجات میکردم و متوجه نشدم. (۴)

روز آتش سوزی به خانه آن جناب واقع شد صدای النار، النار یا بن رسول الله از اطراف بلند شد، آن حضرت سرش را از سجده بلند نکرد تا که آتش خاموش شد گفتند شما چطور متوجه نشدید این آتش سوزی را فرمود به فکر آتش دیگر بودم (آتش کبری قیامت مرا بخود مشغول ساخته بود). (۵)

۱- تذکرة الخواص، ص ۲۹۱ و ۲۹۲ و نور الابصار، ص ۲۸۱

- زندگانی امام سجاد علیه السلام، تألیف احمد حیدری، ص ۴۰، به نقل از عمدة الطالب، ص ۱۶۰

۲- زندگانی امام سجاد علیه السلام، تألیف احمد حیدری، ص ۴۰، به نقل از عمدة الطالب، ص ۱۶۰

۳- زندگانی امام سجاد علیه السلام، ص ۴۲ و منتهی الامال

۴- تذکرة الخواص، ص ۲۹۲

۵- تذکرة الخواص، ص ۲۹۲

هر گاه نعمتی از خدا را یاد می‌آورد، سجده می‌کرد هر گاه آیات سجده (واجب و مستحب) را می‌خواند سجده میکرد هر گاه خداوند بدی و ناگواری را از او دور می‌کرد سجده می‌نمود، از هر نماز که فارغ می‌شد سجده می‌کرد هر گاه به کار خیری موفق می‌شد سجده می‌کرد تا اثر سجده (و پوسیدگی) بر همه اعضای سجده‌اش ظاهر شد و او را سجاد نامیدند.

نمونه از عفو و گذشت امام چهارم علیه السلام

هشام ابن اسماعیل در وقتیکه فرماندار مدینه بود به امام ستم فراوان کرد وقتی حکومت به ولید رسید او را عزل کرد و در برابر مردم نگاه داشتند تا هر کسی هر چه می‌خواهد به او بگوید: هشام می‌گفت جز علی ابن الحسین از کسی نمی‌ترسم امام بستگانش را جمع کرد و فرمود: هشام عزل شده دستور داده‌اند برای تنبیه او را در پیش روی مردم ننگه دارند (تا هر کس حرفی چیزی دارد بگوید مبادا احدی از شما به وی تعرض کند عبدالله فرزند امام گفت پدرجان به خدا قسم این مرد خاطره بدی از خود نزد ما به جای گذاشت ما جز مثل این روز را نمی‌خواستیم امام فرمود: پسر ما او را به خدا وامی‌گذاریم وقتی بر هشام گذشت سلام کرد هشام از مشاهده این عظمت روحی و کرامت اخلاقی گفت: **اللّٰه اعلم حیث یجعل رسالته**.^(۱)

مردی به او افترا بست و دشنام و ناسزا گفت امام به او فرمود: اگر این چنین است که تو می‌گویی از خدا آمرزش می‌طلبم و اگر این چنین نیست خدا تو را بیامرزد.^(۲) پاسخ بزرگوارانه امام یکباره آن مرد را منقلب کرد شروع کرد به پوزش و عذر خواهی و پیشانی امام را بوسید، گفت خدا بهتر می‌داند که رسالت خویش را در کجا قرار دهد مرا عفو کن امام هم بخشید.^(۳)

سیره آن حضرت با غلامانش این بود در طول ماه رمضان خطاهای آنان را ثبت می‌کرد چون شب آخر می‌رسید آنان را جمع میکرد از آنان اقرار می‌گرفت بعد به امید بخشش خدا گناهان آنانرا می‌بخشید و از آنان می‌خواست که دعا کنند همچنانکه علی بن الحسین گناه آنان را عفو کرده و تنبیه شان نکرد خدا هم گناهان او را ببخشد و تنبیه نکند.^(۴)

غصه مخور دین تو را من ذمه گرفتیم

هر گاه به سائل کمک می‌کرد می‌فرمود: **أفرین به کسی که توشه آخرت مرا حمل می‌کند**.
انفاقهای شبانه و پنهانی آن بزرگوار داستان مفصلی دارد و در اهمیت آن همین بس که وقتی آن حضرت از دنیا رفت مستمری خانواده‌های بسیاری قطع شد و آن وقت بود که فهمیدند آن که نیمه‌های شب غذا برایشان می‌آورده، امام سجاد علیه السلام بوده است.^(۵) او خدمت به محرومان و مستضعفان را پیشه و شعار خود

۱- تذکرة الخواص، ص ۲۹۵

۲- نور الابصار، ص ۲۸۳ و زندگانی امام سجاد علیه السلام، ص ۴۴

۳- زندگانی امام سجاد علیه السلام، مؤلف احمد حیدری، ص ۴۴

۴- زندگانی امام سجاد علیه السلام، مؤلف احمد حیدری، ص ۴۴

۵- تذکرة الخواص، ص ۲۹۴ و نور الابصار، ص ۲۸۱ و زندگانی امام سجاد علیه السلام، ص ۴۳

قرار داده بود و با آنان نشست و برخاست داشت. او صد خانوار از فقرای مدینه را سرپرستی میکرد و از اینکه یتیمان و فقیران و مریضان بیچاره بر سر سفرها وی حاضر شوند، شادمان میگشت، با دست مبارک خویش غذا به دهانشان میگذاشت و برای خانواده‌شان غذا می‌فرستاد. (۱)

روزی امام به عیادت محمدبن اسامه رفت دید بسیار مضطرب استگریه می‌کند فرمود محمد چرا اینگونه گریبان استی گفت آقا بد روز و بدهکارم امام فرمود بده کار تو چقدر می‌شود گفت پانزده هزار دینار امام فرمود غصه مخور دین تو را من به ذمه گرفتم. (۲)

روزی از مسجد بیرون آمد مردی از مخالفین پشت سرش دشنام داد دوستان و موالی خواستند او را جزا دهند امام نگذاشت سپس به آن مرد گفت برای تو بد تبلیغ کردند خیلی از چیزها (و امور نیک) در ماست که به تو مستور مانده هر خواهش داری بگوی تا برآورم آن مرد خجالت شد امام جامه خود را با هزار درهم به او بخشید پس از آن هر وقت امام را می‌دید و می‌گفت بی شک از اولاد رسول ﷺ است. (۳)

بدترین کشتن همراه کردن است

امام در تفسیر آیه شریفه (و لکم فی القصاص حیاة) فرمود: در قصاص حیات و زندگی است زیرا هر کس که تصمیم به قتل دیگری بگیرد وقتی بداند که از او قصاص می‌کنند از قتل دست می‌کشد پس هم حیات او تأمین شد و هم حیات آن کسی که می‌خواست بکشد و هم حیات غیر آن دو وقتی مردم بدانند قصاص واجب است از ترس قصاص جرات برگشتن دیگران پیدا نمی‌کنند... بعد امام فرمود: بندگان این قصاص مربوط به کسی است که او را کشته‌اید و دستش را از دنیا کوتاه کرده‌اید آیا شما را خبر دهم از کشتن بدتر از این و قصاص سخت‌تر از این قصاص گفتند بلی فرزند پیامبر (بدتر از این کشتن است که جبران‌پذیر نیست و بعد از آن هیچگاه حیات نمی‌یابد) آن چیست؟ اینکه کسی او را از نبوت پیامبر و ولایت علی علیه السلام همراه کند و او را به غیر راه خدا ببرد و به پیروی دشمنان علی و اعتقاد به امامت آنها و دفع علی علیه السلام از حقش و انکار فضیلت علی و ادا و اداء واجب امام علی علیه السلام بی اعتنا سازد این است آن قتل که عبارت است از جاودانه کردن مقتول در آتش جهنم برای همیشه و جزا و کیفر این قتل مثل آن جاودانه ماندن در عذاب جهنم است. (۴)

در دوران بنی امیه خلافت به سلطنت مورثی تبدیل شد دیگر خلیفه را بزرگان مهاجر و انصار با مشورت انتخاب نمی‌کردند بلکه خلیفه مردم را به بیعت با یکی از فرزندان خویش می‌خواند سنگ اول را معاویه شاند پس از آن میان مروانیان و بنی عباس سنت شد گاهی در یکزمان با دو نفر به عنوان خلیفه اول و دوم بیعت می‌شد.

۱- مدارک ذکر شده

۲- تذکرة الخواص، ص ۲۹۸ و نورالابصار، ص ۲۸۳

۳- همان، ص ۲۹۸

۴- تذکرة الخواص، ص ۱۹۰

یکی از نکات انحرافی در این دوران تقدس کاذبی بود که برای خلفا می دادند می خواستند مقام خلافت را مقدس جلوه دهند تا کسی جرئت مخالفت با خلیفه را در مخیله خویش نپروراند هر چند که خلیفه ظالم و ستمگر باشد احادیث کاذب ساخته شد به نفع خلفا حجاج در خطبه که در فضیلت عبدالملک ایراد کرد گفت: زمین و آسمان با خلافت برپاست خلیفه در نزد خدا بزرگتر از فرشتگان مقرب و پیامبران مرسل است چرا که خداوند آدم را به دست خود آفرید و فرشتگان را به سجده او امر نمود او را خلیفه خود در زمین ساخت... (۱)

او را بگیر تا زمین از نسل آل پیامبر صلی الله علیه و آله خالی نماند

امام سجاد علیه السلام در سن دو سالگی بود که جدش شهید شد او شاهد بی وفایی مردم و مظلومیت عمویش امام حسن علیه السلام بود و می دید که چگونه معاویه همه شروط صلح نامه را زیر پا گذاشت و در آخر با دسیسه عمویش را مسموم کرد تا سن ۲۳ سالگی در دوران حکومت تلخ و سیاه معاویه زیست پس از آن خلافت به دست یزید، روز غمبار عاشورا رسید روز نبرد حق و باطل در یکسو سپاهی اند که جان بر کف و خدا خواه و درسوی دیگر انبوهی انسان نمای درنده، دنیا طلب نیم روزی جنگ ادامه داشت بعد از ادای فریضه ظهر در میدان نبرد همه یاران امام شهید شدند امام سجاد نتوانست بر تنهای پدر تاب آورد با سختی از خمیمه خارج شد تا به یاری پدر رود و عمه اش به سختی مانع او بد عمه جان مرارها کن تا در رکاب فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله بجنگم. امام حسین علیه السلام خطاب به خواهر فرمود: ای ام کلثوم او را بگیر تا زمین از نسل آل پیامبر صلی الله علیه و آله خالی نماند. امام به خمیمه آمد و در حالی که خون از جراحتهای بدنش فواره می زده فرزندش را در آغوش فشرد اسرار امامت را به او سپرد و خاطر نشان ساخت که کتب علم امامت و مصاحف و سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله را به ام سلمه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله سپرده و سفارش کرده که آنها را به او بسپارد و با فرزند وداع کرد و بعضی وصایا و نوشته های مخصوص امامت را که با او بود به دختر بزرگش فاطمه علیها السلام سپرد تا حفظ کند و بعد از دفع خطر به برادرش تحویل دهد. (۲)

پس از شهادت امام لشکر به سوی خمیمه ها هجوم بردند در آنجا با علی بن الحسین در بستر مواجه شدند شمر قصد کشتن او کرد زینب علیها السلام فریاد زد اول مرا بکشید آنگاه او را بکشید دست از قتل او برداشتند گفتند همان مریض او را از بین خواهد برد؛ امام با اهل بیت در سلک اسرا در آمدند شب را در آن بیابان در کنار اجساد شهدا و خمیمه های نیم سوخته آواره و بی سر پناه به سر آوردند روز بعد به گردن آن حضرت غل و جامعه انداختند و بر شتری چموش و بی جهاز سوار کردند، و هر دو پای او را زیر شکم شتر بستند و به سوی کوفه حرکت دادند از کنار کشته ها عبور دادند امام نگاهی به اهل حرم کرد که اسیر دشمنان بر شترها سوار به سوی

۱- زندگانی امام سجاد علیه السلام، به نقل از تاریخ ابی الفداء، ج ۱، ص ۲۰۵

۲- زندگانی امام سجاد علیه السلام، ص ۵۲ به نقل از بحار، ج ۴۶، ص ۱۷، و نفس المهموم، ص ۳۱۶ و اثبات الوصیه مسعودی

کشته‌ها نگاه می‌کنند بدن مطهر پدرش بی سر به روی زمین افتاده.

و همچنین بدنهای پاره پاره سایر شهدا بر روی خاک غلطیده بودند از مشاهده این صحنه‌های غمبار نزدیک بود یکبارگی جان ببازد که عمه‌اش زینب علیها السلام متوجه شد فریاد برآورد (ای برادر زاده‌ای بازمانده جد پدر و برادرم چه می‌شود که اینگونه با جانانت بازی میکنی، برادرزاده را تسلیت و دلداری داد که این عهد پیامبر با جد و عمو و پدرت بوده و بزودی جماعتی آنان را دفن خواهند کرد و نام و نشان آنان تا قیامت بر خلاف خواست ستمکاران اوج خواهد گرفت. ^(۱) زیارتگاه عامه مردم خواهد شد.

من پول نمی‌خواهم مرا دعا کنید

در تذکرة از ابن عایشه از پدرش روایت کرد که هشام در هنگام طواف از ازدحام مردم و کثرت جمعیت نتوانست دست به حجر برساند در آن هنگام علی بن الحسین علیه السلام آمد مردم به احترام آن حضرت راه را باز کردند و اطراف حجر را بکل خالی کردند تا استلام حجر نمود، هشام گفت این مرد کیست (که مردم اینگونه به او احترام می‌کند) حاضرین (از ترس) گفتند نمیدانیم؟ فرزدق شاعر گفت: (و اعجابا که باشد او را نشناسد) این اشعار را خواند:

و البیت يعرفه و الحل و الحرم	هذا الذی تعرف البطحاً و طأته
هدا التقی النقی الطاهر العلم	هذا این خیر عباد الله کلهم
بسجده انبیاء الله قد ختم	هذا ابن فاطمه ان كنت جاهله
الدین من بین هذا ناله الامم	من یعرف الله اولیة ذا

چون طولانی است خواننده مراجعه کند به کتاب مذکور هشام در غضب شد امر کرد فرزدق را به زندان بردند امام هزار دینار به فرزدق فرستاد ولی او رد کرد گفت من برای خدا گفتم او در این کاری خدای بر من غضب کرد من کمک از خدا می‌خواهم دعا کنید و پول نمی‌خواهم امام فرمود ما خاندان به کسی چیزی دادیم پس نمی‌گیریم و فرزدق پذیرفت و هشام را هجو کرد اشعارش در این کتابها بخوانید. ^(۲)

از دو میل راه بیشتر با اینان نمی‌روم

در تذکره از زهری روایت کرده گفت: وقتی علی بن الحسین را به امر عبدالملک از مدینه به سوی شام می‌بردند از محافظین او اجازه گرفتم برای وداع به نزدش رفتم دیدم دستهایش را به زنجیر بسته و پاهایش را در قید کننده کرده گریه‌ام گرفت گفتم ای کاش این غل و زنجیر بگردن من بودی فرمود ای زهری تو گمان می‌کنی این غل و زنجیر بر ما زیاد سخت و سنگین می‌باشد اگر بخواهیم نباشد نیست ولی او ما را به یاد عذاب خدا (غل و زنجیر جهنم) می‌آورد پس پاهای مبارکش را از قید و دستهایش را از غل خارج کرد فرمود از دو میل راه بیشتر با اینان نمی‌روم گفت چهار روز بیشتر نگذشت دیدم نگهبانی آنجناب بدنبالش می‌کردند

۱- زندگانی امام سجاد علیه السلام، ص ۵۴

۲- لیل النبوة، ص ۲۰۷ و نورالابصار، ص ۲۸۴ و تذکرة الخواص، ص ۲۹۸

نتوانستند به دست بیارند گفتند از میان منزل که محافظین اطرافش به نگاهبان بودند ناگهان گم شده غل و زنجیر بجایش مانده بعد از مدتی من به نزد عبدالملک رفتم از من سؤال کرد از آن جناب گفتم از پیش سربازان تو گم شده گفت همان روز پیش من آمد گفتم مرا چه می گویی گفتم می خواهم با من باشی فرمود من نمی خواهم اینجا باشم پس برون رفت بخدا سوگند دلم پراز ترس شد نتوانستم چیزی بگویم. (۱)

به تبیین دین در قالب دعا پرداخت

وضعیت اخلاقی جامعه اسلامی آن روز نیز اسفبار بود خلفایی مروانی و عاملان آنان در فساد و فحشا غوطه ور بودند سراسر جهان اسلام به خصوص مکه و مدینه در اوج فساد و فحشا بودند. آیه الله خامنه‌ای می نویسد: نکته‌ای را که من از آغانی بدست آوردم اینکه در سالهای حدود ۸۰ و ۹۰ تا ۵۰ و ۶۰ سال بد بزرگترین خواننده‌ها، نوازنده‌ها، عیاشها و عشرت طلبهای دنیا یا از مدینه‌اند و یا از مکه هر وقت خلیفه‌ای در شام دلش تنگ می شد و هوس غنا میکرد و خواننده و نوازنده برجسته‌ای می خواست کسی را از مدینه یا مکه که مرکز خواننده‌های معروف بود برای او می بردند... در مکه شاعری بود به نام عمر بن ابی ربیع از آن شاعران عریان گوی بی پرده هرزه و البته در اوج قدرت و هنر شعری وقتی این شاعر مرد، راوی گوید در مدینه عزای عمومی شد و در کوچه‌های مدینه مردم می گریستند هر جا می رفتی مجموعه‌های از جوآنهاننشسته بودند و تأسف میخوردند کنیزکی را دیدم، اشکش جاری بود به او گفتند گروهی دیگر در مکه هست مردی به نام حارث بن خالد مخزولی که او هم مانند عمر ابن ابی ربیع شعر می گوید و یکی از شعرهای او را خواند وقتی کنیزک شعر را شنید اشکهای خود را پاک کرد و گفت: الحمد لله الذی لم یخل حرمه شکر خدای را که حرمش را خالی نگذاشت. (۲)

این وضعیت سیاسی و فرهنگی و اخلاقی حاکم بر زمان امام سجاد علیه السلام و امام باقر علیه السلام بود امام سجاد علیه السلام بعد از شهادت پدر در مسیر ادای رسالت امامت، به تبیین دین در قالب دعا پرداخت و توانست در مدت ۳۴ سال دوره امامت خویش اقدامات مهمی انجام دهد تا پرورش افرادی زمینه کار را در حدی بازتر و وسیع تر برای امام باقر علیه السلام ایجاد کند. صحیفه سجادیه که بنام زبور آل محمد صلی الله علیه و آله معروف است از جمله آثار باقیه آن حضرت است.

اسامی امامان را در لوح و صحیفه دوازده نفر یافتیم

زهری گوید: در مرض وفات امام سجاد علیه السلام من شاهد بودم امام باقر علیه السلام با فرزندش محمد باقر علیه السلام مدتی نجوا کرد و آنگاه او را به حسن خلق سفارش می فرمود من که احتمال رحلت آن حضرت را می دادم گفتم اگر امر الهی بر وفات شما باشد ما به چه کسی رجوع کنیم امام فرمود به این فرزندم او وصی من و وارث من ظرف علم من و معدن علوم شکافنده علم است گفتم ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله چرا فرزند بزرگت را وصی خود قرار

۱- تذکرة الخواص، ص ۲۹۲ و تشریح و محاکمه و تاریخ آل محمد صلی الله علیه و آله، ص ۱۵۱، قاضی بهلول بهجت افندی

۲- زندگانی امام باقر علیه السلام، تألیف احمد حیدری، ص ۱۰

می‌دهی؟ امام فرمود: ای اباعبدالله امامت به کوچکی و بزرگی نیست (و در اختیار ما هم نمی‌باشد) این چنین رسول خدا ﷺ با ما عهد کرده و در لوح و صحیفه ترتیب امامان را چنین یافته‌ایم گفت: به نام و نشان هفت نفر از اوصیا از فرزندان این فرزندانم هستند که مهدی علیه السلام در بین آنان است. (۱)

حسین فرزند امام گوید: مردی از پدرم در مورد تعداد امامان پرسید و پدرم در جواب فرمود: دوازده فرزند که هفت نفر از آنان از صلب این مرد است و دست بر کتف برادرم محمد نهاد مثل آن از فرزندان دیگر امام عمر روایت شده که گفت: پدرم در پاسخ من فرمود: پسر امامت بعد از من تا قیام قائم علیه السلام که زمین را از عدل و داد پر می‌کند در نسل او یعنی امام باقر علیه السلام و او امام پدر امامان معدن حلم و جایگاه علم است و علم را بی‌شکافد و... (۲)

آنجناب هنگام رحلتش به فرزندش امام باقر علیه السلام فرمود: این صندوق را به منزل خود ببر آن صندوق را به کمک چهار نفر به منزل بردند بعد از وفات امام برادران به حضرت باقر علیه السلام عرض کردند که سهم ما از آن صندوق بده امام فرمود: شما در آن سهم نیستید، اگر در آن سهم بودید پدرم آنرا به من نمی‌داد در آن صندوق سلاح رسول خدا ﷺ و کتابهایش بود. (۳) آنجناب به سن ۵۷ سالگی به واسطه زهر ولید در سال ۹۴ ز دنیا رفت. (۴)

۵- محمد بن علی علیه السلام

اول ماه رجب سال ۵۷ دیده به جهان گشود مادرش فاطمه دختر امام حسن علیه السلام بود به همین جهت را فاطمین می‌خواندند امام صادق علیه السلام فرمود: جده‌ام صدیقه‌ای بود که در میان اولاد امام حسن علیه السلام هیچ نی به پایه او نمی‌رسید حضرت باقر علیه السلام می‌فرماید: روزی مادرم کنار دیواری نشسته بود که ناگاه دیوار شکاف داشت و صدای ریزش و از جا کنده شدن سختی شنیدم مادرم به اشاره دست گفت: نه قسم به حق پیامبر که خدا به تو اجازه فروریختن نداده است پس دیوار در هوا معلق ماند تا مادرم از آنجا گذشت و پدرم صد دینار جانب او صدقه داد. (۵)

آن جناب در آغوش پر مهر پدری چون امام سجاد علیه السلام پرورش یافت و از پستان چنین مادری شیر ورد و کمال یافت و به فضایل اخلاقی آراسته شد و اسوه پویندگان راه حق گشت و جدش پیامبر صلی الله علیه و آله او را قر لقب داد و نقش خاتم‌ش ظن بالله حسن و النبی المؤمن - و بالوصی ذالمنن - و بالحسین و الحسن (۶) در عبادت راز و نیاز و یاد حق همچون پدران بزرگوارش پیشتاز و آینه تمام نمای پیامبر بود امام

- زندگانی امام باقر علیه السلام، ص ۵۱

- زندگانی امام باقر علیه السلام، ص ۵۰، به نقل از کفایة الاثر، ص ۲۳۸

- همان کتاب، به نقل از اصول کافی، ج ۱، ص ۲۳۴

- فصول المهمه، ص ۲۰۸ و صواعق

- زندگانی امام باقر علیه السلام، به نقل از کافی، ج ۱، ص ۴۶۹ و همان کتاب، ص ۴۸ و فصول المهمه، ص ۲۰۸

صادق علیه السلام می فرماید: پدرم همواره به یاد خدا بود در حال راه رفتن و غذا خوردن و حتی هنگام سخن گفتن نیز از یاد خدا مشغول نمی شد می دیدم که زبانش به ذکر لاله الا الله در حرکت است صبحگاهان ما را جمع می کرد و تا طلوع خورشید به ذکر خدا و امی داشت آن را که می توانست قرآن بخواند به قرائت قرآن و دیگران را به ذکر گفتن امر می کرد... (۱)

خادم امام نقل می کند: با امام باقر علیه السلام به حج رفتیم هنگامی که داخل مسجد الحرام شد و چشمش به کعبه افتاد صدایش به گریه بلند شد عرض کردم پدر و مادرم فدایت باد مردم متوجه شما هستند کاش صدایتان را بلند نکنید امام در جواب فرمود: وای بر تو ای افلح چرا صدایم را به گریه بلند نکنم شاید (به خاطر این گریه وزاری من) خدای تعالی نظر رحمتی بر من کند و بدان سبب در فردای قیامت رستگار شوم. بعد امام طواف خانه کرد و پشت مقام به رکوع (نماز) استاد و هنگامی که از نماز فارغ شد موضع سجده امام از اشک چشمهایش خیس شده بود. (۲)

نمونه‌ای از حلم و بردباری و مصیبت داری

قرآن در وصف بندگان خدای رحمان می فرماید (و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما) چون از جاهلان حرکات زشتی مشاهده کنند و یا سخنانی زشت و ناشی از جهل بشنوند پاسخ سالم می دهند و به سخن سالم و خالی از لغو و گناه جواب می گویند.

مردی نصرانی خطاب به امام باقر علیه السلام گفت: تو بقر هستی امام با ملایمت و خون سردی فرمود: من باقر هستم مرد (که همچنان بر بی ادبی خود پافشاری می کرد) گفت: تو پسر زنی آشپز هستی امام بار دیگر با ملایمت و نرمی جواب داد آشپزی حرفه او بود و این ننگ نیست آن مرد همچنان به گفتار ناهنجار خود ادامه داد و مادر امام را به نسبتی زشت متهم ساخت امام با ملاطفت جواب داد اگر راست می گویی خدا او را بیامرزد و اگر دروغ می گویی خدا تو را بیامرزد مرد نصرانی با مشاهده برخورد کریمانه امام به اشتباه خود پی برد و اسلام آورد. (۳)

امام باقر علیه السلام چهار سال از دوران طفولیت را در دامان پسر جدهش حسین علیه السلام گذراند، شاهد مظلومیت خاندان خویش شهادت جدهش و عموها و آن صحنه های دلخراش بود پس از آن نیز با اهل بیت در سفر غمبار اسارت به کوفه و شام همراه بود و تمام آن صحنه های دردناک را مشاهده کرد حادثه اسفبار کربلا بزرگترین شعله غم و اندوه را در قلب امام بر افروخت شعله ای که هیچگاه خاموش نشد هر گاه موقعیت را مناسب می دید واقع کربلا را شرح می داد مصایب اهل بیت و ظلم و ستم امویان را بر می شمرد روزی کمیت شاعر بر امام وارد شد و شعری در رثاء شهدای کربلا خواند امام و اهل خانه اش سخت تحت تأثیر قرار گرفته و

۱- فصول المهمه، ص ۲۱۲، تذکرة الخواص، ص ۳۰۵ و نورالابصار، ص ۲۸۹

۲- فصول المهمه، ص ۲۱۲، تذکرة الخواص، ص ۳۰۵ و نورالابصار، ص ۲۸۹

۳- زندگانی امام باقر علیه السلام، ص ۲۴ و منتهی الامال، ج ۲

گریه کردند امام برای کمیت دعا کرد که خدایا گناهان گذشته و آینده کمیت را بیامرزد وقتی که قصیده میمیه معروف خود را بر امام خواند علاوه بر دعا صد هزار درهم را به او داد فرمود: از خانواده هم برای تو جمع کرده ام ولی کمیت نگرفت فقط پیراهن از امام خواست برای تبرک و کفن خویش. (۱)

بذل و بخشش، علم و دانش را از پدران ارث داشت

امام صادق علیه السلام فرمود: روزی بر پدرم وارد شدم و ایشان هشت هزار دینار را برای فقرای مدینه تقسیم می کرد و در همان روز اهل یک خانواده را که تعدادشان به یازده نفر می رسید خرید و از بندگی آزاد کرد. (۲) و نیز فرمود: با اینکه ثروت پدرم از تمام خاندانش کمتر و مخارجش از همه بیشتر بود در هر روز جمعه یک دینار صدقه میداد.

حسن بن کثیر گوید: از نیازمندی خود و بی توجهی برادرانم به امام شکایت کردم حضرت فرمود: چه بد برادری است آن که در هنگامی توانمندی تو رعایت حالت را نماید ولی به هنگام فقر و ناداری از تو ببرد و بعد حضرت یک کیسه حاوی هفتصد درهم به من داد و فرمود: این مبلغ را مصرف کن و هر گاه تمام شد مرا خبر ده. (۳)

صاحب تذکرة می نویسد: ابو جعفر را به جهت کثرت سجده اش باقر نامیدند از بسیار سجده پیشانی مبارکش شکافیده بود و کذا شاکر و هادی نیز می گفتند ولی در صحاح گفته بجهت غزارت علمش باقر می گفتند کان عالما عابدا ثقة ائمه مانند ابوحنیفه و دیگران از او روایت کردند (۴) جابر در آوان جوانی امام باقر علیه السلام را دید و شناخت و سلام رسول خدا صلی الله علیه و آله را به بوی ابلاغ کرد و دستور العمل خاص پیامبر صلی الله علیه و آله به امام باقر علیه السلام را که فرموده بود: یا باقر العلم ابقره ای شکافنده علوم، علم را بشکاف به او رساند از آن به بعد آن صحابی عالیقدر خدمت امام باقر علیه السلام نوجوان می رسید و از محضر علمی اش بهره های برد و با این عمل خود مردم مدینه را به تعجب و اوست و به مقام علمی ابو جعفر علیه السلام آشنا می کرد. (۵) و بدین سان بود که امام محمد باقر علیه السلام در زمان حیات پدر به عنوان یک عالم بزرگ مطرح شده و آوازه علمی او در گوش خاص و عام پیچید وقتی عبدالله بن عمر از جواب سؤال بازماند امام را به سؤال کننده نشان داد و گفت: از آن نوجوان پرس و جواب را به من اطلاع بده و وقتی سائل جواب امام را برایش باز گفت تعجب کرد و گفت آنان اهل بیتی هستند که علم شان از جانب خداست.

امام به عنوان یک رجل علمی سیاسی اجتماعی در زمان حیات پدر جلوه می کند مشهور می شود به طوری که این شهرت تا شام مرکز خلافت اموی می رسد عبدالملک ضمن نوشتن نامه ای به عاملش در مدینه

۱- زندگانی امام باقر علیه السلام، ص ۹۷ و ۳۶

۲- زندگانی امام باقر علیه السلام، ص ۲۵

۳- تذکرة الخواص، ص ۳۰۲ و فصول المهمة، ص ۲۱۱ و نور الابصار، ص ۲۸۸

۴- تذکرة الخواص، ص ۳۰۲ و فصول المهمة، ص ۲۱۱ و نور الابصار، ص ۲۸۸

او را به دستگیر و اعزام آن حضرت با قید و بند به شام مأمور می‌کند ولی حاکم مدینه چنین شخصیتی شناخت شده را به صلاح نمی‌بیند در جواب می‌نویسد: این نامه من به عنوان مخالفت با دستور شما ورد امر شما نیست و لکن خواستم قبل از اقدام خیرخواهی و نصیحت طلبی خود را به شما ارائه کرده باشم (تا با توجه به آن دستور مقتضی را صادر کنید) شخصیتی که دستگیریش را خواسته‌اید امروز عفیف‌ترین مردم وزاهدترین با ورع‌ترین عالم‌ترین رقیق‌القلب‌ترین با پشتکارترین و عابدترین فرد است و کسی در این زمینه‌ها بر او سبقت ندارد و تعرض امیرالمؤمنین (خلیفه) را نسبت به وی صلاح نمی‌دانم چه اینکه خداوند وضعیت قومی را تغییر نمی‌دهد مگر اینکه آنان وضعیت خویش را تغییر دهند وقتی عبدالملک از مضمون نامه مطلع شد مطمئن و خوشحال شد فهمید عاملش از روی خیرخواهی به مصلحت حکومت عمل کرده است. (۱)

فقه اهلیت تنها فقهی است که همه مسائلش از رسول خدا ﷺ گرفته شده

از جمله علوم که امام باقر علیه السلام سعی و کوشش فراوان در بسط و گسترش آن داشت علم حدیث و فقه بود اهمیت بیان حدیث از این جهت بود که حدیث بعد از قرآن دومین منبع مهم فقه و اعتقاد و اخلاق بود کوشش امام در این زمینه به حدی بود که فقط جابر بن یزید جعفی بیش از هفتاد هزار حدیث از امام می‌شنود. (۲)

امام گاهی احادیث را با سلسله سند و گاهی به طور مرسل و بدون ذکر و سائط از پیامبر نقل می‌نمود پدران معصومش واسطه‌های او بودند خودش فرمود: هرگاه حدیثی گفتم و سندش را ذکر نکردم سندم عبارت از: پدرم زین العابدین از پدرش حسین شهید از پدرش علی ابن ابی طالب از رسول خدا صلی الله علیه و آله از جبرئیل از خداوند تبارک و تعالی است. (۳) امام با چنین سلسله سند درخشانی به بیان احادیث نبوی پرداخت.

امام فقه امامیه را که همان فقه پیامبر و علی علیه السلام بود گسترش داد و این بنیان توسط فرزندش امام صادق علیه السلام کامل شد و فقه غنی جعفری شکل گرفت مهمترین خصوصیت فقه امام باقر علیه السلام غیر اجتهادی بودن آن بود بر عکس همه فقهای آن روز عامه امام احکام الهی را از جانب شارع دین بیان میکرد او خود در این مورد می‌فرماید: ای جابر جعفی به خدا قسم اگر ما به رأی خود سخن می‌گفتیم (و فتوای دادیم) از هلاک شدگان بودیم و لکن ما بر طبق آثار و میراث رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می‌گوییم که نسل از نسل آن را ارث برده‌ایم و در گنجینه‌ها حفظ می‌کنیم همچنانکه اینان طلا و نقره خود را در صندوقچه‌ها مخفی می‌کند و در کلام دیگری فرمود: اگر ما به رأی خود سخن می‌گفتیم هلاک میشدیم همچنانکه قبل از ما آنانکه به رأی خود

۱- زندگانی امام باقر علیه السلام، ص ۳۹

۲- زندگانی امام باقر علیه السلام، ص ۱۶۰ به نقل از میزان اعتدال، ج ۱، ص ۲۸۳

۳- زندگانی امام باقر علیه السلام، ص ۱۶۰

سخن گفتند هلاک شدند و لکن ما بر طبق بینه پروردگار مان که بر پیامبرش نشان داد و آن حضرت نیز برای ما بیان کرد، سخن می‌گوییم. از همین جا دومین ویژگی فقه اهل بیت نیز روشن می‌شود و آن اتصال تمام و کمالش به پیامبر ﷺ می‌باشد فقه اهل بیت تنها فقهی است که همه مسائالش از رسول خدا ﷺ گرفته شده است همچنانکه همه احادیث امامان از پیامبر ﷺ گرفته شده است، عبدالله بن معمر لیشی از علمای عامه از امام پرسید شنیدم که شما به متعه از دواج موقت فتوا می‌دهید؟ امام خداوند در کتاب خود آن را حلال کرده است به سنت پیامبر ﷺ نیز می‌باشد و اصحاب پیامبر هم به آن عمل کرده‌اند عبدالله گفت: عمر آن را نهی کرده است. امام فرمود: تو بر قول رهبرت باش و من نیز بر قول پیامبر خدا ﷺ (۱)

بعد از رسول خدا ﷺ امامت مفهوم اصلی خود را از دست داد بیشتر به معنای مساوی معنای خلافت به کار رفت و امام به معنای خلیفه و زعیم اجتماعی و آنهم زعیمی سیاسی معرفی شد، در حالی که معنای امامت از نظر قرآن و پیامبر ﷺ برتر و متعالی‌تر از این معنا است امامت معنای است نظیر نبوت. (۲)

لا یقاس بأل محمد ﷺ من هذه الامة احد، هم الساس الدین و عماد الیقین و... (۳)
و هم موضع سره و لجأ امره و عیبة علمه و موئل حکمه... (۴)

امویها مقام خلیفه را از پیامبر بالاتر و آب‌جاء خلیفه را از آب زم‌زم بهتر گفتند

در ابتداء خلافت از دیدگاه عامه مردم در حد رهبری سیاسی و زعامت اجتماعی بود نه یک مقام متعالی خلیفه در جمع مردم اعلام می‌کرد که من هم مثل شما تحت تأثیر شیطان واقع می‌شوم محتاج علم و راهنمای شما هستم و در موارد فراوانی صراحتاً به اشتباه و خطای خود اعتراف می‌کرد. (۵) با روی کار آمدن بنی امیه یکی از محورهای فعالیت آنان بر این قرار گرفت که امامت به آن معنا والا و ارزشمندی که برای اهل بیت ثابت شده بود را به خلفا سرایت دهند و مقام خلافت را از رهبری سیاسی ترقی داده و به امامت دینی و حتی خلافت خدای و حتی بالاتر از رسالت و نبوت برسانند.

مثلاً خالد بن عبدالله قسری که یکی از دست‌نشانندگان بنی امیه بود می‌گفت: خلافت از نبوت بالاتر است استدلالی هم که می‌کرد این بود: که شما یکی نفر را جانشین خودتان در میان خانواده تان می‌گذارید این به شما نزدیکتر است؟ یا آنکس که به وسیله او پیامی برای کسی می‌فرستید؟ خود پیدا است آن کسی که در خانواده گذرانیده‌اید افضل است در توجیه افضل بودن خلیفه بر پیامبران می‌گوید: شما چگونه به فضیلت خلیفه علم پیدا نمی‌کنید در حالی که ابراهیم خلیل از خداوند آب خواست و خداوند به او آب شور داد ولی

۱- همان کتاب به نقل از بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۵۶

۲- بقره، آیه ۱۲۴

۳- نهج البلاغه، خطبه ۲

۴- همان خطبه

زندگانی امام باقر علیّه السلام، ص ۴۶ و صواعق محرقة ابن حجر مکی از سخنان ابوبکر، ص ۷

خلیفه از خدا آب طلبید و خداوند به او آب شیرین و گوارا داد (منظور او از آب شور چشمه زم زم و از آب شیرین چاهی بد که ولید خلیفه اموی کنده آب آن شیرین بود آنرا در حوض کنار زم زم می ریختند تا برتری آن بر زمزم آشکار شود).^(۱)

چهل نفر از اطرافیان یزید بن عبدالملک در حضور خلیفه شهادت دادند که خلفا هیچ محاسبه‌ای ندارند عذاب نمی‌شوند.^(۲)

چگونه اسلام واحد به گروه‌های مختلفه تبدیل شد؟!

از آنجا که عامه بعد از پیامبر ﷺ اهل بیت را کنار زدند، به طور طبیعی می‌بایست دنباله رو رهبرانی می‌شدند که هر کدام رأی و نظری داشتند و پیروان هر کدام گروه و فرقه و مذهبی را تشکیل می‌دادند ولی شیعیان از همان اول خود را تابع امام علی علیه السلام و فرزندان معصوم ایشان ساختند و چون آنان همه از یک منبع سیراب می‌شدند، به طور طبیعی در گذر زمان متحد و در همان یک مسیر حق و روشن باقی ماندند و این یکپارچگی تا غیبت صغری ادامه یافت از آنجا که امامان علیهم السلام در بیشتر دور آنها تحت مراقبت شدید بودند و حکومتها در صدد شناسایی امام بعد و از بین بردن وی بودند بدین جهت معرفی امام بعدگاهی به طور مخفی و غیر صریح بود و بعضی از شیعیان برای مدتی محدود به امامت کسانی دیگر معتقد می‌شدند و یا بعضی از دیگر فرزندان امامان ادعای امامت می‌کردند و بعضی افراد نیز مدتی پیروی آنان می‌شدند ولی با گذشت مدتی کم امام حق را می‌شناختند و به سوی وی بازمی‌گشتند.

این یک واقعیت است که نویسندگان ملل و نحل این گروه‌های کوتاه عمر را از گروه‌های شیعیان ثبت می‌کردند مثلاً فطحیه را می‌توان از این زمره نام برد که مدتی به امامت عبدالله افطح معتقد شدند ولی بعد از مدتی به سوی امام کاظم علیه السلام بازگشتند. البته دو انشعاب از شیعه ماندگار گشت زیدیه و اسماعیلیه^(۳) شیعه به یمن برکت امامان علیهم السلام کمترین انشعاب را داشت توانست تا حد زیادی وحدت مذهبی خود را حفظ کند ولی مخالفین شیعه وقتی اختلاف وسیع در عقاید و احکام را بین اهل سنت مشاهده کردند، در صدد بر آمدند که برای شیعیان نیز گروه‌های بتراشند و به آنها نسبت دهند از جمله آن گروه‌های ساختگی می‌توان به سبائیه و غرابیه اشاره کرد علامه عسکری در کتاب عبدالله بن سبا ثابت کرده که در تاریخ عبدالله بن سبا و گروه طرفدار وی به نام سبائیه وجود نداشته است همچنانکه غرابیه نیز گروهی ساخته ذهن آن نویسندگانند در شرح فرقه غرابیه گفته‌اند غرابیه گروهی هستند که گمان دارند خداوند جبرئیل را به سوی علی فرستاد ولی جبرئیل به خطا به سوی محمد رفت و وحی را به او داد برای اینکه محمد و علی شباهت دار هم بودند از دو کلاغ و مگس و...^(۴)

۱- زندگانی امام باقر علیه السلام، به نقل از کامل ج، ص ۵۳۷ و مسح پا در قرآن

۲- تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۲۴۶

۳- زندگانی امام باقر علیه السلام، ص ۱۳۶

۴- زندگانی امام باقر علیه السلام، ص ۱۳۵

این تعریف است که برای غرابیه کردند بدون اینکه معین کنند که مؤسس آنها کیست؟ در چه شهر و عصری بوده‌اند چه کسی آنان را دیده و عقایدشان را شنیده و...؟

ایجاد فرقه‌های مختلف در اسلام

پایه اصلی اعتقاد خوارج بر کافر شمردن مرتکب کبیره بود آنان بر همین اصل خلیفه سوم و امام علی علیه السلام و خلفای بنی امیه را مرتکب کبیره و کافر می‌دانستند و از آنها اظهار بیزار می‌کردند، بنی امیه از طرفی با شیعیان موجه بودند که آنها را غاصب خلافت می‌دانستند یکسری دلایل داشتند که بنی امیه و طرفدارانشان قادر به باطل کردن آنها نبودند لذا فرقه مرجئه را به وجود آوردند تا در برابر آن دو گروه دلایلی را ارائه دهند و ایستادگی نمایند به ارجاء پناه بردند و گفتن: ما امر مرتکب کبیره را به خدا و قیامت وامی‌گذاریم و از کافر شمردن آنها خودداری می‌کنیم.^(۱) یعنی لازم نیست درباره اشخاص که از بین رفته‌اند موضعی مشخص داشته باشیم بلکه آنرا به خدا وامی‌گذاریم باری تعالی مسئول رسیدگی به امور ایشان خواهد بود مثلاً علی علیه السلام و معاویه با یکدیگر جنگیدند و هر دو به محضر پروردگارشان شتافتند ما نباید یکی را محکوم کنیم و محاکمه ایشان با خداست.

گفتیم که مرتکب کبیره از دیدگاه خوارج کافر و از دیدگاه مرجئه مؤمن شمرده می‌شد و اصل بن عطاء که بنیانگذار معتزله بود قائل شد که مرتکب کبیره نه کافر است نه مومن در مرتبه بین ایمان و کفر است.^(۲) معتزله اعمال انسان را فعل بنده میدانستند اشاعره فعل خدا اصول اشاعره به نفع خلفا بود زیرا خلفا هر گونه خلاف را مرتکب می‌شدند نسبت آن را به خدا می‌دادند برای همین این مذهب را تأیید کردند، از این مذهب پشتیبانی نمودند و گسترش یافت معتزله بعکس آن تضعیف شد.

انتشار و رواج بسیاری از این عقایدی گروهها به مصلحت حکومت بود رواج مسائلی مانند جبر و ارجاء جواز تقدم مفضول بر فاضل و امثال آن به نفع حکومت و توجیگر آنان بود به همین جهت متفکرانی که منادی آنان بودند از طرف حکومت تأیید و پشتیبانی می‌شدند و میدان می‌یافتند این اختلافات در اصول بود و اما در فروع حساب نداشت هر جا سلطه حکومت نبود هر کس برای گروهی خود رهبر و مصدري حکم و فتوا بود در پایان امر گروهی موافق حکومت غالب، برنده و صاحب فتوای رسم می‌شد.

در مناظرات با صاحبان عقاید مختلف اعتقادات باطل را رد و حق را ثابت فرمود

امام به حسن بصری فرمود: تو را نهی می‌کنم از اینکه به تفویض قائل شوی زیرا خدای تعالی از سر سستی و ضعف امر را به خلق وانگذازیده و از سر ظلم هم آنان را بر گناهان مجبور نکرده است. در کلام دیگر فرمود: خداوند مهربان تر از آن است که مخلوقاتش را بر انجام گناهان مجبور کند آنگاه آنها را بر آن گناهان عذاب کند و خداوند گرانقدرتر از آن است که اراده‌ای بکند ولی واقع نشود.

۱- زندگانی امام باقر علیه السلام، ص ۱۳۱ به نقل از بحوث فی الملل و النحل، ج ۵ ص ۱۹۶
 زندگانی امام باقر علیه السلام، ص ۱۳۱ به نقل از بحوث فی الملل و النحل، ج ۵ ص ۱۹۶

آیه از کتاب خدا بر تو عرضه می‌کنم که به یقین تو آن را ناصحیح تفسیر کردی و هلاک شدی و دیگران را نیز هلاک کردی بعد امام آیه ۱۸ سوره سبا را طرح کرد و تفسیر صحیح آن را بیان کرد و اهل بیت را مصداق قریه‌های مبارک تعیین کرد فرمود: اهل بیت برگزیدگان خدا هستند نه تو و امثال تو اگر به تو که به ناحق مدعی مرجعیت هستی بگویم جاهل اهل بصره جز حق و واقع نگفته‌ام تو را بر حذر می‌دارم از قول به تفویض زیرا خدای تعالی سست نبوده که امر را به خلق واگذارد و آنها را اجبار بر معاصی هم نکرده است. (۱) یعنی هم جبر باطل است و هم تفویض امام با فقیه بصری قتاده نیز مانند حسن برخورد و او را از به عهده گرفتن مرجعیت فکری و دینی بر حذر میدارد و به مصداق حقیقی مرجعیت ارجاع می‌دهد و مقام الهی خود را تبیین می‌کند که ما به جهت اختصار نیاوردیم روزی ابوحنیفه در مسجد از امام اجازه خواست که بوی اجازه نشستن بدهد امام فرمود: تو مردم مشهوری هستی و دوست ندارم نزد من بنشیننی ابوحنیفه بدون اجازه نشست (۲) و سؤال کرد تو امامی؟ (ادعای امامت داری)؟ امام با توجه به مصالحی که در نظر داشت فرمود: نه ابوحنیفه قومی از کوفیان چنین می‌پندارند امام با آنان چه کنم؟ ابوحنیفه به آنان بنویس و از امام نبودن خویش با خبرشان کن امام نمی‌پذیرند همان طور که تو را از نشستن نزد خود نهی کردم ولی اطاعت نکردی. (۳)

رد شبهه مجسمه و معطله

گروهی در تصور خود خدا را با مخلوقاتش تشبیه می‌کردند عده‌ای هم برای خدا جسم قائل بودند و رویت حق را با چشم سر ممکن می‌شمردند و گروهی نیز توصیف حق و تصور او را به عنوان شی نیز نهی میکردند و این باب را تعطیل می‌دانستند امام همه این اعتقادات را باطل شمرد و اعتقاد حق را تشریح کرد نافع بن ارزق از امام پرسید از خدای تعالی مرا خبر ده که چه زمان وجود پیدا کرده است؟ امام فرمود کسی نبوده است تا به تو خبر دهد که کسی به وجود آمده است؟ منزه است کسی که از ازل بوده و پیوسته خواهد بود یگانه بی نیازی که نه یآوری دارد و نه فرزندی (۴) وقتی از امام پرسید: آیا جایز است به خدا (چیز) یگفته شود؟ فرمود: آری چیزی که او را از حد تعطیل و حد تشبیه خارج کند.

رازی می‌گوید: به آنجناب نوشتم فدایت شوم ما رحمن رحیم یکتای یگانه بی نیاز را می‌پرستیم. صحیح است؟ امام فرمود: اگر کسی این اسمها را جدای از مسمی به این اسمها عبادت کند شرک ورزیده است و کافر و منکر شده است (چون به مغایرت این اسمها و تعدد معبود قائل شده است) و خدای را نپرستیده بلکه

۱- زندگانی امام باقر علیه السلام، ص ۱۲۰

۲- عبدالحلیم چنین آورده او می‌گوید: امام به من اجاه نداد، من با گروهی از مردم کوفه وارد شدم گفتم یا بن رسول الله مردم کوفه را نهی کن من هزاران نفر را در آنجا دیدم که اصحاب پیامبر را دشنام می‌دادند امام فرمود از من نمی‌پذیرند گفتم چگونه از شما نمی‌پذیرند شما پسر رسول خدا هستید چه و چه امام فرمود اول تو نپذیرفتی بدون اجازه من وارد شد بدون نظر من سخن گفتم و شنیده‌ام قائل به قیاس هستی گفتم آری فرمود وای بر تو اولین کسی قیاس می‌کرد ابلیس بود. تا آخر رجوع کنید به کتاب امام جعفر صادق، ص ۱۹۶، عبدالحلیم جندی مصری.

۳- همان، ص ۱۰۴

۴- همان، ص ۱۵۲

باید خدای یگانه یکتای بی نیاز که به این اسمها نامیده می شود پرستید نه این اسمها را زیرا این اسمها صفاتی هستند که خود را به آنها توصیف کرده است. (۱) در این میان امام هم صفات را برای خدا ثابت می کند و او را از حد تعطیل برون می آورد و هم صفات را عین هم و عین ذات می داند نه چیزهای جدای از هم و جدای از ذات.

در باب رویت حق تعالی فرمود: خداوند به رؤیت دیدگان مشاهده نشده است بلکه قلبها او را با حقیقت ایمان دیده اند باقیاس شناخته نمی شود و با حواس درک نمی شود با نشانه هایش وصف می شود و با دلالت هایش شناخته شده است و در حکمش ظلم نمی کند این است خدای که جز او خدای نیست. (۲) از آن رو که حق تعالی برتر از آن است که در وهم آید و ب عقول بشر درک شود و از آنجا که فکر بشر با مکان و زمان انس گرفته و هر چیزی را محکوم به مکان و زمان می داند بدین جهت تفکر در ذات حق و جاری ساختن احکام مادیات بر حق تعالی از لغزشگاههای عمده است و امامان به همین علت عامه مردم را از تفکر در ذات حق نهی می کردند امام باقر علیه السلام فرمود: درباره مخلوقات خدا سخن گویند ولی درباره خدا (و ذات حق) سخن مگویند زیرا سخن گفتن در این باب جز بر تحیر گوینده نمی افزاید و فرمود: خداوند نه قابل تعلق است و نه محدود و آنچه در و هم تو آید خداوند خلاف آن است و با چیزی شبیه نیست و وهمها او را درک نتوانند کرد. (۳) ابن حجر با تعصبی که دارد می گوید: محمد باقر علیه السلام به اندازه ای رموز و اسرار علوم را آشکار ساخت و حقایق احکام و حکمتها و لطایف را بیان نمود که جز کور دلان و یامنحرفان کسی نمی تواند آن را انکار کند و از این رو شکافنده علوم و برفرازنده پرچم دانش لقب گرفت. (۴)

آیا خدا قدم خود را بروی صخره گذاشت؟!

با توجه به مصلحتی که حاکمان در نظر داشتند، نقل و تدوین سنت پیامبر صلی الله علیه و آله ممنوع شد مدت ها نقل سخنان پیامبر ممنوع بود مگر احادیث که جنبه سیاسی نداشته باشد و حکومت اجازه دهد در زمان امام باقر علیه السلام و به وسیله عمر بن عبدالعزیز این سیاست لغو شد از طرف دیگر جعل حدیث به نام پیامبر رواج شدیدی یافت هنگامی جمع آوری و تدوین احادیث عالمان حدیث با انبوهی از روایات رو برو گشتند احادیث ساختگی چنان اوضاع را آشفته و سخنان پیامبر را در انبوهی از سخنان جعلی گم کرده بود که تشخیص سخنان پیامبر جز به وسیله عالمان تأیید شده از جانب خدا ممکن نبود تعدادی از این روایات که منشأ عقاید انحرافی مانند عقیده به جسمانیت خدا و روئیت و تشبیه و یا جبر و تفویض و غیره گردید، مثل اینکه کعب الاحبار یهودی می گوید: خدای تعالی به زمین نگاه کرد و فرمود: من می خواهم بر تو قدم بگذارم در پی کلام حق کوهها به سوی خدا بلند شدند ولی صخره (بیت المقدس) برای حق تعالی خضوع کرده خداوند از او

۱- زندگانی امام باقر علیه السلام، ص ۱۵۳

۲- زندگانی امام باقر علیه السلام، ص ۱۵۳

۳- همان، ص ۱۵۳
صواعق المحرقة، ص ۲۰۱

قدردانی کرد و بر آن قدم گذارد و... (۱)

نمونه دیگر وهب بن منبه گوید، من قائل به قدر بودم (برای بشر اختیار قائل بودم) تا اینکه بیش از هفتاد کتاب از کتابهای پیامبران پیشین را خواندم که در همه آنها آمده بود: هر کس برای خودش مشیت و اراده فرض کند کافر شده است پس اعتقاد به قدر را رها کردم. (۲) این نقل وهب دعوت کننده به اعتقاد به جبر است که از طرف بسیاری پذیرفته شد.

نمونه‌ای از اعجاز امام علیه السلام

ابو بصیر مردی نابینا و ثقه است می گوید به امام باقر علیه السلام عرض کردم شما ذریه رسول خدا صلی الله علیه و آله هستید فرمود بلی گفتم رسول خدا صلی الله علیه و آله وارث همه انبیا و وارث همه علوم ایشان بود فرمود بلی شما وارث همه علوم رسول خدا صلی الله علیه و آله هستید فرمود: بلی گفتم پس شما قدرت دارید که مرده را زنده کنید و اکمه و ابرص را شفا دهید و از آنچه مردمان می خورند در خانه هاشان خبر دهید امام فرمود: بلی همه آنها را به اذن الله تعالی پس از آن فرمود: نزدیک بیا ابو بصیر گفت: پس من نزدیک شدم به آنجناب پس دست مبارکش را به صورت من کشید چشمم باز شد همه کوه و صحرا و زمین و آسمان را مشاهده کردم پس فرمود: آیا دوست داری همینگونه باشی و در قیامت خداوند از تو حساب بگیرد یا اینکه مثل قبلی نابینا باشی و بدون حساب به بهشت بروی گفتم بهشت را می خواهم نه بینائی را پس دست مبارک را به چشم من کشید مانند سابق شدم. (۳)

نیز صاحب فصول نوشت که امام باقر علیه السلام از شهادت برادرش زید شهید خبر داد که در پشت کوفه بدار آویخته شود. (۴)

وقتی عمر بن عبدالعزیز از زید بن امام حسن صدقات امام علی علیه السلام را طلب کرد وی امام باقر را پس از امام حسن و امام حسین و امام سجاد علیه السلام به عنوان متولی صدقات معرفی کرد یکی از شیعیان که این جریان را از امام صادق علیه السلام شنید به تعجب پرسید: آیا فرزندان امام حسن علیه السلام این مطلب (سلسله امامان علیهم السلام) را می شناسند؟ امام صادق علیه السلام فرمود: آری همچنانکه می دانند حالا شب است و لکن حسد آنانرا بر (بعضی) مخالفتها کشاند و اگر آنان حق را به وسیله حق طلب می کردند برای آنان بهتر بود و لکن آنان طالب دنیا بودند بنابراین حدیث آنان عارف به امامت بودند گرچه از روی دنیا طلبی مخالفتها داشتند.

راوی دیگر از امام صادق علیه السلام در مورد مصداق این آیه سؤال کرد: و ان من اهل الكتاب الا یؤمننَّ به قبل موته امام علیه السلام فرمود: این آیه فقط در موردهما (فرزندان فاطمه علیها السلام) نازل شده است زیرا هیچکدام از فرزندان فاطمه علیها السلام نمی میرد و از دنیا خارج نمی شود تا اینکه به امامت امام زمانش اعتراف کند همچنانکه

۱- زندگانی امام باقر علیه السلام به نقل از حلیة الاولیا، ج ۶ ص ۲۰

۲- میزان الاعتدال ذهبی، ج ۴، ص ۳۵۳

۳- زندگانی امام باقر علیه السلام، ص ۱۱۷ به نقل از تفسیر عیاشی و برهان

۴- الفصول المهمه، ص ۲۱۸ و ۲۱۹ و نورالابصار، ص ۲۹۱

فرزندان یعقوب به یوسف گفتند به خدا قسم که خدا شما را بر ما برگزید. (۱)

در فصول المهمه: می نویسد یکی از مشایخ می گوید در راه مکه بزرگی را دیدم گاهی غائب می شود و گاهی آشکار تا خود را به او نزدیک نمودم دیدم جوان خردسال بین هفت یا هشت ساله به من سلام کرد پس از رد سلام گفتم از کجا آمده ای بکجا میروی؟ گفت از سوی خدا آمده ام و به سوی پروردگارم میروم گفتم کو زاد و توشه تو فرمود توشه من تقوی است گفتم تو کیستی؟ فرمود رجل از قریش گفتم پسر کیستی؟ خدا رحمت کند فرمود مردی علوی هستم این اشعار را سرود و نحن علی الحوض وراده - نزود و نسعد وراده - فما فاز من فاز الابنا - و من خاب من حبا زاده فمن سرنا نال مناسرور - و من سائنا ساء میلاده - و من کان من حقنا غاصبا - فیوم القيامة میعاده پس از آن می گفت من ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن علی ابن ابی طالب هستم تا خواستم نزدیک شوم گم شد نفهمیدم به زمین فرو رفت یا به آسمان بالا رفت. (۲)

این قسم تیراندازی بی مانند را از کی و کجا آموخت؟

در سال ۱۰۶ امام صادق علیه السلام به امر پدر در بین حجاج سخنرانی کرد و به معرفی امامت پرداخت و اهل بیت علیهم السلام را برگزیدگان خدا و خلفای او و پیروانشان را سعادت مند و منکران شان را شقی معرفی کرد برادر هشام در جمع شنوندگان بود و خبر سخنان امام را به هشام رساند هشام مصلحت را در برخورد فوری با امام ندید پس از بازگشت به شام هر دو امام را احضار کرد، امام هنگام ورود بر خلاف رسم دربار، به شخص خلیفه سلام نکرد بلکه با دست و رو به همه فرمود: السلام علیکم و بعد و بدون اینکه منتظر اذن هشام بماند نشست، هشام با ناراحتی گفت: ای محمد بن علی پیوسته فردی از شما بین مسلمانان اختلاف می اندازد و مردم را به خود دعوت می کند به گمان سفیهانه و جاهلانه که او امام (منصوب از جانب خدا) است بعد از سخنان تند و توبیخهای او طرفدارانش به امام توبیخ و تندی نمودند آنگاه امام برخاست و فرمود: ای مردم به کجا می روید؟ شما را به کجا می برند؟ پیشینیان شما به وسیله ما هدایت شدند هدایت آخریان شما به ما ختم می شود اگر شما دولت زودگذری دارید برای ما دولت است در آینده که بعد از آن دولتی نیست زیرا ما اهل عاقبتی که خداوند در موردشان فرمود: والعاقبة للمتقین.

هشام تحمل سخنان کوبنده امام را نداشت چاره جز زندانی کردن امام ندید، امام علیه السلام در زندان نیز به بیان حقایقی و بیدار کردن وجدانهای خفته پرداخت، همه زندانیان جذب امام شدند هشام مانند امام را در شام حتی در زندان خطر آفرین دید قبل از آزاد کردن امام وی را در جمع بزرگان سران و افسران لشکری خود احضار کرد خود را گرم تماشای تیر اندازان نشان داد به امام گفت: ای محمد با بزرگان قومت به سوی آن هدف تیر بینداز امام عذر خواست ولی هشام اصرار کرد با اصرار او کمان به دست گرفت و تیر را در وسط هدف زد پس تیر دوم را به وسط چوبه تیر اول زد همچنین تا نه تیر که هر کدام به قلب دیگری فرود آمد، هشام آن چنان

مبهوت و حیرت زده شده که بی اختیار فریاد زد: ای ابا جعفر تو را تیراندازترین عرب و عجم می بینم این قسم تیراندازی بی مانند را از کی و کجا آموختی پس از آن پرسید آیا جعفر هم مثل تو تیر می اندازد؟ امام در جواب به بیان فضیلت امام پرداخت و فرمود: ما وارث کمال و تمامی هستیم که خداوند در این آیه بر پیامبرش نازل کرد و فرمود امروز دین شما را کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و اسلام را بعنوان دین شما پسندیدم و زمین از صاحب چنین کمالی که غیر ما دستش از آن کوتاه است هیچگاه خالی نخواهد شد این بیان امام در مورد مقام معنوی امامت و معرفی خود و فرزندش به عنوان مصداق امام، هشام را در آتش خشم و غضب فرو برد و به فکر واداشت گفت مگر همه ما فرزندان عبدمناف نیستیم؟ امام آری ولی خداوند ما را جدای از دیگران به سر پوشیده و علم بی شائبه خویش اختصاص داده است.

هشام مگر خداوند پیامبر را از شجره عبدمناف به سوی همه مردم از سیاه و سفید نفرستاد؟ پس چگونه چنین عملی را فقط شما وارث شدید؟ شما که پیامبر نیستید پس از کجا ادعای چنین علمی می کنید؟ امام دلیل ما این آیه لا تحرك به لسانك لتعجل به است آنچه پیامبرزبانها را به آن برای غیر ما حرکت نداد آن را به ما اختصاص داد و به همین جهت از بین اصحابش فقط با علی نجوی نمود و خداوند در این راستا فرمود: و تعیها اذن واعیه فرمود: یا علی از خداوند خواستم که گوش تو را آن گوش قرار دهد که ظرف حق است و از این رو علی علیه السلام فرمود: رسول خدا هزار باب از علم به من یاد داد که از هر باب هزار باب دیگر منشعب می شود و همچنان که خدا این علوم را فقط به پیامبرش یاد داد پیامبر فقط به برادرش علی یاد داد و از علی به ما ارث رسید هشام علی ادعای علم غیب میکرد و حال آنکه خداوند کسی را بر غیب خود مطلع نکرد پس علی از کجا چنین ادعای کرد؟ امام: خداوند بر پیامبرش کتاب نازل کرد که هر چه بود و تاقیامت خواهد شد در آن ثبت شده بود بعد امام به آیات ۸۹ نحل و ۱۲ یس و ۳۸ انعام استدلال کرد و ادامه داد خداوند به پیامبرش وحی فرستاد که هم اسرار پوشیده خداوندی را به علی به آهستگی بخواند و... استدلالهای محکم و کوبنده امام بر هشام بسیار سنگین بود چاره ندید جز اجازه به بازگشت امام. (۱)

جریان مسافرت امام به شام برای هشام خیلی کوبنده بود ۱- هنگام ورود امام شامیان به تمسخر به هم معرفی می کردند این فرزند ابوتراب است امام از فرصت بهترین استفاده را نمود با بیان فضایل امام علی علیه السلام که در شام کم سابقه بود. ۲- هنگام ورود به دربار خلیفه نسبت به خلیفه بی اعتنا و او را در حضور اهل دربار تحقیر نمود بروی برسم خلافت سلام نکرد و بدون اجازه اش نشست. ۳- ظاهر شدن مقام علمی و فضایل دیگر امام در زندان و هنگام مناظره با کشیش مسیحی و در شهر مدین در شام انعکاس وسیع داشت. ۴- تیراندازی خارق العاده امام در جمع سران سپاه که بسیار حیرت انگیز و رعب آور بود.

۵- سخنان مستدل و متقن امام در معرفی مقام و موقعیت امام و امامت در دربار خلیفه و پاسخ امام به همه سئوالات عالم مسیحی در آن جمع بزرگ که همه را به حیرت واداشت خبر به هشام رسید آتش خشم

وی را بیشتر کرد این پیروز علمی امام در شام دهن به دهن می گشت برای هشام سخت نگران کننده بود. (۱)
 آخر امام به دستور هشام به دست ابراهیم بن ولید مسموم می شود. (۲) و امام مبارزه خود را با ماجرای
 عزاداری در منا ادامه می دهد وصیت می کند هشتصد درهم از مالش را صرف این کار کنند منا با عرفات با
 مشعر فرق دارد با خود مکه فرق دارد در مکه مردم متفرق اند هر کس مشغول کار خود است عرفات یک روز
 بیشتر نیست منا جای مناسبی برای تبلیغات است هر پیام که باید بر سراسر دنیا اسلام برسد خوب است آنجا
 مطرح شود وقتی عده ای بر یکی از اولاد پیغمبر گریه می کنند قاعدتاً همه سؤال خواهند کرد که چرا گریه
 می کنند بر هر مرده که پس از گذشت سالها آن همه گریه نمی کنند مگر به او ظلم شده است مگر کشته شده
 است؟ چه کسی به او ظلم کرده؟ چرا به او ظلم شده است؟ سؤالهای فراوانی از این قبیل مطرح می شود و این
 همان حرکت سیاسی مبارزه بسیار دقیق حساب شده است. (۳)

۶- جعفر بن محمد علیه السلام

همزمان با سالروز ولادت رسول اکرم صلی الله علیه و آله ۱۷ ربیع الاول سال ۸۳ در دودمان رسالت از بانوی با
 فضیلت و قدس تقوی (ام فروه) نوزادی قدم به عرصه حیات گذاشت که جهانی از صفا و نورانیت و علم و دانش
 را به دوستداران خود ارمغان آورد و منشأ تحولات و دگرگونیهای در جهان علم و فضیلت و دنیای معنویت و
 انسانیت گردید. او ۱۵ سال تحت تربیت جدی بزرگوارش امام زین العابدین علیه السلام بسر برد و ۱۹ سال پس از آن
 تحت توجهات پدر عالیقدرش امام باقر علیه السلام قرار گرفت و در محیط مدینه و خاندان وحی و قرآن رشد و نما و
 کسب فضیلت و معارف اسلامی نمود مدت امامتش ۳۴ سال
 همانگونه که لقبش صادق بود، گفتار، رفتار و صدق و نمونه بارز و مظهر اعلا صفت پسندیده و
 اخلاق حمیده بود او بر هیچ معروف و خیری دستور نمی داد جز آنکه خود پیش رو و پیشقدم انجام آن بود اگر
 او گوینده (کونوا دعاة الناس بغير السننکم) بود خود بیشتر و مقدم تر از همه به آن متعهد و عامل بود او در
 اعمال و کردار خویش نشان گر سیمای انبیاء و صالحین نیکوکار بود. (۴)

هنگام رسیدن میوه دیوارهای باغ را خراب می کرد تا مردم استفاده کنند

هشام می گوید: عادت امام علیه السلام بر این بود که چون هوا تاریک می شد و پاسی از شب می گذشت کیسه
 بر می گرفت که در آن گوشت و نان و پول بود و بسوی نیازمندان مدینه میرفت هر آنچه در آن بود بین آنان
 تقسیم می کرد در حالی که هیچیک از آنها حضرتش را نمی شناختند همین که آن حضرت از دنیا رفت و
 نیازمندان دیدند که از پخش گوشت و پول و نان شبانه خبری نیست دریافتند که آن مرد ابو عبدالله بوده

۱- زندگانی امام باقر علیه السلام، ص ۸۸ و ۹۲

۲- فصول المهمه، ص ۱۹۷ و نورالابصار، ص ۱۳۱

۳- زندگانی امام باقر علیه السلام، ص ۲۰۴

۴- امام جعفر صادق علیه السلام پیشوا و رئیس مذهب، ص ۱۳ عقیقی بخشایش

است. (۱)

مردی از وضع کار و باغدار امام پرسید: امام فرمود: من دستور داده‌ام هر گاه که میوه می‌رسد دیوارها را خراب کنند تا مردم بیایند و بخورند و فرمان داده‌ام که کاسه‌های کوچکی بگذارند و بر هر کاسه ده تن بنشینند هر گاه ده تن خوردند ده تن دیگر بیایند (و بخورند) و برای هر یک از آنها یک مد خرما گذارده می‌شود و دستور داده‌ام برای همسایگان این زمین از پیرمرد و پیرزن و مریض و کودک و زن و هر کسی که نمی‌تواند بیاید یک مد وزن کند و چون مزد کارگران و وکلارا پرداخت کردم باقیمانده را به مدینه آورده آن را در ساکنان بیوت و مستحقان بر حسب استحقاقشان تقسیم می‌کنیم و پس از این برابری من ۴۰۰ دینار باقی می‌ماند حال آنکه غله این زمین ۴۰۰۰ دینار می‌باشد این بیانگر آن است که امام علیه السلام ۱۰/۹ از محصولات این زمین را در وجوه خیریه مصرف می‌کرده و تنها ۱۰/۱ از آن را برای خود برمی‌داشته است. (۲)

شب را تو بخواب روز برای ما باشد

امام هزار دینار به غلامش مصادف داد او را با بازرگانان برای تجارت به مصر فرستاد آنان در برون مصر با کاروان برخوردند از وضعیت کالای که با خود آورده بودند پرسیدند در پاسخ آنان گفت شد که این کالا در مصر نیست لذا آنرا به بهاء بالایی می‌خرند آنان هم سوگند شدند که به فایده کمتر ندهند هر دینار یک دینار سود داشته باشد پس از فروش متاع به مدینه بازگشتند مصادف خدمت امام دو کسبه هزار دینار تقدیم کرد عرض کرد فدایت شوم این کیسه سرمایه و این یکی سود است امام پرسید شما با این کالا چه کردید که این سود زیاد را گیر آوردید مصادف داستان را نقل کرد امام فرمود: سبحان الله به زیان مسلمانان سوگند یاد کردید به کمتر از یک دینار سود نفروشید آنگاه یک کیسه را برداشت و فرمود این سرمایه من است و نیازی به سود نداریم ای مصادف چکاچک شمشیرها آسان تر از جستن روزی حلال است. (۳) روزی غلامش را در پی کاری فرستاد دیر کرد در پی او روانه شد دید در گوشه‌ای خوابیده است در کنارش نشست و شروع کرد به باد زدنش تا او از خواب بیدار شد فرمود فلانی این چه کار است که تو می‌کنی شب را تو بخواب روز برای ما باشد. (۴)

برای نمونه معجزه‌های از امام را بخوانید

صاحب نورالابصار از ابراهیم روایت کرده گفت: بردی برای کفن از مکه برای خود خریدم با خود به عرفات بردم از آنجا بمزدلفه رفتم پس از نماز مغرب و عشاء او را به زیر سر خود گذاشتم و خوابیدم بعد از بیداری او را نیافتم گم شدن او بسیار سخت مرا غمگین ساخت بعد از نماز صبح همراهی مردم به منارفت در مسجد خیف بودم که فرستاده امام آمد گفت هم اکنون شما را ابو عبدالله خواسته با شتاب به نزد آن حضرت

۱- زندگی و سیمای امام جعفر صادق علیه السلام، ص ۵۷

۲- زندگی و سیمای امام جعفر صادق علیه السلام، ص ۵۷

۳- امام صادق علیه السلام، علامه مظفر، ج ۱، ص ۲۶۷، به نقل از سیمای زندگانی و سیمای حضرت صادق علیه السلام، ص ۶۲

۴- نورالابصار، ص ۲۹۷ و فصول المهمه، ص ۲۳۰

رفتم و سلام کردم نشستم فرمود ای ابراهیم دوستداری برای تو برد بدهم کفن باشد گفتم قسم به آنکس که شایسته سوگند است برد برای کفن آماده کرده بودم در مزدلفه گم شد بغلامش دستور داد برد به من داد دیدم برد خودم است گفتم برد خودم یا مولای فرمود بگیر که خداوند بتو برگرداند حمد خدا کن. (۱)

ابراهیم گوید: روزی که امام از کوفه به مدینه مراجعت می نمود من با سفیان ثوری و جمعی از علما به مشایعت امام برون شدیم مقدار از آبادی دور شدیم با شیر برخورداریم که سر راه را گرفته بود همه ترسیدند روبه فرار شدند امام بدنبال و میان جمعیت بودند تا از قضیه آگاه شد جلو آمد با دستش گردن شیر را گرفت به سوی مسیرش حرکت داد آنگاه رو به مردم کرد فرمود: بخدا قسم اگر مردم از خدا و قوانینش اطاعت می کردند خدا این حیوان را چنان رامشان می کرد که وسائل خود را بر او حمل می کردند. (۲)

امامت ادامه راه نبوت است

برای آگاهی از جهتگیری کلی زندگی امام نخست باید فلسفه امامت را دانست جریانی که به نام امامت در آئین شیعه شناخته شد و یازده نفر معین و مشخص در طول مدتی در حدود ۲۵۰ سال (میان سال ۱۱ تا ۲۶۰ هجری) عناصر اصلی آن بوده اند در حقیقت ادامه نبوت است نبی با آرمانها و برنامه‌ای با ایدئولوژی با طرح تازه که برای زندگی انسان با پیام برای انسانیت مبعوث می شود سالیان عمر خود را در مجاهدت و تلاشی سازنده طی می کند بار امانت خدای را تا نقطه که شرایط زمان و فرصت زندگی اش رخصت دهد پیش می برد هرگز در مدت محدود عمر یک انسان به کامل ترین و پخته ترین محصول خود نمی رسد باید این تلاش ادامه یابد و دنباله کار او به همت کسی یا کسانی که از همه جهات اصلی و تعیین کننده نزدیکترین شبیه ترین کسان بدو باشند گرفته شود و بار امانت تا سر منزل امن و قابل بقا و تداوم برسد این کس یا کسان اوصیا پیامبر و امامان امت اند، هدف امامت و راه آن همان هدف پیامبر و راه اوست یعنی ایجاد جامعه و نظام ادلانه اسلامی و کوشش برای دوام و گسترش آن البته اقتضای زمانها مختلف است برای همین وضعگیری های امامان متفاوت می نماید اصل هدف برای همه یکی است جابر بن یزید می گوید: کسی از امام باقر علیه السلام درباره قیام کننده بعد از او پرسید امام دست بر شانه ای ابی عبدالله کوفت و گفت این است به ندا قیام کننده آل محمد صلی الله علیه و آله (۳) امام در سالهای که پس از پدرش امامت مسلمین را عهده دار شد فضای صالح و آماده برای انقلاب خلق کرد.

چه کسی باب و کارگزار و راز دار امام بوده و چه وظیفه ای داشت؟

ابن شهر آشوب در شرح حال چند نفر از امامان کسی را بعنوان باب آن امام معرفی می کند مثلاً در حوالات امام سجاده علیه السلام (گفت: کان بابه یحیی بن ام طویل) و امام باقر علیه السلام کان بابه جابر بن یزید جعفی و امام

- نورالابصار، ص ۲۹۷ و فصول المهمه، ص ۲۳۰

- منتهی الامال، ج ۲ و مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۲۸۸

- بحار، ج ۳۷، ص ۱۳۱

صادق علیه السلام (وکان بابه محمد بن سنان در رجال کسی درباره زراره و برید و محمد بن مسلم و ابوبصیر تعبیر مستودع سری (مانند اوزار من) و در کتب حدیث درباره معلی بن خنیس تعبیر وکیل از قول امام صادق علیه السلام نقل شده است این سه تعبیر: در کارگزار و راز دار برای هر کسی که در خود این کلیمه‌ها اندکی دقت به خرج دهد نمایشگر یک دستگاه پنهان است که در ماورای فعالیت‌های ظاهری ائمه و یادر بطن همین فعالیت‌ها وجود داشته است اگر اندک تأمل کنیم معلوم است تا کسی رازی نداشته باشد راز داری هم ندارد این راز در زندگی امامان شیعه چیست؟ این چیست که همه یاران و معتقدان به امام را شایستگی یا قدرت تحمل آن نیست و فقط کسانی معدود و انگشت شمارند که چون به لیاقت و صلاحیت تحمل آن نائل آمده‌اند شرف راز داری یافته‌اند؟ در زبان معمولی شیعیان که همه چیز را از دور می‌نگرند این راز امامت است ولی راز امامت چیست؟ آیا اسرار غیبی و ماوراء الطبیعی است؟ تمکن و قدرت بر کارهای خارق العاده و آوردن معجزه‌ها و آگاهی از غیب؟ چگونه راز امام در چنین مسائل ماوراء الطبیعی خلاصه می‌شود. معجزه‌گری و غیب‌گویی امام چیزی است که اگر بتوان گفت و به اثباتش رساند هیچ دلیل بر صدق دعوت امام از آن بهتر و مؤثرتر نمی‌تواند بود. چرا امام به یاران خود در فضیلت کتمان چنین چیزی چندان توصیه و تأکید کند که در کتب حدیث بابی با عنوان باب الکتمان پدید آید این راز باید چیزی باشد که در صورت بر ملا شدنش جمع شیعه و خود امام را خطری بزرگ تهدید کند. (۱)

آیا مربوط به معارف شیعی است؟ تفسیر که شیعه از اسلام می‌کند و نظر خاصی که در فقه و احکام شرع ارائه می‌دهد؛ در اینکه این معارف در دوران اختناق اموی و عباسی باید با تدبیر و کاردانی اظهار شود با همه کس مطرح نگردد و نااهلان را به آن راهی نباشد حرف نیست ولی با این همه این را نمی‌توان راز امام دانست... این معارف اختصاصی بود ولی راز امام نبود...

و یا مسائل و مطالبی در پیرامون اسرار جمع تشکیلاتی امام است یک جمع که با هدف انقلابی و یا ایدئولوژی راهنما در میان مبارزه سیاسی و فکری گام می‌نهد، دارای اسراری است رازهای ناگشودنی تشکیلات است که جز برای کارگزاران اصلی و شخصی رهبر برای کسی دیگر دانستنی نیست... بازگو کردن آن بدوستان و شیعیان در حکم راهگشایی دشمنان بسوی آن است و این خطایی بزرگ و خسارت بخشی است خطایی که گاه عاقبت به انهدام یک جمع منتهی می‌شود کسی که سر امام را بر ملا کند در عمل کار یک دشمن را کرده است پس به آسانی می‌توان معنی وجه این سخن امام را دانست که: آنکه با ما به پیکار بر می‌خیزد بر ما گرانبار تر نیست از آنکه راز ما را افشا سازد. (۲)

باب و وکیل: باب قاعدتاً از زبده ترین و نزدیکترین یاران امام باشد و نیز از پربار ترین آنها از خبر و اطلاع... و تصادفی نیست که می‌بینیم این بابها غالباً مورد تعقیب و انتقام سرسختانه حکومت قرار گرفته‌اند.

۱- درسهای استاد علی خامنه‌ای، ص ۱۰۵

۲- پیشوای صادق درسهای استاد علی خامنه‌ای، ص ۱۰۷

یحیی بن ام طویل باب امام سجاد علیه السلام با آن وضع فجیع کشته میشود و جابر بن یزید جعفی (به امر امام باقر علیه السلام) جنون تصنعی اش را بر ملا می سازد تا از کشته شدن که دستور آن از طرف خلیفه چند روز پیش از دیوانگیش به حاکم کوفه رسیده بود رهایی یابد...

همین سرنوشت در انتظار وکیل نیز هست حافظ و مباشر جمع آوری و تقسیم اموالی که در اختیار امام هست بی گمان از اسرار زیادی باید آگاه باشد که کمترین و کوچکترین آنها نام مؤدیان و نام گیرندگان آن اموال است شهادت معلی بن خنیس وکیل امام صادق علیه السلام در مدینه و اظهارات تقیه آمیز امام درباره مفضل بن عمر وکیل آن حضرت در کوفه نمونه روشن و روشنگری بر این مدعا است. (۱)

جریان وابسته به حکومت‌های خودخواه حقیقتها را فدای مصلحتها ساخته

باید دانست که دستگاه خلافت در اسلام تنها تشکیلات سیاسی نیست یک رهبری سیاسی مذهبی است نام و لقب خلیفه برای حاکم اسلامی نشان دهنده این حقیقت است که جانشین پیامبر است و پیامبر آورنده یک دین و آموزنده اخلاق و سیره و دستورات الهی است پس خلیفه در اسلام به جز سیاست متکفل امور دین مردم و پیشوای مذهبی آنان نیز هست این حقیقت مسلم موجب آن شد که پس از نخستین سلسله خلفای اسلامی زمامداران بعدی که از آگاهیهای دینی بسیار کم نصیب و گاهی بکلی بی نصیب بودند در صدد برآیند که این کمبود را به وسیله رجال دینی وابسته به خود تأمین کنند و با الحاق فقها و مفسران و محدثان مزدور به دستگاه حکومت خود این دستگاه را از هم ترکیبی از دین و سیاست سازند فائده دیگری که وجود عناصر شریعت مآب در دستگاه حکومت داشت آن بود که اینان طبق میل و فرمان زمامداران ستم پیشه و مستبد به سهولت می توانستند احکام دین را به اقتضای مصالح تغییر و تبدیل داده و در پوشش از استنباط و اجتهاد که برای مردم عادی و عامی قابل تشخیص نیست حکم خدا را به خاطر خدایگان دگرگون سازند. (۲)

کتاب نویسان و مورخان قرنهای پیشین نمونه‌های وحشت انگیزی از جعل حدیث و تفسیر به رأی را که غالباً دست قدرتهای سیاسی در آن نمایان است ذکر کرده‌اند.

این کار که در روزگارهای نخستین (تا اواخر قرن اول هجری) بیشتر شکل روایت و حدیث داشت کم کم شکل فتوی نیز یافت بود و لذا در اواخر دوران بنی امیه و اوائل بنی عباس فقهای بسیاری بودند که با استفاده از شیوه‌های بدعت آمیز همچون قیاس و استحسان احکام اسلامی را طبق نظر خود که در واقع غالباً نظر قدرتمندان حاکم بود صادر می کردند عیناً همین عمل درباره تفسیر قرآن نیز انجام می گرفت تفسیر زان بر طبق رأی و نظر مفسر از جمله کارهای بود که می توانست به آسانی حکم خدا را در نظر مردم دگرگون سازد و آنها را به آنچه مفسر خواسته است که او نیز اکثراً همان را می خواست که حاکم خواسته بود معتقد

کند.^(۱) بدینگونه بود که از قدیمیترین ادوار اسلامی فقه و حدیث و تفسیر به دو جریان کلی تقسیم شد، یکی جریان وابسته به دستگاههای حکومتی خودخواه ستمگر، که در موارد بسیاری حقیقتها را فدای مصلحتهای آن دستگاهها ساخته و در برابر بهای ناچیزی حکم خدا را تحریف می کردند و دیگری جریان اصیل و امین که هیچ مصلحتی را بر مصلحت تبیین احکام درست الهی مقدم نمی ساخت و قهراً در هر قدم رویاروی دستگاه حکومت و فقاہت مزدورش قرار می گرفت و از آن روز در غالب اوقات شکل قاچاق و غیر رسمی داشت.

با این آگاهی بوضوح می توان دانست که فقه جعفری در برابر فقه فقهیان رسمی روزگار امام صادق علیه السلام فقط یک اختلاف عقیده دینی ساده نبود بلکه در عین حال دو مضمون متعارضانه را نیز با خود حمل می کرد. نخست و مهمتر اثبات بی نصیبی دستگاه حکومت از آگاهی دینی و ناتوانی آن از اداره امور فکری مردم یعنی در واقع عدم صلاحیتش برای تصدی مقام خلافت و دیگری مشخص ساختن موارد تحریف در فقه رسمی که ناشی از مصلحت اندیشی فقیهان در بیان احکام فقهی و ملاحظه کاری آنان در برابر تحکیم و خواست قدرتهای حاکم است امام صادق علیه السلام با گستردن بساط علمی و بیان فقه و معارف اسلامی و تفسیر قرآن به شیوه عالمان وابسته به حکومت عملاً به معارضه با آن دستگاه برخاسته بود آن حضرت بدینوسیله تمام تشکیلات مذهبی و فقاہت رسمی را که یک ضلع مهم حکومت خلفا بشمار می آمد تخطیه می کرد و دستگاه حکومت را از بعد مذهبی اش تهیدست می ساخت.

نمی توانند در پیشگاه خدا عذر آورند که ما نمی دانستیم

در مذاکرات و آموزشهای امام با یاران و نزدیکانش بهره گیری از عامل بی نصیبی خلفاء از دانش بعنوان دلیلی بر اینکه از نظر اسلام آنان در حق حکومت کردن نیستند بوضوح مشاهده می شود یعنی اینکه امام همان مضمون متعارضانه ای را که درس فقه و قرآن او دارا بوده صریحاً نیز در میان می گذارده است در حدیثی از آن حضرت چنین نقل شده است نحن قوم فرض الله طاعتنا و انتم تتبعون بمن لا يعذر الناس بجهالت. مائیم کسانی که خدا فرمانبری از آنان را واجب ساخته است در حالیکه شما از کسانی تبعیت میکنید که مردم به خاطر جهالت آنان در نزد خدا معذور نیستند.^(۲) یعنی مردم که بواسطه زمامداری نااهل دچار انحراف گشته به راهی جز راه خدا رفته اند نمی توانند در پیشگاه خدا عذر آورند که ما نمی دانستیم ان رهبران ما را بگمراهی کشاندند چنانکه جای قرآن از خصومت و ستیزه تابعان و متبوعان راه ضلال سخن گفته رجوع شود به آیه ۱۶۷ سوره بقره و ۹۷ سوره نساء و ۹۱ تا ۱۰۲ شعراء و ۳۱ سوره سبأ پس امام از سویی شرط امامت را دانش دین و فهم درست قرآن می داند و از سوی دیگر با گستردن بساط علمی و گرد آوردن خیل کثیری از مشتاقان دانش دین در پیرامون خود و تعلیم دین به شیوه ای

۱- پیشوای صادق، ص ۸۸ - ۸۹

۲- پیشوای صادق، ص ۹۰

مخصوص که مخالف با روال معمول فقه و حدیث و تفسیر و به طور کلی مغایر با دین‌شناسی رایج علما و محدثان و مفسران وابسته به دستگاه خلافت است عملاً دین‌شناسی خود و دین‌ناشناس دستگاه خلافت را با تمامی علمای وابسته و نام و نشان دارش اثبات می‌کند و از این رهگذر با تعرض مستمر و عمیق و آرام به مبارزه خود بعدی تازه می‌بخشد. (۱)

سلسله امامت اهل بیت علیهم‌السلام را به طور متصل و جدایی‌ناپذیر مطرح ساخت

عمرو بن ابی المقدام می‌گوید: روز عرفه محشری از خلائق در عرفات گرد آمده‌اند از سراسر مناطق مسلمان نشین جمع اند دیدم امام در میان انبوه از مردم استاد با صدای هر چه بلندتر با فریادی که باید در همه جا و در همه‌ی گوشها طنین بیفکند و بوسیله‌ای شنوندگان به سراسر دنیا اسلام پخش شود، پیام خود را سه مرتبه گفت روی را به طرف دیگری گرداند و سه مرتبه همان سخن را ادا کرد باز روی را به سمتی دیگر مود همان پیام را با صدای بلند بدین ترتیب امام دوازده مرتبه سخن خود را تکرار کرد با این عبارات می‌فرمود: ایها الناس ان رسول الله کان الامام ثم کان علی بن ابی طالب ثم الحسن ثم الحسین ثم علی ابن الحسین ثم محمد بن علی علیهم‌السلام ثم... (۲)

امام در این بسنده نمی‌کند که امامت را برای خویش اثبات کند بلکه همراه نام خود نام امامان به حق اسلاف پیشین خود را نیز یاد می‌کند و در حقیقت سلسله امامت اهل بیت را به طور متصل و جدایی‌ناپذیر طرح می‌سازد در واقع با این بیان امامت خود را یک نتیجه قهری که بر امامت گذشتگان مترتب است می‌شمارد و آن را از حالت بی سابقه و بی ریشه و پایه بودن برون می‌آورد و سلسله خود را از کانالی مطمئن و دیدناپذیر به پیامبر بزرگوار متصل می‌کند می‌تواند اشاره به پیوستگی جهاد شیعیان این زمان به زمانهای گذشته نیز باشد. (۳)

خدا از عالم غیب بدعای امام علیه‌السلام انگور فرستاد

سبط ابن جوزی از لیث روایت می‌کند گفت در ایام حج شخصی را به ابوقیس در حال دعا دیدم بوسته یارب یارب گفت تا نفسش قطع شد آنگاه رب رب گفت تا نفسش گیر کرد سپس تا نفس داشت یا حی حی گفت آنگاه یا رحیم یا رحیم گفت تا نفسش یاری کرد پس از آن یا ارحم الراحمین یا ارحم الراحمین فت تا نفس داشت آنگاه عرض کرد خدایا بنده تو محتاج به لباس و خوراک تو است هنوز حرفش تمام نشده د که دو تا برد زیبا با سبد پر از انگور جلوی رویش مشاهده کردم با آنکه فصل انگور نبود گفتم منم با شما ریکم شما دعا کردید من آمین گفتم فرمود بیا بخور انگور با آن شیرین ندیده بودم تا خوردم و سیر شدم میزی از آن کم نشد فرمود چیزی با خود بر مدار یک برد را بمن داد گفتم به آن نیاز ندارم هر دورا خودش در

- پیشوای صادق، ص ۹۲

- پیشوای صادق، ص ۷۶ به نقل از بحار، ج ۴۷، ص ۵۸

بر کرد برد خودش رابه سائل داد میان مردم داخل شد از آن سائل پرسیدم این آقا که بود که این دو برد را بتو داد گفت جعفر بن محمد بدنبالش هر چه تلاش کردم به او نرسیدم. (۱)

جمله آلوده به غرض یا برخاسته از جهل و بی خبری است که نسبت به امام علیه السلام دادند

برخی گفتند: برای آنکه بتواند امام حوزه علمی خود را دایر نگه بدارد و این مکتب دانش و اندیشه اسلامی را هر چه بیشتر رواج دهد مجبور شد در سیاست مداخله نکند نه فقط بدین معنی که ابتکار هیچ عمل سیاسی را در دست نگیرد بلکه بکوشد که هیچ کاری بر خلاف سیاست آنان از او سر نزنند و... از جمله شواهد قطعی این موضع گیری که در امور سیاسی هیچگونه فعالیت نداشت بلکه می خواست آنان را نسبت به خود خوشبین هم بسازد روایت (جعلی) ربیع حاجب است و روایاتی از آن قبیل که امام را در محضر منصور همچون مقصر پشیمان و سر افکنده ای ترسیم می کند و از زبان امام سخنان ستایشهایی خطاب به منصور نقل می کند که دروغ بودن آن درباره طغیان گری چون منصور بر کسی پوشیده نیست.

به نظر ما متن این روایت برای بی ارزش ساختن آن کافی است زیرا در صورتی که امام می توانست است به شکل دیگر و با بیان مناسبتری خطری قتل را از خود دور کند چنانکه نمونه اینگونه بیانی را در روایات معقول و قابل قبول دیگری مشاهده می کنیم، هیچ دلیلی وجود نداشته که مرتکب تملق و ستایش بیجا شود و با بیان خود برای منصور حیثیتی بر خلاف حق و واقع درست کند ساحت رفیع امامت بسی پاک تر و والاتر از آن است که در این روایات به آن حضرت نسبت دادن از نظر سند نیز دقت و تأمل در این روایات پس آموزنده و عبرت انگیز است در چند روایت از این روایات نام ربیع حاجب دیده می شود سلسله سند به او منتهی می شود ربیع که حاجب خلیفه و از همه کس به وی نزدیک تر بوده جایش معلوم است که پس از شهادت امام به مقام وزارت نیز رسید هیچ شک نیست چنین کسی اگر سخن تملق آمیز از زبان امام جعل کند... کار خلاف انتظار انجام نداده کار خلاف انتظار آن است که شخص عاقل سخن یک وفادار به خلیفه را درباره یک دشمن خلیفه باور کند و سادلوحانه ادعای تشیع او را که جز همان توطئه است به چشم قبول بنگرد بنابراین سخن یک سخن غیر علمی است سخن است شبیه داوری های متشرقان که غالباً آلوده به غرض یا برخاسته از جهل و بی خبری است با همان ویژگی ها همان نگاههای خشک و بی روح و مادی گرانه وای بسا در واقع آنان نخستین کسانی باشند که درباره امامان شیعه به چنین زبانی سخن می گفتند کما اینکه در موارد متعدد دیگر از نظرات آنان درباره مسائل اسلام و تشیع و زندگی نامه بزرگان اسلام همین یابوه گویی ها ناشی از جهل و یا غرض مشاهده می شود متشرقی رومی شناسم که از حماسه امام حسن مجتبی علیه السلام جز این نمی فهمد که پول گرفته و خلافت داد و در میان عطر وزن و تجمل عمر خود را به سر آورد و

مستشرقان دیگری را با تحقیقات پوچ و نامربوطی از این قبیل...^(۱) پس چندان شگفت نیست اگر درباره امام صادق علیه السلام نیز چنین داوری غیر علمی و عجولانه‌ای از آنان مشاهده شود.

باید شکم مادر را شکافت و بچه را بیرون آورد

محمد بن مسلم یکی از تربیت یافتگان مکتب امام صادق علیه السلام از شخصیت‌های بلند پایه و عالیقدر اسلامی است که در علم و فضل و زهد و تقوی مقام اول را داشته است امام فرمود: مکتب ما و احادیث پدرم را چهار نفر زنده کردند زراره ابوبصیر محمد بن مسلم و برید بن معاویه عجلی محمد بن مسلم کسی است که فقها و دانشمندان بزرگ اهل تسنن مشکلات علمی خود را از او می‌پرسیدند: وی می‌گوید: شبی پشت بام خوابیده بودم کسی در را زد دیدم زنی است گفت: دخترم هنگام وضع حمل جان سپرده بچه‌اش گویا زنده است دارد حرکت می‌کند تکلیف ما چیست؟ گفتم روزی این مسئله را از امام باقر علیه السلام سؤال نمودند امام فرمود باید شکم مادر را شکافت و بچه را بیرون آورد پس به او گفتم من مخفیانه زندگی می‌کنم تو چگونه دانستی نزد من آمدی؟ گفت من ابتدا پیش ابوحنیفه رفتم او گفت: من حکم این مسئله را نمی‌دانم هم اکنون اینجا پیش محمد بن مسلم برو او حتماً جواب سؤال تو را خواهد داد ولی هر جواب گفت برگرد به من بگوی آن زن رفت فردا به مسجد رفتم صحنه جالبی را مشاهده کردم ابوحنیفه عده‌ای را دور خود جمع کرده بود مسئله شب گذشته را از آنها می‌پرسید من سرفه‌ای کردم ابوحنیفه صدای مرا شناخت به طوری که حاضرین نفهمند گفت: بگذار و راز را نگاه دار تا زندگی کنیم.^(۲)

قاضی به بهانه درد شکم بدنبال پرسش مسئله رفت

روزی نزد ابن ابولیلی قاضی دو نفر به مرافعه آمدند یکی گفت: این مرد کنیزی به من فروخته است که پاهایش فاقد مو می‌باشد این موضوع مرا نگران کرده آیا این عیب است و من می‌توانم به خاطر آن معامله را فسخ کنم؟ قاضی که تا حال با چنین مسئله روبرو نشده بود و نمی‌دانست از در نصیحت وارد شد گفت مهم نیست مردم موهای بدن را برای پاکیزگی می‌گیرند. مدعی گفت من کار با این حرفها ندارم بگو این موضوع عیب محسوب می‌شود یا نه و اگر عیب است بفرمائید و گرنه مرخص می‌شویم؛ قاضی دستش را روی شکم گذاشته گفت دچار دل دردی شدم اجازه بفرمائید چند لحظه دیگر باز می‌گردم از در دیگر برون رفت خود را به محمد بن مسلم رسانید و گفت رأی امام درباره چنین مسئله‌ای چیست؟ محمد بن مسلم گفت: عین این موضوع را نمی‌دانم ولی از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود هر چیز طبیعی که کم یا زیاد شود عیب محسوب می‌شود ابن ابی لیلی همین کافی است و بی‌درنگ به محکمه بازگشت و به طرفین دعوا اعلان کرد اگر مشتری مایل باشد می‌تواند معامله را بواسطه عیبی که در کنیز است فسخ کند.^(۳)

۱- پیشوای صادق، درسه‌های استاد علی خامنه‌ای

۲- هر دو داستان از امام جعفر صادق علیه السلام، مؤلف عقیقی بخشایش، ص ۱۱۴ به نقل از مؤلف و الشیعه فی صدرالاسلام

۳- سید عبدالحسین، ص ۶۴

پیروی از امام جعفر صادق علیه السلام از دیدگاه دانشمندان اهل سنت

دکتر محمود مصری می نویسد امام صادق علیه السلام مرجع اهل تسنن و تشیع هر دو می باشد و کافی است بدانیم که او استاد و پیشوای فقیه جلیل القدر ابوحنیفه و مالک می باشد و از نظر علمی استاد دانشمندان شیمیائی ماجابر بن حیان می باشد وجود او اختصاص به یک مذهب و مکتب ندارد وجود او به همگان متعلق است. (۱)

شیخ محمود شلتوت یکی از بزرگترین شخصیت‌های علمی و اجتماعی جهان تسنن که ریاست دانشگاه الازهر و مقام عالی مفتی اعظم اهل سنت را بعهدده داشت در فتوای تاریخی خود گام برجسته‌ای در راه شناخت و شناسایی فقه جعفری برداشت به عظمت و اصالت آن اعتراف و صحنه گذاشت و با تأکید تمام چنین نوشت مذهب جعفری که معروف به مکتب شیعه امامیه می باشد اطاعت و پیروی از آن همانند دیگر مذاهب اهل سنت بدون مانع می باشد پس سزاوار است که مسلمانان این حقیقت را کاملاً بشناسند و از تعصب بیجا دست بردارند. (۲)

داکتر حامد حفنی در مورد معرفی مقام علمی امام می گوید او زمانی به نشر احکام فقهی اسلام مبادرت ورزید که دست‌های سیاست‌های عباسی و علوی با احکام فقهی اسلام بازی می کرد و مسائل فقهی را آنچنان که مورد میل و نظر آنان بود تصویر می نمودند و در طول هشت قرن حکومت آنان شیعه تا چه حدودی در فشار و زور و اختناق بسر میبرد.

استاد محمود عقاد می گوید: امام صادق علیه السلام دانشمندترین فرد دوران خود بود او آشنا با علوم دینی و هستی بود در تعریف او کافی است که معلوم گردد او استاد ابوحنیفه در فقه و جابر ابن حیان در شیمی بود او دارای علوم و معارف بیشماری بود به حدی که برخی گمان میبردند که او دارای سحر و جادو است در صورتی که علوم او از راه کتاب و سنت و از حلال و حرام احکام الهی بود او دارای مکتب فقهی ویژه‌ای بود پیش از آنکه مکتب‌های فقهی اهل تسنن و تشیع به وجود آید او مرجع و پناهگاه دانشجویان اصول فقه و رهروان سعادت و توفیق الهی بوده... (۳)

سفینه علم ما نیستیم اهل بیت علیهم السلام است

قاضی در کتابش چنین می نویسد: شیخ در طبقات المشایخ می گوید: ان الامام جعفر الصادق علیه السلام فاق جمیع اقرانه و هو ذو علم غزیر فی الدین و زهد بالغ فی الدنیا و ورع تام عن الشهوات و ادب الکامل فی الحکمة. پیشوای تصوفی با یزید بسطامی گوید: به نود و نه استاد کامل خدمت کردم هر گاه امام جعفر صادق علیه السلام را ندیده بودم بی ایمان به قبر می رفتم. (۴)

۱- الامام صادق علیه السلام رائد السنة و الشیعه، ص ۲۸۰، مؤلف دکتر عبدالقادر محمود مصری

۲- رساله الاسلام دار التقریب بین المذاهب، شماره ۳، سال یازدهم

۳- یومیات عقاد، ۱۹۵۹، ص ۱۰

۴- تاریخ آل محمد صلی الله علیه و آله، تألیف قاضی بهلول بهجت آفندی، ص ۱۵۲ و ۱۵۳

ابوحنیفه گوید: امام فرمود به قیاس عمل می‌کنی گفتم بلی فرمود: لا تقس اول من قاس ابلیس^(۱) و چند سؤال کرد من قادر به جواب نبودم پس در توضیح مسئله فرمود: در سر تو چهار قسم آب است یکی در دهان، دوم در بینی، سوم در گوش، چهارم در چشم هر گاه قیاس صحیح بوده باشد باید طعم هر چهار یکی باشد زیرا که تمام از یک ماده و یک مبدا هستند لیکن به عکس آن می‌بینیم که طعم این میاه اربعه مختلف است مثلاً آب دهان شیرین، آب چشم ترش، آب بینی شور و آب گوش تلخ است... خلیفه منصور ابوحنیفه را به قضاوت دعوت کرد او نپذیرفت ابو یوسف شاگردش گفت: چرا رد کردی جواب داد احکام شرعیه بحر عمیق است ابو یوسف گفت بحر عمیق را با سفینه علم شق و سیر می‌توانی کرد ابوحنیفه گفت: سفینه علم ما نیستیم بلکه علمای اهل بیت رسول خدا ﷺ و ملاح آن جعفر صادق علیه السلام می‌باشد به جهت همین حرف چوب خورد.^(۲)

خدا می‌تواند دنیا را در یک تخم مرغ جا دهد؟

ابو شاکر دیصانی یکی از ملاحده عرب بود روزی به امام گفت: یا جعفر بن محمد معبودم را به من نشان بده امام به او گفت: اینرا می‌بینی که در دست من است این قلعه‌ای است مستحکم و محفوظ و زیر این پوست ضخیم پوست رقیقی هست و در داخل آن مقداری طلای مایه است که در آن مقداری نقره مایه قرار داده شده و هیچ یک از این دو مایع داخل هم نمی‌شوند و به حال خود هستند نه چیزی بر آن داخل می‌گردد تا فاسدش بکند و معلوم نیست جنس آن نر است یا ماده ولی از آن حیوان زیبای خوش خط و خالی مثل طاووس خارج می‌گردد آیا این حال خود به خود شده و مدبر و صانعی ندارد؟ دیصانی قدری تأمل کرد و متنبه شد و اسلام آورد...^(۳) پرسش دیگر دیصانی از هشام این بود که آیا خدایی که قادر است می‌تواند دنیا را در یک تخم مرغ بگنجانند که نه تخم مرغ بزرگ شود و نه دنیا کوچک هشام مهلت خواست یکسال برایش مهلت داد تا به مدینه رفت به عرض امام رسانید که دیصانی از من چنین پرسید من از او مهلت خواستم جوابش را به من بفرمائید. امام پرسید حواسه‌هایت چند تا است؟ عرض کرد که پنج تا فرمود: کدام یک از آنها به نظر تو کوچکتر است؟ عرض کرد دیده چشمان من فرمود: چقدر است؟ عرض کرد از یک عدس کوچکتر فرمود: به اطراف خود نگاه کن و بگو چه می‌بینی عرض کرد: آسمان و زمین و کوه و درخت دشت و صحرا همه را می‌بینم. امام فرمود: آن کسی که قدرت دارد آنچه را که تو می‌بینی در یک عدس جا دهد قدرت آن را هم دارد

۱- فرمود ببینم گناه قتل بزرگتر است یا زنا؟ گفتم فرمود پس چرا خداوند در باب قتل برای شهادت دو شاهد قرار داده و در زنا چهار شاهد و این را با قیاس میتوان توجیه کرد؟ گفتم: خیر فرمود آیا بول نجس تر است یا منی؟ گفتم بول فرمود چرا در مسئله بول دستور وضو داده و در منی دستور غسل داده؟ آیا نماز مهمتر است یا روزه گفتم نماز فرمود پس چرا بر زن حائض قضای روزه واجب است نماز نه؟ تا آنجا که فرمود شنیدم آیه لتسئلن یومئذ عن النعیم را به آب سرد و غذا لذیذ تفسیر می‌کنی گفتم آری فرمود اگر کسی تو را دعوت کند که غذا و آب خنک بدهد سپس بر تو منت بگذارد به او چه نسبتی می‌دهی گفتم بخل فرمود آیا خداوند بر ما بخل کرده؟ گفتم آن چیست فرمود دوستی ما اهل بیت. امام جعفر صادق، ص ۱۹۸، عبدالحلیم جندی.

۲- شخصیت حضرت صادق علیه السلام، اثر احمد مغنیه، ص ۱۹۱

۳- عبدالحلیم جندی، اثر احمد مغنیه، ص ۱۹۱

که دنیا را در یک تخم مرغ جا دهد که نه دنیا کوچک شود و نه تخم مرغ بزرگ روایت شده که عین سؤال را از علی علیه السلام هم نمودند و امام فرمود: نسبت عجز بخدا نمی توان داد و آنچه را از من پرسیدی شدنی نیست. در بعضی کتب نوشته اند که این جواب را امام به خود دیصانی فرمود پس اضافه کرد خدا می تواند بکند ولی کار بی حکمت نمی کند.

از توضیحات که امام در حکمت یکایک اعضای انسان داد طبیب هند مسلمان شد

امام روزی بر منصور وارد شد در حالی که طبیب مخصوص منصور کتاب طبی را برای او می خواند سپس به امام گفت: میل دارید به شما هم از این مطالب بگویم امام فرمود: نه من بهتر از اینها را می دانم طبیب پرسید: آنها چیست؟ امام فرمود: ما گرمی را به سردی و سردی را به گرمی و تر را به خشک و خشک را به تر معالجه می کنیم و در عین حال به امید خدا هستیم و به آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است عمل میکنیم و او فرموده است معده خانه درد و پرهیز دوی آن است بدان که بدنم را به آنچه عادت داده ام باقی نگاه می دارم طبیب گفت: طب غیر از اینها نیست. آنگاه امام فرمود: از تو چیزی می پرسم پرسید: چرا در سر انسان شصت استخوان ریز دارد و چرا موی سر انسان روی سر او بیرون می آید و چرا پیشانی انسان شبیه به بادام است و چرالب و شارب انسانی روی دهان است؟ چرا بینی بین دو چشم است و لوله های بین رو به پائین است و چرا دندانهای جلو تیز و دندانهای آسیای پهن است و چرا کفهای دست انسان مو ندارد چرا ناخن و موی انسان روح ندارد چرا و چرا؟... گوش هندی به بیانات امام بود و هر سؤال را که می فرمود او می گفت نمی دانم امام می فرمود: من میدانم طبیب هند خواهش کرد که علل آنها را به او بگوید: امام حکمت تک تک آنها را بیان کرد تا آخر طبیب هند گفت مطالب را از کجا یاد گرفته اید امام فرمود: از پدران خود و از رسول خدا صلی الله علیه و آله هندی با تصدیق آنچه امام فرمود گفت: اشهد ان لا اله الا الله شهادت می دهم خدایی نیست جز خدای یگانه و محمد رسول خدا و بنده اوست و شهادت میدهم که تو داناترین مردم زمان خود هستی. (۱)

ابن قتیبه می نویسد: کتاب الجفر کتابی است که جعفر بن محمد علیه السلام گفته و آنچه مورد احتیاج بشر تا روز قیامت است در آن نوشته شده و ابوالعلاء معری به همین معنی شعر گفت: از اهل بیت رسالت تعجب می کند که علوم آنها را در پوست بزغاله آورده است در حالیکه آئینه منجم به آن کوچک هر آباد و خرابی را نشان می دهد. (۲)

ابو سلمه خلال نامه ای به عبدالله بن الحسن نوشت بود که می خواهد او را به خلافت انتخاب نماید و عبدالله به نزد امام صادق علیه السلام آمد تا به او در این باره مشورت کند امام به او فرمود به خود وعده این اباطل را مده زیرا دولت به اینها یعنی بنی عباس می رسد و برای آل ابوطالب فراهم نخواهد شد. همانطور که به تو

۱- شخصیت حضرت صادق علیه السلام، ص ۱۹۲

۲- ادب الکاتب ابن قتیبه، به نقل شخصیت حضرت صادق علیه السلام، ص ۳۸

نامه‌ای نوشته‌اند به من هم نوشته‌اند. (۱)

چرا مذهب شیعه امامیه را جعفری گویند؟

امام صادق علیه السلام پایه گذار دانشگاه بزرگ جعفری در مدینه است دانشگاه که بی هیچ تعصب و جزم اندیشی به روی همه انسانها باز نظیر آن با ویژگیهای که داشته در تاریخ اسلام دیگر هرگز دیده نشد در دانشگاه‌های متعدد آن هزاران تن در رشته‌های گوناگون علوم اسلامی و فنون و دانش‌های روز افزون آن به آموزش و فراگیری مشغول بودند برای درک عظمت گوشه از آن دانش گاه بی‌همتا کافی است گفته شود (اصول چهارصدگانه) حدیث و معارف اسلامی که در کتب اربعه چون کافی جمع آوری شده نمونه آن است در مکتب تربیتی آن شاگردان برجسته‌ای همچون ابان بن تغلب که بیش از ۳۰ هزار و محمد بن مسلم که بیش از ۱۶ هزار حدیث و ۳۰ هزار از پدر بزرگوارش نقل کرده‌اند در دیگر رشته‌های علوم و فنون و معارف نیز شاگردان چون جابر بن حیان و هشام بن حکم تربیت یافته‌اند که هر دو از پایه گذاران دانش شیمی و علم کلام به شمار می‌روند. (۲) صاحب دائرة المعارف گوید بیت علم و دانش جعفر بن محمد هر روز با دانشمندان بزرگ پرمی گشت دانشمندان که در پی کسب حدیث تفسیر فلسفه و کلام بودند در جلسه درس او در اغلب اوقات دو هزار نفر و گاهی چهار هزار نفر از علمای مشهور شرکت می‌کردند. (۳) حسن بن و شامی گوید: در این مسجد کوفه بیش از نه صد تن استاد دیدم که همگی می‌گفتند جعفر بن محمد به ما حدیث و روایت بیان نمودند.

برای همین به شیعه امامیه جعفری می‌گویند!!

آری زمانه به آنجناب فرصتی داد که به سایر ائمه علیهم السلام نداده بود و دوره او با دوره دیگر امامان فرق داشت و برای او عوامل و اسبابی فراهم شد که فضایل او انتشار یافت و علوم او بهمه جا رسید و یکی از آن عوامل آزادی در گفتار بود که امام در نشر علوم خود آزادی داشت (بخلاف امامان دیگر) زیرا او در اواخر دوره بنی امیه و اوایل دوره بنی عباس زندگی میکرد و گرفتاریهای بنی امیه که بین خود از یک سو و با بنی عباس از سوی دیگر و گرفتاریهای بنی عباس در بین خود و دیگران همه را به خود مشغول ساخته بود فرصت و مقدماتی بود که برای هیچ یک از ائمه پیش نیامد جز آن حضرت. (۴) به همین جهت مذهب شیعه به نام آن حضرت شهرت یافت.

از جهت دیگر دوره امام دوره علم و معرفت بود و مردم بعلم و دانش اقبال داشتند امام تنها فقیه دینی نبود بلکه پیشوای عالی مقام فقها و راهنمای بزرگ فلاسفه بود و برای ملحدین و منکرین به منزله باز شکاری و برای زنادقه در حکم عقاب تیز و برای اطباء مرشد و در بین زهاد و عباد نمونه عالی لازم الاقتدا محسوب می‌گردید چنانکه آثار او با تمام دلالت بر این مراتب می‌کند و می‌رساند که شخصی او یک معجزه

۱- شخصیت حضرت صادق علیه السلام، ص ۱۴

۲- امام جعفر صادق علیه السلام پیشوا و رئیس مذهب، ص ۹

۳- دائرة المعارف فرید و جلدی، ص ۶، ص ۴۶۸

۴- شخصیت حضرت صادق علیه السلام، ص ۱۶۳ و ۸۱

الهی بوده است. (۱)

مردم مرتباً می‌گفتند حدیث جعفر، فرمایش جعفر، فقه جعفر و علوم جعفر و... طبیعی بود که هر کس به این کلمات علاقه داشت جعفری می‌شد و شیعه هم طبعاً علاقمند به او و علم او و ب حدیث و فقه و ایمان او بودند و بیش از دیگران اظهار علاقه به او می‌کردند از طرف دیگر در مقابلش مذاهب سیاسی پیدا شد علمایی که با دولت همکار بودند رسمیت یافت مردم وادار شدند به پیروی از علمای که مورد تأیید دولت بودند اما دوستان امام به همان سیره و نام امام صادق علیه السلام باقی ماندند.

و گر نه همه امامان نور واحد و شاخه یک درخت هستند و پیشوایان بزرگ هستند که از روح و جسد محمد بن عبدالله و از خون و گوشت و پوست علی بن ابیطالب و فاطمه زهرا علیها السلام دختر بزرگوار رسول اکرم صلی الله علیه و آله بوده اند و امامت آنها یکی پس از دیگری با نص و تصریح امام قبلی آنها ثابت است، همه منصوب از سوی خدا وصی و پاره تن نبی اکرم هستند، و کذا صاحب عصمت و معجزه الهی برگزیده و قبله اهل عالم هستند.

چشمان من کسی را افضل از جعفر بن محمد ندیده است...

احمد مغنیه می‌گوید: من فوق العاده کوشش کردم قلب تاریخ و حواش آن که بقلم مردمی بسیار از مومن و فاجر و عالم و جاهل معتدل و منحرف و هر رنگ و مذهب بود خوانده‌ام تاریخ این پیشوایان بزرگ را همه در صفحات این تاریخ‌ها دیده‌ام مثل آن است که این مورخین مختلف العقیده با هم قرار گذارده و اتفاق کرده اند که در آن صفحات درخشان و روشن و شفاف با یک نظر و یک عقیده و با یک قلم آیات و نشانه‌های از آنها ثبت نمایند که همه اش موجب اعجاب و سربلندی است و هر چه درباره یکی از آنها نوشته و گفته‌اند درباره همه آنها صادق بوده و آنچه نویسندگان از مذاهب مختلف با نظرهای گوناگون که داشته‌اند درباره آنها نوشته من دیدم حتی یک مطلبی نقل نکردند که اشاره به یک انحراف کوچکی در رویه آنها باشد یا لغزش در کار آنها حکایت کند و من در این بررسی تاریخی جز صورتهای نورانی و قیافه‌های کامل انسانهای بزرگ و مظاهر عالی انسانیت فضل و کرامت و پاکی و عدالت ندیدم. (۲)

آن حضرت با ابوحنیفه فرمود شنیدم در احکام دین قیاس می‌نمایم اولین کسی که قیاس کرد ابلیس بود ابوحنیفه گفت: اگر نص نبود قیاس می‌کنم. (۳)

حسین بن ریان می‌گوید: از ابوحنیفه پرسیدند فقیه ترین مردم کیست؟ گفت جعفر بن محمد علیه السلام روزی که خلیفه منصور به من گفت مردم به جعفر بن محمد علاقه مند شده اند میل دارم برای او مسائلی که بسیار مشکل باشد در نظر بگیری و بحث نمایی منم چهل مسئله از مسائل مشکله را جمع آوری کرده در نظر

۱- شخصیت حضرت صادق علیه السلام، ۱۶۳ و ۸۱

۲- شخصیت حضرت صادق علیه السلام، ص ۲۶ و ۵۶

۳- نورالابصار، ص ۲۹۴ و منتهی الامال، ج ۲، شخصیت حضرت صادق علیه السلام، ۴۳

گرفتم موقع ورود به مجلس سلام کردم بجای که دستور بود نشستم خلیفه روبه آنجناب کرد گفت یا ابا عبد الله این مرد ابوحنیفه است امام فرمود بلی او را می شناسم سپس به من گفت ای ابوحنیفه از مسائلی که داری بر ابو عبد الله عرضه کن من یک یک آن مسائل را طرح می کردم و او جواب می داد و می گفت شما در این مسئله این طور می گوئید و اهل مدینه اینطور و ما اینطور می گوئیم و در بعضی از مسائل ممکن است موافق با شما و در بعضی موافق با اهل مدینه و احياناً مخالف نظر یکی از شما و اهل مدینه یا هر دوی شما می شویم من تمام آن چهل مسئله را طرح کردم یکی را بدون جواب گذاشت بشرح فوق جواب داد مگر نه آن کس که اعلم مردم است به اختلاف نظرهای مردم آگاهتر است؟^(۱)

جمله دیگر از او معروف است فرمود: (لولا السنن لهلك النعمان) اگر آن دو سال نبود نعمان هلاک شده بود (یعنی دو سال مدرسه امام صادق علیه السلام) تحفة الاثنی عشریه تألیف آلوسی ص ۸ و کذا سخنان جماعت از بزرگان مانند یحیی بن سعید و امام مالک و ابوحنیفه و ثور و ابن عیینه و ایوب سجستانی و غیر هم گواهی فضل و دانش اوست. امام مالک میگوید: چشمان من کسی را افضل از جعفر بن محمد باشد چه از حیث علم و دانش و چه از لحاظ تقوی و عبادت ندیده است و او هیچگاه از سه خصلت فارغ نبود یاروزه داشت و یا در حال نماز و عبادت و یا مشغول ذکر خدا بود و از بزرگان زهاد و عبادی بود که از خدا می ترسید و حدیث بسیار نقل می فرمود و خوش مجلس بود و محضرش بسیار مفید و هر وقت می گفت: قال رسول الله رنگش تغییر می کرد گاهی زرد و گاهی سبز می شد به قسمی که ممکن بود شناخت نشود. و در سفر با صادق به حج رفتم چون شترش به محل احرام رسید امام حالش تغییر کرد و هر چه می خواست بگوید لبیک اللهم لبیک صدا در گلویش گیر می کرد و نزدیک بود از راحله اش بیفتد به او گفتم یا بن رسول الله چرا اینگونه ای ناچار باید لبیک بگوئی فرمود: چگونه جسارت کنم و بگویم لبیک و میترسم خداوند در جوابم بگوید لا لبیک و لا سعیدیک^(۲) آنجناب در زمان منصور مسموم از دنیا رفت.^(۳)

۷- موسی بن جعفر علیه السلام

۷ ماه صفر سال ۱۲۸ هجری از دامن پاک حمیده بربریه در (ابواء) قدم به دنیا نهاد در این سفر که امام با خانواده خویش از مکه باز می گشت از این مژده بسیار مسرور شد.

القاب شریف آن حضرت کاظم، صابر، صالح و امین است و کنیه او ابوالحسن

ابن صباغ مالکی می گوید: آنجناب در عراق به باب الحوایج الی الله معروف می باشد این به خاطر آن است که حوائج مسلمانان بواسطه او زیاد برآورده شده است. موسی بن جعفر علیه السلام عابدترین و اعلم ترین و سخی ترین و مقدس ترین مردم عصر خود بود او پول و مواد غذایی و دیگر نیازمندیهای ضروری را به خانه

۱- نورالابصار، ص ۲۹۴ و منتهی الامال، ج ۲، شخصیت حضرت صادق علیه السلام، ص ۴۳

۲- نورالابصار، ص ۲۹۴

۳- تاریخ طبرستان، ج ۲، ص ۲۳۰ و صواعق المحرقة

های مستمندان مدینه می برد بی آنکه آنان دریابند این احسانها و کمکها از کدام ناحیه است و تا روزی که آن بزرگوار رحلت کرد کسی از این راز آگاهی نداشت با شهادت امام بر همگان معلوم گردید... (۱)

در حاشیه مشکاة المصابیح از امام شافع نقل کرده که: فرمود قبر موسی بن جعفر علیه السلام تریاق مجرب للاجابة الدعاء

سخاوت و کرم و بذل و بخشش آن حضرت زبان زد خاص و عام بود و از این جهت شهرت به سزا داشت.

او شبانه از فقراء و مستمندان شهر مدینه تفقد و دلجوی بعمل می آورد و در زنبیل مخصوص پول و مواد غذایی به منازل و کلبه های آنان حمل می کرد و به ترتیبی در اختیار آنان قرار می داد که گاهی خودشان همه نمی دانستند که این کمکها از سوی کدام شخص است و از کدام ناحیه صورت گرفته است. (۲)

یکروز بر مرد سیاه چهره و بد منظری گذر کرد و بروی سلام نمود و پهلویش نشست و گرم صحبت شد پس آمادگی خود را در قضاء حوائج او اعلام فرمود بعضی که ناظر جریان بودند عرض کردند یا بن رسول الله آیا با چنین شخصی مینشینی و از حوائج او سؤال می کنی؟ فرمود: این مرد سیاه چهره بنده ای است از بندگان خدا و برادر است به حکم کتاب خدا همسایه ای است با مادر بلاد خدا بهترین پدران حضرت آدم و نیکوترین ادیان اسلام ما و او رابه هم ربط داده است. (۳)

هارون سوگند خورد دیگر سخن کسی را درباره او باور نکند

امام سعی و کوشش تام و تمام در اداء حوائج و نیازهای مستمندان و رفع ظلم از بیچارگان داشت هیچ فردی قصد خانه او را نمی کرد مگر آنکه با دست پر و با قلب آرام و مسرور از حضور او برمیگشت، امام به اصحاب وفادار خود علی بن یقطین از آن جهت اجازه دخول به دستگاه خلافت داد که بتواند رفع ظلمی از مظلومان بنماید. فرمود: (کفارة العمال السلطان الاحسان الی الاخوان) کفاره خدمت در تشکیلات دولتی یاری ستمدیدگان است و او هم توانست گرفتاران فراوان را از فشار ظلم و تعدی نجات دهد و استخدام او بر این اساس و روی این هدف مقدس بود. (۴) ولی از سوی امام دستور داشت وضوی خود را همانند اهل تسنن انجام دهد تا روزی که دستور ثانوی نرسیده، جاسوسان خلافت در مورد تشیع و روابط او با امام مطالبی به اطلاع رساندند هارون خواست گفته های مردم را آزمایش و امتحان کند یک روز موقع وضو گرفتن او از پنجره نگاه کرد دید به شیوه اهل سنت وضو می گیرد گفت هرگز گفته های دیگران را در حق تو باور نمی کنم روزی لباس فاخر و زربافتی را به او هدیه کرد او آن لباس را با مبلغی پول به امام فرستاد امام لباس را بر گرداند به او توصیه نمود که خوب حفظ نما روز به آن احتیاج شدید پیدا خواهد کرد، پس از مدتی غلام که آن جامه را برای

۱- فصول المهمه، ص ۲۳۱ تا ۲۴۱

۲- فصول المهمه، ص ۲۳۷

۳- از زندگینامه پیشوایان، موسی بن جعفر علیه السلام، ص ۳۸

۴- امام موسی بن جعفر علیه السلام، ص ۴۸، عقیق بخشایشی

امام برده بود مورد غضب علی بن یقظین قرار گرفت او جریان لباس را به خلیفه گذارش داد و همچنین از روابط خاص او با امام سخن ها گفت بحدی که هارون رابر علیه وزیرش بخشم آورد همان وقت لباس مخصوص اهدائی خود را از او خواست غلام مورد اعتمادش را فرستاد تا با نشانی که علی داده است از خانه او خلعت خلیفه را بیاورد آن غلام به منزل علی رفت و آن لباس را در بسته مخصوص به حضور خلیفه آورد هارون دید همان جامه با همان کیفیت نخستین و نپوشیده در جایگاه خاص آماده است خود شرمنده شد و قسم خورد دیگر حرفهای سخن چینان را باور نکند از وزیر خود معذرت خواست امر نمود غلام فتنه انگیز را هزار تازیانه بزنند. (۱) پس از آن دستور امام رسید که تقیه در وضو و ترس که بر تو داشتم رفع شد.

علی ابن یقظین چند بار از امام خواست که اگر صلاح می داند به او اجازه دهد که از مقام وزارتش استعفا دهد ولی امام با درخواست او موافقت نکرد فرمود: (علی) خداوند متعال را در دستگاههای ظلم و ستم اولیاء و دوستان هست که بوسیله آنان از دوستان خود حمایت و دفاع می نماید تو از آن افراد هستی. و فرمود: آگاه باش هر که مؤمن را خشنود سازد نخست خدا را راضی ساخته است سپس پیامبر خدا را خوشحال نموده است و در نهایت ما اهل بیت را مسرور کرده است. (۲)

یک وقت ابراهیم ساربان بدیدار وزیر رفت او وی را نپذیرفت این خبر بگوش امام رسید ناراحت شد علی را بحضورش راه نداد علی از این امتناع سخت پریشان شد و در صدد چاره جویی بر آمد چاره جز تأمین رضایت ابراهیم نبود شبانه به خانه ابراهیم رفت و دست بدامنش زد و از او رضایت خواست ابراهیم رضایت داد ولی علی بر این رضایت قناعت نکرد سر به زمین گذاشت از ابراهیم تقاضا کرد پا بر چهره او بگذارد ابراهیم امتناع کرد ولی علی قسمش داد ابراهیم پای پوشیده خود را روی صورت او گذاشت علی گفت خدایا شاهد باش. (۳)

حاکم شیعه از خوشحالی پابرنه شتافت و تمام دارایی خود را تقسیم نمود

مردی درمانده بدهی های فراوانی از حکومت ری داشت و توانایی پرداخت آنرا نداشت چاره برای خلاصی از این غم و گرفتاری ندید جز آنکه در مدینه خدمت موسی بن جعفر علیه السلام برود، استمداد جوید امام در حل مشکل او نامه ای به این مضمون به حاکم ری فرستاد: (آگاه باش در زیر عرش الهی سایه ای است که جاه داد نمی شود در آن مگر کسانی که به برادران دینی خود خیری برسانند یا گرهی از مشکلات آنان را بگشاید و یا سرور و شادی به قلب آنان وارد سازند حامل نامه هم برادر تو است سلام و رحمت خدا بر شما باد آن مرد پس از حج و زیارت به وطن برگشت شبانه به منزل حاکم رفت در را کوبید گفت: من پیام از امام صابر آورده ام فرماندار از خوشحالی پابرنه به استقبال او شتافت و سر و صورت او را بوسید نامه را گرفت بچشمان خود

۱- نورالابصار، ص ۳۰۴ و فصول المهمه، ص ۲۳۲

۲- همان، ص ۷۲

۳- همان، ص ۵۶ و منتهی الامال، ج ۲

کشید به احترام آن بلند شد پس از مطالعه دستور داد همه اموال و لباسها و دارای او را آوردند میان خود و او تقسیم نمود و قیمت اموال غیر منقول را نیز پرداخت و مکرر میگفت برادرم آیا ترا خوشحال ساختم؟ سپس پرونده حساب او را درآورده روی بدهی کارهای او قلم کشید ذمه او را از مطالبات بری ساخت او را با نهایت خرسندی مرخص کرد، آن مرد گرفتار درمقابل آن همه احسان و اداء حق او تصمیم گرفت در موسم حج شرکت کند و او را دعا کند و جریان را به امام نیز گزارش دهد وقتی امام از اوضاع او آگاه شد بسیار خوشحال گردید آن مرد پرسید یا مولا این کار شما را خوشحال نمود؟ امام فرمود: بخدا قسم که او مرا شادمان و امیرالمؤمنین را شادمان ساخت و جدم رسول خدا را شادمان ساخت و خدا را نیز خشنود کرد. (۱)

از بس شیرین و لذیذ بود تا چند روز تشنگی و گرسنگی ندیدم

شقیق بلخی میگوید: در مسیر مکه جوان زیبا و ضعیف را با لباس پشمینه مانند صوفیها جدایی از مردم دیدم گفتم حتما این مرد از صوفیه است خود را بار مردم ساخت در این راه بروم سرزنش کنم تا نزدیک شدم فرمود ای شقیق اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم گفتم چطور مرا نام برد و از دلم خبر داد، این بنده صالح است از او درخواست دعا و حلیت کنم از نظرم غایب شد تا در موقف دیگر دیدم نماز میخواند صبر کردم نمازش تمام شد فرمود یا شقیق و انی لغفار لمن تاب و امن و عمل صالحا ثم (هتدی) بلند شد رفت گفتم این جوان از ابدال است دوباره از ضمیرم خبر داد به دنبال او بودم یک وقتی دیدم سری چاه می خواست آب بخورد دلو از دستش به چاه افتاد دیدم روبه سوی آسمان کرد می گوید: بار خدایا تو پروردگار من موقعی تشنه و گرسنه میشوم به من نیروی و طعام میدهی بارالها بجز تو کسی ندارم وسیله ام را گم مگردان گفت بخدا دیدم آب چاه بالا آمد تا سری چاه رکوه اش را گرفت با دست به آن آب ریخت وضو گرفت چهار رکعت نماز خواند سپس به دست بار کوه می انداخت حرکت می داد می آشامید نزدیک رفتم سلام دادم گفتم از زیادی این نعمت که خدا به تو داد به من نیز بده فرمود ای شقیق نعمت ظاهری و باطنی خداوند همیشه بر من است گمانی نیک به پروردگارت داشته باش رکوه را به من داد چنان شیرین و لذیذ بود که در عمرم ندیده بودم چنان خوردم که تا چند روز تشنگی و گرسنگی ندیدم میل باب و غذا نداشتم و آن جناب را گم کردم تا به مکه ندیدم یک شب کنار قبه سراب دیدم با خشوع مشغول نماز و گریه و ناله بود تا صبح شد صبح خدا خدا می کرد پس با مردم نماز خواند پس از آن مشغول طواف شد تا طلوع شمس و پشت مقام نماز خواند خواست برون رود از دنبالش رفتم سلام کنم آنقدر از دحام جمعیت را دیدم که بدورش می چرخند نتوانستم نزدیک شوم گفتم این آقا کیست و گفتند موسی بن جعفر علیه السلام است تا آخر صاحب فصول المهمه می نویسد این حکایت را جماعت از بزرگان نقل کردند. (۲)

ابن ابی حمزه میگوید: روزی موسی بن جعفر علیه السلام را دیدم در مزرعه اش مشغول تلاش و فعالیت است

۱- زندگینامه امام موسی بن جعفر علیه السلام، ص ۴۹

۲- فصول المهمه، ص ۲۳۴ و نورالابصار، ص ۳۰۲ و صواعق

به حدی که از شدت حرارت و گرما عرق تا قدم‌های مبارک او رسیده است گفتم: فدایت کردم کارگران و غلامان شما کجا هستند که شما چنین کاری کنید؟ فرمود: بزگوارتر از من و پدرم با دست خودشان در زراعت کار و تلاش داشتند و کار خود را بدیگران واگذار نمی‌کردند عرض کردم آنان کیانند؟ فرمود: جدم رسول خدا ﷺ و امیرالمؤمنین علیؑ و پدران ارجمندم همگی خودشان به امور کشاورزی مباشرت داشتند و در مزرعه کار می‌کردند زیرا زراعت از کارهای پیامبران و مردان راه خداست. (۱)

نوبت به تو خواهد رسید به فرزندان من مهربان باش

مأمون می‌گوید: من با برادرانم همراه پدرم در سفر مکه به مدینه رسیدیم، پدرم عادت داشت که عطایای قریش را در روز نزول خود میان آنان تقسیم کند دستور چنین بود هر کدام نام پدران خود را در آستانه در به فضل بن ربیع بازگویند تا جایزه و سهم خود را به تناسب نسب و شرف خود دریافت دارند. یک وقت فضل آمد گفت: مردی تشریف آورده که می‌گوید: (من موسی بن جعفر علیؑ بن محمد بن علی... ابیطالبم) پدرم سخت تکان خورد و گفت ابوالحسن را به مسند من راهنمایی کنید به من و برادرانم فرمود: خود را مؤدب داشته باشید دیدم مرد بلند بالا از در درآمد خواست تواضع کند و دم در بنشیند که دیدم پدرم فریاد کشید: لا والله الا علی بساطی... ممکن نیست حتما باید روی مسند من بنشینی او را بر مسند نشاند پیشانی او را که اثر سجده‌های بسیار در آن نمایان بود غرق بوسه ساخت با محبت از او و فرزندان او احوال پرسید کرد در یک ساعت جز با او با کسی دیگر سخن نگفت هنگام رخصت یک کیسه دوپست درهم داد به ماگفت: بروید رکابش را بگیرید سوار کنید و تا در خانه او را مشایعت کنید این آقا عموی شما است هنگام که او را سوار می‌کردیم به من نگاهی کرد و خم شد و در گوشم گفت نوبت به تو خواهد رسید در آن وقت با فرزندان من مهربان باش من به او علاقه پیدا کردم گفتم او را بشناسم و بدانم که کیست؟ شبانه در خلوت از پدرم پرسیدم: این چه کسی بود که تو او را بر مسند خود بالای دست خویش نشانده بودی؟ پدرم گفت: هذا امام الناس و حجة الله علی خلقه او پیشوای حقیقی مردم و حجة راستین خداوند در میان آنان است از حیرت به تعجب افتادم گفتم: مگر تو پیشوا و امام مردم نیستی؟ فرمود: او از همه کس به مقام امامت و پیشوای سزاوارتر است من او را از همه مردم شایسته‌تر می‌دانم با این همه اگر ببینم که کوچکترین جنبشی بر ضد من آغاز شد با یک ضربه‌ی شمشیر سرش را از پیکر جدا می‌سازم و اگر چشم خود من هم باشد آن را از حدقه بیرون می‌آورم چون ملک و ریاست تقیم و ناز است و سیاست پدر و مادر نمی‌شناسد. (۲)

چه تضمین داری که فردا صد هزار شمشیر زن از شیعیان بپایزد

فضل وزیر هارون می‌گوید: در یک سفر حج مدتی در مدینه ماندیم، وقتی مبالغی از بیت المال را

- من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۵۲ به نقل از زندگی نامه موسی بن جعفر علیؑ

- مختصر اخبار الدول، ص ۳۹ - حیاة موسی بن جعفر علیؑ، ص ۱۶۹، به نقل از زندگینامه پیشوایان امام موسی بن

میان مسلمانان تقسیم نمود کمترین سهم آن دویست دینار بود که به من داد تا به آنجناب دهم و عذر خواهی هم بنمایم گفتم: ای امیرالمؤمنین به فرزندان مهاجر و انصار پنج هزار دینار مرحمت می کنید ولی به موسی بن جعفر علیه السلام با آن همه تجلیل که کردید کمترین حد را منظور می فرماید هارون غضبناک گردید و گفت ای بی مادر اگر به او هم آنچه میگویید بدهیم چه تضمینی داری که فردا صد هزار شمشیر زن از شیعیان خود را همراه نداشته باشد فقرو تنگدستی آنان سالمترین راهی است که حکومت مرا از تهدید و انقلاب محفوظ می دارد. (۱)

ابن صباغ مالکی می گوید: هر که با دقت کافی در تاریخ اسلام مطالعه کند بروشنی می فهمد که تمام نهضت‌های دودمان پاک رسالت و خاندان علوی به واسطه ظلم و مصیبت و تبعیض ناروا و تزییع حقی بوده است که بر آنان تحمیل شده بود خلفای ستمگر به دلقک‌های عرب و چاپلوسان عجم میلیون‌ها ریال بذل و بخشش می کردند ولی فرزندان فاطمه علیها السلام را از حقوق حقه خود محروم می ساختند هدف شان از این سختگیریها این بود که فرزندان فاطمه علیها السلام از ضروریات اولیه زندگی محروم بمانند ولی شرابخواران و نوازندگان و همدستان فسق و فجور آنان در ناز و نعمت و عیش و نوش بسر ببرند. (۲)

چه اندازه پاک و فداکارند تربیت یافتگان این مکتب

فرمود با اینکه به یک درهم آن احتیاج دارم ولی این پول طلبم را نمی گیرم

از هجده نفر اصحاب اجماع شش تن خواص و شاگردان امام موسی بن جعفر علیه السلام بوده‌اند یکی یونس بن عبدالرحمان است که در شرح حال او نوشته‌اند که سلمان عصر خود بوده است و سی رساله در زمینه‌های مختلف اسلامی نوشته است و روزگار خود را با تألیف و کتابت می گذراند مگر آنکه مشغول نماز یا زیارت و ملاقات برادران ایمانی خود باشد و یک هم ابن ابی عمیر است که به جهت تقرب و نزدیکی وی به امام هارون او را به زندان افکند تا از یاران و خواص امام کسب اطلاع نماید و اسرار امام را از او دریابد ولی او با کمال جوانمردی تمامی شکنجه‌های سخت و دشوار را تحمل کرد از سخن گفتن امتناع ورزید و سری را فاش نساخت.

در پایان با پرداخت یکصد و بیست هزار درهم آزاد گردید و هنگام دستگیری نوشته‌های خود را از بیم آنکه بدست دشمن افتد در زیر خاک مدفون کرد و چون پس از آزادی به سراغ آنها رفت قسمتی زیاد از آنها در اثر طوبت از بین رفته بود او از مردی ده هزار درهم طلبکار بود آن مرد دلش سوخت خانه مسکونی خود را فروخت ده هزار درهم او را برد. گفت: این پولها را از کجا کردی مرد بده کار گفت خانه مسکونی خود را فروختم محمد گفت: نه نه بخدا من با اینکه به یک درهم آن احتیاج دارم اما این پول را نمی گیرم زیرا مولایم

۱- همان، ص ۱۳۶ به نقل از تاریخ طبری، ج ۳

۲- مختصر اخبار الخلفاء، ص ۲۶ و فصول المهمه

فرمود برای پرداخت دین خانه مسکونی را نباید داد. (۱)

یکی از تربیت یافتگان مکتب موسی بن جعفر علیه السلام صفوان است پس از آنکه شتران خود را برای حمل و نقل اسباب و اثاثیه سفر حج خلیفه به کرایه داد خدمت امام رسید حضرت به او فرمود: صفوان همه چیز تو خوب است جز یک چیز یابن رسول الله آن چیز کدام است؟ اینکه شترانت را به این مرد کرایه داده‌ای یابن رسول الله من برای سفر حرامی کرایه نداده‌ام برای سفر حج کرایه داده‌ام بعلاوه خودم همراه نخواهم رفت غلامان خود را همراه خواهم فرستاد... صفوان یک چیز از تو سؤال می‌کنم تو شتران خود را به او کرایه داده‌ای که آخر کار کرایه بگیری او شتران تو را خواهد برد و تو هم اجرت مقرر را از او طلبکار خواهی شد این طور نیست؟ چرا یابن رسول الله آیا آن وقت تو دوست نداری که هارون لااقل این قدر زنده و سالم بماند که طلب تو را بپردازد چرا فرمود: هر کسی بهر عنوان دوست داشته باشد ستمگران باقی بمانند او جزء ستمگران محسوب می‌گردد و در عذاب الهی به سر خواهد برد این جمله امام وی را منقلب کرد تصمیم گرفت یکجا کاروان شتر را بفروشد هر چند اینکار به قیمت جاننش تمام شود وقتی به خلیفه خبر دادند صفوان (کاروانچی) کاروان شتر را یکجا فروخته است برای حمل خیمه و خرگاه خلیفه در سفر حج فکر دیگر باید کرد هارون تعجب کرد در اندیشه فرو رفت چون فروختن تمام کاروان آن هم در موسم حج و پس از قرار داد بستن با خلیفه یک امر عادی و معمولی نیست صفوان را طلبید شنیده‌ام شترهایت را فروخته‌ای بلی یا امیر المؤمنین چرا؟ برای اینکه پیر و از کار مانده شدم خودم که از عهده بر نمی‌آیم بچه‌ها درست در فکر نیستند دیدم بهتر است که بفروشم و راحت شوم راستش بگو چرا فروختی؟ همین بود که عرض کردم و با اطلاع عالی رساندم اما من میدانم چرا فروختی؟ حتما موسی بن جعفر علیه السلام از موضوع قراردادی که با ما بستنی آگاه شد و تو را از اینکار منع کرده است امر نموده شتران را بفروش علت تصمیم ناگهانی تو همین است بس پس بالحن خشم آورد گفت: صفوان اگر سوابق و دوستیهای قدیم نبود سرت را از بدن جدا می‌کردم. (۲)

برای غربت اسلام اشک می‌ریختیم

امام در دوران ۳۵ سال امامت خود با چهار تن از خلفای عباسی روبرو گردید که هر کدام به نوبت خود در راه جلوگیری از نفوذ و پیشرفت معنوی امام فعالیت و تلاش داشتند:

۱ - منصور قصد داشت که همه شخصیت‌های برجسته خاندان علی را با فجیعترین صورتی از پای برآورد پس از شهادت امام ششم اختناق و فشار منصور شدیدتر بوده است هشام بن سالم می‌گوید: با محمد بن نعمان به مدینه آمدم مرا به خانه عبدالله افطح پسر دوم پیشوای ششم رهنمایی کردند او در خانه خود به امام پیشوا درباره احکام اسلام سخن می‌گفت: فرماندار مدینه چون او را میدانست که شایسته‌ی این مقام نیست آزادش گذاشته بود زیرا افکندن اختلاف در میان پیروان امام ششم به سود حکومت و به زیان شیعیان

- معصومین چهارده گانه، معصوم نهم، ص ۵۸ و منتهی الامال

مکتب موسی بن جعفر علیه السلام، ص ۶۸ به نقل از سفینه البحار، ج ۲، ماده ظلم

بود من و رفیقم از در در آمدیم تا پیشوای جدید خود را بشناسیم و این تکلیف ما بود که او را آزمایش نمائیم و بی چون و چرا زیر بار نرویم چون پیشوایان قبلی همه ما را به آزمایش و سؤال عادت داده بودند و اساساً در اسلام پیروی کورکورانه و بدون تحقیق گمراهی شمرده می شود به عبدالله که خود را پیشوا جا زده بود گفتم ای پسر پیامبر فریضه زکات در اموال چه صورتی دارد؟ پاسخ داد برای هر دویست سکه پنج درهم گفتم برای صد درهم چقدر است دو درهم و نیم (در صورتیکه صد درهم مشمول حد نصاب نقدین نیست) محمد بن نعمان گفت: چنین نیست و این فتوای نادرست است. عبدالله با خون سردی گفت نمی دانم فتوای درست چیست؟ ناامید از خانه اش برون شدیم راهی بجایی نداشتیم فقط توی کوچه: رای غربت اسلام اشک می ریختیم با هم گفتیم به کدام فرقه بگرویم به سوی کی برویم ناگاه پیرمردی با اشاره مرا به سوی خود خواند سخت ترسیدم برای که جاسوسان منصور مدینه را به وحشت عجیبی انداخته بود گمان کردیم او هم از چشم و گوشها خلیفه است چون ما را شناخته می خواهد بالطائف الحیل ما را به شکنجه گاه برد بهر زحمت نام جانشین امام را از زبان ما بشنود و او را از میان بردارد به رفیقم گفتم تو خود را گیر مده من بدنبال آن پیرمرد راه افتادم و دل از زندگی شسته بودم نمی دانستم کجا می برد تا بدر خانه رسیدم پیرمرد رفت بجای وی غلام از آن خانه در آمد گفت وارد شوید رحمت خدا بر شما باد قلبم مقداری آرام گرفت تا داخل خانه شدم موسی بن جعفر علیه السلام را در برابر خود دیدم تا مرا دید فرمود: نه به سوی معتزله نه به سوی قدریه نه به سوی زیدیه و هیچ طائفه دیگر بلکه به سوی من از شوق نزدیک بود فریاد بکشم گفتم فدایت پدرت دنیا را ترک کرد بله پدرم از دنیا رفته است به جای او کیست؟ هر گاه خداوند بخواهد تو را هدایت کند راهنمای خواهد کرد... گفتم: فدایت شوم عبدالله برادرت خود را جانشین پدرش می داند فرمود: عبدالله یریدان لا یعبد الله گفتم شما امام امة هستید؟ فرمود: من چنین سخن را نمی گویم، گفتم یابن رسول الله امام تو کیست؟ فرمود: من امام ندارم با این جمله هیبت در دلم افتاد شکوه و عظمتی عجیبی در او مشاهده می کردم گفتم: فدایت کردم ما شاگردان مکتبی هستیم که کورکورانه بدنبال کسی نمی رویم ما مردان استدلال و احتجاج هستیم پدرت ما را چنین پرورش داد آیا اجازه هست که سؤال نمایم فرمود: هر چه خواستی بگو... ولی از آنچه میان ما میگذرد نباید دیگران خبر شوند. سخن از قرآن و دستورات خدا و پیامبر به میان آوردم او را دریای بی پایان یافتم خجل و شرمنده در آخر گفتم یابن رسول الله پیروان پدر تو از این راز ناآگاه و گمراه مانده اند اجازه است رهنمای کنم به سوی شما فرمود: بیازمای آنانکه میتواند این راز را پنهان دارد می تواند مرا بشناسد و گرنه سر همه ما از گردن خواهد رفت (بگلوی مبارک اشاره کرد) بدین ترتیب هشام توانست افراد سرگردان را رهنمایی کند. ^(۱) حکام عباسی می خواستند عقاید و افکار مردم را به کانالی هدایت کنند که با روش سیاسی آنان وفق دهد.

منصور در سال ۱۴۸ از مالک درخواست نمود که کتاب فقه بنویسد تا متحد المال در سطح کشور

مورد عمل قرار گیرد مالک گفت اهل عراق نظرشان با نظر ما متفاوت است رأی و نظر ما را نمی پذیرند منصور گفت ما آنرا ملزم می سازم هر گاه نپذیرفت گردنش را با شمشیر و پشتش را با تازیانه نرم خواهیم کرد. (۱)

مالک را تحت فشار قرار داد تا کتاب (الموطا) را نوشت و کتاب رسمی کشور نمود.

اخبار غیبیه و مسائل مشکله که امام خبر داد

در سال ۱۶۱ هجری در اثر نیاز مردم به توسعه دو مسجد بزرگ اسلامی که در مکه و مدینه واقع است از دادن منازل خود برای اجرای این امر مهم امتناع ورزیدند مهدی از فقهای عصر خود در مورد اجبار آنان بفروختن خانه های استفتا نمود آنان همگی جواب نفی دادند و این امر را غصبی تلقی کردند علی بن یقظین گفت حکم این مسئله را از امام موسی علیه السلام سؤال نمایند مهدی بفرماندار مدینه نوشته که این مسئله را از امام بپرسد و پاسخ امام را به او بنویسد امام در پاسخ مسئله فرمودند اگر کعبه در سرزمین مردم بنا شده باشد مردم اولی به بنای خویش تن هستند و نمی توان از آنان گرفت و اگر مردم به حریم کعبه وارد شده باشند و بنا خود را در حریم آن به وجود آورده باشند پس کعبه اولی به حریم خویش است هنگام که این جواب به دست مهدی رسید دستور داد خانه ها را ویران ساختند و قیمت های خانه ها را به صاحبان آنها پرداختند. (۲)

مهدی اموال ضبط شده امام صادق علیه السلام را به امام هفتم برگشت داد گفت حدود فدک را بگو تا بازگردانم امام حدی را تعیین فرمود که با حدود امپراطور اسلام مطابق بود مهدی متوجه گردید که منظور امام غصب خلافت است وقتی مهدی از شهرت امام و اجتماع مردم به اطراف آنجناب به وحشت افتاد امام را به زندان انداخت امیر المؤمنین را در خواب دید و ترسید شبانه امام را آزاد کرد در این سفر امام برخی از دوستان امام نگران جان وی بودند امام فرمود نگران نباشید هیچ آسیبی به من نخواهد رسید فلان روز منتظر باشید در روز موعود همانگونه که بدوستانش خبر داده بود از زندان بغداد برگشت. (۳)

در یک سفر حج قاضی القضاات هارون از امام پرسید: سخت در این مسئله گیج و پریشان شده ام آیا شخصی در حال احرام می تواند روی صورت خود سایبان برافرازد؟ امام فرمود: نه و اگر همین مسلمان احرام بسته از محمل پیاده شود و در حاشیه کوچه از زیر سایه دیوارها بگذرد در این هنگام چطور؟ امام فرمود: جایز است و می تواند او قاه قاه خندید، امام به چه می خندید؟ به احکام دین؟ به روش و سنت رسول خدا مگر مطالعه نکرده ای روشی که به حد تو اتر رسیده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در احرام سایبان از سرش برداشته بود پس چطور خود از زیر سایه عبور می کرد امام فرمود: بدان احکام خدا قیاس بردار نیست و این روش درست نیست که شما فتوای خود را بر مبنای قیاس بگذارید یعنی فکر کنید که چون افراشتن سایبان برای محرم جایز نیست به همین قیاس عبور از پای سایه ها نیز ممنوع است آنانکه احکام خدا را بر بنیاد قیاس پایه ریزی

۱- الامامة و السياسة ابن قتیبه، ج ۲، ص ۱۷۹ و ۱۷۴ و مسح پا در قرآن، ص ۲۶۱

۲- زندگینامه پیشوایان امام موسی بن جعفر علیه السلام، ص ۱۰۱، به نقل از بحار، ج ۴، ص ۲۴۸

۳- تنقیح المقال، ج ۳، و فصول المهمة، ص ۲۳۴ و نورالابصار، ص ۳۰۳

می‌کنند به بیراهه می‌روند قاضی: لب فرو بست و هارون به حیرت افتاد و هراس عجیبی از امام بدل خود گرفت. (۱)

در موقع دیگری هارون پرسید مگر نه این است که نسب ما به عباس و شما به ابوطالب می‌رسد هر دو عموی پیامبر بودند پس چگونه شما خود را به پیامبر نزدیکتر و برتر میدانید؟ امام فرمود: برای که عبدالله پدر پیامبر و ابوطالب جد ما از یک مادر بدنیا آمده‌اند.

شما چگونه ادعا می‌کنید که وارث پیامبر هستید با آنکه می‌دانید تا عمو زنده است (به عمو زاده نمی‌رسد) فرزندان پدر ارث نمی‌برد پیامبر وقتی از دنیا رفت عمویش زنده بود و وارث منحصر و مسلم او بود، امام فرمود: فتوای علی ابن ابیطالب بر خلاف این پندار است و می‌فرماید وقتی انسانی از دنیا برود و دارای فرزند باشد تنها پدر و مادر و همسر از میراثش سهمی معینی می‌برند و اساس میراثش به فرزندانش تعلق دارد و به فتوای علی علیه السلام عموها مطلقاً در مال متوفی حقی ندارند میدانی که فتوای علی همان فتوای پیامبر اسلام است امت اسلام صحیح و صائب می‌دانند شما می‌توانید از همین نوح بن دراج که قاضی شما است سؤال کنید اوست که حدیث (اقضا کم علی) را از پیامبر و عمر بن خطاب نقل کرده است.

باز پرسید: شما که فرزندان علی علیه السلام هستید ملاک نسب در سلسله نژاد پدر است نه مادر چگونه اجازه می‌دهید که ملت اسلام شما را فرزندان پیامبر بنامند.

امام فرمود: من از شما سؤال می‌کنم: چنانچه پیامبر اسلام از تو دختری را خواستگاری نماید دختری را می‌دهی و او را بدامادی می‌پذیری یا نه؟ هارون البته من به چنین وصلت افتخار و مباحات مینمایم امام فرمود: هارون تو پیامبر را به دامادی می‌پذیری و مباحات هم می‌کنی اما پیامبر درود خدا بر او باد اگر بدنیا آید نه از من دخترم را خواستگاری خواهد نمود و نه من دخترم را به او خواهم داد هارون پرسید: چطور؟ امام: برای اینکه من از صلب پیامبر به وجود آمده‌ام قرآن می‌فرماید: حرمت علیکم (امهاتکم و بناتکم...) بنات دختری دختران و دختران پسران را هم شامل می‌شود و دختر من دختر خود پیامبر صلی الله علیه و آله محسوب می‌شود... دلیل دیگر در روز مباحله پیامبر دستور داشت با فرزندان و زنان و همدم جانش بانصارای نجرانی مباحله نماید شما می‌دانید جز حسن، حسین، فاطمه و علی علیه السلام کسی را با خود نبرد به اتفاق امة مراد از (بنائنا) در آیه فقط حسن و حسین بوده است... (۲)

و همچنین خدا عیسی را از ذریه انبیا بشمار می‌آورد در صورتی که او پدری نداشته است و من ذریته داود و سلیمان... الایه

روزی در یک محفل خصوصی گفت: ای پسر پیامبر در اندیشه‌ام که باغ فدک را که مورد ادعای شما

۱- زندگی نامه، ص ۲۳

۲- زندگینامه پیشوایان، امام موسی بن جعفر علیه السلام، ص ۱۲۶ به نقل از سیره الائمة اثنی عشر، ج ۲، ص ۳۴۲ و اتحاف بحب الاشراف شیروای شافعی، ص ۵۴ و فصول المهمة، ص ۲۳۸، صواعق

است به شما بازگردانم زیرا مسلم است که این ملک از شما غصب گردیده است لطفا حدود آن را بیان فرمائید امام فرمود: نگران نباشید ما دعوی خود را از آنچه حقی است بخدای بزرگ و منتقم واگذار کرده ایم حل و فصل آن در روز رستاخیز صورت می گیرد هارون اصرار کرد که حدود آن را بازگو کند. امام فرمود: حد اول آن عدن است رنگ هارون دگرگون شد هارون گفت: حد دوم آن چیست؟ امام فرمود: سمرقند، حد سوم چیست؟ امام فرمود: افریقا چهره هارون سیاه شد و گفت حد چهارم چیست؟ امام فرمود: حاشیه دریا و آنچه نزدیک بحر خزر و ارمنستان است هارون گفت: پس چیزی برای ما باقی نمانده جای خود را با جای من تغییر بده... امام فرمود من به تو گفتم دنبال این مسئله نگرد. (۱)

اینگونه علوم را از کجا بدست آوردید؟ از جدم رسول خدا به ما رسیده

در فصول المهمه می نویسد: هنگامی که موسی بن جعفر علیه السلام در زندان بود ابو یوسف و محمد بن حسن از اصحاب ابوحنیفه برای که علم و دانش امام را امتحان کنند در نزدش حضور یافتند در آن اثنا یکی از مأموران خدمت آن جناب گفت نوبت من تمام شده به خانه ام می روم تا فلان ساعت فردا نمی آیم هر امر و دستور داری در برون بگوی تا فردا من انجام بدهم حضرت فرمود نه خیر کاری ندارم پس از رفتن وی امام فرمود قصه این مرد عجب آور است او نمی داند امشب می میرد به من می گوید کارهای تو را فردا انجام داده خواهم آمد هر دو بدون پرسش برخاستند گفتند ما می خواهیم از مسائل فرض و سنت بپرسیم او دارد از غیب خبر می دهد بخدا قسم این امر را پیگیری خواهیم کرد تا ببینیم چه می شود شخصی را فرستادند پشت در خانه او پاسی از شب صدای گریه و ناله از خانه وی بلند شد گفتند صاحب خانه از دنیا رفته خبر به آندو عالم دادند سخت در حیرت و تعجب فرورفتند. (۲) به قول دوباره خدمت مشرف شدند گفتند اینگونه علوم را شما از کجا به دست آوردید فرمود: از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله بما رسیده است.

هارون هنگام زیارت خطاب به قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: ای پیامبر خدا من در این کار از شما عذر خواهی دارم و آن دستگیری فرزندت موسی بن جعفر علیه السلام است او می خواهد میان مسلمانان تفرقه ایجاد کند که منجر به خون ریزی آنان گردد. (۳)

هنگامی که امام را از کنار مرقد جدش دستگیر کردند دو محمل ترتیب دادند جمعی را با یکی از آن محلمها روانه بصره و جمعی دیگر را روانه کوفه کردند (تا کسی نداند که امام کجا است) یکسال تمام در زندان بصره بود هارون نامه درباره قتل امام به عیسی بن جعفر نوشت او با خواص خود در این باره به شور و تبادل نظر پرداخت همگان او را از این عمل بر حذر داشتند عیسی در جواب هارون نوشت (مدت حبس و بازداشت موسی بن جعفر به درازا کشید و من در این مدت طولانی او را با وسایلی گوناگون امتحان کرده ام گاهی

۱- تذکرة الخواص، ص ۳۱۴، تحلیل از زندگانی امام رضا علیه السلام، ص ۲۱۶ به نقل از ربیع الابرار، زمخشری

۲- فصول المهمه، ص ۲۴۱ و ۲۳۹ و زندگی نامه پیشوایان امام موسی بن جعفر علیه السلام و نورالابصار، ص ۳۰۵

فصول المهمه، ص ۲۴۱ و ۲۳۹ و زندگی نامه پیشوایان امام موسی بن جعفر علیه السلام و نورالابصار، ص ۳۰۵

جاسوسان برای آگاهی و اطلاع از مضمون دعاها و گفتار و مناجاتهای او با او همنشین ساخته‌ام همگی گزارش داده‌اند که او فردی است که هرگز از دعا و عبادت خدا خسته نمی‌شود همیشه مشغول انجام اوامر الهی است و تا کنون هرگز گزارش به من نرسیده است او در دعا و نیایش خود بر ضد ما دعایی نفرین بنماید تمام ادعیه و درخواستهای او طلب مغفرت و آمرزش است و در خواست اصلاح عمومی وضع مردم... اگر شما دستور بدهید شخصی دیگری او را از من بپذیرد بهتر خواهد بود و گرنه من نمی‌توانم او را بیشتر از این نگهدارم او را آزاد خواهم ساخت چون حقیقت این است که من از نگهداری ایشان در رنج و تعب و جداناً ناراحت و متأثرم. (۱)

پس از دریافت این نامه هارون دستور داد امام را به بغداد منتقل سازند فضل بن یحیی در یک از اطاقهای منزل خود جای داد افراد خاصی به عنوان بررسی حالات روحی او و جاسوس و گزارش کار او تعیین نمود امام سرگرم عبادت الهی و اغلب روزها روزه دار و شبها را تا صبح به تهجد و شب زنده داری مشغول بود و هرگز از عبادت و راز و نیاز لحظه‌ای غفلت نداشت کثرت عبادت و اعمال حیرت‌انگیز امام یحیی را نیز پیش وجدانش شرمنده و متأثر ساخت از این رو در تعظیم و تکریم امام کوشید گزارش محبتهای فضل به هارون رسید در نامه به او نوشت این عمل تو بسیار ناگوار است با رسیدن نامه باید او را به قتل برسانی فضل اقدام نکرد به عباس بن محمد دستور داد او را از فضل تحویل بگیرد. (۲) (همچنین امام را از زندان به زندان دیگر منتقل می‌دادند.) تا به سندی بن شاهک رسید او هم دستور قتل امام را پذیرفت. زهری در طعام او وارد ساخت و به حضرت خوراند امام در اثر مسمومیت دچار تب شدید گردید که فقط سه روز زنده ماند در سن ۵۴ سالگی به فیض عظیم شهادت رسید. (۳)

در سال ۱۸۲ و ۲۵ ماه رجب پس از شهادت امام سندی چند تن از روحانی نمایان درباری و ریش سفیدان و جمعی از سران ارتشی را بر سر جنازه امام حاضر ساخت تا آنها نبودن اثر جراحت یا خفگی و مسمومیت و امثالش را گواهی نمایند و برگه‌های امضاء نمایند که او با اجل طبیعی از دنیا رفته است آنان همگی گواهی خود را در پائین ورقه به ثبت رساندند.

امام با همه آن سختیها باز امر به معروف کرد

پس تابوت را روی پل بغداد نهاد برای رفع تهمت و ننگ و نکبت از خود اعلام داشتند که همگان بیایند و ببینند که او با اجل طبیعی خود از دنیا رفته است.

برخی گفتند: شاید برای این بوده که جمعی درباره امام عقیده داشتند که او همان قائم منتظر است و حبس طولانی امام آن عقیده را مستحکم‌تر نموده می‌گفتند که این حبس طولانی غیبت قائم منتظر است

۱- فصول المهمه، ص ۲۴۱ و ۲۳۹ و زندگی نامه پیشوایان امام موسی بن جعفر علیه السلام و نورالابصار، ص ۳۰۵

۲- زندگینامه پیشوایان، امام موسی بن جعفر علیه السلام، ص ۱۶۵

۳- داستان مسمومیت امام را از مورخین اهل سنت در فصول المهمه، ص ۳۴۰ و نورالابصار و اسعاف الراغبین و صواعق المحرقة و مروج الذهب نقل نمودند.

که نمی‌میرد همگان نگاه کردند و شهادت دادند. (۱)

استقامت و پایدار امام در برابر آن همه سختی‌هایش از همه شگفت‌انگیز است آن مدت طولانی را با کمال سربلندی در زندان سپری ساخت زیر بار تمنا و خواهش ستمگران نرفت یعقوبی می‌گوید یکی از دوستان امام عرضه داشت اگر نامه‌ای به یکی از مقامات نزدیک هارون بنویسید در استخلاص شما مؤثر خواهد بود. امام فرمود: پدرم از پدران خود چنین نقل کرده: خداوند متعال به داود پیامبر وحی فرمود که اگر بنده‌ای جز به من (خداوند) به یکی از افراد بشر متوسل و پناهنده گردد من عوامل رحمت خود را از او باز می‌دارم. (۲)

ولی به جهت امر به معروف و اتمام حجت و توجه دادن به عواقب کار ستمگاران نامه از زندان سندی به هارون به این مضمون رد کرد هارون هر روز ناگواری که بر من می‌گذرد از تو هم همانند آن یک روز خوش به پایان می‌رسد با سپری شدن پشت سر هم این روزها به روزی خواهیم رسید که من و تو با هم در محضر عدل الهی حضور یابیم ولی خسران ابدی آنروز برای کسی است که عمر را به بطالت و ستمگری بسر برده باشد. (۳)

ودائع الهی مواریت امامت آنچه از آبای گرامش به ارث داشت پیش ام احمد همسرش به ودیعت گذاشت و سفارش نمود هر آنکس که آنها را طلب کرد نشان شهادت من و دلیل امامت و خلافت درخواست کننده است و هم اوست که امام واجب الطاعة می‌باشد هنوز خبر شهادت امام در مدینه نرسیده بود که امام رضاعی^(ع) خبر شهادت و دفن او را به همسر فدارکار امام رساند امانتها و پیامهای امام را دریافت کرد او امامت و پیشوای امام رضاعی^(ع) را پذیرفت از جمله وصیت امام در مورد ازدواج دختران گرامیش می‌فرماید: صلاح و مشورت دخترانم با برادرشان امام رضاعی^(ع) است چون او آگاه‌تر به مصالح ازدواج آنان افراد است و میداند که آنان امانتها و نور دیدگان رسول الله هستند و شایسته است با افراد پرهیزگار و با ایمان وصلت کنند که آشنا به قدر و منزلت آنان باشد. (۴)

۸- علی بن موسی^(ع)

یازدهم ذالقعده سال ۱۴۸ یا به دنیا گذاشت لقبش رضا و کنیه‌اش ابوالحسن مادرش تکتیم به نام طاهره یا نجمه یاد شده مدت امامتش قریب بیست سال عمر شریفش ۵۵ سال بوده.

صولی می‌گوید: من ابوالحسن را هرگز ندیدم در سخن گفتن با کسی درشتی کند و هم چنین ندیدم هرگز سخن کسیرا پیش از فراغ قطع کند و هرگز حاجت کسی را که قادر به انجام دادن آن بود رد نفرمود و هرگز پاهای خود را در جلو کسی دراز نمی‌کرد و در برابر همنشین تکیه نمی‌داد و آب دهان نمی‌انداحت و هرگز ندیدم که غلامان و بردگان خود را بدگوید و هرگز ندیدم در خنده خود قهقهه کند خنده‌اش فقط تبسم

۱- فصول المهمه، ص ۲۴۰

۱- همان، ص ۱۱۲

۱- همان، ص ۱۱۸

بود و قلیل النوم، کثیر الصوم بود روزه سه روز از هر ماه هرگز از او ترک نشده می فرمود ثواب صوم دهر است هنگامی سفره غذا انداخته می شد همه غلامان حتی دربان و میرآخور را به دور سفره غذا می نشاند صدقه سری زیاد داشت تا آنجا که بگوید هر که می گوید در فضیلت کسی را مانند او دیده از او باور نکنید. (۱) در شبها تار ایثارش معروف بود.

واقعیت چیزی دیگر است باید حقیقت را پیدا کرد

مأمون در پاسخ بنی هاشم می گوید: درباره اینکه گفتید مأمون در بیعت خود با ابی الحسن تشیع اختیار کرده است، به راستی مأمون به بیعت با او اقدام نکرد مگر اینکه در امر او آگاه و بینا بود و می داند که در روی زمین کسی نیست، که فضیلتش از او آشکارتر و عفتش از او نمایان تر و ورعش از او زیادتر و زهد و بی میل او به دنیا از او بیشتر باشد و نیز از او وارست تر و در میان خاص و عام پسندیده تر و در اجرای او امر و نواهی الهی از او سخت تر باشد. (۲)

گروهی از صوفیان در خراسان بر امام رضا علیه السلام وارد شدند گفتند خلیفه درباره امری که خداوند بر عهده او گذاشته اندیشه کرد در یافت که شما اهل بیت از همه مردم به امامت و پیشوای امت سزاوار ترید پس به اهل بیت نظر انداخت دانیست که تو از همه آنان شایسته تری از این رو بر آن شد که او خلافت را به تو بازگرداند اکنون امت به پیشوا و رهبری نیازمند است که جامه اش خشن و طعامش ساده باشد و بر الاغ سوار شود و از بیمار عیادت کند امام راست نشست و فرمود: یوسف منصب پیامبری داشت قبای ابریشمی با تکه های زر می پوشید و در مجلس فرعونیان بر پشتیهای آنان تکیه می زد و ای بر شما جز این است که از امام قسط و عدل خواسته می شود؟ و اگر سخن گوید راست گوید و اگر حکم کند بر قاعده عدل و داد باشد و اگر وعده کند انجام دهد همانا خداوند لباس یا طعام را حرام نفرموده و این آیه را تلاوت فرمود قل من حرم زینة الله التي اخرج لعباده والطيباءة من الرزق. (۳)

امام می فرمود دارنده نعمت در آزمون نزدیک است او اول هر غذا را برای خدامی داد

یکی از کنیزان آن حضرت نقل می کند: ما در خانه مأمون که بودیم از نظر خوردن و آشامیدن و فراوانی طلا و جواهرات گویا در بهشت به سر می بردیم تا آنکه مأمون مرا به امام رضا علیه السلام بخشید از وقتی که من به خانه آن حضرت رفتم تمام آن لذتها و خوشگذرانیها را از دست دادم و هر شب در خانه زنی پاس می داد و ما را برای عبادت و نماز شب بیدار میکرد و این کار از همه چیز برای ما سخت تر بود آن جناب در تابستان روی بوریا و در زمستان روی نمد می نشست در خانه لباس زبر و خشن می پوشید اما برون و میان مردم با لباس زیبا ظاهر می گشت. (۴)

۱- الفصول المهمة، ص ۲۵۱ و تحلیلی از زندگانی امام رضا علیه السلام، ص ۴۳

۲- تحلیلی از زندگانی امام رضا علیه السلام، ص ۴۱ و ۴۸ و فصول المهمة، ص ۲۵۴

۳- تحلیلی از زندگانی امام رضا علیه السلام، ص ۴۱ و ۴۸ و فصول المهمة، ص ۲۵۴

۴- ولایتعهدی حضرت رضا علیه السلام، ص ۱۶۴

هنگامی که بر سفره غذا می نشست قدح بزرگ نزدیک او گذاشته می شد امام از بهترین آن غذاها از هر کدام مقداری برمی داشت و در قدح می گذاشت و دستور می داد که آنرا به بینوایان و درماندگان برسانند سپس این آیه را تلاوت می فرمود (فَلَا أَقْتَحِمُ الْعَقِبَةَ) خداوند دانا بود به اینکه همه انسانها توان آزاد کردن بنده را ندارند (با اطعام طعام) راهی برای اینها به سوی بهشت گشود. (۱)

در گفتگوی خود با بزنی می فرماید: دارنده نعمت در آزمون بزرگی است زیرا خداوند حقوق خود را در نعمتی که به او داده واجب ساخته است به خدا سوگند نعمتهای از خداوند عزوجل نزد من است و من پیوسته از این بابت بیمناکم (و دست خود را تکان داد) تا آنگاه که حقوق را که خداوند بر من واجب ساخته است اداء کرده باشم گفتم فدایت شوم... تو با این جلالت قدر از این بیم داری؟ فرمود: بلی ستایش می کنم پروردگارم را بر آنچه به من منت نهاده است. (۲)

بزنی می گوید: نامه که امام رضا علیه السلام (به فرزندش نوشته بود) خواندم: ای ابا جعفر... به من رسیده که هنگام که سوار می شوی غلامان تو را از باب صغیر برون می برند و این از بخل آنهاست تا خیری از تو به کسی نرسد به حقی که بر تو دارم از تو می خواهم که ورود و خروج تو جز از (باب کبیر) نباشد و زمانی که سوار می شوی با خود دینار و درهمی بردار و باید هر کس از تو خواهش عطا کند به او بدهی و اگر کسی از عموهایت درخواست احسان کند به او کمتر از پنجاه دینار مده و بیش از این را خود دانی و اگر کسی عمه هایت طلب عطا کند کمتر از بیست و پنج دینار به او مده و بیش از آنرا مختاری من خواستار آنم که خداوند مرتبه تو را بلند گرداند پس بخشش کن و به یاری خدا از تنگدستی بیمناک مباش. (۳)

روزی امام وارد حمام شد مردی که ناشناس بود به او گفت: بدن مرا مالش ده امام شروع به مالش بدن او فرمود و هنگام که مردم آن مرد را متوجه کردند و حضرت را شناخت با پریشانی شروع به عذر خواهی و پوزش کرد اما امام همچنان به مالش بدن او ادامه و او را دلداری می داد. (۴)

امام رضا علیه السلام از طرف پدر بزرگوارش به امامت و جانشینی منصوب گردید

محمد بن اسحاق می گوید: به امام کاظم علیه السلام گفتم: از چه کسی باید معالم دینم را بیاموزم آیا مرا به پیشوای من دلالت نمی کنید. فرمود: به پسر علی علیه السلام مراجعه کنید و داود رقی نیز همین پرسش را از آنجناب نمود. (۵) امام کاظم علیه السلام امام رضا را نشان داد فرمود این است و علی بن یقظین نیز روایت می کند که حضرت فرمود: این علی برجسته ترین فرزندان من است و می بینید که من کنیت خودم را به او بخشیدم یعنی

۱- تحلیلی از زندگانی امام رضا علیه السلام، ص ۵۴، تألیف محمد جواد فضل الله

۲- همان

۳- همان، ص ۵۷ و ۴۳

۴- نورالابصار، ص ۳۰۹

وی را ابوالحسن نامیده‌ام. (۱)

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در وصیت نامه امام رضا علیه السلام را وصی و سرپرست بازماندگان خود قرار داد بدون اینکه برای دیگر فرزندان خود حق تصرف در چیزی را قرار داده باشد با گواهی بسیار از اهل بیت و اصحابش آن را مهر فرمود و لعنت فرستاد بر کسی که مهر از آن برگیرد اما برادرانش درباره این وصیت و ترکه پدر با امام رضا علیه السلام نزاع کردند عباس به نزد قاضی شکایت نمود که پدر ما نگذاشته است چیزی را مگر اینکه از برای او (یعنی علی علیه السلام) قرار داده است پس حمله آورد ابراهیم بن محمد الجعفری بر او توبیخ و سرزنش نمود او را و همچنین اسحق بن جعفر که از گواهان بودند عباس به قاضی گفت مهر را بشکن و نوشته را بخوان قاضی گفت نمی‌شکنم چیزی را که با لعنت پدرت گرفتار شوم عباس گفت من میشکنم قاضی گفت ترا سزد عباس مهر را شکست در نوشته معلوم شد برون بودن ایشان از وصیت و تثبیت علی علیه السلام بتنهایی و ادخال آنجناب ایشان را در (تحت) ولایت علی علیه السلام چه میل داشته باشند یا نه و مثل ایتم شوند در کنار او و بیرون کرده بود ایشانرا از حد صدقه و ذکر آن پس از آن علی بن موسی رو کرد به عباس فرمود ای برادر من میدانم که شما را و انداشت بر این کار مگر غرامات و قروضی که بر ذمه شماست پس ای سعد برو معین کن چقدر بر ذمه ایشان است و آنها را ادا کن و برئی ذمه و قبض بگیر بخدا قسم من مادامیکه صبح و شام می‌کنم بر روی زمین مواساة و نیکی شما را ترک نمی‌کنم و شما هر چه می‌خواهید بگوئید عباس گفت که تو عطا نمی‌کنی بما مگر زیادتی اموال ما را... (۲)

به روایت دیگر وصیت نامه چنین نوشته بعد از آنکه چند نفر را شاهد گرفت آنجناب شهادت می‌دهد که نیست خدای مگر ذات پاک خداوند عالم و غیر از او کسی نیست و شریک از برای او نیست و محمد عبد او و پیغمبر او است و قیامت بعد از این می‌آید و شبهه در آن نیست و حق تعالی زنده می‌گرداند و برمی‌انگیزاند هر که در قبرها ساکن است و زنده شدن بعد از موت حق است و حساب و قصاص حق است و استادن در پیشگاه حضرت ذوالجلال حق است و آنچه پیغمبر خدا از جانب وی آورده حق است و آنچه جبرئیل امین از جانب رب العالمین آورده حق است و به اعتقاد به آنها بوجود آمدم و با اعتقاد به آنها می‌میریم و با اعتقاد به اینها برانگیخته خواهیم شد و گواه می‌گیرم این اشخاص را بر اینکه این وصیت من است به خط من و من نسخه کرده‌ام و نوشته‌ام وصیت علی بن الحسین را و وصایای حسن و حسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد را حرف بحرف و به طرز وصیت آنها وصی قرار دادم علی علیه السلام فرزند خود را و باید فرزندان دیگر من با او باشند (انشاء الله) ... و به سوی او وصیت کردم صدقات و اموال و اطفال خود را که وا گذاشته‌ام (تا آنجا که نوشته) و امر من است در وصیت من در مال من و در عیال من و فرزندان من و نیز ثلث صدقه پدرم و اهل بیتم را بوی وصیت

۱- معصومین چهارده گانه، معصوم دهم، ص ۶۳

۲- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۶

کردم هر مکان که خواهد ببرد و هر کدام را که خواهد صاحب مال قرار دهد. (۱)

واقفیه چگونه به وجود آمد؟

کلمه توحید حصار الهی است به شرط امامت

صاحب فصول می نویسد: هنگامی که آنجناب به نیشابور رسید مردم ازدحام بزرگ نمودند گفتند به حق اجداد طاهرینت پرده از روی صورت مبارک بردار ما را از جمال منور خویش و حدیث شریف از آبا و جد بزرگوارت بهره مند بساز، هنگام پرده برداشتند جمال مبارک آشکار شد چشمان همگی به صورت نورانی افتاد مردم از چهار سو به فریاد و ناله در آمدند پاهای مرکب را می بوسیدند و اشک می ریختند علما صدا می کردند آه مردم ساکن آرام باشید گوش بدهید از بیان امام استفاده کنید امام فرمود: حدیثی ابی موسی کاظم عن ابیه... عن علی ابن ابیطالب قال حدیثی حبیبی و قره عینی رسول الله ﷺ قال حدیثی جبرئیل قال سمعت رب العزة سبحانه و تعالی يقول کلمة لا اله الا الله حصنی فمن قالها دخل حصنی و من دخل حصنی امن عذابی و بیست هزار نفر قلم به دست این حدیث سلسله الذهب را نوشتند. (۲) به روایت دیگر پس از حرکت مرکب و برداشتن چند گام دوباره سر از برج محمل برون کرد فرمود بشرطها و انا من شروطها یعنی کلمه توحید حصار است به شرط قبولی امامت من که جز و شرط توحید است. چون بعضی در امامت آنحضرت توقف کردند واقفیه شدند. صاحب نور الابصار می نویسد هر گاه این اسناد را بر شخصی مجنون بخواند سالم و هوشیار گردد. (۳)

تنها نزد زیاد چند هفتاد هزار دینار بود همین اموال موجب شد که مرگ

موسی بن جعفر علیه السلام را انکار نمایند

جریان انحرافی واقفیه، براساس یک سلسله اغراض نفسانی در حوزه فکری تشیع بوسیله کسانی که با نزدیکی به امامان بزرگوار شیعه کسب اعتبار کرده بودند به وجود آمد، در رأس آنان چهره های سرشناس و شخصیت های معروف بودند، از اعتباری که در اثر نزدیکی با امامان کسب کرده بودند سوء استفاده کردند برای اثبات ادعای خود روایتی از امام صادق علیه السلام نقل کرده اند که آن حضرت در مورد فرزندش موسی فرمود: او همان قائم موعود حضرت مهدی است و هر گاه مشاهده کردید که سری او غلطان از کوه به زیر می آید نپذیرید که او زنده و رهبری شما امام قائم است اشخاص دعوت به وقف می کردند که مدتها از طرف امام امانتدار و خازن اموال مسلمین و وکیل امام بودند.

تنها دو وکیل موسی بن جعفر علیه السلام در کوفه سی هزار دینار پول زکات را گرفتند و با آن خانه خریدند و سرمایه تجارت قرار دادند و چون خبر رسید که امام در زندان از دنیا رفته و مرگش را انکار نموده و در میان

۱- عیون الاخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۵

۲- فصول المهمه، ص ۲۰۴ و نور الابصار، ص ۳۱۳ شیلنجی

۳- نور الابصار، ص ۳۱۳ شیلنجی

شیعیان شایع کردند که موسی بن جعفر علیه السلام همان امام قائم می باشد و از دنیا نرفته است جمعی از شیعه به قول اینان اعتماد کرده و فکر وقف را در میان مردم انتشار دادند اگر چند گفته شده این دو به هنگام مرگشان پشیمان شدند و وصیت کردند که اموال را به وارث امام بازگردانند و برای بسیاری از شیعیان روشن شد که انکار مرگ امام به خاطر دنیا دوستی و حرص بوده. (۱)

در بیان یونس بن عبدالرحمان چنین آمده است که: چون موسی بن جعفر علیه السلام از دنیا رفت و در نزد نمایندگان اموال فراوان وجود داشت همین اموال موجب شد تا در امامت به موسی بن جعفر علیه السلام توقف نموده و مرگ آن حضرت را انکار نمایند و تنها نزد زیاد بن مروان قندی هفتاد هزار دینار وجود داشت و نزد علی بن ابی حمزه بطائنی سی هزار (۲)

سوء استفاده واقفیه از اصل مهدویت

جریانهای انحرافی برای مقابله و مبارزه با جبهه حق از شیوه‌های گوناگون استفاده می کنند آنان در انتخاب شعارها و شیوه‌ها سعی بر این دارند تا بر باطل خود رنگ حق بزنند و چهره زشت باطل را در زیر پوششهای پرجاذبه حق مخفی نگه دارند و از این طریق در تضعیف نیروهای حق طلب موفقیت به دست آورند. واقفیه کسانی هستند که در ایجاد انحراف و پیشبرد باطل خود از اصل قائمیت استفاده کردند و افکار انحرافی خویش را تحت پوشش این موضوع که آن امام موعود و غایب و زنده همین موسی بن جعفر علیه السلام است راه را برای ایجاد انحراف عمیق در جامعه تشیع هموار ساختند. (۳)

یونس می گوید: وقتی من این وضع را مشاهده کردم و حق و باطل را شناختم آنچه را در باره ولایت ابن الحسن الرضا علیه السلام دانستم و به دعوت مردم برای رو آوردن به سوی او پرداختم، این دو تن در پی من فرستادند و گفتند: انگیزه تو در این کار چیست؟ اگر خواهان دارای هستی ما تو را بی نیاز می کنیم و ده هزار دینار تعهد کردند و گفتند از این رویه برگرد اما من خودداری کردم گفتم از ائمه صادقین به ما روایت رسیده که وقتی بدعتها آشکار شود بر عالم است که علمش را اظهار کند و اگر آشکار نکند از نور ایمان خالی شود... و من در هیچ حالی جهاد در راه دین خدا را نمی کنم اینها به من دشنام دادند و کینه مرا به دل گرفتند. (۴) گروهی از آنها نسبت به امام اظهار این عقیده کردند که: موسی بن جعفر علیه السلام زنده است و نمرده، همانند حضرت عیسی به آسمان رفت او همان امام قائم منتظر است که زمین را پراز عدل و داد خواهد نمود وقتی نقشه قتل او از طرف دستگاه هارون کشیده شد از زندان خارج شد کسی او را ندید و آن کس را که هارون اعلان کرد به زندان مرده و عاقبت در قبرستان قریش مدفون گشت شبیه آن حضرت بوده است. (۵)

۱- مجموعه آثار دومین کنگره جهانی حضرت رضا علیه السلام، ص ۲۰۸

۲- همان، ص ۲۰۹ و تحلیلی از زندگانی امام رضا علیه السلام، ص ۶۹

۳- همان، ص ۲۰۹ و تحلیلی از زندگانی امام رضا علیه السلام، ص ۶۹

۴- تحلیلی از زندگانی امام رضا علیه السلام، ص ۷۰ و ۶۸ و مجموعه آثار دومین کنگره، ص ۱۹۰

۵- تحلیلی از زندگانی امام رضا علیه السلام، ص ۷۰ و ۶۸ و مجموعه آثار دومین کنگره، ص ۱۹۰

با وجود این احادیث صریح انکار امامت عجیب است

بعضی از سران وقف احادیثی را نقل کردند که کاملاً مدعای آنها را تکذیب می نماید: از جمله زیاد قندی می گوید: بر ابا ابراهیم وارد شدم و فرزندش علی علیه السلام نزد او بود ابا ابراهیم فرمود: ای زیاده! این نامه اش نامه من سخنش سخن من و فرستاده او فرستاده من است و سخن حق همان است که او می گوید احمد بن محمد المیشمی که واقفی مذهب است از محمد هاشمی روایت می کند که بر ابی الحسن وارد شدم سخت ناراحت بود گفتم اگر آنچه را از خدا می خواهم پیش نیاورد اتفاق افتد به کی باید مراجعه کنیم؟ فرمود: بفرزندم علی علیه السلام نامه اش نامه من است و او وصی و پس از من جانشینم می باشد. ^(۱) با وجود نقل اینگونه احادیث بر تبلیغات باطل خود شدیداً اصرار می ورزیدند اموال فراوانی که به خاطر طولانی شدن مدت زندان گرفته آمده بود و خفقان که دستگاه خلافت بر جامعه حاکم کرده بود باعث شد که این گمراهی بوجود آید.

پیشوایان قبلی از فتنه واقفیه خبر دادند

علی بن جعفر می گوید: شخصی به نزد برادرم موسی بن جعفر علیه السلام آمد و از امامت پرسید که چه کسی صاحب اختیار این امر عظیم است؟ حضرت در پاسخ او فرمود: جمعی بعد از مرگ من با تکیه بر اصل مسلم قائمیت فتنه ای برپا خواهند نمود و می گویند قائم و آن وجودی که باید در پس پرده غیبت بماند و روزی جهان را پر از عدل و داد کند موسی بن جعفر است و حال آنکه قائم در چند نسل آینده بعد از من می باشد. ^(۲) امام صادق علیه السلام نیز از این فتنه هشدار داد به سلیمان فرمود: ای سلیمان فرزندان را از فتنه شیعیان ما در پناه خداوند قرار بده قربانت شوم آن فتنه چیست؟ انکار امامت ائمه در وقوف بر فرزندم موسی مرگ او را منکر می شوند و گمان آنها این است که پس از او امامی نیست بواسطه این فتنه که برپا می کنند بدترین مردم هستند و در یک جمله دیگر فرمود: ینکرون موته و یزعمون ان لا امام بعده اولئک شر الخلق. ^(۳)

حرکت انحرافی و جنجالی واقفیه این امکانات را برای دشمن به وجود می آورد تا او با فرصتی بیشتر و خیالی آرامتر اصل اسلام و محور آن یعنی امامت را مورد حمله قرار دهد زمینه را برای ورود بسیاری از خرافات و اوهام بدرون مکتب اعتقادی اسلام فراهم آورد. بلکه افکار شیعیان را نیز دچار تردید می کرد و در صفوف آنان ایجاد اخلاص می نمود خساراتی را که آنان بر اسلام و مسلمین وارد ساخته اند در آن موقع از خسارتهای ناصبیه کمتر نمی باشد برای همین است که در بعضی روایات در ردیف ناصبیهها قرار گرفته اند. امام جواد علیه السلام فرمود: همانا زیدها و واقفیهها و ناصبیهها از نظر انحراف و ضربه زدن به اسلام در یک سطح هستند. ^(۴)

یونس می گوید: از امام رضا پرسیدم به واقفیه که معتقد به زنده بودن پدرتان هستند زکات بدهم؟

۱- تحلیلی از زندگانی امام رضا علیه السلام، ص ۷۰ و ۶۸ و مجموعه آثار دومین کنگره، ص ۱۹۰

۲- همان مجموعه آثار، ص ۱۹۵ و ۱۹۴

۳- همان مجموعه آثار، ص ۱۹۵ و ۱۹۴

۴- همان مجموعه آثار، ص ۲۱

امام فرمود: به آنها زکات نده زیرا آنها به حساب کفار و مشرک هستند هر چند تظاهر به دینداری کنند. (۱)

خبر دادن امام از علوم غیبی و حوادث آینده و کتب انبیاء گذشته

مسافر میگوید: با ابوالحسن در منی بودم که یحیی از غرور بینی خود را بدستمال بسته می‌گذشت امام فرمود: بیچاره‌ها (یعنی آل برمکی) نمی‌دانند که امسال چه بر سری ایشان می‌آید (همانطور که امام فرموده بود برمکی تباه شدند) سپس فرمود عجیب‌تر از این قضیه من و هارون مثل این دو ناخن سبابه وسطی با هم کرد می‌باشد من معنی این سخن امام را نمی‌دانستم بعد از دفنش فهمیدم. (۲)

محمد بن سنان می‌گوید: به امام عرض کردم تو در جای پدر خویش نشسته‌ای و امامت خویش را آشکار و مشهور کرده‌ای در حالی که خون از شمشیر هارون می‌چکد (یعنی پدرت را شهید کرد تو نمی‌ترسی) فرمود: این سخن پیامبر خدا مرا بر این داشته که فرموده است: اگر ابوجهل بتواند موی از سر من کم کند همه گواهی دهید که من پیامبر خدا نیستم من هم به شما می‌گویم: اگر هارون موی از سر من کم کند من امام نیستم. (۳)

برتری علمی امام برای همه جهانیان مانند آفتاب روشن است نیازی به گواهی ندارد بلکه کافی است به کتابهای حدیث نظر اندازیم که پر است از تعالیم و بیانات او در علوم و فنون مختلف به نحوی که هر انسانی در هر مرتبه از علم و معرفت باشد چاره ندارد جز اینکه در برابر مقام شامخ علمی آن جناب احساس حقارت و قصور کند. دانش گسترده و علم خداداد آن حجت حق در: احادیث فقهی، تفسیر صحیح آیات قرآن، اخبار از تاریخ پیامبران پیشین، مناظرات، احتجاجها، خطبه‌ها و بحثهای علمی و بیان علل و کتاب فقه روی رساله ذهبیه در طب و پاسخ پرسشهای گوناگون همه و همه تالو و درخشش نمایانی دارد خواننده عزیز مراجعه فرماید به کتاب عیون اخبار الرضا خصوصاً جلد اول باب ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۲۳ و جلد دوم ۴۶ و ۵۷ مأمون از جاثلیق رئیس اسقفها و رأس الجالوت بزرگ شخصیت علمی یهود و از رؤسای صابیها و هر بذاکبر رئیس هندوها و زردتشیها و گروهی از متکلمان دعوت نمود تا با امام رضا علیه السلام به مناظره و مباحثه علمی پردازند امام برای نوفلی که از این علما مجادله‌گر ترس و نگرانی داشت فرمود: میدانی مأمون چه موقع پشیمان خواهد شد؟ آنگاه که استدلال مرا با توراتیان به تورات آنها و با انجیلیان با انجیل شان با زبوریان با زبورشان با هر بذاکبر به پارسی با رومیان به رومی و فرقه‌های مختلف به زبان خودش بشنود و ببیند که زبان همه اینها بند آمده و برهان آنها دفع شده همگی ادعای خود را رها کرده و به قول من رجوع کرده‌اند آن وقت خواهد دانست که او در خور این نیست که در این راه گام بردارد او را پیشیمانی فرا می‌گیرد و لا حول و لا قوة الا بالله

۱- همان، ص ۲۲۷

۲- الفصول المهمه، ص ۲۴۶ و نورالابصار، ص ۳۲۳

۳- تحلیلی از زندگانی امام رضا علیه السلام، ص ۷۷ در نورالابصار ده کرامت از آن جناب روایت کرده است، ص ۳۲۱

مباحثه امام با علما یهود و نصاری

اکنون برای ارائه نمونه‌ای از احاطه علمی که بر کتب انبیای سلف داشته‌اند ترجمه بخشی از مناظره حضرتش را با جاثلیق نصاری نقل می‌نمایم و نخست مأمون رو با جاثلیق می‌کند علی بن موسی الرضا علیه السلام را که فرزند دختری پیامبر اسلام است معرفی می‌کند و از او می‌خواهد که با وی سخن گوید و در بحث جانب انصاف را نگهدارد او می‌گوید چگونه با کسی سخن گویم که به کتاب و پیامبر احتجاج می‌کند که من به آن ایمان ندارم منکر آنم؟ امام به او می‌فرماید: ای نصرانی اگر با تو به انجیلت احتجاج کنم به آن اقرار می‌کنی؟ و او می‌گوید: به خدا بر خلاف میل می‌پذیرم حضرت می‌فرماید: هر چه می‌خواهی بپرس و جواب بشنو. جاثلیق: چه می‌گویی در نبوت عیسی و کتابش؟ آیا چیزی از این دو را منکری؟ امام: من به پیامبری عیسی و کتابش و آنچه امتش را بدان بشارت داده و حواریان به آن اقرار کرده‌اند اعتراف دارم و به نبوت عیسی که به پیامبری محمد صلی الله علیه و آله و سلم و به کتابش اقرار نکرده و امتش را بدان بشارت نداده کافر. (۱)

جاثلیق: مگر نه این است که ما به احکام با گواهی دو شاهد عادل یقین پیدا می‌کنیم؟ امام بلی جاثلیق: دو شاهد غیر مسلمان که مورد انکار نصرانیها نباشد بر نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم اقامه کن و از ما نیز دو گواه که نصرانی نباشد بخواه امام: ای نصرانی اکنون از در انصاف در آمدی آیا نخستین گواه عادل را که نزد عیسی بن مریم بوده از من می‌پذیری؟ جاثلیق این شاهد عادل کیست؟ امام: درباره یوحنا دیلمی چه می‌گویی؟ جاثلیق: به به بهترین مردم را نزد مسیح نام بردی امام: سوگند می‌دهم ترا آیا انجیل از یوحنا نقل کرده است که گفت: همانا مسیح را به دین محمد عربی خبر داده و به اینکه بعد از او می‌آید بشارت داده بعد من حواریون را به آن مژده دادم و آنان به وی گرویدند. جاثلیق: آری، یوحنا این را از مسیح ذکر کرده است و به پیامبری مردی با ذکر خاندان و جانشینانش بشارت داده ولی زمان آمدنش را معلوم نکرده و آنان را نام نبرده تا بشناسیم امام: اگر کسی از انجیل بخواند برایت بیاورم تا نام محمد صلی الله علیه و آله و سلم و خاندان و امتش را از آن برایت بخواند آیا به او ایمان می‌آوری؟ جاثلیق: درست گفتم امام به نسطاس رومی سفر سوم انجیل را حفظ داری آری حفظ دارم پس امام به رأس الجالوت آیا تو هم انجیل نمی‌خوانی رأس الجالوت می‌خوانم امام به این سفر توجه کن اگر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیتش و امتش در آن یاد شده باشند پس به طرفداری از من گواه دهید و اگر یادی نشده ندهید بعد امام سفر را خواند تا به جای که پیامبر در آنجا یاد شده رسید و نگاه استاد پس گفت: ای نصرانی به حق مسیح و مادرش از تو می‌پرسم آیا می‌دانی من عالم به انجیل هستم؟ نصرانی بلی بعد از این اقرار گرفتن از خصم حضرت ذکر محمد و خاندان و امتش را از انجیل بر ایشان تلاوت کرد سپس فرمود: ای نصرانی! اینک چه می‌گویی؟ این سخن عیسی است اگر آنچه انجیل به آن گویا است تکذیب کنی: به تحقیق موسی و عیسی علیهما السلام را تکذیب کرده‌ای و هر گاه این ذکر (یاد آوری پیامبر اسلام) را انکار کنی کشتن تو واجب است، زیرا واقعاً تو به پروردگارت و پیامبرت و کتاب آسمانی ات کافر شده‌ای جاثلیق: آنچه از انجیل بر من

اشکار شد انکار نمی‌کنم و یقیناً من به آن مقرر هستم امام: بر اقرار و اعترافش گواه باشید پس گفت: ای جاثلیق! هر سؤالی برایت پیدا شده بپرس جاثلیق از حواریان عیسی به من خبر ده چند تن بودند؟! و از علمای انجیل چند تن بودند؟ امام به آگاه از خبر وارد شدی (از جای جایش پرسیدی) اما حواریون دوازده تن بودند دانایانتر و فاضلتر شان الوقا بود اما دانشمندان نصاری سه تن بودند یوحنا اکبری، یوحنا به قرقیسیا، یوحنا دیلمی به رحاز و نزد او ذکر پیامبر ما و یادکر خاندان و امتش بود و هموکسی است که امت عیسی بن اسرائیل را به پیامبر اسلام بشارت داد سپس به او گفت: ای نصرانی بخدا قسم همانا با عیسی که به محمد ﷺ ایمان آورده اعتقاد داریم و در عیسی شما چیزی را عیب نمی‌شماریم و ناپسند نمی‌دانیم مگر ناتوانیش و کمی روزه و نمازش را جاثلیق بخدا علم خود را تباه کردی و سخن ترا ضعیف نمودی می‌پنداشتم تو دانایانترین مسلمانان هستی امام این چه شد و چرا؟ جاثلیق: از این جهت که گفتم عیسی ضعیف بود و روزه و نمازش اندک بود در صورتیکه عیسی هیچ روز افطار نکرده و هیچ شب نخوابیده همواره در طول سال روزه دار و شبها به پا خاسته برای عبادت بود امام فرمود: برای که روزه می‌گرفت و نماز می‌خواند؟ راوی گوید: این جا جاثلیق گنگ شد نتوانسته جواب بگوید اگر می‌گفت برای خدا با ادعای الوهیت سازگار نبود. (۱)

امام: ای نصرانی سؤال دیگر از تو دارم جاثلیق با تواضع گفت: اگر بدانم پاسخ می‌گویم امام: تو انکار نمی‌کنی که عیسی مردگان را به اذن خداوند متعال زنده می‌کرد؟ جاثلیق در بن بست قرار گرفت و به ناچار گفت انکار می‌کنم چرا که آن کسی که مردگان را زنده کند و کور مادر زاد و مبتلا به برص را شفا دهد او پروردگار است و مستحق عبودیت امام حضرت ایسع نیز همین کار را می‌کرد و او بر آب راه رفت و مردگان را زنده کرد و نابینا و برص را شفا داد اما امتش قائل به الوهیت او نشدند و کسی او را عبادت نکرد حزقیل پیامبر نیز همان کار مسیح را انجام داد و مردگان را زنده کرد پس رو به رأس جالوت کرده آیا اینها را در تورات می‌یابی که بخت النصر از اسیران بنی اسرائیل در آن زمان که با بیت المقدس مبارزه کرد و آنها را به بابل آورد خداوند حزقیل را به سوی آنها فرستاد و آنها را زنده کرد این واقعیت در تورات است هیچ کس جز کافران شما آن را انکار نمی‌کند رأس الجالوت مرد یهودی تکانی خورد و در شگفتی فرورفت پس امام رو به نصرانی کرد قسمتی از معجزات پیامبر اسلام را درباره زنده شدن بعضی از مردگان به دست او و شفای بعضی از بیماران غیر قابل علاج را به برکت او بر شمرد و فرمود: با این همه ما هرگز او را پروردگار خود نمی‌دانیم اگر به خاطر این گونه معجزات عیسی را خدای خود بدانید باید ایسع و (حزقیل) را نیز معبود خویش برگزینید زیرا آنها نیز مردگان را زنده کردند و نیز ابراهیم خلیل پرندگان را گرفت و سر برید و بر کوههای اطراف قرار داد پس آنها را فراخواند تو هرگز نمی‌توانی این حقایقی را انکار کنی زیرا تورات و انجیل و زبور و قرآن ناظر به آن است پس باید همه آنها را خدای خویش بدانیم جاثلیق جواب نداشت تسلیم شد و گفت: سخن سخن تو است لا اله الا الله پس توضیحات بیشتر درباره انجیل و از میان رفتن نخستین انجیل و بعد نوشته شدن آنها بوسیله چهار

نفر مرقوس، لوقا، یوحنا و متی داد... (۱)

مباحثه‌های دیگری با علمای مختلف

مناظره دوم با رأس الجالوت بزرگ یهود بود. ۳- هر بذا کبر بزرگ زردتشتیان کرد ۴- مناظره با عمران صابی بود این چهار مناظره در یک مجلس و با حضور مأمون و جمعی از دانشمندان و بزرگان خراسان صورت گرفت ۵- مناظره با سلیمان مروزی مستقلا در مجلس دیگر صورت گرفت ۶- مناظره با علی بن محمد بن جهم ۷- مناظره با ارباب مذاهب مختلف در بصره از علمای بزرگ مسیحی گرفته تا علمای یهودی و کسانی دیگر از همه آنها دعوت فرمود که در مجلس حضور یابند سپس فصول مختلف انجیل و بشاراتی را که از پیامبر اسلام در آن آمده تا بشارت اسفار مختلف تورات و زبور همه را برشمرد و بشارت عهدین را برای آنها دقیقاً بازگو کرد و با زبان خودشان با آنها تکلم فرمود آنچنان که حجت بر آنها تمام شد. (۲)

امام حجت الهی بر بندگان و خلیفه او در زمین، از گناه پاک، از نقایص و عیوب مبرئی، وحید

دهر و یگانه زمان است

آنگاه رو به اهل مجلس کرد و در بخشی از سخنانش گفت: ای مردم آیا کسی که با مخالفانش به آئین و کتاب و شریعت خود آنها استدلال کند از همه با انصاف تر نیست؟ عرض کردند آری فرمود: بدانید امام بعد از محمد تنها کسی است که برنامه‌های او را تداوم بخشد و مقام امامت تنها برای کسی زیننده است که با تمام امتها و پیروان و مذاهب مختلف با کتابهای خود آنها گفتگو کند مسیحیان را با انجیل و یهودیان را با تورات و مسلمانان را با قرآن قانع سازد و عالم به جمیع لغات باشد و عدالت پیشه، با انصاف، حکیم، مهربان با گذشت، پر محبت، راستگو، مشفق، نیکوکار، امین درستکار و مدبر باشد. (۳)

برای عبدالعزیز ضمن حدیث مفصلی چندین قسمت از مزایا و خصایص امام را توضیح داده که به معنی از آنها اشاره می‌شود فرمود: امامت منصب و مقام سومی است که باری تعالی بعد از نبوت و خلت به حضرت ابراهیم اختصاص داده است این برتری شرافتی است که به وی اعطا نموده و نامش را بلند آوازه ساخته است من تو را برای مردم امام قرار داده‌ام ابراهیم از روی بهجت و خرسندی از پیشگاه الهی درخواست نمود که ذریه مرا نیز به این منصب مفتخر فرما از طرف خداوند پاسخ آمد که عهد من به ستمکاران نمی‌رسد فرمود: این آیه امامت هر ظالم را تا قیامت ابطال فرمود: امام امین خدا در زمین او است امام حجت الهی بر بندگان و خلیفه او در بلاد است امام دعوت کننده مردم به سوی خدا و مدافع از حریم الهی است، امام از گناه پاک و از عیوب و نقایص مبری و منزّه است و از جهت علمی وضعی مخصوص به خود دارد امام وحید دهر و یگانه زمان خویشتن است دارای فضایل و کمالات را خداوند وهاب به وی بخشیده است وقتی موقعی که

۱- همان مدرک

۲- همان مدرک

خداوند شخصی را برای اداره امور بندگان خود انتخاب می نماید به وی شرح صدر عنایت می کند چشمه های از حکمت در دلش قرار می دهد و به زبانش جاری می سازد از آن پس در جواب هیچ سؤالی عاجز نمی ماند و در پاسخهایش سخن غیر صحیح یافت نمی شود او در پرتوی تأییدات و توفیقات الهی مصون از خطا و لغزش است خداوند امام را به این صفات اختصاص داده تا بر مخلوق او حجت و گواه باشد آیا مردم قدرت گزینش چنین انسانی را برای امر امامت دارند تا انتخابش نمایند و منتخب آنان واجد این مزایا و صفات باشد. (۱)

مأمون با چه انگیزه امام را ولیعهد ساخت؟

۱- ابن صباغ می نویسد هنگامیکه مأمون خواست حضرت رضا را ولیعهدی خویش کند فضل و حسن پسران سهل را حاضر کرد و جریان را در میان گذاشت حسن به این امر راضی نبود می گفت این امر سبب میشود که خلافت از دودمان عباس برون رود ولی مأمون گفت: من با خدا عهد بسته ام که اگر مرا به مخلوع امین (برادرش) پیروز گرداند خلافت را به افضل ترین فرزندان ابوطالب تسلیم نمایم امروز از او افضل تر کسی نیست. (۲)

۲- مأمون این کار برای خدا و از روی ایمان و اعتقاد به خاندان رسالت انجام نداده بلکه این عمل او فقط جنبه سیاسی داشته است زیرا او وقتیکه دید بنی عباس از جریان قتل محمد امین ناراحت اند و قلباً با حکومت او مخالف و دشمن اند و علویین نیز از گوشه و کنار قیام کرده مردم در بیعت آنان در می آیند به این نقشه سیاسی پناه برد بزرگ خاندان علوی را ولیعهد خود کرداند برای اینکه علویین را به خود جلب کرده پشتیبان خویش گرداند.

۳- وقتیکه مأمون به کمک ایرانیان لشکری بسر کردگی طاهر به جنگ برادرش فرستاد و او را مغلوب ساخت به علاوه اینکه مادرش ایرانی بود علاقه ایرانیان را به علویین بویژه به امام رضا علیه السلام بروشنی احساس می کرد و مرکز خلافت را خراسان قرار داد و فرمانده لشکر و وزارت را به فضل بن سهل ایرانی داد و ولایتعهدی را به امام رضا علیه السلام (۳)

۴- نقشه و دسیسه برای خرد کردن و کوبیدن شخصیت امام بوده است بهر قیمتی شود ولایتعهدی را به آن حضرت تحمیل نماید تا شیعیان و پیروان او را اغفال نموده از ایمان و اعتقاد شان بکاهد و با این عمل بگوید: شما که مدعی هستید علی بن موسی الرضا علیه السلام به دنیا اعتنا ندارد و از همه پارسا تر است اکنون ببینید با شوق و رغبت به جانب دنیا رفته و سخت آنرا چسبیده است؟ (۴)

۱- همان مجموعه، ص ۲۸۴

۲- الفصول المهمه، از ص ۲۵۷ تا ۲۶۴، صورت عهد نامه مأمون و امام را کلاً روایت کرده است. نورالابصار، ص ۳۱۶

۳- فصول المهمه و ولایتعهدی امام رضا علیه السلام و ابن اثیر، مأمون نگاه کرد در میان بنی عباس و علویین احدی را از علی بن موسی الرضا علیه السلام برتر و پارسا تر و داناتر ندید و او را ولیعهد مسلمین و خلیفه پس از خود و به رضای آل محمد ملقب ساخت. طبری، ج ۷ و کامل، ج ۵

۴- ولایتعهدی حضرت رضا علیه السلام، ص ۱۲۸

مأمون از یکسو خود را طرفدار علی بن ابیطالب و دانش دوست معرفی می کند و مجالس برای مناظره و مباحثه و اثبات حقانیت علی علیه السلام تشکیل می دهد و از جانبی نقشه زهر دادن حضرت را طرح و اجرا می کند او برای به دست آوردن خلافت برادرش امین را می کشد و سر او را در صحن حیاط قصر بر چوب نصب و به یکایک لشکریان فرمان می دهد او را لعنت کنند جایزه خود را بگیرند و از سوی دیگر طاهر فرمانده لشکر قاتل امین را به بهانه اینکه من نمی توانم قاتل برادرم را ببینم می کشد. ^(۱) و همچنین با اصرار و اجبار امام رضا علیه السلام را ولیعهد خود می گرداند و از آن طرف به آن حضرت ستم نموده صحنه های برای آزارش ترتیب می دهد! آن خدمت برای چه و این ظلم و آزار چرا؟ شاید بهترین سخن گفتار آن محقق باشد که می گوید: من مأمون را یکی از سیاستمداران ماکیاولیستی میدانم که دین و شرف و فضیلت و همه چیز خود را فدای ریاست می کرده است. ^(۲)

امام را بر سر یک دو راهی قرار داد

اصلاً از روی مکر بود به این پیشنهاد امام را بر سر یک دو راهی قرار می دهد اگر نپذیرد بسیار سؤال انگیز است زیرا تمام پیروان او با تحمل همه مظالم حکومتها و رنجها زندانها و کشته شدن ها هدفشان این بود حکومت جور از بین برود یک حکومت عدل الهی اقامه کند حالا وقتی که همین که کار خودش آمده در خانه چرا نپذیرفتید پیوست با شیعیانش دست به گریبان است پدرانتان مسموم شدند بابایت در زندان بغداد و حیسن در کربلا به شهادت رسید برای چه بود و... و اگر هم بپذیرد جمع دیگری از پیروان داغ و تند اعتراض خواهند کرد که چرا پذیرفتند شما همیشه می گفتید باید با اینها جنگید و مبارزه کرد چرا رفتید کنارش نشستید همچنانکه بعد از پذیرفتن و لایتهدی به کرات اتفاق افتاد که مواجه با اعتراضات شد امام به بیانه های مختلف داستان حضرت یوسف و شرکت جدش امیرالمؤمنین در شوری و غیره استشهداد و استدلال می نمودند که من مجاز بودم باید هم می پذیرفتم پذیرفتن ولیعهدی از سوی امام رضا علیه السلام پیروزی دیگری در برداشت و آن اینکه بدین وسیله می توانست از سوی علویان اعتراف بگیرد که حکومت عباسیان از مشروعیت برخوردار است. این موضوع را مأمون نیز خود به صراحت گفته بود: ما او را ولیعهد خود قرار دادیم تا... ملک و خلافت را برای ما اعتراف کند... ^(۳) این از همه مهمتر بود.

سران لشکری و کشوری همه حضور یافتند، فرمود من این مقام را با سه شرط می پذیرم

چنانکه می داینم: ائمه هیچگاه حکومتهای همزمان خود را صحیح ندانسته و مشروع تلقی نکرده اند به هیچ یک از پیروان خود اجازه نمی دادند که در خدمت دستگاه حکومت در آیند زیرا این عمل اعانت بر ظلم بود جز در هنگامی که مصلحت دینی در کار بود. حسن انباری می گوید: چهارده سال به امام رضا علیه السلام نامه

۱- ولایت عهدی حضرت رضا علیه السلام، ص ۱۲۹ و ۱۳۲

۲- ولایت عهدی حضرت رضا علیه السلام، ص ۱۲۹ و ۱۳۲

۳- **تشیخ** **تکلیف** امام، ص ۱۴۲

نوشتم که اجازه فرماید در کار سلطان وارد شوم در آخرین نامه متذکر شدم که بر جان خود می‌ترسم زیرا سلطان می‌گوید تو رافضی هستی به همین سبب خدمت در دستگاه دولت را ترک کرده‌ای امام در پاسخ نوشت اگر میدانی در صورتی ورود در دستگاه حکومت آنچه را پیامبر فرموده به کار می‌بندی و یاران و منشیانت با تو همکاری می‌شوند و از مالی که از آن راه به دست تو می‌رسد به بینوایان کمک و با آنان مواسات میکنند چنانکه خود را یکی از آنان به شمار آوردی در این صورت این کفاره آن خواهد بود و گرنه نه^(۱)

در موقعی مأمون کوشید امام را بهر نحوی شده به مسئولیتهای دولت دخالت دهد گفت: یا بن رسول الله من به فضل و دانش و عبادت و پارسایی تو پی برده تورا برای مقام خلافت لایقتر و سزاوارتر می‌بینم و لذا صلاح می‌بینم خلافت را به تو تفویض کرده خود با تو بیعت نمایم امام اگر خدا مقام خلافت را به تو داده و این منصب حق تو است سزاوار نیست لباسی را که خدا بر تو پوشانده از تن بر کنی و به دیگری ببوشانی و اگر حق تو نیست پس چگونه چیزی را که مال تو نیست به من می‌بخشایی؟

این اولین پیشنهاد مأمون بود به امام که خلافت را بپذیرد و بر آن اصرار می‌داشت چه در مدینه و چه در مرو حتی امام را به قتل هم تهدید کرد ولی هرگز موفقیتی بدست نیاورد آنگاه مقام ولیعهدی را پیشنهاد کرد.^(۲)

ولی دید که امام باز از پذیرفتنش امتناع می‌ورزد آنگاه او را تهدید به قتل کرد و چون این تهدید را امام جدی تلقی کرد دیگر خود را مجبور یافت که ولیعهدی را بپذیرد فرمود: من این مقام را با سه شرط می‌پذیرم: ۱- در نصب و عزل کسی دخالت نکنم ۲- سنت و رسم روشنی را بهم نزنم ۳- فقط از دور در کارها طرف شور و مشیر باشم مأمون هم قبول کرد دستور داد جشن پر شکوه برگزار سازند سران لشکر و کشور حضور یافتند برای بیعت برای امام جایگاه خاص قرار داده بودند در حالی که عمامه و شمشیر بسته بود پس دستور داد پیش از همه فرزندانش عباس بیعت کند. پس از عباس مردم همه بیعت کردند و دست امام همچنان بالای دستها بود سپس بدرها زر آوردند و خطبا و شعرا آنجا برخاستند و به ذکر فضایل و مناقب آن حضرت و ستایش عمل مأمون درباره ولایتعهدی امام پرداختند سپس مأمون از امام خواست خطبه بخواند امام ستایش و سپاس خداوند را به جای آورد و بعد از آن فرمود: ما را به سبب قرابت با پیامبر خدا بر شما حقی است و از این جهت شما را نیز حقی بر ما است اگر شما حق ما را ادا کنید ادای حق شما بر ما واجب خواهد بود در آن مجلس امام بیشتر از این صحبت نکرد پس مأمون دستور داد سکه زدند و نام مبارک امام را بر آن نقش کردند.^(۳) امام به یکی از دوستان خویش که بی اندازه از این جریان خرسند بود نگاهی کرد آهسته بگوشش گفت: به این تشریفات و احترامات ظاهری دل میند و شادمان مباش زیرا پایان نمی‌رسد.^(۴) و در پایان نامه

۱- تحلیلی از زندگانی امام رضا علیه السلام، ص ۶۲

۲- زندگی سیاسی هشتمین امام، ص ۱۳۴ و فصول المهمه، ص ۲۵۵

۳- تحلیلی از زندگی امام رضا علیه السلام، ص ۱۱۶

۴- ولایتعهدی حضرت رضا علیه السلام، ص ۲۴۵

ولایتعهدی خود نیز آن حضرت نوشت که: جفر و جامعه دلالت می‌کنند بر اینکه این خلافت بمن نمیرسد و من نمیدانم چه به سرم خواهد آمد اما برنامه رسمی آن حضرت در این دوره تعلیم و تدریس و مباحثه و احتجاج و پاسخ به مسائل مشکل دینی و علمی بوده مسائل که از آن حضرت سؤال شده بود در آن امام و آن جناب جواب گفته بود وقتی که جمع آوری گردید هجده هزار مسئله بوده است.^(۱)

معنی جبر و تفویض

هنگامی از معنی جبر و تفویض از او پرسید؟ فرمود کسی که گمان کند که خداوند افعال ما را مرتکب میشود پس از آن ما را بر آن افعال عذاب می‌کند قائل به جبر است و کسی که گمان کند که خدای عزوجل خلق و رزق را تفویض بحجج خود نموده قائل به تفویض است و کسی که قائل به جبر است کافر است و کسی که قائل بتفویض است مشرک است راوی گفت عرض کردم پس معنی امر بین الامرین چیست؟ فرمود یافتن راه است به کردن آن چه به آن امر فرموده‌اند و ترک کردن آنچه از آن نهی فرموده‌اند.^(۲) راه میان این دو منطبق با عدل پروردگار است جبر موجب اثبات ظلم برای خداوند و نفی عدل از او است همچنانکه تفویض یا اختیار مستلزم تعطیل قدرت و سلطنت پروردگار است زمامداران خود سر هر چه ظلم و جنایت میکردند بخداوند نسبت میدادند در مقابل ایشان مفوضه می‌گفتند خداوند مردم را خلق کرد امر اختیار را بدست پیامبر و جانشینانش داده است امام با هر دو جبهه درگیری داشت بطلان و گمراهی هر دو را به پیروانش اعلان می‌نمود به ابوهاشم فرمود: غالیان کافر و معتقد آن به تفویض مشرک است، بزرگواری و کرامت اهل بیت موجب افراط در محبت و گمراهی غلات و مفوضه شد با وجود اینکه معجزه الهی برای اثبات مدعی نبی و وصی لازم و سزاوار است و قرآن پر از معجزات انبیاء است. بعنوان نمونه این معجزات از امام را مشاهده کنید:

نمونه‌ای کرامت امام علیه السلام

فرمود: جدم پیامبر را در خواب دیدم به من فرمودند روز دوشنبه با مردم به دعای باران بروم تا خداوند رحمت خود را نازل نماید مردم را بعنایت پروردگار دلگرم فرمود و دستور داد سه روز روزه بگیرند در روز سوم با مردم در مصلاهی شهر تشریف برده در دعای خود گفت: خداوند تو حق ما را بر مردم بزرگ شمردی و آنها هم بما متوسل شده و برحمت تو بوسیله ما امیدوارند باران رحمت و نافع خود را بر آنها بباران پس از پایان دعا دیدن هوا منقلب شد ابر در هوا ظاهر گردید امام به ابرها اشاره می‌کرد می‌فرمود این ابر مأمور جای دیگر است (تاده مرتبه) در مرتبه آخر ابری ظاهر شد فرمود: این ابر را خداوند برای شما فرستاده باران مفصلی بارید که تمام دشت و صحرا سیراب شد و این موجب علاقه بیشتر مردم به آن حضرت شد.^(۳)

بناجی می‌گوید: رسول خدا را در خواب دیدم که بر قریه بناج در مسجد نزول اجلال فرمود نزد آن

۱- ولایتعهد حضرت رضا علیه السلام، ص ۱۶۳

۲- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ص ۷۹، ج ۱

۳- زندگانی حضرت محمد صلی الله علیه و آله، ص ۱۴۵ و ارمغان طوس

حضرت رفتیم و سلام کردم ظرفی از خرما نزد حضرت بود مشتتی از آن به من عنایت فرمود شمر دم هجده عدد بود بیدار شدم چنین تعبیر کردم که هیجده سال زندگی خواهم نمود بیست روز بعد خبر شدم امام رضا علیه السلام در مسجد قریه فرود آمده آنجا رفتم دیدم بهمان جا و شکل که حضرت رسول را دیده بودم جلوس فرمود: مردم به حضورش شرفیاب می‌شوند نزدیک رفت دیدم روی حصیری نشسته ظرفی از خرما مقابلش همانند همان حصیر و خرمای که در خواب دیده بودم سلام کردم مرا نزدیک خود نشانده مشتتی از خرما به من مرحمت فرمود شمر دم ۱۸ عدد بود عرض کردم کمی بیشتر عنایت فرماید فرمود اگر جدم پیامبر بیشتر داده بودند منم بیشتر میدادم من تا آن ساعت خوابم رابه کسی نگفته بودم. (۱)

غفاری می‌گوید: به قرض سنگین گرفتار شدم و راه چاره به جای نداشته گفتم بهتر است به آقا ابوالحسن پناه ببرم صبح به منزلش رفتم چون مرا دید فرمود حاجت ترا میدانم و قرض تو بر عهده ماست تا شام در خدمتش بودم طعام آوردند خوردیم موقع رفتن حضرت از زیر تشک مشتتی دینار سرخ به من مرحمت فرمود در خانه شمر دم پنجاه عدد بود روی یکی نوشته بود ۲۶ دینار برای قرضت و ۲۴ دینار آن هم برای مخارج عیالت چون صبح شد آن دینار نوشته را نیافتم ولی پنجاه دینار تکمیل بود. (۲)

بشر بوضع قوانین و حکومت مجری آن نیاز قطعی دارد تمامیت نماز صوم، زکات و حج و پیکار

با دشمن اموراتی کلی اسلام بستگی به اولی الامر دارد

اگر کسی بصورت سؤال بگوید چرا خداوند برای مردم جعل اولی الامر فرموده و مسلمین را به اطاعت آنان مکلف و مأمور ساخته است در پاسخ گفته میشود این کار علل بسیار دارد از جمله علل آن این است که وقتی مردم در حد و مرز معینی توقف داده شدند و امر شد که از حد تعیین شده فراتر نروند زیرا تجاوز از حد مقرر به فساد و تباهی آنان می‌انجامد این امر حیاتی یعنی رعایت حدود، تثبیت نمی‌شد و قوانین برپا نمی‌گردید مگر آنکه امیر بر مردم گمارده شود که از تعدی و تجاوز شان باز دارد و نگذارد در منطقه ممنوعه وارد شوند چه اگر این کار تحقق نمی‌یافت هیچ کس به طور طبیعی حاضر نبود لذت و سود خویشتن را به رعایت زیان و فساد دیگران ترک گوید از این رو باری تعالی برای آنان سرپرستی قرار داد که مانع فسادشان گردد و حدود الهی را که قوانین کیفری شرع مقدس است در مورد تجاوز گران به موقع اجرا بگذارد ارسال رسول و انزال کتب از طرف باری تعالی گواه روشنی بر این واقعیت است که بشر به وضع قوانین و حکومتی که مجری قانون باشد نیاز قطعی دارد ما در طول تاریخ بشر نمی‌یابیم طایفه‌ای از طوایف بشری و ملتهای از ملتهای جهانی که باقی و پایدار مانده و به زندگی اجتماعی خویش ادامه داده باشند مگر آنکه دارای حکومت و سرپرستی بوده‌اند و از ناحیه آن سرپرست ضروریات دینی و دنیوی آنان که مربوط به شأن حکومت بوده تأمین گردیده است در حکمت خداوند حکیم جایز نیست که مسلمانان را بدون تعیین الوالامر به حال

خودشان واگذار د با آنکه می داند وجود اولی الامر برای مسلمین امری است ضروری و جامعه بدون وجود او قوام و ثبات نخواهد داشت به فرماندهی اولی الامر مسلمین با دشمن می جنگند و بیت المال را زیر نظر او عادلانه تقسیم می نمایند امام انبوه مسلمین و جماعتشان را برپا می دارد و مانع می شود از این که ظالمشان بر مظلومشان ستم کند در حدیث دیگر فرموده: تمامیت نماز و صوم و زکات و حج و پیکار با دشمن به وجود امام است درآمد بیت المال و صدقات بوسیله امام تتمیم و تکمیل می گردد حدود و احکام الهی اجرا می شود و سرحدات کشور و نواحی دور و نزدیک آن از تجاوز دشمنان و هجوم بیگانگان مصون می ماند اگر خداوند برای مسلمین سرپرستی امین و نگهبانی که مراقب ودیعه الهی و حافظ شرع مقدس باشد تعیین نمی نمود رفته رفته اساس اسلام فرو می ریخت دین از میان می رفت سنن و احکام الهی دگرگون می گردید، بدعتگذاران چیزهایی را بر آن می افزودند افراد بی ایمان مطالبی را از آن می کاستند. آئین را تحریف می نمودند و دین واقعی را بر مسلمین مشتبه می ساختند چون که بیشتر مردم از نظر فرهنگی ناقصند و به کمک علمی نیاز دارند زیرا خود فاقد کمالند علاوه بر نارسایی علمی گرفتار اختلاف هوا و تفاوت تمایلاتند اگر خداوند برای دینی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله آورده است حافظ و نگهبانی در جامعه مسلمین قرار نمی داد مردم فاسد می شدند شرایع و سنن تغییر میکرد احکام راستین اسلام عوض می شد البته در چنین رویداد مهم و خطرناک موجبات فساد و تباهی تمام مسلمین فراهم می آمد. (۱)

مردم به طبع حیوانی و کشش غریز کور و بی شعور در جلب لذایذ و امتناع تمایلات خویش طالب آزادی مطلقند و می خواهند شهوات خود را بی قید و شرط اعمال نمایند و از لذایذ و کامیابیها آن طور که می خواهند برخوردار گردند اما آئین الهی در برنامه انسان سازی غریز را تعدیل نموده لذت خواهی و اعمال شهوات را محدود ساخت و مردم را از کامیابیهای زیان بار و خلاف مصلحت بر حذر داشته است در تعالیم دینی قانونگذار خداوند که آفریدگار مردم است می داند چه آفریده و آفریده اش دارای چه مزایا و خصوصیات است او با تمام پنهان و آشکار مخلوق خود عالم است خیر و شر او را می شناسد و به صلاح و فسادش احاطه و آگاهی کامل دارد، هدف باری تعالی در قانونگذاری هدایت مردم ارائه راه سعادت آنان است.

پس علت اول و دوم ناظر بر امر حکومت اسلامی و اداره شئون مختلف کشور از قبیل ایجاد امنیت حفظ مرزها تنظیم ارتش جنگ با مهاجمین اجرای حدود، حمایت مظلوم، کیفر ظالم، نظم بیت المال و غیره است و علت سوم ناظر بر حفظ و نگاهداری اصل اسلام و جلوگیری از تغییر احکام و سنن آن و منع افزایش چیزهای بر دین بدست بدعت گذاران یا کاستن چیزهایی از دین به دست ملحدین و عناصر بی ایمان است و این علت به مراتب مهمتر و سنگین تر است زیرا کسی که در همه حال و شرایط یگانه مدافع دین و مانع از میان رفتن آئین الهی است برای حفظ و حراست دین از همه چیز خود باید بگذرد.

ائمه معصومین برای تحقق بخشیدن این علت حداکثر مجاهده را معمول داشتند در راه حفظ اساس

اسلام به مشقتهای سنگین تن دادند.

مسئله جعل حدیث یکی از برنامه‌های حکومت‌های ظالم و افراد خائن بود و این کارانگیزه‌های متعدد داشت و در موارد افراد مختلف صورت می‌گرفت یکی از انگیزه‌های مهم انگیزه سیاسی بود که با جعل حدیث از رسول اکرم صلی الله علیه و آله شخصیت خوبی را در هم بشکنند و شخصی بدی را مورد تکریم و احترام رسول گرامی قرار دهند به نقل ابن ابی الحدید معاویه عده‌ای از صحابه و تابعین را برای این کار همراه داشت مثل سمره بن جندب و ابو هریره و عروه بن زبیر چهار صد هزار برای سمره داد تا آیه که در فضیلت علی علیه السلام نازل شد و من الناس من یشری نفسه... را در باره ابن ملجم روایت کند و بالعکس سمره هم قبول کرد مطابق دلخواه معاویه علی علیه السلام را منافق و قاتلش را صاحب فضل معرفی کرد. (۱)

روایات ساختگی که خداوند را تشبیه به مخلوق کرد

در روایت ابنی محمود آمده گفت: به امام رضا علیه السلام عرض کردم چه می‌فرماید درباره حدیث که مردم از رسول خدا نقل می‌کنند که فرموده است خداوند در هر شب جمعه به آسمان دنیا فرود می‌آید؟ امام فرمود: خدا لعنت کند آنانرا که خیانت می‌کنند و سخنان را از مواضعشان تحریف می‌نمایند بخدا قسم رسول خدا این چنین نفرموده حدیث پیامبر این است که خداوند در ثلث آخر هر شب فرشته‌ای را به آسمان دنیا فرو می‌فرستد و در شب جمعه از اول شب تا آخر آن فرشته ندا می‌کند آیا درخواست کننده‌ای هست که به وی عطا کنم؟ آیا توبه کننده‌ای هست که توبه‌اش را بپذیرم؟ آیا استغفار کننده‌ای هست که او را بیامرزم؟ ای طالب خیر و خوبی پیش آی رو آور، ای طالب شر و بدی طلبت را کوتاه کن پیوسته آن فرشته این نداها را تکرار می‌کند تا سفیدی صبح بدمد به جایگاه خود برمی‌گردد این حدیث را پدرم از جدم و او از آبائش از رسول اکرم صلی الله علیه و آله برای من روایت نمود. (۲)

این بطوطه در سفرنامه خود می‌گوید: روز جمعه به مسجد جامع دمشق ابن تیمیه را دیدم در موعظه‌اش گفت خداوند در آسمان دنیا فرود می‌آید مانند فرود آمدن من از منبر آنگاه از جا حرکت کرد و از یک پله منبر به زیر آمد یکی از فقهای مالکی به نام ابن الزهرا به او اعتراض نمود گفتارش را رد کرد مردم به حمایت ابن تیمیه بپاخواستند فقیه مالکی را با دستها و کفشهای خود زدند عمامه از سرش افتاد با ذلت او را به خانه عزدین قاضی حنبلی‌ها بردند قاضی بزنندان فرستاد و بعد او را با تعزیر کیفر داد. (۳)

خداوند شبیه آفریدگان نیست

فرمود من شبه الله تعالی بخلقه فهو مشرک و من نسب الیه ما نهی عنه فهو کافر. این حدیث رد صریحی است بر کسانی که گفته‌اند خداوند آدم را به صورت خویش آفریده است امام در جواب سؤال کننده

۱- نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲

۲- مجموعه آثار دومین کنگره جهانی حضرت رضا علیه السلام، ص ۳۲۷

۳- همان، ص ۳۶۰ به نقل از سفرنامه ابن بطوطه، ج ۱، ص ۵۷

فرمود: خداوند آنان را بکشد اینها جزء نخست حدیث را انداخته‌اند و آن این است که پیامبر خدا از کنار دو مرد که به یکدیگر دشنام می‌دادند عبور فرمود و شنید که یکی به دیگری می‌گوید. خدا چهره تو و هر کسی را که به تو شبیه است زشت گرداند پیامبر به او فرمود ای بنده خدا انرا به برادر خود مگویی زیرا خداوند عزوجل آدم را به صورت او آفرید فان الله خلق آدم علی صورته یعنی چهره او همانند چهر حضرت آدم خلق شده دشنام تو متوجه آدم ابوالبشر می‌شود. (۱)

احادیثی از آن بزرگوار رسیده که دلالت دارد بر آن که صفات الهی عین ذات اوست و محال است که صفات خداوند غیر از ذات او باشد. حسین بن خالد می‌گوید: به امام عرض کردم گروهی می‌گویند خداوند همیشه به سبب علم عالم و به سبب قدرت قادر به سبب حیات زنده... است. امام فرمود: هر کس چنین بگوید و بدان معتقد باشد خدای دیگری جز الله جل جلاله اختیار کرده است و پیروی مان نیست پس فرمود: خداوند با لذات همیشه دانا، شنوا، بینا، قدیم و لایزال است و بسیار برتر و بالاتر است از آنچه مشرکان و تشبیه کنندگان خدا به بشر می‌گویند در پاسخ به تناسخ فرمودند تناسخ کفر است و کسی که به تناسخ قائل است به خداوند بزرگ کافر شده است و بهشت و دوزخ را تکذیب می‌کند. (۲)

خداوند دیدنی نیست!

امام آیاتی را که مشعر بر امکان رویت خدا است. متناسب با سیاق آیات تفسیر و بیان می‌فرماید که معنای قول خداوند در آیه (وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ أَلِي رَبِّهَا نَاطِرَةٌ) یعنی رخسارهای شان درخشان است و منتظر پاداش و به سوی عطای پروردگارشان چشم دوخته‌اند و معنای آیه کَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَّحْجُوبُونَ) این است که آنان از ثواب پروردگار خویش محجوب و محرومند و در آیه (وَ جَاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا) هنگام که فرمان پروردگار تو و فرشتگان صف در صف (به عرصه محشر) آیند مراد است. (۳)

موسی هر چه از تو خواستند پیرس تو را بنادانی ایشان مواخذه نمی‌کنم

مأمون پرسید: چگونه جایز است که موسی پیامبر نداند که خداوند قابل رویت نیست و سؤال کند که رب ارنی انظر الیک...؟ امام فرمود: حضرت موسی می‌دانست که حق تعالی منزّه و بلندتر از آن است که بدیده‌ها رویت شود و لکن آن هفتاد نفر که با خود به طور برده بود خداوند کلام خود را از شش جهت به آنان شنوند آنان گفتند ما بتو ایمان نمی‌آوریم و شهادت نمی‌دهیم حتی نری الله جهره... تا اینکه خدا را آشکار بنیم اگر تو از خدا سؤال کنی خداوند تو را اجابت می‌کند موسی عرض کرد خدایا تو خود میدانگی گفتگوی اینها را و به صلاح آنها داناتری خداوند وحی نمود که ای موسی هر چه از تو سؤال کردند از من سؤال کن من به سبب نادانی ایشان از تو مواخذه نمی‌کنم در آن وقت موسی عرض کرد رب ارنی انظر الیک حقتعالی در جواب

۱- تحلیلی از زندگانی امام رضا علیه السلام، ص ۱۸۲

۲- تحلیلی از زندگانی امام رضا علیه السلام، ص ۱۸۳ و ۱۹۰

او فرمود لن ترانی و لکن انظر الی الجبل... هرگز نمی توانی مرا دید یا موسی و لکن نظر کن بکوه اگر قرار گرفت در جای خود موقعی فرود آمدن نوری من پس زود باشد که تو مرا ببینی پس از آنکه تجلی داد و آشکار کرد خداوند نشانی از نشانیهای قدرت و نور خود را بر آن کوه از هول و هیبت آن نور کوه ریزه ریز و موسی از مشاهده پاره پاره شدن آن کوه بیهوش بیفتاد پس از آن که بیهوش آمد گفت منزله میسازم ترا از هر چه لایق حضرت تو نیست باز گشتم به معرفت تو از نادانی قوم خود و توبه کردم و اول کسی هستم که تصدیق می کنم با اینکه تو بچشم سر دیده نخواهی شد. (۱)

آیه ان الله اصطفى آدم و نوحا... دلیل بر عصمت انبیا است نزد مشرکین مکه گناه هیچکس از رسول خدا بزرگتر نبود

مأمون از امام پرسید: مکر شما نمی گوید پیامبران معصومند؟ امام فرمود: آری مأمون عرض کرد: پس معنای قول خداوند در آیه فعسی آدم ربه فغوی چیست؟ امام آیه را این گونه تفسیر و ترجمه می فرماید که خداوند آدم و حوا را تنها از نزدیک شدن و خوردن درخت مورد نظر نهی فرموده و آنچه از جنس آن باشد منع نفرموده بود و آدم و حوا نسبت به آن درخت امثال کردند از نزدیک شدن به آن خودداری کردند و لکن شیطان حقیقت را بر آنها مشتبه ساخت از آنان خواست تا از میوه درخت دیگری که از جنس درخت مورد نهی بود تناول کنند و سوگند یاد کرد که خداوند از هر درخت همانند او نهی نفرموده است و او خیر خواه آنها است آدم و حوا به سوگند او اطمینان کردند از آن درخت همجنس او خوردند و آن هم پیش از دوره پیامبر او بوده است... آیه ان الله اصطفى آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین و ثم اجتباه ربه فتاب علیه فهدی دلیل بر عصمت ایشان است. (۲)

اما در مورد آیه (و لقد همت به و هم بها) فرمودند اهتمام زن عزیز و اهتمام یوسف در دو چیز مختلف بود زن عزیز در ارتکاب معصیت و یوسف در اندیشه بود که اگر او را بدان گناه مجبور کند به خاطر زشت و بزرگ این گناه او را به قتل برساند خداوند این گرفتاری سخت را به آسانی از یوسف برطرف کرد و اما درباره داود و گفتار او به مدعی پیش از اینکه از مدعی علیه درباره مورد ادعا بپرسد (که آیا حقیقت دارد به او ستم شده است یا نه) از نظر اصول دادرسی خطا بوده است لیکن این خطای او معصیت نبوده است خداوند متعال هم با بیان داستان این دو فرشته اشتباه او را تصحیح فرموده است.

اما موضوع ازدواج او با زن اوریا، بیگمان اقدامی تشریحی و بر حسب مصلحت عمومی بوده و او خواست از این راه سنت خود داری زن از ازدواج پس از مرگ شوهر را که در آن زمان رایج و حاکم بوده است از بین ببرد چنانکه همین قضیه در مورد ازدواج رسول خدا با زینب همسر زید پسر خوانده آن حضرت اتفاق افتاد که پس از طلاق زید آن حضرت خواست که با ازدواج با او سنت که از دوران جاهلیت باقی مانده بود (عدم

۱- عیون الاخبار الرضا

۲- تحلیلی از زندگانی امام رضا (علیه السلام)، ص ۱۹۸

جواز ازدواج با پسر خوانده) را از بین ببرد چنانکه قرآن بدین معنا صراحت دارد پیامبر خوف داشت از اینکه منافقان به او تهمت زنند خداوند فرمود: و تخش الناس و الله احق ان تخشاه تا آخر مأمون گفت: یا ابوالحسن معنی قول حق تعالی لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر چیست؟ و حضرت فرمود؟ نزد مشرکین مکه گناه هیچکس از رسول خدا ﷺ بزرگتر نبود که طریقه آنانرا گمراهی و خدایان شان را پست و ذلیل می شمرد و اهل دوزخ پس از آنکه خداوند شهر مکه را بدست مسلمانان فتح کرد قدرت نماند برای ایشان تا دعوت حضرت را تکذیب و انکار نمایند آثار صدق گفتار پیامبر و بی گناهی وی برای همه آشکار شد گناه که آنها را دعوت بر توحید می کرد به تصور غلط شان در نزد ایشان بخیشده شد. (۱)

۹- محمد بن علی علیه السلام

مادرش خیزران در ۱۹ ماه رمضان یا دهم ماه رجب سال ۱۹۵ هجری بدینا آمد و در ذیقعد ۲۲۰ از دنیا رفت مدت امامتش هفده سال بود و القاب شریفش تقی و جواد و کنیه اش ابوجعفر است.

خردسالان ما از بزرگ سالان ارث برند؟

مفید از بزنطی روایت کرده که ابن نجاش به من گفت پس از صحبت امام رضا علیه السلام امام کیست من دوست دارم که تو این موضوع را از آنجناب بپرسی من خدمت امام شرفیاب شدم وقتی از امام پس از او پرسیدم فرمود: امام بعد از من فرزندم می باشد پس فرمود آیا کسی جرئت دارد بگوید پسر من و پسر نداشته باشد؟ بزنطی گوید هنوز ابوجعفر بدینا نیامده بود. پس از مدتی بدینا آمد. (۲)

مثل این حدیث را صفوان بن یحیی نقل کرده و کذا معمر بن خلاد می گوید: امام رضا علیه السلام (راجع به امامت) فرمود: شما چه احتیاجی به این مطلب دارید؟ این ابوجعفر است که به جای خود نشانده و مقام خود را بدو واگذار کرده ام ما خاندانی هستیم که خردسالان از بزرگسالان ارث برند مانند هم (۳) (یعنی زیادی سن در امامت شرط نیست)

ای محمد در مثن من چیست؟

با اعجاز الهی از مثن پوشیده خبر داد

صنعانی می گوید: خدمت امام رضا علیه السلام بودم که فرزندش ابی جعفر را که کودکی خردسال بود نزد او آوردند فرمود: این است آن مولودی که پر برکت تر از او برای شیعیان ما فرزندی زائیده نشده است. (۴)

امام جواد علیه السلام با آنکه کوچک بود که پدرش از دنیا رفت باز چنان مجسمه وقار و صاحب عزت و اقتدار بود هیچوقت کارهای بچه گانه بی فائده لهو و لعب خنده با صدای قهقهه از او دیده نشد روزی مأمون با وزیرانش در بغداد به شکار رفت بچه ها در خیابان بازی می کردند پسری آرام در یک گوشه ایستاده مانند پیر

۱- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۴۴

۲- فصول المهمه، ص ۲۶۵

۳- فصول المهمه، ص ۲۶۵

سالخورده که به بازی کودکان خود بنگرد نگاه می‌کرد چون خلیفه با آن جاه و جلال پیدا شد همه اطفال فرار کردند مگر این پسر با وقار از جای خود تکان نخورده مأمون پرسید ای پسر تو چطور فرار نکردی؟ فرمود راه تنگ نبود که مانع عبور شما باشم گناه نکردم که بترسم. گمان بدهم درباره شما ندارم که بدون جهت و تقصیر اذیتی بکنی فرار برای چه؟ مأمون از شهادت و شجاعت ادبی او سخت در شگفت شد گفت چه نام داری؟ محمد پسر کی هستی؟ پسر علی بن موسی الرضا علیه السلام بیاد بزرگ امام رضا علیه السلام افتاد صلوات فرستاد تعجبش زایل شد گذشت چون به صحرا رسید نظرش بدراجی افتاد باز را از پی او رها کرد وقتی بازگشت ماهی کوچکی در منقار داشت خلیفه ماهی را با تعجب گرفت که هنوز حیات داشت از همانجا برگشت چون به محل اجتماع کودکان رسید همه فرار کردند جز آن حضرت مأمون گفت: ای محمد در مشیت من چیست؟ امام با الهام ملک علام فرمود خداوند متعال دریاها را خلق کرده است که ابر از آن دریاها بلند می‌شود و ماهیان ریز با ابر بالا می‌روند و بازهای پادشاهان آنرا شکار می‌کنند و پادشاهان آنرا در کف می‌گیرند و سلاله نبوت را به آن امتحان می‌نمایند مأمون از مشاهده این معجزه تعجبش بیشتر شد گفت حقا که تو از آن بزرگواران هستی که این گونه عجایب و اسرار از شأن ایشان بعید نیست. (۱)

تافرمود از خدا بترس ای ریش دراز، رباب و مضراب بر زمین افتاد

نوفلی می‌گوید: وقتی مأمون دخترش ام الفضل را به امام تزویج کرد امام برای او نوشت که از برای هر زنی صدیقی است از مال شوهرش و حق تعالی اموال ما را در آخرت ذخیره نهاده همچنانکه اموال شما را در دنیا بشما داده و من به کابین دختر تو دادم (الوسائل الی المسائل) را و آن مناجاتی است که به من داده پدرم و به او رسیده از پدرش موسی بن جعفر علیه السلام به او رسیده از پدرش و (هر یک از پدران او نام گرفت تا علی علیه السلام که از رسول خدا به او رسیده و به آن جناب جبرئیل داده و گفت یا محمد صلی الله علیه و آله حضرت رب العزة تو را سلام میرساند و می‌فرماید این مفاتیح گنجهای دنیا و آخرت است آن را وسیله خود ساز بسوی مطالب خود تا بررسی به مراد خود... (۲)

محمد بن ریان می‌گوید: مأمون هر حيله و تدبیر بکار برد تا حضرت جواد علیه السلام را مانند خود سرگرم دنیا و فریفته زرق و برق خوشیهای آن کند به آن جناب اثر نکرد تا وقتی که خواست دختر خود را به خانه آن حضرت بفرستد زفاف واقع شود صد نفر از بهترین کنیزان زیبا و خوش منظر را که هر یک جامی مملو از جواهرات در دست داشتند با بهترین لباسهای رنگارنگ مهبیای مشایعت عروس بودند دور تا دور مجلس را گرفتند به محض ورود حضرت جواد علیه السلام عرض تبریک و جامهای زرین پر از جواهر خود را تقدیم و بر سر عروس و داماد پاشیدند بخواندن و نواختن و کف زدن مشغول شدند ولی حضرت جواد علیه السلام آن کوه وقار و آن دامادی که یکدست بدست عروس و دست دیگری بر ارکان عالم وجود داشت اصلا و ابدا اعتنا و توجهی به آن

۱- نورالابصار، ص ۳۲۶ و فصول المهمه، ص ۲۶۶ و منتهی الامال و صواعق محرقه، ۱۲۶

۲- منتهی الامال، ج ۲، ص ۳۸۴ و مجموعه از زندگانی چهارده معصوم، ص ۱۱۶۸ و حاشیه مفاتیح مراجعه کنید.

ماهرویان طناز، غماز باناز و عشوه نفرمود مأمون مخارق مغنی را که از بازیگرهای جشن عروسی و مرد ریش دراز و خوش آواز بود و رباب می نواخت خواند مخارق گفت: یا امیرالمؤمنین به ذوق، نشاط آوردن ابو جعفر بعهدده و کار من است در مقابل امام نشست شروع کرد بنواختن رباب و آواز خواندن به نحوی که همه اهل خانه را مجذوب و اطراف خویش جمع کرده حضرت جواد علیه السلام ابدأ التفات نکرده نه به سوی او و نه براست و چپ خود یکبار سر مبارک را بلند کرد فرمود (اتق الله یا ذالعثنون) از خدا بترس ای مرد ریش دراز یکبارگی رباب و مضراب بزمین افتاد از دست او تا زنده بود از کار ماند مأمون گفت چه شد تو را گفت وقتی ابو جعفر صیحه زد چنان ترس فزع کردم که هرگز صحت نخواهم یافت از آن. (۱)

معجزه دیگر از امام علیه السلام

آن زندانی که ادعای نبوت داشت کم شده نمیدانم بزمین فرو رفت یا به آسمان

موسی بن قاسم می گوید به امام جواد علیه السلام گفتم من می خواستم بنیابت از شما و پدر شما خانه خدا را طواف کنم ولی شنیدم که جایز نیست کسی برای اولیا خدا طواف کند فرمود: هر چه می توان طواف کن جایز است بعد از سه سال باز بعرضش رساندم که من پس از اجازه شما آنچه خدا خواسته بود طواف کردم ولی خیالی در دلم آمد و طبق آن عمل کردم فرمود آن عمل خیالی تو چه بود گفتم یکروز بنیابت رسول خدا صلی الله علیه و آله طواف کردم امام سه مرتبه فرمود صلی الله علی رسول الله و روز دوم بنیابت امیرالمؤمنین طواف نمودم و سوم به نیابت امام حسن علیه السلام به همین ترتیب ۴، ۵، ۶، ۷، ۸ و روز نهم به نیابت پدرت علی علیه السلام و روز دهم به نیابت از شما طواف کردم و ایشان هستند کسانی که من بولایت و دوستی آنان بدین خداوند متدین هستم، فرمود قسم بخدا اکنون دارای دین خدا هستی آنچنان دینی که غیر از آنرا از بندگانش نمی پذیرد گفتم گاهی به نیابت از مادرت فاطمه علیه السلام طواف کردم و گاهی ننمودم فرمود این کار را بسیار بجا آور که این بهترین عمل است که بجا می آوری. (۲)

صاحب روضه صفای نویسد یکی از بزرگان گفت شنیدم شخصی ادعای پیامبری نموده او را در بند و حبس نموده اند گفتم ببینم این چگونه آدمی است دربان را چیزی دادم که پیامبر جدید را ملاقات کنم چون بر او وارد شدم دیدم مردی با کمال فهم متانت می باشد گفتم تو چه کردی و از کجا هستی و چه می گویی گفت از اهل شام هستم بیشتر اوقات را در مسجد راس الحسین به عبادت به سر می بردم یک شب جوانی پیدا شد به من فرمود بیا همراه من کمی راه رفتیم خود را در مسجد کوفه دیدم گفت می شناسی این مسجد را گفتم بلی مسجد کوفه است او بنماز ایستاد منم اقتدا کردم از نماز فارغ شدیم برون آمد چند قدمی با هم رفتیم دیدم به مسجد رسول الله و روضه مبارکه وارد شدیم و سلام کردیم او به نماز ایستاد منم ایستادم پس از اداء نماز برون آمدیم و چند قدم رفتیم و خود را در مکه دیدم فرمود کجاست گفتم: اینجا مکه است به طواف

۱- منتهی الامال، ج ۲، ص ۲۸۴ و مجموعه از زندگانی چهارده معصوم، ص ۱۱۶۸

مشغول شدیم پس از آن برون آمدیم کمی راه آمدیم دیدم همان مسجد رأس الحسین است او غائب شد من متحیر در شگفتی بودم تا سال دیگر باز همان وقت آمد سلام کردم مانند سالی قبل همان امکنه قبلی را زیارت کردیم هنگام مفارقت او را سوگند دادم بگو تو کیستی؟ فرمود من محمد بن علی بن موسی بن جعفر هستم این حکایت را من در جلسه با یاران خود گفتم آنها افشا کردند کم کم بگوش وزیر معتصم رسید مرا به اتهام ادعای نبوت در قید و زندان انداختند من ادعای ندارم راوی گفت من نامه نوشتم به مقام مربوطه که وی ادعائی ندارد. به وزیر شرح حال او را بیان کردم که وی (بجز کرامت از امام جواد علیه السلام نقل می کند دیگر) گناه ندارد در پشت نامه من نوشته همان کس که در یک شب او را بکوفه و مدینه و مکه برده او را از زندان برون کند من از جواب استهزاء او غمگین شدم رفتم به زندان تا به او گزارش دهم دیدم نگهبانان و مأمورین محبس مضطرب و پریشانند گفتم چه شده گفتند آن زندانی که ادعای نبوت داشت گم شده با اینکه مقید به غل و زنجیر بوده معلوم نیست بزمین رفته یا به آسمان فهمیدم از انفاس قدسیه حضرت جواد علیه السلام آزادی یافت. (۱)

امام برای که اشتباه قضات را در حکم شرعی اظهار کرد شهید شد

ابن ابی داود روزی به ندیمش گفت ای کاش بیست سال قبل مرده بودم گفتم برای چه؟ گفت امروز نزد خلیفه بودم دزدی را آوردند که اقرار به دزدی نمود خلیفه فقها را خواست برای اقامه حد فرمود از کجا دستش را باید قطع کرد من گفتم از بند دست بدلیل آیه تیمم و جمع هم با من موافقت نمودند و بعضی هم گفتند از مرفق باید قطع نمود بدلیل آیه وضو پس خلیفه رو به امام جواد کرد شما چه می فرمائید ایشان فرمود: فقهاء و قضات گفتند شما شنیدید مرا معذور دار خلیفه اصرار کرد نه شما بفرمائید: فرمود حال که مرا قسم دادی هر دو دسته خطا کردند در نقل فتوا بلکه باید دست سارق را از بیخ انگشتان قطع نمود و کف دست را باقی گذارد خلیفه دلیل خواست فرمود بجهت اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود السجود علی سبعة اعضاء... سجده بر هفت موضع باید باشد هر گاه دست از بند قطع شود دست باقی نمی ماند که برای او سجده کند و خداوند فرموده (ان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا و ما كان لله لم يقطع) پس معتصم امر کرد که دست او را از بیخ انگشتانش قطع کنند اینجا بود که گفتم ای کاش زنده نبودم پس از سه روز ابن داود به نزد معتصم رفت گفت: نصیحت خلیفه بر من واجب است و من سخن می گویم که میدانم بگفتن این سخن داخل جهنم می شوم خلیفه گفت: آن سخن چیست؟ گفت بزرگان از فقها و علما را جمع می کنی بجهت افتاء در امور دینی و آنان فتوا می دهند شما در مجلس که تمام وزراء و ارکان دولتی حضور دارند فتوای همه آنها را رد می کنید و سخن این مرد که عده ای از مردم او را امام و سزاوار خلافت می دانند را می پذیرید بر طبق فتوای او عمل می کنید رنگ خلیفه متغیر شد گفت خدا جزا خیر بتو بدهد روز چهارم به یکی از کاتبان وزیرش دستور داد امام را در منزلش دعوت نماید حضرت به خانه او تشریف برد همینکه طعام میل فرمود احساس سم نمود فرمود مرکب مرا بیاورید صاحب منزل گفت تشریف داشته باشید فرمود رفتن من از منزل تو برای تو بهتر

است. (۱) غلام حضرت وصیت نامه آنجناب را اینچنین روایت کرده وصی شرعی خود گردانید محمد بن علی... علی ابن ابیطالب ابوجعفر فرزند خود علی الهادی را بر نفس خودش و خواهرانش و قرار داد امر فرزندش موسی را پس از بلوغ با خودش و قیوم قرار داد عبدالله بن مشاور را برتر که خود از قبیل مزارع و املاک و اموال مصارف آنها و سرپرست ساخت هادی را بر تمام املاک و موالی و بندگان خود و هر چه را که ملاک بود تا زمانی که وصی مزبور به سنی بلوغ نرسیده سرپرست بوظیفه خود در قیمومیت عمل نماید پس از بلوغ وصی کلیه ما ترک را بدو بگرداند تا خود او در امور خود و برادر خود موسی و خواهران و جمیع ما ترک مستقلاً رسیدگی نماید پس از بلوغ موسی امور او را هم بخودش بازگرداند تا با همان شرایط که قید شده در املاک که بر او و خواهرش وقف گردیده رسیدگی کند. بتاریخ ۳ ذیحجه سال ۲۲۰ هجری (۲)

امام جواد علیه السلام با همان صغرسنی صاحب مقام امامت و از سی هزار مسائل جواب گفت

مطرف میگوید: موقعی امام رضا علیه السلام از دنیا رفت چهار هزار درهم به من بدهکار بود و کسی از آن آگاهی نداشت پس امام جواد علیه السلام به من پیغام داد که فردا شود به نزد من بیا صبح به نزد آنجناب رفتم فرمود: ابوالحسن رضا علیه السلام از دنیا رفت چهار هزار درهم به تو بدهکار بود؟ گفتم آری پس از جانمایی زیر پایش دینارهای در آورد به من داد شماریدم چهار هزار درهم بود. (۳)

معلى می گوید: امام نزدیکیهای وفات پدر بزرگوارش از خانه بیرون آمد من نگاه بسر تا پای او کردم تا اندازه قد و قامت او را بر دوستان و هم کیشان خود بیان کنم دیدم آن حضرت نشست سپس فرمود: ای معلى همانا خداوند در امامت همان حجت و برهانی را دارد که در پیامبری و نبوت دارد (خدا درباره نبوت حضرت یحیی) فرموده: و حکم نبوت را در کودکی به او دادیم در دوران امامت حضرت جواد علیه السلام به خاطر صغرسنی آن جناب بعضی که ایمانشان ضعیف بوده دچار حیرت شدند در آغاز امامت آن جناب فقها و علما و اشراف و اعیان شیعه از اطراف ممالک پهناور اسلامی به منظوری اداء مناسک حج و زیارت آن حجت خدا به مکه روی آوردند تا امام زمان خود را بشناسند و همچنین در مدینه مشرف میشدند تا آرامگاه مقدس پیامبرشان را زیارت کنند به روایت علی بن ابراهیم جمعی از مردم نواحی و سواحل دریای مدیترانه و اقیانوس آرام نیز آمدند به مکه و از حضرت جواد علیه السلام سی هزار ۳۰۰۰۰ مسئله پرسیدند که امام در سن ده سالگی تمام مسائل آنها را جواب داد. (۴)

علامه در بحار می نویسد: فقهای شیعه در سفر مکه در روزهای متوالی سی هزار مسئله فقهیه که در ظرف یک سال یادداشت کرده بودند از امام پرسیدند و همه را جواب فرمود. (۵)

۱- فصول المهمه، ص ۳۷۲ و نورالابصار، ص ۳۲۶

۲- مجموعه زندگانی چهارده معصوم، ص ۱۱۸۴

۳- ارشاد مفید، ج ۲، ص ۲۸۲

۴- منتهی الامال، ج ۲ و زندگی امام نهم، ص ۳۷۵

۵- بحار، ص ۱۱۶۳

و در یک مجلس از سی هزار مسئله حضرت جواب داد از اکثر آن مسائل به لا و نعم جواب داده یعنی آری، نه پیش از آنکه بپرسند پاسخ می‌داده آری جایز است یا نه جایز نیست. (۱)

چون حضرت از ضمائر آنها مطلع بود تا سائل شروع می‌کرده بسئوال خود آن حضرت جواب او را میداده و نمی‌گذاشته سؤال خود را بیان کند چنانکه روایت شده شخصی خدمت آن حضرت عرض کرد فدایت شوم امام فرمود قصر نکنند مردم پرسیدند این چه بود که فرمودی؟ فرمود این شخص می‌خواست بپرسد از من که ملاح در کشتی نماز خود را قصر بخواند یا تمام من گفتم قصر نکند علامه مجلسی و جوهی چند در رفع استبعاد این حدیث ذکر فرموده (۲)

در منتخب التواریخ می‌نویسد: هشتاد نفر از بزرگان علما در مسجد النبی رفتند که حضرت جواد علیه السلام را زیارت کنند عبدالله بن موسی وارد شد شخصی گفت این است پسر پیامبر هر کس هر چه می‌خواهد سؤال کند آنان سؤالهای کردند جوابهای ناپسند شنیدند مغموم و نگران شدند خواستند بروند ناگاه دری از صدر مجلس باز شد موفق خادم داخل شد و گفت اینکه ابوجعفر الجواد آمد بلند شوید حضرت جواد علیه السلام در کمال اجلال داخل شد همه مردم ساکت بودند بعد آن مسائلی که از عمویش عبدالله سؤال کرده بودند از آن حضرت سؤال کردند جوابها شافی و کافی شنیدند همه مسرور خوشحال شدند عرض کردند عموی بزرگوارت چنین جواب داده فرمود لا اله الا الله ای عم بترس از اینکه فردای قیامت با سخت تو را در محضر خداوند ایستاده کند بگویند چرا ندانسته فتوا دادی در حالی که عالم‌تر از تو میان امت وجود داشت. (۳)

سؤال و جوابهای قاضی با امام جواد علیه السلام

صاحب فصول المهمه می‌گوید: مأمون فضیلت و برتری آن حضرت را در علم دانش با آن خردسالی و کودکی بدید و نبوغ او را ملاحظه کرد و دید آن جناب در علم و حکمت و آداب و کمال و خرد و عقل بی‌پایه رسیده که پیران سالخورده از درک آنها عاجزند از این رو شیفته او گشت و خواست دخترش ام الفضل را به همسری او در آورد بنی عباس اعتراض کردند.

مأمون گفت: شناخت که من دارم شما ندارید از این جوان او از خاندانی است که دانش ایشان از خدا و الهامات الهی است... اگر می‌خواهید او را آزمایش کنید تا آنچه گفتم به شما روشن شود معترضین بنی عباس یکدست شدند بر اینکه از قاضی (بزرگ) آنزمان بود بخواهند تا مسئله از امام جواد علیه السلام بپرسد که او نتواند پاسخ بگوید برای این کار وعده اموال نفیس و نویدهای فراوانی به او دادند. (۴)

روز موعود مجلس پر شکوه برگزار و آماده شد یحیی بن اکثم از خلیفه اجازه خواست تا پرسش از امام جواد علیه السلام نماید مأمون گفت: از خود او اجازه بخواه یحیی رو به امام کرد گفت: فدا شوم اجازه فرمایی مسئله

۱- همان و مجموعه‌ای از زندگانی چهارده معصوم، ص ۱۱۶۳

۲- منتهی الامال، ج ۲

۳- منتهی الامال، ج ۲

۴- ارشاد مفید، ج ۲، ص ۲۷۰ و تذکرة الخواص، ص ۳۲۲ و فصول المهمه، ص ۲۶۸

سم؟ حضرت جواد علیه السلام فرمود: بپرس! گفت فدا شوم درباره شخصی که در حال احرام شکاری بکشد چه فرمایی؟ حضرت فرمود: آیا در حل کشت است یا در حرم؟ عالم به مسئله بوده یا جاهل؟ از روی عمد کشته یا در خطا؟ آن شخص آزاد بوده است یا بنده؟ کوچک بوده یا بزرگ؟ نخستین بار بوده که چنین کاری می‌کند یا پیش از آن هم انجام داده؟

آن شکار از پرندگان بوده یا غیر آن؟ از شکارهای کوچک بوده یا بزرگ؟ باز هم باکی از انجام چنین کاری ندارد یا اینکه پشیمان است؟ در شب این شکار را کشته یا در روز؟ در حال احرام عمره بوده یا احرام؟ بگو کدامیک از این اقسام بوده زیرا هر کدام حکمی جداگانه دارد؟ یحیی قاضی بهت زده و متحیر شد و بلکنت افتاد نمیدانست چه بگوید. ^(۱) روایت طولانی است ما ذکر نکردیم احکام هر یک را امام به بل بیان فرمود مأمون دخترش ام الفضل را بعقد آن حضرت در آورد در آخر آن روایت آمده مأمون گفت: انت ای اباجعفر خدا به تو خیر دهد. خوب است شما نیز از قاضی پرسش کنی چنانچه او از شما پرسید؟ و به یحیی فرمود بپرسم؟ گفت: هر چه میل شما است قربانت گردم اگر توانستم پاسخ گویم خوب و گرنه ما بهره‌مند می‌شوم حضرت فرمود: مرا آگاه کن از مردی که در بامداد بزنی نگاه می‌کند و آن نگاه حرام و چون روز بالا می‌آید بر او حلال می‌شود هنگام ظهر دوباره حرام می‌شود موقع عصر باز حلال می‌گردد غروب باز حرام می‌شود موقعی عشاء حلال می‌شود در نیمه شب باز حرام می‌شود هنگام سپیده صبح می‌شود این چگونه زنی است؟ و برای چه حلال می‌شود و از چه رو حرام می‌گردد؟ یحیی گفت: بخدا من پاسخ این پرسشها را نمی‌دانم شما خود اگر صلاح بدانید بفرمائید تا همه بهره‌مند شویم امام: این کنیز کسی دیگر بوده نگاه کردن مردی بیگانه به او حرام بود و چون روز بالا آمد او را خرید برایش شد هنگام ظهر آزادش کرد حرام شد موقعی عصر او را بزناشویی گرفت بر او حلال شد وقت غروب حلال کرد (یعنی به او گفت پشت تو مانند پشت مادر من است) بر او حرام می‌شود هنگام عشا کفاره ظهار را می‌دهد و حلال می‌شود و چون نیمه شب شد بیک طلاق او را طلاق داد پس حرام می‌شود و چون سپیده دید به او رجوع کرد پس حلال شد. ^(۲) مأمون گفت: آیا کسی را سراغ دارید که این مسئله یا مسئله را بدین گونه که شنیدید بدانند؟ گفتند نه به خدا هرگز نیست فرمود: ایشان (آن نژادی هستند که در سوره آل عمران فرماید) ذریه بعضها من بعض آیه ۳۴) درباره آخرینشان جاری و ثابت است آنچه بلین ایشان جاری است کم بود سن و کودکی مانع از کمال ایشان نیست ندانسته‌اید که رسول خدا صلی الله علیه و آله فویش را از علی ابن ابیطالب آغاز کرد که آن وقت ده ساله بود پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله او را پذیرفت و بدان نمود: جز علی کسی دیگری را در آن سن بدین اسلام دعوت نفرمود و نیز با حسن و حسین علیهما السلام بیعت

فرمود در وقت که کمتر از شش سال داشت و جز آن دو با هیچ کودکی با آن سنین بیعت نفرمود... (۱)

آن جناب از خیالات باطل در ضمیر من خبر داد

حسین مکاری می گوید: موقع که امام در بغداد بود خدمتش مشرف شدم در نزد خلیفه در نهایت جلالت و اقتدار بود با خود گفتم که دیگر حضرت جواد علیه السلام به مدینه بر نخواهد گشت با این مرتبتی که در این جا دارد عزت احترام و همه وسایل زندگی (عیش و نوش) برایش آماده و میسر است چون این خیال به خاطر من آمد دیدم آن حضرت سر بزیر افکند و صورت مبارک را بلند کرد رنگش متغیر شده بود فرمود ای حسین نان جو با نمک نیمکوب در حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد من بهتر است از آنچه مشاهده میکنی در اینجا (چه خیال کردی) (۲)

قاسم می گوید: من زیدی مذهب بودم وقتی در بغداد بودم روز جمع و جنب و جوش عجیب دیدم بعضی در بلندیهها میروند نگاه میکنند پرسیدم چه خبر است گفتند ابن الرضا می آید گفتم بایستم چه می شود ناگاه دیدم آنجناب بر اسبی سوار آمد گفتم خدا لعنت کند این گروه امامیه را که ایمان آوردند بر اینکه خدا اطاعت این جوان را واجب گردانیده تا این خیال در دل من گذشت آن جناب رو به من کرد فرمود یا قاسم بن عبدالرحمن ابشر امننا واحد ننتبعه انا اذا لقی ضلال و سعی دوباره در دل خود گفتیم که او ساحر است دیگر باره رو کرد به من و فرمود ألقى الذكر عليه من بيننا بل هو كذاب اشر آن وقت که آن جناب از خیالات باطل من خبر داد من اعتقاد کامل شد و اقرار بر امامت او نمودم و یقین کردم که او حجت خداست بر خلق او هر دو آیه در سوره قمر است) (۳)

امام از قتل احکم خبر داد

احمد میگوید: ابو زینب از من قصه احکم را پرسید و از اثر که در حلق او بود و شبیه ذبح شده که در گلویش وجود داشت گفتم من چند دفعه از او پرسیدم از علت آن به من چیزی نگفت ابوزینب گفت ما هفت نفر بودیم در زمان امام محمد تقی علیه السلام یک و طاق در بغداد داشتیم یکروز احکم برون رفت در شب هم نیامد اوایل شب توقیعی از حضرت جواد علیه السلام آمد که رفیق شما احکم خراسانی مذبح شده در نمد او را پیچیده اند در فلان مزبله انداخته اند بروید او را بیاورید بفلان و فلان چیز مداوا کنید ما رفتیم در آن محل همچنانکه امام خبر داده بود ذبح شده یافتیم به همان دواهای که امام فرمود مداوا کردیم خوب شد قصه اش این بود که وی با زنی متعه کرده بود، اقوام آن زن خبر شده بود احکم را ذبح کرده در مزبله انداخته بود. (۴)

به نقل محدث قمی معتصم روزی امام را طلبید برای که بعضی از خواصش گزارش و شهادت دروغ بدهند بر اینکه آنجناب قصد خروج دارد گفت تو اراده خروج کردن بر من داری (با این اتهام می خواست امام را

۱- همان، ص ۲۷۷

۲- منتهی الامال، ج ۲، ص ۳۷۷

۳- همان

۴- همان، ص ۳۸۴

دستگیر کند) امام فرمود بخدا قسم واقعیت ندارد این حرفها گفت فلان و فلان شهادت میدهند بر اینکار تو ایشان هم گفتند بلی این نامه‌های تو است نوشته‌ای در این باره ما آنرا از بعضی غلامان تو گرفتیم راوی گفت امام سر بسوی آسمان بلند کرد گفت خداوندا اگر اینها دروغ می‌گویند بر من بگیر ایشانرا ناگاه دیدیم آن صفت سخت به جنبش و لرزش درآمد به طوری که هر کس بلند می‌شد می‌غلطید معتصم گفت: یا بن رسول الله من توبه کردم از آنچه گفتم دعا کن که خدا این جنبش را ساکن کند امام گفت خداوندا تو میدانی که اینها به واسطه دشمن که به من و تو دارند چنین می‌کنند و این جنبش را ساکن گردان آرام شد. (۱)

۱۰- علی بن محمد علیه السلام

در سال ۲۱۲ هجری از مادر به نام سمانه المغربیه پا به دنیا نهاد و اشهر القابشان (نقی) و متوکل و هادی و کنیه‌اش ابوالحسن و عمر شریفش چهل و یک سال و مدت امامتش سی و سه سال بوده است در اوائل امامتش معتصم و پس از آن واثق و آنگاه متوکل و منتصر پس از آن مستعین بوده است و در آخر معتز امام را مسموم و شهید کرد در سال ۲۵۴ چهار پسر برای آن جناب ذکر کرده‌اند ۱- امام حسن عسکری علیه السلام و حسین و محمد و جعفر

زوار حسین علیه السلام گفت دست راست را در سفری قبلی دادم اکنون نوبت دست چپ است

متوکل از همه خلفای عباسی نسبت به علی علیه السلام و آلش دشمن تر و کافر تر بود از ترس آنکه امام هادی در مدینه با سلطنت او مخالفت نکند به یحیی بن هرثمه دستور داد می‌روی به مدینه و از اوضاع و شخصیت علی بن محمد برای من مینوسی یحیی نماینده متوکل به مدینه رسید دید مردم اطراف امام هادی علیه السلام را گرفت بدور او می‌چرخند فدای او هستند زیرا او ملازم مسجد پیامبر است و توجه به دنیا ندارد دائم در حال روزه و نماز و رهنمایی و تربیت مسلمین و منصرف از جهات مادی دنیا می‌باشد وقتی متوکل از یحیی پرسید آن جناب چگونه در مدینه میزیست یحیی گفت جز حسن سیرت و سلامت نفس و طریقه ورع و تقوی و انصراف از دنیا و مراقبت بر مسجد و نماز و روزه چیزی از او ندیدم و چون خانه او را تفتیش و بازرسی کردم جز قرآن مجید و کتب علم و دانش چیزی نیافتم متوکل خوشحال شد او را جایزه داد آری آن حضرت بالباس پشمینه روی حصیری زندگی می‌کرد چون جدش امیرالمؤمنین دل به چیزی نمی‌بست و از مال دنیا چیزی نگاه نمیداشت و با مردم کمتر معاشرت و آمیزش می‌فرمود. (۲)

در میان خلفای عباسی متوکل از همه خبیث تر و بی رحم، جبار تر بود خلیفه‌ی مغرور، سفاک و خشن متجاهر، بفسق و عیاشی، هرزه و با تعصب بود و خیال می‌کرد می‌تواند در مقابل اراده خدا نور حق را خاموش کند چقدر تلاش کرد که قبر حسین بن علی علیه السلام را محو کند کسی به زیارت او نروند چه بسیار سعی کرد زائرین

سیدالشهداء را دست و پا ببرد و نابود کند و هر چه بیشتر می‌کوشید مردم بیشتر حریص میشدند عاقبت آب را بست و زمین را شخم زد با همه این کارها نتوانیست نور الهی را خاموش کند، بلکه عشق و علاقه حسینی را بدلها بیشتر و خبثت و کفری باطن خود را روشن تر ساخت دستور داده بود هر که زیارت برود دست راستش را قطع کنند روزی یکی از شیعیان میخواست زیارت او رود دست چپش را پیش آورد که قطع کنند گفت چرا دست راست را پیش نمی‌آوری دست راستش را نشان داد که قطع شده بود گفت او را به سفر قبلی فدای امام حسین علیه السلام کردم هم اکنون می‌خواهم این دست باقی مانده را نیز در راه زیارت آنجناب بدهم. ^(۱)

حضرت هادی علیه السلام در کوچکی دارای علم و دانش در صف ائمه هدی علیهم السلام واقع و از مکتب نبوت سرچشمه گرفت و در دامان ولایت نشو و نما یافته علوم و دانش او کم نبوده بلکه موهبتی آسمانی بوده که از کانون علوم غیبی الهی بر قلب مبارکش میتافت او بر راز آفرینش دست داشت در بیان علوم و فنون و مسائل و مشکلات و معضلات مانند شخصی امیرالمؤمنین پاسخ میداد و نشر و تعمیم میداد همانگونه که بر همه معارف و احکام اسلامی آگاهی داشت و در راه اجرای احکام الهی قدم می‌زد و در همان سیر گام برمی داشت و همان هدف و مقصود را که آباء گرامش تعقیب کرده بودند تعقیب و به سوی آن میرفت.

سوره‌ای که از هفت حرف خالی و بدن خواننده خود را به جهنم حرام می‌کند کدام است؟

متوکل مریض شد نذر کرد هر گاه خوب شد صدقه بسیاری دهد پس از بهبودی فقهای را طلبید پرسید چه مبلغ بدهم که دین من ادا باشد علما نتوانستند مشکل او را حل کنند ناچار از امام درخواست نمود تا تکلیف خود را بفهمد امام هادی فرمود ۸۲ دینار صدقه بده تا نذر تو انجام شده باشد متوکل پرسید از کجا این مسئله را می‌گویی امام فرمود: از قرآن آنگاه قرائت فرمود لقد نصرکم الله فی مواطن کثیره و یوم حنین) مواطن کثیره این جاست که پیغمبر ۲۷ غزوه و ۵۵ سریه جهاد کرد و آخرین غزوه یوم حنین بود و مجموع آنها ۸۲ غزوه و سریه می‌شود متوکل با همه آن علما در شگفت شدند اموال بسیاری در اختیار امام گذاشته گفت این اموال را شما صدقه بدهید. ^(۲)

به نقل مسعودی جاسوسان متوکل بوی گزارش دادند که در منزل علی بن محمد کتب و اسلحه از شیعه هست که از قم فرستادند و او قصد خروج دارد دستور داد شبانه به خانه آن حضرت ریختند هر چند جستجو کردند جز یک گلیم پشمینه که روی ریگها انداخته و بالای آن نشسته قرآن می‌خواند چیز نیافتند سربازان ترک امام را با همان حال که قرآن در لب داشت تلاوت می‌کردند نزد متوکل بردند او کنار بزم شراب بود جام شراب را به امام تقدیم کرد امام امتناع فرمود گفت شعری برای من بخوان اشعاری را خواند که متوکل باندیمه هایش به گریه افتادند. ^(۳) چهار هزار دینار به آنجناب داد مرخص نمود.

۱- منتخب التواریخ، باب ۱۲، ص ۷۹۱

۲- تذکرة الخواص، ص ۳۲۲

۳- تذکرة الخواص، ص ۲۲۳ و مروج الذهب و فصول المهمه، ص ۲۶۳ اشعار امام ذکر شده مراجعه نماید.

روزی متوکل از علما پرسید حضرت آدم که مناسک حج بجا آورد چگونه سرش را تراشیدند همگی حیران ماندند کسی نتوانست جواب بگوید سپس از امام هادی علیه السلام پرسیدند فرمود پدرم از پدرش... به من خبر داد که جبرئیل یاقوت از بهشت آورد همین که بر سرش می کشید موهای سرش میریخت. تا هر جا روشنایی آن یاقوت رسید آنجا حرم گردید. (۱)

گویند پادشاه روم در نامه‌ای نوشت مادر انجیل دیده‌ایم هر که سوره را بخواند که خالی از هفت حرف باشد خداوند جسدش را با آتش جهنم حرام می کند آن هفت حرف عبارتست از: ثاء - جیم - خا - زا - شین - ظا - فا و مادر تورات و انجیل آن سوره را نیافتیم آیا در کتب خود چنین سوره دارید و دیده‌اید خلیفه عباسی علما و دانشمندان را جمع کرد و از آنها پرسید هیچ یک نتوانستند جواب آن را بدهند تا خدمت امام هادی علیه السلام فرستاد و از آنجناب سؤال کرد حضرت فرمود: آن سوره‌ای که آنها در جستجوی آن هستند نیافتند سوره حمد است اول قرآن هفت حرف ث - ج - خ - ز - ش - ظ - ف ندارد عرض کرد حکمت آن چیست؟ و این حروف علامت چیست؟ که در سوره حمد نیست؟ فرمود: ث از ثبور است، ج از جحیم، خ از خبیث، ز از زقوم، ش از شقاوت، ظ از ظلمت، ف از فرقت یا از آفت است این پاسخ را برای قیصر روم فرستادند او از آن جواب خوشحال و مسلمان شد. (۲)

پاسخ امام به مسائلهای مشکله قاضی القضاة

یحیی بن اکثم دانشمند ترین قاضی عصری مأمون با احتجاج امام هشتم شکست خورد پس از شهادت آن امام دید خلیفه فرزندش را در حالی صغرسن آن همه تعظیم اکرام داماد خود کرد در بحث و پرسش با آن جناب نیز مغلوب گردید با اینکه می دانست که علم و سیادت از مختصات اینخواندندان است اما از آنرو که این شکست بحث علمی موجب کسر منصب و خفت او بود کوشش کرد سوالات بسیار مهمی که در نظرش غامض و لاینحل بود از امام بپرسد شاید تلافی مغلوبیت گذشته بشود مسائلی که جمع آوری کرده بود اول از موسی مبرقع سؤال کرد چون موسی نتوانست پاسخ او را بگوید گفت: برو از برادرت امام علی علیه السلام سؤال کن جوابش را به من بیاور (بهر جهت خواه بواسطه موسی بوده یا مستقیماً) مسلم است که قاضی بصره این مسائل را از حضرت هادی علیه السلام پرسید و بجواب آن نائل شد سؤال اول - در آیه شریفه و قال الذی عنده علم من الكتاب... سلیمان تخت بلقیس را خواست و آصف بر خیا تخت را پیش از آنکه پلک چشم خود را برهم نهد حاضر کرد چگونه سلیمان پیغمبر بر علوم آصف جاهل و بی اطلاع بود که خود این کار را نمی توانست انجام دهد؟ پاسخ سلیمان پیامبر در انجام این کار خود واقف و قادر بود خواست عظمت آصف بر خیا را برساند و بنمایاند وصی خود را معرفی کرده باشد آصف خلیفه و وصی سلیمان بود و هر چه علم و دانش داشت از

مکتب نبوت گرفته بود و این سنت پیامبران بوده جانشینهای خود را به علم و افضلیت معرفی کرده اند. (۱)
 ۲- س: در آیه شریفه و رفع ابویه علی العرش و خرواله سجدا مربوط به یعقوب و سجده کردن او با فرزندانش برای یوسف است. چرا پیغمبری مانند یعقوب به یوسف سجده کردند در حالی که سجده و خضوع مخصوص پروردگار است پاسخ: سجده او برای خدا بود پس از سالیان دراز و خبر مرگ یوسف چشمش بدیدار او روشن شد این سجده همانند سجده ملائکه برای آدم است که بر آدم سجده نکردند بلکه بمنظور اطاعت و شکرگزاری در برابر بزرگترین خلقت حق سجده نمودند بدین جهت شیطان رانده شد که اطاعت نکرد.

۳- در آیه شریفه (و ان كنت فی شك مما انزلنا الیک فاسئل الذین یقرؤن الکتاب) در آیه آیا مخاطب پیغمبر است و آیا او در منزلات آسمانی شک داشت و اگر دیگری است نامش چیست؟ و از کی باید سؤال کند؟ پاسخ: این آیه خطاب به پیامبر است و آن حضرت هم در هیچ آیه و وحی شک و تردید نداشته است ولی برخی گفتند چرا از فرشتگان و پریان بر ما مبعوث نشد خطاب به پیامبر و برای آنهاست که چنین می گفتند با پرسش و آگاه بر کتب گذشته آسمانی این شک و تردید از دل سائلی برطرف می شود.

۴- در آیه شریفه و لو ان ما فی الارض من شجرة اقلام و البحر یمده من بعد سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله. آن هفت دریا که اگر آب آنها برای شرح بیان کلمات خدا بکار برند خشک می شود در حالی که هنوز کلمات و آثار او بیان نشده کدام است؟ پاسخ: پس از ذکر و معرفی دریای هفت گانه امام فرمود: مراد از کلمات الله ما ائمه جانشینان پیامبر خدا هستیم که فضایل ما تمام نمی شود.

۵- در آیه شریفه (و فیها ما تشهیه الانفس و تلذ الاعین) اگر در بهشت هر چه خوردنی و هر دیدنی برای لذت است چرا در آنجا خداوند آدم را از شجره گندم نهی و بجرم آن معاقب و برون نمود؟ پاسخ: چون آفریننده با آدم پیمان بست که پیرامون حسد نگردد و نزدیک شجره گندم نرود حوا و سوسه کرد آنها هم تحت تأثیر قرار گرفت بجرم عدم اطاعت برون شد و منظور از لذت نفس فقط التذاذ خوردن و خوابیدن و دفع کردن مانند دنیا نیست بلکه لذت معنوی و روحانی است.

۶- در آیه شریفه (او یزوجهم ذکرانا و اناتا) تزویج مرد در این آیه شریفه جایز دانسته شده و اگر چنین است چرا قوم لوط را به سبب این عمل زشت مورد سرزنش و عقاب سخت قرار داده؟ پاسخ: اول و آخر آیه را هم بخوانید چنین می فرماید: زمین و آسمان از آن پروردگار است بهر که بخواهد می بخشد و هر که را بخواهد خلق می کند و بهر که بخواهد دختر می دهد و یا اینکه پسر می دهد و یا پسر و دختر جفتش را می دهد.

۷- در آیه (و اشهدوا ذوی عدی منکم) چگونه شهادت یک زن پذیرفته می شود در حالی که از شرایط شهادت رجولیت بتعدد عدالت شمرده شده؟

پاسخ: فرمود یگانه زنی که شهادت او بتنهایی پذیرفته می گردد همانا شخصی قابله است که در امور

زنانگی شهادت او مورد قبول هست آنهم با شرط تراضی طرفین ولی در صورت عدم رضایت باید دو زن و عدم کفایت عده از زنان باید شهادت دهند.

۸- گفتار امیرالمؤمنین علی علیه السلام که فرمود خنثی اگر از مجرای رجولیت بول کند در بردن میراث بمردان ملحق می‌گردد و اگر از مجرای زنانه بول نمود در ارث به زنان ملحق می‌شود چون شهادت این مطلب از خودش مسموع نیست آیاتشخیص آن با مرد خواهد بود یا با زن اگر مرد باشد و بر آلت زنانه او نگاه کند یا زن باشد و بر آلت مردانه او نظر کند عمل حرام انجام داده با این حال راه تشخیص چیست؟

پاسخ: فرمود باید چند نفر از عدول امت در آینه‌ای که مقابل او گذاشته شد نظر افکند و مجرای بول او را تشخیص دهند تا مرد و زن بودن معین شود.

۹- پرسش از گوسفند موطوئه و مشتبه

پاسخ: اگر شناخت شود او را ذبح کنند و در آتش بیندازند و اگر راهی برای تشخیص پیدا نکردند میتوانند با قید قرعه گوسفند مشتبه را از گله خارج نمایند آنگاه ذبح نموده در آتش بسوزانند تا دیگر گوسفندان از آسیب مصون مانند.

۱۰- از علیت آشکار خواندن قرائت در فریضه صبح با اینکه جزء صلوٰة یومیه بوده و چرا نماز ظهرین آهسته خواندن آن راجح است

پاسخ: رسول خدا نماز صبح را چنان می‌خواند که هنوز تاریک بوده و حکم شد که بلند بخواند و نماز ظهر را که همه می‌توانند آهسته قرائت فرمایند.

۱۱- چرا امیرالمؤمنین علی علیه السلام قاتل زبیر را به آتش بشارت داد و چرا در جنگ جمل همان وقت او را نکشت با آنکه خلیفه وقت و امام مقتدر بود.

پاسخ: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر داده بود که او در نهر روان خروج خواهد کرد و کشته خواهد شد یقین داشته قول پیغمبر دروغ نیست.

۱۲- امام در جنگ صفین فرمان داد شامیان را در هر حال باشند سالم یا مجروح پیاده یا سواره مسلح یا بدون سلاح هر که را هر کجا یافتند از دم تیغ بگذرانند در صورتی که در جنگ جمل چنین فرمان نداد بلکه فرمود فقط جنگجویان را دنبال کنند این تفاوت حکم برای چیست؟

پاسخ: در صفین فراریهای مسلح و غیر مسلح را می‌کشت در جمل نمی‌کشت بخاطر که رهبر و پشتیبانی نداشتند که دوباره بازگردند ولی در صفین مردم به یک نیروی ایستاده و آماده برمی‌گشت اسلحه و شمشیر و نیزه به اختیارشان گذاشته می‌شد دوباره به جنگ برمی‌گرداند.

۱۳- مردی که بلواط اقرار نماید آیا حدی بر او هست یا خیر؟

پاسخ: اگر اقرار او بلواط بابینه و شاهد تأیید نشود امام می‌تواند او را مجازات نکند بدلیل هذا عطا و

نافامنن او امسک بغیر حساب. (۱) یحیی نامه را خواند به متوکل گفت طوری جواب داد که نقطه ضعفی برای انتقاد و عیب گیری نگذاشت ما دیگر دوست نداریم از او چیزی بپرسیم زیرا او در جواب در نمی ماند.

زینب کذابه ادعا کرد من دختر فاطمه علیها السلام هستم امام فرمود اگر راست می گوید نزد

شیران برود او را نمی خورد!

از عبدالرحمن اصفهانی پرسیدند چطوری شیعه شدی گفت: بجهت معجزه که از این حضرت علی النقی علیه السلام دیدم من مردی فقیر و درمانده بودم اما اهل زبان و جرئت مردم با چند نفر دیگر مرا به نزد متوکل برای رفع ظلم فرستاد روز بدر خانه او بودیم که دستور احضار علی بن محمد علیهما السلام از سوی خلیفه صادر شد من از کسی پرسیدم قصه چیست چرا مردم بحال آن مرد نگران هستند گفت او مردی است از علویین که رافضه او را امام می دانند به جهت بعضی از گزارشات که به خلیفه دادند شاید او را بقتل برساند من توقف کردم که پایان این امر چه می شود ناگهان اسب سوار پیدا شد مردم به چپ و راست او صف کشیدند احترام می کردند او (در نهایت وقار) از میان مردمی می گذشت نگاهش به یال اسب خود بود بجای دیگر نگاه نمی کرد شخصیت بزرگوار او بر من اثر کرد گفتم خدایا او را از شر متوکل حفظ کن همینگونه دعای کردم که محاذی من شد روی به من کرد و فرمود خدا دعایت را مستجاب کند و عمرت را طولانی و اموالت را زیاد فرماید باشنیدن آن بیحال افتادم رفقایم مرا برداشتند گفتند چرا اینطور شدی و میلرزی حالم را بکسی نگفتم و خوب شدم چون به اصفهان برگشتم خداوند اموال فراوان عطا کرد تنها اموال خانگی من به هزار هزار درهم میرسد بدون دارایی که در برون دارم و ده اولاد هم برایم داده است عمرم نیز از هفتاد گذشت و من قائلم به امامت کسی که از دلم خبر داده و دعایش درباره من مستجاب شده (و حجة برایم تمام است) (۲)

گویند: در زمان متوکل زنی ادعا کرد که من زینب دختر فاطمه زهرا علیها السلام هستم (عده ای هم باور کردند) متوکل گفت از آن وقت تا بحال سالها گذشت تو جوانی گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله دست بر سر من کشیده به برکت دعای آنجناب در هرچهل سال جوانی من عود میکند متوکل مشایخ بنی هاشم را خاست همه تکذیب کردند آن زن اصرار داشت من از مردم پنهان بودم کسی از حال من آگاه نبود تا الحال که ظاهر شدم متوکل می خواست با دلیل ادعای او را باطل کند چاره ندید جز اینکه امام را بخواهد امام فرمود: دلیل بر بطلان قول او آنکه گوشت فرزندان فاطمه علیها السلام بر درندگان حرام است اگر راست می گوید: بنزد شیران برود او را نمی خورند متوکل گفت: در این باره چه می گویی؟ آن زن گفت: می خواهد به این طریق مرا بکشد بروایتی که محدث قمی نقل کرده جماعت از اولاد فاطمه حضور داشتند از آنها تقاضا شد صورتهای همه تغییر یافت برخی گفتند چرا خودش نمی رود متوکل رو به امام کرد حضرت فرمود شما میل داشته باشید من به نزد سباع می روم متوکل غنیمت دانست دستور داد نردبانی نهادند امام میان شیران داخل شد آن حیوانات درنده خضوع و خرسندی

۱- مجموعه زندگانی چهارده معصوم، ص ۱۲۰۸، مؤلف عماد زاده و نهضت علویان امام هادی علیه السلام، ص ۱۳۸

۲- منتهی الامال، ج ۲، زندگی امام علی النقی علیه السلام، ص ۲۲۰

عجیبی از خود نشان دادند سر به زمین می نهادند امام دست بر سرشان می کشید و اشاره کرد کنار روند همه کنار رفتند کاملاً اطاعت می نمودند وزیر خلیفه گفت: مصلحت نیست بیشتر از این مردم مشاهده کند آنان که گاهی نیست به این مطلب آگاه گردند حضرت را برون خاستند شیرها بدورش جمع شدند خود را بجان حضرت مالیدند به اشاره امام برگشتند امام بالا آمد فرمود هر که گمان می کند اولاد فاطمه علیها السلام است برود اینجا آن زن گفت من دختر فلان هستم به دروغ و گمراهی خود اقرار کرد متوکل خواست نزد شیران بیندازد و مادرش نگذاشت. (۱)

معجزه‌ی دیگری از امام علیه السلام

این خادم از کجا اسم مرا دانسته در حالی که من این شهر را ندیده‌ام

ابن ابی منصور می گوید: یوسف بن یعقوب نصرانی در دیار ربیعہ کاتب بود به خانه ما آمد چون دوستی پدرم بود گفت مرا متوکل خواسته من سلامتی خود را از خدا خریدم بصد اشرف (نذری) که به علی لهادی بدهم پدرم گفت موفق هستی در این قصد (نذر) که کرده‌ای او با ترس و تشویش رفت بعد از چند روز خوشحال آمد گفت: سامره را نابلد بودم متحیر بودم که چطور این پول را به آنجناب بدهم و بخواهم برای من دعا کند چون آن حضرت زیر نظر دولت بود من هم مردی نصرانی بودم اگر از کسی منزل او را سؤال کنم خبر زودتر به گوش متوکل می رسد باعث جرم و خطر بیشتر می گردد پس در دلم افتاد سوار مرکب شوم درون شهر بگردم بدون سؤال از کسی شاید یک راه بیابم سوار مرکب شدم آن حیوان به میل خود راه می رفت تا رسید به در خانه استاد هر چه کوشش کردم حرکت نکرد به غلام خود گفتم بپرس این خانه کیست؟ گفتند از ابن الرضا علیه السلام است گفتم: الله اکبر بخدا قسم این دلیل است کافی ناگاه غلام سیاه برون آمد گفت یوسف پسر یعقوب توی گفتم بلی فرمود بیا پیاده شو مرا در دهلیز نشاند، داخل خانه رفت گفتم این هم دلیل دیگر این خادم از کجا اسم مرا دانست در حال که من این شهر را ندیده‌ام احدی مرا در اینجا نمی شناسد پس خادم بیرون آمد و گفت: صد اشرفی که در کیسه گذاشته‌ای بیار من آن پول را دادم و گفتم این دلیل سوم آنگاه به من اجازه داد داخل شوم بر آن جناب فرمود ای یوسف وقتی آن نرسیده که هدایت شوی گفتم ای مولای من براستی ظاهر شده برای من از دلیل و برهان بقدر کافی فرمود هیئات تو اسلام نخواهی آورد و لکن پسر تو فلان اسلام می آورد و او از شیعه ما است، فرمود بعضی گمان کردند که ولایت و دوستی ما به امثال شما نفع ندارد و دروغ گفتند بخدا قسم آن نفع میبخشد امثال تو را برو بسوی آن مقصدی که آمدی خواهی دیدی آنچه را که دوست می داری گفت رفتم به سوی متوکل به آنچه می خواستم رسیدم (بجز خوبی ندیدم) و برگشتم راوی گفتم: پسرش را بعد از فوت پدرش دیدم شیعه خوبی بود گفت من بشارت مولای خود می باشم ولی پدرم در حال نصرانیت مرد. (۲)

۱۱- حسن بن علی علیه السلام

در روز ۸ ربیع الثانی سال ۲۳۲ هجری از مادری بنام حدیث به دنیا آمد اشهر القابش زکی و عسکری و کنیه اش ابومحمد است دوره اول عمرش ۱۳ سال را در مدینه و ده سال و دوره دوم قبل از امامت و شش سال مدت امامت را در عراق و سامرا گذرانید عمر شریفش ۲۹ سال سفر از مدینه بشام وری و قم کرده و قرآن خط امام علی علیه السلام را در این سفر حمایل کرده بود چون بلواسان نزول اجلال فرمود اعلامیه‌ای صادر کرد که باید تمام مسلمین جهان مساجد بسیاری بسازند بقدر این فرمان آنجناب اثر بخشید که در یکروز ۷۰ مسجد بنا کردند.^(۱) مسافرت حضرت عسکری به ایران و عراق مردمرا متوجه خاندان علی و سیادت بنی فاطمی کرد عبیدالله بن خاقان مکارم اخلاقی او را میستاید و میگوید اگر خلافت از خاندان عباسی خارج می شد هیچ کس جز حسن عسکری علیه السلام لایق و شایسته آن مقام و منصب نبوده او برازنده زعامت و امامت بوده او در علم متفرد و در تفسیر قرآن متخصص و اهمیتی به سزا در این فن داشت تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام اگر چه ناقص مانده ولی از مهمترین تفاسیر قرآن است.

او ملجاء و پناه شیعیان سازمانی در ایران و عراق و حجاز و مصر و اسپانیا داشته که هسته مرکزی آنها در سامرا و چرخ آن بر محور وجود امام یازدهم می چرخید مردم مسلمان که از هشتصد میلیون می گذشت از اطراف عالم برای اخذ مسائل دینی خود کتبا و شفاهایا بوسیله نمایندگان به حضرت عسکری علیه السلام مراجعه می کردند آن حضرت زاهدترین و عابدترین مردم زمان خود بود مانند اجداد کبارش بعبادت خدا می پرداخت روزها در حال روزه و شبها در حال نماز می گذرانید او کم می گفت و بسیار می شنید گوش بحوائج مردم میداد و بسیار به آنها می بخشید حلم و بردباری گذشت بی مانندی داشت هنگام غلامانش مرتکب خلاقی و گناه می شدند بزودی می گذشت و به آنها عفو و احسان فراوان می کرد با آنهامه اذیت و آزار که معتمد عباسی به آنجناب کرد خواست که دعایی در حق او بفرماید امام دریغ نکرد او در نظر اعیان و اشراف و رجال دولت عباسی و همه جا محترم و گرامی بود او دارای علم و زهد پارسایی، بزرگ منشی، سخاوت، سطوت و سیادت و هیبت و عظمت خاصی بوده است.^(۲)

سفارشات امام هادی علیه السلام درباره امامت آنجناب

پسر جانم خدا را شکر تازه کن که درباره تو امر خود را تازه کرد

یحیی عنبری می گوید: حضرت هادی علیه السلام چهار ماه پیش از مرگ خود به فرزندش حسن علیه السلام وصیت کرد و مرا با جمع از دوستان بر آن وصیت گواه گرفت.^(۳)

نوفلی می گوید: من در خدمت امام هادی علیه السلام در صحن خانه اش بودم که فرزندش محمد آمد من با

۱- مجموعه چهارده معصوم و انوار البهیة، ص ۳۳۲

۲- همان مدرک

۳- ارشاد مفید، باب ۳۲، ص ۳۰۲ و فصول المهمه، ۲۸۴

آن حضرت عرض کردم قربانت گردم امام پس از شما این است فرمود: نه امام و صاحب شما پس از من حسن خواهد بود. (۱)

علی بن حفص می گوید: موقعی که فرزند حضرت هادی از دنیا رفت من حاضر بودم که به حسن علیه السلام فرمود: پسر جانم خدا را شکری تازه کن که درباره تو امر خود را تازه کرد (یعنی اگر احتمال امامت درباره محمد می رفت از میان رفت)

سعد بن عبدالله از گروهی از بنی هاشم روایت کرده که گفتند: در روزی وفات محمد بن علی مادر خانه امام هادی بودیم و برای آن جناب در صحن خانه فرش گسترده بوده و مردم دور او نشسته بودند از اعیان و اشراف قریش و بزرگان در حدود صد و پنجاه نفر بودند غیر از دیگران ناگاه نظرش به حسن بن علی علیه السلام (فرزندش) افتاد که باگریبان چاک زده آمده و در دست راست آن جناب ایستاده و ما او را نمی شناختیم پس از ساعتی به او فرمود پسر جان برای خدا شکری تازه کن که خدا درباره تو دستور تازه کرد حسن علیه السلام گریست و گفت انا لله و انا الیه راجعون ما پرسیدیم این جوان کیست؟ گفتند: حسن بن علی فرزند اوست و در آنروز ما او را شناختیم و دانستیم که این بیان امام اشاره به امامت او بوده و او را جانشین خود قرار داده. (۲)

ابوبکر فهفکی می گوید: امام هادی به من نوشت ابو محمد فرزندم سالمترین افراد آل محمد صلی الله علیه و آله، حاجتش از همه محکمتر و بزرگترین فرزندان من بوده و او است جانشین من و رشته امامت و احکام ما نزد اوست و تو آنچه از من می پرسیدی از او بپرس که هر چه بدان نیازمند باشی نزد اوست. (۳)

داناترین طبیب نصاری بدست امام مسلمان شد

فطرس (به طریق خ رل) مردی تحصیل کرده در علم طب صد و چند ساله بود گفت من شاگرد بختیشوع، طبیب متوکل بودم روزی امام عسکری علیه السلام برای او پیام فرستاد که یکی را برای فصد (رگ زدن) به نزد او فرستد استاد مرا انتخاب کرد گفت: متوجه باش که او داناترین افراد امروز است مبادا درباره دستورات که می دهد تخلف کنی من به منزل آن جناب رفتم مرا در اطاق نشانند فرمود همین جا باش تا ترا بطلبیم آن ساعت به نظر من بهترین ساعت بود برای فصد اما وقتی مرا خواست که نیکو نبود طشت بزرگ حاضر نمود من رگ اکمل او را فصد کردم و پیوسته خون آمد تا پر شد فرمود خون را قطع کن من قطع کردم روی رگ را بست دستش را شست مرا به اطاق برگردانید غذای گرم و سرد آورد هنگام عصر باز مرا خواست فرمود سر رگ را باز کن من رگ را گشودم خون آمد طشت پر شد من رگ را بستم مرا به اتاق بازگردانید شب همانجا ماندم صبح باز مرا خواست فرمود سر رگ را بگشامن گشودم خون مانند شیر سفید از دستش آمد تا طشت را پر کرد فرمود خون را قطع کن من قطع کردم او دست خود را بست یک جامه دان با پنجاه دینار به من داد و گفت

- ارشاد مفید، باب ۳۲، ص ۳۰۲ و فصول المهمه، ۲۸۴

- ارشاد مفید، ص ۳۰۴

- ارشاد مفید، ص ۳۰۴

یکروز مرا معذور دار گفتم اگر امری داری خدمت حاضرم فرمود خوش رفتاری کنی با آنکس که از دیر عاقول با تو صحبت می کند من به نزد بختیشوع رفتم همه را نقل کردم گفت تمام حکما اجماع کرده اند که حداکثر خونی که در بدن است هفت من می باشد و آنچه تو گفتی اگر از چشمه آبی بیرون آید شگفت آور است و عجیب تر از آن اینکه خونی مانند شیر آمده در فکر فرو رفت و سه شبانه روز کتابها را مطالعه کرد چیزی نشانی از داستان نیافت. گفت امروز در میان نصاری در علم طب از راهبی که در دیر عاقول است داناتر نیست داستانا را به او نوشت من نامه را به آن راهب بردم و خواند گفت تو آن شخص را فصد کردی؟ گفتم آری گفت خوشا به حال آن مادر که تو را زائیده همان ساعت با من سوار شد گفت اول باید به خانه آن مرد برویم پیش از صبح به در منزل آن جناب رسیدیم در باز شد یک غلام سیاه برون آمد گفت: صاحب دیر عاقول کیست؟ راهب گفت منم دست او را گرفت بدرون برد به من گفت ایندو استر را نگهداری کن من همانجا ماندم تا صبح روز بالا آمد راهب برون آمد در حالی که لباس رهبانیت را دور افکند و لباس سفید در بر نموده و اسلام آورده بود گفت اکنون مرا به خانه استادت ببر بخانه بختیشوع رفتیم تا چشمش به راهب افتاد گفت چه چیز تو را از دینت برون برد؟ راهب گفت: مسیح را یافتم و بدست او اسلام پذیرفتم بختیشوع گفت مسیح را یافتی یا مثل و مانند او را برستی هیچ کس در عالم جز مسیح چنین فصدی نکرده و این مرد نظیر و همانند او است در آیات و براهین به نزد امام برگشت ملازم خدمت آنجناب بود تا از دنیا رفت. (۱)

مگر برهان بر امامت روشن تر از این است؟ راست می گویی

اما چه کنیم مذهب خانواده ما همین است

محمد بن علی می گوید: ما تنگدست شدیم، پدرم گفت بیا به نزد ابو محمد عسکری علیه السلام که بسیار معروف بچود و بخشش است برویم در بین راه گفت من که او را نمی شناسم ولی در سخاوت مشهور است. اگر (خدا مهربان شود) یک پنجم صد درهم به ما بدهد یک دویست درهم برای لباس و دویست درهم برای خوراک یا دین (ضرورت داریم) و صد درهمش برای خرجی من بدلم گفتم کاش یک سیصد درهم به من بدهد صد درهمش را یک الاغ بخرم و صد درهم برای خرجی و صد درهم را پوشاک بگیرم بکوهستان بروم همینکه بدر منزل او رسیدم غلام او بیرون آمد گفت علی ابن ابراهیم و پسرش وارد شوند داخل شدیم و سلام کردیم فرمود ای علی چرا اینقدر دیر نزد ما نیامدی؟ گفت خجالت می کشیدم با این وضع نزد شما بیایم هنگام رخصت غلام او کیسه آورد بپدرم گفت این پانصد درهم است دویست درهم برای پوشاک و دویست درهم برای آرد و خوراک یا دین و صد درهم برای خرجی و آنگاه به من نیز کیسه داد فرمود سیصد درهم است صد درهم آنرا الاغ و صد درهم را لباس و صد درهم خرجی ولی به سوی کوهستان مرو، بسوراء برو او نیز بسوراء رفت در آنجا زن به همسری او در آمد و امروز دو هزار دینار عایدی دارد با وجود اینحال معتقد به مذهب واقعی است راوی می گوید باو گفتم وای بحال تو آیا برهانی بر امامت روشن تر از این است؟ گفت راست

می‌گویی اما چه کنم مذهب خانواده ما همین است. (۱)

از ابی‌علی مطهری روایت کند که از شهر قادسیه نامه به آن حضرت نوشت و خبر داد که مردم (از ترس تشنگی) از حج منصرف شده (و بازگشته‌اند) و او نیز از تشنگی می‌ترسد برود؟ امام به او نوشت بروید که انشاء الله ترسی بر شما نیست پس از رسیدن نامه آن حضرت (ابوعلی) و آنان که در قادسیه مانده بودند مکه رفتند بدون اینکه دچار تشنگی شوند به سلامت برگشتند. (۲)

محمد علوی می‌گوید: امام حسن عسکری علیه السلام را نزد علی بن اوتاش که از سخت‌ترین دشمنان آل محمد صلی الله علیه و آله بود زندانی کردند او مرد بسیار خشن با تعصب بود رفتار بد بفرزندان ابوطالب داشت و به او دستور دادند هر چه می‌توانی نسبت به او سخت‌گیری و آزار کن. گوید بیش از یک روز نگذشت که آنمرد در برابر امام گونه بر خاک گذارد چنان متواضع و فروتن شد، هیبت و بزرگواری آن جناب به او تأثیر گذاشت به احترام آن حضرت پیوست سر بزیز انداخت و به صورت امام نگاه نمی‌کرد هنگام خروج امام از زندان آن مرد از شیعیان خوش عقیده و ستایش‌گر آن حضرت شده بود. (۳)

دیدند میان درندگان نماز می‌خواند شیران درنده بدورش حلقه زده نگاه می‌کنند

اسماعیل بن محمد می‌گوید: روزی سری راه امام عسکری نشستیم از فقر و تنگدستی به او شکایت کردم و سوگند خوردم که یک درهم خرج همین روز خود را ندارم فرمود چرا سوگند دروغ می‌خوری با اینکه دویست اشرفی را در زمین دفن کرده‌ای و اینکه می‌گویم نه برای آن است که چیزی بتو ندهم ای غلام آنچه با خود داری به او بده غلامش صد دینار به من داد امام فرمود تو از آن دینارهای دفن شده در وقتی که سخت نیازمند باشی محروم خواهی شد، همانطور شد پس از مدتی گرفتاری پیدا کردم دارایی من تمام شد در شدت تنگدستی مبتلا شدم گفتم این روز سخت و بیچارگی پول را باید برون بیاورم خاکها را پس کردم چیزی نیافتم آخر معلوم شد پسر من جای آنرا دیده بوده همه را برداشته و گریخته من از همه محروم ماندم. (۴)

احمد می‌گوید: مهدی عباسی دست بکشتار موالیان ترک و وابستگان خود زد من نامه به امام نوشتم که سپاس خدای را که او را از ما به خود سرگرم کرد من شنیده بودم که شما را تهدید کرده و گفته است من ایشان را از روی زمین برمی‌دارم حضرت عسکری علیه السلام به من نوشت این گفتار عمرش را کوتاه کرد پس از پنج روز وی به خواری و ذلت کشته خواهد شد و همانطور شد که امام فرمود. (۵)

جمعی از اصحاب روایت کردند که امام را وقتی به تحریر (خادم مخصوص خلیفه عباسی) سپردند او بسیار سخت می‌گرفت امام را اذیت می‌کرد زنش به او گفت از خدا بترس تو متوجه نیستی چه کسی در خانه تو

۱- ارشاد مفید، ج ۲، باب ۳۳، ص ۲۱۳

۲- همان، ص ۳۱۵

۳- همان، ص ۳۱۶

۴- ارشاد مفید، ج ۲، ص ۳۱۸ و مثنی الامال

هست مقداری از اعمال نیک و عبادت‌های آن جناب را یاد آور شد و گفت من درباره تو از اینگونه رفتار (که با این بنده صالح خدا می‌کنی) بیمناکم نحریر گفت بخدا او را پیش درندگان خواهم انداخت پس به خلیفه مطرح کرد خلیفه هم (با نهایت خوشحالی) اجازه داد و تردید نداشتند که او را خواهند خورد پس از لحظات که نگاه کردند دیدند آنجناب در میان درندگان ایستاده نماز می‌خواند شیران درنده به اطراف آن جناب حلقه زده نگاه می‌کنند. (۱)

به نقل محمد بن اسماعیل در موقع که امام محبوس بود از سوی خلفا به صالح بن وصیف امر و تأکید شد که بر او سخت‌گیری کند هیچگونه وسعت و گشایش بر او مده صالح گفت چه کنم با او؟ من دو مرد از شقی‌ترین افراد که دسترسی داشتم بر او گماشتم و در اثر همنشینی با او کارشان از عبادت و نماز و روزه بالا گرفت پس هر دو را خواستند و گفتند وای بر شما درباره این مرد چه انجام می‌دهید گفتند چه بگوییم درباره او که روزها روزه دارد و شبها تا به صبح سری پا ایستاده به نماز و راز و نیاز به پروردگار و هیچ کار جز عبادت خدا ندارد چون بماند نگاه می‌کند از بزرگواری و هیبت او بترس و لرزه می‌افتیم... (۲)

کتابی که در تناقض قرآن نوشته بود همه را آتش زد

خلیفه مستعین استری چموش و سرکش داشت که کسی جرئت نداشت که او را لگام کند یا زین بر پشت او گذارد قدرت سوار او برایش میسر نبود روزی خلیفه از امام تقاضا نمود که این استر را دهنه بر دهانش کنید مقصودش این بود که یا استر رام شود یا چموشی می‌کند آن حضرت را بکشد امام برخاست و دست مبارک خود را بر کفل استر گذاشت آن حیوان عرق کرد به نحوی که عرق از او جاری شد و در نهایت آرامی و تذلل شد پس حضرت او را لجام و زین کرد و سوار شد قدر راه برد خلیفه حیران و شگفت زده شد آن استر را به آن جناب بخشید. (۳)

نمونه‌های دیگر از معجزات امام علیه السلام

محدث قمی روایت کرده که اسحق کندی فیلسوف عراقی زحمت فراوان کشید در تألیف کتابی در تناقض قرآن امام به یکی از شاگردانش فرمود یک مرد رشید در میان شما نیست که او را از این کار منصرف نماید وی گفت نه خیر ما این جرئت را نداریم حضرت فرمود اگر من چیزی بتو القا کنم به او میرسانی عرض کرد بلی فرمود برو با او خود را نزدیک کن هر چه می‌توانی از خود همدردی نشان ده پس از حصول اعتماد بگو مسئله به نظرم رسید اگر متکلم بقران بگوید آیا جایز است که حق تعالی غیر از این معنی که شما گمان کرده‌اید و آنرا معنی آن گرفته‌ای اراده فرموده باشد او در جواب خواهد گفت جایز است زیرا او مردی است می‌فهمد آنگاه به او بگو شاید خداوند اراده فرموده باشد در قرآن غیر آن معنی که تو برای آن نموده‌ای و آنرا

۱- همان، ص ۳۲۸

۲- همان، ص

۳- منتهی الامال، ج ۲ ص ۴۵۲

مراد حق تعالی گرفته‌ای فتکون واضع‌الغیر معانیه پس آن شاگرد رفته با او به همان شیوه که امام دستور داده بود بعد از مدتی مطرح کرد، کندی گفت باز بگو او سؤالش را اعاده کرد فکری کرد و دریافت که بر حسب لغت و نظر جایز و محتمل است معنی دیگر برای این کلام آنگاه قسم داد شاگردش را که تو اهل این مطلب نیستی راست بگو که به تو یاد داده‌ام گفت امام عسکری علیه السلام به من دستور داد. کندی گفت: اکنون براستی گفتی اینگونه مطالب بروی نمیاید مگر از این بیت پس آتش خواست آنچه در این باره تألیف کرده بود همه را سوزاند. (۱)

ابو سهلی بلخی می‌گوید: مردی خدمت امام عسکری نوشت و در خواست نمود که دعا فرماید بر والدین او مادرش غلات بود پدرش مؤمن بود توقیع شریف آمد رحم الله والدک و دیگری نوشت و در خواست کرد دعای برای والدینش و مادرش مؤمنه بود پدرش ثنوی یعنی قائل به توحید نبود توقیع نوشت رحم الله والدتک. (۲)

امام را از زندان بیرون آوردند گفتند به فریاد امت جد خود برس که همه به شک افتادند

ابوهاشم می‌گوید: من با جمعی از شیعیان در زندان بودم امام عسکری علیه السلام را با برادرش جعفر آوردند مردی عجمی با ما بود که ادعای شیعه بودن می‌کرد امام فرمود از او بر حذر باشید او شیعه نیست بلکه بر نامه دارد که سخنان شما را می‌نویسد برای سلطان (یعنی جاسوس است) بعضی از نوشته‌هایش را بین همین لباسهایش ببینید گفت دیدم که بعضی حرفهای ما را نوشته بود باز گفت امام روزه مستحب می‌گرفت من هم با حضرت روزه می‌گرفتم در وقت افطار از طعامیکه غلام آن جناب برایش می‌آورد با او می‌خوریم یک روز از روزها ضعف و گرسنگی بر من غلبه کرد در خلوت چند لقمه نان خشک افطار کردم بخدا قسم کسی آگاه نبود هنگام نزد حضرت آمدم به غلام خود فرمود: برای ابوهاشم طعام بیار که روزه دار نیست من تبسم کردم فرمود: چرا می‌خندی هر گاه خواست قوت پیدا کنی گوشت بخور نان خشک قوت ندارد من غذا خوردم فرمود سه روز افطار کن کمتر از آن نیروی بدن تو قوی نمی‌شود و باز ابوهاشم می‌گوید: روز از تنگی زندان و سنگینی زنجیرها به حضرت شکایت کردم در جواب من نوشت نماز ظهر این روز را در خانه خود انشاء الله خواهی خواند همانطوری که گفته بود وقت ظهر آزاد شدم از زندان نماز ظهر را بخانه خواندم. (۳)

بیشتر اوقات محبوس و ممنوع از معاشرت بوده و مشغول به عبادت به نقل مسعودی امام علی النقی علیه السلام از بسیار شیعیان خود را پنهان می‌کرد فقط عده‌ای از خواص را در حضور می‌پذیرفت چون نوبت به امام حسن عسکری علیه السلام رسید با خواص و غیر خواص از پس پرده صحبت می‌کرد مگر در اوقات که سوار می‌شد برای رفتن به نزد خلیفه یا زمامداران و این کار از آن جناب و پدر بزرگوارش پیش از او مقدمه بود برای غیبت امام زمان علیه السلام که شیعه با این مألوف شوند و از غیبت وحشت نداشته باشند و عادت کنند در احتجاج و

۱- همان، ص ۴۵۶

۲- همان، ص ۴۵۶

اختفا (۱)

در فصول المهمه می نویسد: موقعی که امام در زندان بود قحطی شدید در سامرا پیش آمد معتمد مردم را امر کرد به طلب استسقی رفتند سه روز رفتند و دعا کردند باران نیامد روز چهارم جاثلیق با نصاری رفتند در میان ایشان راهب بود هر زمان دست به سوی آسمان بالا می برد باران می آمد روز بعد باز رفتن باران فراوان آمد مردم به حیرت و شک افتادند بعضی بدین نصرانیت تمایل پیدا کردند خلیفه سخت پریشان شد دستور داد حسن بن علی را از زندان بیرون کنید و به نزد من آرید امام را پیش معتمد بردند گفت امت محمد ﷺ را به شک و تردید انداختند دارند به سوی نصرانیت می روند بفریادشان برس امام فرمود دستور بده باز فردا بروند گفت باران زیاد باریده باز کجا بروند امام فرمود برای که این شبهه رفع شود مردم از گمراهی نجات یابد خلیفه امر کرد مانند روزهای گذشته به طلب باران بروند مردم نصاری با راهبان و امام با خلق کثیر برون شدند دست به دعا برداشتند همانند هر روز تا آن راهب دستها را بالا برد ابرها شروع بباریدن نمود امام امر کرد دست آن راهب را نگاه دارید دیدند استخوان آدمی است آنرا گرفتند فرمود اکنون دعا کن دیدند ابرها پراکنده و آفتاب در آمده همگی حیران ماندند خلیفه گفت این چه سراسر است یا ابو محمد فرمود از برکت این عظم پیامبر است هر گاه استخوان پیامبر را به دست بلند می کنند باران می آید امتحان کنید همان گونه شد که اماء فرموده بود حق برای همه آشکار شد خلیفه خوشحال شد برای خوشحالی امام همه زندانیها را آزاد و امام را احترام و اکرام کرد. (۲)

ابن صباغ می گوید: امام حسن عسکری علیه السلام در سن ۲۸ سالگی در سال ۲۶۰ از دنیا رفت. فرزندش امام منتظر را بجای گذارد و ولادت آنجناب در پنهان انجام شد در کمال خفاء نشو و نما کرد زیرا روزگار سختی بود و خلیفه وقت سخت در جستجوی آن خجسته فرزند بود و تلاش بدون وقفه داشت برای اطلاع از وضع آن حضرت چون در مذهب شیعه آمدن آن بزرگوار شایع گشته بود می دانستند که همگی چشم براه آمدن او هستند سرنگونی حکومت ظلم مرام اصلی آن امام و خلیفه الهی است.

جعفر برادر حضرت کوشش زیادی کرد که نزد شیعه خود را جانشین امام عسکری علیه السلام معرفی کند ولی هیچ یک از شیعیان نپذیرفتند و چنین عقیده در باره اش پیدا نشد بناچار پیش خلیفه زمان رفت که مقام برادرش را به او بدهند و در برابر مال زیادی برای اینکار بداد بهر وسیله برای تقرب به خلیفه متشبث شد ولی کوچکترین سودی از اینکارها نبرد جز اینکه گرفتاریهای بزرگی برای بازماندگان حضرت فراهم شد ترک آن حضرت را ضبط کرد و اسباب حبس کنیزکان و گرفتاری زنان و منسوبین آنجناب ایجاد نمود هر کسی از اصحاب آن حضرت نام از مهدی میبرد او را فحش و دشنام می دادند اسباب اذیت و آزارش را بواسطه حکام

۱- اثبات الوصیه مسعودی، و منتهی الامال، ج ۲، ص ۴۵۰

۲- نورالابصار، ص ۳۳۹ و فصول المهمه، ص ۲۸۷ و صواعق

ستمگر فراهم می‌ساخت. (۱)

ابن صباغ اضافه می‌کند بروایات بسیاری که از طریق شیعیان ذکر شده، حضرت ابو محمد و پدر وجدش و جمیع ائمه علیهم‌السلام پیش از ایشان همگی به شهادت از دنیا رفتند گواه بر این مطلب همان روایت است از حضرت صادق علیه‌السلام: قال مامنا الا مقتول او مسموم (۲) تا اینجا خلاصه‌ای از حالات، اوصاف امامان دوازده گانه اهل بیت و همچنین خلفای اموی و عباسی ذکر شد، پس از این مطالب دیگر جهت اثبات امامت ائمه بویژه حضرت مهدی (عج) افزوده می‌شود تا هیچگونه تردید درباره جانشین بودن ایشان بعد از پیامبر برای خواننده باقی نماند. والله یهدی من یشاء

سؤ استفاده از لقب مهدی

منصور میدید که مردم بسیاری بجز امام صادق علیه‌السلام مهد بودن (محمد بن عبدالله علوی را پذیرفته‌اند تصمیم گرفت که این پدیده را نیز پایمال کند فرزند خود را مهدی لقب داد تا چون بخلافت برسد تکرار این لقب ذهن مردم را کم از محمد بن عبدالله علوی دور گرداند روزی منصور یکی از غلامان خود را پای منبر محمد بن عبدالله فرستاد تا ببیند او چه میگوید پس از بازگشت تعریف کرد که محمد می‌گفت شما تردید ندارید که من مهدی هستم آری به راستی من خود مهدی هستم منصور از شنیدن این کلام گفت دروغ می‌گوید دشمن خدا چه مهدی او نیست بلکه فرزند من است. (۳) سپس برای متقاعد کردن مردم منصور به سراغ کسانی رفت که برایش حدیث بسازند و بر پیامبر این گفت دروغ را نسبت دهند که مهدی امت همان فرزند اوست. (۴)

مسلم بن قتیبه می‌گوید: منصور روزی مرا احضار کرد گفت محمد بن عبدالله به نام مهدی قیام کرده ولی به خدا سوگند که او مهدی نیست مطلبی که می‌خواهم به تو بگویم و تاکنون به کسی اظهار نکرده‌ام این است که فرزند من نیز که درباره‌اش روایت هم آمده مهدی نمی‌باشد من با این انتساب تنها تیمن جسته و آن را بفال نیک گرفتم مهدی خلیفه نیز خودش اقرار می‌کرد که این فقط پدرش بود که با آوردن روایاتی او را مهدی معرفی کرده بود. (۵) با توجه به آنچه گذشت.

بهترین راه برای رسیدن به حقیقت

اکنون ببینیم بهترین راه برای درک حقیقت کدام است؟ آیا شرایط سیاسی و فرهنگی و اجتماعی و

۱- فصول المهمه، ص ۲۹۰ و ارشاد مفید، ج ۲، ص ۳۲۰

۲- فصول المهمه، ص ۲۹

۳- مقاتل الطالبین، ص ۲۴۰

۴- صواعق المحرقة، ص ۹۸ و ۹۹، تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۲۵۹ و ۲۷۲، البداية و النهايه، ج ۶ و ضحی المهدیه فی الاسلام ص ۱۱۷ و مقاتل الطالبین، ص ۲۴۷ و ضحی الاسلام، ج ۳، ص ۲۴۰

۵- الوزراء و الكتاب، ص ۱۲۷، مقاتل الطالبین، زندگی سیاسی هشتمین امام، جعفر مرتضی‌زاده، ترجمه و تفسیر دکتر سید

اخلاقی مسلمانان آنروز کدامیک از این روشها را ایجاب می‌کرد؟ آیا مصلحت دین و دنیای عامه مردم در این بود که از جانب خداوند فردی مشخص گردد که مرجع فکری و علمی و سیاسی و اجتماعی مسلمانان شود و سرنوشت مردم را از جانب خدا به دست بگیرد و یا اینکه مصلحت درست در نقطه مقابل آن بوده و لیاقت و شایستگی مردم به حدی رسیده بود که می‌توانستند روی پای خود بایستند و زمامدار خود را بدست خود تعیین کنند، روشن‌تر بگوئیم آیا بقاء انقلاب و به ثمر رسیدن هسته و نهالی که به دست با کفایت پیامبر گرامی غرس گردید، در سایه کدام یک از دو روش علمی بود؟

آیا درک و شعور دینی مردم به پایه رسیده بود که بتواند بزرگترین میراث الهی دین را از گزند حوادث و از تحریف خائنان و بروز مکتبهای باطل و متضاد که هر کدام برای خود دلیل قرانی و حدیثی ادعا می‌کنند و... حفظ کند و از پیدایش اختلاف در اصول و فروع اسلام و ساختن حدیثهای دروغ جلوگیری کند، یا اینکه برای صیانت دین نگهبان و مراقبی لازم بود که اصول و فروع و عقاید آنرا از تحریف و تأویل حفاظت نماید؟

۲- آیا سیاست خارجی اسلام، ایجاب می‌کرد که پیامبر گرامی جانشین و نماینده خود را در میان مردم معین کند و یا ایجاب می‌کرد که سرنوشت مردم را به دست خود آنان بسپارد؟

آیا اطلاعات و آگاهی امت از کتاب و سنت و فروع و اصول و کلیه نیازمندیهای انسان تا روز رستاخیز به حدی رسیده بود که آنان را از وجود امام معصوم و عالم بهمه نیازمندیها بی‌نیاز سازد یا پس از درگذشت پیامبر اکرم نیاز شدیدی به چنین امام آگاه و معصوم داشتند؟

۴- آیا رشد فکری و قدرت دفاعی منطقی امت از حریم عقاید به پایه‌ای رسیده بود که از حریم اسلام دفاع کنند و به سوالات و مناقشات یهود و نصاری پاسخ بگویند؟

۵- آیا برداشت پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و یاران پاک او از مسئله امامت چگونه بود؟ آیا آنرا یک مقام انتصابی و الهی می‌دانستند و یا آنرا بسان دیگر مقامهای اجتماعی مربوط به خود مردم می‌دانستند؟

۶- آیا تکامل امت در سایه نصب امام معصوم است، یا انتخاب امام غیر معصوم؟ هر گاه تکامل امت در سایه نصب امام معصوم انجام بگیرد، چگونه ممکن است خداوند که خواهان تکامل انسان است همه نوع ابزار تکامل مادی را در اختیار او بگذارد، ولی او را از وسیله تکامل معنوی که همان نصب امام معصوم است محروم سازد؟

۷- وضع امامت در امتهای گذشته چگونه بوده است؟ آیا آنان نتیجه زحمات خود را به دست افراد کامل می‌سپردند؟ و تربیت دیگران را به او واگذار می‌کردند، یا در این باره سکوت می‌نمودند؟ به عبارت دیگر آیا جانشینان و اوصیاء پیامبران پیشین بوسیله پیامبران برای مردم معرفی می‌شدند، یا اینکه مردم آنان را انتخاب می‌کردند؟ اگر وضع در امتهای گذشته براساس نصب امام بوده است، تغییر و دگرگونی در امت اسلام نیاز به دلیل محکم و بیان رسا دارد که این امت را از سیره مستمره باز دارد و در غیر این صورت مردم باید بدنبال سیره ملتتهای گذشته بروند.

۸- آیا حکومت حقه الهیه بدون سرپرستی یک امام معصوم و آگاه از حدود و مقررات اسلام امکان پذیر است؟ کسی که می خواهد به عنوان خلیفه و جانشین پیامبر حکومت کند، بدون علم گسترده و عصمت می تواند حکومت پیامبر را ادامه دهد و حکومت وی بسان حکومتی پیامبر باشد و خلأیی که از فقدان وجود پیامبر به وجود آمده است پر کند؟ در اینجا است که مسئله امامت از نظر تجزیه و تحلیل ابعاد گوناگون پیدا کرده و در علوم مختلفی مانند تاریخ، سیاست، جامعه‌شناسی، تفسیر و حدیث ریشه پیدا می کند هر فردی مطابق رشته علمی خود می تواند در این مسئله قضاوت و داوری کند همانطور که ملاحظه می نماید داوری در این موضوعات هشت گانه نیاز به یک رشته اطلاعات تاریخی، سیاسی، جامعه‌شناسی، قرآنی و حدیثی دارد از این جهت کمتر فردی می تواند حق این نقاط را ادا کند. (۱)

سه طرح برای حل گره امامت و رهبری

شکی نیست که پیامبر گرامی رهبر و سرپرست جامعه اسلامی بوده و علاوه بر زعامت روحانی رهبری سیاسی و مدیریت جامعه اسلامی را نیز بر عهده داشت. موضع گیری او در برابر مسأله رهبری پس از خویش نمی تواند از سه صورت خارج باشد، طرح نخست: تصور کنیم که پیامبر گرامی درباره مسأله رهبری، کاملاً بی تفاوت بوده و موضع گیری منفی داشته است و مردم را بلا تکلیف سر در گم گذاریده و مسأله رهبری را به دست تقدیر و شرایطی که پیش بیاید (و با دادا هر چه شد) سپرده است. و یا به عبارت دیگر به ابتکار و صلاح دید مردم واگذار نموده است. (هیچگونه تصور اینکه پارتی بازی یا مخالفت و هرج و مرج واقع شود نداشت).

این احتمال شایسته مقام پیامبر نبوده و هیچ خردمندی نمی تواند چنین اندیشه را به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت دهد. زیرا واضح است برای پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله که تکلیف مردم را در تمام امور مربوط به دنیا و آخرت و جهان مادی و معنوی تعیین می کند و مردم را با واجبات و مستحبات آشنا می سازد، شایسته نیست که در چنین امر حساس سخن نگوید، و شیوه رهبری را به دست تقدیر و شرایط و احوال بسپارد. یکی از عللی بقاء دین پس از درگذشت پیامبر وجود حکومت صالح و دلسوز است که در بقاء و تثمیر انقلاب از طریق صحیح بکوشد، آیا صحیح است که پیامبر گرامی درباره چنین عاملی و نحوه تأسیس آن لب فرو بندد و تکلیف مردم را روشن نسازد. از این جهت نمی توان چنین فکری را به پیامبر نسبت داده و او را درباره مسأله حکومت و زمامداری بی تفاوت قلمداد نمود در حالیکه او بر روشنی احساس می کرد که اگر پس از او حکومت مقتدری روی کار نباشد، انقلاب اسلامی او سرکوب می گردد و مردم به دوران جاهلیت باز میگردند فردی که به تأسیس دبستان و دبیرستان و یا درمانگاهی دست میزند، هرگز از این فکر بیرون نمی رود که کاری بکند که این مؤسسه پس از درگذشت او باقی بماند، و به خدمت خود ادامه دهد و لذا هر فردی به گونه ای برای ادامه و بقاء مؤسسه خود طرح و نقشه ای می ریزد، علاقه پیامبر گرامی به بقاء دین بالاتر از آن است که این مثالها و نمونه ها بیانگر آن باشد، پیامبر گرامی در بستر بیماری و وفات از فکر موضوع نبرد با رومیان بیرون نمی رفت و

هر موقع حال وی کمی مساعد می شد از حرکت سپاه (اسامه) که برای مقابله با رومیان ترتیب داده بود، سراغ می گرفت و اصرار می ورزید که سپاه هر چه زودتر مدینه را به عزم سرزمین فلسطین ترک گوید. آیا پیامبری که در حال بیماری از فکر دشمن و مقابله با آن بیرون نمیرفت، شایسته است که موضوع رهبری و حکومت و زمامداری را که عامل مهم بقاء دین و اجراء دستورات آن است، بدست فراموشی سپارد؟ آیا صحیح است که بگوئیم آنچه برای پیامبر اهمیت داشت نگرهبانی از دین در دوران حیات او بود و اما آینده دین پس از درگذشت او برای وی مطرح نبود؟

اخلاص بی نظیر پیامبر در نشر و گسترش دین، زحمات توان فرسایی که در راه اصل دعوت کشیده بود. خون هائی که خاندان و یاران او در راه پرورش نهال دین داده بودند مانع از آن بود که پیامبر برای بقاء دین و آینده آن فکر و اندیشه ای نکند و مسئله رهبری را به دست تقدیر بسپارد.

طرح دوم: فرضیه دیگری اینک پیامبر گرامی درباره حکومت و مسأله زمامداری موضع گیری مثبت داشته و رهبری مسلمانان را بر عهده نخستین گروندگان و پیروان زبده خود یعنی مهاجر و انصار نهاده و دستور داده بود، که آنان قیادت و رهبری امت را براساس (سیستم شورا) تعیین کنند. این فرضیه هر چند بسان تئوری نخست منفی و رسوا نیست. ولی نقاط ضعف این فرضیه نیز بر فرد بینا و آگاه در زندگی پیامبر و شرایطی که بر یاران زبده او حکومت می کرد، پوشیده نیست زیرا: اولاً: اگر قیادت و رهبری در اسلام پس از درگذشت پیامبر بر اساس سیستم شورا بود چرا پیامبر گرامی در سخنان خود، در مواقع مقتضی بآن تصریح نکرد و مردم را به خصوصیات و حدود آنان آشنا نساخت، تا آنان را به واقعیت و ماهیت این نوع از حکومت راهنمایی کند؟ نه تنها باید در این مورد تصریح کند، بلکه باید علاوه بر تصریح لفظی امت اسلامی را با یک رشته عملیات تمرین برای اجراء شیوه حکومتی شورائی آماده سازد بسان استادی که با طرح مسائل تمرین به شاگردان خود ورزیدگی می بخشد، زیرا باید یک چنین ورزیدگی در نخستین گروندگان خود ایجاد کند، والا این طریق مشکلات کار و راه حل آن را بیاموزد، و باید در طول حکومت خود کراراً رئیس را از طریق شوری برگزیند تا حدود و مشخصات و حل مشکلات آنرا در اختیار امت بگذارد. ولی وقتی ما صفحات تاریخ زندگی پیامبر را ورق می زنیم نه چنین تصریح و سخن از پیامبر صلی الله علیه و آله می شنویم و نه تمرینی از او مشاهده می کنیم اگر موضع گیری پیامبر درباره مسأله حکومت براساس سیستم شورای بود چرا نظریه خود را در کتاب و سنت بیان نکرده و چرا یکبار هم رئیس را از طریق شورا برگزیده است؟

طرح سوم: پس از ابطال این دو فرضیه راه سوم پیش باقی نیست و آن اینکه پیامبر برای حفظ و صیانت دین خویش راه و صایت و تعیین جانشین را برگزیده باشد، این نظر همان است که با نگرش شیعی کاملاً موافق است و شیعه معتقد به آن می باشد و دلائل نقلی نیز این نظریه را به صورت روشن ثابت می نماید. (۱)

سیاست خارجی و داخلی اسلام نیز همین راه را اقتضای کرد

با در نظر گرفتن اینکه حکومت نو بنیاد جامعه اسلامی پیوسته از جانب دشمن‌هایی نیرومند خارجی و داخلی روم و ایران و منافقان به جنگ و نبرد، فساد و ایجاد اختلاف تهدید می‌شد. لازم بود که پیامبر گرامی در دوران حیات خود رهبر جامعه را پس از خویش معرفی کند و با تعیین رهبری سیاسی، همه امت را در برابر دشمن خارجی در صف واحد قرار دهد و زمینه نفوذ دشمن و تسلط او را که مولود اختلافات درونی است، از بین ببرد، زیرا اختلاف در مسئله حساس مانند رهبری مایه ضعف قوای داخلی و برتری دشمن و تسلط او بر داخل است و هیچ عامل برای انحلال جامعه‌ای و یا تسلط دشمن خارجی بر آن بدتر از اختلاف داخلی نیست و جامعه در صورت دو دستگی از درون می‌پوسد و فرو می‌ریزد در سالهای آخر عمر پیامبر دشمنان سه گانه از خارج و داخل، موجودیت حکومت جوان اسلام را تهدید می‌کردند، و بیم آن می‌رفت که دشمنان دست به دست هم بدهند و قدرتهای بزرگ و کوچک بسان اضلاع مختلف یک مثلث روی هم بریزند و بر محیط اسلامی بتازند.

اینک مشروح این خطر

یک ضلع از این مثلث خطر را، امپراتوری روم تشکیل می‌داد، این قدرت بزرگ که در شمال جزیره مستقر شده بود، پیوسته فکر پیامبر را به خود مشغول کرده و آن حضرت تا لحظه مرگ آنی از فکر روم برون نرفت نخستین برخورد نظامی مسلمانان با ارتش مسیحی روم در سال هشتم هجری در سرزمین فلسطین بود، این برخورد به قتل سه فرمانده ارتش اسلام جعفر طیار، زید بن حارثه و عبد الله رواحه و شکست ناگوار ارتش اسلام و بازگشت آنان به مدینه به رهبری خالد بن ولید منجر گردید. عقب نشینی سپاه اسلام در برابر سپاه کفر مایه جرئت ارتش قیصر بود و هر لحظه بیم آن می‌رفت که مرکز اسلام جوان را مورد تاخت و تاز خود قرار دهد. از این جهت پیامبر اکرم در سال نهم با ارتشی گران به سوی کرانه‌های شام حرکت کرد تا هر نوع برخورد نظامی را خود رهبری کند و یا لاقلاً با برخی از قبائل پیمان عدم تعرض و یا همکاری ببندد، در این مسافرت که سراسر رنج و زحمت بود رسول خدا ﷺ بدون برخورد نظامی به مدینه بازگشت و ارتش اسلام تا حدودی حیثیت دیرینه خود را باز یافت و حیات سیاسی خود را تجدید نمود این نوع از پیروزی پیامبر را قانع نساخت و آنی از فکر جبران شکست بیرون نمی‌رفت و لذا چند روز پیش از وفات خود به اصحاب خود دستور داد که بفرماندهی (اسامه) بن زید رهسپار کرانه‌های شام گردند و پیش از آنکه دشمن آنان را غافلگیر کند، آنان آماده نبرد و دفاع شوند، این جریان حاکی است که آنجناب تا آخرین لحظات زندگی، از جانب شمال سخت نگران بود و پیش بینی می‌کرد که ممکن است از طرف دست نشانده گان قیصر حملات سنگین متوجه اسلام گردد.

ضلع دوم: این دشمن امپراتوری ایران بود، تا آنجائی که خسرو پرویز از شدت ناراحتی نامه پیامبر را پاره نمود و سفیر رسول خدا ﷺ را کشت و به فرماندار خود در یمن نوشت که پیامبر نو ظهور را بکشد و سر

وی را برای او بفرستد سرزمین حجاز و یمن مدتها مستعمره دولت ایران بود، ولی در پرتو آئین اسلام نه تنها با استقلال رسیده و بر سرنوشت خود حاکم گشته بود بلکه بیم آن میرفت که ورق برگردد و ملت مجروح و زجر کشیده حجاز و یمن بر سراسر ایران مسلط گردند، خسرو پرویز، اگر چه در زمان رسول خدا ﷺ درگذشت اما موضوع استقلال ناحیه یمن، حجاز و کرانه‌های این دو سرزمین از چشم انداز فکر سیاستمداران ایران دور نبود. وجود چنین قدرت سنگینی که افراد آن با قدرت ایمان و اخلاص و فداکاری مجهز بودند، برای آنان قابل تحمل نبود، آیا با وجود چنین دشمنان نیرومند و کمین گیر، صلاح است که پیامبر ﷺ در گذرد و برای ملت جوان خود جانشین و رهبر فکری و سیاسی تعیین نکند و عقل و وجدان و محاسبات اجتماعی اجازه نمی‌دهد که چنین مسامحه‌ای را به ساحت پیامبر گرامی روا داریم و بگوییم او همه این مسائل را نادیده گرفت و بدون پدید آوردن یک خط محکم و استوار به وسیله زعامت فردی لایق، دیده از جهان فرو بست. خطر سوم: خطر داخلی حزب منافق بود که کراراً قصد جان پیامبر را کرده بودند و در بازگشت از جنگ تبوک، با نقشه خاصی که کاملاً در تاریخ منعکس است می‌خواستند شتر پیامبر را رم دهند و به زندگی وی در آنجا خاتمه بخشند چیزی که هست، آگاهی پیامبر از سوء نیت آنان حضرت را بر آن داشت که تدابیری اخذ کند تا نقشه آنان نقش بر آب شود و برای مصالح عمومی اسلام از معرفی آنها جز به (حذیفه) خودداری نمود. (۱)

امام، حافظ سنت پیامبر است

وجود امام نه تنها در جلوگیری از اختلافات فکری، اجتماعی، مذهبی و... چند دستگی امت اسلامی در اصول و فروع مفید و ضروری است بلکه وجود وی در مرحله دیگر که خطرناکتر از اختلاف در اصول و فروع است، به صورت ضروری‌تر تجلی می‌کند، زیرا: یکی از بلاهای بزرگ که جامعه اسلامی پس از درگذشت پیامبر با آن روبرو شده موضوع داغی بازار جعل حدیث بود، جاعلان حدیث و تاریخ با انگیزه‌های گوناگون وارد میدان شدند با کوبنده‌ترین اسلحه شدیدترین ضربه را بر پیکر شریف اسلام وارد ساختند.

برخی از یهودیان و مسیحیان مسلمان نما مانند (کعب الاخبار) و یا (وهب بن منبه) روی عداوتی که با اسلام داشتند یک رشته اسرائیلیات و مسیحیات را وارد تاریخ اسلام نمودند، گروهی از مسلمانان ضعیف الایمان، بتحریک خلفا و امراء وقت یا به خاطر شهرت و مقام خواهی و با انگیزه‌های دیگر دست به جعل حدیث زدند.

یعنی گروهی منافق چه آنهایی که مشرکی بودند، و مسلمان نما شدند، و یا آنهایی که از آئین یهود و مسیح پیروی می‌کردند سپس به عللی به اسلام تظاهر نمودند، ضربه‌های سنگین بر علوم و معارفی اسلام وارد آوردند آنان با ادخال خرافات اسرائیلی و مسیحی و یا جعلی حدیث از زبان پیامبر گرامی چهره فرهنگ اسلام را دگرگون کرده و آنچه را که تعالیم اسلام از آن بیزار است، در فرهنگ اسلام وارد ساختند به خورد

جامعه عوام و ساده لوح مسلمانان دادند و مردم بر اثر خوش بین به بیان شریین و قیافه جذاب و ظاهر الصلاح آنان تصور کردند که آنچه از آنان می شنوند، همگی حق و حقیقت است.

اینجا است لزوم وجود امام معصوم و پیراسته از گناه و اشتباه که بر متن صراط مستقیم اسلام باشد کاملاً احساس می گردد تا مردم در پرتو مراجعه به وی، حق را از باطل و حقیقت را از مجاز باز شناسند، نه تنها در مواقع مراجعه مردم حقایق را بازگو کنند، بلکه بسان صاعقه آسمانی، ریشه این نوع احادیث مجعوله و منقولات باطل و افکار بی پایه و پوچ را بسوزانند و جامعه را از دست این نوع جاعلان حدیث و دروغ پردازان تاریخ آسوده سازند.

ضرورت و نقش امامت در جامعه اسلامی

امام در اسلام و جامعه مسلمین مسئولیتی زیادی دارد. نقش اول او: هدایت افکار و ارشاد است، که مردم را با خدا و دین و معارف اسلامی آشنا می کند و این همان است که خداوند می فرماید: (ادع الی سبیل ربك بالحكمة و الموعظة الحسنة)

وظیفه دوم: حراست و حفظ دین از دستبردها است، یعنی دین پس از آنکه به مردم ابلاغ شد (چون دین قابل کم و کسر شدن است، قابل دخل و تصرف است و افرادی یا مغرضانه یا ناآگاهانه می آیند و از این دین چیزی کم می کنند یا به دین چیزی بعنوان بدعت اضافه می نمایند اعمال سلیقه در دین می کنند نظرهای شخصی خودشان را به خورد دین می دهند، باید یک حارس و نگهبان داشته باشد که او صد درصد دین را شناخته باشد و بتواند از حریم دین دفاع کند و مانع تصرف و نفوذ اشخاص ناآگاه ای مغرض شود، اگر یک چنین کسی نباشد دین اسباب دست و ملعبه قرار می گیرد، همانگونه که قرار گرفت که ما می بینم هر کجا سایه این امام از دین کوتاه شده است دین مانند یک بچه یتیمی بوده که هر ذره از مالش را یک کسی غارت کرده و برده است ما می بینیم که در اسلام که روشنترین ادیان است و کتابش تا به امروز دست نخورده و بدست ما رسیده است و اینطور در سینه ها و روی سنگها و استخوانها، پوستها و کاغذ نقش شده و نگهداری گردیده و... با همه این اوضاع باز می بینید که صدها فرقه در اسلام وجود دارد که هر کدام یک چیزهای دارند که آن یکی ندارد. یک عده اضافات و کمبودهایی دارند همه این اختلافات دلیل بر این است که در این دین، بسیار تصرف شده از احکام عبادیش گرفته تا احکام معاملاتیش، مسائل توحیدی نبوتی و امامتی و معادیش و... می بینیم که خیلی از مسائل در آن دخالت پیدا کرده است چرا اینگونه است؟ اگر مسئله ولایت دست نخورده، مانده بود و اگر آن کسانی که دین شناسی اصل هستند و دین آوراند و دین را مستقیماً از وحی می گرفتند و بدون اینکه ذره ای در ذهنشان خدشه ای پیدا شود دست نخورده، صاف و زلال تحویل می دادند، دیگر این همه اختلافات وجود نداشت.

پس ما می بینیم که در اثر کنار زده شدن مسئله امامت، ولایت (همان حکومت) که در وجود امام بود از دست رفت و آن مصلحت پایمال شد، یعنی حراست از دین نشد، کار به اینجا رسید که ما دنبال هر فرقه ای

از فرق می‌رویم می‌بینیم قیافه و شکلی پیدا کرده است و آن غیر از شکلی است که در فرقه دیگر موجود است با اینکه قرآن همان قرآن دست نخورده است و حتی یک حرفش کم و زیاد نشده با این حال می‌بینیم که این همه مسائل اختلافی بوجود آمده است این بدین سبب است که آن محوری که می‌باید رفع اختلاف کند و دین را از دخالت حفظ نماید و... آنرا کنار زده‌اند.

اینجا است که ضرورت یک قدرت پاسدار و نگهبان احساس می‌شود

در این جا ممکن است گفته شود که قرآن پناهگاه امت و مرجع قطعی مسلمانان در مسائل اختلاف می‌باشد، چرا امت در مواقع اختلاف به جای رجوع به امام به کتاب آسمانی مراجعه نکند و از این ثقل اکبر بهره نبرد؟ ولی پاسخ آن روشن است، زیرا کسی منکر داوری قرآن و قاطعیت حکم و بیان او در مسائل اختلافی نیست ولی قرآن مجید با تمام گویای که دارد. با تمام قاطعیت که در طرح مطالب از خود نشان می‌دهد. پس از پیامبر پیوست مستمسک همه فرقه‌های اسلامی بوده و هر ملتی با ظواهر قرآن بر معتقدات خود استدلال کرده است گروه اشاعره بر معتقدات خود با قرآن استدلال می‌کرد همچنانکه معتزله که در نقطه مقابل آنان قرار داشت، نظرات خود را با آیات قرآن توجیه می‌نمود، گروه خوارج، بدیهی‌ترین و فطری‌ترین مسئله لزوم حاکمیت در میان ملت را انکار نموده و بر عقیده خود به آیه (ان الحكم الا لله) استدلال می‌کرد، تمام فرقه‌های اسلامی بر قرآن تکیه کرده و عقاید خود را موافق قرآن معرفی می‌نمودند. قرآن مجید، حجت صامت و ساکت است یعنی نمی‌تواند در برابر گروه‌های لجوج و عنود و بد فکر آن و کج اندیشان و خودخواهان و پیشداوران، برخیزد و از خود دفاع کند و سو استفاده از آنها را روشن و آشکار سازد و مشت آنها را باز کند، این کار بر عهده امام حی و ناطق است که در پرتوی علم وسیع و گسترده و عصمت و مصونیت الهی از قرآن دفاع کند و دست سودگران را از آنان کوتاه سازد و بی پایه‌گی و تأویل‌های ناروا و تفسیرهای غلط و توجیه‌های نامشروع را روشن سازد.^(۱)

سومین وظیفه عبارت است از: پاسداری دین از دستبردها یعنی دشمنان می‌آیند و می‌خواهند این دین را براندازند و هستند کسانی که می‌بینند اسلام به صرف شان نیست و وجود اسلام برای آنان یک خطر بزرگی است همانطور که امروز می‌بینید ابرقدرتها احساس خطر می‌کنند در اول اسلام هم، زورگویان این احساس را می‌کردند چون اسلام مکتبی را عرضه می‌کند که همه مستضعفان و همه آنهایی که منافعی ندارند تا با اجرای عدالت و حاکمیت خدا به خطر افتد، و دلی پاکی دارند و فطرت حق جوی آنها دست نخورده است جذب آن می‌شوند زیرا اسلام دین فطرت است، فطرت خفته را بیدار کرده پاکیها را حلال و ناپاکیها را حرام می‌کند و زنجیرها را پاره می‌نماید (ویحل لهم الطيبات و يحرم عليهم الخبائث و يضيّع عنهم اصرهم والاغلال التي كانت عليهم این دین خود فطرت‌های پاک و دست نخورده را جذب می‌کند و چون دینی مقاوم و ایجابی و حرکت آفرین است قهراً دشمنان و صاحبان منافع نامشروع به مقابله با آن برمی‌خیزند و آن را به

صورت یک خطر جدی تلقی می‌کنند و تا پای جان برای براندازی آن می‌زیستند اینجاست که ضرورت یک قدرت پاسدار و نگهبان به روشنی احساس می‌شود، تا پاسخ‌گوی حملات نظامی و تبلیغاتی، فرهنگی و... دشمنان باشد و این قدرت همان ولی امر و امام است. اسلام دینی زنده است دینی است که نمی‌تواند وجود ظالم را تحمل کند. اما متأسفانه اسلام ناشناسان ما ظلم را در این خلاصه کرده‌اند که: فلان شخص یک وجب از زمین همسایه‌اش را بگیرد، یا فلان کس، دست در جیب مردم کند و جیب آنها را بزند یا آن یکی بر سر بچه یتیم بزند و...

اما اگر امپراطوریهای دنیا آمدند و نفت یک مملکت را بردند این را ظلم نمی‌دانند یا تشخیص نمی‌دهند که ظلم است.

اگر اسلام بخواهد زنده بماند و بارور شود آن ریشه‌ای که می‌تواند اسلام را زنده نگه دارد و اساس بر این بنیاد باشد امام است به وسیله امام نماز تمام می‌شود یعنی منهای او نماز ناقص است، زکات، روزه و حج تمام می‌شود اموال عمومی به جا مصرف می‌گردد صدقات گرفته می‌شود بجا مصرف می‌شود حدود الهی اجرا می‌شود احکام پیاده می‌شود مرزها حفظ می‌شود، هر روز کسی هوس نمی‌کند یک گوشه مرز را بگیرد و فرضاً به خاک خود ملحق کند مرزهای اسلام به وسیله امام حفظ می‌شود. (یعنی یک رهبری، دارای شرایط).

۴- اجرای حدود در جامعه: کسانی در جامعه هستند که دلشان می‌خواهد آزادانه، شهوترانی کنند آزادانه می‌گساری نموده و آزادانه نعره بکشند، لباس دلخواه خود را پوشیده و به آن کذائی زیور کنند! و... در نتیجه این بی بند و باری‌ها حدود الهی پایمال شود و... اینجا است که باید رهبر بایستد چرا که با روزه خوردن در ماه مبارک رمضان و در وسط خیابان و... آیات قرآن از بین می‌رود و مردم نسبت به نقض احکام الهی گستاخ می‌شوند باید کسی باشد جلوی این گونه ناروای‌های را بگیرد.

۵- اجرای عدالت - «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» انبیا و کتب و میزان آمد تا مردم به قسط و عدل قیام کنند باید عدل الهی یعنی عدلی واقعی و حقیقی در میان مردم حاکم شود و هیچ حقی از کسی پایمال نگردد و هیچ کس قدرت سلب حق دیگری را نداشته باشد. ولی امر وظیفه‌اش این است که این هدف را در جامعه پیاده کند یعنی همانطور که در بیان حقایق دین و در دعوت مردم به حق و حفظ حدود احکام الهی نماینده خدا است به همین ترتیب در اجرای عدالت نیز نماینده خداست، عدل الهی باید بدست همین نماینده در میان مردم برقرار شود و کار بسیار سنگین است زیرا همه افرادی که دلشان می‌خواهد به گرده مردم سوار شوند و هوا و هوسهای خود را تأمین نمایند. به این کلمه عدل متوسل می‌شوند و عدل را توجیه بسیار می‌کنند بسیار از حکومتها برای نیل به منویات خود، عدل را تحریف نموده و در عمل، عدالت و حقوق افراد را پایمال می‌سازند، اجرای عدالت به خیلی چیزها بستگی دارد و به این سادگی نیست، اول باید عدل را بشناسند و بدانند که عدالت در چیست تا عوض نگیرند، خیلی‌ها در تفسیر عدالت یا در مصداق آن اشتباه می‌کنند گاهی عدالت را با مساوات اشتباه

می‌گیرند این اشتباه رایج است، گاهی در مصادیق اشتباه می‌کنند مثلاً کسی را بیش از حد و شانش تعریف کردن بی‌عدالتی است چرا؟ زیرا که تجاوز از حق است و در شخص ایجاد غرور نمودن است آنگاه که حدود رعایت نشود و کسی را بی‌جهت از اندازه خود بزرگ کنند و یا بی‌جهت پائین آورند حقوق اشخاص ضایع می‌شود، مرزها باید حفظ بشود و برای حفظ حدود باید هر کسی را در حد خودش ثنا و تمجید و مدح کرد و در حد خودش لقب داده و باید این القاب بی‌مورد را به اشخاص نداد که گمراه‌کننده است هم برای خودشان و هم برای دیگران این مصداق بی‌عدالت را بسیاری درک نمی‌کنند اما اسلام آن را ظلم می‌داند. عدل را نخست باید شناخت بعد برای پیاده کردن آن از قدرت و قاطعیت استفاده کرده و برای اینکه جلو مقتدرترین ظالم را بگیرند تهیه، قدرت لازم و ضروری است اگر بخواید عدالت اجرا شود از نقطه بالا باید شروع کرد و باید از اول دزدهای بزرگ آنان که بنام عدالت خیانت می‌کنند را گرفت و مجازات نمود در نتیجه دزدهای کوچک خود را کنار بکشند و بفهمند که حساب و کتابی در کار است.

پیامبر ﷺ هنگام رحلت درباره آینده اسلام چه تصویری داشته؟

می‌توان گفت سه نحوه تصور درباره آینده اسلام وجود داشت:

با توجه به اینکه پیامبر بزرگ اسلام رهبری یک دعوت انقلابی را به عهده داشت و می‌خواست جامعه خود را از نظر اخلاق و قانون و ایدئولوژی و... کاملاً دگرگون سازد. طبیعی است که این کار بزرگ در یک مدت کوتاه امکان‌پذیر نبود، زیرا جبران فاصله معنوی که بین اسلام و جاهلیت موجود بود، به مدت زیادی احتیاج داشت، لازم بود دعوتی که پیامبر آنرا از انسان عصر جاهلی شروع نموده به صورتی باشد که از آن انسانی بسازد که به جای ریشه عادات و اخلاق جاهلیت نور اسلام در اعماق قلبش جای بگیرد. این رهبر عظیم‌الدن مدتی توانست تحولات عمیق و شگرفی ایجاد کند، و لازم بود این تحول حتی پس از مرگ پیغمبر خدا ﷺ هم ادامه یابد زیرا چنانکه گفتیم این تحول بنیادی و ریشه دار در مدت کوتاه زندگی پیامبر اکرم ﷺ قابل تکمیل نبود از طرف دیگر پیغمبر اکرم ﷺ به طور ناگهانی از دنیا نرفت بلکه مدتی قبل از وفات مرگ خویش را پیش‌بینی کرده و در سال (حجة الوداع) که آخرین مراسم حج پیامبر ﷺ بود، مرگ را رسماً اعلام فرمود: این جریان نشان می‌دهد که پیامبر اکرم ﷺ فرصت کافی داشته راجع به آینده دعوت بیندیشد گر چه ما مسئله ارتباط غیبی و توجهات خدائی را نسبت به دعوت از طریق وحی در نظر نگیریم، در پرتوی چنین برداشتی می‌توان گفت: در مقام تصور سه راه در برابر پیغمبر اکرم ﷺ درباره آینده اسلام وجود داشت. (۱)

راه اول: این است که فرض کنیم که پیغمبر خدا ﷺ نسبت به آینده (امت اسلامی) بی‌تفاوت بود، به این معنی که می‌خواست دعوت خود را فقط در زمان زندگی خویش مراقبت و رهبری نماید. و بی‌اعتنا به آینده باشد که هر چه اتفاق افتاد بیفتد!! تصور این بی‌تفاوتی نسبت به آینده درباره پیغمبر خدا ﷺ هرگز

قابل تصور نیست، زیرا برای این تصور دو علت می‌توان یافت که هیچ کدام از آن دو در پیامبر ﷺ یافت نمی‌شد. علت اول: تصور اینکه این بی‌تفاوتی و عدم توجه هیچ‌گونه ضرری برای آینده دعوت نخواهد داشت. زیرا امتی که وارث اسلام می‌شود، خواهد توانست ایدئولوژی و طرح انقلابی و اسلامی را زنده نگهداشته و جلو انحراف مسیر را بگیرد. بر این تصور هیچ‌گونه دلیل و برهانی نداریم، بلکه جریان طبیعی و وضع آن روز بر خلاف این تصور حکم می‌کرد زیرا دعوتی که در آغاز یک عمل انقلابی بود می‌خواست با ریشه کن کردن فسادهای جاهلیت امت تازه‌ای به وجود آورد طبعاً با مرگ پیشوا و نبودن برنامه روشنی در انتخاب رهبر آینده در معرض بزرگترین خطر قرار می‌گرفت، توضیح اینکه با مرگ (پیغمبر) بدون طرح برنامه‌ای برای آینده (امت اسلامی) در اولین بار در برابر خطرناکترین مشکل دعوت احساس مسئولیت می‌کرد که باید به تنهایی بدون پیشوا و رهبری اقدام کند، در صورتی که بایست با این مشکل هیچ‌گونه فکر مستقیمی نداشت و از طرف دیگر یک چنین موقعیت حساسی، اقدام فوری را ایجاب می‌کرد: زیرا خالی ماندن میدان از رهبر خطرناک بود با ملاحظه آن حالتی که در نتیجه مرگ پیشوای خود چون پیامبر ﷺ پیش آمده مسلمانان را در یک بحران روحی قرار داده، تا جایی که یکی از اصحاب معروف اعلان می‌کند که: پیغمبر ﷺ نمرده و نخواهد مرد!! این موضع برای ما معلوم می‌سازد که حل چنین مشکل بزرگی در چنین شرایط و احوال بسیار سخت و ناگوار بود و برای (امت اسلامی) ممکن نبود دست به چنین کار خطرناک عظیمی بزنند، با چشم پوشی از خطرهایی که شرح دادیم، این عمل خطر دیگری در پیش داشت بدین شکل که مسلمانان از نظر ایدئولوژی به پایه پیامبر ﷺ نرسیده بودند تا نسبت به آینده کاملاً بی‌طرفانه و صد در صد طبق اصول دعوت اسلامی اقدام کنند. مگر نه اینکه هنوز تعصبات منطقه‌ای میان اهل مکه و مدینه کاملاً ریشه کن نشده بود. علاوه بر این خطر، خطر دیگری هم وجود داشت که آینده اسلام را تهدید می‌کرد، و آن وجود دسته‌ای عده متشکل و متظاهر به اسلام در زمان (پیامبر) خدا بود این عده به ظاهر مسلمان بودند و کفر خود را مخفی داشته همه سعی و کوشش خود را در بر افکندن اسلام مصروف می‌داشتند، قرآن این دسته را منافق می‌خواند، اگر به این دسته هم افرادی که در فتح مکه از روی ناچاری اسلام آوردند به هیچ وجه اسلام آورد نشان متکی به عقیده و ایمان نبود اضافه کنیم، به سهولت می‌توانیم اندازه خطری را که بعد از مرگ پیامبر ﷺ متوجه عالم اسلام می‌شد نشان دهیم، مگر نه چنین بود که این گروهها بعد از مرگ رهبر خود و خالی بودن میدان از رهبری لایق برای انجام مقاصدشان از یک فرصت طلایی برخوردار می‌شدند و خواهی نخواه برای رسیدن به آرمان خویش تلاش می‌کردند احتمال و پیش بینی چنین خطراتی ممکن نبود از نظر هیچ رهبری پوشیده بماند تا چه رسد به پیغمبر ﷺ اسلام برای توضیح بیشتر باید در نظر گرفت که (ابوبکر) در موقع وفاتش برای تضمین رهبری آینده به نام (احتیاط در عمل) رسماً دخالت کرد و راضی نشد که میدان رهبری بعد از خود خالی بماند و بر همین اساس ذهن بود که مردم هنگام ضربت خوردن (عمر) با عجله از او خواستند کسی را پس از خود تعیین کنند زیرا آنها از خالی ماندن میدان خلافت می‌ترسیدند و خود (عمر) هم

این احساس خطر عمومی را قبول داشت. از این رو، تعیین خلیفه و رهبری امت را به شواری شش نفری سپرد.^(۱) و باید دانسته که عمر وضع خطرناک روز (ثقیفه) را درک کرده بود و خوب می دانست که ممکن است خلافت ناگهانی ابوبکر نتایج وخیمی ببار آورد لذا در این باره چنین بیان می کند: بیعت ابوبکر بدون مطالعه و بطور ناگهانی صورت گرفت ولی خداوند از نتایج ناگوار این کار جلوگیری فرمود. تا جایی که خود ابوبکر برای تبرئه خویش از شتابزدگی حر قبول خلافت، و تحمل آن مسئولیت بزرگ چنین عذر خواهی می کند: پیغمبر ﷺ از دنیا رفت در حالی که مردم از جاهلیت فاصله زیادی نداشتند و ترسیدم آنها گرفتار فتنه و آشوب شوند، بدین سبب دوستان بار خلافت را بعهده من گذاشتند.^(۲) با در نظر گرفتن این مطالب که از نظر برادران اهل سنت مسلم است واضح می شود که پیغمبر اکرم ﷺ خیلی بیشتر از دیگران خطر بی تفاوتی و بی توجهی به آینده را حس کرده بود و عمیق تر از همه به جریان طبیعی اوضاع واقف بود و اوضاع ناگوار امتی که تازه از جاهلیت کناره گرفته بودند بیش از هر انسان دیگر می شناخت. علت دوم: سبب دیگری که ممکن است بی تفاوتی و بی توجهی رهبر اسلام را نسبت به آینده دعوت بعد از مرگ خودش ایجاب کند، این است که فرض شود او علی رغم اینکه می داند. بی توجهی به آینده کار خطرناکی است، مع ذلک نمی خواهد برای جلوگیری از آن خطر اقدام به عمل آورد زیرا به دعوت و تبلیغ خویش با دیده انتفاع شخصی می نگریسته و تمام کوشش و تلاش وی این بوده که در تبلیغات خویش تنها در مدت زندگانی خود با خطر روبرو نشود، تا شخصاً بتواند از آن استفاده کند و از نتایج آن بهره مند گردد. این توصیه درباره رسول خدا ﷺ هرگز صحیح نیست حتی به فرض اینکه او را پیامبر نشناسیم و رابطه رسالتش را با خداوند نادیده بگیریم و او را به عنوان یک رهبر، همانند رهبران دیگر جهان فرض کنیم، زیرا در رهبری هرگز کسی را نمی توان یافت که همانند پیامبر اکرم نسبت به دعوت و ارشاد تا آخرین لحظه زندگی آن اندازه اخلاص و از خودگذشتگی نشان دهد.

با مطالعه در زندگی وی خواهید دانست که جمیع مراحل زندگی رسول اسلام ﷺ خود گواه این مدعا است. از جمله در بستر مرگ تحت فشار شدید بیماری همه در فکر نبردی بود که نقشه اش را طرح نموده و سپاه (اسامه) را برای اجراء آن انتخاب کرده بود، او همواره می فرمود: سپاه (اسامه) را آماده حرکت کنید.

۱- تاریخ طبری ج ۳، ص ۲۰

۲- شرح ابن ابی الحدید ج ۶ ص ۴۲ بعد از اینکه از عمر سؤال شد که آخر الامر درباره خلافت چه تصمیمی گرفته اید. گفت: شش نفر را معین کرده ام که عبارتند از علی، عثمان، زبیر، عبد الرحمن، سعد بن ابی وقاص، طلحة بن عبید الله بعد برای هر کدام قصه های ذکر کرد و گفت: با این نواقص که در زندگیشان موجود است ولی در انتخاب آنها ناچار بودم. آنگاه (ابو طلحة انصاری) را طلبید و گفت: این شش نفر را باید در منزل عایشه یا جای دیگری زندانی سازی و پنجاه نفر از اصحاب هم حاضر کنی اینها تا سه روز مهلت دارند که از بین خود یک نفر را برای زمامداری انتخاب کنند. اگر همه از انتخاب خودداری کردند همه را گردن بزن و کار خلافت را به اختیار امت بگذار و اگر عده ای موافق شدند و مخالفین در اقلیت قرار گرفتند، اقلیت را از بین ببر و اگر مخالف و موافق مساوی شدند آن طرف را که عبد الرحمن در آن است مقدم بدار. تاریخ طبری ج ۵ ص ۳۱ و کامل ابن اثیر ج ۳ ص ۳۵

(سپاه اسامه) را به جنگ دشمنان بفرستید. برانگیختگان سپاه اسامه را به جنگ دشمنان فرستید، برانگیختگان سپاه اسامه را گسیل دارید.^(۱) این سخن را درحالی که گاهگاهی به غش می‌افتد، تکرار می‌فرمود: این همان پیامبر گرامی اسلام است که برای نشر دعوت خویش و به ثمر رساندن آرمان بزرگ خود عالمگیر شدن اسلام اینچنین اهمیت قائل بود که حتی در حال جان دادن از آن غافل نمی‌شد حال اینکه خوب می‌دانست که قبل از اینکه نتایج نبرد را مشاهده کند از دنیا خواهد رفت حال آیا ممکن است تصور شود که پیامبر اسلام ﷺ برای آینده دعوت خود ناراحت نباشد و برای جلوگیری از خطرهایی که برای بعد از وفات پیش بینی می‌کرد برنامه‌ای طرح نکرده باشد! در پایان این سخن به گفتاری از پیامبر خدا اشاره می‌نمائیم که در آخرین لحظات زندگانی اش به اصحاب که عمر هم حاضر بود فرمود: **(ایتونی بلکتف و الدواة اکتب لکم کتاباً لن تضلوا بعده أبداً)**^(۲) برای من یک چیز مسطح و مرکب حاضر کنید تا برای شما نوشته‌ای نویسم که پس از من هیچگاه گمراه نشوید. این عبارت را کتب شیعه و صحاح اهل سنت جملگی نقل کرده‌اند.^(۳) و ثابت می‌کند که پیغمبر خدا نسبت به آینده دعوت خود بی‌اعتنا نبوده و تصور اینکه نسبت به آینده بی تفاوت بوده بکلی بی اساس خواهد بود. با وجود هر وقت مدینه را برای چند روز ترک کند یک جانشین تعیین می‌کرد (وقتی به بدر رفت ابولباب را تعیین کرد به دومة الجندل رفت ابن عرفات را تعیین نمود. وقتی به جنگ قریظه رفت ابن ام مکتوم را تعیین کرد به ذی قری نیز او بجایش بود، وقتی به جنگ بنی مطلق رفت ابوذر را تعیین کرد وقتی به جنگ خیبر رفت نومیله را معین کرد به عمرة القضا رفت ابن الازبات را تعیین نمود وقتی به مکه رفت ابو راحم را تعیین کرد وقتی او به تبوک رفت علی را جانشین کرد وقتی به حجة الوداع رفت ابودجانه را بجای خود گذاشت هکذا هر جامی رفت کسی را بجایش می‌گذاشت.)^(۴) (مگر می‌شود که: در سفر مرگ که از همه مهم و ضرورتر بود کسی را بجایش تعیین نکند و آنهمه سفارشات دین اسلام را درباره وصیت که برای عموم است خود نادیده بگیرد حاشا و کلا)

راه دوم

این است که پیغمبر اکرم ﷺ برای آینده دعوت خود بعد از مرگ خویش نقشه‌ای طرح کرده باشد بدین شکل که عهده داری (دعوت) و رهبری (امت) را به عهده خود امت گذاشته تا براساس شورای مسلمین مرکب از (مهاجرین و انصار) طرحی برای اداره آینده (امت اسلامی) بریزند و این گروه که نماینده امت بودند

۱- کامل ابن اثیر

۲- صحیح بخاری ج ۱ کتاب صلح و صحیح مسلم ج ۲ آخر وصایا و مسند ج ۱ ص ۳۰۰

۳- این روایت را سبط ابن جوزی در تذکره و غزالی در مقاله سر العالمین به صورت دیگر نقل نموده‌اند عبارت آنان چنین است: برای من کاغذ و مرکب حاضر کنید تا مطلبی بنویسم که دیگر در امر خلافت ایرادی پیش نیاید و فردی را که لیاقت این مقام را دارا است معرفی کنم عمر گفته او را رهائش کنید هذیان می‌گوید. تذکره الخواص ص ۱۳، و سر

العالمین، امام غزالی، ص ۱۱۰

امام حسن مجتبی برادر رسول الله ص ۱۲۰

برای حکومت اسلامی ریخته و مرکز رهبری دعوت اسلامی را در مسیر تکاملش اداره کنند. در اینجا با ملاحظه وضع عمومی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و دعوت او باز نمی شود بر این فرض صحه گذاشت یعنی نمی توان ادعا کرد که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله این راه را انتخاب کرده باشد و رهبری امت و دعوت اسلامی را پس از خود مستقیماً به عهده خود مردم و (نسل پیشاهنگ) نمایندگان مردم که مرکب از مهاجرین و انصار بودند گذارده باشد. ما زیلا به پاره از مواردی که این مطلب را واضح و روشن کند اشاره می کنیم.

مورد اول: اگر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نظرش نسبت به آینده این بود که امت اسلامی خود عهده دار دعوت شده و براساس (شوری) به حل مشکلات دعوت پرداخته و رهبری امت را به دست گیرد، باید قبلاً پیش بینی فرموده مردم را با نظام (شوری) آشنا ساخته و جزئیاتش را شرح داده و به عنوان یک (اصل دینی) بیان فرموده و جامعه اسلامی را از نظر فکری و روحی برای پذیرش چنین نظامی آماده ساخته باشد چه جامعه آن روز از قبائل متعددی بوجود آمده بود و قبل از اسلام هم وضع سیاسی اسلام همان نظام قبیله‌ای و عشائری بود و سه عامل زور و ثروت، وراثت به شدت در زندگی آنها حکمفرما بود، ما از مصادر اسلامی به آسانی می توانیم درک کنیم که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به هیچ وجه مسلمانان را با نظام (شوری) و اصول فکری آن آشنا نکرد، زیرا اگر چنین عملی را کرده بود قطعاً در روایاتی که از خود پیغمبر نقل شده منعکس می شد و یا اقلاً (نسل پیشاهنگ) را که از مهاجرین و انصار تشکیل شده بود با آن نظام آشنایی ساخت تا بتوانند بعد از وفات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به صورت عمل در آورده در سطح اجتماع پیاده کنند در حالیکه ما در روایاتی که از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نقل شده می بینیم هیچ صورتی از شرح و توضیح درباره این نظام ترسیم نشده است و همچنین در تحولات (امت اسلامی) یا (پیشاهنگان اجتماع) هیچ نقش واضحی از آن نظام نمی یابیم جریان های تاریخی ذیل این مدعی را برای ما به خوبی روشن می سازد.

۱- هنگامی که بیماری ابوبکر شدت یافت، خلافت را به (عمر بن الخطاب) واگذار کرد و عثمان را مأمور نمود تا ابلاغیه این مطلب را بنویسد او چنین نوشت: بسم الله الرحمن الرحيم این عهده است که ابوبکر خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله به مؤمنین دارد درود بر شما مسلمانان بعد از ثناء خدا می گوئیم: من عمر بن خطاب را به شما خلیفه قرار دادم سخنش را بشنوید و او امرش را اطاعت کنید. (۱)

۲- عبد الرحمن بن عوف به دیدن ابوبکر آمد و گفت: حالت چطور است ای خلیفه پیغمبر خدا! ابوبکر در جواب گفت: من در حال رفتنم و وضع شما مرا ناراحت کرده که یک نفر از شما را به خلافت برگزیدم دماغ

۱- ابن اثیر ج ۲ ص ۲۹۲ کامل خود و ابن الی الحدید در شرح نهج البلاغه ج ۲ ص ۵۵ جریان وصیت ابوبکر را چنین نقل می کنند: ابوبکر در ساعات آخر عمرش عثمان را خواست و به او گفت: بنویس به نام خداوند مهربان این عهد نامه پسر ابی قحافه است به مسلمانان پس بیهوش شد و عثمان از طرف خود نوشت: بدرستی که عمر بن خطاب را پس از خود خلیفه قرار دادم که بهتر از او در میان شما نیافتم خلیفه ابوبکر به هوش آمد و از عثمان سؤال کرد چه چیز نوشتی عثمان نوشته خود را برایش خواند و ابوبکر گفت: بسیار خوب نوشتی خداوند به تو جزا دهد...

همه شما باد کرده. (کنایه از اینکه جملگی ناراضی شدید.) زیرا هر یک از شما طالب این مقام بود. (۱) تعیین خلیفه بدین شکلی که علی رغم جبهه مخالف انجام شد ثابت می کند که ابوبکر به هیچوجه براساس (نظام شوری) فکر نمی کرد. بلکه تعیین خلیفه بعد از خود حق شخصی خویش می دانست به طوری که اطاعت و تسلیم مسلمانان را در مقابل خلیفه انتصابی خود واجب می شمرد. لذا در ابلاغیه اش مردم را امر به خضوع و اطاعت مطلق نموده است بدیهی است که عمل ابوبکر تنها معرفی کاندیدا و یا روشن کردن ذهنی مردم نسبت به خلیفه بعدی نبود بلکه مردم را الزام به قبول کرد و خلیفه را نصب نمود.

۳- باز می نگریم که عمر همچنین حقی را به خود می دهد که خلیفه بعد از خود را تعیین کند و بدین جهت تعیین خلیفه را به یک شورای شش نفری واگذار می کند و تعیین یکی از آنها را به عنوان رهبر به عهده خود شان قرار می دهد و در این بین در تعیین خلیفه هیچگونه حقی برای مسلمانان قائل نمی شود.

در رفتار (عمر) در تعیین خلیفه، هیچگونه نشانی از اساس (شورای) دیده نشده چنانکه قبلاً در عمل ابوبکر ندیدیم و حال آنکه عمر هنگامی که مردم از او خواستند که برای بعد از خود خلیفه ای تعیین کند گفت: اگر یکی از دو نفر زنده می بود من با اطمینان خاطر خلافت را به او واگذار می کردم آن دو یکی (سالم) غلام آزاد شده ابو حدیفه و دیگری (ابوعبیده جراح) بودند و اگر (سالم) زنده می بود هرگز خلافت را به عهده (شورا) نمی گذاریدم. (۲)

۴- ابوبکر در بستر مرگ به (عبدالرحمن بن عوف) گفت: دوست داشتم که از پیغمبر خدا می پرسیدم که خلافت بعد از تو حق کیست؟ تا هیچ فردی بدان چشم طمع نمی دوخت!

۵- هنگامی که عده ای از انصار در (سقیفه بن ساعده) جمع شده و می خواستند (سعد بن عباد) را به امارت و خلافت مسلمین برگزینند شخصی از بین آنها گفت: چه باید کرد اگر مهاجرین مخالفت کردند و گفتند: ما هجرت کرده و از بستگان و دوستان پیامبریم؟ عده ای پاسخ دادند: در این صورت خواهیم گفت: از ما یک امیر و از شما هم یک امیر تعیین می کنیم به غیر این شکل به هیچوجه راضی نمی شویم.

۶- هنگامی که ابوبکر در (سقیفه) سخنرانی می کرد گفت: ما گروه مهاجرین، در پذیرش اسلام پیشگام بوده ایم و دیگران در این زمینه پیروی ما حساب میشوند، ما عشیره پیغمبر خدائیم و از میان عربها نسبت برتری داریم.

۷- وقتی که انصار چنین پیشنهاد نمودند که خلافت بین مهاجرین و انصار به نوبت باشد، ابوبکر به عنوان مخالفت گفت: هنگامی که حضرت محمد ﷺ به پیامبری مبعوث گشت بر عرب گران آمد تا دین پدرانشان را ترک گویند لذا از در مخالفت با آن حضرت روبرو شدند و این (مهاجرین نخستین) از خویشاوندان رسول خدا بودند که به آن حضرت گرویدند و قبل از دیگران تصدیقش نمودند و لذا آنان، نزدیکان و عترت

پیغمبر و سزاواترین مردم به خلافت او می‌باشند و جز ستم پیشه در این باره با آنان به نزاع برنخیزند.
 ۸- حباب بن منذرک که انصار را به هم آهنگی و پایداری در راه حق تشویق کرد گفت: دست نگهدارید که مهاجرین در سایه شما آیند اگر آنان مخالفت ورزیدند از ما امیری باشد و از آنان هم امیری در این میان عمر گفت: هیچوقت چنین چیزی امکان ندارد چه دو شمشیر در یک نیام نگنجد تبهکار کسی است که در این باره با ما که از نزدیکان و عشیره پیغمبریم ﷺ مخالفت و مجادله نماید. (۱)

روشی را که خلیفه اول و دوم برای تعیین جانشین پیش گرفتن بدون اینکه هیچگونه مورد ایراد قرار بگیرد و شیوه روشنی که از طرف (مهاجرین) برای انحصار حق خلافت بر خود، در برابر انصار اتخاذ شد و تکیه کردن بر عوامل نسبی و خویشاوندی با پیامبر که: ما از دیگران به میراث پیغمبر سزاوارتریم و آمادگی بیشتر (انصار) برای قبولی دو امیر یکی از مهاجرین و دیگری از انصار و اظهار تأسف ابوبکر از اینکه چرا در زمان رسول اکرم از خود حضرت درباره خلیفه بعد از او چیزی نپرسیده، همه و همه به طور مسلم ثابت می‌کند که (نسل پیشاهنگ) از جمله همان دسته‌ای که بعد از پیامبر زمام حکومت را به دست گرفتند، هیچگونه توجه ذهنی به مسئله (شورای) نداشته و حدود و شرائط این حکم برایشان واضح نبود. پس چگونه ممکن است تصور کنیم که پیغمبر اکرم ﷺ امت اسلامی را با نظام شورائی آشنا ساخته و از مهاجرین و انصار افرادی را آماده ساخته بود تا بعد از او بر پایه نظام شورائی رهبری امت و دعوت را به دست گیرند چنانکه از نظر تطبیقی هیچگونه اثری از اجرای حکم (شورایی) در بین آن گروه دیده نشد. از طرف دیگر این را نمی‌شود باور کرد که: رسول خدا حکم (شورائی) را از نظر تشریح کاملاً وضع فرموده و حدود مفهومی را معین کرده باشد ولی امت را با آن آشنا نساخته و پرورش نداده باشد.

مورد دوم: فرض می‌کنیم که پیغمبر مقرر فرموده بود که پس از وی (نسل پیشاهنگ) مرکب از (مهاجرین) و انصار ناظر بر دعوت و وظیفه‌دار تحولات لازمه باشند ولی به موجب این فرض می‌بایست پیغمبر اسلام نسل نام برده را از نظر فکری و ایدئولوژی طوری آماده می‌ساخت که بتواند این طرح (نظام شورائی) را عمیقاً بفهمد و در سطح ادای یک رسالت فکری پیاده کند، و برای مشکلات پیاپی که برای (دعوت) پیش می‌آید راههای حل را انتخاب نماید که کاملاً از رسالت اسلام سرچشمه بیگیرد.

«شورای» که کم و کیفش معلوم نباشد هیچ‌گونه حد و مرزی برایش تعیین نشده بهیچ وجه نمی‌تواند جواب گوی مشکلات باشد می‌توان گفت مشکل ساز است نه مشکل برانداز) به ویژه با توجه به اینکه پیغمبری که سقوط «کسری» و «قیصر» را مژده می‌داد به خوبی می‌دانسته که (دعوت) فتوحات بزرگ را در بر دارد و بزودی ملتهای مختلف و سرزمین‌های پهناوری به جمعیت و سرزمین اسلامی افزوده خواهد شد در نتیجه (امت اسلامی) وظیفه خواهد داشت، آن ملتها را به اسلام آشنا ساخته و (امت) را از مشکلات ناشی از این وسعت حفظ نماید و بالاخره احکام اسلام را بر سرزمینهای فتح شده و ساکنان آنها اجرا کند.

تصورات خاص بشری به عالم تشریح سرایت کند، باری این شیوه هرگز با داشتن ایدئولوژی خاص برای سرپرستی دعوت وفق نمی‌دهد زیرا لازمه عمل آن کار این بود که نسل مورد بحث تحت تعلیم و تربیت وسیعی قرار می‌گرفت و کاملاً با احکامی که در آینده هنگامی سرپرستی مورد احتیاجش می‌شد آشنا می‌گشت حوادثی که بعد از وفات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پیش آمد ثابت کرد که نسل مرکب از (مهاجرین و انصار) هیچ معلومات مشخصی راجع به مشکلات بزرگی که بعد از پیغمبر صورت گرفت نداشتند حتی ملاحظه شد که راجع به احکام سرزمین وسیعی که فتح شد نه خود خلیفه و نه اطرافیان‌ش که او را تأیید می‌کردند چیزی نمی‌دانستند و آگاه نبودند که آیا باید میان سربازان تقسیم کرد یا (وقف) برای همه مسلمین باشد آیا می‌توان تصور کرد که پیغمبری که همواره بشارت فتح سرزمینهای (کسری) و (قیصر) را می‌داد. اگر آن نسل را سرپرست و مسئول فتح قرار می‌داد، راجع به احکام شرعی آن سرزمینهای وسیع، چیزی به آنان نگوید. و از این بالاتر اینکه نسل معاصر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله حتی در زمینه مسائل دینی که پیغمبر آنها را در ملا عام و حضور همه صدها بار انجام داده بود، معلومات واضح و مشخص نداشتند به عنوان نمونه (نماز میت) که توسط پیغمبر صدها بار به طور علنی در مقابل دیده‌های تشییع کنندگان و نماز گزاران خوانده شده بود، معذالک به دست می‌آید که اصحاب لزومی نمی‌دیدند که شکل این عبادت واجب را کاملاً ضبط کنند زیرا می‌دیدند که پیغمبر صلی الله علیه و آله خود همواره او را انجام می‌دهد، و آنان هم به او اقتدا کرده و کلمه به کلمه از او تقلید می‌کنند از این رو بعد از وفات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله اصحاب راجع به تعداد تکبیرهای نماز میت اختلاف پیدا کردند. طحاوی از ابراهیم روایت کرده که پس از رسول خدا مردم راجع به نماز میت اختلاف پیدا کردند یکی می‌گفت: من شنیدم که پیامبر پنج تکبیر می‌گفت. دیگری می‌گفت: من شنیدم که چهار تکبیر می‌فرمود. این اختلاف ادامه داشت تا ابوبکر از دنیا رفت و عمر پس از خلافت از این اختلاف شدیداً ناراحت شد و عده‌ای از اصحاب پیغمبر را احضار کرد و گفت: شما اصحاب پیغمبر اگر راجع به مسئله‌ای اختلافی داشته باشید مردم هم بعد از شما اختلاف خواهند داشت و اگر اتفاق داشتید مردم هم راجع به آن مطلب اتفاق خواهند داشت حالا راجع به این مطلب فکر کنید و اتفاق نمائید آنها گفتند: ای امیر المؤمنین نیکو تشخیص داده‌ای. (۱)

مورد سوم: اینک بگوئیم دعوت اسلامی عبارت است از تغییر و تحول و ایجاد یک روش تازه برای زندگی نوین، برای این منظور لازم بود با قطع کامل ریشه‌های اخلاقی جاهلی از اعماق دل‌های افراد (امت) تازه‌ای بسازد امت اسلامی روی هم رفته حد اکثر بیش از ده سال دستخوش تغییر و تحول نشده بود و این مدت کوتاه عادتاً از نظر منطق دعوت‌های عقائیدی و برنامه‌های تحولی کافی نبود که افراد یک نسل جدید را به پایه‌ای از ترقی و تمدن رساند که افکار و عادات کهنه و قدیمی از در و نشان ریشه کن گشته و با اصول و خواسته‌های دعوت جدید کاملاً آشنا شوند و صد در صد بر طبق آن رفتار کنند تا از این راه بتوانند سرپرستی دعوت را به عهده گرفته و مسئولیتهای بزرگ آن را تحمل کنند و عملیات تحول و تغییر را بدون رهبر ادامه

دهند، منطق رسالت‌های عقائیدی چنین ایجاب می‌کند که توده اجتماع باید مدت زیادی تحت سرپرستی (رهبر) زندگی کند تا بتواند بدان پایه از شخصیت رهبری رسد که مشکلات را حل کند این سخن فقط یک استنباط نیست بلکه حقیقتی است که حوادث بعد از وفات پیغمبر به وضوح آن را ثابت کرده. آری حوادث که بعد از نیم قرن یا کمتر آشکار شد و ضعف و ناتوانی نسل مهاجر و انصار را برای مقام مدیریت نشان داد زیرا ربع قرن بیشتر نگذشته بود تا خلافتی که زائیده رهبری سلسله مهاجرین و انصار بود ظاهر گشت بدین ترتیب که هنوز یک ربع قرن از قیمومیت و سرپرستی نسل مهاجر و انصار نگذشته بود که خلافت و دعوت اسلامی که نسل مهاجر و انصار سرپرستی آنرا به عهده داشت در اثر ضربات شدید دشمنان قدیمی اسلام از هم متلاشی شد. و دشمنان داخلی اسلام ضربتهای محکم خود را متوجه اسلام کردند، و توانستند در حکومت اسلامی به تدریج خود را به مقامات برسانند و پست رهبری تحت نفوذ خود درآوردند اینان با زور و تهدید مقام خلافت اسلامی را تصرف کردند و نسل نمونه را که پیشاهنگ (امت) بود ناگزیر ساختند که از شخصیت خود تنزل کند و راه بندگی و اطاعت پیشه خود سازد طولی نکشید که حکومتی اسلامی رنگ ارثی به خود گرفت و شرافت و حیثیت مسلمانان حق طلب را لگد مال کرد و دست به خون بی گناهان آلود و اموال عمومی را غارت کرد و حدود و احکام جزائی اسلام را تعطیل نمود و حتی بقیه احکام را هم از جریان و پیشرفت انداخت و زندگی مردم را دستخوش بازیچه ساخت و غنائم و زمینهای آبادی که در اثر فتوحات نصیب مسلمین شده بود عنوان باغات قریش به خود گرفت و خلافت و حکومت به صورت توپیی بیرون آمد که کودکان بنی امیه با او بازی می‌کردند.

آری تجربه و استنباط قبلی ما را رهنمون به این فکر کرده که نسل مهاجر و انصار در موقع وفات پیغمبر هنوز نمی‌توانستند سرپرستی دعوت و زعامت فکری مسلمین به عهده گیرند و واگذاری پست رهبری (فکری و سیاسی) به آنها یک رفتار نارسا و نامعقول بوده و تصور انجام آن از طرف پیغمبر اسلام باطل و نارواست.

راه سوم

این راه یگانه راه طبیعی است که با طبیعت حوادث تناسب داشت و شرایط دعوت و دعوت کنندگان و رفتار پیغمبر صلی الله علیه و آله همه آن را ایجاب می‌کرد این راه عبارت از این است که پیغمبر اسلام راجع به آینده آئین خود توجه بدین صورت که طبق دستور خداوند کسی را انتخاب کند که در ساختمان اسلام ریشه عمیق داشته و در پرتو شعاع (وحی) و (نبوت) به صورتی پرورش یافته (که لایق مرجعیت فکری و زعامت سیاسی باشد) که بعد از خود بتواند با کمک سازندگان زیر بنای جامعه اسلامی که عبارت از دسته بیدار و آگاه مهاجرین و انصارند امت اسلامی را رهبری می‌کند و آنانرا با ایدئولوژی اسلامی پرورش دهد تا بتواند مسئولیتهای رهبری را به عهده بگیرد بدین ترتیب ملاحظه می‌کنیم که این یگانه راهی بود که می‌توانست جلو انحراف حکومت اسلامی را بگیرد روایات و شواهد ارزنده‌ای در دست است که پیامبر صلی الله علیه و آله اسلام همین

شیوه را عملی ساخت و فردی را که جز علی بن ابی طالب کسی دیگر نمی توان یافت در زمان حیات خویش پرورش داد و او را به عنوان پیشوای بعد از خود معرفی کرد.

او نخستین کسی بود که به اسلام ایمان آورد و اولین مجاهدی که بر علیه همه دشمنان اسلام با تلاش خستگی ناپذیر جنگید او از همان دوران کودکی شخصیت خویش را نشان داد در رهبر اسلام نفوذ فوق العاده کرد و زیر نظر (صاحب وحی) بزرگ شد و مسلم است که برای هیچکس جز او چنین زمینه پرورشی آموزشی و استفاده از تعلیمات او به وجود نیامد از این جهت دست پرورده وحی بمنزله نفس پیامبر است نشانه های فراوان از بیوگرافی پیغمبر و علی علیه السلام در دست است که نشان می دهد پیامبر صلی الله علیه و آله علی را بطور ویژه ای برای آینده آماده می ساخت مثلاً پیامبر صلی الله علیه و آله بسیاری از اصول و حقائق دعوت را فقط برای او بیان می کرد و وقتی که پرسشهای امام تمام می گشت خود پیغمبر صلی الله علیه و آله مطالب فکری و معلومات لازم را ابتدا شرح می داد ساعات فراوانی در شب و روز با او خلوت می کرد تا اصول رسالت و مشکلات راه و برنامه کار را برایش تشریح کند و این عمل را تا آخرین روز زندگی خویش ادامه داد.

حاکم در مستدرک از ابا اسحاق نقل می کند: که از قاسم بن عباس پرسیدم چطور شد که علی علیه السلام وارث پیغمبر گشت؟ در پاسخ گفت: برای اینکه او از همه زودتر به پیغمبر مربوط شد و از همه بیشتر به پیامبر نزدیک بود، در حلیة الاولیاء از ابن عباس نقل نموده که گفت: ما در این باره صحبت می کردیم و این سخن در میان ما شایع بود، که پیغمبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام هفتاد سنارس کرده که به هیچکس این سفارشات را نکرده است نسائی از علی علیه السلام نقل کرده که می فرمود: موقعیت مرا نسبت به پیغمبر هیچکس نداشت هر شب نزدش می رفتم اگر مشغول نماز، بود پس از فراغت، اجازه ورود می داد، و گرنه فوراً اذن دخول می داد.

باز او از امام نقل کرده است که فرمود: من در هر شبانه روز دو بار یک در روز و یکی در شب نزد پیغمبر در خلوتگاهش می رفتم و هم او از امام نقل کرده است که فرمود: هر گاه از پیغمبر سؤال می کردم پاسخ می شنیدم و هر گاه نمی پرسیدم خود مطالبی می فرمود حاکم نیز این روایت او را آورده نقل کرده و گفت: صحیح است، باز هم نسائی از ام سلمه روایت کرده است که می گفت: سوگند به آنچه که ام سلمه به او سوگند یاد می کند که علی علیه السلام آخرین کسی بود که با پیغمبر صحبت کرد، پیغمبر در هنگام وفات خویش به دنبال علی علیه السلام فرستاد و سه بار پرسش فرمود: یا علی آمدی؟ تا اینکه قبل از طلوع آفتاب علی علیه السلام قدم به خانه نهاد و ما چون دانستیم که پیامبر را با وی سخن می فرمود (و رازی) است از خانه بیرون رفتیم من جزء آخرین افرادی بودم که خارج شدم همه پشت درب نشستیم و من از همه به درب نزدیک تر بودم، در این حال ملاحظه کردم که علی علیه السلام نزدیک پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گرفت و با او به راز و نیاز پرداخت بدین ترتیب علی آخرین کسی بود که با پیغمبر صحبت کرد. (۱)

علی علیه السلام خود در خطبه قاصعه در حالیکه رابطه استثنائی خود را با رسول گرامی اسلام و اهتمام آن

رهبر بزرگ راجع به تعلیم و تربیت خودش توصیف می‌کند وی می‌فرماید: شما خوب می‌دانید که من نسبت به پیغمبر اکرم چه موقعیتی داشتم به او بیش از حد نزدیک بوده و در قلبش جای استثنائی داشتم وقتی که کودک بودم او مرا در آغوش می‌گرفت و هم چنان مرا با خود یک جا می‌خواباند، طوری که بدنم با بدن مبارکش تماس می‌یافت و من بوی خوش عرق بدن مبارکش را استشمام می‌کردم گاهی غذای می‌جوید و در دهانم می‌گذاشت و هیچگاه نه در گفتارم دروغی و نه در عملم لغزشی یافت چون کودک از مادرش متابعت می‌کند از وی پیروی می‌کردم از اخلاق خویش هر روز به من علمی می‌آموخت، و به من دستور می‌داد که در رفتار به او اقتدا کنم، هر سال در غار حرا مرا همنشین خود قرار می‌داد و من او را در مقامی می‌دیدم که هیچکس او را نمی‌دید در آن روزگار فقط یک خانه مسلمان نشین وجود داشت که پیغمبر اکرم و خدیجه و من در آنجا بودیم، من پرتو وحی و رسالت را مشاهده می‌کردم و عطر نبوت را استشمام می‌نمودم.

این نمونه‌ها و صدها نمونه دیگر بازگو کننده همان آرمانی است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله برای تربیت امام علیه السلام به خاطر رهبر آینده انجام می‌داد همچنان در زندگی شخصی امام علیه السلام بعد از وفات رسول الله نمونه‌های فراوانی است که همه نشانه این است که او از طرف پیغمبر برای رهبری اسلام تربیت شده بود^(۱) مثلاً امام همواره مرجع حل مشکلاتی بوده که هیئت حاکمه وقت از حال آنها عاجز می‌مانده‌اند و علیرغم سیاست خود ناگزیر به مراجعه به آن حضرت شده‌اند ولی از این صرف حتی یک مورد هم نمی‌توان پیدا کرد که حضرت در زندگی خویش پس از پیغمبر راجع به مسأله عاجز شده و به دیگری مراجعه کرده باشد.

باز صحنه‌هایی که در زمان پیغمبر اسلام پیش آمد نشان می‌دهند، توجه خاص پیغمبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام است مثلاً حدیث یوم الدار - حدیث ثقلین - حدیث منزله - حدیث غدیر و دهها نصوص دیگری که از پیغمبر اکرم نقل شده همه نمونه‌هایی از این شواهد هستند یا به تعبیر دیگر طبیعت (حکومت اسلامی) و نیازها و شرایط آن ایجاب می‌کرده است که نخستین رهبری اسلام که پیغمبر اکرم است دومین رهبر را آماده سازد تا به دست او و جانشینانش (حکومت اسلامی) به رشد انقلابی خود ادامه داده و به سوی هدف تحولی خود نزدیک و نزدیک‌تر شود یعنی ریشه‌های اخلاق و عادات گذشته جاهلیت را از نهادها کاملاً برکند. و امت تازه‌ای در سطح خواستها و مسئولیتهای دعوتی به وجود آورد.^(۲)

دوران رسالت و رهبری پیامبر اسلام از بیست و سه سال تجاوز نکرده که قسمت مهمی از آن مربوط به پیش از هجرت دوران سیزده ساله وی در مکه می‌باشد که بیشتر تبلیغ وی در این مدت روی معارف کلی اسلام و مسائل عقیدتی و مبارزه شدید بابت پرستی و دعوت مردم به توحید و اعتقاد به معاد بود، و شرایط و اوضاع آن روز جز در مورد خواص، بیشتر از آن را اجازه نمی‌داد تا آنجا که دشمنان او نقشه قتل وی را کشیدند از این جهت ناچار شد به فرمان خداوند مکه را به قصد مدینه ترک گوید و در مدینه رحل اقامت افکند.

۱- به فصل امامت آن جناب مراجعه کنید.

۲- تذکره ائمه اطهار حضرت نوشته علامه محمد باقر صدر ترجمه: سید مهدی ایه الهی

هم نظامی بودند، هم کارگر و هم دانشجو

استقبال مردم مدینه از آئین اسلام و پشتیبانی آنان از پیغمبر اکرم به وی فرصت داد که به بیان سایر مسائل حساس اسلامی به پردازد و یک قسمت از دستورها و احکام اسلام را در محیط خود پیاده سازد، و وظایف مردم را از نظر حلال و حرام بیان نماید با اینهمه زندگی پیامبر و مسلمانان در این محیط نیز دور از غوغا و مزاحمت نبود، زیرا تمرکز مسلمانان در محیط مدینه، رعب عجیبی در دل مشرکان شبه جزیره عربستان افکنده بود که مشرکان برای در هم کوبیدن این منطقه کراراً مدینه را به وضع شدیدی محاصره کردند و با دادن تلفات سنگین و احياناً وارد ساختن خسارتهای مالی و جانی بر مسلمانان عقب نشینی می کردند و مسلمانان را برای مدت کوتاهی به حال خود وا می گذاشتند. مزاحمت و اشغال وقت پیامبر و بازداشتن مسلمانان از آموزش مسائل دین منحصر به این نبود. چه بسا گزارشهایی میرسید که توطئه خطرناک بر ضد اسلام در میان افراد قبیله‌ای در شرف انعقاد است و هر موقع آرامش موقتی پیش می آمد و مسلمانان پروانه وار به گرد شمع وجود رسول خدا ﷺ جمع می شدند تا احکام و فرائض و معارف بلند اسلام را فراگیرند ناگهان حوادث ناگوار و گزارشهای مهم و حساس سبب می شد که برای نبرد با دشمن و دفع تجاوز آماده گردند. پیامبر ﷺ در مدت اقامت ده ساله خود در مدینه در ۲۷ نبرد که برخی از آنها بیش از یک ماه طول کشید شرکت نمود و در حدود پنجاه و پنج سربه ترتیب داد و یک چنین زندگانی پر غوغا مسلمانان را بر آن می داشت که وقت خود را به جای آموزش معارف و احکام اسلام به دفاع از حریم اسلام و وجود پیامبر گرامی صرف نمایند امکانات مسلمانان به حدی نرسیده بود که گروهی نظامی گردند و گروهی دانشجو بلکه افراد در لحظاتی همگی لباس رزم بر تن می پوشیدند و به جهاد می رفتند و در مواقع خاص به کشاورزی و باغداری و مانند اینها می پرداختند در اوقات دیگری به تعلیم و تربیت مشغول می شدند بنابراین غالباً تمام افراد هم نظامی بودند و هم کارگر، هم دانشجو.

و از آن سو محیط بعثت سراسر آلوده و تاریک بود، پیامبر در میان مردمی به نبوت رسید که فاقد هر نوع قانون اخلاقی و اجتماعی بودند و یکی از بی بند و بارترین ملل جهان به شمار می رفتند آشنا ساختن چنین ملت به کلیه قوانین و رموز اخلاقی و اجتماعی و... در مدت کم امکان عادی نداشت حتی اگر پیامبر عالی قدر اسلام و پیروان او گرفتاریهای یاد شده را هم نداشتند، تعلیم این همه حقوق و فرائض اسلامی به چنین گروه از حدود امکان خارج بود. مسلمانان در این مدت کم، ظرفیت و استعداد فرا گرفتن همه آنها را نداشتند.

توسعه و گسترش زندگانی مسلمانان بر اثر فتوحات اسلامی آنان را با مسائل تازه و حوادث جدید روبرو میکرد که در دوران بعثت آنحضرت نمونه آنها وجود نداشت و طرح و بیان این سلسله از حوادث در دوران حیات رسول خدا ﷺ برای گروهی که با این موضوعات آشنای نداشتند امکان پذیر نبود و یا لاقلاً لزوم نداشت. از طرف دیگر پیامبر اسلام خاتم پیامبران و آئین او آخرین شریعت آسمانی است و باید تمام آنچه را

که بشر ممکن است تا روز قیامت به آن نیاز داشته باشد در اختیار او بگذارد و او را از هر قانون بشری و تقنینی آسمانی بی نیاز سازد. ملاحظه این امور ما را بر آن می‌دارد که بطور قطع و یقین بگوئیم، پیامبر عالیقدر اسلام برای حفظ مصالح اسلام و تحقق پذیری هدف بعثت این قسمت از معارف و احکام را که روی علل یاد شده امت موفق به فراگرفتن آنها نشدند پیش فردی از مسلمانان به ودیعت نهاده که مسلمانان پس از درگذشت او در تمام این حوادث به وی مراجعه کنند و همه نیازهای دینی و مذهبی خود را با پیروی از افعال و گفتار او برطرف سازند یک چنین فردی نمی‌تواند یک فرد عادی باشد زیرا یک فرد عادی نمی‌تواند این همه علوم و معارف و احکام و فرائض را در مدت کم از پیامبر ﷺ فراگیرد بلکه باید فرد بسان پیامبر دارای علمی گسترده^(۱) و در برابر هر نوع خطا و اشتباه که موجب سلب اعتماد مردم می‌گردد. مصون و بیمه باشد شناسائی یک چنین فردی که دارای علمی گسترده و وسیع است و از تمام احکام الهی و قوانین آسمانی که ممکن است بشر تا روز واپسین به آن نیاز داشته باشد آگاهی دارد، جز برای خدا و پیامبر او برای کسی مقدور نیست همچنین شناسائی معصوم از غیر معصوم و اینکه چه کسی در مقابل هر نوع احتمال اشتباه و لغزشهای عمومی و سهوی و مصون و بیمه است. جز از طریق وحی و تعیین پیامبر ﷺ ممکن نمی‌باشد از این نظر تکمیل هدف بعثت و گسترش صحیح آئین اسلام در میان ملل جهان و بی نیاز ساختن امت را از آراء و نظریات خطاکار بشری و غیر الهی ایجاب می‌کند که فردی به عنوان جانشین با شرایط یاد شده از طرف خدا تعیین گردد و هرگز امت از طریق انتخاب نمی‌تواند به چنین فردی دست یابد.^(۲) بنا بر آن چه گذشت روشن شد که در هیچ یک از سخنان که از پیامبر گرامی و یاران او نقل شده است اثری از انتخاب خلیفه از طریق شوری و گزینش امام بوسیله اهل حل و عقد و مانند آنها وجود ندارد این نوع اصطلاحات بسان علل بعد از وقوع است که به مرور زمان پیدا شده و هدف توجیه خلافت گروهی است که به عقیده برخی از این طریق برگزیده شدند. الفاظ مانند (انتخاب از طریق شوری)، مهاجر و انصار، اهل حل و عقد) و... در زمان مناظره امام با معاویه پیدا شده‌اند و امام می‌خواست با منطق دشمن او را محکوم سازد و گر نه موضوع رهبری در عصری پیامبر تنها به صورت انتصابی از جانب خدا بود، پیامبر عالی قدر بطور مکرر به مردم می‌گفت: تعیین جانشین مربوط به خدا است (و هر کس را او انتخاب کند همان رهبر خواهد بود، و اختیار این موضوع نه در دست من و نه در دست امت است).^(۳)

حکومت‌های عادی نمی‌توانند این خلاء را پر کنند

پیامبر اسلام در موسم حج هنگامی که با سران قبیله بنی عامر تماس می‌گرفت یکنفر از آنان حمایت خود را از پیامبر اعلام داشت و افزود هر گاه خداوند ترا بر مخالفان پیروز ساخت آیا موضوع زمامداری بعد از

۱- مانند انا مدینه العلم علی بابها باشد.

۲- خدا و امامت ج ۵ ص ۶۴

۳- خدا و امامت ج ۵ ص ۷۶

شما به ما واگذار می‌گردد؟ پیامبر در پاسخ وی فرمود: **(الامر الی الله یضعه حیث یشاء)** موضوع خلافت مربوط به خدا است و از اختیار من بیرون می‌باشد. او هر فردی را انتخاب کند موضوع به او محول می‌گردد. تنها در این مورد نبود که پیامبر دست رد به تقاضای افرادی زد که چشم به خلافت اسلامی دوخته بودند ایمان و اسلام خود را مشروط می‌کردند که موضوع خلافت پس از رحلت پیامبر به آنان محول گردد بلکه پیامبر در میان نامه‌هایی که بفرمان کشورهای می‌نوشت، نامه‌ای به (هوذة بن علی) زمامدار یمامه نوشت و او را به آئین اسلام دعوت نمود. وی نیز بسان آن عامری اسلام آوردن خود و حمایت از آئین اسلام را مشروط به این کرد که مسئله زمامداری پس از رحلت پیامبر به او واگذار گردد. و حضرت در پاسخ وی فرمود: **(لا و لا کرامة)** این پیشنهاد تو صحیح نیست و عزتی در این کار نیست هر مرد منصف و دور از تعصب با ملاحظه این نحو از تاریخ که از دست تحریف مصون مانده است می‌تواند موقعیت مسئله را در زمان پیامبر بدست بیاورد و مطمئن گردد که پیامبر پیوسته از اینکه موضوع خلافت به او و یا امت مربوط باشد کاملاً تحاشی نمود و آنرا یک امر الهی تلقی می‌کرد.

«یا داؤد انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق ولا تتبع الهوی سورة ص، آیه

۲۶- ای داود ما ترا در روی زمین خلیفه قرار داده‌ایم، پس میان مردم به حقی داوری و از هوی و هوس پیروی (منما) حکومت بحق همان حکومتی است که بر اساس دستورهای خدا و پیراستگی از هوی و هوس استوار باشد. یک چنین حکومتی لازم است که از تمام حدود و خصوصیات موضوع و مورد حکومت خود آگاه باشد، و در این داوری اسیر تمایلات درونی و هوی و هوس نگردد و این دو بدون عصمت و علم وسیع، امکان‌پذیر نیست.

شکی نیست که هدف از بودن امام و یا (خلیفه) پس از پیامبر گرامی، پر کردن خلأی است که از درگذشت پیامبر بوجود می‌آید. پیامبر بر مبنای حق و بر اساس احکام و دستورهای راستین الهی حکومت و داوری می‌کرد. خلیفه یا امام که پس از پیامبر گرامی می‌خواهد وظایف رسالت را ادامه دهد و باید بسان پیامبر عالم و آگاه به تمام احکام و پیراسته از خطا و اشتباه باشد، و اگر بخواهد به شکل دیگر حکومت و داوری نماید، مسئله خلافت و جانشین منتفی گردیده حکومتی بسان حکومت‌های عادی و قضاوتی مانند قضاوت‌های عادی خواهد بود. بدیهی است که حکومت‌های عادی و حاکم‌های معمولی نمی‌توانند این خلأ را پر کنند و وظایف رسالت را ادامه دهند. گواه روشن آن خلفا و زمامداران قرون گذشته و زمان حاضر است که اسلام را به کجا رساندند. نیاز به بیان ندارد اینجاست که وجود امام معصوم عالم و آگاه برای ادامه حکومت حقه الهیه و اجراء حدود و احکام خدا به صورت یک امر لازم و ضروری جلوه می‌کند.^(۱)

و این جز بر امامان از اهل بیت علیهم السلام صدق نمی‌کند. اگر چند جهالت یا تقلید و تعصب برای بعضی مانع پذیرش این امر شده است.

رهبان دوازده گانه از دیدگاه اهل تسنن

کوتاه سخن اینکه: میان علماء تسنن در معنی این حدیث دیدگاه متفاوت و مختلف وجود دارد بعضی شان گفتند مراد همان امامان دوازده گانه اهل بیت هستند برخی دیگر معنی این حدیث برایش لاینحل مانده و سکوت اختیار کردند بعضی هم که تعصب شان زیاد بود تن به این امر نداده‌اند، حدیث با چنین مفهوم، مصداقی روشن را تحریف و انکار کردند بدنبال توجیه و مغالطه کاری رفتند یک جور که پیروانشان را قناعت و عوام الناس را فریب دهند دلیلهای سست تر از تار عنکبوت اقامه کردند ابن حجر با اینکه فضائل دوازده امام را در کتابش ذکر کرده اما امامت ایشان را انکار کرده است. گفت: اولاً امامان اهل بیت خلافت نکرده‌اند بجز علی علیه السلام و مدت کوتاه امام حسن علیه السلام که آنهم در آخر به معاویه سپرد. (۱) پس خلافت بر آنها صدق نمی‌کند خلیفه رسول خدا بر کسی صدق می‌کند که بجای آن حضرت باشد اداره امت را به دست داشته باشد. پاسخ این سخن بسیار روشن است مراد از خلیفه مسلماً کسی است که بدستور پیامبر برای جانشینی آن حضرت مقرر شده باشد وقتی آنجایگاه را کسانی بوسیله زور و زر تصرف نمودند آنان را مجبور به خانه نشینی یا شهید کردند آنگاه ایشان از مقام خدایی و خلافت الهی خلع می‌شوند مقام معنوی و آیات قرآنی مثل **انی جاعلک للناس اماما** حکمش از بین می‌رود یا سر جای خود باقی است. اما چه فایده **من لم يجعل الله له نورا فماله من نور**.

امامت با تمرد و مخالفت مردم عوض نمی‌شود

در جای دیگر گفت: ائمه اهل بیت ادعای خلافت نداشتند پس از ایشان شیعیان رافضی این ادعا را بنام شان کردند: مؤلف گوید: خدا انسان را به این حد احمق نسازد اگر ادعای خلافت نداشتند پس آنهمه مخالفتها، جنگ و کشتارها، زندانها و شهادتها و... برای چه بوده است؟ جنگ امام حسین با یزید بر سر چه بوده است؟ یا جنگ امیر المؤمنین و امام حسن علیه السلام با معاویه برای چه بود؟ شهادت مظلومانه امام حسین علیه السلام و امامان بعد از آن حضرت تا امام حسن عسکری علیه السلام همه در این راه و برای اثبات همین مطلب بود یا چیز دیگر؟ تا اینکه تک تک ایشان شهید شدند و غیبت امام زمان هم برای همین بود چنانچه خلفاء قدرت طلب بر او دست می‌یافتند مانند پدرانش شهید می‌کردند. این دست و پا زدن‌ها ابن حجر و امثالش و این سو و آن سو دویدن‌ها ایشان **الغریق یتشبث بالحشیش** است همه و همه به خاطر تعصب و عناد به شیعه است زیرا اگر بگویند: مراد دوازده امام است این دلیل بر اثبات حقانیت مذهب شیعه، بطلان مذهبی امویان می‌شود، رهایی از بند عادت، برون شدن از قید تقلید و تعصب کار آسان نیست.

چنانچه ابن کثیر بعد از نقل حدیث معروف ابن مسعود که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم اوصیاء بعد از تو چند نفر هستند فرمود: دوازده نفر به عدد نقبا بنی اسرائیل گفته این حدیث از طریق ابن عمر و حدیقه و ابن عباس نیز روایت شده است سپس اضافه کرده و گفت: در توراتی که در دست اهل کتاب می‌باشد

چنین معنی به چشم می خورد که خداوند ابراهیم را به اسماعیل مژده داد و او را به این خبر شاد گردانید که اسماعیل را نیز برکت داده. و نسل او را افزونی می دهد و از فرزندان او دوازده تن را بزرگی و عظمت خواهد داد در دنباله این مطلب می نویسد ابن تیمیه می گوید: آنهای که مورد مژده به ابراهیم هستند همانهایی می باشند که در حدیث جابر بن سمره آمده است (یعنی حدیث مذکور که خلفاء بعد از من دوازده نفرند) و چنین مقدر شده که آنان در میان امت اسلامی پیدا شوند و حجتی باشند و روز قیامت نرسد مگر اینکه همه ایشان به وجود آیند (یعنی دوازده خلیفه) آنگاه ابن کثیر اظهار نظر کرده می گوید: بسیاری از یهودیان که مسلمان شده اند با این گمان که دوازده نفر مورد اشاره تورات همان امامان اهل بیت می باشند سخت به اشتباه افتاده مذهب شیعه را برگزیده اند. (۱) آخر نتیجه تقلید و تعصب این است هم اکنون پاسخ یاره گویان مانند ابن حجر را از زبان این دانشمند سنی بشنوید صاحب تمهید ابو شکور حنفی می گوید: اینکه بعضی مردم گفتند: امامی که مطاع نباشد، امام نیست، به جهت اینکه وقتی نیروی حکومتی نداشت نفوذ و قدرت اجراء ندارد. (کسی به حرفش نیست) و اطاعت نمی شود. و او امام نیست ما می گوییم نه خیر این چنین نیست بدلیل اینکه اطاعت امام بر همه واجب است، اگر قدرت حکومتی و اجرائی ندارد بخاطر تمرد و سرکشی مردم است و آن نقص بر امامت وارد نمی کند و او از مقام امامت عزل نمی شود چنانچه که از امام اطاعت و فرمان نمی برند خودش نوعی از سرپیچی و گناه است از مردم و معصیت و نافرمانی مردم هیچگاه ضرر به امامت امام ندارد مگر نمی بینی در اوائل اسلام کسی از پیامبر اطاعت نداشت برای او هیچگونه نفوذ و قدرت ظاهر بر بت پرستان آنجا وجود نداشت. انکار و عدم پذیرش مردم هیچگونه تأثیر منفی در نبوت نگذاشت تمرد و سرکشی تمام آن مردم از امر و دستور دینیش کوچکترین خللی در مقام رسالتش نداشت و او را از مقام پیامبریش عزل نکرد و همچنین است حکم درباره امام و جانشین پیامبر بدون تردید چنانچه علی علیه السلام همه مسلمین از او اطاعت نداشتند باز هم از مقام امامتش عزل نشد بنابراین صحیح است بگوییم اگر همه مردم مرتد و از دین برگردند (العیاذ باللّه) امام از امامتش عزل نمی شود و همچنین است حکم درباره سرکشی و بی اطاعتی از او. (۲)

گواهی محققین اهل سنت بر خلافت دوازده امام

شیخ سلیمان حنفی می گوید: یکی از محققین گفت است: اخبار یک دلالت دارند بر بودن خلفای رسول اکرم صلی الله علیه و آله بعد از ایشان دوازده نفر از طریق و راههای بسیار بحد شهرت رسیده با دقت بشرح و تطبیق آن احادیث با زمان و مکان دانسته می شود که مراد رسول خدا از آن دوازده نفر امامان از اهل بیت و عترت خود آن حضرت باشند. زیرا که انطباق آن احادیث با صحابه بعد از آن حضرت صحیح نیست برای کم بود

۱- تاریخ ابن کثیر ج ۶ ص ۲۴۹ و ۲۵۰ این بشارت در سفر تکوین اصحاب شماره ۱۶ - ۱۸ - ۲۰ آمده است

۲- التمهید فی بیان توحید، ابو شکور سلمی حنفی محمد بن عبد الرشید بن شعیب کشی که او را مجدد الف ثانی گفتند.

بنقل النجم الثاقب باب ۴ ص ۱۷۲

صحابه از دوازده نفر و ممکن نیست حمل نمودن آن اخبار بر ملوک اموی چون پادشاهان اموی از دوازده نفر بیشترند علاوه به آن اعمال زشت و ستمکاری ایشان معلوم است مگر عمر بن عبد العزیز دیگر آنکه امویان غیر بنی هاشم اند و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده همه دوازده نفر از بنی هاشمند در روایت عبد الملک از جابر و خفاء صوت آنحضرت در این روایت ترجیح می دهد آنرا، زیرا ملوک اموی خلافت بنی هاشم را خوب نمی دانستند و هم چنین تطبیق از آن احادیث بر بنی عباس درست نمی باشد چون آنها هم زیادتی دارند بر عدد این اخبار اضافه بر اینکه آنها کمتر رعایت کردند آیه مودت را (قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربی) و حدیث کسار را پس ناگزیر باید آن حدیث حمل شود بر دوازده نفر بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله از اهل بیت و عترت آنحضرت بجهت اینکه ایشان اعلم زمان بودند جلالت قدر و زهد و تقوی ایشان مورد قبول همه بود از حیث نسب اعلائی همه و از نظر حسب افضل از همه و نزدیک ایشان بخدا و گرمی تر بود نشان بخدا دانش ایشان از آباء متصل بجدشان بوراثت بود و علم لدن (نزد کسی درس نخواندند) این چنین تعریف کردند اهل علم و تحقیق و اهل کشف و توفیق و نیز تأیید میکنند این تحقیق را (که مراد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه دوازده گانه از اهل بیت و عترت خود آن حضرت است حدیث ثقلین و احادیث بسیاری که در این کتاب ذکر شده و غیر آنها تمام شد سخنان صاحب ینابع^(۱) و همچنین بعضی دیگر از محققین اهل سنت روایات را از رسول خدا ذکر کرده است که صراحت دارد با توجه به آن روایات هیچگونه تردید باقی نمی ماند در اینکه مراد از دوازده امام اهل بیت علیهم السلام است نه کسی دیگر اینکه به بعضی از آن روایات بعنوان نمونه اشاره می نمائیم:

دوازده خلیفه مطابق آیات و روایات اهل سنت

و السماء ذات البروج، اول شیخ سلیمانی حنفی در ینابع از اصبع بن نباته از ابن عباس (رض) روایت کرده است که گفت: رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: آسمان منم و بروج امامان از اهل بیت منند و عترت من اول ایشان علی است و آخر ایشان مهدی است و آن دوازده نفرند.^(۲) ۲- ابن صباغی مالکی از زرارة روایت کرده است گفت: شنیدم ابا جعفر می فرمود: امامان دوازده گانه همه ایشان از آل محمد هستند، (یعنی) علی علیه السلام و یازده نفر از فرزندان او^(۳) ۳- باز در همان کتاب از جابر نقل کرده است: که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من سید انبیاء هستم و علی علیه السلام سید اوصیاء است و اوصیاء بعد از من دوازده نفرند اول ایشان علی و آخر ایشان قائم مهدی (عج) است. ۴- سعید بن جیر از ابن عباس از رسول خدا نقل کرده است که فرمود: همانا خلفای من و اوصیای من و حجت های خدا بر خلق بعد از من دوازده نفر می باشند اول ایشان علی و آخر ایشان فرزندم مهدی علیه السلام است که فرود می آید روح الله (عیسی بن مریم) نماز می خواند پشت سری مهدی و روشن می سازد او بنور خدا زمین را و سلطنت او گسترش پیدا می کند در مشرق و مغرب. ۵- ابو سعید خدری

۱- ینابع المودة ج ۲ باب ۷۷ ص ۳۹۷

۲- فصول المهمة ابن صباغی مالکی فصل ۱۲ ص ۲۹۲ و ینابع المودة -

۳- ینابع المودة ج ۲ باب ۷۱ ص ۳۵۸

می گوید: پیغمبر بعد از نماز بما خطاب کرد و فرمود: ای اصحاب من همانا مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح و دروازه (حطه) در بنی اسرائیل است پس تمسک جوید بعد از من به اهل بیت من که ائمه راشدین از ذریه من اند که هرگز گمراه نمی شوید شخصی گفت: یا رسول الله پس از شما چند امام است؟ فرمود: دوازده امام از اهل بیت یا فرمود از عترت من هستند. (۱) ۶- صاحب فرائد السمطین به استناد از رسول خدا نقل کرده است که فرمود: وصی و جانشین بعد از من علی بن ابی طالب و بعد از علی دو نواده من حسن و حسین اند و پس از حسین نه نفر از پشت حسین علیه السلام می آیند که (همه) امامان برجسته اند. (۲)

۷- **و جعلها كلمة باقية في عقبه لعلهم يرجعون**، در منابع از علی بن الحسین علیه السلام از پدر خویش از جد خود علی علیه السلام نقل کرده فرمود: این آیه درباره ما نازل شده است خداوند امامت را تا روز قیامت در اولاد حسین علیه السلام قرار داده است و فرمود برای امام غائب ما دو غیبت است یکی از آن دو درازتر است از دیگری و در این غیبت طولانی باقی نمی ماند بر اعتقاد امامت او مگر کسی که یقین داشته باشد باو و درست باشد شناخت او... (۳)

۸- در همان کتاب از ائمه اهل بیت در تفسیر سوره دخان **حَمَّ** و **الكتاب المبین انا انزلناه فی لیلة مبارکة...** نقل کرده فرمودند: خدای سبحان نازل نمود قرآن را در شب مبارکه که شب قدر باشد به بیت المعمور یک جا و بعد از بیت المعمور نازل فرمود بر رسول خدا در مدتی بیست و سه سال تقدیر و اندازه گیری نموده امور را از حق و باطل و آنچه در این سال جاری شود (در شب قدر) و برای اوست بلاء و مشیت و خواست و مشیت، حق تعالی مقدم سازد هر چه را که بخواهد و تأخیر اندازد آنچه را بخواهد از رسیدن اوقات مرگ و روزی و امن، ایمنی و سلامتی و عافیت و غیر ذالک و القامی کند آن را رسول خدا با امیر المؤمنین علی علیه السلام و او القامی کند با مامان از اولاد خود علیهم السلام تا می رسد بصاحب الزمان مهدی (عج) (۴)

۹- از سلمان روایت کرده گفت بر پیامبر وارد شدم دیدم حسین علیه السلام در روی زانوی او نشسته رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صورتش را می بوسد و دهان وی را می مکد، و می فرماید تو آقای فرزند آقا و برادر آقای و تو امامی پسر امام و برادر امام و تو حجتی برادر حجت و پدر حجتهای نه گانه که نهمین ایشان قائم ایشان مهدیست (۵)

۱۰- از ابن عباس نقل شده گفت: شنیدم از رسول خدا می فرمود، من و علی و حسن و حسین و نه نفر از فرزندان حسین پاک و پاکیزه و معصوم هستیم (۶)

۱۱- خوارزم در مناقب خود با اسنادش از ابی سلیمان راعی رسول خدا روایت کرده گفت: رسول خدا

۱- فرائد السمطین ج ۳ باب ۳۱ - تألیف جموینی

۲- مسند الفردوس الکبیر دیلمی بنقل علامه صاحب عباقات الانوار

۳- ینابع المودة، ج ۲، باب ۱۷، ص ۲۵۴.

۴- همان مدرک.

۵- ینابع المودة باب ۷۷، ص ۳۹۶ و فرائد السمطین و مناقب خوارزم

۶- همان مدرک.

است گوید: یهودی بنام نعتل خدمت پیامبر رسید عرض کرد یا محمد ﷺ پرسش‌های دارم از شما سؤال می‌کنم هرگاه جواب دادید بدین اسلام مشرف می‌شوم، فرمود: پرس ای ابا عماره عرض کرد ای محمد ﷺ خدا را برای من وصف کن فرمود وصف کرده نمی‌شود خدا مگر به آن صفت که خدا خود را توصیف کرده، چگونه وصف شود خداوند یک خالق (همه چیز) است و وصفش را نهایتی نیست و عقل‌ها عاجزند از ادراک او و... تا آنجا که گفت: بفرما وصی تو کیست چون هیچ پیغمبر نیست جز اینکه برای او وصی می‌باشد پیامبر ما موسی بن عمران یوشع بن نون را وصی خود گردانید و فرمود وصی من علی بن ابیطالب بعد از او دو سبط من حسن و حسین ﷺ و بعد از ایشان نه نفر امامان از صلب حسین می‌باشند. یهودی عرض کرد یا محمد ﷺ نام ببر ایشانرا برای من فرمود ﷺ بعد از حسین پسرش علی است و بعد از او فرزندش محمد، بعد از او پسرش جعفر و بعد از او فرزندش موسی بعد از او پسرش علی بعد از او پسرش محمد، بعد از او فرزندش علی است بعد از او پسرش حسن بعد از او فرزند او حجت مهدیست اینها یند امامان دوازده گانه یهودی گفت: بفرما بدانم علی و حسن و حسین سبب مرگشان چگونه است فرمود ﷺ کشته می‌شود علی بزدن شمشیر بر فرق مبارکش و حسن به زهر و حسین به بریدن گلویش (به تیغ) یهودی پرسید کجا است مکان ایشان فرمود ﷺ در بهشت بدرجه من یهودی گفت: شهادت می‌دهم به لا اله الا الله و انک رسول الله و شهادت می‌دهم که ایشان بعد از حضرت شما اوصیاء شمایند و من در کتابهای پیامبران پیشین و در آنچه عهد کرده بود بما حضرت موسی یافتم در آخر زمان پیغمبر خواهد آمد که گفته می‌شود به او احمد و محمد و او خاتم همه انبیاء است و بعد از او اوصیاء او دوازده نفرند اول آنها پسر عم او و شوهر دختر اوست و دوم و سوم دو برادراند از فرزند پیغمبر و اولی را امت پیامبر می‌کشند به شمشیر و دومی به زهر، سومی را با عده‌ی از اهل بیت او به شمشیر و به تشنگی در زمینی غریب شهید می‌کنند آنجناب مانند گوسفند ذبح می‌شود و صبر می‌کند به جهت بلند شدن درجات خود و اهل بیتشان و ذراری شان و برای خلاصی دوستداران شان از آتش و نه نفر از ایشان اوصیای پیغمبر اکرم از فرزندان سومی هستند و بعدد اسباط بن اسرائیل که دوازده نفرند فرموده، آیا می‌شناسی اسباط را گفت: آری اول اسباط لاوی ابن برخیا و هم او بود که غایب شده از بنی اسرائیل یک غیبتی بعد برگشت و ظاهر نمود خدای سبحان بواسطه او شریعت خود را بعد از فرسوده شدن آن و جنگ کرد با قریسطیا پادشاه تا کشت او را پیامبر فرمود: در امت من همان واقع خواهد شد که در بنی اسرائیل رخ داد مطابق النعل بالنعل و امام دوازدهم از فرزندان من غایب می‌شود و دیده نمی‌شود و می‌آید بر امت من هنگامی که نماند، از اسلام مگر اسمی و نماند از قرآن خدا مگر رسمی خدا در این زمان اذن می‌دهد به او که ظاهر شود خداوند اسلام را به او آشکار و تجدید فرماید خوشا به حال کسانی که ایشانرا دوست داشت باشد و پیروی کند از آنها وای به حال دشمنان و مخالفین ایشان خوشا به حال آنها که چنگ زدند براه نمای ایشان بعد نعتل این اشعار را انشاء نمود.

انت النبی المصطفی و الهاشمی المفتخر
و معشر سمیت هم ائمة اثنی عشر
قد فاز من والا هم و خاب من عاد الزهر
عتر تک الا خیار لی و التابعین ما امر
بکم هدانا ربنا و فیک نرجوا ما امر
حبا هم رب العلی ثم اصطفی هم من کدر
آخر هم یسقی الظماء هو الامام المنتظر
من کان عنهم معرضا فسوف تصلاه سقر^(۱)

این روایات را به طور نمونه از کتب اهل سنت آوردیم تا شاهد باشد برای منکرین امامت اهل بیت اگر کسی خواهان بیشتر باشد چندین برابر آنرا می تواند از متون احادیث ایشان بدست آورد.

اهل بیت علیهم السلام شریک پیامبر صلی الله علیه و آله

عموم مسلمانان اعضاء خانواده پیامبر گرامی حضرت محمد صلی الله علیه و آله را آل محمد یا اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله می نامند و آنان را عزیز و گرامی می دارند و این امر مطابق با فرمایش پیامبر گرامی است که به مسلمانان امر فرموده است همزمان با درود فرستادن بر او، برای اعضای خانواده اش هم درود بفرستند. قرآن کریم می فرماید: خدا و فرشتگان بر محمد صلی الله علیه و آله درود می فرستند پس شما ای کسانی که ایمان آورده اید بر او سلام و درود فرستید. هنگامی صحابه از پیامبر خواستند که چگونه این فریضه را به آنان آموزش دهد. بخاری و مسلم در صحیح خود گزارش داده اند که کعب بن عجره گفت: که پیامبر فرمود: خدایا به محمد و آل محمد رحمت فرست. همان طور که به ابراهیم و آل ابراهیم رحمت فرستادی یقیناً تو ستایش شده و معزز هستی.^(۲) زمانی که پیامبر خدا یک مطلب دینی را به امت خود تعلیم و دستوری می دهد، از روی تمایل شخصی محبت نمی کند قرآن گواهی می دهد که دستورهای او همه جنبه وحی دارد و می فرماید: او از روی هوا سخن نمی گوید. آن نیست مگر آنچه که به او وحی شده است (و ما ینتطق عن الهوی النجم)

محبتی ممتازان در مباحله، پاداش رسالت است

قرآن مجید به طور دقیق روشن می کند که عشق و محبت و احترام نسبت به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله یک وظیفه اسلامی است. خدا به پیامبرش دستور می دهد که از مسلمانان بخواهد که به عنوان اجر و مزد رسالتش، اهل بیت او را دوست بدارند. این است آنچه که خداوند مژده می دهد به آنان که ایمان آوردند و عمل نیک دارند بگو مزدش را از شما نمی خواهم مگر دوستی نسبت به اهل بیتم را و کسی که خوبی را کسب کند به آن خوبی می افزایم. بدرستی که خدا آمرزنده و شکر پذیر است.^(۳) خداوند به محمد صلی الله علیه و آله می گوید به تمام مسلمانان خبر دهد که تنها چیزی که در مقابل (رنج و عظمت) تبلیغ رسالت از مسلمانان انتظار دارد محبت آنان نسبت به اهل بیتش می باشد. اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله به یک تعبیر می تواند موجب وحدت مسلمانان باشد. این اتحاد و یگانگی زمانی صورت می پذیرد که مسلمانان طریقی را که خداوند و پیامبرش

۱- ینابع المودة ج ۲ باب ۷۶ ص ۵۲۹

بخاری ج ۶ ص ۱۰۱ - مستدرک ج ۳ ص ۲۳۶ - سن ابن ماجه ج ۱ - ترمذی ج ۱

انت النبی المصطفی و الهاشمی المفتخر
 و معشر سمیت هم ائمة اثنی عشر
 قد فاز من والا هم و خاب من عاد الزهر
 عتر تک الا خیار لی و التابعین ما امر
 بکم هدانا ربنا و فیک نرجوا ما امر
 حبا هم رب العلی ثم اصطفی هم من کدر
 آخر هم یسقی الظماء هو الامام المنتظر
 من کان عنهم معرضا فسوف تصلاه سقر (۱)

این روایات را به طور نمونه از کتب اهل سنت آوردم تا شاهد باشد برای منکرین امامت اهل بیت اگر کسی خواهان بیشتر باشد چندین برابر آنرا می تواند از متون احادیث ایشان بدست آورد.

اهل بیت علیهم السلام شریک پیامبر صلی الله علیه و آله

عموم مسلمانان اعضاء خانواده پیامبر گرامی حضرت محمد صلی الله علیه و آله را آل محمد یا اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله می نامند و آنان را عزیز و گرامی می دارند و این امر مطابق با فرمایش پیامبر گرامی است که به مسلمانان امر فرموده است همزمان با درود فرستادن بر او، برای اعضای خانواده اش هم درود بفرستند. قرآن کریم می فرماید: خدا و فرشتگان بر محمد صلی الله علیه و آله درود می فرستند پس شما ای کسانی که ایمان آورده اید بر او سلام و درود فرستید. هنگامی صحابه از پیامبر خواستند که چگونگی این فریضه را به آنان آموزش دهد. بخاری و مسلم در صحیح خود گزارش داده اند که کعب بن عجره گفت: که پیامبر فرمود: خدایا به محمد و آل محمد رحمت فرست. همان طور که به ابراهیم و آل ابراهیم رحمت فرستادی یقیناً تو ستایش شده و معزز هستی. (۲) زمانی که پیامبر خدا یک مطلب دینی را به امت خود تعلیم و دستوری می دهد، از روی تمایل شخصی محبت نمی کند قرآن گواهی می دهد که دستورهای او همه جنبه وحی دارد و می فرماید: او از روی هوا سخن نمی گوید. آن نیست مگر آنچه که به او وحی شده است (و ما ینطق عن الهوی النجم)

محبتی ممتازان در مباحله، پاداش رسالت است

قرآن مجید به طور دقیق روشن می کند که عشق و محبت و احترام نسبت به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله یک وظیفه اسلامی است. خدا به پیامبرش دستور می دهد که از مسلمانان بخواهد که به عنوان اجر و مزد رسالتش، اهل بیت او را دوست بدارند. این است آنچه که خداوند مزده می دهد به آنان که ایمان آوردند و عمل نیک دارند بگو مزدش را از شما نمی خواهم مگر دوستی نسبت به اهل بیتم را و کسی که خوبی را کسب کند به آن خوبی می افزائیم. بدرستی که خدا آمرزنده و شکر پذیر است. (۳) خداوند به محمد صلی الله علیه و آله می گوید به نام مسلمانان خبر دهد که تنها چیزی که در مقابل (رنج و عظمت) تبلیغ رسالت از مسلمانان انتظار دارد محبت آنان نسبت به اهل بیتش می باشد. اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله به یک تعبیر می تواند موجب وحدت مسلمانان باشد. این اتحاد و یگانگی زمانی صورت می پذیرد که مسلمانان طریقی را که خداوند و پیامبرش

- ینابع الموده ج ۲ باب ۷۶ ص ۵۲۹

- بخاری ج ۶ ص ۱۰۱ / مسلم ج ۳ ص ۱۳۶ سنن ابن ماجه ج ۱ - ترمذی ج ۱

- سوره شوری آیه ۲۳

برای پیشرفت این مردم نشان داده‌اند ملحوظ داشته باشند. مسلمانان اشتباه می‌کنند که محمد ﷺ را از خاندانش جدا می‌سازند. در حالی که وی خواهان اتحاد و همبستگی آنان می‌باشد کاملاً روشن است که پیامبر با تعلیماتش مقرر می‌دارد که نام او همراه با خاندانش را پیروان او چه در نمازهای روزانه و چه موارد دیگر یکجا ذکر کنند.

عموم مسلمانان بر این عقیده‌اند که علی ﷺ پسر عموی پیامبر و همسرش فاطمه زهرا (س) عزیزترین فرزندان پیامبر و دو فرزندشان حسن و حسین جزوی آن افرادی هستند که منتسب به خاندان پیامبر می‌شوند و هم آنان هستند که مشمول درود ما در نماز می‌شوند صفات عالی و شایسته برگزیدگان منسوبین حضرت محمد ﷺ دلیل اصلی و قطعی احترام بی‌مانند به آنهاست. چنانکه امام شافعی فرمودند: **آل النبی حکم فرض و فی القرآن انزلہ کفی من عظیم قدرکم من لایصلی علیکم لاصلاة له** (۱)

در منابع از حضرت امام حسن ﷺ نقل کرده است که در خطبه خود فرمود: زمانیکه کفار نجران انکار و محاجه و جدال می‌کردند با جدم رسول خدا این آیه نازل شد **(فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم ...)** آیه ۶۰ آل عمران بگو بیایید تا بخوانیم پسران ما را و پسران شما را زنان ما را و زنان شما را نفوس ما را و نفوس شما را پس کوشش کنیم در دعا پس بگردانیم لعنت خدا را بر دورغ‌گویان آن جناب آورد با خودش از انفس پدرم را و از پسرانش من و برادرم حسین و از زنان مادرم فاطمه (س) را بنابراین ما اهل او و گوشت و خون او و جان او هستیم. و ما از او و او از ماست. در مسند احمد و مناقب آورد، که رسول خدا فرمود: برای طایفه ثقیف باید اسلام بیاورید یا می‌فرستیم بسوی شما مردی را مثل نفس خودم تا بزند گردنهای شما را و اسیر کند اطفال شما را و آنگاه دست علی ﷺ را گرفت دو مرتبه فرمود: آن مرد این شخص است. پیامبر در بسیاری از جاها فرمود: علی از من است و من از علی ابن ماجه در سننش حدیث ۱۴۳ چنین نقل کرده است: که پیامبر خدا می‌فرمود: **(علی از من است و من از علی هیچ کس دیگر نماینده من نیست جز علی ﷺ)** برای همین بود که علی ﷺ را در مباحله برد نه دیگران را علی ﷺ جزئی از وجودش بود علی یک بخش از خودش همچنانکه خداوند می‌فرماید: بگو به نمایندگان نجران بیایید ما بخوانیم فرزندان مان و فرزندانتان و زنان مان و زنان تان و خودمان و خودتان را پس حسن و حسین را با خودش آورد فرزندان او بود و فاطمه را آورد که نماینده زنان بود چرا علی را آورد علی نه از فرزندان او بود نه از زنان علی جای در آیه نداشت جز اینکه او شامل کلمه خودمان باشد به منزله نفس شریفش می‌باشد وقتی نمایندگان مسیحی دیدند ردائی که از موئی سیاه بافته شده بود در بر داشت و حسین را بغل کرد و دست حسن را گرفته بود و فاطمه به دنبال او و علی پشت سر او قرار داشت پیامبر به آن چهار نفر از اعضاء خانواده‌اش گفت وقتی که من دعا کردم شما آمین بگوید کشیش مسیحی در حالی که به پیامبر و خانواده‌اش نگاه می‌کرد به گروه خود

گفت مسیحیان من چهره هایی را می بینم که حتی اگر دعا کنند کوهها از جا کنده شوند دعایشان مستجاب خواهد شد قبول کنید و با آنان مبارزه نکنید اگر شما این کار را بکنید هلاک خواهید شد و هیچ مسیح در روی زمین زنده نخواهد ماند آنان هم به اندرز کشیش توجه کردند گفتند ما مباحله نمی کنیم. (۱)

کسی که منکر امامت تو باشد نبوت مرا انکار کرده است

در سنن ترمزی از عمران نقل کرده رسول خدا لشکر به ریاست علی علیه السلام فرستاد علی علیه السلام پس از پایان جنگ یکی از اسیران را به کنیزی خود گرفت. برخی از لشکریان اعتراض بر آنجناب کردند چهار نفر از آنان تعهد کردند که در برگشت خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله از علی علیه السلام شکایت کنند گفتند: یا رسول الله آیا علی را دیدی که چنین و چنان می کند پیامبر از او صورت را برگردانید دوم بلند شد همان گونه اعتراض کرد آن حضرت: صورت خود را برگرداند. سوم نیز با اعتراض و ناراحتی آن حضرت روبرو شد چهارمی که بعنوان معرفی بلند شد گفت آری علی چنین و چنان کرد رسول خدا با حال غضب که از صورتش نمایان بود فرمود: از علی چه می خواهید علی از من است و من از علی او صاحب اختیار هر مومن است بعد از من. بروایت دیگر علی علیه السلام کنیز را در آن جنگ گرفته بود خالد نامه بعنوان اعتراض به رسول خدا نوشت که در نامه از علی عیب گرفته بود پیامبر نامه را خواند رنگش تغییر نمود فرمود چه می بینید در مرد یک دوست دارد خدا و رسولش را و خدا و رسول خدا او را دوست دارند نامه رسان گوید گفتم پناه می برم بخدا از غضب او و غضب رسول خدا. (۲) باز از علی نقل کرده که رسول خدا در آن خطبه که در فضیلت ماه رمضان خواند گریه کرد و فرمود: ای علی گریه من برای این است مثل که می بینم شقی ترین مردم ضربتی در حال نماز بر سر تو می زند که محاسن تو به خون خضاب می شود گفتم: یا رسول الله آنوقت دینم سالم است؟ فرمود: آری دین تو سالم است. گفتم سپاس خدا را که دینم سالم باشد بعد فرمود: یا علی کسی که تو را بکشد مرا کشته است و آنکس که دشمنی کند با تو دشمن من است و کسیکه ترا دشنام بدهد و مرادش نام داده زیرا تو نسبت به من نفس منی و روح تو از روح من است و طینت تو از طینت من است و خدای تعالی خلق نمود مرا و تو را از نور خودش و برگزید من و تو را اختیار کرد مرا برای نبوت و پیامبری و تو را برای امامت پس کسیکه منکر امامت تو باشد نبوت مرا انکار کرده یا علی تو وصی و وارث منی و پدر فرزندان منی و شوهر دختر من فرمان تو فرمان من است و نهی تو نهی من قسم به خدای که مرا به نبوت مبعوث کرد و قرار داد مرا بهترین مخلوقات خود و تو حجت خدائی بر خلق او و امین او هستی بر سرش و خلیفه الله بر بندگان او. (۳)

آیه تطهیر گواه بر عصمت و پاکی اهل بیت علیهم السلام

جابر بن عبد الله از پیامبر روایت می کند که فرمود: ای مردم! من در میان شما دو چیز بر جامی گذارم

۱- امام علی برادر محمد ص ۱۰۹

۲- منابع الموده باب هفتم نقل از سنن ترمزی و تذکرة الخواص ص ۴۵ و مناقب خوارزمی و این معادلی
 ۳- صحیح بخاری باب تطهیر ص ۱۲۰ مراجعه نمایید روایات زیاد نقل کرده به این مضمون.

که از آن اطاعت کنید، هرگز گمراه نمی‌شوید کتاب خدا و افراد خاندانم که عترت من هستند، زید بن ارقم روایت می‌کند که پیامبر خدا فرمود: من برای شما چیزی را بر جای نهادم که اگر شما آن را خوب نگهداری کنید هرگز گمراه نمی‌شوید کتاب خدا که ریشه‌های است بین آسمان و زمین و اهل بیت من که عترت من هستند مسلماً هر دو (کتاب و اهل بیت من) تا روز قیامت که به من ملحق می‌شوند از یکدیگر جدا نمی‌شوند. (۱) بنقل حاکم رسول خدا ﷺ علی و فاطمه و حسن و حسین را به جامه پوشاند و دعا کرد فرمود: خدایا اینان خانواده من هستند و من از تو درخواست می‌کنم که بر محمد و آل محمد درود بفرستی، در پاسخ دعای پیامبر آیه ذیل نازل شد: خدا اراده کرده است که رجس و پلیدی را از شما خانواده دور کند و شما را به بهترین وجهی پاک گرداند. (۲) بنابراین اعضاء خاندان پیامبر کسانی هستند که دارای صفات زیر می‌باشند:

- ۱- از عترت محمد ﷺ باشند، عترت انسان اقربای نزدیک و نسلش می‌باشد بنابراین زنان پیامبر و صحابی او عترت نیستند.

- ۲- دارا بودن تقوی در بالاترین درجه اعضاء خاندان پیامبر در این احادیث همچون اتحاد با قرآن که هرگز از آن جدا نگردد، توصیف شده‌اند در این صورت مردان و زنان ناپارسا فاقد شرایط عضویت می‌باشند، اعم از هاشم و غیره.

- ۳- دارای بالاترین درجه دانش قرآنی و تعالیم پیامبر باشند با نداشتن چنین علم در صف مخالفین قرآن قرار می‌گیرند. بدیهی است که اعضائی محترم اهل بیت از مخالفت کردن با کتاب خدا مصون می‌باشند چنین مصونیتی بدون علم عمیق و گسترده به قرآن کریم و تعالیم اسلامی نمی‌تواند وجود داشته باشد.

- ۴- با یکدیگر توافق داشته باشند، هرگاه افراد یا گروه‌هایی باشند که همدیگر را تکذیب کنند مسلماً برخی از آنها نادرست و مخالف با قرآن می‌باشند.

- ۵- در همه علوم دینی صاحب یقین باشند اگر ما نظریات دو تن از علما را مشاهده کنیم احتمال دارد گاهی می‌بینیم که اختلاف نظرهایشان در سطح بالای قرار دارد یقیناً یکی از آنها مخالف خواهد بود چه آن دو نظریه متناقض یکدیگر هستند و قرآن نمی‌تواند با دو نظریه متناقض موافق باشند. از این جا معلوم می‌گردد که مجتهدین چه هاشمی و صحابی یا غیر آنان باشند شامل اهل بیت حضرت محمد ﷺ نمی‌باشند زیرا که علم مجتهدین بیشتر حدسی و گمانی است و در بسیار از قضایا با تعلیمات قرآن موافق نیست در حالی که دانش اهل بیت پیامبر مطمئناً با کتاب خدا موافقت دارد.

شایسته چنین گواهی بی نظیر جز خانواده الهی کیست؟

فخر رازی و زمخشری و دسته دیگر از مفسرین گزارش داده‌اند که ابن عباس گفت: روز حسن و

۱- سنن ترمذی ج ۵ ص ۳۲۹، مسند ج ۵ ص ۱۸۱

۲- مستدرک الحاکم ج ۳ ص ۱۴۸ و صواعق محرقة، ص ۸۵ و کفایة الطالب، ص ۳۷۱ و تاریخ ابن عساکر، ج ۱، ص ۲۷۲ و مناقب ابن مغذلی، ص ۳۰۷

حسین علیه السلام مریض شدند. علی و فاطمه نذر کردند که اگر فرزندان شان خوب شدند برای تشکر از خدا سه روز همگی روزه بگیرند، پسران و همچنین فزه خادمه آنها هم در نذر از آنها پیروی کردند، بچه ها شفا یافتند و اهل خانه سه روز پی در پی روزه گرفتند غذای برای خانواده جز مقدار کمی نان نبود شب موقع افطار فرا رسید شخصی فقیری درب خانه را دق الباب کرد و خواهان کمک بود، اهل خانه همه آن چه داشتند تقدیم کردند در شب بعد یتیمی آمد و خواستار غذا شد و خانواده آن چه را در شب قبل انجام داده بودند انجام دادند در شب سوم اسیری آمد و خواهان غذا شد آنها همان کار که در شب قبل انجام داده بودند انجام دادند درباره این حادثه خدای متعال آیاتی در سوره دهر (انسان) به شرح ذیل نازل فرمود: و نیکو کاران عالم در بهشت از شرابی نوشند که طبعش کافور است، از چشمه گوارائی آن بندگان خاص خدا می نوشند که به اختیارشان هر کجا خواهند جاری می شود آن بندگان نیکو به عهده نذر خود وفا می کنند و از قهر خدا در روزی که شر و سختیش همه اهل محشر را فراگیرد می ترسند و هم بر دوستی خدا به فقیر و اسیر و طفل یتیم (اطعام) می دهند و گویند ما فقط برای رضای خدا به شما طعام می دهیم و از شما هیچ پاداشی و سپاسی نمی طلبیم و از قهر پروردگار خود به روزی که از رنج و سختی آن رخسار خلق در هم و غمگین است، می ترسیم خدا هم از شر و فتنه آن روز آنان را محفوظ می دارد و به آنان روی خندان و دل شادان عطا می فرماید و پاداش آن صبر کامل شان باغ بهشت و لباس حریر بهشتی است. (۱)

قابل توجه است در هیچ حدیثی شنیده نشده که ایشان به زبان آورده باشند که ما به خاطر خدا به شما طعام دادیم و منتظر هیچ پاداش و تشکر از شما نیستیم. فقط دل شان رضای خدا بود، اما خدای متعال در کتابش آنچه را که آنان در دل مخفی داشتند به طور آشکار بیان می کند، قرآن کریم شامل هیچ گونه گواهی مانند این نسبت به خانواده مسلمان دیگری نیست. ما خانواده دیگری را نمی شناسیم که آن قدر از خود گذشتگی داشته باشند که همه اعضای آن خانواده به عشق خدا غذائی را که خودشان لازم دارند در سه روز متوالی به دیگران ببخشند خودشان در نهایت گرسنگی صبر و تحمل نمایند. (۲)

سؤال از ولایت

اینک اشاره میشود به بعضی از احادیث که محدثین اهل سنت روایت کرده اند، صراحت دارند بر اینکه در قیامت از ولایت اهل بیت علیهم السلام پرسیده می شود: **وقفوا هم انهم مسئولون**. البته روایات در این باره فراوان است بعنوان نمونه به این چند روایت اکتفا می نمائیم:

۱- در منابع از ابی سعید خدری (رض) از رسول خدا روایت کرده که در این آیه فرموده انهم مسئولون از ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام ۲- همانجایی گوید: ابو نعیم بسند خود از ابن عباس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: سؤال می شوند از ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام ۳- باز در همانجا در تفسیر **لنستلن یومئذ**

عن النعیم از امام صادق علیه السلام روایت نموده که مراد از نعیم در این آیه ولایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام کرم الله وجهه می باشد. ۴- از اصبع بن نباته از علی علیه السلام نقل کرده است که فرمود: مائیم (آن) نعیمی که در این آیه مراد است (ازش پرستش می شود) ۵- از حضرت امام باقر علیه السلام روایت نموده که فرمود: قسم به خدا مراد از نعیم در این آیه طعام نیست، شراب نیست و لکن ولایت ما است. ۶- از انس بن مالک از پیامبر نقل کرده است که فرمود: روز قیامت کشیده می شود صراط بروی جهنم عبور نمی کند از او مگر کسیکه با او جوازی باشد از ولایت علی بن ابی طالب ۷- در تفسیر و ان الذین لا یؤمنون بالاخرة عن الصراط لنا کبون. از اصبع نباته از علی کرم الله وجهه نقل است که در این آیه فرمود صراط ولایت ما اهل بیت است ز لنا کبون از امام عدول کنندگان اند. (۱) ۸- ابن حجر از قیس بن ابی حازم روایت کرده و گفت: ابوبکر نگاهی به صورت علی نمود تبسم کرد و گفت: از رسول خدا شنیدم می فرمود احدی بر صراط عبور نمی کند مگر آنکس که علی جواز عبور برایش نوشته باشد. (۲) ۹- مرسید علی همدانی از ابو سعید از رسول خدا نقل کرده است که فرمود: پس از آنکه مردم از حساب خدا فارغ شدند بدو ملک امر می شود نگهدارند او را بر صراط و نمی گذرد از صراط مگر آنکه حواله علی را همراه داشته باشد آنکس که آنرا ندارد و به امر خدا او را برودر آتش افکنند. (۳) ۱۰- مقداد از رسول خدا روایت کرده است که فرمود: معرفت و شناسائی آل محمد صلی الله علیه و آله برات و حواله ایست برای نجات از آتش و دوستی آل محمد صلی الله علیه و آله پروانه عبور بر صراط است. و ولایت آل محمد ایمن است از عذاب (۴) ۱۱- خوارزم به اسناد خودش از عبد الله از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود: روز قیامت علی علیه السلام بن ابیطالب بر کوه بلند فردوس که مشرف بر بهشت است و بر فراز آن عرش الهی قرار دارد و از پائین آن نهرهای بهشتی برون میاید و در بوستان های بهشت جاری می گردد بر کرسی از نور می نشیند نسیم در پیش رویش جاری، احد از صراط عبور نمی تواند مگر اینکه گذرنامه از ولایت او و اهل بیت با خود داشته باشد او بطور کامل مسلط و مشرف بر بهشتیان است آنروز دوستان خود را داخل بهشت و دشمنان خود را داخل جهنم می نماید. (۵) ۱۲- در مناقب از ابوذر روایت کرده گفت روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: قسم به آن خدایی که نفس من بدست اوست در قیامت هیچ بنده ای نیست که قدم بردارد مگر اینکه خداوند از چهار چیز از او سؤال می کند از عمرش در چه فانی کرده و از جوانیش در چه کهنه کرده و از مالش که از کجا بدست آورده بکجا خرج کرده است و از محبت ما اهل بیت. عمر گفت: نشان دوستی شما بعد از شما چیست دست بر سری علی علیه السلام

۱- ینابع الموده ج ۱ باب سی هفتم ص ۲۶۶ مراجعه نمائید احادیث دیگر نیز وجود دارد و کفایت طالب ص ۲۴۷ ایضا ص ۳۲۵

۲- صواعق محرقة باب فضائل علی علیه السلام، ص ۷۵ و ینابع باب ۵۶

۳- مودة القربی مودت ششم و ینابع

۴- مودت ۱۳ سیزدهم و ینابع و مقاتل خوارزمی، ج ۱، ص ۳۹

۵- مناقب خوارزم ص ۷۱ حدیث ۴۸ و ص ۴۲ فصل ۴ فی فضائل علی علیه السلام و ینابع و کتاب مائة منقبه لا بن شاذان / ۴۱

ح / ۱۹ ص ۵۲ / ۸۵

گذاشت فرمود: دوستی این مرد. (۱)

ذکر بعضی از آیات و احادیث که امام را تعیین کرده است

اما ادله سمعی و نقلی اگر همه آنچه را که از پیشوائی گرامی اسلام رسول اکرم صلی الله علیه و آله در موضوع رهبری به ما رسیده است مورد بررسی قرار دهیم نه در توان ما است و نه وضع کتاب گنجایش دارد یک قسمتی را که محدثان هر دو فرقه روایت نموده اند مورد بررسی قرار میدهیم.

ادله یاد شده بر دو دسته اند: الف: آیات قرآن مجید ب: احادیث متواتر از پیامبر گرامی. از میان آیات این چند آیه را مورد بررسی قرار می دهیم که دلالت آنها بر تعیین امام علی بن ابی طالب علیه السلام برای رهبری واضح و آشکار است.

۱ - آیه انذار و اندر **عَشِيرَتِكَ الْأَقْرَبِينَ**. (سوره شعراء آیه ۲۱۴) بستگان نزدیک خود را از عذاب بترسان. پیک الهی فرا رسید و فرمان داد که پیامبر دعوت همگانی خود را از طریق خویشاوندان و بستگان آغاز نماید و با آیه مذکور او را مورد خطاب قرار داد علت اینکه دعوت خویشاوندان برای نقطه شروع انتخاب شد این است که تا نزدیکان یک رهبر الهی یا اجتماعی به او ایمان نیاورند و از او پیروی نکنند هرگز دعوت او درباره بیگانگان مؤثر واقع نمی شود زیرا نزدیکان انسان پیوسته بر اسرار و رازها و ملکات خوب و بد وی کاملاً واقف و مطلع هستند ایمان آنها نشانه و راستگی مدعی رسالت بنابر میرود چنانکه اعراض و روی گرداندن اکثریت قریب به اتفاق آنها از او نشانه خالی بودن او از خلوص و صفا و صدق در ادعا است. پس از نزول این آیه چهل نفر از خویشاوندان خود را از اشراف و بزرگان بنی هاشم دعوت کرد پس از صرف غذا در آن مجمع بزرگ که شخیصتهای بنی هاشم در آنجا گرد آمده بودند برای دعوت خویشاوندان به آئین توحید و رسالت خویش بپاخواست و سخنان خود را چنین آغاز نمود. براستی هیچگاه راهنمای مردم به آنان دروغ نمی گوید بخدائی که جز او خدائی نیست من فرستاده او بسوی شما و عموم جهانیان هستم هیچکس از مردم برای کسانی خود چیزی بهتر از آنچه من برای شما آورده ام نیاورده من خیر دنیا و آخرت برای شما آورده ام خدایم به من فرمان داده که شما را به توحید و پاکی و یگانگی وی و رسالت خویش دعوت کنم چه کسی از شما مرا در این راه کمک می کند تا برادر و وصی و نماینده من در میان شما باشد جز علی علیه السلام کسی از جا برنخواست تنها او بود که پشتیبانی خود را از هدف مقدس پیامبر اعلام کرد. در این موقع پیامبر دست خود را بدست علی علیه السلام زد و جمله تاریخی خود را در آن مجلس که بزرگان بنی هاشم همه حضور داشتند. درباره علی القاء نمود و گفت: هان ای خویشان و بستگان من بدانید که علی علیه السلام برادر و وصی و خلیفه من در میان شما است، بنقل سیره حلبی دو لفظ دیگر نیز افزوده و گفت: (و وزیر و وارث من نیز می باشد) از اینک پیامبر در یک روز بطور همزمان نبوت خود و امامت علی علیه السلام را اعلام کرد و روزی که به بستگان خود گفت: مردم! من پیامبر خدا هستم، همانروز نیز فرمود که علی علیه السلام وصی و جانشین من است، میتوان مقام و موقعیت امامت را به نحو

روشن ارزیابی نمود و نتیجه گرفت که این دو مقام و موقعیت از یک دیگر جدا نبود، و همواره دومی مکمل اولی است. (۱)

۲- آیه ولایت: (انما وليكم الله و رسوله و الذين آمنوا الذين يقيمون الصلاة و يؤتون الزكاة و هم راعون) ولی شما خدا و پیامبر او و کسانی هستند که ایمان دارند و نماز می‌گذارند و در حال رکوع زکات می‌دهند. شأن نزول آیه را بسیاری از مفسران و اهل حدیث چنین نقل کرده‌اند: سائلی وارد مسجد شد و درخواست کمک کرد کسی به او چیزی نداد امام در حالیکه در رکوع بود، با انگشت کوچک خود که انگشترش در آن بود، به فقیر اشاره کرد تا انگشترش را از دست او در آورد، او انگشتر را از دست امام در آورد و به دنبال کار خود رفت در این موقع خبر به پیامبر رسید، وی از خداوند درخواست نمود همانطور که برای موسی از خاندان خودش وزیر معین نمودی برای من نیز از اهل بیتم وزیری را معین بفرما در این لحظه فرشت وحی فرود آمد و آیه یاد شده را برای پیامبر خواند شأن نزول را شخصیت‌های بزرگ مانند ابن عباس، عمار، جابر، ابو رافع، انس ابن مالک و عبد الله سلام نقل کرده‌اند. (۲) شاعر معروف حسان بن ثابت چنین سروده است:

من ذا بخاتمه تصدق راعياً	او اسرّها فی نفسه اسراراً
من كان بات علی فراش محمد	و محمد اسری یوم الغاراً
من كان فی القرآن سمی مومناً	فی تسع آیات تلین غزاراً

شیوه استدلال بسیار روشن است، زیرا مقصود از ولی در اینجا همان متصرف و سرپرست و اولی است چرا که اگر مقصود دوست و کمک بود، ولایت، اختصاص به گروهی نداشت زیرا ولایت به این معنی مربوط به تمام افراد با ایمان است چنانکه میفرماید: **و المومنون و المومنات بعضهم اولیاء بعض برای ولی، در این آیه معنایی جز همان متصرف و سرپرست نمی‌توان تصور کرد.**

۳- (یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم...) (۳) ای مومنین که ایمان آورده‌اید اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا را و صاحبان امر خود را پس اگر در چیزی نزاع داشتید پس آنرا به خدا و پیامبر ارجاع دهید اگر ایمان به خدا و روز رستاخیز دارید، این برای شما بهتر و پایانش نیکوتر است این آیه در یکی از مهمترین مسائل اسلامی یعنی مسئله رهبری بحث می‌کند و مراجع واقعی مسلمین را در مسائل مختلف دینی و اجتماعی مشخص می‌سازد، نخست به مردم با ایمان دستور

۱- این سند تاریخی را گروهی از محدثان و مفسران شیعه و سنی نقل کرده است و از مناقب و فضایل علی (ع) دانسته‌اند با کمی تفاوت در عبارات آن امام احمد در مسند ج ۱، ص ۱۱۱ و ۱۱۹ و ابن ابی الحدید در نهج البلاغه ج ۳ ص ۲۴۳ و ابی نعیم در حلیة الاولیاء و سیره حلبی و غیره و کفایت طالب باب ۵۱ ص ۲۰۶

۲- کنز العمال ۴۰۵ حدیث شماره ۶۱۳۷ و تفسیر فخر رازی ج ۱۲ ص ۲۶ تفسیر نیشابوری ج ۶ ص ۱۵۴ بنقل از خدا و امامت ص ۱۱۰ و تاریخ ابن عساکر، ج ۲، ص ۴۰۹

۳- سوره نساء آیه: ۵۹

می‌دهد که از خداوند اطاعت کنند بدیهی است برای یک فرد با ایمان همه اطاعتها باید به اطاعت پروردگار منتهی شود، و هرگونه رهبری باید از ذات پاک او سرچشمه گیرد، و طبق فرمان او باشد زیرا حاکم و مالک تکوینی جهان هستی او است و هرگونه حاکمیت و مالکیت باید به فرمان او باشد (لله ملک السموات و الارض)، در مرحله بعد فرمان به پیروی از پیامبر می‌دهد، پیامبری که معصوم است و هرگز از روی هوی و هوس سخن نمی‌گوید، پیامبری که نماینده خدا در میان مردم است سخن او سخن خدا است و این منصب و موقعیت را خداوند به او داده است، پس خداوند واجب‌الاطاعه بالذات است، و پیامبر ﷺ واجب‌الاطاعه بالغیر و شاید تکرار اطیعوا در آیه اشاره به همین موضوع یعنی تفاوت در اطاعت دارد، در مرحله سوم فرمان به اطاعت از الو الامر می‌دهد که از متن جامعه اسلامی برخاسته و حافظ دین و دنیای مردم است.^(۱)

مصدق اولوالامر چه کسانی هستند!!

بعضی از دانشمندان معروف اهل سنت از جمله مفسر بزرگ فخر رازی در آغاز سخنش در ذیل این آیه به این حقیقت اعتراف کرده می‌گوید: (کسی که خدا اطاعت او را به طور قطع و بدون چون و چرا لازم شمرده حتماً باید معصوم باشد. زیرا اگر معصوم از خطا نباشد، به هنگامی که مرتکب اشتباهی می‌شود خداوند اطاعت او را واجب شمرده و پیروی از او را در انجام خطا واجب دانسته، و این خود یک نوع تضاد در حکم الهی ایجاد می‌کند زیرا از یک طرف انجام آن عمل ممنوع است و از طرف دیگر پیروی از (الوالامر) لازم است و این موجب اجتماع (امر) و (نهی) می‌شود (و آن غیر ممکن و محال است) سخنانش را ادامه داد تا آنجا که گفت: اقوال بزرگان از علما در معنی اولوالامر از چهار بیشتر نیست. ۱- خلفاء راشدین. ۲- امراء طوائف ۳- علماء دین ۴- ائمه معصومین و قول پنجم هر چه باشد خرق اجماع می‌کند. از آن روی که خداوند اطاعت الوالامر را بدون قید و شرط لازم دانسته، و حتماً باید معصوم بوده باشند.^(۲) فخر رازی سپس چنین ادامه می‌دهد که این معصوم یا مجموع امت است و یا بعضی از امت اسلامی احتمال دوم قابل قبول نیست زیرا ما باید این بعضی را بشناسیم و به او دسترسی داشته باشیم در حالی که چنین نیست و چون این احتمال از بین برود تنها احتمال اول باقی می‌ماند که معصوم مجموع این امت باشد این خود دلیلی است بر اینکه اجماع امت حجت و قابل قبول است و از دلائل معتبر محسوب می‌شود.^(۳) همانطور که می‌بینیم فخر رازی با اینکه معروف به اشکال تراشی در مسائل مختلف علمی است دلالت آیه را بر اینکه اولوالامر باید افراد معصومی باشند پذیرفته است منتها از آنجا که آشنائی به مکتب اهل بیت علیهم السلام و امامان این مکتب نداشته احتمال را که اولوالامر اشخاص معینی از امت بوده باشند نادیده گرفته است و ناچار شده که اولوالامر را به معنی مجموع امت (یا نمایندگی عموم طبقات مسلمانان) تفسیر کند، در حالی که این احتمال قابل قبول نیست. زیرا

۱- تفسیر نمونه ج ۳ ص ۴۲۴

۱- تفسیر کبیر فخر رازی ج ۱۰ ص ۱۴۴ طبع مصر سنه ۱۳۵۷

۲- تفسیر کبیر فخر رازی ج ۲۰ ص ۱۴۴ طبع مصر سنه ۱۳۵۷

بدیهی است که تا به حال گروهی و هیئتی که همه اهل حل و عقد و در ضمن معصوم باشند دیده نشده و خدا هم برای چیزی که در خارج مصداق پیدا نمی‌کند امر نمی‌فرماید اگر مراد اولوالامر منکم آن باشد عاملی که موجب معصوم بودن اهل حل و عقد مسلمین در آرائشان می‌شود چیست؟ دلیل بر اینکه اهل حل و عقد در اجتماعاتشان اشتباه نمی‌کند و خطای در رأی بر ایشان روی نمی‌دهد کدام است؟

اگر رأی اولوالامر به این معنی قابل اعتماد در عصمت و صحت، به سبب این عامل مغلوب نشدنی و غیر قابل خنثی شدن باشد. پس این همه فساد و غلط و اشتباهاتی که در جهان اسلام وجود دارد از کجا آمده است؟! چقدر شوراهای اسلامی پس از رحلت پیغمبر ﷺ تشکیل شد و اهل حل و عقد مسلمین آنجا جمع شدند و تصمیمات گرفتند و بجز گمراهی نتیجه بار نیاورد و از آنچه کشتند جز بدبختی مسلمانان نرویدند و طولی نکشید که جامعه دینی مسلمین پس از پیغمبر با امپراطوری ستمکارانه‌ای تبدیل گشت جا دارد پژوهندگان تاریخ در فتنه‌های که پس از رحلت پیغمبر بروز کرد مطالعه و تأمل کنند و خونریزیها و هتک نوامیس و غارت اموال و تعطیلی احکام شرعی و ابطال حدود را ببینند و سپس در منشاء مدرک و ریشه‌های آن تدبر نمایند و ملاحظه کنند که آیا به غیر از رأی اهل حل و عقد مسلمین که بر دوش مردم تحمیل شده بود، منشاء و ریشه دیگری هم داشت! اینست استوانه‌ای که می‌خواهید سازمان دین را بر آن استوار کنید یعنی رأی اهل حل و عقد اگر مقصودتان از اولوالامر معصوم همین‌ها باشند، پس قبول کنیم که جائز الخطا نیز هستند وقتی افراد خطا داشته باشند مجموعشان هم خطا کارند غایت چون گروه ممتاز و مطلع و پرتجربه‌ای هستند اشتباهشان کمتر است.^(۱)

اولوالامر چه کسانی هستند؟

فخر رازی گفت: اگر منظور از الوالامر امامان معصوم باشند، اول با کلمه اولی که به معنی جمع است سازگار نیست زیرا امام معصوم در هر زمان یک نفر بیش نمی‌باشد، جواب: امام معصوم در هر زمان اگر چه یک نفر بیش نیست ولی در مجموع زمانها افراد متعددی را تشکیل می‌دهند و می‌دانیم آیه تنها وظیفه مردم یک زمان را تعیین نمی‌کند.

۲- الوالامر مطابق این معنی در زمان پیامبر وجود نداشته و در این صورت چگونه فرمان به اطاعت از وی داده شده است؟ این اشکال در اجماع نیز وارد است با اضافه آنکه موضوع در آن شکل منفی است جواب این سؤال از گفته بالا نیز روشن می‌شود، زیرا آیه منحصر به زمان معینی نیست و وظیفه مسلمانان را در تمام اعصار و قرون روشن می‌سازد و به عبارت دیگر می‌توانیم بگوئیم که اولوالامر در زمان پیامبر ﷺ خود آنحضرت بود زیرا پیامبر هر دو منصب را داشته است.

۳- آنکه اطاعت اینان مشروط به معرفتشان می‌باشد چون اگر شناخت نباشد تکلیف به اطاعتشان تکلیف بغیر مقدور است وقتی مشروط شد آیه آنرا دفع می‌کند، چون آیه مطلق است جواب آنستکه اشکال

بخودتان بر می‌گردد، زیرا اطاعت مطلقاً مشروط بمعرفت است منتها فرقی آن است که مصداق اهل حل و عقد را خودمان می‌شناسیم بدون معرفی خدا و رسول و امام معصوم را باید یکنفر معرفی تعریف کند و آن خداست اما اینکه در این زمان از رسیدن به امام معصوم و تعلیم مسائل دین عاجزیم پس امام واجب‌الاطاعة که غیر قابل وصول است امام نیست. جواب آن است که این عدم قدرت بر وصول به امام مربوط به خود امت و بدکاریها و خیانتهاشان است نه از ناحیه خدا و فرستاده‌اش و لذا تکلیف بر داشت نیست مثل اینکه امت پیامبر خود را بکشند و بعد اعتذار کنند که نمی‌توانند اطاعت او را بکنند. (۱)

۴- اگر منظور از اولوالامر امامان معصوم است پس چرا در ذیل آیه که مسئله تنازع و اختلاف مسلمانان را بیان می‌کند می‌گوید: **فان تنازعتم فی شی** اگر در چیزی اختلاف کردید آن را به خدا و پیامبر ﷺ ارجاع دهید اگر ایمان به پروردگار و روز پسین دارید این برای شما بهتر و پایان و عاقبتش نیکوتر است، همانطور که می‌بینم در اینجا سخن از الوالامر به میان نیامده و مرجع حل اختلاف تنها خدا (کتاب الله) و پیامبر (سنت) معرفی شده است. در پاسخ این ایراد باید گفت: اولاً این ایراد مخصوص تفسیر دانشمندان شیعه نیست بلکه به سایر تفسیرها نیز با کمی دقت متوجه می‌شود ثانیاً شکی نیست که منظور از اختلاف و تنازع در جمله فوق اختلاف و تنازع در احکام است نه در مسائل مربوط به جزئیات حکومت و رهبری مسلمین زیرا در این مسائل مسلماً باید از الوالامر اطاعت کرد (همانطور که در جمله اول آیه تصریح شده) بنابراین منظور از آن اختلاف در احکام و قوانین کلی اسلام است. که تشریح آن با خدا و پیامبر ﷺ است زیرا می‌دانیم امام فقط مجری احکام است، نه قانون وضع می‌کند و نه نسخ می‌کند بلکه همواره در مسیر اجرای احکام خدا و سنت پیامبر ﷺ است و لذا در احادیث اهل بیت می‌خوانیم که اگر از ما سخن بر خلاف کتاب الله و سخن پیامبر نقل کردند هرگز نپذیرید. محال است ما چیزی بر خلاف کتاب و سنت پیامبر بگوئیم بنابراین نخستین مرجع حل اختلافات مردم در احکام و قوانین اسلام خدا و پیامبر است که بر او وحی می‌شود و اگر امامان معصوم بیان حکم می‌کنند آن نیز از خودشان نیست بلکه از کتاب الله و یا علم و دانش است که از پیامبر به آنها رسیده است به این ترتیب علت عدم ذکر اولوالامر در ردیف مراجع اختلاف در احکام روشن می‌گردد. (۲)

گواهی احادیث

در منابع اسلامی نیز احادیثی وارد شده است که تفسیر اولوالامر را به امامان اهل بیت تأیید می‌کنند از جمله: مفسر مشهور اسلامی ابو حیان اندلسی مغربی (متوفی سال ۷۵۶) در تفسیر بحر المحيط می‌نویسد که این آیه در حق علی علیه السلام و ائمه اهل بیت علیهم السلام نازل شده است. (۳)

۲- شیخ سلیمان حنفی قندوزی می‌نویسد که صاحب کتاب مناقب از تفسیر مجاهد نقل کرده که این

۱- بعلاوه اشکال بخودشان بر می‌گردد زیرا در اسلام امروز امتی نداریم که اهل حل و عقد آنها مورد اطاعت باشند
تفسیر المیزان ج ۴ ص ۵۷۸

۲- تفسیر نمونه ج ۳ ص ۴۴۲

۳- بحر المحيط ج ۲ ص ۲۷۸

آیه درباره علی علیه السلام نازل شده است.

۳- نیز سلیمان حنفی از سلیم بن قیس نقل می‌کند که روزی مردی خدمت علی علیه السلام آمد و پرسید: کمترین چیزی که انسان در پرتوی آن جزء مؤمنان خواهد شد چه چیز است؟ و نیز کمترین چیزی که به آن جزء کافران و یا گمراهان می‌گردد کدام است؟ امام فرمود: اما کمترین چیزی که انسان به سبب آن در زمره گمراهان در می‌آید این است که حجت و نماینده خدا و شاهد و گواه او را که اطاعت و ولایت او لازم است نشناسد. آن مرد گفت: یا امیر المومنین آنها را برای من معرفی کن علی علیه السلام فرمود: همان که خداوند در ردیف خود و پیامبر صلی الله علیه و آله قرار داده و فرموده: **يا ايها الذين امنوا اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولى الامر منكم** آن مرد گفت: فدایت شوم باز هم روشنتر بفرما علی علیه السلام فرمود همانهایی که رسول خدا در موارد مختلف در خطبه روز آخر عمرش از آنها یاد کرد و فرمود: **انى تركت فيكم امرين لئن تضلوا بعدى ان تمسكتم بهما كتاب الله و عترتى اهل بيتى**.

۴- در تفسیر برهان ابن بابویه از جابر روایت می‌کند وقتی آیه **يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله...** نازل شد گفتم یا رسول الله خدا و رسول را شناختیم، اولوالامر که خداوند اطاعتشان را همراه اطاعت تو قرار داده چه کسانی هستند؟ فرمود: آنان جانشینان منند ای جابر، و پیشوایان مسلمین پس از من، اول ایشان علی علیه السلام ابن ابیطالب است پس از وی حسن و حسین و علی بن حسین و فرزند علی محمد معروف در تورات به باقر علیه السلام که تو وی را خواهی دیدی وقتی دید سلام مرا باو برسان و پس صادق جعفر بن محمد و بعد موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و بعد همام و هم کنیه من که حجت خدا و بقیه او در روی زمین و نزد بندگان است و فرزند حسن بن علی علیه السلام که خدا بدست وی مشرق و مغرب زمین را خواهد گشود و کسی است که از شیعیان و دوستان خود پنهان خواهد شد به امامت وی کس پا برجا نخواهد ماند مگر آنکس که خدا قلبش را بایمان آزموده باشد، جابر می‌گوید: پرسیدم یا رسول الله آیا شیعه در غیبت او از وی استفاده خواهند برد: فرمود: آری سوگند به کسی که مرا به پیامبری فرستاده از نو روی روشنائی می‌گیرند و از ولایت وی در غیبتش منتفع می‌شوند مانند استفاده مردم از خورشید گرچه ابر آنها بپوشاند، ای جابر: این از اسرار مخفی خداوند است و از غیر اهلش پنهان ساز^(۱)

احادیث امامت را تعیین کرده است

۱- حدیث منزلت

کاروان بازرگانی که از طرف شام وارد، حجاز گردید، پیامبر را از آمادگی سربازان روم برای یورش به مدینه، آگاه ساخت، پیش‌گیری از وقوع حادثه، بهتر از مقابله با آن است، بهمین جهت از طرف پیامبر بسیج عمومی در مدینه و حومه آن اعلام گردید و سی هزار سرباز شمشیر زن در سخت‌ترین لحظات که هوای مدینه به شدت گرم شده و فصل رسیدن میوه و برداشتن محصول بود، خود را برای شرکت در این جهاد بزرگ

آماده کردند و در اردوگاه اسلام گرد آمدند، در این لحظه به پیامبر گزارش رسید که منافقان مدینه تصمیم دارند که در غیاب وی در مدینه دست به کودتا بزنند و گروهی را کشته و عده‌ای را ناراحت سازند، پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله برای پیش‌گیری از هر نوع حادثه احتمالی علی علیه السلام را جای خود نصب کرد و دستور داد در مدینه بماند و تا بازگشت پیامبر، مراقب اوضاع باشد و امور دینی و دنیوی مردم را رسیدگی کند، وقتی منافقان از اقامت علی علیه السلام در مدینه آگاه شدند، خواستند کار کنند که امام را از مدینه حرکت دهند به این منظور شایع کردند که روابط علی علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله به تیرگی رسیده و وی مورد بی‌مهری پیامبر قرار گرفته است به گواه اینکه پیامبر به علی علیه السلام اجازه نداد که در این جهاد اسلامی شرکت کند انتشار چنین شایعه‌ای در محیط مدینه، در حق علی علیه السلام که از روز تولد تا آن لحظه در پوشش مهر و محبت پیامبر بود، مایه ناراحتی دوستان علی علیه السلام بود لذا علی علیه السلام برای تکذیب گفتار آنان، خود را به پیامبر صلی الله علیه و آله که چند میلی بیشتر از محیط مدینه دور نشده بود، رسانید و پیامبر را از جریان آگاه ساخت در این لحظه پیامبر مقام و موقعیت علی علیه السلام را نسبت به خود با جمله تاریخی خویش بیان کرد و گفت: اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لانی بعدی، انه لا ینبغی ان اذهب الا وانت خلیفتی. ^(۱) آیا راضی نمیشوی که نسبت به من بسان هارون نسبت به موسی باشی، جز آنکه پس از من پیامبر نیست هرگز شایسته نیست که من بروم مگر اینکه تو خلیفه و نماینده من باشی هر کس با کتابهای حدیث و تاریخ سر و کاری داشته باشد، در صحت و استواری این حدیث (هیچ گونه) شک و تردید نخواهد کرد اسناد این حدیث با اندازه است که حتی نقل صورت فشرده‌ای از آنها برای ما ممکن نیست. دانشمند منتبع جهان تشیع مرحوم سید هاشم بحرینی، در کتاب غایة المرام این حدیث را با صد سند از دانشمندان اهل تسنن با ذکر نام کتاب و سند و متن حدیث (همه را) نقل کرده است که مطالعه این کتاب مایه تعجب و شگفتی انسان می‌گردد. ^(۲) در استواری این حدیث نیز کافی است که سعد بن وقاص یکی از مخالفین علی علیه السلام آنرا یکی از سه نقطه درخشان زندگی علی علیه السلام خوانده است هنگامی که معاویه برای اخذ بیعت برای یزید وارد مکه گردید (دار الندوة) انجمن تشکیل داد که در آن شخصیت‌های از صحابه گرد آمده بودند، وی سخن خود را با (ناسزاء) بدگوی درباره علی علیه السلام آغاز نمود و انتظار داشت که سعد بن وقاص نیز با او در این کار همگام گردد، و سعد رو به معاویه کرد و گفت من هر موقع سه نقطه درخشان از زندگی علی را یاد می‌کنم، از صمیم دل می‌گویم ای کاش از این سه (یکی) فضیلت از آن من بود، و این سه فضیلت عبارتند از: ۱ - روزی که پیامبر به علی گفت تو نسبت به من بسان هارونی نسبت به موسی، جز اینکه پس از من پیامبری نیست. ۲ - در یکی از روزهای جنگ خیبر گفت: فردا پرچم را به دست کسی می‌دهم که خدا و رسول او را دوست دارند و او فاتح خیبر است و پا به فرار نمی‌گذارد. ۳ - روز مباحله با مسیحیان نجران، پیامبر صلی الله علیه و آله علی و

فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) را دور خود گرد آورد و گفت: پروردگارا اینان اهل بیت من هستند. (۱) اکنون در دلالت و مفهوم این حدیث قدری بیندیشیم، در این حدیث شریف رسول خدا ﷺ موقعیت علی را نسبت به خود به سان موقعیت هارون نسبت به موسی خوانده است و از میان مقاماتی که هارون داشت، فقط یک منصب را استثناء کرده و آن اینکه هارون پیامبر بود ولی علی پیامبر نیست زیرا پیامبری به وجود نازنین خاتم الانبیاء به نص قرآن ختم شده و پس از آن حضرت پیامبر نخواهد آمد.

اکنون باید دید مناصب و مقامات هارون به حکم قرآن چه بوده است بغیر از نبوت که آنرا در ذیل حدیث استثناء کرده است. وقتی به قرآن مراجعه می‌کنیم می‌بینیم که موسی برای هارون به حکم قرآن مناصب زیر را از خداوند خواسته بود و خداوند در خواسته‌های موسی را پذیرفته و همه را به هارون داده است.

۱- مقام وزارت، موسی بن عمران از خداوند خواست که هارون را وزیر او قرار دهد. چنانکه می‌گوید:

(و اجعل لی وزیراً من اهلی هارون اخی) پروردگارا از اهل بیت من هارون را برای من وزیر قرار ده.

۲- مقام رسالت: حضرت موسی از خدا خواست که او را در امر رسالت او شریک سازد چنانکه می‌گوید:

(و اشرکة فی امری)

۳- تقویت و تأیید: موسی از خدا خواست که او را بوسیله برادرش تقویت نماید چنانکه می‌گوید: اشدد

به ازری (سوره طه آیه ۳) مرا به وسیله او نیرومند ساز. قرآن می‌فرماید که خداوند متعال بتمام درخواستهای موسی پاسخ مثبت گفت و همه این مقامات را به هارون عطا نمود چنانکه می‌فرماید: قال قد اوتیت سؤالک یا موسی (طه آیه ۳۶) موسی همه درخواستهای تو داده شد، در آیه دیگر با صراحت هر چه کاملتر به وزارت هارون تصریح می‌کند و می‌فرماید: و جعلنا معه اخاه هارون وزیراً (سوره فرقان آیه ۳۵).

۴- هارون در غیبت موسی، خلیفه و جانشین او بود چنانکه می‌فرماید: و قال موسی لآخیه هرون

اخلفنی فی قومی اصلح ولا تتبع سبیل المفسدین اعراف - آیه ۱۴۲) موسی به برادر خود، هارون گفت، تو در میان قوم من خلیفه و جانشین من باش و اصلاح بنما و از مفسدان پیروی منما، از مراجعه به آیات یاد شده، مقامات و مناصب هارون کاملاً بدست می‌آید و به حکم حدیث منزلت، تمام این مناصب و مقامات، برای علی ثابت می‌گردد، در اینصورت علی وزیر و یار و یاور و خلیفه رسول خدا در میان مردم می‌باشد و باید در غیاب پیامبر رهبری مردم را به عهده بگیرد. این چیزی است که از اول هنگام دعوت بنی هاشم بدون پرده بیان کرد پس از صرف غذا فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب به خدا قسم من در میان عرب کسی را نمی‌شناسم که هرگز برای مردمانش بهتر از آنچه که من برای شما آورده‌ام آورده باشد من برای شما سعادت این جهان و آن جهان را آورده‌ام و خدا به من دستور داده است که شما را به جانبش دعوت کنم چه کسی در میان شما مایل است که پشتیبان من در این تبلیغ باشد و بعد از من وصی و جانشین من در میان شما گردد؟ هیچکس در میان آنها جز علی پاسخ نداد او بلند شد و گفت: پیامبر خدا من پشتیبان تو در این

تبلیغ خواهم بود پیامبر دستش را روی شانه علی گذاشت فرمود: این است برادر و وصی و جانشین من در بین شما گوش بدهید و او را اطاعت کنید از او آنها خندیدند و به ابوطالب گفتند: پسر تو امیر شد. (۱)

۲- حدیث ثقلین

حدیث ثقلین از احادیث متواتر اسلامی است که مرحوم سید هاشم بحرینی در غایة المرام از دانشمندان اهل تسنن به سی و نه طریق نقل می‌کند. همچنانکه این حدیث را از طریق شیعه به هشتاد و دو طریق نقل می‌نماید، و نیز دانشمند بزرگ شیعه مرحوم میر حامد حسین هندی که در سال ۱۳۰۶ در گذشته این حدیث را به دو بیست دانشمند سنی از قرن دوم تا سیزدهم اسلام نقل کرده مجموع تحقیقات ایشان پیرامون سند و دلالت حدیث در شش جلد به چاپ رسیده است که علاقمندان می‌توانند با مراجعه به آنها به اهمیت این حدیث آگاه گردند اینکه متن حدیث قال رسول الله: انی تَارِكُ فِیْكُمْ الثَّقَلِیْنِ، کِتَابَ اللّٰهِ وَ عِثْرَتِیْ، اَهْلُ بَیْتِیْ، مَا اِنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهَیْمَا لَنْ تَضَلُّوْا اَبَدًا وَ اَنْهَمَا لَنْ یَفْتَرِقَا حَتّٰی یَرِدَا عَلَیَّ الْحَوْضِ، من در میان شما دو امانت نفیس و گرانبه‌ای می‌گذارم، یک کتاب خدا و دیگری عترت من است شما مادامی که به این دو تمسک می‌جوئید گمراه نمی‌شوید، و این دو یادگار من هیچ‌گاه از هم جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند. (۲)

بررسی مفاد حدیث

دقت در مفاد حدیث ثقلین بروشنی میرساند که عترت پیامبر از لغزش و خطاء تا چه رسد به معصیت و گناه مصون می‌باشد، زیرا چیزی که تا روز رستاخیز پیوند ناگسستنی با قرآن دارد باید به سان آن از خطا و اشتباه مصون باشد به عبارت دیگر اینکه امت اسلامی تا روز رستاخیز که روز ملاقات دو یادگار پیامبرگرامی است باید به آنها چنگ زنند و متمسک شوند می‌توان فهمید که این دو حجت الهی و دو یادگار پیامبر پیوسته از خطا و اشتباه مصون بوده و از هر نوع کجی و نافرمانی به دور باشند، زیرا هرگز نمی‌توان تصور کرد که خداوند اطاعت بنده عاصی و گنهکار را بر ما واجب کند یا اینکه میان گروه خطا کار و اشتباه کار و قرآن، پیوند ناگسستنی افکنده و تنها گروهی می‌توانند شایستگی هم ردیفی با قرآن را داشته باشند که پاک و پیراسته از لغزش و گناه و خطا و اشتباه باشند، و اگر عترت معصوم نباشند در این صورت ممکن است عترت سخن بگوید: و قرآن سخن دیگر و در این صورت تلازم بین آنها که حدیث حاکی از آن است از میان می‌رود یکی از شرایط مهم امامت و پیشوائی همان عصمت از گناه و مصونیت از اشتباه می‌باشد و از طریق عقل لزوم چنین حالت در پیشوایان آسمانی به ثبوت رسیده است بنابراین حدیث به روشنی گواهی می‌دهد که عترت پیغمبر گرامی بسان قرآن از هر عیب و نقص و اشتباه و خطائی پاک و پیراسته بوده و چون پیروی از آنان واجب است

۱- کامل ابن اثیر ج ۲ ص ۲۲، طبری ج ۲ ص ۲۱۷، ابو الفداء ج ۱ ص ۱۱۶، مسند امام احمد ج ۱ ص ۱۱۱ و ۱۱۹

۲- خدا و امامت، ج ۵، ص ۱۲۶ ابن حجر گفت: این حدیث از طریق بیشتر از بیست و چند نفر اصحاب روایت شده برای اهمیت آن و اهتمام ایشان کتاب و عترت در موارد معتقد، بعد از انصراف از طائف و حج الوداع و غدیر خم و مدینه و منکام و غیره آن تا کد فرموده است. صواعق محرقة، ص ۹۰

ناچار باید از معصیت و گناه منزّه باشند. (۱)

۳- حدیث سفینه نوح

پیامبر گرامی فرمود: **إِنَّ مَثَلَ أَهْلِ بَيْتِي فِي أُمَّتِي، كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَى وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ** مقام و موقعیت اهل بیت من در میان امتم مانند کشتی نوح است هر کس سوار آن کشتی شده نجات یافت و هر کس ترک گفت غرق گردید.

حدیث سفینه پس از حدیث‌های غدیر و منزلت و ثقلین از احادیث متواتر اسلام است که از شهرت عظیمی میان محدثان برخوردار است کافیهست که بدانیم میر حامد حسین مؤلف (عبقات الانوار) آن را از ۹۰۱ دانشمند اسلامی که همگی از مشاهیر اهل تسنن بودند، نقل کرده است مرحوم سید هاشم بحرینی این حدیث را با یازده سند از دانشمندان سنی (۲) و با سی و نه طریق از دانشمندان شیعه نقل می‌کند از اینکه مقام و موقعیت عترت را با ترسیم مثال کشتی نوح بیان نموده است معلوم می‌شود که پیروی از آنان مایه نجات و مخالفت آنها مایه نابودی است اکنون باید دید که آیا مفاد حدیث این است که باید تنها در مسائل عبادی و مانند آن از آنان پیروی کرد و در مسائل سیاسی و اجتماعی نظر و رأی و گفتار آنان را کنار گذارد؟ و یا اینکه در تمام این موارد باید از آنان پیروی کرد و سخن آنان را بدون استثناء و از صمیم قلب پذیرفت؟ کسانی که می‌گویند پیروی از آنان مخصوص به احکام عبادی دین است بدون دلیل، موضوع پیروی را محدود نموده و از وسعت آن می‌کاهند در حالیکه در حدیث چنین قید و شرطی وجود ندارد بنابراین حدیث سفینه بسان دیگر احادیثی که در این زمینه وارد شده است گواه بر تعیین آنان برای امامت امت اسلامی است و بخوبی دلالت می‌کند که جزا آنان هیچ کس برای این مقام لیاقت ندارد گذشته از این روشنترین گواه بر این عصمت و مصونیت آنان از خطاء و اشتباه و لغزش گناه است زیرا یک فرد خطاکار و یا گنهکار که خود بر لب پرتگاه سقوط و در وادی نابودی است، چگونه می‌تواند کشتی نوح و ناجی دیگران و هادی گمراهان گردد. هر گاه یک نفر با کمال بی‌غرضی و بی‌نظری بدون پیشداوری در مضامین احادیث سه‌گانه‌ای که یاد شد دقت کند خواهد یافت که پیامبر گرامی خلاء مقام و منصب رهبری را با تعیین رهبرانی پر کرده است و امت را به پیروی از افرادی معین رهبری نموده است، در حدیث نخست امام علی را بسان هارون معرفی کرده و در حدیث دوم بین عترت و کتاب پیوند و هم‌بستگی برقرار نموده و در این حدیث آنان را به سفینه نوح تشبیه کرده است. آیا با چنین نصوص روشن امت حق داشتند که اهل بیت را رها کنند آیا صحیح است که امت اسلامی در غیاب پیامبر هارون امت را کنار بگذارند و برای خود رهبری دیگر بیندیشند؟ آیا صحیح است که امت اسلامی عترت معصوم و هم‌سنگ قرآن را عقب بزنند و در احکام و حلال و حرام و اصول و فروع به واصل

۱- خدا و امامت ج ۵ ص ۱۲۶

۲- شیخ سلیمان حنفی در *ینابیع المودة* باب ۴ به دوازده طریق نقل کرده است که در بعضی از آن روایات زیادتی هم دارد مثل اهل بیت من در میان شما مانند باب حطه در بین اسرائیل است آنکس که داخل آن شد آمرزیده شد، بزار و ابن مغاذلی و حمینی نیز به طریق متعدد نقل کرده‌اند و مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۰۴ و صواعق محرقة

بن عطاء معتزلی و ابوالحسن اشعری و امثالهم مراجعه نمایند با اینکه برای حجیت آراء و افکار آنان هیچ دلیل صحیحی در دست نیست؟ آیا به دنبال مکتبهای اعتزالی و اشعری بروند و احکام را از پیشوایان چهار گانه اهل تسنن بگیرند، یا اینک از عترت پیامبر و هم وزن و هم ردیف قرآن اخذ کنند؟ پیامبر گرامی تکلیف همه امت را حتی در این زمان روشن کرده است و باب عذر را بروی همه بسته است و با وجود یک چنین حدیثها مراجعه به غیر از امامان معصوم هرگز صحیح نیست اگر سران علمی و فکری اسلامی، تعصبهای خشک را کنار بگذارند و مغزها و اندیشه‌های خود را از پیشداوریها شستشو دهند، و این احادیث متواتر اسلامی را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهند و در رأی و سخن و ابراز نظر شجاعت به خرج دهند و امت اسلامی را به مکتب اهل بیت ارجاع کنند ثمره وحدت و یگانگی را به زودی خواهند چشید. شیخ محمود شلتوت که شیخ دانشگاه ازهر مصر بود گامی به پیش نهاد و مذهب شیعه را در ردیف مذاهب چهار گانه دیگر معرفی کرد حالا نوبت اندیشمندان حر و آزادمنشان دیگر فرا رسیده است که گامهای دیگری را در این راه بردارند و به حکم این احادیث همه امت را در تعالیم و احکام به سوی عترت سوق دهند. (۱)

۴- حدیث غدیر

در سال دهم هجرت پس از انجام حج پیامبر راه مدینه را در پیش گرفت، کاروان به سرزمین به نام غدیر خم که در چند کیلو متری جحفه قرار دارد رسید ناگهان فرشته وحی فرارسید به پیامبر فرمان توقف داد و پیامبر نیز دستور داد که همه از حرکت باز ایستند و بازماندگان فرار سندان کاروانیان از توقف ناگهانی و بی موقع پیامبر در این منطقه داغ و بی آب، آنهم در نیمه روز که آفتاب بس سوزنده و زمین تفتیده بود، در شگفت ماندند مردم زیر لب‌هایی گفتند فرمان بزرگی از جانب خدا رسیده است و در اهمیت فرمان این اندازه بس که به پیامبر مأموریت داد که در این شرایط نامساعد همه مردم را از حرکت باز دارد تا فرمان خدا را ابلاغ کند و آن فرمان طی آیه زیر بیان گردید: **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ**. ای پیامبر آنچه را از پروردگارت بر تو فرود آمده برسان و اگر نرسانی رسالت خدای را به جانیاورده‌ای و خداوند ترا از گزند مردم حفظ می‌کند. مائده آیه ۶۷ (۲) دقت در مضمون آیه ما را به نکات زیر رهبری می‌کند اولاً فرمانی که پیامبر برای ابلاغ آن مأموریت پیدا کرده بود. آنچنان خطر عظیم بود که هر گاه (بر فرض محال) در رساندن آن خوف و ترس بخود راه می‌داد و آن را ابلاغ نمی‌کرد رسالت خود را انجام نداده بود. بنابراین باید مورد مأموریت یکی از اصول مهم اسلامی باشد که با دیگر اصول و فروع اسلام پیوستگی داشته و بسان یگانگی خدا و رسالت خود پیامبر امر خطیری شمرده می‌شود. ثانیاً از نظر محاسبات اجتماعی، پیامبر احتمال می‌داد که در طریق انجام این مأموریت ممکن است از جانب مردم آسیبی به او برسد و یا او را در این انتصاب به قوم خویش گرائی متهم کنند و خداوند در این باره

می فرماید: **وَاللّٰهُ يَعْصِيكَ مِنَ النَّاسِ**. اکنون باید دید در میان احتمالاتی که مفسران اسلامی در تعیین موضوع این مأموریت گفته‌اند، کدام به مضمون آیه نزدیکتر است. محدثان شیعه و همچنین سنی چند تن از محدثان اهل تسنن می‌گویند که آیه در روز عید غدیر خم نازل گردید. روزی که خدا به پیامبر مأموریت داد که علی علیه السلام را به عنوان مولای مومنان معرفی کند ولایت و جانشین امام از پیامبر از موضوعات خطیر و پر اهمیت بود که جا داشت ابلاغ آن مکمل رسالت گردیده و خود داری در بیان آن مایه نقص در امر رسالت شمرده شود همچنین جا داشت که پیامبر گرامی از نظر محاسبات اجتماعی خوف و رعبی به خود راه دهد زیرا وصایت و جانشینی شخصی مانند علی که بیش از ۳۳ بهار از عمر او گذشته بود بر گروهی که به مراتب از نظر سن و سال از او بزرگتر بودند بسیار سخت و دشوار بود گذشته بر این خون بستگان همین افراد که دور پیامبر را گرفته بودند در صحنه‌های نبرد با شمشیر علی علیه السلام ریخته شده بود، و حکومت چنین فردی بر یک ملت کینه توز بسیار گران بود، علاوه بر این علی علیه السلام پسر عموی پیامبر و داماد وی بود، تعیین چنین فردی برای خلافت در نظر افراد کوتاه بین سبب می‌شد که آن راه یک نوع تعصب فامیلی حمل کند و به صورت غیر صحیح تفسیر نمایند ولی علیرغم این زمینه‌های نامساعد اراده حکیمانه خداوند بر این تعلق گرفت که پایداری اسلام را با نصب یک جانشین تضمین کند و رسالت جهانی پیامبر خویش را با تعیین رهبر و راهنما تکمیل گرداند.

واقعه غدیر یک حادثه ابدی و جاودانی است

آفتاب داغ و سوزاننده نیمروزه هیجدهم ماه ذی الحجه بر سرزمین غدیر خم به شدت می‌تابید و دشت و دمن را با اشعه خود گرم و سوزان ساخته بود و گروه انبوهی که تاریخ تعداد آنها را از هفتاد هزار تا صد و بیست هزار نفر^(۱) ضبط کرده است، در آن نقطه بفرمان پیامبر خدا فرود آمده بودند و در انتظار حادثه تاریخی آنروز بسر می‌بردند و از شدت گرما یک طرف عبا را زیر پا و طرف دیگر را روی سر قرار می‌دادند در این لحظات حساس طنین اذان نماز ظهر، سراسر بیابان را فرا گرفت و ندای تکبیر بلند شد و مردم خود را برای ادای نماز ظهر آماده کردند و پیامبر نماز ظهر را با آن اجتماع پرشکوه که هرگز سرزمین غدیر نذایر آنرا به خاطر نداشت برگزار د، سپس به میان جمعیت آمد و روی نقطه بلندی که از جهاز شتران ترتیب یافته بود، قرار گرفت و با صدای بلند خطابه‌ای ایراد کرد که ترجمه اجمالی آن این است:

ستایش از آن خداست، از او یاری می‌طلبیم و به او ایمان داریم، و بر او توکل می‌کنیم و از شر نفسهای خویش و بدی کردارهای خود به خدائی که جز او برای گمراهان هادی و رهنمائی نیست پناه می‌بریم، به خدائی که هر کس را هدایت نمود، برای او گمراه کننده‌ای نیست گواهی می‌دهیم که جز او خدائی نیست و محمد بنده خدا و فرستاده اوست هان ای مردم... من نزدیک است که دعوت حق را لبیک بگویم و از میان شما بروم و من مسئولم و شما نیز مسئول هستید، درباره من چه می‌گویید؟ گفتند: گواهی می‌دهیم که تو

آئین خدا را تبلیغ نمودی و نسبت بما خیر خواهی و نصیحت کردی و در این راه کوشش نمودی، خداوند به تو پاداش نیک بدهد.

پیامبر: آیا شما گواهی نمی‌دهید که معبودی جز خدا نیست و محمد بنده خدا و پیامبر اوست؟ بهشت و دوزخ و مرگ حق است؟ و روز رستاخیز بدون شک فرا خواهد رسید و خداوند افرادی را که در دل خاک پنهان شده‌اند، زنده خواهد نمود؟ گفتند چرا، چرا، گواهی می‌دهیم پیامبر! من در میان شما دو چیز گرانبها و سنگین بیادگار می‌گذارم چگونه با آنها معامله خواهید کرد؟ یکی از مردم پرسید: مقصود از این دو چیز گرانبها چیست؟ پیامبر گفت: ثقل اکبر، کتاب خداست که یک طرف آن در دست خدا و طرف دیگر آن در دست شماست، بکتاب خدا چنگ زنید تا گمراه نشوید، ثقل اصغر عترت، و اهل بیت من است، خدایم به من خبر داده است که دو یادگار من تا روز رستاخیز، از هم جدا نمی‌شوند، هان ای مردم، بر کتاب خدا و عترت من سبقت و پیشی نگیرید و از آن دو عقب نمانید تا نابود نشوید. در این موقع پیامبر ﷺ دست علی را گرفت و بالا برد و همه جمعیت علی را در کنار پیامبر دیدند (و فهمیدند که مقصود از این اجتماع، حادثه‌ای است که مربوط به علی علیه السلام می‌باشد، همگی با ولع خاص آماده شدند که به سخنان پیامبر گوش فرا دهند). پیامبر: هان ای مردم کیست که بر مؤمنان از خود آنها اولی است؟ گفتند: خداوند و پیامبر او بهتر می‌دانند. پیامبر گفت: خداوند مولای من و من مولای مؤمنان هستم و بر آنها از خودشان اولی هستم هان ای مردم، هر کسی که من مولای او هستم علی مولای اوست و این جمله راسه بار تکرار کرد. (۱) پس گفت پروردگارا دوست بدار کسی را که علی را دوست بدارد و دشمن بدار کسی را که علی را دشمن بدارد، خدایا یاران علی علیه السلام را یاری کن و دشمنان او را خوار و ذلیل نما پروردگارا، علی را محور حق قرار بده، این جمله را بیان کرد و سپس فرمود لازم است حاضران به غائبان خبر دهند و دیگران را از این حادثه مطلع سازند هنوز اجتماع پرشکوه بحال خود برپا بود که فرشته وحی فرود آمد و به پیامبر گرامی بشارت داد که خداوند امروز آئین خود را تکمیل نمود و نعمت خویش را بر جامعه با ایمان، ارزانی داشت. مائده آیه ۱۳۰

اليوم اكملت لكم دينكم و اتممت عليكم نعمتي و رضيت لكم الاسلام ديناً

در این لحظه صدای تکبیر پیامبر بلند شد و گفت خدا را سپاس گذارم که آئین خود را کامل گردانید و نعمت خود را بپایان رسانید و از رسالت من و ولایت علی علیه السلام پس از من خشنود گشت. پیامبر از جایگاه خود پائین آمد و یاران او دسته دسته به علی علیه السلام تبریک می‌گفتند و او را مولای خود و مولای هر مرد و زن با ایمان می‌خواندند در این موقع (حسان بن ثابت) شاعر رسول خدا برخاست و این پدیده تاریخ را در قالب شعر ریخت که ما از اشعار او فقط دو بیت را نقل می‌کنیم:

رضيتك من بعدى اماماً و هادياً

فكونوا له اتباع صدق موالياً

فقال له قم يا علي فأنني

فمن كنت مولاه فهذا وليه

پیامبر بوی فرمود بر خیز که من ترا برای پیشوائی مردم و راهنمائی آنان پس از خود برگزیدم، هر کس که من مولای او هستم، علی نیز مولای اوست، مردم بر شما لازم است از پیروان راستین و دوستداران واقعی علی باشید، آنچه نگارش یافت خلاصه این واقعه تاریخی است که در مدارک دانشمندان اهل تسنن وارد شده و در کتابهای شیعه این واقعه بسیار گسترده‌تر از این بیان گردیده است.^(۱)

مفاد حدیث غدیر

حادثه غدیر، حادثه قطعی تاریخی است که شک و تردید در آن بسان شک و تردید در امور بدیهی است و در میان احادیثی اسلامی کمتر از نظر تواتر و قطعی بودن به پایه آن می‌رسد.^(۲) بنابراین پیرامون سند آن بحث و گفتگو نمی‌کنیم بلکه در این بخش کوشش می‌کنیم که مفاد آنرا روشن سازیم کلیه فهم حدیث این است که معنی (مولی) را که در جمله (من کنت مولاه فهذا علی مولاه) وارد شده است بفهمیم که با فهم معنی این لفظ، مفاد حدیث روشن خواهد شد برای آگاهی از مفاد حدیث باید در دو مقام به بحث و گفتگو پردازیم، الف - آیا در لغت عرب لفظ (مولی) به معنی (اولی) و (ولی) آمده است؟ ب - بر فرض صحت چنین معنی، آیا مقصود از (مولی) در حدیث همان (اولی) و (ولی) است؟

اینک بحث نخست

روشن‌ترین گواه بر این که لفظ (مولی) در قرآن به معنی (اولی) آمده است، آیات قرآن است که به نقل برخی اکتفا می‌کنیم، **فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا فَاوَايِكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ** (حدید، آیه ۱۵) امروز (روز رستاخیز) نه از شما و نه افرادی که کفر ورزیده‌اند عوض گرفته نمی‌شود، جایگاه شما آتش است و آن برای شما اولی و سزاوارتر است و چه باز گشتگاه بدیست.

مفسران بزرگ اسلامی می‌گویند لفظ مولی در این آیه به معنی (اولی) است زیرا برای این افراد بر اثر اعمال ناشایستی که مرتکب شده‌اند، چیزی از آتش اولی و سزاوارتر نیست. **يَدْعُوا لَمَنْ ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ لَبِئْسَ الْمَوْلَىٰ وَ لَبِئْسَ الْعَشِيرُ** - حج، آیه ۱۳ -

آیا کسی (بت) را می‌خواند که ضرر او از سودش نزدیکتر است؟ چه بد ولی و مصاحب بدی است. در این آیه، بگواهی مضمون خود آن و آیات ماقبلش که مربوط به مشرکان و بت پرستان است لفظ (مولی) به معنی (اولی) و یا بعبارت دیگر اخذ ولی است زیرا گروه بت پرست به اصنام به عنوان ولی توجه نموده و آنها را ولی خود می‌خواندند این دو آیه و آیات دیگر که از نقل آنها خودداری می‌گردد. بطور اجمال ثابت می‌کند که یکی از معانی (مولی) همان (اولی) و (ولی) است.

۱ - خدا و امامت، ج ۵، ص ۱۴۷ و مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۴۷ و ابن مغذلی، ص ۱۵ و ۲۶

۲ - در الغدیر از صد و ده نفر صحابه این حدیث را نقل کرده است، ج ۱، ابن حجر گوید: در سند این حدیث هیچگونه اختلافی نیست اختلاف بین علما فقط در مفهوم و معنای آن است زیرا برای مولا معنای متعدد ذکر شده است امامت علی (ع) آنچنانکه شیعه گفته به این حدیث ثابت نمی‌شود. صواعق محرقة مولف گوید: نتیجه تعصب همین است که آب را گل آلود کند ماهی بگیرد به سند نتوانست ایراد بگیرد به معنی اشکال کرده است.

اکنون ببینیم مقصود، از جمله (من کنت مولا فهدا علی مولا) چیست؟ آیا هدف همان اولی به نفس و یا اولی به اطاعت است که نتیجه ولایت مطلقه شخص بر انسان است، یا مفاد حدیث چیزی غیر از این است همچنانکه برخی تصور کرده‌اند مولی در حدیث به معنی دوست و ناصر و امثال اینهاست، قرائن فراوان گواهی می‌دهند که مقصود از مولی همان معنی نخستین است که علماء و دانشمندان، از آن به ولایت مطلقه تعبیر آورده‌اند و قرآن مجید درباره خود پیامبر می‌فرماید: **النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ** (احزاب آیه ۶) پیامبر نسبت به جان مؤمنان از خود آنها اولی و سزاوارتر است. کسی که از جان خود انسان بر انسان گرامی‌تر و شایسته‌تر و سزاوارتر است طبعاً نسبت به مال او نیز چنین خواهد بود هر فردی که از خود انسان نسبت به جان و مال او اولی باشد، باید دارای ولایت مطلقه‌ای نسبت به جان چنین افراد باشد و از همین جهت باید تمام اوامر او را موبه مو اجرا کرد و از آنچه او نهی می‌کند، خودداری نمود، این مقام و منصب برای پیامبر گرامی از جانب خدا داده شده است و هرگز خود او ذاتاً دارای چنین مقامی نبوده است بنابراین خداست که او را بر جان و مال افراد با ایمان مسلط نموده است و دست او را در هر نوع امر و نهی باز گذاشته است و تخلف از دستور او را یکنوع سرپیچی از دستور خدا دانسته است.

هرگاه با دلائل قطعی ثابت کردیم که مولی در این حدیث به معنی (اولی) است، طبعاً امام امیر مؤمنان دارای همان مقام خواهد بود که پیامبر گرامی به نص آیه شریفه دارا بوده است و چنین اولویت مطلقه در جان و مال لازمه مقام رسالت و امامت است، ولی از آنجا که به دلائل خاتمیت باب نبوت و رسالت به روی بشر بسته شده است، طبعاً امام جز این مقام، دیگر مناصب پیامبر را دارا بوده و در عصر خود پیشوای امت و رهبر جامعه و اولی بتصرف در جان و مال مردم بوده است، و این همان مقام شامخ و رفیع امامت است که گاهی به آن ولایت الهیه گفته می‌شود.

هم اکنون به بیان قرائن و شواهد می‌پردازیم که به روشن ثابت می‌کند که مقصود از مولی در حدیث جز همان (اولی به تصرف) در تمام شئون چیزی دیگری نیست.

اینک برخی از شواهد

۱- در روز واقعه تاریخی غدیر، حسان بن ثابت شاعر رسول خدا ﷺ با کسب اجازه از پیامبر برخاست و مضمون کلام پیامبر را در قالب شعر ریخت و این مرد فصیح و بلیغ و آشنا به رموز زبان عرب بجای لفظ (مولی) کلمه امام و هادی را بکار برد و گفت: **فَقَالَ لَهُ قُمْ يَا عَلِيُّ فَإِنِّي - رَضَيْتُكَ مِنْ بَعْدِي إِمَامًا وَ هَادِيًا** چنانکه روشن است وی از لفظ (مولی) که در کلام پیامبر ﷺ بود، جز مقام امامت و پیشوائی و هدایت و رهبری امت چیزی دیگری تلقی نکرده است.

نه تنها حسان از لفظ (مولی) این معنی را تلقی نموده است، بلکه پس از وی شعرای بزرگ اسلامی همین معنی را تلقی کردند^(۱) که حسان تلقی کرده بود و جز موضوع امامت و پیشوای امت چیز دیگری بفر

۱- مراجعه نمایند به تذکرة الخواص، سبط ابن جوزی، ص ۳۹ و تاریخ ابن عساکر، ج ۳ از حسن هاشمی قمی مناقب ابن

آنان نرسیده بوده است (مراجعه نمائید به کتاب الغدير اشعار که در این زمینه سروده‌اند).

۲- امیر مؤمنان در اشعار خود که برای معاویه نوشته درباره حدیث غدیر چنین می‌گوید: **و اوجب لی ولایته علیکم رسول الله یوم غدیر خم**، پیامبر خدا ولایتش را برای من بر شما در روز غدیر واجب ساخت چه شخصی بالاتر از امام، حدیث برای ما تفسیر کند و بفرماید که پیامبر خدا روز غدیر خم ولایت مرا بر شما واجب ساخته؟^(۱) آیا این تفسیر نمی‌رساند که به اندیشه همه حاضران واقعه غدیر، جز امامت و رهبری اجتماعی مطلب دیگر خطور نکرد؟

۳- قرائنی در خود حدیث و در خطبه آن وجود دارد که همگی گواهی می‌دهند که مقصود از (مولی) اثبات امامت و اولویت بر جان و مال است.

گواه نخست

پیامبر پیش از ورود به متن حدیث فرمود: **أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ**؛ در این جمله، پیامبر ﷺ لفظ (اولی به نفس) بکار برده و از همه مردم اولویت خود را نسبت به جان آنان اقرار گرفته است پس بلافاصله فرمود: **مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَىٰ مَوْلَاهُ** هدف از تقارن این دو جمله چیست؟ آیا جز این است که می‌خواهد همان مقامی را که خود پیامبر به نص قرآن دارد، برای علی علیه السلام نیز ثابت کند؟ در نتیجه معنی حدیث این می‌شود: هر کس من نسبت به او اولی هستم علی علیه السلام نیز نسبت به او اولی است. و اگر مقصود پیامبر جز این بود، دیگر جهت نداشت برای اولویت خود از مردم اقرار بگیرد (چنانچه دانشمند محترم اهل تسنن ابن جوزی تصریح به این مطلب کرده است که بعد اذکر می‌شود).

گواه دوم

پیامبر در آغاز سخن، از مردم به سه اصل مهم اسلامی اقرار گرفت و فرمود: **السُّنْمُ تَشْهَدُونَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَأَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ وَالنَّارَ حَقٌّ** هدف از این اقرارگیری چیست؟ آیا جز این است که می‌خواهد ذهن مردم را آماده کند، تا مقام و موقعیتی را که بعداً برای علی ثابت خواهد کرد بسان اصول پیشین تلقی نمایند و بدانند که اقرار به ولایت و خلافت وی، در ردیف اصول سه‌گانه است که همگی به آن اقرار و اعتراف دارند و اگر مقصود از (مولی) دوست و ناصر باشد، در این صورت رابطه جمله‌ها بهم خورده و کلام بلاغت و استواری خود را از دست می‌دهد، زیرا اولاً: علی علیه السلام منهای مقام ولایت، یک فرد مسلمان برجسته بود، که در جامعه آنروز پرورش یافته بود لزوم دوستی با افراد با ایمان تا چه رسد نسبت به مؤمنی مانند علی علیه السلام چیز مخفی و پنهانی نبود که پیامبر آن را در اجتماع بزرگ اعلام بفرماید. ثانیاً: این مسئله این قدر هم اهمیت نداشت که در ردیف اصول سه‌گانه قرار بگیرد.

گواه سوم

پیامبر ﷺ در آغاز خطابه خود، از مرگ و رحلت خویش سخن می‌گوید و می‌فرماید: **انی اوشک ان ادعی فاجیب** ^(۱) این جمله حاکی از آن است که پیامبر می‌خواهد برای پس از مرگ خود چاره‌ای بیندیشد و خلائی را که از رحلت آن حضرت پدید می‌آید، پر کند آنچه می‌تواند چنین خلائی را پر کند تعیین فرمانده‌ای است که زمام امور را پس از رحلت پیامبر بدست بگیرد: نه مودت و دوستی یک فرد و یا نصرت و کمک به او:

گواه چهارم

پیامبر ﷺ پس از جمله **(من كنت مولا...)** چنین فرمود: **اللّه اكبر على اكمال الدين و اتمام النعمة و رضى الرب برسالتى والولاية لعلی من بعدى** ^(۲) هرگاه مقصود دوستی و نصرت فردی از مسلمانان است، چگونه با ایجاب مودت و دوستی علی و نصرت او (دین خدا تکمیل گردید و نعمت او به پایان رسید؟ روشن‌تر از همه اینکه می‌گوید خداوند به رسالت من و ولایت علی رضی گردید.

گواه پنجم

چه گواهی روشنتر از اینکه عمر و ابوبکر و گروه بیشماری از یاران رسول خدا پس از فرود آمدن وی از منبر (خطابه)، همگی به علی تبریک گفته و موضوع تهنیت تا وقت نماز مغرب ادامه داشت و عمر و ابوبکر از نخستین افرادی بودند که به امام این چنین تهنیت گفتند. سیاً لک یاعلی بن ابی طالب **(اصبحت و امسیت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة)** ^(۳) علی در آن روز چه مقامی به دست آورد که شایسته چنین تبریک گردید؟ آیا جز مقام زعامت و رهبری امت شایسته چنین تهنیت هست؟

گواه ششم

هرگاه مقصود همان مراتب دوستی علی (ع بود، دیگر لازم نبود که این مسئله در چنین هوای گرم مطرح گردد، کاروان صد هزار نفری را از رفتن باز دارد و مردم را در آن هوای گرم روی ریگ و سنگهای داغ بیابان بنشانند و خطابه مفصل بخواند مطرح گردد.

گواه هفتم

استشهاد علی است از مردم: در منابع از مسند امام احمد روایت کرده، که: علی مردم را جمع کرد در حیاط مسجد کوفه فرمود: شما را بخدا سوگند هر مسلمان که شنید فرمایش رسول خدا را در روز غدیر خم آنچه را شنیده بپاخیزد (وباز گوید) هفده نفر ایستادند گفتند رسول اکرم هنگامی که گرفت دست شما را فرمود برای مردم آیا نمی‌دانید من اولی هستم بمؤمنین از خودشان گفتند: بلی فرمود آنکس که من مولای او

۱- به الفدیر، ج ۱، ص ۲۶... و ۱۷۶.

۲- مرحوم علامه امینی مدارک این قسمت از حدیث را در جلد ۱، صفحات ۴۳ و ۱۶۵، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۵ آورده است.

۳- الفدیر، ج ۱، ص ۲۷۰ و ۲۸۳. در مشکات تبریز به این عبارت آورده است عمر گفت: **بِخ بَخ لک یا ابوالحسن اصبحت مولای کل مؤمن و مؤمنة.**

بودم این علی مولای اوست... مراجعه نماید. باب چهارم ینابع المودة، بروایت ابن جوزی در تذکره چون علی علیه السلام مردم را سوگند دادند سی نفر به پا خواستند گواهی دادند.

سبط ابن جوزی می گوید: تمام دانشمندان و تاریخ نویسان اتفاق نظر دارند که داستان غدیر پس از مراجعت پیامبر از حجة الوداع در روز هیجدهم ذیحجه به همراه اصحاب اتفاق افتاده است و شمار ۲ همراهان پیامبر صد و بیست هزار تن بودند که فرمود: (هر که من مولای اویم این علی علیه السلام مولای اوست...) پیامبر صلی الله علیه و آله با عبارتی بدون تلویح و اشاره (با تصریح) بیان کرده است.

اما در باره این جمله پیامبر صلی الله علیه و آله: (هر که من مولای اویم) دانشمندان زبان عرب گفته اند: واژه مولی به چند معنی آمده - ۱ - به معنی مالک ۲ - به معنی آقا و مالک برده که برده ای را آزاد کند... ۳ - به معنی یاور... همچنین شماریده تا به معنی نهم رسیده است گفته... ۹ - به معنای آقا و بزرگی که مورد اطاعت است و او مولای مطلق است در صحاح آمده است هر که صاحب اختیار او کسی باشد، در حقیقت ولی اوست. ۱۰ - به معنای اولی، سزاوارتر، آمده است خدای تعالی فرموده است **مَأْوِيكُمْ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ** (حدید آیه ۱۵)

یعنی آتش به شما سزاوارتر است چون این معانی برای مولا ثابت شد، روا نیست که واژه مولا در این حدیث بر مالک برده اطلاق شود زیرا که پیامبر در حقیقت مالک بندگی علی علیه السلام نبوده. همچنین صحیح نیست که بر مولای اطلاق شود که برده اش را آزاد کرده است زیرا پیامبر آزاد کننده علی نبود و نه بر آزاد شده اطلاق شود چون علی علیه السلام آزاد بوده است و نه به معنای یاور باشد زیرا افراد زیادی بودند پیامبر را یاری می کردند و... (پس مقصود از مولا در این حدیث هیچیک از این معانی نیست)، مقصود از کلمه مولا در این حدیث اطاعت محض است بنابراین معنای دهم (اولی به تصرف) صحیح است اولویت داشتن علی برای این امر مشخص و اطاعت از امر لازم است معنای عبارت چنین است: (هر که را که من از خودش سزاوارتر به تصرفم پس علی علیه السلام به او سزاوارتر است) حافظ ابوالفرج یحیی بن سعید ثقفی اصفهانی در کتاب خود به نام (مرج البحرین) به این معنی تصریح کرده است زیرا او این حدیث را با سندی که به مشایخ خود رسانده نقل کرده و در آنجا می گوید رسول خدا دست علی علیه السلام را گرفت و گفت: (هر که را من ولیم و به او از خودش سزاوارترم، پس علی علیه السلام ولی اوست) به این ترتیب معلوم شد که تمام آن معنی به معنای دهم برمی گردد و سخن پیامبر صلی الله علیه و آله (آیا من به مؤمنان از خودشان سزاوارتر نیستم) نیز بر این معنی دلالت دارد و این حدیث بیان واضح و روشن است بر امامت علی علیه السلام و قبول اطاعت (بدون قید و شرط) از او و همچنین سخن دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله خدایا حق را بر محور علی علیه السلام و بر مدار او بگردان! دلیل آن است که هیچ اختلافی بین علی علیه السلام و کس دیگر از صحابه اتفاق نیفتاده مگر اینکه حق با علی علیه السلام بوده است و این مطلب اجماع همه امت است مگر نمی بینی که دانشمندان احکام، سرکشان و بغاۀ را از جنگ جمل و صفین استنباط کرده اند. شاعران زیاد در روز غدیر شعر سرودند از جمله حسان بن ثابت گفت:

بسخم فاسمع بالرسول مسنادیا

یسنادیهم یوم الغدیر نبیهم

فقال له قم يا علي فاني
رضيتك من بعدى اماما و هادياً
فمن كنت مولاه فهذا وليه
فكونوا له انصار صدق موالياً... (۱)

وقتی پیامبر شنید این اشعار او را فرمود ای حسان زمانی که ما را یاری کنی، بازبانت از ما دفاع کنی مورد تأیید روح القدس هستی، اشعار دیگر هم دارد که ما به جهت اختصار نیاوردیم از جمله کمیت شاعر: گوید:

و يوم الدوح دوح غدیر خم
أبان له الولاية لو اطيعاً
و لكسن الرجال تسابعوها
فلم ارمثلها خطر منيعاً (۲)

گفت: این اشعار داستان شگفتی دارند استاد ما عمر و بن صافی موصلی آن داستان را نقل کرد و گفت یکی از بزرگان این اشعار را خواند و در فکر و اندیشه به خواب رفت در عالم رؤیا علی عليه السلام را دید علی به او فرمود: اشعار کمیت را دوباره برای من بخوان و او خواند تا به عبارت خطر امینا رسید علی شعر دیگری را از قول خود بر آنها افزود:

فلم ارمثل ذاك اليوم يوماً
ولم ارمثله حقاً أضيقاً (۳)

پوشیده نماند که: به جهت نامساعد بودن اوضاع و اهمیت این امر، رسول خدا صلى الله عليه وآله همواره در فکر بود، که چطور این دستور را به اجرا در آورد تا از اعتراض افراد ناباب و فرصت طلب ایمن و مورد پذیرش همگان قرار گیرد، برای اهمیتی این امر بود که: هر زمان فرصتی پیش می آمد، یک جمله ای مناسب را درباره علی عليه السلام بگوش آنان می رساند. محدثین بزرگ مانند امام احمد می گوید: آنقدر فضائل که درباره علی از پیامبر نقل شده برای هیچ یک از صحابه نقل نشده است مردی از ابن عباس پرسید چه قدر فضائل علی عليه السلام زیاد است من تصور می کنم که بالغ بر سه هزار باشد، ابن عباس فرمود: فضائلی علی به سی هزار نزدیکتر است تا سه هزار سپس فرمود: اگر درختان قلم، و دریاها مرکب و انس و جن نویسنده و شمارش گر باشند، نمی توانند فضائل امیر المومنین علی را بشمارند. (۴)

از آن رو که علی عليه السلام پسر عموی پیامبر و دامادی وی بود تعیین چنین فردی برای خلافت در نظر افراد کوتاه بین سبب می شد که آنرا به یکنوع تعصب فامیلی حمل کنند و بصورت غلط و غیر صحیح تفسیر نمایند، چنانچه عده ای غیر مستقیم و گاهی هم بطور مستقیم می گفتند: رسول خدا در دوستی علی عليه السلام از

۱- پیامبر روز غدیر مسلمانان را مخاطب قرار داد، و خود شنیدم ندا پیامبر را... آنگاه که به علی فرمود: بر خیز که من تو را برای جانشینی (خودم) و راهنمای مردم پس از خودم انتخاب کردم.

۲- آنکه در روز دوح (درختان انبوه) یعنی روز غدیر خم، ولایت وی را آشکار کرد، اگر از امر او اطاعت می کردند ولی آن افراد پیمان بستند (پیمان را شکستند) و من پیمان چنان خطر ندیده ام.

۳- من نه به عظمت آن روز روزی را دیده ام و نه حقی همانند آن حق تزییع شده یافتم تذکرة الخواص ابن جوزی

۴- تذکر الخواص. و ابن حجر در صواعق از عمر روایت کرده گفت از رسول خدا صلى الله عليه وآله شنیدم که فرمود: اگر درختان قلم و دریاها مرکب و انس و جن نویسنده و شمارش گر باشد نمی توانند فضائل ابوالحسن را بشمارند. «الحديث»

فرط محبت گمراه شده بنابراین بی مناسبت نبود، که پیامبر گرامی از نظر محاسبات اجتماعی خوف و رعب بخود راه دهد، و احتمال می داد که در طریق انجام این مأموریت ممکن است از جانب مردم آسیبی به او برسد، یا او را در این انتصاب به قوم و خویش گرائی متهم کنند و خداوند در این باره می فرماید: **و اللّٰه یعصمک، من الناس**. عبدالفتاح می گوید: روزی ابوبکر و عمر در زدند، عایشه و ام سلمه که همراه رسول خدا ﷺ بودند پشت پرده رفتند آن دو داخل شدند پس از سلام گفتند یا رسول اللّٰه ما نمی دانیم تا چه مدت با ما هستید اگر به ما اطلاع می دادید که چه کسی بعد از تو جانشین می شود و بر ما خلافت می کند ما بعد از تو ملجاء و پناهی داشتیم... سری تکان داد بالحن آسف الود و اندوهگین فرمود: اگر چنین کنم همانطور که بنی اسرائیل از گرد هارون پراکنده شدند شما هم از گرد او متفرق شوید. آن دو بدون آنکه بدانند برون رفتند عایشه پرسید یا رسول اللّٰه چه کسی را پس از خود بر آن خلیفه می کنی؟ فرمود: وصله کننده کفش عایشه نگاه کرد علی زیر سایه درخت کفش پیامبر را وصله می کند گفت: اینجا بغیر از علی کسی را نمی بینم. فرمود: او همان شخص است. (۱)

از طرف دیگر هم خون بستگان همین افرادی که که دور و بر پیامبر را گرفته بودند در صحنه های نبرد با شمشیر علی (علیه السلام) ریخته شده بود. حکومت چنین فردی بر یک ملت کینه توز بسیار گران بود، تحمل این امر برای ایشان سخت دشوار می نمود. برای روشنی این مطلب به عنوان نمونه توجه کنید به صفحات آینده.

چگونه درخواست کننده عذاب را خداوند جابجا هلاک نمود؟

۱- سبط ابن جوزی از تفسیر ثعلبی نقل کرده است وی می گوید: چون پیامبر ﷺ این کار را انجام داد و سخنان او درباره (علی علیه السلام) در همه جا پیچیده و در تمام شهر و دیار منتشر شد، داستان به گوش حرث بن نعمان فهری رسید، بر شتری سوار شد و به مدینه آمد جلو مسجد پیامبر شتر را خواباند و وارد مسجد شد، مقابل رسول خدا زانو به زمین زد و گفت یا محمد: به ما دستور دادی که شهادت دهیم خدای جز خدای یکتا نیست و تو فرستاده خدای از تو پذیرفتیم و به ما امر کردی هر شبانه روز پنج نوبت نماز بخوانیم و ماه رمضان را روزه بگیریم و حج خانه خدا را به جا آوریم و زکات مالهایمان را بپردازیم همه اینها را از تو قبول کردیم (بس نبود) راضی نشدی که دستهای پسر عمویت را گرفت، بالا بردی و بر همه برتری دادی و گفتی (هر کس را که من مولای اویم این علی مولای اوست). آیا این مطلب از طرف خود توست؟ یا از جانب خدا؟ رسول خدا ﷺ در حالی که چشمانش سرخ شده بود فرمود: (سوگند به خدای که جز او خدایی نیست این مطلب از طرف خداست نه از خود من) (این عبارت را سه مرتبه تکرار کرد).

حرث با شنیدن سخنان پیامبر از جابر خاست در حالی که می گفت: خداوند اگر آنچه را که محمد ﷺ می گوید راست است سنگ از آسمان نازل کن بر ما یا عذاب دردناکی را بر ما فرود آور: راوی می گوید: به خدا سوگند حرث هنوز به شترش نرسیده بود که سنگی از آسمان فرود آمد بر روی سرش خورد از نشیمنگاهش

به درآمد و در حال بمرد و این آیه نازل شد: **سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ** - سوره معارج (۱)

میر سید علی همدانی از عمر نقل کرده است گفت: آنگاه که رسول اکرم علی را بلند کرد و علم نمود و فرمود آنکس که من مولای اویم علی مولای او ست و خدایا دوست بدار هر که او را دوست دارد و دشمن بدار هر که او را دشمن دارد و یاری کن کسی را که یاری کند خدایا تو شاهد منی برایشان (که من رساندم آنچه به من دستور داده بودی) مرد کنارم بود نشناختم بسیار جوانی خوش سیما و خوش بوی بود به من گفت: ای عمر رسول خدا عقد و قرار (محکم) بست که نمی گشاید آنرا مگر منافق ندانستم او چه کسی بود رسول اکرم دست مرا گرفت فرمود: ای عمر آن جوان آدمی زاد نبود، جبرئیل بود قصد داشت تأکید کند بر شما آنچه را که من درباره علی گفتم (۲)

۲- ابن عساکر در تاریخ خود با اسنادش از سعید بن جبیر از ابن عباس و همچنین دانشمند فقیه ابن مغاذل شافعی با اسناد خودش از ابن عباس روایت کرده است که گفت: ما گروهی از بنی هاشم نزد رسول خدا ﷺ نشستیم که ستاره از آسمان جدا شد پیامبر ﷺ فرمود: این ستاره بخانه هرکی فرود آمد (یعنی نور افکند) او بعد از من وصی و (جانشین) من است جوانان بنی هاشم ایستادند، دیده‌ها بسوی آسمان دوختند ببینند تا عمود از نور کجا قرار می گیرد ناگاه دیدند (پرتوی از نوری) آن ستاره بخانه علی ﷺ افتاد (در حالی که این معجزه را به چشم سر مشاهده کردند با آنهم) گفتند: یا رسول الله تو در دوستی علی ﷺ گمراه شده‌ای. پس خداوند نازل فرمود: **وَالنَّجْمُ إِذَا هَوَىٰ أَلَىٰ قَوْلِهِ وَهُوَ بِالْأَفْقِ الْأَعْلَىٰ** (۳)

باز هم در همان کتاب از انسی روایت کرده است که گفت: ستاره در زمان پیامبر خدا فرود آمد پس رسول خدا ﷺ فرمود نگاه کنید به این ستاره که به منزل کی نور می اندازد بخانه هر کی نورش قرار گرفت آنکس پس از من خلیفه و جانشین من است چشمها همه بسوی آن (ستاره) دوخته شد تا اینکه عمود از نور بخانه علی ﷺ قرار گرفت آنگاه خداوند نازل کرد **وَالنَّجْمُ إِذَا هَوَىٰ...** (۴)

گریه‌ام برای آن کینه‌هایی است که مردم از تو در سینه دارند

حموینی و خوارزم و سلیمانی حنفی هر یک با اسناد خودش از علی روایت کردند که فرمود: من با رسول خدا راه می رفتیم رسیدیم به باغ آن حضرت کناره گرفت از من و شروع کرد بگریستن گفتم یا رسول الله برای چه گریه می نماید فرمود برای آن کینه‌های است که مردم از تو در سینه خود دارند و ظاهر نمی کنند مگر

۱- تذکرة الخواص، سبط ابن جوزی، ص ۳۷ و منابع المودة باب ۵۸ و تفسیر ثعلبی.

۲- المودة القری، مودت، ۵، منابع المودة، باب ۵۶، ص ۵۷۷.

۳- مناقب ابن مغزلی، ص ۳۱۰، حدیث ۳۵۳ و کفایت الطالب، گنجی شافعی، ص ۲۶۰، حدیث ۸۴۸ و مناقب عبدالله شافعی، ۷۶ و تاریخ ابن عساکر، ج ۳، ص ۶، من انقضی هذا النجم من منزله فهو الوصی من بعدی تا ۱۱

۴- مناقب علی بن ابی طالب لابن مغزلی الشافعی، ص ۲۶۶ حدیث ۳۱۳ (علامه فیهی در میزان الاعتدال، ج ۲ / ۴۵) و مناقب الشافعی، ج ۲، ص ۴۴۹ آورده و منابع المودة باب ۵۶ و تفسیر ابوالفتوح.

بعد از من عرض کردم در آن هنگام دینم بسلامت است فرمود با سلامت دین تو ایضاً و همچنین با اسناد خود از ابن لیلی از پدرش نقل کرده که رسول خدا روز خیبر پرچم را به علی عطا فرمود و خدا فتح نمود آنرا بدست علی و در روز غدیر به مردم اعلام فرمود که او مولای هر مؤمن و مؤمنه است و به او فرمود تو از من و من از تو و تو جنگ می کنی بر تأویل قرآن مانند من که جنگ کردم بر تنزیل قرآن و تو نسبت به من بمنزله هارون از موسی و... و تو سرپرست و اختیار دار هر مؤمن و مؤمنه ای بعد از من در شأن تو نازل شد و اذان من الله و رسوله الی الناس یوم الحج الاکبر و تو عمل می کنی به سنت من و دفاع می کنی از ملت من و من و تو نخستین کسی هستیم از قبر برون می آیم و تو با من داخل بهشت می شوی و حسن و حسین و فاطمه علیها السلام بامایند. خدای تعالی وحی نمود. به من که فضل تو را بیان کنم و گفتم برای مردم و رساندم آنچه را مأمور بودم برساندن آن بعد فرمود بپرهیز از حسد و کینه هائیکه در سینه های مردم است ظاهر نمی کنند مگر بعد از مرگ من آنهایند که خدا لعنت کرده ایشانرا و لعنت کنند لعنت کنندگان پس آن حضرت گریه کرد بعد فرمود: جبرئیل به من خبر داد که آنها ستم کنند به تو بعد از من و این ظلم و ستم در عترت من همیشه باقیست تا ظاهر شود قائم از عترت ما و بلند شود نفوذ قدرتشان... (۱)

سکوت شکوه مند امام علی (ع)

اگر واقعاً پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را برای خلافت و رهبری نصب کرده بود چرا برای اخذ حق خود قیام نکرد و بیست و پنج سال سکوت کرد؟ پاسخ: در میان مسائل اجتماعی کمتر مسئله ای از نظر اهمیت و نیاز بدقت بپایه (مدیریت) و رهبری میرسد، شرایط رهبری آنچنان دقیق و حائز اهمیت است که در یک اجتماع تنها چند فرد انگشت شماری واجد آن می گردند. اولاً باید بدانیم که شرایط رهبران آسمانی سنگین تر و وظایف آنان خطیرتر از شرایط و وظایف رهبران اجتماعی است که باگزینش جامعه چنین موقعیت و مقامی را به دست می آورند در رهبریهای معنوی، هدف بالاتر باارزش و ارجه تر از حفظ مقام و موقعیت و رهبری است و رهبری برای این برانگیخته می شود که به هدف تحقق بخشد و اگر روزی بر سر دوراهی قرار گرفت و ناچار شد که یکی را رها کرده و دیگری را بگیرد حتماً باید برای حفظ اصول و اساس هدف از رهبری دست بردارد و هدف را مقدس تر از حفظ مقام و موقعیت رهبری (امامت خود) بشمارد. پس از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام با این اصل کلی روبرو شد هدف از رهبری امام و فرمانروائی وی پرورش نهالی بود که وسیله پیامبر گرامی در سرزمین حجاز غرس شده بود، تا نهال به مرور زمان به صورت یک درخت برومند درآید و شاخ های آن بتمام نقاط زمین کشیده شود و مردم جهان زیر سایه درخت بیارامند و از شاخه های پر بار آن بهره مند گردند. ولی هر گاه جامعه بر اثر کوتاهی فکر و یا عوامل دیگر در برابر رهبری فردی، موانع و مشکلاتی تولید نمایند هرگز نباید برای حفظ مقام و موقعیت خود کاری کند که هدف از بین برود و نهال به خشکی گراید امام پس از درگذشت پیامبر تشخیص داد که در چنین موقعیتی قرار گرفته است و اگر بر قبضه کردن حکومت

حفظ مقام و موقعیت خود اصرار نماید، وضعی پیش می‌آید که زحمات پیامبر گرامی و خونهای پاک که در این راه برای آبیاری این نهال ریخته شده است بهدر می‌رود.

عقده‌ها و کینه‌های دیرینه

جامعه اسلامی آنروز آنچنان دچار اختلاف نظر و دو دستگی شده بود که یک جنگ داخلی یا خونریزی کوچک موجب انفجارهایی در داخل و خارج مدینه می‌گردید و بسیاری از قبائلی که در مدینه و یا بیرون از آن زندگی می‌کردند نسبت به علی علیه السلام بی مهر بودند و کینه او را سخت به دل داشتند زیرا علی بود که پرچم کفر این قبائل را سرنگون کرد و قهرمانان آنان را به خاک ذلت افکند، این افراد هر چند بعدها پیوند خود را با اسلام محکم‌تر کرده و به توحید و خدا پرستی و پیروی از اسلام تظاهر می‌کردند ولی در باطن بغض و عداوت خود را نسبت به خاندان پیامبر اسلام محفوظ داشتند در چنین موقعیتی هر گاه امام از طریق توسل به قدرت و قیام مسلحانه در صدد اخذ حق خویش بر می‌آمد نتیجه این نبرد امور زیر بود:

۱- در این نبرد امام بسیاری از عزیزان خود را که از جان و دل به امامت و رهبری او معتقد بودند از دست می‌داد و در نخستین لحظات جنگ این افراد کشته می‌شدند، هر گاه با شهادت این افراد حق بجای خود باز می‌گشت جانبازی آنان در راه هدف لازم بود ولی همانطور که خواهیم گفت با کشته شدن این افراد حق بصاحب آن باز نمی‌گشت و در مقابل آن امام شخصیت‌های با ارزش را که پس از گذشت ربع قرن به کمک مصریان بخلافت خلفاء خاتمه داده و خلافت را به علی علیه السلام برگرداندند، از دست می‌داد.

۲- نه تنها علی علیه السلام عزیزان خود را از دست می‌داد بلکه قیام قهرمانانه بنی هاشم و دیگر یاران و عزیزان علی علیه السلام سبب می‌شد که گروه زیادی از صحابه پیامبر که بخلافت امام راضی نبود و تن نمی‌دادند، کشته شده و در نتیجه قدرت مسلمانان در مرکز رو به ضعف می‌گرایید این گروه هر چند در مسئله رهبری در نقطه مقابل امام موضع گرفته بودند و روی کینه‌ها و عقده‌هایی که داشتند، راضی نبودند که زمام کار در دست علی علیه السلام قرار بگیرد ولی در امور دیگر اختلاف با امام نداشتند و قدرتی در برابر شرک بت پرستی و یامسیحی گری و یهودیگری به شمار می‌رفتند.

۳- بر اثر ضعف مسلمانان قبایل دور دست که تازه نهال اسلام در سرزمین آنان ریشه دوانیده بود به گروه مرتدان و مخالفان اسلام پیوسته و صف واحدی را تشکیل می‌دادند و چه بسا بر اثر قدرت مخالفان و نبودن رهبری صحیح در مرکز، چراغ توحید برای همیشه خاموش می‌گرایید. امیر مؤمنان این حقایق دردناک را از نزدیک لمس می‌کرد و سکوت خود را بر قیام مسلحانه ترجیح می‌داد، خوب است این مطالب را از زبان خود امام بشنویم.

الف: عبد الله بن جناده می‌گوید من در نخستین روزهای زمامداری علی علیه السلام از مکه وارد مدینه شدم دیدم همه مردم در مسجد پیامبر دور هم گرد آمده و انتظار ورود امام را می‌کشند ناگهان علی علیه السلام در حالیکه شمشیر خود را حمایل کرده بود، از خانه بیرون آمد، دیده‌ها به سوی او خیره شده و او در مسند خطابه قرار

گرفت، و سخنان خود را پس از حمد و ثنای خداوند این چنین آغاز کرد: هان ای مردم آگاه باشید روزی که پیامبر گرامی از میان ما رخت بر بست لازم بود که کسی با ما درباره حکومتی که او پی ریزی کرد نزاع نکند و به آن چشم طمع ندوزد، زیرا ما وارث و ولی و عترت او بودیم، اما بر خلاف انتظار گروهی از قریش به حق ما دست درازی کرده و در نتیجه فرمانروائی را از ما سلب کردند و از آن خود قرار دادند. بخدا سوگند اگر ترس از پیدا شدن شکاف و اختلاف در میان مسلمانان نبود و اینکه بار دیگر کفر و بت پرستی به نقاط اسلامی باز نگردد و اسلام محو و نابود نشود وضع ما غیر این بود که مشاهده می نمایید.^(۱)

ب - کلبی می گوید: هنگامی که علی علیه السلام برای سرکوبی پیمان شکنان مانند طلحه و زبیر عازم بصره گردید برخاست و خطبه ای به این شرح خواند: هنگامی که خداوند پیامبر را قبض روح کرد قریش با خود کامگی خود را بر ما مقدم شمرده و ما را از حق خود بازداشتند ولی من دیدم که صبر و بردباری بر این کار بهتر از ایجاد تفرقه میان مسلمانان و ریختن خون آنان است زیرا مردم چند روزی بود که اسلام را پذیرفته بودند و دین مانند مشک مملو از شیر است که کف کرده باشد که کوچکترین سستی آنرا فاسد میسازد و کوچکترین فرد آن را وارونه می کند.^(۲) امام علیه السلام در این دو بیان به طور اجمال سخن از بازگشت مردم به جاهلیت به میان می آورد و علت آنرا این می داند که جامعه اسلامی یک جامعه نو بنیاد بوده و دین در قلوب مردم رسوخ نکرده بود ابن ابی الحدید درباره کینه های ریشه دار گروهی از صحابه نسبت به علی علیه السلام چنین می نویسد: تجربه و آزمایش ثابت کرده است که مرور زمان سبب فراموشی کینه ها و خاموش آتش حسد و برودت و سردی دلهای پر کینه می گردد، گذشت زمان سبب میشود که نسل بمیرد و نسل نوی جانشین آن گردد در نتیجه کینه های دیرینه بصورت کمرنگ از نسل پیشین به نسل بعدی منتقل می شود ولی روزی که علی علیه السلام برمسند خلافت نشست بیست و پنج سال از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله می گذشت و انتظار می رفت که این مدت طولانی عداوتها و کینه ها بدست فراموشی سپرده شود، ولی بر خلاف انتظار روحیه مخالفان علی علیه السلام پس از درگذشت ربع قرن عوض نشده بود و از عداوت و کینه های که در دوران پیامبر و پس از درگذشت نسبت به علی علیه السلام داشتند، کاهش نیافته بود حتی فرزندان و نوبادگان و جو آنان که شاهد حوادث خونین معرکه های اسلام نبودند و قهرمانی های علی علیه السلام را در جنگ های بدر و احد و... بر ضد قریش ندیده بودند بسان نیاکان و پدران خود سرسختانه با علی عداوت ورزیده و کینه های او را به دل داشتند. ابن ابی الحدید می افزاید هر گاه امام با این وضع پس از درگذشت پیامبر برمسند خلافت تکیه میکرد و زمام امور را به دست می گرفت، چه آتشی در درون مخالفان علی علیه السلام روشن می گردید و سرانجام چه انفجارهائی رخ می داد و نتیجه آن جز محو اسلام و نابودی مسلمانان و بازگشت جاهلیت بسرزمینهای اسلامی چیز دیگری نبود.

ج: امام در یکی از سخنرانیهای خود به گوشه ای از نتایج قیام مسلحانه خود اشاره می کند و

۱ - شرح ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۳۰۷، نقل از خدا و امامت

۲ - همان مدرک ج ۸ ص ۳۰

می فرماید: پس از درگذشت پیامبر ﷺ در کار خویش اندیشیدم و در برابر صف آرائی قریش جز اهل بیت خود یار و یابوری ندیدم به مرگ آنها راضی نشدم و چشمی را که در آن خاشاک رفته بود فرو بستم و با گلوئی که در آن استخوان گیر کرده بود نوشیدم، برگرفتگی راه نفس و چیزهائی که از زهر تلخ تر است صبر و بردباری نمودم.

اتحاد مسلمانان

د: اتحاد مسلمانان بزرگترین آمال و آرزوی امام بود، و بخوبی می دانست که اتحاد مسلمانان در زمان پیامبر گرامی سبب شده بود که رعب و ترس عجیبی در دل امپراطوران جهان و قدرتهای بزرگ رخنه کند و اسلام بسان یک وجود زنده رشد و نمو کرده و گسترده گردد هر گاه این وحدت به خاطر مسئله رهبری از بین برود مسلمانان دچار انواع گرفتاریها و اختلافات می گردند بالاخص گروهی از قریش که به کسوت اسلام در آمده بودند، دنبال بهانه بودند که کمر به محو اسلام ببرند در میان مهاجران ماجراجویانی مانند (سهیل بن عمرو) و حارث بن هشام) و (عکرمه بن ابی جهل) و... بودند که مدتها از دشمنان سرسخت مسلمانان و بالاخص انصار به شمار می رفتند. سپس به عللی در ظاهر کفر و بت پرستی را ترک کرده و اسلام آوردند، وقتی انصار پس از شکست در سقیفه بهواداری امام ﷺ برخاستند و مردم را به پیروی از او دعوت می کردند این افراد ماجراجویی اندازه ناراحت شده و از دستگاه خلافت خواستند که قبيله خزرج از انصار را باید برای بیعت دعوت کند و اگر از بیعت سرباز زند با آنها نبرد کنند، هر یک از این سه نفر در اجتماع بزرگی سخنرانی کرده و ابوسفیان نیز به آنان پیوست و در برابر آنان خطیب انصار بنام (ثابت بن قیس) به انتقاد از مهاجران برخاست و بسختی آنان پاسخ داد جنگ میان مهاجر و انصار بصورت خطاب و شعر تا مدتی ادامه داشت و صورت سخنان و اشعار طرفین را ابن ابی الحدید در شرح خود آورده است.^(۱) با در نظر گرفتن این اوضاع روشن می گردد که چرا امام ﷺ سکوت را بر قیام مسلحانه انتخاب نمود و چگونه با آرام و تدبیر کشتی طوفان زده اسلام را به ساحل نجات رهبری نمود و اگر علاقه به اتحاد مسلمانان نداشته و عواقب بد اختلاف و دودستگی را مشاهده نمی کرد هرگز اجازه نمی داد مقام رهبری از آن دیگران باشد، در همان روزهای سقیفه یک نفر از بستگان علی ﷺ اشعاری در مدح آن حضرت سرود بدین صورت است:

مَا كُنْتُ أَحْسِبُ أَنْ الْأَمْرَ مُنْصَرِفٍ	عَنْ هَاشِمٍ ثُمَّ مِنْهَا عَنْ أَبِي حَسَنِ
أَلَيْسَ أَوْلَىٰ مَنْ صَلَّىٰ لِقَبْلَتِكُمْ	أَعْلَمُ النَّاسِ بِالْقُرْآنِ وَالسُّنَنِ
وَأَقْرَبُ النَّاسِ عَهْدًا بِالنَّبِيِّ وَمَنْ	جَبْرَائِيلُ عَوْنٌ لَهُ فِي الْفُسْلِ وَالْكَفَنِ

من هرگز فکر نمی کردم که رهبری امت را از خاندان هاشم و امام ابوالحسن سلب کنند، آیا علی نخستین کسی نیست که بر قبله شماها نماز گذارد؟ آیا او داناترین شماها بقرآن و سنت پیامبر نیست؟ آیا وی نزدیکترین فرد به پیامبر نبود؟ آیا او کسی نیست که جبرئیل او را در تجهیز پیامبر یاری نمود؟ هنگامی که امام از اشعار او آگاه

گردید قاصدی را فرستاد که او را از خواندن اشعار خویش باز دارد فرمود: سلامة الدين احب الي من غيره سلامت دين اسلام از گزند اختلاف برای ما از هر چیزی خوش تر است در جنگ صفین مردی از قبیله بنی اسد از امام سؤال کرد که چگونه قریش شما را از مقام خلافت عقب زدند؟ علی عليه السلام از سؤال بی موقع او ناراحت شد زیرا گروهی از سربازان امام به خلفاء اعتقاد داشتند و طرح این مسائل در آن لحظه مایه دو دستگی در میان صفوف سربازان علی عليه السلام بود ولی امام پس از ابراز ناراحتی چنین گفت: به احترام پیوندی که با پیامبر داری و به خاطر اینکه هر فرد مسلمان حق سؤال و پرسش دارد پاسخ ترا بطور اجمال می گویم، رهبری امت از آن ما بود و پیوند ما با پیامبر از دیگران استوارتر بود اما گروهی بر آن بخل ورزیدند و گروهی از آن چشم پوشیدند و داور میان ما و آنها خداوند است و بازگشت همه به سوی اوست چه بهتر از این داستان بگذریم و داستان فرزند ابوسفیان را برای تو بگویم...^(۱) اینها گوشه‌ای از علل سکوت شکوهمند علی عليه السلام بود که بخاطر اسلام دست از حق شخصی خویش کشید و بیست و پنج سال تمام در آن شرایط تلخ صبر کرد... آری امام کسی است که با سخن و عمل، شکل زندگی و موضع‌گیری‌های فردی و اجتماعی خود به جامعه چگونه بودن را نشان می‌دهد و به انسان می‌آموزد که در مسیر تکامل چگونه حرکت کند که جاذبه نیروهای انحرافی او را جذب نکند تا به اوج قله انسانیت و جانشینی خدا برسد امام کسی است که به انسان نشان می‌دهد که چگونه زندگی کند که مقام، ثروت، شهوت و... او را از حرکت و سیر الی الله باز ندارد.^(۲) روزی به عایشه فرمودی حبیب مرا صدا نماید زنان آن حضرت پدران خود را صدا کردند ابوبکر آمد بعد عمر توجه به آنها فرمود دوباره فرمود بخوانید بسوی من حبیب مرا علی را خواندند آن حضرت علی را در پوشش که بر آن بود بغل گرفته و بسینه چسپاند تا قبض روح شد. ایضاً به نقل از احمد از ام سلمه گوید: بخدا سوگند علی نزدیکترین مردم بود بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ما جلوی در اطاق بودیم شروع فرمود آن حضرت به علی به نجوی که سمت چپ او بود تا روح مبارکش باشیان قدس پرواز نمود.^(۳)

ائمه اهل بیت با خلفا وقت شان اصلاً قابل مقایسه نیست!

براستی اگر به وجدان خود رجوع کنی باز همان مبنای عقلی و نقلی را تأیید می‌نماید که امامیه قابل اند و می‌گویند: که هیچ زمان خالی از حجت و خلیفه خدا نیست بعد از رسول خدا (ص) علی (ع) و پس از او امام حسن و امام حسین (ع) حجت و خلیفه خدا بودند نه معاویه و یزید که آنها فجاج ببار آورده‌اند پس از آن به عقیده امامیه امام زین العابدین و فرزندش حضرت باقر امام است، نه آنچه غیر امامیه گویند: ابن زبیر و عبد الملک و دیگران از بنی مروان کسانی که زمام امور مردم را با زور و سری نیزه به دست گرفتند ولو با ریختن خون هزاران نفر بیگناه بوده است او امام است شما ای خواننده محترم به شرح حال و زندگی هر یک از

۱- نهج البلاغه خطبه ۱۵۷ نقل از خدا و امامت ص ۱۲۶

۲- فلسفه امامت ص ۱۴۵

۳- منابع المودة باب پنجاه شش ص ۴۸۶

آنان مراجعه فرمائید، پس از تحقیق و شناسائی امام را که دوستدارید انتخاب کنید امامیه گویند: پس از آن جناب فرزندش صادق آل محمد (ص) امامی که چهار هزار دانشمند از محضر مبارکش استفاده علم داشتند اما ستمگران عصرشان تحمل علم و فضلشان را نداشتند آن حضرت را با امام بعد از ایشان هر دو را به خاطر حفظ مقامشان از بین بردند و شهید کردند، اما به قول غیر امامیه خلفاء عصرشان سفاح و منصور و امین و مأمون دو برادر که بر سر خلافت سالها جنگیدند شهر بغداد را به خاک و خون کشیدند خلیفه استند نمی دانم اینهمه خون های که ریخته شد کدام یک از دو برادر بزرگوار و خلیفه بر حق جواب خواهد گفت و شما کدام یک را بر حق می دانید هر که را دوستدارید به رهبری انتخاب کنید؟ بکنید اما بعد از آن به عقیده امامیه به (دستور خداوند) امام رضا (ع) سپس محمد جواد (ع) امام هستند به نظر غیر امامیه خلیفه مأمون و برادرش معتصم که هم زمان با ایند و امام معصوم بودند و هر دو را شهید کردند امام و رهبر هستند پس از آن امام علی الهادی (ع) و فرزندش امام حسن عسکری (ع) امام هستند به عقیده غیر امامیه واثق و متوکل خلیفه متعصب که سالها تلاش کرد برای از بین بردن زوار و آثار قبر امام حسین (ع) که چیزی از آن باقی نگذارد و روزی از معلم پسرانش ابن سکت پرسید فرزندان من بهترند یا حسن و حسین پسران علی (ع) معلم گفت: قنبر غلام علی افضل از فرزندان تو هستند چه رسد به حسنین که نواده گان رسول خدا هستند دستور داد زبان آن معلم را از پشت سرش کشیدند همین امام و خلیفه است که نام سنت و جماعت را بر سری رهروان راهش گذاشته پس از آن سنیهای که همکار او بود عنوان اهل سنت و جماعت را به خود اختصاص دادند و اعلان کردند، هر که این طریقه را ندارند از راه حق و سنت دورند به این نام شهرت یافتند.^(۱) زمامداران دیگر عباسی بر امامان اهل بیت سخت فشار آوردند در نتیجه هر دو امام را در سنین جوانی شهید کردند، نوبت به امام عصر (عج) رسید که هدف کلی و نهائی برای همه بود حق تعالی وی را از شر آن ستمگران و انظار بدخواهان مستور داشت هم اکنون خواننده عزیز هر که رامی پسندید و شایسته رهبری می دانید برگزینید در مسجد و می خانه هر دو باز است، تو خواهی مسجد یا میخانه هر کجا بروی... انا هدیناه سبیلا اما شاکرا و اما کفورا.

همه مسلمانان مدیون ابوطالب هستند

تاریخ این دین دو نفر را به ما معرفی می کند که وجودشان در دوران پیامبر ﷺ ضروری و تفکیک ناپذیر بوده است: ۱- ابوطالب عموی پیامبر است که قیوم او در دوران کودکی و حامی اصلی وی بعد از آغاز پیامبریش بود، حمایت این بزرگ مرد قهرمان از پسر برادرش و دفاعش در مقابل تهدیدات قریش عامل اصل برای ادامه زندگی محمد ﷺ و رسالتش بوده قبائل مکی در دشمن با پیامبر از هیچ چیز دریغ نمی کردند. مشتاق بودند که خون او را بریزند و پیام خدائش را در نطفه خفه کنند. آنچه که مانع این کار می شد حضور ابوطالب رئیس مکه و رهبر بنی هاشم بود که خود و قبیله اش دژ محکم غیر قابل شکستن در اطراف پیامبر بوجود آورده بودند. قبائلی قریش می دانستند که اگر به جنگ با بنی هاشم برخیزند، آنها نیز

خواهند جنگید و نابودی بنی هاشم بدون تحمل خسارات و تلفات سنگین ممکن نخواهد بود از اینرو قبایل مکی یک تحریم اقتصادی اجتماعی علیه بنی هاشم وضع کردند، این تحریم تا سه سال ادامه داشت در طول این زمان بنی هاشمیان مجبور شدند که در یک شکاف کوه به نام (شعب ابوطالب) زندگی کنند. قبیله بن هاشم در طول این دوره مجبور بودند بعضی اوقات برای تسکین درد گرسنگی برگه درختان را بخورند در طول این دوران نگرانی ابوطالب (مخصوصاً فرزندش علی) را به جای پیامبر در بسترش می خواباند تا جان او را توسط عزیزترین فرزندش از خطر کشتن ایمن نگه دارد.

رفتار ابوطالب نسبت به برادرزاده اش از رفتار هر پدر دلسوزی نسبت به فرزندان محبوبش بهتر بود او به محمد ﷺ گفت پسر برادر: رسالت را ادامه بده و آنچه را مایل هستی بگویی بگو، به خدا من تو را در هیچ خطری رها نخواهم کرد. ابوطالب یک مرد بزرگ دین بود و قویاً باور داشت که محمد راست می گوید: «او فرستاده خداست) او یک همراه وفادار، و مؤمن نادر به حقیقت اسلام بود تاریخ گواه است که اصحاب برجسته در موقع بروز خطر فرار کردند، اما ابوطالب نه فرار کرد و نه تصمیمش را رها کرد، او تا آخر عمر ایثارش را برای پیامبر ﷺ ادامه داد.

طبری در تاریخش چنین بیان می کند: در حالی که امام علی علیه السلام در رحبه کوفه نشسته بود و مردم دور او جمع شده بودند شخصی بلند شد و گفت: یا امیرالمؤمنین شما در چنین موقعیت عالی هستید که خدا به شما داده است، در حالی که پدر شما در جهنم در عذاب است. امام پاسخ داد: ساکت باش، خدا دهانت را بشکند، سوگند به آن کسی که محمد ﷺ را به راستی فرستاده است، اگر پدرم از خدا شفاعت همه اهل زمین را بخواهد خدا شفاعت او را قبول می کند. او ایمانش را پنهان کرد و خدا دو پاداش به او می دهد، او ایمانش را تنها به خاطر حمایت از محمد ﷺ پنهان کرد اگر ایمانش را در اسلام آشکار می کرد، ارتباط بین او و بین قریش جدا می شد او می خواست گفتگو بین او و قریشیان ادامه داشته باشد و اجازه ندهد که این حرکت متوقف شود چون این امر به یک نزاع مسلح در جنگ قطعی منجر می شد که ممکن بود سرانجام به نابودی قبیله اش بینجامد. بدین ترتیب دیواری که بوسیله بنی هاشم در اطراف محمد ﷺ بوجود آمده بود مشرکین مکه نمی توانستند به او دست یابند فرو می ریخت.

همه مسلمانان مدیون ابوطالب هستند، چون ادامه رسالت اسلام نتیجه زندگی پیامبر است تا خدا رسالتش را به بشر تمام کند حمایت ابوطالب از پیامبر مانع اصلی صدمه بدنی قریشیان به پیامبر بود من یکبار این مطلب را در یکی از سمینارهای اسلامی بیان کردم پرسشی ذیل مطرح شد: اگر خدای متعال بخواهد رسالت اسلامی را گسترش و ادامه دهد، آیا قادر نیست بدون حمایت ابوطالب به پیامبر آن را حفظ و گسترش دهد؟

در پاسخ وی من توضیح دادم مسلمانان معتقدند که خدا قادر بود زندگی محمد ﷺ را حفظ کند. او قادر بود همه فرزندان آدم را مسلمان و معتقد به خدا و روز قیامت نماید او می توانست همه آنها را مطیع

همه قوانین آسمانی نماید او قادر بود همه طوایف قریشیان را تابع محمد ﷺ نماید او همچنین قادر بود بدون آفریدن محمد ﷺ تمام مردم را مطیع فرمان خود گرداند. در عین حال علی رغم اعتقاد ما به تمام این مطالب می‌دانیم که خداوند این کار را نکرد او همه مردم را مؤمن نکرد او در تغییر افکار و باورشان مستقیماً دخالت نکرد او ترجیح داد آنها را رها کند تا آزادانه انتخاب کنند. این بدین معنی است که خداوند نمی‌خواهد حوادث جهان را اعجاز آمیز مداخله الهی قلمداد کند او ترجیحاً می‌خواهد که امور جهان را بر اساس ابزار و راههای طبیعی به گرداند بنابراین او وحی را به انسانی به نام محمد ﷺ نازل کرد و اسلام به وسیله او گسترش یافت. خدای متعال به زور قریش را وادار نکرد که ایمان را انتخاب کنند یا بی‌ایمانی را اکثریت قریش مخالفت با محمد ﷺ را انتخاب کردند و ابوطالب ایمان به رسالتش را برگزید با تمام آنچه از مردان و توان داشت به دفاع از او پرداخت.

یکی از اتهامات بنی امیه نسبت شرک به ابوطالب است

تعدادی از مورخان و راویان حدیث گزارش می‌کردند که ابوطالب وقتی که درگذشت مشرک بود و چنین گزارشهای جعلی قسمتی از مبارزه لکه دار کردن حیثیت او بود که بنی امیه و هم‌پیمانان آنان در مقابل امام علی مبادرت به آن می‌کردند آنها سعی می‌کردند با جعل این احادیث به مردم ثابت کنند، ابوسفیان پدر معاویه بهتر از ابوطالب پدر علی بود، چون ابوسفیان مرد در حالی که مسلمان بود و ابوطالب مرد در حالی که مشرک بود راویان حدیث و مورخان مغرض بدون توجه به جعل بودن این روایت را اشاعه دادند. نسبت دادن شرک به مردی مانند ابوطالب که نیکخواه تمام مسلمانان و حافظ جان پیامبر ﷺ در مدت یازده سال (بعد از بعثت بود) یکی از بدترین شکل‌های ناسپاسی است. (۱)

۲- مرد دیگری که ادامه دین اسلام در طول زندگی پیامبر قویاً به وجودش بستگی داشت، فرزند ابوطالب علی است او چنین مأموریتی را بعد از مرگ پدرش تقبل کرد اما در یک مقیاس بزرگتر تعدادی از صحابه کوشش بسیار به خاطر اسلام کردند و کمک‌های ارزنده و قابل تقدیری به پیامبر اسلام نمودند. اگر دوران پیامبر را مطالعه کنیم و نقشی را که اصحاب راستین انجام دادند. مد نظر قرار دهیم، وجود آنان را به عنوان یک گروه ضروری خواهیم یافت، در عین حال هر یک از آنها مانند یک فرد قابل تعویض با یکی دیگر از اصحابی برای انجام نقشی، شبیه دیگری خواهد بود، ممکن بود ابوبکر را با عمر برای انجام نقشی در یک طریق شبیه به آن جابجا کرد. مثلاً اگر عمر همراه پیامبر به جای ابوبکر در آن شب هجرت در غار بود اسلام تغییری پیدا نمی‌کرد. اما نقش علی رضی الله عنه در حفظ جان پیامبر جز توسط خود علی رضی الله عنه نمی‌توانست انجام شود. برای علی رضی الله عنه خیلی آسان بود که در زمان پیامبر نقش سایر اصحاب را عمل کند اما برای هیچیک از

۱- امام علی (ع) برادر محمد رسول خدا، ص ۴۵، تألیف محمد جواد شری، ترجمه سید محمد صالحی چاپ تهران. به اسلام ابوطالب هیچگونه تردید نیست هر که خواهان توضیح بیشتر است به کتاب آفتاب درخشان آثار نویسنده مراجعه

صحابی دیگر ایفای نقش علی ساده نبود برای علی آسان بود که همراه پیامبر در غار ثور در شب هجرت باشد، اما برای ابوبکر یا هر صحابی دیگر آسان نبود که در رختخواب پیامبر بخوابد و جان پیامبر را با فدا کردن جان خود بخرد در حالی که تن به قضا، حمله قریشیان داده بود.

هیچیک از صحابی پیامبر نمی توانستند نقش علی را در بدر انجام دهند. زیرا تقریباً پنجاه درصد قریشیان که در جنگ بدر از بین رفتند به دست او به هلاکت رسیدند. برای احدی از اصحاب ممکن نبود نقش علی را در احد انجام دهد زمانی که اصحاب فرار کردند و از کوه بالا می رفتند و روی خود را به محمد ﷺ بر نمی گرداندند، در حالی که پیامبر آنها را صدامی زد و گروههای که قصد جان پیامبر داشتند علی با آنها یکی بعد از دیگری روبرو شد و بسیاری از آنها را مجبور به عقب نشینی کردند تا اینکه چند صحابی برگشتند و از پیامبر دفاع کردند اگر علی فرار می کرد، مانند دیگران که فرار کردند، و مشرکان به پیامبر دست می یافتند... (۱)

بهترین گواه بر این مطلب حدیث مشهور است که فریقین نقل کرده است. خوارزم با اسناد خودش از جابر از رسول خدا ﷺ در بدر روایت کرده است که فرمود: این رضوان ملک از ملائکهای خدا است که دارد مداحی علی می کند می گوید: لاسیف الا ذوالفقار ولافتی الاعلی ﷺ (۲) ابن مغاضلی روایت کرده است که این جمله را جبرئیل در احد می خواند و برخی هم در خندق و خیبر نقل کرده اند. (۳) مؤلف گوید: ممکن است به جهت رشادت و فداکاریهای آنجناب در همه این موارد مداحی کرده باشد مداحی در بدر هیچگونه منافات با مداحی در احد و جاهای دیگر ندارد. رجوع کنید به ص ۳۰۲

نقش علی بن ابیطالب

استاد عالی قدر سلیمانی کتانی گوید: از تو ای فرزند ابوطالب معذرت باید خواست... زیرا نقش تو در گردونه دین و نهضت اسلام نقشی است که محور در آسیاب دارد راههایی که همراه پیامبر و در مصاحبتش پیموده ای گواه متانت رفتار و درستی راه تو است... شاید چندین سال بود که تنها میرفت و تو در کنارش بودی و این غیر از سالهای دیگری است که با او بودی در تنها زیستن او و در تنها سرشتی و در تنهارفتاری و در تنها اندیشی کدام اندیشه و احساس درونی را داشته که تو با وی شرکت نداشته ای رفیق راه و زندگانی و پیکار! آنهم راه پر پیچ و خم و پر فراز و نشیب و زندگانی پر رنج و گرفتار، و پیکار پر مسؤولیت و پر خطر چه خوش دوستی برای او بودی! دوستی که در خانه دل دوست باشد و شریک غم و شادی او... یک روح باشند و در دو تن... هنگامی که بجای او در بسترش آرمیدی لباست با جامه اش چه فرقی داشت؟... مگر وحدت روحی کم ارزش تر از اقدام فداکارانه است شگفت نخواهد بود ای دوست پیامبر! زیرا تو در نظرش یک بال فرشته روشنائی بودی و خودش دیگر بال... او مدینه علم و دانائی و تو در بانس، تو همسر دختر پاره جگرش

۱- امام علی برادر محمد رسول خدا (ص)، ص ۴۶.

۲- مناقب خوارزم، فصل ۱۶، ص ۱۶۷، حدیث ۲۰.

۳- مناقب ابن مغاضلی، ص ۱۹۷ و کفایت طالب گنجی شافعی، ص ۲۷۷

بودی همان فاطمه زهرا که بانوی بانوان جهان و از جمله مریم دختر عمران است و پیوند تو با او پیوند قلب با تن است و پیوند مردمک دیده به سیاهی آن، کدام اندیشه در ذهنش بارورگشت که ثمرش بدامننت نریخت؟... و کدام تصمیم را گرفت که بار مسئولیت اجرایش بر شانه‌ات نهاده نشد؟... و کدام شمشیر را از نیام برکشید که تو به خون دشمنان دین رنگین نساختی؟... حتی وقتی خواست جان گرامیش را به جان آفرین تسلیم کند آغوش جز آغوش را نپسندید و از آغوش تو به آغوش رحمت پروردگارش فرا غلتید...^(۱)

شبهات علی علیه السلام با انبیاء و سخن درباره قضاوت و علم آن حضرت

گنجی شافعی از ابن عباس نقل کرده که با عده‌ای از اصحاب نزد رسول خدا نشسته بودیم که علی علیه السلام آمد پیامبر صلی الله علیه و آله نگاه به او کرد و فرمود: هر که می‌خواهد علم آدم، حکمت نوح، و حلم ابراهیم را ببیند به علی علیه السلام نگاه کند آنگاه در شرح و توضیح معنی این حدیث گفت: شبهات علی با آدم در علمش بجهت آنست که خداوند صفت همه چیز را با آدم تعلیم داد (و علم آدم الأسماء کلها) پس هیچ حادثه واقعه نیست مگر اینکه نزد علی علم به آن است و فهم در استنباط معنی آن را دارد اما شبهات به نوح در حکمت بصحت رسیده که علی سخت‌گیر بود به کفار و مهربان بود به مؤمنین اما شبهات او به ابراهیم خلیل (کما وصفه الله ان ابراهیم لاواه حلیم) توبه ۱۱۴ پس او متخلق به اخلاق انبیاء^(۲) و متصف به صفات آنان بود.

در تذکره از قول علی علیه السلام نقل کرده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا در حالی که جوان بودم به جانب قبیله نمیر فرستاد عرض کردم: یا رسول الله! شما مرا به سوی قومی می‌فرستید تا در بین ایشان قضاوت کنم من که جوانم و با قضاوت آشنائی ندارم پیامبر فرمود: جلوتر بیا! من نزدیکتر رفتم، دست مبارکش را به سینه‌ام زد فرمود: خداوند قلب او را هدایت کن و زبان او را استوار گردان، فرمود: پس از آن هرگز در قضاوت میان دو کسی دچار تردید نشدم.^(۳) گنجی شافعی باب هیجدهم کفایت طالب را اختصاص داده به همین حدیث و آداب قضاوت که رسول الله به علی علیه السلام تعلیم داده، گفت: پیامبر علی علیه السلام را به عنوان قاضی در یمن فرستاد، علی علیه السلام گفت: یا رسول الله مرا به سوی قومی می‌فرستید که هر گونه سؤالی از من بنمایند من آشنائی با قضاوت و هر چه آنها بپرسند ندارم پس دست خود را به سینه‌اش گذاشت و فرمود: اینک خدای تعالی قلب تو را هدایت و زبان تو را استوار خواهد کرد، هرگاه دو نفر به دعوا نزد تو نشستند پیش از آنکه حرفی دومی را نشنیده‌ای قضاوت مکن هرگاه چنین کردی امر قضا برای تو روشن شده، علی گفت: پس از آن هرگز در قضاوت دچار تردید نشدم.^(۴)

در تذکره از امیر المؤمنین نقل کرده است که گفت: رسول خدا به من فرمود: من شهر علمم و علی دروازه آن شهر است انا مدینه العلم و علی بابها فمن اراد المدینه فلیاتها من بابها هر که داخل شهر می‌شود

۱- امام علی مشعلی و دژی ص ۶۲ نوشت سلیمانی کتانی دانشمندی مسیحی لبنانی

۲- کفایة طالب باب ۲۳ ص ۱۲۱، مقتل حسین، خوارزمی، ج ۱، ص ۴۴، مناقب ابن مغاضلی، ص ۲۱۲

۳- تذکرة الخواص

۴- تذکرة الخواص و کفایة طالب

باید از دروازه وارد شود. (۱) گنجی شافعی گفت این حدیث حسن و عالی است دانشمندان در معنی آن سخن فراوان دارند طائفه گفتند: مراد رسول خدا از مدینه این است که من معدن مخزن (علمی) هستم و آنچه در نزد دیگران، غیر من است آن علم نیست (گمراهی است) خداوند علومش را بمن یاد داد، امر کرد تا مردم را به سوی خدا دعوت کنم با هر که انکار کرد بچنگم پس من مدینه علمم در اوامر و نواهی و صلح و جنگ تا هر آنچه او می خواست انجام دهم نه غیر آن من با مشرکین جنگیدم، علی دروازه این علوم است، در اوامر و نواهی و صلح سازش هر آنچه خدای متعال دستور داده است باید از این طریق بدست آورده، من اراد المدینه فلیاتها من بابها... (۲)

خداوند به وسیله تو بر فرشتگان افتخار می کند.

از ابن عباس نقل شده که چون رسول خدا خواست به مدینه مهاجرت کند علی رضی الله عنه را در مکه به جای خود گذاشت تا دیون او را بپردازد و امانتهای که در نزد او بود به صاحبانش برگرداند و به او دستور داد تا در بستر آن حضرت بخوابد و فرمود: برد سبزرنگ حضرمی را بر تن بیوش که هیچ کس از ایشان راه نخواهد یافت و نمی تواند به تو آسیبی برساند در حالی که مشرکان خانه پیامبر را محاصره کرده بودند، خداوند به جبرئیل و میکائیل فرمود: کدام یک از شما زندگیتان را فدای دیگری می کنید هر دو زندگی خود را ترجیح دادند، فرمود: ببینید علی را با پیامبر که عقد اخوت بستم و چگونه بر بستر محمد صلی الله علیه و آله خوابیده دارد جانش را فدای او می کند و برای زنده ماندن او دست از زندگی خود می شوید به زمین فرود آید و او را از دست دشمنان حفظ کنید ایشان فرود آمدند جبرئیل بالای سر علی رضی الله عنه و میکائیل در پائین پای آن حضرت و فرشتگان فریاد می زدند مرحبا! مرحبا! چه کسی مثل توست ای پسر ابوطالب در حالی که خداوند به وسیله تو بر فرشتگان افتخار می کند؟ پس رسول خدا آهنگ مدینه فرمود و درباره علی رضی الله عنه این آیه نازل شد: (وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ...) (۳)

حدیث پرچم در خیبر

بخاری و مسلم در صحیح خود هر دو به اتفاق روایت کردند که در جنگ خیبر رسول خدا فرمود: بی تردید فردا پرچم را به دست مردی خواهم داد که او خدا و رسولش را دوست می دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست می دارند خداوند بدست او فتح را نصیب ما می کند مردم آنشب را بیدار خوابی کشیدند و نگران بودند که پرچم را به کدام یک از ایشان خواهد داد بامداد آنها به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدند و هر کدام امیدوار بودند

۱- کفایت الطالب باب ۵۸ ص ۲۲۰ حدیث (۷۳۳) تا حدیث (۷۴۰)، قرآن می فرماید: و اتوا البيوت من ابوابها...، ابن

عساکر، ج ۲، ص ۴۵۷، ابن مغذلی، ص ۸۰ و مقتل خوارزمی، ج ۳ ص ۴۳ و صواعق، ص ۷۴

۲- کفایت الطالب باب ۱۸ ص ۱۱۱ و فتح الملک العلی. یک کتاب است مستقل در شرح همین حدیث شریف نوشته شده این عالم سنی بچندین طریق از مدارک اهل سنت روایت کرده است.

۳- بعضی از مردمان با ایمان و فداکاری (همچون علی (ع) در لیلۃ المبیت به هنگام خفتن در جایگاه پیامبر) جان خود را در برابر خشنودی خدا می فروشند و خداوند نسبت به بندگانش مهربان است. بقره آیه ۲۰۷

که پرچم به او داده شود، پیامبر ﷺ فرمود: علی بن ابی طالب کجاست؟ عرض کردند او به چشم درد مبتلاست، فرمود: کسی را در پس او بفرستید علی علیه السلام حاضر شد پیامبر از آب دهانش به چشمان او مالید و دعا کرد درد چشمش بهبود یافت به گونه‌ای که گوئی هیچ دردی نداشته است، پیامبر ﷺ پرچم را به او داد به روایت که مسلم در صحیح خود نقل کرده: عمر بن خطاب آن روز گفت: هیچ وقت فرماندهی را دوست نداشتم مانند امروز: نگاهی به پرچم کردم که شاید به من واگذارند، رسول خدا صلی الله علیه و آله را صدا کرد و پرچم را به او داد فرمود: برو تا اینکه خدا به دست تو فتح را نصیب ما کند و به روایت احمد با این اضافه گی است رسول خدا پرچم را به دست گرفته و آن را تکان داد سپس فرمود: (کیست که این پرچم را بگیرد و حقش را ادا کند؟ یکی گفت: من! فرمود: «برو!» بعد دیگری آمد و گفت: من فرمود: «دور شو!» این عمل را با چند تن تکرار کرد، آنگاه فرمود: (سوگند به خدای که محمد را کرامت بخشیده است پرچم را به فردی خواهم داد که از نبرد با دشمنان فرار نمی‌کند رو به علی کرد و فرمود: یا علی پیش بیا پس پرچم را به علی مرحمت کرد و خداوند خیبر را به دست او گشود، و از قول عطیه به نقل از ابن بریده می‌گوید: ما در جنگ خیبر حضور داشتیم اول ابوبکر پرچم را برداشت و فتحی نصیبش نشد و در فردای آنروز عمر پرچم را به دست گرفت و بدون اینکه پیروزی بدست آرد، برگشت و مردم در رنج و مشقت بودند که رسول خدا فرمود: (فردا این پرچم را بدست فردی می‌دهم که او بر نمی‌گردد تا پیروز شود. با آرامش تمام شب را بسر بردیم که فردا پیروزی حتمی است، فردا همین که نماز صبح را خواند سر پا ایستاد و پرچم را طلبید در حالی که مردم در صف ایستاده بودند و آنگاه علی را پیش خواند مطالب قبلی را نقل می‌کند و می‌گوید: این جا بود که مرحب خیبری به مقابله علی علیه السلام آمد، در حالی که رجز می‌خواند و می‌گفت: قد علمت خیبر انی مرحب، شاکی السلاح بطل مجرب علی در پاسخ او فرمود: ان الذی سمّتی امی حیدرة - اکلکم بالسيف کيل السندرة... سپس با شمشیر بر سر مرحب زد و او را به دو نیم کرد و نیز به نقل احمد در آن روز مردم از سوی آسمان تکبیری شنیدند و گوینده‌ای می‌گفت: لا فتی الّا علی و لا سيف الّا ذوالفقار اگر کسی بگوید که مورخان، این عبارت لا سيف الّا ذوالفقار را... در جنگ خیبر ضعیف دانسته‌اند. در پاسخ می‌گوییم: آنها این اتفاق را در جنگ احد نقل کرده‌اند و ما می‌گوئیم در جنگ خیبر نیز بوده است احمد در کتاب الفضائل چنین گفته است: و هیچ کس درباره جنگ احد حرفی ندارد ابن عباس می‌گوید، وقتی که علی علیه السلام طلحه را که پرچمدار مشرکان بود از پا در آورد از طرف آسمان منادی ندا برآورد: لا سيف الّا ذوالفقار گویند در سلسله سند این روایت عسی بن مهران است که از او بد گفته‌اند، و گفته‌اند: شیعه بوده است اما در جنگ خیبر هیچیک از دانشمندان ایرادی نکرده و بعضی گفته‌اند این واقعه در جنگ بدر بوده است و قول اول صحیح‌تر است! ^(۱) جابر می‌گوید: علی علیه السلام در خیبر را به تنهای از جا کند و یک طرف انداخت بعد از آن حضرت افرادی آمدند که در راه از جا بلند کنند نتوانستند مگر چهل نفر با هم شدند بلند

۱- مؤلف گوید: ممکن است حدیث بدر واحد هر دو صح باشد مخالفین علی علیه السلام برای عسی شیعه است تضعیف کرده‌اند و می‌گویند که عادت همیشگی آنان است.

کردند. طبری در تاریخ خود از قول ابو رافع غلام رسول خدا نقل کرده می‌گوید: وقتی که ما در قلعه خیبر (خیبر چند قلعه داشت) فرود آمدیم، علی جلورفت و مبارزه را آغاز کرد مردی مقابل او آمد علی ضربتی به او زد سپر از دستش افتاد پس دری از درهای قلعه را برداشت و سپر خود قرار داد و همچنان می‌جنگید تا خداوند خیبر را به دست او فتح کرد آنگاه در را انداخت ابو رافع می‌گوید: با یک گروه هفت نفری که من هشتمی آنها بودم تلاش کردیم تا آن در را برگردانیم نتوانستیم. (۱) بعضی گفته‌اند: نام قلعه قموص بود آن همان قلعه‌ای است که علی علیه السلام صفیه را خدمت رسول خدا آورد.

حدیث طبر

از سفیان غلام رسول خدا روایت کرده می‌گوید: زنی از انصار مرغی را (بریان کرده) با دو گرده نان و در روایتی دو مرغ با دو گرده نان به عنوان هدیه به رسول خدا صلی الله علیه و آله تقدیم کرد رسول خدا عرض کرد: (خداوندا کسی را که نزد تو از همه کس محبوب‌تر است بفرست.) ناگهان در باز شد و علی بن ابی طالب وارد شد و آن مرغ را با آن حضرت تناول کرد بروایت دیگر از انس می‌گوید: پیامبر گفت: پروردگارا کسی را که از همه مخلوقات در نزد تو محبوب‌تر است بفرست تا با من از این مرغ تناول کند، سه مرتبه دعا کرد بهر دفع علی می‌آمد من مانع می‌شدم می‌گفتم رسول خدا خواب است یا مشغول است برمی‌گشت مرتبه سوم وارد شد پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چرا دیر کردی گفت: این بار سوم است که آمدم مرا مانع نشد و دو بار دیگر مانع شد پیامبر صلی الله علیه و آله بمن فرمود: چرا مانع شدی. گفتم: یا رسول الله دعای تو را دیدم گفتم شاید درباره یکنفر از انصار روا شود فرمود هر کس قوم خود را دوست دارد آنگاه به علی علیه السلام دعای رسول خدا را بشارت دادم و ایشان را گفتم به من ببخش. فرمود: بخشیدم بخاطر این بشارت که دادی و حمد و سپاس می‌کنم خدا را! (۲)

اعلان برادری نشانه تشابه و بزرگ روحی علی علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله است

اساس حکومت اسلام در آغاز هجرت شروع شد، پیدایش این حکومت یک نمونه اتحاد در تاریخ بشر است ما قبل از اسلام هیچ دولتی را نمی‌شناسیم که مبتنی بر برادری ناشی از اعتقاد در یگانگی خدا باشد و نیز مبتنی بر عدالت عمومی که هر گونه تبعیض نژادی ملی و فامیلی را انکار می‌کند در حقیقت مشکل است نمی‌توان در تاریخ نمونه روشنی بجز دولت اولیه اسلامی پیدا کرد که در آن دولتی به صورت خود جوش در نتیجه آرمانهای جهانی و معنوی مشترک مردمی پایه گذاری شود. با این برادری پیامبر می‌خواست یک نمونه واقعی به مسلمانان ارائه دهد که در آن ارتباط خاصی بین دو مسلمان که هر یک از آنها برادر خدای دیگری باشند و با همدیگر همانند فرزندان یک والدین عمل کنند وجود داشته باشد، پیامبر گرامی اسلام جریان برادری فردی را در سال اول هجرت اعلان کرد ولی نوعی از آن ده سال قبل از هجرت برقرار شده بود،

۱- تذکرة الخواص بطور اختصار نقل شد هر که خواهان تفصیل است به آنجا مراجعه کند.

۲- مناقب خوارزم ص ۱۱۵ و ۱۰۷، کفایة الطالب ص ۱۴۴ باب سی و سوم را اختصاص داده به همین حدیث گفت حاکم این حدیث را بواسطه ۸۶ نفر از انس نقل کرده است. تاریخ ابن عساکر، ج ۲، ص ۱۰۵، مناقب ابن مغذلی، ص ۱۵۶

این نوع برادری بود که بین او و حضرت علی علیه السلام در کنفرانسی در خانه پیامبر در مکه شروع شد. ابن هشام در سیره اش این چنین گزارش می دهد: پیامبر بعد از هجرت به مسلمانان گفت: برای خدا برادر شوید هر دو نفر باید برادر شوند پس دست علی را گرفت و گفت: این برادر من است از این رو پیامبر خدا سید رسولان و امام پرهیزگاران کسی که همانندی در میان بندگان خدا ندارد، او با علی بن ابی طالب برادر شد، حمزه شیر خدا و زید بن حارثه و ابوبکر و خارجه بن زهیر و بروایت دیگر عمر و ابوبکر و...

اهمیت معنای برادری: برادری بین دو شخص از دو قبیله یا خانواده هر یک از آنها را دوستی از اعضای آن خانواده یا قبیله دیگری قرار می دهد هر یکی از آن برادران دیگری را دوست می دارد و هر برادری بستگانی دارد که برادر دیگر متقابلاً آنها را دوست دارد... در نتیجه موجب تقویت همکاری و رشد نسبی خلوص شان در مسیر مذهبشان می شود. وقتی انتخاب به وسیله پیامبر است این نوعی برادری دلیلی بر شباهت خصائص روحی متقابل بین دو برادر است، پیامبر درباره اصحابش بیش از آنچه که خودشان می دانند می داند که چه کسی را با که برادر سازد. اگر به برادری پیامبر و علی قبل و بعد از هجرت نگاه کنیم در می یابیم مقصود برادری آنها از این قبیل نبوده است مثل ایجاد یک ارتباط بین دو شخص از دو قبیله، جامعه باشد پیامبر و علی عضوی از یک خانواده و پسر عمو بودند، پیامبر کسی را قبل و بعد از هجرت برادر خود نکرد. از اینجا ما می توانیم استنباط کنیم که مقصود از برادری بین پیامبر و علی اعلان تشابه روحی متقابل آنها بوده است. از طرق مختلفی روایت شده که این برادری در اصل و در نظر پیامبر بسیار اهمیت داشته است حاکم از دو طریق گزارش می دهد که پیامبر خدا به علی فرمود: تو در دنیا و آخرت برادر من هستی. ^(۱) پیامبر خارج شد در حالی که صورتش می درخشید ابن عوف پرسید: خبر تازه خوب چیست؟ پیامبر فرمود: یک خبر خوب درباره برادر و پسر عمویم و دخترم از جانب پروردگارم رسید که خدا فاطمه را برای علی عقد بست. ^(۲) و در یک مناسبت دیگر به او گفت: ای علی تو برادر من و پدر فرزندان منی، تو از من و برای منی. ^(۳) و در وقتی دیگر به علی علیه السلام گفت: تو برادر من و وزیر منی، تو بدهی مرا می پردازی و به وعده های من وفا می کنی. ^(۴) وقتی که فاطمه به طرف خانه شوهرش در حرکت بود پیامبر به ام ایمن فرمود: (برادر مرا صدا بزن.) او به شوخی گفت: او برادر شما است و شما دخترت را به او عقد بست؟ او گفت: بلی. ام ایمن او را صدا زد و علی آمد وقتی پیامبر در حال احتضار بود گفت: برادر مرا حاضر کنید آنها علی علیه السلام را صدا زدند و او آمد پیامبر فرمود: نزدیک بیا علی نزدیک شد پیامبر باو تکیه داد و شروع کرد با او صحبت کردن. تا روح از تن

۱- در فتح الملک العلی با زیادة و الذی بعثن بالحق ما اخرتک الا لنفسی تا آخر مراجعه نمایید. ص ۴۸ و المستدرک ج

۳ ص ۱۴ و المراجعات ص ۱۰۳، تاریخ ابن عساکر، ج ۱، ص ۱۱۷ و کفایت الطالب، ص ۱۹۲

۲- الصواعق المحرقة ابن حجر ص ۱۴۳

۳- المستدرک ج ۳ ص ۲۱۷

مبارکش خارج شد. (۱) این احادیث تنها معدود از دیگر احادیث درباره برادری علی نسبت به پیامبر ﷺ است این‌ها به وضوح دلالت می‌کند که انتخاب پیامبر علی ﷺ را به عنوان برادری بخاطر این بوده است که او در تقوی و شخصیت بعد از پیامبر قرار داشته است، همانا ابعاد معنوی شایستگی او از هر جهت او را برادر پیامبر ساخت. بالاترین دلیل بر این معنی آیه مباهله است که خداوند وی را به منزله نفس رسول خدا ﷺ خوانده است و کذا تبلیغ سوره برائت پیامبر ﷺ فرمود: جز من یا مردی از خودم حق ابلاغ ندارد.

نباید کسی برهنه طواف کند

مورخان نقل کرده‌اند که پیامبر ﷺ در سال نهم هجری ابوبکر را فرستاد تا با مردم حج به جا آورد و به وی گفت: (مشرکان در موسم حج می‌آیند و برهنه در اطراف خانه کعبه طواف می‌کنند و من دوست ندارم تا وقتی که این رسم بر داشته نشده، حج به جا آورم.) و چهل آیه از اول سوره برائت را به او داد تا به مردم حاضر در موسم حج قرائت کند همین که ابوبکر مسافتی را رفت رسول خدا ﷺ علی ﷺ را خواست و به او گفت: این آیات که از آغاز سوره برائت است با خود ببر موقعی که مردم در موسم حج جمع شدند به آنها اعلام کن و شتر مخصوص خود (ناقه غضبان) را به وی داد و علی ﷺ رفت و در ذوالحلیفه به ابوبکر رسید و آیات شریفه را از ابوبکر گرفت: ابوبکر نزد رسول خدا ﷺ برگشت و گفت: پدر و مادرم فدایت باد! آیا راجع به من یا درباره من آیه‌ای نازل شده است؟ فرمود: نه بلکه (دستور رسید) جز من و یا مردی که از خودم باشد حق ندارد از جانب من ابلاغ کند. به نقل امام احمد همین که: علی ﷺ آیات اول برائت را که از ابوبکر در بین راه گرفته بود، قرائت کرد به صدای بلند فرمود: (بدانید که وارد بهشت نمی‌شود مگر انسان مسلمان و از امسال بعد هیچ مشرکی حق ندارد به مسجد الحرام نزدیک شود و نباید کسی برهنه در اطراف کعبه طواف کند و هر که با رسول خدا ﷺ پیمان داشت (پیمان عدم تعرض) تا انقضای مدت به قوت خود باقی است، یکی از کافران گفت: ما از پیمان تو و پسر عمویت بی‌زاریم، پس علی ﷺ فرمود: اگر پیامبر به من نگفته بود بدون اجازه من کسی را کار نگیری، تو را می‌کشتم، بعضی گفته‌اند: رسول خدا ﷺ در جنگ احد فرمود: (علی از من است و من از علی ﷺ پایان کلام سبط ابن جوزی (۲))

درهای بسوی مسجد همه بسته شد بجز در علی ﷺ

علامه شافعی به استناد خود از ابن عباس روایت کرده است که فرمود: آن النبی امر بستن الابواب الا باب علی ﷺ پیامبر دستور داد درهایی که به سوی مسجد باز می‌شود همه را ببندند مگر در خانه علی ﷺ در توضیح آن گفته درهای که راهش بسوی مسجد بود بسته شد بجهت حرمت دخول جنب و حیض در مسجد برای عموم بغیر از علی ﷺ که برایش مباح اعلان شد. و این اباحه به این معنی نبود که برای او باکرامت جایز

۱- طبقات ج ۲ ص ۲۶۳ به نقل امام علی برادر محمد رسول الله (ص) ص ۱۰۴

۲- تذکرة الخواص ص ۴۳ و کفایة الطالب ص ۲۴۵ حدیث (۸۳۷) و (۸۳۸) و (۸۳۹) و مناقب خوارزمی، ص ۱۶۴ و تاریخ ابن عساکر، ج ۱، ص ۱۷۵ تا ۳۰۰ و کفایت الطالب، ص ۲۰۰

باشد برای دیگران نه! و این اختصاص برای این بود که رسول خدا می دانست که او از همه ناپاکیها پاک و شایسته است او و همسرش فاطمه و فرزندان علیهم السلام قرآن بیان کرده بود در این آیه (انما یرید اللہ لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا)^(۱) سبط ابن جوزی از زید بن ارقم نقل کرده است که گفت: چند تن از صحابه درهای منزلشان به (صحنه) مسجد پیامبر باز می شد. رسول خدا فرمود: (این درها را ببندید جز دری منزل علی بن ابی طالب مردم به این امر اعتراض کردند تا اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ایراد سخن به پا خواسته و حمد و ثنای خدا را به جا آورد، سپس فرمود: (من هیچ چیز را باز و بسته نکردم مگر آن دستور بود از جانب خدا و من هم اجرا کردم. ابن عباس می گوید: مقصود پیامبر این است که خداوند مرا مأمور کرد من هم امر او را اجرا کردم. بنقل ترمذی از ابو سعید خدری گفت: رسول خدا فرمود: یا علی بر هیچ کس روانیست که در حال جنابت در میان این مسجد باشد، جز من و تو، ترمذی می گوید: معنای سخن پیامبر آن است که برای کسی جز من و تو حلال نیست در حال جنابت از این مسجد رفت و آمد کند.^(۲))

نجوای پیامبر (ص) با علی (ع)

سبط ابن جوزی از جابر نقل کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز طائف علی بن ابی طالب را خواست و با او مدت زیادی نجوا کرد مردم گفتند: نجوای پیامبر صلی الله علیه و آله با پسر عمویش (چه قدر) به درازا کشید رسول خدا این سخن را شنید، فرمود: (این من نبودم) که با علی علیه السلام نجوا کردم در حقیقت خدا بود که با وی نجوا کرد! تناجی در لغت بمعنای رازی است که بین دو نفر باشد. ام سلمه می گوید: به آن خدای که همه ما به او سوگند می خوریم علی بن ابی طالب از همه کس به رسول خدا نزدیکتر بود در مرض موت خود همان روز که از دنیا رفت علی را خواست راز، و نجوای طولانی داشت و به او گفت و بعد در همان روز از دنیا رفت بنابراین از همه کس به رسول خدا نزدیکتر بود.^(۳)

اطاعت علی (ع) اطاعت من است

ابن عساکر با اسناد خودش از ابی سعید خدری نقل کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله رو کرد به ما که با ناکشین و قاسطین و مارقین بجنگیم پس گفتیم یا رسول الله با اینها که دستور دادی همراهی که بجنگیم فرمود: یا علی بن ابی طالب و با او عمار کشته می شود.^(۴) (حدیث ۱۲۱۶ - ۱۲۱۸ - ۱۲۲۰)

خوارزم به اسناد خود از ابی لیلی از رسول خدا روایت کرده است که فرمود: بهمین زودی پس از من فتنه خواهد آمد چنانچه بآن فتنه گرفتار شوید ملتزم شوید به علی بن ابی طالب که او جداکننده حق و باطل است و نیز از ابن عمر نقل کرده است که او به رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که از علی جدا شود از من جدا شده

۱- کفایة الطالب باب ۵۰ ص ۲۰۰ حدیث (۶۵۹)

۲- تذکرة الخواص ص ۴۶ بنقل از مسند احمد و سنن ترمذی

۳- تذکرة الخواص، ص ۴۷، کفایة الطالب، آیه النجوى، ص ۱۲۵ و تاریخ ابن عساکر، ج ۲، ص ۳۰۷

۴- تاریخ ابن عساکر، ج ۲، ص ۲۱۳، دمشق

است و کسیکه از من جدا گردد از خدای عزوجل جداگشته. (۱) ایضاً در صفحه قبلش گفت: خدایا علی را با حق و حق را با علی داشته باش در هر جا که باشد. (۲) در منابع از ابی ذر روایت کرده است که رسول خدا فرمود: بعد از من فتنه‌ای پیدا خواهد شد در آن زمان ملازم و پناهنده به علی باشید، چون او است جدا کننده حق از باطل (۳) علقمه و اسود بن برید، گفتند آمدیم نزد ابو ایوب انصاری گفتیم: ای ابا ایوب خدا ترا بوسیله پیغمبر خود بزرگ داشته آن زمان که وحی شد بمرکب رسول خدا به جانب خانه تو آید فضیلتی برای تو آماده فرمود که تو برتری پیدا کردی بآن فضیلت بر ما خیر بده از جهت خروج تو با علی علیه السلام که مقاتله می کردی با اهل لاله آلا الله ابو ایوب گفت: من برای شما سوگند یاد می کنم بخدا در این خانه که شما هستید رسول اکرم صلی الله علیه و آله تشریف داشت و علی کسی دیگر نبود انس جلوی ایشان ایستاده بود صدای در بلند شد رسول خدا فرمود: نگاه کن کیست انس بیرون شد عرض کرد عمار است فرمود: درب را باز کن برای عمار که پاک است و پاکیزه در باز شد عمار داخل شد پیامبر فرمود: ای عمار بزودی در امت من پیش آمد بدی روی خواهد داد در میان آنها شمشیرها کشیده می شود می کشند بعضی، بعضی دیگر را هر زمان این وضع را دیدی بر تو باد با این شخص که در طرف راست من است یعنی علی بن ابی طالب اگر تمام رفتند بطرفی و علی (به تنهایی) رفت به طرف دیگر تو برو بجانب علی که راهنماست و از مردم کناره گیری کن ای عمار علی علیه السلام مانع هدایت تو نمی شود و براه بد دلالت نمی کند، ای عمار اطاعت علی اطاعت من است و اطاعت من اطاعت خداست. (۴) باز ابن عباس از رسول خدا روایت کرده که فرمود: شما مادام که دارای موالات علی هستید، هرگز گمراه نمی شوید هرگاه مخالفت کردید محققاً در راهها و هواها گم می شوید، در ظلم و ستم پس از خدا پرهیز کنید آدای دین خدا بوسیله علی بن ابی طالب است.

برای هر نبی وصی و وارث است، وصی و وارث من علی علیه السلام است

امام احمد در فضائل و سبط ابن جوزی از انس روایت کرده می گوید: به سلمان فارسی گفتم: از رسول خدا راجع به وصیتش بپرس؟ سلمان از رسول خدا پرسید پیامبر در جواب گفت وصی موسی بن عمران که بود؟ سلمان گفت: یوشع بن نون پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: همانا وصی، وارث و اداء کننده عهد و پیمان من علی بن ابی طالب است. سبط ابن جوزی بعد از بیان این حدیث گفت اگر کسی بگوید بعضی حدیث وصیت را ضعیف شمرده اند. پاسخ این است که حدیثی را که آنها ضعیف دانسته اند حدیثی است که در سلسله سندش اسماعیل بن زیاد است که دار قطنی درباره او ایرادی دارد زیرا که او در حدیث خود چیزی را پس از عبارت (منجز و عدی) افزوده و آن عبارت است از جمله (و آن بهترین ما ترک من است) ولی این حدیث را که نقل کردیم و احمد آنرا آورده است در اسناد آن حدیث نه نامی از ابن زیاد است و نه این جمله زاید، بنابراین آن یک

۱- مناقب خوارزم ص ۱۰۵

۲- مناقب خوارزم ص ۱۰۵

۳- ینابع المودة باب پنجاه و شش ص ۵۳۸

۴- همان مدرک و تاریخ ابن عساکر، ج ۳، ص ۱۴۲ و ۱۴۸ و ۱۶۳ و ۲۱۲

حدیث است و این یک حدیث دیگر. تذکره، ص ۴۸

گنجی شافعی به اسناد خودش از ابی بریده از پدرش روایت کرده است گفت: رسول الله فرمود: لکل نبی وصی و وارث و ان علیا وصی و وارث. برای هر پیامبری وصی و وارث است اما وصی و وارث من علی علیه السلام است. گفت: این حدیث حسن است بهمین اسناد محدث شامی در تاریخ خود آورده است. ^(۱) حدیث نجم را نیز در رابطه به وصی بودن علی علیه السلام از ابن عباس روایت کرده است گفت: من با عده از مردان بنی هاشم نزد رسول خدا نشسته بودیم که ستاره‌ای فرود آمد پس رسول خدا فرمود: این ستاره بخانه هر کس که نشست او وصی بعد از من است جوانان بنی هاشم همه نگاه کردند که نوری ستاره (مانند عمود) به منزل علی بن ابی طالب تابید گفتند: یا رسول الله تو در دوستی علی گمراه شده آنگاه خدای تعالی نازل فرمود: **(و النجم اذا هوی...)** گفت: به همین اسناد محدث شامی روایت کرده سندش از هیشم تا ابن عباس صحیح است در باقی حرفی است اگر بگوی چونکه در اسنادش حرفی است قابل استدلال نیست. می‌گوییم در صحیح مسلم است آنچه دلالت می‌کند بر اینکه آن حضرت وصیت کرده است برای او (علی علیه السلام) بجان خودم سوگند که این حاصل دریافتی من از احادیث و عقیده و شناخت من است...مراجعه نمایید. ^(۲)

ابن عساکر و خوارزم با اسناد خود از ابی بریده از پدرش از رسول خدا روایت کرده‌اند که فرمود: برای هر نبی وصی و وارث است و این علی علیه السلام وصی و وارث من است. ^(۳) طبرانی به اسنادش از سعید بن کرز نقل کرده که در روز جمل بودم با عمار که بنزد عایشه آمد و گفت: ای ام المؤمنین تو را سوگند میدهم به آن خدای که قرآن را بخانه تو نازل فرمود آیا میدانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله علی را بر اهل خود وصی قرار داده گفت: بار خدایا آری، آنگاه گفت: پس چطور با او می‌جنگی گفت برای خون خواهی امیر المؤمنین عثمان!! پس از آن علی علیه السلام آمد و باو فرمود: تو را سوگند می‌دهم با آن خدای که قرآن را به پیامبر در خانه تو نازل فرمود: آیا می‌دانی که رسول خدا مرابه اهلش یا برای اهلش وصی ساخت؟ گفت: بار خدایا بلی، فرمود: پس چرا به اینکار دست می‌زنی؟ گفت: برای خون خواهی عثمان ^(۴)

۱- کفایت الطالب ص ۲۶۰ حدیث شماره (۸۴۶)، تاریخ ابن عساکر، ج ۳، ص ۵

۲- کفایت الطالب ص ۲۶۱ - ۲۶۴ باب ۶۲ و حدیث (۸۴۷)، تاریخ ابن عساکر، ج ۳، ص ۱۱

۳- مناقب خوارزم حدیث ۷۴ ص ۸۵ تاریخ ابن عساکر ترجمه امام علی (ع) ج ۳ ص ۵۵ حدیث ۱۰۳۰ - ۱۰۳۱

۴- در شرح تاریخ ابن عساکر از طبرانی و همچنین از مجمع الزوائد ج ۷ ص ۲۱ و اللآلی المصنوعة ج ۱ ص ۱۸۶ ط

جلد دوم

**اللهم كن لوليك الحجة ابن الحسن
صلواتك عليه و على آبائه في هذه
الساعة و في كل الساعة ولياً و
حافظاً و قائداً و ناصرأ و دليلاً و عينا
حتى تسكنه ارضك طوعاً و تمتعه
فيها طويلاً**

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أَلِوْا أَمْرَ مِنْكُمْ
من مات و لم يعرف امام زمانه مات ميتة جاهلية^(۱)

انتظار آینده درخشان از دیدگاه کل ادیان

مصلح که کل جهان در انتظار اوست، بیش از صد آیه قرآن در بیان مقام و شأن اوست تواتر احادیث بگواهی دانشمندان اهل تسنن و اتفاق مسلمین در ظهور آن بقیه الله (عج) و بعضی از صفات و علائم آن طلعه رشیده در کتب اهل سنت، بی شمارند حتی کفر منکر مهدی، و تکذیب کسانی که به دروغ ادعای مهدویت نمودند در خصوص هر یک کتابها نوشته شده است از طرف علمای اهل سنت فراوان است.

برای اهل ایمان این نکته بدیهی است که خداوند عموم پیامبران صلوات الله علیهم و خاصه نبی اکرم صلوات الله علیه را به منظور هدایت بندگان مبعوث فرموده است دلیل بعثت رسول خاتم همان دلیل بعثت سایر انبیاء از زمان آدم خواهد بود این است که قرآن کریم راجع به بعثت انبیاء گذشته فراوان سخن گفته است (و قضینا من بعده الرسل...)

آیا موضوع هدایت مردم منفی است و تمام شده است؟ دیگر نیاز به هدایت و رهبری ندارند اگر چنین بود که هنوز بدن مبارک پیامبر دفن نشده بدنبال خلیفه در سقیفه نمی رفتند، اینجاست که مسئله احتیاج امت به امام پیش می آید: پس از رحلت رسول اکرم صلوات الله علیه جهت ادامه هدایت امت یا باید قائل به خلافت حکام (ظاهری) شویم و یا چون پیروان اهل بیت قائل به امامت اگر به خلافت روی آوریم در بیان احکام و فهم مشکلات دین و آنچه فهم آن منحصر به (راسخون فی العلم) است فرو می مانیم چنانکه منکرین (عصمت ائمه) فرو ماندند و برای فرار از این درماندگی قائل به اجتهاد تمام اصحاب و حتی اجتهاد تابعین نیز شده اند. حتی عمر بن سعد و شمر بن ذالجوشن را مجتهد دانسته اند و همانگونه که امام حسین علیه السلام را مجتهد دانسته و قائل به خطای هیچ یک نشدند. و این است عاقبت کار کسانی که از اهل بیت عصمت و طهارت جدا شدند و اگر قائل به امامت باشیم که هستیم (امتداد هدایت امت در طول زمان هر چه طول بکشد به وجود امام بستگی و پیوستگی دارد. اللهم بلی لا تخلو الارض من قائم لله بحجة اما ظاهرا مشهورا او خائفا مغمورا الامام

۱- شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۳۹ تفتازانی گفت: دلیل چهارم از ادله وجوب نصب امام برخی به این آیه و حدیث استناد نموده اند. گفتند اطاعت و معرفت فرع بر حصول است یعنی وجوب اطاعت اقتضا دارد وجود امام را در هر زمان بدلیل اینکه اگر امام نباشد تکلیف به یک امر متفی الموضوع و غیر مقدور می باشد و آن صح نیست و فخر رازی گوید: این آیه اطاعت اولوالامر را بدون قید و شرط واجب نموده بنا بر آن در هر زمان و جامعه باید اولوالامر، معصوم باشد و گرنه اجتماع امر و نهی لازم می آید و آن غیر ممکن و محال است تفسیر کبیر ذیل آیه شریفه و در عقاید النسفیة دلیل بر وجوب نصب امام فقط همین حدیث را ذکر کرده است و سیوطی در شرح آن گفته مسلم این حدیث را بلفظ من مات عرف امام زمانه مات میتة جاهلیة تا آورده است.

علی (علیه السلام)

چرا که خداوند بندگان را به خودشان وانگذاشته (ایحسب الانسان ان يترك سدى القيمة آیه ۳۶) و پس کمالی آدمی و هدایت و سلوک الی الله جامعه انسانی اختصاص به زمان دوزمان دیگر ندارد آفرینش عالم مطابق حکمت الهی است و بیهوده آفریده نشده است. افحسبتم انما خلقناکم عبثا...

دعوت همگانی، جامعه جهانی اسلامی

برحسب عقیده عموم مسلمین و صریح آیات کریمه قران^(۱) و احادیث شریفه دعوت و رسالت حضرت خاتم الانبیاء محمد (صلی الله علیه و آله) یک دعوت خصوصی و رسالت منطقه‌ای و اقلیمی که هدف آن فقط اصلاح یک مجتمع و هدایت یک قوم و ملت و رهبری حکومت یک ناحیه باشد نبوده است و قوانین اسلام و احکام قران نظام یک جامعه و برنامه مردم یک کشور و وطن و یک نژاد نیست.

بلکه دعوت اسلام دعوت جهانی و تشریحات آن برای همه و هدایت جمیع زن و مرد، غنی و فقیر، سیاه و سفید، شهری و دهاتی و کلیه طبقات و اصناف است، پیامبر اسلام رحمت خدا برای جهانیان و مبعوث به عالمیان بود، و رسالتش آزاد ساختن همه انسانها از یوغ عادات زشت و استثمار و استعباد، و دعوت به توحید، مکارم الاخلاق و احترام به حقوق و شرف انسانیت می‌باشد.

دعوت به یکتاپرستی و راهنمایی عموم به بهترین روش عالی انسانی که منتهی به اتحاد و برداشتن فاصله‌ها و رفع تبعیضات گوناگون می‌شود و کوشش برای تأسیس یک جامعه جهانی و تشکیل مدینه فاضله واقعی از مختصات اسلام است. ریشه تمام اختلافات شرک و انصراف از خدای یگانه و پرستش غیر خداست تشکیل حکومتها با سیستم‌های مختلف و برنامه‌های متضاد و قوانین متخالف همه ناشی از عدم درک معنای توحید محدودیت وضع تربیت و دیدگاه بصیرت افراد است، توجه به فلسفه رسالت جهانی اسلام و عقیده توحید، دیدگاه بصیرت را وسیع می‌سازد که همه نقاط و همه انسانها را از پشت پرده‌های ضخیم مرزها، زبانها و نژادها ببینیم و اطمینان داشته باشیم که در سایه تعالیم عالی اسلامی یک جامعه جهانی تأسیس گردد.

توحید حقیقی

یکی از ارکان مهم دعوت اسلام که فلسفه نبوات هم مبتنی بر آن است این است که مصدر تشریح و به وجود آمدن نظامها و قوانین، فقط خداوند متعال است و جعل احکام و تشریح شرایع، مختص به ذات بی‌زوال عالم و حکیم با لذات او است و فقط مردم باید در برابر احکام خدا خاضع و تسلیم باشند و خضوع در برابر احکام دیگران و تسلیم نظامات غیر اسلامی شدن، نشانه انحراف از راه اسلام و توجه به شرک و عدم اهتداء به حقیقت توحید است، خضوع در برابر احکام خدا خضوع برای خدا و پرستش خدا است و خضوع در برابر نظامهایی که مصدر آن خدا نیست پرستش غیر خدا و قبول استعباد است.

هر کس برای خودش حق قانون‌گذاری و جعل احکام قائل باشد خود را شریک در افعال مخصوص به

خدا دانسته است و هر بشری که برای بشر دیگر به چنین حقی اعتراف کند حق مقام الوهیت و خدائی را برای او اعتراف نموده و بندگی خدا را نسبت به او پذیرفته است.

حکومت الهی

اسلام می خواهد حاکم بر مردم، خدا و احکام خدا باشد و با تمام مظاهر شرک که در آن روزگار در ایران و روم و نقاط دیگر به صورتهای متعدد و با اسم احترام از زمامداران انجام می شد مبارزه کرد و اولیای اسلام مانند علی علیه السلام به مردم نشان دادند که آن تشریفات که در آن دورانهای جاهلیت در دربارهای روم و ایران مرسوم بود همه خلاف روح خداپرستی بوده است، و تحقیر مقام انسانیت افراد است، و زمامداری مثل علی علیه السلام که تمام نواحی وجودش عظمت واقعی بشری بود شخصاً به کارها رسیدگی می کرد و برای فقرا آرد و نان و خرما می برد و از اینکه مردم برای او تشریفات قائل شوند و به رسم دوران جاهلیت رفتار کنند بشدت منع می کرد و بالباس کهنه و وصله زده در بین مردم آمد و شد داشت و خودش به بازار رفته و آنچه را لازم بود می خرید به منزل می آورد این شدت و اهتمام اولیای دین برای این بود که کسی خود را صاحب جامعه و حاکم بر تعیین سرنوشت کسی نشناسد و همه در حکومت خدا و منطقه نفوذ احکام خدا وارد باشند و صاحب مملکت و رهبر همه خدا باشد.

اعلامیه آزادی بشر

مفاد آیه شریفه: (يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَنُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً وَنَلْتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ.) که اعلان آزادی و حریت تمام جز خدا صاحب اختیار و مالک او نیست نباید یک نفر جامعه را مال خویش بداند باید همگان وارد مملکت خدا شوند که صاحب همه و صاحب اختیار همه است تا عدل و احسان مساوات و برادری جهانی همگانی گردد و تبعیض و جدائی مرتفع شود.

پیشرفت سریع: این اصول بود که موجب شد اسلام در مدت کمتر از یک قرن مانند برق پیشرفت کند و دلها را روشن نماید و ملت ایران و ملت روم که آن همه استعباد زمامداران را دیده بودند و آن تشریفات زاید و بی اساس و در واقع پرستشهای جاهلانه از زمامداران آنها را خسته کرده و بشرپرستی آنها را در پست ترین درجات شقاوت انداخته بود از این تعالیم بیدار شدند. به حال آمدند و خود را شناختند برادری زمامداران اسلامی را با افراد دیگر با سربازان و با جامعه می دیدند، لذت می بردند، نفس راحت می کشیدند، طعم آزادی را چنان می چشیدند که به یک باره شیفته و دل باخته اسلام می شدند، اگر خلافت از مسیر خود تغییر نکرده بود، مخصوصاً حکومت امثال معاویه ها دوران اکاسره و قیاصره و تشریفات آنها را تجدید نکرده بود در دنیا اثری از بشر پرستی وجود نداشت پس اسلام با این تعالیم، ناچار منتهی به یک حکومت عادلانه و جامعه جهانی انسانی خواهد شد برای اینکه رسالتش دعوت عموم و شامل تمام ابناء بشر از سیاه و سفید و تساوی همه در برابر احکام خداست.

پرچم اسلام

دین حق همه را در زیر پرچم که فقط تعلق به خدا دارد و به هیچ کشور، حکومت، نژاد و شخصی منتسب نیست قرار می‌دهد و جامعه انسانی را مانند یک جسد می‌سازد که (اذا شتکی منه عضو تداعی له سائرہ بالحمی و السهر) وقتی که عضوی از آن به درد آید سائر اعضا در تب و بیداری با او هم‌گام شوند. اسم و رسم این پرچم اسلام این است که همه کس و اهل هر قطر مملکت بتوانند در زیر آن گرد آیند و کسی نتواند آن را به خود یا جامعه خود منتسب سازد. و در نتیجه عصبیت ایجاد گردد، پرچم اسلام پرچمی است که چنانچه از اسمش معلوم است به اسلام و اسلام آورندگان هر کجا و در هر سرزمین باشند تعلق دارد و در سایه آن عصبیتهای نژادی و وطنی و عصبیتهای دیگر باید از میان برود، اما پرچمهایی که نامهای دیگر است رمز تفرق و اختصاص و عنوان جدائی و اختلاف‌اند.

تمام تشریحات اسلام شامل همه است، این تشریحات و تعالیم اگر اجرا شود ملتها را خود به خود به سوی جامعه جهانی می‌برد، و ملیتهای مختلف را در ملیت تمام اسلامی هضم کرده و سعادت دو جهان آنان را تأمین می‌نمایند.

حکومت متحد جهانی

پس اسلام آئین تمام مردم جهان و دین جامعه بشری است اما نه آن جامعه جهانی که (لاینس پالینک) و جمعی دیگر از متفکرین می‌گویند و از حکومت متحد جهانی دم می‌زنند و مجله (طرفداران حکومت متحد جهان) افکار آنها را منتشر می‌سازد، زیرا اگر آن حکومت فرضاً روزی در جهان تأسیس شود مثل این سازمانهای بین‌المللی که بعد از جنگ جهانی اول و دوم تأسیس شد همانطور که مخالفین آن مانند (استراوس) عقیده دارند برای بشر موجب زحمت و سلب آزادی و وسیله تسلط اقویا بر ضعفا می‌شود و به قول مخالفین حکومت متحد جهانی، وسیله گسترش یک ظلم مدرن در عالم خواهد شد چون این حکومتی که اینها عنوان کرده‌اند، مبتنی بر ایمان به خدا و توحید و عقایدی که برای همه یک قدر مشترک معنوی باشد نیست و براساس ایمان واقعی افراد به حقوق و آزادیهای دیگران به وجود نمی‌آید آن حکومتی که این آقایان می‌گویند این است که توسعه سلاحهای مخرب و اتمی که تمدن نسل بشر را به خطر انداخته اگر یک جامعه جهانی و حکومت متحد نباشد سرانجام خواه و ناخواه موجب انقراض نسل بشر خواهد شد، پس باید برای جلوگیری از این خطرات از هم اکنون ملل دنیا دست به کار تأسیس یک جامعه جهانی در تحت لوای قانون شوند این حکومت نه بوجود خواهد آمد و نه اگر بوجود آید ضامن اجرائی خواهد داشت، و نه شهوات و غرائز آدمی را که محرک او به جنگ و فتنه است مهار کرده و بطور صحیح راهنمایی مینماید و نه می‌تواند یک برادری ایمانی و انسانی در عالم بوجود آورد.

برادری ایمانی

اما آنکه اسلام می‌گوید هم ضامن اجرائی دارد و هم عقیده و ایمان از آن پشتیبانی می‌کند و هم مردم

را برادر می‌سازد و هم غرائز و امیال آنها را راهنمایی و کنترل می‌نماید. چنانچه در صدر اسلام این موضوع عملی شد و امروز هم با موانعی که جلو آمده و مرزهایی که ممالک اسلامی را از هم جدا ساخته مع ذالک صدها میلیون مسلمان جهان خود را عضو یک جامعه دانسته و با هم احساس برادری کنند و مایلند در غم و شادی با هم شریک باشند، امتیاز جامعه جهانی اسلام بر هر جامعه دیگر کوچک یا بزرگ جوامع فعلی دنیا و جوامع قبل از اسلام به این است که محور تمام امور در این جامعه خدا و احکام خداست و تعالیم اسلام برای اداره جامعه جهانی کافی و وافی است.

نقش ایمان

سنگر اساسی و هسته مرکزی و حقیقت این جامعه عقیده توحید و ایمان به خدای یگانه است که خالق و رازق کل است و هر کس تقوا و پرهیزکاریش بیشتر باشد به او نزدیکتر است این جامعه جهانی اسلام دارای یک محور حقیقی است که به شخص خاص تعلق ندارد، و همه به او تعلق دارند، در حالی که جامعه جهانی (لاینس پالینک) و رفقاییش بر یک محور واقعی اتکاء ندارد و علت تمایل به آن ترس و وحشت از جنگهای جهانگیر و جهان سوز است. اسلام با عقیده توحید طرز تفکر مردم را عوض می‌کند و سطح افکار را بالا می‌برد و دیدگاه بینش افراد را وسیع می‌سازد که بدون بیم از جنگ و وحشت از اسلحه‌های مخرب به هم نزدیک شوند و باهم تفاهم نمایند.

ما یقین داریم روزی می‌آید که این حکومت جهانی اسلام، عالم را اداره کند و وحدت ادیان، وحدت حکومتها، وحدت نظامها و قوانین عملی گردد و تا دنیا منتهی به چنین وحدتی نشود اسلام تمام رسالت خود را اداء نکرده است. خوشبختانه طرفداران اصل این وحدتها هر روز در میان جامعه بیشتر می‌شود و چنانکه گفته شد فکر تشکیل حکومت و جامعه جهانی به میان آمده و سازمانها و مجامع بین المللی به اسم وحدت و برای ایجاد رابطه بین کلیه ملل جهان تأسیس شده است، که هر چند این مجامع و سازمانها اکثراً به منظور اغفال و فریب دادن مردم و اغراض سیاسی باشد مع ذالک کاشف از این است که یک اتحاد عمومی و وحدت اجتماعی و دینی، سیاسی خواسته روح و فطرت بشر است و همین حرکات مجازی مقدمه حرکات واقعی و آمادگی حقیقی بشر برای آن حکومت جهانی اسلام است.

فراهم شدن زمینه وحدت

سابق بر این که فکر تشکیل جامعه جهانی کمتر مطرح می‌شد و به تعالیم اسلام در این زمینه کمتر توجه می‌کردند برای این بود که با وسایل ارتباط سابق تشکیل جامعه جهانی را بسیار دشوار و بلکه ناممکن می‌شمردند، ولی امروز که صنعت تلگراف، تلویزیون، رادیو، هواپیما و وسایل دیگر، شهرها را همانطور که در اخبار و احادیث رسیده به هم نزدیک کرده و اهل عالم را مثل اهل یک محله و یک خانواده و فامیل قرار داده است، زمینه تشکیل یک حکومت جهانی در سایه تعالیم مترقی و جامع اسلام را نیز فراهم کرده است و هر چه علم و صنعت جلو برود زمینه اجرای احکام عالی اسلام نیز آماده‌تر و بشارتهای اولیای دین به وقوع

نزدیک تر می شود، به تدریج موقعیت ها و قدرتهای محلی و فردی در دنیا رو به ضعف گذارد و عموم ملل بطور مستقیم یا غیر مستقیم در تعیین سرنوشت دنیا دخالت می نمایند، (فیلسوف امریکائی «ویلیام لوکا ادیسون» می گوید: ما به مملکت واحد و قانون واحد و قاضی واحد و حاکم برای بشر اعتراف می کنیم، تمام شهرهای دنیا شهر ما، و هر یک از جامعه بشر ابنای شهر و ابنای وطن ما هستند؛ ما زمین شهرهای خود را دوست می داریم به مقداری که شهرهای دیگر را دوست می داریم.) (البته حکم اینکه امریکائیهها در این ادعا صادقند یا کاذب با مردم دنیا است.) «دانتی» ادیب شهیر ایتالیائی می گوید: واجب است که تمام زمین و جماعتی که در آن زیست دارند به فرمان یک امیر باشند که آنچه را مورد حاجت است مالک باشد تا جنگ واقع نشود، و صلح و آرامش برقرار شود. «فولیترا» فرانسوی می گوید: هیچ کس برای شهرهای خودش عظمت آرزو نکرد مگر آنکه آرزومند بدبختی و نیستی دیگران شد. متفکرین دیگر از قبیل صموئیل جنسون نیز از اینگونه نظرات که حاکی از میل آنها به تشکیل یک جامعه جهانی است دارند.

و نظامات و قوانین منطقه ای از بین می رود، یگانه نظامی که می تواند جایگزین تمام این نظامات شود و همه را بطور عادلانه اداره نماید نظام اسلام است، پس عالم خود به خود به سوی هدفهای اسلام گام برمی دارد و این اختلافات نظام قوانین سیستم های اجتماعی و سیاسی را پشت سر می گذارد و یک تفاهم عمومی اسلامی بوجود خواهد آمد و ظلم و ستم و تجاوز و افراط و تفریط پایان خواهد یافت اسلام از آغاز این آینده درخشان را برای دنیا پیش بینی کرده و صریحا در آیات و روایات وعده قطعی داده است و بشر را به انتظار چنین روز و عصر و زمانی که همه در زیر پرچم اسلام در آیند و اهل یک دین و ملت و حکومت شوند گذارده و به ظهور آن رهبر عالی قدری که جهان آینده را باید اداره نماید و عالم را پر از عدل و داد کند بشارت داده و او را به همگان معرفی نموده است. (۱)

آیات قرآن مجید

در سوره های شریف توبه، آیه ۳۳ و فتح، آیه ۲۸ و صف، آیه ۲۹ خداوند متعال می فرماید: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» آن خدا کسی است که رسول خود را با هدایت و راهنمایی و دین حق (دین اسلام) فرستاده، تا آن دین را بر همه غالب گرداند، دلالت این آیات بر وعده غلبه دین اسلام بر تمام ادیان واضح است. در سوره انبیاء آیه ۱۰۵ می فرماید: «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» این آیه دلالت دارد که زمین از آن خداست و آن را بندگان صالح او مالک خواهند شد. در سوره نور آیه ۵۵ می فرماید: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ...» در این دو آیه ضمن تأکیدات آشکار و روشن وعده داده شده است که مؤمنان و صاحبان اعمال شایسته مالک امور و خلیفه روی زمین شده و دین اسلام با قوت و تمکین گردیده و ترس و بیم آنها مرتفع و به امنیت مبدل شود، در سوره قصص آیه ۵ می فرماید: «وَوَرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ

اَسْتَضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجَعَلَهُمْ أَيْمَةً وَ نَجَعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ « این آیه نیز از آیاتی است که بر حسب تفاسیر و احادیث ظهور حضرت ولی عصر (ارواح العالمین له الفداه) و زمامداری جهانی آن حضرت را بشارت می‌دهد، و از حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه نقل شده که فرمود: «دنیا بر ما (ال محمد) باز گردد، و مهربانی نماید مانند بازگشت شتر بدخو و گازگیر به بچه خویش و در پی آن خواند: و نرید آن نَمْنٌ... یعنی می‌خواهیم بر آنانکه در زمین ناتوان شمرده شده‌اند منت نهاده و آنها را پیشوایان وارث برندگان قرار دهیم.»^(۱)

احادیث شریفه

احادیث و روایات بطور متواتر از طرق عامه و خاصه دلالت دارند بر اینکه دین اسلام عالم گیر خواهد شد و خانه‌ای نماند مگر اینکه جزء منطقه نفوذ تعالیم اسلام واقع شود؛ و شهر و دهی نماند مگر اینکه صبح و شام در آن صدای اذان و شهادت به توحید بلند شود، در موقعی که انقلابات و فتن و فساد و هرج و مرج و جنگهای خانمان برانداز و قحط و غلا و امراض، ملل را به ستوه آورده باشد؛ خداوند متعال مصلح واقعی جهان حضرت مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله را که نهمین از فرزندان حسین و فرزند گرامی امام حسن عسکری علیه السلام است برانگیزد تا عالم را پر از عدل و داد کند پس از اینکه پر از ظلم و جور شده باشد، به واسطه ظهورش اضطرابات و انقلابات مرتفع، صلح و امینت عمومی برقرار حکومت واحد جهانی تشکیل و شرق و غرب جهان را خدا به دست آن حضرت و برای او بکشد.

این روایات در مأخذ معتبر و مصادری که مورد اعتماد اهل سنت است موجود است و در کتابهایی که در قرن اول و پیش از ولادت حضرت مهدی علیه السلام تألیف شده ضبط است کسانی که اهل اطلاع هستند می‌دانند که در کمتر موضوعی مانند این موضوع روایات و احادیث از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام و صحابه و تابعین وارد شده است که در حقیقت ایمان به ظهور آن مصلح عالم نجات دهنده بشر جزء لاینفک ایمان به صدق پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و تصدیق به نبوت آن حضرت است؛ این وعده الهی است که تخلف ناپذیر است! «إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِعَادَ» و با سنن الهی و نوامیس هستی و سیر تکاملی بشر موافق و به اسماء الله الحسنی مانند «الحاکم»، «العادل»، «الظاهر» و «الغالب» مؤید است «فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَحْوِيلًا»^(۲)

پیرامون اسرار و فلسفه غیبت

پیش از اینکه از فواید و مصالح غیبت حضرت صاحب الزمان (روحی له الفداه) سخن به میان آوریم، باید در نظر بگیریم که تاکنون علوم و دانشهایی که بشر از راههای عادی تحصیل کرده به کشف تمام اسرار خلقت موجودات این عالم موفق نشده و اگر علم، هزارها بلکه میلیونها سال دیگر هم جلو برود هنوز معلومات او در برابر مجهولاتش بسیار مختصر و ناچیز است و به گفته یکی از دانشمندان بزرگ مثل «لاشیء» است در

۱- امامت و مهدویت ج ۲ ص ۳۳۴

۲- امامت و مهدویت ج ۲ ص ۴۴۵

مقابل بی‌نهایت و این در صورتی است که ما علم تمام انسانها را به حساب آوریم و اما اگر علم یک عالم و دانشمندان را بخواهیم در نظر بگیریم اصلاً قیاس آن با اسرار و رازهای کشف نشده خنده‌آور و نشانه جهل و نادانی است جایی که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می‌گوید: «سُبْحَانَكَ مَا أَعْظَمَ مَا نَرَى مِنْ خَلْقِكَ، وَ مَا أَصْغَرَ عَظِيمَهَا فِي جَنْبِ مَا غَابَ عَنَّا مِنْ قُدْرَتِكَ.» منزهی تو چه بزرگ است آنچه را ما از آفرینش تو می‌بینیم و چه کوچک است آن در جنب آنچه از قدرت تو از ما پنهان است. حال دیگران معلوم است.

بنابراین کسی نمی‌تواند نسبتاً به وجود یکی از پدیده‌های این جهان بزرگ به علت عدم کشف سرّ پیدایش و آفرینش آن اعتراض کند و یا پاره‌ای از نظامات و قوانین عالم تکوین را بی‌فایده و بی‌مصلحت بداند، هیچ کس هم نمی‌تواند بطور یقین ادعا کند که در کوچک‌ترین پدیده و حوادث جهان سرّی و نکته‌ای نهفته نیست همچنانکه کسی نمی‌تواند ادعا کند که به تمام اسرار عالم واقف و آگاه است فلاسفه و حکما و دانشمندان قدیم و جدید همه ابراز ناتوانی و عجز نمودند.

پس بشر باید در راه کشف مجهولات و درک اسرار همواره کوشا باشد و اگر در یک جامعه کنجکاوی و تجسس او در راه کشف سرّی به جایی منتهی نشد، آن را دلیل بر عدم آن نگیرد، همانطور که وقتی چشمهای او مسلح به تلسکوپهای قوی و میکروسکوپهای ذره بین نبود، حق نداشت منکر وجود موجودات ذره بین و میلیونها کرات غیر مکشوف آسمانی شود، همانطور که حیواناتی که همه رنگها را نمی‌بینند یا همه را به یک رنگ می‌بینند نمی‌توانند رنگهای را که انسان با جلوه‌های گوناگون می‌شناسد انکار نمایند، همانطور که صداها و امواج صوتی تحت سمعی و امواج فوق سمعی را کسی نمی‌تواند انکار کند این قاعده که بیان شد در عالم تکوین و در عالم تشریح هر دو جاری است در عالم تشریح مواردی داریم که هنوز عقل ما به فلسفه آن بالخصوص راه نیافته و تشریح با تکوین مطابق شده همانطور که در عالم تکوین در این موارد حق اعتراض نداشتیم، در عالم تشریح هم حق ایراد و اعتراض نداریم.

بله اگر در هر یک از این دو ناحیه (تشریح و تکوین) به موردی برخوردیم که عقل صحیح و برهان درست ما را به عدم مصلحت و شرّ آن راهنمایی کرد می‌توانیم ناراحت شویم؛ ولی تا به حال چنین موردی در عالم تکوین و تشریح پیدا نشده و بعد هم هرگز پیدا نخواهد شد،

بعد از این مقدمه می‌گوئیم: ما درایمان به غیبت حضرت امام زمان (عج) به هیچ وجه محتاج به دانستن سرّ آن نیستیم و اگر فرضاً نتوانستیم به هیچ یک از اسرار آن برسیم، در ایمان به آن جازم، و آن را به طور قطع باور داریم، و اجمالاً می‌دانیم که مصالح و فواید بزرگی در این غیبت است امامیان دانستن و ندانستن ما به واقع شدن و واقع نشدن آن هیچ رابطه‌ای نیست چنانچه اگر ما اصل غیبت را هم شناسیم به واقعیت آن صدمه‌ای وارد نمی‌شود.

غیبت آن حضرت امری است واقع شده که معتبرترین احادیث از آن خبر داده و جمع بسیاری از بزرگان در این مدت به درک حضور مقدس آن حضرت نایل شده‌اند، پس میان این مطلب یعنی ندانستن سرّ

غیبت و صحت امکان وقوع آن هیچ ارتباطی اصلاً و قطعاً وجود ندارد می‌توانیم بگوئیم ما سر غیبت آن حضرت را نمی‌دانیم و مع ذلک به غیبت آن بزرگوار ایمان داریم مثل اینکه فایده بسیاری از چیزها را نمی‌دانیم ولی به وجود و هستی آنها عالم و دانائیم.

عقیده به ظهور مهدی (ع) عقیده‌ای اسلامی است

برخی از کسانی که با تعصب کورکورانه و دشمنی شیعه حقایق دینی و علمی را مطالعه کرده و یا افکار مسموم و آلوده به غرضهای سیاسی دشمنان اسلام را ترویج می‌نمایند از راه راست و حقیقت پژوهی منحرف شده در ضمن سخنان و مقالات خود آگاهی عقیده به ظهور مهدی علیه السلام را یک عقیده شیعی معرفی کرده و از اینکه آن را عقیده‌ای اسلامی که مورد قبول سایر فرق اسلامی بدانند خودداری می‌کنند، پاره‌ای هم علاوه بر تعصب و نفاق در اثر کم اطلاعی از تاریخ و حدیث و تفسیر و رجال و عدم تبخّر و تحقیق در مسائل اسلامی و آشنائی مختصر با علوم مادی و عصری می‌خواهند به تمام مسائل دینی از دریچه علل و اسباب مادی نگریسته و آنچه را نتوانستند به علل مادی مستند سازند و از درک راز و فلسفه آن عاجز شدند تاویل و تحریف می‌نمایند و یا از اساس انکار می‌کنند از این رو در کنج اطاق در بسته خود می‌نشینند و قلم به دست می‌گیرند و در مسائل اسلامی و دینی که از حدود مطالعاتشان خارج است گستاخانه اظهار نظر نموده و حقایق مورد اتفاق مسلمین را که از آیات و احادیث گرفته شده انکار می‌نمایند، مثلاً مایلند بیشتر از معجزات علمی قرآن و تشریحات اسلامی و برنامه‌های عالی و مترقی آن سخن بگویند ولی از معجزات دیگر پیامبر و سایر انبیاء و تصرفات خارق العاده آنها در امور مادی حرفی به میان نیاورند چون شاید به ذائقه یک بچه تازه دانشجو شده خوب مزه نکنند یا یک نفر بی اطلاع آن را مستبعد شمارد. اینها گمان می‌کنند صحت و واقعیت هر موضوع وابسته به این است که همه کس بتواند آن را درک کند یا هر دانشمندی آن را تصدیق نماید و با تلسکوپ و میکروسکپ و لابراتوار و وسائل فنی و صناعی وجود آن ثابت شود، اینها می‌گویند بهتر است که انبیاء را هر چه می‌توانیم افرادی عادی معرفی نماییم و از نسبت دادن معجزات به آنها هم تا می‌شود خودداری نمائیم، بلکه بهتر می‌دانند که حوادث عالم را هم به خداوند متعال نسبت ندهند و از قدرت و حکمت و علم و قضا و قدر او هم صریحاً سخن به میان نیاورند و هر چه بگویند از طبیعت و ماده بگویند و به جای سپاس و ستایش خدا سپاس ماده را بجا آورند تا با برخی از آنان که چند کلمه از علوم مادی یاد گرفته و چند اصطلاح و فرمول و فرضیه فیزیکی و شیمیائی و ریاضی را خصوصاً به زبان انگلیسی و فرانسوی شنیده‌اند هم زبان باشند، این روحیه متأسفانه کم و بیش به همه سرایت کرده و در همه جای زندگی بسیاری آثارش نمایان است و بیشتر کسانی که تحت تأثیر این روحیه هستند افراد خام و ناپخته و اشخاص هستند که در علوم قدیم و جدید اهل تحقیق و کنجکاوی نیستند و یک فرضیه یا اظهار نظر یک نفر غربی را هر چند آلوده به اغراض سیاسی و استعماری باشد صد درصد صحیح می‌شمارند بعضی از روزنامه‌ها و مجلات و مطبوعات هم تحت تأثیر عوامل دانسته یا ندانسته به مقاصد استعماری خدمت می‌کنند فکر نمی‌کنند که بیشتر مردم امریکا و اروپا و

زامداران آنها در مسائل علمی و عقلی و فلسفی و دینی عوام و بی اطلاع و مغرض هستند (و بلکه بر طبق یک آمار رسمی ۸۱ درصد آنان ناقص العقل و مبتلا به ضعف مشاعر قوای دماغی و روانی می باشند.) و براساس هدفهای سیاسی پست و دور از شرافت انسانیت در هر نقطه‌ای از نقاط دنیا مطابق مصالح سیاسی خود حرفی می زنند و حساب علماء و دانشمندان آنها با حساب اکثریت غرق در فساد و شهوات جدا است اینها در حالی که میان خودشان هزار جور خرافات رواج دارد، شرقیها را به عادات و اخلاقی که مبنی بر مبانی عقلی و اجتماعی و اخلاقی و دینی صحیح است استهزاء می کنند این حالت را که در شرق پیدا شده غرب زدگی می گویند و مظاهر و نمایش‌های آن بسیار است و اجمالاً همه چیز را تهدید کرده و جامعه‌ها و خانواده‌های اسلامی را در بعضی کشورها مسخ و عفت و حیا و اخلاق فاضله را چنان در معرض زوال قرار داده که در آینده باید همان سرنوشت کشور اسلامی اندلس (اسپانیا) را استقبال نمایند. در زمان ما متأسفانه غرب زدگی خودباختگی در برابر عادات و اخلاق غربیها و اظهار اشتباهی کاذب به تجدد که عین ارتجاع است پیش مردمی که سطح معلوماتشان از حدود روزنامه و مجلات و یکی از دو سفر به اروپا و آمریکا بیشتر نیست روشنفکری شمرده می شود و بیگانگان نیز با وسایلی که دارند حتی به وسیله افرادی به نام مستشرق و خاورشناسی برای غرضهای سیاسی خود این اشخاص را تشویق می کنند در موضوع ظهور مهدی موعود نیز اخیراً چند تن از برادران غرب زده سنی ما مانند احمد امین و عبدالحسیب طه حمیده در حالی که احادیث مهدی را نقل کرده‌اند، به شیعه حمله کرده و مثل آنکه شیعه را در این عقیده تنها یافته باشند یا مأخذ و مدرکی برای این عقیده در کتاب و سنت و اقوال صحابه و تابعین و علمای امت نباشد ایرادات غیر وارده نموده‌اند و خود را روشنفکر و متفکر و صاحب آرای جدید می شمارند شاید نخستین کسی که در صدد برآمد که احادیث ظهور مهدی را تضعیف کند و از عهده بر نیامد، ابن خلدون مغربی باشد که در محیط افکار اموی و بغض اهل بیت در اطراف مسائل اسلامی بحث نمود دولت اموی اندلس به قول عقاد برای شرق اسلامی تواریخ ایجاد کرد که نه مورخان آنها نوشته‌اند و نه اگر می نوشتند آنچه‌ان می نگاشتند محیط اندلس مورخانی تربیت کرد که توانائی نقد و رد افکار اموی را نداشتند و ابن خلدون از همان افراد است که تحت نفوذ و تربیت و تفکر سیاسی خاصی از واقع بینی در این مسائل محروم بود. او مایل است که فضایل اهل بیت را انکار یابد و نحوی از انحاء توهین و تضعیف نماید و از بنی امیه دفاع کند و مطاعن آنها را رد نماید تا آنجا که معاویه را بقیه خلفای راشدین می شمرد ظهور مهدی آل بیت علیهم السلام را هم چون از اولاد فاطمه و بزرگ‌ترین مفاخر دودمان رسالت است با همین روحیه بغضی و عداوت اهل بیت مطرح نموده و با آنکه احادیث آن را تخریب نموده و از عهده نقد و تضعیف آنها بر نیامده دست به دامان استبعاد زده است. پاسخ دانشمندان سنی به ابن خلدون جمعی از ارباب تحقیق و دانشمندان اهل سنت به سخنان ابن خلدون و امثال او پاسخهای دندان شکن داده و خطاء و لغزش او و این اشخاص به اصطلاح روشنفکر را روشن ساخته‌اند، استاد احمد محمد شاکر عالم معروف و معاصر مصری در «مقالید الکنوز» می گوید: ابن خلدون از چیزی که به آن علم ندارد پیروی کرده و خود را در

مهلکه انداخته بر او مشاغل سیاسی و امور دولتی و خدمت امیران و پادشاهان غلبه یافت و گمان کرده عقیده به ظهور مهدی عقیده‌ای شیعی است در مقدمه فصل طویلی نگاشته و در تناقض گوئیهای عجیب افتاده و غلطهای روشن کرده است (سپس استاد شاکر) بعضی از غلطهای او را نقل کرده و می‌گوید: او احادیث مهدی را تضعیف کرده برای فکر و روش سیاسی خاصی که داشته (تا اینکه می‌گوید)

این فصل از مقدمه ابن خلدون پر است از غلطهای بسیار در نام‌های رجال و علل احادیث البته نباید احدی به آن اعتماد کند، استاد احمد بن محمد صدیق کتابی در رد ابن خلدون در این موضوع به نام (ابراز الوهم المکنون عن کلام ابن خلدون) نوشته و بطور مشروح به او پاسخ داده و او را مبتدع شمرده است.

هر چند آقایان علمای اهل سنت به این سخنان پوچ و یاوه جواب داده و ثابت کرده‌اند عقیده به ظهور مهدی عقیده اسلامی خالص و مورد اجماع و اتفاق است؛ توضیحات می‌گوئیم: ۱- هر فکر و عقیده‌ای که از شیعه باشد فکر و عقیده اسلامی است و شیعه جز عقاید اسلامی فکر و عقیده دیگری ندارد مدرک و مسند عقاید شیعه کتاب و سنت پیامبر گرامی اسلام است بنابراین امکان ندارد که عقیده‌ای عقیده شیعه باشد و عقیده اسلامی نباشد. ۲- عقیده به ظهور مهدی اختصاص به شیعه ندارد و چنانچه علمای اهل سنت نیز بر آن اتفاق دارند عقیده اسلام خالص است. ۳- شما اسلام بودن عقیده را از چه راه تشخیص می‌دهید، آیا اگر آیاتی از قرآن مجید به آن تفسیر شده باشد آن عقیده عقیده اسلام نیست؟ اگر احادیث صحیح و معتبر و متواتر که در کتابهای اهل سنت روایت شده آن را ثابت می‌سازد آن عقیده عقیده اسلامی نیست؟ اگر صحابه و تابعین و تابعین تابعین به آن معتقد باشند آن عقیده اسلامی نیست؟ اگر شواهد و حوادث تاریخی همه صحت آن عقیده را تایید کرده و برساند که آن عقیده عقیده مقبول عموم ملت اسلام بوده است باز هم آن عقیده را اسلامی نمی‌دانید؟ اگر در موضوع مهدی محدثین مانند ابی داوود صاحب سنن یک کتاب به نام (کتاب المهدی) و عالمی مانند شوکانی کتابی به نام (التوضیح) و دیگران از مشهورترین علما سنی کتابهای دیگر نوشته باشند باز هم عقیده اسلامی نیست؟ و چنانچه در کتابهای اسلامی که در قرن اول هجرت تألیف شده این عقیده مذکور باشد باز هم این عقیده اسلامی نیست؟ پس عقیده اسلامی بر چه مبنا و اساسی استوار است؟ پس شما بگویید! ملاک و میزان یک عقیده اسلامی چیست؟ تا ما با آن میزان به شما جواب بدهیم؛ ولی شما می‌دانید و همه مسلمانان می‌دانند که غیر از آنچه بر شمردیم راه دیگر برای شناخت عقاید اسلامی نیست و از همه این راهها اسلامی بودن عقیده به ظهور مهدی علیه السلام ثابت و مسلم است خواه شما بخواهید و خواه نخواهید. (۱)

کسانی که خود را به نام اهل سنت معرفی کردند

اما متأسفانه عده‌ای هم هستند که همواره مانع از اتحاد مسلمانان و رفع سوء تفاهات فی ما بین بوده و می‌خواهند به آتش اختلاف دامن زده و این دو فرقه بزرگ اسلامی را که می‌توانند در کنار هم با همکاریهای

صمیمانه زندگی کرده و در برابر دشمنان اسلام همگام و هم صدا در صف واحد با باشند از هم جدا نمایند، این افراد مغرض که شاید در عصر ما مزدوران استعمار و صهیونیسم بین المللی می باشند، از آن همه قدر مشترکها و پیوندهای ناگسستنی و مواد مورد اتفاق شیعه و سنی که آنها را به هم مربوط و متصل ساخته و صاحب منافع مشترک قرار داده چشم پوشی نموده و یک سلسله مسائلی را که مانع از هم فکری مسلمین و اتحاد و اتفاق آنها مخصوصاً در این زمان است، پیش کشیده و گاهی را به کوهی نشان می دهند و عمداً آنچه را می گویند و می نویسند (برای این است که کاملاً به ایجاد تفرقه ای که خدا در قرآن از آن نهی کرده نایل شوند.) قلم را به فحش و دشنام و نسبت های ناسزا و افترا و بهتان به شیعه آلوده می سازند تا بلکه شیعه را تحریک و عصبانی کنند آنها نیز معارضه به مثل نمایند و در این میان بیگانگان و استعمارگران که همه از مقاصدشان و خوابهای خطرناک آنها برای اسلام و مسلمین بیش و کم با خبریم به مقاصد خود برسند و شوکت و آبروی هر دو فرقه را در معرض زوال قرار دهند و با جنگی داخلی میان مسلمانان و سوء تفاهم کفار را بر آنها مسلط سازند.

ما در این جا در مقام توضیح زبانهای این قلمهای مسموم و سیاستهای که مخصوصاً در عصر ما و به عناوین متعدد از راه مذهب و ملیت و وطن و نژاد و زبان عامل تفرقه مسلمانان شده نیستیم شرح این هجران و ابن خون جگر این زمان بگذار تا وقت دیگر باری یکی از موضوعاتی که بیهوده و فقط برای زیاد کردن فاصله بین سنی و شیعه در گذشته و حال از طرف بعضی از کسانی که خود را به نام اهل سنت معرفی کرده اند مانند «ابن حجر مکی» و «محب الدین خطیب» دستاویز حمله به شیعه و استهزاء و فحش و دشنام نسبت به آنها به جهل و نادانی شده، مسأله طول عمر حضرت ولی عصر ارواحنا فداه است، این افراد برای تجریح عواطف شیعه و منحرف ساختن افکار عوام شیعه را در این ایمان و عقیده به باد دشنام گرفته و مثل اینکه یک سخن نا معقول و بی سابقه را پذیرفته باشند به آنها اعتراض می کنند. ما به این آقایان می گوئیم! شما که مسلمان و مؤمن به قدرت خدای تعالی هستید، چرا این اعتراض را به ما می نمایید؟ شما چرا کسانی که خدا را قادر و توانا می دانند بر اینکه عمر یکی از بندگان خاص خود را هر چه مصلحت بیند طولانی نماید، مسخره می نمایید؟ مگر شما خدا را قادر مطلق نمی دانید؟ مگر قرآن نخوانده اید که در شرح احوال نوح می فرماید: «فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا» مگر به صریح این آیه درنگ نوح در میان قومش نهصد و پنجاه سال نبوده است؟ به چه جهت شما شیعه را در مسأله ایمان به طول عمر این همه سرزنش می نمائید و به جهل نسبت می دهید؟ این اعتراض و دشنامهای

شما به شیعه لوازم دارد که شما بر حسب عقاید خودتان نمی توانید آن لوازم را بپذیرید؟ مگر در قرآن نخوانده اید که خدا ابلیس را تا وقت معلوم مهلت داده است؟ چگونه این طول عمر برای او که دشمن خداست مشکل ایجاد نمی کند اما برای مهدی علیه السلام که ولی و حجت خداست اشکال دارد؟

دشمنان نقشه‌های خود را توسط مسلمان نماها اجراء می‌نمایند؟

مگر در صحیح مسلم خودتان در باب ابن صیاد، در سنن ترمذی در جزء دوم در سنن ابن داود در باب خبر ابن صائد از کتاب (ملاحم) آن روایات متعدد را راجع به ابن صیاد ندیده‌اید که پیامبر احتمال داد، او همان دجال باشد که در آخر الزمان ظاهر می‌شود؟ (برای اینان که دشمنان خدا است، طول عمر بهیچ وجه جای شگفت اعجاب آور نیست فقط برای مهدی علیه السلام اعجاب آور و شگفت‌انگیز است.) مگر حدیث «تمییم داری» را که مسلم در باب خروج دجال و ابن ماجه در جزء دوم در ابواب «فتن» و ابن داود در جزء دوم «سنن» روایت کرده‌اند نخوانده‌اید که صریح است بر اینکه دجال در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله زنده بوده و در آخر الزمان ظاهر می‌شود چگونه شده درباره دشمنان خدا این عمر طولانی را باور کردید و روایت کنندگان این احادیث را همه از بزرگان و رجال خود شما هستند به جهل نسبت نداده‌اید اما در موضوع ولی خدا و فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله این سر و صداها را راه انداخته‌اید و باور نمی‌دارید؟ چگونه شد که عمر بسیار طولانی را برای خضر و ادریس و عیسی جایز می‌شمارید اما برای حضرت مهدی موعود با این همه شواهد و ادله و معجزات و کراماتی که در عصر غیبت صغری و کبری از او ظاهر شده و با اینکه افرادی که در راستی و صدق گفتارشان شکی نیست او را مکرر ملاقات کرده‌اند جایز نمی‌شمارید؟ چرا خودتان و همه مسلمین را در ایمان به بقاء عیسی علیه السلام مسخره نمی‌نمائید؟ اگر بنا به استهزاء باشد، شما در اصول دین بعضی عقاید دارید که با عقل مستقیم و نزاهت اسلام که دین توحید است به هیچ وجه سازگار نیست، شما نسبت به کسانی که آنها را به اصطلاح از اقطاب و اولیاء می‌شناسید، کارهائی نسبت می‌دهید که هر کس از گفتارتان بخنده می‌افتد. ولی چنانچه گفته شد معارضه به مثل صحیح نیست و ما راضی نیستیم سخن بگوئیم یا کلام بنویسیم که شما را در انظار بیگانگان خفیف و سبک سازد ما می‌گوئیم که وضع روزگار و فشارهائی که از طرف استعمارگران بر مسلمانها وارد شده و می‌شود به مافروست و اجازه نمی‌دهد که در اینگونه خلافات زبان به عیب جوئی یکدیگر باز کنیم در حالی که دشمنان اسلام با اساس اسلام و قران و احکام قران دشمنی می‌کنند در حالی که احکام اسلام و اصول و شعائر مسلم بین شیعه و سنی در کشورهای اسلامی دستخوش سختترین تعرضات و آسیب شده و مسیحی‌ها و یهودیها و کفار دیگر برای از رسمیت انداختن احکام اسلام هر روز نقشه‌های طرح و توسط مسلمان نماهائی از شیعه و سنی اجراء می‌نمایند؟^(۱)

خوب است در افکار و آراء خود قدری مطالعه کنید و هم چنین از روی بی طرفی و با نظر خالی از تعصب به عقاید پاک و مقدس شیعه در اصول و فروع که از مصادر محکم عقلی و قران و سنت گرفته شده است بنگرید و بیهوده با القاء شبهات واهی و تهمت افتراء عواطف شیعه را جریحه دار نساخته و برادرانی سنی ما را گرفتار سو تفاهم و بدبینی و بی خبری از عقائد و آراء اسلامی ما نسازید.

عقیده به ظهور مهدی (ع) و قیام مدعیان مهدویت

بعضی مانند احمد امین مصری و طنطاوی انقلابات و شورشهایی را که متمهدیان بر پا کرده و سبب ضعف مسلمانان و جنگ و خونریزی شده پیش کشیده و عقیده به ظهور مهدی علیه السلام را علت بروز این حوادث و اختلاف و تفرقه شمرده و از این راه می‌خواهند سم پاشی کرده و افکار را از این عقیده که سبب ثبات و استحکام جامعه و اطمینان به آینده است، منصرف سازند در حالی که میان دعوای کسانی که به دروغ مدعی مقام مهدویت شده یا بشوند و صحت و عدم صحت عقیده به ظهور مهدی علیه السلام هیچ گونه ارتباطی نیست و با اینگونه سخنان انکار یک واقعیت دینی و مذهبی از یک نفر به اصطلاح دانشمند تعجب آور است. آقای احمد امین کدام یک از حقایق عالی و کدام یک از نعمتهای عامه اینگونه مورد سوءاستفاده و دست آویز مقاصد افراد جاه پرست و ریاست خواه نشده است، حق، صلح، عدالت، امانت و صداقت، فرهنگ، تعلیم، تربیت، ترقی و تجدد، دین و مذهب، آزادی، دموکراسی، برقراری نظم و حکومت قانون و صدها مفاهیم دیگر از این رقم مورد سوءاستفاده و دستبرد سودپرستان و سیاستمداران بوده و هست و بیشتر این الفاظ در معانی اضداد آنها استعمال می‌شود، یعنی جنگجو و توسعه طلب از صلح و دموکراسی، ستمگر از عدالت، مفسد از اصلاح، مرتجع از تجدد و ترقی، خائن از امین و دشمنان آزادی از آزادی دم می‌زنند و در زیر این الفاظ مقاصد خود را می‌جویند و بر روی کارها و خیانت و جنایتهای خود با این الفاظ پرده پوشی نموده و به ملتتهای ستمکش آنچه را می‌خواهند تحمیل می‌کنند، به نام تعمیم تربیت و تعلیم مردم را از مبانی صحیح اخلاقی منحرف می‌سازند و از ترقی علمی افراد مانع می‌شوند، جنگهای که به نام آزادی بشر و نجات ملل محروم از حقوق ملتها برپا می‌شود چنانچه دیده و شنیده شده برای پایمال کردن حقوق و غارت ثروت کشورها و استعمار آنها است. به نام رهبری معنوی و به نام رسالت آسمانی بیشتر شورش و انقلاب شده یا به نام مهدویت؟ کسانی که به دروغ ادعای پیامبری کردند، بیشتر بوده‌اند یا آنهایی که به دروغ ادعای مهدویت کرده‌اند؟ کودتاها و انقلاباتی که پی در پی در کشورها واقع می‌شود به نام اصلاح و نجات ملت و آزادی و حکومت قانون انجام می‌شود یا به نامهای دیگر؟ و آیا رهبران این انقلابات بیشتر خود ساخته و شیفته آزادی و برای اصلاح قیام می‌کنند یا برای مقاصد دیگر؟ آیات قران مجید همه وقتی به دست نااهل و صاحبان اغراض شخصی و سیاسی افتاد به عکس مقصود و مراد، تفسیر و معنی می‌شود و یا در غیر مورد تطبیق می‌کنند تا حدی که معاویه و یزید هم در برابر علی علیه السلام و حسین علیه السلام آیات قران را می‌نوشتند و می‌خواندند، آیا برای اینکه آیاتی از قران مجید را بعضی بر حسب رأی و نظر خود و در جهت تأمین منافع شخصی تاویل و تفسیر کردند و سبب ضلالت و گمراهی شدند شما می‌توانید پیشنهاد بدهید که آن آیات (العیاذ باللّه) از قران حذف شود تا این افراد برای فاسد خود آنها را تفسیر نکنند؟ حتی افرادی پا را فراتر گذاشته قولا یا عملاً ادعای خدائی کرده و مردم را استعباد کردند. میلیونها مردم گاو پرست و بت پرست و آتش پرست و ستاره پرست شدند و میلیونها نفر در برابر کاخ فرعونها و نمرودها و دیکتاتوران دیگر تاریخ به خاک ذلت افتادند و خود را غلام جان‌نثار و

چاکر بی اختیار آنها گفتند و بشرهائی مانند خود بلکه بی علم تر و نالایق تر از خود را پرستیدند. و به جای آنکه نام خدای یگانه را برند نام سلاطین را بردند و کارها را به نام پر ننگ ستمگران آغاز کردند اگر اسلام نیامده بود و عقیده توحید قلوب مردم را روشن نکرده و افکار را آزاد نساخته بود و بشر خود را نشناخته بود و ملتها رابطه خود را با زمامداران درک نکرده بودند و بسم الله و الله اکبر شعار آدمهای آزاد نشده بود هرگز یوغ ذلت بشر پرستی از گردن انسانها برداشته نمی شد آیا برای اینکه علم و صنعت و خدا پرستی و نبوت و صلح و عدالت در طول تاریخ زندگی بشر وسیله و دستاویز مقاصد افرادی جاه طلب و سیاستمدار شده شما می توانید این حقایق را محکوم سازید؟ آیا برای اینکه جمعی به عنوان عدالت پروری و آزادیخواهی حکومت قانون ستمگری و قانون شکنی کرده دیکتاتور پیشه ساخته شما می توانید بگوئید مفاهیم عدل و داد و حریت و قانون و مساوات و فضیلت حقیقت ندارد و برای بشر اسباب دردسر و مزاحمت است و باید این الفاظ از قاموس انسانیت حذف شود؟

آیا می خواهید با این اندیشه های نارسا و منطق غلط در یکی موضوع که صدها حدیث و روایت بر آن دلالت دارد و صدها میلیون مسلمان در مرور اعصار به آن معتقد بوده و هستند اظهار نظر کنید؟

نه آقای احمد امین این دروغ از راست بگرفته فروغ، شما هم می داینده که اکثر اختلافات بشر بر سر موضوعات و صغریات و مصادیق است و اگر به غلط و خطایا به عمد یک چیزی را موضوع و مصداق و صغرای یک کلی خواندند، یاب باطلی لباس حق پوشانیدند بر دامن پاک حق گردی نمی نشینند همانطور که افراد نادانی خود را با جعل دانشنامه و شیطنتهای دیگر عالم معرفی می کنند افرادی هم به دروغ خود را مصلح و عدالت طلب و مهدی موعود و امام و پیغمبر می نامند. بلکه یکی از مدعیان مهدویت (علی محمد شیرازی) چون دید بازارش گرم نشد و حنایش رنگی نگرفت با تنی چند را که به او گرویدند بسیار ابله و نادان یافت، دعاوی دیگر هم کرد. (۱) پس این سخن که چون ایمان به ظهور مهدی علیه السلام دستاویزی جمعی از شیادان جاه طلب تاریخ شده ما باید آنرا از اصل رها کنیم و از یک واقعیت مسلم چشم پوشیم به هیچ وجه نه قابل قبول و مورد اعتنا است و نه با عقل و منطق سازگار است لذا از قرن اول هجرت که بعضی ادعای مهدویت کردند یا دیگران به آنها این مقام را نسبت دادند، از کسی حتی بنی امیه و بنی عباس نشینده نشد که در مقام رد آنها انکار اصل ظهور مهدی علیه السلام را بنماید بلکه آنها را برای آنکه واجد صفات مهدی نیستند رد می کردند و هیچ کس نگفت چون اینها به دروغ ادعا می کنند پس ما اصل ظهور مهدی علیه السلام را قبول نداریم زیرا در میان مسلمانان که به کتاب و سنت پیامبر و اجماع صحابه و تابعین ایمان داشتند این فکر (یعنی انکار اصل ظهور مهدی علیه السلام) باره گفته پیامبر صلی الله علیه و آله مخالفت کتاب و سنت برابر بوده هرگز قابل قبول نبود بلکه چون در احادیث

۱- علی محمد شیرازی نخست خود را سید می خواند و بعد ادعای بابت نمود و سپس با آنکه صریحاً به امامت و مهدویت حضرت ولی عصر (ع) مهدی موعود فرزند امام حسن عسکری (ع) اعتراف کرده بود دعوی مهدویت و بعد ادعای پیغمبری کرد، علقت چنانچه در بعضی از الواح او نقل شده ادعای خدایی نمود. ~~مهدی پادشاهان کار صریحاً به خط خود از دهقانی خود برگشت و توبه نامه خود را برای ناصر الدین شاه فرستاد. پاورقی امامت و مهدویت ج ۲ ص ۱۲۸~~

راجع به ظهور مهدی از پیدایش این متمه‌دیان خبر داده شد، ایمان آنها به صحت روایات و ظهور آن حضرت بیشتر می‌شد که کسانی که در اثر دعوی مدعیان دروغ‌گوی مقام مهدویت گمراه شدند، ضلالتشان مربوط به جهالت و نادانی و عدم معرفت و بی‌اطلاعی از اوصاف و علائم مهدی علیه السلام می‌باشد ولی اگر کسی مهدی منتظر علیه السلام را به همان اوصاف و نشانیها که در اخبار و احادیث معرفی شده بشناسد هرگز گمراه نمی‌شود و دعوی باطل سبب تزلزل ایمان و عقیده او نمی‌گردد و آنچنان که صفات و خصوصیات مهدی علیه السلام مشروح و روشنی و رافع ابهامات بیان شده است در مورد هیچ دعوت دیگر واحدی از انبیاء و اولیاء که منصوص به تنصیب نبی یا ولی سابق بودند بیان نشده است. (۱)

پاسخ این عالم سنی، محقق توانا به منکرین مهدی کافی است

محقق دانشمند گنجی شافعی در کتاب ارزشمند خویش چنان پاسخ محکم و دندان شکن داده است که دیگر هیچ ناصبی نتواند سر بلند کند علامه گنجی مسئله طول عمر حضرت عیسی و مهدی علیه السلام را اینگونه مطرح کرده است: سؤال: اول آیا بقاء آنها مقدور خداوند است یا نه؟ مسلم (از نظر اهل اسلام) جواب: مثبت است (مسلمان نمی‌تواند منکر قدرت خدا گردد) خدای که اینهمه قدرت نمای دارد همه اشیاء را از نیست پیدا کرده اوبه هر چیزی قدرت دارد، آنگاه می‌پرسیم بقاء و زندگی آنان (عیسی و مهدی) به دست اختیار خدا است یا امت باز هم پاسخ روشن است (بنده اختیار خود و اولادش را ندارد) بی شک به اختیار خداوند است. آنگاه این پرسش را می‌کنیم: آیا در بقاء آنها سبب و مصلحتی وجود دارد یا نه؟ اگر بدون سبب و مصلحت فرض کنیم کارهای خدا عبث و خارج از حکمت می‌شود، و آن جایز نیست، پس لابد مصلحت و حکمت در این امر است از جمله در حکمت بقاء عیسی آیه ۵۹ سوره نساء می‌فرماید: هیچ کس از اهل کتاب نیست مگر اینکه پیش از مرگ وی (عیسی) به او ایمانی می‌آورد از ابتداء نزول آیه تا امروز کسی با او ایمان نیاورده پس لابد در آن روزی است که او به کمک مهدی علیه السلام می‌آید مردم را بسوی خداوند دعوت می‌کند اهل کتاب هم به دعوت او ایمان می‌آورند به خدا و دین اسلام و امامت مهدی علیه السلام

در بقاء دجال نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر داده که او شخصی فریب دهنده است کوهی از نان همراه دارد با آن نشانه و علامتی که در حدیث خبر داده است خواهد آمد پس لابد در آخر الزمان می‌آید همچنان که درباره مهدی علیه السلام فرموده زمین را پر از عدل خواهد کرد، اینها علل و اسباب است برای بقاء آنها تا وقت معلوم که خداوند اجازه ظهور را بدهد به آن دور رهبر صالح نبی و امام و یک رهبری طالح و دشمن خدا که دجال باشد. پس هر دلیل و برهان که بقاء حضرت عیسی علیه السلام و دجال دشمن خدا را جائز و ثابت می‌نماید همان ادله بدون هیچ گونه مانع بقاء حضرت مهدی علیه السلام را صحیح و ثابت می‌نماید. با فعال لما یشاء و حکیم بودن خدا هیچ گونه شبه و اشکال جایز نیست در حالی که وجود و بقاء مهدی علیه السلام (اصلی و ضرورتی) است زیرا او لطف است از سوی خدا برای اهل عالم و مصلحت است برای ایشان و دجال مفسده و وسیله امتحان خوب و بد

و مطیع و عاصی است. عیسی علیه السلام نیز مساعد و یاور مهدی علیه السلام است که پشت سر او نماز می خواند و مردم را به سوی امامت آنجناب دعوت می کند به سبب او ایمان اهل کتاب و پیوستن ایشان به ملت محمد صلی الله علیه و آله است، پس بقاء مهدی علیه السلام اصل و آن دو فرع می باشند، چگونه صحیح باشد بقاء فرعی بدون بقاء اصل اگر چنین باشد هر آینه وجود مسبب بدون سبب صحیح خواهد بود و آن محال است، اینکه گفتم بقاء مهدی علیه السلام اصل و ضروری است برای اینکه صحیح نیست وجود عیسی علیه السلام به تنهایی و مستقل رهبری عالم را داشت باشد. زیرا اگر چنین چیزی صحیح باشد گویا او به دولت مستقل غیر دولت اسلامی دعوت می نماید دعوت اسلام برافتاده و باطل می شود، از حیثی که او تابع است متبوع و فرع است اصل می گردد، چنان می نماید که او مؤسس دین تازه خودش است، اما جواب از اینکار ایشان در سرداب بدون اینکه کسی متصدی آب و غذای او باشد، دو جواب می گوییم: جواب اول: بقاء و زندگی عیسی علیه السلام به آسمان بدون اینکه کسی به او آب و طعام برساند چگونه است؟ و او هم بشر است مانند مهدی علیه السلام همانطوری که زندگی او بدون آب و طعام ممکن است بقاء و حیات مهدی علیه السلام هم ممکن است.

پس اگر بگوید عیسی علیه السلام را پروردگار عالم از خزانه غیب خود رزق و روزی می دهد می گوییم خدای باعظمت عیسی علیه السلام اگر مهدی را هم با غذای عیسی علیه السلام شریک کند خزانه اش هیچ کم بود و نقصی نمی آورد یا تمام نمی شود، جواب دیگر: بقاء دجال در زیر زمین است و دست پای بسته با آن حالت سخت که حدیث بیان می کند، ممکن است و بقاء مهدی ولی خدا و خلیفه او در روی زمین چطور ممکن نیست. (۱) پایان مؤلف گوید: برای آنکسی که ایمان و آگاهی بقران دارد، مسئله بخوبی روشن است هیچ گونه شبهه راه ندارد چون میدانند که خدای تعالی به حضرت یونس می فرماید: **(لولا ان یكون من المسبحین للبت فی بطنه الی یوم یبعثون)** اگر تسبیح (و دعای) او نبود تا به قیامت او را در درون ماهی نگاه می داشتیم خدای که یونس را در شکم تنگی ماهی تا قیامت نگاه می دارد چه سختی دارد برایش که حضرت مهدی علیه السلام را در این جهان فراخ نگه دارد؟ ولی برای بد اندیشان سخت ناگوار و باور نکردنی است برای که پایه را کج گذاشتند پایه از اساس خراب و مشکل از آن جاست؛

چونکه یک خشت بگذرد معمار کج تا ثریا مسی رود دیوار کج

خرابی از آنجا پیدا شد آن روز که علی علیه السلام را متهم به قتل عثمان کردند، معاویه محاربه و جنگ با علی علیه السلام و یارانش را اعلان کرد، دروازه دروغ و تهمت زدن به طرفداران علی علیه السلام باز گردید، هر چه توان داشتند درین راه بکار بردند گفتند شیعیان مسلمان نیستند به یاران پیامبر صلی الله علیه و آله فحش می دهند، خون و مالشان حلال است، با این گونه تبلیغات سوء مسلمانان را به شیعه بد بین و دشمن ساختند. تبلیغات ضد شیعی نه تنها در زمان امویها رواج و ادامه داشته پس از آن نیز طرفداران شان، ناصیبهای متعصب سخر و شدیدتر کوشیدند تا شیعیان را از مسلمین جدا و منزوی نمایند، مثل ابن تیمیه کتاب منهاج السنه نوشته

است کتابی سر تا پا دروغ و تهمت به شیعه ناصبیه‌ها کتب شیعه را ضاله معرفی کردند گفتند خواندن آن حرام است برای که مسلمین آشنایی و تمایل به مذهب شیعه پیدا نکنند اگر کتب شیعه را بخوانند ستمهای بنی امیه آشکار می‌گردد و پرده دریده می‌شود مفتضح و رسوا می‌شوند این شیوه امویها است هر خلف از سلف خود آنرا گرفتند بطور میراث حفظ کردند و بدتر از گذشتگان عمل کردند اینجا است که انسان بیاد حدیث شریف می‌افتد که پیامبر خدا ﷺ فرمود: برای هر چیزی آفت است و آفت این دین بنی امیه است. (۱) تا این آفت باشد مانع رشد شجره توحید و وحدت مسلمین است. سر راه مسلمانان را گرفت نمی‌گذارد متحد شوند اینگونه سم پاشی می‌کند. ابن حجر مکی با نهایت بی‌شرمی ابراز داشت و گفت: جمهور مسلمین بر این است که مهدی عجل الله فرجه موعود غیر از این مهدی عجل الله فرجه است که شیعیان امام دوازدهم می‌دانند باید از او پرسید این جمهور مسلمین کیانند؟ جز پیروان بنی امیه و نواصب مگراو این همه کتب که علماء تسنن درباره مهدی عجل الله فرجه نوشته‌اند ندیده است و یا دیده و خود را به تجاهل زده خواسته آب را گل آلود کند تا ماهی بگیرد، این رسم همیشگی او و یارانش است برای روشن شدن این مطلب ملاحظه کنید کتاب عقد الدرر، مقدس شافع را که شامل دوازده باب و هر باب چند فصل و هر فصل در یک نوع از فضائل و اوصاف مهدی عجل الله فرجه است در باب چهارم گفت: پیش از ظهور مهدی عجل الله فرجه سفیانی از فرزندان هنده جگر خوار بر خیلی از شهرها تسلط پیدا می‌کند خیلی از شهرها را خراب و مسجد و مدرسه‌ها را ویران می‌سازد و محرمات مانند ساز، نواز، قمار، شراب و... همه را حلال می‌نماید هر کس نامش علی عجل الله فرجه یا محمد عجل الله فرجه یا احمد یا جعفر و حمزه یا حسن و حسین عجل الله فرجه یا فاطمه عجل الله فرجه و زینب عجل الله فرجه یا رقیه و ام کلثوم یا خدیجه و عاتکه باشد بخاطر بغض و عداوتی که به آل رسول خدا صلی الله علیه و آله دارد می‌کشد وقتی داخل شهر کوفه می‌شود بچه‌های که از این نامها دارد جمع می‌کند دو طفل را که به نام حسن و حسین عجل الله فرجه هستند می‌کشند به دروازه کوفه بدار می‌کشد خون آن دو طفل مانند خون حضرت یحیی جوش می‌زند آنگاه مهدی عجل الله فرجه ظهور می‌کند. تا آخر (۲)

باز کتاب البیان گنجی شافعی را بخوانید که مشتمل به بیست و پنج باب است هر باب را در یک موضوع خاص از احوالات و اوصاف حضرت مهدی عجل الله فرجه قرار داده است، و همچنین کتابهای فراوان دیگر که محققین اهل سنت درباره امام مهدی عجل الله فرجه تألیف کردند جدا زیاد است هر یک شاهد و گواه صادق است بر اینکه سخنان امثال ابن حجر و آقای نائب رئیس جامعه مسلمین در مدینه منوره سخنی است بی اساس و پای در هوا، باثر تقلید و تعصب بیجا گفته شده هیچ گونه ارزش علمی و منطقی ندارد، جز ایجاد بدبینی و اختلاف میان مسلمین توجه به این احادیث آگاهی به آفت دین است. حاکم می‌گوید: روز حکم بن عاص اجازه ورود خواست رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اجازه بدهید خداوند او را و کسانی که از صلب او بیرون می‌آید (همه را)

۱- تطهیر الجنان و صواعق محرقة ابن حجر، ص ۱۰۸ و کنز الاعمال ج ۵ ص ۳۰۴ و ۳۹۸ و ۴۰۲ چند حدیث دیگر نیز وجود دارد. حاشیه مسند امام احمد

۲- عقد الدرر فی اخبار المنتظر یوسف المقدسی الشافعی، الطبعة الاولى ۱۳۹۹ مکتبه عالم الفکر قاهره.

لعنت کند مگر مؤمن از ایشان که بسیار کم اند باز حاکم گفت: هر طفلی که در مدینه تازه به دنیا می‌آید نزد رسول خدا ﷺ می‌آوردند و برای دعا و تبرک وقتی مروان را آوردند فرمود: وزغ پسر وزغ ملعون، پسر ملعون را (هم) آوردید به روایت دیگر فرمود: وای بر امت من از دست او و اولاد او^(۱) بنقل دیگر از ابوذر فرمود: زود است که او مخالفت با کتاب خدا کند و از صلب او فتنه برخیزد که دودش در آسمان برسد بعضی شما در آن وقت از دوستان او باشید. مفسرین شیعه و سنی در تفسیر سوره قدر و کوثر از ابن عباس و دیگران روایت کرده‌اند که رسول خدا ﷺ در خواب دید میمون‌ها به منبرش بالا می‌روند پائین می‌آیند از این امر بسیار غمیگن شد از (برای رفع اندوه و نگرانی پیامبر (ص) خداوند سوره قدر و کوثر را نازل فرمود.^(۲)

ادعای مهدویت در گروه‌های مختلف

اختلافی نیست در میان مسلمانان از صدر اسلام تا بحال در اینکه رسول گرامی اسلام ﷺ خبر دادند به آمدن شخصی که او را مهدی عجله الله می‌گویند و همانست با آن حضرت در آخر الزمان و دین آن حضرت را رواج دهد و پر کند تمام زمین را از عدل و داد و کسی از مسلمانان در این مقدار مخالفت نکرده است.

اما خلاف که واقع شد میان برخی از چند جهت است اول از جهت نسب که از اولاد کیست؟ در ذخایر العقبی روایت کرده از ابن عباس که رسول خدا ﷺ فرمود: بعباس که از تست مهدی در آخر الزمان و باو منتشر می‌شود هدایت و باو خاموش می‌شود آتشیهای گمراهیها بدرستیکه خدای عز و جل بمن افتتاح نمود در این امر و بذریته تو ختم می‌کند آنرا و بهمین مضمون از ابو هریره و از عثمان نیز روایت کرده‌اند اما بخاطر مخالفت این اخبار با اخبار متواتر که هیچ‌گونه تردید در آن نیست که مهدی عجله الله از فرزندان رسول خدا ﷺ است این خبر قابل خلاف و منازعه نیست لهذا ابن حجر و غیره این اخبار را تأویل نمودند گفتند: با اینکه عباس را ابوتسیت برای او یعنی چون جدی مهدی عجله الله شیر ام الفضل همسر عباس را خورده پس رواست گفتن اینکه مهدی عجله الله از فرزندان اوست^(۳) (صاحب نجم الثاقب) گوید: اگر حمل میکردند این اخبار را بر جعل و وضع برای خشنودی خلفاء بنی عباس چنانچه رسم بود در آن زمان (که حدیث جعل می‌کردند) بهتر بود از این توجیه رکیک که از کثرت برودت صواعق ابن حجر را خاموش کرده.

دوم: فرقه کیسانیه است که قائل به امامت محمد حنفیه است شیخ جلیل حسن بن موسی نوبختی از علماء عهد غیبت صغری است در کتاب فرق و مقالات فرموده: که بعد از شهادت سید الشهداء عجله الله فرقه‌ای قائل شدند به اینکه محمد بن الحنفیه امام هادی عجله الله و مهدی عجله الله است وصی علی بن ابی طالب عجله الله تا آنجا که گفتند: محمد در محرم هشتاد یک وفات کرد اصحاب او سه فرقه شدند گفتند که محمد بن الحنفیه مهدیست و علی عجله الله او را مهدی نامید و او نمرده است زنده و غائب است جایش معلوم نیست بزودی ظهور

۱- مستدرک الحاکم، ج ۴، ص ۴۸۱ و ۴۷۰

۲- تفسیر در المنثور ج ۱، ص ۱۲۹

۳- نجم الثاقب، باب ۴، ص ۱۲۹ به نقل از صواعق المحرقة ابن حجر

می‌کند و پر می‌کند زمین را از عدل و داد و طائفه از اینها که قائل به اولوهیت محمد شدند، و گفتند او زنده است و نمرده او مقیم است در کوه رضوی میان مکه و مدینه و اینها یکی از فرق کیسانیه‌اند و آنگاه نقل کرده سایر فرق آنها را که بعضی قائل به موت او شدند و پسرش ابوهاشم را مهدی موعود می‌دانند و غیر ایشان از مذاهب فاسده منکره منقرضه‌ای که کافیسست در بطلان آنها انقراض آنها و مخالفت ایشان با اجماع و اخبار متواتره و تحقق موت مهدی علیه السلام ایشان که روزی قریه‌ای را پر از عدل نکرد به اتفاق امت.

سیم: آنکه مهدی علیه السلام موعود از فرزندان امام حسن علیه السلام است، اینقول را شبهه اندازان همانند ابن حجر تأیید کردند. (۱)

اشکال و شبهه اندازی

ابن حجر با استناد بروایت از سنن ترمذی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مهدی علیه السلام از فرزندان حسن است گفت: سر این امر ترک خلافت بود از آنجناب بجهت شفقت بر امت (جدش) پس قرار داد خداوند قائم بخلافت حق را از فرزندان او ابن حجر اضافه کرده و گفت: روایت بودن مهدی از فرزندان حسین واهی است و با این حال حجت نیست در آن برای آنچه رافضه گمان کردند از اینکه مهدی علیه السلام حجت بن الحسن العسکری است وی سخنانش را ادامه داده تا آنجا که می‌گوید: و از مجازفات و جهالات است اینکه بعضی از رافضه گمان کردند که روایت بودن مهدی علیه السلام از فرزندان حسن و هم است و نیز گمان کرده‌اند که امت اجماع کرده‌اند بر اینکه مهدی از فرزندان حسین علیه السلام است و چگونه توانند نسبت دهند روایت را به و هم و به تشهی و نقل اجماع کنند بتخمینی و حدس. (۲) اما پاسخ او:

اولاً: در صحاح اهل سنت خبر مذکور را بلفظ حسین آوردند نه حسن پس در این حال خبر بحسب متن مضطرب خواهد بود و با اضطراب از درجه حجت ساقط و از قابلیت معارضه خواهد افتاد. یا گویم نسخه بلفظ حسین مؤید است با اخبار متواتر از طریق خاصه و عامه پس صحیح و مقدم باشد و خبر بودن مهدی علیه السلام از اولاد حسین علیهما السلام متفق علیه شود که در مقام معارضه باید آن را گرفت و آنچه خصم متفرد شد به آن طرح خواهد شد و مراد از اجماع که دعوی شده در این مقام این است ابن حجر نفهمیده است و آنرا به تشهی و حدس نسبت داده. پس از آن بجهت رعایت ابن حجر (و رفع شبهه که ایجاد کرد) خبر ترمذی را باید حمل نمود بر یکی از محامل، اول غلط ناسخ یا راوی چه این دو لفظ بسیار قریب بیکدیگرند و مکرر با هم مشتبه شده و می‌شود و بسیار اسامیست که در کتب رجالیه فریقین محل نظر شده که آیا حسن است یا حسین.

دوم: حمل بر وضع اتباع محمد بن عبد الله بن حسن بن حسن (ع) که خود را مهدی می‌دانست و خروج کرد و در مدینه کشته شد چنانچه حالش در کتب تواریخ و سیر مشهور است.

۱- نجم الثاقب، تألیف علامه میرزا حسین نوری (ره)

۲- صواعق ابن حجر، ص ۹۷، ۱۰۰ و ۱۰۸

سوم: آنکه نسبت مهدی به حسن علیه السلام مثل نسبت خود حسن است به رسول خدا صلی الله علیه و آله که از طرف مادر متصل می شود، چه مادر امام محمد باقر علیه السلام دختر امام حسن علیه السلام است جایز است گفتن اینکه آنجناب از فرزندان اوست و معارض نیست با آن خبر که از فرزندان حسین علیه السلام است. اما سخن او که گفت: روایت بودن مهدی علیه السلام از اولاد حسین علیه السلام واهی است گویا از روی فهم و شعور صادر نشده چه این خبر را بیشتر فرق غیر شیعه و تمام علماء و رواة امامیه نقل کرده اند برای جواب آن مراجعه کنید در کتاب البیان که گنجی شافعی باب نهم آن کتاب را اختصاص داده به این معنی که پیامبر تصریح فرموده است به اینکه مهدی علیه السلام از فرزندان حسین علیه السلام است. عجیب تر از این آن سخن است که گفت: سر اینکه مهدی علیه السلام از امام حسن است بخاطر که خلافت را به معاویه رها کرد،^(۱) شک نیست در اینکه عرق اموی گیری و دوستی معاویه و ادار کردن وی را که چنین سخن پای در هوا بگوید گواه این مطلب کتاب تطهیر الجنان اوست که در دفاع از معاویه نوشت سرپا دروغ و فضائل ساختگی برای معاویه گذشته از آن معارض است بسر و علت اظهر و اتم و اقوی که با سائید متعدده از اهل بیت رسیده و آن شهادت جناب سید الشهداء علیه السلام است (که خدای تعالی بعوض آن خدمت، چند مکرمت باو عنایت فرمود که یکی از آنها بودن ائمه است از ذریه او و این مطلب بر همه مسلمین ظاهر و هویدا است.)^(۲)

باز هم ابن حجر بخاطر تعصب که به شیعه داشت شبهه دوم در نام مهدی علیه السلام را به میان آورده است برای ردی کلام شیعه این گونه شبه اندازی نموده گفته برای رافضه حجت نیست در اینکه مهدی موعود حجت بن الحسن باشد، زیرا از چیزهای که رد می کند ایشانرا خبریست که به صحت پیوسته که اسم پدر مهدی علیه السلام موافقیست با اسم پدر پیغمبر و اسم والد محمد الحجة موافق نیست با اسم والد پیغمبر و نیز از جهالات و مجازفات رافضه است که ایشان گمان می کنند که روایت بودن اسم پدر او اسم پدر پیغمبر صلی الله علیه و آله و هم است. جواب: اولاً: در تمام اخبار نبویه امامیه که اخبار فرمودند رسول خدا صلی الله علیه و آله از آمدن مهدی این زیادی (که اسم پدر او اسم پدر پیغمبر است) را ندارد بلکه در بعضی از آنها مذکور است که کنیه او کنیه من است و کذا در معظم اخبار اهل سنت نیز این زیادی وجود ندارد. بلکه این زیادی را راوی که زائیده نام دارد زیاد کرده. گنجی شافعی در کتاب بیان خود چندین روایت از مسند امام احمد و غیره نقل کرده است که اسم او اسم من است بس و گفت تنها کسی که روایت کرده آنرا که اسم پدر او اسم پدر من است او زائیده است (و او در حدیث زیاد می کرد.) خلاصه سخن اینکه این خبر منتهی می شود به عبد الله بن مسعود که از او روایت کرده زر بن جیش و از او روایت کرده عاصم که یکی از قراء سبعة معروفه است و از عاصم متجاوز از سی نفر (بدون آن زیادتی) روایت کرده اند که در میان ایشانست افرادی که در صداقت و تقوا معروف است. نزد اهل سنت چگونه بعقل در می آید که این زیادتی از قلم همه این سی نفر افتاده یا عمداً انداخته باشند یا عاصم آن زیادتی را تنها

۱- صواعق، ص ۹۷ و تطهیر الجنان

۲- نجم الثاقب، باب ۴

بزائیده گفت نه با این جماعت الحق جای آن دارد که ابن حجر از خجالت و شرمساری سر بزیر افکند یا در سوراخ جانوری پنهان شود که راضی بتخطئه همه این احادیث خود شده و زائده را که بشهادت گنجی شافعی زیاد کردن در احادیث رسمش بود بر همه آنها مقدم بدارد محض اینکه ایراد سخن با امامیه کرده باشد علاوه بر آن احتمال دیگر می رود بر اینکه این زیادتی برای ترویج محمد بن عبدالله بن حسن باشد که منصور پیش از خلافت گاهی در رکابش پیاده می رفت و میگفت: هذا مهدینا اهل بیت. یا به جهت استماله ابوحنیفه که او نیز مروج محمد مذکور بوده است.

آقای گنجی احتمال سیم داده گفت: شاید اصل آن اسم ابیه اسم اپنی بوده یعنی اسم پدر او اسم پسر منست یعنی حسن پس لفظ اپنی با ابی اشتباه شده است. (۱)

مدعیان مهدویت از سوی گروههای مختلف

اما شبهه سیم از جهت تعیین شخص مهدی علیه السلام است. و در اینجا معلوم می شود حال خلاف دیگر که آیا متولد شده یا نشده اما شیعه غیر امامیه، اول کیسانیه که فرقه ای از ایشان محمد بن الحنفیه را می دانند و فرقه پسر او ابو هاشم را و فرقه ای عبد الله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب را دوم مغیره اصحاب مغیره بن سعید که بعد از وفات حضرت باقر علیه السلام مذهبی اختراع کرد و محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن علیه السلام را مهدی می دانند بجهت همان خبر زائیده که گذشت و می گوید که او زنده است و نمرده و مقیم است در کوهی که او را علمیه می گویند و آن کوه هیست در راه مکه کوه بزرگیست و در آنجاست تا خروج کند. معلوم است محمد در مدینه خروج کرد همانجا کشته شد. (۲)

سیم: ناووسیه که منکر فوت حضرت صادق علیه السلام شدند و آنجناب را مهدی موعود می دانند چهارم: اسماعیلیه خالصه که منکر فوت اسماعیل پسر حضرت صادق علیه السلام شدند و او را بعد از آن حضرت امام حی و مهدی قائم می دانند، پنجم: مبارکیه که فرقه ای است از اسماعیلیه و ایشان می گویند بعد از پیامبر هفت امام بیشتر نمی باشد که از امیر المؤمنین تا امام جعفر صادق علیه السلام و هفتم امام محمد بن اسماعیل بن جعفر می باشد و او مهدی و قائم است معنی قائم این است که او مبعوث می شود، برسالت و شریعت تازه که نسخ می کند به آن شریعت محمد را. (۳) ششم: واقفیه که می گویند حضرت موسی بن جعفر علیه السلام قائم و مهدی موعود است و لکن بعضی معترفند بوفات آنجناب و می گویند زنده می شود و عالم را مسخر می کند و بعضی می گویند از حبس سندی بیرون آمد در روز و کسی او را ندید و اصحاب هارون مشتهب کردند بر مردم که مرده بلکه نمرده و غایب شده. هفتم: محمدیه که بعد از امام علی النقی (ع) پسرش محمد را که در حیات آن حضرت وفات یافت امام می دانند و می گویند نمرده است او مهدی و قائم است. مزار سید محمد مذکور در

۱- نجم الثاقب باب ۴ ص ۱۳۰

۲- النجم الثاقب باب ۴ ص ۳۱

۳- نجم الثاقب باب ۴ ص ۱۳۲ مرحوم حاج میرزا حسین نوری (ره)

هشت فرسخی سامره و صاحب بارگاه عالی و ملجأ خاص و عام می باشد. هشتم: فرقه عسکریه که امام حسن عسکری علیه السلام را غائب و قائم می دانند گویند او نمرده و بعضی گفتند وفات کرده و بعد از آن زنده شده و مستندی این جماعت یا خبر ضعیفی است که خود منفردند در نقل آن یا خبر معتبر که ابداً دلالت ندارد بر مقصود ایشان یا تأویل در اخبار معتبر بی شاهد و برهان یا حدس و تخمینی که تجاوز نکند از وهم و گمان و چگونه روا دارد عاقلی که چنین مطالبی بزرگ را و منصب عظیمی را برای شخص ثابت کند که ذمام دین و جان و عرض و مال تمام عباد بدست او باشد و تواند از عهده حفظ و حراست و تکمیل و قوت آن برآید به خبر ضعیف و مستندی ضعیف هر چند معارض و منافی برای او نباشد. (۱)

نهم: طائفه محقه و فرقه ناجیه امامیه اثنا عشریه است که بحسب نصوص متواتره از رسول گرامی اسلام و امیرالمؤمنین علیه السلام که در این مختصر به بعضی از آن اخبار اشاره شده حضرت خلف صالح حجة بن الحسن العسکری علیه السلام را مهدی موعود و قائم منتظر و غائب از انظار می دانند و از همه امامان گذشته تصریح با اسم و وصف و شمایل و غیبت آن جناب رسیده و پیش از ولادت آن حضرت در کتب معتبره ثقات اصحاب ایشان ثبت شده است. (۲) هم اکنون به شبهات و اعتراضات دیگری ابن حجر و یاران متعصب او توجه نماید برای که فهمیدن آن آسان گردد به صورت سوال و جواب ذکر نمودیم او کتاب صواعق محرقه را در رد و بطلان مذهب شیعه نوشت کتاب او مملو و پر از دروغ و تهمت‌های به سیه است که جواب همه را در کتاب آفتاب درخشان داده‌ام اینجا فقط شبهات مربوط به امام زمان (۳) ذکر می شود.

سؤال سوم: شما امامیه مدعی هستید که سالهاست آن جناب غایب شده غیبتی که تاکنون برای احدی تحقق نشده چرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مقام بیان ذکر و اوصاف مهدی علیه السلام اشاره به این اوصاف و حالت فرمود بلکه ذکر آن اولی بود از ذکر سایر صفات چه غیبتی با این طولانی از خوارق عادات است

پاسخ: اولاً: سکوت از وصفی هر چند اولی باشد به ذکر از سایر اوصاف مضر نیست در صحت انطباق سایر اوصاف و وجود آنچه دلالت کند بر آن مقصود زیرا که جز استبعاد چیزی نیست و شاید مصلحت در نزد ذکر آن وصف بوده هر چند ما ندانیم اما ثانیاً: پس نیافتن این وصف در خلال اخبار منقوله دلالت نکند بر فرمودن حضرت رسول این وصف را چه جزم بر این (معنی) متوقف است بر اثبات آنکه تمام آنچه آنجناب فرمود: در طبقه صحابه ضبط و ثبت شده به دست روات ناقلین بدون اسقاط و تغییر و سهو و خطا تمام آنها را رساندند و همه آنها نظری بلکه جزم، قطع برخلاف آن است چه بسیار دیده شد که در یک خبر در نقل بعضی چیزی دارد که در نقل دیگری ندارد و مضمونی دارد و نقل دیگری خلاف آن و ظهور تغییر و تحریف و زیاده و نقصان، عمدی و سهوی فوق احصاء حتی کتابها تصنیف شده در ذکر اخبار موضوعه و ساختگی (۴) اما ثالثاً:

۱- نجم الثاقب باب ۴ ص ۱۳۲ مرحوم حاج میرزا حسین نوری (ره)

۲- همان

۳- سؤال و جواب آن از نجم الثاقب اخذ شد.

۴- به آفتاب درخشان مراجعه نمایید، موضوعات ابن جوزی و میزان اعتدال

پس دعوی عدم ورود از روی جهل است یا تجاهل زیرا رواة امامیه بنحو تواتر از رسول خدا ﷺ و امیر المؤمنین (ع) نقل کردند. و اما اصحاب ابن حجر نیز صریحاً اخبار آن حضرت را بغیبت مهدی نقل کردند و همچنین نصاب آن جناب را بر اینکه فرزند نهم امام حسین (ع) مهدی است روایت کردند خروج آن حضرت در آخر الزمان و جمع میان این دو صنف روایات نشود مگر بوجود و غیبت آن جناب^(۱) که در آینده روشن خواهد شد.

شبهه یا سؤال چهارم: در شرع شریف مقرر است که ولایت جایز نیست برای صغیر باین نحو که کودک را بر مال و جان و ناموس محترمی مسلط کنند و شما امامیه چطور امامت و ریاست کبری را برای مهدی خود که چهار ساله یا پنج ساله بود ادعا دارید و این با شرع جمع نمی شود و نیز نبی این وصف را در ضمن صفات مهدی ﷺ ذکر فرموده؟^(۲)

جواب: امامیه گویند که تعیین امامت با خداوند عزوجل است که هر که را خواست تربیت کند و حکمتش آموزد و قابل ریاست و امامتش کند و در نزد خداوند صغیر و کبیر و سیاه و سفید یکسان است که به هر کس در هر حال و صفتی که باشد تواند آنچه خواهد دهد، اگر او متوجه آیات قران بود هرگز چنین حرفی را نمی زد، کفایت می کند قصه عیسی ﷺ در آنجا که یهود بمریم اعتراض (ابن حجر را) کردند که **(کیف نکلم من کان فی المهد صبیا)** عاقل هوشمند چگونه سخن گوید با کودکی گهواره که هیچ نداند و نتواند گفتن ولی عیسی ﷺ گفت: انی عبداللّه بدرستی که من بنده ذات یگانه ام که دارای تمام صفات جمیله و قدرت تامه که تواند بکودکی آن دهد که بکلیم و خلیل داده، **(و جعلنی نبیام)** و مرا بخلعت نبوت سرافراز کرده و بمنصب رسالت و سفارت سربلند نموده **(و جعلنی مبارکاً اینما کنت)** در هر کجا که باشم ابواب خیرات دینی و دنیوی و برزخی و اخروی و ظاهری و باطنی مرا بسوی عبادش باز کرده و چشمه های فیوضات و منافع و برکات از دل و زبان و کردار من برای بندگان خود جاری نموده **(و اوصانی بالصلاة و الزکاة ما دمت حیا)** در تمام زندگانی مرا بنماز که معراج بسوی حضرت مقدس اوست و دستگیری بینوایان زکات و دعوت کرده و از لذایذ و شهوات و منهیات او بجس نفس از آنها فرموده **(و بر ابوالدتی و لم يجعلنی جباراً شقیاً)** مرا نیکوکار کرده که حق نعمت و احسان و تربیت مادرم را دانم و از عهده شکر و پاداش رنج و تعبش برآیم و سرکشی و بدبختم نکرده که خود را مستحق هر خدمت و احسان دانم و برای هر کسی حق برخوردارم **(و السلام علی یوم ولدت و یوم اموت و یوم ابعث حیا)** و سلامتی و امان ایزدی برآیم هست از این رو فتنه شیاطین جن و انس و بلاها و عذاب برزخی و اموال و شداید روز رستخیز از روز ولادت تا امروز از آفات دینی و امراض قلبیه در امن و امانم و با قلب سلیم در محضر قرب جنابش در آیم با تأمل و تدبیر ظاهر می شود که تمام اصول الشرایع و خصائص نبوت را این نبی مرسل چهل روزه با عمده اعمال جوارحیه برای امت خود

۱- نجم الثاقب باب ۴ ص ۱۶۰

۲- همان ص ۱۶۱

بیان فرمود: جاهل غافل ابن حجر است، که این آیات را ندیده و نشنیده یا به نظر او در قدرت کامله نقصی بهم رسید یا محل این نعمت در بندگان از قابلیت و استعداد افتاد (و ایشان که استعداد و قابلیت برای چیزی شرط ندانند) نعیم بن حماد در کتاب فتن روایت کرده که عیسی علیه السلام بحضرت مهدی می گوید: **(انما بعثت وزیرا و لم ابعث امیرا)** مرا برای وزارت فرستادند نه برای امارت و شک نیست که امیر افضل است از وزیر و چگونه شود که با وزیر در کودکی چنین کنند و امیر سالها در وادی جهل و خطا باشد و با این حال افضل از او باشد و نظیر حضرت عیسی علیه السلام است جناب یحیی که خداوند خبر داده که در حال کودکی با او نیز چنین کردیم **(و آتیناه الحکم صبیا)**

شواهد زیاد نشان می دهد که این وصف در این خانواده شایع و مرکوز در اذهان بود که ایشان در کودکی دارای علم و حکمت و کمال بودند بدون آنکه تعلم در نزد کسی کرده باشند و در محل خود ثابت و مبین شده که حسنین علیهما السلام داخل در آیه تطهیرند و هیچ رجس اقبیح از جهل و نادانی نیست و از اخبار مشهوره بین فریقین است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن دو بزرگوار فرمودند: این دو پسر من امامند برخیزند یا بنشینند یعنی قیام کنند یا نکنند؟ این منصب است برای ایشان در هر حال از این حدیث فهمیده می شود که این منصب از همان وقت برای ایشان بوده چه بغایت مستهجن است که کسی گوید: که این شخص حاضر عالم است یا شجاع و کریم است یعنی پس از سی یا چهل سال.

صاحب عقد الدرر از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده است، که آن جناب فرمود: می باشد این امر یعنی مهدویت در صغیرترین ما بحسب سن و نکوترین مادر ذکر، و خداوند علم را به او میراث می دهد و او را به خودش وا نمی گذارد. (۱)

سؤال یا شبهه پنجم: عمری به این طولانی از خوارق عادتست و در این امت تاکنون نشده. جواب در فصل جداگانه داده شد.

دروغ شاخداری که ناصبی گفته: مهدی علیه السلام در سرداب است

سؤال ششم: شما امامیه می گوئید که مهدی علیه السلام داخل در سرداب خانه والد خود شد و مادرش به او نظر می کرد و تا حال در آنجا است و انتظار می کشند تا از آنجا برون بیاید و احدی او را در آنجا ندیده و این از دو جهت بعید است. یکی از جهت نبودن طعام و شراب و تعیش آدمی بی غذا دیگری از جهت مرئی نبودن در آن مکان با وجود اجتماعی شرایط رؤیت؟ مؤلف گوید: این از جمله دروغهایی شاخدار او است احدی از شیعه چنین چیزی نگفته است (۲) این آقایان اگر راست می گویند در یک کتب شیعه اگر دیده اند یا از یک عالم شیعه چنین چیزی را شنیده اند چرا نام نمی برند چرا در یک کتب شیعه نشان نمی دهند. آی دانشمندان اهل سنت و روشن فکران اسلامی هیچ فکر کرده اید برای چه ناصبیه از کتب شیعه می ترسند، مسلمانان را از

۱- نجم الثاقب باب ۴ ص ۱۶۴

۲- ونبیاء... ص ۳۵۲ مطالعه فرماید.

خواندن آن منع می‌کنند با اینکه دنیا دنیای علم و تمدن و آزادی است. چرا شما را در سلولهای تنگ و تاریک جهل زندانی ساخته و خواندن کتب شیعه را بر شما تحریم کرده می‌دانید برای چیست؟ برای که مشت شان باز نشود دروغ شان کشف نشود می‌ترسند، اگر کتاب شیعه را بخوانید دروغ شان ظاهر می‌شود رسوا می‌شوند مثلاً اگر یک قطعه جواهر خریداری نمائید به شما بگویند این جواهر را بکسی نشان ندهید حتماً بفروشنده بدگمان می‌شوید؟ لابد عیب و نقصی دارد که می‌ترسد اهل خبره نبینند و خیانت او آشکار نشود در حالی که آن جواهر هر چه با ارزش باشد در برابر دین که سعادت دنیا و آخرت را دارند هیچ ارزشی ندارد. چگونه باین علما و کتابهایی که شما را از مطالعه کتب شیعه منع می‌کنند بدگمان نمی‌شوید در ذهن تان هیچ‌طور نمی‌کند که برای چه مانع علم و آگاهی من می‌شوید؟ آخر چرا؟ چه ضرر دارد؟ کتاب است آتش نیست بسوزم آب نیست غرق شوم من کودک نیستم مکلف هستم باید تحقیق و تجسس کنم تا به همه مذاهب آشنا شوم از بین همه مذهب حقه را پیدا کنم؟ فاعتبرو یا الوالابصار.

سؤال یا شبهه هفتم: چه حکمت است در غیبت این امام با این عمر طولانی که همیشه خائف و ترسان از خلق کناره کرده و کسی از خواص و عوام چیزی از او ندیده؟ جواب: بعد از اثبات امامت آن جناب و بقای او از روی نصوص و معجزات و قاعده لطف دیگر وقعی و جایی برای این سؤال نیست حتی از معاشر امامیه اما از اهل سنت پس اولاً بجهت اینکه تطویل عمر حضرت مهدی علیه السلام و اخفای جنابش از خلق از افاضیل الهیه است که ایشان از مشاعره است مذهب اشاعره افعال خدا را معلل بحکمتی ندانند، یعنی آنها گویند هر کاری را که خداوند انجام دهد آن خیر است حتی اگر جمیع انبیاء را بدوزخ برد و کفار را بهشت فرستند در مذهب ایشان قبیحی لازم نیاید و در همان خیر و حکمت و صلاح است پس اهل سنت حق سؤال از وجه حکمت این فعلی الهی و سایر افعال را ندارند و ثانیاً ندانستن وجه حکمت در فعل الهی ضرری بوجوب اعتقاد بصدور آن فعل ندارد. چنانچه حکمت بیشتر احکام دین و اسرار عبادت و مفاصد بسیار از مناهی و... بر امت مخفی و مستور و این جهل سبب سستی اعتقاد بصدور و دست برداشتن از آنچه محل تکلیف است نشود بالضروره.^(۱)

شبهه یا سؤال هشتم: با این همه اختلاف که در میان امامیه پیدا شده در فروع و اصول چرا خود را برای چند نفر از خلص شیعیان که اقوال ایشان متبع است ظاهر نمی‌کنند؟ و رفع اختلاف را که سبب تفسیق و تکفیر یکدیگر شده نمی‌فرمایند؟ از طرف ایشان که مأمونست و خوف و بیمی ندارد؟ جواب: بیشتر خلق در روی زمین منکرند وجود ذات اقدس احدیت را و آنان که معترفند آنقدر اختلاف در مراتب توحید و صفات و افعال جنابش دارند که جز یک طریقه همه آنها باطل و قائلش ضال و گمراه... و خدای تعالی در هیچوقت از چیزی نمی‌ترسد و توانائیش در رفع اختلاف از بین و فصل خصومت منازعین و ایجاد معرفت ضرور در نفوس و قلوب بنحوی که همه جز حق چیزی در دل نگیرند، بیشتر است. باضعاف غیر متناهی از ولی و نایب و خلیفه‌اش در زمین و هر عذر یک در ترک آن برای خداوند عزوجل مقرر کرده شد ولیش اولی است بآن عذر

برای ترک رفع اختلاف. (۱)

شبهه یا سؤال نهم: سلاطین جور متغلبین در بلاد اگر بخواهند توبه کنند و حق آن جناب را به او بدهند چاره‌ای ندارند زیرا که دست رسی به او ندارند که حقش را تسلیم کنند. خود را فارغ کنند پس توبه این جماعت هرگز قبول نشود. جواب: کفایت می‌کند او را در توبه دست کشیدن از آنچه در آن مشغول است، به آن و پشیمان بودن از نشستن در مقامیکه جایز نبود برای او نشستن در آن و آن جناب حسب دستور الهی تکلیف خود را می‌داند که در این حال ظاهر شود یا نشود، و غیر اینها از شبهات شبیه تار عنکبوت که صاحبش بغریقی می‌ماند که بهر خسی و خاشاک چنگ می‌زند.

شبهه یا سؤال دهم: شما امامیه به امامی قائل شدید که تمام لوازمات امامت و ریاست عامه را از او سلب می‌کنید، غرض از نصب امام چه به نص باشد یا با جماع اقامه حدود و حفظ ثغور، اخذ حقوق و اعانت مظلوم و اصلاح مفساد دینیه و دنیویه مسلمین است... با انتفاء تکالیف مذکوره از او بجهت عدم تمکن از اقامه آن از امامت بیفتد و دیگر چیزی نماند که به سبب آن امام شود و لایق این منصب و سزاوار این لقب باشد و مهدی شما آن است که ابن تیمیه در منهاج السنه گفت که خیری دنیوی و دینی در غیبت او نیست. (۲) جواب: اولاً نقض بغیبت غالب انبیاء علیهم السلام که غرض از بعثت ایشان انفاذ احکام مذکوره و اجرای تکالیف معهوده بود اصالتاً و امام مکلف به آنهاست به نیابت از ایشان غیبت ایشان در کتب سیره و تواریخ و اخبار نبویه فریقین موجود است و قابل انکار نیست و برای اثبات این مدعی کافی است. غیبت حضرت یونس از قوم خود بلکه از همه جنبنده در زمین بلکه زیر زمین غیر از آن ماهی که در شکمش قرار گرفت بنص قران مجید و هیچ مسلمان نمی‌تواند بجهت این غیبت سلب نبوت از او کند که در آن مدت مفارقت از امت و سیر در کشتی و در شکم ماهی تا زمان عود بقوم خود نبی نبود؟ و نبوت او یا غیر او دایره مدار حضور و تسلط باشد که گاهی برود و گاهی بیاید؟ (۳) یا در آن مدتی کوتاه که حضرت موسی (در میقات) غیبت داشت امتش گمراه و گوساله پرست شدند به حرفهای هارون گوش ندادن، فرمان و سخنان سامری را پذیرفتند؛ چون موسی سر وقتش نیامد گفتند خدا از وی اعراض و قهر کرده است حق همین است که سامری می‌گوید: اگر حضور و سلطنت فعلیه را شرط نبوت بدانیم، شرط منفی بود، باید حق را به سامری و پیروانش داد.

یکی از افتراات مغرضین و دشمنان شیعه و اعدای اهل بیت این است که می‌گویند: شیعه معتقد است امام در سرداب غیبت کرده و در سرداب باقی است و از سرداب ظاهر خواهد شد و هر شب بعد از نماز مغرب بر در سرداب می‌ایستد تا ستارگانی آشکار گردند پس متفرق می‌شوند تا شب بعد... مثل این و بدتر از این تهمت رازدند و گفتند مذهب شیعه ساخت ابن سبا است عبدالله بن سبا در زمان عثمان بوجود آورد پس

۱- همان مدرک

۲- نجم الثاقب باب ۴ ص ۱۷۱، به نقل از صواعق محرقة، تألیف ابن حجر میکی

شیعه منسوب به ابن سبا است. (۱)

عجیب از جنین دروغ احدی نگفته امام در سرداب مخفی است

ما در تکذیب و ردّ این افترا محتاج به هیچ گونه توضیح نیستیم چیزی که عیان است چه حاجت به بیان است، همه می دانند که اینگونه افتراءات از امثال ابن خلدون ابن تمیه و ابن حجر مکی جعل و براساس انگیزه دشمنی با شیعه و انحراف از اهل بیت و تمایل به بنی امیه و دشمنان خاندان رسالت است، این نویسندگان و کسانی که بعد از آنها آمدند تا زمان ما به جای اینکه عقاید و آرای شیعه را از خود و از کتابهایشان به دست آورند و به جعل و افترا پرداخته یا جعلیات و افتراءات پیشینیان خود را دست گردانده و آنها را ملاک و میزان تحقیق درباره عقاید شیعه و معرفت آرای آنها قرار می دهند خود و دیگران را گمراهی می سازند خیلی عجیب و بسیار شگفت انگیز است که به یک امتی که هزاران نویسنده عالی قدر آنها آراء و عقایدشان را صریحاً در تألیفات خود نگاشته اند، نسبتی داده شود که در هیچ عصری احدی از آنها احتمال آن را هم نداده است، در مورد امامت و اصول اعتقادی دیگر در کتابهای کلام و اعتقادات عقیده شیعه محفوظ و مضبوط است و در موضوع غیبت در کتابهایی که از عصر ائمه علیهم السلام و بعد از آن تألیف شده همه خصوصیات آن مذکور شده و در هیچ کتاب و نوشته ای از این افتراء اثر و نشانه ای نیست، احدی نگفته امام در سرداب سامراء مخفی است بلکه کتب و روایات شیعه و آن همه معجزات و کرامات که از آن حضرت در غیبت صغری و کبری نقل شده و حکایات آنانکه به شرف درک حضورش در طول این دو غیبت مشرف شده اند همه این نسبت را تکذیب می نمایند بلی در سامراء مشرفه سردابی است که شیعه در آنجا به دعا و نماز و عبادت خدا و زیارت حضرت ولی عصر علیه السلام رفتار می کنند نه برای اینکه امام در آنجا مخفی و پنهان است، یا کسی امام را مقیم در آنجا بداند، بلکه برای آنکه آن موضع معروف به سرداب و نواحی آن حرم عسکرین منازل و مساکن شریفه و خانه ها و محل ولادت آن حضرت و بروز بعضی معجزات بوده است و تجدید خاطرات آن اعصار و یاد آن از منہ که امام عصر و پدرش و جدش در آن بیوت شریف که از آن جمله همین دار معروف به سرداب است، خدا را پرستش می کردند و محل آمد و شد شیعه و محبان اهل بیت بوده، در همان مقامات و مواقف شریفه به مدلول «فی بیوت اذن الله ان ترفع و يذكر فيها اسمه يسبح له فيها بالغدو و الاصال» خانه های را خدا اجازه داده که آنجا رفعت یابد و در آنجا ذکر نام خدا شود و صبح و شام تسبیح و تنزیه ذات پاک او کنند. مناسب است چنانچه منازل و مقامات دیگر نیز هست که مورد احترام شیعه است برای آنکه معلوم شده آن حضرت آن اماکن را مشرف به قدوم خود فرموده است. (مانند مسجد مقدس جمکران قم)

اشتباه و کج فهمی عجیب در معنی دوازده خلیفه

نائب رئیس جامعه اسلام مدینه منوره می گوید: احادیث درباره مهدی علیه السلام متواتر است بدون تردید

۱- این دروغ شاخدار را به کتاب عبدالله بن سبا و مسح پا در قرآن مراجعه کنید، تا خوب روشن شود نفرین بر دروغ گویان نمائید.

به اتفاق دانشمندان او در آخر الزمان خروج می‌کند، اما آنچه حافظ اسماعیل بن کثیر در تفسیرش ذیل آیه سوره مائده گفت: (ممکن است یکی از آن خلفاء دوازده گانه بوده باشد) محل نظر است، زیرا پیامبر گرامی فرمود: لایزال امر هذه الامة قائما ما ولهم او ما ولي عليهم اثنا عشر خليفه کلهم من قریش جمله لایزال... دلالت دارد بر اینکه در عصر آنها قائم امر نافذ و حق ظاهر باشد و این حالت پیش از انقراض دولت بنی امیه بود و بعد از آن نه زیرا در زمان ولید اختلافات بوجود آمد و امر خلافت دو تا شد، یک خلیفه در اندلس و یکی در عراق بود کم کم نظام خلافت از هم پاشید، امارات متعدد بوجود آمد بهر کشور از کشورهای اسلامی یک امیر حاکم گردید تا امروز که از همه بیشتر است هنوز مهدی (ع) خروج نکرده است. چطور بگویم این امر قائم است، تا هنگام خروج مهدی عجله الله و این ممکن نیست، (سخنانش را به همان روش ابن حجر و یاران امویش ادامه داده است). گفت اقرب از همه در معنی این حدیث چیزی است که جمع از اهل علم گفتند: یعنی مراد از این خلفاء همان خلفائی اربعه، معاویه، پسرش یزید، عبد الملک و چهار پسرش با عمر بن عبد العزیز هستند که در عصری این خلفاء بقاء دین و اقتدار اسلامی ثابت بود، خلافت ابن زبیر در حجاز، جنگ او با عبد الملک ضرر به اقتدار اسلام نداشت. (برای که) امرشان نافذ و دشمن شان مقهور بود. پس از پیروزی حجاج و کشته شدن ابن زبیر اجتماع بیعت بر عبد الملک شد، بنابراین آنچه پیامبر در این حدیث خبر داده واقع شده است. (خلافت مهدی عجله الله) تعلق به آن ندارد او یک امر استثنائی است. امری که در آخر الزمان خروج می‌کند. (۱)

پایان ترجمه سخنان نائب رئیس

دو مطلب عمده در معنی حدیث

وی با تقلید از اسلاف خود، حدیث را قضیه حملیه خیال کرده است، بسی تعجب است، کسی که با لغت عرب و فقه آشنا است اینگونه دچار کج فهمی می‌گردد: علماء نحو تصریح کرده‌اند بر اینکه کلیمه ما همان گونه که موصولیه می‌آید، شرطیه هم می‌آید یکی از جاهای که شرطیه استعمال شده این آیه کریمه است: **فما استقاموا لکم فاستقیموا لهم**. (۲) ای ان استقاموا لکم فاستقیموا لهم پس معنی حدیث شریف: (لایزال امر هذه الامة قائما ان ولی عليهم اثنا عشر خليفه کلهم من قریش) چنین می‌شود عزت همیشگی برای این امت در حالی (ثابت) قائم است که تحت ولایت دوازده خلیفه (معین) از قریش باشند. یعنی بقاء و استواری این دین بر دو پایه است یکی تمرکز خلافت برای دوازده نفر از قریش. دوم اطاعت و حضور مردم پس این دو امر دورکن اساس است برای بقای نیرو و عزت اسلام هرگاه شرط فوت شد مشروط نیز فوت می‌شود، از آن رو که قیام امر و سیادت بزرگ این امت بر سایر امم و عالم (همانگونه که در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله بود) بستگی داشت بشرط مذکور (که آن قبول ولایت و پیروی از آن خلفاء است که ذکر شده) و آن شرط تحقق پیدا نکرد. چنانچه تاریخ گواهی می‌دهد امت ائمه را رها کردند بدنبال هواها و آرمانهای زودگذر دنیایی رفتند، سیادت

که بر عالم داشتند از دست دادند. احتمال می‌رود مراد از قیام بمعنی ثبات ضد فنا و اضمحلال باشد یعنی این دین با این دوازده خلیفه همراهی دارد تا قیامت باقی و از بین رفتنی نیست. عمده مطلب ابراز دو امر مهم است که رسول خدا ﷺ بشارت داده به آن امت را یکی دوام و بقاء این دین تا قیامت دوم تعیین و تفویض امر خلافت برای دوازده نفر که همه از قریش هستند و این دو امر از هم جدایی ندارند، تفکیک ناپذیر و همیشگی است. شواهد و قرائن فراوان وجود دارد که این معنی را ثابت می‌نمایند، از جمله در حدیث ثقلین فرمود: کتاب الله و عترت همیشگی است از هم دیگر جدا نمی‌شود تا لب حوض کوثر بر من وارد شوند.

فتنه با این بزرگی را چطور نادیده گرفت؟

در بعضی از این نصوص نه نام از امت برده و نه از دین و نه از قیام، تنها تبیین عدد معین را نموده است، مانند این حدیث که بخاری نقل کرده فرمود: (یکون بعدی اثناعشر امیر اکلهم من قریش) منظور از بیان این حدیث چه بوده است؟ بر چه مفهوم ذکر شده است؟ جز تعیین دوازده امیر از قریش برای این امت دیگر مفهوم ندارد و این عدد معین را هم بر هیچ کدام از خلفاء بنی امیه و بنی عباس نمی‌شود، تطبیق کرد. فقط دو راه وجود دارد یا این همه احادیث صحیح را از کتب صحاح بردارند، یا تقلید و تعصب را از خود دور کنند مانند دانشمند معروف شیخ سلیمان حنفی قندوزی حقیقت را بیان کنند. (رجوع کنید به ص ۲۵۸ و ۲۶۰ همین کتاب)

مانند این آقای نائب رئیس نگویند مقصود پیامبر آنچه این کثیر گفته: (یعنی ممکن است مهدی ﷺ یکی از آن خلفاء دوازده گانه باشد) نیست مراد خلفائی است که حکومتی ظاهری بدست شان بود با داشتن قدرت حکومتی بر مردم امور دینی را هم قائم و استوار نگاه داشتند امام مهدی ﷺ که تا هنوز ظهور نکرده (کاری برای دین انجام نداده است) حساب مهدی ﷺ از این حدیث جدا و در آخر الزمان است...

مطلبی عمده و قوی‌ترین دلیل این آقایان این است که در زمان این دوازده خلیفه عزت و اقتدار این دین (مثل دوران رسول خدا ﷺ) باقی بود به جهت اینکه در برابر اینها همه امت تسلیم بودند، (به عبارت دیگر خلافت شان اجماعی بود) کسی مخالفت نداشتند تا زمان هشام عبدالملک پس از آن اختلافات بوجود آمد...

هم اکنون ببینیم این سخن صحیح است در زمان این دوازده خلیفه مسلمین کلاً اتحاد داشته مثل عصر پیامبر ﷺ همه‌ی امت صاحب عزت و اقتدار بودند یا عزت و اقتدار اگر بوده اختصاص به امویان داشته؟ به راستی در این مدت تغییر و نقص در امور دینی و اجتماعی مسلمین وارد نشده است؟

گویا حادثه قتل عثمان را ندیده است؟ یا دیده است؟ آنرا تغیر دینی نمی‌داند؟ اگر تغیر دین نیست پس چیست؟ از دیدگاه آقای نائب رئیس و یارانش این حادثه هیچگونه ضرر دین و اجتماعی نداشت؟ من نمی‌دانم برداشت او از این فتنه کبری چه بوده؟ چگونه تصور داشته که فتنه با این بزرگی را که بعد از آن شعله آن تا امروز خاموش نشده نادیده گرفته است؟ چشم باز گوش باز اینعمی - حیرتم از چشم بندی خدا؟

صدها نفر معترضین که از مصر و شهرهای دیگر اسلامی بمدینه هجوم آوردند غرض شان چه بوده با چه انگیزه بر سری دار الخلافه ریختند؟ رهبری با عزت و اقتدار مسلمین را در مرکز قدرت اسلامی چهل روز محاصره کردند پس از آن در میان خانواده و بستگانش بقتل رساندند. باز هم اقتدارش باقی بوده؟ هر گاه خلیفه را چنان مظلومانه بکشند که بدنش را نتوانند دفن کنند باز اسلام عزیز است؟ این حادثه بزرگ خالی از دو احتمال نیست یا مشارکین در قتل عثمان (با بسیار عددشان) همه فیئنه باغیه بودند یا خلیفه مستحق آن چیزی بوده که معترضین عمل کردند و بهر حال ضرر بزرگ و خسران آشکار بود که چنین خسران در زمان پیامبر ﷺ واقع نشده بود پس نمی توان گفت: در زمان این خلفاء عزت و اقتدار دین یا اتحاد مسلمین مثل زمان پیامبر ﷺ باقی بود قیاس زمان عثمان با زمان رسول خدای ﷺ قیاس مع الفارق است و همچنین عصر کسانی بعد از عثمان را نمی توانیم مقایسه با عصر رسول خدای ﷺ کنیم.

خروج ناکشین و مارقین بر خلیفه بر حق امیر المؤمنین علی علیه السلام و شهادت عمار بدست فئه باغیه قتل حجر بن عدی و یارانش و سایر جنایت که در حکومت ستم پیشه معاویه واقع شده همه در دل تاریخ ضبط شده است نمی توان انکار کرد، اگر قدرت دینی بدست پیروان واقعی آن باقی بودی هرگز سب و دشنام علی علیه السلام و آتش روا و رواج نمی شد و آن همه خونها به ناحق ریخت نمی شد، پیروان علی علیه السلام بدون جرم بیایدار نمی رفت، تردید نیست در اینکه هیچگونه وحدت و قدرت دینی و معنوی در حکومت معاویه و خلفا بعد از وی وجود نداشت فقط با زر، زور، تذویر، حکومت بر مردم و قدرت نظام رابدست گرفتند، بدون قید و شرط هر چه هم خواستند انجام دادند. عجیب تر از این پسرش یزید را نیز (آقای نائب رئیس) بحساب این دوازده خلیفه راستین آورده است. من نمی دانم ای کاش می دانستم با چه ملاک و عمل این جنایت کار را پهلوی خلفاء راشدین قرار داده است. تقلید و تعصب یا حب و بغض بیجا گاه اینگونه چشم و گوش انسان را می بندد، که آن همه فجایع و زشتیهای یزید را نمی بیند. واقعه حره با آن بزرگ و قتل عام مردم مدینه را با صدها جنایت دیگر او نمی بیند و آیه شریفه **أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ وَ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ** را نادیده می گیرد و کذا **أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ** را نمی بیند.

اگر اجماع مردم بوده پس این همه کشتارها برای چه بوده؟

مگر آن یزید نبود که سی هزار نفر خون خوار را برای قتل و غارت مردم مدینه فرستاد حرم مطهر پیامبر ﷺ شهر مرکزی اسلام را بخاک خون کشید سه شبانه روز خون مال و ناموس مردم مدینه را برای لشکریان شام مباح کرد. برای خرد و بزرگ مهاجر و انصار فرمان قتل عام داد. لشکریان یزید بیش از ده هزار مردم بیگناه مدینه را کشتند^(۱) و به ناموس مسلمانان چنان بی عفتی کردند که بعد از آن واقعه بیش از هزار زن و دختر بدون شوهر فرزند آوردند سپاه یزید از بی اعتناء اسپان را به اسطوانه های مسجد النبی بستند پناهندگان مرقد مطهر را در درون مسجد سر بریدند صدها قاری قران را شهید کردند، باز هم اجماع بر او

صدق می‌کند؟ خلافت او به اجماع مردم بود؟ اگر مردم با او بود پس کشتارها برای چه بوده است؟ سه جنایت که یزید انجام داده هیچ جنایت کار انجام نداده: ۱- قتل ریحانه رسول الله و اسارت اهل بیت آن حضرت. ۲- قتل عام مردم مدینه. ۳- احراق خانه کعبه در خیابان وی همین کافی است که واقد از ابن حنظله نقل کرده گفت: واللّٰه ما خرجنا علی یزید حتی خفنا ان نرمى بالحجارة من السماء انه رجل ینکح امهات الاولاد و البنات و الاخوات و یشرب الخمر و یدع الصلوات. (۱) چطور اجماع بوده که شهر کوفه و مدینه و مکه و غیره همه بر ضد او قیام کردند اگر اجماع بود پس شهادت امام حسین علیه السلام برای چه بوده است؟ این نظریه است که هواداران بنی امیه مانند ابن تمیّه ابراز داشته اند یزید را بر حق و حسین علیه السلام را باطل می‌دانند.

آقای نائب رئیس حمایت خویش را از بنی امیه طور ابراز داشت که به شمول هفت نفر از بنی امیه عدد دوازده نفر خلیفه را تکمیل کرده است حتی او مدت شش ماه خلافت ظاهر امام حسن علیه السلام و هشت سال خلافت ابن زبیر را در حجاز کلاً نادیده گرفت، بدلیل خودش اگر خلافت به اجماع و غلبه بر مردم است که آن هم به عبدالملک نبود در این هشت سال جنگ خلافت مرکزی اسلام، نداشتند از زیارت خانه خدا محروم بودند لذا حکومت حجاز مکه و مدینه بدست عبدالله زبیر بود بنی مروان بجز شام حکومت جاهای دیگر را نداشتند لذا عبدالملک دستور داد باید سنگ صخره را به عوض حجر نصب کنند و مردم بجای مکه به زیارت بیت المقدس بروند. پس از ده سال خون ریزی، کشتارهای ناروا حجاج پیروز شد بر آنان و عبدالله زبیر را در میان خانه خدا کشت قدرت حکومت را بنفع بنی مروان گرفت، این است معنی حمایت و دوستی این آقا که نه تنها خیانت و ستمگریهای بنی مروان را نادیده گرفت بلکه هشت سال خلافت ابن زبیر را هم به امویها بخشیده است، بنقل سیوطی اگر عبدالملک هیچ گناه نداشت بجز اینکه حجاج را مسلط و فرمان روا بر جان و مال مسلمین کرد کافی است.

ولید قران را باز کرد تا فال ببیند آیه شریفه: **(فاستفتحوا و خاب کل جبار عنید)** آمد مصحف را بزمین انداخت با تیری کمان نشانه گرفت. در عقد الفرید گوید: یکی از کنیزانش در نزد او خیل دوست و عزیز بود هنگام مباشرت او با آن کنیز اذان گفته شد ولید لباسش را بتن ناپاک آن کنیز داد با همان بدن آلوده او را به مسجد فرستاد که به مردم نماز دهد. (۲) بدتر از اینها را هم داشتند که قلم از بیان آن شرم دارد. خواننده محترم مراجعه کنید به تاریخ زندگی خلفاء اموی و عباسی پس از تحقیق و بررسی و آگاهی کامل به حال و شخصیت آنها قضاوت نماید. مانند این آقایان مغرض و مقلد کورکورانه نگوید مراد رسول خدا صلی الله علیه و آله این دوازده خلیفه است. **مالکم کیف تحکمون**

نگفته ندارد کسی با تو کار ز چیزی که گفت دلیلش بیار باز هم تعداد اینگونه خلفاء زیاد بود، به چه دلیل این دوازده نفر را استثناء کردی چه امتیازات را اینها

۱- صواعق، ص ۱۳۵ و تطهیر الجنان، مطبعة المیمنة المصر

۲- به تاریخ خمیس مراجعه نمایند.

داشتند که دیگران نداشتند بجز امتیاز ستمگری، قتل، غارت و آدمکشی اگر تمام اعمال ننگین ایشان را نادیده بگیریم باز هم جایز نیست بگویم منظور ازین حدیث شریف خلفاء اموی است به دلیل آنکه اضعاف مضاعف آن روایات در مذمت و نهی از پیروی ایشان در متون اسلامی وجود دارد مثل حدیث معروف که حاکم از رسول خدا ﷺ نقل کرده است که فرمود: هرگاه عدد فرزندان بنی عاص به سی نفر رسید دین خدا را بازیچه، مال خدا را نحله و بندگان خدا را برده خویش خواهند ساخت احمد در مسند می گوید: رسول خدا (ص) بجابر فرمود: تو را پیناه خدا در می آورم از حکومت سفها جابر گفت: چطور است آنها؟ فرمود: امراء بعد از من می آیند که هرگز به هدایت من گردن نمی نهند و از سنت من پیروی نمی کنند. کسانی که دروغ آنها را تصدیق و بر ظلم شان کمک کنند از من نیستند و من از آنها بیزارم با من وارد حوض کوثر نمی شوند و اما کسانی که دروغ آنها را نپذیرند و بر ظلم آنها کمک نشوند با من خواهند بود من با آنها هستم و با من وارد حوض کوثر خواهند شد. (۱) بر همین اساس بود که امام اعظم رهبر و پیشوای حنفی ها با خلفای بنی امیه و بنی عباس مخالف بود حکومت آنان را باطل و غیر مشروع می دانست بلکه قیام بر علیه این خلفا را واجب میدانست کمکهای او به زید شهید و همچنین به فرزندان عبدالله مشهور است بهمین جهت او را در زندان انداخته اند روز ده تازیانه بر بدن ضعیفش زدند اینک از دنیا رفت. (۲)

جمع بین این روایات ممکن نیست

این روایات و امثالش در مقام هشدار دادن و تهدید امت است از حکومت و زمامداران بنی امیه و ستم کاری و فساد ایشان و نهی کرده از اطاعت و همکاری ایشان و حدیث شریف مورد بحث در مقام بیان بشارت به امت و خبر از موجبات سعادت امت و بقاء و استمرار دین به همراه دوازده خلیفه تا قیامت است. در چنین حال یعنی (مقام بشارت) اخبار از حکومت اشرا مضموم ندارد، گذشته از همه اگر این احادیث را حمل کنیم بر خلفاء اموی با مشکل سخت دیگر روبرو می شویم و آن این است که در اخبار و سخنان پیامبر ﷺ کذب لازم می آید زیرا امراء (فسقه) (بنی امیه و بنی عباس) منحصر به دوازده نبودند تا به حال هزاران نفر امیر به مسلمانان امارت کردند چگونه خواهد بود اگر هزار سال دیگر بگذرد حساب بکجا خواهد رسید. بنابراین حصر به دوازده امیر صحیح نیست نسبت چنین حرف بی معنا و غیر معقول را به پیامبر خدا جایز نیست.

دلیل دیگر اینکه در حدیث که احمد در مسند و دیگران نقل کرده است به نقباء بنی اسرائیل تشبیه نموده (نه به اشرا آنها) وجه شباهت بین نقباء بنی اسرائیل و نقباء این امت وجود مماثلت است هم از ناحیه عدد و هم از ناحیه ایمان و عمل و تقوی، حاشا ثم حاشا از اینکه پیامبر خدا ﷺ امثال یزید و ولید زندق را به نقباء بنی اسرائیل و حواریون عیسی ﷺ تشبیه نماید کوچکترین نشانه و علائم از نقباء به این خلفاء دیده نشد و لیکن بدون تردید می توان گفت: ائمه اهل بیت صاحب عصمت و کرامت دارای نیکو ترین اخلاق و

بزرگترین فضائل انسانی بودند، در تمام اعمال، گفتار و رفتار پیروی از سیره و سنه حسنه رسول اکرم ﷺ داشتند و یک سر مو تخلف و جدایی نداشتند پس خلیفه بمعنای واقع و جانشین راستین برای پیامبر گرامی اسلام ﷺ ایشان بودند. نه غیر

علاوه بر همه این موانع و گذشته از آنچه ذکر شد باز حمل آن بر این خلفاء که گفتند جایز نیست بجهت تعارض آن به احادیث صحیح که بخاری و دیگران نقل کرده است مانند این حدیث که رسول خدا ﷺ فرمود: هلاک امتی علی یدی اغلیمة من قریش. نابودی امت من بدست بچه غلامان از قریش است. صاحب شذرات و تفسیر المنار گفتند: مراد از این اغلیمة خلفاء بنی امیه هستند. (۱)

در حدیث دیگر فرمود: یهلك امتی هذا الحی من قریش. تباه امت من از دست این قوم (بنی امیه) است. همچنانکه در صحت این دو حدیث شک و تردید نیست (بخاری) در صحیح (حاکم) در مستدرک و ذهبی در تلخیص و دیگران همه صحیح دانستند در معنی آن نیز تردید وجود ندارد صریحاً خبر داده از گمراهی بنی امیه و هلاک و نابودی این امت به دست ایشان به هیچ وجه قابل توجیه و انکار نیست و جمع میان این دو نوع از روایات نیز به هیچ صورت ممکن نیست بنابراین نمی توانیم از هیچ راه که مورد پسند شرع و عقل باشد حمل بر این خلفاء کنیم، چه ما بپذیریم یا نپذیریم حقیقت همان است که گفته شد واقعیت به خواست و اراده ما عوض نمی شود. اگر همه انسانهای روی زمین یکجا شوند بر اینکه یکی از محرّمات الهی را حلال کنند امکان ندارد حرام خداوند به اجماع و گزینش مردم حلال نمی شود. مسئله خلافت هم همین است اگر تمام کره خاکی بر یک انسان اتفاق کنند و برای خلافت و رهبری برگزینند، او برگزیده و خلیفه مردم است نه برگزیده و خلیفه خدا برای همین بود وقتی خداوند حضرت ابراهیم علیه السلام را به مقام امامت منصوب کرد گفت: خدایا فرزندان مرا هم امام مردم ساز خداوند فرمود: امامت مقام است بس بزرگ کسانی که ستمگرند شایستگی این امر را ندارند از این آیه شریفه این دو مطلب بخوبی بدست می آید یکی اینکه منصب امامت به دست خدا است نه مردم و گرنه حضرت ابراهیم علیه السلام تقاضا از خدا نمی کرد به پیروانش سفارش می کرد که از فرزندان من پیروی نمایید. دوم چیزی که از آیه کریمه استفاده می شود بطلان امامت هر فاسق و ستمگر است. (لاینال عهدی الظالمین) تا قیامت امامت هر فاسق را نفی کرده است.

فتنه که خطر آن عمومی و آزمایش سخت برای این امت و بزرگترین فتنه است کدام است؟

فتنه‌ای که در شناخت آن نجات و سعادت و جهل آن گمراهی و جهالت است کدام است؟

برای چه عمق این فتنه باز نمی گردد برپا کنندگان معرفی نمی شود و باطن آن آشکار، و قلمها از شرح و بیان آن ابا دارد؟ و چه سزا است در اخفای آن؟ برای چه صلاح نمی دانند این سر فاش شود. چون برخورد به اصحاب دارد، عدالتشان خدشه دار می شود و...

۱- تفسیر المنار ج ۶، ص ۴۷۱، محمد رضا رشید، چاپ لبنان دارالمعرفت و شذرات الذهب ابن عماد حنبلی، ج ۱،

احسب الناس ان يتركوا... مردم گمان کردند به صرف اینکه بگویند ایمان آوردیم (بدون امتحان) رها می‌شوند. با اینکه ما کسانی (امتهای) قبلی را امتحان کردیم، اینها را نیز امتحان می‌کنیم تا راست گویان از دورغ گویان جدا و مشخص گردد. هیچگونه تردید نیست در اینکه اصل خلقت بشر و تکلیفات که بدوش انسانها گذاشته شده برای آزمایش و تکامل بشر است اما وسایل و اسباب امتحان متفاوت و مختلف است در آیه ۱۵۶ بقره می‌فرماید: ما شما را بامور از قبیل از قید خوف از دشمن، گرسنگی و نقصان اموال و افراد و میوه‌ها امتحان می‌کنم... در آیه دیگر مال و اولاد را وسیله امتحان گفت و همچنین در آیات فراوان صحبت از امتحان کرده بانحاء مختلف ولی از همه سخت امتحان است که در این آیه تذکر داده است زیرا با تهدید شدید همراه است.

و اتقوا فتنة لا تصيبن الذين ظلموا منكم خاصة. بترسید از آن بلا و آزمایش (و یا گمراهی) که به دست خودتان ایجاد می‌شود (ضرر) آن مخصوص ستمگران (فتنه انگیزان) نیست همه را فرا می‌گیرد. مفسرین اهل سنت از سدی نقل کردند که این آیه تنها درباره اهل بدر نازل شده که در جنگ جمل به جان هم افتادند^(۱) و همدیگر را کشتند، در میان کشته شدگان طلحه و زبیر بود که هر دو از اهل بدر بودند به روایت زبیر گفت: ما مدتها آیه و اتقوا فتنة.. را قرائت می‌کردیم و نمی‌دانستیم که مقصود از آن خود مائیم درالمنثور از چندین طریق آورده که به زبیر گفتند شما خلیفه عثمان را تنها گذاشتید تا کشته شد آن وقت خود شما آمدید خون او را از علی عليه السلام مطالبه کردید؟ زبیر گفت: آری ما در عصر رسول خدا صلى الله عليه وآله و ابوبکر و عمر و عثمان این آیه را می‌خواندیم و هرگز خیال نمی‌کردیم که خود ما بپاکننده آن فتنه هستیم تا اینکه شد آنچه واقع گردید.^(۲)

آنگونه که از تهدید آیه برمی‌آید اختلافات بین اصحاب و قضایایی که پس از رسول خدا صلى الله عليه وآله پیش آمد امتحان بسیار سخت و خطر بسیار بزرگ این امت است که باید در اطراف آن فکر و تحقیق و بررسی کامل شود، در وقوع اصل فتنه هیچ‌گونه شک و تردید وجود ندارد روایات فراوان در زمینه‌ی فتنه و جنگهای که در صدر اسلام پیش آمده در صحاح وجود دارد و لکن متعرض عاملین فتنه و تحلیل، شناسایی آن که چه افرادی با چه انگیزه بوده و چه اثرهای خطرناک و گمراه کننده بجا گذاشته کسی نشده اما چه سر است در اخفائی آن؟ که احدی جرئت فاش و پرده برداشتن از آنرا ندارد معلوم نیست؟ گویا مسلمین در برابر این همه آیات و روایات هیچ تکلیف ندارند، مسئولیت از همه برداشت است فتنه قوم صالح و ناقه آنرا در قران همه می‌خوانند و فتنه قوم موسی عليه السلام (فانا قد فتننا قومك من بعدك و اضلهم السامری) را می‌خوانند فتنه امت اسلام را نیز به طور مکرر می‌خوانند اما خوف گرفتار شدن بآن و نجات از آن در دل کسی نیست با تسامح و سرسری می‌گذرند مایل نیستند عمق مطلب را بشکافند برای توضیح و بیان آن اقدام کنند که همه بدانند؟

عاملین فتنه و فتنه انگیزان را بشناسند تا از اثرات سوء آن در امان باشند بدام تزویر آن نیافتند هیچ خبر از خطر این فتنه نیست هیچگونه خوف از وقوع در این فتنه نیست آخر چه سری نهفته در اینکه این گره و مشت بسته باز نشود و به این تکلیف الهی عمل نگردد؟ نمی دانم؟

مصلحت نیست این سر فاش گردد

به قول این متفکر دانشمند اهل تسنن دکتر اسعد (علماء خیر اندیش) نمی گذارند کسی پرده را از آن فتنه بردارد من در گذشته بسیار از این تعجب می کردم و نگران می شدم که بیش از نود هزار از دو طرف کشته شدند هر وقت سؤال کردم پاسخ می دادند که: (این تنها یک فتنه ای بود که میان دو نفر از بزرگان اصحاب رخ داد و هر دو اجتهاد کردند مصیب ایشان دو اجر و مخطی ایشان یک اجر دارد لازم نیست در این باره زیاد نظر بدهند تا آنجا که برخی ادعا کردند که در اسلام تناقض وجود دارد اشاره می کنند به حدیثی از رسول خدا ﷺ که می فرماید: (اگر دو نفر مسلمان با شمشیر به جان یکدیگر بیفتند قاتل و مقتول هر دو در دوزخ اند) و این تعارض دارد با این سخن اهل سنت که می گویند: هر دو گروه که در صفین جنگیدند صحابه پاک و مسلمان بودند؟ چرا این قدر اصرار دارید که حق را از باطل تشخیص ندهید؟ چرا حقیقت گفته نمی شود؟ آیا واقعاً این معما حل ناشدنی است؟^(۱)

در تفسیر این فتنه: علامه مرحوم گفته: فتنه عبارت از این است که بعضی از امت با بعضی دیگر اختلاف می کنند و در امری که تمام امت حقیقت امر را نمی فهمند که کدام است و لکن یک دسته از قبول آن سرپیچی نموده و دانسته به ظلم و منکر اقدام می کنند و آن دسته دیگر هم که حقیقت امر را قبول کردند آنان را نهی از منکر نمی کنند. (در نتیجه آثار سوئش دامن گیر همه امت می شود.) مسلم همه ظلمها این طور نیست مراد ظلم است که اثر سوئش عمومی باشد. و چنین ظلم ناچار باید از قبیل برهم زدن حکومت اسلامی و زمام آن را بناحق بدست گرفتن و پایمال کردن احکام قطعیه است از کتاب و سنت که راجع به حکومت حق است و هر چه باشد در فتنه های واقع شده در صدر اسلام نمونه اش دیده می شود به طوری که آیه شریفه کاملاً و به طور واضح بر آن فتنه منطبق گردد چه فتنه های نام برده و وحدت دینی اسلام را منهدم نموده و با ایجاد تفرقه قدرت و شکوه اسلام را درهم شکسته و خونهای به ناحق ریخته و باعث اسارت و غارت و هتک نوامیس و حرمتها گردید، کتاب و سنت متروک شد همچنانکه خود قرآن می فرماید: (یا رب ان قومی اتخذوا القرآن مهجوراً) از جمله مفسد و شومیهای این فتنه این بود که امت بعد از آن هم که به اشتباهات و اعمال زشت خود تنبه پیدا کرد نتوانست از آن عذاب دردناک که این فتنه ببار آورد خود را نجات دهد (کلما ارادوا ان یخروج منها اعید و فیها و ذوقوا عذاب الحریق)^(۲) در تفسیر کشاف و درالمنثور گفتند: مراد فتنه و اختلافی

۱- در جستجوی حقیقت نویسنده دکتر اسعد وحید القائم ترجمه جواد مهری ص ۱۲۰

۲- میزان ذیل آیه شریفه

بین اصحاب جمل و عمار، طلحه و زبیر در جنگ جمل است.^(۱) هر چه باشد یک طرف قضیه علی علیه السلام است و طرف دیگر آن مخالفین او اعم از جمل و نهروان و صفین کسانی که با او جنگیدند.

یکی از آثار شوم این فتنه احادیث ساختگی است

ما نباید بدانیم آن چگونه فتنه و کدام فتنه‌ائی بوده که شدیدترین ضربات را بر پیکر اسلام زده است؟ فتنه‌ای که با سلاحهای تیز و تند خود پیکر اسلام را پاره و پاره ساخت، فتنه‌ای که از یک دین این همه مذاهب متعدد و مختلف بوجود آورد و ملت واحد را بگروه‌های مختلف تبدیل کرد، چقدر عقیده‌های فاسد بار و چه اثرهای نامشروع بجا گذاشت یکی از آثار شوم و گمراه کننده آن که همیشه عامل گمراهی و مانع هدایت و سبب سرگردانی و زحمت محققین بوده احادیث ساختگی است که به اثر رقابتها و مخالفت‌های اهل فتنه پدیدار شده معاویه که برای رسیدن به سلطنت علی علیه السلام را به خون عثمان متهم ساخت، باذآء هر فضیلت و حدیث که برای علی علیه السلام و بستگان علی علیه السلام بود حدیث برای طرفداران خود ساخت.

معاویه می‌خواست خود را با علی علیه السلام برابر کند چاره نداشت جز اینکه فضائل در برابر فضائل او بر خود و بستگانش بسازد یا اتهامات بر او وارد نماید که لااقل از مقام او کاسته شود و موقیعت اجتماعی او پائین آید و بهر وسیله که بتواند باید او را خرد و در چشم مردم کوچک و حقیر نماید. خود و بستگانش را بالا ببرد.

ابن ابی الحدید می‌گوید: معاویه جمعی از صحابه و تابعین را فقط برای این کار با خود داشت پول و جایزه می‌داد تا احادیث از زبان مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله در نکوهش علی علیه السلام و بستگانش روایت کنند، مانند ابو هریره و عروه بن زبیر و سمره بن جندب احادیث را جعل می‌کردند که برخی از آن روایات ساختگی را ذکر نموده است.^(۲) پس از معاویه همین روش او را خلفاء بعد از او با شکل گسترده‌تری ادامه دادند.

معاویه کسی است که همراه پدرش ابوسفیان رئیس مشرکین بود و مادرش هنده جگر حضرت حمزه را در احد خورد ایشان بست یک سال با اسلام و مسلمین جنگ کرده است از خانواده‌ای است که دشمن و مخالفت شان به اسلام آشکاراست. فقط به ظاهر از ترس اسلام را پذیرفتند لذا نیاز شدید دارد به مبلغین مثل ابوهریره که از او ستایش کنند و او را بالا ببرد بحدی کاتب وحی و خال المؤمنین و روایات دیگر که در فضل او و یارانش ساخته شده است برساند.

واعجابا! ابوسفیان دشمن اسلام جزء اصحاب؟ و پدر بزرگوار پیامبر صلی الله علیه و آله بت پرست؟

دستگاه تبلیغات بنی امیه خیلی فعال بودند، بسیار تلاش و کار کردند خدمات بزرگ انجام دادند برای خوشحال و سربلندی معاویه و کوبیدن علی علیه السلام حدیث و خبر جعل کردند و گفتند: جنگ و دشمنی‌های ابوسفیان با پیامبر و اسلام قبل از اسلام آوردنشان بود بعد از مسلمان شدن صفا و پاک شدند نقشه‌های که برای از بین بردن اسلام و نابودی مسلمین داشتند تحریم اقتصادی و در محاصره قرار دادن بنی

۱- کشاف و درالمنثور ذیل آیه شریفه

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۲ ص

هاشم را مدت سه سال در شعب ابی طالب اذیت و آزارهای رسول خدا ﷺ در مکه و جنگ بدر، احد و خندق در مدینه ریختن خون آن همه شهدا و... همه اینها پیش از اسلام بوده بعد از آنکه در فتح مکه مسلمان شده، در صف طلقاء و مؤلفه قلوب مسلمین قرار گرفت تمام آنها بخشیده شد و مستحق بهشت گردیدند اضافه بر همه اینها مدال اجتهاد جنگ با علی را هم به او دادند جنگهای با پیامبر به واسطه اسلام بخشیده شد جنگها با علی بواسطه اجتهاد اما بلعکس زحمات ابوطالب از دوران کودکی رسول خدا ﷺ که از جان و فرزندان خود آن حضرت را بیشتر دوست داشت تا زمان بعثت و بعد از آن سیزده سال، تمام توانش را مصروف حفظ و صیانت آن حضرت نمود که اگر حمایت و پشتیبانی ابوطالب نبود مشرکین مکه با لام را در نطفه خفه کرده بودند با همه اینها شایعه ساختند که: ابوطالب از دنیا مشرک رفت، حضرت عبدالله پدر پیامبر و مادرش آمنه بنت وهب مشرک رفتند (نعوذ بالله منها) این خوش خدمتی را جیره خواران خال المؤمنین معاویه برای خشنودی او انجام دادند، هر که خواهان تفصیل این مطلب است مراجعه کند به کتاب آفتاب درخشان در آنجا مؤمن و موحد بودن اباء و اجداد پیامبر را از طریق اهل سنت ثابت کردیم. خدمت دیگر که انجام دادند بیان فضیلت و عدالت کلی اصحاب است اعم از خوب و بد قانون جعل کردند قانون مصونیت اصحاب گفتند: کسی حق انتقاد از اصحاب رسول خدا ﷺ را ندارد هر کس و لو یکبار رؤیت جمال مبارک آن حضرت برایش ثابت گردد تحت این قاعده داخل است قاعده مصونیت برای معاویه و بستگانش چه خوب قاعده ای است برای جنایتکاران هر جنایت بکند کسی حق اعتراض به او را ندارد زیرا پیامبر را دیده جزء اصحاب شمرده می شود گناهان اصحاب تماماً بخشیده است یا مجتهد بوده اجتهادش چنین ایجاب می کرده تمام جنایات معاویه را زیر این گونه پوشش مورد عفو قرار دادند شهادت انسانهای بزرگ مانند حجر بن عدی و یارانش و کشتارهای بی شمار دیگر از مسلمین بدست آنها عیب ندارد ضرر به عدالت شان نمی زنند چون اصحاب هستند اصحاب یک مقام استثنائی دارند حسابشان از دیگر مردم جدا هستند هر که نقد یا نقل از جنایت اصحاب می کند حتماً رافضی است این سنگر است که پیروان بنی امیه برای حفظ شئونات امویها و منافقین اصحاب درست کردند به خلاف موازین اسلام که می گوید **کلکم راع و کلکم مسئول**... البته این قاعده را بزرگان از علماء تسنن رد کردند که به نمونه‌ای از گفتار علما آنها اشاره می شود:

اصحاب از دیدگاه دانشمندان اهل سنت

۱- در اضواء علی السنه از قول دکتر طه حسین گوید: فتنه که در میان اصحاب در عهد عثمان واقع شد مردم را شدیداً در مواضع مختلف قرار داده است، عده‌ای کلاً خود را راحت نمودند به این طریق گفتند روایات فتن قابل اعتبار نیست. تنها احادیث را پذیرفتند که به تأویل اجتهادی سازگار باشند گفتند: اصحاب همه مجتهد بودند جز نیت و هدف خوبی در دل نداشتند اختلافشان یک نوع اختلاف اجتهادی بود ضرر به عدالت شان ندارد...

عده‌ای هم به جهت کسالت عقلی و سستی در تحقیق و بحث و بررسی این عقیده و مذهب را ترجیح

داده‌ند قوم دیگر به انواع دیگری از راحتی خود را راحت نمودند گفتند: بعید است از صحابه رسول الله ﷺ این گونه خطا کاریه‌ها خطاهای که از اصحاب نقل شده کلاً دروغ است... آنگاه اظهار نظر کرده گفت: ما نمی‌توانیم این مذهب را اختیار کنیم یا آن مذهب را زیرا نه ترک تحقیق علمی و کسالت عقلی را دوست داریم نه به چشم پوشی و راحت طلبی مطمئن می‌شویم نه غلو داریم در تقدیس مردمان نه به آن حد بالا و بعید و نه می‌بینیم در (شان) اصحاب پیامبر چیزهای را که خودشان هم در خود نمی‌دیدند آنچه مسلم است صحابه خود را مانند انسانهای دیگر می‌دیدند در خطا و گناه، تعرض و دفاع مثل دیگران بودند گاهی یکدسته به دسته دیگر نسبت‌های ناروا و فسق و کفر می‌دادند چنانکه روایت شده که عمار و ابن مسعود قتل عثمان را جایز می‌دانستند و... در جمل و صفین خونها ریخته شد و طرفین جنگ اصحاب بودند وقتی که صحابه درباره صحابه دیگر این گونه رفتار و اظهار نظر داشته باشد که خونش را حلال و از مرتکبین گناهان کبیره و منحرفین اسلام بداند شایسته نیست برای ما که نظری بهتر از نظر ایشان و خلاف نظر ایشان داشته باشیم. و باز صحیح و شایسته ما نیست که راه مذهب آنان را اختیار کنیم که روایت مربوط به اختلاف اصحاب را انکار و تکذیب نمایم زیرا اگر ما تکذیب این روایات نمائیم کار نکردیم جز اینکه تکذیب کردیم تمام تاریخ اسلام را از اول بعثت پیامبر ﷺ تا آخر بخاطر اینکه همین‌های که این احادیث فتن را نقل کردند همین‌ها هستند که اخبار فتح و مغازی سیره پیامبر و خلفاء را نقل کردند پس صحیح بیست بعضی را تصدیق و بعضی را تکذیب هر چه خوشایند و مطابق ذوق و سلیقه ما بود بپذیریم و هر چه مخالف عقیده و باعث نگرانی ما بود رد کنیم و آنچه مسلم است و مسلمین علیه عثمان شورش کردند و آن شورش باعث قتل و تفرقه امت اسلامی شد بطور که مسلمانان تا امروز یکجا و یکدست نشدند. (۱)

عدالت کل اصحاب سخن است بوج و بی دلیل

این سخن هرگز با منطق اسلام سازش ندارد نمی‌توان گفت: هر دو طرف جنگ حق بودند، یا نباید به اصحاب انتقاد کرد، صحابه همه عادل هستند، بویژه اصحاب بدر و بیعت رضوان گناهان شان آمرزیده و اهل بهشتند برای بطلان این حرف همان حدیث متواتر کافی است که رسول خدا ﷺ فرمود: دروغ گویان بر من زیاد شده‌اند هر کس بر من دروغ ببندد جایگاهش در آتش است اگر صحابه همه عادلند دروغ نمی‌گویند لغو در این حدیث لازم می‌یابد. مراد پیامبر از این دروغ گویان که بوده است غیر اصحاب که نمی‌توانستند از زبان رسول خدا ﷺ چیز نقل کنند. این اصحاب بودند که از دیدار آن حضرت سؤ استفاده نمودند، هر حدیث را دوست داشتند گفتند و نسبت آنرا به رسول خدا ﷺ دادند

۲- احمد امین می‌گوید: می‌بینیم بعضی از اصحاب بعضی دیگر را نقد بلکه لعن کردند اگر اصحاب من حیث انه صحابی دارای یک مقام آن چنان بودی که لعن و نقد ایشان جایز نبود همانا این مطلب از حال خود اصحاب دانسته می‌شد برای اینکه آنها برای شناخت مقام و منزلت‌شان اعراف است از عوام زمان ما این طلحه

۱- اضرار علی بن الحنفیة ص ۴۸ نقل از الفتنه الکبری، دکتر طه حسین مصری

و زبیر و عایشه و طرفداران شان است که امساک و خودداری نمی کردند از انتقاد و مخالفت با علی علیه السلام و این معاویه و عمرو بن عاص بودند که هیچ کوتاهی نمی کردند درباره علی علیه السلام جز ضرب با اسلحه و شمشیر بر فرق علی علیه السلام و یارانش چنانچه از عمر نقل شده طعن زد به ابوهریره و منع نمود از روایت کردن ابوهریره و دشنام داد به خالد و حکم به فسق او نمود و نسبت خیانت و دزدی بیت المال به او داد و همچنین نسبت دزدی و خیانت به بیت المال به معاویه و عمرو بن عاص (و غیره) داد بسیار کم اندکس از صحابه که زبانش یا دستش از این چیز سالم مانده باشد...

صحابه مانند دیگر مردم هستند کسانی که اعمال بد داشتند ما بد می دانیم و هر که دارای اعمال نیک بودند مدح و ستایش می کنیم فضیلت برای ایشان بر غیر ایشان جز مشاهده پیامبر و معاصر بودن با رسول خدا صلی الله علیه و آله نیست چه پساگناه ایشان بدتر از گناه غیر ایشان باشد به خاطر اینکه آیات حق و معجزات پیامبر را ایشان بیشتر مشاهده کردند و گناهان ما نسبت به آنها سبک تر است برای اینکه ما عذر عدم رویت داریم. (۱)

۳- استاد ابوریه گفت: اکثر محققین عدالت کل اصحاب را نپذیرفتند نظر بزرگان این است که اصحاب مانند دیگران بشر بودند هر چه طبیعت هر بشر می خواهد آنها می خواستند و از ایشان کسانی بودند دروغ می گفتند، نفاق داشتند، بعد از پیامبر بسیاری مرتد شدند بین شان جنگها و کشتارها و و فتنه ها برپا شد که آثار آن تا امروز و بعد از این خواهد بود گویا پیامبر صلی الله علیه و آله با دیده نبوت می دید این فتنه ها را که در حج الوداع فرمود: لا ترجعوا بعدی کفار ایضرب بعضکم رقاب بعض (۲) و حدیث که بخاری و غیره نقل کردند به حد تواتر لفظی یا معنوی است که رسول خدا فرمود بعضی اصحابم را به سوی آتشی می برند من می گویم خدایا ایشان اصحاب منند؟ در جواب می گویند تو نمی دانی بعد از تو چه کردند لا تدری ماذا احدثوا بعدک. ایضاً از ام سلمه روایت کرده که پیامبر فرمود برخی از اصحابم بعد از مرگم هرگز مرا نمی بینند عبدالرحمن از شنیدن این حدیث نگران شد نزد عمر آمد گفت می دانی مادرت ام سلمه چه می گوید؟ عمر همراه او نزد ام سلمه آمد و گفت تو را به خدا سوگند میدهم آیا نام مرا هم در این جمله برد یا من از آن افراد هستم ام سلمه گفت نه و لکن بعد از تو احدی را تبرئه نمی کنم همین سؤال را عمر از حذیفه نیز نمود برای که رسول خدا صلی الله علیه و آله منافقین را به او گفته بود حذیفه گفته نه ولی بعد از تو کسی را تبرئه نمی کنم استاد ابوریه اضافه کرده گفت در جای که خلیفه عمر چنین خوف داشته باشد حال دیگران چه خواهد بود. (۳)

خواب که برای همیشه نگران کننده پیامبر بود کدام است؟

با توجه به آیات و روایات که در کتب فتن و غیره آمده است (بسیار زیاد هم است) فقط برخی را بعنوان شاهد در این مجموعه آوردم هرگاه دقت کامل بشود هر خواننده به خوبی می فهمد که شاخص بزرگ این فتنه

۱- أضواء علی السنة ص ۳۸۱ از ضحی الاسلام نقل کرده ج ۳ ص ۷۵

۲- أضواء علی السنة ص ۳۷۲ - ۳۶۸

۳- أضواء علی السنة و علی بقية النبوة و الخلافة، ص ۵۱، عبدالکریم خطیب در این کتاب عدالت کل اصحاب را به طور مفصل رد کرده است...

بنی امیه هستند دودی که از پای فتنه ایشان برخاسته و آثار شوم آن هنوز باقی است تا زمان که حضرت مهدی علیه السلام ظهور کند باقی خواهد بود، سفیانی از همین نسل است که ادعای ریاست می نماید و در متون روای بطور مکرر از فساد و گمراهی ایشان تذکر داده این آیه شریفه نیز بیانگر همین مطلب است (و ما جعلنا رؤیا التي اريناك الا فتنة للناس و الشجرة الملعونة في القران) ما رؤیا و خوابی که به تو نشان دادیم و (کذا) درخت لعن شده در قرآن جز این نبود که امتحان و آزمایش است مفسرین بزرگ مانند امام فخر و قرطبی و سیوطی همه گفتند این خواب اشاره به جریان معروف است که پیامبر در خواب دید میمونهای به منبرش بالای می روند و پائین می آیند و بسیار از این حادثه غمگین شد آن چنان که بعد از آن کمتر دیده شد که خندیده باشد سیوطی از یعلی روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در خواب دیدم که بنی امیه در همه شهرها بر فراز منبرها برآمده اند و اینک به زودی بر شما سلطنت می کنند و شما ایشان را بدترین ارباب خواهید یافت. و از عایشه نقل کرده است که روزی به مروان گفت: من خودم شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله به پدرت و جدت می فرمود: شمائید آن شجره ملعونه در قرآن و نیز از ابن عمر نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله بنی حکم را دید مثل میمون بالای منابر می روند آنگاه این آیه شریفه نازل شد و فرمود: شجره ملعونه حکم و فرزندانش است. (۱) حاکم در مستدرک از ابوهریره روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بنی حکم بن عاص را دیدم مانند میمون بر منبرم بالای می رفتند آنگاه گفت: پس از آن خواب خنده پیامبر را ندیدم تا وقتی که از دنیا رفت باز می گوید: موقعی معاویه یزید را ولیعهد ساخت مروان گفت: این سنت ابوبکر و عمر است عبد الرحمن ابوبکر گفت: بلکه سنت قیاصره است مروان به او گفت: تو آن کسی که درباره تو آیه والذی قالوا لوالدیه الخ نازل شد. این سخن بگوش عایشه رسید گفت: بخدا سوگند دروغ گفته ولی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پدر او را لعن کرد مروان در صلب او بود و جزء لعنت شدگان است. (۲)

در تاریخ الخلفاء از ابن عباس نقل کرده است گفت: روزی رسول خدا با پدرم نگاه می کرد به قوم بنی امیه که با تکبر راه می رفتند، در آن وقت با چهره پر از اندوه و خشم این آیه را خواند: **و الشجرة الملعونة في القران**. پرسیدند این چه درختی است که از او اجتناب کنیم فرمود آن درخت از قسم نبات نیست بنی امیه هستند که وقتی به حکومت برسند خیانت و ظلم و ستم کنند پس با دست بر پشت عمویش عباس زد فرمود: از صلب تو خداوند مردی را برون آورد که هلاکت این قوم به دست او خواهد بود. (۳) مؤلف گوید: با توجه به آنچه ذکر شد، چطور می شود بگویم معاویه جزو اصحاب و عادل است، یا خلافت او مایه عزت و اقتدار اسلام است؟ بدتر و عجیب تر از این گفتند: معاویه مجتهد است، محاربه و جنگ او با علی علیه السلام هم اشکال ندارد به اساس اجتهاد که داشته جنگ کرده خطاء مجتهد بخشیده است (۴) وای بر چنین اجتهاد، اجتهاد در برابر

۱- درالمنثور سیوطی ذیل آیه کریمه سوره اسری

۲- المستدرک، ج ۴

۳- تاریخ الخلفاء سیوطی ص ۲۳۹

۴- صواعق تطیب الجنان ابن حجر، ص ۱۲۰

نص، این چه اجتهاد است؟ اجتهاد دین خراب کن این فتنه است که قرآن اخطار می دهد اختصاص به فتنه انگیزان و عاملین فتنه ندارد دامن همه را می گیرد.

حاکم حسکانی از ابن عباس روایت کرده که وقتی این آیه نازل شد رسول خدا ﷺ فرمود: هر کس پس از من بر سر مسند خلافت (و جانشینی) من به علی علیه السلام ظلم کند گویا نبوت من و نبوت انبیاء پیش از من را انکار کرده است. (شواهد التنزیل ج ۱ ص ۲۷۰)

تغییر نعمت بدست بنی امیه

المتر الى الذين بدلوا نعمت الله كفرا و اهلوا قومهم دار البوار. آیا ندید آنان را که نعمت خدا را کفران و تغییر دادند و جمعیت قوم خود را به سوی جهنم کشاندند. صاحب کشاف و فخر رازی هر یک با اسناد خود از عمر روایت کردند که منظور از آنهایی که نعمت های خدا را کفران کردند فاجرترین اقوام قریش دو خاندان است یکی بنی مغیره و یکی بنی امیه که خدا شر بنی مغیره را در روز بدر از سر شما کوتاه کرد و اما بنی امیه را چندی مهلت داده. (۱) در درالمنثور از ابن عباس روایت کرده که گفت: به عمر گفتم درباره آیه (الذین بدلوا الخ) چه می گویی گفت مقصود از آن دو فامیل و خانواده از قریش است که فاجرترین ایشانند و آنها دایی های من و عموهای تو اند اما دایی های مرا خداوند در جنگ بدر منقرض شان کرد ولی عموهای تو بنی امیه را خداوند تا مدتی مهلتشان داده. (۲) باز سیوطی از علی علیه السلام و عمر بدو طریق همین مضمون را نقل کرده است. حاکم نیز روایت کرده فاجرترین قریش این دو قوم بنی امیه است و... (۳)

سخنی با برادران اهل سنت

چنانچه می دانیم جمعی از مشاهیر علماء اهل سنت به وصایت و ولایت ائمه اثنی عشر علیهم السلام ایمان دارند و به مهدویت حضرت ولی عصر علیه السلام قائل و معترفند و بعضی از ایشان مدعی زیارت و دیدار آن حضرت شده و معجزات او را نقل کرده اند. و بسیاری از آنها هم در تعیین مهدی موعود علیه السلام با شیعه موافقت ندارند اما در آن تعصب و لجاج نمی ورزند و آن را یک ماده اختلاف جوهری بین شیعه و سنی نمی دانند بلکه یک اختلاف صغروی و مصداقی می شمارند و به این اختلاف هرگز به نظری اهمیت نگاه نمی کنند، چون هر دو فرقه اصل ظهور مهدی را در آخر الزمان مسلم و حتمی می دانند و می گویند در هنگام ظهور با آن علائم و نشانیهای آشکار مانند ندای آسمانی به همه معرفی می شود و آنگاه این خلاف موضوعی هم مرتفع خواهد شد. پس این عقیده شیعه با آنچه بین فریقین در موضوع مهدی مسلم و مقطوع است و روایات متواتر بر آن دلالت دارد هیچ گونه مغایرت و منافات ندارد و اکنون اهل سنت با شیعه چه معارضه ای در این موارد داشته باشد؟ و چرا آن را ماده اختلاف و بحث و جدال قرار دهند؟ و چرا در مقام رد شیعه برآیند با اینکه در این

۱- تفسیر کبیر فخر رازی ذیل آیه کریمه سوره ابراهیم و کذا تفسیر کشاف، ذیل آیه شریفه و مستدرک حاکم

۲- درالمنثور ج ۴ ص ۸۴

۳- همان و صواعق و تطهیر الجنان، ص ۱۵۸

موضوع برخلاف اجماع و اتفاق مسلمین سخن نگفته‌اند، یکی از دانشمندان معاصر اهل سنت به نام استاد محمد زکی ابراهیم رائد «عشیره محمدیه» در مقاله‌ای که به مناسبت نیمه شعبان و مهدی علیه السلام منتظر در مجله «المسلم» و مجله «العشیره المحمدیه» طبع مصر در شماره اول سال هجدهم، شعبان ۱۳۸۷ نکاشته در فصلی تحت عنوان «موعود آخر الزمان فی مختلف المذاهب و الادیان» می‌گوید: مهدی موعود در نزد برادران شیعی ما شرحی دارد که ما در وقت دیگر بیان می‌کنیم ولی آنچه برادران شیعه ما بر آن رفته‌اند با جمهور اهل سنت در اصول و مبادی اساسی به هم می‌رسند و خلاصه آن اصول دین است که به طور حتم مهدی اهل بیت که آمال مسلمانان را تحقق می‌دهد و احوال بشر را مستقیم می‌گرداند ظاهر خواهد شد. (۱)

چنانچه ملاحظه می‌شود این دانشمند عقیده شیعه را در مهدویت با اصول و مبانی اساسی آن که بین سنی و شیعه مورد اتفاق است موافق شمرده و در نهایت ادب بدون اینکه عواطف شیعه را تهیج نماید و قلم را به دشنام و سخنان ناسزا آلوده کند اظهار نظر نموده است. اما عده‌ای هم هستند که دانسته یا ندانسته پیوسته به نفع دشمنان کار می‌کنند.

صدوق در (کمال الدین) از حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام در ضمن حدیثی روایت کرده‌اند که فرمود: فرزند نهم از فرزندان برادرم حسین علیه السلام را خدا عمرش را در غیبتش طولانی نماید، پس به قدرت خود او را آشکار سازد، در صورت جوانی که کمتر از چهل سال داشته باشد «و ذَالِکَ لَیَعْلَمَنَّ اَنَّ اللّٰهَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ عَٰقِدٌ» و نیز صدوق از حضرت رضا علیه السلام در ضمن حدیثی روایت کرده است؛ قائم آن کسی است که وقتی ظاهر شود در سن پیران و منظر و سیمای جوانان و با قوت بدن باشد. و از ابی‌الصلت هروی منقول است که گفتم به امام رضا علیه السلام علامت قائم چیست وقتی ظاهر شوند؟ فرمود: علامتش این است که در سن پیران و منظر و قیافه جوانان است. بطوری که کسی که او را ببیند چهل ساله یا کمتر گمان می‌کند، و از علامات او این است که به گذشت (زمان سال و ماه) شب و روز پیر نمی‌شود تا آنکه از این دنیا رحلت کند. (۲)

در صحیح مسلم از جابر بن عبدالله و ابو سعید از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل می‌کنند که فرمود: در آخر الزمان خلیفه و امامی خواهد بود که ثروت و پول را (باوزن و کیل) تقسیم خواهد نمود نه با عدد و شمارش. باز ابوسعید از پیامبر خدا (ص) چنین نقل می‌کند که فرمود: از خلفاء و ائمه شما کسی خواهد بود که پول را با مشت تقسیم خواهد نمود نه با شمارش و عدد. نووی در شرح این حدیث می‌گوید: نحو تقسیم نمودن طلا و نقره در اثر کثرت فتوحات و غنائم و فراوانی ثروت و در اثر سخاوت و غنای طبع آن بزرگوار خواهد بود. سپس می‌گوید: در سنن ترمذی و ابی‌داوود نام این خلیفه در ضمن حدیث آمده است که از وی به (مهدی علیه السلام) یاد شده است. آنگاه این حدیث را از سنن ترمذی نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: قیامت واقع نخواهد گردید تا از اهل بیت من کسی که همانام من است بر عرب مسلط گردد و اضافه می‌کند که ترمذی این حدیث را

۱- امامت و مهدویت ج ۲ ص ۳۹۷

۲- امامت و مهدویت ج ۲ ص ۴۴۶

صحیح دانسته است و در سنن ابوداود در آخر این حدیث این جمله نیز آمده است که آن خلیفه روی زمین را پر از عدل و داد خواهد گردانید به هنگامی که پراز جور و ستم گردیده است.^(۱) (دنباله این مطلب در صفحه ۳۷۵ تا ۳۷۹)

تفرقه بینداز حکومت کن

امام خمینی (ره) در نیمه شعبان سال ۵۸ یک سخنرانی داشتند و ایشان در این سخنرانی یک تجلیلی از امام زمان به عمل آوردند، فردای آن روز بخشهای از این سخنرانی در روزنامه (الرای العام) چاپ کویت منتشر شد ظرف مدت سه ماه بعد از این سخنرانی حدود ۱۴ مقاله و کتاب رسماً در اعلام ارتداد او نوشت شد.^(۲) در ارتدادش و تکفیرش گفتند به سه دلیل امام خمینی (ره) مرتد شده است دلیل اول اینکه معتقد شده پیغمبران عاجزند کسی که معتقد باشند پیغمبران عاجزند این قطعاً از دین خارج شده است (این اعتقادشان بود). دوم ایشان معتقد شدند امام شیعیان قدرت و عظمتی دارد که انبیاء هم نداشته‌اند یک برتری وسیعی را برایشان بیان کرده و امام زمان شیعیان را بر کل پیامبران گذشته برتری داده است و سوم معتقد شده دین کامل نیست ناقص است امام زمان می‌آید کامل می‌کند به این سه دلیل ایشان باید تکفیر شود و با او برخورد شود. اما صحبت‌های امام این بود: قضیه غیبت حضرت صاحب قضیه مهمی است که به ما مسائلی را می‌فهماند من جمله اینکه برای همچنین کاری بزرگ که در تمام دنیا عدالت به معنای واقعی اجرا بشود در تمام بشر نبوده کسی الا مهدی موعود (عج) که خدای تبارک و تعالی ذخیره کرده است برای بشر بعد از انبیاء و اولیای بزرگ پدران حضرت موعود کسی نبوده است که اجرای عدالت را بکند و این یک موجودی است که ذخیره شده است برای یک همچنین مطلبی و لهذا به این معنا عید حضرت صاحب عید بزرگ مسلمانان است. اما بعد از این موج وسیع تبلیغاتی که برانگیخته شد امام مجبور شد جواب بدهد: (در مقابل یک کشوری که کوشش می‌کند که بین همه برادرها را متصل کند و همه را با هم آشتی بدهد این او را تکفیر نکند، او این را تکفیر نکند چنین گفت: اینها که اینطور سم پاشی می‌کنند و مع الأسف در لباسی مفتی و یا مفتی اعظم هستند اینها نمی‌دانند که این کارها بر ضد اسلام و بر وفق ابر قدرتها است اینها نمی‌دانند که دانسته و یا نادانسته دارند برای ابر قدرتها خدمت میکنند اینها که دانسته یا ندانسته برای ابر قدرتها خدمت می‌کنند چطور در مقابل سادات و آن همه جنایاتی که سادات کردند نمی‌ایستند و تکفیری ما نشنیدیم، ازینها ما که از امام مهدی (عج) که قوه اجرای اسلام است صحبت می‌کنیم و می‌گوئیم که عدل در زمان او فراگیر خواهد شد و از طرف خود آنها هم همین معنا است که (یملأ الارض قسطاً و عدلاً بعد ما ملئت ظلماً و جوراً) ما که راجع به آنها می‌گوییم که انبیاء موفق نشدند اجرا کنند مقاصد خودشان را و خداوند در آخر الزمان کسی را می‌آورد که اجرا کند مسائل انبیاء را این بیچاره‌ها برای خدمت به اجانب نفهمیده تأویل می‌کنند فلانی گفته

۱- صحیح مسلم ج ۷ کتاب الفتن باب: لا تقوم الساعة حتی یمر الرجل. به نقل سیر در صحیحین ص ۲۱۴

۲- نام بعضی از این کتابها را در کتاب مهاجم فرهنگی ص ۱۳۶ یادآور شده است، مراجعه کنید.

است حضرت مهدی تکمیل می‌کند شریعت را این بسیار ناگوار است برای ما، ما حضرت مهدی (عج) را یکی از افرادی می‌دانیم که تابع اسلام است، تابع پیغمبر اسلام است لکن تابعی است که نور چشم پیغمبر اسلام است، چرا اینها باید در حجاز، در کویت و در بعضی جاهای دیگر تأویل کنند حرفها را و بر ضد یک مملکت اسلامی که کوشش دارد همه برادرها را با هم مجتمع کند و کوشش دارد دست ابرقدرتها را از سر ممالک اسلامی کوتاه کند چه می‌کنند^(۱) و این مسئله نشان داد که مسئله امام زمان یکی از مفاهیم محوری شده برای غربیها که در فرصتهای مناسب از آن استفاده بکنند این جا بهانه‌ای وجود داشت برای اختلاف بین شیعه و سنی و از همان جا غرب احساس کرد که می‌تواند از مسئله مهدویت در اختلاف بین شیعه و سنی و کلاً تخریب انقلاب استفاده بکند.^(۲)

در کتاب (خاطرات مستر همفر) جاسوس انگلیسی ذکر می‌کند که ما از مسئله مهدویت استفاده کرده‌ایم و با آن محمد علی باب را محمد علی باب کردیم بعد برای اینکه حداکثر نتیجه را بگیریم یکی از زبردست‌ترین جاسوسهای خودمان را که دختری بود با مشخصه‌های وارد بغداد کردیم به اسم اینکه او می‌خواهد مسلمان شود اسمش را صفیه گذاشتیم در کنار محمد علی باب قرار دادیم و او محمد علی را محمد علی بابش کرد: قصه مهدی سودانی بماند و کتاب چهار پر که یک یهودی نوشته و از ۱۹۲۹ تا ۱۹۷۹ چهار فیلم از آن ساخته شد این جا حرفها زیاد است.^(۳)

نگاه سرخ و سبز دو محور اصلی در تشیع از دیدگاه شیعه شناسان

در دسامبر ۱۹۸۴ م، ۱۳۶۵ هـ ش در دانشکده تاریخ دانشگاه تل آویو با همکاری موسسه مطالعاتی شیلووه کنفرانسی با حضور ۳۰۰ شیعه شناس درجه یک جهان برگزار شد و مدت سه روز در آن ۳۰ مقاله ارائه شد و به قول مارتین کرامر یکی از شیعه شناسان جهان که دبیر این کنفرانس بود هدف اصلی از برپایی این کنفرانس شناخت مفاهیم محوری در تمدن شیعه اثنی عشری بود، شیعه شناسان برجسته‌ای در این کنفرانس شرکت کردند بعد از تحلیل بسیار دو مفهوم محوری مورد بحث و بررسی و شناسایی قرار گرفت از دیدگاه این شیعه شناسان مفهوم محوری اول آن نگاه سرخی است، (یعنی عاشواری حسینی) (یعنی این اعتقاد در کنفرانس وجود داشت و از نتایج یکی این بود که یکی از مفاهیم محوری در تمدن شیعه همین است) که شیعیان نسبت به صحرای محشر کربلای خود دارند و قدر مسلم خون شیعه در قیامهای متعدد در شورشهای متعدد مستقیماً مشروب شده از صحرای کربلا در سال ۶۱ هجری است.^(۴)

یکی از این افراد نکته ظریفی را مطرح می‌کند می‌گوید: سر اصلی حضور مداوم مردم ایران در جبهه‌های جنگ تحمیلی این است که رهبر ایران با ظرافت و زیرکی خاصی از کنار اسم صدام واژه حسین را

۱- تهاجم فرهنگی

۲- تهاجم یا تفاوت فرهنگی، ص ۱۳۷

۳- تهاجم یا تفاوت فرهنگی، ص ۱۳۴

۴- تهاجم یا تفاوت فرهنگی، حسن بلخاری، ص ۹۵

حذف کرده و به جای آن کلمه یزید را گذاشته و به جای اینکه صدام حسین گفته شود صدام یزید گفته می شود و وقتی که دشمن مقابل یزید شد، جنگجو خود را یکی از سربازان حسین علیه السلام قلمداد می کند با چنین تفکری جبهه های صحرای کربلا در سال ۶۱ می شود.

در ادامه سخنانش می گوید: اگر این جنگ ایران به غیر عراق (کربلا) با دیگر کشورها بود آیا چنین حماسه های درجبهه های ایران خلق می شد؟ که در برخی از موارد قدرت ارزیابی اش وجود ندارد قطعاً چنین مسأله ای رخ نمی داد و چنین حماسه ای خلق نمی شد در تیررس نگاه بسیجیان و سپاهیان و کلاً رزمندگانی که به عنوان رزمنده در این جبهه می جنگیدند کربلا قرار دارد در چنین قلمروی سرباز، سرباز نیست زائر است و ویژگی یک زائر شیدای است، شور است، عشق است و عاشقانه رفتن است فداکاری است سر بکف نهادن است و ایثار کردن است. در چنین قلمروی حرکتها قابل ارزیابی نیست قابل پیش بینی نیست ما در صحنه جنگ ایران و عراق با چنین معنایی روبرو هستیم در تیررس نگاه بسیجی نگاه قرار دارد، و او به دنبال در آغوش کشیدن قبر شش گوشه حسینش است. بحث بسیار مفصل درباره امام حسین علیه السلام و نقش و محوریت امام حسین علیه السلام دارد. (۱)

بازی یا مهدی براساس تز پاولف ساخته شده بچه ها در کامپیوتر قرار میدهند مثل آتاری بازی می کنند.

دومین محوری که مورد بحث و بررسی (در این کنفرانس) قرار می گیرد نگاه سبزی است که شیعیان اثنی عشریه به آن منتظر سبز خود دارند یعنی امام زمان حضرت مهدی موعود (عج) در این فضانکات بسیار ظریفی گفته می شود کلاً تصویر و تصویری که از امام مهدی (عج) در غرب ایجاد میشود و سبب ساختن بازیهای کامپیوتری مثل یا مهدی می شود. (۲) در اینجا مطرح می گردد پس از آنکه چنین دیدی از امام زمان در غرب ارائه شد غرب شکستن این باور و شکستن این محوربرایش اصل شد رو آورد به استفاده از برنامه های مختلف هنری و سینمایی و بازی کامپیوتری و کتاب و اینها و نهایت ارائه تصویری مخرب از امام زمان (عج) در سطح جهان زیرا هنگام بازی کامپیوتری از نظر روانی ذهن بچه ها عریان می شود کاملاً عریان می شود از لحاظ ذهن و ذهن عریان بهترین زمینه و بستر است برای آنچه که ما اسمش را تغییر باورها می گذاریم و تغییر ارزشها و تب بازیهای کامپیوتری در جهان بسیار بالا است بچه ها آنرا در کامپیوتر قرار می دهند مثل آتاری بازی می کنند.

در بازی یا مهدی یک شخصیت اصلی وجود دارد که بوسیله کودک هدایت می شود او آمریکایی است و به یک پایانه نفتی در خلیج فارس وارد شده تا با عملیاتی چند گروگان آمریکایی را که در آنجا اسیرند آزاد کند در مقابل او کسانی که در پایانه هستند ظاهراً ایرانی یا عرب اند با او برخورد و درگیری دارند و بالاخره

۱- تهاجم یا تفاوت فرهنگی، ص ۹۶

۲- تهاجم یا تفاوت فرهنگی، ص ۱۰۱

آمریکایی همه را می کشد و گروگانها را آزاد می کند. در این فیلم از نکات ظریف روان شناسی برای ایجاد انزجار از مسلمانها به طوری استفاده شده است وقتی آمریکایی به مسلمانها شلیک می کند مسلمانها با صدای بسیار بلندی فریاد می زنند (یا مهدی) و (الله اکبر) و غیره صدا طوری است که باعث انزجار کودک می شود به طور شرطی می آموزد که هر جا این کلمات را شنید بی اختیار شلیک کند. (۱)

در دنیا کمتر از همه این تصویر است از یکی از صفحات روزنامه فرانکفورتر الگماینه چاپ آلمان عرفات دارد تصویری را به خبرنگاران جهان نشان می دهد این تصویر همانی است که در الخلیل سال گذشته پخش و منتشر شد و هفته بعد همین تصویر با یک اختلافات و تفاوت های وارد اینترنت شد و الان تصویر در اینترنت است تصویر العیاذ بالله نعوذ بالله تصویر یک خوک است قلمی در دست راست این خوک قرار دارد که روی آن و در مقابلش یک لوح است که روی این لوح القرآن نوشته شده و بعد روی بدن این حیوان کلمه مبارکه ومعظمه محمد ﷺ نوشته شده هفته بعد از پخش این تصویر در الخلیل همین تصویر با یک تفاوت هایی در حالیکه اطرافش چند تا ماده خوک بودند وارد اینترنت شد و الان در اینترنت هست. (۲)

در این صفحه ۲۱۸ مجله اشترن که یکی از مجله های صهیونیستی چاپ آلمان است یک بازی کامپیوتری معرفی شده که امام در تصویر وسط قرار دارد یکی دستی دکمه ای را فشار می دهد بعد یک نوشته ای می آید که شما امام را با موشکی هدف قرار می دهید که ۵۰ مگاتن قدرت تخریب هسته ایش است این بازی در سرتاسر جهان پخش شده است تحت عنوان جنگ هسته ای. (۳)

فیلم دیگر، بازی کامپیوتری به نام شاهزاده ایرانی که در ایران به نام وزیر هندی معروف است در این فیلم فردی که لباس روحانی به تن دارد دختری را به اسارت در آورده و نام وی وزیر جعفر است شاهزاده جوانی از ایران تلاش می کند که دختر را از اسارت وی آزاد سازد این شاهزاده بوسیله کودک هدایت می شود و بالاخره با پیروزی وی و شکست وزیر جعفر بازی به اتمام می رسد نام وزیر جعفر متأثر از امام جعفر صادق علیه السلام که شیعه بسیاری از معارف خود را از وی دارد انتخاب شده این فیلم نیز بعد از کنفرانس شیعه شناسی تل آویو دسامبر ۱۹۸۴ ساخته شده است. (۴) نمونه بود از جسارت دشمنان که جهت بیداری مسلمین ذکر شد.

کافی است در این رابطه به بررسی های مرکز شیعه شناسی استراسبورگ فرانسه پیرامون امام جعفر صادق علیه السلام اشاره شود که برخی از مقالات آنها سالها پیش تحت عنوان مغز متفکر جهان شیعه به چاپ رسید. (۵)

۱- تهاجم یا تفاوت فرهنگی، ص ۲۱ و ۱۹

۲- تهاجم یا تفاوت فرهنگی، ص ۴۵

۳- همان، ص ۴۵

۴- همان، ص ۴۵

۵- تهاجم یا تفاوت فرهنگی، ص ۲۲

نشر و پیدایش احادیث ساختگی

ناگفته نماند بعد از رفتن پیامبر ﷺ خاندان پیامبر ﷺ از مسئولیتهای رسمی بدور ماندند، صحابه ممتاز و اسلام شناس چون سلمان و ابوذر و عمار نیز کنار گذاشته شدند بنابراین باب تازه بازگشت که متأسفانه تا به امروز نیز باز است یعنی دانشمندان یهود و نصاری به طور رسمی برای حل مشکلات علمی و دینی و حکومتی استخدام شدند.

عالمان یهودی و مسیحی تازه مسلمان شده همچون کعب الاحبار و تمیمی داری در کادر رهبری علمی جامعه اسلام جای گرفتند و در مسندی فتوا نشستند یا به سخنرانی عمومی قبل از خطبه‌های نماز جمعه مأمور شدند یا به تفسیر قرآن پرداختند و شاگردان تربیت کردند و... مثلاً حدیث جساسه (در مورد دجال) که از تمیم داری نقل شده مشهور است نشانگر فرهنگ می باشد که او حامل آن است و می‌کوشد در جامعه بنیاد شده اسلامی آن را نشر دهد (در خرافی و دروغ بودن این حدیث هیچگونه تردید نیست) متأسفانه اسلام شناسان غرب در مهمترین کتاب ابن رشت (دائرة المعارف اسلامی) به مناسبت بحث از دجال و در شرح خود تمیم به این حدیث اشاره دارند و نیز تصریح می‌کنند که او توانست عبادات مسیحیان شام را برای پیامبر بازگو کند در ضمن اینگونه آگاهی‌ها که تمیم داری در مسائل دینی به پیامبر اسلام می‌داد داستان دجال و آخر الزمان و جساسه نیز قرار داشت و پیامبر هم این سخنان را از او پذیرفت و آنرا چون تحفه علمی به مسلمانان آموخت و در میان شان انتشار داد بدین ترتیب یکی از راهها و عواملی که بدان اسلام تحریف یافت اینگونه کسان بودند. (۱)

خورشید نماینده چو پنهان شود شب پره جلوه گر میدان شود

تفاسیر و تعابیر جعلی وسیله اعتراض دشمن

اولین اقدامی که در جهت منزوی ساختن روایات مأثوره از اجتماعات اسلامی نمودند این بود که شعار کفایت قرآن را در اذهان مسلمین القاء کردند و عمل به روایات را منافی با عمل قرآن قلمداد کردند نگهداری و تدوین روایات را ممنوع کردند راویان پاک و صادق مانند ابوذر را تبعید کردند میثم تمار و رشید هجری را به جرم نقل احادیث اهل بیت بر دار آویختند و زبان از کامشان بریدند.

هم زمان با ممنوعیت محدثین راستین دست دشمنان باز برای نابودی اسلام به جعل و ساختن احادیث دروغین و نشر آنها پرداختند چون با رواج احادیثی ساختگی می‌توانستند امت اسلامی را از بهره برداری روایات باز دارند و از راه پیشرفت و کمال منحرف کنند.

علاوه بر اینکه احادیث ساختگی بهترین منبع تغذیه و عالی‌ترین وسیله برای تخریب اسلام در دست مخالفین بود، یک نوع وسیله‌ای هم برای اسلام شناسان و خاورشناسان یهود و نصارا نیز گردید، آنان توانستند از این گونه احادیث استفاده کنند و اسلام و قرآن، پیامبر و احکام و دستوراتش را به صورتی که

خود مایل بودند عرضه کنند زیرا تفاسیر و تعبیری در احادیث ساختگی وجود داشت که میتوانست اسلام و پیامبر ﷺ را به گونه‌ای دیگر (غیر از آنچه واقع هست) معرفی کند یکی از خاورشناسان بزرگ انگلیسی چنین اعتراف می‌کند (نویسندگان غربی اساساً آماده بودند تا بدترین اعتقادات را نسبت به پیامبر (اسلام) داشته باشند و هر جا که یک تفسیر و تعبیر قابل اعتراض از یک عمل ممکن بود آن را به عنوان حقیقت و واقعیت می‌پذیرفتند. (۱)

تو اخلاق اولای داری

هر چند پیامبر نیاز به گواه مخلوق ندارد که خالق گواه اوست، اما پاسخ یاوه‌گوئیهای کسانی همانند سلمان رشدی را به زبان خودشان باید داد لذا مناسب دیدم که نمونه‌ای از گفته‌های اندیشمندان و فلاسفه و شعرای جهان غرب و شرق درباره حضرتش را مطرح نمایم باعث روشن حقایقی و سرافکندگی متهمین اسلامی گردد.

کی شود دریا به پوز سگ نجس کی شود خورشید از پوف منطمس

۱ - توماس کارلیل فیلسوف انگلیسی می‌گوید: بزرگترین ننگ بر هر فرد این دوران این است که به گفته‌های که این پندار را بدهد که دین اسلام دروغ است و محمد فریب‌کار است گوش فرا دهد زمان آن فرا رسیده که به جنگ این شایعات پوچ برویم، و آن را دور اندازیم. اما من از کسانی که این گونه دروغها را به محمد ﷺ می‌بندند بیزارم... من یقین دارم که محمد درسی از کسی نیاموخته و او سواد خواندن و نوشتن نداشت به معارفی که به آن دسترسی پیدا کرد آنها بود که با چشمان خود دید و یا با قلب خود از این هستی بی نهایت فرا گرفت... به خدا سوگند اُمی بودن محمد شگفت‌آمیز است... برای او مشکل آفرین نبود او به خودی خود از تمام علوم مستغنی بود... و محمد در نظر من مخلوقی از قلب دنیا و درون هستی و بخشی از حقایق جوهری اشیاء و شاید آیه‌ی از آیات و نشانه‌های وجود الله است لذا هرگز وی را فردی دروغگو و فریب‌کار نمی‌دانم که برای پادشاهی و قدرت حرکت کرده باشد بلکه رسالتش را حق می‌دانم و او بخشی از این حیات است که قلب طبیعت از او بر انگیخته شد او همچون شهابی است که جهان را روشنایی بخشید. (۲)

گمان کنم اگر به جای محمد قیصری از قیصرها با تاج و تختش به سوی آنان (اعراب) می‌رفت هرگز نمی‌توانست آن مردم خشک و خشن سرسخت و مغرور را جذب خود نماید آنگونه که محمد ﷺ با لباس وصله زده خود توانست هدایت کند او مردی بود که لباس خشن می‌پوشید و غذای خشک می‌خورد روزها قیام کرده و شب زنده دار بود محمد ﷺ فردی شهوتران نبود، بسیار زهدگرا بود چه بسیار در غذایش به آب و نان بسنده می‌کرد و گاهی ماه‌ها می‌گذشت و در خانه‌اش آتش روشن نمی‌شد. او خود کفش خود را تعمیر

۱- همان مدرک - خلیفه ابوبکر، عمر و عثمان از نقل و تدوین حدیث سخت ممانعت می‌نمودند در دوران معاویه و خلفا مروانی سختگیری بیشتر شد فقط کسانی می‌توانستند حدیث روایت کنند که مورد تأیید حکومت بودند تا زمان عمر بن

می‌کرد و لباسش را وصله می‌زد. (۱)

۲- فیلسوف آلمانی کارل مارکس می‌نویسد: (مرد عربی که کاستیهای مسیحیت و یهودیت را درک کرد و مسئولیتی را بر عهده گرفت که در میان اقوامی که بت پرست می‌باشند بی‌خطر نبود، و آنها را به توحید دعوت کرد و ابدیت روح و جاودانگی آن را در درون آنان ریشه دار نمود، آیا حق او نیست که جزء مردان بزرگ تاریخ قرار گیرد بلکه بایستی هر خردمندی اعتراف کند که او پیامبر و پیام رسان از آسمان به زمین است.) (۲)

۳- گوستاولوبون من دعوت کننده به بدعت نوینی نیستم، و نه به گمراهی مستهجن بلکه دعوت کننده به دینی عربی مستحکمی که خداوند آن را به پیامبرش محمد ﷺ نازل فرمود و او نیز بر انجام این دعوت در میان قبائل کوچ نشین که در بت پرستی و بندگی سنگهای سخت و سیاه غوطه‌ور و از بیهودگیهای جاهلی سرمست شده بودند امین و صادق بود در میان گروههای پراکنده آنان بر مبنای بندگی خالق یکتا وحدت مستحکم به وجود آورد. (۳)

۴- طنز نویس هوشمند برنارد شو می‌نویسد: محمد پس از ششصد سال از دوران مسیح با نابود کردن بت پرستی و حرکت به سوی وحدانیت نورانی گامی عظیم بلکه حیرت انگیز به سوی جلو برداشت امروز نبوغ محمد نیاز به کشف بیشتر و بازشناسی ویژگیهای آن و عظمتها و کشف این گنج لامتناهی که هنوز بر جوهر حقیقی آن دست نیافته‌ایم دارد... از گفته هایش این است: (اسلام تنها دینی است که توانایی هماهنگی با زمان و حالت‌های گوناگون و پیشرفت دگرگون ساز اجتماعی در طول عصرها را دارد من پیش بینی می‌کنم که دین محمد ﷺ فردا اروپا را فرا خواهد گرفت. (۴)

۵- شاعر بزرگ فرانسه لامرتین می‌نویسد: هرگز مردی همچون محمد ﷺ ظاهر نشده هدف را دنبال کرد که بالاتر از توان بشر است و آن ویران نمودن خرافات موجود میان خلق و خالق بود و پروردگار را به انسان و انسان را به پروردگار بازگرداند اصول عقلی صحیح درباره پروردگار را از بیهوده گوئیهای اندیشه‌های بت پرستانه منزه و مبرا ساخت هرگز مردی مثل او ظاهر نشد که در کمترین زمان انقلاب فراگیر و گسترده‌ای که همان اسلام است را رهبری کند... او کتابی آورده که هر حرفش قانون است بلکه هویت وحی امتها از هر زبان و نژادی است. او این هویت اسلامی را به گونه‌ای نابود نشدنی به ثبت رساند... فیلسوف، سخنران، پیامبر، قانون گذار، جنگجو، فتح کننده اندیشه‌ها و اصلاحگر باورهای عقلی، زنده کننده بندگی راستین بنیان گذار بیست دولت دنیوی که منشأ دولت واحد روحانی است، او محمد ﷺ است؟ (۵) (دنیاله صفحه ۳۷۹)

۱- رد شیطان، ص ۱۴۸

۲- رد شیطان، ص ۱۵۲

۳- رد شیطان، ص ۱۵۰

۴- همان، ص ۱۵۳

۵- همان، ص ۱۴۳

فتوای امام خمینی (ره) در قتل سلمان رشدی و رد آن از طرف علماء الازهر

را در مشکل ما مسلمانان با این معاندین یاوه گو نیست مشکل اصلی عدم اتحاد است. مشکل میان خود نو حیوانات است با این درک و فهمی که تا این حد نزول یافته که گمان می‌کنیم با صلوات و سلام بسیار بر بزرگوار و آل و اصحاب به وظیفه خود عمل کرده ایم و به سر حد آسایش رسیده ایم به جای قیام واحد، اتحاد و (۱) «عگیری یگانه تا اینکه تمام دین در برابر تمام شرک قرار گیرد شاهدیم که هر کس چیزی می‌نویسد» (۱) فوت زمانی که امام خمینی (ره) فتوای قتل مسلمان مرتد شده (سلمان رشدی) را صادر کرد این حرکت را اینزفت از عمق رسالت اسلامی انجام داد، فتوایش برگرفته از شیوه روش امامان بزرگوار و مجتهدان عالیقدر ایلفای راشدین است گویند روزی فردی به ابوبکر ناسزا گفت یکی از حاضران رو به ابوبکر نموده گفت: اورا نتاشیم یا تو خود به حسابش می‌رسی؟ ابوبکر گفت: قتل تنها برای کسی است که به محمد ﷺ ناسزا گوید. از حصی همچون امام خمینی (ره) چه انتظاری دارند که انجام دهد؟ آن کاری که سادات در پرواز به قدس نجام داد؟ و یا آنگونه برخورد کند که شیخ الازهر برخورد کرد که به فرودگاه قاهره رفت تا از خون ریز دیر سین (بگین) استقبال نمود؟ و اینکه نیز جانشینش آن فتوای بدنام را صادر نمود. (۲) که به برخی از آن ناره می‌شود:

فتوای (ازهر) که (عبدالله المرشدی) رئیس کمیته فتوا در ازهر آن را اعلام نمود در بخشی از آن چنین آمده (تصمیم امام خمینی (ره) مبنی بر مهدور بودن خون مؤلف کتاب (آیات شیطانی) مخالف مبانی و اصول اسلامی است! چون که اسلام اقامه اتهام نمی‌کند مگر پس از نشان دادن گواه و برهان و یا دلیل و یا این که طرف سوگند یاد کند!!) (۳)

اظهار تأسف و ناراحتی از کارهای علمای الازهر

صاحب کتاب رد شیطان می‌گوید: در عقل چه کسی خطور می‌کند که الازهر به کلوب سیاسی تبدیل شده است؟ آیا عاقلانه است چونکه مصر روابطش را با ایران قطع کرده - الازهر نیز روابطش را با قرآن قطع کند؟ آیا ممکن است که الازهر تا این حد بی‌مایه شود؟ توب در زمین خانم (تاچر) بود که الازهر بیدرنگ آن راه سوی (امام خمینی (ره)) هدف‌گیری کرد؟ آری بزرگترین احیاگر دین در این عصر متهم شده که مخالف شریعت اسلامی و قرآن و سنت پیامبر است!! با فتوای ازهر دیگر برای ما و حیثیت اسلامی چه باقی می‌ماند؟ (۴)

و من خواننده مسلمان را به شرافت و معتقداتش سوگند می‌دهم آیا از فتوای جامع الازهر منتفر نشده است؟ از شیخ جامع الازهر سؤال می‌کنم: آیا آن شب که با این فتوا (اسحاق شامیرر) را خرسند کرد از

۱- رد شیطان، ص ۱۹۱ و ۵۸

۲- رد شیطان، ص ۱۹۱ و ۵۸

۳- رد شیطان، ص ۶۱

رد شیطان، ص ۶۱

عذاب وجدان راحت خوابید. (۱)

به خدا سوگند من از علمای ازهر نمیخواهم که همچون علمای جزایر باشند و یا اینکه همچون شیخ عبد اللطیف سلطانی امام مسجد کنشاه که گرفتار ستم و شکنجه و زندان استعمارگران شدند و نه همچون شیخ احمد سحنون امام مسجد الکبیر که دوازده بار گرفتار زندان فرانسویان گردید و نه همچون شیخ توفیق مدنی و یا بشیر ابراهیمی و یا شیخ حسن خالد مفتی لبنان و... باشند من از شیخ ازهر نمیخواهم که همچون علمای دین ایران باشند که دست خالی و بی سلاح به ساواک یورش بردند بلکه از آنان میخواهم که حداقل به این علما آزار نرسانند بلکه کمتر و نه بیشتر بخدا سوگند از آنان نمیخواهم که جنگ کنند بلکه از آنان میخواهم که کاری به جنگجویان جهادگر نداشته باشند و آنان را تکفیر نکنند.

چه کسی میپنداشت (الازهر)ی که از درونش پیشتازان انقلاب علیه ستم سربر آورند، امروزه از در تا محراب خوش آمدگوی توسعه طلبیهای صهیونیستهای یهودی در طول تاریخ شوند چه کسی میپنداشت الازهر با تمام شیوخ آن از گلدستههای بلند بالای آن به منطقه خلیل در فلسطین نظاره کنند که چگونه بلدوزرهای صهیونیستها به سوی مسجد بزرگ آن در حرکت باشند و آن را ویران نمایند و مخروبه‌هایش با برگهای پاره شده قرآن درآمیزد.

موضعگیریهای شیوخ ازهر با هر رنگی توجیه شود، چیزی جز سایه‌ای سیاه از توطئه (کمپ دیوید) نخواهد بود پیش از کانالی تأکید کننده و حمایت کننده بر آن نیست.

وقتی که اسرائیل از زمامدار سابق مصر (انور السادات) خواست که از تلاوت برخی آیات قرآنی که در توصیف بنی اسرائیل در رابطه با کشتن پیامبران و پیمان شکنی و... آنان است در رادیو جلوگیری به عمل آورد و عملاً نیز درخواست اسرائیل همانگونه که میخواست عملی گردید چرا الازهر دخالت نکرد و حداقل از مردم بخواهد عکس العملی از خود نشان دهند؟

وقتی رابین وزیر دفاع اسرائیل فرمان شکستن استخوان فلسطینیان را می‌دهد و با قرار دادن دست و پای فلسطینیان بر تخته سنگ و کفتن بر آن با باتوم و سنگ به گونه‌ای که استخوان شکسته و مغز آن خارج می‌شود و تمام این اقدامات روزانه رخ می‌دهد و رسانه‌های کشورهای بازار مشترک اروپا فیلمهای ترسناکی بر روی صفحه‌های تلویزیون خود از این فاجعه به نمایش درمی‌آورند کودکان از ترس می‌گریند زنان از هراس بر خود می‌لرزند... عامه تماشاگران فریاد برمی‌آورند: چه وحشیگری!

اما کسی از گروه بازار مشترک خم به ابرو نمی‌آورد و وجدانش او را به حرکت و یا عرق تمدنیش او را به عکس العمل وانمی‌دارد اما فتوای کشتن این روباه شیطان، نزدیک بود که به خاطرش جنگی روی دهد. کشورهای بازار مشترک اروپا در برابر هتک حرمت آزادی به پا خواستند و از پاننشستند و تمام این کشورها سفرای خود را از ایران فراخواندند رئیس جمهور فرانسه این (فتوا) را شر مطلق نامید و مطبوعات بریتانیا از

این حرکت خصمانه علیه انسانیت و تجاوز مستقیم به آزادی به خشم آمدند. (۱) کشته شدن فردی در جنگل جنایتی نابخشودنی است - اما کشته شدن ملتی بی سلاح مسئله‌ای است که باید بررسی شود.

نخست وزیر انگلستان (خانم تاچر) در اجلاس سرانه حزب محافظه کار که سالانه دو بار منعقد می شود کتاب (آیات شیطانی) را تقدیم اعضای آن نمود به هر کدام از اعضای حزب یک نسخه امضاء شده به امضای این بزرگ مرد تقدیم کرد تا دارنده آن از مشاھر گردد، دستور داد تا بخشی از ناسزاهای چاپ شده در آن را بخوانند: گوی جبرئیل بر محمد ﷺ از آسمان هشتم بدون چتر هبوط می کند، و یا وحی را بدون بشقاب پرنده تقدیم وی می نماید و محمد ﷺ از مکه به قدس و از آنجا به آسمان بدون نیاز به موشک پرواز می کند و او و اعضای حزب بسیار خندیدند. (۲) کتاب رشدی چیست؟ این کتاب هیچگونه ارزشی ندارد فقط یک سری اهانتها و یاوه گوییهای علیه ارزشهای مقدس اسلامی و پیامبر و قرآن کریم است و اهانت به عایشه

این زندق چه می خواهد بگوید انگیزه اش چیست؟

می خواهد بگوید که قرآن ساختگی، و دست آورد محمد با دستگیری جبرئیل است؟ دستاویز اصلی خود داستان غرائبق را قرار داده که واقدی و طبری آنرا روایت کرده اند من به نادرستی داستان نمی پردازم که دانشمندان به حد کفایت آنرا بررسی کرده اند بر بی محتوایی و جعلیات آن تأکید نمودند. (۳)

مستشرقان از گذشته ها، این داستان را مستمسک قرار داده و بر مبنای آن همچون رشدی تألیفات و تحقیقاتی درباره قرآن داشته اند و نسبت به حقیقت قرآن شک و شبهه بوجود آوردند و مسلمانان را مورد یورش فرهنگی قرار دادند سلمان رشدی آخرین آنان نخواهد بود چرا که قرآن تا روز رستاخیز همچون خاری در چشمان دشمنان باقی خواهد ماند هر چه دست و پا بزنند بجایی نخواهند رسید.

چیست خفاشک که عدوی آفتاب
او عدوی خویش آمد در حجاب

نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون.

براندازی زبان عربی بویژه قرآن از مراکز آموزشی از اهداف دشمنان است

زبان عربی دریچه ای برای شناخت معارف علوم اسلامی است زبان عربی زبان قرآن و روایات است زبان عربی رمز دستیابی به ذخایر و معارف اسلام و دانش اندوخته عظیم دانشمندان اسلام است که در زمینه های گوناگون تصنیف کرده اند بدین ترتیب کسی که به زبان عربی تسلط نداشته باشد مسلماً نخواهد توانست از منابع اصلی علوم و معارف اسلامی بهره برداری کند از این رو مسیحیت با همکاری استعمار سعی و کوشش کردند تا ارتباط مسلمانان را با منابع اصیل اسلام و یادگارهای که با زحمات و مجاهدات دانشمندان مسلمان تهیه و آماده شده بود قطع سازند و یا لاقط سست نمایند آنان تلاش کردند تا زبان عربی که در

۱- رد شیطان، ص ۱۶۶

۲- رد شیطان، ژنرال مصطفی طلاس، ص ۱۷۵

۳- همان، ص ۸۱ و ۸۲

حقیقت زبان اسلام و قرآن و زبان بین‌المللی مسلمین و سبیل اتحاد و وحدت نیروهای مسلمان است را آماج حملات خود قرار دهند و آن را از امت مسلمان جدا کنند.^(۱) مع الاسف نسل جوان اعم از پسر و دختر مشغول بخواندن و یادگرفتن زبان انگلیسی شدند این خطر بزرگ است برای جدایی از قرآن و دوری از اسلام. اینکه سخنان همفر جاسوس کهنه کار انگلیسی را متذکر می شویم تا بدانید که درباره قرآن چه نقشه دارند او میگوید: مسلمانان ارزش بسیار برای قرآن و حدیث قائل هستند و از نظر آنان پیروی از قرآن و حدیث موجب بهشت و ثواب هست که در این صورت لازم است پیرامون قرآن اشکال تراشی کرد و قوانین ساختگی بسیاری در آن وارد ساخت به این اسم که در قرآن کم و زیاد شده است و نیز لازم است آیاتی را که در آن به یهود و نصارا و کفار بد گفته است از آن حذف کنیم و آیات جهاد و امر به معروف را حذف کنیم و خواندن آن را در غیر کشورهای عربی ممنوع کرد تا به زبان عربی خوانده نشود بلکه باید گفت ترکها قرآن را ترکی و فارسیه فارسی و دیگر کشورها به زبان خود بخوانند.^(۲)

بدین منظور از شیوه‌های مختلف استفاده کردند مثلاً برنامه‌های آموزشی زبان عربی از لیست برنامه‌های مراکز آموزشی کشورهای مسلمانان ایران، پاکستان، افغانستان و ترکیه و بسیاری از کشورهای آفریقا حذف گردید.^(۳)

عده‌ را تعصب مسیحیت کور و کر کرده بر اساس آن از هیچگونه تحریف حقایق باک ندارند

بسیاری از مستشرقان در کتابهای که نوشته‌اند مغرضانه مطالب را تحریف کرده‌اند و سعی می‌کنند که در تاریخ اسلام تصرف نموده و واقعیات را انکار کنند و افرادی را که خیانت کرده و با مسیحیت همکاری داشته‌اند تبرئه نمایند، و حکومت‌هایی از قبیل حکومت بنی امیه را شرعی و نمونه نظام اسلام معرفی کنند و... سؤال: «دوایت م نلدسن» خاور شناس پیرامون غیبت حضرت مهدی علیه السلام بیاناتی دارد و آن به مناسبات متعدد اشاره کرده است از جمله مطالب او این است که شیعه دورانهای گوناگون را پشت سر گذاشته گاهی تشیع در اعتلا و قوت بوده است مانند عصر «آل بویه» و «صفویه» و زمانی ظلم و جنگ و فتنه و فساد در ممالک اسلامی شایع بوده است مثل اعصار جنگهای صلیبی و دوران هجوم و یورش مغول به شهرهای ایران مع ذلک امام مهدی علیه السلام ظهور نکرده‌اند مانند آنکه علائم ظهور آشکار شده ولی امام ظاهر نشده باشند. او در این زمینه سخنان دیگری را از این قبیل گفته و در اذهان مردم پاره‌ای شبهه ایجاد کرده است. (یعنی با وجود آمادگی شرایط ظهور غیبت چه مفهوم دارد؟)

جواب: اصولاً باید توجه داشت که سخنان خاور شناسان در مسائل اسلامی بخصوص در مواردی که بر خلاف نظر محققان و دانشمندان مسلمان باشد مورد اعتماد نیست؛ و به اعترافات و سخنان آنها صرفاً در برابر خودشان و برای ملل دیگر همه در مقام تأیید و آراء علمای اسلام می‌توان استشهاد کرد، ولی در مقام

۱- بررسی شیوه‌های تبلیغاتی مسیحیت، ص ۱۷۴

۲- بررسی شیوه‌های تبلیغات مسیحیت، ص ۱۱۹

۳- همان

تحقیق و کشف حقیقت به چند جهت که ذیلاً یاد آوری می‌شویم گفتار آنان اصل نبوده و قابل استناد نمی‌باشد.

۱- بسیاری از خاور شناسان عمال استعمار و صهیونیسم و تبشیر و دستگاه پاپ هستند و از جانب وزارت‌های مستعمرات یا مراکز دیگر حتی «یونسکو» که تحت نفوذ کامل (صهیونیسم) قرار دارد مأموریت دارند که علیه اسلام و مسلمانان کتاب و رساله و مقاله بنویسند این دسته از خاور شناسان پیشقراول استعمار و غرب زدگی بوده و در جدا کردن مسلمانان از فرهنگ و ادب اسلام و تضعیف علائق اسلامی و کم کردن التزام مسلمانان به احکام و تعالیم دین نقش مؤثری داشته و نقشه‌های که علیه مسلمانان طرح کرده و پیشنهادهایی که بسا به صورت دلسوزی و دعوت به ترقی و تعالی می‌دهند، از (سؤنیت) و خبث باطن آنها حکایت می‌کند و متأسفانه گفته‌های آنها در مطبوعات و جرائد و مجلات غرب زده و مقلد و مزدور مسلمانان نیز منعکس می‌گردد. مثلاً یکی از آنها به نام (ماسینیون) که مأمور وزارت مستعمرات فرانسه بود وی همان کسی است که پیشنهاد داد تا برای تجزیه و تفرقه ملل عرب و برای متروک کردن لغت قران و بیگانه کردن مسلمانان از منطق قران و هدایتها و ارشادات آن باید در هر منطقه از بلاد عرب لغتهای محلی را رسمیت داد تا به تدریج زبان و منطق و تعلیمات قران مهجور گردد و کسی چیزی از آن را درک نکند و همه از آن بیگانه شوند! بعضی از این متشرقان مانند «جولد تسیهر» در کتابهای به نوشته‌اند مغرضانه مطالب را تحریف کرده‌اند و مانند «لامنس» سعی می‌کنند که در تاریخ اسلام تصرف نموده و واقعیات را انکار کنند و افرادی را که خیانت کرده و با مسیحیت همکاری داشته‌اند تبرئه نمایند، و حکومت‌هایی از قبیل حکومت بنی امیه را شرعی و نمونه نظام اسلام معرفی کنند! برخی دیگر فریبکارانه پیرامون اسلام کتاب نوشته و قصدشان این بوده است که در یک یا دو مورد حساس حقیقتی را مسخ یا تهمتی را به اسلام وارد کنند و بطوری آن را عرضه بدارند که حتی بسیاری از مسلمانها هم ملتفت سؤنیت و غرض آنها نگردند، برخی هم به منظور سابقه سازی برای اقلیتهای که اختراع کرده یا تحت الحمایه و مزدور و جاسوس خود قرار داده‌اند، به استشراق می‌پردازند و برای این اقلیت‌ها تاریخ و نفوذ و دین جعل می‌نمایند چنانکه در مورد وهابیها، قادیانیها، بهائیها، شیخیها، و حتی صوفیها کوتاهی نکرده و در خیانتها و جاسوسی‌های بزرگ از آنها بهره برده‌اند.

۲- گروه دیگر از خاور شناسان به واسطه قلت اطلاع و ضعف بررسی اظهار نظرهای غلط و جاهلانه و دوراز حقیقت می‌نمایند و بسا که صلاحیت علمی و حدود اطلاعاتشان از حد مسافرت عادی به چند کشور شرقی و کارمندی یک سفارتخانه یا یک مؤسسه در یک کشور شرقی تجاوز نکند، بدیهی است که بررسی‌ها و آراء این افراد عامیانه و مبتذل و بی ارزش است ولی با اینهمه غرب زدگان شرقی چون شیفته هر رای و نظری می‌باشند که صاحبش اسم فرنگی داشته باشد و به او «مستر» یا «میسو» یا «میس» یا «مادام» بگویند، به گفتار و نوشته‌های آنان به نظر احترام نگریسته و مثل اصل مسلمی می‌پذیرند.

۳- گروه دیگری را تعصب مسیحیت کور و کر کرده و براساس تعصب از تحریف و قلب حقایق و بستن

هرگونه تهمت و افترا به مسلمانان باک ندارند.

۴- بعضی از خاورشناسان به کاوش و تجسس از آراء غیر مشهور پرداخته و اسامی و نام‌های فرقه‌های از بین رفته یا وجود نیافته را زنده می‌نمایند و این کار را به نظر خود کشفی شمرده و مسلمانان را متهم می‌سازند.

۵- برخی دیگر در مقام ایجاد تفرقه بین مسلمانان و آنان را در برابر و مقابل یکدیگر قرار دادن و به اتحاد اسلامی ضربه زدن، در بلاد اسلام گردش می‌کنند، و از این فرقه یا اهل این منطقه چیزی را شنیده باشند به فرقه دیگر و اهل منطقه دیگر می‌رسانند و تخم عداوت و کینه و بد بینی را بین آنها می‌پاشند.

۶- بعضی دیگر برای اینکه وضع موجود را متزلزل ساخته و شعایر اسلامی را تضعیف نمایند در گذشته‌ها و سوابق بسیار دور ملل و جوامع تجسس می‌کنند؛ و سپس با تجدید آن گذشته‌ها فرهنگ مرده و کهنه را به آنها عرضه می‌دارند و مردم را عقب‌گرا می‌نمایند و التزام و تعهدشان را به سنن و شعائری که به آن ملتزم و متعهد هستند، ضعیف می‌سازند و سرگردان و بی‌علاقه و بی‌شخصیتشان کرده خصائص دینی و قومی آنها را از آنان سلب می‌نمایند.

۷- معدودی متشرقین بی‌غرض نیز هستند که تا حدودی صلاحیت بررسی و کاوش دارند و مقصودشان کشف حقایق و تحقیق ساده است که بر حسب درجات معلومات و تخصصی که دارند، نوشته‌های آنها ارزش دارد، ولی با وجود این نوشته‌های این افراد نیز خالی از اشتباه نیست و نیاز به تحقیق و تلخیص دارد هر چند بررسی‌های آنها در بعضی از رشته‌ها مفید و مخصوصاً برای تهمت‌هایی که قرن‌ها مسیحیت خودخواه به اسلام زده است، سودمند می‌باشد. پس از این مقدمه می‌گوییم: از بررسی کتاب (عقیده الشیعه) استفاده می‌شود که نویسنده با اینکه شانزده سال در (مشهد مقدس) اقامت داشته است ولی مسائل را با عینک حقیقت بینی مطالعه ننموده و حتی مانند یک فرد نه‌مسلمان و نه مسیحی دنبال تحقیق نبوده، بلکه اسلام و مجامع اسلامی و برنامه و آداب مسلمانان را از دیدگاه یک نفر مسیحی مأمور و گزارش‌گر مطالعه کرده است.

لذا اگر چه در بعضی موارد به ناچار اعترافاتی دارد و از خلال نوشته‌هایش حقایق بسیاری روشن می‌شود، ولی چون حقانیت اسلام را قبول نداشته و بررسی او هم برای حقیقت‌شناسی و رسیدن به دین حق نبوده است در توجیه و تفسیر مسائل و حوادث چنان روشی را پیش گرفته است که به آشکار شدن بطلان کلیسا و مسیحیت کنونی و حقانیت اسلام منتهی نگردد. اینگونه بررسی و تحقیق در عقاید و آراء و جهات افتراق فرق کار سازمانهای شرق شناس تبشیر و استعمار را آسان می‌سازد و آنان را در راه گسترش نفوذ و تسلط بر کشورهای شرقی یاری می‌دهد.

کتاب «عقیده الشیعه» باید در مورد نقد و بررسی دقیق محققان شیعه قرار گیرد و پیرامون اشتباهات و غرض ورزیها که در آن است توضیحات لازم داده شود. نویسنده در قسمتهای مختلف این کتاب به

گفته‌های خاور شناسان مغرض یا اشتباه کاری همچون از آرنولد، لامنس، نیکلسون، جولد تسیهر، براون، مویر، و غلیوث، نیکلین، سترینج، برتن، بروکلمن، ستانلی لین بول، سربری، سایکس، بردلیم رمزی و هیوارث نیز استناد کرده و بین خاور شناسان نامبرده افرادی هستند که در قلب حقایق و تحریف مطالب غرض ورزی و دشمن با اسلام و مسلمین مشهور و معروفند. این مطالب که او پیرامون غیبت امام علیه السلام در صفحه ۳۴۸ و ۳۴۹ کتاب مزبور نگاشته است نمونه‌ای از اشتباهات او یا غرض ورزیها و دشمنیهای او با شیعه و مسلمانان است. زیرا هر کس در عقاید شیعه و اخبار و احادیث راجع به غیبت حضرت صاحب الامر علیه السلام و کتابهایی که در این موضوع نوشته شده بررسی مختصر هم کرده باشد، می‌فهمد که مسأله انتظار و شرایط و برنامه آن از دید شیعه و منطق احادیث و اخبار از این مناسبتها که «نلدسن» ذکر کرده است گسترده‌تر بوده و با اوضاع عمومی جهان ارتباط دارد و یک مسأله طائفه‌ای و منطقه‌ای مربوط به گوشه‌ای از جهان نیست، بلکه مسأله تمام زمین است و تمام جهان و انقلاب جهانی مطرح است؛ مسأله مهدویت با حکومت «آل بویه» و سلطنت «صفویه» با فرض اینکه برنامه کار آنها تا حدودی به نظام حکومت اسلام نزدیک بود و احکام اسلام و نظام اسلامی را تا آنجائی که حکومت و استبداد آنها در مخاطره قرار نگیرد پیاده می‌کردند ارتباط ندارد، مسأله آمادگی برای ظهور حضرت مهدی علیه السلام بایستی غیر از منطقه حکومت (آل بویه) و (صفویه) وضع سایر مناطق و امکانات بسیار دیگر را نیز در نظر گرفت، تا معلوم شود که این ظهور در آن زمانها انجام پذیر نبوده است علاوه بر آنکه ظهور آنحضرت یک ظهوری است که حصول تمام شرایط و زمینه‌ها و وقت آن را فقط خدا می‌داند.

همچنین از نظر جنگ و فتنه و فساد و بیدادگری و خونریزی وضع منطقه خاصی را نمی‌توان در نظر گرفت و شرایط ظهور را مساعد شمرد؛ زیرا که همیشه کم و بیش این حوادث بوده و هست در منطقه‌ای حکومت شر و ظلم و فساد وجود دارد و در منطقه دیگر حکومت بالنسبة معتدل تر به چشم می‌خورد اینها مناسبتی نیست که در آن برای آن ظهور کلی عدل و آرامش و نظام اصلح صورت پذیر باشد در «جنگهای صلیبی» ظلم و جور به اصطلاح عرفی حتی در مناطق طرفین وجود نداشت، اگر چه ظلم و جور به معنی حقیقی وجود داشت چون همه آن حکومتها براساس استضعاف و استبداد بودند امارشد جوامع به حدی نبود که آن رادک کنند و سنگین و فشاری را که آن حکومتها بر روح انسان دارد احساس نمایند؛ و معدودی هم از مردمان آشنا با منطق حقیقی قران اگر چه درک می‌کردند ولی در اقلیت محض بودند و جنگهای راهم که آتشش روشن بود عدل و حق خواهی می‌شمردند. در هجوم «مغول» نیز وضع به همین گونه بود تأسیس حکومت جهانی اسلام و انقلاب عظیم توحیدی آن امکان پذیر نبود و همان مردمی که گرفتار این حمله بودند این مسائل عالی را درک نمی‌کردند، برای افرادی که به نسبت از اختیار شمرده می‌شدند، افکار ضعیف پرور و از بین برنده شهادت و شجاعت و طرز تفکر درون گرای صوفیانه مسلط بوده که از عالم پهناور اسلام حال مقاومت و دفاع از چنین یورش را سلب کرده بود چنانکه داستان قتل شیخ (نجم الدین صوفی) در مسجد

جامع و اهانت‌هایی که از جانب مغول به قران مجید و مقدسات اسلام شد نمونه‌ای از این وضع اسفناک و افکار منحرف و را کد مسلمانان است غرض اینکه زمینه برای حکومت جهانی اسلام فراهم نبود نه افکار و اندیشه و سطح بینش و بصیرت و رشد مردم آماده بود و نه مردم، حاضر به فداکاری و همکاری در این سطح جهانی بودند، چنانکه گفتیم ما نمی‌توانیم این شرایط را از هر جهت به دست بیاوریم و حصول تمام آن مقدمات را در یک عصر معین پیش بینی کنیم، که مثلاً در چند قرن و چند هزار سال فراهم می‌شود، و اینکه بشر باید چه کلاس‌های و مکتب‌های را ببیند و چه رژیم‌هایی را پشت سر بگذارد از اینکه آنها بتوانند اصلاحات را در سطح واحد و به نفع تمام بشریت انجام دهند مایوس گردد و خود را برای استقبال از آن عصر علم و پاکی و عصا فضیلت و عدالت آماده کند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید: (مَا أَطْوَلَ هَذَا الْعَيْنَاءَ وَ أَبْعَدَهَا الرَّجَاءَ. چه طولانی و دراز است این رنج و چه دور است این امید) این همه اخبار که در آنها این جمله وار شده است. «يَمْلَأُ اللَّهُ لَهُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا بَعْدَ مَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا. خدا پر می‌کند به وسیله او زمین را از قسط و عدل بعد از اینکه پر شده باشد از ظلم و جور.» و مانند این فرمایش امیر المؤمنین علیه السلام که می‌فرماید: (این ظهور و فرج) هنگامی به وقوع می‌پیوندد که ضربت شمشیر بر مؤمن آسانتر است از بدس آوردن یک درهم حلال. این وقتی است که عطا شونده، اجر و مزدش از عطا کننده عظیم‌تر باشد این هنگامی است که مست می‌گردید از غیر شراب بلکه از نعمت و نعیم و سوگند یاد می‌کنید نه از روی ناچاری درو می‌گوئید نه از جهت ضرورت این در زمانه است که بلاء شما را بگذرد، چنانکه پالان و کوهان شتر را می‌گذرد. این احادیث دورنمایی از وضع آن زمان است اما چه اسباب و شرایطی فراهم می‌شود که در زمین پراز ظلم و جور شود و این سختیها و تغییرات پیش بیاید و این اسباب و شرایط مقدماتش از چه زمان فراهم می‌شود؟ به نظر می‌رسد که مرور اعصار و تحولات و پیدایش مکتب‌های گوناگون و رژیم‌های نظامات در قرن‌ها و دور آنها این اسباب را آماده می‌سازد و جهان را برای این ظهور عظیم آماده می‌نماید (نکدسن) بدون توجه و بررسی این دقایق و نکات و جواب موضوع یا با توجه به اینها و به صورت مغرضانه مانند آنکه علائم و نشانیهای ظهور آشکار شده باشد و امام علیه السلام ظاهر نشده باشد در اینجا سخن گفته است و افکار افراد بی اطلاع و شیعه شناس را گمراه کرده و تحقیق و بررسی را بدنام ساخته است بدیهی است که مسلمانان آگاه در مورد نوشته‌ها و کتابهای (خاور شناسان) که بیشتر یا مغرض، یا بی اطلاع هستند به دستور فبشر عباد الذین... بشارت رحمت ده بر آن بندگان که چون سخن بشنوند نیکوترین آن را عمل کنند، آن کسانی که خدا آنان را به لطف خاص خود هدایت فرموده آنان نیز به حقیقت خردمندان عالمند. (۱)

عمر جاودان

امکان عمر جاودان مسأله‌ای است که همواره مورد توجه بشر بوده و فحوص و کنجکاوی و مطالعه در اطراف آن جریان داشته است، در امکان عقلی عمر جاودان هیچ شبهه و شکی نیست و گمان نمی‌رود کسی تا

بحال امکان عقلی آن را رد کرده باشد، یعنی عمر جاوید را برای بشر محال دانسته باشد، آنچه همواره تحت مطالعه قرار داشته مسأله امکان علمی آن می باشد، یعنی علمای زیست شناسی و دانشمندان دیگر با آزمایشها و تحقیقات خود خواسته اند بدانند: آیا می توان عمر جاویدان در دسترس بشر قرار داد و کاری کرد که هر کس بخواهد بتواند از آن برخوردار شود؟ آیا آزمایشهایی که تا کنون برای رسیدن به این مقصود شده موفقیت آمیز بوده است؟ آیا تلاشهای دانشمندان در این موضوع آنان را بیشتر امیدوار ساخته یا ناامید؟ و آیا باید فحص و مطالعه را در اطراف این موضوع دنبال کرد؟ و آیا همانطور که بشر توانست میکروب آبله و مالاریا و میکروب سل و بیماریهای دیگر را کشف کند و با آنها مبارزه نماید می تواند از بریده شدن طناب عمر هم جلوگیری نماید؟ و بالاخره جواب این پرسشها از نظر علم مثبت یا منفی؟ این مسأله ای است که هر کس فوق العاده به آن علاقه مند است و شاید مسأله ای مهمتر از آن در مسائل زندگی مادی او نباشد و مسائل دیگر مانند مبارزه با بیماریها و کوشش در کشف از آن در سرطان و مرضهای خطرناک دیگر همه از جزئیات و فروع این مسأله است، یعنی عشق و علاقه به ادامه حیات و عمر زندگی بیشتر تا آنجا که اطلاع داریم در پاسخ این پرسشها آنچه علمای زیست شناسی و پزشکان و دانشمندان متخصصی در رشته های مربوط به این موضوع اظهار نظر مثبت کرده اند و آزمایشهای آنها امیدوار کننده از آب درآمده است، لذا تحقیقات و کوششهای خود را در این موضوع در عالم علم تعقیب و دنبال می کنند و اگر چه پاره ای از آنها با احتیاط اظهار نظر می نمایند و پای خود را از امکان طولانی کردن عمر فراتر نمی گذارند و از عمر جاودان سخن نمی گویند، ولی تصدیق دارند که مسأله ساختن طول عمر گام نخست به سوی جاودانی ساختن آن است. و اصولاً دانش پزشکی با تمام شعب و رشته های متعدد که دارد آنچه در درمان بیماریها پیشرفت نماید راه بشر را به این هدف نزدیک تر می سازد، زیرا غیر از این نیست که این بیماریها قاطع رشته عمر و زندگی و مانع از جاودان زیستن هستند و وقتی راه مبارزه با این بیماریها یکی پس از دیگری کشف شد، به تدریج عمر جاودان نیز تأمین خواهد شد.

پس اگر چه دانشمندان در دانشگاهها و آزمایشگاهها هر کدام در رشته ای مخصوص و کشف راه مبارزه با یک نوع بیماری مشغول تحقیق و تجسس می باشند، اما ما می دانیم که هر چه این تجسسات موفقیت آمیز باشد و هر روز با کشف تازه ای در مبارزه با یک نوع بیماری پیروز شوند، تا خطر قطع طناب عمر در میان است این تجسسات پایان نخواهند یافت؛ پس اگر بگوئیم زحمات و کوششهای بشر همه به سوی این هدف و برای این نتیجه است و با وسائلی که برای مبارزه با بیماریها بسیار کشف کرد، همواره موفقیت آمیز بوده و به سوی هدف پیشرفته، اغراق نگفته ایم، اما در خصوص این موضوع یعنی امکان عمر جاودان ظاهراً مطالعات و آزمایشها از دو راه انجام می شود یکی از راه مطالعه حالات و وضع زندگی جسمی و روحی و اخلاقی و دینی و اقتصادی معمرین، و دیگر از راه تحقیق و تجربه های علمی و فنی که روی بعضی از حیوانات و جنین و نسوج و سلول و قطعات اعضاء انجام می دهند.

این مطالعات در هر دو مرحله نتیجه بخش شده و ثابت می‌کند که: بریده شدن طناب عمر لازم طبیعت یک موجود زنده نیست بلکه به علت عوارض و حوادث پیش می‌آید آنچه از طریق مطالعه احوال معمرین به دست می‌آید این است که برای عمر حد مخصوص نیست، و نمی‌توان بهره بشر را از نعمت حیات و زندگی به این حدی که به آن مانوس شده‌ایم محدود کرد و اگر شرایط و احوال تقاضا برای کسی مساعد باشد، بشر خیلی خیلی بیشتر از اینها هم می‌تواند زیست کند.^(۱)

اما در خصوص نتایج تحقیق و مطالعات علمی

دکتر «هنری الحیس» می‌گوید: زندگی جاودانی ممکن است و این کار با پرورش تولید مصنوعی انساج بدن و پیوند آن مقدور خواهد گردید، یکی از دانشمندان می‌گوید: مرگ از بیماری پیدا می‌شود نه از پیری و بیماریها از اسباب بسیار که بعضی از آن اسباب در تحت اختیار انسان نیست مثل جهل و نادانی والدین به قواعد بهداشت و رعایت نکردن آنها از آداب و قواعد صحی و بهداشتی هنگامی انتخاب همسر و زناشوئی و اعمال غریزه جنسی و دوران حمل و رضاع و همچنین سوء تربیت آنها و فساد محیط و چیزهای دیگر و بعضی از اسباب امراض تحت اختیار بشر است و می‌تواند آن علل را بر طرف سازد، مانند پر خوری و بی تربیتی در خوردن و آشامیدن و بی نظمی در شغل و کارهای روزانه و اعمال قوا و غرائز و اخلاق رذیله و عقاید باطل که سبب اضطرابات و ناراحتیهای روحی و ابتلا به یأس و تردید و فقدان آرامش و سکون می‌گردد، پس اگر انسان بتواند این علل را بر طرف سازد و در خوراک و پوشاک و مسکن و شغل و کار و امور دیگر به اعتدال رفتار نماید، برای عمر و حیات او حدی نیست و بر حسب قواعد علمی زندگی جاوید برای او محال نیست.^(۲)

بله به وسیله اخبار انبیاء و آیات قرآن ثابت شده که هر کس مرگ را بچشد، «كُلُّ شَيْءٍ فَاَنٍ» و «اَيْنَمَا تَكُونُ يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ» و لیکن این اخبار نیز عمر هزارها سال و بیشتر را برای بشر نفی نمی‌کند بلکه بر ممنوع بودن همه از عمر جاودان تا پایان این جهان نیز دلالت ندارد. مجله «المقطف» که یکی از معتبرترین مجلات علمی عربی است مقاله‌ای تحت عنوان «هل یخلد الا انسان فی الدنیا» «آیا انسان جاودان در دنیا خواهد ماند» در شماره ۳ سال ۵۹ منتشر کرده است در آن مقاله می‌گوید: حیات چیست؟ مرگ چیست؟ و آیا مرگ برای هر زنده مقدر شده؟ سپس از روی تحقیق علمی شرحی نگاشته و از آن استنتاج می‌کند که جراثیم و سلولهای زنده‌ای که نسل از آن به جای می‌ماند و نوع انسان و حیوان از حشرات و ماهی‌ها، پرندگان و درندگان، اسب و استر، گاو گوسفند و کلیه جانداران و جنبدگان، و بلکه کلیه نباتات و درختان از آن جراثیم و سلولها محفوظ و باقی است، از چند هزار سال پیش بلکه از صدها هزار سال پیش حیات داشته‌اند تا اینکه می‌گوید: علمائی که وثوق و اعتماد به دانش آنها است می‌گویند: تمام انساج رئیسی جسم حیوان بطور نامحدود قابلیت بقاء دارند و ممکن است انسان نیز هزار سال زندگی کند در صورتی که حوادث سبب قطع

رسمان حیات او نشود، و این اظهار نظر آنان یک اظهار حدسی و ظنی نیست بلکه نتیجه عملیاتی است که با آزمایش تأیید شده است.^(۱)

دکتر «الکیس کارل» عضو آزمایشگاه روکفلر در نیویورک توانست جزئی از بدن حیوان را سالها پیش از آنچه خود آن حیوان به حسب عادت زیست دارد زنده نگاه دارد، یعنی زندگی این جزء مقطوع با غذائی که برای آن آماده شده بود مرتبط بود که امکان بقاء آن تا ابد در صورت رسیدن غذای لازم به آن به این وسیله معلوم شد و همین آزمایش را در مورد قطعه‌ای از جنین مرغ خانگی انجام داد و بیش از هشت سال زنده ماند و همچنین او و دیگری روی قطعات از بدن انسان و عضلات و قلب و پوست و کلیه آزمایش کردند معلوم شد مادامی که غذا لازم به آنها برسد زنده می‌مانند و به نمو خود ادامه می‌دهند.

حتی اینکه استاد (دیمندو برل) از اساتید دانشگاه «جونس هبکنس» می‌گوید: زیست جاویدان تمام اجزای سلولی رئیس جسم انسان، بالقوه یا امری است که به امتحان ثابت شده یا اینکه احتمال زیست جاویدان آن کاملاً ارجح است. و ظاهراً اول کسی که این آزمایش را روی بعضی از اجزای حیوان با موفقیت انجام داد دکتر «جاک لوب» عضوی آزمایشگاه «روکفلر» بود، پس از او دکتر «وان لویس» و همسرش ثابت کردند که ممکن است بعضی از سلولهای جنین مرغ را در یک مایع نمکی زنده نگهداشت، و اگر به آن بعضی مواد آلی افزوده شود این سلولها نمو می‌کند و زیاد می‌شود، بعد از این آزمایش‌ها دنبال شد تا ظاهر شد که سلولهای بدن هر حیوان ممکن است زنده بماند و نمو کند در مایعی که در آن غذای لازم برای آنها باشد و لیکن از این آزمایشها ثابت نگردید که این اجزاء وقتی پیر شدند نمی‌میرند تا آنکه با آزمایشهایی که «دکتر کارل» انجام داد، ثابت شد که این سلولها موجب پیری حیوان نیستند، بلکه بیش از حد عادی زیست می‌کنند، سپس این دانشمند آزمایشهای خود را تعقیب کرد و خود و همکارانش زحمات بسیار متحمل شدند تا برای او ثابت گردید که: اولاً اجزای سلولی جسم زنده میمانند مگر آنکه کمی غذا یا دخول بعضی از میکروبه سبب مرگ آنها شود. ثانیاً این اجزاء علاوه بر آنکه زنده می‌مانند، نمو نیز می‌کنند و زیاد می‌شوند همانطوری که در حال اتصال به جسم حیوان نمو دارند و زیاد می‌شوند. ثالثاً: نمو و تولید مثل آنها با غذای آنها ارتباط دارد. و رابعاً: مرور زمان هیچ تأثیری در پیری و ضعف آنها ندارد و کوچک‌ترین اثر پیری در آنها ظاهر نمی‌شود، بلکه نمو و تولید مثل آنها در هر سال مثل سالهای پیش است و ظواهری کار نشان می‌داد که همچنان زنده خواهند ماند مادامی که تحت مراقبت آزمایش‌کننده گان غذای کافی به آنها برسد، پس پیری سبب نیست بلکه نتیجه است. سپس این سؤال را پیش می‌آورد: اگر این چنین است چرا انسان می‌میرد؟ و چرا عمرش محدود است؟ و چرا به ندرت سن انسان از صد تجاوز می‌کند؟ پاسخ این است که: اعضای جسم حیوان بسیار مختلف هستند و در عین حال با یکدیگر در نهایت ارتباط باشند، تا جایی که زندگی عضوی به زندگی عضوی دیگر ارتباط و توقف دارد. پس وقتی یکی از آنها ضعیف شد و به سببی از اسباب مرد، اعضای دیگر نیز به مرگ او

می‌میرند چنانچه در بیماریهای میکروبی مشاهده می‌شود و از این جهت است که متوسط عمر از هفتاد و هشتاد کمتر است و آنچه از آزمایشهای ذکر شده بدست آمده و ثابت است این است که انسان نمی‌میرد برای آنکه شصت یا هفتاد یا هشتاد یا صد یا بیشتر عمر کرده؛ بلکه می‌میرد برای آنکه در اثر عوارض بعضی از اجزای او تلف می‌شود و به علت ارتباطی که اعضای دیگر با این عضو دارند آنها نیز می‌میرند. پس زمانی که علم این عوارض را ریشه کن سازد یا مانع از تأثیر آنها بشود هیچ مانعی از استمرار حیات تا صدها سال باقی نخواهد ماند چنانچه بعضی از درختها هزار سال و دو هزار سال و یا بیشتر زندگی می‌کنند.^(۱) چندی پیش مقاله‌ای از یکی از مطبوعات خارجی در روزنامه اطلاعات ترجمه شده بود که در آن نظر چند تن از پزشکان مشهور جهان در مورد نتایج چندین سال تلاش علیه بیماری پیری و عمر جاودانی منعکس گردیده بود، در این مقاله توضیح داده است که اگر نسجی از بدن یک فرد محتضر جدا کنیم و آن را در محیط مناسبی پرورش دهیم این نسج به زندگی خود ادامه خواهد داد، بنابراین ایجاد محیط مناسب راز زندگی جاودانی است.^(۲)

عقیده شیعه در مورد طول عمر با سنن خلقت موافق است

هم اکنون شرکتهای در امریکا تأسیس شده که مردگان را منجمد می‌کنند تا سالهای بعد مجدداً آنها را زنده سازند این شرکتهای اعلام می‌کنند که عمر جاودانی هم اکنون در دسترس شما است این شرکتهای و کسانی که از روش و هدف آنها طرفداری می‌نمایند، می‌گویند: از نظر پزشکی عمر جاودانی دیگر متصور باطل نیست، البته عمر ابدی هم بی‌انتهاست بلکه حداکثر آن از صد هزار سال تجاوز نمی‌کند، در ضمن برای دست یابی به عمر جاودانی باید موانعی روانی هم از میان برداشته شود ما اکنون آنقدر به مرگ عادت کرده‌ایم که نمی‌توانیم عمر جاودانی را قبول کنیم و باید این طرز فکر از بین برده شود.^(۳)

ما اگر بخواهیم آراء و سخنان دانشمندان را در اطراف طول عمر و عمر جاودان استقصا نمائیم مقالات بسیار طولانی دیگر هم اگر بنویسیم تمام نخواهد شد اجمالاً هر کس با مجلات علمی دنیا و جرائدی که آخرین نظرات دانشمندان و نتایج تحقیقات آنان و تحولات و پیشرفتهای روز افزون علم و صنعت را منتشر می‌سازند سر و کار داشته باشد خیلی بیش از اینها به آراء علمی و نتایج آزمایشها و شرح حال معمرین اطلاع پیدا می‌کند و یکی از چیزهایی که امکان علمی طول عمر و عمر جاودانی را اخیراً ثابت ساخت پیوند عضوی است که همین امسال دکتر «بارنارد» انجام داد و این همه سر و صدا در دنیا برپا کرد این کار که پیوند اعضای فردی از انسان به فرد دیگر و در حقیقت تبدیل عضو فاسد و از کار افتاده به عضو دیگر اگر تکمیل شود، امکان می‌دهد که با تعویضات مکرر از مرگ و میر جلوگیری شود و ممکن است در آینده طرق و سائل آسان تری برای نیل به این هدف در اختیار بشر قرار بگیرد. بعد از این توضیحات علمی می‌گوئیم: می‌بینید عقیده شیعه

۱- امامت و مهدویت ج ۲ ص ۳۸۷ به نقل از مجله «المقتطف» شماره ۳، سال ۵۹.

۲- اطلاعات شماره ۱۱۸۰۵، نقل از امامت و مهدویت ج ۲ ص ۳۸۷.

۳- اطلاعات، شماره ۱۲۱۴۳، سال ۴۱ و مجله دانشمند، شماره ۶۴ و ۶۵.

در مورد طول عمر و امتداد دوران غیبت حضرت ولی عصر ارواحنا فداه عقیده‌ای است که از نظر ایمان و عقل و علم و سوابق راهی برای انکار و رد آن نیست و با سنن خلقت و نوامیس آفرینش موافق است جای که عمر جاودانی در امکان بشر باشد، آیا بعید است که خداوند ولی خودش را از عمر بسیار طولانی بهره‌مند سازد؟ آیا کاری که برای بشر مقدور شمرده می‌شود برای آفریننده بشر مقدور نیست آیا نمی‌شود که شرایط عمر طولانی برای آن حضرت فراهم باشد؟

نیروی جوانی پایدار

یکی از خصوصیات و اوصاف امام عصر علیه السلام این است که به مرور روزگار پیری و کهولت در آن حضرت ظاهر نمی‌شود و باید هم اینطور باشد زیرا با سن زیاد اگر کهولت آور و پیری زا باشد آن حضرت نخواهد توانست مصدر آن همه اصلاحات و اقدامات و فعالیت‌های بزرگ اصلاحی گردد پس همانطور که آن حضرت به امر خداوند از یک عمر بسیار بلند برخوردار است جوانی و نشاط و نیرومندی آن رهبر جهانیان نیز به امر خدا محفوظ خواهد ماند و چنانچه در مقالات طول عمر بطور تفصیلی و مکرر توضیح دادیم اینگونه موضوعات اولاً در دایره قدرت خداوند متعال قرار دارد، و آن کسی که ایمان و قبول دارد که خدا ماده را آفرید و مواد را به هم پیوست و از آن عالم این نظام استوار را پدیدار ساخت؛ و خدای که این همه عالم‌ها را آفریده البته قادر است که جوانی و نشاط و نیروی یک فرد را نگاه دارد. ثانیاً: امکان حفظ جوانی نیز مسأله است که در ضمن مسأله امکان طولانی ساختن عمر حل شده و آزمایش‌های علمی آن را تأیید نموده و دانشمندان که در این موضوع تحقیقات و مطالعه دارند رفع پیری و خستگی و حفظ و اعاده جوانی و بررسی کردن پیری را ممکن بلکه عملی شناخته‌اند.

ششصد آزمایش موفقیت آمیز انجام یافت

مطالعات و بررسی‌های دانشمندان در اطراف آن همچنان ادامه دارد بعضی از دانشمندان در اندیشه پیدا کردن وسیله مبارزه با علت اصلی پیری که (به عقیده آنها) ضعف و افسردگی سلولی است افتاده‌اند یکی از مشاهیر پزشکان که راجع به امکان طولانی کردن عمر و تازه کردن جوانی در روی حیوانات آزمایش‌هایی کرده دکتر (فورد نوف) است این شخص می‌گوید: ششصد آزمایش موفقیت آمیز انجام داده‌ام و اطمینان می‌دهد که در آیند نزدیک تجدید قوای پیران و برطرف ساختن گرد و غبار سالخوردگی و خمیدگی قامت آنها عملی خواهد شد چنانچه دیر رس ساختن پیری و طولانی کردن عمر با حفظ صحت قلب و دماغ تا آخر عمر بلکه تغییر صفات و شخصیات و عادات ممکن خواهد شد.^(۱)

البته مقصود ما از نقل این نظرات اثبات امکان مطلق طول عمر بدون کهولت و پیری است تا کسانی که در ایمان کم مایه‌اند، آن را بعید و غریب ندانند و اگر نه ما در طول عمر امام و بقاء نیروی جوانی آن حضرت

۱- مجله کل شیء، و تفسیر منظوم، ج ۱۷ ص ۲۲۴ هر که خواهان تفصیل است به امامت و پیریت مراجعه نماید.

به قدرت و توانائی خدا و اخبار پیامبر و اوصیاء او علیهم السلام اعتماد و اتکاء داریم و آن را محکم‌ترین دلیل می‌دانیم و به این دلیل خرد پسند که مقبول عقل مستقیم است مؤمن هستیم، هر چند امام زمان علیه السلام یگانه معمر تاریخ بشر و یگانه کسی باشد که با طول عمر جوانیش حفظ شده باشد، هر چند آزمایشهای دانشمندان در این خصوص به جایی نرسیده باشد و آنها دست علم بشر را از طولانی کردن عمر و مبارزه با پیری کوتاه بدانند زیرا مسأله طول عمر و بقاء جوانی آن حضرت مسأله‌ای نیست که از نظر عقل احتیاج به این مؤیدات داشته باشد. مسأله، مسأله عموم قدرت خدا و اعجاز و خرق عادت و نفوذ مشیت الهی است و در اینگونه امور، وجود این مؤیدات و عدم آن تأثیری ندارد. (۱)

سرگذشت معمرین در تاریخ

اگر چه راجع به امکان عمر بسیار طولانی توضیحات کافی داده شد لیکن برای آنکه خواننده ارجمند بدانند این موضوع از نظر تاریخ هم همواره مورد قبول بشر بوده، خوانندگان را به کتابهای معتبر تاریخ و تراجم و اعلام ارجاع می‌دهیم و یاد آور می‌شویم که علاوه بر اینکه در ضمن این کتب شرح احوال بسیار از معمرین درج شده کتابهایی نیز به خصوص در ترجمه معمرین تألیف شده مانند «المعمرون» ابن حاتم سبجستانی متوفای ۲۴۸

و در کتابهایی مانند کمال الدین و غیبت شیخ و امالی شریف مرتضی و غیره نیز یک فصل به این موضوع اختصاص داده شده است هر کس به این کتابها مراجعه نماید می‌فهمد که این همه نقلهای تاریخی بی‌مأخذ و مجهول نمی‌باشد و برایش یقین حاصل می‌شود که برای عمر بشر حد و مرز معین نیست تاریخ طولانی و پر از عجائب زندگی بشر معمرین بیشمار دیده و در روی این زمین خیلی افرادی بیش از حضرت ولی عصر ارواحنا فداه عمر کرده‌اند، بدیهی است که آنچه ما از تاریخ معمرین می‌دانیم و در کتب تراجمی که در دست رس ما است ضبط شده تاریخ یک قسمت کوچک از این دنیای بزرگ است و اگر تواریخ ملل دیگر در دست ما بود همه را از آغاز حفظ کرده بود. اکنون تواریخ سرگذشت معمرین از تواریخ دیگر مفصل‌تر بود، ما می‌خواستیم جدولی از اسامی معمرین از روی کتب و مأخذی که در دسترس داریم بنویسیم وقت و فرصت زیاد لازم دارد، فقط به ذکر نام عده‌ای از آنها به عنوان نمونه اکتفاء کردیم.

اسامی برخی از معمرین

- ۱- آدم، ۹۳۰ سال
- ۲- شیث، ۹۱۲ سال
- ۳- انوش، ۹۰۵ سال
- ۴- قینان، ۹۱۰ سال
- ۵- مهلائیل، ۸۹۵ سال

- ۶- یارد، ۹۶۲ سال
- ۷- اخنوخ، ۳۶۵ سال
- ۸- متوشالح، ۹۶۹ سال
- ۹- لامک، ۷۷۷ سال
- ۱۰- نوح، ۹۵۰ سال (بنابر تواریخ و کتب حدیث مجموع مدت عمر او پس از بعثت و بعد از طوفان ۲۵۰۰ سال بود.)
- ۱۱- سام، ۶۰۰ سال
- ۱۲- ارفکشاد، ۴۳۸ سال
- ۱۳- شالح، ۴۳۳ سال
- ۱۴- عابر، ۴۶۴ سال
- ۱۵- ابراهیم، ۱۷۵ سال
- ۱۶- اسماعیل، ۱۳۷ سال

(مدت اعمار این افراد همه طبق تورات نوشته شد که علاوه بر این جمع دیگر را نیز مانند: صالح و رعو و سروج و ناحور و غیره ذکر کرده مراجعه شود به ترجمه عربی تورات، ط بیروت، ۱۸۷۰ م و ظاهراً اخنوخ همان ایلیا است که یهود و نصاری معتقدند سه هزار و سیصد و هفتاد و دو سال پیش از میلاد زنده به آسمان برده شد و آلم مرگ نچشیده. رجوع شود به کتاب اظهار الحق ج ۲ ص ۱۲۴)

- ۱۷- ربیعة بن ضبیع فزاری، ۳۸۰ سال (کمال الدین ج ۲ ص ۲۳۳ تا ۲۳۵)
- ۱۸- اوس بن حادثه، ۲۲۰ سال (المعمرین، ص ۳۶)
- ۱۹- عبید بن شریذ جرهمی، ۳۵۰ سال (کمال الدین ج ۲ ص ۲۳۲)
- ۲۰- برد، ۹۶۲ سال (کنز الفوائد ص ۲۴۵)
- ۲۱- تیم الله بن ثعلبه، ۵۰۰ سال (تذکره الخواص و المعمرین ص ۳۱)
- ۲۲- جعفر بن قرط عامری، ۳۰۰ سال (المعمرین ص ۴۳)
- ۲۳- جلهمة بن ادد بن زید، ۵۰۰ سال (غیبت شیخ ص ۸۶)
- ۲۴- یحابر بن مالک بن ادد، ۵۰۰ سال (غیبت ص ۸۵)
- ۲۵- زهیر بن عتاب کلبی، ۳۰۰ سال (کمال الدین ص ۲۴۶)
- ۲۶- حادثه بن عبید کلبی، ۵۰۰ سال (المعمرین)
- ۲۷- حارث بن مضاض جرهمی، ۴۰۰ سال (المعمرین و غیبة الشیخ)
- ۲۸- ذوالاصبع العدوانی، ۳۰۰ سال (المعمرین ص ۸۲)
- ۲۹- درید بن نیدر، ۴۵۰ سال (المعمرین)

- ۳۰- ذو جدن حمیری، ۳۰۰ سال (المعمرین)
- ۳۱- ذوالقرنین، ۳۰۰۰ سال (تذکره الخواص ص ۳۷۷ نقل از تورات)
- ۳۲- رداد بن کعب نخعی، ۳۰۰ سال (کمال الدین ج ۲ ص ۲۴۲)
- ۳۳- زهیر بن جباب، ۴۲۰ سال (المعمرین ص ۲۵)
- ۳۴- سطیح کاهن، ۳۰ قرن (المعمرین، ص)
- ۳۵- سیف بن وهب، ۳۰۰ سال (المعمرین ص ۴۱)
- ۳۶- شریة بن عبد الله جعفی، ۳۰۰ سال (المعمرین ص ۴۱)
- ۳۷- شق کاهن، ۳۰۰ سال (کمال الدین ج ۲ ص ۲۳۵)
- ۳۸- عوف بن کنانه طلبی، ۳۰۰ سال (کمال الدین ج ۲ ص ۲۳۵)
- ۳۹- عباد بن سعید، ۳۰۰ سال (المعمرین ص ۷۰)
- ۴۰- عبد المسيح بن عمر وغسانی، ۳۵۰ سال (المعمرین ص ۷۰)
- ۴۱- عبید بن شرید جرهمی، ۳۵۰ سال (کمال الدین ج ۲ ص ۲۳۲)
- ۴۲- عمرو بن حمة الدوس، ۴۰۰ سال (غیبت شیخ ص ۸۱)
- ۴۳- عمرو بن لحي، ۳۴۵ سال (غیبت شیخ ص ۸۱)
- ۴۴- قیس بن ساعده، ۶۰۰ سال (کنز الفوائد ص ۲۵۴)
- ۴۵- کعب بن حمة الدوسی، ۳۹۰ سال (تذکره الخواص و المعمرین ص ۲۲)
- ۴۶- کعب بن رداة نخعی، ۳۰۰ سال (المعمرین ص ۶۶)
- ۴۷- مستوغر بن ربیعة بن مکعب، ۳۳۰ سال (المعمرین و سیره ابن هشام ج ۱ ص ۹۳)
- ۴۸- هبل بن عبد الله کلبی، ۷۰۰ سال (المعمرین ص ۲۹)
- ۴۹- وداس بن صبیح، ۲۳۰ سال (المعمرین ص ۳۰)
- ۵۰- نفیل بن عبد الله، ۷۰۰ سال (تذکره الخواص ص ۲۰۵)^(۱)

بجهت پرهیز از اطاله کلام بهمین مقدار اکتفاء کردیم هر که خواهان تفصیل بیشتر از این است در کتابهای ذکر شده مانند (المعمرین) و غیبت شیخ و کمال الدین و کنز الفوائد و بحار، ج ۱۳ و غیره مراجعه نماید، چنانچه اگر کسی تواریخ ملل و جراید و مجلات تمام کشورهای دنیا را در اختیار داشته باشد به آمارهای جالب و اطلاعات مهمی دست خواهد یافت.

آنچه پیرامون موضوع عمر و نواحی مختلف آن شرح دادیم، برای این است که معلوم شود استبعاد عمر بسیار طولانی ناشی از قلت اطلاع از تاریخ و احوال معمرین و جهل به علوم طبیعی و ضعف ایمان به خدا و یا عناد و لجاج و سرپیچی از پذیرفتن حق است، زیرا با این همه اخبار و بشارات پیامبر اعظم (ص) و ائمه

طاهرین علیه السلام و با آن همه معجزات و خوارق عاداتی که از آن حضرت در عصر حیات پدر بزرگوارش امام حسن عسکری علیه السلام و در غیبت صغری و غیبت کبری صادر شده و با اینکه جمعی بسیار از بزرگان که در صداقت و تقوی و ورع آنها هیچ شبهه‌ای نیست از شرفیابی خود به حضور ولی عصر (عج) خبر داده‌اند، و گروه‌های که بیش از حد تواتر است به سعادت دیدار ایشان نایل شده‌اند، طول عمر و زندگی آن رهبر عدالت گستر جهان ثابت و محرز است همانطور که معجزات انبیاء با اینکه خارق عادت است با اتکاء به تواتر خبر دهندگان و قدرت مطلق الهی ثابت و مسلم است. ^(۱) **اللَّهُمَّ إِنَّا نَرْغِبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةٍ كَرِيمَةٍ تُعَزِّبُ بِهَا الْأِسْلَامَ وَ أَهْلَهُ وَ تُذِلُّ بِهَا النِّفَاقَ وَ أَهْلَهُ.**

طول عمر از نظر ادیان

ادیان همه به اتفاق از عمر بسیار طولانی جمعی از افراد بشر خبر داده‌اند. تورات کتابی که با همین وضع تحریف شده، مورد اعتماد یهود و نصاری است، در سفر تکوین اصحاح ۵، آیه: ۵، ۸، ۱۱، ۱۴، ۱۷، ۲۰، ۲۷ و ۳۱ و در اصحاح ۹ آیه: ۲۹ و اصحاح ۱۱ آیه: ۱۰ تا ۱۷ و در موارد دیگر افرادی را از پیغمبران و دیگران نام برده و عمرهای طولانی هریک را که متجاوز از چهارصد و ششصد و هفتصد و هشتصد و نهصد بوده به صراحت بیان داشته است. ^(۲) علاوه بر این معتقدند که «ایلیا» برای اینکه آلم مرگ رانبیند زنده به آسمان مرفوع شد. ادیان باستانی دیگر مثل زرتشتی و بودائی نیز از عمرهای طولانی جمعی از افراد بشر خبر داده‌اند و همه قائل به طول عمر بلکه بقای حیات اشخاص تا این زمان هستند. ^(۳)

دین مقدس اسلام

در دین اسلام امکان عمر طولانی یکی از مسائل مورد اتفاق می‌باشد و قرآن مجید در نهایت صراحت از عمر طولانی نوح در سوره عنکبوت آیه ۱۴ خبر می‌دهد **(فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا)** فقط مدت اشتغال نوح پیغمبر صلی الله علیه و آله به دعوت قوم بیشتر از طوفان به صریح این آیه نهصد و پنجاه سال بوده است و اگر سالهای پیش از دعوت و سالهای بعد از دعوت را به حساب بیاوریم چه مقدار می‌شود، خدا عالم است و عموم مسلمانان اتفاق دارند که عیسی و بلکه خضر و ادریس و الیاس زنده هستند و عیسی در آخر الزمان به زمین خواهد آمد و به حضرت مهدی علیه السلام در نماز اقتدا خواهند کرد. ^(۴) و از هر نظر که ملاحظه کنیم حتی تواریخ که در دست داریم اشخاص بسیاری را نشان می‌دهند که از عمر طولانی و زندگی بلند برخوردار شده‌اند، یکی از کتابهای که به خصوص در تاریخ زندگی و شرح احوال معمرین نگاشته شده کتابی است که ابو حاتم سبختانی (متوفی ۳۵۰) به نام (المعمرون) تألیف کرده است، چنانچه تواریخ عهد باستان را هم

۱- امامت و مهدویت ج ۲ ص ۴۱۰

۲- رجوع شود به ترجمه تورات از لغت عبرانی و کلدانی و یونان به لغت عربی طبع بیروت، سال ۱۸۷۰ م. به نقل امامت و مهدویت.

۳- امامت و مهدویت ج ۲ ص ۴۷۲

اگر جلو بیارویم یا علم قدیم و فلسفه یونان را مستند قرار دهیم، و یا اینکه به علوم جدید اعتماد نمائیم و یا اخبار انبیاء و پیامبران اتکا و استناد نمائیم، همه امکان طول عمر و وقوع آن را تصدیق و اثبات می نمایند، آن را خارق عادت و اعجاز یعنی بیرون از قوانین و نوامیس طبیعی عالم نمی شمارند، بلکه چون افراد که عمر طولانی کرده اند، نادرند و قدر نامانوس و جالب توجه است در صورتی که از نظر علمی باید گفت: این عمرهای کوتاه خلاف سنن خلقت و قواعد اصلی عالم طبیعت است و اگر عوارض که گفته شد مانع نبود باید عمر کوتاه خلاف عادت شده باشد.

اما طول عمر حضرت ولی عصر ارواح العالمین له الفداه

ما می گوئیم اصلاً طول عمر ایشان اگر چند هزار سال دیگر و بلکه بیشتر نیز بر آن افزوده شود، نباید مورد حرف و محل شبهه باشد؛ زیرا امکان ذاتی و امکان وقوعی طول عمر ثابت و مسلم است، حال ما چه امکان طبیعی طول عمر و وقوع آن را ثابت کنیم (چنانچه ثابت است) و چه امکان آن را ثابت ندانیم و عمر طولانی را یک امر خارق العاده و معجزه بشماریم.

در مورد طول عمر ایشان اگر ایمان به خدا و قدرت و توانائی و صحت نبوت داریم نباید تردید کنیم مسأله طول عمر آن حضرت مسأله ای است که صدها حدیث بر آن دلالت دارد و مشیت ازلی الهی بر آن تعلق گرفته است هر کس خدا را قادر و توانا می شناسد باید آن را باور کند و هر کس العیاذ بالله خدا را عاجز می شمارد و عجز را نقص و از صفات سلبیه حق نمی داند، هر چه دلش می خواهد بگوید؛ اما ما می گوئیم عجز، نقص است و ناقص محتاج است و محتاج واجب الوجود نمی باشد.

حضرت صاحب الامر (عج) را در این دوران عمر طولانی مکرر مردمان بزرگ که از صفای باطن و استعداد خاصی بهره مند بوده اند، زیارت و مشرف به ملاقات و نعمت دیدارش شده اند. در این موضوع سخن از امکان طول عمر و عدم امکان بی مورد است و به نظر ما اصلاً از ابتدایی جهت جواب این سؤال را در مباحث راجع به طول عمر آن حضرت وارد کرده اند، آنکه فرضاً می گوید طول عمر محال عقلی و عقلاً امکان ناپذیر است، یا می گوید: محال طبیعی است باید برهان دلیل بیاورد، مع ذلک ما ثابت کردیم که عمر بسیار طولانی نه محال عقلی و ذاتی است و نه استحاله وقوعی در آن فرض می شود و نه محال طبیعی است. باز می گوئیم: آنچه را از گفتار دانشمندان و نتایج کاوشها و آزمایشهای علمی علمای غرب نقل کردیم برای روشن شدن ذهن بعضی از صاحبان افکار سطحی و افراد کم اطلاع بود که بدانند امکان طبیعی طول عمر مورد قبول علمای بزرگ شرق و غرب است اما در مورد طول عمر امام زمان (عج) فرضاً هم امکان طبیعی طول عمر ثابت نباشد تکیه ما بر قدرت خدا و اراده باری تعالی است و از اینکه طول عمر آن حضرت خارق العاده هم باشد، هیچ شبهه ای را وارد نمی دانیم زیرا مسأله تمام معجزات پیغمبران امور خارق العاده است و این کسانی که در این موضوع استبعاد می کنند در مورد معجزات حرفی ندارند و تسلیم هستند چه فرق می کند، احیاء موتی زنده کردن مردگان و تبدیل عصا به شعبان و پیدایش ناقه از سنگ و نزول مائده از آسمان و سخن گفتن کودک

در گهواره و ولادت عیسی بدون پدر با عمر بسیار طولانی اگر امکان طبیعی طول عمر را علم تصدیق نمی‌کند، امکان طبیعی بعضی از معجزات را تصدیق نکرده است پس چگونه در آن شک می‌کنیم با اینکه این را قبول داریم ما می‌گوئیم به هر حساب که باشد ایراد با استبعاد طول عمر حضرت قائم آل محمد (عج) بی‌وجه است و اگر تمام عقلا جمع شوند و بخواهند در ایراد به طول عمر آن حضرت یک سخن خرد پسند و دلیل معقول درست کنند ممکن نیست خدا فرموده و پیامبر خبر داده و ائمه طاهرین هم مزده داده‌اند که حضرت حجت عصر فرزند حضرت امام حسن عسکری علیه السلام همان کسی که در بامداد روز نیمه شعبان سال ۲۵۵ عالم را تا کنون روشن کرده که امامان معصوم پس از پیامبر صلی الله علیه و آله دوازده تن اند که نخستین آنان علی بن ابی طالب علیه السلام و آخرینشان حضرت مهدی (عج) است در اندیشه شیعه اثنی عشری امام مهدی (عج) از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است زیرا به اعتقاد آنان او هم اکنون زنده ولی از دیده‌ها پنهان است و زمانی که تنها خدا از آن آگاهی دارد ظهور کرده با قیام خود زمین را از عدل و داد پر می‌کند و اسلام را بر سراسر گیتی حاکم می‌گرداند به دیگر سخن شخصیت امام مهدی (عج) با اندیشه مهدویت یعنی اعتقاد به ظهور یک ناجی الهی در آخر الزمان پیوند و ثیق دارد.

مسئله طول عمر حضرت مهدی علیه السلام با توجه به این آیات قرآن هیچ سخت ندارد

روزگاری که بر ما می‌گذرد. روزگاریست که بسیاری از مشکلات حل شده و از پس پرده جهل در آمد و در ردیف معلومات قرار گرفته است ولی در عین حال بسیاری از مجهولات همچنان در پس پرده جهل قرار دارد و معلوم نیست حل بشود یا نشود. در لابلای مطالبی مذهبی مباحث مشکلی است که نمی‌توان آن را از قانون طبیعی خارج دانست بلکه باید آن را از نوادر طبیعت بحساب آورد.

۱- از جمله داستان عیسی بن مریم که بدون پدر دنیا آمده است و هر که طالب باشد می‌تواند از آیه ۱۵ تا ۳۸ از سوره مریم مراجعه کند و کذا سوره آل عمران آیه ۳۵ به بعد...

۲- داستان خواب اصحاب کهف که قرآن خبر می‌دهد: و لبثوا فی کهفهم ثلاث مائة سنین وازدادوا تسعا

۳- داستان حضرت ابراهیم علیه السلام که به آتش نمرود نسوخت حضرت ابراهیم که بتهای اهل بابل را در هم شکسته بود محکوم بسوختن شد. قالوا حرّ قوه... گفتند خدایانتان را یاری کنید در مقابل این کار او وی را بسوزانید اگر می‌خوائید کار انجام دهید. ما گفتیم ای آتش بر ابراهیم سرد و سالم باش انبیاء آیه ۶۸ با این خطاب الهی خاصیت آتش که سوزاندن است از بین رفت مردم چنین می‌پنداشتند که ابراهیم در ظرف چند دقیقه خاکستر شده است اما پس از خاموش شدن آتش دیدن صحیح و سالم در میان خروارهای خاکستر نشسته است.

۴- سخن گفتن حضرت عیسی علیه السلام در گهواره و به دنیا آمدن او بدون پدر قرآن می‌گوید: هنگام که حضرت مریم مولود را برداشته به نزد خویشان خود آورد گفتند ای حقا که چیز شگفت آورده‌ای ای خواهر

هارون پدرت مردی بدی نبود و مادرت زناکار نبود (تو که شوهر نکردی این پسر از کیست؟) او به مولود اشاره کرد یعنی از خود او سؤال کنید گفتند: چگونه با کودک نوزاد که در گهواره می باشد سخن بگوئیم حضرت عیسی در این هنگام فرمود: من بنده خدایم مرا کتاب داده و پیامبر کرده است... سوره مریم آیه ۲۷ تا ۳۱

مرده صد ساله چگونه زنده شد؟

۵- همه می دانیم که یک قطعه سنگ آب نمی دهد اما درباره حضرت موسی قرآن می فرماید: وَاذْكُرْ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ... زمانیکه حضرت موسی برای قوم خویش در خواست آب کرد گفتیم عصای خود را به این سنگ بزن و دوازده چشمه از آن شکافت این خود یکی از نوادراست.

۶- داستان تخت ملکه سبا که به یک چشم بر هم زدن بحضور سلیمان حاضر شد و حال آن که میان سلیمان و کشور سبا فاصله زیاد بود قرآن کریم بالاترین شاهد این قضیه است بخوانید (قل یا ایها الملاء ایکم یا تئنی بعرشها قبل آن یا تونی مسلمین... نمل آیه ۳۸ به بعد)

۷- مدت زندگی انسانها طبق معمول در حدود ۷۰ تا ۱۰۰ سال ولی قرآن کریم خبر می دهد که: نوح را به سوی قومش فرستادیم و هزار پنجاه سال کم میان شان ماند بعد از طوفان آنها را فرا گرفت که از ستمگران بودند. عنکبوت آیه ۱۴) گذشت از اینکه بعضی عمر نوح را دو هزار دانستند و نهصد و پنجاه دوران نبوت آن حضرت بود.

۸- مسئله توالد و تناسل برای انسانها مدت محدودی دارد ولی در مورد حضرت زکریا که در سنین قرار داشت که فرزند آوردن برای او و همسرش امکان ناپذیر بنظر می رسید ولی در عین حال او از خداوند درخواست کرد خدا هم به او عنایت کرد (سوره آل عمران آیه ۴۰ و سوره مریم آیه ۲ تا ۹) زکریا عرض کرد الهی مرا از کجا پسری تواند بود در صورتیکه زوجه من نازا و من هم از شدت پیری خشک و فرتوت شده ام، خدا فرمود: این کار برای من بسیار آسان است و منم که تو را آفریدم و حال آنکه از پیش نبودی.

۹- داستان آن (عزیر) پیامبر است که خداوند می فرماید: (... فاماته الله مائة عام...) پس خداوند او را صد سال بخاب مرگ) می راند پس زنده اش برانگیخت و به او فرمود: چند مدت است اینجا استی. وی گفت: یکروز یا چیز کم تر و خداوند فرمود نه خیر بلکه صد سال است که (بخواب مرگ افتادی) پس نظر کن به طعام و شراب خود که هنوز تغییر نکرده (به قدرت کامله ما) ولی به الاغ خود بنگر (که چگونه بدنش پوسیده شده) تا احوال بر تو معلوم شود ما تو را حجة برای مردم قرار دادیم (که امر بعثت را انکار نکنند) و بنگر در استخوانهای پوسیده الاغ خود که چگونه گوشت بر آن بیوشانم چون این کار بر او روشن شد و آشکار گردید گفت اکنون بحقیقت و یقین می دانم که خداوند بر هر چیز تواناست (بقره آیه ۲۵۹)

۱۰- داستان حضرت یونس که خداوند به او وعده عذاب قومش را داده بود پس از آنکه قوم یونس آثار عذاب را مشاهده کردند پشیمان شدند بدرگاه الهی تضرع و ناله کردند رحمت خداوند شامل حال ایشان گردید عذاب از ایشان رفع شد حضرت یونس که از دست آن قوم ناراحت بود می خواست کناره گیری کند سوار

کشتی شد. در نتیجه میان دریا در شکم ماهی فرو رفت قرآن می فرماید: در درون ماهی از عمق دریا فریاد میزد. فنادی ان لاله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین... (انبیاء آیه ۸۷) بارالها بجز ذات یگانه تو خدایی نیست و تو منزهی از هر عیب من از ستمکارانم بر نفس خود ستم کردم بحالم ترحم فرما... در سوره صافات می فرماید: فلولا انه کان من المسبحین للبت فی بطنه الی یوم یبعثون) اگر تضرع و تسبیح او نبودی تا روز قیامت در شکم ماهی می ماند (آیه ۱۱۴) تردید نیست در اینکه خدا قادر است همانطور که فرموده بنده اش یونس را در درون نهنگ تا قیام قیامت نگاهدارد این هم یکی از نوادر عالم است با توجه به مطالب یاد شده که تمام از نوادر عالم می باشند. می توان طول عمر حضرت مهدی (عج) را نیز از همین باب بحساب آورد. برای کسانی که نمی توانند طول عمر هزار سال یا بیشتر را باور کنند راه خوبی است که می توانند از این راه گره طول عمر را بکشایند برای کسی که یونس پیامبر را می تواند در درون ماهی تا قیامت نگاهدارد حفظ، نگاهداری حضرت مهدی (عج) هیچ سختی ندارد.

قدرت خدای بزرگ

قرآن مجید در داستان عزیز پیامبر که خداوند پس از صد سال دوباره او را زنده گردانید می فرماید: (فانظر الی شرابک و طعامک لم یتسنه... بقره آیه ۲۶۴) یعنی بخوراک و نوشابه ات بنگر که هنوز کهنه و فاسد نگشته است... بنابر روایات خوراک عزیز پیامبر انجیر و یا انکور و بوشیدنی او شیر بوده است آیا خداوندی که این مواد سریع الفساد را در صد سال یکنواخت و سالم نگه میدارد نمی تواند خلیفه خود را در روی زمین چندین برابر عمر متحولی زندگی دهد؟

گذشته از همه طبق موازین عقلی اگر وجودی پدیده‌ی رادریک زمانی ثابت نماید نیاز ندارد که وجود آن را در زمانهای بعد نیز ثابت کند بلکه بعهدۀ منکر است. که برای اثبات عدم آن پدیده اقامه دلیل نماید و چون تولد قائم منتظر ثابت می باشد و ولادت ایشان از نظر تواریخ مسلم و روشن است لذا بر عهدۀ مخالفین است که وفات ایشان را با شواهد روشن مسلم سازند و پیدا است که هیچ کس بر این ادعا برهانی ندارد.

چاره همه بیچارگان حاجت همه نیازمندان آرزوی همه فرستادگان خدا در ظهور اوست

شبهه و غفلت از نادانی است؟

تمام پیامبران مقدمه ظهور نبی خاتم صلی الله علیه و آله بودند و راه فهم کتاب دانشگاهی وی را هموار می کردند. و جانها را آماده درک آن می ساختند. تا فراز آمد و (دین کامل) را به جهانیان اعلام دارد. ولی هم اکنون پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و یازده امام و وصی او علیهم السلام منتظر آنند که (حجت بالغه منتظر) آید و آن درسهای که داده اند و آن تعلیمات که به هر فرصت اظهار نمودند او آید و صورت واقع و جامع دهد و آن هدف عالی و جامع که خداوند از نظام هدایت داشت نمایان سازد.

آری او تحقق بخش (هدف همه ی انبیاء و اوصیاء) است. و مقصود الهی و منظور خاصی اوست او برای اصلاح کامل جهان انسانی قیام خواهد کرد. و بساط اهریمنی و شر بهم خواهد زد و اینهمه آشفتگی جان حال

بسر خواهد آورد. ما نیز به دنبال همه پیامبران و اوصیای ایشان با دلی شوریده استاده و نگران راهیم تاکی آن (دولت عدل و صلاح) آغاز شود و آن دوره (کمال و فلاح) فرارسد طالبان را جان دیگر بخشد. و مشتاقان را توانی بیشتر دهد بخدا که اگر میدانستیم عدم حضور امام چه دردها بوجود مان داده و چه زیانها بفهم و شعورمان رسانده و چه اختلاف در میان مان افکنده و چه بی سامانی در اجتماعمان فراهم آورده و چقدر شناخت راه حق را دشوار کرده و چه شبهه‌های ایجاد نموده و چه اضطرابها انحرافهایی را موجب شده و چگونه مؤمنان خوار گشته و فاسقان عزت یافته‌اند اهل دین را پریشانی و غربت سرا پا گرفته و خواستاران هدایت را همه بال و پر شکسته بخدا که اگر این همه عقب ماندگی از صلاح و رشد را در می یافتیم و آن همه نقص و عیب را درک می کردیم و اثر ایام را در اجتماع مسلمین می شناختیم و چاره همه بیچارگیها را در حضور او می دانستیم از فراق وی فریاد می کشیدیم و شب و روز بزاری از خدای تعالی طلب ظهورش را می کردیم و لب به خنده نمی گشادیم و در غیبت او به هیچ امری شادمان نبودیم الحال هم از خدای منان استدعا می کنیم و به جان می خواهیم که امام ما را اجازه ظهور بخشد و به یمن مقدم او ارواح ما را صفا و پاکی دهد و به عزت و اثر وجودی وی زندگی ما را با عدل و ایمان و عمل صالح همراه کند و به قدرت تعلیم او این ره ماندگان را به علم و فهم و کمال رساند. (۱)

شرح و چگونگی ولادت حضرت ولی عصر (عج)

روایت که از حضرت حکیمه نقل شده است به طور خلاصه این است او می گوید: امام حسن عسکری علیه السلام به من فرمود عمه امشب نیمه شعبان است حجت خدا بدنیا می آید در نزد ما افطار کن گفتم مادرش کیست؟ فرمود نرجس گفتم فدایت شوم در نرجس که اثر دیده نمی شود فرمود (حمل او مانند حمل مادر موسی است) من شب همانجا بودم پس از نیمه شب نمازهای شب را خواندم نرجس نیز نافله شب را خواند، تا فجر اول ظاهر شد هنوز نرجس راحت بود، من در شک افتادم امام فریاد زد، عمه شتاب مکن که مطلب نزدیک گردیده. گفت: نشستم و سوره الم سجده و یس خواندم که ناگاه نرجس هراسناک بلند شد من به بالینش شتافتم و گفتم: «بسم الله علیک» آیا چیزی احساس می کنی؟ گفت: بله ای عمه. گفتم: آسوده خاطر باش همان است که به تو گفتم. حکیمه گفت: پس مراسستی و از خود بی خودی فراگرفت، و او نیز چنین شد، وقتی به حس آقایم بیدار شدم جامه را از روی نرجس به یک سوزدم و آقای خود را دیدم که در حال سجده است و مواضع سجودش را بر زمین گذارده او را در برگرفتم دیدم نظیف و پاکیزه است، و امام علیه السلام صدا زد: ای عمه پسر من را به نزد من بیاور. او را به نزد آن حضرت بردم. (۲)

در کودکی به او علم و حکمت داد همانگونه که به یحیی و عیسی پیامبر و نبوت داد:

صدوق در حدیث که در نهایت اعتبار و اعتماد است به واسطه احمد بن الحسن از احمد بن حسین

۱- شایسته ترین رهبر ص ۷۸ دکتر مظلومی

۲- امامت و مهدویت و منابع الموده ج ۲

قمی روایت کرده که چون خلف صالح متولد شد از ناحیه امام حسن عسکری علیه السلام نامه‌ای برای جدم احمد بن اسحاق رسید به دست خط آن حضرت که توقیعات به همان خط وارد می‌شد در آن مکتوب بود، برای ما مولودی ولادت یافت باید در نزد تو مستور و از مردم پنهان بماند زیرا آنرا بر کسی ظاهر نمی‌کنیم مگر نزدیکتر را به واسطه نزدیکی او و ولی را به جهت ولایتش و دوست داشتیم اعلام آن را به تو تا خدا تو را به آن مسرور سازد مانند آنکه ما را مسرور ساخت. ^(۱) و در روایت مسعودی است که احمد بن اسحاق به حضرت امام حسن عسکری علیه السلام عرض کرد: وقتی نامه بشارت شما به ولادت آقای ما رسید باقی نماند از مرد و زن و نه پسری که به مرتبه فهم رسیده باشد مگر آنکه قائل به حق شد حضرت فرمود: آیا نمی‌دانید که زمین از حجة الهی خالی نمی‌ماند. و در احادیث دیگر روایت است که وقتی امام عصر (عج) متولد شد، حضرت امام حسن عسکری علیه السلام دستور فرمود: ده هزار رطل نان و ده هزار رطل گوشت بین فقرای بنی هاشم تقسیم کنند و سیصد گوسفند عقیقه نمایند و نیز روایت شده است که در روز سوم ولادت پدر بزرگوارش او را به اصحاب خود نشان داد و فرمود: این است جانشین من و امام شما بعد از من و او است همان قائمی که گردن‌ها به انتظار او کشیده می‌شود پس وقتی زمین پر از جور و ستم شد ظاهر می‌شود و پر می‌کند آن را از عدل و داد. ^(۲) ابن صباغ مالکی از حضرت باقر نقل کرده است که امامان دوازده گانه همه ایشان از آل محمد صلی الله علیه و آله هستند و آن علی علیه السلام و یازده نفر از فرزندان او است و از زر بن عبدالله نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دنیا به پایان نمی‌رسد تا مردی از اهل بیت علیهم السلام من که همنام من است بیرون آید زمین را پر از عدل و داد نماید همچنانکه پر از ظلم و جور شده باشد. ابن صباغ گفت: نص بر امامت مهدی (عج) هم از جانب رسول خدا رسیده و هم از جدش علی علیه السلام و هم از سایر ابناء طاهرینش محمد بن علی بن بلال گفت: ابی محمد امام حسن عسکری علیه السلام چندین سال قبل از شهادتش به من از خلیفه بعد از خود خبر داد باز سه روز قبل از دنیا رفتنش از خلیفه بعد از خود به ما سفارش کرد که فرزندش پس از او جانشین می‌باشد. ^(۳) ابو هاشم جعفری گفت: خدمت امام حسن عسکری علیه السلام عرض کردم: حیا و هیبت شما مانع می‌شود از اینکه سؤال بکنم اگر اجازه بدهید فرمود: بپرس گفتم: ای سید من آیا فرزندی برای شما است فرمود: آری گفتم: اگر حادثه‌ای پیش بیاید (موقع حاجة) کجا می‌توانیم به او برسیم فرمود: در مدینه باز فقیه مالکی در ادامه سخنانش از شیخ مفید روایت کرده که حضرت عسکری علیه السلام او را از ترس (خلفاء عصرش) مستتر و مخفی می‌داشت. هنگام وفات پدرش او پنج ساله بود خداوند در طفل به او علم و حکمت عطا کرد همچنانکه به یحیی در سن کودکی حکمت عطا کرد فرمود: آتیناه الحکم صبیا او را در همان حال و سن کوچک امام قرار داده همچنانکه عیسی بن مریم را در گهواره پیامبر فرمود. طبق اخبار صحیحیه او دو نحو غیبت داشت اول غیبت صغری که از ابتداء

۱- امامت و مهدویت ج ۲ ص ۴۱۴

۲- منابع المودة ج ۲ و منتهی الامال، ج ۲

۳- فصول مهمه این صباغ ص ۴۴

ولادت او تا زمان انقطاع سفارت بین او و بین شیعیانش بوده است، دوم غیبت کبری که در آخر آن قیام به شمشیر خواهد کرد او صاحب سیف و قائم منتظر است. (۱)

بقاء مهدی علیه السلام نیز در کتاب و سنت ثابت شده هیچ مانع نیست که مانند خضر و عیسی علیهما السلام باشد

در ادامه سخنانش گفت: طول غیبت برای او هیچگونه اشکال ندارد چنانچه در زندگی و بقاء حضرت عیسی و خضر و الیاس از اولیاء الله و دجال و ابلیس از دشمنان خدا هیچگونه شک و تردید نیست به کتاب و سنت ثابت شده که آنها زنده هستند در زندگی و بقاء حضرت مهدی (عج) نیز هیچ مانع وجود ندارد که مانند حضرت عیسی و خضر بوده باشد. مسلم در صحیح حدیث طولانی را درباره خضر نقل کرده است و از ابن سمعان قصه دجال را آورده است گفت: حضرت عیسی نزد مناره بیضاء می آید. حدیث طولانی است و این حدیث متفق علیه است که در صحاح آورده اند فرمود: **کیف انتم اذا نزل ابن مریم فیکم و امامکم منکم**. قرآن نیز شاهد زندگی و بقاء حضرت عیسی است آنجا که می فرماید: **(و ان من اهل الکتاب الا لیؤمنن به قبل موته)** از ابتداء نزول آیه تا حال کسی ایمان نیاورده یقیناً در زمان آخر الزمان است اما بقاء ابلیس که دشمن خداست باز در قرآن می خوانیم گفت: **(رب فانظرنی الی یوم یبعثون قال ذلک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم)** و اما بقاء مهدی نیز در کتاب و سنت ثابت شده و سعید بن جبیر در تفسیر قول **تعالا لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون**. گفت: مراد مهدی (عج) فرزند فاطمه است که بر همه ادیان عالم پیروز و غالب می شود. و مقاتل و یارانش در تفسیر آیه: **(انه لعلم الساعة)** گفت: منظور از علامات و نشانه های قیام هنگام ظهور مهدی (عج) در آخر الزمان است و اما سنت پس معلوم است پایان سخنان ابن صباغ مالکی

بخاطر حفظ از کشته شدن غیبت را اختیار کرد

«و اوحینا الی ام موسی ان ارضعیه فاذا خفت علیه فالقیه فی الیم و لاتخافی و لا تخزن فی انا رادوه الیک و جاعلوه من المرسلین» (۲) «ففرزت منکم لما خفتکم فوهب لی ربی حکماً و جعلنی من المرسلین» (۳)

کلینی در کافی به سند خود از زراره روایت کرده است که گفت: شنیدم حضرت صادق علیه السلام فرمود: برای قائم علیه السلام پیش از آنکه قیام فرماید غیبتی است. عرض کردم: برای چه فرمود: برای آنکه از کشته شدن بیم دارد، چنانچه از این حدیث و بعضی احادیث دیگر استفاده می شود، یکی از موجبات غیبت خوف قتل و

۱- فصول المهمه ابن صباغ مالکی از ص ۳۴ تا ۲۹۱ تمام در اوصاف و فضائل مهدی (عج) است. و کذا یتابع الموده و کتابهای دیگر اهل سنت با تفصیل ذکر شده است.

- فصول المهمه ابن صباغ مالکی از ص ۳۴ تا ۲۹۱

۲- و به مادر موسی وحی کردیم که طفلت را شیر بده و چون ترسان شدی او را به دریا افکن و هرگز بر او مترس و محزون مباش که ما او را به تو برمی گردانیم و او را پیامبر قرار می دهیم. قصص آیه: ۷

۳- آنگاه که از ترس شما گریختم، خدای من مرا علم و حکمت عطا فرمود و از پیامبران خود قرار داد. شعراء آیه: ۲۱

بیم از کشته شدن است که هم با حدوث غیبت و هم با بقاء آن ارتباط دارد. اما اینکه بیم از قتل و نداشتن تأمین جانی سبب غیبت شده باشد پس از مراجعه به کتابهای مورد اعتماد و تواریخ و احادیث فراوان در این باره معلوم می‌شود، زیرا بنی عباس به ملاحظه آنکه شنیده بودند و می‌دانستند در خاندان پیغمبر ﷺ و از فرزندان علی و فاطمه علیهما السلام شخصیتی پیدا خواهد شد که حکومت جباران و مستبدان به دست او برچیده شود و آن کس فرزند حضرت امام حسن عسکری علیه السلام است در مقام کشتن او ۲ برآمدند و همانطور که فرعون نسبت به حضرت موسی علیه السلام رفتار کرد برای آنکه از ولادت آن حضرت مطلع شوند نخست جاسوسان و کاراگاهان گماشتند و بعد هم که آگاه شدند کوشش کردند که شخص او را بیابند و دستگیر سازند ولی خدا آن حضرت را حفظ کرد و دشمنان او را ناامید ساخت و بر حسب ظاهر نیز جنگهای داخلی بزرگ و ابتلای بنی عباس به شورش و انقلاب (صاحب الزنج) آنها را از تعقیب این بازداشت و چنانچه از درب منبت صفا سرداب مقدس که از آثار گرانبهای باستانی و یادگار عهد الناصر لدین الله خلیفه بزرگ و دانشمند بنی عباس است معلوم می‌شود این خلیفه مؤمن به وجود و ولادت و غیبت آن حضرت بوده و از حکایت (اسماعیل هرقله) که در (کشف الغمه) به نقل صحیح و قطع آور روایت شده استفاده می‌شود که المستنصر بالله خلیفه و بانی مدرسه المستنصریه بغداد نیز به آن حضرت ایمان داشته و با اعطاء هزار دینار به اسماعیل می‌خواست به آستان امام عرض ارادت و ادبی بنماید و چون اسماعیل به دستور امام از قبول آن خودداری کرد خلیفه از شدت ناراحتی و تأثر گریست. (۱) حاصل اینکه حدوث غیبت با خوف از قتل ارتباط داشته و دستگاه حکومتی عصر ولادت آن جناب از این لحاظ ناراحت و در اندیشه بوده و ولادت و وجود امام علیه السلام را به عنوان یک خطر جدی برای خود تلقی می‌کرده شکی نیست که اگر می‌توانستند بی درنگ آن حضرت را شهید می‌کردند لذا ولادت امام از آنان پنهان ماند چنانچه ولادت موسی علی نبینا و اله علیه السلام از فرعونیان مخفی شد و پس از ولادت نیز شخص آن حضرت از انظار آنان مخفی گشت و هر چه جهد کردند او را نیافتند اما بیان ارتباط بقای غیبت با خوف از قتل این است که اگر چه خداوند متعال قادر و توانا است که در هر زمان و هر ساعت آن حضرت را ظاهر و بطور قهر و غلبه بر تمام ملل و حکومتهای پیش از فراهم شدن اسباب غالب سازد ولی چون جریان این جهان را خداوند بر مجرای اسباب و مسببات قرار داده تا اسباب چنان ظهوری فراهم نشود، قیام آن حضرت به تأخیر خواهد افتاد و اگر پیش از فراهم شدن اسباب و مقدمات ظاهر شود از خطر قتل مصون نخواهد ماند. چنانچه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اگر در آغاز بعثت دست به کار جهاد و دفاع می‌شد بی موقع و نابهنگام بود ولی وقتی موقعش رسید فرمان دفاع و جهاد صادر و نصرت خدا نازل و اسلام پیشرفت کرد. (۲)

۱- امامت و مهدویت ج ۲ ص ۳۴۸

۲- امامت و مهدویت ج ۲ ص ۳۴۹ پ

برای ولادت قبل از ظهور و امام که دیده نشود چه فایده وجود دارد؟!

سؤال: مصلحت اینکه امام قرن‌ها پیش از ظهور تولد یافت و پس از عمری طولانی ظاهر می‌شود چیست؟ مگر خدا قدرت ندارد که مثلاً چند سال پیش از ظهور کسی را که صالح و شایسته این مقام باشد بیافریند؟ و فایده اینکه آن حضرت صدها سال قبل از موعد قیام و ظهورش خلق شده چیست؟ و بالاخره فایده وجود امام ناپیدا و غائب چیست؟ و آیا وجود و عدم او برابر نیست؟

پاسخ: این سؤال غیر از سؤال از فلسفه غیبت چیز دیگری نیست به برخی از آن در مقالات گذشته اشاره شد که غیبت حضرت از خوف قتل بود مع ذلک در اینجا هم چند پاسخ برای توضیح مطلب ذکر می‌شود پاسخ نخست: فایده وجود امام، منحصر به ظهور و قیام او در آخر الزمان و اینکه ظاهراً هم در کارها تصرف و دخالت داشته باشد نیست بلکه یکی از فوائد وجود امام امان خلق از فنا و زوال به اذن خدا و همچنین بقای شرع و حفظ حجتها و بیانات خدا است چنانچه اخبار معتبر مشهور از ائمه اثنا عشر و احادیث دیگر که از طرق اهل سنت روایت شده بر آن دلالت دارد و همچنین احادیث بسیاری که دلالت دارند بر آنکه زمین هیچگاه خالی از حجت نمی‌شود از جمله از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده است: که فرمود: **اللَّهُمَّ بَلَا تَخْلُوا الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ إِمَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا أَوْ خَائِفًا مَغْمُورًا لِنَلَّا تَبْطُلَ حُجَجُ اللَّهِ وَ بَيِّنَاتُهُ.** (۱) مثل امام در این جهان مثل قلب است نسبت به جسد انسان و مانند روح که به امر خدا سبب ارتباط اعضا و جوارح بایکدیگر است و بقای جسد وابسته به تعلق و تصرف اوست و ولی و انسان کامل که همان شخص امام است نیز به اذن الله تعالی نسبت به سایر مخلوقات صاحب چنین رتبه و منزلت است و فایده دیگر این است که چنانچه از اخبار هم استفاده می‌شود، وجود مؤمن در بین مردم منشأ خیرات و برکات و سبب نزول رحمت و جالب عنایات خاصی و دافع کثیری از بلیات است پس وقتی مؤمن وجودش این فوائد و برکات را داشته باشد معلوم است که وجود امام و ولی الله اعظم فوائد و برکاتش بسیار عظیم و با اهمیت است و به عبارت دیگر امام و حجت واسطه اخذ و ایصال فیوض و برکاتی است که دیگران استعداد و لیاقت آنکه مستقیماً آن برکات و افاضات را تلقی و اخذ نمایند ندارند لذا وجود و عمر طولانی و ولادت آن حضرت در قرن‌ها پیش یک مصلحتش همین است که فیوض ربانی در این مدت از عباد قطع نشود و خلق الله از برکات که بر اصل وجود امام مترتب است محروم نگردند. (۲)

پاسخ دوم: این است که مسئول دخالت نکردن و تصرف نمودن امام در امور مردم، خود مردم هستند که حاضر به قبول رهبری آن حضرت نیستند و مخالفت می‌ورزند چنانچه بانیاکان کرامش مخالفت کردند و از آن بزرگواران اطاعت نمودند و اگر مردم حاضر به اطاعت و فرمانبری بودند، آن حضرت ظاهر شد و در این جهت فرقی بین امام حاضر و غائب نیست و محقق در تجرید همین جواب را فرموده است: «وجوده لطف و

۱- نهج البلاغه صبحی الصالح کلام ۱۴۷ ص ۴۹۷ به نقل امامت و مهدویت ج ۲ ص ۳۶۰

۲- امامت و مهدویت ج ۲ ص ۳۶

تصرفه لطف آخر و عدمه منا. (۱) اصل وجود امام لطف (مقرب به طاعت و نزدیک کننده به مصالح و مبعده از معاصی) (و دور کننده از مفساد) است و تصرف او لطف دیگر است مانع و تصرف نکردن او از جانب ما است.

فوائد وجود امام در زمان غیبت

حاصل اینکه وجود امام لطف و اتمام حجت بر عباد است و اگر در این مدت طولانی قطع رشته ولایت و هدایت شود مردم را بر خدا حجت خواهد بود، خدا به مقتضای صفات کمالی مانند رحمانیت و رحیمیت و منعمیت و ربوبیت نعمت تربیت و هدایت بندگان را به واسطه خلق و نصب امام بر بندگان به مدلول آیه شریفه «الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» اکمال و اتمام می فرماید و اگر مردم از این نعمت منتفع نشوند و مانع از اشراق شمس هدایت امام گردیدند به وجود و تعیین امام کسی حق اعتراض ندارد و چنانچه اگر از بسیاری از نعمتها مردم استفاده نکنند و مانع از ظهور منافع آنها شوند و بلکه سوء استفاده کنند این رفتار مردم سبب اشکال به اصل آفرینش آن نعمتها نمی شود و کسی نباید بگوید چون مردم انتفاع نمی برند چه فایده دارد وجود و عدم آنها علی السوا است بلکه در اینجا باید بگویند، چرا با اینکه خداوند فیاض فیض بخشی نموده و نعمتها را در دست رس مردم گذارده از این نعمتها انتفاع نمی برند و چرا کفران نعمت می نمایند؟

پاسخ سوم: این است که ما قطع نداریم که آن حضرت از جمیع اولیاء و دوستان خود پنهان باشد (به نحوی که هیچ کس نتواند از حضرتش استفاده کند) و در اموری که مصلحت باشد به توسط آنها و تأیید و ارشاد آنها دخالت ننماید.

پاسخ چهارم: آنچه مسلم است این است که در عصر غیبت آن حضرت از نظرها پنهان است و این به آن معنی نیست که مردم نیز از آن حضرت پنهان می باشند بلکه چنانچه از بعضی اخبار استفاده می شود آن حضرت در ایام حج حاضر می شود و حج بجا می آورد و اجداد گرامش را زیارت می کند با مردم مصاحب و در مجالس حاضر می شود و از بیچارگان فریادرسی می نماید و بیماران را عیادت می نماید و بسا که شخصاً در قضای حوائج آنان سعی می فرماید... (۲)

پاسخ پنجم: این است که بر امام واجب نیست که شخصاً و بدون واسطه در امور دخالت نموده و راتق باشد بلکه می تواند دیگران را به نحو مخصوص یا به عنوان عموم از جانب خود بگمارد همانطور که امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام از طرف خود در شهرهای که حاضر نبودند دیگران را منصوب می فرمودند: امام هم در زمان غیبت صغری کسانی را به مقام نیابت خاصه نصب فرموده بود و در کبری بطور عموم فقها و علمای عادل را که دانای به احکام هستند، برای قضای فصل خصومات و اجرای سیاسات و حفظ و نظر در مصالح عالی اسلامی نصب و تعیین کرده که مرجع امور خلق باشند پس ایشان در عصر غیبت به نیابت از آن حضرت بر حسب ظاهر عهده دار حفظ شریعت و به شرحی که در کتابهای فقه مذکور است دارای ولایت

می باشند.

پاسخ ششم: اصل وجود امام موجب دلگرمی و قوت روح بندگان خدا و اهل الله و کسانی که سالک سبیل هدایت هستند می باشد و به عبارت دیگر یک نقطه اتکاء برای سالکان سبیل الله است اگر چه خدا نقطه اتکاهی همه است و همه به خدا اتکال و اعتماد دارند و وجود پیغمبر در جنگها و غزوات باعث یک دلگرمی و قوت قلب خاص برای مجاهدین اسلام بود و با نبودن ایشان تفاوت بسیار داشت که حتی شخصیتی مثل امیر المؤمنین فرمود: هر گاه آتش جنگ سرخ می شد (جنگ شدت می یافت) به رسول خدا ﷺ پناه می بردیم تا آن حضرت پیشاپیش همگان جهاد می کرد احدی از ما از او به دشمن نزدیکتر نبود! خود این موضوع که امام زنده داریم و ملجأ و پناهگاه و حافظ شریعت است موجب قوت قلب و استحکام روح و مانع از تسلط یأس و نومیدی بر سالکان و مجاهدان است و همواره از او مدد می گیرند و همت می طلبند و این مسأله از نظر علم النفس بسیار اساسی و مهم است در مثل مناقشه نیست معروف است که نادرشاه افشار در جنگ مورچه خوار سربازی را دید که دلاورانه جنگ می کند و سپاه دشمن را به هم می زند نادر تعجب کرد به او گفت: در هنگام حمله افغانیها تو کجا بودی گفت: من بودم ولی تو نبودى پس وجود امام از جهت قدرت روح و قوت قلب و پناهگاه روانی و نقطه اتکای مؤمنان لازم و واجب است و این یک فایده بزرگ است که برای آن هم نصب امام حتماً و قطعاً و شرعاً لازم است.^(۱) برای روشن شدن این مطلب (و فوائد غیبت) در فصلهای دیگر بیشتر اشاره شده.

چرا غیبت صغری امتداد نیافت؟

بعضی می پرسند به چه علت دوران غیبت صغری پایان یافت؟ و اگر برنامه غیبت صغری ادامه پیدا می کرد و امام در تمام اعصار غیبت نایب خاص داشت که راتق و فاتق امور و راهنمای عموم باشد چه اشکالی داشت.

پاسخ این پرسش این است که: برنامه روش و کار امام را خداوند متعال تعیین فرموده است و امام باید همان برنامه را اجرا نماید و بعد از آنکه اصل امامت ثابت شد نسبت به برنامه کار پرسش از علت به عنوان ایراد و اشکال بیجا و بی مورد است و حتی خود امام نیز جز تسلیم و تمکین و اجرای برنامه وظیفه و تکلیفی ندارد و پرسش از علت و سبب آن خلاف روش بندگی و مقام عبودیت خالص است. و اگر پرسش بر مزید معرفت و بصیرت و روشن امر باشد جواب آن این است که بهتر است در اینجا دو پرسش مطرح کنیم.

پرسش اول: چرا برای امام ﷺ دو گونه غیبت معلوم شده و از همان اول غیبت کبری آغاز نشد؟

پرسش دوم: پس از آنکه غیبت صغری پیش آمد و نائبان خاص تعیین شدند، چرا دوران غیبت صغری پایان یافت؟ و اگر همان برنامه غیبت صغری ادامه می یافت چه اشکال داشت؟

پاسخ پرسش اول: ۱ - غیبت صغری مقدمه غیبت کبری و زمینه سازی برای آن بوده چون ابتدائی

غیبت بود و اذهان انس به غیبت نداشت اگر چه در زمان امام علی النقی و امام حسن عسکری علیهما السلام فی الجمله آن دو امام برای آماده کردن اذهان از نظرها احتجاب می کردند مع ذالک غیبت تامه اگر دفعه و ناگهانی واقع می گردید مورد استغراب و استعجاب بلکه استیحاش و استنکار و اسباب انحراف افکار می شد و قبول قطع ارتباط با امام چنانچه در غیبت کبری واقع شده برای اکثر مردم دشوار و ناراحت کننده بود. (۱) لذا قریب هفتاد سال رابطه مردم با امام به وسیله نواب خاص حفظ شده و توسط آنان عرایض و مشکلات و مسائل خود را عرض می کردند و جواب می گرفتند و توقیعات به وسیله آنها می رسید و بسیاری هم به شرفیابی حضور نائل می شدند تا در این مدت مردم آشنا و مانوس شدند.

۲- این ارتباط توسط نواب خاص منحصر به همان چهار نفر نواب معروف نبودند و همچنین تشریف جمعی در آن زمان به زیارت آن حضرت برای تثبیت ولادت و حیات آن حضرت مفید و لازم بود و اختفای کامل که احدی از حال و ولادت آن حضرت مطلع نباشد آن هم در ابتدای امر موجب نقض غرض می شد، لذا بسیاری از خواص هم در زمان حیات امام حسن عسکری علیه السلام و هم در زمان غیبت به سعادت دیدار آن حضرت نائل شدند و با ظهور معجزات ایمان آنها استوار و محکم گردید. (۲) که بعضی از آن را در فصلهای آینده می خوانید. پاسخ پرسش دوم: ۱- علت اینکه غیبت صغری ادامه نیافت این بود که برنامه اصلی کار آن حضرت غیبت کبری بود و غیبت صغری مقدمه آن بود و برای آماده کردن زمینه انجام شد.

۲- وقتی بنا باشد نایب خاص نافذالحکم و صاحب قدرت ظاهر نباشد و نتواند رسماً در کار مداخله کند بلکه قدرتهای ظاهری به واسطه تمرکز توجهات در او با او معارضه و مزاحمت داشته باشند، شیادان و جاه طلبان هم ادعای نیابت خاصه می نمایند و اسباب تفرقه و گمراهی فراهم می سازند چنانچه در همان مدت کوتاه غیبت صغری دیده شد چه دعاوی باطلی آغاز گردید و این خود یک مفسده ای است که دفعش از حفظ مصلحت تعیین نایب خاص اهمیتش اگر بیشتر نباشد کمتر نیست، و خلاصه آنکه ادامه روش نیابت خاصه با صرف نظر از مصالحی که فقط در همان آغاز کار و ابتدای امر داشته با اینکه نواب مبسوط الید و نافذالکلمه نباشند و تحت سیطره زمامداران وقت مأمور به تقیه باشند و از نظر عقل مصلحت ملزمه ای ندارد بلکه از آن مفاسدی هم ظاهر می گردید. (۳)

چگونگی غیبت حضرت مهدی (عج)

سؤال: غیبت حضرت صاحب الامر علیه السلام چگونه است؟ آیا جسم شریف ایشان از نظرها پنهان است؟ دیده نمی شود؟ یا اینکه جسم آن حضرت دیده می شود، ولی کسی ایشان را نمی شناسد؟
جواب: باید دانست که غیبت جسم شخصی یا اشیای دیگر و مخفی ماندن فعل و عمل انسان از انظار

۱- امامت و مهدویت ج ۲ ص ۳۶۴

۲- امامت و مهدویت

۳- بیعت و مهدویت

حاضرین در تاریخ معجزات و کرامات انبیاء و اولیاء و خواص مؤمنین بی سابقه نیست و مکرر اتفاق افتاده است از جمله در تفسیر آیه کریمه: (وَ إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا) علاوه بر آنکه ظاهر آیه دلالت دارد بر اینکه خدای تعالی رسول اعظم صلی الله علیه و آله را در هنگامی که قرائت قرآن می نمود، از کفاری که قصد ایدای آن حضرت را داشتند پنهان و مستور می داشت، در برخی از تفاسیر است که خداوند متعال پیامبر صلی الله علیه و آله را در هنگام قرائت قرآن از ابوسفیان، نضر بن حارث، ابو جهل و حمالة الحطب مستور می فرمود، آنان می آمدند و از نزد آن حضرت می گذشتند و ایشان را نمی دیدند.^(۱)

ابن هشام در سیره حکایتی از مستور ماندن وجود مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله از نظر ام جمیل (حمالة الحطب) روایت کرده که در پایان آن این جمله را از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل نموده است: «لَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ بِبَصَرِهَا عَنِّي». خداوند دید او را از من گرفت و مرا از او پنهان نمود» «وقتی هجرت از مکه به مدینه نیز بر حسب تواریخ معتبر مشرکین که بر در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله برای کشتن او اجتماع کرده بودند، آن حضرت را ندیدند بدین ترتیب که پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از آنکه حضرت علی رضی الله عنه را مأمور فرمود تا در بستر او بخوابد بیرون آمد و مشتی خاک برگرفت و بر سر آنها پاشید (و یس و القرآن الحکیم را تافهم لا یبصرون) قرائت کرد و از آنها گذشت و کسی آن حضرت را ندید. در تفسیر الدر المنثور ج ۴ ص ۱۶۸، حکایتی است طولانی راجع به خبری که حضرت صادق علیه السلام آن را از پدران بزرگوارش روایت کرده است که از شواهد این موضوع است و نیز در تفسیر آیه (وجعلنا من بین یدیهما سدا فاغشیناهم فهم لا یبصرون و در مقابل و پشت سر آنها مانع قرار دادیم، و آنها را به وسیله آن مانع پوشاندیم، پس آنها نمی بینند. در کتب تفاسیر روایاتی است که دلالت بر این موضوع دارند، در تاریخ زندگی ائمه علیهم السلام نیز در این موضوع شواهد متعدد فراوان وجود دارد؛ مانند غایب شدن حضرت امام زین العابدین علیه السلام از نظر مأموران عبدالملک، مروان،^(۲) که علاوه بر علمای شیعه علمای اهل سنت مانند ابن حجر نیز آنرا روایت کرده اند، پس مسأله غائب شدن شخص، مسأله ای واقع شده و سابقه دار می باشد و اما خفاء عنوان و ناشناخت ماندن انسان بدون غائب شدن بدن بسیار بسیط و ساده است و در بسیاری از موارد محتاج به اعجاز و خرق عادات نمی باشد. و همواره اشخاص را می بینیم که کاملاً در نظرها آشکارند ولی آنها را نمی شناسیم، پس از این مقدمه در جواب سؤال گفته می شود: اگر چه فلسفه و صحت و فائده غیبت به هر یک از دو نحو (غائب شدن جسم و ناشناس بودن) حاصل می شود و این جهات که امر امام علیه السلام مخفی می باشد و کسی او را نمی شناسد یا نتواند متعرض ایشان گردد و سائر هدفها و مقاصدی که در غیبت آن حضرت است، در هر دو حال حاصل است، اما از جمع بین روایات و حکایات تشرف افراد به خدمت آن حضرت و استفاده تفسیر بعضی از آنها از برخی دیگر دانسته می شود که غیبت آن حضرت به هر دو شکل ناپیدا شدن و ناشناس بودن وقوع دارد، بلکه گاهی در زمان واحد هر دو شکل واقع شده است، یک نفر ایشان را دیده و شناخته است

۱- مجمع البیان و روح المعانی و الدر المنثور

۲- الفصول المهمه، ص ۲۰۴، ابن صباغ مالکی

دیگری در همان حال اصلاً آن حضرت را ندیده چنانکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را در بعضی از وقایعی که با آن اشاره شد بعضی می‌دید و بعضی نمی‌دیدند. ^(۱) نهایت این است که در (غیبت صغری) در برخی مواقع که مکان آن حضرت معلوم بوده است غیبت غالباً بصورت غایب شدن جسم و بدن آن حضرت و بلکه در بعضی حکایات به صورت غایب شدن مکان و منزل ایشان نیز بوده است؛ و بسا که حتی بعضی از نواب خاص رضی الله عنهم که از مکان آن حضرت مطلع بوده و می‌دانسته‌اند که آن حضرت کجا تشریف دارند، با وجود این آن حضرت را در آن مکان رؤیت نمی‌کردند، در غیبت کبری هم امکان دارد که نسبت به اغلب و اکثر مردم غیبت به همین صورت باشد و در بعضی فرصتها و مناسبات و بعضی از مننه و امکانه نسبت به بعضی از افراد امکان رؤیت جسم حاصل باشد، چه آنکه در حال رویت آن حضرت را بشناسد که به ندرت اتفاق می‌افتد. یا اینکه بعد از تشریف و سعادت دیدار ملتفت این موضوع شوند یا اصلاً توجه پیدا نکنند.

اخبار و حکایات معتبر این تفصیلات را روشن می‌سازد البته بر حسب بعضی از اخبار در (موسم) مانع رویت جسم مرتفع می‌شود ولی با دیدن جسم ایشان کسی آن حضرت را نمی‌شناسد مطلبی که توجه به آن لازم است این است که غیبت جسم، بدون اعجاز و خرق عادت واقع نمی‌شود، اما پنهان شدن نام و عنوان و ناشناخته بودن، به طور عادی نیز واقع می‌شود، هر چند در بعضی مواقع استمرار آن یا جلوگیری از التفات اشخاص به استعلام و طلب معرفت محتاج به خرق عادت و تصرف در نفوس است که خداوند قادر و متعال برای تحقق اراده خود و حفظ ولی امر (عج) تمام اسباب عادی و غیر عادی آن را به توسط خود آن حضرت و یا مستقیماً هر طور که مصلحت باشد فراهم سازد، «وَمَا ذَالِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ» ^(۲)

سؤال: چرا حضرت مهدی علیه السلام مانند نیاکان خود ظاهر نمی‌شود تا اینکه یا مظفر و پیروز شود و یا در راه خدا کشته و شهید گردد؟

پاسخ: ظهور آن حضرت برای اتمام نور الله و تحقق مطلق هدف دعوت انبیاء و صلح و صفا و عدل و داد و امنیت عمومی در زیر پرچم اسلام و یکتا پرستی و اجرای احکام قران مجید در سراسر گیتی است و پر واضح است که مجری این برنامه باید در شرایط قیام کند که موفقیت و پیروزی وی صد در صد باشد چنانکه توضیح داده شد مانع از نزول امداد غیبی و نصرت آسمانی از نظر حکمت الهی در میان نباشد و اگر به صورت دیگر که منتهی به تحقق این هدف نگردد ظهور نماید نقض غرض خواهد شد و باز هم باید بشر در انتظار حصول وعده‌های الهی بماند.

مهدیهای قلبی دلیل بر ثبوت مهدی (عج) اصلی است

یکی دیگر از دلایل روشن اصالت مهدویت مدعیان مهدویت است از پیش از ولادت حضرت مهدی (عج) تا به امروز در هر عصری فردی یا افرادی پیدا شده که به دروغ ادعای مهدویت کرده است خود

این مسئله از دلائلی اصالت موضوع مهدویت است، زیرا اگر چیزی اصالت نداشته باشد هرگز قلبی آن یافت نمی‌شود، چون همواره اشیاء قلبی را می‌سازند تا بجای اصلی آنرا قالب جانشین کنند، شما حتماً در زندگی‌تان با ۵ ریالی قلبی و ۱۰ ریالی قلبی روبرو شده‌اید ولی هرگز با ۷ ریالی قلبی مواجه نشده‌اید چرا؟ پر واضح است هیچ دیوانه‌ای بفکر ساختن ۷ ریالی قلبی نخواهد افتاد زیرا ۷ ریالی اصالت ندارد و هر چیزی که اصالت و واقعیت ندارد قلبی آن مفهوم ندارد.

در تاریخ فرعون‌ها «ادعای خدای کرده‌اند چون خدا» اصالت دارد و اصالتش برای همگان روشن است از این رهگذر عده‌ای خواسته‌اند که خود را بجای آن حقیقت و واقعیت جا بزنند «مسیلمه‌ها» ادعای نبوة کرده‌اند، چون نبوت اصالت دارد و عده‌ای خواسته‌اند که خود را بجای آنها قالب کنند مهدویت نیز اصالت دارد و لذا عده‌ای چون علیمحمد باب خواسته‌اند خود را بجای مهدی واقعی جا بزنند. از این رهگذر وجود «متمهدی‌ها مدعیان دروغگوی مهدویت» خود یکی از دلائلی اصالت و واقعیت مهدویت است. (۱) به نقل فقیه ایمانی از نیمه قرن دوم هجری تا پایان قرن سیزدهم تعداد بیست و هفت نفر امام زمان و مهدی دروغین در گوشه و کنار کشورهای اسلامی سربلند نمودند که آخرین آنها محمد قادیانی در هند و همزمان با او علی محمد باب شیرازی در ایران و هر دو از اعمال انگلیس و ساخته شده آنان بودند. (۲)

هر که بر من نماز کرد، جواب نامه‌ها را خواست و از میان همیان خبر داد امام بعد از من است.

این گواهی از پدر بزرگوارش بالاترین دلیل است

ابو‌الآدیان می‌گوید: من وظیفه نامه رسانی را در خدمت امام عسکری علیه السلام داشتم که برای وکلای آن حضرت می‌بردم در آن مرض که از دنیا رفت چند نامه را داد که بمداین ببرم فرمود بعد از پانزده روز برمی‌گردی در حال که مرا غسل دهند و صدای شیون از خانه من بشنوی گفتم ای سیدی هر گاه این واقعه بزرگ (خدا نخواسته) پیش بیاید، امام کیست؟ فرمود: هر که جواب نامه را از تو طلب نمود (او امام بعد از من است). گفتم: دیگر چه نشانی دارد؟ فرمود: هر که بر من نماز خواند جانشین من خواهد بود. گفتم: بیشتر بفرمایید. فرمود: هر که بگوید که درهمیان چه چیز است او امام شما است. هیبت امام مانع شد از اینکه بپرسم کدام همیان، با حزن و اندوه رفتم نامه‌ها را به مدائن رسانیدم و جوابها را گرفته برگشتم به سامره پانزده روز گذشته بود صدای نوحه و گریه همچنان بلند بود، جعفر کذاب را دیدم بدر منزل نشسته و شیعیان برگرد او جمع دارند باو تعزیت می‌گویند و همچنین تهنیت به امامت او عرض می‌کنند گفتم: اگر این امام است امامت نوع دیگر شده چون می‌دانستم که او شراب می‌خورد و قمار می‌باخت و طنبور می‌نواخت پیش رفتم تسلیت و تهنیت گفتم و هیچ سؤال از من نکرد آنگاه عقید خادم بیرون آمد به جعفر گفت: برادرت را کفن کرده‌اند بیا و بر او نماز بخوان جعفر پیش و مردم از پشت سرش وارد صحن خانه شدیم جعفر پیش استاد که نماز بخواند تا

۱- خورشید پنهان ص ۱۳۰ مهدی پور قم

۲- امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام از دیدگاه خلفا، تألیف علامه فقیه ایمانی، ص ۱۲۳

خواست تکبیر گوید طفلی گندم گون و پیچیده موی کشاده دندانی مانند پاره ماه برون آمد و ردای جعفر را کشید گفت: ای عمو پس بایست که من سزاوارترم بنماز پدر خود از تو پس جعفر عقب استاد و رنگش متغیر شد آن طفل پیش استاد و بر پدر بزرگوار خود نماز کرد و آن حضرت را در پهلوی امام علی النقی علیه السلام دفن کرد و متوجه من شد و گفت: ای بصری بده جواب نامه‌های که با تو است من نامه‌ها را تسلیم کردم با خودم گفتم: که دونشان از آن نشانه‌های که امام فرموده بود ظاهر شد. در آن وقت جماعتی از قم آمدند خبر مرگ آن حضرت را شنیدند پرسیدند که امامت با کیست؟ مردم اشاره به جعفر نمودند و آنها پس از عرض تعزیت و تهنیت گفتند اموال و نامه‌های داریم بگو که نامه‌ها از چه کسانی و مالها چه مقدار و چیست؟ تا ما تسلیم کنیم جعفر برخاست و گفت: مردم از ما علم غیب می‌خواهند در آن حال خادم برون آمد از جانب صاحب الامر (عج) و گفت: باشما نامه فلان شخص و فلان و فلان هست و همیانی هست که در آن هزار اشرفی هست و در آن میان ده اشرفی است که طلا را روکش کرده‌اند، آن جماعت نامه‌ها و مالها را تسلیم کردند گفتند: هر که تو را فرستاده است او امام زمان هست فهمیدم مراد امام حسن عسکری علیه السلام همین همیان بوده است پس جعفر نزد خلیفه معتمد رفت این واقعه را نقل کرد خلیفه مأمور فرستاد صیقل کنیز حضرت را گرفتند که آن طفل را بمانشان بده او انکار کرد و از برای رفع مظنه ایشان گفت: حملی دارم (که بدنیا نیامده) با این سبب او را بابن الشوارب قاضی سپردند که چون فرزند متولد شود بکشند که ناگاه ابن یحیی و زبیر مرد و صاحب الزنج در بصره خروج کرد ایشان بحال خود در ماندن و کنیز از خانه قاضی بخانه خود آمد. (۱)

نیمه‌های شب خانه را پالیدند جهت دستگیری امام مایوس و شرمنده برگشتند.

چنانچه از رشیق روایت شده گفت: خلیفه معتضد مرا با دو نفر دیگر با اسبهای یدک سواره به سامره فرستاد، نشانه و مشخصات منزل امام عسکری علیه السلام را بمان بیان کرد گفت: غلام سیاه بدر خانه اوست، بدون اذن و امر او داخل شوید هر که داخل خانه بود سرش را ببرید برای من بیاورید وقتی بدر منزل آن حضرت رسیدیم غلام سیاه داشت بند زیر جامه می‌بافت گفتیم: در این خانه کیست؟ بدون وا همه گفت: صاحب خانه. داخل منزل شدیم، خانه خوش نما و یکطرف پرده دیدیم، که تا هنوز ندیده بودیم، و هیچکس در خانه نبود، پرده را برداشتیم حجره بسیار بزرگی بنظر آمد پر از آب در آخر آن حصیری گویا به روی آب انداخت بالای آن مردی با چهره زیبا بنماز ایستاده است بما هیچ التفات نکرد. احمد بن عبدالله پای به داخل آن حجره گذاشت که بسوی او برود، غرق شد من بزحمت برون آوردم پس از ساعتی بهوش آمد رفیق دیگرم خواست برود مثل احمد شد من متحیر ماندم زبان به معذرت خواهی گشودم گفتم نمی‌دانستم که نزد که می‌آیم به خدا سوگند حقیقت را نمی‌دانستم اکنون پیشمانم معذرت می‌خواهم از خدا و از تو ای مقرب درگاه الهی او هیچ اعتناء به ما نکرد غرق عبادت خویش بود ترس و هیبت عظیم در دل ما افتاد و برگشتیم خلیفه بدر بانان سفارش ما را کرده بود و منتظر ما بود نیمه شب بحضورش رفتیم تمام قصه را نقل کردیم گفت: پیش از این با کسی ملاقات

کردید؟ گفتیم نه آنگاه سوگندهای سخت یاد کرد که اگر یک کلمه از این واقعه را بکسی نقل کرده بودید همه شما را گردن می‌زنم و ما این حکایت را تا او زنده بود نتوانستیم بکسی بگوئیم اکنون مرده می‌گوئیم. (۱)

سالها است خلفا شمشیر کشیدند مردم را می‌کشند تا از اعتقاد به امامت پدر و برادرت برگردند نتوانستند هنوز هم در جستجوی فرزندش هستند دست بر او نمی‌یابد

محدث قمی در یک روایت طولانی نقل نموده از احمد بن عبید الله بن خاقان که والی اوقاف و صدقات از جانب خلفاء و مردی متعصب بود. گفت: در مجلس او حجتی سادات علوی و فرقی مذاهب ایشان با خلفاء در میان آمد احمد گفت: من از سادات علوی کسی را ندیدم مانند حسن بن علی عسکری علیه السلام در علم و زهد و ورع تقوی مهابت، وقار، عفت، حیا و قدر و منزلت نزد خلفاء و بزرگان، همه او را مقدم میداشتند روزی بالاسری پدر خود استاده بودم گفتند: ابن الرضا علیه السلام آمده پدرم از جای جست با استقبال او شتافت دستش را بوسید با اعزاز تمام سری جای خود نشانید با ادب در برابرش نشست مؤدبانه صحبت می‌نمود تا برون رفت شب خلوت شد پرسیدم این که بود که این گونه احترام و تعظیم از او بعمل آوردی گفت این امام رافضیان است اگر خلافت از بنی عباس برون رود کسی بغیر این مرد مستحق آن نیست و او از همه بآن سزاوارتر است به سبب اتصاف او بزهد و عبادت و فضل و کمال انسانی و علم و شرافت نسب و علوی حسب تعریف که کرد خشم من زیاد شد اما در فکر و شگفت بودم بعد از آن پیوسته از مردم تفحص احوال او می‌کردم نشنیدم از احد از وزراء و افراد دولتی گرفته تا سادات و علما و اشراف و غیره از هر که پرسیدم بجز خوبی و تعریف و توصیف و فضیلت و بزرگواری او می‌گفتند. بخدا سوگند در هنگام وفات او حالتی بر خلیفه و دیگران عارض شد که من گمان نمی‌کردم در وفات هیچکس چنین امر تواند شد هنگام خبر مریضی آن حضرت را آوردند پدرم بسرعت نزد خلیفه رفت خلیفه پنج نفر از افراد مورد اعتماد خود را که یکی نحریب خادم بود دستور داد ملازم خانه آن حضرت باشند کارها و احوال آن را دقیقاً زیر نظر داشته باشند قضات را با ده نفر از علما به عنوان شاهد و عیادت بمنزل آن حضرت فرستاد اینکارها را برای آن میکردند که آن زهری بحضرت داده بودند بر مردم معلوم نشود مردم گمان کنند که خود از دنیا رفته.

چون خبر وفات آن حضرت در سامره منتشر شد قیامتی در آن شهر برپا شد از جمیع مردم صدای ناله و شیون بلند گردید خلیفه در جستجوی فرزند آن جناب در آمد جمعی را فرستاد دری خانه آن حضرت را حراست کنند و تمام حجرها را بپالند شاید آن جناب را بیابند زنان قابله را فرستاد که کنیزان آن حضرت را تفحص کنند که مبادا حامله باشند پس یکی از کنیزان آن حضرت را احتمال حمل برایش دادند خلیفه نحریب خادم را بر او موکل نمود بر احوال او مطلع باشد تا صدق و کذب آن خبر معلوم شود جمیع اهل بازار صغیر و کبیر و وضع و شریف خلایق در جنازه آن برگزیده خالق جمع آمدند پدرم که وزیر خلیفه بود به اتفاق وزراء و أمراء مأمورین دولت و بنی هاشم علویین به تجهیز آن امام علیه السلام حاضر شدند در آن روز سامره مانند صحرا

قیامت بود خلیفه ابو عیسی را فرستاد که بر آنجناب نماز کنند ابو عیسی کفن را از روی مبارک او دور کرد برای رفع تهمت خلیفه علویان و هاشمیان و آمرء و علما و سایر اشراف و اعیان را نزدیک طلبید گفت بیائید ببینید این حسن بن علی علیه السلام است که بر فراش مرگ خود مرده است کسی باو آسیبی نرسانیده است در مدت مریضی او اطباء و قضات و بزرگان برای تداوی و آگاهی از احوال او حضور داشتند و شهادت میدهند پس از دفن او آن خلیفه متوجه دست یابی و جستجوی فرزند آن حضرت شد زیرا شنیده بود که فرزند آن حضرت بر همه عالم مستولی خواهد شد چندانکه تفحص کردند چیزی از آن حضرت نیافتند و آن کنیز را که گمان حمل به او برده بودند تا دو سال تفحص احوال او می کردند و اثری ظاهری نشد پس موافق مذهب خلیفه میراث آن حضرت را قسمت کردند میان مادر و جعفر کذاب که برادر آن جناب بود و مادرش دعوی کرد که من وصی اویم و نزد قاضی بشوت رسانیده باز خلیفه در تفحص فرزند آن جناب بود و پس جعفر نزد پدرم آمد و گفت: می خواهم منصب برادرم را بمن تفویض نمائی و من تعهد می نمایم که هر سال دو سیست هزار دینار طلا بدهم پدرم در خشم شد و گفت: ای احمق منصب برادر تو منصبی نیست که بمال و تقبل توان گرفت و سالهاست که خلفاء شمشیر کشیده اند و مردم را می کشند و زجر می نمایند که از اعتقاد بامامت پدر و برادر تو برگردند نتوانستند اگر تو نزد شیعیان مرتبه امامت داری همه بسوی تو خواهند آمد و اگر نزد ایشان مرتبه نداری خلیفه و غیره این مرتبه و مقام را برای تو تحصیل نمی توانند کرد پدرم را اینجا سفاهت و بی عقل او را فهمید و امر کرد که دیگر او را به مجلس راه ندهند و پدرم فوت کرد تا امروز خلیفه تفحص از فرزند آن حضرت می کند و بر او دست نمی یابد و از جای و مسکن او اطلاع در دست نیست. (۱)

خبر دادن امام زمان از گمراهی جعفر در توقیعی

آنچه از مطالعه اخبار بدست می آید حضرت ولی عصر (عج) بعد از شهادت پدر بزرگوارش در یک شرایط بسیار سخت و دشوار قرار گرفت هیچگونه اطمینان نداشت از خودی و بیگانه و از دوست و دشمن در هراس بود تعقیب و تهدید می شد لذا پیوسته جایش را عوض از محلی به محل دیگر منتقل می نمود.

از جمله توقیعات که از جانب آن حضرت به عمری و پسرش برون آمد این توقیعی است: خدای تعالی شما را برای اطاعت خود توفیق کرامت فرماید و در دین خود ثابت قدم گرداند و بشما در چیزهای که باعث خشنودی او می شود یاری نماید بمارسید آنچه که گفته بودید که میثمی بشما از مختار خبر داده که او بکسی ملاقات نموده و مباحثه و احتجاج نموده در خصوص اینکه امام حسن عسکری علیه السلام بغیر از جعفر بن علی علیه السلام خلف و جانشین ندارد و امامت جعفر را تصدیق نموده و همه آن سخنان را که اصحاب شما از مختار نقل نموده اند و شما بمن نوشته بودید فهمیدم و من از کوری بعد از بینش و از گمراهی بعد از هدایت و از کارها و فتنه های هلاک کننده بخدا پناه می برم زیرا خدای عزوجل در سوره الم می فرماید آیا خلائق چنین گمان نموده بمحض گفتن ایشان که ایمان آوردیم اکتفا خواهد شد (نه خیر) بلکه با انواع بلاها امتحان خواهند شد

یا به اینکه تکلیف طاعت و بندگی بر ایشان شدید خواهد شد آیا این خلاق چگونه بمیان فتنه افتاده‌اند و در وادی حیرت و سرگشتگی می‌گردند و بجانب دست راست و دست چپ جاده می‌روند آیا از دین خودشان مفارقت و جدایی ورزیده‌اند یا در خصوص حق شک کرده‌اند یا با حق عناد و عداوت نموده‌اند آیا جاهل شده‌اند چیزهایی را که روایات صادق و اخبار صحیح در خصوص آنها وارد شده یا اینکه آنها را دانسته لیکن فراموش نموده‌اند آیا نمی‌دانید که روی زمین از وجود حجت خدا خالی نمی‌باشد خواه ظاهر باشد و خواه پنهان آیا ندانسته‌اند که امامان آنان بعد از پیغمبر شان یک یک با نظام و ترتیب آمدند تا اینکه امر امامت به امر خدای عزوجل بامام گذشته (یعنی حسن عسکری علیه السلام) رسید و در جای پدرش علیه السلام نشست بطرزیکه خلاق را بسوی حق و راه راست هدایت میکرد و آن حضرت نور تلالو کننده و ماه درخشنده بود تا اینکه خدای تعالی چیزی را که در نزد خود بود برای وی اختیار نمود یعنی او را به سوی خود برد پس در وقت وفاتش در طریقه پدرانش طبق النعل بالنعل رفتار نمود یعنی چنانکه پدرانش هر یک در حین وفاتش به امامیکه بعد از او بود وصیت نمودند او هم وصیت نمود به امام و وصی که خداوند کردگار او را بامر خویش تا وقتی پنهان نمود و منزل و مأوای او را بمشیت خود به جهت قضاء گذشته و قدر جاری و نافذ خود از خلاق مخفی داشت و رتبه و فضل او در نزد ماست و برای ماست و اگر خدای تعالی در خصوص ظهورم که از آن منع نموده اذن دهد و حکم خود را که در خصوص تأخیر آن جاری شده زایل گرداند هر آینه حق را با صورت زیبا و با دلیل و نشانه روشن و آشکار به ایشان می‌نماید و خود را در نظر خلاق ظاهر می‌سازد و حجة خویش را برمیخیزاند لیکن قدرها و قضاهای الهی مغلوب نمی‌شود و اراده‌اش پس گردانیده نمی‌گردد و توقیعی از وقتیکه قرار داده بیشتر نمی‌شود پس بنابراین باید خلاق تبعیت خواهش نفس را در خصوص ظهور از خودشان دور کنند و با قاعده که راه می‌رفتند رفتار نمایند و تفحص و جستجو نکنند چیزی را که از ایشان پنهان و پوشیده شده تا اینکه گناه کار شوند و سر خدا را کشف نمایند تا اینکه مذموم باشند و بدانند که حق با ماست و در نزد ماست سوای ما نمی‌گوید مگر کذاب و افتراء گر و آنرا بغیر از ما ادعا نمی‌کند مگر بیدین و گمراه پس خلاق از ما به این جوابهای مجمل اکتفاء نکنند و تفسیر آنها را خواهش نمایند و بجواب سر بسته و پوشیده قناعت نکنند. (۱)

طریقه عمم جعفر با من مانند طریقه برادران یوسف است

چنانکه ذکر شد آن جناب از دو ناحیه (داخل و خارج) تهدید می‌شد هر دو گروه وی را می‌خواستند خلفاء عباسی برای حفظ حکومت خود از دنبال وی می‌گشتند و جعفر و همراهانش برای اینکه مقام امامت و میراث مادی و معنوی آن حضرت را تصاحب کنند تعقیب می‌کرد هدف اصلی هر دو گروه از بین بردن آن خلیفه و برگزیده خدا بود همان گونه که خود امام علیه السلام در توقیع، پاسخ پرسش اسحق بن یعقوب فرمود: هر که مرا انکار کند از من نیست طریقه‌اش طریقه پسر نوح است اما طریقه و شیوه (عملکرد) عمم جعفر و پسرش

درباره من پس مانند طریقه برادران یوسف علیه السلام است (یعنی همان گونه که برادران یوسف علیه السلام بواسطه حسادت فضیلت مقام یوسف را نتوانستند تحمل کنند می خواستند او را بکشند خداوند شرشان را دفع کرد، و را آخر در چاه انداختند تا خود بمرد، سر و صدای دروغین راه انداختند که یوسف را گرگ خورده ولی خداوند سالهای دراز او را در انظار همه پنهان نگاه داشت بگونه که هیچکس باور نداشت او زنده و پادشاه است نا آنگاه که اجازه داد خود را معرفی نماید).

در قضایای که پیش می آید و نمی دانید به راویان حدیث ما رجوع کنید

در همان کتاب از اسحق بن یعقوب روایت نموده که گفت از محمد بن عثمان عمری (رضی الله عنه) خواهش نمودم که مسائل مشکله داشتم نوشتم خدمت امام زمان علیه السلام برساند. پس در جواب آن توقیعی بخط مبارک آقای ما صاحب الزمان (عج) بدین نهج در آمد: ترجمه: خداوند بزرگ تو را براه راست هدایت کند و در آن ثابت قدم گرداند آنچه که در خصوص آنان که از اهل ما و عموزاده گان من (مثل جعفر کذاب) مرا انکار کرده اند پرسیده پس بدانکه در میان خدای عزوجل واحدی قرابت و خویش نیست هر کی مرا انکار نماید از من نیست و طریقه اش طریقه پسر نوح است و اما طریقه و شیوه عمم جعفر و پسرش درباره من پس مانند طریقه برادران یوسف علیه السلام است. و اما فقاع پس خوردنش حرام است و باک نیست در خوردن شلیمان و اما اموال شما که بما میدهید مانند خمس و زکات و غیر آن پس ما قبول نمی کنیم مگر برای اینکه شما از آلایش حرام پاک شوید پس هر که بخواهد آن مال را بما برساند آنچه که خدا به ماها داده بهتر است از آنچه که به شما داده و اما ظهور فرج پس با خداست، تعیین وقت کنندگان برای آن دورغ گویانند و اما قول کسانی که گمان نموده اند که امام حسین علیه السلام شهید نشده پس کفر و تکذیب و گمراهیست و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة احادیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله علیهم یعنی در قضایائی که (پیش می آید نمی دانید یا) محتاج به مرافعه و محاکمه است بر او یان احادیث ما رجوع کنید زیرا که ایشان حجت منند بر شما و من حجت خدایم بر ایشان اما محمد بن عثمان عمری خدا از وی و پدرش که گذشت خوشنود باشد پس او ثقة منست مکتوب وی مکتوب منست و اما محمد بن علی مهزیار اهوازی پس خدای تعالی قلب او را بعد از این اصلاح خواهد کرد و شکهای او را زائل خواهد کرد و آن مال که بما فرستاده ما قبول نمی کنیم (مگر مالی را که پاک و پاکیزه است) و این مال ثمن کنیز مغنیه است و آن حرام است و اما محمد بن شاذان پس او مردیست از شیعه ما اهل بیت و اما ابوالخطاب محمد بن ابی زینب اجذع پس او و اصحابش ملعونند پس به آنان که به ایشان معتقدند مجالست مکن زیرا من و پدرانم علیه السلام از ایشان بیزاریم و اما آنان که اموال ما را می گیرند پس هر یک از ایشان چیزی را از ما حلال بداند و بخورد هر آینه بمنزله این است که آتش خورده و اما خمس پس برای شیعیان ما مباح و آن به ایشان تا وقت ظهور امر ما حلال شده تا اینکه ولادتشان پاکیزه گردد و اولاد شبه نشود و اما پشیمان شدن قوم که در دین خدا شک کرده اند از فرستادن آن اموال بما پس هر که بخواهد از ما داده خود را پس بگیرد ما هم می دهیم ما را بعطای شکاکان احتیاج نیست و اما علت و سبب غیبت ما پس از

اینگونه چیزها میرسید زیرا خدای تعالی می فرماید: ... لا تسئلوا عن اشیاء ان تبدلکم تسؤکم... ای کسانی که ایمان آورده اید از بعضی چیزها میرسید که اگر آنها بشما اظهار شود شما را بد حال و نگران می کند بیش این است که هیچ یک از پدران من نشد مگر اینکه بیعت سلطان زمانش که از اهل طغیان بوده در گردن او واقع شد و من خروج می کنم در حالی که بیعت هیچ یکی از ستمگران در گردن من نمی باشد اما طریق منتفع شدن از من در ایام غیبتم پس مانند منتفع شدن از آفتاب است که ابر روی آنرا پوشانیده باشد.

بدرستی که من امان زمینم چنانکه ستارگان امان اهل آسمانند پس ببینید در سؤال را از بعضی چیزهای که بشما ضرور نیست و بکار شما نمی آید و خود را بمشقت می اندازید در دانستن پاره از چیزها که از دانستن آنها معاف شده اید دعا را در خصوص تعجیل فرج بسیار کنید زیرا فرج شما در این است یا اسحق بن یعقوب سلام باد بر تو و بر آنان که تابع طریقه هدایت شده اند. (۱)

هر چند مدتی تغییر مکان و جایگاه را عوض می کرد

احمد بن حسن خجندی روایت نموده گفت: من در پی امام زمان (عج) بسیار می گشتم در جستجوی زیاد بودم که به مسکن و جایگاه خاص آن حضرت دسترسی داشته باشم عریضه بتوسط ابی القاسم بن روح (ره) بخدمت امام زمان (عج) نوشتم و در آن عریضه از نا آرامی دلم بخاطر ندانستن جایگاه آن جناب و سرگردانی برای این امر جواب خواسته بودم که دلم آرام بگیرد وظیفه ام معلوم باشد توقیعی در آمد در آن جواب داده بود: هر که در خصوص من تفحص نماید هر آینه مرا می طلبد و هر که مرا بطلبد هر آینه مکان مرا به دیگران نشان می دهد و هر که مکان مرا نشان دهد هر آینه خود را به هلاکت انداخته یا اینکه باعث قتل من شده و هر که باعث قتل من شود یا خود را به هلاکت اندازد هر آینه بخدا شریک قرار داده و کافر می گردد وقتی توقیع شریف را خواندم دلم آرام گرفت بعد از آن مسرور و شاد بوطن خود برگشتم حمد سپاس خدای را که مطمئن شدم. (۲)

از آنچه گذشت این مطلب به خوبی دانسته می شود که در غیبت صغری نیز امام در یک محله خاص نمی توانست اقامت داشته باشد از خوف آنکه مخالفین از جایگاه او اطلاع نیابند با گذشت هر چند مدتی تغییر مکان و جایگاه را عوض می کرد، حتی بعضی از شیعیان که در مکان خاص زیارت کرده بوده دوباره در آن مکان نیافته تنها از راه نواب خاص به شرف حضور می رسیدند و به سؤالات شان جواب داده می شده و حاجات شان برآورده.

در صریا می نشسته یا جای دیگر؟

پس از شهادت پدرش به خاطر سختگیری مخالفان ظاهراً سامره را ترک کردند به صریا که محلی است در مدینه رفتند. ابن شاذان کابلی می گوید: برای طلب و جستجوی آن حضرت در مدینه اقامت کردم از

هر کس می پرسیدم مرا مسخره و یا اینکه منع می کرد تا اینکه روزی پیرمردی از بنی هاشم را دیدم فرمود: آنچه تو می خواهی در صریا است من بصریا رفتم در یک دکان و دهلیز جاروب کرده داخل شدم غلام سیاهی برون آمد و گفت: برو اینجا (چه می کنی) گفتم: نمی روم پس بخانه رفت و برگشت و گفت: بیا خانه برویم داخل خانه شدیم دیدم مولایم در میان خانه نشسته و مرا به نام که هیچ کس آگاهی نداشت از آن نام من به جز خانواده من صدا زد، آنگاه چیزهای که می خواستم سؤال و از محضر مبارکش استفاده کردم پس از محضری مبارکش رخصت شدم، و اما سال دیگر که آنجا آمدم در آنجا نبود. (۱) (یعنی جایش را عوض کرده بود).

تا داخل شدم نوری نمایان شد که چشمانم را خیره کرد

عیسی بن مهدی می گوید: با اینکه من سی بار حج کرده بودم باز به جهت آرزوی دیدار حضرت مهدی (عج) در صریا به حج رفتم در مکه مریض شدم اما دلم به ماهی و شیر و خرما زیاد می رفت پس از انجام حج به مدینه رفتم در صریا چند بزلاغر را دیدم داخل قصر شدند نماز مغرب و عشاء را با امیدواری و دعا خواندم ناگاه دیدم آن جناب مرا با نامم صدا کرد رفتم در صحن منزل سفره گسترده و ماهی سرخ کرده و شیر و خرما آماده اما آقا فرمودند شما در مکه بسیار به آرزوی خوردن اینها بودید گفتم: همین دلیل برای من بس که از دلم خبر داد ولی چطور بخورم مریض هستم امام را ندیدم از داخل صدا کرد عیسی بخور تو به نفع و ضرر خود از ما داناتر نیستی مرا خواهی دید. اشکم جاری شد و طلب آمرزش از خدا کردم و شروع به خوردن کردم و طعام به آن لذیذی ندیده بودم. زیاد خوردم و آثار خوردن معلوم نمی شد شرم کردم صدا زد حیا مکن او از طعام جنت است گفتم یا مولا کافیت فرمود: بیا گفتم دستم ناشسته چطور بروم، صدا کرد مگر دست تو چرک دارد دیدم راستش از مشک خوش بوی تر تا داخل شدم نور نمایان شد که چشمانم را خیره کرد و ترسیدم خیال کردم عظم مختلط شده فرمود ای عیسی برای شماها نبود که مرا ببیند اگر نبودند (حرفهای) آن مکذوبون که می گوید کجا است و او کی بوده و کجا متولد شده و کی او را دیده و چه برون آمده از جانب او به سوی شما و به چه چیز خبر داد شما را و چه معجزه نشان داد بدان بخدا قسم دفع کردند امیر المؤمنین را با آنچه دیدند از آنجناب از روایات و آیات و مقدم داشتن (غیرش را) بر آن جناب و به او کید کردند و او را کشتند و همچنین کردند با پدران من و تصدیق نکردند ایشان را و نسبت سحر و جنون دادند به ایشان تا اینکه فرمود خبر ده دوستان ما را به این چه دیدی و بترس از اینکه به دشمنان بگویی که ایمان تو می رود گفتم یا مولا دعا کن برای ثبات ایمان من فرمود اگر خداوند ثابت نکرده بود مرا نمی دیدی. (۲)

نواب خاص چه کسانی بودند؟ چه مدتی نیابت داشتند؟ چطور به این مقام رسیدند؟

اولین ایشان کسی بود که امام علی النقی علیه السلام و امام حسن عسکری علیه السلام او را منصوب نمودند او شیخی است ثقه کنیه اش ابو عمر و نامش عثمان بن سعید عمریست، او را عسکری علیه السلام و سمان هم می گفتند یعنی

روغن فروش زیرا که برای مخفی داشتن امر سفارت بسبب تقیه روغن فروشی می‌کرد گاهی که شیعیان اموالی را برای امام حسن عسکری علیه السلام می‌آوردند تسلیم ایشان می‌نمودند تا ایشان به امام عسکری علیه السلام برساند ابو عمر آنها را از جهت ترس و تقیه بتوی خیک روغن گذاشته بمنزل امام حسن عسکری علیه السلام می‌رسانید.

از احمد بن اسحاق قمی روایت شده که گفت روز بخدمت امام علی النقی علیه السلام عرض کردم ای آقای من در اینجا که می‌آیم حضور شما همیشه برای ما میسر، ممکن نیست به کی اعتماد و مراجعه کنیم فرمود: این ابو عمر و مردیست ثقه و امین است هر چه بشما گوید از من می‌گوید و آنچه که به شما می‌رساند از جانب من می‌رساند و قتیکه امام علی النقی علیه السلام بعالم بقا رفت روزی بخدمت امام حسن عسکری علیه السلام رسیدم همان سخن که به پدر بزرگوارش گفت بودم عرض کردم فرمود: که این ابو عمر و مرد ثقه و امین است هم ثقه امام گذشت بود و هم ثقه منست هم در حال حیوة هم بعد از وفات هر آنچه که بشما گوید از جانب من می‌گوید و آن چیز را که بشما می‌رساند از جانب من می‌رساند. (۱)

علامه مجلسی گوید: در حدیث طولانی از جماعتی از شیعه روایت شده همه ایشان گفته‌اند که در منزل امام حسن عسکری علیه السلام جمع شدیم برای اینکه از آن حضرت بپرسیم که بعد از او حجت کیست؟ در حدود چهل نفر مرد نشستند در آن حال عثمان بن سعید برخواست عرض کرد یا بن رسول الله می‌خواهیم از تو سؤال کنیم امری را که تو از من به آن داناتری فرمود یا عثمان بنشین در آن حال حضرت از جای غضبناک برخواست که برون رود فرمود کسی از شما برون نرود کسی از ما برون نرفت تا اینکه بعد از لحظه عثمان را صدا نمود عثمان سرپا استاد آن حضرت فرمود که آیا خبر بدهم به شما از چیزی که برای آن آمده‌اید گفتند آری یا بن رسول الله فرمود: که شما آمده‌اید برای اینکه بپرسید از حجتی که بعد از منست گفتند برای همین آمدیم ناگاه طفلی را (آورد) بما نشان داد مثل پاره قمر بود شباهت زیاد به امام حسن عسکری علیه السلام داشت پس فرمود این است امام شما بعد از من و خلیفه من بر شما و اطاعت نماید از او و متفرق و پراکنده نشوید که دین تان از دست می‌رود و هلاک می‌شوید آگاه باشید که این مولود را بعد از این روز دیگر بار نخواهید دید تا وقتی که از عمر او مدتی بگذرد پس هر چه عثمان به شما گوید قبول کنید و او خلیفه امام شما است. بروایت دیگر گفت: این امر به او است. (۲)

در حدیث دیگر از علی بن عبداللّه حیتان و غیره روایت کرده که گفت: ما جماعت از شیعه در خدمت امام حسن عسکری علیه السلام بودیم که جماعت از اهل یمن اموال را آوردند حضرت به عثمان فرمود: تو وکیل و امین مال خدای برو این اموال را که آورده‌اند قبض کن و در آخر آن حدیث دارد که امام به حاضرین فرمود: شاهد باشید بر اینکه عثمان بن سعید عمری وکیل من است و پسرش محمد وکیل پسر مهدی (عج) است

۱- ترجمه سیزده هم بحار الانوار ص ۲۸۷

۲- سیزدهم بحار الانوار ص ۲۸۹

هنگام وفات امام نیز عثمان بغسل دادن آن حضرت حاضر گردید و جمیع امورات او را در کفن کردن و حنوط نمودن و در گذاشتن قبر مباشر گردید در حالیکه به اینها مأمور بود و در ظاهر مباشر^(۱) و توقیعات صاحب الامر در خصوص امر و نهی سؤال و جواب شیعه از چیزهای که به آنها محتاج می شدند بتوسط عثمان و پسرش ابی جعفر محمد بن عثمان برون می آمد بخط که در زمان امام حسن عسکری علیه السلام در می آمد همه اوقات شیعیان به عدالت این دو نفر اعتماد داشتند تا اینکه عثمان بن سعید وفات نموده پسرش ابوجعفر به امورات مذکوره اختصاص یافت نص از امام علیه السلام در خصوص امانت و عدالت او و امر خلیق بر جوع نمودن به او در حال حیات امام حسن عسکری علیه السلام و بعد از وفات در حال حیات پدرش عثمان وارد گردیده بود. شیعیان به عدالت و وثاقت و امانت وی اتفاق داشتند. محمد بن عبد الله از پدرش عبدالله بن جعفر روایت کرده که به شیخ ابی جعفر محمد بن عثمان تعزیه نامه درباره وفات پدرش در آمد و آن مشتمل بر چند فصل بود در یک فصل آن چنین نوشته شده بود، بدرستی که ما برای خدائیم و بسوی او خواهیم برگشت و بامر او تسلیم و بکرده او راضی هستیم پدرت باسعادت زندگی نمود و در حالتی که ممدوح و پسندیده شده بود وفات یافت خدا او را رحمت کند و با مولایش محشور نماید... بنقل از ابن مهز یار بعد از وفات ابو عمرو توقیعی برای پسرش ابی جعفر درآمد. که بعد از ابو عمرو خداوند پسر او را نگهدارد او در حال حیات پدرش ثقه و متعمد ما بود خداوند از پدر او راضی شود او را هم از خودش راضی و خوشحال گرداند و روی وی راتر و تازه نماید پسرش در نزد ما مانند اوست و در جای وی نشسته هر چه بگوید از امر ما می گوید و بگفته ما عمل می کند خدا یاور او باشد پس گفتار وی راقبول کنید...^(۲)

مقام و مأموریت نیابت پس از ابی جعفر به حسین بن روح تحویل داده شد.

گفتند ابی جعفر در سال سیصد و چهارم وفات یافت، و او پنجاه سال تخمیناً وظیفه امر و کالت و سفارت را داشته بود مردم اموال نزد او می آوردند و توقیعاتی برای ایشان برون می آمد بهمان خطوط و روش که در زمان امام حسن عسکری علیه السلام در می آمد همه آنها در خصوص امور و مهمات دینی و دنیوی و در خصوص برخی از مسائل بود که از ابو جعفر می پرسیدند جوابهای عجیبه در آنها بیرون می آمد.

محمد بن علی اسود گوید: مقدار اموال موقوفات بدست من بود حاصلش را برمی داشتم برای ابی جعفر می بردم و او از من می گرفت دو یا سه سال بیشتر از وفاتش مقدار از اموال بنزد وی بردم بمن امر نمود که آنها را به ابی القاسم بن روح تسلیم نمایم من آن اموال را به ابی القاسم تسلیم کردم و از او قبض رسید خواستم خبر به ابی جعفر رسید بمن فرمود از وی رسید خواه هر چه به ابی القاسم برسد بمن رسیده بعد از آن هر چه که از اموال نزد او می بردم قبض رسید از وی نمی خواستم.^(۳) وی گفت: ابو جعفر عمری برای خود قبر کند و

۱- همان کتاب ص ۳۸۸

۲- سیزدهم بحار ص و منتهی الامال ج ۲

۳- سیزدهم بحار ص

آنرا با چند پارچه تخته درست نمود در آن حال آنرا از او پرسیدم گفت: برای مردم اسبابی هست بعد از آن باز آنرا پرسیدم گفت: که مأمور شدم به اینکه برای مرگ مهیا شوم دو ماه بعد از این گفتگو وی برحمت ایزدی پیوست.

از علی بن صدقه قمی روایت شده که به محمد بن عثمان عمری بی اینکه خواهش نماید توقیعی در آمد تا اینکه خبر دهد بکسانی که از نام آن حضرت می پرسند که هر که از پرسیدن نامش سکوت نماید پاداش او بهشت است و هر که در این باره (زیاد) تحقیق کند جزایش جهنم زیرا که اگر بر نام وی مطلع شوند آنرا شهرت می دهند و اگر بر مکانش واقف شوند آنرا به مردم می نمایند.

محمد بن همام با عده ای از بزرگان شیعه به نزد ابی جعفر آمدند گفتند اگر حادثه (مرگ) اتفاق افتد در جای تو که می باشد گفت: ابی القاسم حسین بن روح قائم مقام من است و ما بین شما و صاحب الامر واسطه و پیام رسان است او وکیل و ثقه و امین آن حضرت است پس در کارهای خود با او رجوع نماید و در مهمات خود به او رو نماید من مأمور شده بودم که این را به شما برسانم و رسانیدم.

از جعفر بن احمد نقل شده که گفت: در حالت احتضار ابی جعفر من به زیر سرش نشسته بودم و بعضی چیزها را می پرسیدم و ابی القاسم بن روح در پائین پایش نشسته در آن حال بمن رو کرد و گفت: بمن دستور داده اند که با ابی القاسم بن روح وصیت نمایم و امور تو را به او بگذارم و قتیکه این را شنیدم برخاستم و دست ابی القاسم را گرفت بجای خود آوردم و خودم پائین پای وی نشستم. (۱)

مؤلف گوید: تقوی الهی چگونه تواضع می آورد این بزرگوار که همیشه یار و همکار بابی جعفر بود است احتمال بسیار قوی بر این بوده که او نائب سوم حضرت خواهد بود لذا به زیر سری ابو جعفر بنشست بود، تا به محض که شنید نیابت به ابی القاسم بن روح سپرده شده از جایش بلند می شود او را به جای خود می نشاند خودش به پائین پای ابو جعفر می آید این گونه ادب، احترام، معرفت و اخلاص و بزرگواری و محبتی در راه خدا کجا وجود دارد و جز در میان یاران مهدی (عج) براستی اینگونه ایمان پاک و داشتن اوصاف حمیده، مکارم اخلاق، محاسن اعمال ایشان بوده که ایشان را بمقام نیابت و راز داری حضرت مهدی (عج) رسانیده است در آن بحران عظیم و شرایطی سخت که برای شیعیان وجود داشته و حکومت وقت تمام نیروی خود را برای دستگیری امام شان بسیج نموده در یک چنین اوضاع پر از خوف و وحشت مخفی داشتن شخصیت که تمام ارکان دولت به او دشمن و در کمین و تعقیب او راه می روند از آن سوی دیگر شیعیان وحشت زده و سرگردان امام گمشده شان را می یابند. شخصیت که همه مسلمین در پی یافتن اوست.

دوست و دشمن به دنبال او می گردند

دوستان برای گرفتن حاجت، دشمنان برای گرفتن جانش تلاش دارند، تنها کسی محرم اسرار و آگاه از جایگاه او می توان بود و دوستان می توانند بواسطه او به مقصد برسند که خدای تعالی او را سزاوار اینکار،

امانتدار این امر عظیم شناخت باشد و خود حضرت مهدی (عج) وی را تعیین نموده باشد زیرا نمایندگی امام زمان مرجع کل در همه امور است باید شخصیت جامع و کامل با صلاحیت و شایسته باشد و توانی هرگونه عملکرد، و پاسخ گوی موافق و مخالف را داشته باشد، همان گونه که حسین بن روح پاسخ می داد.

حتی بزرگان از اهل سنت تعطیم او را می کردند راوی گفت روزی او را در خانه ابن یسار دیدم و او به آنجا از جهت تقیه اکثر اوقات حاضر می شد روزی در آنجا دو نفر با هم مجادله نمودند یکی می گفت: بعد از رسول خدا ﷺ بهترین مردم ابوبکر است بعد از او عمر و بعد از عمر علیست و آن دیگر می گفت: که علی از عمر افضل است گفتگو بین ایشان بسیار شد در آن حال ابی القاسم گفت: آنچه که صحابه بر آن اجتماع دارند این است که ابوبکر از همه مقدم است بعد از او فاروق است و بعد از او عثمان ذوالنورین و بعد از او علی که وصی پیامبر است و اصحاب حدیث هم بر آنند و آنچه که نظر به اعتقاد ما صحیح است همین است. (۱) در آن حال از گفته او حضار مجلس همه تعجب نمودند کسانی که از اهل سنت آنجا بودند از خوشحالی بر او آفرین گفتند و دعا نمودند و کسانی که نسبت (رافض بودن را بروی می دادند مذمت و تکذیب کردند. از شنیدن این سخن (او) خنده ام گرفت آستین خود را از خنده بدهانم انداختم ترسیدم از اینکه بخندم و رسوا شوم از مجلس برخواستم ابی القاسم یک نگاهی به من کرد، من بخانه رفتم ناگاه او از دنبال من بدر خانه من آمد و گفت: ای بنده خدا خدا تو را قوت دهد چرا خندیدی می خواستی که مرا رسوا کنی آیا آنچه که من گفتم در اعتقاد تو حق نبود گفتم که در اعتقاد من همچنین است. گفت: ای شیخ از خدا بترس بدرستی که تو را حلال نمی کنم اگر این سخن را از من بزرگ و گران بشماری. عرض کردم: که ای سید من آیا می شود مردی صاحب امام ﷺ و وکیل او باشد این گونه سخن بگوید و از سخنش آدم تعجب نکند و نخندد گفت: به حیات تو سوگند یاد می کنم هر آینه اگر به مثل این سخن دفع دیگر تکرار کنی از تو جدائی خواهم نمود مرا در آن وقت وداع کرد و رفت. (۲)

در همان کتاب گفت: به شیخ ابی القاسم خبر دادند که دربان تو به معاویه لعن نموده و او را دشنام داد وی دستور داد آن دربان را از خدمتکاریش معزول نمودند. پس از آن هر چند التماس کردند که او را دوباره بخدمت بپذیرد وی نپذیرفت بعضی از کسان ابی القاسم برای خود خدمتکار نموده همه اینها این کارهای او از راه تقیه و مصلحت بود.

اگر امام زیر دامنش باشد تمام بدنش را مقراض کنند دامنش را از روی او بر نمی دارد

وقتی به ابی سهل نوبختی گفته شد که امر وکالت چگونه به شیخ ابی القاسم بن روح منتقل گردید و به تو منتقل نگردید گفت: ائمه علیهم السلام بهمه چیز داناترند و هر چیز را ایشان پسند نمایند بهتر است من مردی هستم که با مخالفین (اهل سنت) بحث و گفتگو دارم و در سر دین و مذهب با ایشان مناظره و مجادله می کنم

۱- یعنی خلافت آن سه به اجماع اصحاب و مقدم بر علی علیهم السلام بودند اما علی علاوه بر اجماع وصی پیامبر است.

اگر من وکیل می شدم و مکان آن حضرت را می شناختم چنانکه ابی القاسم می شناسد و در مجادله در جواب حجت و دلیلی معطل می ماندم هر آینه گمان می رود در آن حال مکان آن حضرت را به دیگران نشان می دادم ولی ابی القاسم (کسی است) که اگر حجة الله در زیر دامنش باشد و بدن او را هم با مقرض ببرند هر آینه دامن خود را از روی او بر نمی دارد و او را به مردم نشان نمی دهد. (۱)

توقیعی آمد به همه وکلا خبر دهید که اموال از کسی قبول نکند

جاسوسان حکومت گزارش تهیه کردند که صاحب الامر را وکلای هستند (اموال از مردم می گیرند) نام همه ایشانرا که در نواحی بودند ذکر کردند و این خبر به ابن سلمان وزیر رسید او خواست همه آن وکلای را که در گزارش آمده بگیرد اما سلطان گفت: این امر مهم است باید جستجو و تحقیق نمائید، جماعتی را بطور مخفی پول بدهید بنزد هر یک از این وکلا بفرستید هر یک از ایشان آن اموال را قبض کند او را بگیرد در آن وقت توقیعی در آمد به دین مضمون که به نزد همه وکلا بروید و بگوئید چیز از اموال قبول نکنند (از کسی) شدیداً اظهار تجاهر و امتناع نمایند از جمله به محمد بن احمد که یکی از وکلا بود مردی که محمد او را نمی شناخت حيله نموده مقدار پول و اموال بطور مخفیانه برد با وی خلوت نمود گفت: این ها را می خواهم برسانم (به آقا صاحب الامر (عج)) محمد گفت: فکر غلط کردی من چنین چیز را خبر ندارم او هر چه به ملاطفت تملق و اصرار کرد وی رد کرد و همین طور کسانی دیگر با جاسوسان روبرو می گردند به سبب توقیعی که به ایشان رسیده بود از این معنا شدیداً ابا و امتناع نمودند. (۲)

لعنت خدا بر کسانی که منکر حقوق الله گردد

سعد بن عبدالله گوید: حسین بن اسماعیل کندی به من گفت که ابوطاهر بلالی بمن گفت که توقیعی که در خصوص خلف (صالح) امام حسن عسکری علیه السلام به من رسیده در میان اشیایست که در خانه تو امانت گذاشته ام من به حسین گفتم خوب است آنرا نگاه کن از روی آن یک نسخه به من بنویس او به نزد ابی طاهر رفت تا اجازه بگیرد ابوطاهر مرا خواست فرمود: مفهوم آن را بتو بگویم دو سال پیش از وفات امام حسن عسکری علیه السلام توقیعی به من رسید در آن توقیع به من خبر داده بود که خلفی بعد از من باقی خواهد ماند لعنت خدا بر کسانی باد که حقوق اولیاء الله را انکار می نمایند و وند و بال خلاقی را به دوشهای خود برمی دارند در عوض این نعمت عظمی (از ما سپاس و حمد) بسیار خدا است. (۳)

جماعتی از حسین بن علی بن بابویه روایت کرده او گفت: جماعتی از اهل بلده ما در سال خروج قرامطه یعنی خارجیان در بغداد اقامت داشتند بمن خبر دادند که پدرت شیخ حسین بن روح (ره) مکتوبی نوشت و در آن مکتوب اذن سفر برای حج خواسته بود در جواب برون آمد که امسال مرو و آنگاه پدرم دوباره

۱- ترجمه سیزدهم بحار ص ۳۰۱

۲- سیزدهم بحار ص ۲۵۵

۳- ترجمه سیزدهم بحار الانوار علامه مجلسی ص ۲۷۸

نوشت که حجی که می خواهم بکنم بسبب نذر بر من واجب شده آیا باز ماندنم از آن جایز است جواب در آمد که اگر در رفتن ناچاری در قافله آخری برو پس پدرم در آن قافله رفت و از قتل و غارت سالم برگشت کسانی که در قافله های پیشین رفته بودند همه کشته شدند.

امام پارچه مرد مرجئه را رد و مرد شراب خوار را معزول نمود

از محمد بن هارون همدانی روایت کرده که از حضرت صاحب پانصد دینار در ذمه داشتم به سبب آن دلتنگ بودم با خود گفتم که چند باب دکانی دارم که به پانصد و سی دینار خریده ام آنها را به ناحیه صاحب علیه السلام در عوض پانصد دیناری که دادنی هستم واگذار می نمایم بخدا سوگند یاد می کنم که هرگز این مطالب را به کسی نگفتم و بزبان نیاوردم (فقط در دلم قصد کرده بودم) ناگاه آن حضرت به محمد بن جعفر نوشت که دکان را از محمد بن هارون در عوض پانصد دیناری که در ذمه او داریم بگیر. (۱)

اسحق بن حامد گوید: در قم مرد بزاز مؤمن بود و شریکی داشت مرجئی وقتی تکه پارچه خوبی دستش افتاد به رفیقش گفت این پارچه لایق مولای من است شریکش گفت من که او را نمی شناسم. ولی نسبت به آن پارچه هر چه دلت می خواهد بکن آن مرد مؤمن پارچه را برای حضرت فرستاد وقتی بدست حضرت رسید آن را دو نیمه کرد یکی را برداشت و دیگری را پس داد فرمود ما را بمال مرجئی حاجت نیست. (۲)

حسن بن نحفیف از پدرش روایت کرده که او گفت چند نفر خدمتکاری برای انجام امری از جانب صاحب الامر به مدینه رسول صلی الله علیه و آله فرستاده شد و با ایشان دو نفر خادم دیگر هم بودند آنگاه نحفیف را مکتوبی در رسیدند به این مضمون که خودت هم با ایشان خواهی رفت وقتیکه به کوفه رسیدند یکی از آن دو نفر خادم شراب خورد از کوفه بیرون نشدند تا اینکه مکتوبی از قریه عسکر (از جانب آن جناب) برای برگردانیدن خادمی که شراب خورده بود وارد گردید و او از آن خدمت معزول شد.

ایضاً از ابن ابی جیش روایت شده گفت من زنی داشتم که از دوستداران اهل بیت بود که مدت او را ترک گفته بودم یک روز به من گفت اگر مرا طلاق داده که اعلان کن گفتم نه خیر طلاق نداده ام در همان اوقات با او نزدیکی نمودم بعد از یک ماه وی به من خبر داد که من حامله شده ام مسئله حمل وی را با خانه که دامادم برای غریم (یعنی آن حضرت) وصیت کرده بود نوشتم که آن خانه را برای آن به من بفروشد و قیمتش را به من مهلت دهند جواب آمد آنچه خواهش نمودی دادیم و از نقل زن و حمل او دست بردار پس از آن نامه ای از همسر آمد که نامه در خصوص حمل نوشته بودم غلط بود و حامله بودنم حقیقت ندارد. (۳)

۱- همان کتاب ص ۲۳۹ و ۲۴۰

۲- ترجمه سیزدهم بحار ص ۲۸۳ و ۲۵۴

بانصب امام همه نعمت‌ها بر این امت تمام گشت

شک نیست در اینکه همانگونه که خداوند سلسله نبوة را بوجود نازنین پیامبر اسلام ختم فرمود سلسله امامت و جانشین آن جناب را نیز به وجود نازنین فرزندش حضرت مهدی (عج) ختم فرمود رسول خدا در موارد متعدده بطور مکرر موضوع جانشین بعد از خود را معرفی و تأکید فرمودند از جمله در غدیر خم تمام فضایلی مربوط به رهبری بعد از خودش را مفصل بیان کرد و از کسانی که حضور داشتند به امامت علی و یازده فرزندش بیعت گرفت پس از پایان این بیعت آیه شریفه **اليوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی...** نازل شد خداوند کمال دین و تمام نعمتش را بر این امت اعلام فرمود: امامت قدر ندانستند پس از رفتن پیامبر این نعمت بزرگ را از کف رها کردند دنبال زمامداران خود خواه هواپرست را گرفتند سبب غیبت و تأخیر قیام مهدی (عج) هم همین عدم پذیرش و آمادگی مردم است تا مردم آزمایش نشوند و از هر در ناامید برنگردند و از هر مکتب و ایدئو سرخورده و مأیوس نشوند قیام امام غائب مصلحت نیست زیرا که پیش از آمادگی پذیرش مردم براساس خوف صورت خواهد گرفت و این در مکتب رهبران الهی روانیست زیرا که مکتب آنان براساس اعتقاد درونی و ایمانی پی ریزی شده است و این بستگی به آمادگی کل بشر دارد برای که حکومت مهدی (عج) حکومت جهانی و پیاده کننده مرام تمام انبیاء و اوصیاء ایشان در روی زمین است و نخبه اهل عالم.

از محمد بن زیاد از دی روایت شده گفت: از حضرت موسی بن جعفر از آیه شریفه و اسبغ علیکم نعمه ظاهرة و باطنه پرسیدم: حضرت فرمود: منظور از نعمت ظاهره امام ظاهر است و از نعمت باطنه امام غائب است، گفتم مگر در میان امامان کسی هست که غایب شود! فرمود بلی شخص او از دیده های مردم غایب می شود ولی از قلبهای مؤمنین یادش غائب نمی شود و او دوازدهم از ما است خدا هر مشکلی را برایش آسان می کند و هر سختی را سهل و گنجهای زمین را برایش آشکار می نماید و هر دوری را برایش نزدیک می گرداند و بدست او هلاک می گردند هر شیطان رانده شده ای او فرزند سیده اماء است و لادتش بر مردم مخفی است و نام او را بر زبان بردن جایز نیست تا آنکه خدا او را ظاهر گرداند پس پر می سازد زمین را از راستی و عدالت به همان نحوه یک پر شده از جور و ستم. (۱)

حضرت صادق علیه السلام فرمود: زود باشد که خالی شود کوفه از اهل ایمان و پوشیده و پنهان شود از آن علم همچنانکه پنهان شود مار در سوراخ خود پس از آن ظاهر بشود، علم در شهری که آنرا قم گویند و آنجا معدن علم شود و کان فضل تا اینکه باقی نماند در زمین قم مستضعفی دین یعنی نادان در دین حتی پرده نشینانی که در حجله ها هستند و آن نزدیک ظهور قائم ما خواهد بود پس قرار می دهد خدا قم و اهل آن را قائم مقام حجت و اگر چنین نباشد زمین اهل خود را فرو می برد و باقی نخواهد ماند حجتی در زمین که از او افاضه علم شود به سایر شهرها در مشرق و مغرب تا حجة خدا بر مردمان تمام شود تا باقی نماند در روی زمین احدی که

دین و علم به او نرسیده باشد پس ظاهر می شود قائم (عج) و سیر می کند در حالی که سبب است برای ظاهر کردن قهر و غضب خدا و انتقام کشیدن او بر بندگان زیرا که خدا انتقام نمی کشد از بندگان مگر بعد از اینکه انکار کنند ایشان حجة را (۱)

تنها مذهب شیعه امامیه بصورت اولیه باقی مانده

با حضور خلیفه الهی در این سیصد و سی سال تمام احکام اسلام در مذهب شیعه بدون کم و کاست محفوظ ماند

یکی از مزیت‌های مذهب شیعه این است که تا سال ۳۲۹ هجری رهبری پاک معصوم و منصوب از جانب خدا در بین ایشان وجود و حضور داشتند، پس از رحلت پیامبر اکرم ﷺ تمام احکام دینی و احادیث نبوی را از امام معصوم اخذ و دریافت می کردند، و در همه امورات دینی از اوصیاء و جانشینان راستین رسول خدا ﷺ پیروی می نمودند، هر یک از ائمه اهل بیت بنوبه و عصر خود خلیفه و نماینده خدا و بزرگترین پناهگاه علمی و دینی مسلمین بودند مع الأسف عامه مردم به خاطر بعضی از موانع سخت و دشوار که حکام جور بوجود آورده بودند نتوانستند رشته ارتباط خود را با امامان شیعه که از مخالفین حکام وقت محسوب می شدند برقرار نمایند به خاطر بحران سیاسی اطراف امام رازها کرده به دنبال این و آن رفتند به طور ناآگاه یا آگاه بدام سیاست مداران زمان افتادند در همه احکام دینی و سنن اسلامی پیروی از کسانی نمودند که مورد تأیید حکومت وقت بودند و یا دست نشانده دولت و اینجا نقطه جدای و امتیاز شیعیان از دیگران است که در تمام احکام افتخار پیروی از امامان را داشتند بدان جهت از انحراف نجات یافتند و این پیروی سعادت آفرین تنها نصیب آنان شد اما به قیمت بی نهایت گران و سنگینی در این راه سخت ترین عذاب و شکنجه را بجان خریدند ولی راضی نشدند کوچکترین خدشه در احکام دینی شان وارد شود با دادن جان و خون خود آنچه را از امامان معصوم شان دریافت کرده بودند برای نسلهای بعدی نگاهداری کردند لذا تمام احکام اسلام کاملاً در این مذهب از دستبرد و دخالت افراد مغرض و منحرف و سود جو مصون و محفوظ ماند و این به برکت وجود و حضور امامان در میان شیعه و راهنمای ایشان بود که در تمام این مدت سیصد سال شیعیان از انبار علوم و گنجینه‌های دانش ایشان بهره‌مند بودند نیاز به عمر و زید و این و آن نداشتند پس شیعه هر چه دارند از اصول و فروع تمام از سرچشمه واحد، صاف و زلال رسول معظم اسلام است که بدون واسطه از اوصیاء آن حضرت دریافت نمودند بغیر از شیعه هیچ مذهب دارای چنین رهبران برگزیده و خط سیر معین نبوده است بیشتر اهل سنت در اصول از ابوالحسن اشعری و فروع از مذاهب اربعه و در اصول و فروع از قاطبه صحابه که تعداد صحابه به هزاران نفر خوب و بد می‌رسد پیروی می‌کنند یعنی پس از پیامبر ﷺ مرجع و رهبری واحد که پاسخ‌گوی همه مسائل شرعی باشد و همه او را بپذیرند در میان ایشان وجود نداشت برای همین بود که این مذاهب مختلف و گوناگون در اسلام پدیدار گردید شریعت واحد محمد ﷺ در میان آراء مختلف مشکوک

و مشتبه و ناپدید گشت.

آنچه از توقیعات و پاسخ پرسش‌های که بواسطه نواب خاص در زمان غیبت صغری از جانب امام عصر (عج) برون آمده از احکام شرعی و مسائل مشکله که شیعیان در موقع درماندگی و گرفتاری پرسش می‌نمودند بسیار فراوان است چند جمله از آن بعنوان نمونه ذکر می‌شود.

علامه روایت کرده که محمد بن عبدالله حمیری در سال سیصد و هشتم هجری بخدمت صاحب الزمان مکتوبی نوشت و در آن مسائل پرسیده بود که بسیار طولانی است فقط به بعضی از آن مسائل اشاره می‌نمایم آیا اهل بهشت توالد و تناسل دارند می‌زایند؟ یا نه؟ در توقیع جواب داده در بهشت برای زنان آبستن شدن و زائیدن و ازاله بکارت یا حیض شدن و نفاس و مشقت و محنت که سبب بارداری است نمی‌باشد و در بهشت است هر آن چیز که دلها می‌خواهند و دیده‌ها از آن لذت می‌برند چنانکه خدای متعال فرمود پس هر وقت که مؤمن در بهشت بچه می‌خواهد هر آینه خدای تعالی او را به همان صورتی که آن مؤمن خواسته می‌آفریند بی آن که زن به امر او آبستن شود و بزاید چنانکه آدم را برای عبرت یافتن خلاق بدین نهج آفرید سؤال نموده آیا شهادت کسی که برص یا جذام یا افلیج را دارند بحسب شرع مقبول است یا نه زیرا به ما روایت شده اینها برای آنان که صحیح‌اند و این امراض را ندارند امامت نمی‌توانند بکنند. جواب داده: اگر این امراض بعد از ولادت حادثه و عارض شده هر آینه شهادت ایشان صحیح و ممض است و اگر در حین ولادت در ایشان بوده هر آینه شهادت شان مقبول نخواهد شد، سؤال نموده آیا برای مرد تزویج کردن دختر زنش جایز است. جواب داده: اگر آن دختر در آغوش او تربیت شده هر آینه تزویج او برای آن مرد جایز نیست و اگر در آغوش او تربیت نیافته و مادرش در ایام بچگی او از جمله عیال آن مرد نبوده هر آینه چنین روایت شده که تزویجش جایز است. (۱)

پاسخ امام زمان (عج) از تسبیح و مهر که ساخته می‌شود از تربت کربلا و غیره

سؤال نموده که مردی دختر دختر زنی را یعنی نواده او را برای خود تزویج کرد آیا جایز است اینکه بعد از آن جده‌اش را تزویج کند یا نه؟ جواب داده: از چنین کاری نهی شده. سؤال نمود: آیا جایز است گذاشتن تربت قبر مطهر سیدالشهدا علیه السلام بامیت در قبرش یا نه؟ جواب داد: آن تربت را بامیت در قبرش باید گذاشت و با حنوطش مخلوط کرد. انشاء الله

سؤال نموده از امام صادق علیه السلام بما چنین روایت شده که آن حضرت برآزار کفن پسرش اسماعیل نوشت اسماعیل یشهد ان لا اله الا الله آیا ما را هم جایز است اینکه مانند آنرا با تربت قبر مطهر امام حسین علیه السلام یا غیر آن بنویسیم و جواب داده جایز است باز سؤال نموده آیا جایز است از تربت امام حسین علیه السلام تسبیح بسازد و با آن ذکر تسبیح بگوید و آیا در این فضیلت هست و جواب داده جایز است ذکر تسبیح به آن گفتن و هیچ چیز از تسبیح گفتن با آن افضل نیست. از جمله فضیلت‌های آن این است که اگر کسی ذکر را فراموش

کند و سبحة را در دست بگرداند هر آینه ثواب ذکر برای او نوشته می شود. سؤال: آیا سجده بر مهری که از تربت امام حسین علیه السلام ساخته می شود جایز است و آیا در آن فضیلت هست؟ جواب داد: یجوز ذلک و فیه الفضل. جایز است و در آن فضیلت است. سؤال نموده که شخصی قبور ائمه علیهم السلام را زیارت می کند آیا سجده کردنش بر قبور مطهر جایز است یا نه و آیا جایز است برای کسی که در نزد قبور پا بگذارد و آیا جایز است اینکه در پیش رو ایستاده قبر را به پشت سرش بیندازد نماز بکند یا جایز نیست؟ جواب داده: اما سجده بر فرش جایز نیست نه در نافله و نه در فریضه و نه در زیارت آنچه که عمل بر آن جاری شد این است که صورت راستش را بر قبر مطهر بگذارد و اما نماز باید در پشت سر قبر بکند و قبر را در پیش رویش بیندازد و جایز نیست گذاردن آن در جانب پیشرو و بالای سر و پائین پایرا از امام علیه السلام پیش نمی توان افتاد و با وی برابر هم نمی توان ایستاد. (۱)

آیا بچه مشکوک را در وقف او لادهای دیگر میتوان شریک کرد یا نه؟

سؤال نموده نماز جعفر طیار در کدام یک از اوقات گذاردنش افضل است و آیا در آن قنوت هست و بر تقدیر که باشد در کدام رکعت است؟ جواب داده: افضل اوقات آن اول روز جمعه است بعد از آن در هر روز از روزهای که بخواهی شب یا روز آن را بجا آوری جایز است و قنوت در آن دو بار است یکی در رکعت دوم و دیگری در چهارم پیش از رکوع. (۲)

حسین بن اسماعیل گفته که جعفر بن همدان عریضه بخدمت صاحب الامر در خصوص بعضی از مسائل نوشت از جمله بازن ازدواج کردم و با وی شرط نمودم که از او بچه نخواهم و خود او را در خانه ام ننشانم چون مدتی از این گذشت کنیز به من گفت من حامله شده ام گفتم این چگونه است من نمی دانم که از تو بچه خواهش نموده ام یعنی شک دارم که این بچه از من باشد بعد از آن از نزد کنیز مدتی غایب شدم بعد از آن برگشتم ناگاه پسری زائیده پس از آن پسر را انکار نکردم و از کنیز مسکن و نفقه را نبریدم و مزرعه دارم آنرا پیش از آنکه این زن را عقد کنم هم داخل وصایای خود و هم بر سایر اولادم وقف نموده بودم به شرطی که کم و زیاد کردن در آن در مدت عمرم با من باشد و حالا این زن این پسر را زائید و او را در وقف مذکور شریک نکردم لیکن وصیت نمودم که اگر مرا مرگ دریابد به آن پسر مادامیکه صغیر است نفقه و کسوه داده شود وقتیکه بزرگ گردید یکبار دو بیست اشرفی به او داده شود بعد از دادن این مبلغ برای او و برای اولاد او در آن مزرعه موقوفه حصه نباشد پس خدا تو را عزیز گرداند رأی تو در خصوص این عمل که کرده ام و درباره این پسر چیست؟ تا من به آن عمل بنمایم و برای من در خصوص صحت و عافیتم و خیر دنیا و آخرتم دعا بکن و در جواب او چنین آمده: اما مردیکه جاریه را بحباله عقد در آورده و با وی شرط نموده که بچه اش را نخواهد یعنی بچه او نباشد پس پاک و پاکیزه می دانم از چرکها آن خدای را که در قدرتش شریک ندارد. این چنین

شرط را با زن نمودن در حقیقت با خدا شرط کردن است و این امریست که اطمینان نیست در اینکه آن صحیح واقع شود اگر در بودن بچه از او شک کند و آن وقت را که با زن مقاربت نموده نمیداند هر آینه این شک باعث آن نمی شود که مرد از بچه اش تبری کند و اما دادن دویست اشرفی و بیرون کردن آن از وقفیت پس جایز است زیرا مال مال اوست هر نوع تصرف که می خواهد در آن می کند. (۱)

جواب و پرسش از پوست خرگوش و روباه

از احمد بن ابی روح نقل شده که گفت: قصد بغداد داشتم مقدار اموالی را خضر بن محمد بمن داد که مال امام زمان (ع) هست با بی جعفر عمری تسلیم نمایم او هم امر نمود که به دیگری تسلیم نمایم و بمن سفارش کرده بود که در خصوص مرضی که داشت از امام التماس دعا نمایم و بپرسم که آیا پوشیدن و بر جایز است یا نه؟ در بغداد بنزد ابی جعفر محمد بن عمری رفتم اظهار مطلب نمودم اموال را نگرفت فرمود به نزد ابی جعفر محمد بن احمد ببر اموال را به او تسلیم کن امام قبض اموال را به او سپرده و آنچه می خواستی در آمد پس اموال را به او بردم تسلیم نمودم آنگاه رقعۀ را بمن داد که در آن نوشته بود: بسم الله التماس کرده بودی در خصوص مرضی که پیدا کرده ای خدای تعالی تو را عافیت و صحت عطا فرماید آفات را از تو دور و بعضی ناخوشی ها را که از حرارت در خود میایی از تو برگرداند. صحت و عافیت دهد. و پرسیده بودی که آیا نماز کردن در وبر و آن پشم شتر و خرگوش و روباه است و در سمور و سنجاب و فنک و دلق حواصلها جایز است یا نه؟ اما سمور و روباه پس بر تو و بر دیگران حرام است نماز کردن در آنها و جایز و حلال است تو را نماز در پوست حیوانات ماکول اللحم اگر از چیزهای دیگر که نماز درست است نداشته باشی هر آینه برای تو جایز است نماز کردن در پوست حواصل و نیز جایز است نماز در پوستین هایی که از پوست گوسفند است مادامی که در ارمنیه ذبح نشده باشد که طائفه نصاری در آنجا گوسفند را در بالای چلیپا ذبح می کنند پس برای تو پوشیدن آن جایز است در صورتیکه برادر دینی تو او را ذبح نموده باشد... (۲)

اگر هیچ دلیل برای امامت حضرت مهدی (ع) نبودی (که هزاران دلیل وجود دارد) همین توفیق که در پاسخ ادعای دروغین جعفر برون آمده کافی است آنجا که گفته از وی ادله و براهین و معجزات، علم، فقاہت، تقوی را بخواهید یعنی هر که این سه رکن اساس امامت را ندارد امام نیست. ۱ - اقامه دلیل و معجزه که اثبات امامت کند. ۲ - علم و دانش کامل که از پاسخ هیچگونه سؤال عاجز نباشد. ۳ - نیروی عصمت که او را از هر گناه باز دارد تا پیروانش بتواند به او اعتماد و اطمینان پیدا کند. این اوصاف از شرایط لازم و ضروری هرامام و رهبری دینی است بطور که امام می فرماید: از او (جعفر) بخواهید و امتحان کنید چون خود امام همه این اوصاف و بالاتر از آن را کاملاً داشته که این گونه اوصاف امام را بیان می کند و گرنه طالبان هدایت به آن حضرت اعتراض می کردند!

نامه امام (ع) در پاسخ عمویش که ادعای امامت داشت و ادعایش را باطل ساخت

از احمد بن اسحق (ره) روایت نموده که بعضی از اصحاب ما بنزد احمد بن اسحق آمده به او اعلام می‌کرد که جعفر بن علی مکتوبی به من نوشته و در آن خود را شناسانیده به من اظهار داشته که منم امام بعد از پدرم و جانشین وی در نزد من است از علم حلال و حرام آنچه که خلاق به آن احتیاج دارند و غیر این از سایر علوم احمد بن اسحق گفت که چون مکتوب جعفر را خواندم مکتوبی در این باب بخدمت صاحب الزمان (عج) نوشتم و مکتوب جعفر را در توی آن گذاشتم جواب در این باب بدین نهج در آمد: بسم الله... خلاصه مضمون کلام شریف آن جناب این است که خداوند کردگار عمر تو را طولانی گرداند و مکتوب تو و مکتوبی که در توی آن فرستاده بودی به من رسیده دانستم همه آن چیزهای که در مکتوب دوم (یعنی مکتوب جعفر) نوشته شده به طرزی که الفاظ آن با هم مخالف و خطا در چند جای آن واقع اگر بدقت نظر در آن تأمل مینمودی هر آینه آگاه می‌شدی بر بعضی چیزهایی که من در آن مکتوب به آنها مطلع گردیدم حمد و سپاس مخصوص خداوندی که پرورش دهنده عالمیان است و هیچگونه شریک ندارد و حمد می‌کنم حمد کردنی در عوض احسان و تفضل او بر ما خدای عز و جل ابا نموده مگر از اینکه حقر اتمام و کامل نماید و باطل را زایل گرداند خداوند عالم در خصوص چیزهایی که الحال ذکر می‌کنم بر ضرر من و در خصوص چیزهایی که می‌گویم به نفع من و بر ضرر شما شاهد است هنگامی که در قیامت جمع می‌شویم که در آن شک نیست و خدای تعالی از ما سؤال می‌کند چیزهایی را که در خصوص آنها با همدیگر اختلاف می‌کردیم شهادت خواهد داد و آنچه می‌گوئیم این است که خدای تعالی صاحب مکتوب را (یعنی جعفر را) نه بر کسیکه جعفر به او مکتوب نوشته و نه بر تو و نه بر احدی از سایر خلائق امام مفترض الطاعه گردانیده و اطاعت و عهد و پیمان او را بر هیچکس لازم ننموده و بعد برای شما بیان می‌کنم عهد و پیمان را که بآن اکتفا می‌کنید انشاء الله ای مرد خدا به تو رحمت نماید بدرستی که خداوند کردگار مخلوقات را عبث نیافریده و امر ایشانرا مهمل و بی‌نظم و نسق نگذاشته بلکه بقدرت خویش ایشان را آفرید و برای ایشان گوشها و چشمها و قلبها آفرید بعد از آن به سوی ایشان مبعوث گردانید پیغمبر انرا بشارت دهنده و ترساننده اند ایشانرا بطاعت الهی امر و از معصیت و نافرمانی او نهی می‌کردند و به ایشان می‌فهمانیدند امر و دین پروردگارشان را که به آن جاهل بودند و به جهت فضیلت و زیادتی که برای انبیا نسبت به دیگران قرار داد و به جهت چیزهایی که به ایشان عطا فرموده باشد دلایل آشکار و براهین واضحه و علامتهای غلبه کننده کتابی بر ایشان نازل گردانید و ملائکه بر ایشان فرستاده تا اینکه میان او و ایشان واسطه شده و آمد و رفت نمایند از جمله کسی بود که آتش را بر او سرد و سلامت نمود و او را برای خود خلیل و دوست قرار داد و از جمله ایشان پیغمبر است که خداوند به وی سخن گفت و گردانید عصای او را از دها و از جمله ایشان پیامبر است که مردگان را به اذن خدا زنده گردانید و نابینای مادر زاد را بینا کرد و صاحب مرض برص را شفا بخشید و از جمله ایشان پیغمبری بود که زبان مرغان را خدا به او تعلیم نمود و از هر چیز نصیبی به او کرامت فرمود بعد از آن جناب محمد ﷺ را برای رحم نمودن بر

عالمیان مبعوث نمود و نعمت خود را نسبت به بندگانش با وی تمام نمود و پیغمبرانش را به او ختم کرد و او را به سوی همه خلایق فرستاد و آیات معجزات خود را که بر صدق و راست گویی آن حضرت دلالت می‌کرد اظهار نمود و علامتهای خویش را که بر حقیقت او دلالت نمود بیان کرد بعد از آن او را در حالیکه پسندیده و بر وفاتش تأسف خورده شده و نیکبخت بود بسوی خود برد و امر خلافت و راهنمایی را بعد از خود به برادر و پسر عم و وصی و وارث خود علی ابن ابی طالب علیه السلام واگذار نمود و بعد از او امر امامت را با وصیائیکه ذریه اویند یک یک سپرد و دین خود را با ایشان زنده گردانید و نور خویش را با ایشان به مرتبه کمال رسانید. و در میان برادران و بنی عم و اقرباء ایشان فرق آشکار گذاشت که به سبب آن فرق حجت خدا از دیگران و امام از رعیت شناخته می‌شود و تمیز می‌یابد و فرق را بدین نهج قرار داد که ایشان را از ارتکاب معاصی نگهداشت و از عیبها بری ساخت و از آلائش چرک پاک و از شبهات منزه نمود و ایشان را خازنان علم و امانت دار حکمت و گنجینه اسرار خود ساخت و با معجزات و دلایل ایشان را معین نمود و اگر ایشان را به این کرامات و موهبتها بر نمی‌گزید هر آینه همه مردم با همدیگر برابر می‌شدند و همه کس ادعاء نبوة و امامت می‌کردند و حق از باطل و دانا از نادان تمیز نمی‌یافت و این مبطل (یعنی جعفر) که به سبب ادعای خود بر خدای تعالی دروغ و افترا می‌بندد و ادعاء امامت می‌کند نمی‌داند آیا بکدام حالت و فضیلت امید داشته که این ادعا را با تمام برساند آیا این امید او بفقاہت و مسئله دانیست در دین خدا است؟ بخدا سوگند یاد می‌کنم هر آینه حلال را از حرام نمی‌شناسد و در ما بین خطا و صواب فرق نمیتواند بگذارد. اگر با علم و دانشمندی است هر آینه حق را از باطل و محکم آیات را از متشابه آنها نمی‌شناسد و کیفیت نماز و وقت آن را نمی‌داند یا اینکه بواسطه ورع و تقوای الهی است پس خدا شاهد است با اینکه او چهل روز نماز واجب را ترک نمود بگمان اینکه بسبب ترک نماز در این مدت شعبده بازی یاد می‌گیرد گاهی است که این خبر به شما رسیده باشد و این است ظروف شراب او که آثار نافرمانی اوست نسبت به خداوند عزوجل و این مشهور است و الان همه جابجاست یا اینکه این امید او به سبب معجزه است که دارد پس بیاورد. یا اینکه بسبب حجتی است پس اقامه نماید یا به سبب دلیلی است پس ذکر بکند خداوند عزوجل در کتاب خود فرموده که این سوره حم است (یا اینکه تلاوت کن سوره حم را) از جانب خداوندی که صاحب قهر و غلبه و حکمت است آسمانها و زمین و چیزهای را که در میان آنها است نیافریدیم مگر با حکمت یعنی برای اینکه ساکنان آنها در مقام عبادت و بندگی استاده به او امر الهی اطاعت نمایند و با انواع نعمتهای الهی در روز قیامت فائز شوند و آنانکه کافر شده‌اند از چیزی یعنی روز قیامت که از آن ترسانیده شده‌اند اعراض می‌کنند یعنی از تفکر کردن در کیفیت جزاء روز قیامت رو می‌گردانند یا محمد صلی الله علیه و آله به این کافران بگو آیا دیدید آن بتها را که بغیر از خدای تعالی می‌خواندید و نیز با ایشان بگوئید بنمائید به من آن چیز را که این بتها آفریده‌اند مانند زمین یا اینکه آنها در آفرینش آسمانها با خدا شرکت دارند و اگر راست می‌گوئید در خصوص خالق بودن آنها کتابی بمن آرید بیشتر از قرآن نازل شده باشد یا اینکه اندکی از علم یعنی خبری از انبیای گذشته در این باب به من نقل کنید و کیست گمراه‌تر از آنان که می‌خوانند

غیر از خدای تعالی چیزهای یعنی بتها را آن چنانی که اگر تا روز قیامت آنها را بخوانند هرگز به ایشان جواب نمی‌توانند بدهند و بفریادشان نمی‌توانند برسند و حال آنکه آنها از خواندن ایشان غافلند و خواندن ایشان را نمی‌شنوند و چون خلائق در روز قیامت جمع می‌شوند آن بتها بابت پرستان و ستایش کنندگان آنها عداوت و دشمنی می‌ورزند خداوند کردگار آنها را به سخن گفتن در می‌آورد تا این که به بت پرستان بگویند که مادر دنیا شما را به عبادت و پرستش خود دعوت نکردیم بعد از آن حضرت نوشته بود که خدای تعالی بتو توفیق کرامت فرماید از این ظالم (یعنی از جعفر) خواهش کن آنها را که برای تو ذکر کردم یعنی ادله و براهین و معجزات و علم و فقاہت و تقوای را که برای تو ذکر نمودم از او بخواه و او را با اینها امتحان کن و یک آیه از کتاب خدا از او بپرس که تفسیر نماید و کیفیت نماز واجبی و چیزهای دیگر را که در آن واجبست از او سؤال کن تا اینکه رتبه و پایه او را بدانی و عیب و نقصان و فرومایگی وی برای تو ظاهر و آشکار گردد و خدای تعالی در این باب محاسب اوست با او بس است خدا حق را یعنی امامت را در نزد اهلش نگهدارد و در قرارگاه خود قرار دهد و خداوند عز و جل آبا دارد از اینکه امامت را بعد از جناب امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام در دو برادر قرار دهد وقتی که خدای تعالی در سخن گفتن ما را مآذون می‌فرماید آنگاه حق ظاهر و باطل مضمحل می‌شود و از شما زایل می‌گردد و بخدای تعالی برای کافی بودنش به من و کار نیکو کردنش در حق من و صاحب شدنش به امورات من مایل و راغب می‌شوم و کفایت کننده ما خداست و چه خوب و کیل است و خداوند رحمن بر محمد و آل محمد رحمت بفرستد. (۱)

مهمترین سند امامت چیست؟

مؤلف گوید: نه تنها ادعای جعفر را در این نامه باطل کرده بلکه امامت هر امام که دارای شرایط رهبری نباشد را باطل معرفی فرموده بنابراین بر هر مسلمان لازم است از امام که متابعت می‌کند ببیند اوصاف ذکر شده را دارد یا نه؟ هر امام به طور کلی این سه شرط را باید داشته باشد. ۱- دلیلی برای اثبات امامت که یکی از آن ادله گواهی پیامبر یا امام قبلی اوست و همچنین ایجاد معجزه به دست او در برابر کسانی که انکار امامت او می‌نمایند پیامبر و امام که نماینده الهی است باید از نیروی بی‌انتهای خدای برخوردار باشد تا در هنگام لزوم از آن استفاده نماید. معجزه یعنی انجام کاری که انسانهای عادی از انجام آن کارها عاجز آیند. خرق عادت و مافوق قدرت بشر باشد. قرآن در موارد فراوان از معجزات انبیاء صحبت نموده است مانند اثر نکردن آتش به حضرت ابراهیم علیه‌السلام و ازدها شدن عصای حضرت موسی علیه‌السلام و مرده زنده کردن حضرت عیسی علیه‌السلام و حاضر ساختن وصی حضرت سلیمان تخت ملیکه سبا را به یک چشم بر هم زدن و... صدها معجزه دیگر قرآن پر از معجزات انبیاء است. در حقیقت معجزه سند اثبات نبوت و امامت (نبی و امام) است اگر معجزه نباشد مدعیان دروغین نبوت و امامت با مدعیان راستین فرق و شناخت نمی‌شوند تنها چیزی که بواسطه او پیشوای حق و باطل شناسایی می‌شود معجزه است امامان اهل بیت همه‌شان دارای معجزه بودند که علماء

فریقین در شرح زندگی هر یک از ایشان نقل کردند اینجا مجال ذکر نیست دوم شرط نبوت و امامت عصمت است اگر نبی و امام معصوم نباشد احتمال خطا و گناه در او می‌رود ممکن است دروغ بگوید، آن وقت به سخنان او اعتماد نمی‌شود دیگر اینکه نفی غرض لازم می‌آید غرض از وجود نبی و امام هدایت مردم حفظ و اجراء احکام و اقامه حدود است. کسی که دارای نیروی عصمت و بازدارنده گناه نباشد مرتکب گناه می‌شود و چنین شخصی نمی‌تواند دیگران را منع از گناه یا اقامه حدود نماید.

گاهی خودش مستوجب حد می‌شود آن وقت چه کسی بر او حد جاری کند وجود چنین امام فایده ندارد مشکل سخت‌تر از آن کسی که امام است اطاعتش واجب است و اطاعت از کسی که معصیت می‌کند حرام است اجتماع امر و نهی لازم می‌آید اجتماع امر و نهی جایز نیست و بهمین دلیل که جمع بین نقضین (حرمت و وجوب) غیر ممکن (و محال) است می‌گویم برای امام نیروی عصمت لازم است. شرط سوم علم و آگاهی امام است در همه امورات بگونه که از پاسخ هیچ‌گونه سؤال عاجز نیاید نه تنها جواب گوی مسائل که برای دانشمندان مشکل شده باشد بلکه بر علوم غیبیه نیز تسلط داشته باشد همچنین در باقی اوصاف و کمالات انسانی برتر و بالاتر از همه انسانها بوده باشد چنانچه ذکر شد امام خود همه این فضایل را دارا بود با بیان این شرایط ادعای مدعیان دروغین را آشکار ساخت همانند قول تعالی که فرمود فأتوا بسورة من مثله. امامت خویش را ثابت و طرف مقابل را مغلوب ساخت.

نمونه از معجزات و اخبار غیبی مهدی علیه السلام

از محمد بن ابراهیم مهزیار روایت شده گفت: وقت وفات امام حسن عسکری علیه السلام در دلم شبهه پیش آمد که بعد از او که امام خواهد شد در نزد پدرم هم مال بسیاری فراهم آمده بود و آنها را بکشتی گذاشت و رفت من هم بعزم مشایعت و بدرقه با وی رفته بودم ناگاه تب نمود به من گفتم مرا برگردان که زمان مرگم در رسیده و در خصوص این مال طریق تقوی و پرهیزگار پیش گیر در خصوص رسانیدن آن مال به امام علیه السلام به من بسیار تأکید و سفارش کرد تا وقت که از دنیا رفت در پیش خود گفتم اگر امر صحیح نمی‌بود هر آینه پدرم در خصوص آن وصیت نمی‌کرد من این مال را به عراق می‌برم به طور که کسی آگاه نشود چنانچه دلیل و شاهی برای من واضح گردد آن اموال را تسلیم می‌کنم و اگر نه شد بفقراء انفاق می‌کنم پس اموال را به بغداد حمل و نقل نموده خانه در کنار شط کرایه نمودم و در آنجا گذاشتم چند روزی نگذشت که ناگاه رسول آمد رقععه به من داد بدین مضمون که یا محمد در نزد تو اموالی هست با این نشان چنین و چنان همه آنها را که نزد من بود در آن رقععه خبر داده بود در آن حال همه اموال را به آن شخص تسلیم نمودم چند روز بدون کار و غمگین همانجا بودم تا اینکه توقیعی دیگر رسید بدین مضمون که ترا در جای پدرت گذاشتم پس لازم است که حمد خدا را بکنی. (۱)

پاسخ بعضی از نامه‌هایی که به حضرت مهدی (عج) نوشته شد

۱- علی بن محمد روایت کرد که یکی از اصحاب نامه برای حضرت مهدی علیه السلام نوشت که خداوند پسر به من عطا کرده اجازه می‌خواهم که او را روز هفتم ختنه کنم آن حضرت در جواب مرقوم فرمودند: نکن منهم اطاعت کردم ولی آن فرزند در روز هفتم یا هشتم تولد از دنیا رفت آنگاه جریان مرگ فرزندم را برای حضرت نوشتم جواب آمد: بزودی دیگری و دیگری به جای او برای تو متولد خواهد شد پس اولی را احمد نام گذار و دومی را جعفر و همچنان شد که فرموده بود. (۱)

۲- محمد بن شاذان نیشابوری گوید: چهارصد و هشتاد درهم پول سهم امام علیه السلام نزد من جمع شد. و من نخواستم از پانصد درهم کمتر باشد بیست درهم از مال خودم بر آن افزودم و به نزد اسدی وکیل حضرت فرستادم و نوشتم که چیزی از آن مال من است، جواب آمد پانصد درهم که بیست درهمش مال خودت بود رسید. (۲)

۳- از عیسی بن نصر روایت شده که علی بن زیاد صیمری نامه‌ای به حضرت نوشت و کفنی از آن حضرت درخواست کرد. در پاسخ وی حضرت نوشت: فقط در سال هشتاد (۲۸۰) تو بدان محتاج است. (فعلاً نیاز نداری) و او در سال هشتاد مرد و چند روز پیش از مرگش کفن را برای او فرستاده بود. (۳)

۴- اسحاق بن یعقوب که یکی از اجله علماء شیعه بود نامه‌ای توسط محمد بن عثمان نائب آن حضرت به خدمتش فرستاد و در آن چند مسئله پرسید از جمله جواب این بود: و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله علیهم. آنچه واقع می‌شود از مسائل جدید به راویان حدیث ما رجوع نمائید زیرا آنان از جانب من بر شما حجت و من حجت خدا بر شما هستم. (۴) جواب مسئله دیگر او چنین نوشته شده بود: اما آنچه در موارد منکرین من از اهل بیت ما و پسر عم ما پرسیدی بدان که بین خدا و بین احدی از مردم قرابت و خویشاوندی وجود ندارد و هر کس مرا انکار کند از من نیست و راهی که او می‌رود راه فرزند نوح است و راه عموی من (جعفر) و فرزند او راه برادران حضرت یوسف علیه السلام است تا اینکه فرمود: طریقه بهره برداری از من در زمان غیبتم مثل بهره برداری از آفتاب است از پس ابر و من برای اهل زمین امانم مثل ستارگان برای اهل آسمان (۵)

از حسن بن عیسی عریضی روایت شده بعد از وفات حضرت عسکری علیه السلام مردی از اهل مصر اموال به مکه آورد که مربوط به امام زمان بود و درباره امام زمان اختلاف شد برخی گفتند حضرت عسکری بدون جانشین از دنیا رفت بعضی گفتند جانشین او برادرش جعفر است عده‌ای گفتند جانشین او فرزند او است.

۱- ارشاد مفید نقل از سیمای امام زمان ص ۱۲۵ مؤلف محمد مهدی تاج لنگرودی

۲- همان

۳- همان

۴- همان

۵- سیمای امام زمان ص ۱۲۸

پس مردی را که کنیه‌اش ابوطالب بود به سامره فرستادند که از نزدیک موضوع جانشین امام عسکری علیه السلام را تحقیق کند و نامه‌ای هم همراه داشت آن مرد به نزد جعفر رفت و از او دلیل و برهان امامت خواست (یعنی نشانه‌ای در ادعای امامتش نشان دهد تا اطمینان حاصل شود) جعفر گفت: اکنون آماده نشان دادن برهان امامت نیستم او به ناچار به در خانه حضرت صاحب الامر رفت و نامه را به وسیله سفرآء فرستاد پاسخ آمد خدا تو را در مصیبت رفیقت (مرد مصری) پاداش نیک دهد زیرا او از دنیا رفت و مالی که همراه خود آورده به شخص امینی سپرد و به او وصیت کرد در آن مال هر گونه خواهد عمل کند و پاسخ نامه او را هم داد و جریان مرگ و وصیت آن مرد همانگونه بود که حضرت خبر داده بود. (۱)

حساب کسانی که به زیارت حضرت مهدی علیه السلام نائل شدن یا حاجت گرفتن بسیار فراوان و برون از شمار است که به چند تا از آنها بعنوان نمونه اشاره می‌نمائیم که هر یک به تنهایی دلیل برای اثبات وجود شریف و فریاد رسی آن فریاد رس درماندگان عالم است تا درماندگان بدانند که خداوند عالم را بی صاحب نگذاشته هنگام درماندگی به او پناهنده شوند و از او یاری خواهند.

به راهنمایی امام زمان علیه السلام چگونه از خشم و زیر نجات و از کشتن رهایی یافت

۱- ابوالحسن کاتب گوید من از جانب ابی منصور وزیر عهده دار کاری بودم او بر من خشم گرفت من از ترس پنهان شدم بدنبال من به جستجوی درآمد شب جمعه به حرم موسی بن جعفر علیه السلام پناهنده شدم شب بسیار سرد و بارانی بود از ابو جعفر قییم خواستم که درهای روضه منوره را ببندد و سعی کند حرم خالی باشد تا ایمن باشم نصف شب باد باران شدید بود رفت و آمد قطع شد مشغول دعا و نماز بودم ناگاه صدای از سمت ضریح مقدس شنیدم دیدم شخصی زیارت می‌کند بر آدم و انبیاء الوالعزم سلام داد و بر امامان یک به یک سلام داد تا به صاحب الزمان رسید و به او سلام نداد من تعجب کردم گفتم شاید او رافراموش نموده یا نمی‌شناسد یا مذهب دیگری دارد بعد دو رکعت نماز خواند و رو به مرقد موسی ابن جعفر کرد و زیارت خواند و سلام داد و دو رکعت نماز بجا آورد من از او خائف شدم زیرا نمی‌شناختمم و او جوانی خوش قواره بالباس سفید و عمامه و تحت الحنک و ردائی بر شانه رو به من کرد گفت ای حسن بن ابی بعل تو کجائی از دعای فرجه گفتم آن کدام است فرمود دو رکعت نماز می‌کنی و می‌گوئی یا من اظهر الجمیل و ستر القبیح... بعد هر چه خواهی دعا کن و حاجت را بطلب و روی راست را بزمین گذار در سجده صد بار بگو یا محمد یا علی یا علی یا محمد اکفیانى فانکما کافیان و انصرانی فانکما ناصران و روی چپ را بگذار صد بار بگو ادرکنی و بسیار بگو الغوث تا یک نفس و سر خود را بردار که خداوند به کرم خود حاجت تو را برمی آورد انشاء الله من مشغول نماز و دعا شدم و او بیرون شد چون فارغ شدم نزد ابو جعفر رفتم تا از حال آن جوان بپرسم دیدم درها بسته تعجب کردم گفتم شاید دری در اینجا است من نمی‌دانم از ابو جعفر که در چراغ خانه بود پرسیدم گفت: درها همه قفل است چنانکه می‌بینی. جریان را به او نقل کردم گفت: این مولای ما صاحب الزمان (عج) است که در چنین

شبهای خلوت حرم به طور مکرر دیده شده من تأسف خوردم بر آنچه از من فوت شده نزدیک طلوع صبح برونشدم و به کرخ بغداد رفته پنهان شدم همانروز بچاشت نرسیده برخی از یاران جویای از حال من شدند و آمانی از وزیربرایم با چند منصب آوردند پس من با ایمنی نزدش رفتم برخاست و مرا در آغوش گرفت بطوریکه معمول نبود گفت کارت بجائی رسید که از من به صاحب الزمان شکایت می‌کنی گفتم در خواست دعای آن حضرت نمودم گفت: وای بر تو دیشب (جمعه) مولایم را در خواب دیدم مرا امر نمود که به تو خوبی کنم بر من خشمگین بود به طوریکه در بیدار دیدم و جریان را نقل کردم تعجب کرد و مرا به برکت مولایم تکریم نمود من هم شکر و سپاس الهی نمودم که آن حضرت به من چنین لطفی فرموده‌اند. (۱)

با قلب شکسته و دیده‌گریبان رفیق راه مهدی علیه السلام و زوار خانه خدا شد

۲- آقا بزرگ تهرانی از عالم جلیل سید عزیز الله تهرانی نقل کردند که در نجف بجهاد نفس و ریاضت شرعی از نماز و روزه و ادعیه مشغول بودم دقیقه خالی نبودم تا در عید فطر کربلا مشرف شدم در مدرسه صدر مهمان شدم بیشتر اوقات در حرم حسینی بسر می‌بردم یکروز در حجره رفقا از برگشتن به نجف سخن می‌گفتند پرسیدند چه وقت برمی‌گردی گفتم آرزوی زیارت خانه خدا را دارم و از همین جا پیاده خواهم رفت وزیر قبه سید الشهدا هم دعا کرده‌ام و امید اجابت دارم رفقا به مسخره گرفتند گفتند سید معلوم می‌شود از کثرت ریاضت و عبادت دماغت خشک و دیوانه شده چطور می‌شود با این ضعف جسمی و بی بضاعتی در بیابانها سفر کرد در منزل اول به دست عربهای بادیه نشین میافتی تو را از بین می‌برند.

من باسینه گرفته و قلبی شکسته و دیده‌گریبان از اطاق برون و بحرم رفتم زیارت مختصری کردم بالای سر جای همیشه نشستم و باگریه به توسل ادامه می‌دادم ناگاه دستی بر شانه‌ام آمد سر بالا کردم سیدی در لباس عرب دیدم مرا به فارسی به نام خواند گفت: میل داری پیاده به خانه خدا روی گفتم بله فرمود نان خشک به قدر یکهفته با آفتابه و احرام بردار فلان ساعت همین جا حاضر شو زیارت وداع بکن تا با هم به سمت مقصود برویم گفتم به چشم و از حرم بیرونشدم قدری نان تهیه و رفقا به نجف رفتند و روز موعود با اسباب در محل معین مشغول زیارت و دعا بودم که آن عالیجناب را دیدم و به متابعت او از شهر برون شدیم. ساعتی راه پیمودیم بدون تکلم به آبگامی رسیدیم فرمود همین جا استراحت نما به خوراک و خواب خود رسیده‌گی کن و خطی بر زمین کشید و فرمود: این خط قبله است نماز بجا آور استراحت کن وقت عصر نزد تو میایم من غذا خوردم و نماز خواندم هنگام عصر آن جناب آمد فرمود برخیز چند راه رفتیم به آب دیگری رسیدیم باز خطی بر زمین کشید فرمود این خط قبله است شب را بیتوته کن صبح خواهم آمد چند ذکر و اوراد به من یاد داد تا با این نحو هفت روز گذشت و هیچ رنج نبردم روز هفتم فرمود در این آب مثل من غسل کن و احرام ببوش و مثل من لبیک بگو که اینجا مقامت است من همه را از او پیروی می‌کردم قدری راه رفتیم نزدیک کوهی صداهایی بگوשמ رسید گفتم این صداها چیست فرمود: از کوه که بالا رفتی شهری

خواهی دید داخل شو و آن حضرت جدا شد من از کوه سرازیر شدم شهری بزرگ دیدم پرسیدم کجاست گفتند مکه و آن هم بیت الله الحرام است یک مرتبه بخود آمدم فهمیدم توفیق یار و من در غفلت بوده‌ام با نأسف خود را ملامت کردم که خیر کثیر از من فوت شد چرا با آن قلب عالم امکان آشنا نشدم و تا چند روزی از حج گذشت در مکه به عبادت مشغول بودم کم کم حاجیان از راه شام وارد و در بین حجاج ایرانی گشتم پسر عمویم حاجی سید خلیل را با جمعی از تهرانیها یافتم و از آمدن من خبر نداشتند خوشحال شدند تمام هزینه برگشتن مرا بر عهده گرفتند و از راه جبل به نجف برگشتیم این قصه و مسافرت در بین حجاج مشهور شد و به ویژه دوستان و رفقای نجف از این ماجرا غبطه و حسرت می خوردند. (۱)

شفاء مریض به دعاء امام زمان علیه السلام

۳- محمد بن یونس روایت می کند که مرا بر مقعد ناسوری بهم رسیده بود و آن عبارتست از علت ناسور نشیمن که از افراط بواسیر یا ماده دیگر است آن را با طبنا نمودم و پول زیادی بر آن خرج کردم آخر جواب گفتند که ما برای این علت دوائی نمی شناسیم پس رقعہ نوشتیم به ناحیه مقدسه به خدمت و کلاء حضرت قائم علیه السلام و از آن حضرت استدعای دعا نمودم و حضرت در جواب رقعہ من نوشت البسک الله عافیة و جعلک معنای الدنیا والاخره. یعنی حق سبحانه و تعالی تو را لباس عافیت بپوشاند و در دنیا و آخرت تو را از اصحاب ما گرداند پس از آن یک هفته نگذشت از این علت عافیت یافتم و آن موضع مثل کف دست هموار شد پس طبیبی را از اصحاب ما یعنی شیعیان خواندم و آن را بوی نمودم گفت ما دوائی برای این علت نشناختیم. (۲)

و نیز صاحب کشف الغمه از ابن عطوه علوی حکایت کرده که پدرش زیدی مذهب بود از پسرانش به جهت که مذهب امامیه را اختیار کرده بودند ناراضی بود و مکرر می گفت من به مذهب شما عقیده و ایمان ندارم مگر اینکه صاحب شما مهدی بیاید مرا از این مرض نجات بدهد او را مرضی بود که اطباء از علاجش عاجز بودند. اتفاقاً شبی موقع نماز خفتن ما همه یکجا جمع بودیم که فریاد پدر شنیدیم که می گوید بشتابید چون با عجله نزد او رفتیم گفت صاحب خود را دریابید که از نزد من بیرون رفته ما هر چند دویدیم کسی را ندیدیم نزد پدر برگشتیم و پرسیدیم که چه بود گفت هم اکنون شخصی نزد من آمد گفتم تو کیستی گفت من صاحب پسران توام عطوه برای شفای تو آمده‌ام و دست دراز کرد به موضع الم من مالید چون به خود نگاه کردم اثری از آن کوفت و درد ندیدم پس از آن مدتها با تندرستی و قوت تمام زندگی کرد و جمعی از کنیزان او نیز این قضیه را بدون کم و زیاد نقل کردند. (۳)

۱- مصلح حقیقی جهان ص ۲۲۶ و ملاقات با امام زمان علیه السلام ص ۱۸۶

۲- مصلح حقیقی جهان ص ۱۸۵

۳- همان صفحه

آن ابا صالح بوده که من به یاری خود خواستم مرا اینجا رسانده

۴ - در همان کتاب از یکی از روحانیون که اجازه نداده نامش برده شود نقل کرده است می گوید: همراهی قافله‌ای به زیارت مشهد می رفتیم وقتی به شاهرود رسیدیم تب شدید بر من عارض شد با آن حال با قافله به راه افتادم تا به خیر آباد رسیدیم و آن آسایشگاه بین شاهرود و میامی است در آنجا دیدم تبم شدت کرده و حالم بسیار بد شده همانطور بیحال افتادم هنگام حرکت قافله کسی متوجه من نشده همه رفتند. من بگمان اینکه می توانم به آنها برسم به راه افتادم مقدار راه را به سرعت طی کردم دیدم از قافله اثر نیست باتب و تاریکی و تنهایی از رسیدن به قافله ناامید شدم وحشت مرا فرا گرفت توجه به خدا و توسل به امام زمان جستیم در این حال حس کردم کسی جلوتر از من راه می رود و پرسید از قافله عقب مانده‌ای گفتم بلی گفت انشاء الله میرسی مقداری با هم راه رفتیم متوجه شدم تب ندارم بعد از کمی بیک آبادی رسیدیم دیدم میامی است کاروانسرای آنها بود آن مرد وارد کاروانسرا شد من از آن کسی که درب بود پرسیدم قافله کجاست گفت کدام قافله گفتم قافله که امشب از خیر آباد حرکت کرده گفت آن فردا دو ساعت از روز گذشته به اینجا می رسد و الان چند ساعت از شب باقی مانده من به دنبال آن مرد رفتم کسی را ندیدم از آن صاحب کاروانسرا پرسیدم رفیقم کجا شد گفت من شما را تنها دیدم کسی دیگر را ندیدم گفتم وقت با شما صحبت می کردم آن همراهم داخل سرا شد گفت نه خیر غیر از شما کسی اینجا نیامده تازه متوجه شدم آن شخص ابا صالح بوده است. که من به کمک خود خواستم تا اینجا مرا رسانده فردا چند ساعت گذشت از روز قافله وارد شد دانستم صاحب الامر مرا یاری نموده. (۱)

دو تازه مسلمان یهودی چقدر رنجها دید آخر به راهنمایی حضرت مهدی علیه السلام آسوده شد

۵ - از عالم ربانی میرزا ابوالحسن طالقانی نقل شده که با جمعی از رفقاء از کربلا به سامرا برمی گشتیم به شیخ تازه مسلمان که تورات می خواند برخوردیم گفتم بگوئید چه طور شد که اسلام اختیار نمودید گفت سیدنا قضیه من طولانی است خلاصه آن این است گفت من از یهود خیبر بودم در حوالی خیبر محلی از قدیم برای کتابخانه می باشد در یک اطاق آن تورات بسیار قدیمی به پوست نوشته درب آن همبیشه قفل است... یک وقت با برادرم به فکر آن شدیم که آن را زیارت کنیم... وجه قابلی به کلید دار دادیم تا راضی شد در ساعت معینی به ما اجازه داد وارد آن اطاق شدیم با آرامی کامل آن توریه را که بر پوست نوشته بود مطالعه نمودیم صفحه مخصوص آن ما را به خود جذب کرد در آن نوشته بود پیامبر در آخر زمان از عرب مبعوث می شود تمام خصوصیات و اوصاف و نام و نشان او ذکر شده بود از جمله نام دوازده نفر اوصیاء او را با اسم و رسم نوشته بود همان صفحه را ما رونویسی نمودیم بعد از آن شیفته آن پیامبر شدیم تنها فکرمان در جستجوی پیدا کردن این فرستاده خدا بود ولی چون محله ما از عبور و مرور مردم دور بود مدت گذشت تا اینکه چند تاجر از مدینه آمدند بعضی از احوالات و نشانیهای حضرت رسول را از آنان شنیدیم همه مطابق با نوشته که از تورات بود

یافتیم رفته رفته به حقانیت اسلام یقین کردیم ولی جرئت بر اظهار مطلب نداشتیم فقط یگانه امیدمان فرار از آن دیار بود گفتیم مدینه نزدیک است و ممکن است ما را گیر بیاورند بهتر این است که به یکی از شهرهای مسلمین برای پیروی اسلام فرار کنیم اسم موصل و بغداد را شنیده بودیم پدرمان تازه مرده بود برای اولاد خود وصی و وکیل معین کرده بود نزد وکیل رفتیم دو مادیان به مقدار پول از او گرفتیم سوار شده به سرعت به سوی عراق روانه شدیم تا وارد موصل شده شب را به کاروانسرا مانیدم صبح چند نفر آمدند که مادیانها را بخرند گفتیم فروشی نیست گفتند اگر ن فروشید بزور خواهیم گرفت مجبور آنها را فروختیم با خود گفتیم این شهر جای ماندن نیست برویم بغداد ولی یک اشکال آنجا بود که دائی یهودیمان تاجر معروف بغدا بود می ترسیدیم از فرار ما با خبر شود به هر حال وارد بغداد شده در کاروانسرا جا گرفتیم اینجا چیز نداشتیم که کسی طمع کند پیرمرد صاحب سرا پرسید قضیه اسلام خود را به او گفتیم تا پیش عالم مسلمین ببرد به معارف اسلامی آشنا شویم ما را پیش قاضی بغداد برد قاضی پس از تعارض و بیان حال چند جمله از توحید و اثبات صانع بیان کرد آنگاه ذکر رسالت خاتم الانبیاء و شرح حال خلفاء نمود گفت: بعد از پیامبر عبدالله بن ابی قحافه (ابوبکر) خلیفه آن حضرت است من گفتم این عبدالله کیست این نام مطابق خوانده و نوشته ما نیست قاضی گفت او کسی است که دخترش زوجه پیغمبر است گفتم چنین نمی باشد من به تورات خواندم که خلیفه پیامبر کسی است که دختر پیغمبر زوجه او است قاضی از این حرف بر آشفته گفت این رافضی ها را بیرون کنید. ما را زده بیرون کردند صاحب سرای هم به ما کم اعتنائی کرد و ما از واقعه حیران شدیم. و نمی دانستیم کلمه رافضی چیست و به چه کسی می گویند و قاضی چرا ما را به این کلمه نامید و برون کرد صبح به صاحب سرا گفتیم ما را از این ابهام نجات ده مطلب را نفهمیدیم یا قاضی سخن ما را نفهمید گفت: اگر واقعاً طالب اسلام هستید هر چه قاضی گفت بپذیرید گفتم این چه حرف است ما برای اسلام از خویشان و خانه و مال دست کشیدیم و هیچ غرض و مرضی نداریم گفت: بیائید باز شما را نزد قاضی برم لکن خلاف او حرف نزنید و به منزل قاضی رفتیم. گفت: اینها تسلیم اند هر چه فرمائی قبول کنند باز قاضی سر لطف آمده ما را نصیحت و موعظه کرد.

کتک زدن قاضی برای چه بوده است؟

گفتم ما دو برادر از شهر خودمان مسلمان شده برای آگاهی به احکام اسلام آمده ایم اگر اجازه بدهید چند سؤال داریم گفتیم بفرمائید گفت ما توریة صحیح قدیمی را خواندیم و رو نوشته نمودیم تمام نام و نشان پیامبر آخر الزمان و اوصیاء او را یادداشت کرده ایم و همراه داریم ولی عبدالله بن ابی قحافه در آنها نیست قاضی گفت: چه اشخاصی در آن توریة نوشته گفتم: خلیفه اول داماد پیامبر و پسر عموی اوست هنوز حرفم تمام نشده که طبل بدبختی ما را زدند قاضی از جا جست و کفش خود را از پا در آورد و تا توانست بر سر و صورت من زد به زحمت خودم را از زیر دست او بیرون کردم با برادرم فرار کردیم و در کوچه های بغداد راه را گم کرده با سر و صورت خونین نمی دانستیم کجا می رویم تا به کناره دجله رسیده از ضعف نشستم بر غربت و

بیکی و ترس و تنهایی میگریستیم ناگاه جوانی با جامه سفید در برابر من دو کوزه خالی به دست که میخواست از نهر آب بردارد نزدیک من آمد و پرسید تو را چه شده گفتم: غریبیم و مبتلی گشتیم فرمود: قصه خود را بگو گفتم: از یهود خیبریم قضیه را نقل کردم فرمود: می خواهی من برایت توریه را بخوانم عرض کردم بفرمائید شروع به قرائت نمود به نحوی که گمان کردم آن تورات که من در خیبر دیدم گویا ایشان نوشته اند گفتم: با برادرم بهزار زحمت خود را به اینجا رساندیم تا به احکام اسلام آشنا شویم ما را چنین جزا دادند به خونهای سر و صورت اشاره کردم فرمود از تو می پرسم یهود چند فرقه اند گفتم: بسیار فرمود: هفتاد و یک فرقه شدند آیا همه بر حقند گفتم نه فرمود: نصاری چند فرقه است؟ گفتم فرق مختلفند. فرمود: هفتاد و دو فرقه آیا همه بر حقند گفتم: نه فرمود: ملت اسلام نیز مختلفند هفتاد و سه فرقه شدند فقط یکی بر حق است گفتم: جویای همانم چه کنم؟ فرمود: از این طرف به کاظمین برو خدمت شیخ محمد حسن آل یس حاجت تو برآورده خواهد شد یکبارگی از نظرم غائب شد هر چه اطراف را نگرستم ابدأ اثری از او ندیدم با تعجب گفتم: این جوان کی بود و چه شد فهمیدم که از مردم عادی نبوده او شخصی غیبی بوده لذا یقین به هدایت کردم و قوتی یافته به جستجوی برادرم بر آمدم و برای اینکه نام کاظمین و شیخ محمد و آل یس را فراموش نکنم تکرار می کردم برادرم گفت: این چه دعائی است می خوانی جریان را گفتم خوشحال شد پس از پرسش به کاظمین رسیدیم و وارد منزل شیخ شده شرح حال را بیان کردیم شیخ برخاست و بسیار گریست و قریب یکساعت چشم مرا می بوسید و می گفت با این چشم نظر به جمال دل آرای ولی عصر ارواحنا فداه نمودی مدتی مهمانی شیخ بودیم خبر منتشر شد.

خویشان از خیبر به دائی ما در بغداد نوشتند او به جستجوی ما آمده شیخ ما را به سامره فرستاد (راوی گفت مدتی این دو برادر در سامره بودند) تا آنکه دائی آنها فهمید به حکومت شکایت کرد دو پسر از خاندان ما اموال پدر را ربنده به سامره رفته اند حکومت پی گیری کرد مرحوم آیت الله میرزای بزرگ فرمود دائی شما خیلی اسباب زحمت فراهم کرده می ترسم به شما ضرری رسد می خواهید به حله روید و خود را مخفی کنید مخارج ما را معین نموده به حله رفتیم میرزا طالقانی فرمود بعد از چند مدتی او را در نجف دیدم گفت ساکن حله شدیم کمال آسایش را (به فضل) خدا داریم. (۱)

چنین اطاعت معض که از همه بگذرد به جز مولانیند کجاست!!

۶- از آقا باقر بن محمد بهبهانی نقل شده می گوید در اوایل ورود به کربلای معلای مردم را موعظه می کردم روزی در منبر حدیث شریف که در خرائج راوندیست در طی بیاناتم به زبانم جاری شد که مضمونش این است بسیار می گوئید چرا آن حضرت ظهور نمی کند برای که طاقت سلوک با او راندارید لباس او درشت و خوراک او نان جو است و گفتم بلکه غیبت صاحب الزمان از جمله الطاف الهیه است برای که ما را قوت اطاعت وی نیست پس اهل مجلس به یکدیگر نگاه کردند و شروع به سرگوش نمودند که این مرد راضی نیست آن

حضرت ظهور کند که مبادا ریاست از وی زایل شود و به حدی زمزمه در بین ایشان شد که ترسیدم از منبر به سرعت فرود آمدم به خانه رفتم و در را بر مردم بستم بعد از ساعتی کسی در زد با تعجب پشت در رفتم گفتم کیستی فلانی هستم که سجاده ترا به مسجد می بردم در را کشودم و او سجاده را از همان جا به صحن خانه انداخت و گفت ای مرتد سجاده خود را بردار که در این مدت بیهوده به تو اقتدا کردیم و عبادت خود را باطل کردیم من سجاده را برداشتم و آن مرد رفت و من از ترس در را محکم بستم و متحیر نشستم چون پاسی از شب گذشت دق الباب کردند با وحشت تمام پشت در رفتم گفتم کیستی دیدم همان سجاده بردار است با نهایت عجز و عذر خواهی آمده سوگندهای شدید میدهد که در را باز کنم در را گشودم خود را به قدمهای من انداخت پایهای مرا بوسید گفتم: ای مرد مسلمان آن سجاده آوردن و مرتد گفتن به من چرا و این قدم بوسیدن تو برای چیست؟ گفتم: مرا ملامت نکن چون از نزد شما بیرون شدم و نماز مغرب و عشاء را خواندم خوابیدم در عالم خواب دیدم حضرت ولی عصر (عج) ظهور کرده به سرعت تمام خدمتش مشرف شدم به من فرمود ای فلانی این عبا ی تو از مال فلانست و تو ندانسته و از دیگری گرفته ای باید به صاحبش رد کنی من عبا را به صاحبش رد کردم آمدم فرمود: این قبای تو نیز از فلان شخص است و تو آن را از دیگری خریده باید آن را هم به صاحبش رد کنی و همچنین تمام لباسها تمام شد و شروع به خانه و ظروف و مواشی و باغها و سایر متعلقات نموده و هر یک را مالکی معین نمود و به او رد فرمود پس به من فرمود زنی که در عقد تو است خواهر رضاعی توست و تو ندانسته با او ازدواج کرده ای او را هم باید به اهلش رد کنی او را هم رد نمودم پس پسری دارم (قاسم علی) نام ناگاه در آن حال پیدا شد و همین که نظر آن حضرت به او افتاد فرمود این پسر نیز از همین زنت پیدا شده و ولد حرام خواهد بود این شمشیر را بردار و گردن او را بزن من در این هنگام در غضب شده گفتم به خدا قسم که تو سید نیستی و از ذریه پیغمبر نمی باشی تا چه رسد که صاحب الزمان باشی. (۱)

به دعای امام خصومت زن و شوهر بدل به محبت شد!

۷- ابو غالب رازی گوید: روزی در میان من و زنم گفتگو و نزاع واقع شد خانم از خانه بیرون شده بمیان اقوام خود رفت من چند روزی تغافل کردم در نتیجه از من اعراض کردند و هر چند سعی کردم مفید نیفتاد و از این جهت بسیار محزون و پریشان گردیدم برای که آن جمیله را بسیار دوست داشتم. آخر با جمعی متوجه دارالسلام بغداد بودند همراه شدم با یکی از مشایخ کوفه به منزل شیخ ابوالقاسم بن روح رفتم در آن وقت شیخ از خلیفه هراسان بود گوشه را مخفیانه اختیار کرده بود چون به خدمتش رسیدیم فرمود اگر حاجت داری نام خود را بر جایی بنویس تا با ارسال خود به خدمت حضرت حجة ارسال دارم و در حین ورود تو را مخبر گردانم من نام خود را در میان نامهای اصحاب حاجت که به صحیفه مرقوم بود نوشتم روز دیگر متوجه زیارت عسکرین شدم و پس از ادراک شرف زیارت به بغداد مراجعت نمودم چون به خدمت شیخ در آمدم مکتوبی که اسامی ارباب حاجت بود در آورد و تحت اسم هر یک جوابی بر طبق آن چه به خاطر داشت مرقوم

بود و در زیر نام من به قلم خفی نوشته شده بود که بشارت باد ترا که حق تعالی زوجه تورا با تو الفت داده منازعه از بین شما رفع شد و آن چه در خاطر داشتم تمام را جواب داده بود آنگاه با شیخ خدا حافظی کرده و به سوی کوفه برگشتم روزی که به خانه رفتم دیدم صبح آن روز جمعی از اقربائی زخم به عذرخواهی آمدند و همسرم نیز مراجعت نمود پس از آن غیر از محبت میان من و او کدورت واقع نشد. (۱)

امام زمان علیه السلام زن کم شده را با زبان خودش راهنمایی کرد

۸- در کتاب ملاقات با امام زمان نقل کرده که یکی از دکترهای شیراز زنی از خارج گرفته بود و او را مسلمان کرده بود و برای اولین بار به سفر حج برده بود ضمناً به او گفته بود که حضرت ولی عصر علیه السلام در برنامه حج شرکت می کند (یک وقتی گرفتاری پیش آمد) هرگاه ما یا کاروان را کم کردی متوسل به آن حضرت بشو تا به فریادت برسد او هیچگاه از حال تو غافل نیست و راهنمایی می نماید. اتفاقاً آن خانم در صحرائی عرفات گم می شود جمعیت کاروان با آقای دکتر شوهر آن خانم ساعتها به جستجوی او برخواستند ولی او را پیدا نکردند پس از دو ساعت که همه خسته در میان خیمه جمع شده بودند و نمی دانستند چه باید بکنند. ناگهان دیدند آن زن وارد خیمه شده از او پرسیدیم کجا بودی؟ گفت: کم شده بودم ولی همانگونه که دکتر گفته بود متوسل به حضرت بقیه الله (عج) شدم این آقا به یاریم رسید با آنکه من نه زبان فارسی بلد بودم و نه زبان عربی در عین حال با من به زبان خودم حرف زدند و مرا به اینجا رساندند و باید از این آقا تشکر کنید اهل کاروان هر چه به آن طرفیکه آن زن اشاره می کرد نگاه کردند کسی را ندیدند و بالاخره معلوم شد که امام عصر علیه السلام را فقط آن زن می بیند (که همرايش آمده) دیگران نمی بینند. (۲)

حاجی که در عرفات خدمت حضرت مهدی علیه السلام رسید ضمن صحبتهايش به او چائی داد و گفت: به قدری معطر و شیرین بود که من یقین کردم از چائی های دنیا نیست آنگاه فرمود صد ریال سعودی به تو می دهم برای پدرم یک عمره بجا بیاور...

۹- من از اول جوانی مقید بودم که تا ممکن است گناه نکنم و آنقدر به حج بروم تا به محضر حضرت ولی عصر علیه السلام مشرف گردم لذا سالها بهمین آرزو به مکه مشرف شدم در یکی از این سالها که عهده دار پذیرائی جمعی از حجاج هم بودم شب هشتم ذیحجه با جمیع وسایل به صحراء عرفات رفتم تا بتوانم یک شب قبل از دیگران جای بهتری تهیه کنم. عصر روز هفتم وقتی بارها را پیاده کردم و در یکی از آن چادرهای که برای ما مهیا شده بود مستقر شدم (هنوز کسی به عرفات نیامده بود) یکی از شرطه هائی که برای محافظت چادرها آنجا بود نزد من آمد و گفت تو چرا امشب این همه وسایل را به اینجا آورده ای مگر نمی دانی ممکن است سارقین در این بیابان بیابند وسائلت را ببرند؟! بهر حال حالا که آمده باید تا صبح بیدار بمانی و خودت از اموالت محافظت بکنی. گفتم مانعی ندارد خودم نمی خوابم محافظت میکنم آن شب را تا صبح مشغول

۱- مصلح حقیق - همان ص ۴۰۵

۲- ملاقات با امام زمان علیه السلام ج ۲ ص ۲۵۹

عبادت و مناجات با خدا بودم نیمه‌های شب دیدم سید بزرگواری که شال سبز بسر دارد به در خیمه من آمد و مرا به اسم صدا زد گفت حاج محمد علی سلام علیکم من جواب دادم و از جا برخاستم وارد خیمه شد پس از چند لحظه جمعی از جوانهای که هنوز تازه مو از صورتشان بیرون آمده بود مانند خدمت گزار به محضرش رسیدند من از اول ترسیدم پس از چند جمله که با آن آقا حرف زدم محبت او در دلم جای گرفت و به آنها اعتماد کردم جوانها بیرون استاده بودند ولی آن آقا داخل خیمه شده بود به من فرمود حاج محمد علی خوشا به حالت گفتم: چرا؟ فرمود: شبی در بیابان عرفات بیتوته کرده‌ای که جدم امام حسین علیه السلام هم در اینجا بیتوته کرده بود گفتم در این شب چه باید کنیم؟ فرمود: دو رکعت نماز می‌خوانی پس از حمد یازده قل هو الله بخوان لذا بلند شدیم و این کار را با آن آقا انجام دادیم. پس از نماز آن آقا یک دعای خواند که من از نظر مضامین مثلش را نشنیده بودم حال خوش داشت اشک از دیده کانش جاری بوده من سعی کردم که آن دعا را حفظ کنم آقا فرمود: این دعا مخصوص امام معصوم است و تو آن را فراموش خواهی کرد پس به آن آقا گفتم ببینید من توحیدم خوب است؟ فرمود: بگو منهم به آیات افاقیه و انفسیه به وجود خدا استدلال کردم و گفتم معتقدم که با این دلایل خدائی است فرمود: برای تو همین مقدار از خداشناسی کافی است سپس اعتقادم را به مسئله ولایت برای آن آقا عرض کردم فرمود: اعتقاد خوبی داری بعد از آن سؤال کردم که به نظر شما الان امام زمان علیه السلام در کجا است؟ فرمود: الان امام زمان در خیمه است گفتم روز عرفه که می‌گویند آن حضرت در عرفات است در کجای عرفات می‌باشند فرمود: حدود جبل الرحمة گفتم اگر کسی آنجا برود آن حضرت را می‌بیند؟ فرمود: بله او را می‌بیند ولی نمی‌شناسد گفتم: آیا فردا شب که شب عرفه است آن جناب به خیمه‌های حجاج تشریف می‌آورند و به آنها توجهی دارند فرمود: به خیمه شما می‌آید زیرا شما فردا شب به عمویم حضرت ابوالفضل متوسل می‌شوید در این موقع فرمودند: چائی داری؟ (ناگهان متذکر شدم که من همه چیز آورده‌ام ولی چای نیاورده‌ام) عرض کردم آقا اتفاقاً چائی نیاورده‌ام و چقدر خوب شد که شما تذکر دادید فردا می‌روم و برای مسافرین چائی تهیه می‌کنم آقا فرمود: حالا چائی با من است و از خیمه برون رفتند و مقداری که به صورت ظاهر چائی بود ولی وقتی دم کردیم به قدر معطر و شیرین بود که من یقین کردم آن چائی از چائی دنیا نمی‌باشد آوردند به من دادند من از آن چای خوردم بعد فرمودند غذائی داری بخوریم؟ گفتم بلی نان و پنیر هست فرمودند: من پنیر نمی‌خورم. گفتم: ماست هم هست فرمود بیاور من مقدار نان و ماست خدمتش گذاشتم او از آن نان و ماست میل فرمود پس به من فرمود: حاج محمد علی به تو صد ریال (سعودی) میدهم تو برای پدر من یک عمره بجا بیاور عرض کردم چشم اسم پدر شما چیست؟ فرمود: اسم پدر من سید حسن علیه السلام است گفتم اسم خودتان چیست؟ فرمود: سید مهدی علیه السلام (پول را گرفتم) و در این موقع آقا از جا برخواست که برود من بغل باز کردم و او را به عنوان معانقه در بغل گرفتم وقتی خواستم صورتش را ببوسم دیدم خال سیاه بسیار زیبائی روی گونه راستش قرار گرفته لبهایم را روی آن خال گذاشتم و صورتش را بوسیدم پس از چند لحظه که او از من جدا شد من هر چه اینطرف و آن طرف را نگاه کردم کسی را

ندیدم یکمرتبه متوجه شدم که او حضرت بقیه الله ارواحنا له الفداه بوده بخصوص که او اسم مرا می دانست و فارسی حرف می زد نام مهدی بود پسر امام حسن عسکری بود و بالاخره نشستیم و زار زار گریه کردم شرطه ها فکر می کردند که من خوابم برده و سارقین ااثیه مرا برده اند دور من جمع شدند به آنها گفتم شب است مشغول مناجات بودم گریه هایم شدید شد فردای آن روز که اهل کاروان به عرفات آمدند من برای روحانی کاروان قضیه را نقل کردم او هم برای اهل کاروان جریان را شرح داده در میان آنها شوری پیدا شد پس از نماز مغرب و عشاء با آنکه من به آنها نگفته بودم که آقا فرموده فردا شب من در خیمه شما می آیم زیرا شما به عمویم حضرت ابوالفضل علیه السلام متوسل می شوید خود به خود روحانی کاروان روضه حضرت ابوالفضل علیه السلام را خواند شوری برپا شد و اهل کاروان حال خوبی پیدا کرده بودند ولی من دائماً منتظر مقدم مقدس حضرت بقیه الله روحی فدا بودم بالاخره نزدیک بود روضه تمام شود حوصله ام سر آمد از میان مجلس برخاستم و از خیمه بیرون آمدم دیدم حضرت ولی عصر روحی فداه برون خیمه به روضه گوش می دهند و گریه میکنند خواستم داد بزنم و به مردم اعلان کنم که آقا اینجا است با دست اشاره ای کردند که چیزی نگو و در زبان من تصرف فرمودند که من نتوانستم چیزی بگویم من اینطرف در خیمه استاده بودم آن حضرت به آن طرف خیمه ایستاده بودند و هر دومان بر مصائب حضرت ابوالفضل علیه السلام گریه می کردیم و من قدرت نداشتم که حتی یکقدم به طرف حضرت ولی عصر علیه السلام حرکت کنم وقتی روضه تمام شد حضرت هم غائب شد. (۱)

زن فلج به اشاره امام زمان شفا یافت

۱۰ - باز در همان کتاب می گوید: یکی از دوستان که راضی نیست اسمش را ببرم می گفت در سال ۱۳۶۳ به مکه مشرف بودم روحانی کاروان که مرد خوبی بود سه شب قبل در عالم رویائی حضرت ولی عصر علیه السلام را دیده بودم در خواب به او فرمود بودند که در روز عرفة روضه حضرت ابوالفضل علیه السلام را بخوان که منم میایم. و در کاروان ما زن فلجی بود که با چرخ سعی صفا و مروه عمره را انجام میداد بقیه را مجبور بودند زیر بغلهایش را بگیرند تا او اعمالش را انجام دهد زن دائی من که پسرش شهید شده بود شب عرفة پسر شهیدش را که سعید نام داشت در خواب می بیند می گوید مادر: حال من خوب است و من کشته نشدم مادر از خواب بیدار می شود عکس فرزندش می گیرد و میبوسد و گریه زیادی می کند.

آن زن فلج عکس سعید را می گیرد و اشک می ریزد و می گوید تو امروز که روز عرفة است باید از خدا خواهی که امام زمان را به کاروان ما بفرستد و مرا شفا دهد بعد از ظهر در بین دعا عرفة روحانی کاروان مشغول روضه حضرت ابوالفضل علیه السلام شد همه اهل کاروان می دیدند که ناگهان مردی بسیار نورانی با لباس احرام در وسط جمعیت نشسته و برای مصائب حضرت ابوالفضل علیه السلام زیاد گریه می کند افراد کاروان کم کم می خواستند متوجه او شوند بخصوص بعد از آنکه روحانی کاروان گفت چند شب قبل حضرت بقیه الله رادر خواب دیدم به من فرمود روضه حضرت ابوالفضل علیه السلام را بخوان من هم میایم آن آقا متوجه شد که بعضی به او

نگاه می‌کنند ضمناً جمعی من جمله همان زن فلج معتقد شده بودند که او حضرت بقیه الله روحی فداه است لذا آن جناب از میان جمعیت برخاست که برون بروند که آن زن فلج صدا زد آقا اشاره به پایش کرد یعنی پاهایم فلج است حضرت با اشاره به او فهماندند خوب می‌شود و از در خیمه بیرون رفتند دوست ما می‌گفت که این زن همان ساعت خوب شد پس از آن تمام اعمال حجش را بدون کمک کسی دیگر انجام می‌داد. (۱)

هر مریض که از آن نبات خورد شفا یافت

۱۱ - داستان دیگر آن دوست ما می‌گفت: پیرمرد هشتاد ساله به نام حاج حسن در کاروان ما بود که در اثر کهولت نمی‌توانست طواف و سعی را بدون نائب انجام دهد چون بالا و پائین رفتن برایش مشکل بود در اطاقهای هم کف به او جا داده بودیم و غالباً مواظب او بودیم که ناراحتی پیدا نکند. شبها سفره را روی پشت بام هتل می‌انداختند و بعد از غذا روحانی کاروان یک ساعت مسئله می‌گفت و ما را موعظه می‌نمود طبعاً آن پیرمرد نمیتوانست خود را بر سر سفره برساند غذای او را به اطاقش می‌بردیم یک شب که ماسرگرم کارهای کاروان بودیم و ظاهراً او در اطاق تنها مانده بود دل درد شدیدی وی را گرفته بود می‌گفت: نزدیک بود از دل درد خفه شوم ولی یکبار به یاد حضرت بقیه الله افتادم متوسل به آن جناب شدم سلام عرض کردم و گفتم آقا همه مرا ترک کرده‌اند شما هم مرا فراموش نموده‌اید و اشک از دیدگانم جاری شد ناگهان دیدم در اطاق باز شد مردی فوق العاده نورانی بود و من یقین دارم که او حضرت ولی عصر ارواحنا له الفداه است وارد اطاق شدند صورت مقدسش خیلی زیبا بود خالی بر گونه راستش بود که انسان را مبهوت میکرد او به من سلام کرد و گفت حاج حسن دلت درد می‌کند این نبات را بگیر و بخور خوب می‌شوی من دیدم تکه نباتی در دستش با دست دیگر روی آن می‌کشد متبرک می‌فرماید آن نبات را گرفتم و مقدار از آنرا خوردم فوراً درد دلم خوب شد و حال نشاطی که شبیه به نشاط جوانی بود به من دست داد دوست ما می‌گفت خیلی تعجب آور بود که پیرمرد پس از آن شب تمام اعمالش را با کمال قدرت خودش انجام داد و حتی برای خریدن سوغات خودش به بازار رفت و تمام آنچه می‌خواست خرید و از بقیه نبات بهر مریضی که داد آن مریض از آن مرض نجات پیدا می‌کرد. (۲)

همکاری امام علیه السلام با علامه حلی (ره) در نوشتن رد کتاب ناصبی و پرسشهای علامه

و پاسخ آن جناب به او

۱۲ - علامه حلی (۷۲۶ - ۶۴۸) (ره) یکی از مفاخر تاریخ شیعه است که از لحاظ مرتبت علمی و عظمت نفس و تقوی و فضیلت در روزگار خویش بی نظیر بوده در زمان او یکی از ناصبیها کتابی در ردّ طریقه تشیع نکاشته و در مجالس عمومی و خصوصی خویش از آن بهره گرفته افراد زیادی را نسبت به مذهب امامیه بدبین و گمراه می‌نموده است از طرفی کتاب را هم به دست کسی نمی‌داد تا بدست علماء شیعه نرسد و آن را

رد و باطل ننمایند (یا لاقلاً جواب بر آن ننویسند) علامه حلی با آن عظمت قدر و جلال علمی به خاطر بدست آوردن آن کتاب بطور ناشناس در مجلس درس آن مخالف شرکت نموده و در صف شاگردان او قرار می‌گیرد بعد از مدتی علاقه و رابطه استاد و شاگردی را بهانه میکند و تقاضای دریافت آن کتاب می‌نماید او در یک حالت عاطفی قرار می‌گیرد رد نمی‌تواند و می‌گوید نذر کردم از یک شب بیشتر نزد کسی آنرا نمی‌توانم بگذارم علامه ناچار همان یک شب را غنیمت می‌شمرد آن شب با یک دنیا شعف و خورسندی به رو نویسی آن کتاب می‌پردازد منظورش این بوده که هر چه توانستم رو نویسی کنم پس در فرصت پاسخ و رد آن را می‌نویسم اما همینکه شب به نیمه رسید خواب فرا می‌گیرد در آن لحظه مهمان جلیل القدر داخل اتاق او می‌شود با او هم صحبت می‌گردد وی با دل ناآرام که این وقت کم را چگونه با صحبت مهمان به سر ببرم که مهمان می‌فرماید: (علامه تو بخواب نوشتن را به من واگذار) علامه بی‌چون و چرا اطاعت می‌کند و به خواب عمیقی فرو می‌رود وقتی بیدار می‌شود از مهمان نورانیش اثر نمی‌بیند فوراً به سراغ نوشته‌اش می‌رود کتاب را می‌بیند که تا آخر نوشته شده است در پایان آن نقش و امضاء چنین مشاهده می‌کند کتبه الحجة. (۱)

به نقل الوقایع و الحوادث در رد آن کتاب الفین را نوشت و (دو هزار دلیل بر اثبات امامت و حقانیت علی علیه السلام) و تمام دلائلی او را رد و باطل کرد و وی را رسوا نمود) و این علامه بزرگوار بیش از پانصد جلد کتاب نوشت بسیار فعال بود و صدها شاگرد تربیت کرد با همه آن گرفتاریهایش هر شب جمعه به کربلا می‌رفت حضرت سیدالشهداء علیه السلام را زیارت می‌کردند به طوری که بعد از وفاتش او را در خواب دیدند و فرمود: اگر تألیف کتاب الفین و زیارت امام حسین علیه السلام نبود فتواها مرا به هلاکت انداخته بود در یکی از شبهای جمعه که تنها و سوار بر مرکبش به سوی کربلا می‌رفت در بین راه عرب ناشناس با او رفیق شد و سرگرم صحبت شدند کم‌کم متوجه شد مرد دانا و فاضلی است شروع کرد به پرسش و بحث علمی و مطالب مشکل پاسخهای قانع کننده دریافت می‌کرد تا به پاسخ مسئله‌ای رسید علامه گفت: فتوای من در این مسئله این است آن آقا فرمود: اما رای من بر خلاف فتوای تو است علامه: من روایت که بر مقصود شما دلالت کند ندیده‌ام. همسفر: چرا روایت وارد شده در کتاب تهذیب شیخ طوسی (ره) فلان صفحه را بخوان فتوایت را تغییر بده علامه در حالیکه شگفت زده شده بود مشکوک و متحیر گفت: مولای من سئوال دیگری دارم و آن این است که: در زمان غیبت کبری آیا ممکن است کسی خدمت امام زمان (عج) برسد؟ در این هنگام بدن علامه از جلالت آن شخص به لرزه در آمد و تازیانه از دستش افتاد همسفر خم شد و تازیانه را برداشت در دست علامه نهاد و فرمود چگونه ممکن نیست در حالی که دستش در دست تو است؟ علامه ناگهان متوجه شد که در مقابل حجت خدا حضرت صاحب الامر قرار دارد خود را از مرکب به زیر افکند تا پای حضرت را ببوسد و بدین وسیله عرض ادب نماید ولی از هیبت و جلالت آن آقا بیهوش شد وقتی بیهوش آمد کسی را ندید شروع کرد به گریه و ناله و معذرت خواهی که ای مولای من ببخشید من سواره بودم و شما پیاده اسائه ادب کردم آنگاه که از سفر

برگشت کتاب تهذیب را برداشت همانطور که امام علیه السلام بیان داشته بود روایت را در همان صفحه و سطر ملاحظه کرد و در فتوایش تجدید نظر نمود و در حاشیه کتاب نوشت این روایتی است که ولی عصر علیه السلام به من نشان داده است. (۱)

این شهر حله بود که گفتی در آن هزار نفر یار فداکار است کجا شد آن یاران فداکار؟

۱۳ - این مقام قبلاً خانه یکی از اهل علم به نام شیخ علی بود او مردی عابد و زاهد و پرهیزکار و از شیفتگان حضرت مهدی علیه السلام بود پیوسته حالت انتظار آن حضرت را داشته غالباً در توسلاتش به امام زمان علیه السلام گلیه می کرد و می گفت عاشقان شما زیادند چرا ظهور نمی فرمائید؟ تا آنکه یکروز به تنهایی به صحرا رفت و متوسل به آن حضرت شد و شروع کرد به گریه و ناله و اعتراض که چرا ظاهر نمی شوی. تعداد یاران شما زیادند در همین شهر اکنون بیش از هزاران نفر فدوی و جان نثار داری در شهرهای دیگر نیز شیعیان دیگر تو بسیارند؟ ناگاه شخصی را در لباس اعراب بدوی دید که نزد او حاضر شده فرمود: شیخ این همه خطاب و عتابت به چه کسی است؟ مقصودم حضرت حجة امام زمان علیه السلام است که به این دوستان صمیمی اش توجه نمی کند و با وجود آن همه یار و یاور که فقط در حله بیش از هزار نفرند قیام نمی کند تا این همه فساد را محو و عدالت را بیاورد ای شیخ اینقدر فریاد نکن این طور هم که تو فکر می کنی نیست من صاحب الزمانم اگر سیصد و سیزده تن از اینها یاران واقعی من بودند قیام میکردم در این شهر حله که تو می گویی بیش از هزار نفر فدوی دارم فقط دو نفر یار واقعی هستند یکی تو و دیگری فلان مرد قصاب اگر می خواهی حقیقت را بدانی برو از میان همه آنها چهل نفر را که به عقیده تو از بهترین آنها باشند انتخاب کن پیش از آنها دو بزغاله پشت بام خانه ببند که آنها نبیند آنان را در صحن منزل جای ده من به پشت بام خاننت می آیم و حقیقت را برایت روشن می کنم شیخ با مسرت و خوشحالی از صحرا بازگشت و نزد آن قصاب رفت جریان را نقل کرد سپس با صلاح دید یکدیگر از میان بیش از هزار نفر از شیعیان حله که همه آنها را یار وفادار امام می دانستند چهل نفر انتخاب و برای شب جمعه به خانه شیخ دعوت کردند تا به ملاقات امام زمان علیه السلام مشرف بشوند شیخ علی وسائل پذیرائی از مهمانان را فراهم نمود و بی تابانه انتظار می کشید. دو عدد بزغاله فربه پشت بام بسته بود مهمانها هم رسیدند و در صحن حیاط با وضو رو به قبله صفها بسته و به دعا و توسل مشغول شدند هنوز چیزی از شب نگذشته بود که نور عظیمی در آسمان ظاهر و متوجه خانه شیخ شد و آمد تا آنکه بالای بام منزل شیخ قرار گرفت سپس صدای بلند شد و آن مرد قصاب را به بالای بام فراخواند قصاب بالا رفت آن حضرت به او دستور داد یکی از بزغاله ها را گرفته نزدیک ناودان آن بام برده و سرش را ببرد به طوریکه خون آن از ناودان میان صحن منزل بریزد قصاب به دستور آن حضرت عمل کرد مهمانان که چشمشان به خونها افتاد رنگهایشان پرید بدنهایشان به لرزه در آمد خیال کردند که امام علیه السلام قصاب را کشت

است پس از چند لحظه باز صدا بلند شد و شیخ علی را طلبید شیخ به پشت بام رفت قصاب را دید که زنده است حضرت دستور داد تا بزغاله دوم را نیز به همان جا ذبح کند که خونس از آن ناودان بریزد و آنها ببینند همینکه بزغاله دوم ذبح شد و آن چهل نفر چشمشان به خونها افتاد یقین کردند که شیخ علی نیز به دست امام زمان علیه السلام به قتل رسیده است و بدین ترتیب همه آنها به دست آن حضرت کشته می شوند لذا یکی پس از دیگری فرار را برقرار ترجیح دادند و خانه شیخ را ترک کردند پس از چند دقیقه امام علیه السلام به شیخ علی فرمود: اکنون به نزد مهمانهایت برو و بگو به بالای بام بیایند و مرا ببینند شیخ وقتی که به صحن منزل آمد احدی از آنها را ندید شگفت زده شد و شرمنده بنزد آن حضرت رفت جریان را به عرض می رساند حضرت فرمود: ای شیخ اکنون متوجه شدی که یاران واقعی من اندکند دیگر اینقدر عتاب نکن این شهری بود که می گفתי بیش از هزار نفر یار وفادار دارد شهرهای دیگر را نیز این طور بدان این کلمات را فرمود و از دیده پنهان کردید آنگاه شیخ آن بام خانه را مرمت و تعمیر کرد و نامش را مقام صاحب الزمان علیه السلام نهاد از این جهت آنجا محل سوز و گداز و عرض نیازمندی و به نام آن حضرت نامیده شده است. (۱)

حضرت مهدی علیه السلام عالم شیعی را از دست وهابیان نجات داد

۱۴ - مسجد پیامبر مملوی از خلق بود و هر که به دعا و زیارت و دیگر کارها سرگرم بود یکسو سخن رانی از وهابیهها سخن رانی داشت در اثناء سخنانش به شیعیان ایرانی سخت تاخت می گفت ایرانیها تمام مشرک و از راه حق منحرفند زیرا به آهن و نقره ای که اطراف قبر پیامبر صلی الله علیه و آله گرفته شده احترام و تبرک می جویند و می بوسند و حال آنکه قرآن درباره پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید: تو و آنان میت (مرده) هستید بنابراین توسل به مرده جز شرک نیست وی به این گونه یاوه سرائی ها شنوندگان را نسبت به شیعیان لحظه به لحظه دشمن تر و به ضریح مقدس رسول خدا بی اعتنائتر می ساخت که پیرمردی روحانی با عمامه سفید می گذشت با قیافه ای بس گیرا پیش آمد و گفت: ای استاد سئوالی دارم پس از اذن سخن گفت: مگر نه در حدیث از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده در آن زمان که امام ابوالبشر هنوز بین آب و گل بود من نبی بودم و او می خواست با این حدیث آغاز سخن کند او را در موضوع بوسیدن ضریح و توسلات دیگر به رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ گوید ولی مجال سخن به او ندادند سخنگو از کرسی خطاب فرود آمد دست آن پیرمرد را گرفت و گفت ای مردم شنیدید این چه مطلبی را بیان کرد؟ گفتند آری پس همگی بیائید نزد قاضی بزرگ و شهادت دهید تا درباره این مرد حد شرعی جاری شود جمعیت مثل سیل دریا به موج آمد مأمورین حرم سوت کشیدند شرطه های امدادی حاضر شدند و دست پیرمرد روحانی را محکم گرفت و با هیاهوی از درب غربی مسجد می خواستند برون کنند در همان لحظه مصباح زاده گفت: مرد درشت اندامی که عمامه سبزی بر سر داشت و خالی گوشتی سیاهی بر گونه اش نمایان بود بدون عبا با یک جهان وقار از همان درب وارد شد فشار سیلی جمعیت کوچکترین مزاحمت را برای آن آقا بوجود نیاورد و با کمال آرامش دست آن پیرمرد روحانی را گرفت و از میان

گروه خشن بیرون کشید و کنار ستون حنانه دستی به پشت آن پیرمرد زد فرمود: برو دنبال کار خود و آن شخصی رفت اما من که می خواستم با سید ملاقات کنم هر چه کوشیدم او را ندیدم، پای برهنه از کفش دار پرسیدم این سیدی با این قیافه از حرم خارج نشد و گفت ندیدم در خیابانها دویدم هیچ اثری از آن بزرگوار نیافتم چون به مسجد بازگشتم جمعیت را در یک بهت زدگی عجیب دیدم روز بعد پیرمرد روحانی را در زاویه ای از مسجد دیدم نشسته و برای بعضی مسائل حج می گوید. گفتم ای آقا استاد دوست دارم حمد و سوره خود را نزد تو بخوانم تا اگر ایراد دارد تذکر دهی فرمود بخوان و بعد از قرائت بسیار تحسین نمود. سپس گفتم آیا شما همان شخصی روز گذشت نبودی که در برابر خطیب وهابی حدیث خواندی و او می خواست نزد قاضی بزرگ برود فرمود: چرا من همانم گفتم پس لطف بفرماید آن آقائی که عمامه سبز داشت و تو را از دست آنها رهانید چه کسی بود؟ پیرمرد لب به دندان گزید و گفت یا شیخ اطفاء اسراج فقد طلع الشمس ای شیخ چراغ را خاموش کن که صبح دمید و با این عبارت از پاسخ خود داری کرد. (۱)

حجر را که نصب کرد؟

۱۵ - جعفر بن محمد بن قولویه می گوید: در شورش اسماعیلیه حجر الاسود را کنده بودند در کتابها خوانده بودم که اگر حجر کنده شود باید امام معصوم و حجت خدا آن را جایش نصب کند در سال ۳۳۷ هجری که بنا بود حجر را به جای خودش نصب کند من به امید دیدار امام زمان عجل الله تعالی فرجه در هنگام نصب حجر عازم مکه شدم اما در بغداد مریض شدم و مرضم سخت شد طوری که نتوانستیم بروم مرد به نام ابن هشام را نایب گرفتم و نامه سربسته بوی دادم که در آن از مدت عمر خود و اینکه آیا در این مرض می میرم یا نه؟ سؤال کرده بودم به نائیم گفتم تمام مقصود من این است که این نامه را به دست کسی برسانی که حجر الاسود را در جای خود می گذارد و جواب نامه را گرفته بیاوری و من تو را فقط برای این کار می فرستم او رهسپار مکه شد و پس از بازگشت چنین نقل کرد هنگام مردم خواستند حجر را نصب کند من مبلغی پول به عده ای از خدام حرم دادم راه باز کنند و من بتوانم آن کس که حجر را می گذارد ببینم آن خدام مرا یاری کرد تا به نزدیک محل رسیدم هر کس حجر را برداشت که در جایش نصب کند قرار نگرفت تا اینکه جوانی گندم گون و زیبا روی آمد و آنرا برداشت و در جای خود گذارد به طوریکه گوی اصلاً کنده نشده بود در این هنگام صدای شادی از هر سو بلند شد جوان مزبور از یکی از درهای عبور خارج شد من هم چشمم را به او دوخته بودم با فشار مردم را متفرق ساخت به سوی او می دویدم و مردم خیال می کردند من دیوانه ام راه را باز می کردند تا از میان جمعیت برون آمدم بسرعت پشت سرش می دویدم با آن همه به او نمی رسیدم تا جای رسید که جز من کسی او را نمی دید استاد به من گفت: نامه را بده من هم نامه را دادم بدون آنکه باز کند و بخواند فرمود: بگو از این بیماری شفا می یابی وحشت مکن سی سال دیگر زنده استی مرا سخت گریه گرفت توانای از من سلب شد یکبار ناپدید شد چون سال سیصد و شصت و هفت رسید ابن قولویه مریض شد آماده مرگ شد وصیتهایش را انجام داد

گفت: این همان سال است که مولای من وعده مرگ مرا داده سرانجام در همان بیماری درگذشت. (۱)
 دانشمند هند گفت: دین محکم دارم آنرا رها نمی‌کنم تا دین قوی‌تر از آن نیابم چه سختیها
 راتحمل نمود تا به محضری امام زمان رسید

۱۶ - محدث قمی از کلینی و غیره روایت کرده‌اند با سندهای معتبر از غانم هندی که گفت من با
 جماعتی از یارانم در کشمیری هند در دست راست ملک بر کرسیهای می‌نشستم در حدود چهل نفر همه عالم
 به توریة و انجیل و زبور و صحف ابراهیم اهل فتوا در احکام شرعی و مرجع مردم در بیان حلال و حرام بودیم
 روز صحبت از پیامبر خاتم در میان آمد گفتیم ما همه ازین امر غافل هستیم واجبست بر ما باید از وی تحقیق
 و تفحص نماییم به دنبال احوال آثار و دلیل وبرهان آن فرستاده خدا باشیم همه برای تحقیق این امر مرا
 انتخاب نمودند اموال بسیار با خود حمل کردم در حدود دوازده ماه گردیدم تا به نزدیک کابل رسیدم عده از
 ترکان به من حمله نمودند بدنم را مجروح اموالم را گرفتند حاکم کابل از حالم آگاه شد مرا به شهر بلخ فرستاد
 داود بن عباس و الی آنجا بود از حالم آگاه شد که برای طلب دین حق از هند آمدم لغت فارسی آموخته‌ام
 مناظره و مباحثه با دانشمندان داشتم علماء را جمع کرد که با من گفتگو نمایند گفتم من از وطنم برون شدم
 تا تحقیق کنم از نام و نشان پیامبر که در کتب خود خواندیم گفتند نام او چیست؟ گفتم محمد ﷺ گفتند آن
 پیامبر است شرایع و دین او را پرسیدم بیان کردند گفتم میدانم محمد پیامبر است اما نمی‌دانم آنکه من
 بدنبالش می‌گردم همان است یا نه؟ بگوئید او در کجاست تا از نزدیک ببینم و سؤال کنم علامتهای که
 در کتب خوانده‌ام در او است یا نه؟ تا با اطمینان کامل ایمان بیاورم گفتند او از دنیا رفت گفتم وصی و جانشین
 او کیست؟ گفتند ابوبکر گفتم نامش را بگوئید گفتند نامش عبدالله پسر عثمان از طائفه قریش است گفتم
 نسبت او را به پیامبر خود بگوید بیان کردند گفتم این آن پیامبر نیست که من می‌خواهم آنکه من می‌طلبم
 خلیفه او برادر اوست در دین و پسر عم او در نسب و شوهر دختر او و پدر فرزندان اوست و آن پیامبر را فرزند
 نیست به روی زمین به غیر از فرزندان این مرد که خلیفه او است فقهاء ایشان از این سخنان من برجستند
 گفتند ای امیر این مرد از شرک بدر آمده و داخل کفر شده است و خونش حلال است من گفتم ای قوم من دین
 دارم محکم آن دین خود را رها نمی‌کنم تا دینی قوی‌تر از آن نیابم من از جاه و جلال خود دست برداشتم
 برای که صفات آن پیامبر را خوانده‌ام در کتب و آنچه شما گفتید موافق نبود با آنچه من خوانده‌ام چرا مرا کافر
 می‌خوانید) دست از من بردارید آنگاه والی بلخ حسین بن اسکیب را که از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام بود
 طلب کرد گفت با این مرد هندی مباحثه کن حسین گفت (اصلحک الله) نزد شما علماء و فقهاء هستند ایشان
 با مناظره با او شایسته ترند والی گفت چنانکه من می‌گویم با او مناظره کن وی را به خلوت ببر به خوبی با او
 مدار و نرمی نمای حسین مرا بخلوت برد داستان خود را به او گفتم حقیقت را فهمید فرمود آن پیغمبر را که تو
 می‌طلبی همان است که ایشان گفتند اما خلیفه او را غلط گفتند آن پیامبر محمد بن عبدالله بن

عبدالمطلب... و وصی او علی بن ابیطالب ابن عبدالمطلب است و او شوهر فاطمه دختر محمد ﷺ و پدر حسن و حسین که دختر زاده گان محمد ﷺ اند است.

غانم گفت من گفتم: درست همین است آن که من می خواستم پس رفتم به خانه داود والی بلخ گفتم ای امیر گمشده ام را یافتم و انا اشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله پس والی احسان بسیار کرد به من به حسین فرمود به او کمک و همکار کن پس به خانه او رفتم مسائل شرعی آنچه ضرور بود مطابق مذهب شیعه به من یاد داد گفتم ما در کتب خود خواندیم محمد خاتم پیغمبران است بعد از او پیامبر نیست امر پیشوای پس از او با وصی و وارث و خلیفه او است و پیوسته امر خلافت الهی در اولاد و اعقاب او جاری است تا پایان دنیا و این چگونه و وصی او کیست فرمود: امام حسن و بعد از او امام حسین علیهما السلام دو پسر محمد ﷺ پس همه را شمرد تا حضرت صاحب الامر و بیان کرد آنچه سبب برای غیبت آن حضرت گردید آنگاه تمام فکرم برین شد که طلب ناحیه مقدسه آن حضرت بنمایم شاید به خدمت او برسم راوی گفت پس او به قم آمد و با اصحاب ما صحبت داشت و در سال ۲۶۴ با اصحاب ما رفت به سوی بغداد و با او رفیقی بود از اهل سند که برای تحقیق مذهب حقه با او یکجا شده بود غانم گفت از اخلاق او خوشم نیامد از او جدا شدم از بغداد به سامره رفتم در قریه عباسیه به مسجد بنی عباس وارد شدم نماز خواندم و در فکر بودم که چگونه او را زیارت کنم (و از کجا پیدا کنم) ناگاه مردی آمد و گفت: تو فلانی هستی و مرا به نامی خواند که در هند داشتیم و کسی آنرا نمی دانست گفتم بلی فرمود: بیا مولا تو را خواسته همراه او روانه شدم مرا از راه های غیر مانوس برد تا داخل بوستان و منزل شدم دیدم مولا نشست است با لغت هندی فرمود خوش آمدی ایفلان چه حال داری و چگونه گذاشتی فلان و فلان را تا آنکه همه آن چهل نفر که رفیقان من بودند نام برد و احوال هر یک را پرسید و آنچه بر من گذشته بود همه را خبر داد و تمام این صحبتها را به زبان هندی می فرمود و گفت می خواهی به حج روی با اهل قم گفتم بلی ای سید من فرمود امسال با ایشان مرو در سال آینده برو پس صره زری به من داد فرمود این را خرجی خود کن و در بغداد به خانه فلان شخص مروو هیچ راز را با او مگوی راوی گفت بعد از آن غانم برگشت و آن سال به حج نرفت بعد از آن خبر رسید که حاجیان در آن سال از عقبه برگشتند و به حج نرفتند و معلوم شد که حضرت او را برای این منع فرموده بودند پس به سوی خراسان رفت و سال دیگر به حج رفت و بخراسان برگشت و هدیه برای ما از خراسان فرستاد و مدتی در خراسان بود تا آنکه برحمت خدا واصل گردید. (۱)

انسان تا از خلق رهایی نیابد نمی تواند حکومت (الله) را بپذیرد و به سود خلق خدا بیاندیشد. رسول اکرم ﷺ دعوتش را با این سخن آغاز کرد: قولوا لا اله الا الله تفلحوا فقط بگوئید یک خدا رستگار خواهید شد. یعنی جامعه را تحت یک واحد کلی الهی در آورید و آن توحید یکتاشناسی است از این همهخدایان دروغین که برای هر کدام مرزی ساخته اید و هر کدام را به قوم و قبیله ای نسبت می دهید دست

بردارید و از پرستش خود نیز بدر آئید و همه با هم بگوئید فقط خدا آنگاه است که می‌توانید رستگار شوید. (۱)

چه کسی تشکیل دهنده حکومت جهان اسلام است؟

پس از آنکه وعده قرآنی را به پیروان جهانی اسلام دانستیم همان گونه که در سه جای قرآن به جهانی شدن اسلام وعده صریح داده است که هیچ گونه تردید در این پیروزی نیست. سخن در این است که چه کسی پرچمدار این پیروزی خواهد بود؟ آیا یک فردی عادی از مسلمانان می‌تواند چنین حکومتی را تأسیس کند یا آنکه این حکومت نیرومند بلکه فوق نیروی بشری باید به دست ابر مردی الهی و بشر ما فوق تشکیل یابد؟ پاسخ این پرسش را باید به گفتار رسول اکرم ﷺ و ائمه معصومین علیهم السلام ملاحظه کرد: از رسول اکرم ﷺ نقل شده که فرمود: اگر از عمر دنیا بیش از یک روز باقی نمانده باشد خداوند مردی را از خاندان من برگزید که زمین را از عدل و داد پر کند همچنانکه از ظلم و جور پر شده باشد. و نیز فرمود: بر روی زمین هیچ خانه‌ای باقی نماند نه خانه‌های سنگی و نه گلی و نه خیمه‌های موئی مگر اینکه خداوند نام اسلام را در آن وارد می‌کند. امام باقر علیهما السلام در تفسیر آیه فوق چنین می‌فرماید: وعده‌ای که در این آیهست به هنگام ظهور مهدی از آل محمد ﷺ صورت خواهد گرفت و در آن روز هیچکس در روی زمین نخواهد بود مگر اینکه اقرار به حقانیت محمد ﷺ می‌کند از امام صادق علیهما السلام در تفسیر آیه فوق نقل شده فرمود: بخدا سوگند هنوز محتوای این آیه تحقق نیافته است و تنها زمانی تحقق می‌پذیرد که قائم خروج کند و وقتیکه او قیام کند کسی که خدا را انکار نماید در تمام جهان باقی نخواهد ماند. (۲)

از حمران روایت کرده گوید: روزی به نزد امام صادق علیهما السلام ذکر بن امیه و ستم ایشان به شیعیان در میان آمد حضرت فرمود: من بابی جعفر یعنی دیوانقی در حالی که بر اسب سوار بود و پیش رو و پشت سرش لشکر داشت سوار دراز گوش بودم می‌رفتم به من گفت یا ابا عبد الله تو را سزاوار این بود که به چیزهایی که خدا به ما عطا فرموده مانند توانای فتح و پیروزی و عزت تماشا بکن و به خلائق خبر ندهی و نگویی که تو و اهل بیت تو یعنی ائمه علیهم السلام لایق و شایسته هستید با این امر از من و اگر اینکار را بکنی مرا با اذیت کردن به خودت و اهل بیت بیشتر وادار نمودی آن حضرت فرمود من به او گفتم که هر کس این سخن را از من به تو نقل نموده دروغ گفته گفت: آیا سوگند یاد می‌کنی با اینکه این سخن را نگفتی گفتم که مردم ساحرند یعنی دوست می‌دارند که دولت را از من برنجاند حرف ایشان را به گوشت راه مده و سخن ایشانرا مشنوزیرا که احتیاج ما به تو بیشتر است از احتیاج تو به ما گفت که آیا در خاطر داری روزی را که از تو پرسیدم که آیا برای ما سلطنت خواهد رسید در جوابم گفتی که آری شما را سلطنت طولانی و گسترده و شدید هست شما را در این امر مهلتی داده می‌شود و در مال دنیا وسعت به هم می‌رساند تا وقتیکه از ما خون حرام را در ماه حرام و در بلد حرام می‌ریزند در آن حال دانستم که او حدیثی را که من به او گفته بودم حفظ کرده بعد از آن به او گفتم که

۱- نور مهدی ص ۲۶۰

۲- خورشید جهان ص ۲۸۸ و اصول المهمه و منابع

امید هست که خدا تو را از این امر شنیع (یعنی کشتن ماها) باز دارد زیرا من تو را به این امر قبیح تخصیص ندادم این حدیثی بود که من ذکر کردم و گاه هست که غیر از تو از اولادت با این عمل ناروا اقدام کند در آن حال سکوت نمود و قتیکه به منزل خود برگشتم بعضی از دوستان نزد من آمد و گفت که فدای تو شوم بخدا سوگند از یادم نمی رود آنگاه که در موکب ابی جعفر دیدم تو بر الاغ سوار بودی او بالای اسب داشت با تو سخن می گفت چنان به نظر می آمد که تو در زیر دست او هستی در دلم گفتم این حجت خدا است بر خلائق و صاحب این امر است لیاقت دارد که همه خلائق در رکاب و پیروی او باشند این چه کار است که او (خلیفه) با آن ستمکار که می کند خونهای به ناحق می ریزند فرزندان پیامبر را به قتل می رساند کارهای که خدا دوست ندارد انجام می دهد و او در میان موکبش باشد و تو در برابرش به الاغ سوار (به نحو حقارت) از مشاهده این حالت شکی درباره (امامت) شما به دلم آمد به طوری که از زوال دین و هلاکت نفس خود ترسیدم آنجناب فرمود به او گفتم اگر می دیدی آن همه ملائکه را که در پیش و پس و راست و چپ من بودند و صف آرای داشتند هر آینه ابی جعفر را با تمام موکب که دیدی و با همه شوکتش حقیر می شمردی آن مرد گفت: حالا دلم آرام گرفت بعد از آن گفت که این جماعت تا کی سلطنت خواهند کرد و چه وقت از دست ظلم ایشان راحت می شویم گفتم مگر نمی دانی برای هر چیز یک مدتی است و دانستن توانی را به تو نفع ندارد بدرستی که هر وقت موقع زوال دولتشان رسید با اندک زمان پایمال و نابود می شود اگر بدانی که حال ایشان در نزد خداوند چگونه است هر آینه بغض و عداوتت به ایشان بیشتر می شود اگر تو و همه اهل زمین سعی و تلاش کنید در اینکه ایشانرا مبتلا بکنید به بدتر از آن معاصی که ایشان الان به آنها مرتکب اند و قادر نخواهید شد پس شیطان به تو وسوسه نکند و تو را از راه نبرد زیرا که عزت برای خدا و رسول او و مؤمنانست و لکن منافقان اینرا نمی فهمند مگر نمی دانی هر که با امر ما منتظر شود و صبر بکند به اذیت و آزار و ترس که از دشمنان به او می رسد هر آینه او در فردای قیامت در جریده ما خواهد شد پس چون حقرا دیدی که مضمحل شد. (۱)

حکومت جهانی مهدی (عج) از دیدگاه قرآن

در قرآن کریم اشاراتی به ظهور مهدی (عج) در آخر الزمان و سیطره حکومت صالحان در زمین فراوان ذکر شده، برای نمونه در سوره انبیا می خوانیم (وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ إِنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ. ۱۰۵) و به تحقیق در زبور پس از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد این آیه می گوید: خداوند در زبور (کتاب حضرت داوود) و در ذکر که (ظاهراً مقصود از آن تورات است) مقرر داشته است که روزی صالحان و نیکان وارثان زمین گردند، با توجه به اینکه مقصود از واژه (ارض) در جای که قرینه خاصی در بین نباشد کل زمین است و نیز با تأمل در معنای وراثت روشن می شود که آیه مورد بحث در واقع وعده حکومت جهانی صالحان را می دهد، از سوی دیگر هر چند در تاریخ گذشته (چه پیش از اسلام و چه در صدر اسلام) حکومتهای صالحی همچون حکومت حضرت سلیمان عليه السلام یا حکومتی

اسلامی در زمان پیامبر ﷺ و علی علیه السلام به ظهور رسیده‌اند ولی هیچ کدام به گونه‌ای نبوده است که بتوان آن را حاکمیت جهانی صالحان به شمار آورد بنابراین از آنجا که این وعده الهی تاکنون محقق نشده و از سوی دیگر تخلف در وعده خداوند محال است نتیجه می‌شود که حاکمیت جهانی صالحان در آینده مستقر خواهد شد و این معنا اشاره‌ای است به ظهور مهدی (عج) و تأسیس حکومتی جهانی اسلامی از سوی او برداشت بالا در روایاتی که درباره آیه مورد بحث وارد شده تأییدگر دیده است برای مثال از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمودند: هم اصحاب المهدی فی آخر الزمان آنان یعنی بندگان صالحی که وارثان زمین خواهند بود، یاران مهدی (عج) در آخر الزمان اند. (۱) در سوره قصص نیز اشاراتی به این معنا آمده است آنجا که می‌فرماید: (و نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ قصص ۵) و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین فرو دست شده بودند منت نهیم و آنانرا پیشوایان (مردم) گردانیم، و ایشان را وارث (زمین) کنیم. هر چند این آیه در میان آیات مربوط به بنی اسرائیل ذکر شده، ولی به کار رفتن صیغه مضارع در فعل (نرید) بیانگر نوعی استمرار است بر این اساس، می‌توان آیه فوق را اشاره‌ای به حکومت جهانی مستضعفان به رهبری مهدی (عج) در آخر الزمان دانست، بویژه آنکه در پاره‌ای روایات آمده است که مقصود از مستضعفان که وارث زمین می‌گردند اهل بیت علیهم السلام پیامبرند که با قیام مهدی به عزت و اقتداری می‌رسند، از علی علیه السلام نقل شده است که فرمود: هم آل محمد (ص) يَبْعَثُ اللَّهُ مَهْدِيَهُمْ بَعْدَ جَهْدِهِمْ فَيَعَزِّزُهُمْ وَ يَذَلُّ عَدُوَّهُمْ. آنان یعنی مستضعفین آل محمد ﷺ هستند که هنگامی که خداوند مهدی ایشان را مبعوث می‌نماید به عزت و اقتدار می‌رسند و دشمنان ایشان ذلیل می‌گردند. (۲)

در برخی آیات نیز سخن از پیروزی مطلق اسلام بر سایر ادیان به میان آمده است از جمله در سوره توبه می‌خوانیم: هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينَ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ. او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین درست فرستاد تا آن را بر هر چه دین است پیروز گرداند، هر چند مشرکان خوش نداشت باشند خداوند در این آیه وعده پیروزی اسلام و غلبه بر تمام ادیان را داده است با توجه به سایر موارد کار برد فعل «ظهر» در قرآن مقصود از آن در اینجا غلبه و پیروزی عینی است، بدین معنا که پیروان اسلام بر پیروان سایر ادیان غالب آیند و از آنجا که اسلام تاکنون به صورت مطلق بر سایر ادیان غلبه نکرده است این وعده می‌تواند اشاره به حکومت جهانی مهدی (عج) باشد این معنی در برخی روایات نیز تأیید شده است. (۳)

بخاری در صحیح خود از ابوهریره نقل می‌کند که رسول خدا ﷺ فرمود: چگونه خواهد بود روزی که پسر مریم به میان شما بیاید و امام و پیشوای شما از خود شما باشد، كيف انتم اذا انزل ابن مريم فيكم و

۱- آموزش کلام اسلامی ص ۱۸۸

۲- کلام اسلامی ۲ ص ۱۸۸

کلام اسلامی ۲ ص ۱۸۹.

امامکم منکم. ابن حجر در شرح این حدیث می‌گوید امام شافعی در مناقب چنین گفته است: درباره وجود مهدی از این امت و نماز خواندن عیسی بن مریم در پشت سرش اخبار به حد تواتر و پیایی رسیده است. (۱) بدر دین عینی در شرح این حدیث پس از بحث مفصل چنین نتیجه‌گیری می‌کند: نماز خواندن حضرت عیسی در پشت سر یک نفر از این امت با توجه به اینکه در آخر الزمان و نزدیکی قیامت خواهد گردید دلیل بر صحت و درستی عقیده کسانی است که می‌گویند روی زمین هیچگاه خالی از حجت و قائم به حق نیست. (۲) و نووی در تهذیب الأسماء در ذیل کلمه عیسی می‌گوید آمدن حضرت عیسی در آخر الزمان به عنوان تأیید آیین اسلام است نه به عنوان بیان نبوت خویش و آئین مسیحیت و خداوند متعال می‌خواهد با نماز خواندن حضرت عیسی در پشت سر امام و پیشوای این امت به پاس احترام پیامبر اکرم امت وی را مفتخر و سربلند کند. (۳) نه تنها در متون اسلامی به این امر اشاره شده است، همه ادیان به انتظار این مصلح کل و عدالت جهان بسر می‌برند!!

منکرین مهدی که کارشان نحوه‌ی شبهه اندازی است بیشترین اوقات مسئله طول عمر حضرت ولی عصر علیه السلام را مورد اعتراض قرار می‌دهند هم اکنون بطور اختصار به پاسخ این شبهه اشاره می‌شود:

انتظار از دیدگاه ادیان و کتب مقدسه

۱- در کتاب مزامیر داوود مزمو ۲۷ چنین می‌خوانیم: (... زیرا که شیران منقطع خواهند شد و اما متوکلان به خداوند وارث زمین خواهند شد، هان، بعد از اندک مدتی شیرین نخواهد بود در مکانش تأمل خواهی کرد و نخواهد بود اما حکیمان صالحان وارث زمین خواهند شد، باز در همان مزمو می‌خوانیم متبرکان خداوند وارث زمین خواهند شد اما ملعونان وی منقطع خواهند شد...) (۴)

۲- در زبور داود مزمو ۷۲ آن حضرت را به عنوان ملک زاده که بزرگترین و کاملترین مظهر عدل الهی است معرفی نموده، ای خدا شرع و احکام خود را به ملک و عدالت خود را به ملک زاده عطا فرما تا اینکه قوم تو را به عدالت و فقراء تو را به انصاف حکم نماید... از دریا تا به دریا و از نهر تا به اقصی نقاط زمین سلطنت خواهد نمود صحرائشینان در حضورش خم خواهند شد و دشمنانش خاک را خواهند بوسید، بلکه تمام ملوک با او کرنش خواهند نمود و تمام امم او را بندگی خواهند کرد... اسم ذوالجلال او ابداء مبارک باد و تمامی زمین از جلالش پر شود. (۵) مورد دعای حضرت داوود که ای خدا شرع و احکام خود را به ملک عنایت فرما، همان نور قدس حضرت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله است و ملکزاده که مظهر تمام عدل الهی خوانده شده دوازدهمین جانشین و فرزند وی محمد بن الحسن العسکری است.

۱- صحیح بخاری ج ۴ کتاب بدء الخلق باب نزول عیسی بن مریم و فتح الباری ج ۷ ص ۳۰۵.

۲- عمدة القاری ج ۱۶ ص ۴۰

۳- الأصابه ج ۳ ص ۵۴ به نقل از سیری در صحیحین ص ۳۱۵.

۴- نگاهی تحلیلی به زندگانی حضرت مهدی (عج) ص ۲۳

۵- نقل از بشارات عهدین

۳- در کتاب حیقوق نبی فصل ۷ می خوانیم: (... و اگر چه تأخیر نماید، برایش منتظر باش زیرا که البته خواهد آمد و درنگ نخواهد نمود بلکه جمیع امتها را نزد خویش جمع می کند و تمامی را برای خویش فراهم می کند.

۴- در کتاب (اشعیای نبی) فصل ۱۱ می خوانیم: و نهالی که از تنه یسی بر آمده شاخه‌ای از شاخه هایش قد خواهد کشید، ذلیلان را به عدالت حکم و برای مسکینان زمین برآستی تنبیه و مایه بیداری خواهد بود کمر بند کمرش عدالت و وفا نطق میانش خواهد بود، و گرگ با بره سکونت داشته و طفل کوچک را می شبان ایشان خواهد بود... و در تمام کوه مقدس من هیچ فرد ضرر و فساد نخواهد کرد زیرا که زمین از دانش خداوند مثل آبهای که دریا را فرو می گیرند پر خواهد شد.^(۱) یسی به معنای قوی پدر حضرت داوود بود نهالی که از تنه یسی خواهد روید و مورد بشارت و آیات فوق است محتمل است یکی از این ۴ شخصیت یعنی حضرت داوود، سلیمان، عیسی، و حضرت محمد بن الحسن العسکری باشند زیرا داوود و سلیمان فرزندان پسری یسی و حضرت عیسی نواده دختری وی و حضرت محمد بن الحسن العسکری نیز از جانب مادرش نرجس که دختر پادشاه روم و از نسل حضرت داوود است نواده دختری یسی می باشد موقعیتی که در آیات فوق توصیف شده از آغاز بعثت تا اکنون به مرحله ظهور نرسیده است. لذا مورد بشارت یقیناً حجة بن الحسن می باشد.^(۲)

۵- در کتاب (دانیال نبی) فصل ۱۲، ۱۳-۱ نیز در مورد ظهور و رجعت آمده است که: از خوابندگان در خاک زمین بسیاری بیدار خواهند شد بعضی جهت حیات ابدی و بعضی از برای شرمساری و حقارت ابدی.^(۳)

۶- کتاب (سرود سلیمان) فصل ۵: ۱۵، ۱۰ دهانش شیرین است و نامش محمد است این محبوب من است و این یار من است... لفظ محمد در بشارت فوق محتمل است راجع به محمد بن الحسن (ع) باشد که نامش محمد است و محامد پیامبران و برگزیده صفات و امتیازات آنان در وی جمع است.

۷- انجیل در (الوقا) فصل ۱۲ آمده است: کمرهای خود را بسته و چراغهای خود را فروخته دارید و شما مانند کسانی باشید که انتظار آقای خود را می کشند... تا هر وقت بیاید و در را بکوبد بیدرنگ برای او باز کنید... زیرا در ساعتی که گمان نمی برید، پسر انسان می آید. در انجیل

۸- مرقس فصل ۱۳ در مورد انتظار فرا رسیدن صاحب خانه فرماید: پس بر حذر و بیدار شده دعا کنید زیرا که نمی دانید که آن وقت کی می شود... زیرا نمی دانید که صاحب خانه کی می آید، در شام یا نصف شب یا بانگ خروس یا صبح.

۱- بشارات عهدین ص ۲۵۲

۲- همان مدرک

۳- بشارات عهدین نقل از نگاهی تحلیلی به زندگانی حضرت مهدی علیه السلام

۹- در مکاشفات یوحنا ی لاهوتی فصل ۱۲: ۱۴ اشاره به غیبت حضرت مهدی و علت پنهان بودن وی نموده و آن مولود به منظور حفاظت قطعی از دست اهریمنان برای زمان و زمانین و نصف زمان از نظر آن پنهان شد و نیز در فصل ۲: ۲۸- ۲۶ و فصل ۱۲: ۱۷- ۱ پس از آنکه اشاره به ولادت و خفای مولود و غیبت حضرت مهدی می‌کند، آن حضرت را قائم به شمشیر خوانده است که با عصای آهنین بر بشریت حکومت می‌کند و هر کس که غالب آید و تا انجام اعمال مرا نگاهدارد وی را بر قبایل اقتدار خواهم داد که بر آنها به عصای آهنین حکمرانی خواهد کرد... در انجیل یوحنا فصل ۱۴ ایشان را به عنوان روح القدس و حکمران این جهان و کسی که معرفت همه چیز را به مردم خواهد داد نام برده چنین می‌گوید: این چیزها را وقتی هنوز با شما هستم می‌گویم، اما پشتیبان شما یعنی روح القدس همه چیز را به شما تعلیم خواهد داد و آنچه را به شما گفت: ام به یاد شما خواهد آورد بعد از این با شما زیاد سخن نمی‌گویم زیرا حکمران این جهان می‌آید. (۱)

در کتب زرتشتیان در کتاب معروف «زند» پس از ذکر مبارزه همیشگی «ایزدان» و «اهریمنان» می‌خوانیم: آنگاه پیروزی بزرگ از طرف ایزدان می‌شود و اهریمنان را منقرض می‌سازند پس از پیروزی ایزدان و بر انداختن تبار اهریمنان، عالم کیهان به سعادت اصلی خود رسیده، بنی آدم بر تخت نیک بختی خواهند نشست. (۲) در کتاب «جاما سبنامه» از زرتشت نقل می‌کند که می‌گوید: مردی بیرون آید از زمین تازیان از فرزندان هاشم، مردی بزرگ سر بزرگ تن و بزرگ ساق و بر آئین جد خویش و با سپاه بسیار و روی به ایران نهد و آبادانی کند و زمین را داد کند و در همان کتاب پس از بشارت دادن به نبوة حضرت رسول ﷺ می‌گوید: و از فرزندان دختر آن پیامبر که خورشید جهان و شام زمان نام دارد کسی پادشاه شود در دنیا به حکم یزدان که جانشین آخر آن پیامبر باشد در میان دنیا که مکه باشد و دولت او تا به قیامت متصل شود و... از خوبان و پیامبران گروه بسیار را زنده کند و در جای دیگر آن می‌گوید: سوشیانس «النجاة دهنده بزرگ» دین را به جهان رواج دهد، فقر و تنگدستی را ریشه کن سازد ایزدان را از دست اهریمن نجات داده مردم جهان را هم فکر و هم گفتار و هم کردار گرداند. (۳)

در کتاب «زند و هومن سین» صفحه ۲۵ سخن را چنین نقل می‌کند: پیش از ظهور سوشیانس پیمان شکن و دروغ و بی دینی در جهان رواج می‌یابد و مردم از خدا دوری جسته ظلم و فساد و فرومایه گی آشکار می‌گردد، و همین‌ها نیز اوضاع جهان را دگرگون ساخته زمینه را برای ظهور نجات دهنده مساعد می‌گرداند. وقایعی که مصادف با ظهور می‌شود عبارتست از علامات شگفت انگیزی که در آسمان پدید می‌آید و دال بر آمدن خرد شهر ایزد می‌باشد و فرشتگان از مشرق و مغرب به فرمان او فرستاده می‌شوند و به همه دنیا پیام می‌فرستد اما اشخاص شرور او را انکار می‌کنند و کاذب می‌شمارند و نگهبانان پیروزگر آسمانها و زمینها

۱- بشارت عهدین ص ۲۶۲ و نقل نگاهی تحلیلی به زندگانی حضرت مهدی ص ۲۸

۲- بشارت عهدین ص ۲۴۳ و ۲۳۷

۳- جاماسب نامه ص ۱۲۱ بشارت عهدین ص ۲۷۳

در برابر او سر فرو می‌آورند. (۱)

در کتب هندوها

در کتاب «شاکمونی» که از اعظم کفره هند است، نیز اشاره به وحدت دیانت در زمان آن یگانه زمامدار روحانی، و منجی بشریت کرده گوید: پادشاهی و دولت دنیا به فرزند سید خلائق دو جهان «کشن» بزرگوار تمام شود و او براه کسی باشد که بر کوههای شرق و غرب دنیا حکم براند و فرمان کند و... دین‌ها همه خدای یک دین شود و دین خداوند گردد و نام او استاده «قائم» باشد و خدا شناس باشد. (۲) در کتاب «دیده» می‌خوانیم پس از خرابی دنیا، پادشاهی در آخر الزمان پیدا شود که پیشوای خلائق باشد و نام او (منصور) باشد و تمام عالم را بگیرد و به آئین خود آورد و همه کس را از مؤمن و کافر بشناسد. (۳) در برخی از روایات منصور را یکی از اسماء حضرت مهدی خوانده‌اند و آیه و من قتل مظلوما به آن حضرت منزل ساخته‌اند که وی ولی خون مظلومان و منصور و مؤید از جانب خداست. در پاتکیل از کتب هندوان آمده است: چون مدت روز تمام شود، دنیای کهنه نوحود و زنده گردد و صاحب ملک تازه پیدا شود از فرزندان دو پیشوای جهان که یکی ناموس آخر الزمان حضرت محمد ﷺ و دیگری صدیق اکبر یعنی وصی بزرگتر وی که نام او «پشن» حضرت علی (ع) است و نام آن صاحب ملک «راهنما» هادی و مهدی است بحق پادشاه شود و خلیفه (رام) خدا باشد و حکم براند و او را معجزه بسیار باشد. (۴) در کتاب (باسک) از کتب هندوها دور دنیا تمام شود به پادشاه عادل در آخر الزمان که پیشوای فرشتگان و پریان و آدمیان باشد و راستی حق با او باشد و آنچه در دریا و زمینها و کوهها پنهان باشد همه را به دست آورد و از آسمان و زمین آنچه باشد خبر می‌دهد و از او بزرگتر کسی به دنیا نیایند. (۵)

نور امید، آثار سازنده انتظار

نور امید همواره درون جان بشر را داشته و او را در برابر حوادث ناگوار پایدار می‌سازد از گردنه‌ها و فراز و نشیب‌های گوناگون گذرانده گام به گام در مراحل ترقی و تکاملی سیر می‌دهد. اگر امید نبود بشر هیچ قدمی را بر نمی‌داشت و هیچ رنج و زحمتی را متحمل نمی‌گشت. و به حل این همه مشکلات، و باز کردن این همه گره‌ها و کشف خواص ماده موفق نمی‌شد... هر چه هست از کشاورزی، تولید، صنعت، هنر، علم و مظاهر گوناگون و نتایج روز افزون فعالیت و تلاش بشر از برکت نور امید است که خواست خدا و سنت الله این نور را همیشه در باطن وجود انسان روشن داشته؛ این نور در مواقعی که تاریکی‌ها وجود فرد یا جامعه را فرا می‌گیرد و امواج ابتلا آنها را احاطه می‌نماید، و موانع موفقیتها مانند کوه‌ها بر سر راه خودنمای می‌کنند، ناگهان با یک

۱- زند و هومن سین ص ۲۵

۲- بشارات عهدین ص ۲۴۲

۳- همان

۴- مهدی انقلاب بزرگ من ۵۴-

۵- مقدمه انقلاب بزرگ مهدی (ع)

درخشش پر توافکن شده، او را از شکست روحی نجات می‌بخشد و همتهای را بیدار، عزمها را استوار، مشتتها را محکم و تصمیمها را قاطع می‌سازد.

عقیده به مهدویت و انتظار ظهور موعود آخر الزمان علاوه بر اینکه عقیده به یک واقعیت و عقیده به وعده حتمی و تخلف‌ناپذیر الهی است، همین نور امید و آیندنگری را موکد می‌سازد و از برکاتش این است که منتظران را در راه یاری حق و یاری دین خدا و امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با ظلم و زور و تسلیم نشدن در برابر باطل قوت می‌بخشد و جبهه اسلام را در مقابل کفر چنان می‌سازد که نومیدی از فتح و پیروزی در آن مفهومی نداشته باشد غرب زدگی یا شرق زدگی وقتی چیره می‌شوند که ما از خود و مکتبمان مایوس شده باشیم و اصالتها و سرمایه‌هایی را که داریم کارساز ندانیم، آنان که علیه عقیده مهدویت تبلیغات سوء و سم‌پاشی می‌نمایند، می‌خواهند این موضع و سنگر را از مسلمانان بگیرند تا به آسانی مقلد بیگانگان و پذیرای عادات و تلقینات سوء آنان شوند، تا جامعه‌ای اعتماد به نفس خود را از دست ندهد و از خود و مکتبش ناامید نشود، وابستگی فکری به بیگانگان پیدا نخواهد کرد، و اگر هم تحت سلطه سیاسی و نظامی آنها واقع شد می‌کوشد تا زنجیرهای سلطه بیگانه را پاره کند، اما اگر احساس حقارت کرد، اگر اندیشه و ایمان شکست خورد، و اگر مکتب راه دیگران را قوی‌تر و سازنده‌تر از راه و مکتب خود شناخت و آنها را به عنوان الگو انتخاب کرد و ترقی را در تقلید از آنها گمان نمود، خود و ایدئولوژیهای مکتبی خود را فراموش خواهد کرد. عقیده انتظار در معنای عامش که فراگیر تمام مسلمین است و در معنای خاصش که شیعه به آن معتقد است. این حالات و خودباختگی رانفی می‌کند و مسلمانان را به بازگشت به اسلام و تمسک به وحدت اسلامی و ریشه کن کردن نفوذ بیگانه و تنفر از کفر و الحاد دعوت می‌نماید. مسلمان اگرچه به ظاهر خلع سلاح شده و قوای مادی خود را نسبت به دشمن ضعیف‌تر بیند هرگز احساس حقارت نمی‌نماید، و میدان جهاد و تلاش را ترک نمی‌کند و خود را مافوق کفار می‌داند که «و لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ» عزت مخصوص خداوند و رسول او و اهل ایمان است. به سرمایه‌های ایمانی و اسلامی خود و به وعده‌های الهی اتکاء دارد. مرعوب و سست نمی‌شود (وَلَا تَهِنُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ) سستی نکنید و اندوهناک نشوید زیرا شما بلند مرتبه هستید اگر در ایمان ثابت قدم باشید آن غرب زدگانی که حاضر نبودند در کارسازی اسلام بیندیشند و تسلط غرب را بر سرزمینهای اسلامی امری غیر قابل انکار می‌دانستند و آن چپ‌گرایانی که نیم قرن است با عرضه احزاب و برنامه‌های که از مکتب مارکس و لنین تغذیه می‌نمایند می‌خواستند در زیر پوشش مبارزه با امپریالیسم راه تسلط نفوذ شوروی را صاف و هموار نمایند.

اکنون می‌بیند که اسلام چنین انقلابی را که معجزه بزرگ قرن به شمار می‌رفت بوجود آورد اگر انصاف داشته و خود را به بیگانه نفروخته باشند می‌فهمند که اسلام پس از چهارده قرن چه قدرت عظیم و بی‌مانندی است پس از این که تمام مکتبها و گروهها از ساقط کردن رژیم استعماری امریکائی شاه مخلوع عاجز شدند و حتی شوروی از اینکه بتواند بایاری و پشتیبانی از چپ‌گرایان و وابستگان خود شاه خائن را

ساقط سازد و مایوس گردید، و از در تملق و سازش با او وارد شده بود تا بلکه از آنچه آمریکا و دیگر دول غربی از ایران به غارت می‌برند سهمی هم به آنها بدهد، این اسلام بود که این رژیم نیرومند را ساقط و استعمار را به نوعی که در حساب حساب گره‌های ماهر سیاست نمی‌آمد، طرد و رسوا سازد، اعتقاد به مکتب امامت و مهدویت و نیابت عامه فقهاء از حضرت مهدی علیه السلام یگانه الهام بخش است مسلمانان ایران بود که این مشمت محکم را برده‌ها را یاره گویان و دشمنان اسلام و مبلغان مکتبهای الحاد و مارکس پرستان و مزدوران و سرمایه داران صهیونیسم آمریکا زد. الهام از این مکتب مهدویت بود که این مسلمانان انقلابی را آماده شهادت کرد تا دهها هزار شهید جانباز خون خود را در راه نجات اسلام نثار کرده و اسلام را به این فتح بزرگ نائل نمودند و اکنون هم افرادی با چنین خلوص نیت می‌توانند با الهام از تعالیم اسلام و پیروی از رهنمودهای روحانیت این انقلاب را در هویت اسلامیش حفظ نمایند و نگذارند با تر اسلام منهای روحانیت که خطرناکترین تزه‌های ضد اسلامی است و جز اسلام منهای اسلام مفهوم دیگر ندارد اسلام را بکوبند و زمینه بازگشت استعمار آمریکا یا تسلط کمونیستهارا فراهم سازند.

معنی واقعی انتظار

ایمان به ظهور مهدی علیه السلام سبب رشد فکر و مانع از ضعف و ناامیدی و بدبینی به آینده است. ایمان به ظهور مهدی همان نتیجه و فایده را دارد که آیات شریفه‌ای مثل (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ) و آیه (يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ...) و آیه (وَلَا تَهِنُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ) دارند.

همانطور که مفاد این آیات فتور و سستی و شانه از زیر بار مسئولیت خالی کردن نیست، ظهور مهدی علیه السلام و غلبه آن حضرت و حکومت جهانی او نیز سستی و جواز مسامحه در انجام تکالیف نیست.

ایمان به ظهور مهدی علیه السلام موجب تهذیب اخلاق و ورع و پارسائی و بیداری ضمیر است.

ایمان به ظهور مهدی علیه السلام با واگذاری امور به آینده و گوشه‌گیری و انزوا و امروز و فردا کردن و قبول تسلط کفار و اشرار و خودداری از ترقی‌صناعی و علمی و ترک اصلاحات اجتماعی سازگار نیست.

هیچ‌کس نگفته چون مهدی علیه السلام ظهور می‌کند تکالیف ساقط مسلمانان در برابر کفار و حملات آنها تکلیفی ندارند و باید دست روی دست بگذارند، هیچ‌کس نگفته آیه (وَ أَعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ...) و

آیات راجع به امر به معروف و نهی از منکر و دعوت به خیر و دفاع از اسلام و وظایف اجتماعی و سیاسی را نباید اجرا کرد. کسی نگفته است ایمان به ظهور مهدی علیه السلام برای افراد سست‌عنصر و ضعیف‌الاراده و بهانه‌جو و

کسانی که ظلم و استعمار اجانب را در بلاد اسلام و خانه و وطن خود تحمل کرده‌اند عذر است، هرگز در یک خبر و روایت نرسیده که کارها را به آینده و ظهور مهدی علیه السلام واگذارید، بلکه به عکس مسلمانان در اخبار و

احادیث به صبر و ثبات و کوشش و استقامت و شدت تمسک به تعلیمات و برنامه‌های قرآنی تشویق شده‌اند. همانطوره که مسلمانان صدر اسلام از این آیات و بشارتهای پیامبر صلی الله علیه و آله به فتوحات آینده و

کشورگشائیهای مسلمین نفهمیدند که باید در خانه به انتظار آینده نشست و تماشاچی صحنه‌های شکست مسلمانان و عقب ماندن آنها از کفار در علم و صنعت و اسباب قوه و قدرت گردند و به گفتن اینک خدا حافظ است و خدا وعده نصرت داده و خدا نمی‌گذارد نورش خاموش شود اکتفاء نمی‌کردند.

کسانی هم که به ظهور حضرت مهدی علیه السلام ایمان دارند خصوصاً اگر روایات و احادیث را که از طرق شیعه روایت شده خوانده باشند، باید در اطاعت او امر خدا و انجام تکالیف شرعی از دیگران کوشاتر و غیرت و همت و اهتمام آنها در حفظ نوامیس شرع و حمایت از قران و احکام و دفاع از حریم اسلام و مجد و عظمت مسلمین بیشتر باشد. (۱)

آماده شدن اوضاع جهان

یکی از مصالح غیبت، انتظار کمال استعداد بشر و آمادگی فکری او برای ظهور آن حضرت است زیرا روش سیره آن حضرت مبنی بر رعایت امور ظاهری حکم به ظواهر نیست بلکه مبنی بر رعایت حقایق و حکم به واقعیات و ترک تقیه و مسامحه نکردن در امور دینی و احقاق حقوق و رد مظالم و برقراری عدالت واقعی و اجرای تمام احکام اسلامی است آنچه را که دشمنان اسلام و مخالفان اصلاحات و سیاستمداران ریاست طلب سازمان داده‌اند. باطل و خراب می‌کند و آنچه را که از احکام اسلام متروک و ضایع کرده‌اند، همه را اجراء و زنده می‌سازد و اسلامی را که جدش پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آورده و در اثر مظالم صاحبان نفوذ و زمامداران خودسر و دنیا طلبان مهجور و از رسمیت افتاده از نور رسمیت جهانی می‌دهد و خلق را به همان دعوت اسلام و قران باز می‌گرداند، از عمال و صاحب منصبان و متصدیان و مصادر امور مردم به شدت مواخذه می‌نماید و با اهل معصیت و ستم هیچگونه سازش و مداخله‌ای ننماید و حکومت جهانی اسلام را تشکیل دهد.

معلوم است که انجام این برنامه و این انقلاب همه جانبه محتاج به ترقی بشر در ناحیه علوم معارف و فکر و اخلاق و آمادگی جامعه برای پذیرش و استقبال از دین نهضت و لیاقت زمامداری آن رهبر عظیم الشان می‌باشد، باید اصحاب خاص که در یاری آن حضرت ثابت قدم و در معرفت و بصیرت کامل باشند، به عدد معین در احادیث پیدا شوند و مزاج جهان آماده چنان ظهوری بشود و جامعه بشر و ملتها بفهمند که هیئت‌های حاکم در رژیمهای گوناگون از عهده اداره امور بر نمی‌آیند؛ مکتب‌های سیاسی و اقتصادی مختلف دردی را درمان نمی‌کنند و اجتماعات و کنفرانس‌ها و سازمانهای بین‌المللی و طرحها و کوششهای آنها به عنوان حفظ حقوق بشر نقشی را ایفا نخواهند کرد و در اصلاحات از تمام این طرحها که امروز و فردا مطرح می‌شود مأیوس شدند و فساد و طغیان شهوات و ظلم و ستم همه را در رنج و فشار گذارد.

همانطور که در روایات است بی‌عفتی و فحشاء بقدری رواج پیدا کند که در کنار خیابانها و ملاعام‌زن و مرد علناً مانند حیوانات از ارتکاب آن شرم نکنند و حیا و آزر آنها از میان برود، چنانچه می‌بینیم طرحهایی که داده می‌شود و پی ریزی‌هایی که می‌کنند، در مسیر مخالف تمدن واقعی و مروج ظلم و فساد و سبب

اضطراب و نگرانی و عقده‌های روحی و ارتداد و ارتجاع است و بیشتر به تأمین جنبه‌های حیوانی و جسمی توجه می‌شود و به جنبه‌های انسانی و روحی اعتنا ندارند.

وقتی اوضاع و احوال اینگونه شد و از تمدن (منهای انسانیت) کنونی همه بستوه آمدند و تاریکی جهان را فراگرفت ظهور یک رجل الهی و پرتو عنایات غیبی با حسن استقبال مواجه می‌شود و تاریکی‌های از هم شکافته و به تشنگان جام حقیقت و عدالت، آب زلال معرفت و سعادت می‌دهد و در کالبد این بشر دل مرده، روح نو می‌دمد که **(اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا)** بدانید که خداوند زمین را بعد از مردن زنده می‌گرداند.

در این شرایط پذیرش جامعه از ندای روحانی یک منادی آسمانی بی‌نظیر خواهد بود زیرا در شدت تاریکی درخشندگی نور ظاهر تر و ارج و اثر آن آشکارتر است. ولی اگر شرایط و اوضاع و احوال مساعد نباشد و تأخیری که در ظهور آن حضرت، حکمت الهی اقتضای آن را دارد واقع نشود، نتایج و فوایدی که از این ظهور منظور است حاصل نمی‌گردد پس باید این ظهور تا وقت معلوم به تأخیر افتد و در هنگامی که شرایط آن حاصل و حکمت الهی مقتضی شد و منادی آسمانی آن را اعلام کرد انجام شود و کسی از وقت آن اطلاع ندارد. و هر کس وقتی برای آن معین کند دروغ گفته است. از حضرت صادق علیه السلام روایت است که فرمود: از برای ظهور وقتی نیست برای آنکه مانند روز قیامت علم آن در نزد خداست، تا اینکه فرمود: برای ظهور مهدی علیه السلام ما کسی وقتی معین نکند، مگر آن کسی که خود را شریک در علم خدا بداند و مدعی باشد که خدا او را بر سر خودش آگاه کرده است. (۱)

در انتظار یک آینده درخشان

وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ. (۲) دین اسلام دعوتش ایمان به خداوند یگانه و توحید خالص است و چنانچه از اعتقادات و تعالیم اخلاقی، قوانین حقوقی و کیفری آداب کشور داری و حکومت و کلیه احکام و وظایفی که راجع به تمام نواحی فرد و جامعه مقرر نموده معلوم و آشکار است که هدفش متحد کردن جماعات و ملت‌ها برداشتن دیوارهای امتیازات و اعتبارات لغو و بی‌اثر، برقرار کردن توحید کلمه، همکاری و ارتباطی که ریشه و پایه آن کلمه توحید و ایمان و عقیده به آن است می‌باشد. اسلام می‌خواهد تمام اختلافات و جدائیهای را که به نامهای گوناگون پدید آمده به وسیله عقیده توحید از میان بردارد، اختلافات نژادی، اختلافات طبقاتی، اختلافات ملی و وطنی و جغرافیایی، اختلافان مسلکی و حزبی و زبانی همه باید از میان برود و سبب امتیاز و افتخار و اعتبار نباشد حتی باید اختلافات دینی هم کنار گذاشته شود. و همه تسلیم فرمان خدا که همان اسلام است باشند، اسلام برای بشر رسیدن به چنین روزی را پیش بینی کرده و در حدود که وظیفه تشریح است مقدمات آن را فراهم ساخته

۱- امامت و مهدویت ج ۲ ص ۳۵۶

۲- سوره انبیاء آیه ۱۰۵

عملی شدن آن را موکول به آماده شدن زمینه کامل آن نموده است، ما می بینیم جریان اوضاع جهان و پیشرفتهای که نصیب بشر در ناحیه امور مادی و صناعی شده و روابط نزدیکی که به واسطه وسائل ارتباط کنونی با هم پیدا کرده اند، همه را به یک اتحاد واقعی و همکاری صمیمانه روحانی و برادری حقیقی بیشتر محتاج کرده و هر چه جلوتر برویم احساس این احتیاج بیشتر می شود. امروز تمام ملل جهان به صورت یک واحد در آمده و همه افرادی بشر نسبت به یکدیگر حکم همسایه بلکه اعضای یک خانواده را دارند، همچنان که دو همسایه یا اعضای یک خانواده اگر با هم اختلاف داشته باشند و هر کدام مسلک یا دین یا وطن یا زبان یا عادات جداگانه داشته و بخواهند از حکومت بخصوص و روش و مکتبی خاص پیروی کنند زندگی برای هر دو همسایه تلخ شده و باید همواره در جنگ و ستیز باشند، مردم دنیای امروز نیز چنین شده اند تا یک وحدت عقیده و وحدت رویه و هدف قوانین، عادات و آداب و نظامات برقرار نشود آن هم بطوری که تمام جامعه های کوچک و بزرگ دنیا در آن برابر و مساوی باشند، اروپائی بر افریقای و شرقی بر غربی و غربی بر شرقی آقائی نداشته باشد، امنیت و آسایش واقعی حاصل نمی شود و همواره یک دسته محروم و یک طبقه برخوردار، یک دسته غالب و یک جامعه مغلوب خواهد بود باید این همه موجبات اختلاف و جدائی را که در اثر ترقی فکر بشر، بی مایه بودن آنها معلوم شده از میان برود و آن جامعه محکم و حقیقت پرست صالحی که قران مجید وعده داده است وارث زمین بشود. بدیهی است که رسیدن بشر به چنین مقصد عالی آسایش بخش در گرو اسباب چندی است که از آن جمله وجود قوانین عادلانه، تعالیم اجتماعی، نظامات جزائی و حقوقی، برنامه های وسیع تعلیم و تربیت صحیح و عمران است که از آرایش اغراض افراد و طبقات پاک باشد، که تنها دین مقدس اسلام به حد اعلاء این جهات را تأمین و تضمین نموده است و از جمله ترقی فکر بشر و توجیه او به لزوم تشکیل چنان اجتماع عادل و درخشان در اثر فشار ظلم، طغیان فراوانی ناپکارانی، فساد و عجز زمامداران از اصلاح آن امور است. از آن جمله است وجود یک رهبر عالی مقام روحانی، یک رهبر پاک و منزله از احساسات حیوانی، خشم، شهوت، کبر و غرور و خودخواهی، یک رهبری که فقط وابسته به خدا باشد و به همه ملتها، جمعیتها، نژادها به چشم مهربانی و تساوی و برابری کامل نگاه کند «لَا فَضْلَ لِعَرَبِيٍّ عَلَى عَجَمِيٍّ هِيَ فَضِيلَتٌ وَ بَرْتَرِيٌّ لِأَيِّ عَرَبِيٍّ نَسَبٌ» (همه مردم همانند دندانهای شانه مساویند) و «النَّاسُ كُلُّهُمْ عِيَالٌ لِلَّهِ فَأَحَبُّهُمْ إِلَيَّ اللَّهُ أَنْفَعُهُمْ لِعِيَالِهِ» همه مردم عیال خداوند پس محبوب ترین ایشان به خدا، سودمند ترین ایشان بر عیال خداست. رهبران دیگر که به این صفات آراسته نیستند و به این تعالیم آشنائی ندارند حتما نخواهند توانست چنین دنیائی را که افرادش تشنه یک حکومت عادلانه هستند اداره کنند و همه افراد بشر اعم از سیاه و سفید، آسیایی، اروپائی، آفریقائی، آمریکائی را یکسان ببینند و در حقوق عالم انسانی همه را شریک قرار دهند، اینها عالی ترین همتشان است شمار یک دسته برای دسته دیگر و هضم یک جامعه در جامعه قوی تر و کوشش برای مصالح یک ملت است این می خواهد آفریقای بینوا و الجزایری آزاده روح را با کشتارهای مهیب و تعذیبهای دلخراش غلام حلقه به گوش ملت دیگر کند و

اگر یک لقمه نانی هم در دست اوست از او ربوده و ذخائر طبیعی او را مالک باشد تا عیاشها و ثروتمندان کشورش را از خود راضی کند آن دیگری هم می‌خواهد به نام طرفداری از ضعفاء و جنگ با استثمار و استعمار آزادی فردی را در عالم نابود سازد و بشر را از ابتدائی‌ترین حقوقش محروم و جامعه را به صورت یک ماشین جاننداری بی‌اراده که پشت فرمان آن چند نفر بی‌وجدان خدانشناسی نشسته باشند درآورد، آن یکی دیگر هم تقویت اقلیت‌ها، جدائی انداختن میان مللها و تجزیه آنها را وسیله سلطه خود بر مردم ضعیف قرار می‌دهد. این برنامه کار رهبران دنیاست و در گذشته و حال وضع به همین منوال بوده و خواهد بود، این اشخاص هر چه هم بی‌غرض و بی‌هوا باشند فقط حفظ مصالح آن جامعه‌ای را که در آن وابسته هستند در نظر می‌گیرند و به مصالح جمعیتها و آزادی ملل دیگر چندان اهمیتی نمی‌دهند زیرا خود را برگزیده یک جامعه و منتسب به یک حزب و مسلک می‌شمارند، لذا نباید هم از آنها انتظار دیگری داشت امروز و فردا معرض کاردانی و لیاقت زمامداران علاقه‌مند به مصالح جامعه است و به همین علت است که همواره اقویا ضعفاء را می‌بلعند و برای آنها حقوقی را که برای ملت قوی می‌شناسند قائل نیستند و به حساب نمی‌آورند و برای حفظ مصالح خود از روشن کردن آتش جنگهای وحشتناک پروائی ندارند.

عالم به سوی یک آینده درخشان

اما رهبران آسمانی چون وابسته به جمعیت خاصی نبوده و خود را وابسته به خدا که خالق و رازق همه است می‌دانند هدفشان یک آسایشی عام و آزادی وسیع و یک سازمان عالی الهی است که در سایه آن جامعه بشر مانند افراد یک خانواده زندگی می‌کنند و سیاه پوست و سفید پوست با هم برادر شوند که البته پیروزی ایشان در این مقصد بسته به درجه حضور خود افراد و آمادگی و ترقی سطح معلومات و رشد علمی و فکری آنان می‌باشد، بطوری که در اخبار و احادیث پیش بینی شده و خبر داده‌اند در آخر الزمان بر اثر ترقی علوم و فنون و توسعه روابط و نزدیک شدن ملل به یکدیگر و نیز در اثر جنگهای خانمان براندازی که دو ثلث بشر یا بیشتر نابود شوند و شیوع ظلم و بی‌اعتدالی و فساد و فحشاء و عجز زمامداران از اصلاح امور دنیا برای قبول حکومت عادلانه الهی و پیروی از یک رهبر صالح دینی و مذهبی یعنی حضرت مهدی موعود (ع) آماده می‌شود همچنان که شبه جزیره عربستان و وضع عمومی دنیا به علت فساد و خرابی دستگاهها و بی‌نظمیها و پریشانی فوق العاده ضعفاء برای ظهور حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله آماده شد، همچنین در آخر الزمان دنیا برای ظهور مصلح بزرگی که دوازدهمین جانشین آن حضرت و از فرزندان و اهل بیت اوست آماده خواهد شد اگر آن روز به واسطه بعد مسافتها و نبودن وسایل ارتباط و انحطاط سطح فکر مردم رساندن همه ملل به این هدف عالی میسر نگشت ولی حتما ظهور دین اسلام دنیا را به این مقصد نزدیک ساخت و نمونه‌ای از آن وضع حکومت حق را در صدر اسلام مخصوصاً زمان پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و زمان حضرت امیر المؤمنین علی (ع) و در استانهایی که امثال سلمان، حدیفه، عمار و مقداد حکومت داشتند بشر مشاهده کرد، چهارده قرن پیش اگر برای رساندن ندای آزادی بخش قران «تعالوا الی کلمة سوا بیننا و بینکم ان لا نعبد الا الله، و لا

نُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا وَ لَا يَتَّخِذُ بَعْضُنَا بَعْضًا اَزْ اَبَا مِنْ دُونِ اللّٰهِ.» بیائید از کلمه حق که بین ما و شما یکسان است پیروی کنیم که بجز خدای یکتا را نپرستیم و چیزی را با او شریک قرار ندهیم و بعضی از ما بعضی را به جای خدا تعظیم نکنیم. به گوش تمام ملل به زمانهای طولانی و فرصتهای زیاد احتیاج بود؛ امروز فاصله زمان و مکان از بین رفته و صدای یک دعوت نجات دهنده روحانی به گوش همه کس می‌رسد و به طور مسلم در آینده این وسایل کامل‌تر و بیشتر می‌شود. پیغمبر اسلام ﷺ زمینه را برای تحقق عدالت و وعده‌ای که در قرآن مجید داده شده تا حدی که در عهده مقام تشریح و نبوت است فراهم ساخت و آماده شدن زمینه‌های دیگر را به گذشت زمان و تحولات شگرف که اسلام برای جهان پیش بینی کرده و گذار فرموده است و در ضمن بشارات قرآنی و اخبار متواتر صریح ظهور مصلح آخر الزمان حضرت ولی عصر حجة بن الحسن العسکری - ارواح العالمین له الفداء - و توسعه دین اسلام در شرق و غرب را بطوری که احدی نماند مگر آنکه موحد و زبانش به کلمه طیبه توحید گویا باشد وعده داد، و به حدی این اخبار و بشارات راجع به ظهور آن حضرت و علائم و خصوصیات و جزئیات آن در کتب بزرگان علماء و مشایخ محدثین شیعه و سنی متواتر قطعی، مشهور و معروف است که در امور اعتقادی و مذهبی جز چند مورد کثرت اخبار و روایات به این مقدار نیست و باید گفت که ایمان به رسالت پیغمبر اکرم ﷺ و سایر اخبار غیبی آن حضرت با ایمان به وقوع این ظهور و عالم‌گیر شدن دین اسلام به توسط حضرت مهدی (ع) - ملازم و توأم است ما به بسیاری از امور مذهبی و خصوصیات بعضی مطالب اعتقادی معتقدیم (باید هم معتقد باشیم) در حالی که در آن موارد بیشتر از چند حدیث صحیح نقل نشده است؛ پس به چنین مطلبی که عقل و شرع آن را تأیید و تصدیق کرده و از زمان پیغمبر ﷺ تا حال مورد توجه علمای اسلام و مخرجین احادیث بوده و علاوه بر علمای شیعه و جمعی از علمای عامه راجع به آن کتابهایی نوشته اند و متجاوز از هزار حدیث بر آن دلالت دارد و آیاتی از قرآن مجید به آن تفسیر شده، باید ایمان قوی تر و باور بیشتر داشته باشیم.

آری ما معتقدیم و یقین داریم که سرانجام اداره امور جهان در کف با کفایت صالح ترین افراد بشر قرار خواهد گرفت و بشریت از آسیب ظلم و ستم نجات یافته و از ترس فقر، پریشانی و ناامنی های گوناگون آزاد می‌شود. ما می‌دانیم که عالم به سوی یک آینده درخشان و یک تکامل روحانی و عقلانی و نظاه مستحکم دینی و الهی، و یک عصر صلح و صفا و برادری و همکاری پیش می‌رود به امید آن عصر نورانی به نشاط فراوان و دلی زنده پابرجا ایستاده و انجام وظیفه می‌کنیم و روز نیمه شعبان را که روز تولد آن مصلح بزرگ و نجات دهنده بشر است از اعیاد بسیار بزرگ دین شمرده و همه ساله در چنین روزی با تجدید مراسم معمول از جشن و چراغانی، تقدیم مدح و ثنا و اظهار چاکری به آستان فرشته پاسبانش نشاط خود را تازه تر می‌سازیم و از خداوند متعال برای همه شیعیان و دوستان آن حضرت در تعظیم شعائر مذهبی و عمل به وظایف دینی توفیق مسئلت می‌نمائیم. «عَجَّلَ اللّٰهُ تَعَالٰی فَرَجَهُ وَ سَهَّلَ اللّٰهُ. مَخْرَجَهُ وَ جَعَلْنَا مِنْ اَنْصَارِهِ وَ اَعْوَانَهُ.»

مصلحی که جهان در انتظار اوست

طبق مدارک واقعی و احادیث متواتر، هنگامی که دنیا گرفتار سخت ترین اضطرابات شود و آتش ظلم و بیدادگری در همه جا شعله ور گردد؛ امنیت و برادری از میان نوع بشر رخت بر بندد و زمامداران کشورها از اداره امور و مبارزه با فساد عاجز شوند، جنگ و خونریزی و اختلاف نسلی بشر را تهدید به انقراض کند اختراعات مهیب و سلاح های مرگبار به حد اعلا ترقی نماید و صفات عالی انسان از جوامع بشری رخت بر بسته و مفسد اخلاقی و اجتماعی جای آن بگیرد، ملل ضعیف و افراد ستم دیده، از توسل به مجامع و مجالس که به نام حفظ ضعفاء و رعایت ملل کوچک تشکیل داده می شود، نتیجه نگیرند و خلاصه انواع جنایات و فحشاء و منکرات رایج گردد در این موقع یک مصلح بزرگ الهی که بشارات ظهور او با تمام مشخصات و خصوصیات داده شده قیام می کند و دست به یک اصلاح عمومی در تمام عالم می زند و به تمام این بدبختی ها خاتمه می دهد، او از دودمان پیامبر اسلام و از نسل علی و و فاطمه زهرا علیها السلام خواهد بود و به مقتضای حدیث معروف «يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا» که درباره او از طریق بیشماری روایت شده است. این مصلح عالی مقام جهان را در زیر لوای یک حکومت حق و عدالت در خواهد آورد و نور اسلام را در همه شهرهای بزرگ و کوچک و قراء و قصبات روشن گرداند در همه جا احکام آسمانی قرآن اجرا شود، مقررات و قوانین الهی (که از اغراض و منافع شخصی منزه است)، بر همه حکومت کند و همه سازمانها در راه رفاه و آسایش خلق و عمران و آبادی کوشند و تکامل علمی و اخلاقی بشر با بهترین برنامه شروع شود و بالاخره از فرط بهبود و ترقی سطح زندگی، فقیری در تمام دنیا باقی نماند این مطالب یک به یک مورد روایات مسلم از طریق عامه و خاصه بوده که تفصیل آن در کتاب منتخب الاثر بیان شده. ضمناً مراجعه به این روایات ما را به این پیش گوئی عجیب و اعجاز آمیز که پیشوایان مذهب در چند قرن پیش فرموده اند آشنایی سازد و با حیرت مشاهده می شود که آنچه امروز به ظهور می پیوندد چه در تکامل صنعت و چه در انحطاط اخلاق در اخبار آنان به عنوان علائم ظهور آمده است، از جمله در قرآن کریم در آیات سوره توبه، عالم گیر خواهد شد و این وعده را ظهور این بزرگوار تحقق خواهد بخشید و در اخبار مسلم قطعی شیعه و سنی بشارت این عید بزرگ را پیامبر اسلام داده و فرموده است که روزها تمام نمی شود و دنیا به انتها نمی رسد تا مهدی موعود ظهور نماید و اگر پیش از یک روز از عمر عالم باقی نماند خداوند آن روز را به قدری طولانی خواهد کرد که این مصلح بزرگ بیاید و جهان را از عدالت و فضیلت پر کند همچنانکه از ظلم و جور پر شده باشد، اوصاف، کمالات، سجایای این بزرگوار و برنامه دعوت و تشکیل حکومت او در اخبار بیشماری وارد است همانطور که مشخصات او از ولادت و خصوصیات رفتارش در بین مردم و طول عمر او و علت غیبت و وظایف مردم در زمان غیبت او نیز در اخبار آمده است و موضوع بحث کتب فوق العاده زیادی از محققین و متتبعین از هزار سال پیش به این طرف قرار گرفته است و این مباحث به قدری توسعه یافته است که برای هیچ متتبعی احاطه بر آنها امکان پذیر نیست.

مقصود این است بر هر کس در کتابها و جوامع حدیث شیعه و سنی تتبع نماید معلوم می‌شود. که کثرت احادیث راجع به حضرت ولی عصر ارواحنا فداه به حدی است که در کمتر موضوعی از مباحث دینی تا این حد روایت وارده شده است و بطور مسلم ایمان و اعتقاد به ظهور حضرتش از ایمان به رسالت پیامبر اسلام غیر قابل تفکیک است. حتی محدثین بزرگ از عامه و خاصه قبل از ولادت آن حضرت اخبار مربوط به او را در کتب خود نقل نموده‌اند بطوری که جای هیچ اشتباهی برای مسلمانان باقی نمانده است تحولات جهان شرایط زندگی بشر و تکامل مادیات، تحقق این بشارت بزرگ را حتی به کسانی که مسائل از نظر علل و اسباب ظاهری مطالعه می‌کنند نوید می‌دهد و ثابت می‌کند که بالاخره باید مردم جهان به یک حکومت الهی پناهنده شوند، بشری که به این همه قوای طبیعت دست یافته است و مدعی است در ظرف مدتی کمتر از یک ساعت می‌تواند موجودی در روی کره زمین زنده باقی نگذارد با توجه به اینکه از معنویات و اخلاق روی گردانده و در راه ارضای شهوات خود از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کند و برای دست یافتن به مقاصد جاه طلبانه و سیطره بر دیگران به هر وسیله‌ای دست می‌زند. آیا آرام می‌نشیند و از جنگ پرهیز می‌کند؟! آیا همین علل و موجبات سبب نمی‌شود که بشر پس از یک سلسله انقلابات جهانی آنگاه که از کوششها و تلاشهایش جز محو مدنیت و اخلاق ثمری ندید، برای قبول یک حکومت عادل روحانی که براساس ایمان به خدا و روز معاد تشکیل شود آغوش خود را بگشاید ما و هر مسلمانی در انتظار چنین روزی برای بشر هستیم و آینده را برای همه روشن و درخشان می‌بینیم و با روحی سرشار از نشاط و امید به وظائف خود می‌پردازیم و جشن میلاد این آخرین نجات دهنده بشر را به جامعه بشر مخصوصاً به کسانی که از ظلمت مادیات و از ظلم ستمگران و از ظلمات فساد و تباهی به جان آمده‌اند تبریک می‌گوئیم. ^(۱) اللَّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ وَ سَهِّلْ مَخْرَجَهُ وَ اجْعَلْنَا مِنْ أَنْصَارِهِ وَ اِعْوَانِهِ

گواهی آیات قرآن

بیش از یک صد آیه از قرآن کریم به مصلح کل حضرت بقیة الله ارواحنا فداه تفسیر و تأویل شده است، علامه بزرگوار در بحار الانوار (۶۵) آیه را به استناد احادیث وارده از اهل بیت عصمت علیهم السلام در پیرامون ظهور یکتا بازمانده از حجت‌های حضرت احدیت نقل کرده است. ^(۲) و برخی از بزرگان کتابهای را در این رابطه به رشته تحریر در آورده‌اند. که از آن جمله است: ۱- (الحجة فیما نزل فی القائم الحجة علیه السلام) شامل ۱۲۰ آیه از آیات تفسیر شده به ظهور حضرت مهدی (عج) به استناد احادیث وارده از معصومین علیهم السلام. ^(۳) ۲- (المهدی فی القرآن) شامل ۱۱۰ آیه از آیات تأویل شده به ظهور حضرت بقیة الله به استناد احادیث وارده از طریق شیعه و سنی. ^(۴) ۳- (موعود قرآن) ترجمه المهدی فی القرآن ۴- سیمای امام زمان علیه السلام در آینه قرآن شامل بیش از

۱- امامت و مهدویت ج ۲ ص ۲۲۴

۲- بحار الانوار ج ۵۱ ص ۴۴-۲۰۶۴

۳- تألیف محدث بزرگوار سید هاشم بحرانی متوفی ۱۱۰۷

۴- تألیف سید صادق شیرازی

۱۴۰ آیه از آیات قرآن کریم که در روایات فریقین (شیعه و سنی) به ظهور قبله موعود و کعبه مقصود تفسیر شده است. (۱)

۵- ینابع المودة شیخ سلیمانی حنفی قندوزی، ۴۸ آیه از آیات شریفه قرآن کریم را به استناد خودش از پیامبر گرامی اسلام ﷺ و ائمه معصومین علیهم السلام در رابطه با حضرت مهدی تفسیر نموده است.

عقیده به مهدی (عج) از مبانی و اصول اسلامی اخذ شده

مطالعه صدها کتاب و بلکه بیشتر و رساله‌های که از یازده قرن پیش تاکنون در موضوع مهدویت نوشته شده و همچنین بررسی کتابها و اصول که از قرن اول هجری تا به حال در رشته‌های مختلف علوم اسلامی تألیف شده ابتدای این عقیده را بر مبانی صحیح و معقول و مصادر و اصیل اسلامی روشن می‌سازد و چنان این مبانی و مأخذ مصونیت این عقیده را از هرگونه تشکیک تضمین و استوار کرده است که حتی در مقام پاسخ‌گویی و رد دعوی کسانی که به دروغ ادعای مهدویت کردند، کسی نتوانست اصل عقیده مهدویت را رد کند بلکه مدعیان دروغ و متمه‌دیان را به واجد نبودن علائم و شرایط و صفاتی که برای مهدی معلوم شده است رد می‌کردند چون انکار اصل مهدویت را مساوی با انکار مبانی و مأخذ محکم اصول و فروع اسلامی می‌دیدند. نام جمعی از صحابه که این احادیث را اهل سنت از آنها روایت کرده‌اند: ۱- حضرت علی علیه السلام ۲- حضرت امام حسن علیه السلام ۳- حضرت امام حسین علیه السلام ۴- حضرت فاطمه (ع) ۵- عایشه ۶- عبدالله بن مسعود ۷- عبدالله بن عباس ۸- عبدالله بن عمر ۹- عبدالله بن عمر و بن عاص ۱۰- سلمان فارسی ۱۱- ابویوب انصاری ۱۲- ابوعلی الهلالی ۱۳- جابر بن عبدالله انصاری ۱۴- جابر بن سمره ۱۵- ثوبان ۱۶- ابوسعید الخدری ۱۷- عبدالرحمن بن عوف ۱۸- ابوسلمی ۱۹- ابوهریره ۲۰- انس بن مالک ۲۱- عوف بن مالک ۲۲- حذیفه بن الیمان ۲۳- ابولیلی انصاری ۲۴- جابر بن ماجد صدقی ۲۵- عدی بن حاتم ۲۶- طلحة بن عبیدالله ۲۷- قره بن ایاس مزنی ۲۸- عبدالله بن الحارث بن جزء ۲۹- ابوامامه ۳۰- عمرو بن العاص ۳۱- عمار بن یاسر ۳۲- ابو الطفیل ۳۳- ام سلمه ۳۴- اویسی ثقفی. (۲)

تواتر احادیث از طریق اهل سنت

جمع کثیری از مشایخ اهل سنت مانند حبان در اسعاف الراغبین (ب ۲ ص ۱۴۰ ط مصر، س ۱۳۱۲) و شبلنجی در نور الابصار (ص ۵۵ ط مصر س ۱۳۱۲) و شیخ عبدالحق در لمعات به نقلی که در حاشیه سنن ترمذی (ص ۴۶، ج ۲، ط دهلی) است و ابی‌الحسین ابری به نقل صواعق (ص ۹۹، ط مصر) و ابن حجر و سید احمد بن سید زینی دحلان مفتی شافعیه در الفتوحات الاسلامیه (ج ۲، ص ۲۱۱، ط مصر) و حافظ در فتح الباری و شوکانی در التوضیح به نقل غایة المأمول (ص ۳۸۲، ج ۵) و گنجی شافعی در البیان (ب ۱۱) و شیخ منصور علی ناصف در غایة المؤمنول و استاد احمد صدیق در ابراز الوهم المکنون و ابو طیب در الاذاعة و

۱- نگارش: علی اکبر مهدی پور مطابق نقل یاد مهدی (ع) ص ۵۴

ابوالحسن سحری و عبد الوهاب عبد اللطیف مدرس دانشکده شریعت در حاشیه صواعق تصریح به تواتر روایات وارده درباره مهدی علیه السلام و صفات و علائم آن حضرت مثلی اینکه زمین را پر از عدل و داد کند و از اهل بیت و اولاد فاطمه و فرزندان حسین علیه السلام است نموده‌اند و علامه شوکانی در خصوص تواتر این روایات کتابی به نام التوضیح فی تواتر ما جاء فی المنتظر و الدجال و المسیح) تألیف کرده و محمد بن جعفر الکتانی در نظم المنتناترہ می‌گوید: (الاحادیث الواردة فی المهدی المنتظر متواترة) و شیخ محمد زاهد کوثری در کتاب «نظرة عابرة» گفته است: (و اما تواتر احادیث المهدی و الدجال و المسیح فلیس بموضع ريبة عند اهل العلم بالحديث) و اسنوی در مناقب شافعی گفته: اخبار در ظهور مهدی علیه السلام و اینکه از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله است متواتر است. (۱)

ذکر مهدی (عج) در متون اهل سنت

نام مشاهیر علمای بزرگ اهل سنت، و کتابهای آنها که احادیث ظهور در آن تخریح شده است: ۱- مسند احمد ۲- سنن ترمذی ۳ و ۴- کنز العمال و منتخب کنز العمال علی متقی هندی مکی ۵- سنن ابن داوود ۶- سنن ابن ماجه ۷- صحیح مسلم ۸- صحیح بخاری ۹- منابع المودة قندوزی ۱۰- مودة القربی همدانی ۱۱- فراید السمطین حموی شافعی ۱۲ و ۱۳- مناقب و مقتل خوارزم ۱۴- اربعین حافظ ابی الفوارس ۱۵- مصابیح السنة بغوی ۱۶- التاج الجامع الاصول شیخ منصور علی ناصف ۱۷- صواعق ابن حجر ۱۸- جواهر العقدين شریف سمهودی ۱۹- سنن بیهقی ۲۰- الجامع الصغير سیوطی ۲۱- جامع الاصول ابن اثیر ۲۲- تیسیر الوصول ابن الربیع شیبانی ۲۳- المستدرک حاکم ۲۴- معجم کبیر طبرانی ۲۵- معجم اوسط طبرانی ۲۶- معجم صغیر طبرانی ۲۷- الدر المنثور سیوطی، ۲۸- نور الابصار شبلنجی ۲۹- اسعاف الراغبین صبان ۳۰- مطالب السؤل محمد بن طلحة شافعی ۳۱- تاریخ اصفهان ابن منده ۳۲ و ۳۳- تاریخ اصفهان و حلیة الاولیاء حافظ ابی نعیم ۳۴- تفسیر ثعلبی ۳۵- عرایس ثعلبی ۳۶- فردوس الاخبار دیلمی ۳۷- دخایر العقبی محب الدین طبری ۳۸- تذکرة الخواص سبط ابن جوزی ۳۹- فوائد الاخبار ابی بکر الاسکاف ۴۰- شرح ابن ابی الحدید ۴۱- غرائب نیشابوری ۴۲- تفسیر فخر رازی ۴۳- نظرة عابرة کوثری ۴۴- البیان و التبیین جاحظ ۴۵- الفتن لغیم تابعی ۴۶- عوالی ابن حاتم ۴۷- تلخیص خطیب ۴۸- بدایع الزهور محمد بن احمد حنفی ۴۹- الفصول المهمة ابن صباغ مالکی ۵۰- تاریخ ابن عساكر ۵۱- السیرة الحلبیة علی بن برهان الدین حلبی ۵۲- سنن ابی عمرو الدانی ۵۳- سنن نسائی ۵۴- الجمع بین الصحیحین عبدی ۵۵- فضایل الصحابه قرطبی ۵۶- تهذیب الآثار طبری ۵۷- المتفق و المفترق خطیب ۵۸- تاریخ ابن الجوزی ۵۹- الملاحم ابن منادی ۶۰- فوائد ابی النعیم ۶۱- اسد الغابه ابن اثیر ۶۲- الاعلام بحکم عیسی علیه السلام سیوطی ۶۳- الفتن ابن یحیی ۶۴- کنوز الحقایق منادی ۶۵- الفتن سلیلی ۶۶- عقیده اهل الاسلام غماری ۶۷- صحیح ابن حبان ۶۸- مسند رویانی ۶۹- مناقب ابن مغازلی ۷۰- مقاتل الطالبین ابی الفرج اصبهانی ۷۱- الاتحاف بحب

الاشراف شبراوی شافعی ۷۲ - غاية المأمول منصور علی ناصف ۷۳ - شرح سيرة الرسول عبد الرحمن حنفی سهیلی ۷۴ - غریب الحدیث ابن قتیبه ۷۵ - سنن ابن عمرو المقری ۷۶ - التذكرة عبد الوهاب شعرانی ۷۷ - الأشاعة برزنجی مدنی ۷۸ - الاذاعة سيد محمد صديق حسن ۷۹ - الاستعاب ابن عبد البر ۸۰ - مسند ابی عوانه ۸۱ - مجمع الزوائد هیثمی ۸۲ - محد لوامع الانوار البهية سفارینی حنبلی ۸۳ - الهدية الندية سيد مصطفى البکری ۸۴ - جميع الكرامة سيد محمد صديق ۸۵ - ابراز الوهم المکنون سيد محمد صديق ۸۶ - مسند ابی یعلی ۸۷ - افراد دار قطنی ۸۸ - المصنف بیهقی ۸۹ - الحربیات ابن الحسن الحربی ۹۰ - نظم المتناثر من الحدیث المتواتر محمد بن جعفر الکتان ۹۱ - التصريح بما تواتر فی نزول المسيح شیخ محمد انور الکشمیری ۹۲ - اقامة البرهان غماری ۹۳ - المنار ابن القيم ۹۴ - معجم البلدان یاقوت حموی ۹۵ - مقالید الکنوز احمد محمد شاکر ۹۶ - شرح الديوان میبدی ۹۷ - مشکاة المصابیح خطیب تبریزی ۹۸ - مناقب الشافعی محمد بن الحسنی الاسنوی ۹۹ - مسند بزار ۱۰۰ - الفتوح ابن اعثم کوفی ۱۰۱ - دلائل النبوة بیهقی ۱۰۲ - جمع الجوامع سیوطی ۱۰۳ - تلخیص المستدرک ذهبی ۱۰۴ - تلخیص المتشابه خطیب ۱۰۵ - شرح ورد السحر ابی عبد السلام عمر الشبراوی ۱۰۶ - لوامع العقول کشنهانوی و تقریباً جميع کتب و جوامع حدیث (۱)

تالیفات اهل سنت درباره مهدی (عج)

کتابهایی که علمای اهل سنت در این موضوع و مسائل مربوط با آن تألیف کرده اند: ۱ - البرهان فی علامات آخر زمان تألیف عالم شیهر ملا علی متقی (متوفی سنه ۹۷۵) ۲ - البیان فی اخبار صاحب الزمان تألیف علامه گنجی شافعی (متوفای ۶۵۸) ۳ - عقد الدرر فی اخبار الامام المنتظر تألیف شیخ جمال الدین یوسف الدمشقی یکی از اعلام قرن هشتم. ۴ - مناقب المهدي عليه السلام تألیف حافظ ابی نعیم اصفهانی (متوفی قرن پنجم) ۵ - القول المختصر فی علامات المهدي المنتظر تألیف ابن حجر (متوفای ۹۷۴) ۶ - العرف الوردی فی اخبار المهدي تألیف عالم شهیر سیوطی (متوفای ۹۱۱) ۷ - مهدی الی الرسول تألیف علی بن سلطان محمد الهروی الحنفی نزیل مکة معظمه. ۸ - فوائد الفکر فی ظهور المهدي المنتظر تألیف شیخ مرعی. ۹ - المشرب الوردی فی مذهب المهدي تألیف علی القاری العالم الشهير. ۱۰ - فرائد فوائد الفکر فی الامام المهدي المنتظر تألیف المقدسی. ۱۱ - منظومة القطر الشهدي فی اوصاف المهدي نظم الشهاب الدین احمد خلیجی حلوان شافعی. ۱۲ - العطر الوردی بشرح قطر الشهدي تألیف بلیسی. ۱۳ - تلخیص البیان فی علامات مهدی آخر الزمان تألیف ابن کمال پاشا حنفی (متوفای ۹۴۰) ۱۴ - ارشاد المستهدی فی نقل بعضی الاحادیث و الاثار الواردة فی شأن الامام المهدي تألیف محمد علی حسین البکری المدنی. ۱۵ - احادیث المهدي و اخبار المهدي تألیف ابی بکر بن خثیمه. ۱۶ - الاحادیث القاضیه بخروج المهدي تألیف محمد بن اسماعیل امیر الیمانی (متوفای ۷۵۱) ۱۷ - الهدية النديه فیما جاء فی فضل الذات المهدية تألیف

ابی المعاریف قطب الدین مصطفی بن کمال الدین علی بن عبد القادر البکری الدمشقی الحنفی (المتوفی ۱۱۶۲) ۱۸ - الجواب المقنع المحرر فی الرد علی من طغی و تبخر بدعوی انه عیسی او المهدی المنتظر تألیف شیخ محمد حبیب الله بن مایابی الجکنی الشقیطی المدنی. ۱۹ - النظم الواضح المبین، تألیف شیخ عبد القادر بن محمد سالم. ۲۰ - احوال صاحب الزمان تألیف شیخ سعد الدین حموی. ۲۱ - اربعین حدیث فی المهدی تألیف ابی العلاء همدانی (بنقل ذخائر العقبی ص ۱۳۶) ۲۲ - تحدیق النظر فی اخبار المهدی المنتظر تألیف محمد بن عبد العزیز بن مانع (مقدمه ینابع الموده) ۲۳ - تلخیص البیان فی اخبار مهدی آخر الزمان تألیف علی متقی (متوفای ۹۷۵) ۲۴ - الرد علی من حکم و قضی ان المهدی جاء و مضی، تألیف ملا علی قاری (متوفای ۱۰۱۴) ۲۵ - رساله فی المهدی در ضمن مجموعه ای تحت شماره ۳۷۵۸ در کتابخانه اسعد آفندی سلیمانیه ترکیه. ۲۶ - علامات المهدی تألیف سیوطی. ۲۷ - کتاب المهدی تألیف ابی داود (این کتاب از کتب سنن ابی داوود است و مکرر طبع شده). ۲۸ - المهدی تألیف شمس الدین ابن القیم الجوزیه (متوفای ۷۵۱) ۲۹ - المهدی الی ماورد فی المهدی تألیف شمس الدین محمد بن طاعون. ۳۰ - النجم الثاقب فی بیان ان المهدی من اولاد علی بن ابی طالب، در ۷۸ صفحه در مکتبه لاله لی سلیمانیه به شماره ۶۷۹. ۳۱ - الهدیه المهدویه تألیف ابو الرجاء محمد هندی. ۳۲ - الفواصم عن الفتن القواصم این کتاب را مؤلف آن مخصوص شرح حال مهدی علیه السلام تألیف کرده است السیره الحلبیه، ص ۲۲۷، ج ۱^(۱) اگر به دنبال همه تألیفات اهل سنت شویم بدر از می کشد. امتحان آن مشکل است.

اتفاق مسلمین بر ظهور حضرت مهدی (ع)

راجع به ظهور مصلح آخر الزمان در میان اصحاب و تابعین در قرن اول هجرت و بعد از آن تا به حال خلاقی نبوده و همه به ظهور آن حضرت اتفاق داشته و دارند و اگر کسی در صحت احادیث آن و صدور این بشارت از پیامبر اسلام تردید می کرد حمل بر عدم استقامت سلیقه یابی اطلاعی می نمودند. و لذا تاکنون کسی مدعیان مهدویت را به انکار اصل ظهور حضرت مهدی علیه السلام رد نکرده بلکه در اثبات بطلان ادعای آنها به واجد نبودن اوصاف و علامات که برای آن حضرت در احادیث ذکر شده استناد می نمایند. سویدی در سبائک الذهب (ص ۷۸) می گوید: آنچه علماء بر آن اتفاق دارند این است که مهدی آن کسی است که در آخر الزمان قیام فرماید و پر کند زمین را از عدل و داد و احادیث راجع به مهدی علیه السلام و ظهور او بسیار است.

ابن خلدون در مقدمه (ص ۳۶۷) گوید: مشهور بین تمام مسلمانان در مرور اعصار این است که چاره ای نیست در آخر الزمان از ظهور مردی از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله که دین را تأیید و عدل را آشکار کند و مسلمانان از او پیروی نمایند و بر کشورهای اسلامی مسلط شود و نامیده شود به مهدی علیه السلام.

شیخ علی ناصف در غایة المأمول (ج ۵ ص ۳۶۲ و ۳۸۱) گوید: از آنچه سبق بیان یافت روشن شد که مهدی منتظر از این امت است، و اهل سنت از گذشتگان و آیندگان همه بر این عقیده بوده و هستند. و ابن ابی

الحدید نیز به اتفاق تصریح کرده است.

علامه ابو الطیب در کتاب «الا ذاعة لما كان و يكون بين يدي الساعة» گفته است که: مهدی در آخر الزمان ظاهر می شود و انکار او گستاخی عظیم و لغزشی بزرگ است و همانند این سخنان را در کلمات دانشمندان متتبع و محقق اهل سنت فراوان می توان یافت. بعضی صفات و علائم حضرت مهدی علیه السلام در کتب اهل سنت: ۱ - مهدی موعود از عترت پیامبر و از فرزندان فاطمه علیها السلام است. ۲ - مهدی موعود از فرزندان حسین علیه السلام است. ۳ - حضرت مهدی علیه السلام جهان را پر از عدل و داد کند پس از آنکه از ظلم و جور پر شده باشد. ۴ - حضرت مهدی علیه السلام دارای دو غیبت است یکی از آن غیبت طولانی می شود. ۵ - مهدی خلیفه و رهبر و امام دوازدهم از ائمه اثنی عشر است که پیامبر امت را به امامت آنها بشارت داد و بر طبق روایات کثیر مسند احمد، صحیح بخاری، صحیح مسلم، سنن ابن داوود و کتابهای معتبر دیگر اهل سنت، امامتشان ثابت است. ۶ - حضرت مهدی علیه السلام بر تمام کشورها و شهرها مستولی می شود و لشکرهای کفر را هزیمت می دهد. ۷ - دین اسلام و توحید به وسیله آن حضرت عالمگیر خواهد شد و در زمین کسی نماند مگر اینکه به توحید خدا گواهی دهد. ۸ - در زمانش آنچنان مردم در نعمت و وسعت خواهند بود که نظیر آن در هیچ عصری نبوده است. ۹ - حضرت مهدی علیه السلام هم نام و هم کنیه حضرت رسول (ص) است. ۱۰ - حضرت مهدی (ع) شبیه ترین مردم است به پیامبر در خلق و خوی. ۱۱ - مردم را به سنت و شریعت و ملت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برگرداند و کتاب و سنت را زنده سازد. ۱۲ - پوشاک و خوراک آن حضرت در نهایت سادگی است. ۱۳ - برکات زمین و آسمان در عصرش فراوان باشد. ۱۴ - علم و دانائی او به حلال و حرام از همه کس بیشتر باشد. ۱۵ - نسبت به فقرا مهربان و بر عمال و مأمورین سخت گیر باشد که بر مردم ستم نکنند. ۱۶ - عیسی بن مریم علیه السلام فرود آید و در نماز به مهدی علیه السلام اقتدا کند. ۱۷ - پیش از ظهور آن حضرت حوادث بزرگ و فتنه عظیم و جنگهای عالمگیر اتفاق افتد که دو ثلث مردم تلف می شوند. ۱۸ - پیش از ظهور آن حضرت معاصی رایج شود فروش خمر و قمار علنی شود، عفت و پاکدامنی در زنها کم شود، اسباب لهو و لعب و غنا ظاهر شود، ربا جزء معاملات رایج گردد (مؤسسات ربوی آشکار شود) زنها برهنه از خانه ها بیرون آیند و در امور و مشاغل مردها وارد شوند و مردها از آنها اطاعت کنند، احکام خدا و حدود معطل ماند و اجرا نشود، امر به معروف و نهی از منکر ترک شود بلکه امر به منکر نهی از معروف رایج گردد تا حدی که مردم منکر را معروف و معروف را منکر بدانند، زنها فاسد و جوانان بدکار شوند، کارهای اجتماعی به نااهلان سپرده شوند، و چیزهای دیگر از این قبیل که شرحش فعلا میسر نیست، هر کس بخواهد از این علایم و نشانه ها (که خیلی بیش از اینها است و همچنین راجع به «خسف بیداء» «خروج سفیانی»، «دجال»، «یمانی»، «قتل نفس زکیه»، «کیفیت ظهور آن حضرت»، ندا و اعلام که به ظهور می شود و سایر مطالب اطلاع پیدا کند باید به کتب مفصل مانند منابع و البیان و عقد درر و غیره رجوع نماید.

کفر منکر مهدی (عج)

در کتاب فراید السمطین و کتاب البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان، ب ۲ و کتاب الاشاعه، ص

۱۱۲ و کتاب الاذاعه، ص ۱۳۷ و کتاب التصریح، ص ۴۴۲ و کتاب العرف الوردی فی اخبار المهدی علیه السلام ج ۲ ص ۸۳ و بعضی کتب دیگر از فوائد الاخبار ابی بکر اسکاف و از ابوبکر بن خثیمه در اخبار المهدی در حدیثی که سفارینی سند آن را مرضی دانسته و از سهیلی در شرح سیر از جابر بن عبد الله انصاری از حضرت رسول خدا (ص) روایت کرده است که فرمود: (من أنکر خروج المهدی علیه السلام فقد کفر) هر کس خروج مهدی را انکار نماید کافر گردیده و در لفظ دیگر است که فرمود: «مَنْ كَذَّبَ بِالْمَهْدِيِّ فَقَدْ كَفَرَ» هر کس مهدی را دروغ بشمارد کافر گردیده» سفارینی در کتاب «لوامع» گفته است: ایمان به خروج مهدی واجب بوده و از عقائد اهل سنت و جماعت است. مؤلف کتاب ارشاد المستهدی در ص ۵۲ می گوید: این احادیث (احادیث ظهور) و آثار را عموم محدثین و غیر محدثین در کتابهایشان نقل کرده اند و ایمان به ظهور مهدی رضی الله عنه، مشهور و شایع در بین صحابه بوده و اصحاب این عقیده و ایمان را از پیغمبر صلی الله علیه و آله اخذ کرده اند و همچنین است آثار و مراسیلی که از تابعین رسیده زیرا آنها در اینگونه از مسائل به رأی و از پیش خود چیزی نمی گفتند. وی در ص ۵۳ می گوید: پرهیز ای خردمند از هر شبهه و شکی در ظهور حضرت مهدی علیه السلام زیرا عقیده به ظهور آن حضرت اتمام ایمان به خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و آنچه پیامبر صادق مصدق آورده و از آن خبر داده است می باشد همچنین شبهه نداشته باش در اینکه مهدی علیه السلام موعود تا حال ظاهر نشده و هر کس این ادعا را کرد دروغ گو و کذاب است به جهت اینکه علامات و نشانیهای که در روایات شریف ذکر شده در آن اشخاص موجود نیست و ظهور مهدی علیه السلام و راه شناسائی او مشهور و روشن است و ظهور او پیش از نزول عیسی خواهد بود و اجتماع او با عیسی (بر حسب اخبار ثابت) امری ضروری و بدیهی است. (۱)

نتیجه ای که ما از آنچه ذکر شد می خواهیم بگیریم این است که مسئله ظهور حضرت مهدی علیه السلام منتظر موعود ارواح العالمین له الفداه که صاحب صفات و علامات مذکور در روایات است، مورد اتفاق و اجماع مسلمین است و احادیث وارد شده در این موضوع از طریق عامه نیز به حد تواتر و مسلم و ثابت است و با ایمان به صدق پیغمبر اکرم و تصدیق به نبوت آن حضرت و انکار آن انکار نبوت است و صحت آنچه از آن خبر داده، از اخبار غیبی است و شک در آن راه ندارد و ایمان به نبوت مستلزم ایمان به ظهور آن حضرت است و انفکاک این دو از یکدیگر جایز نیست. آنچه توضیح داده شد، مبتنی بر اقوال علمای اهل سنت است و اگر کسی به کتب معتبر شیعه و روایات آنها از اهل بیت عصمت و طهارت به سندهائی که در نهایت اعتماد می باشد و به کتابهای از پیش از هزار سال پیش تا حال نوشته اند و احصای آنها دشوار بلکه غیر ممکن است رجوع شود اطلاعات او در این موضوع جامع تر خواهد شد شیعه این روایات و احادیث را در کتبی که از عصر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شروع به تصنیف آنها کرده اند و در اصولی که در عصر ائمه علیهم السلام و پیش از ولادت حضرت مهدی و ولادت پدر بزرگوارش حضرت امام حسن عسکری علیه السلام تألیف نموده اند ضبط کرده اند که فی الواقع یکی از معجزات و اخبار غیبی همین احادیث و روایات است امید است خداوند متعال چشم عموم مسلمین را به

زیارت آن جمال عدیم المثال روشن و منور فرموده و به انتظار آنها پایان بخشیده، تزلزل و اضطرابی را که در همه شئون بشر ظاهر شده به ظهور آن یگانه مصلح حقیقی مرتفع فرماید. فانه علی کل شیء قدیر. (۱)

پیروزی اسلام بر همه ادیان

خدا وعده داده است که اسلام را بر همه ادیان پیروز سازد و این وعده‌ای است که قوانین خلقت و سنن آفرینش بآن موافق است؛ و وعده نصرت و غلبه همه جانبه‌ای است که به انبیاء داده است. چنانکه در سوره صافات آیات ۱۷۱ و ۱۷۳ می‌فرماید: (وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ وَ أَنَّ جُنُودَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ) و به تحقیق سخن ما برای بندگان ما که پیامبرند، پیش گرفته: که همانا ایشان یاری شدگانند و همانا سپاه ما بر آنها (دشمن پیروزند). و در سوره‌های غافر آیه ۵۱ می‌فرماید: (إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ) همانا ما یاری می‌دهیم پیامبران و کسانی را که ایمان آوردند در زندگی دنیا و روزی که شاهدان (معصومین علیهم‌السلام به پاخیزند). اسلام با چنین هدفها و برنامه‌های سازنده‌ای که این هدفها را تأمین کند، شروع به کار کرد و جلو آمد، و عالیترین و پاکترین روش رهبری را به مردم ارائه داد و هدفهای خود را در عقائد، احکام، اخلاق، اقتصاد، اجتماع، دین و دنیا به مردم عرضه داشت، مردم شیفته و فریفته نهضت اسلام و برنامه‌ها و پیشنهادهای آن شدند، از آن استقبال کردند، و آنرا ملاک و معیار آزادی شناختند و پس از آن همه ذلت‌های که در برابر حکام و سلاطین خودکامه داشتند عزتی را که اسلام به آنها عطا کرد، بزرگترین غنیمت شمردند.

فرزندان کارگران و دهقانان و چوپانانی که خود را با فرزندان پادشاهان و امیران برابر دیدند، لغو تقسیمات و درجه‌بندیهای طبقاتی را که طبقه پائین‌تر و فرزندانشان را از ترقی و ورود در حریم منطقه طبقه به اصطلاح بالاتر ممنوع می‌کرد، از جان و دل پذیرفتند و جنگ با اسلام و سپاه مسلمان را جنگ با سعادت و آزادی خود دانستند، اسلام به زودی جای خود را در دلها باز کرد، و دعوتش در عمق وجدان و شعور همه باشور و شغف بسیار استقبال شد. هیچ کشوری را مسلمانان فتح نمی‌کردند مگر بعد از آنکه قلوب مردم آن را بانگ جان بخش توحید و آزادی و برابری اسلام فتح کرده بود. این نهضت مقدس با این برنامه‌های عالی و مایه‌های ارج‌دار انسانی باید جهان را فتح کرده و به همه اهدافش رسیده باشد.

چرا این چنین نشد؟ و چرا اسلام در نیمه راه ماند و متوقف گشت؟ دستگاه رهبری آن به زودی به دست افرادی جاهل و استثمارگر و عیاش و هرزه افتاد که مسیر واقعی اسلام و جهان اسلام را تغییر دادند و همان مظاهر و اوضاع و رژیمهایی را که اسلام با آن مبارزه کرده بود به اسلام به اسم خلافت، به اسم جهاد اسلام، به اسم عدالت، به اسم قانون اسلام و به اسم اتحاد اسلام دوباره زنده کردند.

اسلام آمد تا بشریت را از بشرپرستی نجات دهد، تا کاختهائی را که اکاسره و قیاصره، (کسری‌ها و قیصرها) از غصب حقوق و اموال و ظلم بر زیردستان بنا نهاده بودند، ویران سازد و فاصله‌ای را که میان

زامداران و افراد عادی بود از میان بردارد و انسانهای ناآگاه خفته و ناآشنا به حقوق خود را پیدا و آگاه نماید. و از مداین و روم و پایتخت‌های ستمگران زمان مدینه بی‌تجمل بی‌دستگاه بی‌کاخ و قصر، و نزدیک به همه و با همه بسازد، اسلام بود که رهبر دومش امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب (ع) می‌فرمود: الا و ان امامکم قد اکتفی من دنياه بطمریه، و من طعمه بقرصیه. (۱) هان‌ا که امام شما از دنیایش به دو کهنه جامه و از خوراکش به دو قرص نان اکتفا نموده است. و هم او می‌فرمود: به خدا سوگند اگر هفت اقلیم را با هر چه در زیر آسمانهای آنهاست به من دهند که خدا را نافرمانی کنم در گرفتن برگ جوی از مورچه‌ای چنین نخواهم کرد. (۲) و هم از او روایت است که: هر کس بخواهد نظر کند به شخصی از اهل جهنم نظر کند به شخصی که نشسته است و در اطراف او دیگران به عنوان احترام ایستاده‌اند ولی عاشقان پست و مقام و زمام داران اسلام به جاهلیت پیشین گرائید، و همان اساس گذشته را که اسلام با آن مبارزه دارد داغ‌تر و ظالمانه‌تر تجدید کرده همان عیاشیها همان هرزه‌گیها، و همان کاخها و قصور را از نو بنیاد کردند، مدینه پیامبر ﷺ و کوفه علی ﷺ را کنار گذاردند، و بغداد، دمشق، غرناطه، قرطبه، اسلام مبول، قاهره، آکره، و نقاط دیگر را که در استعباد بشر و صرف میلیونها دست رنج مردمان ضعیف و عقب مانده کمتر از مدائن و روم نبود، به دنیا نشان دادند؛ و در واقع روش و رژیم ضداسلامی آنها که به اسم اسلام روی کار می‌آمدند اسلام را از فتح قلوب و از رسیدن به هدفهایش مانع شد، هر کس تاریخ و سرگذشت دستگاههای جبار بنی امیه و بنی عباس، امویین اندلس سلاطین عثمانی و دیگر کسانی را که بر جوامع مسلمان به اسم اسلام و حاکم مسلمان، در هند، ماوراء النهر و ایران، مصر، شام و نقاط دیگر آسیا و افریقا و اروپا، مسلط شدند بخواند می‌فهمد چه وضع بسیار ناامید کننده‌ای جلو آمد که هدفهای واقعی و اصولی اسلام بیشتر از رسمیت افتاد و اصلاً مطرح نبود. (۳)

انتظار عامل پایداری در برابر رهبرهای فاسد

یگانه یا مهمترین چیزی که مسلمانان را در برابر این وضع نگاه داشت و آنها را در حال اعتراض با اوضاع و تقاضای اجرای برنامه‌های اسلامی شجاع و دلیر می‌کرد، وعده‌های قران و پیامبر ﷺ بود که این دین از بین نمی‌رود و آینده برای اسلام است اسلام عالم گیر و پرچم حکومت توحید و حق و عدل در سراسر جهان به اهتزاز خواهد آمد.

این وعده‌ها بود که مسلمانان را در برابر حوادثی مثل تسلط بنی امیه، جنگهای صلیبی، هجوم چنگیز و بالاخره مثل استعمار قرن اخیر پایدار و شکیبانگه داشت و سرانجام مسلمانان را علیه آنان به جهاد و پیکار برانگیخت. این وعده‌ها که واقعیت آن را حقایق مسلم دینی و تاریخی صددرصد ثابت کرده است همواره به مسلمانان نوید می‌داد که دوره اسلام و روزگار آن به پایان نمی‌رسد و حکومتهای مانند بنی امیه و

۱- نهج البلاغه فیض الاسلام ص ۹۶۶

۲- مسح پا در قرآن

۳- همان زندگی خلفاء اموی و عباسی

بنی عباس، مظهر کمال و پیشرفت و نمایش رژیم سیاسی و روش رهبری حق و عدالت اسلام نیستند و باید در انتظار آینده بود و عقب نشینی نکرد، از مرزها و سنگرها حمایت و حفاظت کرد، تا آن عصر طلایی و دوران حکومت مطلقه حق و عدالت فرارسد و موعود آخرالزمان که از دودمان پیامبر اسلام و فرزندان علی علیه السلام و فاطمه و نهمین فرزند حسین شهید و یگانه فرزند بی مانند حضرت امام حسن عسکری علیه السلام است، ظاهر شود، و تمام برنامه‌های اسلام اجراء گردد دنیا از این همه اضطرابات روز افزون ناامنیها افکار متضاد و رژیمهای رنگارنگ ظالمانه نجات یافته و در مهد امن و امان و اطمینان و اعتماد و اتحاد قرار بگیرد. مسلمان همیشه به سوی آینده می‌نگرد در هر وضعی که موجود باشد اگر چه نسبتاً خوب و عادلانه باشد او را قانع نمی‌کند، آن را نهایت کار و پایان راه نمی‌شمارد و اگر هم ظالمانه و غیر اسلامی باشد در هر صورت و شرایطی مسلمان ناامید نمی‌شود، وظیفه دارد که ظلم و فساد و تجاوز و جهل و خودکامگی و استضعاف را محکوم سازد و برای حصول هدفهای اسلام کوشش و تلاش بیشتر نماید. تا به سهم خود به اسلام عزیز و به نوع بشر و جوامع متحیر و سرگردان و مضطرب خدمتی انجام دهد و نشستن و تسلیم بودن و کناره‌گیری و تماشاگر صحنه‌های تباهی و فساد و فقر و انحطاط اخلاقی شدن، هرگز در اسلام جایز نیست، و بر مسلمان منتظر و مؤمن و متعهد روا نمی‌باشد و با انتظار ظهور حضرت ولی عصر (ارواح العالمین له الفداه) و فلسفه انتظار موافقت ندارد (و قل اعملوا فیسیری الله عملکم و رسوله و المؤمنون) و بگو عمل کنید، پس به زودی خدا و پیامبرش مؤمنان، عمل شما را خواهند دید. توبه آیه ۱۰۵. بها امیدوار بودن به وعده‌های قرآن و سخنان پیامبر (ص) تمام تلاشهای انحرافی منحرفین را نقش بر آب کردند.

نمونه از تعریف حقیقت‌ها به دست خلفاء اموی

۱- سلیمان بن عبد الملک در مکه به ابان بن عثمان گفت کتاب سیره پیامبر صلی الله علیه و آله را برایم بنویس. ابان کتاب را آماده کرد و گفت این را از افراد ثقه نوشتم. سلیمان ده نفر کاتب را دستور داد تا از آن نسخه برداری کند پس از تکمیل اوراق به سلیمان خواندن وقت موضوع بیعت انصار را در عقبه اول و دوم و جنگ بدر خواند (که ایشان گفتند تا جان در بدن داریم از شما و اسلام حمایت می‌کنیم، و با دشمنان شما می‌جنگیم) سلیمان گفت: چنین فضیلتی ما برای این قوم (انصار) ندیدیم یا چنین نبوده‌اند و یا بزرگان ما نخواستند چنین چیزی برای آنها ثبت شود، ابان گفت: ای امیر، یاری نکردن آنها به شهیدی مظلوم عثمان سبب این نشود که ما حق را بیوشانیم تمام این نوشته صحیح است سلیمان گفت: شاید امیر المؤمنین نپسندد و مخالفت کندهمه را پاره پاره کردند پس از برگشت موضوع را به پدرش عبد الملک گزارش داد پدرش گفت: تو رابه داشتن چنین کتابی که در آن فضیلتی برای ما نباشد نیاز نسیت علاوه بر آن نباید مردم شام آگاه شوند به چیزهایی که ما دوست نداریم سلیمان گفت: برای همین من آنرا پاره کردم. (۱)

۲- در اغانی از ابن شهاب نقل کرده گفت: امیر عراق خالد قسری به من دستور داد تا برایش کتاب

بجهت نبوت استحقاق خلافت را نداشته باشیم پس به چه وسیله این استحقاق را خواهیم داشت؟ اما اینکه گفتی: نبوت و خلافت برای احدی جمع نمی شود پس معنی این آیه چیست که خدا می فرماید: (فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب و الحکمة و آتیناهم ملکا عظیما نساء آیه ۷۵) لفظ کتاب در این آیه بمعنای نبوت و لفظ حکمت به معنای سنت و کلمه ملک بمعنای خلافت است و ما هم آل ابراهیم هستیم و امر خدا نسبت به ما و آنها یکی است و سنت در بین ما و آنها جاری خواهد بود اما اینکه گفتی: حجة و دلیل ما مردم را باشتباه می اندازد به خدا قسم دلیلهای ما از آفتاب روشنتر و از ماه نورانی تر است و تو هم میدانای ولی تو از این جهت از ما روگردانی که برادر و جد و عمو و دایی تو را کشتیم، برای استخوان و ارواحی که در هاویه وارد شدند گریه مکن و برای خونهایی که شرک ریختن آنها را حلال کرده و اسلام آنها را ناچیز کرده غضب منما به تک تکی سخنان او پاسخ داده تا آنجا که گفت: اما اینکه گفتی: ما گمان می کنیم سلطنت هاشم و مهدی قائم داریم، در قرآن معنی گمان شک است چنانکه خدای تعالی می فرماید: **زعم الذین کفروا ان لن یبعثوا قلی و ربی لتبعثن** آنهاست که کافر شدند گمان می کنند که برانگیخته نمی شوند بگو بلی بخدا قسم که شما حتماً برانگیخته خواهید شد و همه مردم میدانند که ما را سلطنت است که اگر یک روز از دنیا بیشتر باقی نباشد خدا او را مالک خواهد کرد و ما مهدی قائمی داریم که از دنیا بیشتر از یک روز باقی نماند خدا او را مبعوث می کند تا زمین را پر از عدل و داد کند همچنانکه پر از ظلم شده باشد و شما یک روز سلطنت نمی کنید مگر اینکه ما دو روز سلطنت خواهیم نمود و شما یک ماه و یک سال سلطنت نخواهید کرد مگر اینکه ما دو ماه و دو سال مینمائیم.

اما اینکه گفتی: مهدی عیسی ابن مریم است (اینطور نیست) بلکه عیسی از آسمان نزول می کند بجهت (از بین بردن) دجال چون دجال عیسی را ببیند آب می شود آنطور که پیه آب می شود و امام مردی است از ماکه عیسی با او اقتداء می کند اگر می خواهی نام او را بگویم می گویم اما باد و صاعقه ای که بر قوم عاد و ثمود مسلط شد آنها عذاب بودند و سلطنت ما رحمت خواهد بود دیگر معاویه چیزی نگفت. (۱)

بعضی احادیث دیگر برای ناباوران یا دیرباوران

مؤلف گوید: همین سیره معاویه را پس از وی سایر خلفاء داشتند با شدت و خشونت بیشتر انجام می دادند مقام ولایت ائمه اهل بیت را از اصل انکار می کردند همانگونه که در این حدیث خواندید در هر عصر و زمان زمامداران وقت می ترسیدند که ائمه اهل بیت با شیعیان خود هر گاه بر سری قدرت آیند حکومت شان از بین می رود و هر حدیث که دلیل و مؤید ولایت اهل بیت بود آنرا رد می کردند یا اگر رد نمی توانستند توجیه و تأویل می نمودند حتی از خواندن کتب شیعه مردم را منع می کردند چون می ترسیدند که مشیت بسته ایشان با خواندن کتب شیعه باز می شود (بین پیروان رسوای شوند) عامه مردم هم تقلیدی از آن پیروی کردند برای

نسلهای بعدی بصورت باور کردن و یک حقیقت درآمد. (۱)

چون که یک خشت بگذرد معمار کج تا ثریا می رود دیوار کج

وقت معاویه میگوید مهدی بجز عیسی نیست ابن خلدون و ابن حجر و دیگر پیروانش نیز همان راه را ادامه می دهد و انکار می نماید. از این مجمل بخوان مفصل را

باز هم در این فصل به دنبال مطالب گذشت و تأیید و تشبیه آن برای آنانکه ناباورند و یا دیر باورند از کتب و مدارک اهل سنت چند جمله دیگر در رابطه به امامت اهل بیت و ظهور حضرت مهدی (عج) ذکر می نمایم تا اتمام حجة باشد برای منکران اهل بیت و عذر و بهانه در قیامت نداشت باشند یهلک من هلک عن بینة. و یحی من حی عن بینة

۱ - مسعود سبجستانی از حضرت پیامبر ﷺ روایت کرده که هر که خواهد که زندگانی کند مثل زندگانی من و بمیرد مثل مردن من و ساکن شود در جنت عدن که پروردگار من آنرا به من وعده کرده است، پس باید که قبول کند علی بن ابی طالب و ذریه او را که بعد از اویند پس بدرستی که ایشان این امت را از طریق هدایت برون نمی برند و بوادی ضلالت نمی افکنند. (۲)

۲ - زمخشری در مناقب خود از پیامبر ﷺ روایت نموده و همچنین خوارزم در مقتل که آن حضرت فرمود: فاطمه سرور قلب من است و دو پسرش میوه دل منند و شوهرش نور دیده من است و امامان از اولاد او امینان پروردگار منند و ریسمانی اندک کشیده شده است میان خدا و خلق هر که متمسک شود به ایشان و تابع ایشان باشد رستگار است و هر که تخلف کند هالک است. (۳)

۳ - بنقل ابن ابی الحدید و صاحب حلیة و بعضی از فضلاء از فضائل احمد روایت کرده اند که رسول خدا ﷺ فرمود: که هر که خواهد که زندگانی او مثل زندگانی من و مردن او مثل مردن من باشد و در جنت عدن که پروردگار من آن را به دست قدرت خود غرس نموده و منزل من است ساکن شود پس باید که بعد از من ولایت (علی بن ابی طالب) را اختیار کند و پیروی کند امامان و اوصیای از فرزندان او را به درستی که ایشان عترت منند و از طینت من خلق شده اند و فهم و علم مرا حق تعالی روزی ایشان کرده است پس وای بر جمعی از امت که تکذیب ایشان کنند و میان من و ایشان قطع کنند و رعایت من در حق ایشان نکنند خدا شفاعت مرا به ایشان نرساند. (۴)

امام مهدی (عج) از دیدگاه صاحبان نشریه: (رابطه العالم السلامی) در حجاز

۴ - اخیراً گروهی از دانشمندان حجاز که افراطی ترین جناح های اسلامی، (یعنی وهابیان) میباشند

۱ - خلق را تقلیدشان بر باد داد ای دو صد لعنت برین تقلیدباد

۲ - مستدرک حاکم ج ۳/۱۲۸ و مناقب خوارزم با اندک اختلاف ص ۷۵

۳ - مقتل خوارزم ج ۱/۵۹ و ینایع المودة ج ۱/۹۳ باب پانزدهم

۴ - فضائل احمد ﷺ ۱۸۱ حدیث ۲۵۳ با اندک اختلاف شرح نهج البلاغه و حلیة الاولیاء و کتر العمال ج ۹ فرائد

المیرطی و غیره در بیان سنت مسئله امامت ص

نشریه‌ای از طرف (رابطه العالم الاسلامی) در جواب سؤال کسیکه از رابطه مزبور درباره ظهور مهدی منتظر (عج) نموده است. منتشر نموده‌اند که متن رساله‌ای را که پنج تن از علمای معروف فعلی حجاز در این زمینه تهیه کرده‌اند برای سؤال کننده ارسال داشته است. در این رساله پس از ذکر نام حضرت مهدی (عج) و محل ظهور او یعنی مکه چنین می‌خوانیم: «... به هنگام ظهور فساد در جهان و انتشار کفر و ستم خداوند به وسیله او (مهدی (عج)) جهان را پر از عدل و داد می‌کند همانگونه که از ظلم و ستم پر شده است...»

او آخرین «خلفای راشدین دوازده گانه» که پیامبر خیر از آنها در کتب صحاح داده است (می‌باشد) احادیث مربوط به مهدی را بسیاری از صحابه پیامبر ﷺ نقل کرده‌اند از جمله: عثمان بن عفان، علی بن ابیطالب رضی الله عنه، طلحة ابن عبیدالله، عبد الرحمن بن عوف، قره ابن اساس مزنی، عبد الله ابن حارث، ابوهریره، حذیفه بن یمان، جابر ابن عبدالله، ابو امامه، جابر ابن ماجده، عبدالله بن عمر، انس بن مالک، عمران بن حصین و ام سلمه (رض) اینها بیست نفر از کسانی هستند که روایات مهدی را نقل کرده‌اند و غیر از آنها افراد زیاد دیگری نیز وجود دارند سخنان فراوانی نیز از خود صحابه نقل شده که در آن بحث از ظهور مهدی (عج) به میان آمده که آنها را نیز می‌توان در ردیف روایات پیامبر ﷺ قرار داد زیرا این مسئله از مسائلی نیست که با اجتهاد بتوان چیزی پیرامون آن گفت: (بنابراین ایشان نیز قطعاً این مطلب را از پیامبر ﷺ شنیده‌اند)

سپس اضافه می‌کند: هم احادیث بالا که از پیامبر نقل شده و هم شهادت و گواهی صحابه که در اینجا در حکم حدیث است در بسیاری از کتب معروف اسلامی و متون اصلی حدیث اعم از (سنن) و (معاجم) و مسانید آمده است از جمله سنن ابو داود، سنن ترمذی، ابن ماجه، ابن عمر والدانی، مسند احمد و ابن یعلی و بزار، صحیح حاکم و معاجم طبرانی (کبیر و متوسط) و رویانی و دارقطنی، و ابو نعیم در (اخبار المهدی) و خطیب در تاریخ بغداد، و ابن عساکر در تاریخ دمشق و غیر اینها است. بعد اضافه می‌کند: بعضی از دانشمندان اسلامی در این زمینه کتابهای مخصوص تألیف کرده‌اند، از جمله ابو نعیم، در اخبار المهدی، ابن حجر هیثمی، در (القول المختصر فی علامات المهدی المنتظر)، شوکانی در التوضیح فی تواتر ما جاء فی المنتظر و الدجال و المسیح) (ادریس عراقی مغربی) در کتاب المهدی و ابو العباس ابن عبد المؤمن المغربي، در کتاب الوهم المکنون فی الرد علی بن خلدون و آخرین کسی که در این زمینه بحث مشروحی نگاشته مدیر دانشگاه اسلامی مدینه است که چندین شماره در مجله دانشگاه مزبور بحث کرده است باز اضافه می‌کند:

عده از بزرگان و دانشمندان اسلام از قدیم و جدید نیز در نوشته‌های خود تصریح کرده‌اند که احادیث در زمینه مهدی در سر حد تواتر است (به هیچ وجه قابل انکار نیست از جمله (سخاوی) در کتاب (فتح المغیث)، (محمد بن احمد سفاوین) در (شرح العقیده)، (ابوالحسن الابری) در (مناقب الشافعی) (ابن تیمیه) در کتاب فتاوایش، سیوطی در (الحاوی)، ادریس عراقی در تألیف که در زمینه مهدی دارد، شوکانی در کتاب التوضیح فی تواتر ما جاء فی المنتظر، محمد جعفر کنانی در (النظم التناثر) و ابوالعباس بن عبد المؤمن در الوهم المکنون...)

در پایان بحث می‌گوید: تنها ابن خلدون است که خواسته احادیث مربوط به مهدی را با حدیث بی‌اساس و مجعول که می‌گوید لامهدی الاعیسی (مهدی جز عیسی نیست) مورد ایراد قرا دهد ولی بزرگان پیشوایان و دانشمندان اسلامی گفتار او را رد کرده‌اند، به خصوص ابن عبد المؤمن که در رد گفتار او کتاب ویژه نوشته است که سی سال قبل در شرق و غرب انتشار یافت حفاظ احادیث و بزرگان دانشمندان حدیث نیز تصریح کرده‌اند که احادیث مهدی (عج) مشتمل بر احادیث صحیح و حسن است و مجموع آن متواتر می‌باشد بنابراین اعتقاد به ظهور مهدی بر هر مسلمان واجب است و این جزء عقاید اهل سنت و جماعت محسوب می‌شود و جز افراد نادان و بی‌خبر یا بدعت‌گذار آن را انکار نمی‌کنند پایان گفتار (مدیر اداره مجمع فقهی اسلامی محمد منتصر کنانی) ما در اینجا سعی کردیم که متن این رساله را در این جا بیاوریم تا روشن شود که مسئله ظهور حضرت مهدی (عج) یک امری نیست که تنها مخصوص شیعه باشد بلکه عموم مسلمین با اختلاف مذاهبی که دارند حتی (وهابیان افراطی) به ظهور آن حضرت کاملاً معتقدند و ما آن مهدی (عج) را امام دوازده‌همین از اهل بیت میدانیم که اکنون در بین پرده غیبت بسر می‌برد. (۱)

شما که مطالب تاریخی را بنقل یکنفر مورخ قبول می‌کنید و حوادث مهم جهانی را بگفته یک خبر نگار که خالی از غرض هم نیست می‌پذیرد در این جا چند خبر صحیح و معتبر می‌خواهید تاباور کنید؟! اگر شخصی منصفی باشید، خواهید گفت یک حدیث معتبر هم کافی است و اگر قدری دیر باور باشید بگوید اگر دو سه حدیث باشد، مطمئن تر است اینک ما می‌گوئیم حدیث معتبر در مورد ظهور حضرت مهدی (عج) از یک، دو، پنجاه، صد بلکه هزار هم بیشتر است و در صدها کتاب معتبر و جوامع اخبار و تاریخ رجال، ثبت و ضبط است روایات از پیامبر ﷺ درباره مهدی جدا فراوان است که بزرگان شیعه و سنی نقل کرده‌اند و همچنین از ائمه اطهار از هر امام حدیث‌هایی فراوان روایت شده که بحدی که مجموعشان از شش هزار می‌گذرد ما از هر امام یک نمونه ذکر می‌نمایم:

نمونه‌ای از احادیث چهارده معصوم درباره مهدی (عج)

۱- سعید بن مسیب از عمر و عثمان روایت کرده که گفتند: ما از رسول خدا شنیدیم که می‌فرمود: امامهای بعد از من دوازده نفرند نه نفرشان از نسل حسین‌اند و مهدی این امت از ما است هر کس بعد از من دامن آنانرا بگیرد، هر آینه بریسمان محکم خدا چنگ زده است و هر کس آنانرا رها کند، خدا را رها کرده است. (۲)

۲- امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: مهدی موعود از ما بوجود خواهد آمد و در آخر الزمان ظهور می‌نماید و در بین هیچ ملتی منتظر جز او نخواهد بود، متجاوز از پنجاه حدیث از حضرت امیر بر این نسق روایت

۱- تفسیر نمونه ج ۷ ص ۳۷۵ سوره توبه نقل از رساله نشریه (رابطه عالم اسلامی) و ایضاً خورشید پنهان ص ۲۹۱

۲- اثبات الهدایه ج ۲ صفحه ۵۴۶ نقل از مهدی قائم آل محمد علیهم السلام ص ۲۰۰

شده. (۱)

۳- فاطمه زهرا علیها السلام بحسین علیه السلام فرمود: هنگامی که تو تولد یافتی رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد و ترا در بغل گرفت و فرمود: ای فاطمه علیها السلام حسینت را بگیر و بدانکه او پدر نه امام است و از نسلش امامهای صالح بوجود خواهند آمد و نهمین آنها قائم است. سه حدیث دیگر از فاطمه علیها السلام در این باره در همین (کتاب اثبات الهداة نقل شده ج ۲)

۴- حضرت امام حسن علیه السلام فرمود: امامهای بعد از رسول خدا دوازده نفرند و نه نفرشان از نسل برادرم حسین علیه السلام بوجود می آیند مهدی این امت از ایشان است چهار حدیث دیگر در همین کتاب از آن حضرت نقل شده.

۵- امام حسین علیه السلام فرمود: دوازده امام از ما هستند اولشان علی بن ابیطالب و آخرشان نهمین فرزند من و قائم به حق می باشد خدا ببرکت وجود وی زمین مرده را زنده و آباد می کند و دین حق را بر تمام ادیان پیروز می گرداند، اگر چه مشرکین کراهت داشته باشند، مهدی، مدتی از نظر مردم غایب می گردد و در زمان غیبت او گروهی از دین خارج می شوند اما گروهی دیگر ثابت قدم خواهند ماند و از این راه اذیتها خواهند دید و از باب سرزنش به آنان گفته می شود: اگر عقیده شما صحیح است پس امام موعود شما کی نهضت می کند؟ ولی بدانید که هر کس در ایام غیبت آزار و تکذیب دشمنانرا تحمل کند مانند کسی است که پیش رسول خدا با شمشیر جنگ نموده است در حدود سیزده حدیث دیگر درباره مهدی (عج) از آن حضرت موجود است. (۲)

۶- امام چهارم فرمود: ولادت قائم ما بر مردم مخفی می ماند بطوریکه خواهند گفت اصلاً متولد نشده است و علت مخفی شدن آن جناب این است که وقتی نهضت خود را شروع نمود بیعت کسی در گردنش نباشد قریب ده حدیث دیگر درباره مهدی (عج) از آنجناب موجود است. (۳)

۷- حضرت امام محمد باقر علیه السلام به آبان فرمود: بخدا سوگند که امامت عهدی است که از رسول خدا بما رسیده است امامهای بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله دوازده نفرند و نه نفرشان از نسل حسین علیه السلام میباشند و مهدی نیز از ما بوجود میاید و در آخر الزمان دین را نگهداری می کند شصت و دو حدیث دیگر همانجا از امام باقر درباره مهدی (عج) نقل شده است. (۴)

۸- امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس بتمام امامان اقرار کند، وجود مهدی (عج) را منکر شود، مانند کسی است که به همه انبیاء عقیده داشته باشد اما نبوة حضرت محمد صلی الله علیه و آله را انکار کند پس بآن جناب عرض شد: یا بن رسول الله مهدی از فرزندان کیست؟ فرمود: پنجمین فرزند امام هفتم موسی بن جعفر علیه السلام مهدی (عج) می باشد اما خودش غایب می شود و نام بردنش برایتان جائز نیست یکصد و بیست حدیث دیگر از امام

۱- اثبات الهداة ج ۷ ص ۱۴۸

۲- بحار الانوار ج ۵۱ ص ۱۳۳ و اثبات الهداة ج ۲ نقل از مهدی قائم آل محمد صلی الله علیه و آله

۳- همان کتاب

۴- همان

صادق علیه السلام درباره مهدی (عج) در همان جا نقل شده است. (۱)

۹- امام هفتم موسی بن جعفر علیه السلام در پاسخ یونس بن عبد الرحمن که پرسید آیا تو قائم بحق هستی؟ فرمود: من قائم بحق هستم ولی آن قائم که زمین را از وجود دشمنان خدا پاک می نماید و از عدل و داد پر می کند، پنجمین فرزند من است و او را غیبتی است که زمانش بطول میانجامد، بمنظور حفظ جانش و در زمان غیبت گروهی از دین خارج می گردند ولی عده ای هم در عقیده خویش پایدار میمانند پس فرمود: خوشا بحال شیعیانی که در زمان غیبت امام زمان بولایت ما چنگ زنند و بر دوستی ما و بیزاری از دشمنان ما ثابت قدم باشند، آنان از ما هستند و ما از آنها ایم آنان به امامت ما راضی شدند و ما از تشیع آنها خوشنودیم پس خوشا بحال شان بخدا سوگند در درجات بهشت با ما خواهند بود، در همان کتاب احادیث دیگر نیز در این باره از آن حضرت نقل شده است. (۲)

۱۰- امام رضا علیه السلام در پاسخ ریان بن صلت که پرسیده بود آیا تو صاحب الامر هستی؟ فرمود: من صاحب الامر هستم، اما آن صاحب الامر یک زمین را از عدل و داد پر می کند من نیستم، با وجود ناتوانی و ضعفیکه در من مشاهده می کنی چگونه امکان دارد من همان صاحب الامر باشم. قائم معهود کسی است که در سن پیران ولی بصورت جوانان ظاهر می شود بقدری نیرومند و قوی است که اگر به بزرگترین درخت روی زمین دست دراز کند آنرا از ریشه میکند و اگر در میان کوهها فریاد زند سنگهای سخت آنها متلاشی می گردد انگشتر سلیمان و عصای موسی نزد او است و آنجناب چهارمین فرزند من می باشد خدا تا هر وقت بخواهد او را از دیده ها غایب نگه می دارد و بعد از آن ظاهرش می نماید و زمین را بتوسط او از عدل و داد پر می کند چنانکه از ظلم و جور پر شده باشد و هیچده حدیث دیگر از آن حضرت درباره امام زمان در کتابهای مذکور موجود است. (۳)

۱۱- امام نهم حضرت امام محمد تقی علیه السلام به عبدالعظیم حسنی فرمود: قائم ما همان مهدی موعود است که در زمان غیبت باید در انتظارش بود و در زمان ظهور باید اطاعتش نمود و او سومین فرزند من می باشد بآن خدای که محمد را به پیامبری فرستاد و ما را به امامت مخصوص داشت سوگند که اگر از عمر دنیا بگذرد هم بیشتر باقی نمانده باشد خداوند آنروز را آنقدر طولانی می گرداند تا مهدی (عج) ظاهر شود و زمین را پر از عدل و داد کند چنانکه از ظلم و جور پر شده باشد و خداوند کارش را در شبی اصلاح می نماید چنانکه امر کلیم خود موسی را در شبی اصلاح فرمود موسی رفت تا برای همسرش آتشی بیاورد اما با منصب پیغمبری و رسالت برگشت پس آن حضرت فرمود: انتظار فرج بهترین عمل شیعیان ما است غیر از این پنج روایت دیگر نیز از آن حضرت در این باره موجود است. (۴)

۱- بحار ج ۵۱ ص ۱۴۳ و اثبات الهداة ج ۶ ص ۲۰۴

۲- بحار ج ۵۱ و اثبات الهداة جلد ۶ بنقل از مهدی قائم آل محمد صلی الله علیه و آله

۳- همان کتابها

۴- بحار ج ۵۱ ص ۱۴۳ و اثبات الهداة ج ۶ بنقل از مهدی قائم آل محمد صلی الله علیه و آله

۱۲- امام علی النقی علیه السلام فرمود: فرزندم حسن بعد از من امام است بعد از حسن فرزندش همان قائمی است که عدل و دادش تمام زمین را فرا می‌گیرد ۲۰ روایت دیگر نیز از وی همانجا ذکر کرده.

۱۳- امام یازدهم حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به موسی بن جعفر بغدادی فرمود: گویا شما را می‌بنیم که در جانشینی من اختلاف نموده‌اید، ولی آگاه باشید هر کس بامامهای بعد از پیامبر ایمان داشت باشد ولی امامت فرزند مرا منکر شود مانند کسی است که نبوت تمام پیامبران را قبول کند ولی پیغمبری محمد صلی الله علیه و آله را انکار نماید در صورتیکه منکر آن حضرت مثل کسی است که تمام پیامبران را انکار کند زیرا اطاعت آخرین امام ما مثل اطاعت اولین امام ما است پس هر کس آخرین فرد را منکر شود مانند کسی است که اولین امام را انکار نموده است اما بدانید غیبت فرزندم بقدری طول می‌کشد که مردم در شک واقع می‌شوند مگر افرادی که خدا ایمان شانرا نگهداری کند. بیست و یک حدیث دیگر از همین امام در این زمینه وجود دارد تنها در این یک کتاب که ما بعنوان نمونه ذکر نمودیم.

با اینکه ائمه سعی داشتند که اخبار مهدی (عج) را در دسترس عموم قرار ندهند تا مخالفین در توطئه چینی برآیند و در آینده به آن خلف صالح صدمه وارد کنند با آن هم در یک حد خیلی زیاد منتشر است، در حدود چهار صد حدیث از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در کتابهای اهل سنت درباره مهدی (عج) وارد شده است مجموعاً اخبار و احادیثی که در مورد امامت مهدی و غیبت و ظهور و اصلاح آینده جهان بوسیله وی خصوصیات شخصی او از طریق سنی و شیعه وارد شده است تمام آنها در حدود شش هزار حدیث می‌رسد و در مورد هیچ یک از قضایای اسلامی مسلم غیر قابل تردید به این رقم حدیث و روایت وارد نشده است. (۱) صاحب کتاب ملاقات امام زمان (عج) از یکی از بزرگان که مورد وثوق و از اولیاء خدا از نظر او بوده چنین نقل می‌کند او می‌گفت: یکشب در ماه رمضان ۱۴۰۱ موقع افطار در خانه را زدند و حضرت بقیة الله (روحی فداه) افطاری به منزل ما آمدند قبل از افطار نماز مغرب و عشاء را خواندند و منمهم با ایشان اقتداء کردم پس آن حضرت مطالبی سر سفره افطار بمن فرمودند که آنچه لازم است نقل شود این است که فرمودند: این دعا را زیاد بخوانید: اللهم ادخل علی اهل القبور السرور... علت دستور خواندن این دعا این بود که آن حضرت تقریباً به این مضمون فرموده بودند: جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرموده است: این دعا را در ماه رمضان بخوانند برای این بوده که استجابت این دعا صد در صد در زمان ظهور خواهد بود و در حقیقت این دعائیست که برای ظهور و فرج ما خوانده می‌شود زیرا در زمان قبل از ظهور غیر ممکن است که بکلی فقر و گرسنگی و کرب و ناراحتی از میان قاطبه مردم برداشته شود هیچ اسیری در عالم نباشد و تمام امور مسلمانان اصلاح شود و بالاخره غیر ممکن است که قبل از ظهور حال و روحیات همه مردم بخوبی صفات الهی تبدیل شود و همه متخلق با خلاق پروردگار گردند و دیون همه ادا شود و فقر و فاقه در عالم جای خود را به ثروت و مکننت بدهد بنابراین اگر این دعا بخواند مستجاب شود باید قبل از آن ظهور با هر نور حضرت

بقیة الله (ارواحنا فداه) واقع گردد و اینجاست که آن حضرت فرموده‌اند به شیعیان ما بگوئید این دعا را که در حقیقت دعا برای ظهور و فرج ما است زیاد بخوانید. (۱)

حضرت مهدی علیه السلام برای ابن بابویه از خداوند فرزند خواست

علی بن بابویه قمی (پدر صدوق) پیشوای محدثین و فقهای شهر قم در عصر خود سالها بود که با دختر عمویش ازدواج کرده ولی خداوند به او فرزندی عنایت نکرده بود تا اینکه با جناب حسین بن روح (ره) یکی از سفرای امام عصر ارواحنا له الفداه ملاقات نمود و نامه به وی داد تا هنگام تشریف بحضوری امام تقدیم دارد و در آن نامه از امام استدعا نموده بود که برای او دعا کند تا خداوند فرزندی به وی عنایت فرماید به زودی از ناحیه مقدسه امام عصر (عج) نیز جوابی به این مضمون به افتخار او صادر گشت که از این همسر فرزندی نخواهی داشت مادر این باره برای تو دعا کردیم و به زودی پروردگار عالم از همسری دیگر از طائفة دیلمیان خواهد بود دو فرزند فقیه و نیکو و با برکت به تو روزی می‌کند) مطابق مزدهای که امام عصر (عج) داده بودند وی چندی بعد با بانوی دیلمی ازدواج کرد و خداوند از آن زن دو فرزند به وی عنایت فرمود که آنها را محمد و حسین نامید هر دو از علمای ذی فضل و بزرگ امامیه گردیدند. شیخ صدوق (علیه الرحمه) فخر و مباهات می‌کرد و می‌گفت: من بادعای وجود اقدس امام زمان علیه السلام متولد شده‌ام. (۲)

استعمارگران جاه طلب همیشه از جهل مردم سوء استفاده می‌کنند

سوء استفاده‌ها را در این گونه موارد همواره باید از دو دیدگاه مورد بررسی قرار داد یکی از دیدگاه سوء استفاده‌کنندگان و دیگری از دید افراد فریب خورده که مورد سوء استفاده قرار گرفته و عمده ظلمه و استعمار و پل پیروزی آنان شده‌اند سوء استفاده‌کننده همواره از اهمیت و نقش و میزان نفوذ حقیقت مورد نظر باخبر است و می‌داند که چگونه آنان معبود و معشوق و محبوب توده‌ها و جامعه‌ها هستند و مردم چگونه در انتظار او روز شماری می‌کنند گویی همواره زمزمه می‌کنند که: از تو به یک اشاره از ما به سر دویدن. با اینکه این حقیقت برای سوء استفاده‌گران و مدعیان کاذب، مسلم و غیر قابل انکار است ولی به خاطر ریاست و جاه‌طلبی و طمع و آز و حتی حسادت دست به کار می‌شود تا خود جای او را بگیرد و چنین کسانی سعی می‌کنند تا سر حد امکان خود را به شکل ظاهری او و برخی از صفاتش درآورند و به اصطلاح نقش ظاهری آن حقیقت را بازی می‌کنند. و با اشاعه‌های مطلوب و توده پسند مسلح می‌شوند.

اما توده مردمی که چنین مورد سوء استفاده قرار می‌گیرند همواره ناآگاه هستند و شناخت کاملی از خصوصیات و ویژگیها و نحوه رفتار و عمل و کارکرد رهبر مورد علاقه خویش ندارند به همین جهت زود به دام می‌افتند مخصوصاً اگر هم طرف و مدعی ظاهر فریبنده و حق به جانب داشته باشد و احیاناً گرگی باشد که با لباس چوپان درآمده است. که با شعارهای همگون و هماهنگ و فریبنده خود را طرفدار حق و مردم جا

۱- ملاقات با امام زمان (عج) ج ۲ ص ۲۲۲، دعای اعمال ماه رمضان در مفاتیح الجنان

- تخطیات امام عصر علیه السلام ص ۲۷

می‌زند مطالعه در شیوه‌های مدعیان کاذب خدائی نبوت و امامت و مهدویت این حقیقت را کاملاً روشن می‌کند.

لزوم آگاهی و شناخت کامل نسبت به رهبر واقعی

پس بر ما و همه پیروان راستین حق و منتظران آن حضرت و همه توده‌های محروم لازم است که نخست بازیها و نیرنگهای مدعیان دروغی را بازشناسیم و سپس سطح شناخت و آگاهی خویش را نسبت به حضرت مهدی و امام زمان بدان پایه برسانیم که دچار اشتباه نشویم و معیار کاملی برای تشخیص حق و باطل داشته باشیم مهمترین علت اینکه مدعیان مهدویت نسبتاً زیاد بوده‌اند آن است که متجاوز از سه هزار حدیث از قول پیامبر و امامان معصوم و اهل بیت علیهم‌السلام و... درباره خصوصیات مهدی و نام و نشان آن حضرت وارد شده است خصوصیات مهدی علیه‌السلام و نحوه ولادت آن حضرت و اینکه نام او و پدر و مادرش و اینکه فرزند چندم پیامبر و امام حسین است و علائم ظهور و خصوصیات بعد از ظهور چگونه است و یاران ویژه‌اش چه خصوصیتی دارند همگی بیان شده است و این حقیقت چنان مسلم و انکار ناپذیر و مشهور بود که شیعه و سنی و حتی دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام و خلفاء جور هم آن را بخوبی می‌دانستند ولی بسیاری از مردم در تطبیق و مصداق آن و نیز جزئیات زمان ظهور آن حضرت دچار اشتباه می‌شدند و احیاناً بسیاری از امامان راستین شیعه را به غلط مهدی می‌پنداشتند نمونه‌های از امامان به خاطر همین عدم شناخت مردم بوده است با آنکه آنان همواره مردم را نهی می‌کردند که هنوز وقت ظهور آن حضرت نیست و وقت دقیق ظهورش را فقط خدا می‌داند و بس!

گرچه شاید عشق و علاقه مردم به مهدی و آشنائی با نام آن حضرت و وعده‌های پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم درباره ظهور و قیامش سبب شده که با اینان گرایش یابند ولی اکثر مهدی‌نماها در نقاط مختلف و در زمانهای متعدد دام گسترده و هر یک گروهی را اغوا و گمراه کرده‌اند و بسیاری از آنان آشکارا مردم را به سوی خود دعوت می‌کردند و نام مهدی بر خود می‌نهادند و هر یک نقشی بازی می‌کردند و استعمار نیز برای ایجاد تفرقه در صفوف مسلمین و بهره‌گیری از جاه‌طلبی افراد مورد نظربه این مهدی‌گریها دامن زده است.

می‌گویند: پیروان محمد بن عبدالله نفس زکیه حدیث معروف نبوی اسمه اسمی و اسم ابیه اسم ابی راجع کرده‌اند که اهل سنت نقل کرده‌اند. راوندیه «منصور عباس خلیفه سفاک را مهدی دانسته‌اند... مهدی مصری در سال ۱۲۱۳ هجری ادعای مهدویت کرد و گروهی را دور خود جمع نمود ولی سرانجام با هجوم لشکریان ناپلئون شکست خورد و متواری شد. مهدی سودانی متولد ۱۸۴۸ و در سال ۱۸۸۵ کشته شد او سودان را گرفت و چهار جانشین برای خود معرفی کرد.

آری این مهدی‌های بدلی و قلابی چون مهدی سودانی مراکشی، مصری و هندی و ایرانی و... چه کارهایی که نکرده و چه درگیریها، خونریزیهایی را که به راه نیانداختند؟

مردم ساده دل که فریب این بازیگران جاه طلب و یا عوامل استعمار را خورده و این گرگهای گرسنه

مقام را در لباس چوپان دیدند. دلسوز خود و نجات بخش خویش پنداشتند اینان قربانی خوش باوری و عدم آگاهی و عدم شناخت و ژرفنگری‌های خود شدند. نمونه‌های کوچک آن غلام احمد قادیانی است که خود را در شبه قاره هند مهدی نامید او به نصاری می‌گفت: من مسیح موعود هستم و به یهود می‌گفت: من نبی آخر الزمان هستم و... او که تقریباً همزمان با ادعای مهدویت سید علی محمد باب در ایران و در اوج تب مهدی سازی استعمار انگلستان ادعا کرد و... گفت تمام احکام اسلام درست و به قوت خود باقی است جز جهاد و امر به معروف که من آنها را نسخ کردم و برداشتم و بجای آن اطاعت از والی و حاکم را (که در آن روز از طرف استعمار در آنجا حکومت می‌کرد) واجب می‌کنم!! و این هم مهدی ایرانی میرزا علی محمد باب او سپس بهاء و... که دیدیم چگونه مصلح جهان و نجات عصر علم و تسخیر فضا سوزاندن کتاب را واجب کردند و در صفحه ۱۹۸ بیان فارسی می‌گوید: کتابهای عالم بغیر از بیان و آنچه در قلمرو و بیان نگارش یافته از بین ببرید و در صفحه ۳۲۳ بیان استعمال دار و را مطلقاً حرام کرده است و دستور داده که جز کتاب بیان... همه را بسوزانند (او خواست تا در علم و فهم رابه روی مردم جهان ببندد).^(۱)

روش مهدی علیه السلام راه و روش پیامبر صلی الله علیه و آله است

اکنون برای شناخت بیشتر به گوشه‌ای از ویژگیهای قیام مهدی علیه السلام می‌پردازیم یکی از ویژگیهای قیام آن حضرت آن است که مبداء قیام آن حضرت از مکه است او در حالیکه به دیوار مکه تکیه دارد با صدای که مردم می‌شنوند و آن حضرت را می‌نگرند این آیه را می‌خواند: بقیة الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین و سپس می‌فرماید: انا بقیة الله فی ارضه... و اول جبرئیل با او بیعت می‌کند و سپس نیروی ویژه ۳۱۳ نفری از یاران خاص و آنگاه که نفراتش را به ده هزار نفر رسید از مکه به طرف مدینه و سپس به کوفه می‌آید و آنجا را پایگاه خویش قرار می‌دهد. امام صادق علیه السلام فرمود: سوگند به خدا او لباس خشن می‌پوشد و از نان خشک تغذیه می‌کند قیامش با شمشیر است و مرگ در سایه شمشیر.^(۲)

آنحضرت هنگام ظهور پرچم پیامبر صلی الله علیه و آله را به دست و پیراهن پیامبر برتن و شمشیر آن حضرت را در دست دارد و نشانه‌های ظاهری و باطنی پیامبر در او نمایان است.^(۳)

برای چه به احترام اسم قائم استاده می‌شویم؟

می‌پرسند: چرا حضرت مهدی علیه السلام با کلمه «قائم» خوانده می‌شود و این کلمه اشاره به چیست؟ که بعضی به شنیدن این لقب برمی‌خیزند و می‌ایستند؟

پاسخ: در بسیاری از روایات آن حضرت با عنوان قائم یاد شده است قائم یعنی قیام کننده نظر به اینکه قیام و نهضت حضرت علیه السلام جهانی است و در تمام تاریخ بشر چنین قیام و حکومتی نبوده که آن حضرت

۱- خورشید پنهان ص ۱۹۳

۲- خورشید پنهان ص ۱۹۴

دارد؛ اما اینکه عده‌ای با شنیدن این کلمه بلند می‌شوند اینکار یک نوع عمل مستحبی است و احترام و اظهار پیوند و انتظار است؛ و ضمناً مردم را به یاد نهضت و قیام حضرت مهدی می‌اندازد و برای آنها تلقین عملی می‌شود که باید برخاست نهضت کرد امیدوار بود زمینه سازی کرد برای ظهور و قیام جهانی رهبری معصوم و قاطع که امید پیامبران و امامان و همه مستضعفان جهان و قلب‌طپنده جهان هستی است این کار حتی در زمان امام صادق علیه السلام در میان شیعیان معمول بوده حتی نقل شده در خراسان در حضور امام رضا علیه السلام کلمه قائم (عج) ذکر شد امام رضا علیه السلام برخاست و دستش را بر سر نهاد و فرمود: اللهم عجل فرجه و سهل مخرجه. (۱)

زندگی حضرت مهدی علیه السلام چگونه و یاران او چه نشانی دارند؟

می‌پرسند: وضع زندگی حضرت مهدی در دوران حکومتش چگونه است؟
پاسخ: این سؤال بسیار روشن است که زندگی او همچون طاغوتیان و مستکبران نیست که در کاخهای آسمان خراش بنشینند و لباسهای فاخر بپوشد و از لذیذترین غذاها خوراک تهیه کند بلکه زندگی او بسیار ساده است و همچون زندگی جد بزرگوارش پیامبر صلی الله علیه و آله است که علی علیه السلام در مورد پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: او هنگام غذا خوردن روی زمین می‌نشست و با دست خود کفشهایش را می‌دوخت و لباسش را وصله می‌کرد و همچنین زندگی علی علیه السلام که فرمود: امام شما با این همه قدرت و مکتت از دنیا به دو لباس کهنه و عادی و از غذا به دو قرص نان اکتفا کرده است در مورد حضرت مهدی علیه السلام حضرت رضا علیه السلام فرمود: لباس قائم علیه السلام جز پارچه خشن و غذای او جز غذای ساده نیست این عمل انقلابی پیامبر و امامان باید سرمشق و الگو برای مان باشد چرا که تا انسان خود را از اسارت‌های مادی نرهاند نمی‌تواند در فضای معنویت به پرواز در آید و مانگه مفسد و آثار شومی که از پرخرجی و تجمل پرستی سرچشمه می‌گردد به کسی پوشیده نیست. (۲)

پرسش دیگر: یاران و علاقمندان حضرت مهدی علیه السلام کیانند؟ و داری چه نشانه‌ها و صفاتی می‌باشند؟
تا ما نیز آن نشانه‌ها و صفات را در خود به وجود آوریم و در حق یاران آن قلب عالم امکان قرار گیریم؟ در پاسخ این سؤال بهترین است که به ذکر روایتی بپردازیم که با دقت در آن پاسخ خود را دریابیم. امام صادق علیه السلام فرمود: همراه ظهور قائم بیست و هفت نفر از پشت کوفه (نجف اشرف) ظاهر شده (و به حضرت مهدی می‌پیوندند) پانزده نفر آنها از قوم موسی علیه السلام هستند که به سوی حق هدایت می‌کنند و حاکم به حق و عدالتند و هفت نفر آنها اصحاب کهف اند و بقیه عبارتند از یوشع بن نون سلمان، ابودجانه انصاری مقداد و مالک اشتر اینها در خدمت امام زمان بعنوان یاران و فرماندهان آن حضرت بشمار می‌آیند. (۳)

با توجه به این گروه کوچکی از افراد صالح و طرفدار حضرت موسی که همه جا حامی موسی بودند و

۱- خورشید پنهان ص ۱۴۶

۲- خورشید پنهان ص ۱۴۷

۳- همان کتاب

تسلیم دعوة سامری نشدند و همواره در این فکر بودند که از خط موسی خارج نشوند چنانکه در قرآن (آیه ۱۵۹ سوره اعراف) اشاره به این گروه صالح و در خط حق و عدالت شده است. (که همان پانزده نفر مذکور باشند) و کذا با توجه به داستان زندگی آزاد مردان و حق طلبان همچون اصحاب کهف و مبارزه منفی آنان با طاغوت زمانشان... و همچنین با توجه به حمایتها و فعالیتهای یوشع بن نون (وصی حضرت موسی علیه السلام) در راه توحید چنانکه در تاریخ آمده و با توجه به زندگی برجسته مردانی همچون ابودجان و سلمان و مقداد مالک اشتر در می یابیم که یاران راستین حضرت مهدی باید چگونه افرادی باشند و در چه خطی باشند و چگونه در راه حق از جان و مال دریغ نورزند بنابراین می توان گفت یاران حقیقی آن حضرت کسان هستند که: در متن صراط مستقیم شریعت سیر و سلوک کنند و نمونه ای کامل در دین باشند. از این رو و بی جهت نیست که این همه توصیه و سفارش درامید به آینده و ترتب ثواب و اجر در مقابل انتظار ظهور حضرت مهدی (عج) در دستورات اسلامی وارد شده بلکه بالاترین عمل عبادی امت قرار داده شده است.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: افضل اعمال امتی انتظار الفرغ من الله. و نیز می فرماید: افضل العبادت، انتظار الفرغ. بالاترین کار امت من انتظار ظهور مهدی (عج) می باشد و بهترین عبادت انتظار فرج می باشد و حتی در برخی از روایات برای انتظار پاداش بمانند پاداش شهدای جنگ بدر و احد می دانند چنانچه از امام سجاد علیه السلام روایت شده فرمود: هر کس که در غیبت قائم ما بر ولایت ما پایدار بماند خدای بزرگ پاداش هزار شهید از شهدا بدر و احد را به او می دهد. این مقام برای کسی است برآستی در انتظار آن حضرت است لحظه شماری می کند در دوران غیبت اگر کسانی دل به امام که به حسب ظاهر غائب می باشد بدهند بدستور او عمل کنند و او را الگوی اعمال خود قرار دهند طبعاً یک نوع مجاهده با نفس کرده اند به جهت اینکه مجبوراند کنترل شدیدی در اندیشه و اعمال خویش قائل شوند. و در حقیقت دست به جهاد اکبر که جهاد افضل است بزنند و در این صورت از یاوران حقیقی امام غائب محسوب می شوند چنانکه امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس از شما که چشم براه این امر از دنیا برود مانند کسی است که در خیمه او همراه او باشد. نه بلکه مانند کسی است که در کنار او شمشیر بزند. (۱)

اوصاف یاران مهدی علیه السلام بنقل اهل سنت

روایاتی که اوصاف یاران حضرت مهدی علیه السلام را از نظر ایمان و اطاعت و شجاعت برمی شمارند بسیارند که به نمونه هایی از آنها از کتب اهل سنت اشاره می کنیم. سیوطی از امام باقر علیه السلام نقل کرده که فرمودند: مهدی علیه السلام به هنگام نماز خفتن در مکه و در میان سیصد و سیزده نفر از مردانی که به عدد اصحاب بدر هستند ظهور خواهد نمود. اینان که بدون قرار قبلی همچون ابرهای پائیزی (از گوشه و کنار آسمان و به سرعت) جمع می شوند پارسایان شب و شیران روزند. پس خداوند محبت مهدی علیه السلام را در قلب های مردم قرا

میدهد و او با چنین یارانی پیش می‌رود. (۱) در صحیح مسلم آورده که: آنان بهترین دلیران روی زمین هستند یا از بهترین جنگاوران هستند که بر روی زمین تا به امروز بوده‌اند. و مردانی هستند که خدا را این گونه که باید شناخته‌اند و آنها پرچمداران حضرت مهدی هستند و آنان فقیهان و قاضیان و فرمانروایان هستند. در مستدرک حاکم چنین می‌گوید: هنگامی که پرچم‌های سیاه از طرف خراسان به اهتزاز در آید به سوی آن بشتابید. اگر چه ناگزیر شوید که روی برفها سینه خیز بروید. (۲)

در کنز العمال از امیر المؤمنین در یک حدیث طولانی از صاحبان پرچم‌های سیاه و رود روئی آنها با سپاه سفیانی و فتح دمشق روایت کرده که فرازی از آن را در زیر می‌آوریم: فرمود: آنگاه خداوند جوانی را از طرف مشرق بر می‌انگیزاند که مردم را به سوی اهل بیت پیامبر ﷺ فرا می‌خواند. آنها صاحبان پرچم‌های سیاه هستند که در روی زمین به استضعاف کشیده شدند خداوند آنها را به عزت می‌رساند و نصرت خود را بر آنها نازل می‌کند با احدی رو در رو نمی‌شوند جز اینکه او را شکست می‌دهند... در این رابطه (فتح دمشق) مردی از بنی هاشم آنها را یاری می‌کند که همانم یکی از پیامبران است آنجا را از طرف دروازه شرقی فتح می‌کنند. بیش از آنکه چهار ساعت از روز دوم حمله بگذرد آنگاه هفتاد هزار شمشیر زن از صاحبان پرچم‌های سیاه با شمشیرهای آماده وارد شهر می‌شوند که شعارشان (أُمِّتُ أُمَّتٌ) می‌باشد (خود عاشق شهادتند و برای دشمنان مرگ به ارمغان می‌آورند). و... (۳)

یاران مهدی ﷺ با چه شرایطی با آن جناب بیعت می‌کنند؟

مفضل از امام صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: آنگاه که خداوند به حضرت قائم (عج) اجازه خروج دهد آن حضرت به منبر رود مردم را به سوی خویش دعوت کند. و به خدا سوگند شان دهد و به حق خویش آنان را به خداوند با اینک در میان آنان به روش رسول خدا ﷺ رفتار کند و به کردار آن جناب عمل کند... به روایت پشت دیوار کعبه تکیه می‌دهد و دست خود را دراز می‌کند مثل دست موسی بیضاء للناظرین من غیر سوء و می‌فرماید: این دست خداست و از جانب خداست و به امر خدا کشیده شده و این آیه را می‌خواند: ان الذین یبایعونک الخ پس اول کسی که دست آن حضرت را می‌بوسد جبرئیل است بیعت می‌نماید با آن جناب و بیعت نماید ملائکه و نجباجن و نقیبان آن حضرت جبرئیل یک پای در بیت الحرام می‌گذارد پای دیگر بیت المقدس با صدای رسا فریاد می‌زند: اتی امر الله فلا تستعجلوه این ندا را همه مردم دنیا می‌شنوند. (۴) در مکه بماند تا یارانش بده هزار نفر برسند.

علی ﷺ فرمود: پیامبر آنها را برای من شماره کرد (۳۱۳) نفر شدند مطابق عدد اصحاب بدر خدا آنها را از مشرق و مغرب زمین به یک چشم بهم زدن نزد خانه کعبه جمع می‌کند چون اهل مکه آنها را مشاهده

۱- الحاوی ج ۲ ص ۱۴۴ مؤلف جلال الدین سیوطی

۲- مستدرک حاکم

۳- کنز العمال ج ۱۴ ص ۵۹ متقی هندی

۴- سیمای امام زمان ﷺ ص ۱۰۴

می‌کند و می‌گویند: سفیانی ما را بدور خود جمع کرده آنگاه چون بر اهل مکه وارد می‌شوند گروهی را می‌بینند که به دور کعبه اجتماع کرده‌اند و تاریکی و ظلمت از میان آنان رخت بر بسته و صبح امید آنان طلوع کرده و به یکدیگر صدا زده می‌گویند: نجات

مردمان شریف نگاه می‌کنند و امراء آنها غرق در فکرند. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: کآن من می‌بینم که شکل وزی آنها یکی قد و قامت یکی صورت و جمال یکی (پوشش) و لباس یکی مثل اینکه چیزی را که از دست داده باشند می‌طلبند و درباره آن متحیر و متفکرند تا آن مردی که خُلقاً و خُلقاً و جمالاً که شبیه‌ترین مردم است به رسول خدا صلی الله علیه و آله از پشت پرده کعبه نزد آنها می‌آید به او گویند: تو مهدی علیه السلام هستی؟ می‌گوید آری مهدی موعود منم. ^(۱) آنگاه آن حضرت به آنها می‌فرماید: درباره چهل خصلت با من بیعت کنید و راجع به ده خصلت با من شرطی نمائید. احنف پرسید: یا علی علیه السلام آن خصلتها کدامند؟ علی علیه السلام فرمود: با آن حضرت بیعت می‌کنند که: ۱- دوزدی نکنند ۲- زنا نکنند ۳- کسی را به ناحق نکشند ۴- هتک حرمت محترمی را نکنند ۵- به مسلمان فحش نگویند ۶- به منزلی هجوم نکنند ۷- کسی را بغیر حق نزنند ۸- مالهای سواری لاغر و ضعیف را سوار نشوند. ۹- خود را با طلا زینت نکنند (یعنی طلا نپوشند) ۱۰- خز نپوشند. ۱۱- ابریشم نپوشند. ۱۲- نعلین‌های صراره نپوشند. ۱۳- از مسجدی خروج نکنند. ۱۴- راه را (بر کسی نبندند. ۱۵- در حق یتیم ظلم نکنند. ۱۶- راهی را خوف ناک نکنند. ۱۷- مکر و حيله ننمایند. ۱۸- مال یتیم را نخورند. ۱۹- لواط ننمایند. ۲۰- شراب نخورند. ۲۱- امانت را خیانت نکنند. ۲۲- خلف وعده نکنند. ۲۳- گندم و جو را احتکار نکنند. ۲۴- کسی که به آنها پناه می‌برد نکشند. ۲۵- شکست خورده را تعقیب نکنند. ۲۶- خون را (ناحق) نریزند. ۲۷- بکشتن شخص مجروح اقدام ننمایند. ۲۸- لباس زبر و خشن بپوشند. ۲۹- متکای خود را خاک قرار دهند. ۳۰- نان جو بخورند. ۳۱- بچیز کم راضی باشند. ۳۲- برای خدا آن طور که باید و شاید جهاد نمایند. ۳۳- مشک و بوی خوش بپوشند. ۳۴- از نجاست دوری کنند. ^(۲) (شش خصلت از خصال مذکوره در حدیث نبود) مترجم

و آن حضرت هم با آنها شرط می‌کند که معاشر و ملازمی انتخاب نکند، هر مکان و زمانی که آنها بروند او برود به چیز کم قانع باشد زمین را به کمک الهی پراز عدل و داد نماید آنطور که پراز ظلم و جور شده باشد خدا را آن طور که باید و شاید عبادت کند خراسان برای حضرت فتح خواهد شد. اهل یمن مطیع او خواهند شد لشکرها از یمن او را استقبال می‌کنند... ^(۳)

مهدی کیست؟ مهدی امام هست که شناختن او بر همه واجب است

مهدی امید بشر، مهدی برگزیده خدای، مهدی انجام دهنده هدف انبیاء، مهدی دادگر کل، مهدی

۱- الملاحم و الفتن ص ۱۳۹

۲- الملاحم الفتن ص ۱۴۰

بنیان گذار عدل جهانی، مهدی انسان بزرگ کامل، مهدی پاکیزه ترین فرد بشر و زنده و پاینده کسی است که سراپای وجودش از فضیلت و عدالت و بزرگواری آکنده است و گرنه ظلمت نور نزاید و نیستی هستی نیارد نیاکانش همگی پاکترین مردم از نظر انسانیت بوده اند. عصمت و تقوی و فضیلت ویژه پدرانش می باشد و گرنه میراث ستمکار جز ستمکاری نخواهد بود نیاکانش دارای عالی ترین منصب الهی بوده اند و ظالمین را در این منصب راهی نیست خود نمایندگی خدای بزرگ را بر کره خاکی دارد و سند نمایندگی حضرتش عمر درازش می باشد دانش و عصمتش می باشد. مهدی دین تازه ای نخواهد آورد اجرا کننده خاتم ادیان است که به وسیله خاتم النبیین بر جهان بشریت عرضه گردیده است مهدی از دودمان رسول خدا پسر فاطمه است و فرزند علی علیه السلام از نژاد حسین است نواده امام صادق است پدرش امام حسن عسکری علیه السلام است یازدهمین خلیفه و جانشین پیامبر بزرگ اسلام... خود دوازدهمین آنها است که از سوی خدا برای خلق تعیین شده است نامش نام رسول خدا صلی الله علیه و آله کنیه اش کینه رسول خدا صلی الله علیه و آله خلقش خلق رسول خدا صلی الله علیه و آله خویش خوی رسول دانش و عصمتش دانش و عصمت رسول خویش خون رسول آیا پاکتر از این دودمان با فضیلت تر از این خاندان در دنیای بشر سراغ دارید؟ آیا همانند آن در پاکی در فضیلت سراغ دارید؟ دودمان که سیصد سال در برابر دیدگان دوستان فدائی و دشمنان عقده ای زیستند تا هر دو گروه کوچکترین رفتار آنان را در نظر داشتند دوستان تا بیاموزند دشمنان تا نقطه ضعفی بیابند و بتازند هر دو گروه نیافتند، گواه این سخنان تاریخی که بدست دوست و خامه دشمن نگاشته شده است سعادت مندترین مردم کسانی هستند که پیروی چنین خاندانی باشند خوشا بحال آنها. (۱)

بعضی از ویژگیهای پیامبران در مهدی (عج)

امام چهارم فرمود: قائم ما ویژگیهای هفت پیامبر بزرگ را دارد سنت و خصیصه از آدم، نوح و ابراهیم، موسی و عیسی و ایوب و حضرت محمد صلی الله علیه و آله از آدم و نوح طول عمر و از ابراهیم مخفی بودن ولادت و دوری و غیبت) گزیدن از مردم و از موسی غائب و پنهان شدن برای حفظ جان و از عیسی اختلاف کردن مردم درباره موه و حیاتش و از ایوب فرج و کشایش پس از گرفتاریها و بلاها و از پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه و آله قیام با سیف جنگ مسلحانه. (۲)

امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: بدرستیکه قائم به پنج نفر از پیامبران شباهت دارد ایشان/ یونس ابن متی یوسف بن یعقوب و موسی و عیسی و محمدانند صلی الله علیه و آله وجه شباهتش به یونس مراجعت اوست از غیبت با صفت جوانی بعد از کبر سن وجه شباهت او به یوسف غیبت و پنهانی اوست از خواص و برادران خود و مشکل بودن امر اوست بر پدرش یعقوب با اینکه مسافت ما بین او و پدرش نزدیک بود و شباهت وی به موسی دوام خوف و طول غیبت و مخفی بودن مولد او و غیبت اتباع او است به سبب اولیت و خواری که بعد از او به ایشان

۱- خورشید پنهان ص ۲۴

۲- نور مهدی ص ۲۵۲ و منتخب الأثر ص ۳۰۰ و بحار ج ۱۳ ص ۱۶۵

رسید تا وقتی که خدای تعالی او را در ظهور مآذون نماید و نصرت دهد و بر دشمن غالب سازد شباهت او به عیسی از راه اختلاف خلائق است در خصوص وی طائفه گفتند هنوز متولد نشد طائفه دیگر گفتند مرده است وعده گفتند که کشته شد و بدار کشیده شد شباهت که از جدش رسول خدا این است که با شمشیر خروج می کند دشمنان خدا و رسول و جبابره و طواغیت را می کشد و با رعب منصور مؤید گردد و هرگز رایت او پس نمی گردد از جمله علامات ظهور او خروج سفیانی است از شام و خروج یمانی و صیحه است که در ماه رمضان از آسمان می رسد و منادی به نام وی و نام پدرش ندا می کند. (۱)

بروایت که عبد الله بن سنان از آن حضرت روایت کرده می فرمود: در قائم سنتی هست از موسی بن عمران عرض کردم سنت موسی بن عمران چه بود فرمود مخفی بودن مولدش و غیبت او از قومش عرض کردم موسی چه قدر از قوم و اهل خود غائب شد فرمود بیست و هشت سال بروایت ابو بصیر از حضرت باقر علیه السلام فرمود: سنتی از موسی خوف و انتظار است... (۲)

مولد موسی، غیبت عیسی، عمر نوح و خضر همه به حضرت مهدی علیه السلام ثابت است

در حدیث طولانی از سدید صیر فی نقل شده بدین مضمون که گفت: من و مفضل بن عمر و ابو بصیر و ابان بن تغلیب به خدمت حضرت صادق علیه السلام مشرف گردیدیم که با لباس بدون گریبان و آستینهای کوتاه داشت. مانند زن که پسرش مرده باشد گریه می کرد و اشعاری را با زمزمه می خواند و اشک می ریخت... ما گمان کردیم مصیبت عظیمی پیش آمده... علت را پرسیدیم: آه سوزناک کشید فرمود امروز صبح به کتاب جفر نظر کردم و آن کتابیست که مشتملست بعلم مرگها و بلاها و چیزهایی که واقع شده یا می شود تا روز قیامت که دانستن آنها را خداوند به محمد و ائمه علیهم السلام بعد از آن اختصاص داده است در آن کتاب دیدم قائم ما متولد می شود و غیبت می نماید و غیبتش طولانی می گردد و مؤمنین در آن وقت امتحان شوند و و شکوک به سبب طول غیبتش در دلها پیدا شود. و بسیاری از دین برگردند. ربقه اسلام را از گردنهای خود بردارند و حال آنکه ربقه ولایت را خداوند بگردن همه انسانها لازم فرموده بقول خودش (وکل انسان الزمانه طائره فی عنقه) بعد از ملاحظه اینها مراقبت و گریه گرفت. عرض کردیم یا بن رسول الله ما را مفتخر بساز به بیان بعضی چیزها در این موضوع فرمود: خدای تعالی در خصوص قائم به ما سه چیز خواهد کرد که درباره سه نفر از انبیاء کرد مولد او را مانند مولد موسی مقدر نموده و غیبتش را مانند غیبت عیسی و طول عمرش را مثل طول عمر نوح گردانید بعد از آن طول عمر خضر را دلیل بر طول عمر او کرد عرض کردیم اینها را که فرمودی برای ما توضیح بفرمایید فرمود: وقتیکه فرعون فهمید سلطنت وی بدست شخصی از بین می رود کاهنان را حاضر ساخت از نام و نسب موسی به او خبر دادند گفتند که او از طائفه بنی اسرائیل است این را که فرعون شنید به شکافتن شکمهای زنان آبستن از بنی اسرائیل دستور داد تا اینکه از بیست هزار زیاد و از سی هزار کمتر طفل کشته شد

و کشتن موسی برای ایشان ممکن نشد زیرا که خداوند او را محافظت نمود هم چنین است بنی امیه و بنی عباس وقتیکه دانستند که زوال دولت و سلطنت ایشان به دست قائم ما خواهد شد به ما در آفتادند و شمشیرها را برای قتل آل محمد صلی الله علیه و آله و قطع نسل وی به طمع قتل قائم کشیدند و حال آنکه خدای تعالی آبا دارد از اینکه امر خود را بظالمان کشف نماید تا وقتیکه نور خود را با تمام رساند هر چند مشرکین آن را ناخوش بدارند و در خصوص عیسی علیه السلام یهود و نصاری اتفاق کردند با اینکه او کشته شده خدای تعالی ایشان را تکذیب نمود چنانکه فرمود: (و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبه لهم) او را نکشته‌اند و به دارش نکشیده‌اند لکن امر بر یهود، نصاری مشتبه گردیده هم چنین است غیبت قائم (عج) زیرا که این امت غیبت او را انکار می‌کنند طائفه گویند که هنوز متولد نشده و طائفه گویند که متولد شد و وفات یافته و پاره گویند که امام یازدهمین بی اولاد بود و پاره دیگر گویند عدد ائمه تا به سیزده و بیشتر از آن میرسد و عده گویند که روح قائم در هیکل دیگر سخن گوید بیان طول عمر نوح این است وقتی که از خدای تعالی طلب عقوبت عذاب بر امت خود نمود جبرئیل هفت دانه هسته نزد او آورد و گفت خداوند می‌فرماید: این قوم مخلوقات و بندگان منند، ایشان را هلاک و عذاب نمی‌کنم مگر بعد از تأکید دعوت و الزام حجت باز هم ایشانرا دعوت کن و تو را در مقابل آن ثواب خواهیم داد و این هسته‌ها را بکار وقتیکه روئیدند و بحد کمال رسیدند بارور گردیدند آنگاه تو را فرج و خلاصی خواهد شد و با این خبر مؤمنان را بشارت ده و بعد از زمانی طولانی که اندرختها سبز و بزرگ بارور شدند آنگاه از خدا وعده فرج را خواست خداوند او را دوباره مأمور نمود که از هسته این درختان بکارد و صبر نماید و تلاش بیشتر در دعوت امت و تأکید حجت بر ایشان نماید. نوح این حکم تازه را بطوایفی که ایمان آورده بودند خبر داد سیصد نفر از ایشان مرتد گردیدند و گفتند اگر ادعای نوح حق بود وعده خدای وی دروغ نمی‌شد بعد از آن خداوند نوح را بکاشتن، هسته مرة بعد از مرة تا هفت مرتبه امر می‌کرد و در هر مرتبه یک عده از تعداد امتش مرتد و کم می‌شدند تا اینکه از همه آنهایی که ایمان آورده بودند از هفتاد الی هشتاد نفر در سر ایمان خود باقی بماند به حضرت نوح وحی شد که الحال معلوم شد برایت که تأخیر وعده که بتو داده بودم برای این بود که اینهای که طینت شان خبیث بود صاف و تمیز گردد از مؤمنین راستین اگر پیش از این کفار را هلاک می‌کردم اینهای که مرتد شدند با مؤمنین باقی می‌ماند آن وعده که بقوم تو داده بودم که مؤمنین پاک و خالص به تنهای باقی ماند صاحب اقتدار دین و عبادت الهی باشند تحقق پیدا نمی‌کرد... حال قائم نیز چنین است غیبتش تأخیر می‌افتد تا مؤمنین خالص از کسانی که طینت شان ناپاک و خبیث است جدا گردد حساب حق و باطل معلوم گردد. (۱)

برخی از مردم می‌پرسند علت و فایده غیبت چیست؟

در جواب پرسش اول باید بگوئیم علوم و ارزشهای که بشر تا کنون از راه عادی تحصیل کرده، به کشف تمام اسرار خلقت موجودات پی نبرده و اگر هزاران سال دیگر هم علم پیشرفت کند، هنوز معلومات او در

مقابل مجهولاتش ناچیز است بنابراین کسی نمی‌تواند حتی نسبت به وجود یکی از پدیده‌های این جهان به علت عدم کشف پیدایش آفرینش آن اعتراض کند همانطور که وقتی چشمهای او مجهز به تلسکوپهای قوی و میکروسکوپهای ذره بین نبود، حق نداشت منکر میلیونها کرات کشف نشده آسمانی یا منکر وجود موجودات ذره بینی گردد. علت (اصلی) غیبت نیز تا بعد از ظهور آن حضرت معلوم نخواهد شد همانطور که حکمت کارهای خضر در موقعی که موسی با او همراه بود معلوم نشد مگر بعد از جدای آنها (کشف آیه‌های ۶۰ تا ۸۲) از جمله فائده غیبت این است که بندگان خدا آزمایش می‌شوند و مرتبه ایمانی و تسلیم افراد در مقابل تقدیر الهی ظاهر می‌گردد و میزان تدین و تصدیق آنان معلوم و آشکار می‌گردد. امتحان در غیبت حضرت مهدی نیز از شدیدترین امتحانات است بدو جهت یکی از جهت اصل غیبت است که چون بسیار طولانی می‌گردد و مردم در شک می‌افتند و جز افراد مخلص کسی بر ایمان و عقیده به امامت آن حضرت باقی نمی‌ماند.

جهت دوم آن است که پیش آمدهای ناگوار و تغییراتی که در دوران غیبت روی می‌دهد مردم را دگرگون ساخته و حفظ ایمان بسیار دشوار می‌گردد ایمان مردم در مخاطرات سخت واقع می‌شود و کسانی که در این دوران بر اذیت مقاومت کرده صبور باشند و دین خود را حفظ کنند مانند کسانی هستند که در زمان پیامبر ﷺ با شمشیر در راه خدا جهاد کرده باشند. (۱)

نه تنها ولی عصر علیه السلام غیب است بلکه اصول و اساس دین غیب است

برخی از ناآشنایان به منطق دین و یا آشنا اما دین به دنیا فروختگان شیاطین بر سر مسئله (غیبت مهدی علیه السلام) یاوه بافی کرده و می‌کنند و پیوسته در کمینند تا ساده لوحی بیسواد یا جوان خام مغرور از مسائل دین بیگانه را بدام اندازند و با تحویل دادن چند جمله از قبیل اینکه (تو فهمیده‌ای تو روشنفکری تو فلان و فلان نیستی که چیزی را عقلت نمی‌پذیرد قبول کنی...) امام زمان غائب چه فائده دارد؟ و چرا ما وی را نمی‌بینیم؟ و ... اگر بود میدیدیم حال که نمی‌بینیم پس نیست...) این بیچارگان نمی‌دانند یا نمی‌خواهند بدانند: جازبه عمومی جهان از دیده ما غیب است تمام موجودات ذره بینی از چشم ما نهان و غیب است قوای روحی که در هیپنوتیزم و مانیاتیزم بکار می‌رود غیب است روح نباتی در همه گیاهان غیب و روح حیوانی در همه جانداران غیب است عموم دردها از چشم ما غیب هستند عواطف انسانی از دوستی‌ها و دشمنی‌ها همه غیبند و از آثار آنها به وجودشان پی می‌بریم آیا هیچکدام اینها وجود ندارد؟ آیا انسان عاقل می‌تواند منکر وجود اینگونه حقایق شود بدلیل اینکه نمی‌بیند؟

اینان نمی‌دانند که اصول و اساس دین یعنی عقیده و ایمان به غیبت است و اعجاز دین و معجزه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همین بود که بت وجود و محسوس مادی را شکست و بجای آن خدای غیب را در دلها و جانها جای داد شکفتا که اهل ایمان از مال و جان مادی و محسوس خود می‌گذرند به امید خدا و پاداش غیب و من

الناس من یشتري نفسه ابتغاء مرضات الله (قرآن کریم) در آغاز سخن شرط هدایت اهل تقوی را ایمان به غیب خوانده است. الذین یؤمنون بالغیب چرا که خداوند جل و علا غیب و فرشتگان الهی غیب وعد وعیدها در آخرت غیب بهشت و دوزخ غیب سئوال در قبر و حساب و کتاب قیامت همه و همه... غیب است اگر کسی به تمام آنچه گفته شد ایمان نیاورد به بهانه اینکه دیده نمی شود آیا انسان است؟ یا مسلمان گفته می شود؟ مگر تنها امام زمان غیب است؟ اگر همه نادیدنیها را انکار کنیم پس چه می ماند؟^(۱)

شبه مهدی علیه السلام در انبیاء زیاد است

امام از دیدگاه شیعه خلیفه الله دارای ولایت تکوینی و تشریحی و یک موجود استثنائی و یک معجزه الهی است و با مقیاس عادی نتوان او را شناخت شناخت مهدی پس از شناخت خدا و رسول خدا قرار گرفته است همچنانکه مرحله امامت پس از دو مرحله توحید و رسالت قرار دارد و شئون امامت را پس از شئون توحید و نبوت باید پذیرفت و اصول مسلمة را در مرحله بعدی نشاید که مورد بحث قرار داد.

بهر حال ما اگر میلاد مهدی علیه السلام را به میلاد حضرت ابراهیم یا موسی که مخفی صورت گرفت با اینکه فرعون در جستجوی او با کمال قدرت می کوشید و امامت او را در سن پنج سالگی به نبوت حضرت عیسی که در گهواره لب به سخن گشود و گفت: جعلنی نبیا و طول عمر او را به عمر حضرت نوح که قرآن کریم ۹۵۰ سال بیان کرده است قیاس کنیم دیگر مشکل باقی نمی ماند چون این سه مورد یاد شده از قطعیه ادیان و صریح قرآن است و همچنین غیبت آنجناب تشبیه به غیبت پیامبران مانند یوسف شده است به صریح قرآن یوسف صدیق در مملکت مصر سلطان است اما غائب (پدر پیر و همه عزیزان از فراقش می سوزد). کسی از حالش آگاهی ندارد.^(۲)

به نام عزیز مصر آوازه جود و کرمش عالم را پر کرده برادرانش را با مزیت های خاص مهمان کرده بارهای گندم به طور رایگان بخشید پرسشها و ملاقاتها و صحبت های ویژه با آنان داشت اما قرآن می گوید: فعرفهم و هم له منکرون یوسف آنها را شناخته بود آنان یوسف را شناختند (به خاطر گناه و ستم های که در حق یوسف نموده بودند گویا لیاقت دیدار آن جمال الهی را نداشتند چهره اصلی صدیق از نظر آنان مخفی بود) آیا با چه چهره یوسف را می دیدند خدا می داند تا آنگاه که خداوند به یوسف اجازه داد حجاب غیبت برداشته شد یوسف صدیق با آنان فرمود: آیا میدانید در دوران جاهلیت خود با یوسف چه کردید؟ تا آنگاه که او خود نگفت: انا یوسف و هذا اخی... برادران وی را شناختند مگر نمیدیدند؟ چرا. می دیدند ولی نمی شناختند گناهانشان حجاب شده بود درباره امام زمان هم باید گفت: او مانند حضرت یوسف است ما را می بیند ولی ما او را نمی بینیم چون ما سبب شدیم برای غیبت او و زمینه غیبت را برای او فراهم نمودیم و آن گناهان ما حایل و

۱- خورشید پنهان ص ۲۳۸

۲- زمانی یعقوب با شمه نبوت از بوی یوسف گم شده خبر می دهد او را تکذیب می کنند چهل سال بیشتر از هلاکت یوسف گذشت، تو باز همان عقیده گمراه را داری می گوئی، انی لاجد ریح یوسف الا یہ...

حجاب شده نمی‌توانیم آن جمال الهی را مشاهده کنیم. باید برای رفع حجاب تلاش کنیم. دیده‌های حق بین و خدا بین پیدا کنیم با دیده‌های آلوده و پر از معصیت مشاهده جمال عدیم المثال میسر نیست، چشمان ما آب مروارید آورده آب مروارید گناه نیاز شدید به عمل دارد عمل سخت جراح و تداوی و پرهیز و...

ولی غائب که معلم حضرت موسی بود، کارهایش نیز از نظر مردم پنهان بود

قرآن مجید ما را به مقام والای ولایت و شئون و نحوه هدایت‌های آنان رهبری نموده و بروشنی ثابت نموده که ممکن است یکی از مردان الهی در عین اینکه از نظر پنهان باشد به امر هدایت و ارشاد پردازد قرآن ولی زمان را معرفی می‌کند که از دیدگان مردم پنهان بود و آنها او را نمی‌شناختند حتی رسول آن زمان نیز با او آشنائی نداشت (و اگر آشنائی پیدا کرد بر اثر معرفی خدا بود) این ولی زمان همان است که درباره او در قرآن چنین می‌فرماید: موسی و همراه او بنده‌ای از بندگان ما را یافتند که مورد رحمت ما بوده و از پیش خود به او علومی داده بودیم. (کهف آیه ۶۵) کسی که دارای یک چنین علم وسیع و گسترده‌ای می‌باشد و به صریح قرآن نبی زمان و وصی وی از علم او بهره‌مند می‌شوند قطعاً از اولیاء خدا بوده و نه تنها از نظر علم و دانش وسیعتر بوده است بلکه آنچنان روح قوی و نیرومندی داشته است که وقتی موسی به او می‌گوید: اجازه می‌دهی که من از تو پیروی کنم تا از علوم می‌که به تو داده شده است به من بیاموزی؟ وی در پاسخ می‌گوید: تو نمی‌توانی با من صبر کنی چگونه می‌توانی کارهای را که از اسرار آنها خبر نداری تحمل نمایی و بی شک این افراد از اولیاء خدا و از شخصیت‌های والای الهی بوده است. بررسی حالات این ولی زمان و پنهان از دیدگان در همان چند لحظه کوتاه از زندگی حساس او که به حضرت موسی گذرانده است ما را به نکاتی رهبری می‌کند: ۱- این ولی زمان پنهان از دیدگان بود کسی او را نمی‌شناخت و اگر خدا او را معرفی نمی‌کرد کسی به او آشنا نمی‌شد بنابراین شرط ولی این نیست که حتماً مردم او را بشناسند و آشکار باشد. ۲- این ولی الهی با اینکه از دیدگان غائب و پنهان بود هرگز از حوادث زمان و اوضاع اجتماع غفلت نداشت و روی ولایت و اختیاراتی که از جانب خدا به او داده شده بود در اموال و نفوس تصرف می‌کرد و اوضاع را طبق مصالح رهبری می‌نمود. او در رهبری حوادث بقدری دقیق بود که راضی نشد کشتی بینوایان را که مایه زندگی آنان بود فرمانروای ستمگری به غصب ببرد و با معیوب ساختن آن او را از تصرف کشتی بازداشت اختیارات او به اندازه‌ای بود که روی مصالح توانست انسانی را بکشد و دیواری را برای صیانت مال افراد یتیم بپادارد.

۳- نکته جالب اینکه نه تنها خود او غایب بود بلکه تمام کارهای او نیز از دیدگان عادی پنهان بود. اگر مردم و صاحب کشتی از تصرف او آگاه بودند هرگز اجازه نمی‌دادند که او کشتی را سوراخ کند زیرا از هدف مقدس او آگاهی نداشتند. اگر مردم شاهد قتل نفس او بودند هرگز رهاش نمی‌کردند و... از اینکه او همه این کارهای شگفت آور را در دل اجتماع انجام داد و احدی متوجه کار او نشد. می‌توان فهمید که نه تنها خود او پنهان بود بلکه تصرف او در اوضاع و حوادث نیز بر مردم پنهان بود آنها تنها اثر فعل او را می‌دیدند نه کار او را.

گاهی هدایت انبیاء از پشت پرده و پنهانی بوده

۴- مهمتر از همه هدایت و رهبری او بود او با داشتن مقام ولایت و ظایف خود را انجام می داد گاهی با تصرفات در اموال و نفوس یا ضبط و حراست اموال یتیمان اثر ولایت خود را ابراز می داشت و گاهی از طریق فرد سازی و تعلیم افراد به وظیفه خطیر ولایت عمل می نمود و افراد مانند موسی و همراه او را هدایت و رهبری می کرد. از زندگی حساس و تکان دهنده این ولی الهی به خوبی می فهمیم که ولی زمان گاهی عیان و پیدا و زمانی مخفی و پنهان خواهد بود و این کار بستگی به مصالح وقت و اوضاع زمان دارد. همچنانکه می فهمیم هدایت و رهبری که وظیفه امام و ولی است می تواند به دو صورت انجام گیرد و هرگز لازم نیست. که امام شناخته شود و هدایت کند بلکه در حال اختفاء و پنهانی نیز باین وظیفه خطیر قیام می نماید.

روشنتر از همه اینکه هدایت و رهبری از شئون اولیاء الهی است گاهی به صورت فرد سازی و گاهی به صورت افراد سازی انجام می گیرد و در صورت فرد سازی هرگز لزوم ندارد همه افراد او را بشناسند و یا پیوسته کار او رهبری عمومی باشد بلکه در شرایط خاص که جامعه سازی مقدور نباشد باید به فرد سازی بپردازد وظیفه امام در دوران غیبت همان وظیفه ولی دوران موسی است امام در حال اختفاء در امور زندگی دنیوی و دینی مردم تصرفات دارد، با افراد شایسته و لایق در حال تماس بوده و به فرد سازی و تربیت شخصیتها اشتغال دارد آیا با داشتن چنین وظایفی باز جا دارد بگوئیم فائده وجودی این ولی زمان چیست؟ آیه ای که ضمن پرسش مطرح شده (یهدون بامرنا) نه تنها میرساند که هدایت آنان به فرمان خداست. بلکه می رساند که شیوه هدایتشان نیز به فرمان خدا می باشد گاهی اراده و مشیت خدا تعلق می گیرد که آنان در حال اختفاء به هدایت اشتغال ورزند و گاهی مصالح ایجاب می کند که از پس پرده غیب برون آیند و موضوع هدایت جمعی را پیش گیرند. در هر حال همه هدایتها و همه شیوه های هدایت آنان به فرمان خداست در روزگار که پیامبر در زمینه فرد سازی انجام وظیفه می کرد مضمون آیه (یهدون بامرنا) را در محدوده فرد اجرا می نمود و این شیوه هدایت کار او بود تا اینکه فرمان خدا فرا رسید و او را به هدایت جمع دعوت کرد این تنها پیامبر اسلام ﷺ نیست که گاهی در حال سرو پنهانی و بعد بطور آشکار مردم را هدایت می کرد بلکه این سنت کلی الهی است گاهی فرمان خدا بر این تعلق می گیرد که آنان آشکارا رهبری کنند و گاهی مشیت او ایجاب می کند که به صورت خفاء و پنهانی به فرد سازی اشتغال ورزند هر دو نمونه در زندگی پیامبری مانند نوح موجود است، وی نحوه تبلیغ خود را چنین بیان می کند: دعوت خود را آشکار ساخته و در پنهان نیز آنرا فرا می خوانم نوح در فراز نخست دعوت آشکار خود را یادآور می شود همچنانکه در فراز دوم از دعوت پنهانی خود سخن می گوید و هر دو به فرمان خدا و برای هدایت افراد بوده است. با توجه به این حقایق در صورتی که قرآن و احادیث مافوق متواتر به وجود و حیات چنین رهبری گواهی می دهد و تنها سؤال این است که امام باید هادی و رهبر باشد پاسخ آن این است که چه لزوم دارد شیوه هدایت او عمومی و علنی و آشکار باشد؟ مگر نه این است که هدایت او به فرمان خدا و امر اوست یهدون بامرنا اگر فرمان خدا این باشد که وی مدتی (تا

وقتی که زمینه نهضت و قیام آماده گردد) به فرد سازی گراید تا موقعیت جمع سازی فراهم گردد باز می توان گفت: این امام چگونه هادی و رهبر است؟ اگر او در خفاء گروهی را باروشهای مختلف و با تماسهای گوناگون به حق و حقیقت دعوت کند و روی افرادی اثر بگذارد آیا به وظیفه رهبری خود در حد امکان عمل نکرده است؟ چطور درباره حضرت نوح و پیامبر اسلام این شیوه کافیست ولی در مورد حضرت ولی عصر علیه السلام کفایت نمی کند.

خلاصه معنای (بهدون بامرنا) این نیست که پیوسته هدایت می کنند بلکه مفاد آن این است که هر طور خداگفت وظیفه هدایت را انجام می دهند چه پنهان و چه آشکار آری ولی زمان از انظار غائب و پنهان است و تبلیغات و هدایتها و تصرفهای او نیز از دیده و انظار پنهان می باشد وی تبلیغات سری دارد و فیض و افاده او نیز سری و نهانی است.

حضرت موسی چهل روز از دیدگان پنهان و غائب بود کسی می تواند بگوید در این مدت مقام رهبری از او سلب شده بود او رهبر نبود آیا چنین حرفی بی اساس درباره حضرت موسی جایز است؟ این پیامبر الهی طبق تصریح قرآن با داشتن منصب نبوت برای اخذ تورات از دیده ها غایب شده بود.

طبق تصریح قرآن یونس مدتی در شکم ماهی محبوس و از دیدگاه امت خود پنهان بود با داشتن مقام ولایت از امت خود دور و جدا بود تا آنگاه که دوباره خداوند او را برای هدایت مردم اعزام داشت.

قرآن مجید از پیامبری سخن می گوید که در دوران کودکی و شیرخوارگی به مقام نبوت مفتخر گردیده است اما تبلیغ و هدایت او پس از سالیان بعد آغاز شده است مگر نه این است که قرآن درباره حضرت مسیح چنین می گوید: من بنده خدا هستم کتاب به من داده و مرا از پیامبران قرار داده است حضرت مسیح این سخن را در نخستین ایام زندگی خود گفت ولی نفع عمومی و هدایت همگانی او پس از سی سال آغاز گردید. بر هر فرد بی غرض لازم است شیوه های هدایت نوح ولی زمان حضرت موسی و حضرت مسیح و دیگر اولیا را در زندگی امام زمان پیاده کند. (۱)

سخن در فواید غیبت فراوان است:

باید دانست که پرسش از سرّ غیبت در زمان ما آغاز نشده و اختصاص به این عصر ندارد، از زمانی که غیبت آن حضرت شروع شد و بلکه پیش از آن زمان و پیش از ولادت آن حضرت از وقتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام از غیبت حضرت مهدی علیه السلام خبر دادند این سؤالات مطرح شده: چرا غیبت می نماید؟ و فایده غیبت چیست؟ و در زمان غیبت به چه نحو و چگونه از وجود شریف آن حضرت منتفع می گردند؟ در کتابها مشروط ذکر شده است:

در جواب این پرسشها راهنمایان بزرگ ما که ما را به ظهور حضرت مهدی موعود ولی عصر علیه السلام بشارت داده اند، پاسخ هائی فرموده اند که خلاصه بعضی از آن پاسخها این است:

۱- علت عمده و ستر بزرگ و حقیقی غیبت معلوم نخواهد شد مگر بعد از ظهور آن حضرت همانطور که حکمت کارهای خضر در موقعی که موسی علی نبینا و اله و علیه السلام با او مصاحبت داشت معلوم نشد مگر در وقت مفارقت آنها.

همانطور که فایده و ثمره خلقت هر موجودی اعم از جماد و نبات و حیوانات و انسان بعد از گذشتن ماهها و سالها ظاهر شده و می شود.

۲- حکمتها و اسرار معلومی در این غیبت است که از جمله امتحان بندگان است زیرا به واسطه غیبت مخصوصاً اگر ستر آن نامعلوم باشد مرتبه ایمان و تسلیم افراد در برابر تقدیر الهی ظاهر می شود و قوت تدین و تصدیق آنان معلوم و آشکار می گردد.

همچنین در زمان غیبت به واسطه حوادث و فتنه هائی که روی می دهد، شدیدترین امتحانات از مردم به عمل می آید که شرح در اینجا میسر نیست.

و از جمله آن اسرار این است که در دوره غیبت ملل جهان به تدریج برای ظهور آن مصلح حقیقی و سامان دهنده وضع بشر آمادگی علمی و اخلاقی و عملی پیدا کنند؟ زیرا ظهور آن حضرت مانند ظهور انبیاء و سایر حجج نیست که مبتنی بر اسباب و علل عادی و ظاهری باشد بلکه روش آن سرور در رهبری جهانیان مبنی بر حقایق و حکم به واقعیات و ترک تقیه، شدت در امر به معروف و نهی از منکر و مواخذه سخت از عمال و ارباب مناصب و رسیدگی به کارهای آنها است که انجام این امور نیاز به تکامل علوم و معارف، و ترقی و رشد فکری و اخلاقی بشر دارد به طوری که استعداد عالم گیر شدن تعالیم اسلام و جهانی شدن حکومت احکام قرآن فراهم باشد. (۱)

در اینجا لازم است توجه خوانندگان محترم را به کتابهای بسیار پر ارزش که در موضوع غیبت تالیف شده مانند کتاب (غیبت نعمان)، (غیبت شیخ طوسی) و (کمال الدین) و (تمام نعمه) جلب کنم؛ زیرا مطالعه این کتابها برای درک قسمتی از اسرار غیبت بسیار مفید و سودمند است.

حکمت و فلسفه غیبت

«وَقُلْ رَبِّ زِدْ عَلَمًا» بیشتر مردم گمان می کنند حقایق اشیا را شناخته و آنچه را دیده و شنیده و پوشیده و چشیده و لمس کرده اند، به حقیقتش رسیده اند، و شاید کمترین توجه و عنایتی به مجهولات خود نداشته باشند آن کشاورزی و باغ داری که در صحرا به کشاورز به باغ داری مشغول است. تصور می کند هیچ چیز از اشیائی که با آنها سرو کار دارد از زمین و خاک و خاشاک و آب و هسته و ریشه و ساقه و شاخه و برگ و شکوفه و میوه و دانه و سنگ و آفات نباتی بر او مجهول نیست، کارگر معدن، چوپان گوسفند چران، دامدار و همه تصور می کنند دست کم چیزهای زیر نظر خود را شناخته اند افرادی که کم و بیش درس خوانده اند نیز گرفتار همین اشتباه شده و خود را عالم به حقایق اشیاء می شمارند.

مهندس برق، معدن، کشاورزی، پزشک متخصص در رشته پوست، اعصاب، خون، استخوان، مغز، جهازهاضمه و... ریاضی دان، ستاره شناس، روانشناس، زیست شناس، فیزیک دان، استاد شیمی، و دیگران می‌خواهند همه پدیده‌هایی را که با کار و شغل و تخصص آنان در ارتباط دارد تعریف کنند و بشناسانند اما متأسفانه از شناساندن حقیقت آنها عاجز و هر چه متبحر باشند جز خواص و آثار و ظواهر اشیاء حقیقی را نشان نمی‌دهند و هر چه دانشمندتر شوند به اشکال و دشواری و کوتاهی تعریفات (به اصطلاح) حقیقی دانایان می‌شوند.

آری بشر که توانسته است براساس علوم آزمایشی و حسی، برق، بخار، آهن، خاک، آب، هوا و اتم را مسخر کند و به سوی کرات آسمانی دست تصرف دراز نماید و عناصر را بشکافد. این همه وسایل صناعی مانند تلفن، تلگراف، رادیو و تلویزیون و... کارخانجات را صنایع او تحویل داده هنوز هم که هنوز است از فهم و درک این حقایقی که شب و روز با آنها دست و پنجه نرم می‌کند و عاجز ناتوان است، نه حقیقت برق، نه حقیقت خاک، نه حقیقت آب، نه حقیقت عناصر و نه اشجار و معادن و نه سلول و هورمون و اتم و الکترون و نه... را شناخته جز ظواهر و خواصی چند، چیزی کشف نکرده و تمام این اشیاء برای او هنوز هم معما است. بشر از شناخت نزدیکترین چیزها به خودش هم عاجز است زیرا از جانش به او چیزی نزدیکتر نیست آیا حیات خود را شناخته؟ و آیا می‌تواند حقیقت روح و حیات را توصیف کند؟ آیا به حقیقت یک سلسله امور وجدانی خودش معرفت دارد؟ آیا عشق و حب لذت وصل، ذوق و شجاعت و سایر وجدانیات را شناخته است؟ اما با این همه دشواریها و مجهولات آیا بشر می‌تواند وجود این حقایق را به علت نارسائی فهم خودش به درک حقیقت آنها منکر شود؟

یا می‌تواند هزارها میلیارد و بیشتر مخلوقات و عجائب و غرائب و اشیائی را که حتی وجود آنها بر او مجهول است انکار نماید؟ آیا می‌تواند اسرار و خواص و فواید و معانی کلمات این کتاب قطور آفرینش را منکر شود؟

آیا می‌تواند بگوید چون من چیزی رانده‌ام آن چیز نیست و چون سر و فایده چیزی را کشف نکرده‌ام آن چیز فایده و بی سر است؟ حاشا و کلا. هرگز بشر هر چه هم عالم و دانشمند باشد چنین ادعائی رانخواهد کرد، بلکه هر چه علمش بیشتر باشد از اینگونه دعاوی بیشتر خود را تبرئه می‌کند.

بنابراین به کسانی که سر غیبت را می‌جویند و علت و فلسفه استتار آن حضرت را می‌طلبند می‌گوییم: برسید و کاوش و دقت کنید و تحقیق و تجسس نمایدما به جستن و پرسیدن شما هیچ اعتراض نداریم. سوال کنید و بجوئید، زیرا اگر به علت اصلی غیبت و واقع این سر دست رسی پیدا نکنید، بسا که به حواشی و حکمت‌های از آن آگاه شوید و بسا که این جستجو و کاوش شما را به یک سلسله دانستنیها رهبری نماید؛ ولی اگر غرض شما از این سوال و جستجو اشکال و اعتراض باشد و می‌خواهید نرسیدن خود را به علت غیبت و عاجز درک خودتان را از فهم آن، دلیل نبودن آن بگیریید از راه راست و خرد پسند دور افتاده‌اید و

نمی‌توانید جایی را خراب و ایمان و عقیده‌ای را متزلزل سازید، هرگز نیافتن دلیل نبودن نمی‌شود. آیا مجهولات شما همین یک موضوع است؟ آیا شما سر تمام پدیده‌های عالم آفرینش را کشف کرده‌اید؟ آیا در برابر تمام استفهامهائی که بشر نسبت به اجزای این عالم و ظاهر و باطن آن دارد جوابی پیدا کرده‌اید؟ آیا چون سر آنها بر شما مجهول است آن را بی‌فایده می‌دانید؟ و آیا میزان وجود فایده و عدم آن همان فهم بنده و شما است؟ یا اینکه نرسیدن خود را به اینگونه علل و حکمتها دلیل بر ناتوانی فکر و استعداد خود می‌شمارید؟ و معتقد هستید که اگر عقل و خرد شما به سلاحهای دیگر مسلح بود و غیر از این وسایل ارتباط با خارج وسایل وسیع‌تر دیگر داشتید حتماً به اسرار و خواص مسائل بسیار دیگر از این عالم آگاه می‌شدید؟ اگر به این سؤالات یک دانشمند متفکر و آزموده پاسخ دهد یقیناً به قصور خود اعتراف می‌کند و با ملاحظه مجهولات که هر روز معلوم می‌شود هیچ ندانستن را دلیل نبودن نمی‌گیرد و در همه چیز این جهان معتقد به اسرار و شگفتیهای بی‌شمار خواهد بود. (۱)

پس این قدر دنبال فلسفه غیبت و پرسش از آن نباشید غیبت امری حاصل شده و واقع شده است، سر غیبت دانسته شود یا نشود غیبت واقع شده است و ندانستن شما هیچگاه برهان نفی و رد آن نیست ما به قضا و قدر معتقدیم و فی الجمله هم کم و بیش بر حسب اطلاعات فلسفی و راهنمایی‌های قران و اهل بیت از آن چیزهائی می‌دانیم اما آیا کسی می‌تواند از تمام تفصیل قضا و قدر اظهار علم و اطلاع کند لذا از تفکر در قضا و قدر نهی شده و فرموده‌اند: «وَأَدْمُظْلِمٌ فَلَا تَسْلُكُوهُ» وادی تاریکی است در آن سلوک نکنید و اسب طلب را در اینجا نرانید که خسته و مانده می‌شوید. امور تکوین و تشریح از همه جهات تحت احاطه فکر بشر در نخواهد آمد و بشر نمی‌تواند تمام نواحی این امور را بررسی و به جمیع اطراف آنها برسد.

اینجا دیگر مقام، مقام تسلیم و ایمان است اما در عین حال نه ایمان بی دلیل و نه ایمان تعبد بی حجت و خلوص بلکه ایمانی که از راهنمایی عقل و وجدان آگاه بشر سرچشمه گرفتند و زبان وحی و آیات قران مجید و احادیث متواتر و معجزات و شرفیابیهای جمعی از خواص، ما را به آن دلالت و راهنمایی کرده است، پس آنچه بگوئیم راجع با اسرار غیبت بیشتر مربوط به فواید و آثار آن است، و آلا علت اصلی آن بر ما مجهول است و این است معنای احادیث شریفه‌ای که در آنها تصریح شده به اینکه سر غیبت آشکار نشود، مگر بعد از ظهور چنانچه سر آفرینش درختها ظاهر نمی‌شود مگر بعد از ظهور ثمره و میوه و حکمت باران آشکار نشود مگر بعد از زنده شدن زمین و سبز و خرم شدن باغها و بوستانها و مزارع.

صدوق در کتاب کمال الدین از عبدالله بن فضل هاشمی روایت کرده است که گفت: شنیدم حضرت صادق علیه السلام فرمود: البته برای صاحب این امر غیبت است که چاره‌ای از آن نیست در آن هر باطل جو به ریب و شک می‌افتد. عرض کردم: چرا؟ فدایت شوم. فرمود: برای امری که به ما اذن فاش کردن آن داده نشده است، و گفتم: پس وجه حکمت در غیبت او چیست؟ فرمود: وجه حکمتی که در غیبت حجت‌های خدا پیش از آن

حضرت بود.

به درستی که وجه حکمت غیبت کشف نمی‌شود، مگر بعد از ظهور او، چنانچه وجه حکمت کارهای (حضرت خضر) از سوراخ کردن کشتی، کشتن غلام و به پاداشتن دیوار، از برای حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام کشف نشد، مگر در هنگام مفارقت آنها از یکدیگر ای پسر فضل این (غیبت) امری است از امرهای خدای تعالی و ستری است از اسرار خدا و غیبی است از علوم غیبی خدا و پس از آنکه ما دانستیم خداوند حکیم است گواهی داده‌ایم به اینکه کار و گفتارهای او همه موافق حکمت است هر چند وجه آن بر ما روشن نشده است مع ذلک ما برخی از فوائد و منافع و اموری را که ارتباط با غیبت آن حضرت دارد و استناد غیبت به آن امور عقلا و عرفا صحیح است بطوری که از اخبار و کلمات دانشمندان و متفکرین اسلام استفاده می‌شود در ضمن چند بحث آینده مورد بررسی و توضیح قرار می‌دهیم.

پیدایش مومنان از پشت کفار یکی از حکمتهای تأخیر غیبت

چنانچه در اخبار و احادیث است خداوند نطفه‌های بسیاری از مومنان را در اصلاب کفار به ودیعه گذارده و این ودایع باید ظاهر شود و پیشتر از ظهور این ودایع قیام امام با شمشیر و قتل کفار و رفع جزیه عملی نخواهد شد زیرا مانع از خروج این ودایع میشود آیا کسی پیش بینی می‌کرد از صلب حجاج خونخوار ستمکار که در بین دشمنان اهل بیت مانند او در شرارت کم یافت می‌شد مردی چون حسین بن الحجاج معروف به ابن حجاج شاعر و سخنور معروف شیعه و دوستدار خاندان رسالت علیهم السلام پیدا شود که آن قصائد غزا و اشعار شیوارا در مدح و مناقب علی علیه السلام و اهل بیت آن حضرت علیهم السلام و در نکوهش و سرزنش دشمنان آنها بگوید، و مذهب شیعه را ترویج نماید؟ که از جمله قصائد او قصیده معروفی است که مطلع آن این بیت است:

يا صاحِبَ القَبَّةِ البِيضاءِ عَلَي النَجَفِ مَن رَأَى قَبْرَكَ وَ اسْتَفْضَى لَدِيهِ شَفَى

ای صاحب قبه درخشان بر مکان بلند، هر کس قبر تو را زیارت کرد و به آن طلب شفا نمود، شفا یافت. (۱)
 آیا کسی گمان می‌کرد از فرزندان سندی بن شاهک قاتل حضرت موسی بن جعفر (ع) یکی از مشاهیر شعر و ستارگان جهان ادب (کشاجم) پیدا شود که تحت تأثیر جلوه حقیقت و ولایت علی علیه السلام و خاندانش عمرش را به مدیحه سرائی و نشر فضائل اهل بیت به پایان رساند، پس این موضوع خروج نطفه‌های مومنان از اصلاب کفار موضوع مهمی است که ظهور نباید مانع از آن شود، و باید ظهور در موقع واقع شود که در اصلاب کفار ودیعه‌ای باقی نمانده باشد، چنانچه در سرگذشت نوح پیامبر علیه السلام قرآن مجید از سخن او در مقام دعا خبر داده «و لا یلدوا الا فاجراً کفاراً» و فرزندی هم جز بدکار و کافر از آنان به ظهور نمی‌رسد. ظهور جهانی حضرت ولی عصر علیه السلام نیز در چنین موقعیتی واقع می‌شود. و به همین معنی آیه شریفه: «لو تزیلوا لعذبنا الذین کفروا منهم عذاباً الیماً» اگر شما عناصر کفر و ایمان از یکدیگر جدا می‌گشتید همانا آنان که کافرند به

عذاب دردناک معذب می‌ساختیم. در روایات متعددی که در تفسیر برهان و صافی و بعضی تفاسیر دیگر و کتب حدیث روایت شده است تفسیر گردیده است و مضمون آن روایات این است که قائم علیه السلام هرگز ظاهر نمی‌شود تا ودایع خدا خارج شود، پس وقتی خارج شد دشمنان خدا بر هر کس ظاهر شود و آنها را به قتل رساند.

کلام محقق طوسی

فیلسوف شهیر شرق و افتخار فلاسفه و حکمای اسلام خواجه نصیر الدین طوسی در رساله فیلسوفانه و محققانه‌ای که در امامت تألیف فرموده فصلی کامل راجع به غیبت امام دوازدهم و طول مدت و رفع استبعاد آن مرقوم داشته است. و در پایان آن راجع به (سبب غیبت) چنین فرموده است: اما سبب غیبت امام دوازدهم پس جایز نیست که از جانب خدای سبحان و یا از جانب خود آن حضرت باشد؛ بلکه همان‌گونه که شناختی از مردم و مکلفین است و آن خوف غالب و تمکین نداشتن مردم از امام است و هر موقع این سبب زایل شود یعنی مردم تمکین و اطاعت از امام نمایند ظهور واجب می‌شود. (۱)

چنانچه دقت و ملاحظه شود کلام این استاد بزرگ که در روشنائی عقل و حکمت این موضوع را بررسی و مورد تحلیل قرار داده مؤید بعضی وجوهی است که در مقالات جداگانه به طور مفصل شرح دادیم و آن بیم از قتل و تمکین نکردن مردم است و اگر این سبب برطرف شود، آن حضرت ظاهر می‌شود، پس سزاوار نیست بندگان با آنکه سبب غیبت خود آنها هستند اشکال و ایراد نمایند مع ذلک چنانچه آنها رفع سبب نکنند اراده خدا بر آن تعلق گرفته که در زمان مقتضی او را به قهر و غلبه تمکین دهد و وعده‌های را که قرآن شریف در آیه کریمه: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ...» به مومنین داده انجام فرماید و آن حضرت ظاهر و آشکار شود و اگر یک روز از دنیا باقی نمانده باشد آنقدر آن روز را طولانی سازد تا مهدی علیه السلام ظاهر شود و زمین را پر از عدل و داد کند پس از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد. (۲)

بگردن نداشتن بیعت

یکی از علائم و مشخصات امام منتظر و مهدی آخر الزمان علیه السلام این است که بیعت هیچ کس و هیچ حکومت غاصب و ستمگری حتی به عنوان تقیه برگردن او نیست و ظاهر می‌شود در حالی که نسبت به احدی از جباریه و حکومت‌های مختلف تمکین و تسلیم نداشته و از راه تقیه هم حکومت‌های غیر اسلامی و حکومت‌های را که تمام اسلامی نیست در ظاهر امضاء نکرده است او اکمل مظاهر اسم «العدل»، «السلطان»، «الغالب» و «الحاکم» است و چنان شخصیت و مقامی از اینکه تحت سلطنت غیر خدا واقع شود یا به حکومت‌های جائز به تقیه رائی داده باشد بر حسب اخبار محفوظ و محروس است و چنانچه از اخبار کثیر استفاده می‌شود، آن حضرت به تقیه عمل نخواهد کرد و حق را آشکار و باطل را از صفحه روزگار برخواهد انداخت.

۱- امامت و مهدویت ج ۲ ص ۳۵۸

۲- امامت و مهدویت ج ۲ ص ۳۵۸

پس یکی از حکم و مصالح غیبت این است که آن حضرت پیش از رسیدن وقت ظهور و مأمور شدن به قیام، ناچار نمی شود مانند پدران بزرگوارش از راه تقیه با خلفا و زمامداران وقت بیعت نماید و وقتی که ظاهر می شود هیچ بیعتی در گردن او نیست و هیچ حکومتی را بر خود غیر از حکومت خدا و احکام و قوانین قران حتی به ظاهر و تقیه هم نپذیرفته است و این معنی از چند حدیث که در کمال الدین باب ۴۸ و کتابهای دیگر روایات شده استفاده می شود از جمله حدیث هشام بن سالم حضرت صادق (ع) می فرماید: قائم قیام میکند در حالی که در گردن او بیعت برای احدی نیست. (۱)

تخلیص و امتحان

یکی از مصالح غیبت تخلیص و آزمایش و امتحان مرتبه تسلیم و معرفت و ایمان شیعیان است، چنانچه می دانیم و عقل و شرع و آیات و احادیث بر آن دلالت دارد، یکی از سنن الهی که همواره جاری و برقرار بوده و هست امتحان بندگان و انتخاب صلحا و زبده گیری و برگزیدن است.

زندگی و مرگی، بینوائی و توانگری، تندرستی و بیماری، جاه و مقام، داشتن و نداشتن هر نعمت و گردش هر حالت، مصائب و مکاره خوشحالی ها و شادمانی ها همه وسائل تخلیص و تربیت و امتحان و ارتیاض و برای ظهور کمالات و فعلیت استعدادات و نمایش شخصیت و ایمان و صبر و استقامت افراد و درجه حضور و تسلیم آنها در اطاعت او امر خداوند جهان است بطوری که از اخبار استفاده می شود به دو جهت امتحان به غیبت حضرت مهدی علیه السلام از شدید ترین امتحانات است.

جهت اول: چون اصل غیبت که بسیار طولانی می شود، بیشتر مردم در ریب و شک می افتند و برخی در اصل ولادت و بعضی در بقای آن حضرت شک می نمایند و جز اشخاص مخلص و با معرفت و آزموده کسی بر ایمان و عقیده به امامت آن حضرت باقی نخواهد ماند، چنانچه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در ضمن روایت معروفی که جابر روایت کرده است فرمود: «ذَلِكَ الَّذِي يَغِيبُ عَنْ شِيعَتِهِ وَ أَوْلِيَائِهِ غَيْبَةً لَا يَثْبُتُ فِيهَا عَلَى الْقَوْلِ بِإِمَامَتِهِ إِلَّا مَنْ أَمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ.» و معلوم است که ایمان به بقاء و حیات و عمر و غیبت طولانی و انتظار ظهور در دوران بسیار طولانی غیبت ایمان به غیب است و دلیل حسن اعتقاد و اعتماد به خبرهای غیبی پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و نشانه ایمان به قدرت الهی و علامت قوت تسلیم و تمکین از برنامه های دینی است برای اینکه ایمان کامل و صادق به امور غیبی حاصل نمی شود مگر برای اهل یقین و پرهیزگاران و کسانی که از تاریکی و ساوس نجات یافته و به سر منزل اطمینان نفس و ثبات عقیده رسیده و دلشان از انوار هدایت منور و روشن شده باشد و به استبعادات و شبهات واهی اعتنا نکرده در راه دینداری و ولایت لغزش قدم و تزلزل نیابند. ذالک الكتاب لا ريب فيه هدى للمتقين الذين يؤمنون بالغيب...

جهت دوم: شدتها و پیش آمدهای ناگوار و تغییرات و تحولات است که در دوره غیبت روی داده و مردم رازیر و رو می سازد بطوری که حفظ ایمان و استقامت بسیار دشوار می گردد و ایمان افراد در مخاطرات

سخت واقع می‌شود چنانچه از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: آن کس که بخواهد در عصر غیبت به دینش متمسک و ملتزم باشد، مثل کسی است که شاخه درخت خار را به دست بزند تا خارهایش قطع گردد سپس امام علیه السلام با دست خود به این کار اشاره کرده آنگاه فرمود: به درستی که برای صاحب این امر غیبتی است پس باید هر بنده خدای پرهیزد و باید به دینش متمسک گردد. (۱)

در دوران غیبت جمال ظاهر دنیا هر چه بیشتر و بهتر جلوه گر و دل فریب می‌شود، اسباب معاصی و گناهان و لذایذ حیوانی بیش از همه وقت فراهم و در دسترس عموم قرار می‌گیرد.

بساط لهو و لعب و غنا و خوانندگی و طرب همه گسترده می‌شود، زنها و مردهای بیگانه با هم امتزاج و اختلاطهای نامشروع و خلاف عفت و نجابت پیدا کنند، کسب‌های حرام متداول و رسمی و معاش اکثر مردم از راههای حرام باشد و برای مومن ضربت شمشیر از به دست آوردن یک درهم حلال آسان تر باشد، مادیات و دنیاپرستی بر مردم غالب و مقامات و مناصب به دست کسانی افتد که به احکام خدا پایبند و ملتزم نباشند، زنان را در رتق و فتق امور عامه و کارهایی که به عهده مردها است دخالت دهند، ربا و میگزاری و فروش شراب و قمار و بی‌عفتی و فحشا علنی گردد اهل دین و امانت و ایمان، ذلیل و نابکاران و اراذل و بی‌دینان به ظاهر عزیز گردند، امر به معروف و نهی از منکر ترک و عکس آن رایج شود معروف را منکر و منکر را معروف شناسند، به معصیت و گناه و هم‌کاری با ستمگران افتخار نمایند امانت را غنیمت و صدقه را غرامت شمارند. شعائر و آداب اسلام ترک و آداب و شعائر کفار را رسمی کنند، اهل حق خانه نشین و ناپاکان و خدانشناسان مصدر امور گردند، زنها با گستاخی تمام آداب و سنن اسلامی را ترک و به وضع دوران جاهلیت برگردند به واسطه تسلط و غلبه کفار و استبداد اشرار آن چنان مؤمنان در فشار واقع و از آزادی محروم شوند که کسی را جرات آن نباشد که نام خدا را ببرد مگر در پنهان و بطوری که حفظ ایمان سخت شود و شخص صبح کند در حالی که در شمار مومنان و مسلمانان است و شب کند در حالی که از اسلام بیرون رفته و کافر شده است.

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: این امر برای شما واقع نخواهد شد مگر پس از ناامیدی، نه به خدا نمی‌آید تا شما (مؤمن و منافق) از هم جدا شوید نه به خدا نخواهد آمد تا شقی شود هر کس شقی می‌گردد، و سعید گردد هر کس سعید می‌گردد. (۲)

و در روایت ابن عباس است که پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرمود: کسانی که در زمان غیبت او بر عقیده به امامت او ثابت باشند از کبریت احمر کمیاب ترند. پس جابر برخواست و عرض کرد: یا رسول الله برای قائم از فرزندان تو غیبت است؟ فرمود: آری، سوگند به پروردگارم و باید خداگروندگان را تخلیص کند و کفار را محو سازد. ای جابر این امری است (کار بزرگی است) از کارهای خدا و سزای است از اسرار خدا که از بندگان خدا پوشیده است

پس بر حذر باش از شک در آن پس به درستی که شک در کار خداوند عزوجل کفر است. در حدیث عبد الرحمن ابن سلیط حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از ما دوازده نفر مهدی باشند؛ که نخستین ایشان علی بن ابی طالب و آخرشان نهمین از فرزندان من است. (۱)

او است امام قائم به حق که خدا زمین را پس از مردگی به او زنده سازد و دین را به او ظاهر و بر هر دین پیروز گرداند، اگر چه مشرکان کراهت داشته باشند برای او غیبتی است که جمعی در آن از دین مرتد و بیگانه شوند و جمعی دیگر بر دین خود ثابت مانده و اذیت شوند؛ به آنها گفته شود: چه زمان این وعده انجام شود (چه وقت قائم قیام کند) اگر راست گویانید؟ آگاه باش که صبر کننده در عصر غیبت او بر اذیت و تکذیب مانند جهاد کننده با شمشیر در پیش روی پیامبر خدا است. (۲)

چگونگی تسخیر جهان با یاران محدود، نحوه پیروزی امام (ع) با سلاحهای ویرانگر

۱- سؤال: چگونه با جمعیت روز افزون بشرک اکنون طبق آمارگیری های دقیق از سه میلیارد بیشتر است، حضرت صاحب الزمان علیه السلام با سیصد و سیزده نفر دنیا را مسخر می فرماید؟

و چگونه ممکن است مثلاً سه میلیارد نفر تسلیم یک جمعیت اندک محدود شوند و از عادات و اخلاق و برنامه ها و سنن خود دست بردارند؟ آیا غلبه آن حضرت بطور اعجاز و خرق عادت است؟ یا آنکه با ملاحظه اسباب و علل و عوامل ظاهری نیز غلبه و پیروزی آن جناب ممکن است؟

ج: بر حسب روایات و احادیث شریفه وقتی حضرت صاحب الامر علیه السلام ظاهر می شوند، سیصد و سیزده نفر از خواص اصحاب آن حضرت در مکه معظمه حاضر خدمتش می گردند و وقتی عده اصحاب و اجتماع کنندگان به ده هزار نفر رسید از مکه خارج می شوند. (۳)

و اما غلبه آن حضرت و حکومت جهانی اسلام ممکن است، بطور اعجاز و خرق عادت انجام یابد و ممکن است با فراهم شدن اسباب و علل ظاهری باشد و ممکن است هر دو نوع واقع شود چنانکه پیشرفت و غلبه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و قوای اسلام به هر دو نوع بود.

و اما بطور اعجاز و خرق عادت محتاج به توضیح نیست که حصول چنین غلبه مطلق برای آن حضرت به خواست خداوند امری است ممکن و معقول و با وعده های صریح و بشارت های حتمی که در قرآن مجید و احادیث متواتر داده شده بدون شبهه حاصل خواهد شد و خداوند به مصداق آیه «كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ» چه بسیارند گروه اندکی که به اذن خداوند بر گروه بسیاری چیرگی می یابند. آن حضرت و اصحابش و عموم بندگان شایسته خدا را بر تمام ملل غالب و حاکم و وارث و مالک ارض قرار می دهد. و از لحاظ اسباب و علل ظاهری هم اگر موضوع را بررسی می کنیم، حصول چنین فتح و غلبه و تشکل

۱- امامت و مهدویت ج ۲ ص ۳۵۳

۲- امامت و مهدویت ج ۲ ص ۳۵۴

۳- امامت و مهدویت ج ۲ ص ۴۴۵

آن حکومت الهی ممکن و عملی خواهد بود؛ زیرا آن حضرت در موقعی ظهور می‌کند که اوضاع و احوال اجتماعی و اخلاقی و سیاسی کاملاً مساعد باشد در آن موقع همه ملل از مدنیت معنوی و اخلاقی محروم و دشمن و کینه، ظلم و تجاوز همه را نسبت به یکدیگر بدبین و از هم جدا ساخته و اتحاد وحدت همفکری و همکاری به کلی از میان بشر رخت بر بست و از اینکه کسی بتواند بدون مدد غیبی جامعه رهبری کند. همه مایوس می‌گردند و خلاصه همه با هم در مبارزه و جنگ و ستیز و همه از وضع خود ناراضی، و از مکتبهای مختلف که عرضه می‌شود ناامید بوده و منتظر تغییر رژیم و انقلاب و عوض شدن اوضاع و کنار رفتن زمامداران خدانشناس و برداشت شدن مرزها و الغای تجزیه‌ها و تقسیم‌ها می‌باشند. در یک چنین موقعیتی حضرت صاحب الامر علیه السلام و اصحابش با نیروی ایمان و اخلاق حسنه و با نجات‌بخش‌ترین برنامه‌های عمرانی و اقتصادی و عدالت اجتماعی برای انقلاب و دعوت به قران و اسلام قدم به میدان می‌گذارند و آن نهضت الهی و دعوت روحانی را شروع می‌کنند، و مردم را بسوی خدا و احکام شرعی و زندگی برابر و برادری و عدل و امنیت، صفا و وفا، راستی و درستی و نظم صحیح می‌خوانند و خود و اصحابش نمونه همه فضایل بشری می‌باشند و با نیروی ایمان و استقامت و پشتکار و همتی که مخصوص مومنان ثابت قدم است، هدف و مقصد خود را تعقیب می‌نمایند، معلوم است این جمعیت با آن برنامه‌ها و وضع کار، در آن دنیای پر آشوب و غرق در طوفان گرفتاریها و فشارها دلها رابه خود متوجه نمود و فاتح پیروز و موفق می‌شوند و هیچ نیروئی نمی‌تواند در برابر آنها مقاومت کند و شاهد این حقیقت همان ظهور رسول اکرم صلی الله علیه و آله و پیشرفت سریع دین اسلام و فتوحات محیر العقول مسلمین در قرن اول اسلام است که یکی از علل ظاهری آن پیروزیهای پی‌درپی و در هم شکسته شدن ارتش‌های انبوه دولت شاهنشاهی ایران و امپراطوری روم، فساد اوضاع اجتماعی و اداری ایران و روم بود که مردم این کشورهای پهناور را برای قبول یک دعوت صحیح و حکومتی متکی به مبانی عدالت و مساوات آماده کرد مردمی که در برابر دستگاههای دیکتاتوری و استبداد بسیار خشن و غیر انسانی سلاطین و امرای خود، از بنده هم خوارتر بودند و از حقوق انسانی محروم شده بودند نه فرهنگ داشتند نه اقتصاد، نه عدالت، نه امنیت و نه... و نه... از آنهمه تعظیم و نیایش و بشرپرستی و استعباد سلاطین خسته شده بودند مسلم است وقتی بگوش چنین مردمی صدای روحانی و آزادی بخش: (تعالوا اِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ اِلَّا نَعْبُدُ اِلَّا اللَّهَ وَ لَانُشْرِكُ بِهِ شَيْئاً، وَ لَانَتَّخِذُ بَعْضُنَا بَعْضاً اَرْبَاباً مِنَ اللَّهِ) و آیه (اِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْاِحْسَانِ وَ ...) و اعلان: (يَا أَيُّهَا النَّاسُ اِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَ اُنْثَى وَ ...) ای مردم ما همه شما را نخست از مرد و زن آفریدیم آنگاه شعبه‌های بسیار و فرق مختلف گردانیدیم تا یکدیگر را بشناسید، بزرگواریترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست. و آیات دیگر را بشنوند با نهایت استقبال به آن ایمان آورده و راه را برای پیشرفت آن باز می‌کنند مردمی که از ظلم و ستم و خودخواهی سلاطین و ستمکاران آن عصر به جان آمده بودند به طور قطع یک دعوت خدائی و یک بانگ گوش نواز توحیدی را که براساس عدالت و الغای امتیازات و مساوی بودن آقا و نوکر، شاه و رعیت، سیاه و سفید در برابر قانون و عدالت است قبول می‌کند و از این

جهت آنهایی که این دعوت بر خلاف منافعشان بود هر چه خواستند از آن جلوگیری کنند یا مردم را مانع از گرویدن به آن شوند نتوانستند همه جا انقلاب می‌شد و در همه جا رژیم ظالم و وضع سابق را محکوم می‌کردند و اوضاع تغییر می‌کرد اوضاع جهان برای قبول دعوت حضرت امام زمان مهدی علیه السلام که همان دعوت به اسلام و قرآن است مطابق اخبار به مراتب از اوضاع عالم در زمان بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله آماده‌تر خواهد شد و همان طور که کلمه اسلام در آغاز ظهور اسلام به سرعت پیشرفت کرد و صدای توحید بر همه صداهای غالب شد و اسلامی در مقداری از تاریخش منحصر به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و خدیجه بود، با فقدان وسایل در جهاد و دفع یورش مشرکان بزودی موفق گردید. و لشکرهای منظم مسلحی را که در دنیای آن روز مجهزترین سلاحها را در دست داشتند در هم شکست و نابود ساخت. همین طور امام زمان (ع) نیز با اضعاف و یارانش که از ابتدای کار به تعداد مجاهدین میدان جهاد بدر می‌باشند می‌توانند دنیای منقلب و ناآرام آن روز را آرام و مردم را چنان امیدوار به آینده درخشان و پر از خیر و رحمت و برکت نمایند که در سریع‌ترین فرصت همه به دین اسلام گرویده آمادگی خود را برای قبول یک سازمان الهی اسلامی محکم و پایدار و تحت سرپرستی امام عصر علیه السلام نشان دهند و مَا ذَلِكَ عَلَيَّ بِاللَّهِ بِعَزِيزٍ (۱)

نحوه پیروزی امام (ع) بر سلاحهای ویرانگر

۲- سؤال: در موقع ظهور امام علیه السلام بطوری که از ترقی کنونی بشر در صنعت و تکنیک ملاحظه می‌شود، دنیا مجهز به سلاحهای بسیار مهیب و خطرناک خواهد بود، آن حضرت در برابر این سلاحهای مخوف چگونه مانند جدش با شمشیر قیام خواهد کرد؟ و چگونه با سلاحهای قدیم مثل شمشیر و غیره با ارتشهای دنیای آن روز جهاد می‌نماید؟ و آیامی شود تصور کرد که کسی بتواند به وسیله شمشیر با بمبهای هیدروژنی و امثال آن جنگ و نبرد کند؟

جواب: اولاً: مقصود از خروج با شمشیر؛ مأموریت به جهاد و توسل به اسلحه برای اعلاء کلمه حق است، بنابراین قیام با شمشیر کنایه از قیام با اسلحه و پیکار و جهاد و تعیین نوع مأموریت آن حضرت است و اینکه آن حضرت مأمور به مصالحه با کفار نیست، بدیهی است با هر اسلحه‌ای که لازم باشد. آن حضرت و اصحابش با کفار و ستمگران جهاد می‌نمایند و از هر گونه اسلحه‌ای که در زمان ظهور آن حضرت متداول باشد و به استعمال آن حاجت داشته باشند، استفاده می‌نمایند.

ثانیاً: از کجا که در زمان ظهور آن حضرت این اسلحه‌های مهیب در اختیار بشر باقی باشد؛ زیرا ممکن است که در اثر حوادث و آشوبها و انقلابات شدید و جنگهای خانمانسوز جهانی، که پیش از ظهور آن حضرت واقع می‌شود دو ثلث بشر نابود شود، این اسلحه‌های جهنمی معدوم گردد و شاید کسی باقی نماند که بتواند از این اسلحه‌ها استفاده کند، یا آنها را تهیه نماید و این احتمال هم کاملاً بجا و قابل توجه است یکی از اموری که در احادیث از آن خبر داده شده و اوضاع کنونی آن را ممکن الوقوع نشان می‌دهد، جنگهای جهانی است (۱)

که در اثر آن بیشتر نقاط زمین از سکنه خالی می‌گردد و شهرها ویران می‌شود و صدها میلیون بشر را رهسپار دیار عدم می‌سازد، تا یک قرن پیش وقوع چنین جنگ‌های بسیار بعید به نظر می‌رسید، زیرا با آن اسلحه‌های سابق و نبودن وسایل ارتباط جمعی بین شهرها و کشورها، اگر جنگی واقع می‌شد، اولاً پیش از آنکه خبرش به کشورهای همسایه و یا دور برسد و دامنه جنگ گسترش یابد آن جنگ به پایان می‌رسید. و ثانیاً در آن زمان‌ها تعیین غالب از مغلوب خاتمه یافتن جنگ تسلط یکی از دو طرف یا از بین رفتن طرفین متوقف بر کشتارهای عمومی و استعمال بمب و غیره نبود.

اما در عصر حاضر بطوری که همه پیش بینی می‌نمایند با وسایل ارتباطی که همه عالم را به منزله یک شهر و یک محله نموده؛ و با اسلحه‌ها و تجهیزاتی که در دست زمامداران بی‌ایمان است و هیچ وسیله‌ای برای کنترل خشم و شهوت و جاه‌پرستی آنها نیست اگر جنگ شروع شود علاوه بر آنکه غالب از مغلوب تشخیص داده نمی‌شود و طرفین از بین می‌روند اکثر ملل و سکنه کره زمین ممکن است در ظرف چند ساعت فانی و نابود شوند پس اگر در احادیث شریفه فرموده‌اند: ظاهر نمی‌شود مهدی عجله الله تعالی فرجه مگر آنکه ثلث بشر کشته شوند و ثلث آنها بمیرند و ثلث آنان باقی بماند و فرموده‌اند: این ظهور واقع نخواهد شد تا وقتی دو ثلث مردم از بین بروند نباید تعجب کرد بلکه باید آن را نشانه علوم بی‌پایان حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم‌السلام و آگاهی آنها از آینده و اطلاعشان بر مغیبات به اذن و تعلیم خدا دانسته و از معجزات و کراماتشان به شمار آورد. (۱)

مکان حضرت مهدی (ع) در غیبت کبری

۳- سؤال: در عصر غیبت کبری حضرت مهدی (عج) در چه مکانی امامت دارند؟ و چگونه زندگی می‌نمایند؟ خوراک، غذا و لباس و خوابگاه ایشان چگونه است؟ و از کجا تهیه می‌شود؟
 جواب: اصولاً باید توجه داشت که اگر در موضوع غیبت اینگونه نقاط مکتوم بماند، ایجاد شک و شبهه‌ای نمی‌نماید، چنانکه روشن شدن آن نیز در ثبوت و اثبات اصل غیبت مداخله ندارد؛ وقتی غیبت شخصی امام عجله الله تعالی فرجه و مخفی بودن ایشان معقول و منطقی باشد (چنانکه به آن ایمان داریم) مخفی بودن این خصوصیات به طریق اولی معقول و منطقی خواهد بود و جهل اینگونه امور دلیل بر هیچ مطلبی نخواهد شد، این پرسشها، با پرسش از اینکه امام هم اکنون در چه منطقه‌ای است؟ یا با ما چند متر یا چند هزار کیلومتر فاصله دارد؟ یا امروز چه غذایی میل فرموده است؟ یا چند ساعت استراحت فرموده است فرقی ندارد و بی‌اطلاعی ما از آن به جای ضرر نمی‌زند، و عقیده‌ای را متزلزل نمی‌سازد، خدائی که به حکمت بالغه و قوه قاهره و مصلحت تامه خود امام را در پرده غیبت قرار داده است، قادر است این خصوصیات را نیز طبق مصلحت از مردم پنهان سازد، مع ذلک برای اینکه به این پرسش پاسخ مختصری داده شود، عرض می‌کنیم بر حسب آنچه از بعضی از احادیث و حکایات معتبر استفاده می‌شود، امام (روحی له الفداه) در غیبت کبری

در مکان خاصی و در شهر معینی استقرار دائم ندارند که از آن مکان و آن شهر خارج نگردند و به محل دیگر تشریف نبرند. بلکه برای انجام وظایف و تکالیفی به مسافرت و سیر و حرکت انتقال از مکان به مکان دیگر می‌پردازند؛ و در اماکن مختلف بر حسب بعضی از حکایات زیارت شده‌اند و از جمله شهرهایی که مسلم به مقدم مبارکشان مزین شده است مدینه طیبه، مکه معظمه، نجف اشرف، کوفه، کربلا، کاظمین، سامرا، مشهد، قم و بغداد است؛ و مقامات و اماکنی که آن حضرت در آن اماکن تشریف فرما شده‌اند، متعدد است، مانند مسجد جمکران قم، مسجد کوفه، مسجد سهله، مقام حضرت صاحب الامر (عج) در وادی السلام نجف و در حله و بعید نیست که اقامتگاه اصلی ایشان یا اماکنی که بیشتر آمد و شدشان در آنجاهاست، مکه معظمه و مدینه منوره و عتبات مقدسه می‌باشد.

اگر پرسش شود؛ پس حضرت امام زمان (عج) با کوه رضوی و ذی طوی چه ارتباطی دارند که در دعای ندبه است: *بَلْ أَىُّ أَرْضٍ تُقَلِّكَ أَوْ ثَرَىُّ أَبْرَضَوَىُّ أَوْ غَيْرِهَا أَمْ ذَىُّ طَوَىُّ*. پاسخ داده می‌شود! این دو مکان بر حسب کتب معاجم و تواریخ نیز از اماکن مقدس است چنانکه در کتاب فروغ ولایت شرح داده شده و محتمل است که حضرت بعضی از اوقات شریف خود را در این دو مکان به عبادت و خلوت گذرانده باشند و این جمله هیچ دلالت بر این که این دو مکان یا یکی از آنها اقامتگاه دائمی آن جناب است ندارد.

این استفهامها استفهام حقیقی نیست بلکه به انگیزه بین سوز هجران و اظهار تأسف از فراق و حرمان از فیض حضور و تاخیر عصر ظهور گفته شده است علاوه بر اینکه بعضی از عبارات دعای شریف ندبه دلالت دارد بر این که ایشان در بین مردم می‌باشند و از بین مردم خارج نمی‌باشند مثل این جمله: *(بِنَفْسَى أَنْتَ مِنْ مُغَيَّبٍ لَمْ يَخِلْ مِنْهَا بِنَفْسَى أَنْتَ مِنْ نَارِحٍ لَمْ يَنْزَحِ) (مانزح) عَنَّا* جانم به قربانت ای حقیقت پنهانی که از ما دور نیستی و ای دور از وطن که کنار از ما نیستی.

اگر کسی سؤال کند: پس این که در بعضی زبانهاست مخصوصاً برخی از علمای اهل سنت آنرا بازگو می‌کنند و گاهی آن را بهانه حمله و جسارت به شیعه قرار می‌دهند که اینان حضرت صاحب الامر (ع) را در سرداب سامرا مخفی می‌دانند چه مصدري دارد؟ جواب داده می‌شود: جز جهل بعضی از اهل سنت و غرض ورزی و خیانت برخی دیگر که شیعه اهل بیت علیهم السلام را متهم می‌سازند، و از دروغ پردازی و تهمت و افتراء کوتاهی نمی‌کنند، هیچ گونه مصدري ندارد؛ و تمام اخبار و احادیث و حکایات این موضوع را که امام علیه السلام در سرداب سامرا مخفی می‌باشند رد می‌نمایند و در کتاب منتخب الاثر کذب این افتراء ثابت شده است. و در اخبار و احادیث حتی خبر رشیق خادم معتضد عباسی اسمی از سرداب نیست. ^(۱) فقط در یک روایتی که بر حسب آن خانه آن حضرت بار دیگر مورد حمله سپاهیان دولتی قرار گرفت، از سرداب، صدای قرائت شنیدند اسمی از سرداب برده شده است و طبق این روایت هم امام علیه السلام در حالی که فرمانده نظامیان با سربازانشان در سرداب را گرفته بودند حضرت از سرداب بیرون آمدند و تشریف بردند. پس از آنکه سربازها

همه رسیدند، فرمانده فرمان ورود به سرداب را داد سر باز هائی که دیده بودند آن حضرت بیرون آمدند گفتند: مگر آن کسی نبود که بیرون رفت و بر تو عبور کرد؟ گفت: من او را ندیدم، پس چرا او را رها کردید؟ گفتند: ما گمان می کردیم تو او را می بینی. حاصل اینکه موضوع مخفی بودن آن حضرت در سرداب یکی از دروغهای بزرگی است که به شیعه بسته‌اند، ولی قابل انکار نیست که خانه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام سالها (در دوران غیبت صغری) مقر آن حضرت بوده است. و بعضی از خلفاء هم این مطلب را می دانستند و لذا در روایت رشیق خادم است که معتضد نشانی خانه و خادمی را که بر در آن ایستاده است به رشیق داد چنانکه از بعضی حکایات و تواریخ استفاده می شود معتمد خلیفه و راضی بلکه احتمالاً مقتدر نیز از جریان امور مطلع بوده‌اند، و امام علیه السلام و نواب او را می شناختند و بعد هم از خلفای دیگر که در عصر غیبت کبری بوده‌اند ناصر خلیفه که از اعظام و علمای خلفای بنی عباس است عارف به آن حضرت بوده است و دری که هم اکنون بر صفا سرداب است و از آثار باستانی و نفایس اشیای عتیقه است در عصر او و به امر او ساخته شده است، به این جهت که خانه و سرداب موجود از بیوت مقدس است و بدون شک و شبهه محل عبادت و مقر و منزلگاه سه نفر زائمه اهل بیت علیهم السلام بوده است. از آغاز مورد نظر شیعیان و دوستان و حتی خلیفه‌ای مثل (ناصر) بوده و عبادت و اطاعت خدا را در آن اماکن شریفه مغتنم می شمردند و آن را از مصادیق مسلم آیه: (فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تَرْفَعُ وَ يُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ...) می دانستند و ما هم امروز بر این اساس همین ملاحظات این اماکن رفیع را احترام می کنیم و عبادت در آن اماکن را فوز عظیم می شماریم و آرزومند زیارت سرداب و نماز و عبادت در آنجا می باشیم. (۱)

استبعاد ندارد که تمام وسایل معاش او را بهر نحو مصلحت باشد فراهم سازد

اما پاسخ این پرسش که لباس و غذا و خوابگاه ایشان چگونه است؟ آنچه مسلم است این است که در امور و کارهای عادی، حضرت ملتزم به توجیهات و تکالیف شرعی می باشد و آداب و برنامه‌های واجب و مستحب این کارها را مو به مو رعایت می نمایند و محرمات و مکروهات را ترک می فرمایند. بلکه در مورد مباحات نیز ترک و فعل ایشان بر اساس دواعی عالی و مقدس است و برای دواعی نفسانی، کاری از آن حضرت اگر چه فایده آن جسمانی و اشباع غرائز جسمی باشد صادر نمی شود، به عبارت دیگر هر یک از اعمال و افعال برای آن حضرت وسیله است نه هدف، و اما اینکه امور معاش و تهیه غذا و پوشاک برای امام علیه السلام در عصر غیبت بطور عادی است یا به نحو اعجاز؟ جوابش این است که بطور عادی بودن این امور امکان دارد و مانع ندارد چنانکه بر حسب بعضی از حکایات در برخی از موارد نیز به نحو اعجاز جریان یافته است. (۲)

در حالیکه خداوند متعال حضرت مریم مادر حضرت عیسی علیه السلام را مخصوص به عنایت خود قرار دهد و از عالم غیب او را روزی دهد، چنانکه قرآن مجید صریحاً می فرماید: (كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ

وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا... هر وقت زکریا به عبادتگاه می آمد، روزی شگفت آوری می یافت می گفت: ای مریم، این روزی از کجا برای تو می رسد. مریم گفت: این از جانب خداست وقتی خدا بخواهد برای بنده روزی بی حساب می دهد. استبعاد ندارد که وصی و خاتم اولیا و وارث انبیاء را از خزانه غیب خود رزق و روزی می دهد و تمام وسایل معاش او را بهر نحوی که مصلحت باشد فراهم می سازد. ان الله علی کل شیء قدیر. (۱)

وظایف حضرت مهدی (ع) در عصر غیبت

۴- سؤال: امام علیه السلام در غیبت کبری چه مسئولیت‌هایی را به عهده دارند؟ و به چه کارها و اعمال اشتغال دارند؟ و این عمر طولانی را در چه شغل و عملی می گذرانند؟ و در برابر جوامع و افراد و شیعیان چه برنامه‌ای را اجرا می نمایند؟

جواب: در غیبت کبری کارها و مشاغل و مسئولیت‌های امام علیه السلام بسیار حساس و مهم است و اگر چه تصرف و بسط ید و حکومت ظاهری بر اوضاع ندارند و رتق و فتق امور را دیگران در اختیار گرفته و نظام حکم و اداره را به خود اختصاص داده و بندگان خدا را استضعاف و استعباد می کنند، مع ذلک امام علیه السلام ناظر بر اوضاع می باشند و عنایت‌هایی دارند و تصرفاتی می نمایند. و بالجمله شؤون امامت و رهبری و زعامت را در حدود امکان متصدی شده و وظایف خود را به نحو احسن و اکمل انجام می دهند؛ (۲) خلاصه، عمر طولانی ایشان در اطاعت خدا می گذرد؛ هم تکالیف فردی خویش را انجام می دهند؛ مانند هدایت اشخاص (۳) یاری دادن مؤمنین بر مخالفین در بحث و احتجاج، حل مسائل مشکل، نصیحت و موعظه افراد، شفای امراض، هدایت گم‌شدگان و رساندن آنها به مقصد، تعلیم ادعیه، کمک مالی به نیازمندان، فریاد رسی گرفتاران و درماندگان و زندانیان، یاری بیچارگان، که بیشتر این اعمال در ضمن ظهور معجزات از آن حضرت صادر شده است.

به نظر اینجانب یکی از اموری که نشانه تصرف آن حضرت در قلوب و توجه نفس قدسی و اثر عنایات ایشان است، همین بقاء سازمان رهبری و تشکیلات علمی و تبلیغی شیعه فعالیت حوزه‌های علوم دینی و تألیف کتابها مجالس تبلیغ استمرار رشته اجتهاد و استنباط احکام و تالیفاتی است که علی‌الدوام علما و فقها از آن برخوردارند که در واقع اگر چه رسماً حکومت از فقها که از جانب امام حکام شرعی می باشند غصب شده است، مع ذلک حکومت آنها بر قلوب باقی است و مواد اطاعت اختیاری جامعه شیعه از علما به مراتب بیشتر از مواد اطاعت اجباری آنها از رژیم می است که در هر منطقه و ناحیه برقرار است و از راه ناچاری از آن اطاعت می نمایند.

اگر با دقت ملاحظه شود رژیم رهبری امام علیه السلام به واسطه علما در سرتاسر زمین در هر نقطه که یک نفر شیعه باشد، مورد قبول و احترام است و حاکم همه شخصی حاکم الهی یعنی حضرت صاحب الزمان علیه السلام

۱- همان

۲- همان

۳- مناسبات و مناسبات ۵۰۱ مراجعه نمایید.

می باشد.

مسأله این است که تأسیسات رهبری شیعه با تمام موانعی که از آغاز عصر غیبت کبری تا حال برای بقاء و عرض وجود و اجرای برنامه‌ها و مداخله در کارها و امر به معروف و نهی از منکر مبارزات ایجابی و سلبی، تربیت علماء و هدایت جوامع شیعه داشته است، در هر عصر و زمان به عنوان قوی ترین بنیاد، وظایف بزرگی را انجام داده و حافظ شیعه از انقراض بوده و هست.

هیچ جمعیت و هیأتی مثل جامعه روحانیت هدف تیرهای خطرناک بیگانگان داخلی و خارجی نبوده و نیست فرق مختلف و اقلیتهائی که بیگانگان آنها را به وجود آورده؛ یا فعلاً به مزدوری و خیانت گرفته‌اند، یا روحانیت، سخت دشمن هستند، و از زدن هیچ ضربت کشنده‌ای به این جامعه خودداری نمی‌کنند و حتی با تهمت و بهتان و افتراء می‌کوشند تا از هان عوام و جوانان رانسبت به آنان مشوب، و ایمان مردم را به آنها ضعیف سازند.^(۱)

تبشیر و استعمار و الحاد و کمونیسم و مکتبهای مختلف، همه با این طبقه به شدت وارد پیکار شده‌اند و تمام امکانات مادی و قوای را که دارند در این پیکار وارد کرده‌اند، و پولهای گزاف و مبالغ سرسام آوری که در راه از پا در آوردن روحانیت، و تزلزل آن صرف می‌شود بیش از حد تصور است. از یکسو زورمندان و طبقه حاکمه که همواره می‌خواسته‌اند به شکل یک واحد ممتاز، انسانها را استعباد نمایند و حکومت فردی داشته باشند و از دیگران حق اظهار رأی و حقوق انسانی دیگر را سلب نمایند و مردم را به تعظیم و تکریم خود و اظهار کوچکی و تملقهائی که ننگ انسانیت است وادار نمایند این طبقه را برای این مقاصد کثیف خطر می‌دانستند و برای محو آنها و بی‌ثمر ساختن تبلیغات و اعتراضات آنها فعالانه کوشش می‌کردند و حتی اگر می‌توانستند اشتباه کاری کنند افرادی را می‌ساختند، و تحت عناوین و القابی در برابر جامعه روحانیت به اسم عالم و روحانی معرفی می‌کردند! این اقویا و حکومتها از ظهور مفاهیم اسلامی و روشن شدن حقایق قران سخت بیمناکند چون روحانیت است که رساندن و ابلاغ ندهای قرانی و پیاده کردنی برنامه‌های اسلامی را به عهده گرفته است.

از سوی دیگر می‌بینم روحانیت شیعه چون به اصطلاح امروز دولتی نیست یعنی نمی‌تواند در نظامات غیر اسلام (که متأسفانه در همه نقاط دنیا مسلط هستند) خود را ادغام کند که از آنها حقوق و بودجه بگیرد. و مجری برنامه‌های خاص و معین شده باشد.

و این خود مردم هستند که با کمال اختیار و بدون اینکه تحت فشار مطالبه مأمور و بازپرسی و اداره تشخیص مالیاتیها و ادارات وصول و جرائم باشند و جوه شرعیه خود را تمام و کمال بدون اینکه یک ریال کمتر بدهند، با نهایت اخلاص و افتخار ادا می‌کنند.

آری دشمنان می‌دانند که یکی از راههای مؤثر دراز کار انداختن روحانیت و تعطیل حوزه‌ها و

جلوگیری از نشر معارف اسلام و تربیت علما و محققین روحانیت استخدام کردن و دستگاہی و دولتی کردن افراد روحانی و تضعیف بنیة مالی اسلام می باشد، از این جهت با حملات زبانی و قلمی و عملی و تهمت و افترا و انتشارات فریبنده می کوشند تا سازمان رهبری اسلام و مراکزی فکری و تحقیقی و ثقل روحانیت را نیازمند سازند، و همکاریهای مالی مردم را قطع کنند؛ ولی آنچه ملاحظه می کنیم هر چه سعی می کنند با وسائل مختلف سمعی و بصری تبلیغی که در دست دارند، مردم را از پرداخت وجوه شرعی و سهم مبارک امام علیه السلام (که پربرکت ترین و مقدس ترین وجوه است) باز دارند، رغبت مردم به پرداخت آن وجوه بیشتر می شود و روز به روز وضع مالی حوزه های علمیه و کمک های مالی به مبلغین، محکمتر و زیادتر می شود، چرا؟ برای اینکه خداوند می فرماید: (يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ)، می خواهند نور خدا را با دهانشان خاموش سازند ولی خداوند تمام کننده نورش می باشد هر چند کفار اگراه داشته باشند. چرا؟ برای اینکه قلوب در تحت تصرف ولایتی امام علیه السلام قرار دارد و هر چه دشمنان بخواهند با تمهیدات و نقشه ها قلوب را از علماء و نواب امام علیه السلام منصرف سازند، نمی توانند باید این چراغ روشن بماند و حجت های امام علیه السلام در بین مردم باقی بمانند، و همانطور که خدا زمین و خلائق را بدون حجت نخواهد گذارد امام علیه السلام نیز مردم و شیعیان را بدون حجتی از جانب خود نخواهد گذاشت، و این رشته نیابت و هدایت و حکومت از جانب امام علیه السلام همانطور که از آغاز و از عصر غیبت کبری تا حال منقطع نشده تا زمان ظهور آن حضرت نیز نخواهد شد (لَيْلًا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ) تا مردم بر علیه خداوند حجتی نداشته باشند. حاصل اینکه امام علیه السلام در عصر غیبت بر امور نظارت دارند و بطور مطلق از کارها کناره گیری ندارند. (۱)

زندگانی شخصی حضرت مهدی (ع)

۵- سؤال: آیا حضرت علیه السلام همسر دارند و صاحب عائله و فرزند می باشند اگر دارند کجا اقامت دارند؟ و آیا آنها شناخته شده اند؟ یا بطور ناشناس زندگی می کنند و کسی آنها را نمی شناسد؟

جواب: باید متذکر بود که جواب این پرسش در هاله قدس غیبت امام علیه السلام قرار دارد و خفاء امر امام علیه السلام که یکی از نشانه ها و خصایص آن حضرت است در پاسخ این سؤال نیز اثر می گذارد، لذا بطور تحقیق و یقین نمی توان به آن پاسخ داد، چون در این زمینه احادیث و روایات اطمینان بخشی در دست نداریم، یا اینکه به نظر حقیر نرسیده است، و اگر در عصر ائمه علیهم السلام و در وقت صدور سایر روایات اینگونه پرسش ها مطرح شده باشد شاید بعضی از روایات احادیث برای اینکه در جوهر مطلب دخالت نداشته اند به حفظ و ضبط احادیث آن همت نگماشته اند بعضی از روایاتی هم که در دست است با چشم پوشی از وضع سند و متون آنها یا از جهت اختلاف نسخه یا غرابت متن ضعف دارند، مانند الشیخ الطائیفه در کتاب (غیبت) از (مفضل بن عمر) از حضرت صادق (ع) روایت کرده که اگر چه این جمله آن (لَا يَطَّلَعُ عَلَى مَوْضِعِهِ أَحَدٌ مِنْ وُلْدِهِ وَ لَا غَيْرِهِ) بر مکان ایشان هیچ کس حتی فرزندی از فرزندانش اطلاع ندارد. که با قطع نظر از مناقشه بعضی در آن بر وجود فرزند

برای آن حضرت دلالت دارد (اما غیبت نعمانی) این جمله را چنین روایت کرده است: (لا یطلع علی موضعه احد من ولیّی و لا غیره) از مکان ایشان هیچ کس حتی دوستدارانشان نیز خبر ندارند. با وجود این اختلاف (استناد به نقل غیبت شیخ) اطمینان بخش نیست؛ بلکه نقل غیبت نعمانی از برخی جهات مانند علو سند و لفظ حدیث معتبرتر به نظر می‌رسد. بعضی از روایات مثل خبر (کمال الدین انباری) و خبر (زین الدین مازندرانی) از جهت غرابت و ضعف ظاهری که در متن آنها است قابل استناد نمی‌باشند و بعضی دیگر همچون فقرات برخی از (ادعیه و زیارات) نیز صراحت ندارند، و قابل حمل بر عصر ظهور می‌باشند. علاوه بر این با فرض قبول دلالت متعرض خصوصیات و تفصیلات نبوده فقط بطور اجمال اصل متزوج بودن و فرزند داشتن آن حضرت را بیان می‌کنند.

و خلاصه سخن اینکه اگر چه همسر و فرزند داشتن آن حضرت محتمل است اما در این اخبار و احادیث به حدیث معتبری که موجب اطمینان باشد خصوصاً متضمن تفصیل این موضوع باشد، نرسیدیم دنبال کردن و تعقیب این موضوع هم لزومی ندارد. (۱)

چنانکه وضع جناب (خضر) که به اتفاق شیعه و سنی در حیات است و بنا بر تفاسیر همان بنده‌ای است که در سوره کهف سرگذشت حضرت موسی با سرگذشت ایشان آمده است، از این جهات نیز بر ما نامعلوم است و همچنین وضع حضرت عیسی با اینکه زنده است در این امور عادی از جهات متعدد نامعلوم است بلکه وضع (دجال) بنا به قول آنانکه فعلاً او را زنده می‌دانند، و (ابن صائد) و (ابن صیاد) که مسلم در صحیح و ترمذی و ابوداؤد و ابن ماجه هر یک در سنن خود روایت نموده‌اند از این جهات همه مجهول است و با وجود این اهل سنت به وجود آنها و حیات فعلی آنها معترفند.

پیرامون ظهور جزئی حضرت مهدی (ع) در ایام غیبت کبری

۶- سؤال: چرا حضرت ولی عصر علیه السلام برای رفع ظلم و ارشاد مردم تا حدودی که ممکن است ظاهر نمی‌شود؟ مگر امکان ندارد که تا وقت ظهور کلی که در شرایط خاصی و آماده شدن طبیعت جهان و جهانیان واقع می‌شود امام علیه السلام در مناسبات و فرصتهای ظاهر شوند و راهنمایی‌هایی بنمایند؟ و به دوستان و شیعیان و حق پرستان مدد‌های بدهند، و هر زمان خطری برای ذات شریفشان جلو آمد یا مصلحت اقتضا کرد غائب شوند؟ و به همین نحو ظهورهای جزئی یکی بعد از دیگری داشته باشند تا آن ظهور کلی فرارسد؟ جواب، این نحو ظهور و غیبت خلاف مصلحت نبوات و خلاف مصالح تربیتی جامعه است و مانند مداخله یک قوه مستمر غیبی در کادر اختیار بشر و سلب اختیار از انسان می‌باشد، و بالاخره با هدف خلقت انسان تکامل عادی و اختیاری و سیری ارادی و تدریجی او بسوی کمالی که: (انا خلقنا الانسان من نطفة امشاج نبتله فجعلنا سمیعاً بصیراً) ما او را از آب نطفه مختلط خلق کردیم و دارای قوای چشم و گوش گردانیدیم. آن را بیان می‌دارد سازگار نیست؛ و موجب وقوف و بازماندن بشر از سیر ترقی و کمال است؛ و مانند آن است که همه چیز

وابسته به معجزه گردد و جریان طبیعی و عادی که سنت خدا بر آن قرار دارد متروک شود ما می‌دانیم که شرایط و مقدمات ظهور دفعتاً و بطور ناگهان حاصل نمی‌شود بلکه از قرن‌ها پیش و به تدریج فراهم می‌گردد، و دنیا بسوی آن پیش می‌رود و از آن استقبال می‌نماید بلکه ظهور نتیجه حرکت و سیر جامعه انسانی و تحولاتی فکری مختلف و دیدن مکتبها و کلاسهای متعدد بسیاری است چنانکه می‌دانیم از مقدمات و شرایط ظهور آن حضرت این است که باید سطح اندیشه و طرز تفکر مردم آمادگی برای ظهور و قبول حکومت واحد و جهانی اسلام را داشته باشد و این ویژگی در اثر سیر عادی جامعه در جهات علمی و فکری و سیاسی و اجتماعی حاصل می‌گردد، و این نحو غیبت و ظهور (غیبت در عین ظهورهای پراکنده) مانع از حصول این اهداف و موجب غیر عادی شدن وضع رشد و ترقی افراد در جوامع خواهد شد به علاوه این ظهور و اختفاء اگر ملازم با شناختن شخص امام علیه السلام باشد لازمه آن این است که هر وقت در بین حوادث به حسب وضع عادی اهل باطل بحسب ظاهر غالب شده و آن حضرت در خطرات افتادند، او که برنامه‌اش یک سلوک عادی و رهبری متعارف رهبران الهی است، برای حفظ جاننش (که ودیعه خدا برای ظهور کلی است) مخفی گردد و مردم را تنها بگذارد بدیهی است که این برنامه عکس العمل مساعدی نخواهد داشت، و اگر با شناختن ایشان ملازم نباشد و متنکرا و بطور ناشناس باشد، این ظهور و غیبت نیست، بلکه استمرار غیبت است؛ زیرا که با مداخله داشتن در امور، بحسب امکان و مصالح (که البته هست، هر چند ما نحوه دخالت ایشان را ندانیم) از کجا که آن حضرت مثلاً در جنگهای صلیبی شرکت نکرده باشد منتهی تحت فرمان کسی نبوده‌اند؟ و یا اینکه اصحاب و خواص ایشان به فرمان ایشان شرکت نجسته‌اند، ما در حوادث بسیار تأثیر غیبی می‌بینیم، که اگر عنایت غیبی نبود وضع آن حوادث طور دیگر گشته بود و فاتحه اسلام خوانده شده بود یا صدمات جبران ناپذیری وارد می‌شد این حوادث بسیار است. حتی در عصر خود ما نیز در بسیاری از موارد مشاهده شده است اگر خوف اطاله سخن نبودی موارد را ذکر می‌نمودیم.

خلاصه افرادی هستند که در بعضی از امور و کارها و حوادث وارد می‌شوند حال اسم آنها هر چه باشد، رجال الغیب یا ابدال یا اوتاد یا اصحاب خاص امام علیه السلام بالاخره معلوم است که تحت نظر و فرمان ولی عصر علیه السلام انجام وظیفه می‌نمایند، حاصل این است که: آن چنان نیست که امام علیه السلام در عصر غیبت بطور کلی از امور رعیت خود و جریان اوضاع برکنار و بی تفاوت باشند؛ و شاید فرمایش رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حدیث جابر اشاره به همین نکته باشد، آنجا که عرضه داشت: جابر پرسید آیا شیعه او در عصر غیبتش از او نفع می‌برند؟ حضرت فرمود: آری، سوگند به آن کسی که مرابه پیامبری برانگیخت در دوران غیبت او به نور او روشن می‌گیرند و به ولایت او بهره‌مند می‌شوند، مانند سودبری مردم از آفتاب پشت ابر.

یکی از اقسام استنضائه و انتفاع از وجود امام علیه السلام همین مداخلات و تصرفات است که دلیل بر این است که امام علیه السلام امر شیعیان را مهمل نگذارده و رها نفرموده است چنانکه از آن حضرت در (احتجاج طبرسی) روایت شده است که فرمودند: ما در مراعات شما کوتاهی نمی‌کنیم و شما را فراموش نمی‌نمائیم و اگر این نبود

شر و بدی بر شما نازل می‌گشت و دشمنان بر شما مستولی می‌گردیدند. (۱)

در این جا مناسب است به این مسأله هم توجه شود که این درک شیعه و ایمان به اینکه حضرت در پشت پرده پشتیبان آنها است و آنها را در مقاصد و اهداف اسلامی به آنحاء مختلف و مناسب یاری می‌دهد، نهضت‌ها و حرکات اسلامی و جنبش‌ها را مایه می‌دهد، وانسانها را امیدوار می‌سازد به جهاد و کوشش بیشتر برای برقراری نظام اسلامی تشویق می‌نماید.

علامه مجلسی در تشبیه آن حضرت به شمس و جوهی ذکر نموده: ۱- اهل بیت نور وجود علم و هدایت هستند و مردم از برکات ایشان بهره‌مند می‌شوند. ۲- هنگامی آفتاب پشت ابر غائب شد مردم هر آن آرزوی برون آمدنش را دارند تا نفع کامل تر ببرند، در ظهور شمس هدایت نیز به آرزوی بهره کامل تر هستند. ۳- خورشید وقتی مخفی می‌شود بواسطه روشن آثارش وجودش را نمی‌توان انکار کند خورشید هدایت مهدی علیه السلام را نیز هیچ مسلمان عاقل نمی‌تواند انکار نماید بخاطر بروز آثار و برکات و احادیث متواتر در شأنش. ۴- گاه مستور بودن خورشید برای مردم نفعش بیشتر است همچنین است خورشید سعادت مهدی علیه السلام. ۵- خورشید که بدون ابر است بجهت شدت نورش چشمها را ناتوان می‌کند درباره مهدی علیه السلام نیز همین تصور می‌شود، نسبت به شأن و مقام او افراد بی بصیرت توان شناخت پیروی از ولایت مطلقه را ندارند. ۶- خورشید پشت ابر برای بعضی دیده می‌شود برای بعضی نه، همچنین است مهدی علیه السلام برای بعضی از اهل بصیرت و عرفان ظاهر می‌شود و بدون غیرش. ۷- همانگونه که خورشید صاحب اثر برای همه انسانها است اهل بیت نیز از پیامبر صلی الله علیه و آله تا مهدی وسایل رحمت و برکات برای عموم است مگر کسی که کور دل باشد. ۸- نور خورشید در خانه‌ها داخل می‌شود باندازه شبکه‌ها و روزنه‌های که در آن خانه وجود دارد خورشید ساطع مهدی علیه السلام نوری می‌دهد هر دل را که در آن باز شده روزنه معرفت ایمان و برون می‌کند از آن هواهای ضلالت و وسوسه‌های شرارت نفسان را

آخرین نکته

آخرین نکته در اینجا تذکر آن لازم است این است که این طرحها و پرسش‌ها در برابر یک امر واقع شده (غیبت امام علیه السلام) از جانب افرادی که در تعیین برنامه آن حضرت صلاحیت دخالت ندارند، اگر از جنبه فکری تا حدی مفید شمرده می‌شود از جنبه عملی اثری ندارد و واقعیت را عوض نمی‌سازد و غیبت به این نحو که واقع شده واقع شده است؛ مثل اینکه انسان با مخلوقات دیگر همه و همه به همین نحو آفریده شدند، و گفتن اینکه: (چرا چنین شده و چرا آن چنان نشده است؟) در کار دیگری و در دایره اختیار و سلطنت و مالکیت و آزادی دیگری خصوصاً خدای عالم قادر مختار حکیم دخالت بیهوده است، به فرمایش حکیم طوسی: هر چیز که هست آن چنان نمی‌باید، و آن چیز که آن چنان نمی‌باید نیست. بنابراین از جنبه عملی باید به برنامه این امر واقع شده توجه داشت و تکالیف و وظایفی را که داریم انجام دهیم آنچه واقع نشده است، نه با حیات و

نه با معاش ما و نه با دنیا و نه با آخرت ما ارتباط ندارد. (۱)

بعثی پیرامون شرفیابی به خدمت امام عصر (عج) در غیبت کبری

۷- سؤال: چنانکه می‌دانیم اشخاص جلیل‌القدر و مورد وثوق و اعتماد در حکایات بسیاری که از حد تواتر هم گذشته است تشریف بسیاری را به فیض حضور انور حضرت مهدی علیه السلام نقل نموده‌اند که با سندهای معتبر در کتابهای مشهور ثبت و ضبط است در همین عصر خودمان نیز برخی به این سعادت عظمی نایل گردیده‌اند با اینکه در توقیع صادر به نام جناب (علی بن محمد سمري) نایب چهارم از (نواب اربعه) در عصر غیبت صغری اعلام شده است که: غیبت کامل آغاز شده و هر کس پیش از (خروج سفیانی) ادعای مشاهده نماید، کذاب و مفتری است بنابراین چون آن حکایات به هیچ وجه قابل خدشه نیست این توقیع را چگونه باید تفسیر کرد؟

جواب: این توقیع اعلام پایان یافتن (غیبت صغری) و شروع (غیبت کبری) است که در آن به جناب (علی بن محمد سمري) (رضوان الله علیه) امر شده است که به احدی وصیت ننماید که بعد از او قائم مقام او و نایب خاص باشد. و نیز اعلام صریح بطلان ادعای افرادی است که در غیبت کبری ادعای نیابت سفارت خاصه و وساطت بین امام علیه السلام و مردم می‌نمایند، بنابراین چنانکه بعضی از بزرگان هم فرموده‌اند: ممکن است مراد از اینکه (مدعی مشاهده) کذاب و مفتری خوانده شده است کسانی باشند که ادعای نیابت کنند و بخواهند با دعوی مشاهده و شرفیابی خود را واسطه بین امام و مردم معرفی نمایند و همین حکایات و وقوع تشریف اشخاص به خدمت آن حضرت هم قرینه و دلیل است بر اینکه در این توقیع، نفی مطلق مشاهده و شرفیابی مراد نیست، بلکه مقصود نفی ادعائی است که دلیل بر تعیین شخص خاص به نیابت باشد و ممکن است مراد از توقیع مذکور نفی ادعای اختیاری بودن مشاهده و ارتباط باشد؛ یعنی اگر کسی مشاهده و ارتباط را به اختیار خود ادعا کند به این صورت که هر وقت بخواهد خدمت امام علیه السلام شرفیاب می‌شود، یا ارتباط پیدا می‌کند، کذاب و مفتری است و این ادعا از احدی در غیبت کبری پذیرفته نیست.

با اینکه چنین کسی که این سمت را به راستی داشته باشد، پیدا نخواهد شد؛ و اگر هم کسی آن را دارا باشد از دیگران مکتوم می‌دارد، و به کسی اظهار و افشا نمی‌نماید. علاوه بر این پیرامون این توقیع توضیحات دیگری نیز علمای اعلام داده‌اند و در کتابهایی مثل (جنة المأوی) مرحوم محدث نوری نقل شده است اجمالاً با این توقیع در آن همه حکایات و وقایع مشهور و متواتر نمی‌توان خدشه نمود و بر حسب سند نیز ترجیح با این حکایات است.

اگر خواننده عزیز، خود به کتابهای مثل نجم الثاقب رجوع نماید، می‌بیند که در این حکایات، وقایعی است که هرگز شخصی عاقل در صحت آنها نمی‌تواند شک کند بنابراین، هم شرفیابی اشخاص به حضور آن حضرت ثابت است و هم کذب و بطلان ادعای کسانی که در غیبت کبری ادعای سفارت و نیابت خاصه و

وساطت بین آن حضرت و مردم را می نمایند، معلوم است. (۱)

امام غائب یا خورشید پنهان

یریدون ان یطفؤا نور الله بافواهم... خداوند عزیز درباره مخالفین اسلام چنین می فرماید: آنها می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند ولی خدا جز این نمی خواهد که نور خود را کامل کند هر چند کافران را ناپسند افتد. او کسی (خدائی) است که رسولش را با هدایت و آئین حق (بسوی بشر) فرستاد تا او را بر همه آئین ها غالب گرداند هر چند مشرکان را ناپسند آید.

نور ضد ظلمت و نابود کننده آن است نور ظاهری جهان را روشن می کند ولی نور معنوی دلها و اندیشه ها را پر فروغ و نورانی می سازد. نور خدا بخشاینده هدایت تکوینی و تشریحی و زداینده ظلمت نیستی و تارکی کفر است. الله نور السموات و الارض.

منظور از نور در این آیه هدایت الهی است که در تعالیم عالیه اسلام و قرآن کریم متجلی است نوری است که سرچشمه حیات و جنبش و منشاء هر گونه پیشرفت و تحرک و راهکشی بشر به سوی سعادت و خوشبختی می باشد اسلام آئینی زنده و تحرک آفرینی است که جامعه انسانی را در مسیر تکامل ها به پیش می برد و پایه هر خیر و سعادت است.

دشمنان اسلام و ضد سعادت بشر می خواهند جهان را در تاریکی و ظلمت نگاه داشته تا بتوانند بمقاصد شوم خود برسند و از تاریکی فکر و کم بینشی مردم سوء استفاده نموده و به یغماگری خود ادامه دهند تلاشها و کوششهای فراوانی در خاموش کردن نور الهی می کنند و گویا با فوت دهان خود سعی می کنند که نور عظیم همچون نور آفتاب را خاموش کنند چه اندازه این عمل احمقانه است؟ کوششهای یک مخلوق ناتوان در برابر اراده بی پایان و قدرت بی انتهای خالق جهان غیر از این نمی تواند باشد (فوت کردن با دهان در برابر انبوه عظیم نور خورشید) ولی آنچه نصیب این احمقان کور دل می شود همان شکست قطعی است که و یأبی الله الا ان یتم نوره و لو کره الکافرون.

یعنی اراده و مشیت حتمی پروردگار تعلق به تکمیل و روشن گری نور خود گرفته است هر چند کافران را خوش نیاید و این وعده الهی مایه دلگرمی و امیدوار کننده مردم با ایمان است که دین مقدس اسلام روزی جهان گیر شود به شرط آنکه مسلمانان مسلمانی واقعی و پیروی اسلام باشند.

حکومت جهان اسلام

جامعه بشر انتظار دارند که به حکومتی دست یابند که در برگیرنده همه ابعاد زندگی و جوابگوی کلیه نیازمندیهای حیات فردی و اجتماعی بشر بوده باشند. و ما این انتظار را تنها در دین اسلام عملی می دانیم. زیرا حکومت اسلامی بر پایه دلائلی روشن و براهین آشکار و برنامه ای دقیق استوار است و عقیده ما درباره اسلام این است که بشر با مرور زمان و با تجربه تلخی که از کلیه مکتبهای فریبنده بدست خواهد آورد روزی به

مکتب اسلام روی خواهد آورد هر چند که دشمنان با آن مبارزه کنند، زیرا که مبارزه با حق بالاخره منتهی به رسوائی و زبونی و نابودی خواهد شد. خدا عزیز با وعده صریح جهانی شدن دین اسلام را اعلام می‌دارد هوالذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون. منظور از (هدایت) ادله روشن و براهین آشکاری است که در دین اسلام وجود دارد و در دسترس همگان می‌باشد و مراد از (دین حق) برنامه و آئین الهی است که اصول و فروعش حق و متکی به تاریخ و دلائل روشنی است که دوست و دشمن ناگزیر باید بدان اعتراف کنند و چنین آئین و مذهبی باید سرانجام بر کلیه آئینها پیروز گردد و بالاخره با گذشت دورانها و پیشرفت علم و دانش و هشیار شدن بشر و فاصله گرفتن از تعصبا چهره حقیقت و نور واقعیت از پشت پرده تبلیغات مسموم بدر خواهد آمد و کارشکنی‌هایی که دشمنان اسلام بر سر راه پیشرفت آن انجام می‌دهند بی‌نتیجه و رسوا خواهد شد و بدین ترتیب دین حق همه جا را فرا خواهد گرفت زیرا هر حرکت که برخلاف مسیر حق و سنن آفرینش و سیر تکامل جهان بوده باشد محکوم به زوال است.

بعد اول نقش امام در افاضه نور

تشبیه غیبت به خورشید پشت ابر ابعاد متعدد دارد.

نور وجود نور علم نور هدایت تکوینی و تشریحی نور سعادت دنیوی و اخروی مادی معنوی به جامعه بشریت از پشت حجاب غیبت مانند نور خورشید از پس ابر سرازیر است زیرا به گواهی ادله‌ای که در بحث امامت مطرح شده است وجود معصوم علیه السلام واسطه کلیه فیوضات الهیه در جهان خلقت است.

امان از عذاب یکی از برکات وجودی پیامبر صلی الله علیه و آله و امام معصوم علیه السلام است که قرآن کریم بدان اشاره نموده خداوند به پیامبران خود دستور می‌دهد که از میان مردم بیرون روند و این بدان معنی است که بود آن در میان مردم مانع از نزول عذاب است خداوند به جناب نوح دستور می‌دهد که خود با پیروانت در کشتی نجات سوار شوید که هلاک قوم حتمی است و می‌فرماید: *و(لاتخاطبن فی الذین ظلموا انهم مغرقون)*. با من درباره ستمگران هیچگونه سخن مگوی که اینان باید غرق شوند. سوره هود آیه ۳۷ تا ۴۰. درباره لوط در همین زمینه می‌فرماید: *فاسر باهلاک بقطع من اللیل... ای لوط تو با خانواده ات شبانه از این دیار بیرون شو. و از ایشان کسی را جز آن زن کافرت که آن هم با قوم باید هلاک شود و امگذار که وعده عذاب صبحگاه است و تا صبح وقت بسیار نمانده. سوره هود آیه ۸۱. و درباره رسول گرام اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید: *و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم. یعنی خداوند مردم را به عذاب نگیرد مادامیکه تو (ای محمد صلی الله علیه و آله) در میان ایشان هستی. انفال آیه ۳۳.**

خلاصه آنکه وجود معصوم در میان جامعه هر چند به صورت ناشناسی منشاء همه گونه رحمت الهی و فیوضات ربانی است فیض رحمت از پشت پرده غیبت همچون نور خورشید از پس ابر به بشر می‌رسد زیرا که وجود ابر مانع از نور افشانی خورشید نیست و پرده غیبت نیز حاجب از افاضه نور الهی نخواهد شد وجود

~~امام علیه السلام در پیکر جامعه همچون وجود قلب در پیکر انسان است که خون را به تمام رگهای بدن می‌رساند.~~

حیات انسان را با فعالیت و حرکت مداوم خود ضمانت می‌کند چنانکه هشام بن الحکم با دانشمند اهل سنت عمر بن عبید اشاره به این مطلب نموده و مورد تحسین امام صادق علیه السلام واقع شده و... (۱)

۲- انتظار

زیرا که مسلمین در انتظار ظهورش به سر می‌برند همچنانکه مردم در انتظار نمودار شدن خورشید از پس ابر می‌باشند ولی نه انتظاری که مانع از کسب فیض شود بلکه انتظاری سازنده و پرورش دهنده همچون پرورش یافتن موجودات زمین با نور خورشید از پشت ابر.

۳- لغویت انکار

بدین معنا که انکار وجود امام غائب (عج) همچون انکار نور خورشید است که در پشت ابر نهان شده است که انکاری نابجا و بر خلاف واقعیتی است که با کمترین جستجو روشن می‌گردد. (۲)

۴- مصلحت در غیبت

همچنانکه احیاناً پنهان شدن خورشید در پس ابر به صلاح موجودات زمینی است زیرا که بشر یا دیگر موجودات زمینی احیاناً نیاز به تابش نور ملایمی دارند که در این حال وجود ابر بر روی خورشید ضروری تشخیص داده می‌شود. صلاح بشر پیش از شایستگی کافی برای پذیرفتن مصلحان الهی نیز در این است که از نور ملایم هدایت استفاده کنند تا بدین وسیله به تدریج و با مرور زمان میوه دل و عقل آنان بهتر به ثمر برسد و تجربه تلخ دوری از رهبر لایق در تربیت ایشان بهتر مؤثر خواهد افتاد زیرا که ارزش نعمت به هنگام فقدان بیشتر احساس می‌گردد.

۵- پیشگیری از عمل ضد نور

همانگونه که انسان توانی نگاه کردن مستقیم به نور آفتاب را ندارد و احیاناً ممکن است در اثر تداوم این عمل به کلی بینائی خود را از دست بدهد همینطور نمی‌تواند که با ضعف بینش و عدم آشنائی کافی به مقام امامت حضور امام را در جامعه تحمل کند. زیرا که با نداشتن بینش کافی این خطر وجود دارد که انسان در برابر تابش مستقیم نور امامت عکس العمل منفی از خود نشان دهد چه آنکه افراد بشر پیش از تزکیه نفس و رسیدن به مرحله کمال تاب اجرا عدالت را درباره خود ندارد هر چند که درباره دیگران خواهانند و از این روی ممکن است در برابر امام که مجری عدالت مطلقه است موضع‌گیری نموده و ای چه بسا کارش به انکار اصل امامت یا بالاتر از آن کشیده شود مگر نه این است که انسان وقتی که در برابر نور قوی قرار گرفت کلیه نواقص وجودی و عیوب نهانی و لکه‌هایی که بر اندامش قرار دارد ظاهر می‌گردد و تحمل این رسوائی برایش کار بسیار دشوار است بگونه‌ای که به ناچار یا از نور فاصله می‌گیرد و یا دست به خاموش کردن نور میزند تا

عیب خود را نهان کند همین طور بشر در برابر نور عدالت الهی تاب استقامت ندارد آری تجربه تاریخ نسبت به واکنش مردم در برابر رهبران الهی نیز همین را نشان داده است چرا که مردم چون در برابر رهبران به حق قرار گرفته و می‌گیرند از آنجا که آماده پذیرش حق نیستند در برابر آنان جبهه گرفته و از خود عکس العمل منفی نشان می‌دهند و احیاناً تا آنجا در این تضاد پیش می‌روند که گویا بصیرت خود را به کلی از دست داده و بهر عمل باطلی دست می‌زنند. آیا تفسیر این روش جز عدم شایستگی مردم برای بهره برداری از نور عدالت رهبران الهی چیزی دیگری می‌تواند باشد؟! آیا برای به دست آوردن وضع این قبیل افراد مثال گویاتری از این می‌توان بیان داشت که گویا در مقابل نور خورشید قرار گرفته و با چشمان ناتوان خود به نور می‌نگرند ولی به علت ضعف بینائی بالاخره کور و نابینا خواهند شد آیا قاعده لطف درباره این قبیل افراد ایجاب نمی‌کند که ابری در میان فاصله گردد تا نور مستقیم به چشمان آنان نتابد.

آیا انسانی که هنوز شایسته درک فیض وجود رهبر معصوم و امام عدل گستر نشده و در فرض حضور امام عکس العمل منفی از خود نشان خواهد داد. قاعده لطف الهی درباره اش ایجاب نمی‌کند که پرده غیبت میان او و خورشید امامت فاصله گردد آیا با این فرض غیبت امام ضروری نیست؟ آیا غیبت همانگونه که حجاب از رؤیت امام است حجابی بر عیوبی ما نیز نیست؟^(۱)

۶- لطف خاص

خورشید احیاناً از لابلای ابر خود را نشان داده و مجدداً در پس ابر پنهان می‌گردد. امام غائب (عج) نیز به آنها که شیفته جمالش و دلباخته لقائش می‌باشند گمشده خود را در هر گوشه و کناری جستجو می‌کنند ممکن است احیاناً از لابلای پرده غیبت رخی به آنان نشان داده و باز در ابر غیبت فرو رود.

۷- فیض مطلق

خورشید از آنجا که فیض مطلق است سعی می‌کند که نور خود را در هر لانه و کاشانه‌ای بتابد و از هر در و پنجره‌ای وارد هر اطاق و گوشه و پیشه‌ای شده و ظلمت آن را بر طرف کند. کوشش می‌کند که بهر وسیله‌ای در اعماق وجود هر موجودی نفوذ نموده و آنرا پرورش دهد این نعمت خدادادی و این نیروی لایزال الهی در اختیار عموم افراد بشر و همه موجودات جهان قرار دارد تا از آن بهره کافی را ببرند ولی این ما هستیم که درها را بر روی تابش نور خورشید می‌بندیم و یا دیواری بین خود و روشنائی آفتاب بنا می‌کنیم و در تاریکی بسر می‌بریم خورشید امامت نیز همچون خورشید آسمان است که سعی می‌کند از هر روزنه‌ای به دل تاریک بشر بتابد و آنرا نورانی نموده و پرورش روحانی دهد ولی این بشر است که حجابهای بر روی قلب خود می‌کشد و موانعی از تابش نور امامت یعنی (هدایت مطلقه الهیه) ایجاد می‌کند و سعی بر این دارد که خود را در تاریکی‌ها و ظلمتها نگاه داشته و در محرومیتها بسربرد که کدامین حجاب غلیظتر از حجاب شهوت و خودخواهی؟ حجاب علائق مادی و جسمانی، حجاب مقامجوی و شهرت و ریاست‌طلبی؟ و بالاخره همه

حجابها همه دیوارها بدست خود انسان کشیده می شود و تا این حجابها بر طرف نگردد و خانه دل آماده تابش نور امامت نشود، هرگز به نور نخواهد رسید و هر اندازه که پرده حجاب را کنار زند به همان اندازه از نور امامت بهره مند خواهد شد و هر اندازه که حجاب را بر روی دل بکشد از فیض نور محروم خواهد ماند هم چنانکه حجاب ابر هر اندازه غلیظتر و پر دوام تر باشد از تابش نور خورشید به زمین بیشتر مانع می شود. (۱)

بنابراین برادران مسلمان مخصوصاً شیعیان و پیروان اهل بیت علیهم السلام باید توجه داشت که نعمت ولایت مطلقه الهیه که به وسیله امام عصر علیه السلام به بشر ارزانی شده است تنها راه سعادت و مایه خوشبختی است چه آنکه امام بقیه الله و خلیفه الله و انسان مافوق و وسیله امداد غیبی الهی است که حکومتش حکومت الله و قانونش شریعت الله و هدفش لقاء الله است و این چه استوار حکومتی و چه نیکو قانونی و چه زیبا هدفی است آنان که به نعمت ولایت اهل بیت دست یافته اند قدر این نعمت را بدانند و هوشیار باشند که از دست ندهند و آنان که فاصله دارند سعی کنند که از فیض این نعمت که تاکنون مجهول مانده و مسلمانان قدر آن را ندانسته است با اینکه کمال دین خدا و اتمام نعمت الهی بدان بوده و هست خود را محروم نگاه ندارند که فرمود: الیوم اکملت لکم دینکم...

پدیده غیبت و نهان زیستی حضرت مهدی علیه السلام که از ویژگیهای آن حضرت شمرده شده است از مصالح الهی بوده و روایات معصومین علیهم السلام بیان علت اصلی غیبت را مربوط به زمان ظهور حضرتش دانسته اند در عین حال حکمتهایی هم بیان شده که از جمله آنها آزمایش مردم و علت دیگر ایمن از کشته شدن بدست جباران زمان و علت سوم: شناخت جامعه نسبت به حکومتها و قوانین بشری و بالاخره استعداد پذیرش آن رهبر گرامی می باشد قدر مسلم در روایات هر کجا از ویژگیهای اصلی حضرت مهدی سخن رفته است از غیبت آن حضرت هم یاد شده بدین ترتیب اعتقاد به چنین خصوصیتی از امام زمان علیه السلام جزء اعتقاد به وجود آن حضرت است پس از اثبات این مطلب با اعتقاد راستین به موضوع غیبت کوچکترین پرسشی به نحو اعتراض همچون چگونگی بهره وری در غیبت و یا شبه ای همانند آن در اذهان باقی نخواهد ماند و بر فرض اینکه از ناحیه آن حضرت در زمان غیبتش فائده ای حس نکنیم نباید اعتقاد ما بدین موضوع دچار کوچکترین خللی شود ولی در عین حال وجود امام زمان در روی زمین فوایدی دارد که موضوع غیبت مانع رسیدن آن فواید به انسانها نمی شود و اینکه به بررسی چند از فواید دیگری وجودی حضرتش در زمان غیبت می پردازیم.

واسطه فیض و ایمن از عذاب

روایات از پیامبر و ائمه در کتب احادیث موجود است که وجود حجتی را در هر دوره که واسطه نزول رحمت و فیض الهی موجب ایمنی از عذاب می گردد ضروری دانسته و این حجة در هر زمان ائمه معصومین علیهم السلام شیعه شمرده شده است حضرت رسول در خصوصیات ائمه و پیشوایان بعد از خود به حضرت علی علیه السلام می فرماید: یا علی علیه السلام امامان از نسل تو هستند که به واسطه آنها بلا رفع شده و رحمت از آسمان

فرود می آید. (۱) و ابن حجر روایت کرده از رسول خدا ﷺ که فرمود: النجوم امان لاهل السماء کما ان اهلبیتی امان لاهل الارض... (۲)

بدیهی است که واسطه فیض بودن بستگی به پنهان یا آشکار بودن امام ندارد و این حقیقتی است که روایات زیادی هم از آن سخن رانده اند از آن جمله امام صادق علیه السلام در گفتاری به سلیمان اعمش پس از برشمردن چند از فوائد وجودی واسطه فیض بودن ائمه علیهم السلام می فرماید: از آنگاه که خدا زمین را آفرید خالی از حجت آشکار و شناخته شده یا پنهان و ناشناس نبوده و تا بدان هنگام که قیامت بپا شود همچنان خالی نخواهد ماند پس سلیمان از کیفیت بهره وری مردم از امام غائب و ناشناس پرسش می کند حضرت می فرماید: مردم (بهره می گیرند از او) همانطوری که از خورشیدی که ابرها پوشانیده باشندش بهره می برند. در روایت ابن عباس است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: کسانی که در زمان غیبت مهدی در عقیده به امامت او ثابت باشند از کبریت احمر کمیاب ترند، پس جابر برخاست و عرض کرد یا رسول الله برای قائم از فرزندان تو غیبت است؟ فرمود: آری سوگند به پروردگارم. باید تخلیص کند گروندگان را و محو سازد کفار را ای جابر این کاری بزرگ از کارهای خدا و سزای است از اسرار خدا که از بندگان پوشیده است پس بر حذر باشید از این که در این باره شکی به دل خود راه دهی زیرا شک کردن در کارهای خداوند عزوجل کفر است. (۳)

در پشت پرده غیب نگهبان احکام دین و مانع از گمراهی است

نگهبانی از اسلام و قرآن که خود قرآن هم تضمینش نموده است ضرورت نگهبانی را در هر زمان ایجاب می کند لذا ناگزیری از حجتی دانا و عالم در هر زمان که حق را زنده نگه دارد و دین خدا را نگهبان کند و نظرهای باطل گرایان را از ساحت شریعت الهی دور سازد در گفتارهای معصومین به چشم میخورد حضرت رسول در گفتاری چنین حجت های را دادگرانی از اهلبیت خود معرفی می کند.

این وظیفه مهم در زمان هر کدام از ائمه علیهم السلام بر حسب موقعیت های گوناگون به طرق مختلفی صورت می گرفته است در زمان غیبت هم این نگهبانی به شکل دیگری تغییر قیافه داده است و امام زمان عهده دار این وظیفه در پشت پرده غیبت می باشد روایاتی که وجود حجتی ظاهر یا پنهان را در هر زمانی ضروری می داند خود مؤید این حقیقت است که ممکن است زمانی حجت و نگهبان شریعت الهی مخفی و پنهان باشد حضرت علی علیه السلام در خطبه ای روی منبر کوفه می فرمود: خدایا زمین تو ناگزیر از قبول حجتی از تو بر مردمان است که آنها را به سوی دین تو هدایت کند و علم ترا بدانها بیاموزد تا دلیل تو از بین نرود و دوستان تو پس از اینکه هدایتشان کردی گمراه نگردند خواه این حجت آشکار باشد و اطاعت نشود یا پنهان و دور از مردم باشد... (۴)

۱- خورشید پنهان ص ۳۵۲

۲- صواعق محرقة، ابن حجر مکی باب فضائل اهلبیت، ص ۱۱۱

۳- مهدی قائم آل محمد ص ۵۹

۴- خورشید پنهان ص ۲۵۵

هر کدام از ائمه در زمان خود به شیوه‌های مناسب وقت از دین نگهبانی می‌کردند و امام زمان نیز به گونه‌ای که ایجاب می‌کند و مناسب با موقعیتهای زمانی است از دین دفاع می‌نماید زمانی علی‌السلام به سکوت خویش در زمان خلفا به مسائل مشکله پاسخ می‌داد از موجودیت اسلام دفاع می‌کرد و در همان زمان بود که چون حکمی بر خلاف قانون صادر می‌شد مانع انحراف می‌گشت. (۱)

پناهمای علمی در هنگام مشکلات دینی

قرآن که مجموعه‌ای کلی و مجمل از احکام و برنامه‌های تکاملی است احتیاج به پیشوائی دارد که بیانگر جزئیات برنامه‌ها بوده تفسیر و تأویل آیات را بر عهده داشته باشد و نیز با گذشت زمان به هنگام مواجه شدن با مسائل تازه جوابگو باشد وجود امام در هر زمان چهره واقعی قرآن را که گذشته از ظاهرش باطنهای عمیق تا هفت مرتبه دارد آشکار ساخته و جای چنین کمبودی را پر می‌نماید چرا که تمام علوم قرآن و دانشهای تمام پیامبران نزد ائمه است و از گذشته و آینده خبر دار بوده و در پدیده‌های نوظهور از نیروی الهام کمک می‌گیرند گنجینه‌های پر بار احادیث شیعه احتجاجات و استدالات علمی ائمه با دانشمندان نمودار قطره‌ای از دریای دانشی است که به نزد آنها به ودیعت سپرده شده است در دوران غیبت هم توقیعات ناحیه مقدسه حضرتش و دفع مشکلات و شبهات و نیز ملاقات بعضی از دانشمندان شیعه همچون مقدس اردبیلی علامه بحر العلوم و سید بن طاوس و... که گاه به خاطر رفع مشکلات علمیشان شرف ملاقات با حضرت را یافتند و نیز داستان شیخ مفید که چون در فتوای یکی از مسائل فقهی دچار اشتباه شد و با اشاره لطف حضرتش که بی‌خبر از حال و احوال شیعیان نیست از بروز اشتباه جلوگیری شد و نمونه‌های نظیر آنکه صفحات تاریخ در دوران غیبت از آنها پر است شیوه‌های استفاده دانشمندان از حضرتش بوده است. (۲)

مناسب است رجوع به صفحه ۱

حیات معنوی

امام گذشته از هدایت ظاهری و بیان احکام و معارف قرآن هدایت باطنی را نیز عهده دار است این هدایت در اثر تصرف باطنی امام در قلب افرادی که شایستگی پذیرش آنرا در خود بوجود آورده‌اند تا جان و روان تشنه خویش را از آن آب گوارا سیراب کرده خود را به حیات معنوی برسانند حاصل می‌شود هدایت به امر که در قرآن از وظائف امام بر شمرده شده همین هدایت باطنی امام است: و جعلناهم ائمة یهدون بامرنا... و آنها را پیشوایانی که به امر ما هدایت می‌کنند قرار دادیم بدیهی است هدایت باطنی که در اثر تصرف قلبی امام صورت می‌گیرد بستگی به پنهان یا آشکار بودن امام نخواهد داشت چرا که به طور غیبی شامل حال افراد شایسته خواهد شد و لزومی به ظهور امام ندارد گذشته از فوائد بر شمرده شده فوق در دوران غیبت فوائد

۱- در موارد متعدد عمر گفت: لولا علی لهلك عمر. گاهی می‌گفت خدا مشکل را پیش نیارد که تو نباشی با ابوالحسن. فصول المهمه و منابع المودة و المواقف، ج ۸، ص ۳۷۰ قاضی عبدالرحمن لایجی مطبعة السعادة بجوار محافظ مصر

دیگری را می‌توان برشمرد که از جمله آنها:

الف: دوران طولانی غیبت امام علیه السلام برای خود آن حضرت نیز فوایدی دارد چرا که آن حضرت در ایام غیبت با عبادت و بندگی خدا روح و روان خویش را اوج می‌دهد و هر لحظه بدرجات بالاتری از ایمان نائل می‌آید و بدین ترتیب خود را برای امر خطیر تشکیل حکومت جهانی که در پیش دارد آماده می‌سازد.

ب: در طول دوران غیبت چه بسا گرفتاران و محنت‌کشانی که در وادی تاریک غم بدون چاره مانده و تنها با نظر لطف آن امام علیه السلام از گرفتاری نجات یافته و به مقصودشان رسیدند نمونه‌های حالات این اشخاص را تاریخ غیبت حضرتش به ما نشان می‌دهد.

ج: غیبت امام شیعه را در طول تاریخ غیبت بر آن داشته است که با تحریک بیشتر در دوری رهبرش کوشش کنند و با اتکاء بیشتر به خود مسئولیت شدیدش را در میان مسلمانان احساس کند و بدین ترتیب دوران سازندگی و شکوفائیش شروع شد و علمای بزرگی همچون کلینی، شیخ صدوق، شیخ طوسی، مجلسی و... در این دوران نمودار شده و با تحریر کتب سودمند خویش از اعتقادات شیعه حراست نموده و مرز معارف و عقاید شیعه را از دستبرد حوادث وحشت‌بار نگهداری نمودند.

انتظار سازنده‌ای که موجب بقاء تحرک شیعه می‌باشد همچنین از فواید وجودی امام غائبی است که چشمان شیعیان براه اوست نقش وجود امام در میان خلق در این - دوران خود باعث دلگرمی و پابرجائی شیعه بوده و انتظار راستینش وی را در زمان غیبت پر جوش و خروش ساخته است مثل فرماندهان و لشکرکشایان ظاهری چون در میدان جنگ به اسارت گرفته شوند و از چشم سپاهیان شان دور گردند. پر تحرکند و دست از مبارزه و تلاش نمی‌کشند فواید فوق العاده و اثرات وجودی فزونتری که امام از یک رهبر عادی دارد از یک طرف وجود آن حضرت در میان مردم و شرکت وی در مجامع و در موسم حج به طوریکه مردم او را می‌بینند ولی نمی‌شناسندش از طرف دیگر و نیز امید کامل و صددرصد شیعه به رجوع و ظهور آن حضرت همچنان بر تحرک و جوش و خروش شیعه می‌افزاید و با اطمینان کامل عاشقانه تلاش می‌کند.

بدین ترتیب حضرت مهدی علیه السلام نه فقط در ظهورش که در غیبتش هم امام است و رهبر و آنچه را که یک امام عهده دار بود او بنحوی دیگر که مقتضای دوران غیبتش است رسالت خود را انجام داده و انسانها را از فوایدش بهره‌مند می‌سازد او همچون امام است که در دوران قبل بنا به مصالح از شهری به شهر دیگر می‌رفت. (۱) و ما نیز در زمان غیبت همانند کسی هستیم که در شهری دور از امام به سر می‌برد و در تمام طول عمرش امام را هم نمی‌دید و تنها با عمل به دستورات امامش خود را جزو شیعیانش قرار می‌داد و با یاد آن امام لحظه‌ای از تلاش نمی‌استاد. آری در زمان غیبت انتظار سازنده امام مهدی علیه السلام برای شیعه‌ای که در دوران قبل بارها به پرتگاه نیستی میرفت و دست جور خلفای اموی و عباسی که با نحاء مختلف تصمیم بر حذف نام

۱- در غیبت صغری برای که جایش را مخالفین ندانند گاهی به سامره و بغداد و مدتی در مدینه و مکه و صریا هر چند

شیعه از صفحه تاریخ گرفته بودند لحظه‌ای از سرش برداشته نمی‌شد. همچنان نقش وجود آن گرامی پیشوایان قبل را که از سقوط شیعه جلوگیری می‌نمودند. ایفا می‌کند و گرچه این دوری امام برای شیعه محنت کشیده بسی دشوار است اما همین چشم براهیش و انتظار سازنده‌اش بوی سر بلندی می‌دهد و او را پر تحرک می‌سازد و همین انتظار است که به گفته امام سجاده علیه السلام جزء فرج است و نیز بهترین اعمال شمرده شده است و به حق که زیباست روایتی از پیامبر که وجود حضرتش را در زمان غیبت تشبیه به خورشید پس ابر نموده است چرا که خورشید پشت ابرها از یک طرف شعله امید را در دل کاروانان راه روشن نگه می‌دارد و موجب می‌شود که آنها براه خود ادامه دهند و به تصور اینکه شب فرا رسیده است از حرکت باز نایستند و از طرفی نور وجودش از پشت ابرها راه هموار را از ناهموار مشخص ساخته و بدین ترتیب چنین کاروان هیچ‌گاه دچار خوف و ترس نخواهد شد و با ایمان و اطمینانش به خروج آن خورشید از پشت ابرها پر تحرک‌تر و امیدوارتر به حرکت خود ادامه خواهد داد. (۱)

چرا حضرت مهدی علیه السلام را امام منتظر نامیده‌اند

مردی به نام (صقر بن دلف) از حضرت جواد روایت کرده که آن حضرت فرمود: امام بعد از من فرزندی علی علیه السلام است امر او و قول او امر و قول من است و فرمانبرداری او فرمانبرداری از من است و امام بعد از او فرزندش حسن است امر او امر پدر او و قول او قول پدر او است و فرمانبرداری او فرمانبرداری پدر او است، سپس ساکت گردید عرض کردم یابن رسول الله امام بعد از حسن کیست؟ حضرت شدیداً گریه کرد بعد فرمود: بدرستی که بعد از حضرت حسن فرزند او آن قائم به حق و آن منتظر معهود است عرض کردم برای چه آن حضرت را منتظر نامیده‌اند فرمود برای اینکه او را غیبتی است بسیار طولانی و طول می‌کشد مدت آن و مردم انتظار خروج و ظهور او را می‌کشند و اهل ریب و شک و تردید انکار می‌نمایند و دروغ می‌گویند و افترا می‌بندند به آن حضرت کسانی که برای ظهور آن حضرت وقت خروج معین می‌کنند و هلاک می‌شوند کسانی که برای خروج آن حضرت وقت معین می‌کنند و عجله می‌نمایند و نجات می‌یابند آن کسانی که خود را تسلیم می‌دانند. (۲) امام حسین علیه السلام فرمود: از ما اهل بیت دوازده نفر مهدی می‌باشند که اول ایشان امیر المؤمنین علیه السلام میباشد و آخر ایشان نهمی از اولاد من است آن امام قائم بحق است که زنده می‌فرماید خداوند بسبب او زمین را بعد از موات شدن آن و ظاهر می‌فرماید بواسطه او دین حق را بر ادیان مختلفه تمام آن دینها هر چند کراهت داشته باشند مشرکین و از برای آن غیبت است که بر می‌گردند گروهی از دین در غیبت او و گروهی هم ثابت می‌مانند بر دین خود پس آنهائیکه ثابت ماندند با اذیت می‌افتند و مخالفین با آنها می‌گویند این وعده در چه زمان خواهد بود آگاه باشید که صبر کنندگان بر غیبت مهدی همانند کسانی هستند که جهاد

۱- خورشید پنهان ص ۲۵۸

۲- سیمای امام زمان ص ۱۱۵

کنند با دشمنان در پیش روی رسول خدا ﷺ (۱)

البته علل و فوائد بسیاری دارد که بر ما پوشیده است. یکی از فوائد غیبت امام زمان آزمایش مردم است تا از یکسو گروهی که بی ایمانند باطنشان ظاهر شود و از سوی دیگر کسانی که ایمان در ژرفای دلشان ریشه کرده است با انتظار فرج و شکیبایی در سختیها و ایمان به غیبت کاملتر شوند و ارجمندیشان معلوم گردد و به درجاتی از ثواب دست یابند موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: هنگامیکه پنجمین فرزندم غایب شد مواظب دین خود باشید تا کسی شما را از آن خارج نکند. برای صاحب این امر غیبتی خواهد بود که گروهی از عقیده مندان به او از اعتقادشان دست برمی دارند و این غیبت آزمونی است که خدا به آن بندگان را می آزماید. (۲)

دوم - از مطالعه تاریخ پیشوایان اسلام و وضع آنان نسبت به خلفای اموی و عباسی به روشنی در می یابیم که اگر امام دوازدهم ظاهر می شد حتما او را چون اجدادش می کشتند و یا مسموم می ساختند چرا که شنیده بودند و می دانستند که در خاندان پیامبر و از فرزندان علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام شخصیتی به وجود خواهد آمد که حکومت ستمگران و مستبدان به دست او برچیده می شود و آن کس فرزند حضرت امام حسن عسکری علیه السلام است لذا عباسیان در صدد کشتن او بر آمده بودند ولی خدا آن حضرت را حفظ کرد و دشمنان او را نا امید ساخت ز راه از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود برای قائم پیش از ظهور غیبتی است. عرض کردم چرا؟ فرمود: برای در آمان ماندن از کشته شدن و این غیبت ادامه دارد. تا زمینه ظهور و غلبه او بر حکومت ستمگران و مستبدان فراهم آید. (۳)

سومین فایده ای که از روایتها بر می آید این است که آن حضرت بدین واسطه از بیعت کردن با ستمکاران و خلفاء و زمامداران محفوظ می ماند و به هنگام ظهور بیعت کسی با ایشان نخواهد بود و بی پرده حق را بیان می کند و حکومت عدل و حق را برقرار می سازند امام صادق علیه السلام فرمود: چون قائم قیام کند هیچ کس بر او بیعتی ندارد. (۴)

امام واسطه فیض الهی است علت غیبت عدم پذیرش و نارسای مردم

خداوند امام زمان را تعیین کرده است تا در میان مردم به هدایت آنان بپردازد ولی این خود مردمنده که سبب غیبت و مانع ظهور آن حضرتند و هرگاه مردم برای حکومت واحد جهانی و الهی آمادگی کامل پیدا کنند. حضرتش آشکار خواهد شد پس از سوی خدای مهربان کوتاهی در عنایت و مهربانی نیست بلکه تقصیر از خود مردم است که امام زمان غائب شده و ظهور این حکومت به تأخیر افتاده است با آنهم باید دانست که فوائد وجود امام زمان منحصر به راهنماییهای ظاهر نیست بلکه از نظر تکوین و تشریح وجود مقدس امام

۱- سیمای امام زمان ص ۱۳۳

۲- خورشید پنهان ص ۲۱۷

۳- خورشید پنهان ص ۲۱۹

۴- خورشید پنهان ص ۲۱۸

فوائد فراوانی دارد.

مهمترین فایده وجود امام واسطه فیض بودن است چون براساس دلیلهای که دانشمندان اقامه کرده‌اند و نیز طبق حدیث‌های فراوان که در موضوع امامت وارد شده است اگر امام نباشد رابطه عالم و آفریدگار جهان منقطع می‌گردد چرا که تمام فیض‌های الهی به واسطه امام بر سایر مردم نازل می‌شود امام قلب عالم وجود و رهبر و مربی نوع انسانی است و از این جهت حضور و غیبت او تفاوتی ندارد و نیز هدایت معنوی امام نسبت به افراد شایسته همیشگی است اگرچه امام را نتوانند ببینند به ویژه که اخبار وارد شده است که آن حضرت در میان مردم و در مجالس مؤمنان رفت و آمد دارد گرچه مردم او را نشناسند. (۱)

تنها در مذهب تشیع رابطه خلق با خدا بواسطه حضرت مهدی علیه السلام باقی است

هم اکنون توجه خواننده را به گفتار یکی از متشرقین جلب می‌کنیم دکتر کربن استاد فلسفه می‌گوید: بعقیده من مذهب تشیع تنها مذهبی است که رابطه هدایت الهی را میان خدا و خلق برای همیشه نگهداشته و به طور مستمر پیوستگی ولایت را زنده و پابرجا می‌دارد مذهب یهود نبوت را که رابطه‌ای است واقعی میان خدا و عالم انسانی در حضرت کلیم ختم کرده و پس از آن به نبوت حضرت مسیح و حضرت محمد صلی الله علیه و آله اذعان نکرده است و رابطه مذکور را قطع می‌کند نصاری نیز در حضرت مسیح متوقف شده‌اند و اهل سنت از مسلمین هم در حضرت محمد صلی الله علیه و آله استاده‌اند و با ختم نبوت در ایشان دیگر رابطه‌ای میان خالق و مخلوق قرار نمی‌دانند تنها مذهب تشیع است که معتقد است نبوت با حضرت محمد صلی الله علیه و آله ختم می‌شود ولی ولایت که همان رابطه هدایت و تکامل است بعد از آن حضرت و برای همیشه زنده می‌ماند... آری تنها در مذهب تشیع است که این حقیقت میان عالم انسانی و الوهی برای همیشه باقی و پابرجاست. (۲)

قیام آنحضرت پیامبر گونه است همانگونه که افراد فقیر و محروم در آغاز امر به پیامبر گرویدند. خیلی بیشتر از آن به امام زمان گرایش می‌یابند چون تمام صفا و محبت و اخلاق عظیم و معنویت و کمال پیامبران را در وجود حضرت مهدی علیه السلام جمع خواهند دید.

امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که قیام کند به منبری می‌رود و پس از بیان فلسفه و رازبعثت انبیاء مردم را به سوی خویش می‌خواند به سوی خداوند دعوت میکند و سوگند می‌دهد (تخلف نکنند) او به راه روش و به سیره پیامبر و سنت رسول خدا عمل می‌کند و جبرئیل نخستین کسی است که با او بیعت می‌کند. (۳) و نیز امام فرمود: آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله انجام داده امام زمان هم انجام می‌دهد او (فقط) به راه و رسم پیامبر می‌رود و بیان کننده و مفسر آثار حضرت رسول صلی الله علیه و آله است. (۴)

۱- خورشید پنهان ص ۲۱۹

۲- خورشید پنهان ص ۲۲۰ به نقل سالنامه مکتب تشیع سال ۲ ص ۲۰ دکتر کربن استاد فلسفه در دانشگاه سوابن (فراسه) و رئیس انستیتو فرانسه و ایران

۳- خورشید پنهان ص ۱۹۵

۴- خورشید پنهان ص ۱۹۶

برای حضرت مهدی (عج) ممکن است از بالاترین اسلحه مادی یا نیروی معنوی برای تأمین عدالت اجتماعی و تکامل جهانی بشر استفاده کنند

برای پیشبرد یک قیام عمومی و یک انقلاب جهانی ضرورت بکارگیری اسلحه انکارناپذیر است و اما اینکه در آن زمان امام تنها با شمشیر می‌جنگد یا نه؟ با سلاح مدرن دیگری مطلبی است که باید گفت منافات ندارد که امام تمام سلاحهای مدرن روز را بکار بگیرد یا به قدرت خداوند و اعجاز و یا طبق درخواست مردم آگاه و دارندگان سلاحهایی که خود در اختیار آن حضرت قرار می‌دهند و ممکن است خود حضرت به سلاحهایی دست یابد که همه سلاحهای مدرن جهان در برابرش ناچیز باشد.

از خصوصیات زمان آن حضرت آن است که جهان در اثر ظلم و جور بیجا آماده پذیرش حکومت عدل جهانی امام زمان می‌شود آنچنانکه در اندک مدتی حکومتها سقوط می‌کنند و تمام مردم جهان از شرق و غرب زیر پرچم آن حضرت جمع می‌شوند امام فرمود: هنگامیکه قائم آل محمد صلی الله علیه و آله ظهور کند خداوند اهل مشرق و مغرب را نزدش جمع می‌کند و لما یتجمع قزح الخریف^(۱) او به تمام نقاط جهان تسلط می‌یابد و دین او بر تمام شرق و غرب مسلط می‌شود و بدعتها و باطلها را نابود می‌سازد. که اثری از ظلم دیده نمی‌شود همه مردم خداپرست می‌شوند و دولتهای باطل ریشه کن می‌گردند.

هنگامیکه امام زمان قیام کرد حکم به عدالت می‌کند و جور ستم برداشت می‌شود. راهها امن می‌گردد حق هر کسی به او بازگردانده می‌شود همه فرق و مذاهب اسلام را می‌شناسند و ایمان می‌آورند مگر گفتار خداوند را نشنیده‌ای که فرمود: تمام آنچه در آسمان و زمین است چه خواسته باشد یا نخواسته باشد مطیع اوست و به سوی او بازگشت می‌کند امام زمان همانند داود پیامبر و حضرت محمد صلی الله علیه و آله در بین مردم حکم خواهد کرد او مردم را به اسلام و حقانیت دعوت می‌کند و عدالت و حق را تعمیم می‌دهد که همه کافران مؤمن می‌شوند و همه گمراهان صالح می‌گردند تا آنجا که درنده‌گان وحشی هم بی‌آزار می‌گردند و در صلح و صفا زندگی می‌کنند.^(۲)

گسترش فوق العاده شعاع دید و شنوائی

هنگام حکومت جهانی حضرت مهدی شعاع فعالیت و قدرت دید انسانها و شنوائی آنها فوق العاده گسترش می‌یابد شعاع دید حوزه شنوائی انسان مرزها و قاره‌ها را می‌نوردد و حتی از میدان جازبه کرات می‌گذرد و پیامهای بسیار دور از فضا دریافت می‌کند و از راه بسیار دور همدیگر را می‌بینند و با همدیگر صحبت می‌کنند امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامیکه قائم ما ظهور کند خداوند قدرت بینائی و شنوائی شیعیان ما را آنقدر توسعه می‌دهد و زیاد می‌کند که میان آنان و امام نیازی به واسطه و قاصد نباشد چنانکه امام زمان با آنان بیواسطه و بدون پیک سخن می‌گوید و آنان از راه دور مستقیماً او را ببینند و کلماتش را بشنوند در

حالی که آن حضرت در جای خودش قرار دارد می‌نگرد، و جالبتر آنکه افرادی که در غرب هستند با کسانی که در شرق عالم هستند می‌توانند همدیگر را ببینند بدون آنکه نیازی به حرکت از جای خود داشته باشند امام زمان باشکوه فراوان بر مرکب بسیار سریع و تند روی سوار می‌شود که در روایات از آن به ابر تعبیر شده است. گوینده غیبی از آسمان ندای ظهور و انقلاب مهدی را بگوش جهانیان می‌رساند بگونه‌ای که هر قوم و ملتی به زبان خودش آنرا بفهمد این روایات که در گذشت بسیار دور و متجاوز از ۱۴ قرن صادر شده نمودار پیشرفت علوم و دانش و وسایل ارتباط جمعی و تکامل صنعتی بشر در زمان غیبت می‌باشد. (۱)

آبادی و عمران زمین

رسول خدا ﷺ فرمود: امام زمان علیه السلام به شرق و غرب زمین مسلط می‌شود و تمام معادن و گنج‌هایی زیر زمین در حکومت او آشکار و استخراج می‌شود. در زمین مخروبه‌ای باقی نمی‌ماند مگر آنکه بوسیله آنحضرت آباد شود به روایت دیگر فرمود خداوند زمین را با بارانهای سودمند سیراب می‌سازد و زمین هم نباتات (و گلها) خود را بیرون می‌آورد همه جاسزه و گل است و طراوت و زیبایی و زمین بایر نمی‌ماند و دامها (گوسفند و گاو) زیاد می‌شود (خیر و برکات فراوان می‌گردد) وضع اقتصادی مردم بحدی خوب می‌باشد و ایثار و گذشت بحدی فراوان است که فقیری پیدا نمی‌شود تا که به او زکات بدهند. (۲)

شیعه بی تفاوت نیست

در جهانی که قدرتهای استعماری کوشیده‌اند حتی در فرهنگ بشری دست برده مسیر درک و عواطف انسانی را نیز منحرف نمایند و از این راه توانسته حالت بی تفاوتی در مقابل جریانات و پیش آمدها را بوجود آورند و منطق پوشالی و خرافی به من چها را زنده کنند شیعه با تاسی و اقتداء به موالیانش ائمه معصومین علیهم السلام هرگز آرام نبوده و گاهی همچون شمعی سوخته تا از پرتو فروغ و نورش گرمی و حرارت بخشد و چراغ هدایت باشد و میثم وار در چوبه دار فریاد برآورده تا اسلام فراموش نگردد تا دغلبازان اسلامیان را به کژی و انحراف نکشانند و حق جویان و عدالت خواهان به استضعاف کشانده نشوند. (۳)

شیعه و انتخاب حق

از آن جا که بفرموده رسول اکرم صلی الله علیه و آله: علی علیه السلام مع الحق و الحق مع علی علیه السلام. علی با حق و حق با او است. شیعه همیشه حق را انتخاب کرده و می‌کند هرگز مصالح و منافع شخصی خویش را بر آرمان اسلامی و مصالح امت مقدم نداشت است و اگر به دنبال مصلحتی هم بوده آن مصلحت مصلحتی است که مصلحتی است و مردمی بوده است نه از برای خود ولی هرگاه امر دایر شده است که با خویشان باشد یا اسلام و قرآن علی منش و حسین وار خود را در راه عشق و حق باخته و همچون حجر بن عدی و رشید هجری و ابن سکیت و... خاکستر وجودش

۱- خورشید پنهان ص ۲۰۰ و ۲۰۱ و نوائب الدهور

۲- خورشید پنهان ص ۲۰۲

۳- همان مدرک

حاصل دین و عقیده را ثمر بخشیده و دیگران را از مذلت نجات داده است.

در منطقه شیعه هرگاه سخن از مصلحت رفته مصلحت نیز بر حق بوده و صلاح اسلام و مردم در کار بوده است هرگاه انسان بر مدار حق چرخید و سنبیل و الگویش محمد ﷺ و علی ﷺ شدند این مسلم است که باید در تمام ابعاد بر مدار حق بچرخد و در هر جهت به آنان اقتدا نماید و نه در یک جهت و در یک بعد و بر همین اساس است که علی ﷺ قهرمان علی آزاده علی پیکارگر و جنگجو علی میدانهای بدر احد و خندق کرار غیر فرار علی و... مدتی در خانه می نشینید و اسلام را نگاه میدارد و امام مجتبی ﷺ با آن حرکت برآستی انقلابی و با آن نرمش تاریخی اش اسلام و مسلمانان را حفظ می کند و خود را فدای مصالح اسلام و امت می نماید و بالاخره حق را انتخاب می کند همچنانکه حسین ﷺ نیز که او در زمان خود و این در عصر خویش هر دو حق را انتخاب کردند الحسن و الحسین امامان قما و قعدا

اساس کار درک حق شناختن حق انتخاب حق و وصول به حق است که اگر چنین شد آنگاه دیگر تفاوتی در قیام و قعود نیست و هر نوع حرکت یا سکون موافق مصلحت و مصلحت در اینجا بهر صورت که باشد راه وصول به حق است.

اگر زیر بنا و اساس و بنیان عقیده با آگاهی و شناخت کامل استحکام یافت و معیارهای شناخت به خوبی به دست آمد و همه اعمال انسان بر مبنای همان عقیده و همان معیارها بود، آنگاه تمام حرکات و سکنات انسان طبق مصلحت است و مصلحت همان وظیفه این نوع مصلحت بر خلاف نوع مصلحتی است که افراد منافق و ریاکار برای فرار از وظیفه و فریب خود و دیگران ادعا می کند و در زیر ماسک مصلحت گرایی حق را زیر پا می نهند و در واقع مصلحت و منافع شخص خویش را مصلحت می دانند و بر اثر داشتن شخصیت مزدوج با این وسیله نقاب بر چهره میزنند و از حق و اهمه دارند.

شیعه چون در مکتب اهل بیت ﷺ پرورش یافت و به همین جهت فرزند اسلام است در هر صورت حق را می جوید و همچون پیشوایانش همیشه حق را انتخاب می کند و آنچه را که با معیارهای الهی اسلام بر حق است آن را مصلحت می داند.

عقیده و جهاد

شیعه در تاریخ بشری شعار انما الحیوة عقیده و الجهاد زندگی تنها عقیده و جهاد در راه عقیده است را به جهانیان اعلام کرده و هنگامیکه آرمان و عقیده فضیلت شرافت آزادی عدالت و کمالات انسانی را در خطر دیده خون و شمشیر را انتخاب کرده و در مقابل نمرودها فرعونها بتها و طاغوتها ابوسفیان و ابوجهلها معاویهها و یزیدها و... به پا خواسته و با جریان خون فرزندانش بوستان اسلام و انسانیت را عدالت و آزادی و... را آبیاری نموده و هرگز تن به ذلت و خواری نداده است که پیشوایش امام حسین ﷺ فرموده: هیئات منا الذله و در هر زمان و تاریخی امانت بزرگی الهی اسلام را پاسداری کرده است.

شیعه و شهادت

شیعه برای فداگشتن در راه اسلام و برای دفاع از عقیده و آزادگی و برای احیای عدل و کوبیدن جور و ستم از شهادت با آغوش باز استقبال کرده و با ایمان و باوری خلل ناپذیر آنرا آغاز زندگی جاویدان و موجب وصول به قرب الهی دانسته است و بارها و بارها برای رسیدن به این مقام فوز عظیم شهادت مسابقه داده و برایش حبیب و مسلم وار اشک شوق ریخته است و پس از سالهاگذشت از تاریخ عاشورا تاریخ ایمان و عشق و شهادت قیام مقدس حضرت حسین علیه السلام و یارانش شیعه در حسرت آن روز اشک ریخته و آرزو کرده است که ای کاش ما نیز بودیم و بر فیض شهادت فایز می‌گشتیم یا لیتنا کنا معکم فنفوذ فوذا عظیما شیعه در پیشگاه حق و ایمان، مرگ و ترس را به بازیچه گرفته و به زورگویان و فریب کاران دغلباز خندیده و قدرت فرعونى و طاغوتیشان را تحقیر کرده است و با قدرت عشق به الله ابراهیم وار محمد گونه و علی منش بتهای شرک و ستم را فرو ریخته و از همین طریق به استقبال شهادت شتافته است. شیعه در راه نجات خلق خدا از زیر یوغ ستمکاران زیباترین باشکوه‌ترین جاودانه و پردوام‌ترین پوشش و رنگ را رنگ خون خویش دانسته که چهره و محاسنش را همچون «مسلم بن عوسجه» خضاب کرده و این رنگ را موجب آبرو و عظمت و رنگ خدائی و صبغة الله دانسته است.

شیعه مضمون مبارک آیه کریمه قرآنی و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً... را با خون و شهادتش تجسم و عینیت بخشیده و این آیه را همچون دیگر آیات قرآن بر صفحه جان و دل نوشته است و از زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله تا کنون تاریخ گواه آن بوده و هست و دوست و دشمن بر آن معترفند. (۱)

شیعه و پاسداری از اسلام

شیعه با پیروی و تبعیت از عترت همیشه پاسدار جانباز قرآن و حافظ و نگهبان فداکار اسلام و مسلمانان بوده است هر گاه برای حکمی از احکام قرآن خطری را احساس کرده جان خود را سپر بلا نموده و با دادن خون به شریانهای مسلمین روح تازه بخشیده است شیعه چون تربیت یافته اهل بیت و آل محمد صلی الله علیه و آله است همیشه از اعوجاج و انحراف مصون مانده و در مقابل کژی و انحراف قیام کرده است. و بر اثر اهل خانه بودن بابهای سنگین خون و جان دادن بیش از همه دلسوخته بوده و افزون از دیگران در نگهداری کیان اسلام کوشیده است در نگهداری و عمل به احکام سعادت بخش اسلام تنها به برخی از ظواهر اکتفا نکرده است. بلکه روح اسلام و شناخت عمیق معارف و احکام آن را در روح و جان خود احساس کرده و خود و زندگی خویش را با همه ابعاد دین تطبیق داده و به همین جهت هم توانسته است اسلام بماند و تحت تأثیر فرهنگهای شرق و غرب قرار نگیرد و در درک و فهمیدن مسائل جهانی قوی و نیرومند و مستقل باشد یکی از دانشمندان فرانسه می‌نویسد: سزای بر چیده شدن اسلام در غرب اسپانیا و بقای آن در شرق این است که اسلام غرب را فقط اموی‌ها تشکیل دادند و همان ظواهر اسلام در آنجا حکومت می‌کرد این بود که در برابر جنبش نصرانیت و

تشکیلات آنها اساسش فرو ریخت و مضمحل شد ولی در شرق چون رشته‌های از تعلیمات معنوی اسلام در میان پیروان علی علیه السلام به نام شیعه بود توانسته است چندین قرن در برابر نیروهای توانای غرب بایستد. (۱) با نگرارش نظریه این دانشمند فرانسوی خاطره از یک محقق دیگر فرانسوی در ذهنم آمد که آن محقق پس از چند سال تحقیق در احکام و معارف اسلام در غرب و مسافرت‌های پی در پی به کشورهای اسلامی وارد ترکیه شده و پس از مدتی اسلام آورده بود و سپس در ایران با تحقیق و بررسی مذهب تشیع را اختیار کرد او به نگارنده می‌گفت راه ابلاغ اسلام به اروپا از راه مادیات و صنعت و پول و دلار نیست زیرا غرب از همه اینها خسته شده و چیزی برایش تازگی ندارد ولی اگر بتوانید روح و معنویت اسلام را صداقت و سازندگی اسلام را و بالاخره خود اسلام را با تمام ابعادش به اروپا نشان دهید اروپائیان تشنه اسلامند و با آغوش باز آن را استقبال خواهند کرد. (۲) بالاخره شیعه با توجه به همه ابعاد اسلام تا کنون بهر قیمت که شده از آن پاسداری کرده است.

سمبل و الگوی خانواده‌های شیعه

سمبل و الگوی خانواده‌های شیعه کانون خانواده‌ای است که مرکز وحی و نزول قرآن و جایگاه رفت و آمد پیامبر گرامی اسلام و فرشته وحی بوده است خانه‌ای که تمام اسلام و تمام ایمان در آن خانه بود خانه امیرالمؤمنین علی علیه السلام سمبل پدر برای شیعه بوده محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام سمت پدری بر این خانه داشتند و فاطمه الگوی والای مادر و نمونه کامل فرزندان حسن علیه السلام حسین علیه السلام و زینب هستند شیعه می‌کوشد آن چنان باشد و اقتداء و تاسی به آنان نماید. و به اعضاء این خانواده بپیوندد.

جهان بینی شیعه

جهان بینی شیعه در دو موضوع بینائی با توجه به همه ابعاد اسلام مشخص متمایز می‌گردد. ۱ - عدالت: شیعه عدالت را جزء اصول و هدف از آمدن پیامبران را بسط عدالت دانسته و خود را به عنوان وارث انبیاء به احیاء و ابقاء عدل مؤظف میدانند و جهان را برای گستردن عدل جهانی و عالمگیر و حکومت واحد اسلامی آماده می‌سازد و منتظر تشکیل حکومت واحد جهانی بوسیله امام عصر مهدی موعود (عج) می‌باشد. ۲ - امامت در جهان بینی و ایدئولوژی شیعه رسالت انبیاء باید به عنوان امامت تداوم یابد و باقی بماند با این صورت که پس از ختم نبوت و رسالت پیامبران الهی وظیفه آنان و اجرای قوانین و احکام خدا به وسیله کسانی که از جهات مختلف شبیه پیامبران باشند انجام گیرد و راه انبیاء ادامه یابد و هدف و زحمات پیامبران به فراموشی و تعطیل کشیده نشود و آن کسی که این وظیفه خطیر را به عهده می‌گیرد و بار رهبری امت را به دوش می‌کشد امام معصوم می‌باشد که او نیز باید همچون پیامبران از عصمت و پاکی از گناه برخوردار باشد که هم اکنون حضرت مهدی ولی عصر امام زمان وارث انبیاء و امامان و پس از ظهور و قیام او احیاء کننده قوانین

عدل الهی است و قیام جهانی آن حضرت تداوم نهضت مقدس همه پیامبران خدا که جهان در انتظار مقدم گرامیش می‌باشد با توجه به این دو اصل اساسی رسالت و مسئولیت شیعه روشن تر می‌گردد. که چگونه وظیفه خطیر حفظ شئون نبوت و امامت را به دوش می‌کشد؟ و چگونه مسئول اجرای عدل و داد و جلوگیری از ظلم و ستم و زمینه ساز قیام مهدی علیه السلام می‌باشد.

دشمنی با شیعه با توجه به واقعیات بالاسلطه گران حکومت‌های ضد اسلامی، استعمارگران، استثمارچیان، مستکبران، تبهکاران و بی بند و باران و افراد جاهل و مزدور، در تمام ادوار تاریخ با شیعه به مخالفت برخواسته‌اند و همیشه کوشیده‌اند تا شیعه را از دور خارج سازند ترس از هوشیاری شیعه آنان را معمولاً متحد ساخته و در دشمن با شیعه متشکل شده‌اند آنان که همیشه از منطق و مکتب اسلام هراس و وا همه داشته‌اند سعی کرده‌اند تا شیعه را منزوی نمایند زیرا این شیعه بوده که سازش با فریب ریاضت و بی عدالتی استثمار استثمار و استکبار را جایز نمی‌شمرد و در دورانهای متمادی در مبارزه برای اجرای احکام اسلام خون داده و شهادت را جان بخشیده است.

این شیعه بوده که به غیر عادل اقتدا نمی‌کرده و به فرمان حاکم جور تن در نمی‌داده و تنها صحابی بودن را کافی نمی‌دانسته و معیار را تقوی و ایمان و عمل صالح قرار داده است شیعه مسلمان واقعی بودن و با درک و بینش صحیح عمل به قرآن و سنت را میزان قرار می‌دهد و در غیر این صورت اگر پسر یا همسر پیامبر هم باشد طبق فرموده قرآن می‌گوید یا نوح انه لیس من اهلک ای نوح در حقیقت از تو و اهلت نیست... ای لوط ما تو و اهلت را نجات می‌دهیم به جز همسرت که او از کسانی است که باید در عذاب باقی بماند پسر نوح و همسر لوط چون از مسیر حق خارج شده و عملاً پیشوا و رهبر خود را اطاعت ننموده‌اند در منطق اسلام از خاندان و اهلیت نوح و لوط محسوب نمی‌گردند تا چه رسد به صحابی و به اصطلاح اطرافی بودن.

در هر صورت آنان که از عملی شدن اسلام می‌ترسیده‌اند با شیعه دشمنی کرده‌اند آنان که غرق در عیاشی‌ها هوسرانی‌ها می‌گساری‌ها خودخواهی‌ها سودجوئی‌ها منفعت‌طلبی‌ها و ریاست‌طلبی‌ها بودند از نفوذ منطق و قدرت شیعه در هراس بودند و با او دشمنی کرده‌اند تا آنجا که برخی از نویسندگان ناآگاه یا مزدور بیگانگان و مخالفین اسلام برای اسلام اشک تمساح ریخته‌اند و شیعه را مضر به اسلام دانسته‌اند و در لباس دلسوزی برای اسلام افکار شیعه را غیر اسلامی معرفی کرده‌اند^(۱) و علت آن نیز برای هر محقق عالم و روشن فکری معلوم است زیرا این قماش نویسندگان با فروختن مغز و اندیشه خود به اربابان استثمارگر استثمارچی و مستکبر خود نمی‌توانند از قرآن و اسلام درک صحیحی داشته باشند اینان دلان مظلومه و توجیه‌گر خیانتها و جنایت‌های اربابان خویش هستند اسلامی که اینان خود را مدافع آن می‌دانند اسلام امویان و

۱- مانند مقدس در رساله که به رد رافضه نوشت در صفحه ۱۱۱ گفت: یهود و نصاری بهتر از تشیع است نصاری می‌گوید: جهاد در راه خدا تا زمان خروج مسیح، دجال ممنوع است رافضی می‌گوید: تا خروج مهدی به همین ترتیب دروغهای ابن تیمیه و ابن حجر مکی را به رنگهای تازه درآورده ص ۱۱۱ تألیف ابو حامد محمد مقدس بازار بومبای الهند.

عباسیان و یا اسلام آمریکائی و روسی و یا از نوع انگلیسی می باشد. نه اسلام محمدی ﷺ قدرتهای استعماری و وسائل مدرن و اعجاب انگیز تبلیغاتی آنان هم اکنون هم سعی دارند تا از نفوذ مکتب تشیع در جهان جلوگیری کنند و بهر وسیله ای که شده است منطق شیعه را کریه و زشت جلوه دهند و آن را مخالف دموکراسی و تجدد قلمداد نمایند که متأسفانه عملکرد برخی از ما شیعیان هم در این سو نیت آنان را یاری می کند.

مسئولیت شیعه

همچنانکه قبلاً نیز گفتیم شیعه پاسداری و نگهبانی از کیان اسلام را دارد و طبق وظیفه حافظ شئون رسالت و امامت است و وارث انبیاء و خلف صالح اولیاء و امامان می باشد اکنون این مسئولیت خطیر و این مقام رفیع و والا چه تعهدهایی را در پی دارد؟ حالا همه می دانیم دشمن در کمین نشسته و با تمام قوا برای در هم کوبیدن شیعه می کوشد اسعمار گران و مزدور را نشان از دور و نزدیک از بیگانگان و خودی برای مبارزه با اسلام و آشنا نشدن مردم با روح اسلام شیعه را نشانه گرفته اند و بالاخره با تمام وسائل علیه شیعه تبلیغ می کنند. آیا ما شیعیان به مسئولیت خود توجه کرده ایم؟ آیا می دانیم که کوچکترین خطا لغزش و عمل غیر اسلامی ما چه لطمه جبران ناپذیری به اسلام و مکتبمان خواهد زد؟ آیا به این حقیقت توجه داریم که بهترین معرف یک مکتب یک جهان بینی و یک ایدئولوژی عملکرد افراد آن مکتب و... می باشد؟ و باز قبول داریم که مؤثرترین وسیله تبلیغ یک مرام و مذهب یا کوبنده ترین عامل تخریب آن روش و کردار طرفداران آن مرام و مذهب می باشد چنانچه توجه به این حقایق داریم لازم است بیش از گذشته به مسئولیت بسیار سنگین خود پی ببریم و با اعمال و رفتار خود و روش اسلامی انسانی خویش با عدالت با تقوی با اخلاق اسلامی با بصیرت و بینش اسلامی و بالاخره با زندگی سراسر کمال و فضیلت عظمت اسلام را حفظ کنیم و با رفتار غیر اسلامی ننگی برای شیعه نباشیم.

امام علی علیه السلام فرمودند: کسی که مسئولیت سنگین پیشوائی مردم را پذیرفته است نخست باید به خویشتن بپردازد قبل از آنکه مردم را تعلیم دهد و باید وسیله تادیبش سیره روش و رفتار و عمل او باشد پیش از آنکه با زبان چیزی بگوید و کسی که خویشتن را تعلیم و تادیب نماید از کسی که مردم را تعلیم و تادیب می کند به جلال و احترام سزاوارتر است. (۱)

عمل رکن اساسی است

در ایدئولوژی شیعه یکی از ارکان مهم ایمان عمل است و نبودن عمل حاکی از نبودن ایمان می باشد ایمان جز با عمل مصداق پیدا نمی کند.

کسی که بدون عمل تنها با ادعا و گفتار شیعه بودن خود را نشان بدهد او نه تنها راست نمی گوید بلکه به ریاکاری و تظاهر و دورویی و نفاق نیز مبتلا گشته است اینکه برخی از افراد جاهل ادعای دوستی و شیعه

بودن آل محمد علیهم السلام را می‌کند و احکام و قوانین اسلام را اجراء و عمل نمی‌کند و به اخلاقیات اهل بیت متخلق و آشنا نیستند هرگز شیعه واقعی نبوده و مورد رضایت ائمه معصومین علیهم السلام نخواهد بود هنگامی که به برخی از این نادانها انتقاد می‌شود که چرا فلان وظیفه اسلامی را انجام نمی‌دهی؟ ناآگاهانه در پاسخ می‌گوید: محبت خاندان رسالت و عشق علی علیه السلام و فرزندانش ما را بس این منطق ریا و دروغی بیش نیست زیرا محبت و عشق باید بر مبنای شناخت و آگاهی و صدق و اخلاص بوده و مورد رضا و خواسته معصومین علیهم السلام باشد حضرت ولی عصر ارواحنا فداه از کسانی که حتی یک حکم از احکام اسلام را کوچک و سبک بشمارند و به یکی از قوانین قرآن بی‌اعتنائی کنند هرگز راضی نخواهند بود و آنان را پیرو و شیعه خود نخواهند دانست آن بزرگواران مال، فرزندان، خون و جان خود را برای این نثار کردند که به اسلام و احکام آن عمل شود و همه مصیبتها و صدمات را برای آن تحمل کرده‌اند که اسلام زنده بماند افرادی که با ادعای شیعه‌گری عمل به اسلام ننمایند به مقام رفیع ائمه معصومین علیهم السلام اهانت نموده و عملاً با تشیع مبارزه کرده‌اند. حضرت باقر علیه السلام فرمود: لاتنال مودتنا الا بالورع والاجتهاد. (۱)

اصولاً عشق و محبت در صورتی واقعیت دارد که اطاعت و پیروی عاشقانه باشد نه تنها ادعا و حرف و عاشقان علی علیه السلام و شیفتگان و دلباختگان حضرتش کسانی هستند که در تمام ابعاد علی منش بوده همچون خود آن حضرت نمونه و الگوی همه ابعاد اسلام باشند.

شیعه یک بعدی نیست

عده‌ای از مسلمانان به برخی از ابعاد اسلام توجه می‌کنند و ناخودآگاه به ابعاد دیگر آن بی‌توجهند گروهی به احکام عبادی و آداب و رسوم و سنن اسلامی اهمیت می‌دهند پس از آداء فرائض به دعاها و نیایشها و مستحبات اسلام به خوبی می‌رسند و... که باید چنین هم بود ولی به ابعاد دیگر توجه ندارند به مسائل اجتماعی سیاسی اقتصادی و حتی اخلاقی اسلام آشنا نیستند هر روز بخواندن قرآن و دعاها و آمده همت می‌گمارند که بسیار ارزنده است و مع الأسف به معانی و اوامر و نواهی قرآن به ابعاد گوناگون قرآن به جنبه سازندگی و سیاسی اجتماعی دعاها به هدف و نتیجه ادعیه کاری ندارند اسلام را حرکات و سکنات و منافع و مصالح خودشان می‌دانند و از دور و بر خویش بی‌خبرند و حیات و زندگی دیگران برایشان معنائی ندارد اگر هم گاهی امر و نهی بکنند مربوط به همین جنبه‌ها است و معیار خوبی و بدی مردم هم باز همان روش خودشان می‌باشد گروهی دیگر درست در مقابل اینان در مسائل اجتماعی سیاسی و... وارد و مطلعند از حوادث و جریانات روز با خبرند افرادی روشنفکر و محققند چه بسا نویسنده و هنرمندند و... ولی باز متأسفانه ناخود آگاه یک بعدی هستند و نادانسته خود باخته و فریب خورده‌اند و تحت تأثیر فرهنگ‌های بیگانه می‌باشند فرضاً به ابعاد عبادی و احکام دیگر اسلام توجه ندارند با ژست فیلسوفانه در همه مسائل دخالت می‌کنند ولی در عمل و روش کمیتشان لنگ است علاوه بر اینکه خود ارزش عبادت و تزکیه و ریاضت را نمی‌فهمند و عمل

نمی‌کنند با غروری که دارند به افرادی که به زهد و عبادت می‌پردازند حمله می‌کنند و آنانرا مورد تمسخر خویش قرار می‌دهند بیشتر عظمت اسلام را در ابعاد مادی و اجتماعی به رخ می‌کشند و از درک معنویات اسلام ناتوان هستند و... این دو گروه در افراط و تفریطند و هیچ کدام نمی‌توانند خود را شیعه واقعی فرض نمایند و خویشتن را پیروی علی علیه السلام بدانند زیرا علی علیه السلام در مکتب وحی پرورش یافته و نمونه کامل و سمبل عملی اسلام بود، در همه ابعاد اسلام، در عین اینکه در اعتکاف و ریاضت بود در حال زهد و معنویت بسر می‌برد ناله‌های شبانگاهش به همه جهان طنین می‌افکند گریه‌های عاشقانه‌اش همه غبارها را میزدود در سجده معبودش از خود بیخود میشد در حال نماز و نیایشش محو معشوق می‌گشت و... اهل عمل و کار بود مرد میدان و پیکار بود در جامعه هم عصرش برای درد مندان دوا و برای مستمندان پناهگاه برای یتیمان پدر برای مستضعفان و بینوایان دستگیر و یاور برای مستکبران و ستمکاران شمشیری برنده و کارگر بود او هرگز از مردم جدا نبود مانند استاد و پسر عمش محمد صلی الله علیه و آله دلی پر مهر در سینه داشت و در غم بیچارگان می‌سوخت و در دل تاریکیهای شب به یاری نیازمندان می‌شتافت.

او همچنانکه جامع الاضدادش خوانده‌اند عابد و زاهدی عاشق بود و جنگجو و رزم آوری نستوه در پیشگاه معبودش پیشانی به خاک می‌سود و اشک و آهش از دیده و دل بر می‌خواست و برای ناجوانمردان قهرمانی با فریاد رعد آسا مظهر خشم الهی بود و در میان مردم پدر و برادری متواضع و پر مهر و بالاخره علی علیه السلام و امامان پس از او نشانگر همه اسلام بودند و شیعه کسی است که در عمل چنان پیروی آنان و شبیه به آنان باشد که تشیع یعنی همه اسلام با همه ابعادش آنکه به یک بعد از ابعاد اسلام می‌نگرد. هنوز اسلام را شناخته هنوز به عظمت و مقام امامت پی نبرده و نسبت به امامان خویش شناخت و معرفت درستی به دست نیآورده است.

اسلام تجزیه بر دار نیست

در ایدئولوژی شیعه با توجه به زیر بنای عقیدتی توحیدی همه حرکات و سکنات انسان مؤمن عمل صالح است کار و عبادت هر دو عبادتند خواب و بیداری هر دو وظیفه است و مؤمن در هر حال چونکه عمل می‌کند برای خدا است دنیا و آخرت مادیت و معنویت بر هم آمیخته و هر کدام مرتبط به دیگری هستند که الدنيا مزرعة الاخره دنیا کشتزار آخرت است و توجه به هر کدام و ترک دیگری با منطق اسلام سازش ندارد و یک بعدی بودن است و مولای آزاد مردان جهان و نشان دهنده اسلام مجسم علی علیه السلام در طول حیات خویش همچنان که با کفار مشرکان و ستمگران جنگیده با افراد یک بعدی مانند خوارج و... مبارزه کرده است. هیچ کدام از قوانین و احکام اسلام اعم از واجب حرام مستحب مکروه مباح و اعم از عبادی سیاسی حقوقی فردی اجتماعی مادی و معنوی از یکدیگر مجزا نیستند و اصولاً در معارف اسلام تجزیه وجود ندارد و افرادی که به یک بعدی توجه می‌کنند و به اصطلاح قرآن به برخی ایمان می‌آورند و به برخی دیگر کفر می‌ورزند. نه تنها از آنان پذیرفته نیست. بلکه طبق وعده قرآن در ذلت و خواری دنیا و آخرت خواهند بود: افتومنون ببعض

الکتاب و تکفرون ببعض... آیا به بعضی از کتاب ایمان آورده و به بعضی دیگر کفر می‌ورزید؟ کسانی که در میان شما چنین می‌کنند چه کیفی جز رسوائی و خواری در دنیا خواهند داشت و در قیامت به سخت‌ترین عذاب باز خواست خواهند شد و خدا هرگز از عملکرد شما غافل نیست با توجه به مطالب بالا شیعه نمی‌تواند به یک بعد از ابعاد اسلام بی‌توجه باشد یا به یک حکم از احکام اسلام عمل نکند.

شیعه از زبان امامان علیهم‌السلام

جابر می‌گوید: به محضری امام باقر علیه‌السلام شرفیاب شده بودم که رو به من کرده فرمود: جابر افرادی که ادعای دوستی ما را دارند و می‌گویند: شیعه اهل بیت هستیم آیا خیال می‌کنند که همین اندازه کافی است؟! بخدا سوگند شیعه ما نیست مگر کسی که تقوا داشته باشد و خدای متعال را اطاعت کند عمل نماید و به صفات انسانی تواضع و فروتنی امانت داری همیشه به یاد خدا بودن توجه به روزه و نماز نیکی به پدر و مادر متعهد بودن در مقابل فقرا و نیازمندان همسایگان و رشکستگان و یتیمان و راستگوی و تلاوت قرآن زبان را همیشه به خیر و نیکی باز کردن و در میان قبیله و طائفه‌اش ایمن بودن معرف و شناخته شود عرض کردم امروز من کسی را با این صفات ندیده‌ام آنگاه فرمود: جابر این ادعاهای را که می‌گویند من علی علیه‌السلام را دوست دارم ولی به اینها که گفتم عمل نمی‌کنند باور مکن اگر بگویند رسول خدا را هم دوست دارم که رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بالاتر از علی علیه‌السلام است ولی پیرو روش و سیره آن حضرت نباشند و به سنت او عمل نکنند این دوستی ادعای هیچ نفعی برایشان نخواهد داشت پس تقوی داشته باشد و به آنچه که از ناحیه خدا ابلاغ شده است عمل نمایند که در میان خدا و هیچ کس قرابت و خویشاوندی نیست محبوبترین و گرامی‌ترین مردم در پیشگاه الهی کسی است که از همه بیشتر تقوا داشته باشد و بیشتر عمل کند و خدا را اطاعت نماید و جابر به خدا سوگند هیچ کس نمی‌تواند به خدا تقرب جوید مگر به وسیله طاعت کردن و عمل به همه اسلام نمودن و ما نمی‌توانیم کسی را عمل نمی‌کند و از تبه‌کاران است از عذاب الهی تبرئه نمائیم و لو ادعای دوستی ما را بنماید هر کس سراپا مطیع خدا است او دوست و دوستدار ما است و هر کس عصیان خدا را بنماید او دشمن ما است و هیچ کس به ولایت ما نائل نمی‌گردد مگر به واسطه عمل و پارسائی. (۱)

ملاحظه می‌کنید که امام دوستیهای ادعایی را چگونه رد فرموده و دلیل و علامت دوستی اهل بیت را عمل کردن به احکام اسلام و اطاعت و ورع دانسته است. شخصی وارد مسجد شد در حالی که مولای شیعیان علی علیه‌السلام در حال موعظه بودند عرضه داشت یا ابوالحسن من شما را دوست می‌دارم ولی با کمال تعجب امام فرمود: و اما انا ابغضک اما من با تو بدم آنگاه افزودند: شیعه ما و دوست ما کسی است که به قرآن ما عمل کند و به روش ما زندگی نماید... امام صادق علیه‌السلام فرمود تنها کسانی دوستان ما هستند که سخت پارسا و خدا ترس باشند و تنها برای خدا عمل کنند و تنها از او امید پاداش داشته باشند آری اینان دوستان و اصحاب منند و نیز فرمودند: مردم را با رفتار و اعمال خودتان به راه حق و ثواب دعوت کنید نه تنها با زبان و باز فرمود: موجب

زینت و حافظ حیثیت ما باشید و باعث عیب و نکبت ما نگردید. باید مردم از شما تقوی و پارسائی جد و جهد و کوشش نماز و نیایش و در هر حال خوبی ببینند... ملاحظه می کنید که امام علیه السلام تا چه اندازه نگران اعمال و روش شیعیان می باشد؟ که مبادا کاری کنند که باعث ننگ و خواری و وسیله عیبجوئی و سرزنش دشمن گردند. (۱)

وظیفه خطیر شیعه در غیبت امام علیه السلام

اکنون در غیبت امام مسئولیت شیعه چقدر سنگین تر و خطیرتر است؟ در این زمان بیش از هر زمان دیگر شیعه باید مواظب تمام حرکات و سکنات خود باشد مخصوصاً پس از انقلاب اسلامی دنیا توجه بیشتر به تشیع پیدا کرده و قهراً در صدد کنجکاوی بیشتری است و چون آگاهی و اطلاع صحیح و دقیق از تشیع ندارد عملکرد ما برای بیگانگان نشانگر مکتب ایدئولوژی و جهان بینی ما خواهد بود حالا اگر کوچکترین اعوجاج و انحراف از معارف و قوانین اسلام در اعمال و رفتار ما مشاهده شود لطمه بزرگی به تشیع و اسلام زده ایم در موقعیتی که دشمنان اسلام از هر زمان بیشتر در لکه دار کردن شیعه میکوشند یک کج سلیقگی یا بی خبری از ما با بوق و کرنا در جهان اعلام خواهد شد و خطای ما را به پای مکتب ما خواهند نهاد پس مسئولیت شیعه در این عصر از هر عصری خطیرتر است بر شیعه لازم است که با تاسی به امامان خود تمام حیات و زندگی خود را فدای اسلام نماید و با هر قیمتی که شده است تمام اعمال خویش را با اسلام محمد صلی الله علیه و آله و علوی علیه السلام تطبیق دهد تا بتواند موجبات خرسندی و رضایت حضرت ولی عصر (عج) را نیز جلب نماید و این کار برای شیعه مشکل نیست زیرا برای کسانی مشکل خواهد بود که برای این کار الگو و نمونه و سمبلی نداشته باشند ولی شیعه با داشتن الگوهائی چون رسول اکرم صلی الله علیه و آله علی علیه السلام زهرا علیها السلام حسن علیه السلام و حسین علیه السلام و فرزندان معصومشان هیچگونه مشکلی در پیش نخواهند داشت دشمنان اسلام از سالهای متمادی کوشیده اند شیعه را حتی در مقابل برادران اهل سنت بگونه و نوعی دیگر معرفی کنند و نگذاشته اند تا آنان شیعه را آن طوری که هست بشناسند و با منطق شیعه آشنا گردند و روی همین اصل بسیاری از برادران سنی ناآگاهانه با چشم خوبی به شیعه نمی نگرند و از واقعیت شیعه خبر ندارند اینجا است که باز مسئولیت عملی شیعه محسوس تر می گردد و باید با عمل خویش با روش و اخلاق اسلامی خود و دقت و مواظبتش در اجرای احکام اسلام و وظیفه اش را انجام دهد و رسالتش را ابلاغ نماید و بالاخره ناآگاهانه سوژه ای بدست مخالفین اسلام نهد و مخصوصاً در وحدت مسلمین سعی و کوشش بلیغ مبذول دارد. (۲)

انتظار بزرگ گامی به سوی روشنها

به طور مسلم هر فرد آرزوی رهائی از دنیای آشفته امروز را در سر دارد و از طرفی این خواسته جز با ظهور منجی به عمل نخواهد پیوست و ظهور منجی نیز بسته به آمادگی مردمان است بنابراین نخستین

وظیفه انسان این است که خویشتن را آماده سازد و آمادگی جز در سایه انجام آنچه او فرمان می دهد بدست نخواهد آمد آمادگی تنها دعا نیست بلکه عمل آدمی است که وی را آماده واقعی میسازد برای آماده شدن باید بدانیم که مردم زمان مهدی علیه السلام چگونه اند و چگونه می اندیشند و چه رفتاری دارند تا ما نیز بکوشیم خود را به آنان مانند سازیم و آنگاه می توان گفت آماده ایم. امام ششم فرمود: آن کس که آرزوی یاری مهدی را دارد باید چشم به راه باشد (مثل کسی که در آرزوی رسیدن مسافرش به سر می برد) چنین کسی باید پرهیزگاران عمل کند و به اخلاق نیکو آراسته گردد و اوست منتظر حقیقی. ^(۱) در اینجا می فهمیم که نخستین شرط آمادگی منتظر بودن است سپس توضیح می دهند که انتظار راستین دین داشتن و تقوی بیشه کردن می باشد و بس و شخص منتظر قبل از هر چیز به انجام دستورات اسلامی می پردازد و سپس در راه از بین بردن عوامل غیبت می کوشد این دو کار از ویژگیهای منتظر می باشد و بدون آنها انتظار مفهوم خود را از دست خواهد داد بنابراین انتظار خود از سازنده ترین آموزشهای است که شیعه به پیروانش می دهد و گروهی را می پرورد که هر آن آماده اند بپاخیزند و در راه یاری امام علیه السلام تا پای جان ایستادگی کند افسوس که در اینجا نیز از بدبینی و یاهو سرائی کژاندیشان در آمان نیستیم و می بینیم که با تعبیر نادرست این اعتقاد بنیادی لب به دشنام گوئی مهدی کشوده و از هیچ گونه اتهامی خودداری نکرده اند غافل از اینکه جلوه حق هرگز خاموش نمی گردد. حتی اگر خوشایند دشمنان نباشد. **یریدون لیطفوا نور الله...** ^(۲)

دو گونه انتظار

انتظار فرج دو گونه است: انتظار که عبادت است، سازنده است، نجات بخش است، تعهد آور است، نیرو و حرکت دهنده است و انتظاری که گناه است، ویرانگر است، اسارت بخش است، بی حس و فلج کننده است و نوعی اباحیگری محسوب می شود. پس امر دائر است میان موت، حیات میان دو تلقی از انتظار و ظهور دو اندیشه در این زمینه که یکی میراننده است و دیگری زنده کننده یکی تخدیر است و دیگری بیداری و آگاهی و یکی ویرانگر است و دیگری سازنده و آبادگر.

اثرات سازنده انتظار ظهور مهدی (عج)

اکنون به سراغ پی آمدهای این انتظار در وضع کنونی جوامع اسلامی برویم و ببینیم ایمان به چنین ظهوری انسان را چنان در افکار رویائی فرو می برد که از وضع موجود خود غافل می گردد و تسلیم هرگونه شرایطی می کند و یا این که به راستی این عقیده یک نوع دعوت به قیام و سازندگی فرد و اجتماع است؟ آیا ایجاد تحرک می کند یا رکود؟ آیا مسئولیت آفرین است یا مایه فرار از زیر بار مسئولیتها؟! و بالاخره آیا مخدر است یا بیدار کننده؟ ولی قبل از توضیح و بررسی این سئوالات توجه به یک نکته کاملاً ضروری است و آن این که سازنده ترین دستورات و عالیترین مفاهیم هر گاه به دست افراد نا وارد یا

نالایق یا سواستفاده‌چی بیفتند ممکن است چنان مسخ شود که درست نتیجه‌ای بر خلاف هدف اصلی بدهد و در مسیری بر ضد آن حرکت کند و این نمونه‌های بسیار دارد و مسئله انتظار به طوری که خواهیم دید در ردیف همین مسائل است به هر حال برای رهائی از هر گونه اشتباه در محاسبه در این گونه مباحث باید به اصطلاح آب را از سرچشمه گرفت تا آلودگیهای احتمالی نهرها و کانالهای میانه راه در آن اثر نگذارد.

یعنی ما در بحث (انتظار) مستقیماً به سراغ متون اصلی اسلامی رفته و لحن گوناگون روایاتی را که روی مسئله (انتظار) تأکید می‌کند مورد بررسی قرار می‌دهیم تا از هدف اصلی آگاه باشیم. اکنون با دقت به این چند روایت توجه کنید:

۱- کسی از امام صادق علیه السلام پرسید چه می‌گوئید در باره کسی که دارای ولایت پیشوایان است و انتظار ظهور حکومت حق را می‌کشد و در این حال از دنیا می‌رود؟

امام در پاسخ فرمود: او همانند کسی است که با رهبر این انقلاب در خیمه او (ستاد ارتش او) بوده باشد سپس کمی سکوت کرد و فرمود: مانند کسی است که با پیامبر اسلام در (مبارزاتش) همراه بوده است عین این مضمون در روایات زیادی با تعبیرات مختلفی نقل شده است. ۲- در بعضی همانند شمشیر زنی در راه خدا. ۳- و در بعضی دیگر همانند کسی است که در خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله با شمشیر به مغز دشمن بکوبد؟! ۴- در بعضی دیگر همانند کسی است که زیر پرچم قائم بوده باشد. ۵- و در بعضی دیگر همانند کسی است که پیش روی پیامبر جهاد کند. ۶- و بعضی دیگر همانند کسی است که با پیامبر شهید شود. ۷- در روایات متعددی نیز انتظار چنین حکومتی را داشتن به عنوان بالاترین عبادت معرفی شده است در حدیث از پیامبر می‌خوانیم: افضل العبادۃ انتظار الفرج^(۱) این تعبیرات همگی حاکی از این است که انتظار چنان انقلابی داشتن همیشه توأم با یک جهاد وسیع و دامنه دار است این را در نظر داشته باشید تا به سراغ مفهوم انتظار رفته سپس از مجموع آنها نتیجه‌گیری کنیم.

مفهوم انتظار

انتظار معمولاً به حالت کسی گفته می‌شود که از وضع موجود ناراحت است و برای ایجاد وضع بهتری تلاش می‌کند فی المثل بیماری که انتظار بهبودی می‌کشد. یا پدری که در انتظار بازگشت فرزندش از سفر است از بیماری و فراق فرزند ناراحتند برای وضع بهتری می‌کوشند همچنین تاجری که از بازار آشفته ناراحت است و در انتظار فرو نشستن بحران اقتصادی می‌باشد این دو حالت را دارد (بیگانگی با وضع موجود و تلاش برای وضع بهتر) بنابراین مسئله انتظار حکومت حق و عدالت مهدی علیه السلام و قیام مصلح جهانی در واقع مرکب از دو عنصر است عنصر (نفی) و عنصر (اثبات) عنصر نفی همان بیگانگی با وضع موجود و عنصر اثبات خواهان وضع بهتری بودن است و اگر این دو جنبه در روح انسان به صورت ریشه دار حلول کند سرچشمه دو رشته اعمال دامنه دار خواهد شد این دو رشته اعمال عبارتند از ترک هرگونه همکاری و هماهنگی با عوامل

ظلم و فساد و حتی مبارزه و درگیری با آنها از یک سو و خودسازی و خودیاری و جلب آمادگیهای جسمی و روحی و مادی و معنوی برای شکل گرفتن آن حکومت واحد جهانی و مردمی از سوی دیگر و خوب که دقت کنیم می بینیم هر دو قسمت آن سازنده و عامل تحرک و آگاهی و بیداری است با توجه به مفهوم اصلی انتظار معنی روایات متعددی که در بالا درباره پاداش و نتیجه کار منتظران نقل کردیم به خوبی درک می شود اکنون می فهمیم چرا منتظران واقعی گاهی همانند کسانی شمرده شده اند که در خیمه حضرت مهدی یا زیر پرچم او هستند یا کسی که در راه خدا شمشیر می زند. یا به خون خود آغشته شده یا شهید گشته است آیا اینها اشاره به مراحل مختلف و درجات مجاهد در راه حق و عدالت نیست که متناسب با مقدار آمادگی و درجه انتظار افراد است یعنی همانطور که میزان فداکاری مجاهدان راه خدا و نقش آنها با هم متفاوت است انتظار و خودسازی و آمادگی نیز درجات کاملاً متفاوتی دارد.

که هر کدام از اینها با یکی از آنها از نظر (مقدمات) و نتیجه شباهت دارد هر دو جهادند و هر دو آمادگی می خواهند و خودسازی کسی که در خیمه رهبر چنان حکومتی قرار گرفته یعنی در مرکزستاد فرماندهی یک حکومت جهانی است نمی تواند یک فرد غافل و بی خبر و بی تفاوت بوده باشد آنجا جای هر کس نیست جای افرادی است که به حق شایستگی چنان موقعیت و اهمیتی را دارند و همچنین کسی که سلاح در دست دارد در برابر رهبر این انقلاب با مخالفان حکوت صلح و عدالتش می جنگد آمادگی فراوان روحی و فکری و رزمی باید داشته باشد برای آگاهی بیشتر از اثرات واقعی انتظار ظهور مهدی به توضیح زیر توجه کنید:

انتظار یعنی آماده باش کامل

من اگر ظالم و ستمگرم چگونه ممکن است در انتظار کسی باشم که طعمه شمشیرش خون ستمگران است؟ من اگر آلوده و ناپاکم چگونه می توانم منتظر انقلابی باشم که شعله اولش دامان آلودگان را می گیرد؟ ارتش که در انتظار جهاد بزرگی است آمادگی رزمی نفرات خود را بالا می برد و روح انقلابی در آنها می دمدم و هر گونه نقطه ضعفی را اصلاح می کند زیرا چگونگی انتظار همواره متناسب با هدفی است که در انتظار آن هستیم انتظار آمدن یک مسافر عادی از سفر انتظار بازگشت یک دوست بسیار عزیز انتظار فرارسیدن فصل چیدن میوه از درخت و درو کردن محصول و یار رسیدن سرد زمستان هر یک از این انتظارها آمیخته با یک نوع آمادگی است در یکی باید خانه را آماده کرد و وسائل پذیرائی فراهم ساخت در دیگری ابزار لازم و داس و کمباین و...

اکنون فکر کنید آنهای که انتظار قیام یک مصلح بزرگ جهان را می کشد در واقع انتظار انقلاب و دگرگونی و تحولی را دارند که وسیع ترین و اساسی ترین انقلابهای انسانی در طول تاریخ بشر چنین تحولی قبل از هر چیزی نیازمند به عناصر آماده و بارزش انسانی است که بتواند بار سنگین چنان اصلاحات وسیعی را در جهان بدوش بکشند و این در درجه اول محتاج به بالا بردن سطح اندیشه و آگاهی و آمادگی روحی و فکری برای همکاری در پیاده کردن آن برنامه عظیم است تنک نظریها کوتاه بینها کج فکریها حسادتها

اختلافات کودکانه و نابخردانه و به طور کلی هر گونه نفاق و پراکندگی با موقعیت منتظران واقعی سازگار نیست نکته مهم این است که منتظر واقعی برای چنان برنامه مهمی هرگز نمی تواند نقش تماشاچی را داشته باشد باید از هم اکنون حتماً در صف انقلابیون قرار گیرد ایمان به نتایج و عاقبت این تحول هرگز به او اجازه نمی دهد که در صف مخالفان باشد و قرار گرفتن در صف موافقان نیز محتاج به داشتن اعمال و روحی پاکتر و برخوردار از شهامت و آگاهی کافی است.

/ من اگر فاسد و نادرستم چگونه می توانم در انتظار نظامی که افراد فاسد و نادرست در آن هیچ گونه نقشی ندارند بلکه مطرود و منفور خواهند بود. روز شماری کنم آیا این انتظار برای تصفیه روح و فکر و شستشوی جسم و جان من از لوث آلودگیها کافی نیست؟ ارتشی که در انتظار جهاد، آزادی بخش به سر می برد حتماً به حالت آماده باش کامل در می آید سلاحی را که برای چنین میدان نبردی شایسته است بدست می آورد. سنگرهای لازم را می سازد آمادگی رزمی افراد خود را بالا می برد روحیه افراد خود را تقویت می کند و شعله عشق و شوق برای چنین مبارزه را در دل فرد فرد سربازانش زنده نگه می دارد ارتشی که دارای چنین آمادگی نیست هرگز در انتظار به سر نمی برد و اگر بگوید دروغ می گوید. انتظار یک مصلح جهانی به معنای آماده باش کامل فکری و اخلاقی مادی و معنوی برای اصلاح همه جهان است فکر کنید چنین آماده باشی چقدر سازنده است اصلاح تمام روی زمین و پایان دادن به همه مظالم و نابسامانیها شوخی نیست. کار ساده ای نمی تواند باشد آماده باش برای چنین هدف بزرگی باید متناسب با آن باشد یعنی باید به وسعت و عمق آن باشد! برای تحقق بخشیدن به چنین انقلابی مردانی بسیار بزرگ و مصمم و بسیار نیرومند و شکست ناپذیر فوق العاده پاک و بلند نظر کاملاً آماده و دارای بینش عمیق لازم است و خود سازی برای چنین هدفی مستلزم به کار بستن عمیق ترین برنامه های اخلاقی و فکری و اجتماعی است این است معنای انتظار واقعی آیا هیچکس می تواند بگوید چنین انتظاری سازنده نیست؟

منتظران راستین در عین حال وظیفه دارند تنها به خویش نپردازند بلکه مراقب حال یکدیگر باشند و علاوه بر اصلاح خویش در اصلاح دیگران نیز بکوشند زیرا برنامه عظیم و سنگین که انتظارش را می کشیدند یک برنامه فردی نیست برنامه ای است که تمام عناصر انقلاب باید در آن شرکت جویند باید کار به صورت دسته جمعی و همگانی باشد کوششها و تلاشها باید هماهنگ گردد و عمق و وسعت این هماهنگی باید به عظمت همان برنامه انقلاب جهانی باشد. انتظار آن را دارند در یک میدان وسیع مبارزه دسته جمعی هیچ فردی نمی تواند از حال دیگران غافل بماند بلکه موظف است هر نقطه ضعفی را در هر کجا به بیند اصلاح کند هر موضع آسیب پذیری را ترمیم نماید و هر قسمت ضعیف و ناتوان را تقویت کند زیرا بدون شرکت فعالانه و هماهنگ تمام مبارزین پیاده کردن چنان برنامه ای امکان پذیر نیست بنابراین منتظران واقعی علاوه بر اینکه به اصلاح خویش می کوشند وظیفه خود میدانند که دیگران را نیز اصلاح کنند این است اثر سازنده دیگری برای انتظار قیام یک مصلح جهانی و این است فلسفه آن همه فضیلتها که برای منتظران راستین

شمرده شده است.

بنابراین وظیفه مسلمانان آماده شدن و آماده ساختن است تا زمینه قیام مهدی موعود فراهم شود اثر مهم دیگری که انتظار مهدی دارد حل نشدن در مفسد محیط و عدم تسلیم در برابر آلودگیها است. هنگامی که فساد فراگیر می شود و اکثریت یا جمع کثیری را به آلودگی می کشاند گاهی افراد پاک در یک بن بست سخت روانی قرار می گیرند بن بست استی که از یأس اصلاحات سرچشمه می گیرد گاهی آنها فکر می کنند کار از کار گذشته و دیگر امیدی به اصلاح نیست و تلاش و کوشش برای پاک نگاهداشتن خویش بیهوده است این نومیدی و یأس ممکن است آنها را تدریجاً به سوی فساد و همرنگی با محیط بکشاند و نتواند خود را به صورت یک اقلیت صالح در برابر اکثریت نابسالم حفظ کنند و همرنگ جماعت نشدن را موجب رسوائی بدانند! تنها چیزی که میتواند در آنها امید بدهد و به مقاومت و خویشتن داری دعوت کند و نگذارد در محیط فاسد حل شوند. امید به اصلاح نهائی است تنها در این صورت است که آنها دست از تلاش و کوشش برای حفظ پاکی خویش و اصلاح دیگران بر نخواهد داشت و اگر می بینیم در دستورات اسلامی یأس از آمرزش یکی از بزرگترین گناهان شمرده شده است و ممکن است افراد ناوارد تعجب کنند که چرا یأس از رحمت خدا اینقدر مهم تلقی شده حتی مهمتر از بسیاری از گناهان فلسفه اش در حقیقت همین است که گناهکار مأیوس از رحمت هیچ دلیلی نمی بیند که به فکر جبران بیفتد و یا لااقل دست از ادامه گناه بردارد منطق او این است اکنون که آب از سر من گذشته چه یک قامت چه صد قامت؟ من که رسوای جهانم غم دنیا هیچ است بالاتر از سیاهی رنگ دیگر نباشد آخرش جهنم است من که هم اکنون آنرا برای خود خریده ام دیگر از چه می ترسم؟ و مانند این منطقها... اما هنگامی که روزنه امید برای او کشوده شود امید به عفو پروردگار امید به تغییر وضع موجود نقطه عطفی در زندگی او خواهد شد و او را به توقف کردن در میدانگاه و بازگشت به سوی پاکی و اصلاح دعوت می کند به همین دلیل امید را می توان همواره به عنوان یک عامل مؤثر تربیتی در مورد افراد فاسد شناخت همچنین افراد صالحی که در محیطهای فاسد گرفتارند بدون امید نمی توانند خویشتن را حفظ کنند نتیجه این که انتظار ظهور مصلحی که هر قدر دنیا فاسدتر می شود امید ظهورش بیشتر می گردد اثر فزاینده روانی در معتقدان دارد و آنها را در برابر امواج نیرومند فساد بیمه می کند آنها نه تنها با گسترش دامنه فساد محیط مأیوس نمی شوند بلکه به مقتضای

آتش عشق تیزتر گردد

وعده وصل چون شود نزدیک

وصول به هدف را در برابر خویش می بینند و کوششان برای مبارزه با فساد و یا حفظ خویشتن با شوق

و عشق زیادتری تعقیب می گردد.

از مجموع بحثهای گذشته چنین نتیجه می گیریم که اثر تخییری انتظار تنها در صورتی است که مفهوم آن مسخ یا تحریف شود همانگونه که جمعی از مخالفان تحریفش کرده اند و جمعی از موافقان مسخش اما اگر به مفهوم واقعی در جامعه و فرد پیاده شود یک عامل مهم تربیت و خودسازی و تحرک و امید خواهد

بود. از جمله مدارک روشنی که این موضوع را تأیید می‌کند این است که در ذیل آیه (وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض...) خداوند به آنها که ایمان دارند و عمل صالح انجام می‌دهند وعده داده است که حکومت روی زمین را در اختیار شان بگذارد از پیشوایان بزرگ اسلام نقل شده است که منظور از این آیه مهدی و یاران او هستند. (۱)

و در حدیث دیگری می‌خوانیم این آیه درباره مهدی نازل شده است در این آیه مهدی و یارانش به عنوان آنهاست که ایمان و عمل صالح دارند معرف شده‌اند بنابراین تحقق این انقلاب جهانی بدون یک ایمان مستحکم که هر گونه ضعف و زبونی و ناتوانی را دور سازد بدون عمل صالحی که راه را برای اصلاح جهان بگشاید امکان پذیر نیست و آنها که در انتظار چنین برنامه‌ای هستند هم باید سطح آگاهی و ایمان خود را بالا ببرند و هم در اصلاح اعمال خود بکوشند تنها چنین کسانی هستند که می‌توانند نوید همگانی در حکومت او به خود دهند نه آنها که با ظلم و ستم همکاری دارند و نه آنها که از ایمان و عمل صالح بیگانه‌اند نه افراد ترسو و زبونی که بر اثر ضعف ایمان از همه چیز حتی از سایه خود می‌ترسند و نه افراد سست و بیحال و بیکاره‌ای که دست روی دست گذارده و در برابر مفاسد محیط و جامعه شان سکوت اختیار کرده و کمترین تلاش و کوشش در راه مبارزه با فساد ندارند این است اثر سازنده قیام مهدی علیه السلام در جامعه اسلامی.

و برای ظهور ولی عصر چگونه باید آمادگی داشت؟

انتظار، آماده بودن و حالت آماده باش داشتن و تهیه مقدمات برای وقت و زمانی است که انتظارش را داریم انتظار چیزی نیست جز تهیه مقدمات ظهور و آمادگی برای طرفداران حق ما باید همواره آماده باشیم و چون نمی‌دانیم کی مهدی علیه السلام می‌آید باید هر لحظه در این حالت آمادگی به سر ببریم مردم سرزمینهای اسلامی باید همچون ارتشی باشند که فرمانده آنها چند روزی سفر کرده و گفته است همینکه رسیدم فرمان پیشروی می‌دهم ولی نمی‌گویم کی می‌آیم اگر به گذشته اجتماعات شیعه مراجعه کنیم در آن دوران که هنوز این تحریف نشده بود به چنین زمینه‌های فکری بر می‌خوریم که مفهوم انتظار را آمادگی عملی می‌دانستند نه تنها الفرج الفرج گفتن بی عمق و امثال آن

پس انتظار حقیقی و صحیح به وجود آمدن آمادگی و آماده بودن است حضرت مهدی علیه السلام خودش در پیام به شیخ مفید فرموده است اگر روش ناهنجار شیعه نبود به سعادت ملاقات ما نائل می‌شدند. (۲) به همین جهت است که خواجه نصیر می‌گوید: مالیقت و طرفداری آن حضرت را نداریم و زمینه‌های روحی و اجتماعی ما مساعد آن چگونگی نیست اهمیتی که برای انتظار کشیدن قائل شده و نوید ثوابهایی که در این مورد بر شمرده‌اند همه برای به وجود آمدن محیط مساعد و تربیت شدن افراد شایسته است اینهمه پاداش که برای انتظار فرج در روایات ذکر شده برای این است که اگر فرد یا جامعه خود را برای یک تحولی مفید

۱- تفسیر نمونه ج ۷ ص ۳۸۹ سوره توبه

۲- مهدی علیه السلام ص ۶۳ مؤلف حسن شجاعیان

جهانی منتظر دانسته به طور مسلم سعی می‌کند کاملاً خود را برای آن تحول آماده کند جامعه محیط زندگانی خود را از آلودگی گناهان و نظایر آن آراسته ساخته و با ایمان راسخ و محکم روز شماری می‌نماید امام صادق علیه السلام می‌فرماید: شیعه ما در دوران حکومت قائم برترین حکمرانان جهانند هر یک از مردان آنان به نیرومندی هفتاد مرد خواهند بود. (۱)

نشانه‌های از وضع مردم در آخر الزمان

حماد می‌گوید: خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم آیا برای ظهور حضرت مهدی علیه السلام نشانه است فرمود: بلی. گرفتن آفتاب است هنگام در آمدن آن تا دو ثلث از روز و گرفتن ماه است تا بیست و سه ساعت و فتنه‌ای که برسد به مصر و اهل آن و بلائی و قطع شدن رود نیل اکتفاکن به آنچه برایت بیان کردم و منتظر امر صاحبت باش در شب و روزت زیرا که خدای تعالی هر روزی در کار است. (۲)

ایضاً حضرت صادق علیه السلام به بعضی از اصحاب خود فرمود: درباره ظهور مهدی (عج) ۱ - زمانی است که ببینی جور و ستم شهرها را فراگرفته. ۲ - قرآن کهنه شده. ۳ - و چیزهای که در آن نیست پیدا شود. ۴ - آنرا توجیه کنند کسانی که قلبهایشان از حقیقت تهی هستند چنانکه ظرفها واژگون است. ۵ - اهل باطل بر حق چیره شوند. ۶ - مردان به مردان اکتفا کنند و زنان به زنان. ۷ - مؤمن از ترس اعدام ساکت باشد. ۸ - کوچک بزرگ را کوچک شمارد. ۹ - ارحام از یکدیگر میبرند (صله رحم کم گردد) ۱۰ - تملق و چاپلوسی زیاد گردد بیش از استحقاق تعریف اشخاص کنند. ۱۱ - شراب خوردن آشکار شود. ۱۲ - راه خیر از هدایت و خیرات و و توسلات و صله ارحام و احسان به والدین بسته شود راه شر از تهمت و ترک احسان و قطع رحم بازگردد. ۱۳ - حلال حرام و حرام حلال شود. ۱۴ - دین را به رأی خود گیرند. ۱۵ - مؤمن قدرت ندارد منکرات را انکار کند جز به قلبش ۱۶ - پنگری مالهای فراوان در خشم خدا صرف می‌شود اما در راههای خیر هیچ. ۱۷ - والیان امور در حکم رشوه خورند. ۱۸ - پستهای حساس به مزایده گذارده شود. ۱۹ - مردان از کسب زنش از گناه ارتزاق کند. ۲۰ - قمار آشکار گردد. ۲۱ - سرگرمیهای ناسالم رواج گردد که هیچ کس جرئت جلوگیری از آن را نداشته باشد. ۲۲ - شنیدن احکام و معارف اسلامی قرآن بر مردم گران آید و اما شنیدن باطل سهل و آسان باشد. ۲۳ - همسایه همسایه خود را از ترس زیانش احترام کند. ۲۴ - آن هنگام ببینی مساجد را به زیورها بیاریند. ۲۵ - برای غیر خدا به حج خانه خدا بشتابند. برای تجارت و تفریح و... ۲۶ - مردم به سبب شنیدن لهو و لعب و کسب حرام و خوراک حرام خوردن سنگدل شوند و عواطف از بین می‌رود. ۲۷ - مردم طرفدار کسی باشند که غالب است خواه بر حق باشد یا باطل. ۲۸ - کسانی که از دنبال حلال روند نکوهش می‌شوند و آنها که از پی حرام می‌گردند مدح می‌شوند. ۲۹ - آلات لهو و لعب حتی در مکه و مدینه آشکار گردد. ۳۰ - به کسی که امر به معروف و نهی از منکر کند گویند به توجه (اینکار وظیفه تونیست) ۳۱ - مساجد پر از کسانی است که از خدا

۱- همان مدرک ص ۶۵

۲- النوائب الدهور ج ۳ ص ۳۰ حدیث ۲۹

نمی ترسند. ۳۲ - تمام همت مردم شکم و فرجشان باشد. ۳۳ - امکانات مادی و دنیوی فراوان می شود و دنیا به مردم رو می کند. ۳۴ - زنان خود را در اختیار مردان بی ایمان می گذارند. ۳۵ - پرچمهای حق پرستی فرسوده شود. ۳۶ - ویرانگری بر عمران و آبادی پیشی گیرد. ۳۷ - هنگامی که مبنای درآمد زندگی بعضی فقط از طریق کم فروشی می شود. ۳۸ - سرمایه داران باشند که از سرمایه های فراوان شان یک درهم زکات ندادند. ۳۹ - مردم عصرها در حال نشئه و بامداد آن مستند. ۴۰ - مردم به همدیگر مینگرند و از اراذل و اوباش تقلید و پیروی می کنند (نه از خوبان صالحان) ۴۱ - هر سال فساد و بدعتی تازه پیدا می شود. ۴۲ - مردم در مجالس جز توانگران را پیروی نمی کنند. ۴۳ - در مجمع همانند بهائیم مرتکب اعمال جنسی می شوند. ۴۴ - در غیر طاعت خدا مال زیاد صرف می کند و در طاعت خدا از اندک منع می کند خمس و زکات نمی دهند اما مجلس پر صرف و بی فایده درست می کنند. ۴۵ - کسی باشد که اگر یکروز گناه بزرگی نکند غمگین است. ۴۶ - زنان در حکومت غلبه کنند و بر هر امری چیره شوند. ۴۷ - کارهای منافقین پیش می رود و اهل حق نه. ۴۸ - هنگام (استک) بینی داد رسان بر خلاف فرمان خدا قضاوت می کنند. ۴۹ - در منابر امر به تقوی می شود ولی امرکننده خودبان عمل نمی کند. ۵۰ - مردم نسبت به وقت نماز بی اعتنایی شوند حتی به نیازمندان با توصیه و پارتی بازی صورت می گیرد نه برای خدا در چنین زمانی مراقب خویش باش و از خدا تقاضای نجات از این وضع ناهنجار کن (که فرج نزدیک است).^(۱)

بروایت دیگر چنین آمده از علامات ظهور

۱ - تشبه رجال به زنان و بالعکس. ۲ - اکتفا رجال به رجال و نساء به نساء. ۳ - سوار شدن زنان بر زینها (رانندگی) ۴ - قبول شهادت زور. ۵ - رد شهادت عدول ۶ - سبک شمردن ربا ۷ - ارتکاب زنای زبان و چشم و گوش و فرج ۸ - ترسیدن از زبان اشرار ۹ - هرج و مرج ۱۰ - فراگرفتن ظلم و کفر و فسوق و معاصی ۱۱ - میل مردم به روشهای کفار (مدپرستی) ۱۲ - تشبه مسلمین در امور به کفار ۱۳ - تعلیم اطفال به رسوم کفر ۱۴ - تذهیب و تحلیه مصاحف ۱۵ - تزئین مساجد ۱۶ - مسجد نمودن قبرستانها ۱۷ - غارت زیاد ۱۸ - صیحه ناقوس ۱۹ - کبس کابوس (سرکشی ریاست) ۲۰ - تکلم جاموس سلطنت عظیم الشأن ۲۱ - نماز را از بین برند ۲۲ - امانت را ضایع کنند ۲۳ - دروغ را حلال شمارند ۲۴ - رشوه می خورند ۲۵ - عمارت های قرص و بلند سازند ۲۶ - دین را به دنیا فروشند ۲۷ - سفها را بکار اندازند ۲۵۸ زنان به مجلس شوری روند ۲۹ - از خویشان ببرند ۳۰ - هوای نفس را بپرستند ۳۱ - قتل نفس را سبک شمارند (خون ریزی آسان گردد) ۳۲ - قرآن را در رادیو با نغمه ها بی ترس بخوانند ۳۳ - بین آنها لهو و لعب به نوازندگی مرسوم می شود ۳۴ - مشورت شاه با کنیزان باشد ۳۵ - ریاست بچه سالها ۳۶ - سیاست خاجه ها ۳۷ - ریاست زنان و بچه گان ۳۸ - برهنگی زنان ۳۹ - حلال شمردن حرامها ۴۰ - غلبه زنان بر سلطنت ۴۱ - افتراء فرزندان بر پدران ۴۲ - شادی فرزندان به مرگ والدین ۴۳ - خواری والدین نزد بچه ها ۴۴ - حج و جهاد برای غیر خدا ۴۵ - خوردن مرد از کسب زن ۴۶ - تمرد زن از

مرد به قول دیگر زمانی آید که حج ملوک تفریح و تماشا و حج اغنیا تجارت و حج مساکین گدائی باشد. (۱)

خم و راست شدن مردم به طمع دنیا

ام هانی از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود: بر مردم زمانی آید اگر نام کسی را بشنوی بهتر است از اینکه او را ببینی و اگر او را ببینی بهتر است از اینکه او را بیازمائی زیرا اگر او را بیازمائی بر تو حالات شگفت انگیزی آشکار کند دین آن اشخاص پولهای آنهاست زندهای آنها قبله ایشان باشد برای کسب یک گرده نان به مردم خم شوند و برای یک درهم پول به مخلوق سجده می کنند آواره ها هستند مست ها باشند نه مسلمانند و نه نصاری. (۲)

اخبار غیبی امام ﷺ از ضبط صوت و تلویزیون و علامات دیگر در آخر زمان

در کتاب مذکور از امیر امیرالمؤمنین ﷺ روایت کرده که فرمود: فی کل قصر مصباح و مراث ینظر بها البعید و القریب یعنی زمانی آید که در هر خانه برافراشته چراغ و آئینه ی باشد که در آن دور و نزدیک دیده شود و نیز فرمود: زمانی آید که هر چه که سخنانی که می گوید همان کلمات را بعد از آن هر موقع که خواسته باشند بدون زیاد و کم شنیده شود. (۳)

سلیلی از رسول خدا ﷺ روایت کرده که آن حضرت فرمود: شما بدون کم و زیاد متابعت مردم قبل از خودتان را خواهید کرد حتی اینکه اگر آنها داخل سوراخ سوسمار شده باشند شما هم داخل آن خواهید شد راوی گوید گفتم: یا رسول الله ﷺ (منظور) یهود و نصاری هم هستند؟ فرمود غیر از یهود و نصاری کسی نیست. (۴)

یعنی هرگاه دیدی که حق از میان رفت و اهل حق رفتند و دیدی که ظلم همه جا را فراگرفت و دیدی که دست در قرآن بردند و چیزهایی که در آن نبوده داخل آن نمودند آنگاه از روی هوای نفس آنرا توجیه کردند و دیدی که دین تغییر و انقلاب پیدا کرده چنانکه آب کاسه تغییر و انقلاب پیدا می کند و دیدی که پیروان باطل بر اهل حق برتری یافته اند و دیدی که فساد در همه جا آشکار است و کسی از آن جلوگیری نمی کند و مرتکبین آنهم خود را معذور می دانند هرگاه دیدی که فساد در همه جا آشکار است و مردها به مردها و زنان به زنان اکتفا نموده اند و دیدی که مؤمن لب فرو بسته و حرفش پذیرفته نمی شود و دیدی که فاسق دروغ می گوید و دروغ را برخ او نمی کشند و دیدی که کوچک بزرگ را مسخره می کند و دیدی که پیوند خویشاوندی را بریده اند ارحام قطع شد و دیدی که بعضی به عمل فاسد خود فخر می کند و تمجید هم می شوند و او لبخند می زند و کسی هم چیزی به او نمی گوید و دیدی که مردان مانند زنان خود را در معرض عمل نامشروع قرار می دهند و دیدی که زنان با یکدیگر عمل منافی عفت (مساحقه) می کنند. هرگاه دیدی

۱- مصلح حقیقی جهان ص ۳۴۶ مؤلف سید محمد تقی مقدم

۲- جهان در انتظار کیست؟ مصلح حقیقی جهان ص ۳۳۹ سید محمد تقی مقدم

۳- همان کتاب نقل از عقاید امامیه ص ۳۳۱

۴- الملاحم الفتن ابن طاوس ص ۱۲۲

که مدح این و آن زیاد شده و دیدی که مردم اموال خود را در راه غیر خدا بذل می‌کند و کسی او را از این کار بر حذر نمی‌دارند و جلو آنها را نمی‌گیرند و دیدی که بعضی از مشاهده جد و جهد مؤمنی در امر دین پناه به خدا می‌برند و دیدی که همسایه همسایه خود را آزار می‌رساند و کسی هم او را منع نمی‌کند و دیدی که کافر از دیدن فساد در روی زمین خشنود است و دیدی که انواع شراب به طور آشکار نوشیده می‌شود و مردمان خدا نترس بر گرد آن اجتماع می‌کنند هر گاه دیدی که امر به معروف بی ارزش گشته و دیدی که اهل فساد در آنچه خدا نمی‌پسندد نیرومند و پسندیده‌اند و دیدی که اهل اخبار و حدیث (علمای دین) موهون شده‌اند و دوستداران آنها از نظر افتاده‌اند و دیدی که راه هر گونه عمل خیر بسته شده و راه اعمال شر باز است و دیدی که حج خانه خدا تعطیل گشته و مردم را به ترک آن وامیدارند و دیدی که مردم آنچه را که می‌گویند عمل نمی‌کنند و دیدی که ارتزاق مرد از پشت وی و ارتزاق زن از جلو اوست و دیدی که زنان مانند مردان مجلسهای آرایش می‌گیرند و دیدی که صفات زنان در بنی عباس ظاهر گشته دست و پای خود را حنای می‌گیرند و شانه به موی خود می‌زنند همانطور که زن برای جلب نظر شوهرش موی خود را شانه می‌کند. هر گاه دیدی که به مردها پول می‌دهند که با آنها یا با زنان آنها عمل نامشروع کنند و دیدی که به مرد رغبت نمودند و مردها هم در این عمل به یکدیگر حسد بردند و دیدی که مالدار از شخص با ایمان عزیزتر است و دیدی که ربا خواری آشکار است و ربا خوار مورد ملامت قرار نمی‌گیرد و دیدی که زنها به عمل زنا افتخار می‌کنند و به شوهرش رشوه می‌دهد که بگذارد عمل نامشروع انجام دهد. و... و... و... و دیدی که قسم خوردن دروغ به خدا زیاد می‌شود و دیدی که قمار بازی آشکار شده شهادت دروغ پذیرفته شد در احکام خدا با رأی و نظر عمل می‌کنند و حرام را دیدی که حلال کرده‌اند احکام قرآن تغییر و تعطیل گردید و دیدی که در انجام کارهای بد انتظار تاریکی و پنهانی نکنند بلکه آشکار انجام دهند.

و دیدی که مؤمنین قدرت ندارد که برخی زشتیها را انکار کند مگر در دلش و دیدی اموال بسیار در معصیت خدا خرج می‌شود و حکام اهل معصیت و کفر را دوست و اهل دین را نه و در حکم رشوه می‌گیرند و رشوه می‌دهند تا حکومت را بدست آرند و مردم را دید که محارم خود را وطی می‌کنند و با ایشان اکتفا می‌نمایند و دیدی که مردم در سر تهمت کشته می‌شوند و برای شهرت و ذکر کسی که مخالف اوست حسد می‌برد و مال جان می‌دهد و دیدی که به مرد در مقابل مقاربت نمودنش با زنان سرزنش می‌کنند که چرا با مردان لواط نمی‌کنی و مرد را دیدی که زن و کنیز خود را اجیر می‌دهد و به خوردن و آشامیدن که بدنات و پستی تحصیل نموده راضی می‌شود و دیدی که سوگند خوردن به خدا از راه دروغ بسیار گردید برای منافع دنیا و قمار بازی آشکار گردید و علناً شراب فروشی می‌کنند وضع در کار نیست و دیدی که زنان مسلمان خود را در اختیار کافران می‌گذارند هر گاه دیدی که لهو و لعب آشکار گشت و کسی که از کنار آن عبور می‌کند جلوگیری نمی‌نماید یا کسی قادر به جلوگیری از آن نیست و دیدی که مرد با شرافت در پیش دشمن که از او و قدرتش وحشت دلزد خوار می‌گردد و دیدی دوستان مادر نزد قاضی شهادتشان پذیرفته نمی‌شود و

نزدیکترین خلاق به حکام کسی است که به سب و دشنام ما افتخار می‌کند و دیدی که به سخنان دروغ تدویر رغبت پیدا می‌شود و دیدی که شنیدن تلاوت قران بر مردم گران و استماع سخنان باطل برای مردم آسان است و دیدی که همسایه از ترس زبان همسایه‌اش بوی احترام می‌گذارد و دیدی که احکام الهی تعطیل شده و در موارد آن به میل خود عمل می‌کنند و دیدی که مساجد طلاکاری شده و دیدی که راستگوترین مردم مفتریان دروغگو می‌باشند و دیدی که شر و فساد ظاهر گشته و ظلم آشکارا و سعی در سخن چنین می‌شود و دیدی غیبت و...

علامات غیر حتمیه در آخر زمان

۱- خراب شدن دیوار مسجد کوفه ۲- جاری شدن نهری از شط فرات در کوچه‌های کوفه ۳- آباد شدن شهر کوفه بعد از خراب شدن آن ۴- آب در آوردن دریای نجف است ۵- جاری شدن نهری از فرات به غری (نجف) ۶- ظاهر شدن ستاره دنباله دار است در نزدیکی ستاره جدی ۷- ظاهر شدن قحطی شدید قبل از ظهور آن حضرت ۸- وقوع زلزله و طاعون شدید در بسیار از بلاد ۹- قتل بیوح است یعنی قتل بسیار که آرام نمی‌گیرد ۱۰- تزئین مصاحف و مساجد و بالا رفتن منارات است ۱۱- خراب شدن مسجد براتنا است ۱۲- ظاهر شدن آتشی در سمت مشرق زمین که تا سه یا هفت روز میان زمین و آسمان افروخته می‌شود که محل تعجب و خوف باشد ۱۳- ظاهر شدن سرخی شدید است که در اطراف آسمان پهن می‌شود که آسمان را می‌گیرد ۱۴- قتل و خون ریزی زیاد در کوفه از جهت رایات (گروه‌های) مختلف ۱۵- مسخ شدن طایفه است به صورت قرده و خنازیر ۱۶- حرکت بیرق‌های سیاه است از خراسان ۱۷- آمدن باران شدید است در ماه جمادی الثانیه و رجب که آن هرگز دیده نشده ۱۸- مطلق العنان شدن عرب است که بهر جا که خواهند بروند و هر چه خواهند بکنند ۱۹- خروج سلاطین عجم است از شأن و وقار ۲۰- طلوع نمودن ستاره‌ای است از مشرق که هر دو سر آن کجی باشد و مانند ماه درخشنده گی داشته باشد که چشمان را خیره کند ۲۱- فرو گرفتن ظلمت کفر و فسوق و معاصی است تمام عالم را و شاید این علامت غلبه کفر و فسوق و ظلم است در عالم و انتشار این امور است در تمام جاه زیادی میل مردم به اطوار و اوصاف و رفتار ایشان در امورات زندگی و تشبه به کفار در خوراک و پوشاک و مسکن و سایر کارها و ضعف سستی در امر دین و آداب شرعی... (۱)

رسول خدا ﷺ فرمود: یأتی علی الناس زمان بطونهم الهمم و نسائهم قبلتهم و دنانیرهم دینهم و شرفهم متاعهم لایبقی من الایمان الا اسمه و لا من الاسلام الا رسمه و لا من القرآن الا درسه مساجدهم معمورة و قلوبهم خراب عن الهدی علمائهم شر خلق الله علی وجه الارض... زمان می‌آید بر مردم که شکم‌هایشان خدایا نشان است یعنی شکم پرستند و زندهایشان قبله شان یعنی زنها جلو و مردها از دنبال سرشان باشند و بدون رهنمود و دستور آنان کار نکنند یا تمام توجه شان به زنان و شهوت رانی باشد و دینارها یعنی طلا و نقره پول داشتن دینشان می‌گردد برای تحصیل طلا و نقره از دین و احکام دین صرف نظر می‌کند

و شرف و عزت خود را به متاع دنیوی ببینند نه به علم و کمال بندگی خدا باقی نماند از اسلام مگر رسمی و از ایمان مگر اسمی و نه از قرآن مگر درس مسجدهاشان آباد باشد ولی دلهاشان از هدایت و ایمان خالی و علمایشان به دنیا فریفته گردد بدترین خلق خدا باشند در این حال خدا مبتلا می کند ایشانرا به چهار خصلت جور و ظلم سلطان و حکام و قحط و گرسنگی بدترین فتنه زمان. ^(۱) امام باقر علیه السلام فرمود: یکون فی آخر الزمان قوم یتبع فیه قوم مراؤون یتقرؤون و یتنسکون حدثاء سفهاء لایوجبون امرا بمعروف و لانهیا عن منکر الا اذا امنوا الضرر یطلبون لانفسهم الرخص و المعاذیر... ^(۲)

بعضی از علائم ظهور در آخر الزمان از فرمایشات امیرالمؤمنین علیه السلام

در کمال الدین از نزال بن سیره روایت می کند که گفت علی بن ابی طالب علیه السلام برای ما خطبه خواند و پس از حمد و ثناء الهی سه مرتبه فرمود: سلونی ایها الناس قبل ان تفقدونی یعنی ای مردم پیش از آنکه مرا از دست بدهید آنچه می خواهید از من بپرسید در این هنگام مردی به نام صعصعة بن صوحان از جا برخاست و گفت امیرالمؤمنین دجال چه زمانی خروج می کند؟ فرمود: بنشین خدا سخن تو را شنید و مقصودت را دانست بخدا قسم در این باره سائل و مسئول (تو و من) یکسان هستیم یعنی این از رموزی است که فقط خدا آنرا می داند ولی بدان که برای خروج دجال نشانه های است که طابق النعل بالنعل یکی پس از دیگری مشاهده می شود و چنانچه آن علائم را بخواهی با خبرت می سازم گفت: آری یا امیرالمؤمنین آن حضرت فرمود: حفظ کن همانا نشانه آن از این قرار است.

یعنی (دجال در وقتی می آید که) مردم نماز را بمیرانند و امانت را ضایع کنند و دروغ گفتن را حلال شمارند و ربا بخورند و رشوه بگیرند و ساختمانها را محکم بسازند و دین را به دنیا بفروشند و موقعیکه سفیهان را بکار گماشتند و با زنان مشورت کردند و پیوند خویشان را پاره نمودند و هوا پرستی پیشه ساختند و خون یکدیگر را بی ارزش دانستند (وقتیکه) حلم و بردباری در میان آنها نشانه ضعف و ناتوانی باشد و ظلم و ستم باعث فخر گردد و...

و قاریان (قرآن) فاسق باشند و شهادتهای باطل آشکار باشد و اعمال زشت و گفتار بهتان آمیز و گناه و طغیان و تجاوز علنی گردد و قرآنهای زینت شود و مسجدها نقاشی و رنگ آمیزی و مناره ها بلند گردد و اشرار مورد عنایت قرار گیرند و صفها در هم بسته شود و خواهشها مختلف باشد و پیمانها نقض گردد و وعده ای که داده شد نزدیک شود و زنها بواسطه میل شایان که با مور دنیا دارند در امر تجارت با شوهران خود شرکت جویند و صداهای فاسقان بلند گردد و از آنها شنیده شود...

و از شخص فاجر به ملاحظه شرش تقیه شود و دروغگو تصدیق و خائن امین گردد و زنان نوازنده آلات

۱- نواب الدهور ج ۱ ص ۲۰۷ حدیث صد و نهم

۲- تهذیب الاموال ج ۱ ص ۲۳۸ باب ۳۲، اصول کافی، ج ۵، ص ۵۵ به نقل از آذر خشی دیگر از اسامی کتب...

طرب و موسیقی به دست گرفته نوازندگی کنند و مردم پیشانیان خود را لعنت نمایند و زنها بر زینها سوار شوند و زنان بمردان و مردان به زنان شباهت پیدا کنند و شاهد بدون اینکه از وی درخواست شود، شهادت می دهد و دیگری به خاطر دوست خود بر خلاف حق گواهی می دهد و احکام دین را برای غیر دین بیاموزند و کار دنیا را بر آخرت مقدم دارند و پوست میش را بر دل‌های گرگها بپوشند در حالیکه دل‌های آنها از مردار متعفن تر و از صبر تلختر است در آن موقع شتاب و تعجیل کنید بهترین جاها در آن روز بیت المقدس است روزی خواهد آمد که هر کس آرزو می کند که از ساکنان آنجا باشد. (۱)

بروایت پیامبر ﷺ فرمود: زود است زمان بر امت من بیاید که درونشان فاسد و ظاهرشان خوب باشد بعنوان دستیابی به دنیا و هیچ در خط خدا نیفتند کارهایشان (همه) بر محور ریا دور می زند و هیچ باکی ندارند خداوند آنها را به عقوبت مبتلا می کند که دعا می کند مثل دعای شخصی که گرفتار غرق شدن باشد ولی دعایشان مستجاب نگردد. (۲)

بعضی علامات قریبه

سید حسنی با دوازده هزار نفر با آن حضرت ملحق می شود حضرت به او می گوید: از تو من به این امور سزاوارترم او می گوید: دلیل و برهان تو چیست؟ پس آن حضرت به پرنده اشاره می کند بر کتف مبارکش می رود و میاید و عصای خو در ا غرس می کند سبز می شود یک نوع سبز شدن نیکوی آنگاه حسنی لشکر را تسلیم آن حضرت نموده و خود در جلو لشکر قرار می گیرد بعد از آن سرو و صدائی در دمشق بپا می شود که می گویند: اعراب حجاز برای شما جمع شده اند سفیانی به اصحاب خود گوید: این گروه چه می گویند؟ در جوابش گویند اینها اصحابی هستند ناتوان و غیر فعال و ما اصحابی هستیم با حيله و اسلحه تو با ما بیا تا بر آنها خروج کنیم احنف پرسید یا امیر المؤمنین سفیانی از چه گروهی است؟ فرمود: از بنی امیه است و دایه‌های او کلبی می باشد نام او عنبسه... از نسل ابی سفیان بن حرب و شریرترین و ملعون‌ترین خلق خدا است که با لشکر و مالهای سواری خود خروج می کند و تعداد صد و هفتاد هزار نفر به او خواهند بود و در حیره طبریه نزول می کنند آنگاه مهدی عجل الله فرجه در حالی که جبرئیل در جلو او است به سوی سفیانی حرکت می کند و در شب راه می روند و روز پنهان می شوند و مردم هم از آن حضرت متابعت می کنند تا اینکه در بحیره طبریه با سفیانی مصادف می شوند و خدا به سفیانی غضب می کند خلق خدا هم به جهت غضب خدا به او غضب می کند پرنده‌ها آنها را با پر و بال خود سنگباران می کنند و کوه‌ها با سنگهای خود و ملائکه با صداهای خود آنها را مورد حمله قرار می دهند ساعتی طول نمی کشد که خدا کلیه اصحاب سفیانی را هلاک می نماید و غیر از سفیانی کسی از آنها باقی نمی ماند آنگاه مهدی عجل الله فرجه او را گرفته در زیر درختی که شاخه‌های آن به طرف بحیره طبریه متمایل است ذبح می کند و شهر دمشق را تصرف می نماید. بعد از آن پادشاه روم با صد هزار

۱- مهدی قائم آل محمد عجل الله فرجه نقل از مهدی موعود ترجمه جلد سیزدهم بحار الانوار ص ۹۶۳

۲- سیمای امام زمان ص ۴۱

صلیب که در زیر هر صلیبی ده هزار نفر قرار دارد خروج می‌کند و طرسوسا را با نیزه فتح نموده و اموال مردم را غارت می‌نماید آنگاه خدای عالم جبرئیل را می‌فرستد تا شهر مصیصه (شهری است در شام) و منزلها و آنچه در آن است از جاکنده در بین آسمان و زمین معلق می‌نماید و پادشاه روم بالشکر خود حرکت کرده در شهر مصیصه نزول کرده می‌گویند: چه شد آن شهری که روم و نصرانیت از آن خائف بود؟ در جواب صدای خروسها و سگها و حیوانات از بالای سر خود می‌شنوند. (۱)

بروایتی هنگام ظهور آن حضرت به خدا پناه می‌برند ندا می‌کند آی مردم ما از خدا یاری می‌طلبیم کیست که دعوت ما را اجابت نماید به یاری ما آید و ما اهل بیت پیغمبر شمائیم که محمد ﷺ باشد و ما نزدیکترین خلایق بخدا و محمد ﷺ هستیم و هر که با من در خصوص آدم گفتگو نماید هر آینه من نزدیکترین مردم به آدم هستم و هر که در خصوص نوح با من گفتگو دارد هر آینه من نزدیکترین خلایقم به نوح و هر که با من درباره ابراهیم صحبت دارد من نزدیکترین خلق به ابراهیم هستم و هر که درباره محمد ﷺ با من سخن دارد هر آینه من نزدیکترین خلق به محمد ﷺ هستم و هر که درباره انبیاء با من گفتگو نماید هر آینه من نزدیکترین خلایقم به انبیاء آیا خدای تعالی در کتاب خود نمی‌فرماید: ان الله اصطفى آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض والله سميع عليم... منم باقی مانده از آدم ﷺ و ذخیره که از نوح است و برگزیده از ابراهیم و صاف و خالص که از محمد ﷺ است بدانید هر که با من در خصوص کتاب خدا گفتگو نماید هر آینه من نزدیکترین خلایقم به کتاب خدا آگاه باشید هر که با من در خصوص سنت رسول الله ﷺ بحث و گفتگو کند. هر آینه من نزدیکتر خلایقم به سنت رسول خدا ﷺ و سوگند میدهم شما حاضران را که سخنان مرا شنیدید بغائبان برسانید و از شما می‌خواهیم این را به حق خدا و رسول او زیرا که مراد گردن شما حق قرابت هست از جانب رسول خدا که به ما اعانت و یاری بکنید و کسانی را که به ما ظلم می‌کنند از ما دور کنید بدرستی که ما را ذلیل و آواره کردند. بما ظلم و ستم نمودند حق ما را گرفتند و اهل باطل خونهای ما را ریختند پس در باره ما خدا را یاد کنید و بما یاری نمائید و از یاری ما دست نکشید تا اینکه خدای تعالی هم شما را یاری کند... (۲)

به روایت این آیه را تلاوت می‌کند: ففررت منکم لما خفتکم فوهب لی ربی حکما و جعلنی من المرسلین یعنی از شما فرار کردم در وقتی که از شما ترسیدم پس پروردگار من شریعتی و نبوتی به من عطا فرموده و مرا از جمله فرستادگان گردانید چنانچه موسی این کلام را بعد از مدت (غیبت) برگشتن از مداین شعیب به مصر بیان فرمود. (۳)

نزول عیسی و سفیانی از علامات قریبه

حارث بن عبدالله از رسول خدا روایت کرده که فرمود: موقعیکه عیسی بن مریم علیه السلام (از آسمان) نزول کند و دجال را بکشد مردم شاد و خوشحال شده آن شب را تا به صبح احیاء می گیرند و بعد از خروج دجال مدت چهل سال تقویت می شوند در آن زمان احدی نخواهد مرد و کسی مریض نخواهد شد شخصی به گوسفندان و حیوانات خود می گوید: بروید و در مکان کذا و کذا بچرید و در فلان ساعت باز آئید حیواناتیکه بین زراعت دیده می شوند از خوشه آن نمی خورند و با سم خود شاخه آن هارا نمی شکنند؟ مار و عقربها ظاهر می شوند و احدی را اذیت نمی کنند و کسی هم مزاحم آنها نمی شود حیوانات درنده درب خانه ها اقامت می کنند و طعام می طلبند و احدی را اذیت نمی کنند و کسی هم مزاحم آنها نمی شود، حبوبات یک من یا یک چارک گندم یا خوراک دیگر شخصی در زمین بپاشد بدون اینکه وسائل زراعتی را به کار ببندد هفتصد من یا هفتصد چارک حاصل برمی دارد. (۱)

سفیانی مردی است بد صورت پرآبله و ارزق چشم اسم او عثمان بن عنبسه است از اولاد یزید بن معاویه است از وادی یابس که در مابین مکه و شام است خروج می کند پنج شهر بزرگ دمشق و حمص و فلسطین و اردن و قنسرین را تصرف می کند پس از آن لشکر بسیاری به اطراف می فرستد لشکر او به سمت بغداد و کوفه قتل و غارت فجایع فراوان انجام می دهد در کوفه و نجف اشرف قتل مردان بسیار واقع شود آنگاه قسمت از لشکر خود را به جانب مدینه فرستد. در مدینه سه روز قتل عام نماید و خرابی بسیار نمایند پس از آن به سمت مکه روانه شوند و لکن به مکه نرسند در زمین بیداء ما بین مکه و مدینه خداوند ملکی را می فرستد که به زمین امر می کند که ایشان را به خود فرو ببرد پس همه آن لشکریان که با سیصد هزار می رسند با اسبان و اسلحه به زمین فرو می روند مگر دو نفر برادر که از طائفه جفیه اند ملائکه صورتهای ایشان را برمی گردانند به یکی می گویند که بشیر است برو مکه و به حضرت صاحب الامر بشارت ده که لشکر سفیانی هلاک شد و دیگر را گوید به شام برو به سفیان خبر ده و بترسان و آندو به سوی مأموریت که دارند می روند سفیانی فتنه و بلا عظیم گردد خصوص برای دوستان علی علیه السلام در کوفه خرابی بسیار نماید حتی اینکه منادی او ندا کند که هر کس سر یک نفر از دوستان علی بن ابی طالب علیه السلام را بیاورد هزار درهم بگیرد پس مردم به جهت مال دنیا از حال یکدیگر خبر دهند و همسایه از همسایه خبر دهد که او از دوستان علی علیه السلام است چون حضرت قائم (عج) به کوفه رسد سفیانی فرار کند به سوی شام حضرت از دنبال او لشکر فرستد و او را در صخره بیت المقدس بقتل آورند.

صیحه و ندا آسمانی از علامات قریبه است طور ندا کند که همه اهل زمین و آسمان بشنوند ای گروه خلائق این مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله قتل نفس زکیه پسری است از آل محمد صلی الله علیه و آله در ما بین رکن و مقام. خروج سید حسنی که مردم را به مذهب حقه و نصرتی دین الهی دعوت می نماید گنجهای از طالقان

که از طلا و نقره نباشد بلکه مردان شجاع با شهامت مسلح بر اسبهای اشهب سوار باشند بدور او جمع شوند کم کم بر اهل ظلم طغیان نمایند در آخر به حضرت مهدی علیه السلام بیعت نماید و... (۱)

ابو امامه باهلی گوید: روز پیامبر صلی الله علیه و آله در آخر خطبه خود نام از دجال برد و بعد از آن فرمود: در آن روز امام مردم شخصی صالحی است از او تقاضای کنند تا نماز صبح را بخوانند در اثناء نماز عیسی بن مریم نزول می کند همینکه حضرت عیسی را می بیند او را می شناسد آنگاه او عقب می رود که عیسی علیه السلام برای نماز جلو بایستد ولی عیسی دست خود را بین دو کتف او می گذارد و می گوید: تو نماز بخوان زیرا که اقامه نماز برای تو گفته شده و عیسی علیه السلام به او اقتدا می کند پس می گوید: درب را باز کنند در آن روز با دجال هفتاد هزار یهودی مسلح و با شمشیر خواهد بود همین که دجال به عیسی خروج می کند و نزدیک درب شرقی او را گرفته به یک ضربت می کشد و چیزی از مخلوقات خدا از قبیل درخت سنگ و جنبندهای نیست که یهودی به آن پناهنده شود مگر اینکه می گوید: ای بنده مسلمان خدا این کسی به من پناهنده شده یهودی است او را به قتل برسان ولی درخت غرقده که درخت یهود است سخن نمی گوید عیسی در میان امت من حاکم و امام عادل خواهد بود صلیب را می کوبد خوک را می کشد جزیه را از بین می برد صدقه را متروک می نماید بر گوسفند و گاوی ظلم نمی کند کینه و دشمنی را بر طرف می نماید اذیت کلیه جنبدگان بطوری از بین می رود که اگر طفل نوزاد دست خود را در دهان مار کند او را ضرری نمی رساند شیر درنده بچه را می بیند و او را اذیت نمی کند شیر در میان شتران چون سگ گله خواهد بود گرگ در میان گله چون سگ می باشد زمین از مسلمین پر می شود و سلطنت کفار از بین می رود ملک برای غیر از خدا و مسلمین نخواهد بود زمین چون یک پارچه نقره خواهد شد و گیاه خود را آن طور می رویاند که در زمان حضرت آدم علیه السلام بوده چند نفر از یک خیار بخورند همه آنها سیر می شوند یک انار چند نفر را اشباع می نماید قیمت اسب به مختصر درهمی خواهد رسید یعنی مردم از جهاد مستغنی شده و در صفات زهاد رغبت پیدا می کنند. (۲)

در پیش رویش کوه میباشد از دود، پشت سرش کوه سفید مردم خیال می کنند طعام است

از علامات حتمیه خروج دجال است و آن ملعون ادعای الوهیت نماید به وجود نحس او خونریزی و فتنه بزرگ در عالم واقع خواهد شد و از اخبار ظاهر می شود که یک چشم او مالیده ممسوح است دیگر چشم او در میان پیشانی او واقع شده و مانند ستاره می درخشد و پارچه خونی در میان چشم او واقع است و بسیار بزرگ و تنومند و شکل عجیب و هیبت غریب و بسیار ماهر در سحر است و در پیش او کوه سیاهی است که به نظر مردم می آورد که کوه نان است و در پشت سر او کوه سفیدی است که از سحر به نظر مردم می آورد که آبهای صاف جاری است و فریاد می کند (اولیائی انار بکم الاعلی) و شیاطین و مرده ایشان از ظالمین و منافقین و سحره و کهنه و کفره و اولاد زنا بر سر او اجتماع نمایند و شیاطین اطراف او را گرفته و بجمیع نغمات

۱- منتهی الامال ج ۲ ص ۵۷۱

۲- الملاحه و الفتی ص ۱۴۱

و آلات لهو و لعب و تفریح از عود و مزمار و دف و انواع سازها و بربطها مشغول می‌شوند که قلوب تابعین او را فریفته به آن نغمات و الحان می‌نمایند و در انظار ضعفاء العقول از زنان و مردان چنان به جلوه در آورند که همه ایشان را به رقص آورند و همه خلق از پشت سر او می‌روند که آن نغمات و الحان و صداهای دل‌باز را بشنوند گویا که خلق همه در سکر و مستی می‌باشند و به روایت ابوامامه است آنکه رسول خدا فرمودند هر مؤمنی که دجال را ببیند آب دهان خود را بر روی او بیندازد و سوره مبارکه الحمد را بخواند به جهت دفع سحر آن ملعون که در او اثر نکند چون آن ملعون ظاهر شود عالم را پر از فتنه و آشوب نماید و بالاخره بدست حجة‌الاهی و یا حضرت عیسی کشته شود. (۱)

بروایت اصبح بن نباته از حضرت امیرالمؤمنین پرسید که دجال کیست؟ فرمود: دجال صائد بن صید است و شقی کسی است که او را تصدیق کند و سعید کسی است که وی را تکذیب نماید چشم راستش از اصل خلقت نیست و چشم چپ در پیشانی‌اش است مثل ستاره میدرخشد پارچه خون میان چشمش با گوشت ممزوج شده و در میان دو چشمش لفظ کافر نوشته شده که هر کس می‌تواند بخواند و به دریاها داخل می‌شود آفتاب با وی سیر می‌کند و در پیش رویش کوهی می‌باشد از دود و در پشت سرش کوه سفید که مردم خیال می‌کنند که طعام است و در ایام قحط شدید خروج می‌کند و بدر از گوش سبز یا خاکستری رنگ سوار می‌شود گام آن یکمیل راه می‌باشد زمین در زیر پایش پیچیده می‌گردد و به هیچ آب نمی‌گذرد مگر اینکه جای پایش فرو می‌رود تا قیامت خشک میماند و به آواز بلند ندا می‌دهد: به طوری که همه جن و انس و شیاطین که در مشرق و مغربند میشنوند و می‌گویند: ای دوستان من بزودی به سوی من آید منم آن کسی که مخلوقات را خلق نموده و اعضاء بدن شان را مساوی اندازه‌گیری و صورتها و شکلهای شان را مشخص نمود و اسباب معیشت و روزی ایشان را مهیا کرده ایشان را بدین و معرفت توحید خود هدایت نمود و منم آن پروردگار شما که بر همه اشیا قادر است و این دشمن خدا (برای فریب مردم) اینها را تمام دروغ می‌گوید زیرا که او مرد است که طعام می‌خورد و در بازارها راه می‌رود و پروردگار شما کور نیست و طعام نمی‌خورد و راه نمی‌رود و از مکانی به مکانی دیگر منتقل نمی‌شود آگاه باشید که بسیاری از تابعان او در آن روز اولاد زنا و صاحبان طلیشان سبز می‌باشند. (۲)

مؤلف گوید: در بعضی کتب دیدم که او سحر و چشم‌بندی دارد به نحوی که مرده را زنده می‌کند به چشمه‌های خشکیده می‌رسد آب جاری می‌شود و درخت خشک سبز می‌گردد و... پناه به خدا می‌برم
به روایت ابن‌اعین حضرت صادق علیه السلام فرمود: از جمله حتمیات نداء آسمانی است که باید واقع شود اینک پیش از قیام قائم سفیانی خروج نماید و زمینی بیدالشکر سفیانی را فرو برد و نفس زکیه کشته شود و نداء کننده از آسمان ندا کند که فلان شخص امیر شما است... زراره گوید گفتم من تعجب می‌کنم از اینکه

چگونه مردم با وجود اینکه این عجایب را مانند فرو بردن زمین بیدالشکر را و مانند آن ندا که از آسمان شنیده می شود می بینند باز هم با قائم (عج) می جنگند؟ حضرت فرمود: شیطان ایشان را به حال خودشان نمیگذارد بلکه ندا می کند چنانچه در مقدمه عقبه به نام رسول خدا ندا کرد یعنی دو ندا از آسمان خواهد رسید اول به نام مهدی (عج) دوم شیطان است که به نام فرد از بنی امیه ندا خواهد کرد راوی گوید: گفتم پس چگونه ندای حق از باطل و راست از دروغ فرق می شود فرمودند ندای حق را کسی می شناسد که آنرا پیش از وقوعش شنیده و شناخته و به آن ایمان دارد... (۱)

بعضی از خصائص حضرت صاحب الزمان (عج)

۱- شرافت نسب، آن حضرت اعلا و اشرف انساب را داراست هم از طرف پدر که شرافت نسب همه آبا طاهرین خود را که نسبشان اشرف انساب است دارد و هم از ناحیه مادر که نسبش از طرف مادر بقیاصره روم منتهی شود به شمعون الصفا وصی حضرت عیسی علیه السلام که منتهی میشود نسبش به بسیاری از انبیاء و اوصیاء علیهم السلام (۲)

۲- بردن دو ملک آن جناب را در روز ولادت بسرا پرده عرش و خطاب حق تعالی به او که مرحبا بتو ای بنده من برای نصرت دین من و اظهار امر من و مهدی عباد من، قسم خوردم به درستی که من به تو بگیرم و به تو بدهم و به تو بیامرزم الخ. (۳)

۳- جمع میان کنیه رسول خدا صلی الله علیه و آله و اسم مبارک آن حضرت و در مناقب مرویست که فرمود اسم مرا بگذارید و کنیه مرا نگذارید.

۴- حرمت بردن نام آن جناب.

۵- غیبت از روز ولادت و سپرده شدن بروح القدوح و تربیت شدن در عالم نور و ضیائی قدس که هیچ جزئی از اجزاء آن حضرت بلوث قذار و کثافت و معاصی بن آدم و شیاطین ملوث نشده و موانست و مجالست با ملاء اعلا و ارواح قدسیه.

۶- عدم معاشرت و مصاحبت با کفار و منافقین و فساق به جهت خوف و تقیه و مدارات با آن همانا از روز ولادت تا کنون دست ظالمی بدامنش نرسیده و با کافر و منافق مصاحبت ننموده و از منازلشان کناره گرفت.

۷- نبودن بیعت احدی از جبارین در گردن آن حضرت چنانکه از حضرت امام حسن علیه السلام روایت کرده که فرمود: نیست از ما احدی مگر آنکه واقع می شود در گردن او بیعتی برای طاغیه زمان او مگر قائمی که نماز میکند روح الله پشت سراو. (۴)

۱- همان کتاب ص ۵۶۰

۲- منتهی الامال ج ۲ ص ۴۹۰

۳- منتهی الامال ج ۲ ص ۴۹۰

۴- منتهی الامال ج ۲ ص ۴۹۰

- ۸- داشتن علامت در پشت مبارکش مانند (مهر) علامت که در پشت مبارک رسول خدا ﷺ بود که آن را ختم نبوت گویند و شاید در آن جناب اشاره به ختم وصایت باشد.
- ۹- ظهور آیات غریبه و علامات سماویه و ارضیه برای ظهور آن حضرت که بر تولد و ظهور هیچ حجتی نشده و در تفسیر آیه: سنریهم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق. حضرت صادق علیه السلام فرمود: آیات و علامات قبل از ظهور آن حضرت می باشد و تبیین حق را به خروج قائم تفسیر نموده و فرمود که آن حق است از نزد خداوند عزوجل که می بینند آنرا خلق و لابد است از خروج آن جناب و آن آیات و علامات بسیار است... (۱)
- ۱۰- ندای آسمانی باسم آن جناب و از حضرت باقر روایت شده که فرمود پس ندا می کند منادی از آسمان باسم قائم علیه السلام پس می شنود کسیکه در مشرق یا مغرب است نمی ماند خوابیده مگر اینکه بیدار می شود و نه نشسته ای مگر آنکه برمیخیزد از خوف آن صدا و فرمود آن صدا از جبرئیل است در ماه رمضان در شب جمعه بیست و سوم و در تفسیر آیه شریفه و استمع یوم یناد المناد من مکان قریب از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که فرمود منادی ندا می کند باسم قائم و پدرش علیه السلام (۲)
- ۱۱- سایه انداختن ابر سفید پیوسته بر سری مبارک آن حضرت
- ۱۲- همراه ملائکه و جن با او و بودن آنان در لشکری آن حضرت
- ۱۳- تأثیر نکردن طول و گذشت زمان در بنیه و مزاج شریف آنحضرت که با این طول عمر تاکنون هزار و صد و بیست و شش سال از عمر شریفش گذشته و خدا داند که تا ظهور به کجای از سن می رسد اما به صورت مرد چهل ساله ظهور نماید چنانکه امام رضا علیه السلام فرمود در جواب اباصلت که پرسید علامت قائم شما چون خروج نماید چیست؟ فرمود: علامتش آن است که در سن پیر باشد و به صورت جوان تا به مرتبه ای که نظر کننده آن حضرت گمان برد که در سن چهل سالگی یا کمتر است. (۳)
- ۱۴- رفتن ترس و وحشت از میان حیوانات و انسانها و همچنین ضرر و خصومت از میان همه از امیرالمؤمنین نقل شده که فرمود: هرگاه قائم ما خروج کند صلح ایجاد شود میان درندگان و بهائم حتی اینکه زن راه میرود میان عراق و شام نمیگذارد پای خود را مگر بر گیاه و بر سر او زینتهای او است به هیجان نمی آورد او را درنده ای و نه نمی ترساند او را چیزی.
- ۱۵- بودن جمعی از مردگان در رکاب آن حضرت مانند اصحاب کهف و یوشع بن نون و سلمان و ابوذر و ابودجانه و مقداد و مالک اشتر از انصار آن حضرت خواهند بود و حکام می شوند.
- ۱۶- بیرون کردن زمین گنجها و ذخیره هائی را که در او پنهان و سپرده شده.

۱۷- زیاد شدن باران و گیاه و میوه‌های درختان و سایر نعم ارضیه بنحوی که مغایرت پیدا کند حالت زمین با حالت قبلی آن و ظاهر شود مصداق آیه یوم تبدل الارض غیر الارض.

۱۸- تکمیل عقول مردم به برکت وجود آن حضرت و رفتن کینه و حسد از دل‌هایشان که طبیعت ثانیه بنی آدم شده از روز گذشته شدن هایبیل تاکنون و همچنین زیاد شدن علوم و حکمت...

۱۹- قوی بودن سمع و بصر در اصحاب آن حضرت بطوریکه از راه دور ببینند و بشنود و همچنین طول عمر یاران آن جناب روایت شده که عمر می‌کند مرد در سلطنت آن جناب تا اینکه متولد می‌شود او را هزار فرزند.

۲۰- رفتن عاهات و بلاها و ضعف از ابدان انصار آن حضرت و قوی شدن هر یک از اصحاب او برابر چهل مرد و دل‌های ایشان چنان محکم گردد مثل پاره آهن که اگر بخواهند به آن قوت کوه را بکنند.

۲۱- نورانی شدن زمین به نور جمال بی مثالش چنانچه در تفسیر آیه شریفه اشاره شده و اشرفت الارض بنور ربها.

۲۲- بودن رایت رسول خدا ﷺ با آن جناب.

۲۳- از برای آن جناب است ابری مخصوص که خدای تعالی آن را برای آن حضرت ذخیره کرده که در آن است رعد و برق هر گاه خواست سوار می‌شود بر آن و می‌برد آن جناب را در راه‌های هفت آسمان و زمین.

۲۴- برداشته شدن تقیه و خوف از کفار و منافقین و میسر شدن بندگی کردن خدا در همه نقاط زمین.

۲۵- فراگرفتن سلطنت آن حضرت تمام زمین را از مشرق تا مغرب بر و بحر و کوه و دشت و نماند جای که حکمش جاری و امرش نافذ نباشد و له اسلم من فی السموات و الارض طوعا و کرها.

۲۶- پر شدن تمام روی زمین از عدل و داد.

۲۷- حکم فرمودن آن حضرت در میان مردم به علم امامت بدون پینه و شاهد مانند حضرت داود و سلیمان.

۲۸- اجرای احکام مخصوصه که تا عهد آن حضرت عملی نشده مانند اینکه مانع الذکوة و پیر زناکار را می‌کشد به میراث برادر برادر دینی را شریک می‌نماید (هر دو برادر که عقد اخوت بسته‌اند) به روایت مرد بیست ساله را که علم دین و مسائل خود را نیاموخته باشد می‌کشد.

۲۹- ظهور تمام مراتب علوم و دانش در عصر آن حضرت چنانچه از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود علم بست و هفت حرف است و جمیع آنچه پیغمبران آورده‌اند دو حرف بود و شناختند مردم تا امروز غیر از این دو حرف را پس هر گاه خروج کند قائم ما برون آورد بیست و پنج حرف را پس نشر می‌دهد آنها را در میان مردم و ضم می‌نماید به آن دو حرف دیگر.

۳۰- برون آمدن دو نهر شیر و آب در ظهور کوفه که مقر سلطنت آن حضرت است از سنگ حضرت موسی که با آن حضرت است چنانکه از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: چون قائم علیه السلام خروج کند از مکه اراده کوفه نماید منادی آن جناب ندا کند که کسی آب یا طعامی حمل نکند و حجر حضرت موسی که از آن

دوازده چشمه آب جاری شده بود همراه ایشان است فرو نمی آیند در منزلی مگر اینکه نصب می فرماید آنرا پس جاری می شود از آن چشمه ها و آن سنگ توشه ایشان است هر گرسنه را سیر می کند و هر تشنه را سیراب تا وارد نجف بشوند پشت کوفه فرود آیند از آن پیوسته آب و شیر جاری می شود پس هر که گرسنه باشد سیر می شود و تشنه باشد سیراب می گردد. (۱)

۳۱- نزول حضرت عیسی روح الله از آسمان برای یاری آن حضرت و خواندن نماز در پشت سر آن حضرت و آوردن شمشیرهای سماوی برای اصحاب آن حضرت و قتل دجال لعین که از فتنه های بزرگ است هیچ پیامبر نیامد مگر اینکه ترساند مردم را از فتنه دجال.

۳۲- اطاعت حیوانات از انصار آن حضرت.

۳۳- انقطاع سلطنت جبابره و دولت ظالمین در دنیا بوجود آن جناب که دیگر در روی زمین پادشاهی نخواهند کرد. و دولت آن حضرت متصل شود به قیامت یا بر جعت سایر ائمه یا به دولت فرزندان آن حضرت که حضرت صادق علیه السلام مکرر به این بیت مترنم بود:

لکل أناس دولة یرقبونها و دولتنا فی آخر الدهر یظهر (۲)

امنیت عمومی

آنچنان آزادی و امنیت برقرار می شود که اگر شخصی از این سر دنیا به آن سر دنیا برود کسی متعرض او نخواهد شد. حیوانات همه ایمن می باشند زمین آنچه در درون دارد از طلا و نقره مثل ستون برون می افکند کینه از دل های بندگان برون می رود درندگان و حیوانات در صلح و صفا زندگی می کنند زنی با زینت های خود بین عراق و سوریه را بدون ترس و خوف می پیماید و پانمی گذارد مگر بر سبزه و گیاه، شرور از بین می رود و زنا و فحشاء و میگساری بر طرف می شود جز خیر چیزی باقی نمی ماند. (۳)

تکامل اخلاقی و معنوی

در زمان حضرت مهدی و در سایه رهبری آن حضرت زمین و زندگی در دنیا پر از صلح و صفا می گردد و آسایش و رفاه در همه جای دنیا حکم فرما می شود از جنگ و دشمنی خبری نیست عداوتها کینه ها حسدها و دشمنی ها از دل مردم ریشه کن می شود و امنیت عمومی برقرار می گردد امام چهارم فرمود: هنگام حکومت قائم آل محمد علیه السلام بیماریها و نقص عضوها و... از اجتماع مسلمانان رخت می بندد خداوند دل های آنان را چون آهن محکم و استوار می سازد و قدرت فوق العاده به آنها میدهد که در سایه آن حکومت و فرمانداری زمین را بدست آورند. (۴)

۱- همه این ۳۳ خصیصه در کتاب منتهی الامال نقل شده با اضافه بعضی دیگر آنجا مراجعه شود.

۲- همان

۳- همان کتاب ص ۱۹۹

۴- همان

تکامل علوم و عقول و دانش و تکنیک

یکی از آثار چشمگیر ظهور آن حضرت پیشرفت چشمگیر عقل اندیشه‌ها و دانش و علوم است زیرا میدانیم که برای برقراری یک حکومت نمونه جهانی در برگیرنده همه ملل و اقوام و بردارنده همه مرزهای جغرافیائی و گردآورنده همگی جهانیان در زیر یک پرچم و در سایه توحید و عدالت گسترده بدون آمادگی و بدون آگاهی امکان پذیر نیست امام صادق فرمود: علم و دانش به بیست و هفت قسم است و تاکنون بیش از دو قسمت آن در دسترس بشر قرار نگرفته است و بعد از ظهور امام بیست و پنج قسم دیگر آن نیز ظاهر می‌گردد. و امام باقر علیه السلام فرمود: وقتی که امام زمان ظهور می‌کند دست قدرت الهی بر سر بندگان گذارده می‌شود عقلهایشان و افکارشان بالا می‌رود و رشد می‌نماید. (۱)

خیرات و برکات که در زمان ظهور امام زمان (ع) نصیب می‌شود

۱- زمان ظهور امام زمان علیه السلام عقلهای مردم کامل می‌گردد، و اگر هیچ خیر و برکتی در ظهور امام زمان (عج) نباشد جز همین یک موهبت الهی در دنیا و آخرت برای مردم بس است. هر کس می‌خواهد به عمق این مطلب برسد به جلد اول اصول کافی، باب فضیلت عقل و مذمت جهل مراجعه نماید. تا به عظمت این احسان الهی پی ببرد.

۲- جهل و نادانی برطرف می‌گردد و علوم و معارف الهی زیاد می‌شود.

۳- بسیاری از گمراهان هدایت می‌شوند.

۴- ظلم و جور بر طرف شود و عدالت و امنیت جهان را فراگیرد.

۵- تمام فقراء بی نیاز شوند به طوری که کسی برای گرفتن خمس و زکات پیدا نشود.

۶- زمین گنجها و برکات خود را آشکار گرداند.

۷- تمام مریضها خوب می‌شوند و کورها بینا می‌گردند.

۸- باران به قدر کفایت ببارد.

۹- تمام درختها میوه‌دار می‌شوند.

۱۰- عمرها طولانی می‌گردد.

۱۱- اشرار نابود شوند و اخیار (خوبان) باقی می‌مانند.

۱۲- تمام کره زمین سرسبز و خرم می‌شود.

۱۳- رحمت خداوند متعال و گشایش الهی مردم را فرا می‌گیرد.

۱۴- امام زمان (عج) در هر سال دو عطیه و در هر ماه دو شهریه به مردم پرداخت می‌نماید.

۱۵- به هر مرد مومن به اندازه چهل نیرو داده خواهد شد و دل او مانند پاره آهن محکم می‌گردد.

۱۶- هر مرد مومن از شیر دلیرتر و از نیزه کاری تر خواهد شد.

- ۱۷- مومن که در مغرب است آن مومن دیگر را در مشرق می بیند، و مومن که در مشرق است آن مومن را در مغرب می بیند.
- ۱۸- شیعیان در راه دور امام زمان علیه السلام را می بینند، و با آن حضرت حرف می زنند.
- ۱۹- کره زمین به برکت امام زمان علیه السلام نورانی شده و تاریکی از بین خواهد رفت.
- ۲۰- ایام و سالها ده برابر می شود.
- ۲۱- کینه از دل مردم برود و دلها با هم مهربان گردد.
- ۲۲- گروهی از مومنین زنده شده و برای یاری امام زمان (عج) به دنیا برمی گردند.
- ۲۳- مسجدی در نزدیک نجف اشرف می سازند که هزار درب دارد.
- ۲۴- شهر کوفه مرکز حکومت امام زمان (عج) است آنقدر وسیع میشود که نزدیک به کربلا می رسد.
- ۲۵- تمام مرزها برداشته شده و همه کره زمین تحت یک حکومت و یک قانون اداره می شود و هر کس در هر زمان که بخواهد می تواند به مشرق و مغرب عالم مسافرت کند و کسی مانع او نخواهد شد.
- ۲۶- درندگان و بهائم با هم صلح نمایند و بچه ها با مار و عقرب بازی کنند و ضرری به آنها نرسد.
- ۲۷- شرّ و فساد و زنا و ربا و شرابخواری و تمام بدیها از بین می رود و مردم به عبادت و دیانت و نماز با جماعت رو می آورند.
- ۲۸- مردم همه راستگو و امین و دارای تمام صفات خوب هستند و از صفات بد پاک می باشند.
- ۲۹- همه از روی اخلاص بندگی خداوند متعال را نموده و هیچ چیز را با او شریک قرار نمی دهند.
- ۳۰- امام زمان (عج) تمام بدعتها را از بین می برد و تمام سنتها را اقامه می نمایند و مردم را از هوسرانی و خود رأی مانع شده و به پیروی از قرآن کریم و سنت حضرت رسول و اदार نماید. انشاء الله تعالی^(۱)
- بنابراین چه خوب است که تمام برادران مؤمن و منتظر و صالح و خواهران مومنه و صالحه در هر کجای عالم که هستند با دل پاک و نیت صادقانه با تضرع به درگاه خداوند متعال ظهور پر خیر و برکت این امام بزرگوار را از خداوند متعال درخواست نمایند و چه خوب است برادران محترم روحانی (که سرباز امام زمان (عج) هستند) در این امر پیشقدم باشند و مردم را با امام زمان (عج) و حکومت آن حضرت آشنا نمایند و در امر دعا برای آن بزرگوار مشوق دیگران باشند البته ما نمی گوئیم که مردم دست از انجام وظیفه بردارند و فقط بروند و دعا نمایند، بلکه همه باید با تمام وجود به وظیفه خودشان عمل نمایند و اجبات را انجام دهند و محرّمات را ترک نمایند، و امر به معروف و نهی از منکر کنند و به همدیگر ظلم ننموده و با ظلم و ظالم مبارزه نمایند و هر کس در محدوده خودش عدالت و امنیت را برقرار سازد و از اختلاف و نفاق و دوروی بپرهیزد و همه با هم مهربان و نسبت به هم نیکوکار باشند و در تحصیل علوم و معارف الهی و عمل به آن و حفظ و نشر آن کوشا بوده و در تمام امور هدف و مقصدشان خداوند متعال و رضا و خشنودی او باشد و از ریا و شرک خفی

بپرهیزند چون شما امام از خداوند متعال طلب می‌نماید که با تمام وجود مطیع و تسلیم امر خداوند متعال است و در سر لوحه برنامه‌اش دعوت به خداوند متعال و بندگی و دوری از پیروی شیطان و هوای نفس است و کسانی هم که منتظر آن حضرت هستند و برای ظهورش دعا کنند و با تمام توان باید بندگی خداوند متعال را پیشه نموده و از هوای نفس و پیروی شیطان دوری نمایند و همه با همه و با هدف واحد زمینه ظهور آن حضرت را فراهم نماییم.

اما مطلب دیگر اینکه ما باید بدانیم امام زمان (عج) حجت پروردگار بر تمام مخلوقات است و همه جا حاضر و ناظر است و همه جا با ما می‌باشد و ذره‌ای از اعمال و رفتار و کردار و گفتار و نیات ما بر امام زمان (عج) پوشیده و مخفی نیست و حداقل در هر هفته دو مرتبه دوشنبه‌ها و پنجشنبه‌ها تمام اعمال ما خدمت امام زمان (عج) عرضه می‌شود، و علاوه بر این لحظه به لحظه شاهد بر اعمال و افکار و نیات ما هستیم، چون که امام زمان (عج) عین الله، لسان الله، اذن الله، وجه الله، ید الله، خلیفه الله، ولی الله و در یک جمله مثل اعلای پروردگار عالمیان است و مظهر تمام صفات جلال و جمال خداوند تبارک و تعالی می‌باشد و احتیاجی به دعای ما ندارد و خداوند متعال او را بس است.

لکن از باب محبت و احسان به ما فرموده‌اند: **وَ أَكْثِرُوا الدُّعَاءَ بِتَعْجِيلِ الْفَرَجِ فَإِنَّ ذَلِكَ فَرَجَكُمْ**.^(۱) برای تعجیل فرج زیاد دعا کنید، همانا گشایش امور شما در همین زیاد دعا کردن است. «در خانه اگر کسی است یک حرف بس است.» و اما اینکه در چه زمان و کدام مکان دعا کنیم، همه جا و هر زمان و با هر زبان که دعا کنیم خوب است ولی در مکانهای متبرکه و اوقات شریفه دعا کردن اثر بیشتری دارد.

در مسجد الحرام، مسجد النبی ﷺ، حرم مطهر امامان (ع) خصوصاً حرم مطهر امام حسین علیهِ السلام که اجابت هر دعا در آنجا حتمی است، سرداب مطهر، مسجد سهله، مسجد کوفه، مسجد جمکران در قم، در سرزمین عرفات، ...

بعضی از وظایف شیعیان در عصر غیبت گبری

بنابر آنچه از فرمایشات مرحوم حاجی سید محمد تقی موسوی اصفهانی (رض) در جلد ۲ مکیال المکارم استفاده می‌شود وظایف شیعیان در زمان غیبت امام زمان (ارواحنا له الفداه) به هشتاد وظیفه می‌رسد که عمده آنها از این قرار است:^(۲)

- ۱- دعا برای سلامتی و ظهور آن بزرگوار
- ۲- صدقه برای سلامتی آن حضرت
- ۳- حج و عمره و طواف به نیابت آن بزرگوار

۱- کمال الدین ج ۲ ص ۴۸۵

۲- مطابق آنچه در کتابها برای سلامتی و ظهور حضرت صاحب الامر (ارواحنا له الفداه) و فوائد آن نقل شده است. گرد آورنده: گروهی از طلاب مسجد حسین چاپ: شرکت آینده.

- ۴- زیارت معصومین علیهم السلام به نیابت آن حضرت
 - ۵- تشکیل مجالس برای یاد آن بزرگوار
 - ۶- بیان فضائل آن جناب در آن مجالس
 - ۷- شرکت در مجالسی که به یاد آن حضرت برگزار شده
 - ۸- شعر گفتن و شعر خواندن درباره آن حضرت
 - ۹- انتظار ظهور آن حضرت و آمادگی برای یاری ایشان
 - ۱۰- آشنائی کامل با علایم ظهور آن حضرت
 - ۱۱- زیارت آن بزرگوار در هر زمان و هر مکان
 - ۱۲- صلوات و درود فرستادن بر آن امام مهربان
 - ۱۳- اهدا قرائت قرآن به آن حضرت
 - ۱۴- توسل به آن بزرگوار در گرفتاریها
 - ۱۵- تهذیب نفس از تمام بدیها و زشتیها
 - ۱۶- دعوت مردم و راهنمایی ایشان به آن حضرت
 - ۱۷- در هر حال طالب خشنودی آن بزرگوار باشیم
 - ۱۸- گریه برای امام حسین علیه السلام
 - ۱۹- زیارت قبر امام حسین علیه السلام
 - ۲۰- لعن بر قاتلان و دشمنان اهل بیت علیهم السلام
 - ۲۱- خواندن دعای غریق (یا الله یا زحمن یا رحیم یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک).
 - ۲۲- دائماً به یاد آن حضرت باشیم و به آداب آن حضرت عمل نمائیم. انشاء الله تعالی
- لازم به تذکر است کسانی که دوست دارند از سربازان مخلص امام زمان علیه السلام ارواحنا له الفداه باشند خوب است که به این نکات ذیل هم توجه خاص بفرمایند:
- ۱- همیشه با وضو باشند
 - ۲- برای هر کاری بسم الله الرحمن الرحیم بگویند.
 - ۳- نمازهای خود را در اول وقت بخوانند.
 - ۴- همیشه از اذان صبح تا طلوع آفتاب بیدار بوده و به یاد خداوند متعال باشند.
 - ۵- با سادات بزرگوار خوشرفتاری نمایند.
 - ۶- با پدر و مادر خود مهربان و نیکوکار باشند.
 - ۷- با اقوام و ارحام خود پیوند و احسان داشته باشند.
 - ۸- در برآوردن حوائج مومنین و مؤمنات کوشش نمایند.

بنابراین ما وظایف زیادی نسبت به امام زمان (روحی له الفداء) داریم که یکی از مهمترین آنها دعا برای سلامتی و ظهور آن حضرت است و این دعا کردن اگر با توجه و اخلاص و رعایت تقوی و ورع انجام واجبات و ترک محرّمات باشد به هر زبانی باشد، عربی یا فارسی یا ترکی یا... بیش از صد فضیلت و فایده دارد که اینجا گنجایش ندارد.

در اوقات شریفه دعا اثر بیشتر دارد

در قنوت تمام نمازها خصوصاً نماز وتر، بعد از هر نماز واجب و نماز شب، در سجده شکر در هر صبح و شام، روز پنجشنبه، شب و روز جمعه، روز نوروز، و روز عرفه، عید فطر، و عید قربان و عید غدیر و روز دحو الارض، روز عاشورا و شب و روز نیمه شعبان، و در تمام ماه مبارک رمضان، خصوصاً شبهای قدر و بالآخر شب بیست و سوم که خیلی سفارش شده و در هنگام گریه از خوف خداوند متعال در همه ماه محرم، در مجالس ذکر مصائب حضرت سیدالشهداء علیه السلام و باید بدانیم که اگر در مجالس ذکر مصائب امام حسین علیه السلام برای آقا امام زمان (عج) دعا کنیم مشمول دعای خاص آن بزرگوار خواهیم شد. (۱)

بهتر از همه آن دعائی است که خود امام زمان (عج) امر فرموده‌اند و دارای آثار و فوائد بسیار مهمی است، بزرگان مانند شیخ طوسی و ابن طاووس و محدث قمی و... آن را نقل نموده‌اند و صاحب مکیال المکارم بعد از نقل این صلوات و دعا فرموده‌اند: این دعای شریف از دعاهاى جلیله‌ای است که سزاوار است در هر وقتی از اوقات بر آن مداومت و مواظبت شود، و این دعای شریف علاوه بر فواید امام زمان (عج) فوائد صلوات بر محمد و آل محمد صلوات الله علیهم را هم دارد چون که نام مبارک تمام معصومین علیهم السلام در این دعا آمده و بر آنها درود فرستاده شده و طبق روایت که در دست داریم فرمودند: هرگاه خواستی بر پیغمبر صلوات الله علیه صلوات بفرستی پس بر او و بر اوصیاء او طبق این نسخه صلوات بفرست. (۲)

باید مدتی با اخلاص این دعا را بخواند تا فوائد آن را مشاهده نماید، بعضی از بزرگان آنرا حفظ نموده و در هر روز چند مرتبه می‌خوانند، پس اگر مریض دارید، اگر قرض دارید، اگر منزل ندارید و اگر جوانهای مؤمن و خواهران مؤمنه همسر شایسته و خوب می‌خواهند و اگر وسعت رزق و روزی حلال می‌خواهید و اگر برطرف شدن همه گرفتاریها را می‌خواهید و اگر عاقبت سلامتی، عزت، کرامت، خیر دنیا و آخرت، نجات از جهنم و ورود به بهشت را (بدون حساب) می‌خواهید و اگر زیارت مکه، مدینه، کربلا، نجف، کاظمین، می‌خواهید و اگر علم و اسم اعظم، ایمان کامل، معرفت و عقل کامل می‌خواهید و اگر بالاتر از همه دیدار صاحب الزمان را ارواحنا له الفداء می‌خواهید و اگر خالق و رازق و خدای صاحب الزمان علیه السلام و خشنودی و قرب، همراهی و انس دائمی با خداوند متعال را می‌خواهید در هر شب و روز و هر جا و هر زمان این صلوات و دعای شریف را بخوانید.

صلوات بر محمد و آل محمد (ص) و دعا برای امام زمان (عج)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَ حُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الْمُتَّجِبِ فِي
 الْمِيثَاقِ الْمُصْطَفَى فِي الظَّلَالِ الْمُطَهَّرِ مِنْ كُلِّ آفَةٍ الْبَرِّ مِنْ كُلِّ عَيْبِ الْمُؤْمَلِ لِذُنُوحِ الْمُرْتَجِي
 لِلشَّفَاعَةِ الْمَفْوُوضِ إِلَيْهِ دِينِ اللَّهِ اللَّهُمَّ شَرِّفْ بُنْيَانَهُ وَ عَظِّمْ بُرْهَانَهُ وَ أَفْلِحْ حُجَّتَهُ وَ ارْفَعْ دَرَجَتَهُ وَ أَضِي
 نُورَهُ وَ بَيِّضِ وَجْهَهُ وَ أَعْطِهِ الْفَضْلَ وَ الْفَضِيلَةَ وَ الْمَنْزِلَةَ وَ الْوَسِيلَةَ وَ الدَّرَجَةَ الرَّفِيعَةَ وَ أَبْعَثْهُ مَقَاماً
 مَحْمُوداً يَعْطُهُ بِهِ الْأَوْلُونَ وَ الْآخِرُونَ وَ صَلِّ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ وَارِثِ الْمُرْسَلِينَ وَ قَائِدِ الْغُرِّ
 الْمُحَجَّلِينَ وَ سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ وَ حُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلِّ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ وَ وَارِثِ
 الْمُرْسَلِينَ وَ حُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلِّ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ وَ وَارِثِ الْمُرْسَلِينَ وَ
 حُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلِّ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ وَ وَارِثِ الْمُرْسَلِينَ وَ حُجَّةِ رَبِّ
 الْعَالَمِينَ وَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ وَ وَارِثِ الْمُرْسَلِينَ وَ حُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلِّ
 عَلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ وَ وَارِثِ الْمُرْسَلِينَ وَ حُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلِّ عَلَى مُوسَى بْنِ
 جَعْفَرٍ إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ وَ وَارِثِ الْمُرْسَلِينَ وَ حُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلِّ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُوسَى إِمَامِ
 الْمُؤْمِنِينَ وَ وَارِثِ الْمُرْسَلِينَ وَ حُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ وَ وَارِثِ
 الْمُرْسَلِينَ وَ حُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلِّ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ وَ وَارِثِ الْمُرْسَلِينَ وَ حُجَّةِ
 رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلِّ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ وَ وَارِثِ الْمُرْسَلِينَ وَ حُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ
 صَلِّ عَلَى الْخَلْفِ (الصَّالِحِ) الْهَادِي الْمَهْدِيِّ إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ وَ وَارِثِ الْمُرْسَلِينَ وَ حُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
 اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ الْأَائِمَّةِ الْهَادِينَ الْمَهْدِيِّينَ الْعُلَمَاءِ الصَّادِقِينَ الْأَبْرَارِ الْمُتَّقِينَ دَعَائِمِ
 دِينِكَ وَ أَرْكَانِ تَوْحِيدِكَ وَ تَرَاجِمَةِ وَحْيِكَ وَ حُجَجِكَ عَلَى خَلْقِكَ وَ خُلَفَائِكَ فِي أَرْضِكَ الَّذِينَ
 اخْتَرْتَهُمْ لِنَفْسِكَ وَ اصْطَفَيْتَهُمْ عَلَى عِبَادِكَ وَ ارْتَضَيْتَهُمْ لِدِينِكَ وَ خَصَّصْتَهُمْ بِمَعْرِفَتِكَ وَ جَلَّلْتَهُمْ
 بِكَرَامَتِكَ وَ غَشَّيْتَهُمْ بِرَحْمَتِكَ وَ رَبَّيْتَهُمْ بِنِعْمَتِكَ وَ غَذَيْتَهُمْ بِحِكْمَتِكَ وَ الْبَسْتَهُمْ نُورَكَ وَ رَفَعْتَهُمْ فِي
 مَلَكُوتِكَ وَ حَفَّفْتَهُمْ بِمَلَائِكَتِكَ وَ شَرَّفْتَهُمْ بِنَبِيِّكَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَ إِلَيْهِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ
 عَلَيْهِمْ صَلَوةً زَاكِيَةً نَامِيَةً كَثِيرَةً دَائِمَةً طَيِّبَةً لَا يُحِيطُ بِهَا إِلَّا أَنْتَ وَ لَا يَسَعُهَا إِلَّا عِلْمُكَ وَ لَا يُحْصِيهَا أَحَدٌ

غَيْرِكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى وَلِيِّكَ الْمُحْيِي سُنَّتِكَ الْقَائِمِ بِأَمْرِكَ الدَّاعِي إِلَيْكَ الدَّلِيلِ عَلَيْكَ حُجَّتِكَ
عَلَى خَلْقِكَ خَلِيفَتِكَ فِي أَرْضِكَ وَ شَاهِدِكَ عَلَى عِبَادِكَ اللَّهُمَّ أَعِزَّ نَصْرَهُ وَ مُدِّ فِي عُمُرِهِ وَ زَيِّنِ
الْأَرْضَ بِطَوْلِ بَقَائِهِ اللَّهُمَّ اكْفِهِ بَغْيَ الْخَاسِدِينَ وَ أَعِذْهُ مِنْ شَرِّ الْكَائِدِينَ وَ أَرْجُزْ عَنْهُ إِرَادَةَ الظَّالِمِينَ وَ
خَلِّصْهُ مِنْ أَيْدِي الْجَبَّارِينَ اللَّهُمَّ أَعْطِهِ فِي نَفْسِهِ وَ ذُرِّيَّتِهِ وَ شَيْعَتِهِ وَ رَعِيَّتِهِ وَ خَاصَّتِهِ وَ عَامَّتِهِ وَ عَدُوَّهُ وَ
جَمِيعِ أَهْلِ الدُّنْيَا مَا تُقَرُّ بِهِ عَيْنُهُ وَ تَسْرُّ بِهِ نَفْسُهُ وَ بَلِّغْهُ أَفْضَلَ مَا أَمَّلَهُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ
شَيْءٍ قَدِيرٌ اللَّهُمَّ جَدِّدْ بِهِ مَا امْتَحَى مِنْ دِينِكَ وَ أَحْيِ بِهِ مَا بُدِّلَ مِنْ كِتَابِكَ وَ أَظْهِرْ بِهِ مَا غُيِّرَ مِنْ
حُكْمِكَ حَتَّى يَعُودَ دِينُكَ بِهِ وَ عَلَى يَدَيْهِ غَظًّا جَدِيدًا خَالِصًا مُخْلِصًا لَأَشْكَ فِيهِ وَ لَا شُبُهَةَ مَعَهُ وَ لَا
بَاطِلَ عِنْدَهُ وَ لَا بِدْعَةَ لَدَيْهِ اللَّهُمَّ نَوِّرْ بِنُورِهِ كُلَّ ظُلْمَةٍ وَ هُدِّ بِرُكْنِهِ كُلَّ بِدْعَةٍ وَ اهْدِمْ بِعِزِّهِ كُلَّ ضَلَالَةٍ
وَ اقْصِمْ بِهِ كُلَّ جَبَّارٍ وَ أَخْمِدْ بِسَيْفِهِ كُلَّ نَارٍ وَ أَهْلِكِ بِعَدْلِهِ جَوْرَ كُلِّ جَائِرٍ وَ أَجْرِ حُكْمَهُ عَلَى كُلِّ حُكْمٍ وَ
أَذِلَّ بِسُلْطَانِهِ كُلَّ سُلْطَانٍ اللَّهُمَّ أَذِلَّ كُلَّ مَنْ نَاوَاهُ وَ أَهْلِكْ كُلَّ مَنْ عَادَاهُ وَ أَمْكُرْ بِمَنْ كَادَهُ وَ اسْتَأْصِلْ مَنْ
جَحَدَهُ حَقُّهُ وَ اسْتَهَانَ بِأَمْرِهِ وَ سَعَى فِي اطْفَاءِ نُورِهِ وَ أَرَادَ إِخْمَادَ ذِكْرِهِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى
وَ عَلِيِّ بْنِ الْمُزْتَضَى وَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ وَ الْحَسَنَ الرُّضَا وَ الْحُسَيْنَ الْمُصْطَفَى وَ جَمِيعِ الْأَوْصِيَاءِ مَصَابِيحِ
الدُّجَى وَ أَعْلَامِ الْهُدَى وَ مَنَارِ التَّقَى وَ الْعُرْوَةِ الْوُثْقَى وَ الْحَبْلِ الْمَتِينِ وَ الصَّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ وَ صَلِّ عَلَى
وَلِيِّكَ وَ وُلَاةِ عَهْدِكَ وَ الْأَيْمَةِ مِنْ وُلْدِهِ وَ مُدِّ فِي أَعْمَارِهِمْ وَ زِدْ فِي آجَالِهِمْ وَ بَلِّغْهُمْ أَقْصَى آمَالِهِمْ،
دِينًا وَ دُنْيَا وَ آخِرَةً إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. (۱)

فهرست مطالب

۵ جلد اول
۷ پرسش: چه نیازی است به رهبری و نظام امامت و ولایت؟
۸ پرسش: نظام امامت با «توحید» خداوند متعال چه رابطه‌ای دارد؟
۱۰ ولایت الهی و یا طاغوتی
۱۱ هیچگاه زمین از حجت خالی نیست
۱۲ معنی امامت و امام
۱۳ تفسیر واژه امام
۱۴ دو بعدی بودن عقاید و اعمال انسان
۱۴ موقعیت اصل امامت
۱۶ امام نظام دین
۱۸ امامت یگانه راه خداست
۱۸ احتیاج انسان به رهبر الهی
۱۹ دین یعنی چه؟
۲۰ مقاومت و مقاتله انبیا با بی دینان
۲۱ مگر اینجا چه خبر است توی آفتاب سوزان
۲۲ ولایت جزء از توحید
۲۳ احکام الهی و ولایت تفکیک ناپذیرند
۲۴ اسلام حکومتی وحی است نه شخصی
۲۸ شناخت امام، شناخت خدا و روح اسلام
۲۹ عقیده به نظام امامت عقیده به توحید
۳۲ لزوم و ضرورت امامت از دیدگاه سنی و شیعه
۳۴ دیدگاه متفاوت اهل تسنن درباره امامت
۳۴ تقلید در امامت مسلمین رابخاک سیاه نشانند
۳۵ بزرگترین فاجعه در تاریخ اسلام
۳۶ نوشتارهایی که (امامت) را از اسلام جدا کرد
۳۷ فاجعه بزرگ
۳۸ فتوای گروهی از علماء اهل سنت در رابطه با قیام علیه زمامداران
۳۹ عقیده معتزله در رابطه با قیام مسلحانه
۴۰ تحریف غیر مستقیم

۴۰	انتظار معنی اصلی را از دست می‌دهد.
۴۱	یک اصل کلی برای شناخت احادیث
۴۲	فراگیر شدن ظلم
۴۳	نهی از قیام مسلحانه قبل از ظهور مهدی
۴۴	خلفاء دوازده گانه در احادیث اسلامی
۴۶	مراد از این دوازده خلیفه کیست؟
۴۷	همای خلافت بر سر چه کسانی نشسته؟
۵۰	امامت از دیدگاه اهل سنت یا خلافت در مسیر تاریخ
۵۰	۱- خلافت ابوبکر
۵۲	خالد با آن زن پلید کاری کرده تازیانه‌اش بزن
۵۳	وصیت نامه ابوبکر درباره خلافت عمر
۵۴	۲- خلیفه عمر
۵۴	عمر هدیه‌هایی که برای عمالش می‌آوردند حرام کرده بود
۵۶	۳- خلیفه عثمان
۵۶	عثمان مطابق وصیت عمر برای خلافت پذیرفته شد
۵۸	۴- خلیفه امام علی <small>علیه السلام</small>
۶۰	خلافت علی <small>علیه السلام</small> و معاویه در یک بررسی کوتاه از نظر دانشمندان اهل سنت
۶۱	۵- خلیفه معاویه
۶۲	در آن زمان اسلام دین بود دولت نشده بود
۶۳	معاویه حریر می‌پوشید در ظرفهای طلا و نقره غذا می‌خورد از شراب هم پرهیز نداشت
۶۴	۶- خلیفه امام حسن <small>علیه السلام</small>
۶۶	سخن از استاد دانشگاه مصر درباره معاویه و کارهای ناروای او
۶۷	فرماندهی معاویه تنها در یک جنگ سی هزار نفر را به قتل رساند
۶۸	یزید چطوری خلیفه شد؟
۷۰	۷- خلیفه یزید
۷۱	۸- خلیفه معاویه بن یزید
۷۲	۹- خلیفه مروان بن حکم
۷۲	۱۰- خلیفه عبدالملک بن مروان
۷۳	۱۱- خلیفه ابن زبیر
۷۴	خلافت عبدالملک و کش ماکش او بر سر خلافت
۷۵	در کش و ماکش خلافت هر کس به وعده و طمع حکومت مردم را به سوی خود می‌کشاند
۷۵	۱۲- خلیفه ولید
۷۶	۱۳- خلیفه سلیمان <small>علیه السلام</small>

- ۱۴ - خلیفه عمر بن عبدالعزیز ۷۶
- کارهای خوب زیاد داشته ۷۶
- ۱۵ - خلیفه یزید بن عبدالملک ۷۹
- بدنبال معشوقه‌اش روح و روان را از دست داد ۷۹
- ۱۶ - هشام بن عبدالملک ۸۰
- ۱۷ - خلیفه ولید بن یزید ۸۱
- ۱۸ - خلیفه یزید بن ولید و ابراهیم ۸۳
- ۱۹ - خلیفه مروان حمار ۸۳
- دوران خلافت بنی عباس ۸۳
- ۲ - خلیفه عباس ۸۳
- ۳ - خلیفه مهدی ۸۵
- ۴ - خلیفه هادی ۸۵
- ۵ - خلیفه هارون الرشید از پسران خود در میان کعبه پیمان گرفت ۸۶
- ۶ - خلیفه محمد امین ۸۶
- جنگ دو برادر بر سر خلافت ۸۷
- ۷ - خلیفه مأمون ۸۷
- قاضی لواط کار ۸۷
- مأمون از ترس شورش مردم از لعن معاویه منصرف شد ۸۸
- ۸ - خلیفه معتصم ۸۸
- ۹ - خلیفه واثق ۸۸
- ۱۰ - خلیفه متوکل ۸۹
- ۱۱ - خلیفه منتصر بالله ۹۰
- ۱۲ - خلیفه مستعین بالله ۹۱
- جنگ و درگیریهای مستعین و معتز بر سر خلافت ۹۱
- ۱۳ - خلیفه معتز بالله ۹۲
- ۱۴ - خلیفه مهتد بالله ۹۲
- ۱۵ - خلیفه معتمد بالله ۹۲
- ۱۶ - خلیفه معتضد بالله ۹۳
- ۱۷ - خلیفه المكتفی بالله ۹۳
- ۱۸ - خلیفه مقتدر بالله ۹۴
- ۱۹ - خلیفه القاهر بالله پس از وی الراضی بالله خلیفه می‌شود ۹۴
- مرجعیت و مذهب اسلامی چگونه منحصر به چهار مذهب گردید؟ ۹۶
- امامان که از جانب خدا برای هدایت مردم تعیین شده است ۹۷

- ۹۹ هنگام مرگ چرا به وصایای پیامبر ﷺ عمل نشد؟
- ۱۰۰ نشستید تا زیر دست شدید زاده ابن قحافه زمام را به دست گرفت
- ۱۰۲ واقعیت حقیقت آن است که بنی هاشم از میراث مادی و معنوی محروم شدند
- ۱۰۴ آیا سزاوار بود من بدن متطهر رسول خدا ﷺ را رها کنم؟
- ۱۰۴ فاطمه علیها السلام پوزش ابابکر و عمر را نمی پذیرد!
- ۱۰۴ ابوبکر تصمیم به استعفا می گیرد!
- ۱۰۶ درد سخت تر از این اتهام قتل عثمان بود
- ۱۰۷ مردم او را وادار به توبه کردند و بعد او را کشتند؟
- ۱۰۸ برای چه مردم علی علیه السلام را رها کردند؟
- ۱۰۸ «علی علیه السلام بر مبانی دینی تکیه داشت، مخالفین او بر پایه دنیا»
- ۱۱۱ ۲ - حسن بن علی علیه السلام مادرش فاطمه علیها السلام زهر علیها السلام
- ۱۱۲ علت صلح امام حسن علیه السلام با معاویه چه بود؟
- ۱۱۴ توبه هیچ بابت شایسته ای این مقام نیست
- ۱۱۵ حرام خدا به واسطه اجتهاد و صحابه بودن حلال نمی گردد
- ۱۱۵ صحابه بودن اگر مزیت است برای مؤمن است نه فاسق و عهدشکن
- ۱۱۶ چه خوب شتری است شتری شما و چه خوب جفتی هستید شما؟
- ۱۱۷ همانا آندو امامند بنشینند یا قیام کنند
- ۱۱۹ باید از دو چیز کمک بگیرد اول از پول دوم از اظهار صلح
- ۱۲۰ دعوت به صلح یک وسیله بود که پیوسته از آن سو استفاده می شد
- ۱۲۱ صلح من نه از روی ترس بود و نه از روی ضعف
- ۱۲۳ در برابر او جز یک راه صلح وجود نداشت
- ۱۲۳ در جواب نامه معاویه که از وی تقاضای جنگ با خوارج را کرده بود
- ۱۲۳ امام مجتبی اسلام را حفظ کرد، اگر می جنگید شهید می شد، دیگر اسلام نبود
- ۱۲۵ ۳ - حسین بن علی علیه السلام مادرش دختر رسول خدا ﷺ
- ۱۲۶ در راه دین و عزت اسلام و مسلمین فداکاریها نمودند
- ۱۲۶ قیام حسین علیه السلام برای چه بود؟ میدانست شهید می شود یا نه؟
- ۱۲۸ آدمهای فاسد خوبها را بد و بدها را خوب می کنند
- ۱۲۸ امتحان است که پیروزی آن با گذشتن از سر و جان بستگی دارد
- ۱۲۹ با اسلام باید دیگر خدا حافظی کرد
- ۱۲۹ رهبر کسی باشد که اسیر جاذبه های شیطانی و مادی نشود
- ۱۳۰ برداشت غلط از عزداری
- ۱۳۱ امام بر سر دو راهی قرار گرفت باید یکی را بپذیرد؟
- ۱۳۲ امام از شهادت خود آگاه بود

- این پسرم شهید می‌شود هر کس حاضر این پیشامد باشد باید او را یاری کند..... ۱۳۳
- خطیبی که تشنه است قطره آب در اختیار ندارد خطیبی پر و بال شکسته ۱۳۴
- هر جا رفتند از پیروزی خویش و رسوای دشمن سخن گفتند؟..... ۱۳۵
- نمونه‌ای از تحریف را ملاحظه نمائید..... ۱۳۸
- سفر حسین علیه السلام چگونه زیان آور است؟ ۱۳۸
- پاسخ سخنان خطیب اموی..... ۱۳۹
- علما اتفاق دارند بر جواز لعن کشته حسین علیه السلام ۱۴۰
- فضیلت گریه و عزاداری..... ۱۴۱
- چه پاسخ مستحکم به ابن زیاد داد: با چه روحی و با چه قوه ایمانی ۱۴۲
- جنگ بدر با احد و کربلا چه فرقی داشت؟ ۱۴۳
- کرامت و نورانیت سر مبارک امام حسین علیه السلام راهب نصارا را مسلمان ساخت ۱۴۴
- یزید اجازه بده بالای این چوبها بروم..... ۱۴۶
- ۴ - علی بن الحسین علیه السلام ۱۴۸
- با آتش سوزی که در خانه‌اش رخ داد نماز را قطع نکرد ۱۴۹
- نمونه از عفو و گذشت امام چهارم علیه السلام ۱۵۰
- غصه مخور دین تو را من ذمه گرفتم ۱۵۰
- بدترین کشتن گمراه کردن است ۱۵۱
- او را بگیر تا زمین از نسل آل پیامبر صلی الله علیه و آله خالی نماند ۱۵۲
- من پول نمی‌خواهم مرا دعا کنید ۱۵۲
- از دو میل راه بیشتر با اینان نمی‌روم ۱۵۳
- به تبیین دین در قالب دعا پرداخت ۱۵۴
- اسامی امامان را در لوح و صحیفه دوازده نفر یافتیم ۱۵۴
- ۵ - محمد بن علی علیه السلام ۱۵۵
- نمونه‌ای از حلم و بردباری و مصیبت داری..... ۱۵۶
- بذل و بخشش، علم و دانش را از پدران ارث داشت ۱۵۷
- فقه اهل بیت تنها فقهی است که همه مسائلیش از رسول خدا صلی الله علیه و آله گرفته شده ۱۵۸
- چگونه اسلام واحد به گروههای مختلفه تبدیل شد؟! ۱۶۰
- ایجاد فرقه های مختلف در اسلام ۱۶۱
- رد شبهه مجسمه و معطله ۱۶۲
- آیا خدا قدم خود را بروی صخره گذاشت؟! ۱۶۳
- نمونه‌ای از اعجاز امام علیه السلام ۱۶۴
- این قسم تیراندازی بی مانند را از کی و کجا آموخت؟ ۱۶۵
- ۶ - جعفر بن محمد علیه السلام ۱۶۷

- ۱۶۸ شب را تو بخواب روز برای ما باشد
- ۱۶۸ برای نمونه معجزه‌ای از امام را بخوانید
- ۱۶۹ امامت ادامه راه نبوت است
- ۱۶۹ چه کسی باب و کارگزار و راز دار امام بوده و چه وظیفه‌ای داشت؟
- ۱۷۱ جریان وابسته به حکومت‌های خودخواه حقیقتها را فدای مصلحتها ساخته
- ۱۷۲ نمی‌توانند در پیشگاه خدا عذر آورند که مانمی‌دانستیم
- ۱۷۳ سلسله امامت اهل بیت علیهم‌السلام را به طور متصل و جدایی‌ناپذیر مطرح ساخت
- ۱۷۳ خدا از عالم غیب بدعای امام علیه‌السلام انگور فرستاد
- ۱۷۵ باید شکم مادر را شکافت و بچه را بیرون آورد
- ۱۷۵ قاضی به بهانه درد شکم بدنبال پرسش مسئله رفت
- ۱۷۶ پیروی از امام جعفر صادق علیه‌السلام از دیدگاه دانشمندان اهل سنت
- ۱۷۶ سفینه علم ما نیستیم اهل بیت علیهم‌السلام است
- ۱۷۷ خدا می‌تواند دنیا را در یک تخم مرغ جا دهد؟
- ۱۷۹ چرا مذهب شیعه امامیه را جعفری گویند؟
- ۱۷۹ برای همین به شیعه امامیه جعفری می‌گویند؟!
- ۱۸۰ چشمان من کسی را افضل از جعفر بن محمد ندیده است
- ۱۸۱ ۷ - موسی بن جعفر علیه‌السلام
- ۱۸۲ هارون سوگند خورد دیگر سخن کس را درباره او باور نکند
- ۱۸۴ از بس شیرین و لذیذ بود تا چند روز تشنگی و گرسنگی ندیدم
- ۱۸۵ نوبت به تو خواهد رسید به فرزندان من مهربان باش
- ۱۸۵ چه تضمین داری که فردا صد هزار شمشیر زن از شیعیان بپاخیزد
- ۱۸۶ چه اندازه پاک و فداکارند تربیت یافتگان این مکتب
- ۱۸۷ برای غربت اسلام اشک می‌ریختیم
- ۱۸۹ اخبار غیبیه و مسائل مشکله که امام خبر داد
- ۱۹۱ اینگونه علوم را از کجا بدست آوردید؟ از جدم رسول خدا به ما رسیده
- ۱۹۲ امام با همه آن سختیها باز امر به معروف کرد
- ۱۹۳ ۸ - علی بن موسی علیه‌السلام
- ۱۹۴ واقعیت چیزی دیگر است باید حقیقت را پیدا کرد
- ۱۹۵ امام رضا علیه‌السلام از طرف پدربزرگوارش به امامت و جانشینی منصوب گردید
- ۱۹۷ واقفیه چگونه به وجود آمد؟
- ۱۹۷ کلمه توحید حصار الهی است به شرط امامت
- ۱۹۷ تنها نزد زیاد قند هفتاد هزار دینار بود همین اموال موجب شد که مرگ
- ۱۹۷ موسی بن جعفر علیه‌السلام را انکار نمایند

- ۱۹۸ سوء استفاده واقفیه از اصل مهدویت
- ۱۹۹ با وجود این احادیث صریح انکار امامت عجیب است
- ۱۹۹ پیشوایان قبلی از فتنه واقفیه خبر دادند
- ۲۰۰ خبر دادن امام از علوم غیبی و حوادث آینده و کتب انبیاء گذشته
- ۲۰۱ مباحثه امام با علما یهود و نصاری
- ۲۰۳ مباحثه‌های دیگری با علمای مختلف
- ۲۰۴ مأمون با چه انگیزه امام را ولیعهد ساخت؟
- ۲۰۵ امام را بر سر یک دو راهی قرار داد
- ۲۰۷ معنی جبر و تفویض
- ۲۰۷ نمونه‌ای کرامت امام علیه السلام
- ۲۱۰ روایات ساختگی که خداوند را تشبیه به مخلوق کرد
- ۲۱۰ خداوند شبیه آفریدگان نیست
- ۲۱۱ خداوند دیدنی نیست!
- ۲۱۱ موسی هر چه از تو خواستند پیرس تو را بنادانی ایشان مواخذه نمی‌کنم
- ۲۱۲ آیه ان الله اصطفى آدم و نوحا... دلیل بر عصمت انبیا است
- ۲۱۲ نزد مشرکین مکه گناه هیچکس از رسول خدا بزرگتر نبود
- ۲۱۳ ۹ - محمد بن علی علیه السلام
- ۲۱۳ خردسالان ما از بزرگ سالان ارث برند؟
- ۲۱۳ ای محمد در مشیت من چیست؟
- ۲۱۳ با اعجاز الهی از مشیت پوشیده خبر داد
- ۲۱۸ سؤال و جوابهای قاضی با امام جواد علیه السلام
- ۲۲۰ آن جناب از خیالات باطل در ضمیر من خبر داد
- ۲۲۰ امام از قتل احکم خبر داد
- ۲۲۱ ۱۰ - علی بن محمد علیه السلام
- ۲۲۲ پاسخ امام به مسائلهای مشکله قاضی القضاة
- ۲۲۶ زینب کذابه ادعا کرد من دختر فاطمه علیها السلام هستم امام فرمود اگر راست می‌گوید نزد
- ۲۲۶ شیران برود او را نمی‌خورد؟
- ۲۲۷ معجزه‌ی دیگری از امام علیه السلام
- ۲۲۷ این خادم از کجا اسم مرا دانسته در حالی که من این شهر را ندیده‌ام
- ۲۲۸ ۱۱ - حسن بن علی علیه السلام
- ۲۲۸ سفارشات امام هادی علیه السلام درباره امامت آنجناب
- ۲۲۸ پسر جانم خدا را شکر تازه کن که درباره تو امر خود را تازه کرد
- ۲۲۹ داناترین طبیب نصاری بدست امام مسلمان شد

۲۳۰ مگر برهان بر امامت روشن تر از این است؟ راست می‌گویی
۲۳۰ اما چه کنیم مذهب خانواده ما همین است
۲۳۲ کتابی که در تناقض قرآن نوشته بود همه را آتش زد
۲۳۲ نمونه‌های دیگر از معجزات امام <small>علیه السلام</small>
۲۳۵ سو استفاده از لقب مهدی
۲۳۵ بهترین راه برای رسیدن به حقیقت
۲۳۷ سه طرح برای حل گره امامت و رهبری
۲۳۹ سیاست خارجی و داخلی اسلام نیز همین راه را اقتضا می‌کرد
۲۳۹ اینک مشروح این خطر
۲۴۰ امام، حافظ سنت پیامبر است
۲۴۱ ضرورت و نقش امامت در جامعه اسلامی
۲۴۲ اینجا است که ضرورت یک قدرت پاسدار و نگهبان احساس می‌شود
۲۴۴ پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> هنگام رحلت درباره آینده اسلام چه تصویری داشته؟
۲۴۷ راه دوم
۲۵۲ راه سوم
۲۵۶ هم نظامی بودند، هم کارگر و هم دانشجو
۲۵۷ حکومت‌های عادی نمی‌توانند این خلاء را پر کنند
۲۵۹ رهبران دوازده گانه از دیدگاه اهل تسنن
۲۵۹ امامت با تمرد و مخالفت مردم عوض نمی‌شود
۲۶۰ گواهی محققین اهل سنت بر خلافت دوازده امام
۲۶۱ دوازده خلیفه مطابق آیات و روایات اهل سنت
۲۶۲ باز هم ذکر اسامی دوازده امام از مدارک اهل تسنن
۲۶۵ اهل بیت <small>علیهم السلام</small> شریک پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small>
۲۶۵ محبتی ممتازان در مباحله، پاداش رسالت است
۲۶۷ کسی که متکر امامت تو باشد نبوت مرا انکار کرده است
۲۶۷ آیه تطهیر گواه بر عصمت و پاکی اهل بیت <small>علیهم السلام</small>
۲۶۸ شایسته چنین گواهی بی نظیر جز خانواده الهی کیست؟
۲۶۹ سؤال از ولایت
۲۷۱ ذکر بعضی از آیات و احادیث که امام را تعیین کرده است
۲۷۲ مصداق اولوالامر چه کسانی هستند؟!
۲۷۴ اولوالامر چه کسانی هستند؟
۲۷۵ گواهی احادیث
۲۷۶ احادیث امامت را تعیین کرده است

- ۱ - حدیث منزلت ۲۷۶
- ۲ - حدیث ثقلین ۲۷۹
- بررسی مفاد حدیث ۲۷۹
- ۳ - حدیث سفینه نوح ۲۸۰
- ۴ - حدیث غدیر ۲۸۱
- واقعه غدیر یک حادثه ابدی و جاودانی است ۲۸۲
- مفاد حدیث غدیر ۲۸۴
- اینک بحث نخست ۲۸۴
- اینک برخی از شواهد ۲۸۵
- گواه نخست ۲۸۶
- گواه دوم ۲۸۶
- گواه سوم ۲۸۷
- گواه چهارم ۲۸۷
- گواه پنجم ۲۸۷
- گواه ششم ۲۸۷
- گواه هفتم ۲۸۷
- چگونه درخواست کننده عذاب را خداوند جابجا هلاک نمود؟ ۲۹۰
- گریه‌ام برای آن کینه‌هایی است که مردم از تو در سینه دارند ۲۹۱
- سکوت شکوهمند امام علی (ع) ۲۹۲
- عقده‌ها و کینه‌های دیرینه ۲۹۳
- اتحاد مسلمانان ۲۹۵
- اثمه اهل بیت با خلفا وقت شان اصلاً قابل مقایسه نیست ۲۹۶
- همه مسلمانان مدیون ابوطالب هستند ۲۹۷
- یکی از اتهامات بنی امیه نسبت شرک به ابوطالب است ۲۹۹
- نقش علی بن ابیطالب ۳۰۰
- شبهت علی علیه السلام با انبیاء و سخن درباره قضاوت و علم آن حضرت ۳۰۱
- خداوند به وسیله تو بر فرشتگان افتخار می‌کند ۳۰۲
- حدیث پرچم در خیبر ۳۰۲
- حدیث طیر ۳۰۴
- اعلان برادری نشانه تشابه و بزرگ روحی علی علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله است ۳۰۴
- نباید کسی برهنه طواف کند ۳۰۶
- درهای بسوی مسجد همه بسته شد بجز در علی علیه السلام ۳۰۶
- نجوای پیامبر (ص) با علی (ع) ۳۰۷

۳۰۷	اطاعت علی (ع) اطاعت من است
۳۰۸	برای هر نبی وصی و وارث است، وصی و وارث من علی <small>علیه السلام</small> است
۳۱۱	جلد دوم
۳۱۳	انتظار آینده درخشان از دیدگاه کل ادیان
۳۱۴	دعوت همگانی، جامعه جهانی اسلامی
۳۱۴	توحید حقیقی
۳۱۵	حکومت الهی
۳۱۵	اعلامیه آزادی بشر
۳۱۶	پرچم اسلام
۳۱۶	حکومت متحد جهانی
۳۱۶	برادری ایمانی
۳۱۷	نقش ایمان
۳۱۷	فراهم شدن زمینه وحدت
۳۱۸	آیات قرآن مجید
۳۱۹	احادیث شریفه
۳۱۹	پیرامون اسرار و فلسفه غیبت
۳۲۱	عقیده به ظهور مهدی (ع) عقیده‌ای اسلامی است
۳۲۳	کسانی که خود را به نام اهل سنت معرفی کردند
۳۲۵	دشمنان نقشه‌های خود را توسط مسلمان‌ها اجرا می‌نمایند؟
۳۲۶	عقیده به ظهور مهدی (ع) و قیام مدعیان مهدویت
۳۲۸	پاسخ این عالم سنی، محقق توانا به منکرین مهدی کافی است
۳۳۱	ادعای مهدویت در گروه‌های مختلف
۳۳۲	اشکال و شبهه اندازی
۳۳۴	مدعیان مهدویت از سوی گروه‌های مختلف
۳۳۷	دروغ شاخرداری که ناصبی گفته: مهدی <small>علیه السلام</small> در سرداب است
۳۴۰	عجیب از چنین دروغ احدی نگفته امام در سرداب مخفی است
۳۴۰	اشتباه و کج فهمی عجیب در معنی دوازده خلیفه
۳۴۱	دو مطلب عمده در معنی حدیث
۳۴۲	فتنه با این بزرگی را چطور نادیده گرفت؟
۳۴۳	اگر اجماع مردم بوده پس این همه کشتارها برای چه بوده؟
۳۴۵	جمع بین این روایات ممکن نیست
۳۴۸	مصلحت نیست این سرفاش گردد

- یکی از آثار شوم این فتنه احادیث ساختگی است ۳۴۹
- واعجاباً؟ ابوسفیان دشمن اسلام جزء اصحاب؟ و پدر بزرگوار پیامبر ﷺ بت پرست؟ ۳۴۹
- اصحاب از دیدگاه دانشمندان اهل سنت ۳۵۰
- عدالت کل اصحاب سخن است پوچ و بی دلیل ۳۵۱
- خواب که برای همیشه نگران کننده پیامبر بود کدام است؟ ۳۵۲
- تغییر نعمت بدست بنی امیه ۳۵۴
- سخنی با برادران اهل سنت ۳۵۴
- تفرقه بینداز حکومت کن ۳۵۶
- نگاه سرخ و سبز دو محور اصلی در تشیع از دیدگاه شیعه شناسان ۳۵۷
- نشر و پیدایش احادیث ساختگی ۳۶۰
- تفاسیر و تعبیر جعلی وسیله اعتراض دشمن ۳۶۰
- تو اخلاق اولای داری ۳۶۱
- فتوای امام خمینی (ره) در قتل سلمان رشدی و رد آن از طرف علماء الازهر ۳۶۳
- اظهار تأسف و ناراحتی از کارهای علمای الازهر ۳۶۳
- این زندق چه می خواهد بگوید انگیزه اش چیست؟ ۳۶۵
- عمر جاودان ۳۷۰
- اما در خصوص نتایج تحقیق و مطالعات علمی ۳۷۲
- عقیده شیعه در مورد طول عمر با سنن خلقت موافق است ۳۷۴
- نیروی جوانی پایدار ۳۷۵
- ششصد آزمایش موفقیت آمیز انجام یافت ۳۷۵
- سرگذشت معمرین در تاریخ ۳۷۶
- اسامی برخی از معمرین ۳۷۶
- طول عمر از نظر ادیان ۳۷۹
- دین مقدس اسلام ۳۷۹
- اما طول عمر حضرت ولی عصر ارواح العالمین له الفداه ۳۸۰
- مسئله طول عمر حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه با توجه به این آیات قرآن هیچ سخت ندارد ۳۸۱
- مرده صد ساله چگونه زنده شد؟ ۳۸۲
- قدرت خدای بزرگ ۳۸۳
- شبهه و غفلت از نادانی است؟ ۳۸۳
- شرح و چگونگی ولادت حضرت ولی عصر (عج) ۳۸۴
- بخاطر حفظ از کشته شدن غیبت را اختیار کرد ۳۸۶
- برای ولادت قبل از ظهور و امام که دیده نشود چه فایده وجود دارد؟! ۳۸۸
- فوائد وجود امام در زمان غیبت ۳۸۹

- ۳۹۰ چرا غیبت صفری امتداد نیافت؟
- ۳۹۱ چگونگی غیبت حضرت مهدی (عج)
- ۳۹۲ مهدیهای قلابی دلیل بر ثبوت مهدی (عج) اصلی است
- ۳۹۵ نیمه‌های شب خانه را پالیدند جهت دستگیری امام مایوس و شرمنده برگشتند
- ۳۹۷ خبر دادن امام زمان از گمراهی جعفر در توقیعی
- ۳۹۸ طریقه عمم جعفر با من مانند طریقه برادران یوسف است
- ۳۹۹ در قضایای که پیش می‌آید و نمی‌دانید به راویان حدیث ما رجوع کنید
- ۴۰۰ هر چند مدتی تغییر مکان و جایگاه را عوض می‌کرد
- ۴۰۰ در صریا می‌نشسته یا جای دیگر؟
- ۴۰۱ تا داخل شدم نوری نمایان شد که چشمانم را خیره کرد
- ۴۰۱ نواب خاص چه کسانی بودند؟ چه مدتی نیابت داشتند؟ چطور به این مقام رسیدند؟
- ۴۰۲ مقام و مأموریت نیابت پس از ابی جعفر به حسین بن روح تحویل داده شد
- ۴۰۴ دوست و دشمن به دنبال او می‌گردند
- ۴۰۶ توقیعی آمد به همه وکلا خبر دهید که اموال از کسی قبول نکنند
- ۴۰۶ لعنت خدا بر کسانی که متکر حقوق الله گردد
- ۴۰۷ امام پارچه مرد مرجیئه را رد و مرد شراب خوار را معزول نمود
- ۴۰۸ با نصب امام همه نعمت‌ها بر این امت تمام گشت
- ۴۰۹ تنها مذهب شیعه امامیه بصورت اولیه باقی مانده
- ۴۱۱ آیا بچه مشکوک را در وقف اولادهای دیگر میتوان شریک کرد یا نه؟
- ۴۱۲ جواب و پرسش از پوست خرگوش و روباه
- ۴۱۳ نامه امام (ع) در پاسخ عمویش که ادعای امامت داشت و ادعایش را باطل ساخت
- ۴۱۵ مهمترین سند امامت چیست؟
- ۴۱۶ نمونه از معجزات و اخبار غیبی مهدی علیه السلام
- ۴۱۷ پاسخ بعضی از نامه‌هایی که به حضرت مهدی (عج) نوشته شد
- ۴۱۸ به راهنمایی امام زمان علیه السلام چگونه از خشم و زیر نجات و از کشتن رهایی یافت
- ۴۱۹ با قلب شکسته و دیده گریان رفیق راه مهدی علیه السلام و زوار خانه خدا شد
- ۴۲۰ شفاء مریض به دعاء امام زمان علیه السلام
- ۴۲۱ آن اباصالح بوده که من به یاری خود خواستم مرا اینجا رسانده
- ۴۲۲ کتک زدن قاضی برای چه بوده است؟
- ۴۲۳ چنین اطاعت محض که از همه بگذرد به جز مولا نبیند کجاست؟!
- ۴۲۴ به دعای امام خصومت زن و شوهر بدل به محبت شد؟
- ۴۲۵ امام زمان علیه السلام زن گم شده را با زبان خودش راهنمایی کرد
- ۴۲۷ زن فاسقه پیش امام زمان شفا یافت

- ۴۲۸ هر مریض که از آن نبات خورد شفا یافت
- ۴۲۸ و پاسخ آن جناب به او
- ۴۳۱ حضرت مهدی علیه السلام عالم شیعی را از دست وهابیهها نجات داد
- ۴۳۲ حجر را که نصب کرد؟
- ۴۳۵ چه کسی تشکیل دهنده حکومت جهان اسلام است؟
- ۴۳۶ حکومت جهانی مهدی (عج) از دیدگاه قرآن
- ۴۳۸ انتظار از دیدگاه ادیان و کتب مقدسه
- ۴۴۱ در کتب هندوها
- ۴۴۱ نور امید، آثار سازنده انتظار
- ۴۴۲ معنی واقعی انتظار
- ۴۴۴ آماده شدن اوضاع جهان
- ۴۴۵ در انتظار یک آینده درخشان
- ۴۴۷ عالم به سوی یک آینده درخشان
- ۴۴۹ مصلحی که جهان در انتظار اوست
- ۴۵۰ گواهی آیات قرآن
- ۴۵۱ عقیده به مهدی (عج) از مبانی و اصول اسلامی اخذ شده
- ۴۵۱ تواتر احادیث از طریق اهل سنت
- ۴۵۲ ذکر مهدی (عج) در متون اهل سنت
- ۴۵۳ تألیفات اهل سنت درباره مهدی (عج)
- ۴۵۴ اتفاق مسلمین بر ظهور حضرت مهدی (ع)
- ۴۵۵ کفر منکر مهدی (عج)
- ۴۵۷ پیروزی اسلام بر همه ادیان
- ۴۵۸ انتظار عامل پایداری در برابر رهبریهای فاسد
- ۴۵۹ نمونه از تحریف حقیقتها به دست خلفاء اموی
- ۴۶۱ بخدا قسم دلیلهای ما از آفتاب روشن تر است
- ۴۶۲ بعضی احادیث دیگر برای ناباوران یا دیرباوران
- ۴۶۵ نمونه‌ای از احادیث چهارده معصوم درباره مهدی (عج)
- ۴۶۹ حضرت مهدی علیه السلام برای ابن بابویه از خداوند فرزند خواست
- ۴۶۹ استعمارگران جاه طلب همیشه از جهل مردم سوء استفاده می‌کنند
- ۴۷۰ لزوم آگاهی و شناخت کامل نسبت به رهبر واقعی
- ۴۷۱ روش مهدی علیه السلام راه و روش پیامبر صلی الله علیه و آله است
- ۴۷۱ برای چه به احترام اسم قائم استاده می‌شویم؟
- ۴۷۲ زندگی حضرت مهدی علیه السلام چگونه و یاران او چه نشانی دارند؟

۴۷۳ اوصاف یاران مهدی <small>علیه السلام</small> بنقل اهل سنت
۴۷۴ یاران مهدی <small>علیه السلام</small> با چه شرایطی با آن جناب بیعت می‌کنند؟
۴۷۵ مهدی کیست؟ مهدی امام هست که شناختن او بر همه واجب است.
۴۷۶ بعضی از ویژگیهای پیامبران در مهدی (عج)
۴۷۷ مولد موسی، غیبت عیسی، عمر نوح و خضر همه به حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> ثابت است
۴۷۸ برخی از مردم می‌پرسند علت و فایده غیبت چیست؟
۴۷۹ نه تنها ولی عصر <small>علیه السلام</small> غیب است بلکه اصول و اساس دین غیب است
۴۸۰ شبیه مهدی <small>علیه السلام</small> در انبیاء زیاد است
۴۸۱ ولی غائب که معلم حضرت موسی بود، کارهایش نیز از نظر مردم پنهان بود
۴۸۲ گاهی هدایت انبیاء از پشت پرده و پنهانی بوده
۴۸۳ سخن در فواید غیبت فراوان است:
۴۸۴ حکمت و فلسفه غیبت
۴۸۷ پیدایش مومنان از پشت کفار یکی از حکمت‌های تأخیر غیبت
۴۸۸ کلام محقق طوسی
۴۸۸ بگردن نداشتن بیعت
۴۸۹ تخلیص و امتحان
۴۹۳ نحوه پیروزی امام (ع) بر سلاح‌های ویرانگر
۴۹۴ مکان حضرت مهدی (ع) در غیبت کبری
۴۹۶ استبعاد ندارد که تمام وسایل معاش او را بهر نحو مصلحت باشد فراهم سازد
۴۹۷ وظایف حضرت مهدی (ع) در عصر غیبت
۴۹۹ زندگانی شخصی حضرت مهدی (ع)
۵۰۰ پیرامون ظهور جزئی حضرت مهدی (ع) در ایام غیبت کبری
۵۰۲ آخرین نکته
۵۰۳ بحثی پیرامون شرفیابی به خدمت امام عصر (عج) در غیبت کبری
۵۰۴ امام غائب یا خورشید پنهان
۵۰۴ حکومت جهان اسلام
۵۰۵ بعد اول نقش امام در افاضه نور
۵۰۶ ۲ - انتظار
۵۰۶ ۳ - لغویت انکار
۵۰۶ ۴ - مصلحت در غیبت
۵۰۶ ۵ - پیشگیری از عمل ضد نور
۵۰۷ ۶ - لطف خاص
۵۰۷ ۷ - فیض مطلق

- ۵۰۸ واسطه فیض و ایمن از عذاب
- ۵۰۹ در پشت پرده غیب نگهبان احکام دین و مانع از گمراهی است
- ۵۱۰ پناهگاهی علمی در هنگام مشکلات دینی
- ۵۱۰ حیات معنوی
- ۵۱۲ چرا حضرت مهدی علیه السلام را امام منتظر نامیده‌اند
- ۵۱۳ امام واسطه فیض الهی است علت غیبت عدم پذیرش و نارسای مردم
- ۵۱۴ تنها در مذهب تشیع رابطه خلق با خدا بواسطه حضرت مهدی علیه السلام باقی است
- ۵۱۵ گسترش فوق العاده شعاع دید و شنوایی
- ۵۱۶ آبادی و عمران زمین
- ۵۱۶ شیعه بی تفاوت نیست
- ۵۱۶ شیعه و انتخاب حق
- ۵۱۷ عقیده و جهاد
- ۵۱۸ شیعه و شهادت
- ۵۱۸ شیعه و پاسداری از اسلام
- ۵۱۹ سمبل و الگوی خانواده‌های شیعه
- ۵۱۹ جهان بینی شیعه
- ۵۲۱ مسئولیت شیعه
- ۵۲۱ عمل رکن اساسی است
- ۵۲۲ شیعه یک بعدی نیست
- ۵۲۳ اسلام تجزیه بردار نیست
- ۵۲۴ شیعه از زبان امامان علیهم السلام
- ۵۲۵ وظیفه خطیر شیعه در غیبت امام علیه السلام
- ۵۲۷ انتظار بزرگ گامی به سوی روشنیها ۵۲۶ بعضی از علائم ظهور در آخرالزمان
- ۵۲۸ دو گونه انتظار ۵۲۶ بعضی علامات قریبه
- ۵۴۰ اثرات سازنده انتظار ظهور مهدی (عج) ۵۲۷ نزول عیسی و سفیانی از علامات قریبه
- ۵۴۳ مفهوم انتظار ۵۲۸ بعضی از خصائص حضرت صاحب الزما
- ۵۴۶ انتظار یعنی آماده باش کامل ۵۳۱ امنیت عمومی
- ۵۴۶ و برای ظهور ولی عصر چگونه باید آمادگی داشت ۵۳۲ تکامل اخلاقی و معنوی
- ۵۴۷ نشانه‌های از وضع مردم در آخر الزمان ۵۳۳ تکامل علوم و عقول و دانش و تکنیک
- ۵۴۷ بروایت دیگر چنین آمده از علامات ظهور ۵۳۴ خیرات و برکات که در زمان ظهور امام
- ۵۴۹ خم و راست شدن مردم به طمع دنیا ۵۳۴ بعضی از وظایف شیعیان در عصر غیبت
- ۵۵۱ اخبار غیبی امام علیه السلام از ضبط صوت و تلویزیون ۵۳۶ در اوقات شریفه دعا اثر بیشتر دارد
- ۵۵۲ علامات غیر حتمیه در آخر زمان صلوات بر محمد و آل محمد (ص)